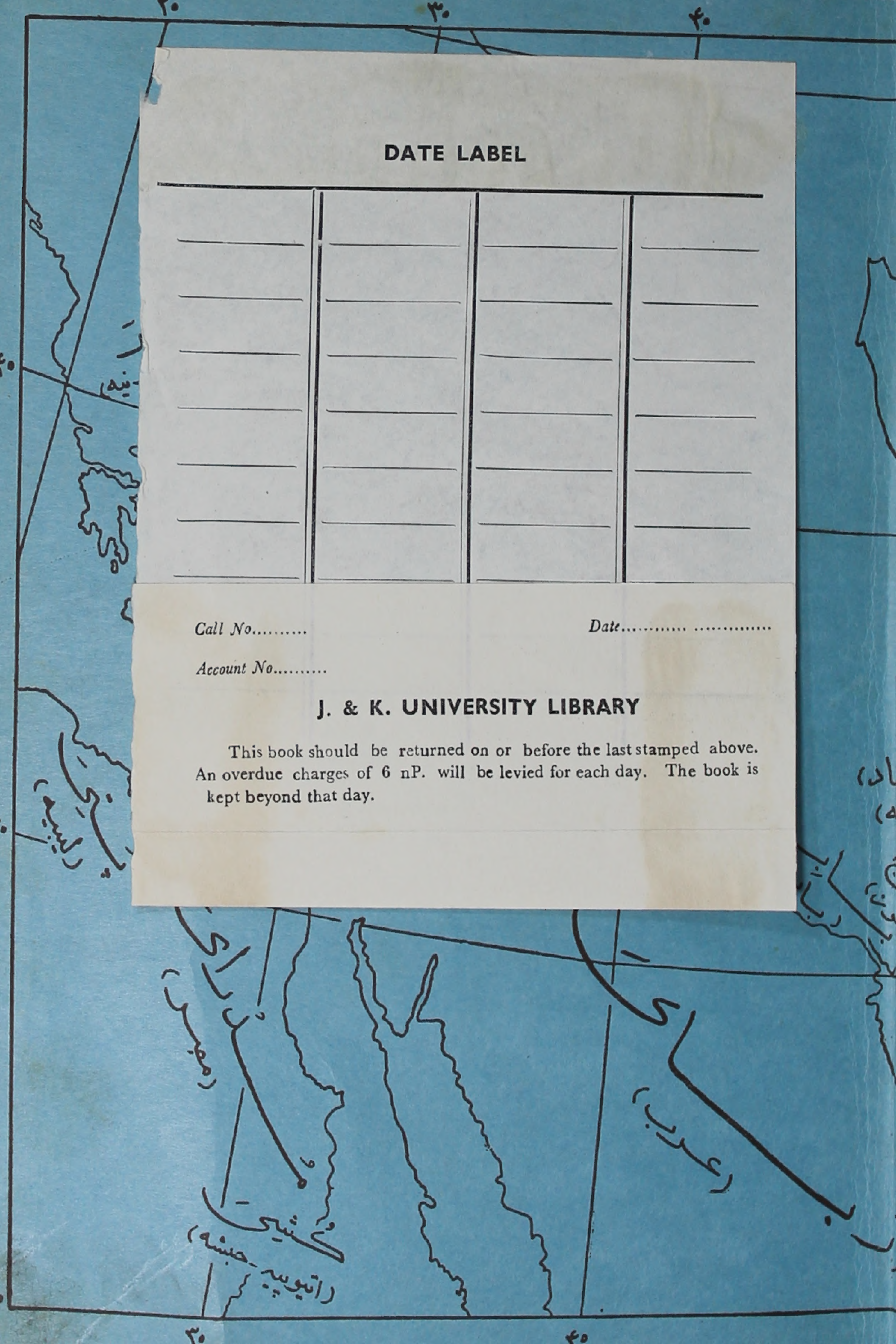
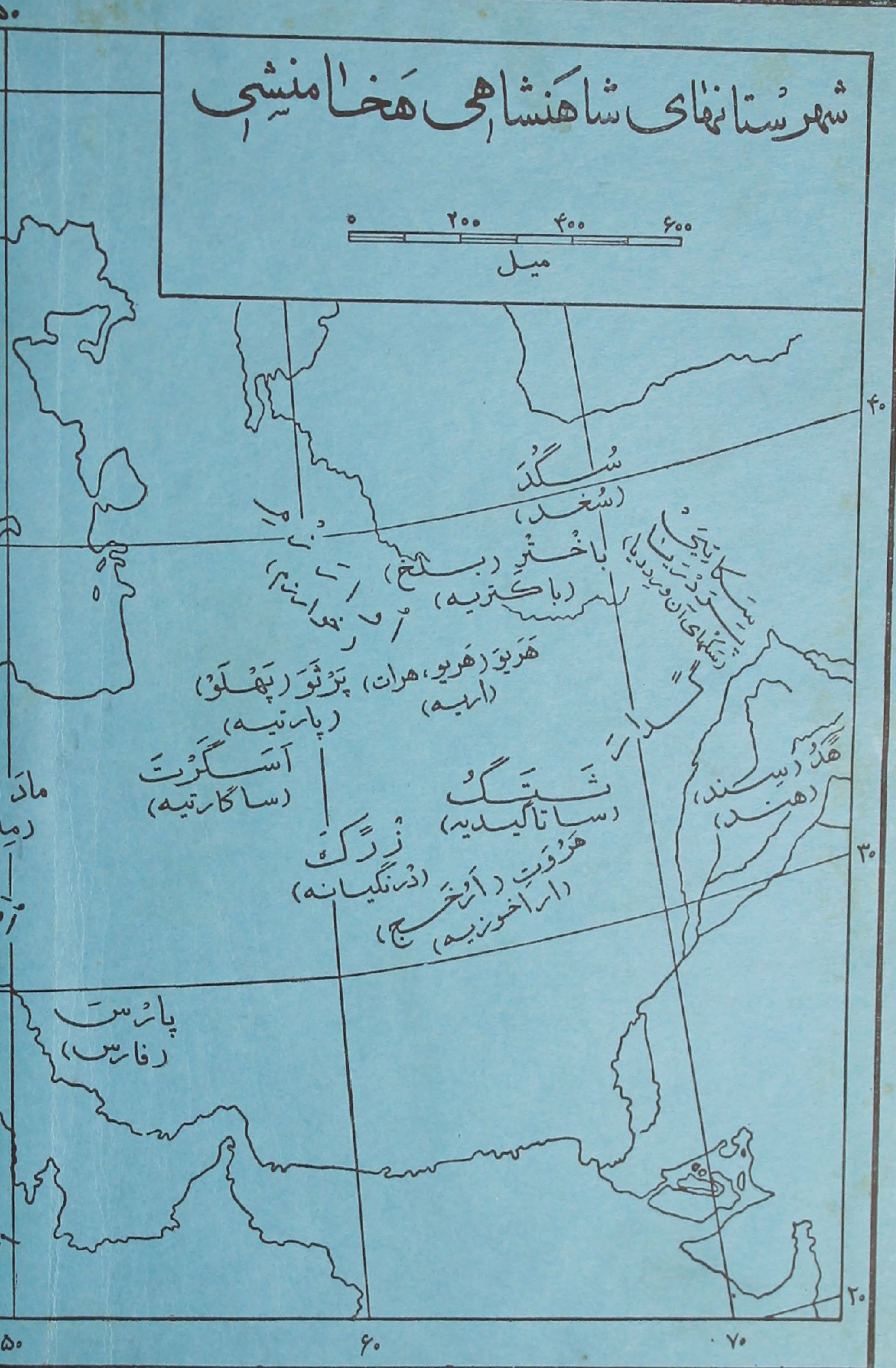

(مصر)
(عرب)



شهرستانهای شاهنشاهی هخامنشی
۰ ۲۰۰ ۴۰۰ ۶۰۰
میل
سُگُد
(سُغد)
اُوارَزمیْ
(خوارزم)
باخترِ (بلخ)
(باکتریه)
سکا تیی
پَرَدْرَیا
(سکاهای آن ور دریا)
هَریو (هریو، هرات)
(اریه)
پَرثَو (پهلو)
(پارتیه)
آسَگَرت
(ساگارتیه)
گَدار
ثَتَگُ
(ساتاگیدیه)
هِدُو (سِند)
(هند)
زرنگ
(درنگیانه)
هَرَوَتِ (آرخج)
(اراخوزیه)
پارس
(فارس)
ماد
۴۰
۳۰
۲۰
۵۰
۶۰
۷۰

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

سازمان چاپ و پخش کتاب

این کتاب به سرمایه‌ی سازمان چاپ و پخش کتاب « ابن سینا » به چاپ رسید.

تاریخ
شاهنشاهی هخامنشی

از

ا. ت. اومستد
استاد پیشین تاریخ شرق
بنیاد شرقی، دانشگاه شیکاگو

ترجمه‌ی

دکتر محمد مقدم

با همکاری مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین
تهران - نیویورك

This is an authorized translation of
THE HISTORY OF THE PERSIAN EMPIRE
by A. T. Olmstead,
Copyright, 1948,
by The University of Chicago.
Published by
The University of Chicago Press.

چاپ این کتاب دردوهزار نسخه به تاریخ مهر ماه یکهزاروسیصد و چهل
هجری خورشیدی درچاپخانه‌های دولتی ایران و تهرانمصور به پایان رسید.

فهرست فصلها

نشانهایی که در این کتاب برای پاره‌ای کتابها و مجله‌ها به‌کار رفته است

List of Abbreviations

AJA	*American Journal of Archaeology*
AJSL	*American Journal of Semitic Languages and Literatures*
AMI	ERNST HERZFELD, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*
AS	*Annales du Service des Antiquités de l'Égypte*
ÄZ	*Zeitschrift für ägyptische Sprache und Altertumskunde*
BE	*The Babylonian Expedition of the University of Pennsylvania*
BRM	*Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan*, ed. A. T. CLAY
CH	HARPER, ROBERT F. *The Code of Hammurabi*
CIG	*Corpus Inscriptionum Graecarum*
CIS	*Corpus Inscriptionum Semiticarum*
CP	*Classical Philology*
FHG	*Fragmenta Historicorum Graecorum*
IG	*Inscriptiones Graecae*
JAOS	*Journal of the American Oriental Society*
JEA	*Journal of Egyptian Archaeology*
JNES	*Journal of Near Eastern Studies*
JRAS	*Journal of the Royal Asiatic Society*
JS	A. J. JAUSSEN and R. SAVIGNAC. *Mission archéologique en Arabie*
MDOG	*Mitteilungen der deutschen Orient-Gesellschaft*
OLZ	*Orientalistiche Literaturzeitung*
PW	PAULY-WISSOWA. *Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft*
RA	*Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale*
RES	*Revue des études sémitiques*
RT	*Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes*
SPAW	*Sitzungsberichte der preussischen Akademie der Wissenschaften*
TAM	*Tituli Asiae Minoris*
VS	*Vorderasiatische Schriftdenkmäler*
WZKM	*Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*
ZA	*Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete*
ZDMG	*Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft*

پیشگفتار مترجم

هنگامی که در ۱۷۲۵ پیش از میلاد زردشت درچهل‌ودوسالگی دررصدخانه‌ی کنگ دژ درنیمروز درآمدن خورشید را به‌برج بره رصد کرد وپایه‌ی گاه شماری آینده را استوار ساخت و حسابهای گذشته را درست و میزان کرد جهان ایرانی و فرهنگ آن کهنه بود. ایرانیان سراسر جهان آن زمان را زیرپا گذاشته بودند و دریافته بودند که شهرستان نیمروز (نصف‌النهار) درست در میان جهان باستان در نیمکره‌ی شمالی قراردارد و آن را برای رصدخانه‌ی مبدا حسابها برگزیده بودند. از اشاره‌ای که در اوستا داریم، یك سده پیش از زردشت کیخسرو کشورهای ایرانی را یکی ساخته و بنیاد شاهنشاهی ایران را گذاشته بود. فرهنگ ایرانی در سراسر فلات ایران و شیبهای پیرامون آن گسترده شده بود.

با آمدن زردشت و آوردن دین بهی و آرزوی بر پا ساختن شهر اهورمزد (ملکوت خدا)، جنبش تازه‌ای درمیان تیره‌ها و کشورهای ایرانی پدیدآمد. درپایان سده‌ی هژدهم ودرسده‌ی هفدهم پیش‌ازمیلاد کاشیها ازفلات به سرزمین بابل (دودریا) فرودآمدند و هوکسس‌ها، چنان که از نام آنها پیداست (هوخشسه، شهر بهی)، برای برپا کردن «شهریاری نیکو» درسرزمینهای دورتر به‌مصر تاختند، و همراه با دین و فرهنگ و دانش وهنر برای نخستین باراسب و گردونه‌ی ایرانی را به‌مصر

بردند . ایرانیان دیگر در آسیای کهین و سوریه پادشاهیهای بزرگی برپا ساختند.
جهان باستان درواقع یك جهان ایرانی بود .

داد و قانون باستانی ایرانی که پژواکی از آن را در وندیداد اوستا و دنبالهٔ آن را درقانونهای بابل ودرداد داریوش درنوشته‌های او می بینیم با فرقهای کوچك وپرورشهای محلی درسراسر جهان باستان روان بود . شمارگری و ستاره شناسی ، پزشگی ودانشهای دیگرپیشرفتهای بزرگی کرده بود . زبان ایرانی پرورده شده و به‌پایگاه بلندی رسیده بود که نمونه‌ی عالی آن را در گاهان یا سرودهای زردشت می‌یابیم، وزردشت خط الفبائی را درآورده بود که پایه‌ی پیشرفت آینده‌ی فرهنگ در جهان گشت .

چند سده بعد ایرانیان غربی که کشور پادشاهی بزرگی درغرب فلات داشتند و به نام میتنی خوانده میشوند با پیوند زناشوئی با خاندان پادشاهی مصر جنبش تازه‌تری دردین وفرهنگ وهنر درمصر سده‌ی چهاردهم پیش ازمیلاد پدیدآوردند ، و اخن‌اتن دین یگانه خدائی اتن را که نماد یزدانی آن گرده‌ی خورشید وتابش آن بود وازدین ایرانی وزردشتی سرچشمه میگرفت برقرار نمود . فکرهای نوین این دین ادب وهنروزندگانی مصریان را دگرگون ساخت . ولی پس از مرگ اخن‌اتن پیشوایان و پرستاران مصری به‌آئین کهن باز گشتند ودین اتن را برانداختند .

فروید ، روانشناس نامی ، بر پایه‌ی پژوهشهای تاریخ نویسان کارشناس ، در کتاب خود زیرعنوان « موسی و یگانه پرستی » بیان میکند که چگونه یکی از سرکردگان مصری به نام موسه که سرسپرده و شیفته‌ی دین اتن بود و ازبرافتادن این دین در مصر پس ازمرگ اخن‌اتن ناامیدی در او راه یافته بود ، رو به‌بردگانی که درمرز مصربودندآورد ودین یهودی راکه بر پایه‌ی خدای یگانه ادونای (که همان اتن بود) قرارگرفته برپا ساخت .

داستان شاهنشاهی‌هخامنشی که موضوع این کتاب‌است داستان دوره‌ی خیلی دیرتر تاریخ ایران وفرهنگ آن است . خواننده خواهد دید که تاریخ ایران دراین

کتاب از نظر دیگری بیان شده است. نویسنده‌ی دانشمند این کتاب از کارشناسان به اصطلاح اشورشناسی بود، و چنان که از نظرهای او در این کتاب و در دو کتاب دیگرش « تاریخ اشور » و « تاریخ فلسطین وسوریه »، و همچنین در کتابی که در باره‌ی « عیسی در پرتو تاریخ » نوشته پیداست، سنت شرق شناسی و تاریخ نویسی اروپائی وامریکائی را که هدف اصلی آن این است که داستانهای کتاب مقدس (تورات وانجیل) را تاریخی جلوه دهد حفظ نموده است.

در سده‌های هفدهم وهژدهم میلادی نوشته‌های کتاب مقدس زیر نکته سنجی وخرده گیری پژوهندگان وفرزانگان دراروپا قرار گرفت، ودرهمین هنگام پاره‌ای ازنویسندگان بزرگ اروپا به‌نوشته‌های باستانی ودین وفرهنگ ایران وهند روی آوردند. برای جلوگیری از پیشرفت و گسترش این طرزفکر دستگاههای دینی وسیاسی‌اروپا وسپس امریکا کوشش وخرج بسیارنمودند که ازراه پژوهشهای تاریخی بنیاد نوینی برای تاریخی وانمودن داستانهای دینی خود استوار سازند. کاوشهای فراوان درسرزمینهای کتاب مقدس پی در پی انجام گرفت. روی سرزمینها و قومها و آثاری که یافت میشد نامهای کتاب مقدسی گذاشته شد. آن چه بر خلاف میل پیدا میشد یا به دست فراموشی سپرده میگشت یا تعبیر دلخواهی از آن میشد. گزارشهای باستانشناسی و بحثهای زبانشناسی و تاریخهایی که نوشته شده، با همه دانش و پژوهشی که برای آنها به‌کار رفته و زمینه‌ی بزرگی که برای پژوهشهای آینده به دست داده، هدف اصلی همه‌ی آنها جز این چیزی نبوده است. پس جای شگفت نیست که دراین « تاریخ شاهنشاهی هخامنشی » نویسنده‌ی آگاه آن همین روش را به‌کاربسته ومواد بسیاری را برای نشان‌دادن درستی‌داستانهای کتاب مقدس، ودردرجه‌ی دوم نویسندگان یونانی، گردآوری و گزارش کرده است. شایدسزاوارتر میبود عنوان آن را « تاریخ بابل و یهود در عصرهخامنشی » میگذاشت. نویسنده زردشت را، به پیروی از نظر هرتسفلد (که هیچ یك از کارشناسان تاریخ ایران نپذیرفته اند) همزمان کورش و داریوش ساخته، و اختراع خط را به « یك سامی

نیمه صحراگرد نادان » نسبت داده «چون بسیارنادان بود برای این که بتواند خط درهم و پیچیده‌ی نقشی مصری را بیاموزد. » (نگاه کنید به‌صفحه‌ی ١٤ .) از این قبیل مطالب درسراسر کتاب دیده میشود.

نکته سنجی در باره‌ی این کتاب بحث جداگانه میخواهد. ولی، از سوی دیگر، درآن مواد بسیار و آگاهیهای بسیار تازه برای آشنا شدن باتاریخ هخامنشی گردآمده که آگاهی ازآنها برای کسی که به‌اصل انگلیسی آن دسترس ندارد بسیار سودمند خواهد بود، و چنان که در جای دیگری مترجم یاد کرده، پیشرفت دانش بدون برخوردهای فکری و باز گشودن نظر های گوناگون برای سنجش و داوری امکان پذیر نیست.

☆ ☆ ☆

و لیکن درباره‌ی شیوه‌ی ترجمه‌ی این کتاب: کسانی که به اصل انگلیسی آن بر گردند می‌بینند که شیوه‌ی نویسندگی آن دشوار و پیچیده، با جمله‌های دراز و واژه‌های غیرعادی، وروبهمرفته خشك است. درترجمه‌ی فارسی آن خواه ـ ناخواه مزه‌ی اصل آن چشیده میشود و کوششی برای عبارت پردازی و ساده کردن جمله‌ها به کار نرفته است. در باره‌ی واژه‌های فنی: گاهی واژه های معمول فارسی به معناهای معینی به کار رفته و گاهی واژه‌های تازه ساخته شده است. این گونه واژه‌ها درفهرستی درآخر این کتاب بابرابر انگلیسی آنها داده شده است. خواننده هرجا به‌این گونه واژه‌ها برخورد میتواندآنهارا درفهرست‌الفبائی‌به‌آسانی‌پیدا کند.

درباره‌ی ترجمه‌های نوشته‌های اوستائی یافارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی که اینجا آمده، ذکر این نکته لازم است که نویسنده‌ی کتاب آشنائی دست اول با این زبانها نداشته و ترجمه‌های دیگران را نقل کرده است. مترجم در عین حال که حس‌میکرده باید درنقل‌ترجمه‌های انگلیسی به‌فارسی امانت به‌کاربرد و گزارش نویسنده‌ی کتاب را درست وبدون هیچ دگرگونی به‌خواننده‌ی آن در فارسی بدهد نیزاین نکته را درنظرداشته که صرف برگردانیدن‌آنها ازانگلیسی به‌فارسی بدون

درنظر گرفتن واژه‌هایی که دراصل آنها به‌کار رفته وهنوز هم درفارسی به‌کارمیرود درست نخواهد بود. ازاین رو ترجمه‌ها از اوستا و فارسی باستان با اصل آنها همبر شده وهرجا که بکار بردن واژه‌های اصلی تغییری در معنایی که نویسنده‌ی کتاب در نظر داشته نمیداده است واژه های اصلی به کار رفته است. بهرحال مترجم همه جا گزارش خود ومعنایی را که خود ازنوشته‌های اصلی میفهمیده اگر بانظرنویسنده‌ی کتاب فرق داشته کنار گذاشته است.

دربرگردانیدن نامهای ویژه‌ی کسان، تیره ها وقومها، و سرزمینها مترجم با دشواری خاصی روبرو بوده است. نامهایی که از کتاب مقدس نقل شده به‌همان صورتی که در ترجمه‌ی فارسی آن آمده در اینجاآورده شده است. نامهای مصری وبابلی وسریانی وعربی کهن هرچه میشد نزدیکتر به‌صورت و تلفظ انگلیسی آنها نقل شده است. نامهای یونانی‌نیز نزدیك به‌صورت انگلیسی آنها ولی بادرنظر گرفتن تلفظ یونانی‌آورده شد، هرچند گاهی پاره‌ای ازنامها که در فارسی به‌صورت و تلفظ فرانسه‌ی آنها معمول شده (مانند «هرودوت») به‌همین‌صورت‌نقل گردید. نقل نامهای ایرانی هخامنشی از همه دشوارتر بود. نامهای پادشاهان (کورش، داریوش، خشایارشا، اردشیر) به‌صورت ایرانی‌آنها داده شد، ولی این کاردرمورد همه‌ی نامها آسان نبود، چون پاره‌ای از آنها فقط درنوشته‌های یونانی‌آمده وصورت ایرانی‌آنها را باید بازسازی نمود. در این مورد بهتردیده شد که آنها را مانند نامهای یونانی نقل کنیم. نامهای شهرستانهای هخامنشی وشهرها بیشتر به‌سه صورت داده شده‌است: صورت فارسی باستان چنان که در کتیبه‌ها آمده، صورت یونانی آنها، و همچنین به‌صورتی که در نوشته‌های فارسی آمده است. بازشناختن دقیق محل این شهرها و شهرستانها کار ساده‌ای نیست. اینجا، چه در متن و چه در نقشه‌ها، از نظر و تعبیر نویسنده‌ی کتاب پیروی شده است، ولی درمورد برخی از آنها شك هست.

درنقل نامهای ویژه رویهمرفته کوشش شده است که این کاریکنواخت انجام بگیرد. برای راهنمائی به‌تلفظ آنها صورت انگلیسی آنها همه‌جا دربرابرفارسی‌شان

در « فهرست راهنمای نامها » در پایان کتاب داده شده است .

در مورد دو واژه‌ی « ایرانی » و « پارسی » یادآور میشود که نویسنده‌ی کتاب هم واژه‌ی Iranian و هم Persian را به‌کار برده و در ترجمه از او پیروی شده است . هخامنشیان خود را « پارسی ایرانی » میخواندند . پس بکاربردن « پارسی » برای هخامنشیان دربرابر مثلا « پارتی » یا « مادی » جایز است ، ولی به‌صورتی که در عنوان کتاب آمده (تاریخ شاهنشاهی پارسی - عصر هخامنشی) درست نیست . ازاین رو عنوان کتاب در ترجمه فقط « تاریخ شاهنشاهی هخامنشی » گذاشته شد .

ترجمه‌ی این کتاب به علت گرفتاریهای گوناگون بسیار به‌طول انجامید . کوشش شده و امیداست که ترجمه رویهمرفته یکدست باشد. هنگام چاپ فصلهای آخر کتاب مترجم از تهران دوربود و رسیدگی به‌آن دشوارتر بود . بااین وصف ، دقتی که موسسه‌ی انتشارات فرانکلین و ناشر وچاپخانه نموده اند و شکیبائی که به‌مترجم نشان داده‌اند موجب سپاسگزاری‌ست .

محمد مقدم

دانشگاه دولتی یوتا
لوگان ، یوتا
اردیبهشت ۱۳۴۰

سرآغاز

از زمانی که جرج راولینسن، استاد تاریخ باستان در دانشگاه اکسفورد، نخستین ویرایش کتاب «پنج پادشاهی بزرگ جهان شرقی باستان» خود را نشر داد هشتاد سال گذشته است. در این هشتاد سال تاریخ باستان بکلی به صورت دیگری در آمده است. یك تاریخ نویس بزرگ زمان ما آشکارا گفته است که مهمترین و برجسته‌ترین چیز در تاریخ نویسی چهل سال گذشته سر بر آوردن شرق نزدیك باستان در پرتو کامل تاریخ است. کتابهای دیگر راولینسن در باره‌ی پادشاهیهای باستان دیری‌ست که کهنه شده و به‌درد نمیخورد؛ شگفت است که «پادشاهی پنجم» او هنوز یگانه تاریخ تمام نمای شاهنشاهی هخامنشی برای ماست، زیرا آن چه بعدا نوشته شده خلاصه است وجای آن را نگرفته است. چنین پدیده‌ی شگفتی به‌نظر توجیه‌ناپذیر مینمود، ولی با اندیشه‌ی پخته‌تر میتوانیم دلیل برای توجیه و حتی عذر این اهمال را بیابیم.

روشنترین دلیل این است که راولینسن درحقیقت تمام منابع را برای شرح عمومی داستان وفرهنگ آن دوره که حتی اکنون دردسترس داریم دراختیارداشته است. راولینسن پیش از نوشتن آن کتاب کار آزمودگی خود را در بررسی های باستانی با ترجمه‌ی عالی که ازهرودوت کرده بود ویادداشتهای پرمایه‌ای که به‌آن

افزوده بود که هنوز نزد ما پر ارزش است نشان داده بود. برای ما، نیز، هرودوت یگانه سر چشمه‌ی عمده‌ی تاریخ هخامنشی‌ست که به یونانی نوشته شده است. راولینسن از آشنائی دامنه‌داری با منابع دیگر یونانی ولاتین برخوردار بود؛ به‌فهرست منابع او، در حقیقت اندکی افزوده شده است، حتی از «کرته‌ها»ی نویسندگان کهنتر که در نویسندگان بعد نقل شده است. برادر او، سرهنری راولینسن، راز کتیبه‌ی بهستان را کشف کرده بود؛ امروز سرگذشت نامه‌ی داریوش هنوز یگانه نوشته‌ی بزرگی‌ست که از فارسی باستان در دست داریم. اوستا، کتاب مقدس پارسیان، نزدیك یك سده بود که شناخته شده بود. کتاب مقدس (تورات وانجیل) نیزدر دسترس بود.

افزون براینها، چه بسا رهسپاران مشهور و با کفایتی ازویرانه‌های با شکوه سکوی تخت‌جمشید دیدن کرده ووصف کامل آن را داده بودند. راولینسن تاریخ‌نویسی بود که خیلی پیش از آن که روشهای باستانشناسی «علمی» پرورده شده باشد ارزش باستانشناسی را دریافته بود، وازهم گشودن و گزارش کردن اوازمعماری وهنردرپرتومنابع‌نوشته سرمشقی‌بود که جانشینان‌اواز آن بایستی پیروی میکردند.

غفلت ازبررسی‌تاریخ هخامنشی به‌علت آن که کشفهای تازه‌ی خیره کننده‌ای درمیان نبود بیشتر شدت یافته بود. چرا باید شرق شناس وقت خود را با باد دادن کاه کهنه به امید بدست آوردن دانه تباه کند در حالی که کاوش پس از کاوش در کشورهای مساعدتر دیگرهرسال گنجینه‌های نوینی آشکار میساخت که جهانی را به‌شگفت می‌آورد ودوره‌های بسیاری‌ازتاریخ شرق‌نزدیك اکنون‌داشتند ازدوره‌های نامبردارتر یونان و روم یا حتی از نخستین سده‌های میانه بهتر شناخته میشدند؟ فرهنگهای نوینی به‌زبانهایی که پیش‌ازآن نشناخته بودندبازیافت میشدند؛ شرق‌شناسان به‌کشف رمز وخواندن ونشردادن و گزارش کردن نوشته‌های نوین هرروز فرا خوانده میشدند. به‌یقین، گاه بگاه یك سند مصری یا بابلی ازاین دوره به‌دست می‌آمد؛ ولی چگونه میشد چنین چیزی پژوهندگان را به‌خود جلب کند درحالی

که فرصت این را داشتند که خوشبختانه با شکوه و جلال بابل حمورابی یا نبو کد-نصر، یا نینوه‌ی آسور، یا تبس مصر سر و کار داشته باشند؟ بیشتر منابع تاریخ هخامنشی که در دسترس بود به یونانی بود. تاریخ نویسان برجسته‌ای که در پژوهش نوشته‌های کهن یونانی آزموده بودند در این منابع بررسی بسنده کرده بودند؛ شرق‌شناس، در زیر فشار کار خودش، بیش از پیش آشنائی با زبان یونانی را ازدست داده بود. چرا نباید این وظیفه‌ی نا دلپذیر برای آنهایی که بهتر آماده برای آن هستند باز گذاشته شود؟ نتیجه این شد کـه تاریخ شاهنشاهی توانای هخامنشی به صورت یك رشته داستانهای جدا افتاده وازهم گسیخته عرضه شد و این داستان معنا و اهمیت و یگانگی خود را فقط وقتی می‌یافت که آن را درداستان دولتهای کوچك یونانی درمی‌آوردند.

باوجود این طرز فکر و نبودن توجه، به آگاهی ما ازاین شاهنشاهی چیزهای مهمی افزوده شده است. متنهای درست‌تر و نو از نویسندگان یونانی اکنون در دسترس است. چند نوشته‌ی بسیارمهم از پاپیروسها به دست آمده است، و با آنها کرته‌های پرشماری ازنوشته‌های کوچکتر بازیافت شده است. نویسندگان و زمان منابع یونانی ما با دقت بیشتری معین گشته، وداده‌های آنها بادقت بیشتری آزمون شده‌اند. باستانشناسی تقریبا جای ادبیات‌را درپژوهشهای دوره‌های کهن یونان‌ربوده است. کاوش درسرزمینهای یونانی، درون و نیز برون شاهنشاهی‌هخامنشی، انبوهی‌از تندیسها ونقشهای برجسته‌ی یونانی، وچیزهای بیشماری اززندگانی روزانه‌ی آن زمان به‌دست داده‌است. بازجوئی سکه‌های یونانی‌خود به‌صورت علمی درآمده‌است. علم دیگری کتیبه شناسی‌ست؛ مجموعه‌ی کتیبه های یونانی باید اکنون دم دست هر نویسنده‌ی تاریخ‌باستان‌باشد. درهیچ کجای تاریخ‌باستان بکاربردن آن به اندازه‌ی تاریخ جهان یونانی درسده‌های پنجم و چهارم پیش ازمیلاد اثربخش نبوده است، و بسیاری از آنها پرتو خود را برروابط میان یونان و پارس می‌اندازند. تاریخ‌نویسان حرفه‌ای اکنون تاریخ یونان را مینویسند؛ به‌پیروی ازسنت کهن، درتاریخ‌باستان اهمیت ادبیات وهنرهمیشه شناخته شده است، وتاریخ‌نویس حرفه‌ای فقط به‌این نیاز

داشت که در باره‌ی کارگزاری، اقتصادیات، و جنبشهای اجتماعی تاکید بیشتری نکنند تا تاریخ کهن یونان و روم را اقلا به سطح رشته‌های جدیدتر تاریخ برساند. حتی اگر تاریخ هخامنشی را فقط از نظر یونانی نگاه کنیم میتوانیم فقط قسمتی از آن را عقب نیفتاده وهمردیف بررسیهای جدید بدانیم، و آن بخشی‌ست که باروابط یونان و پارس سروکار دارد.

ولی همه‌ی شرقشناسان بکلی ازشاهنشاهی هخامنشی چشمپوشی نکرده‌بودند. یك گروه کوچك ولی توانا، پژوهندگان واژه شناسی هند واروپائی، چند کتیبه‌ای را که ازفارسی باستان مانده چنان بادقت زیر بازجوئی وموشکافی گذاشتند که برای چنین ادبیات اندك وناچیزی هرگز پیشینه نداشته است. برخی از آنان اوستا را زیر بررسی دقیق گذاشتند، که دراثر کار آنها قابل فهم شده‌است. چند تنی ازپژوهندگان عهد عتیق (تورات) نیز اهمیت این دوره را همچو زمینه ای برای فهمیدن بیش از نیمی از کتاب مقدس دریافته اند.

درچند سال گذشته شاهد بوده‌ایم که شرقشناسان دیگر بیدارشده ودریافته‌اند که دیرزمانی‌ست که ازبررسی این دوره غفلت کرده‌اند. پیدا شدن دیوانسرای یك کوچ‌نشین سربازان مزدوریهودی نزدیك آبشار اول مصربراستی هیجان‌انگیز بود. این نوشته‌هادرزبان وشیوه بسیارنزدیك ونظیرآرامی کتاب عزرا هستند. فرمانهایی ازپادشاهان پارسی در کتاب عزرا نقل شده است؛ سخن سنجان اعلام داشته بودند که این فرمانها اصلی ندارند، ولی اکنون نشان داده شد که سخن سنجان خود به خطا رفته بودند. برای همبری با این فرمانها که در درستی آنها زمانی شك بود، بازهم منبع دیگری به‌دست آمد: بعدها پادشاه دیگری این کجدینهای یهودی دور دست را وادارساخت که ازقانون تازه‌ی عید فصح پیروی کنند. فرمانهای دیگری ازشهرب یا ازپایوران دینی رسید؛ زندگی درونی این کوچ نشین باسندهای سوداگری آنها آشکار شد. از همه شگفت‌تر پیدا شدن سرگذشت نامه‌ی خود داریوش بود، که اکنون دیگر تنها منبع ما کتیبه‌ی داریوش که به‌سه خط میخی نوشته شده نیست،

زیرا این یهودیها یك نسخه‌ی کهنه‌ی فرسوده‌ای از آن به زبان آرامی خودشان در دست داشتند!

پژوهندگان در دوره‌های اخیر «خرد اهیقر» را به «اصل» یونانی و در ترجمه‌های گوناگون شرقی و غربی خوانده بودند. چند تنی اشاره کرده بودند که اصل حقیقی آن بایستی به آرامی بوده باشد؛ اکنون آن اصل آرامی در دیوانسرای به‌دست آمد. پژوهندگان «عهد عتیق» (تورات) بزودی دریافتند که عصر تازه‌ای برای بررسیهای آرامی آغاز شده است. پاپیروسهای همزمان و کتیبه‌ها پیوسته کشف میشد، و این عقیده رواج گرفت که بخشهای بزرگی از نوشته‌های دینی یهودی بیرون از عهد عتیق نیز اصل آرامی داشته‌اند. آنگاه این نظر داده شد که خود انجیلها نیز اصل آرامی داشته‌اند. سخن‌سنجان حرفه‌ای «عهد جدید» گوش خود را در برابر این حرفها بستند، ولی نتیجه‌ی این چالشگری فقط بازیافت نوشته‌های کهنتر آرامی بود، از جمله ترگمهای آرامی بخشهای عبری عهد عتیق، که جاپای صورتهای اصلی آنها را میشد تا دوره‌ی اخیر هخامنشی یافت. آنگاه، شرق شناسان یقین کردند که زبان معمول دبیرخانه‌ی هخامنشی آرامی بوده است.

آسورشناسان تا زمانی که از آنها خواسته میشد فقط به کار ترجمه‌های کتیبه‌های فارسی باستان به اکدی بپردازند علاقه‌ای به آن نشان نمیدادند. ولی، چون هزاران لوح میخی از دوره‌های بعد به‌دست آمد، بایستی کاری برای نشر دادن و گزارش کردن آنها انجام میگرفت. یك بار که تشنگی برای پاپیروسهای یونانی برانگیخته شد، مصرشناسان ناگزیر بودند که پاپیروسهای همزمان را به‌خط مردمانی و کتیبه‌های همزمان را به‌خط نقشی بررسی کنند. دیگر نمیشد تاریخ مصر را با آخرین خاندان شاهنشاهی پایان داد و سده‌های بعد را تا زمان سایته همچو پیوست ناخوش آیندی به آن افزود. آنگاه دریافتند که دوره‌ی سایته آغاز عصر تازه‌ای بوده که در آن یونانیها و مصریها با یکدیگر آشنائی نزدیك پیدا کردند. این آشنائی درسراسر دوره‌ی هخامنشی پخته شد تا اسکندر آمد و شهریگری هلنیستی را به آن سرزمین در آورد.

زمانی که مدیر بنداد شرقی دانشگاه شیکاگو ، شادروان جیمز هنری برستد ، دسته‌ای را برای روشن کردن پاره‌ای مطالب مقدماتی برای نشر دادن ساختمانهای معروف سکوی تخت جمشید فرستاد یك عصر نوینی در بازیافت شرق نزدیك باستان گشوده شد . این کارهای کوچك مقدماتی بزودی به‌صورت کاوشهای منظم زیر نظر استاد ارنست هرتسفلد در آمد و آنگاه با کامیابی زیر نظر دکتر اریك ف . شمیت به‌انجام رسید. نتیجه‌های آن بیش‌از‌اندازه‌ای که امید میرفت‌خیره کننده بود. زمانی که یکصد یارد ازنقشهای برجسته‌ی باشکوه، که بیشتر آن مانند روزی که اززیردست پیکرتراشان بیرون‌آمده بود خراشی هم نخورده بود ، پس از نهفته ماندن در بیست ودوسده اززیرخاك بیرون‌آورده شد ، جهانی درشگفتی فرورفت و مات شد. نقشهای برجسته‌ی دیگری تقریبا به همین زیبائی بزودی بیرون آمد . ساختمانهایی که از وجودآنها پیش از آن حدس هم زده نمیشد از زیرخاك بیرون‌آمد ، ازجمله سرباز- خانه‌ی نگهبانان کاخ و گنجینه‌ی داریوش و خشایارشا ؛ اندرون‌این پادشاهان سر از زیرخاك برآورد وبرای‌خانه‌ی کاوش کنندگان وچیزهایی که یافت میشد بازسازی شد ؛ دیدار کنندگان از تخت جمشید میتوانند در اطاقهایی که زمانی شهربانو ها وبانوان پیشکارآنها زیرنگهبانی‌خواجه‌سرایان‌درآنهانشیمن‌داشتند اکنون‌بخوابند.

اثرآتش‌سوزی که به‌فرمان مستانه‌ی اسکندردرگرفته‌بود وآسیب‌آن هنوز برویرانه‌ها هویدا بود ، وتیرهای سوزان که برزمین افتاده بودند ، نشان خود را باز گذاشته بودند . سربازهای اسکندر گنجهای فلزهای گرانبها را به تاراج برده و چیزهای هنری را که نمیتوانستند با خود ببرند برزمین زده وخرد کرده بودند . خوشبختانه بزرگترین گنج را برای ماباز گذاشته‌اند، وآن تندیسی‌ست که، باوجود آن که سر و دست و پای آن وحشیانه بدست این برندگان فرهنگ هلنی خرد و شکسته شده ، هنوز تنه‌ی یك زن بسیار زیبا که تراشیده‌ی دست یك استاد یونانی در روزگاری‌ست که پیکر تراشی یونانی به اوج خود رسیده بود ، از آن باز مانده است .

همچنین هزاران لوح بازمانده است که پیدا کردن رمز وخواندن کامل آنها سالهای بسیار کار دارد. نوشته‌هامعمولا به‌ایلامی‌ست‌هرچند پاره‌ای‌از آنها‌به‌آرامی‌ست؛ چند نوشته به‌زبان فریجی ویکی به‌یونانی نیزدرمیان آنها هست. همه‌ی این‌نوشته‌ها با کارهای ساختمانی داریوش و خشایارشا هنگامی که همین ساختمانها را بر پا میکردند سروکار دارند. در آنها میتوانیم نام کارگران و کشورهایی که از آنجاها می‌آمدند، کاری را که انجام میدادند، ومزدی را که به‌آنها پرداخت میشد بیابیم. درآنها نیز ازیك دختر تازه‌ی داریوش آگاهی می‌یابیم، که نام مادری را دارد که پیش ازاین باآن آشنا بوده‌ایم، و همچنین از پیشکشی که به‌او داده شده است. در گنجینه‌ی شاهانه دیوانسرای خشایارشا یافت شده که با جریان عادی کارگزاری سروکاردارد. اثرمهرهای داریوش، خشایارشا، وپایوران بلندپایه‌ی‌آنها پرده را از روی یك دبستان هنری نوین که کسی خواب آن را هم ندیده بود برداشته است. به‌گواهی‌ای که دیری‌ست ازنقشهای بر جسته به‌دست آورده‌ایم، اکنون میتوانیم آگاهیهای تازه‌ی بسیار درباره زندگانی شاه و آزادگان بیفزائیم؛ از چیزهای کم اهمیت‌تری که در کاوشها یافت شده و از لوحها، برای نخستین بار آشنائی اندکی بازندگی مردم عادی پیدا میکنیم.

در آرامش ساختمان بنداد شرقی درشیکاگو کارها همگام باکاوشهای تخت ـ جمشید پیش رفته است. نوشته های تازه یافت شده، همچنان که پیدا میشوند، در یك واژه نامه‌ی فهرست شده‌ی زبان فارسی باستان مرتب گنجانده میشوند. یك واژه نامه‌ی ایلامی همانند آن کارخواندن هزاران لوح ایلامی را با سرعت بیشتری امکان پذیر ساخته است. به همین گونه، خواندن آرامی که با جوهر روی لوح و سنگ نوشته شده با واژه نامه‌ی دیگری به‌آن زبان آسانتر شده است. واژه نامه‌ی چهارم برای فنیقی‌ست، که بسیاری از کتیبه‌ها دراین دوره به‌این زبان نوشته شده است. واژه نامه‌ی بزرگ آسوری، که اکنون تقریبا کامل شده است، یك بخش جداگانه‌ای دارد که درآن بیش از ده هزارسند کارگزاری وسوداگری از دوره‌های

کلدی ، هخامنشی، وسلوکی به ترتیب سالمر سال به سال پشت سرهم مرتب شده‌اند. پژوهندگان جوان دیگرروی متنهای مصری به‌خطهای مردمانی، هیربدی ، ونقشی که ازسده‌های بعد است کارمیکنند. پژوهندگان «عهدعتیق» بیش ازپیش به‌نیمه‌ی دوم آن علاقه‌مند میشوند . مجموعه‌ی باستانشناسی عکس برداری شده‌ی ما که پیرامون سیصدهزار کارت‌دارد اکنون تقریبا کامل‌شده است؛ در آن‌تمام موادفرهنگی پخش‌شده‌از کشورهای گوناگون که شاهنشاهی‌هخامنشی رانشکیل میداده، باآن‌چه که از سده‌های پیش‌ازآن برای دریافتن درست دوره‌ی هخامنشی به‌آن نیاز هست گنجانیده شده است . بخش قابل ملاحظه‌ای‌ازآگاهیهای تاریخی پرارزش که ازاین بازجوئیهای گوناگون به دست‌آمده هم‌اکنون چاپ شده ودرصفحه های آینده‌نقل خواهد شد؛ حتی نتیجه‌های شگفت‌آورتری را میتوان درسالهای آینده‌انتظارداشت.

در این رستاخیز تاریخ شرق نزدیك در سده‌های دیرتر ، آشکاراست که یك استاد تاریخ شرق باید نقش خود را بازی کند. خوشبختانه ، نویسنده همیشه زیر افسون این عصرحیاتی که در آن پارسیها ویونانیها درتماس آمدند ودریکدیگرژرف نفوذ کردند بوده است . دردوره‌ی دانشجوئی او خود را برای کار آینده‌اش باگرفتن درسهای بسیاری درتاریخ باستان ، ادبیات یونانی ولاتین، باستانشناسی، کتیبه‌شناسی، شناختن خطهای باستانی ، و زبانها و ادبیات شرقی آماده ساخت . بیست سال در دانشگاههای مزوری‌وایلینوی‌درسهای عمومی‌اودرباره‌ی تاریخ‌باستان بود ودرسهای بالاتر اووجلسه های بحث و گفتگو معمولا با رشته‌هایی که شرق وغرب در آن باهم تماس پیدا میکردند سر و کارداشت. اززمانی که به‌دانشگاه شیکاگو آمد، تقریبا نیمی ازسخنرانیهای او در درسهای مقدماتی درباره‌ی این دوره‌ی اخیر تاریخ شرق باستان بوده ، ودرجلسه‌های بحث تقریبا بدون استثناء به مشکلات همین دوره‌پرداخته‌است.

در سراسر این سالها یك صورت نوینی ازشاهنشاهی هخامنشی کم کم آشکار شده‌است. درنتیجه‌ی کاوشهای اخیر، فرهنگهای پیش‌ازتاریخ فلات ایران را اکنون میشناسیم ؛ یکی‌ازمهمترین کاوشها ، نزدیك خود تخت‌جمشید ، کاربنداد شرقی بود،

و گردآوری نهائی نتیجه‌های همه‌ی این کاوشها درهمین جا بدست یکی از آخرین نامزدهای درجه‌ی دکتری زیر نظر نویسنده انجام گرفت. نامزد دیگری سندهای نوشته‌ی تاریخ پیش‌ازهخامنشی ایران را فراهم آورده‌است. این سان‌اکنون‌زمینه‌ی نسبتا بسنده‌ای برای دوره‌ی ویژه ای که این کتاب درباره‌ی آن بحث میکند در دست داریم.

در همین سالها نیز منابع شرقی دوره‌ی هخامنشی آرام آرام کنارهم گذاشته شده‌اند. سهم آنها درروشن کردن تاریخ این دوره بویژه ارزنده‌است زیرا سنگینی کفه‌ی ترازو را که تا کنون به نفع نویسندگان یونانی بود جبران نموده‌اند. از نوشته‌های آنها ما بابسیاری ازشرقیهای نامبرداربخوبی آشنا شده‌ایم؛ اکنون نامهای درست آنها را می‌آموزیم، وباید خوانندگان را باآنهاآشنا سازیم حتی اگر گفتن آنها برای خواننده خسته کننده باشد. همچنین از کارهای دیگری در میهنشان می‌شنویم که یونانیها ازآنهاآگاه نبودند وبه‌همان اندازه‌ی روابطشان باغرب جالب و مهم هستند.

این منابع همه‌شان پارسی نیست. مصر به‌همان اندازه زیرفرمانروائی پارسی نوشته‌است که هنگام استقلالش. دربیشترسده‌ی چهارم، سرزمین نیل زیرفرمانروائی پادشاهان زادگاهی راه خود را می‌پیمود، وبرخی‌ازاین‌پادشاهان سزاوارهمان اندازه جای در تاریخ ما هستند که پادشاهان بزرگ پارسی، و ازهمین نوشته‌های مصری میتوان مصردوره‌ی خاندانهای دیرترا به‌همان اندازه شناخت که پیشینیان معروفتر آنها را می‌شناسیم.

تیره‌های نسبتا کوچك یهودی، چون نوشته‌هایشان در «عهد عتیق» خودمان حفظ شده است، همیشه بویژه مورد علاقه‌ی ما هستند. سیل بزرگی از پرتو که تاریخ هخامنشی‌روی این نوشته‌های مقدس افکنده‌است در کتاب دیگری بیان شده است؛ دراینجا بسنده‌است که اشاره کنیم که عهدعتیق هم به‌همان اندازه تاریخ پارس را روشن میکند. فنیقیها، نیز، با کتیبه‌هایشان آگاهی بسیار می‌افزایند. آسیای

کهین نیز نوشته‌های بومی خود را دارد، و بوسیله‌ی کتیبه‌های لیدی، لیکی، و آرامی درباره‌ی پیکرهای نوین، مردمان نوین، ورسمهای نوین می‌آموزیم.

ولی بابل است که بیشترین آگاهی را به‌ما میدهد. بسیاری از شهربهای آن را به‌نام میشناسیم. شورشیانی را که برضد فرمانروائی پارسی برخاستند میتوانیم به داستان‌خودبیفزائیم. ولی وام بزرگی که به سرزمین میان دورودخانه داریم‌صحنه‌ی شگفت‌آوری‌ست که از فرهنگ آن زمان به ما میدهد.

پژوهنده‌ی راست اندیش که جویای حقیقت تاریخی‌ست باید در یك بررسی مفصل نام بسیاری از کسانی را که خود چندان اهمیتی ندارند ولی‌جزوی ازصحنه‌ی عمومی هستند بدهد. برای آنها که ویژه گر نیستند، اینها را میتوان بدون نام در تاریخ آورد. تاریخی که در آن داستان پیشامدها یاد میشود چه بسا خشك و خسته کننده است، وهمچنان که این پیشامدها بازوعرضه میشود بیشك نکته‌های بسیاری مورد پذیرش همه نخواهد بود. پیش از آن که این کتاب نوشته شود موضوعهایی که برسر آنها گفتگو واختلاف است درچندین مقاله بحث شده، ولی حقیقت اصلی پشت هرمسئله و مشکلی بستگی به‌آن دارد که چگونه حل‌آن مشکل در صورت عمومی موضوع جای داده شود وجا بیفتد. بنابراین تاریخ‌نویس نیازی ندارد که در تاریخ پیشامدها پیوستگی رشته‌ی داستان خود را با آوردن دلیلهای جزئی برای درست بودن نظرهای خود پاره کند، زیرا نتیجه‌ای که گرفته میشودخود درستی یا نادرستی آن نظرها را نشان خواهد داد.

ولی هدف واقعی این کتاب عرضه داشتن فرهنگ ـ یا اگر بهتر بگوئیم، فرهنگهاست، زیرا تاریخ هخامنشی یك‌صحنه‌ی افسون‌آمیزی را ازشهریگریهای گوناگون درپایگاههای مختلف پرورش وتحول وهمه‌را درحال درهم‌آمیختن پیش چشم میگذارد. درسراسر تاریخ جهان ازچنین‌آمیزشی صحنه‌ای روشن کننده‌تر و آموزنده‌تر یافت نمیشود. ازاین گونه درهم‌آمیزی در روزگار هلنیستی چیزهایی میدانستیم، ونیز بطور تاریك ومبهم دریافته بودیم که این آمیزش سالها پیش از آن

روزگار در جریان بوده است . این حقیقت که این رشته‌ی دگرگونیها با گامهای تندی یك سده و بیشتر پیش ازاسکندردرحال پیشرفت بوده یك کشف تازه‌ترى‌ست. ما دریافته بودیم که میان پارسیها و یونانیها آمیزشی بوده است ؛ بازیافت منابع شرقی نشان داده است که این جریان تا چه اندازه عمومیت داشته است .

این منابع آن چه را که هرودوت درباره‌ی کارگزاری پارسی میگوید استوار میسازد ، ولی اکنون میتوانیم این سازمان را با دادن جزئیات و نمونه‌های بسیاری وصف کنیم . اکنون میدانیم که چه باجهای سنگینی بسته شده بود و چگونه این باجهای سنگین فروافتادن شاهنشاهی‌را تندترساخت. ماداستانهایی داریم، خنده‌آور و غم انگیز ، که رشوه خواری پایوران و کوشش زبردستان آنها را برای جلوگیری ازاین رشوه خواری نشان میدهد . ما میتوانیم زندگانی ستم دیدگـان ، ستمگران آنها ، واوباش سرگرم کننده را دراین منابع دنبال کنیم .

ما میدانیم که مردم عادی چگونـه در شهرستانهای گوناگون شاهنشاهی زندگی‌میکردند. میتوانیم بگوئیم که چه‌میخوردند وبرای‌خوراك چه‌می‌پرداختند، آشامیدنی ، پوشاك ، دارو ، اجاره‌بها ، وخانه‌ی آنها چگونه بود . درسراسراین دوره می‌بینیم که به‌هزینه‌ی زندگانی او بدون بالا رفتن کافی درآمدش افزوده میشد ، و بدبختی روزافزون اورا حس میکنیم تاآن که باآمدن مرگ ازآن رهائی مییابد . بااو ، درزناشوئی‌اش شادی میکنیم ، ازطلاقش افسوس میخوریم ، یا بر سرجنازه‌اش حاضر میشویم . ما شاهد پیمان بستن او هستیم و در دادرسی‌اش زیر قانونهای نوین شاهنشاهی گواهی میدهیم . برای هر جنبه‌ی زندگانی روزانه‌اش سندی که به آن گواه است دردست داریم .

زندگانی مردم عادی زیر سلطه‌ی پرستشگاه بود . در آنجا هنگام جشن او میتوانست دسته های با شکوه را به بیند که از پیش‌چشم او میگذشتند ؛ آنجـا او میتوانست بغان خود را ستایش و پرستش کند . ولی برای بیشتر مردم شاهنشاهی ، پرستشگاه (که پریستاران نماینده‌ی آن بودند) یك دستگاه نا دلنشین بود . مردم

عادی رعیت و برده‌ی آن یا اجاره کننده‌ی ملك آن بودند، و بیشتر درآمدی را که ازدسترنج کارخود به‌دست می‌آوردند به‌پرستشگاه میدادند. دین درواقع کمتر سبب شادمانی درشرق نزدیك باستان بود.

ولی ما نیز داستان دین شگفت انگیزی را داریم که زردشت، بزرگترین پیغمبران آریائی، می‌آموخت. ما میتوانیم ازبغان پرستی آریائی که دین زردشت ازآن برخاست و بغان پرستی‌ای که دین زردشت بزودی در آن تا اندازه‌ای باز فرو رفت سخن بگوئیم؛ همچنین ازداستان آئین مجوسی اولی و کهنتر، هرچند اثرهای وحشتناك آن در دین زردشتی دوره‌های بعد خوشبختانه از حدود این کتاب بیرون است. در دوره‌ی هخامنشی، دین یهودی به صورتی که نزدیکتر به دین یهودی امروزی‌ست پرورش یافت، هر چند درآن گریزهای گوناگونی به راههای کناری فرعی هست که آنها نیز جالب هستند. جنبشهای دینی دیگر را نیز در این دوره میتوانیم درتاریکی بیشتری بنگریم، ولی همه‌ی آنها درحالت درهم‌آمیزی‌ای پیش میروند که بعدها دینهای راز آمیز امپراتوری روم از آنها برخاست. در این دوره نیز یك علم یاد کردنی و برجسته‌ای، ستاره شناسی، پرورش می‌یافت ــ علمی که ستاره شناسی یونانی وبنابراین ستاره شناسی خود مارا ژرف زیرنفوذ خود قرارداد.

اکنون در می‌یابیم که آگاهی ما درباره‌ی شاهنشاهی هخامنشی وقتی که‌آن را فقط ازچشم نویسندگان یونانی، حتی بایاری بزرگترین تاریخ نویسان امروزین نگاه کنیم، تا چه اندازه نقص دارد. دربیشتر این دوره، شرق با خود و برای خود زندگی میکرد. نزدیك به‌پایان این دوره، طبقه‌های بالاترشاید پاره‌ای ازجنبه‌های فرهنگ یونانی را برای خود گرفته بودند، ولی این تقلید سطحی بود. سربازان مزدوریونانی که درخدمت دربار، یا شورشگران، یاپادشاهیهای رقیب بودند مبلغان خوبی نبودند، زیرا آنها بیشتر دشمنی برضد فرهنگ یونانی به‌وجود می‌آوردند تا رغبت و گروش به آن فرهنگ.

اکنون نیز بیش از پیش درمی‌یابیم که یونان هرگزیك تهدید سیاسی جدی

به‌شاهنشاهی نبوده ، زیرا یونانی که موجودیت سیاسی باشد در میان نبود ؛ آن چه بود فقط دولتهای کوچك یونانی بودند . بزودی پس از بنیاد گذاری‌اش ، شاهنشاهی هخامنشی بزرگترین ، ثروتمندترین ، وروشنفکرترین این دولتهای یونانی را زیر دست آورد ، و دربیشتر این دوره آنها درون شاهنشاهی بازماندند . کاوشهای اخیر نشان داده است که زندگانی آنها بکلی زیرتاثیر ژرف فرمانروائی پارسی‌قرار گرفته بود . ما میتوانیم به‌بینیم که چگونه داریوش وخشایارشا آن چند دولت آزاد یونانی را که مانده بودند زیرفرمان خودآوردند ، ولی همچنین میتوانیم خطاهای پارسیان را، که دراثر آنها چنددولت یونانی‌دیگررهائی یافتند، بررسی کنیم وازهم بگشائیم. همچنان که نیروی این دولتهای آزاد افزونی میگرفت ، هرچند پیوسته باجنگهای داخلی سست میشدند ، میتوانیم جاپای جریان فرو افتادن نیروی نظامی پارسی را دنبال کنیم ، و درعین حال پیشرفت پارسیان را بسوی سیاست وتدبیر بهتری از پیش چشم بگذرانیم . این جریان با وجودفساد درونی‌وشورشهای افسار گسیخته‌ی شهربها وپادشاهان بومی ادامه یافت ، تاآنجا که رشوه با « کمانگیران »پارسی وضع پارس را به‌پایگاهی رسانید که به‌آن رشك برده میشد ومیتوانست فرمان خود را برآن چه که ازیك یونان آزاد بازمانده بود روان گرداند .

سپیده دم عصر هلنیستی را میتوان در رخنه کردن ژرفتر سربازان مزدور و بازرگانان یونانی‌درشاهنشاهی که روزافزون پیش میرفت، دربکار گماشتن پزشگان، ورزشکاران، پیکرتراشان، وآشپزان یونانی،ودردیدن کردن‌فرزانگان، نویسندگان، ودانشمندان یونانی حس نمود . زمانی که اسکندرشاهنشاهی را با تاخت وتاز نظامی ویران کرد ، شرق زمان کوتاهی جای خودرا درجهان ازدست داد ؛ این که چگونه شرق به‌تندی بسیاری ازسلطه‌ی خود را بازیافت باید موضوع کتاب دیگری باشد .

ا . ت . اومستد

بنداد شرقی
دانشگاه شیکاگو
۱۸ اکتبر ۱۹۴۳

فصل نخست

تاریخ باستان

هنگامی که کورش در ۵۳۹ پ . م. به بابل درآمد جهان کهنه بود . پرمعناتر آن که جهان کهنگی خودرا میدانست . دانشمندان صورتهای درازی از خاندانهای پادشاهی گردآورده‌بودند وافزودن ساده‌ی این‌صورتها به‌یکدیگر ظاهراً نشان میداد که پادشاهانی که یادمانهای آنان هنوز در پیش چشمها بود بیش از چهار هزاره‌ی پیش از آن زمان فرمانروائی میکردند . بازهم پیش از آن پادشاهان دیگر بودند ، فرزندان بغان ، که خود نیز نیمچه بغ شده بودند ، که پادشاهی هریك از آنها چند نسل مردمان کوتاه زندگی آن زمان‌را فرا میگرفت . حتی پیش از آنها ، چنان که مصریان باور میداشتند ، خود بغها زمانهای بیکرانی فرمانروائی داشتند ؛ پیش از توفان جهانی بابلیها ازده پادشاه یاد میکردند که کوچکترین آنها ۱۸٫۶۰۰ سال و بزرگترین آنها ۴۳٫۲۰۰ سال فرمانروائی کرده بودند .

مردمان دیگر ازاین‌توفان آگاه بودند و ازپادشاهانی ـ مانند نانا کوس‌پادشاه ایکونیوم ـ سخن میگفتند که در زمان پیش از توفان پادشاهی میکردند . تاریخ مقدس یهودیها تا چهار هزارسال کشیده شده بود ؛ با آن که رقمهای آنها در کنار رقمهای بابلی ومصری از اندازه بیرون‌نبود ، آنها نیز ازیکی‌ازنیاکان پیش ازتوفان که پیش ازمرگش به‌حد هزاره رسیده بود یاد میکردند . سرایندگان یونانی یك داستان‌افسانه‌ای میسرودند که به‌زمانی برمیگشت که نسب قهرمانان به‌بغها میرسید .

هرمردم و ملتی ، هرشهر ـ خدایی پیشینی ، به داستان پیدایش و به بغ محلی خود همچو کردگاری می‌بالید .

پرستش گذشته‌ی بسیار دور ملی یك صفت ویژه‌ی این آخرین روزهای باستانی‌شرق‌بود . نبونئید ، آخرین پادشاه مستقل کلدیان ، هنگامی که لوح بنیادی نرم‌سین را که سه هزار و دویست سال بود کسی آن را ندیده بود ـ یا دانشمندانش این‌طور به‌اوآگاهی داده بودند ـ از زیر زمین بیرون‌آورد شادمانیها نمود . لوحهای او پر از ذکر فرمانروایانی‌ست که زمان درازی بود که از جهان رفته بودند ، از اورنمو و پسرش شولگی ، بنیادگذاران خاندان سوم اور ، تا قانونگذار بزرگ حمورابی و برنابریش کاشی ، تا کشورگشایان‌آسوری نزدیك به‌زمان خودش ـ مدت اقلا پانزده سده . او پرستشگاههای باستانی را نو کرد ، کیشهای باستانی را با رسم و آیین باستانیشان زنده ساخت ، و دختر خودرا وقف برای یك خدمت باستانی در پرستشگاه نمود .

نبونئید تنها « کهن‌دوست » نبود . نو کردن پرستشگاهها ونوساختن کیشهای کهن را نبوکدنصر آغاز کرده‌بود ، و اوهم درجستجوی لوحهای ساختمانی پیشین بود، ولی‌نتوانست مانند جانشین خود کامیابی به‌دست‌آورد . لوحهای او از روی عمد « کهن‌شیوه »است و درشیوه وطرزنوشتن‌تقلیدی ازنوشته‌های حمورابی نامبرداراست .

کیش کهن دوستی در زمانی که خاندان بیست وششم (سایته) به‌نظرمی آمد ازنو شاهنشاهی‌ی آسیائی خاندان هژدهم‌را برقرار خواهد کرد رونق گرفت وشوری پدید آورد . نوشته‌های باستانی را تقلید میکردند وآنها را سرمشق نوشته‌های تازه میساختند ـ حتی ازشیوه وصورت خط نقشی تقلید میکردند . هنرهای زمان‌سایته تقلید نرم شده‌ای از پیکرتراشی خاندان هژدهم‌است. امون خداوند که تازه بدوران رسیده‌ی کمتر از پانزده سده بود ، جای حرمت خودرا به نئیت بانوی سالخورده‌ی سائیس داد ، و بغهای نزدیك به فراموش شده بار دیگر پرستش میشدند . پایوران لقبهای پرآب و تاب از « پادشاهی باستان » یا « پادشاهی میانه » به عاریه میگرفتند و به‌آیین باستانی به خاك سپرده میشدند ، درقبرهائی که از روی نقشه و پیکرهای

برجسته و نوشته های هرمی خاندانهـای پنجم و ششم نزدیك به دو هزار سال پیش ساخته میشد.

نیروهای همانند این درمیان مردمان کوچکتر نیز درکار بود. اصلاحات یوشیا یك اعلام استقلال ملی بود، ولی پایه‌ی آن یك مجموعه‌ی قانونی بود که آنرا به‌قانونبخش باستانی موسی نسبت میدادند. امید برای یك رستگاری فوری در این داستان کـه چگونه خدای‌ملی مردمش‌را ازبندگی مصریان رهانیده بود یافت‌میشد. زنده‌کردن گذشته موضوع پیشگوئیهای دوره‌ی تبعید یهود وخواب اشعیاءِ دوم بود. باآن که درجه‌ی با سوادی بالا بود، بیشتر مردم نمیتوانستند بخوانند یا بنویسند ــ ولـی میتوانستند گوش بدهند. پدران یهودی زبانی به پسران خود در باره‌ی بیرون‌شدن از مصر، گرفتن زمین نوید داده، و آن فرمانروائی داودی که دریك روز درخشانی باز خواهد گشت می‌آموختند؛ افسانه‌های سارگون، موسی، یا خوفو کم کم زبانی به‌مردمان عامی میرسید وپخش‌میشد. باآن که جزئیاتش تاریك بود، همه‌ی‌مردمان آسیای غربی ازیك گذشته‌ای که هرچه دورتر میشد شکوهش درخشان‌تر می‌تابید آگاه بودند. کشورگشائی فرمانروایانی که بیگانه‌تر بودند این پرستش گذشته را افزون‌تر میساخت.

آن‌چه این مردمان در باره‌ی گذشته‌ی خود می‌اندیشیدند یك جزء زنده از تاریخ ماست؛ آن‌چه‌آن گذشته درواقع بودباید زمینه‌ی این صحنه باشد. دراصول، داستان آنها راست بود. ما ممکن‌است نشان بدهیم که آن دانشمندان خاندانهائی‌را که درواقع‌همزمان بودند پشت‌سرهم میگذاشتند، یا ثابت کنیم که تاریخ نوشته‌هزار سال پس‌از زمانی که‌آنها می‌پنداشتند آغازشد. ما دیگر باورنداریم که بغهاو نیمچه بغها زمانهای بیکرانی‌خیلی بیشتراز دوره‌ی زندگانی امروزی‌فرمانروائی‌میکردند. ولی باید فقط بجای این‌نیمچه بغها قهرمانان گمنام پیش‌از تاریخ‌را بگذاریم تا بدانیم چه اندازه حقیقت در این افسانه‌ها سربسته به‌یاد مانده است؛ بجای پادشاهی بغان «پیش ازتاریخ»را میگذاریم و درمی‌یابیم چگونه این مردمان بیست و پنج سده‌ی پیش همان بیم‌وآرزمی‌را که ما امروزحس‌میکنیم وقتی‌سالهای درازی‌را که مردمان

روی این زمین بوده‌اند به‌یاد می‌آوریم ، آنها نیز حس می کردند .

انسان حقیقی نخست درشرق نزدیك پیدا شده‌است . پیش از نخستین دوره‌ی باران و یخ بندان سخت او به‌خرد کردن و تراشیدن سنگ چخماق دست زده بود . بااین ابزارهای چخماقی میتوانیم جا پای پیشرفت اورا ازمیان دومین ، سومین ، و آخرین دگر گونیهای آب و هوا که هر کدام از آنها به شمار سالهای ما بیرون از اندازه دراز بود دنبال کنیم ؛ درپایان ، اوهنوز درسطح فرهنگ دوره‌ی کهن سنگ بود. دراین سالهای دراز اونه‌تنها درفن‌ساختن ابزارهای سنگی واستخوانی پیشرفت کرده بود ، بلکه خانواده را پدیدآورده بود که از راه شکار نگاهداری میکرد ؛ با کندن غارخانه ساخته بود ؛ « نیروهای » خطرناك را با جادو رام میکرد و خشنود میساخت یا از خود دور میراند ؛ و به‌زندگانی آن‌ور قبر امیدوار شده بود .

نزدیك به پایان دوره‌ی‌سنگ کهن ، مردمانی از نوع خود ما درشرق‌نزدیك زندگی میکردند . گاوو گوسفند و بز و خوك خـانگی شده بود ؛ جو و گندم و کتان کشت میشد . ازآن پس مردمان شرق نزدیك به دو دسته جدا شدند ، برخی صحرا گردوبرخی روستائی‌ماندگار . درحالی‌که صحرا گردان اصولا به‌همان صورت بازماندند ، شهرنشینی وفرهنگ درروستاها رشد میکرد . برای نگاهبانی برومندان ازدست آنها که کمتر خوشبخت بودند یا از دست صحرا گردان دیوار میساختند و « پادشاه‌ای » برمیگزیدند که‌مردان روستارا درجنگ‌رهبری کند . هرچه‌زندگانی پیچیده‌تر میشد به ویژه گری در کارهاافزوده میشد . برای اینکه خاك فراورده‌های خود را بهتر بدهد نیروهای باروری پرستش میشد ، و این نیروها بـه صورت بغها و بغبانوهای حقیقی درآمدند که بزرگترین آنها «زمین مادر» بود که به صورتهای گوناگون جلوه گر میشد .

به نژاد کهن پست‌تر اروپفریقائی ، نژادهای دیگری افزوده شد . گرداگرد دریای بزرگ درونی، نژاد فرمانروا مدیترانه‌ای بود ــ درازسر ، لاغر ، بلندی‌میانه ، بارنگ پوست زیتونی روشن . نژادهای فرعی نیز پرورش یافتند : مصری در دره‌ی نیل ، سامی دربیابان‌عربستان‌شمالی . جنوب‌مصر نژادسیاه پوست فش بود ، درغرب

لیبیان بودند (که برخی آنها را کهن‌ترین نژاد شمالی میدانند)، ودر زمینهای بلند شمالی نژاد ارمنی فش بود، بلند وفربه، با رنگ پوست زرد گون خفه، و سرهای بسیار گرد.

قفقازی که امروز تنها درگوشه کنارهای قفقاز به آن سخن میگویند شاید زبان اصلی شرق نزدیك بود. تا نخستین هزاره‌ی پیش از مسیح درایران غربی به ایلامی سخن میگفتند؛ در ارمنستان زبان خلدی، در بین النهرین شمالی و غربی خوری یامتانی، و در آسیای کهین ختی، کاری، پامفیلی، لیکی، و لیدی پیدا شد. زبان سامی اصلی محدود به عربستان شمالی بود. پیرامون شش هزار سال پیش نخستین‌بار که صحرا گردان به شمار بسیار بیرون ریختند یك زبان نزدیك به‌سامی به مصر برده شد، کنعانیان وفنیقیان به‌مانشگاه‌تاریخی‌خود درآمدند، وگویندگان اکدی به بابل رفتند. سومریان نیز به بابل فرود آمدند، که بابکار بردن اسب و گردونه، با صفتها و ویژگیهای جسمانی، و زبان به‌هم چسب «تورانی» آنها، خاستگاه آنان را باید درآسیای مرکزی جست.

مردم آموخته بودند که مس ناب را چکش کاری کنند. سپس دریافتند که سنگ مس را میتوان گداخت و مس به دست آورد؛ بزودی زر و سیم و سرب از همین راه به‌دست آوردند. با ابزارهای فلزی، کشاورزی بارآورتر وصنعت فراورنده‌تر شد وپایه‌ی پیشرفت فنی استوار گشت. گل را برای ساختن سفال که پیش از آن زمخت و ناپرداخته بود پاکیزه کردند و با یك چرخ بسیار ساده توانستند ریختهای منظم‌تری بیرون بیاورند، وبا نقش ورنگ به‌آن زیب و زیور بیشتری بدهند. مردان درمانگر به افسون وورد خود دانشی از گیاههای خودرو افزودند.

یك شهریگری وفرهنگ پیچیده‌تر وآمیخته‌تری روستاهارا به صورت شهر و سپس شهرهارا به شهر ـ خدائیها گسترش داد، و در اثر جنگهای پی در پی اینها کم کم در واحدهای بزرگتری به‌هم پیوستند. چون وضع درهم وپیچیده‌تر زندگانی، فرمانروائی کارآمدتری میخواست نیروی پادشاهی افزونی میگرفت.

نزدیك به پایان هزاره‌ی چهارم‌خط دربابل ومصر اختراع شد. هرکدام بایك

خط نقشی ساده که در آن هر نشانی معنای یك واژه میدادآغاز کرد . هریك بزودی گام بعدی‌را برداشت ویك نشان‌را برای هرواژه‌ای که همان صدارا داشت به‌کاربرد، و یك خط هجائی که تماماً براصل واجشناسی بود درآورد . بابلیها واکه ها را نشان میدادند ، مصریها نشان نمیدادند ، ولی برای جبران آن یك الفبای همخوانی درست کردند که نشانهای هجائی وواژه نگاری‌را تکمیل میکرد . مصر خط نقشی‌را برای نوشته های یادمانی نگاه داشت و در همان حال یك خط قراردادی ـ هیربدی ـ از بکار بردن قلم و کاغذ بیرون آمد . دربابل به‌تندی از یك صورت خط نگاری‌به خط میخی رسیدند که باقلم بخوبی روی لوحهای گلی نقش میشد .

خط ، نقل کردن داستان و تاریخ را ممکن ساخت : وقتی که پادشاهان مصر یا بابل با مردمان دیگر در جنگ بودند پیشآمد ها نوشته میشد . از میان این داستانهای نوشته، میشود نگاهی به‌این‌فرهنگها انداخت، و این‌فرهنگها درچیزهای مادّی که ازخودباز گذاشته‌اند بازهم بهتر آشکارمیشوند . درعنصرهای اصلی، صحنه‌ها همانند است . همه‌جا شهر- خدائی می‌یابیم، یك مرکزشهری با روستاها و کشتزارهای گرداگرد آن . در سر هرشهر ـ خدائی پادشاه‌ای‌ست که نماینده‌ی بغ محلی‌ست و بجای او برزمین فرمانروائی میکند و در ذات خداوندی انباز است . او دسترسی‌ی سرراست به بغان دارد ، ولی پریستارانی نیز هستند که آیین‌هائی‌را که از زمانهای تاریك پیش از تاریخ دستور داده شده انجام میدهند . زمین ملك پادشاه یزدانی است که سود و بارآن‌را به نماینده‌ی زمینی خود ، فرمانروای واقعی ، پیشکش میدهد ؛ پس برزگران خاك به این نماینده اجاره بها میدهند نه باج . نخستین وظیفه‌ی یك پادشاه نگاهبانی پرستندگان بغ است . کامیابی در جنگ پیروزی بغ محلی است بررقیب یزدانی‌خود ؛ بغان زیر یوغ رفته خدمتگزار زیردست اومیشوند، چنان که پادشاهان شکست خورده خدمتگزار زیردست نماینده‌ی اومیشوند . این‌سان شهر- خدائیها کم‌کم به‌هم می‌پیوندند و به صورت یك کشور پادشاهی درمی‌آیند .

باآنکه دره‌ی نیل مانند ناودانی درازوباریك‌است وآنجاتنها مرزسیاسی باید ناچارمیان سربالا یاسرازیر رودخانه باشد، در زمانی که خط پیدا شد دوپادشاهی در

مصر بود، ومنس بزودی هردورا به‌صورت مصری که درتاریخ می‌شناسیم یکی کرد. دربابل تمام جریان یکی شدن‌را، که درخور دستگاه مفصل کنال کشی بود، میتوان درسندهای نوشته دنبال کرد. بابل شمالی دردست سامیهای بیسواد بود. جنوب میهن سومریان بود که درفرهنگ مادّی پیشرفت کرده بودند، ولی بیم ازروانهای بیشمار پرآزار برزندگی آنها سایه افکنده بود، ودور کردن آنها وجلوی تاخت آنهارا گرفتن تنها با یك ادبیات دامنه‌دار جادویی ممکن بود. بسوی شرق، فلات ایران بود، که در آنجا سفال نقش‌دار پرداختگی‌ایرا در هنر آهیخته نشان میداد که همیشه براین سرزمینها فرمانروائی داشته است. نزدیك به پایان این دوره‌ایلام نشانهای سومری‌را برای‌زبان خودوبا آن بسیاری عنصرهای دیگرفرهنگی‌را به‌عاریه گرفت. بین‌النهرین اصلی درحوزه‌ی نفوذبابل بود، همچنان که سوریه‌ی شمالی‌نیزبود، گواینکه سوریه‌ی شمالی ویژگیهائی‌را که ازآسیای کهین سرچشمه میگرفت نشان میداد. کنعانیها وفنیقیها درتماس نزدیکتری بامصر بودند؛ همچنین سرزمینهای یونانی آینده، که درهمان زمان هم یك قسمت اصلی شرق نزدیك بودند.

با آغاز هزاره‌ی سوم صحنه روشن‌تر میشود. قبرهای مصری وسومری مانند یکدیگر پدید آمدن شگفت‌آور یك هنرزنده‌ی تازه‌ایرا و همچنین بکار بردن شگفت آور فلزهای گرانبهارانشان میدهند، ولی همه چیزبرای پادشاه مرده ودربار اوست، و این درباریان را به آیین می کشتند که همراه خداوند گارشان به‌آن جهان بروند. کیش پادشاه مرده درهرم مصری به‌اوج خود رسید، به‌طوری که رمق سرزمین را می‌کشیدند تایك مرد جاویدان زنده بماند. برای رسیدن به‌این‌هدف، کشور بیش ازاندازه درچنگ دولت بود، ولی حتی با این دست بستگی سندهای بازمانده نشان میدهد که سوداگری رونق داشت.

با این پرورش دولت وسوداگری آغازعلم همراه بود. سوداگری ودولت‌شمار کردن میخواست، واین کاردرمصر باروش ده گانی ودربابل باتوأم کردن روش‌ده‌گانی وشصت‌گانی انجام میگرفت. مسئله‌های‌حساب‌راحل میکردند ونتیجه‌ی اندازه‌گیری کشتزارها هندسه‌ی ابتدائی بود.

این مردمان که به خاك بسیار نزدیك بودند وزندگی آنها درهوای آزاد آنهارا ناچارمیکرد که آسمانرا بانگاه ریزه بینی بنگرند نمیشد از دریافتن تأثیر جسمهای آسمانی دربمانند. روز و شب از روی خورشید بغ و ماه بغ شناخته میشد؛ پرشدن و کاسته‌شدن ماه بغ واحد بعدی گاه شماری، ماه، را میداد؛ خورشید بغ با پیمودن راه شمالی و باز گشت‌اش واحد بزرگتری، سال، را پیش میگذاشت. بزودی دانستند که گاه شماری خورشید بغ وماه بغ بـا یکدیگر وفق نمیدهد، چون خورشید در دوازده گردش ماه بغ به جای اصلی خود برنمیگشت. ساز گار کردن سال مونگی باسال خورشیدی درمصر وبابل بکلی با هم فرق داشت. مصریها زود آموخته بودند که سال خورشیدی نزدیك به ۳۶۵ روز است؛ پس آنها به دوازده ماه سی روزی پنج روز می افزودند و سالی درست میکردند کـه دوری آن از سال حقیقی خورشیدی تاچند نسل پدیدار نمیشد. بابلیها سال دوازده ماهی‌را نگاه داشتند و هنگامی کـه میدیدند فصلها از ترتیب خود بیرون شده‌اند یك ماه‌نو درمیان می افزودند.

نیازمندیهای دیگر که به همان اندازه برای مردمان شرقی سودمند بود نیز وجود داشت که باید برآورده شود. هر کاری ممکن بود بد یمن باشد؛ از کنشوری ریزترین حشره، از گردش ستارگان، از بچه انداختن زنان وجانوران، یاار جگر گوسفندان قربانی ماده‌هائی گرد آوری میشد. مردمان این ماده‌ها را به تفصیل در «علمهائی» سازمان میدادند که اگر بدیهیات آنهارا درست فرض کنیم دسته بندی وتفسیر آنها سخت منطقی بود، واین سان‌راه را برای علم حقیقی آماده میکردند. در نگریستن واندیشیدن درباره‌ی کیهان شناسی برای پاسخ‌دادن به پرسشهای‌عملی بود، مانند اینکه‌چرا انسان، بدی، ومرگ به جهان‌آمده‌اند، یاچرا انسان‌نمیتواند جاودان وبیمرگ بماند؛ نتیجه‌ی آنها داستانهای پیدایش بود که در اندیشمندگان بعدی نفوذ ژرفی داشت. روانهای بدکار وخود بغها بیماری برسر مردم می‌آوردند؛ پس مردان درمانگر را باید خواند و از آنها یاری خواست. طبعاً او افسونهائی از زمانهای بسیار کهن به‌کار میبرد که اثر بخشی آنهارا خود نیمه باور داشت؛ همچو روانشناس عملی اواثر آنهارا روی مغز بیمارانش میدانست، ولی از آنچه دیده بود

وبه‌یاد سپرده بود آگاهیهائی ازخاصیتهای داروئی گیاهان وماده‌های حیوانی‌وکانی به‌دست آورده بود .

نزدیك به‌پایان هزاره‌ی سوم ، سار گون پادشاه اگاده سرزمین گل ولای بابل را یکی کرد و فرمانروائی سامی‌را تا بسیار دور آن‌سوی سامان طبیعی‌اش کشانید . خط میخی سومری‌را برای زبان اکدی‌سامی که ازنظر واجشناسی باآن فرق‌داشت سازگار کردند و ادبیات سامی‌آغاز شد. زبان سومری همچو زبان مقدس ادامه‌یافت که تنها بغان کهن‌تر آنرا درمی‌یافتند وتنها برای دور راندن روانهای بدکار به‌کار می‌آمد . در زبان سوداگری همچنین زبان کهن نگاهداری شد و از این راه اکدی با واژه‌های عاریه شده ازسومری‌پرشد. برای برآوردن نیازمندیهای نو، نویسندگان ترجمه‌های زیرسطری ، راهنماهای نشانها ، و دفترهای جمله‌ها آماده کردند ودستور عملی زبان پدیدآمد . از برخورد این دوفرهنگ ، فکر برانگیخته شد ، فکرهای نو به‌جهان آمد ، و نیرو وتوانائی هنری شکفتن گرفت .

چون دشمنان به تهدید مرزهـا پرداختند ، فرهنگهای باستانی رو به ازهم پاشیدگی رفت و دشواریهای نو مردم را ناچار کـرد کـه فکر جدی‌تری بکنند . پادشاهان مصر دریافتند که تنها سنگینی هرم نه‌میتوانست جاودانی بودن شخصی‌را تأمین‌نماید ونه جسد بیچاره‌ی آنهارا نگاهبانی کند، ودرنوشته‌های هرمی‌خاندانهای پنجم و ششم جادوهای نوشته جای حجم جسمانی را گـرفت . امید جاودان ماندن حقیقی‌مردمان عامی‌را خشنود ساخت . وزیرِدانا پتاه‌هوتپ سخنان کوتاه‌خردمندان پیشین را گرد آورد و منش عملی می‌آموخت . همین‌طور که ازهم پاشیدگی افزون میگشت، ایپوور درباره‌ی دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی‌که روان‌محافظه‌کار اورا بیمناك و بیزار میساخت به‌فکر فرو رفته بود ، و خواب روزهای‌آینده‌را میدید که بغ «ره» خودش با درستکاری وداد گری فرمانروائی کند . در بابل نیزمشکل شررا واین که چرا بغان خشم میگیرند ، چرا انسان همیشه زنده نمی‌ماند ، وچرا اصلاح‌کننده‌ی درستکار اوروکاگینا به‌سرنوشت بیدادگر وشومی دچار شد، از نو بررسی کردند و سنجیدند .

ازهم پاشیدگی کامل مصررا به‌دوپادشاهی محلی که باهم درجنگ بودند جدا ساخت وزیرپای تاخت وتاز آسیائی رفتند؛ گوتیها در نخستین آواره گردی مردمان شمالی‌بابل را گرفتند. پرسشهای خردمندان پیشین در یك موج بزرگ و هراسناك بدبینی به اوج خود رسید که در گفتگوی مرد مصری باروان خود و درایوب بابلی نمایان شده است، که درآن گله‌ی مرد درستکار که بیداد گرانه پاداش یافته از روی همدردی بحث شده، ولی نتیجه‌ی آن سر نهادن در پیش خداوند همه توانا است که خواست اورا نشاید به‌چون و چرا گذاشت.

بابل در زمان خاندان سوم اور خود را باز یافت. اورنمو و شولگی سرزمین گل‌ولای را ازنو یکی کردند وسرزمینهای بیگانه‌را درشمال وشرق به‌آن افزودند. پادشاهان‌سامی‌بودند، ولی نوشته‌های‌شاهی، سندهای دولتی‌وسوداگری، ونوشته‌های ادبی‌تقریباً بدون استثناء به‌سومری بود. اگرچه این بازپسین دوره‌ی بزرگ‌ادبیات سومری بود، ولی از بهترین نمونه‌های آن بسیار دوربود؛ درزبان این دوره نشان فروزادی آشکار است. دادوستد رونق گرفت، ساختمانهای بزرگ برپا شد، و یك هنری تا اندازه‌ای قراردادی روایی گرفت. این‌خاندان افتاد و ایلام کار کشورگشائی و پرورش فرهنگی خودرا به دست گرفت، درحالی که بابل زیردست امورپهائی که بتازگی رسیده بودند به‌دولتهای کوچك که همیشه باهم درجنگ بودند بخش شد.

از میان این چرخش و آشفتگی، بابل همچو پایتخت کارگزار و قانون‌بخش توانا حمورابـی سر بلند کرد. از این پس این شهر نوبرخاسته به چشم بیگانگان نماینده‌ی کشور بابل بود که نامش نیز به‌آن کشور داده شد. مردوك، بغ محلی‌را، همچو پادشاه بغان درود خواندند؛ ادبیات دینی باستانی‌را اززبان سومری که ازمیان میرفت ترجمه کردند و برای گرامی داشتن خاوند یزدانی بابل همچو آفریدگار و پادشاه از نو نوشتند.

امن امهت، که اورا با «پیشگوئیهائی» که ادعا میشد پیغمبران باستانی کرده‌اند با سخنانی تقریباً سوشیانسی درود خواندند، مصر را از نو یکی کرد و خاندان دوازدهم را بنیاد گذاشت. مانند بابل، پایتخت او تبس یك شهرنو برخاسته‌بود که

برّه - بغ آن ، امون ، از راه یکسان گشتن با خورشید بغ ، ره ، خداوندگاری آن سرزمین‌را به‌دست آورد. پرستش همگانی بیشتر بسوی بغان باروری کهن روی آورد، به‌اوسیریس و همسر او ایسیس ، و در همان حال در نوشته‌های روی تابوتهانخستین تابش این باور که اگر کسی بخواهد در جهان آینده شادمان باشد باید روی زمین به‌درستکاری و دادگری رفتار کند نمایان میشود . به درستکاری در سیاست اهمیت بسیار میدادند . یکی از پادشاهان ، درست پیش از امن امهت ، «اندرزها»ی کهن‌را بهترساخته وبه‌صورت یك «هنر و روش فرمانروائی» برای پسرش‌مریکره درآورده بود . امن امهت دفترچـه‌ای ماکیاول‌وار درباره‌ی پادشاهی کردن برای پسرش سسوستریس، ودفترچه‌ی دیگری برای وزیرش فراهم آورده بود، ودرآن درباره‌ی جدائی آنها که درمقامهای مسئولیتدار هستند تأکید کرده و به‌همان اندازه ــ ولی بدون احساسات ــ درباره‌ی رعایت بهبود زیردستان ازطرف پایوران پافشاری کرده بود . کنعان جزو پادشاهی مصر شد، وفنیقیان از روی میل هم پیمان زیردست شدند. هنرمصری که ازنظر فنی برتری‌داشت ولی به‌رسم زمان سخت وخشك شده‌بود جان تازه‌ای درمیان بازرگانان ثروتمند فنیقی یافت .

کرت مینوسی دربهار زندگی‌بود ، ناوگانش دریا را می‌پیمود ، ودادوستدش ثروت هنگفت می‌آورد ؛ این ثروت درکار هنری بود که نقش ونگار آن بیشتر از مصرعاریه گرفته شده بود، ولی پرداختگی آن به ذوق امروزین ها بسیار پسندیده وگیراست . خط عموماً به‌کار میرفت . فکر نمایاندن واژه با عکس نگاری از مصر آمده بود، ولی لوح گلی از کوچ نشینهای بازرگانی آسوری درآسیای کهین شرقی گرفته شده بود .

این دوره‌ی بزرگ پیشرفت علمی بود . مصر و بابل برای برتری در ریاضی از یکدیگر پیشی میجستند . مصریان یك روش ده گانی به‌کار می‌بستند و برخه‌ها را بابخشهای کوچکتر پیاپی بیان میکردند . بابلیها برای واحد های بالاتر روش شصت گانی‌را به روش ده گانی افزودند و برخـه های درهم و پیچیده را به بخشهای کوچکتر شصت‌تائی جدا میکردند که شمارش آنرا آسانترمیساخت . مصریها توان

دوم وریشه‌را میدانستند ودر دیپانامه‌ها مسئله‌های پیچیده‌ی تناسب وتصاعد عددی را حل میکردند . بابلیها جدولهای آسان دستی برای ضرب و بخش کردن ، توان دوم وسوم ، و ریشه و ریشه‌ی سوم فراهم کرده بودند .

ولی درجبر وهندسه بود که پیشرفتهای خیره کننده‌ای انجام گرفته بود . بابلیها قضیه‌ی سه گوشه‌ی گوشه راست‌را که به نام فیثاغورث میخوانیم ، وهمچنین دو روش ساده‌تری‌را که درنتیجه‌ی آنها خطای بسیار کمی دیده میشود پیدا کرده‌بودند . آنها آموخته بودند که در سه گوشه های گوشه راست همانند ، دو پهلوی گوشه‌ی راست تناسب دارند ؛ آنها سه گوشه را به‌بخشهای همچند قسمت کرده بودند ؛ میتوانستند مساحت راست گوشه و سه گوشه‌ی گوشه راست و یك شکل از چار کنار را بیابند . رویه‌های نامنظم‌تر را به شکلهائی که میتوانستند اندازه‌یابی کنند خرد میکردند . آنها مساحت وتر دایره‌را یافته بودند وبا پیدا کردن ۳ به‌عنوان عدد پی به‌آن نزدیك شده بودند . بی‌کمك تاشکهای جبر ، مسئله هارا با روشهائی کـه اصولا جبری بود حل میکردند ، و هر گام را میتوان با یك تاشك امروزین باز نمایاند . آنها برابر زیوار توان دوم را به‌کار میبردند و درست پیش از رسیدن به قضیه‌ی دونامی کوتاه آمدند .

مانند بابلیها ، مصریهـا سه گوشه را بخش میکردند و مساحت آنرا اندازه میگرفتند ، همچنان که چار کنار دوپهلو موازی‌را اندازه میگرفتند . نزدیك‌شدن آنها به‌عدد پی که هشت نهم قطرمیگرفتند (یا به‌زبان امروز ۳،۱۶۰۵) بادقت‌تر از بابلیها بود وباآن مساحت دایره و گنج استوانه یا نیمکره‌را به‌دست‌می‌آوردند. آنها هرم‌چهارگوش‌ناقص‌را اندازه میگرفتند، وآن‌چه‌را که‌ما زیوار توان دوم یکزمانی میخوانیم‌آنها باوضع دروغین حل‌میکردند. ستاره‌شناسان بابلی‌که هنوز به‌اندازه‌ی کافی از اخترشماری آزاد نشده بودند که ریاضی نورا به‌کار ببندند ، بااین‌حال‌رصد میکردند و دست بکار فراهم کردن واژه‌های خاص این علم بودند . صورتهای‌فلکی بسا همان نامهائی را داشتند کـه امروز باآنهاآشنا هستیم : دوپیکر ، مار ، کژدم ، شیر، گرگ، شاهین ، ماهی، بزغاله (وهی). جبار«شبان حقیقی‌آسمان» «گوسفندان آواره گرد» (ستارگان رونده) راکه هر کدام بایك بغ یا بغبانو یکسان شده بودند

نمیگذاشت از راه خود بیرون بروند. راه خورشید ـ بغ ازمیان دوازده برج، که نام آنها بر دوازده برج ما مانده است، روی نقشه کشیده شده بود. خورشید گیری بدیمن بود، ولی ماهگیری شمارش بیشتر بود و بیشتر دیده میشد. چهار پارهی روی ماه را برای بابل و سه کشور همسایه‌اش نشان کرده بودند، و گرفتن هر پاره برای سرزمین نامزدش به فال بد گرفته میشد.

چیزهای دیگری که برای فال‌زدن گرد آورده بودند، نیز برای علم آینده کمکی بود. سرنوشت پادشاهان و ملتها بیشتر از روی جگر گوسفند قربانی معین‌میشد تا از روی ستارگان؛ نمونه ها و نقشهای جگر را که فراهم شده بود فقط میتوان با واژه‌های لاتین کالبد شناسی امروزین وصف کرد. صورتهای درازی، تا اندازه‌ای دسته‌بندی شده، از جانوران، گیاهان، و سنگها فراهم شده‌بود. صورت گیاهان با علف و سبزه آغاز میشود، پس‌ازآن نی وجگن، سپس دسته‌های دیگر که بسیار همانند خانواده های گیاهانی‌ست که با آن آشنا هستیم؛ میتوان با صورت دقیق قسمتهای گوناگون که داده شده گروه و نوع این گیاهان را ازهم‌شناخت. دیری بود که نر و ماده‌ی درخت خرمارا باز شناخته‌بودند و «نر» و «ماده» را برای رستنیهای دیگر نیزبه‌کارمیبردند. درروش دسته‌بندی‌عنوانهائی مانند «مردمان»، «حیوانهای خانگی»، «جانوران وحشی» (ازجمله مار، کرم، وزغ، و مانند آن)، «ماهیها»، و «پرندگان» به‌کار میبردند.

صورت گیاهان‌را عموماً برای سودداروئی آنها فراهم میکردند. درنوشته‌های پزشکی جاپای فراوانی از جادو مانده است، ولی دانش آزمایشی نیز در آنها دیده میشود. نشانهای بیماری به ترتیب از سرتا پا وصف شده است؛ میتوانیم بیشتر این بیماریها را بشناسیم. ضماد گذاری، گرم کردن، مالش، پرزجه، و میل به‌کاربرده میشد. داروها معمولا خوردنی بود؛ جیوه، راسخت، زرنیخ، گوگرد، وپیه‌حیوانی بیشتر داده‌میشد، ولی عموماً ازهمان گیاهانی که در داروسازی امروزین‌یافت‌میشود به‌کار میبردند. نوشته‌های پزشکی مصری بیشر همین‌سان بود، ولی دریك دیپانامه‌ی کارد پزشکی روش آن کاملا علمی است. برای شناختن هربیماری با دقت بررسی

میکردند، حتی اگر درمان ناپذیر بود؛ اگر بیماری درمان پذیر بود برای درمان آن راهنمائی و دستور داده میشد. زخمهارا با انگشتان وارسی و آزمایش‌میکردند؛ سوزاندن زخم را با چرخ آتش افروز انجام میدادند. کارد پزشك مصری هنگام عمل کردن پوشال کتانی آبکش، زخم پاکیزه کن وسوراخ گیر کتانی، زخم بند و کمان به کارمیبرد؛ سرزخمهارا با نوار یا بخیه هم‌می‌آوردند. او قسمتهای گوناگون بدن‌را به‌طوری وصف میکند که میتوانیم به‌ببینیم هنوز درحال درست کردن واژه‌های این علم است، ولی کشفهای شگفت‌آوری کرده است. او مغز سرو پیچ و تابهای آن را شناخته، او میداند که مغز سر و مغز تیره دستگاه پی را در اختیار دارد، و به گمان چیزهائی درباره‌ی کار هربخش‌مغز سردریافته‌است. اومیداند که دل‌تلمبه مانند‌است، او نبض را میگیرد و تقریباً گردش خون را کشف کرده است.

درهمین حال، بی‌آنکه مردمان بافرهنگ بدانند، یك سامی نیمه‌صحرا گرد نادان درکانهای مصری در سینا اختراعی کرد که نوید بیکران برای آینده در بر داشت. چون بسیارنادان بود برای این‌که بتواند خط درهم وپیچیده‌ی نقشی مصری را بیاموزد، ولی میدانست که‌آنها یك الفبای همخوانی برای تکمیل نشانهای‌هجائی و واژه‌نگاری به‌کار میبردند، درشگفت بود که چرا هیچ‌کس سادگی زیبای‌یك‌خط تماماً الفبائی‌را درنیافته است. او به چند نشان مصری معمولی نامی به زبان کنعانی بومی خود داد و نخستین صدای همخوانی را ارزش واجی آن قرارداد. او چند جمله‌ی کوتاه در گویش کنعانی خود روی صخره‌های سینا کند و الفبای همخوانی به کار افتاد.

در هزاره‌ی سوم در جلگه‌های پهناور روسیه‌ی جنوبی گروهی از «شمالیها» میزیستند که به یك زبان هند و اروپائی ساده و نـا پرورده سخن میگفتند. بر سر هرتیره‌ای شاهی بود که از خانواده‌ی بغزاد بر گزیده میشد، و انجمنی از پیران‌اورا یاری میکردند، اگرچه تصمیمهای مهم ـ جنگ، صلح، و گزینش فرمانروای‌نو ـ با فریاد و آفرین جنگجویان زیناوند آگهی میشد. با آنکه تا اندازه‌ای زمین را کشت میکردند، اصولا نیمه صحرا گرد بودند، وخوشی وشادمانی‌آنها در جنگ

بود . با اسبهایشان میتوانستند در دستبردها آزادانه حرکت کنند و خانواده‌هایشان را در نیاکان « چهارچرخه‌ی سرپوشیده » میبردند . آنها در اردوگاههائی که چهار کنار آنها را برآمدگی خاك گرفته بود ، نه در روستاهای باز ، مانند گارمی شدند ؛ و یك فن بسیار پرورش یافته و هنر بلند پایه‌ای بویژه برای ساختن سلاحهای جنگ به کار می بستند .

پیش از پایان این هزاره ، این مردمان بسوی غرب و جنوب و شرق بـه راه افتادند . درحالی که اکیها به یونان درآمدند ، آریاهای دیگر بسوی ایتالی در راه بودند ، و یك فرهنگ فلزی درخشانی درمجارستان وبوهم پدید آمد . آسیای کهن زیر تاخت و تاز رفت و دولتهای جداجدای گذشته کم کم دریك شاهنشاهی زورمند ختی به یکدیگر پیوستند . هیچ یك ازپادشاهان ختی نام هند واروپائی نداشت، که خود گواه بیزبانی ست به آمیخته شدن تازه رسیده ها با عنصرهای کهن کـه زبان بومیشان درآیین مقدس دینی نگاهداری شد . با سازگار کردن خط میخی بازبانشان، زبان آنها نخستین زبان هند واروپائی بود که نوشته شد. متانی به دست فرمانروایانی از طبقه‌ی بالا بـا نامهای هند و ایـرانی گرفته شد ، گرچه زبان محلی زیردستان خود را پذیرفتند ؛ آنها بغان هند و ایرانی را چون میترا (مهر) ، وارونا ، ایندرا ، و جنابه (جفت) ناساتیا را پرستش میکردند . نقشهای قبرهای مصری نشان میدهد که آنها از نژاد پاك شمالی هستند که فرزندان آنها کردهای شمالی نژاد ایرانی زبان مانده‌اند . هندوایرانیهای دیگر به سوریه و کنعان راه یافتند وهمچو شاهان کوچك برشهرهائی که کتاب مقدس ما آنهارا بنام ساخته ، فرمانروائی میکردند . فرزندان حورابی جای خود را به کاشیها دادند که شاید به یك زبان قفقازی سخن میگفتند ، گرچه نامهای مردم وبغان آنها یك عنصر آریائی را نشان میدهد . بزودی آنها اکدی بومی را برای خود گزیدند و با آن فرهنگ بابلی را پذیرفتند ؛ تنها چیز نوی که آوردند دستگاه فرمانروائی وا گذار کردن سرزمین به زیردستان ازطرف شاه بافرمان آزاد گذاشتن ازخدمت بود که برروی دستگاه کهن تر مانوری (مانندِ دارنده‌ی سرزمین در آن) نهاده شد .

در میان هوکسوس‌ها که شاهنشاهی بزرگی در سوریه بنیاد گذاشتندوسالها مصررا دردست داشتند، عنصرهای آریائی پیدا شده است . کوشش برای بیرون‌راندن آنها خاندان هژدهم‌را به‌آسیا وبه‌برقرار کردن‌یك شاهنشاهی کشانید . به‌عنصرهای اصلی مدیترانه‌ای و سامی ، در سوریه هم اکنون عنصرهای بسیاری از نیل و فرات افزوده شده‌بود ؛ نفوذفرهنگی مصرا کنون بسیار نیرومندترشد . با گشودن‌سوریه‌ی شمالی به دست ختی‌ها عنصرهای اناتولی نیز درآمدند ؛ ولی اکدی بابل همچوزبان جهانی‌سیاست وبازرگانی درسراسر شرق نزدیك به‌کارمیرفت. شهریگری وفرهنگ جنبه‌ی جهانی به‌خود گرفته بود .

راه برای اخناتون که‌ازیك‌خداوند مهربان‌مژده میداد که سرپرستی‌پدرانه‌اش همه‌ی مردمان‌را دربرمیگیرد ، و برای یگانه پرستی سختگیر او آماده شد . اندیشه و فکر ، همه روان و در دگرگونی بود . هنرمندان با هوش و خوش طبع رهائی‌از پابندهای هنرهای قراردادی‌را فریاد خوش آمد زدند ، و کارهای هنری با نیرو و زیبائی برجسته پدید آوردند ؛ هنرمندان میانه‌کار چیزهای سرسری نامیزان « پسند روز » درست میکردند .

اخناتون که درخوابهای با شکوه یك دین جهانی فرورفته بود، شاهنشاهی‌را رها کرد که از هم پاشیده شود . زیر نفوذ پریستاران خودخواه دین امون ، به دست پسرك توت‌انخ‌امون کیشهای کهن از نو برقرار شد و آموزش مهر گستر آن « کج دین » را نا درست و زیان بخش خواندند ، ولی شاهنشاهی مصر در سوریه‌از دست رفت . ستی و رامسس دوم از خاندان بعدی قسمتی از آنچه را که از دست رفته بود باز ستدند ، ولی جنگ باختی‌ها با بخش شدن سوریه میان دو رقیب‌پایان یافت . حتی تکه‌ی کوچکی که تا این زمان نگاهداری شده بود بزودی از دست رفت ، و مصر دیگر چون یك نیروی تراز اول به شمار نمی‌آمد . سرزمین مصر روزافزون به دست پریستاران افتاد تا سرانجام پادشاهی را به دست گرفتند و مصررا به صورت یك کشور خدا شاهی درآوردند .

مردمان تازه‌ای بار دیگر روی صحنه پدیدآمدند . از بیابان عربستان‌شمالی

آرامیها آمدند که در سراسر مرز میان کنعان و بابل ماندگار شدند. آنها عموماً به‌سخن گفتن آرامی ادامه دادند، ولی یك دسته از ایشان ـ عبریها ـ «لوتر کنعان»را آموختند. نخست عبریها به شمار بسیاری تیره‌های کوچك جنگنده بخش شده بودند، ولی همین طور که آرام آرام شهرهای کنعانی را گرفتند چیزهایی از فرهنگ نزار کنعانی که از پس تاخت و تاز آنها باز مانده بود پذیرفتند. گرفتن فرهنگ مادّی خوب بود ولی این که دین تنگ و بربری ولی نسبتاً پاك خودشان‌را با کیش فروزاد و پوسیده‌ی نیروهای باروری ساز گار نمودند چندان دلپذیر نبود.

فشار ازسوی مردمان تازه در اروپای مرکزی وجنوب شرقی دسته‌های تازه‌ی آریاهارا به پیش‌میراند. دوریها یونانیهای هند واروپائی‌زبان کهنتررا بسوی جنوب میراندند، وشاهنشاهی پهناور میکنی را که بستگیهای مینوسی را با مصر نو کرده بود ازهم می‌پاشیدند. آخرین بازماندگان مینوسی ازمیان رفتند. اکیها به کرانه‌ی غربی آسیای کهین فشرده شدند، ودرآنجا به ختی‌ها ونیز به فریجیها، آریاهائی که از هلسپنت گذشته و سرزمینهای بلند درونی پرآب و پربیشه‌ی مرکزی غربی را برگزیده بودند، برخوردند. اکیهای دیگربه قبرس رسیدند ونیمی‌ازجزیره را در دست کوچ نشینان فنیقی یافتند. با یك کوشش بازپسین و نا امیدانه میکنیها شهر فریجی تروی‌را گرفتند که حماسه‌ی آن به نسلهای بعد برای کشور گشائیهای تازه درآسیا جان دمید، ولی این کوشش شاهنشاهی آنهارا ویران کرد. در پی آنها یونیها آمدند و از زنان اناتولی به همسری گرفتند. شاهنشاهی زورمند ختی در آشفتگی وهرج ومرج کشورهای کوچك ناپدید شد.

دسته‌های مردمان بیخانمان، چه‌مینوسی و چه آریائی، یکی شدند و موج آنها ازروی دریا یاازمیان سوریه‌به‌مصر سرازیرشد، وآنجا مرنپته ورامسس‌سوم زور آن‌را درهم شکستند. اکیها به میهن خود باز گشتند یاراه دریا بسوی‌قبرس پیش گرفتند، وسیلیکیها وساردینی‌ها نام خودرا به جزیره‌های غربی بردند؛ اتروسکها برای ایتالیائیهای ساده‌یناپرورده یك‌فرهنگ شرقی پرارزش آوردند که رم‌رابعدها

سخت زیر نفوذ خود قرار داد؛ وفیلیستین‌ها درفلسطین، سرزمینی که نام خود را به آن دادند، ماندگار شدند.

کنعانیها که میان فشار تازندگان از دریا وصحرا خرد شده بودند، آزادی خودرا ازدست دادند. زمان کوتاهی نیرو همه در دست فیلیستین‌ها بود؛ سپس فشار بیگانه وبرانگیختن پیغمبران تیره‌های عبری را یگانه کرد. پادشاهی شاؤل بدون کامیابی ازمیان رفت ولی داود این یگانگی را نگاه داشت وبرومند کرد وسلیمان آنرا گسترد وبه‌صورت یك شاهنشاهی کوچکی درآورد که کارگزاری آن تقلیدی از شاهنشاهیهای بزرگتر بود، و پرستشگاه شاهانه‌اش نیز به‌همان اندازه بیگانه بود با مرگ او پادشاهی اش بـه دو بخش اسرائیل و یهودا جدا شد؛ اسرائیل بزرگتر بود و اغلب یهودا را زیر دست خود میداشت، درحالی که اورشلیم و پرستشگاه‌آن ویران بود.

دادوستدگران صیدونی به‌اژه تاخت و تاز کردند وکالا و واژه بایونانیان عقب مانده دادوستد نمودند. یك هدیه‌ی گرانبها تر نیز آوردند: الفبا، که یونانیان آن را بهتر کردند. چون الفبائی کـه به عاریه گرفتند نشانی برای نمایاندن واکه ها نداشت، یونانیها پاره‌ای‌از نشانهای همخوانی راکه برای صداهائی بود که درزبانشان نداشتند بجای واکه‌های مهم هندواروپائی گذاشتند. به‌نوبه‌ی خود الفبا به‌آسیای کهین برده شد؛ الفبای یونانی برای فریجیهای هندواروپائی دشواری نداشت ولی لیدیها ولیکیها وکاریها ناگزیر بودند که نشانهای نوی برای صداهای بومی خود درآورند. چون یونانیها نیروی دریائی باز یافتند، فنیقیها دریای اژه را رها کردند ویك پیشی‌جوئی برای دست یافتن به مدیترانه آغاز شد که در پایان آن فنیقیها افریقای شمالی و اسپانی را دردست گرفتند.

سده‌های دراز آسور یك نیروی تراز دوم مانده بود و اغلب زیردست بابل یا متانی بود. درفرودروی عمومی نزدیك به پایان هزاره‌ی دوم، آسور مرزهای خود را جلو برد. پس‌از دودوره‌ی سستی ــ که دومین آنها دست یهودیان‌را باز گذاشت

که پادشاهی داودی‌را برقرار کنند ــ آسور به‌صورت یك شاهنشاهی بزرگ جهانی درآمد. بابل زیردست وباجگزارشد، سوریه زیرتاخت‌و تازرفت، ویهوی‌اسرائیل ناگزیر شد که سرفرونهد. درجنگ با کشورهای مهمتر، چندلشکرکشی کیفری برضد پارسوا ومادیها چندان جلب توجه نکرد.

چند سالی خلدیه که دردوره‌ی کوتاهی چون نیروی بزرگ جهانی سرآمد بود جلوی آسوریها را گرفت. این دم آسایش وآرامش فرصتی برای پرورش‌قابل ملاحظه ای در دین عبری دست داد. در بن، آن واکنش عنصر های بیابانی برضد شهر نشینی و فرهنگ بود. سخنان ایلیا و الیشع کار را به اصلاحات خونین ییهو کشانید، واز آن پس اسرائیل هیچ بغ ملی را مگر یهوه نشناخت. روش این‌اصلاح و نتیجه های ناپسندش نمیتوانست روانهای نازکتر را خشنود گرداند، و یك گروه ارجمند از پیغمبران برضد عنصرهای کنعانی درکیش سخن سخت گفتند و با همان اندازه جوش وخروش برضد بیدادگری‌اجتماعی پرخاش نمودند. عاموس مردم‌را از سرنوشت شوم سختی آگاهی میداد، هوشع از مهربانی یهوه سخن میگفت، ولی اشعیا بار دیگر از ویرانی پیشگوئی‌میکرد ــ که برای‌اسرائیل در واقع انجام گرفت. تاخت و تاز سناخریب چشمان اشعیا را باز کرد و از آن پس از حرمت اورشلیم، پرستشگاه یهوه، سخن میگفت. ولی یهودا یك قلمرو آسوری ماند.

برخاستن آسور دوره‌ی نوینی در طرز فرمانروائی بر کشور های زیردست پدید آورد. پیشینیان با کشور های باجگزار کــه در بهترین وضع زیر نظر یك «نماینده‌ی ماندگار» وچند سرباز اداره میشد خرسند بودند؛ آسورسرزمینهائی‌را که میگرفت به‌صورت استانهائی درمی‌آورد که کارگزاران آنها با نامه‌نویسی مرتب در تماس نزدیك باحکومت مرکزی بودند. شورشیان را به سرزمینهای دوردست میفرستادند وبهبود آینده‌ی آنها بسته به وفاداریشان به سروران تازه‌ی خود بود؛ مردمان استانها در پرستش بغ ملی آشور و پادشاه یزدانی یکزبان شده بودند.

گرچه فرهنگ آسوری‌بنیادش بیشتربرفرهنگ‌بابلی بود، ولی کاملاجنبه‌ی

دستچین کردن داشت . در شهرهای بزرگ ، چه پایتختهای پادشاهی چه شهرهائی که با فرمان آزاد بودند ، یك زندگی گوناگون‌جور بجور پرپیچ و تاب دیده‌میشد. فنیقیهاو آرامیها ازفرصتهای دادوستدیك شاهنشاهی پهناور کاملا سودجویی میکردند و « سرهای اشتار » را چون سکه به کار میزدند . کتابخانه های شاهی از نسخه های لوحهای بابلی باستانی انبوه بود ، ولی سالنامه های شاهی کاری بود که تاریخ‌نویسان آسوری خود درآورده بودند . در کنار خط میخی ، خط آرامی باالفبای آسانترش بیش از پیش به‌کار میرفت . پیشرفت علمی از کتابی در باره‌ی لعاب دادن پیداست ، همچنین از نامه های ستاره شناسانی که در انتظار گرفتن ماه هنگام ماه پرو گرفتن خورشید هنگام ماه نو بودند، ونیز ازیك دوره‌ی نوزده سالی ماههای درمیان افزوده که گویا اززمان نبو کد نصر در کار بوده است . نقشهای برجسته‌ی آسوری نبردها ، زندگی کاخ ، وشکاررا بسیار زنده نمودارمیکردند ودر کشیدن وبازنمودن جانداران ، دیگران کمتر توانسته‌اند ازنقشهای آسوری جلوبیفتند .

بابل هنگام فرمانروائی کلدیان شورید، وآسور در برابر هم‌پیمانی کلدیان و مادیان افتاد . آنگاه چهار نیروی بزرگ جهانی فرمانروائی میکردند. مصردرزمان سایته ها ، که به‌یاری سربازان مزدور یونانی‌وکاری فرمانروائی میکردند و گذاشته بودند یونانیان در ناو کراتیس شهرخودشان به‌میل خود زندگی کنند ، جان نوینی یافت . لیدیه ، جانشین فریجیه ، کـه ازرز پا کتولوس ثروتمند شده بود شهر های کرانه‌ای یونانی را پست‌افکند . درهم آمیختن داد وستد دریابار وخشکی دوجانبه سودمندبود، وباثروتی که این‌سان‌ازمصر ودریای سیاه به‌دست می‌آمد یونیهانخستین شکفتگی درخشان‌شهریگری وفرهنگ یونانی را پایه گذاشتند . نبوپولصر سازمان کارگزاری وروش سوداگری بابل را نو کرد بطوری که اصلاحات او تازمانی کـه خط میخی در کار بود برآن کشور فرمانفرما بود . بابل به‌دست نبو کدنصر از نو ساخته شد ومهین شهرجهانی گشت . اورشلیم ویران شد وشورشیان‌را چنان که ارمیا وحزقیال پیشگوئی کرده بودند به تبعید فرستادند ؛ یهودیگری به‌هست آمد .

پیش از این ، تغییرهای بسیار درخاندانها ومردمان فرمانروا پدید آمده‌بود ،

ولی سراسر آن زمان یك وابستگی روشنی میان فرهنگها بود، و پرورش فرهنگی در هربخش شرق نزدیك کم و بیش از یك الگو پیروی کرده بود. با آنکه شرق مکرر زیرتاخت‌وتاز بیگانگان رفته بود، ولی‌طبع وخاصیت‌خودرا روی‌نوآمدگان نقش‌کرده بود. درچشم همزمانهایشان شاید مادیهای‌ایرانی فقط چهارمین‌شاهنشاهی بزرگ شرقی به‌نظر می‌آمدند، و یونانیهای کنجکاو شاید مانند پیشینیان مینوسی و میکنی خود فقط دانشجویان فرهنگهای باستانی شرقی به نظر می‌آمدند. ولی پیشآمد ها بزودی نشان داد که با پیداشدن ایرانیان و یونانیان روی صحنه، شرق نزدیك به تاریخ نوین خود درآمده بود.

فصل دوم

خاستگاههای ایرانی

ایران پیش از تاریخ

دیری پیش از آنکه فلات بزرگ «ایران» خوانده شود، مردم انبوهی در آن زیست میکردند. از دوره‌ی یخبندان آخری، زمانی که مردمان دوره‌ی پسین سنگ ابزارهای درشت و ناپرورده‌ی چخماقی خودرا در هوای آزاد بازمی گذاشتند، زیر طبقه‌های گل‌ولای ناز که‌های آبگینه‌ی کانی یافت شده‌است. نزدیك هزاره‌ی پنجم پیش از میلاد دهکده های کوچك بسیاری پناهگاه مردمان کشاورز صلح‌جو بود که حس زیباپسندی خود را با سفالهای چرخی نازك که با نقشهای بسیار زیبا و نازك کار زیور داده شده بود خرسند میکردند؛ نقشهای رسمی پر کار ولی زنده از گل و گیاه وجانوران بومی بیشتر دلبستگی به زیبائی نقش‌را نشان میدهند تادرست نمایاندن چیزیرا، واین الگوئی برای هنرهای آینده‌ی فلات شد. خانه‌های سوخته ودگرگون شدن شیوه‌ی سفال نشان جابجا شدن مردمان‌است.[1] تنها از ایلام نوشته و، بنا براین تاریخ،[2] به‌ما رسیده، گرچه لوحهائی ازمیان فلات که عکس نگاری[3]

1 - Donald E. Mc Cown, « The Material Culture of Early Iran, » *JNES*, I (1942), 242 ff.

2 - George G. Cameron, *History of Early Iran* (1936).

3 - R. Ghirshman, « Une tablette proto-élamite du plateau iranien, » *RA*, XXXI (1934), 115 ff.

ایلامی روی آنها کنده شده نشان میدهد که در آنجا نیز همان زبانی روایی داشته که در شوش، مهمترین شهر ایلام، به آن سخن میگفتند.

برای آگاهی بیشتر در بارهٔ این مردمان پیشین به ویدیودات (وندیداد)، یا «داد ضد دیوان» بـرمیگردیم. اگرچه به صورتی که در اوستا دیده میشود ویدیودات کمی پیش از میلاد نوشته شده است، ولی هنوز جنبه‌های اصلی این فرهنگ پیش از تاریخ را نگاه داشته است.[۴] به نگاه نخست، یك جهان دلپذیری است که در آن مهتر خانمان را می‌بینیم که دارای گاو و گوسفند، علوفه، تازی، زن، فرزند، آتش، شیر، وهمه‌چیزخوب است، با دانه، علف، ودرختانی که‌هرگونه میوه‌ای بار میدهند. زمینهای خشك باقناتهای زیر زمینی آبیاری میشود، گله و رمه افزونی مییابد، و کود طبیعی فراوان است. ولی بدست آوردن این‌نعمتها کار سخت میخواست: تخم افشاندن ونهال کاشتن وساختن راههای آب زیرزمینی سخت کار، جهانی بود که درآن جایی برای مرد تن‌پرور نبود.[۵]

ازچرم وپارچه‌های بافته برای پوشاك، ازچادرهای نمدین، مانند آنهایی که هنوزدرآسیای‌مرکزی یافت میشود، وازخانه‌های‌چوبین، مانند آنهایی که‌پشته‌های خاکسترشان در جلگه‌های اورمیه بازمانده است، میشنویم.[۶] میشود در بارهٔ بلند پایگی سگ، که در جاهای دیگر شرق پست و ناپاك شمرده میشد، ولی در فلات چون یك عضو گرامی خانواده با مسئولیتهای معین وپاداشهای فراخور با آن رفتار میشد، رجز خوانی کنیم.[۷] میشود خودرا آماده کنیم که زمانی که زمستان پربرف دراز به پایان میرسد وپرندگان آغاز پروازمیکنند، درختان سبزمیشوند، وآبهای جوشنده از کوه وتپه سرازیرمیگردند، وبادها زمین‌را خشك میکنند، باروستائیان شادی کنیم،[۸] ولی بکلی حالت و روحیهٔ آنها را به غلط درخواهیم یافت.

4 - James Darmesteter, *The Zend-Avesta,* Part I: *The Vendidad* (2d ed., 1895); Fritz Wolff, *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Wörterbuch* (1910), pp. 317 ff.; cf. H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938), pp. 337 ff.

۵ ـ ویدیودات ۳ : ۲ ـ ۶، ۲۳ ـ ۳۳.

۶ ـ ویدیودات ۸ : ۱، ۲۵.

۷ ـ ویدیودات ۱۳.

۸ ـ ویدیودات ۵ : ۱۲؛ ۸ : ۹.

دینهای پیشین

از نظر جسمی ، مردمان فلات از یك بخش نژاد مدیترانه‌ای بودند.[۹] از نظر فرهنگی ، بویژه در طرز فکر دینی‌شان ، بیشتر با مردمان آسیای مرکزی خویشی داشتند. نویسندگان یونانی درباره‌ی مردمان ساده‌ی ناپرورده که تا روزگار آنها در کنار کرانه‌ی جنوبی دریای سیاه بازمانده بودند چیزهایی نوشته اند ؛ بویژه در طرز بیرون گذاشتن مردگان ، همانندیهای شگفت آوری با رسم و آیین ویدیودات دارند.

برای نمونه ، در میان مردم دربیکی ، مردانی‌را که بیش از هفتاد سال‌داشتند می کشتند وخویشاوندانشان آنها را میخوردند ، وزنان پیررا خفه میکردند وبه‌خاك می‌سپردند ؛ مردان بدبختی را که پیش ازهفتاد میمردند فقط در خاك میکردند. در میان کاسپی‌ها که نامشان‌را به دریائی که در گذشته گرگان خوانده میشد دادند ،[۱۰] آنهایی را که از هفتاد بیش داشتند با گرسنگی‌دادن‌میکشتند. جسدها را دربیابان میگذاشتندوزیر نظرمیگرفتند. اگرجسدرا کرکس‌میبرد آن‌مرده راخوشبخت‌ترین مردم‌می‌پنداشتند، اگرجانوران‌وحشی‌وسگهامیبردنداورا کمترخوشبخت‌میدانستند؛ ولی بدبخت‌ترین مردمان آنها بودند که جسدشان دست نخورده میماند.[۱۱] در بلخ ، بیشتر بسوی‌شرق ، رسمهایی به‌همین‌اندازه زشت وناپسند تازمان تاخت وتاز اسکندر ادامه داشت. بیماران وپیران را درحالی که‌هنوز زنده بودندپیش‌سگان‌می‌انداختند، و این سگها را در زبانشان « گماشتگان بخاك سپردن » میخواندند. توده های استخوان درون دیوارها گواه به رسمهای بخاك سپردن است که همین اندازه سخت و بیرحمانه بود.[۱۲] برای دریافتن سبب این رسمها که وصف ترسناك ذره بذره‌ی آنها در ویدیودات آمده باید برگردیم و نوشته های دامنه دارتر جادویی سومریان را

9 - Henry Field, *Contributions to the Anthropology of Iran* (1939).

۱۰ - دریای کاسپی درهرودوت ، دفتر ۱ ، ۲۰۲ وپس ازآن ودر دفتر ٤ ، ٤٠ یاد شده است ؛ ولی دیگر تاروزگار هلنیستی ذکری ازآن به میان نمی‌آید.

۱۱ - سترابو ، دفتر ۱۱ ، ۱۱ : ۸ ؛ هرودوت، دفتر ۳ ، ۹۲-۹۳ ؛ دفتر ۷ ، ٦٧ ، ٨٦ ؛ پلین، دفتر ٦ ، ٤٥.

۱۲ - اونیسیکریتوس ، کرته ی ٥ (J) ؛ سترابو ، دفتر ۱۱ ، ۱۱ : ۳.

بخوانیم، که آنها هم از آسیای مرکزی به بابل کوچ کرده بودند، یا شرح جدید آیین شمنی را بخوانیم که تا امروز درآن سرزمینها دیده میشود.

در کهن‌ترین صورت آیین مجوسی، درنظر آنها بغان حقیقی وجود نداشتند، فقط دسته‌های بیشماری دیوان بدکار بودند که پیوسته زندگانی روستائیان بیچاره را تهدیدمیکردند، وازتاختهای بدخواهانه وآزار رساننده‌ی آنها تنها بارسم وآیین روگردانی میشد جلوگیری کرد. میهن آنها درشمال بود که از آن‌سو نیز مردمان دشمن تهدید میکردند؛ پس از آنکه ایرانیها ایران را گرفتند شگفت‌آور نیست که ایندرا بغ توفان وتندر آریائی را درمیان دیوها می‌یابیم.[۱۳] بیشتر این دیوها مانند دیو های بابلی بی‌نام بودند: «نابود شو، دیو دروج! نابود شو، دیو چهر! نابود شو، دیوزاده! نابود شو، دیو فرا داده! به اپاختر (شمال) نابود شو!» دیوان دیگرصورتهای گوناگون بیماری‌را مجسم میکنند: «ترا، بیماری، نفرین‌میگویم؛ ترا، مرگ، نفرین میگویم؛ ترا، تب، نفرین‌میگویم،» وهمین‌سان رشته‌ی درازی نفرین میفرستند.[۱۴] اگر پرستنده نامهای دیوان را بداند میتواند شمار بیشتری از آنها را بیرون براند؛[۱۵] از میان آنها خطرناکترین شان «خشم» یـا «مستی» است. یك دیو جلوی باران را میگیرد؛[۱۶] دیوهایی هستند که موی سترده و ناخن گرفته‌ی مردرا که ازروی‌بی‌احتیاطی‌ریخته‌باشد میربایندوازآنها شپش‌می‌پرورانند که دانه و رخت را بخورند.[۱۷]

سر کرده‌ی همه‌ی دیوان انگره‌مینیو (اهریمن)، «مینوی بد» بی‌حد و سامان، آفریننده‌ی همه‌چیز بد وجانوران زهرآگین و گزندرساننده است؛ به این جهت مجوسان کشتن نمایندگان زمینی این‌روانهای بدرا ــ مورچه، مار، خزندگان، وزغ، وپرندگان ــ بابندآوردن سوراخشان یا ویران کردن لانه‌شان، ثواب‌بزرگی میدانستند.[۱۸] نیز بوسیله‌ی افسونهای مجوسان، که بابوی‌خوش وشیارهای‌جادوئی

۱۳ ـ ویدیودات ۱۰ : ۹ ؛ ۱۹ : ۴۳ .

۱۴ ـ ویدیودات ۸ : ۲۱ ؛ ۲۰ : ۷ .

۱۵ ـ ویدیودات ۱۱ : ۹ .

۱۶ ـ ویدیودات ۱۹ : ۴۰ .

۱۷ ـ ویدیودات ۱۷ : ۲-۳ .

۱۸ ـ ویدیودات ۳ : ۱۰ ، ۲۲ ؛ ۱۰ : ۵ ؛ هرودوت، دفتر ۱ ، ۱۴۰ .

استوار میشد،[۱۹] بود که مردمان از درد و بیماری و ناپاکی رهایی‌می‌یافتند.

باهمه نیرویی که اهریمن و دار و دسته‌ی دیوان داشتند، درزندگی هرروزه ترسناك ترین آنها «دروج نعش» بود که بیشتر داد ضد دیوان در باره‌ی اوست. همسایگان و دشمنان میتوانستند مرده را به خاك بسپرند یا بسوزانند، ولی چنین طرز آسان بیرون گذاشتن مرده شایسته‌ی پیروان مجوسیان نبود. با همه احتیاط، پیدا بود که دروج نعش زنده‌هارا با فساد و ریمنی و پلیدی خود خواهد پوشانید.[۲۰] از آن دمی که نفس تن را ترك میگفت، نعش ناپاك بود، چون دروج نعش نزدیك آن درهوا در پرش بود که بازماندگانرا گزندی برساند. تنها با نگاهداشتن سخت آیین دستورداده شده درامان‌بودند: مرده نباید خاك یاآب‌مقدس‌را پلید کند؛ نعش را باید بربلند ترین نقطه‌های زمین گذاشت و موی سر و پای آنرا با دقت به زمین بست تا سگان و گرگان آنرا بخورند. فقط زمانی که استخوانها از ماده‌های مرده و خطرناك پاك شد میتوان آنرا دراستودانی گردآورد. استودان باید سوراخ داشته باشد تامرده بتواند بازبه‌خورشید نگاه کند.[۲۱] این‌لکه‌ی استودان درتمام نوشته‌های بعدی زردشتی رخنه کرده، و با انبوه روانهای بدکار پرآزار خواننده را افسرده و اندوهگین میسازد.[۲۲]

تأثیر شکل سرزمین

بیشتر آریاها میهن خود را در جنوب روسیه ترك گفتند وبسوی جلگه‌های آسیای مرکزی روانه شدند؛ فقط سکاهای نزدیك به‌ایرانی وچندآریائی‌واقعی در آنجا ماندند. گرگانیها در کنار دامنه‌ی شمالی البرز و جلگه‌ی کرانه‌ی جنوبی

۱۹ ـ ویدیودات ۹ : ۱۱ ؛ ۱۹ : ۲۴ .

۲۰ ـ ویدیودات ۵ : ۲۷ .

۲۱ ـ ویدیودات ٦ : ٤٥-٤٦ ، ٥٠ ـ ٥١ .

۲۲ ـ هرودوت نشان میدهد که درزمان او پاره کردن نعش بدست پرنده وسگ هنوزمحدود به مجوسیان بود. یك پرستشگاه ـ شاید مجوسی ـ از نیمه‌ی اول هزاره‌ی اول، که کف وآستانه‌ها و دیوارهایش تندیسهای کوچك بسیار و چیزهای نذر شده داشت، اخیراً در لرستان بدست دکتر اریك شمیت از زیرخاك بیرون آورده شد.

دریائی که نام خود را به‌آن دادند ماندگار شدند . این جلگه که کمی ازسطح دریا پائین‌تراست و زیرباران‌های سیل‌آسا که درسال تا ۶۰ اینچ میرسد شسته میشود، هوایی نیمه‌استوائی دارد ، ولی بیشه‌های انبوه دامنه‌های آن‌کنام شیر وببر برای شکاراست. ایرانیهای دیگر ازفلات که گرداگرد آنرا کوه گرفته‌است بالا رفتند . بسوی‌غرب زاگروس و در شمال البرز سر برافراخته و بسوی شرق فلات پیوسته بلندترمیشود تا به بام جهان در هیمالایا میرسد ، و یك رشته کوه کوتاه تر دریای جنوب را از فلات جدا میسازد . در این حلقه ، رشته‌های کوچکتر بخشها را ازهم جدا میکند. درجه‌ی اختلاف این بخشها با یکدیگر فقط طرز ترکیب عنصرهای مشترك آنها ـ کوه ، بیابان ، و باریکه‌های زمین حاصلخیز ـ است.

درمرکز ، بیابانهای‌بزرگ بود که گذشتن ازمیان آنها دشوار بود ، ودربخشهایی دریاچه‌های نمك و دربخشهای دیگر خاك شوره‌ی قهوه‌ای وسرخ‌فام آنرا پوشانیده بود . کوهها هم به‌همین اندازه خشك بود و عموماً بی‌درخت و حتی بی بوته بود . میان کوه و بیابان خاك خوب بود که تنها به آب نیاز داشت ـ ولی آب یك گنج پربها و کمیابی بود . اگر کوهها جلوی دشمنان احتمالی را می‌بستند ، همچنین جلوی باران را میگرفتند ؛ تنها از میان گذرهایی مانند گذر میان رشت و قزوین چندپاره ابری میتوانست رخنه کند. اینجا ریزش‌باران میشود به‌هشت اینچ برسد ؛ جا های دیگر ، مانند اصفهان ، به چهار اینچ یا کمتر میرسد . هیچ جا این ریزش باران برای رساندن حاصل کفایت نمیکرد ، ولی خوشبختانه برفهایی که آب‌میشود از همین کوههای مانع سرازیر میگردد .

بیشتر سال خورشید با گرمای سوزان دریك آسمان بی ابرمی‌تابید . نزدیك سپتامبر هوا کمی خنك میشد، نزدیك نوامبر شبها ناراحت کننده خنك بود . درپی بارانهای پائیزی میغ وبرف وسرانجام برف کولاکهای سخت می‌آمد و ازسر کوهها کم کم بسوی پائین میخزید تا آنکه به جلگه‌ها میرسید . آفتاب نیمروز هر وقت دیده میشد داغ بود و آنهایی‌را که ازسرمای‌شب یخ کرده بودند‌گرم میکرد. نزدیك ژانویه گذرها پرازبرف شده بود وروستاها که زیر برف پنهان شده بودند زمستان

از یکدیگر جدا میماندند. بهار برفها تقریباً بی‌خبر آب میشد. آب آنها در دامنه‌های برهنه سرازیر میشد و راههای باریك را ویران میساخت و بار دیگر روستاها را از هم جدا میکرد. بستر نهرها از آبهای غرّنده پر میشد و هر قطره‌ی گرانبها در جویهای آبیاری به‌کار میرفت تا آن که بار دیگر بسترها خشك میشد. از آن پس آبرا در تپه‌هایی که به‌نظر خشك میرسید جستجو میکردند؛ برای این که مبادا آب گرانبها بخار شود وازدست برود آنرا از زیر زمین در قنات میبردند. این سان باصرف وقت وکار بسیار چند گز مربع دیگر از بیابان خشك را زیر کشت می‌آوردند.

این جستجوی جاویدان برای آب اثر همیشگی روی مغز ایرانیان گذاشت. در اوستای مقدس درسرود ستایش بانواناهید که‌ایزد هزار نهر آب‌است، ودرشعرهای بعد که شادی‌آب‌روان وباغ سروده شده، این موضوع پیوسته‌تکرارمیشود. به‌چشم بیگانگان که ازسرزمینهای‌خوشتری‌می‌آیند شاید رودخانه‌ها ناچیز، ردیف‌چنارها وسرو وصنوبرها تُنك، وباغ «فردوس» ناخوش‌بیاید؛ برای دریافت زیبایی آنهاباید بیابان خشك، جلگه‌های برهنه، و قله‌های پربرف را در پیش چشم داشت.

کشورگشایی مردمان شمالی

باستانشناسی نخستین‌جاپای‌مردمان شمالی‌راآن گاه نشان‌میدهد که می‌بینیم سفالهای نازك نقش‌دار مردمان پیشین جای خودرا به‌سفال سیاه غم‌انگیزی داده که بهتر ساخته شده‌است. پیدا شدن مردمان شمالی را میتوان ازروی استخوان سرآنها دانست. دسته های تازه پیوسته سرازیر میشوند. یك ساختمان بارودار بزرگ در دامغان ساخته‌شده؛ به‌آن ناگهان تاخت‌آورده و آنرا گرفته‌اند. جسد مردانی که از این دژ دفاع کرده‌اند با زنان و فرزندانشان درجایی‌که نابود شدند به‌دست کاونده پیدا شده است.[۲۳]

پیشامدهای گشودن ایران، آمیخته با افسانه‌هـای آریائی، در کهن ترین

23 - Erich Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar, Damghan* (1937).

بخشهای یشتها یافت میشود؛[۲۴] در آنجا نخستین روایت تاریخ دست بدست رسیده‌ی ایرانرامیخوانیم که‌درغرب‌باآن‌بیشتر بوسیله‌ی‌حماسه‌ی‌بزرگ و پرشکوه‌شاهنامه‌ی سراینده‌ی بزرگ مسلمان فردوسی آشنا هستند.

داستان با گیومرت، «مردزنده»، آغاز میشود که نیای مردم آریائی بود.[۲۵] پس از او هوشنگ، نخستین پادشاه خاندان پیشدادی می‌آید که از کوهی بسوی شرق به‌نام هره دیوان مازن و ورن را به‌زیر فرمان آورد.[۲۶] این‌را عموماً یادبودی از زیرفرمان‌آوردن روان پرستان گرگان (مازندران بعدی) میدانند. بهرحال، میدانیم که در روزگار ایرانیان زدره کرته،[۲۷] پایتخت گرگان، شاید برسر کوهی بود که کاوشهای قسمتی از آن نشان داده است ایرانیان در آنجا روی خانه‌های دوره های کهن‌تر مکرر نشیمن کرده بودند.[۲۸]

در پی هوشنگ جم، شبان نیکو، پسر ویونگهان، می‌آید که نخستین بار شیره‌ی «هوم» مقدس را او فشرد.[۲۹] در پادشاهی جم نه سرما بود نه گرما، نه پیری نه مرگ، چون او برای مردمان جاویدانی آورد. او نیز مردمانرا از گرسنگی و تشنگی رهانید، به جانداران خوراکی یاد داد چه بخورند، و از خشك شدن گیاهان و درختان جلوگیری کرد. ولی گرچه در کوه مقدس هوکیری نزدیك دریای وروکش، بهشت‌ایرانی، میزیست او گناه کرد ـ زردشت بعدها گفت که گناه او دادن گوشت گاو و گوسفند به مردمان برای خوردن بود[۳۰] ـ وجم بدست برادر بدکارش سپتیور به دونیمه اره شد.[۳۱] ولی برادر دیگرش تخمه اوروپه (تهمورث)

24 - James Darmesteter, *The Zend-Avesta*, Part II: *The Sîrôzahs, Yashts, and Nyâyish* (1883); Wolff, *Avesta*, pp. 153 ff.; H. Lommel, *Die Yäsht's des Awesta* (1927).

۲۵ ـ یشت ۱۳ : ۸۷ .

۲۶ ـ یشت ۵ : ۲۱ وپس‌ازآن؛ ۹ : ۳ وپس‌ازآن؛ ۱۳ : ۱۳۷ ؛ ۱۵ : ۷ وپس‌ازآن؛ ۱۷ : ۲٤وپس ازآن؛ ۱۹ : ۲٦ وپس ازآن.

27 - Arr. *Anab.* iii. 23. 6; 25. 1; cf. Curt. vi. 5. 22.

28 - F. R. Wulsin, «Excavations at Tureng Tepe, near Asterabad,» *Supplement to the Bulletin of the American Institute of Persian Art and Archaeology*, II (1932), 2 ff.; M. I. Rostovtzeff, «The Sumerian Treasure of Astrabad,» *JEA*, VI (1920), 4 ff.

۲۹ ـ یسن ۹ : ۳-٤ . ۳۰ ـ یسن ۸ : ۳۲ ؛ ٤٤ : ۲۰ .

۳۱ ـ یشت ۵ ، ۲۵ وپس ازآن؛ ۹ : ۸ وپس ازآن؛ ۱۳ : ۱۳۰ ؛ ۱۵ : ۱۵ وپس‌از آن؛ ۱۷ : ۲۸ وپس ازآن؛ ۱۹ : ٤٦ ؛ یسن ۹ : ۵ ؛ ویدیودات ۲ : ۲ .

کامیابی یافت که سی‌سال روی‌زمین برمینوی بدکار اهرمن که به‌صورت اسبی‌درآمده بود سواری کند.[۳۲]

آنگاه ازی‌دهاك، اژدهای سه سر، سه دهان، شش چشم، بـا هزارحس، دو دختر زیبای جم را بدر برد، و آنهارا زن خود کرد؛ اژدها کشته شد و آن دوبانو بدست فریدون پسر اتبین، از ورن، کـه دیگر امن در دست آریاها بود، رهـایی یافتند.[۳۳] یك دلاوری‌ی دیگر ازاین فریدون قهرمان یاد شده، که چگونه به‌صورت کرکسی دریانورد دانا پوروه را به‌هوا پرتاب کرد.[۳۴]

کرشاسب، پسر سام، قهرمانی بود که کین مرگ برادرش اوروخش، داور و دادبخش، را با کشتن هیتاسپ که کشنده‌ی برادرش بود گرفت، و جسد هیتاسپ را در گردونه‌ی خود به‌خانه برد. کشتن دشمنان گوناگون از مردمان و عفریتان به‌او نسبت داده شده، چون گندرو زرین پاشنه که در دریای وروکش میزیست، وچون مار دریائی زرد زهرآگین که بر پشت پهن او کرشاسپ نـدانسته خوراك خود را پخت.[۳۵] هیتاسپ یـك نام ایرانی درست دارد؛ شاید یك صحراگرد دشمن، یك تورانی بود.

دشمن دیگری که یاد شده نیز تورانی است: افراسیاب، که ازشکافگاهش در زمین بیرون‌آمد وازمیان دریای وروکش‌شنا کرد و بیهوده‌کوشید که فرچیرکیائی‌را که پادشاهی می‌بخشید به‌چنگ آورد. افراسیاب به‌دست یکی‌از زیردستان وفادار کیخسرو دربند افتاد و او را نزد خسرو آورد تا او را بکشد.[۳۶]

این سان کاویان، پادشاهان محلی، به‌تاریخ دست بدست رسیده درآمدند. از

۳۲ - یشت ۱۵ : ۱۱ وپس ازآن؛ ۱۹ : ۲۸ وپس ازآن.

۳۳ - یشت ۵ : ۲۹ و پس از آن؛ ۹ : ۱۳ و پس از آن؛ ۱۳ : ۱۳۱؛ ۱۴ : ۴۰؛ ۱۵ : ۱۹ و پس ازآن؛ ۱۷ : ۳۳ وپس از آن؛ ۱۹ : ۳۶ - ۳۷.

۳۴ - یشت ۵ : ۶۱.

۳۵ - یشت ۵ : ۳۷ وپس ازآن؛ ۱۳ : ۶۱؛ ۱۵ : ۲۷؛ ۱۹ : ۳۸ وپس ازآن؛ یسن ۹ : ۱۰ - ۱۱؛ ویدیودات ۱ : ۹.

۳۶ - یشت ۹ : ۱۸ وپس ازآن؛ ۱۹ : ۵۶ وپس ازآن؛ یسن ۱۱ : ۷.

هشت تن پادشاهان این خاندان،[۳۷] آگاهی بیشتر تنها دربارهٔ بنیادگذار آن کی‌قباد، از پسرش کی کاوس، دارندهٔ اسبان و شتران و دریای کشتی‌بر، و از کی‌خسرو که از چیچست دریای نمك (دریاچهٔ اورمیه) بر آمد و سرزمینهای آریائی را زیر فرمان آورد و قهرمان بزرگی شد، داریم.[۳۸]

نخستین مادیان و پارسیان

مادیان و پارسیان نخستین بار در سالنامه‌های آسوری یادشده‌اند وقتی که در ۸۳۶ شلما نصر سوم از پادشاهان «پارسوا» غرب دریاچهٔ اورمیه باج گرفت و به‌سرزمین «ماده» جنوب غربی آبهای آن رسید. از آن پس این دو مردم مکرر یاد شده اند. نزدیك ۸۲۰، شمش‌اداد پنجم آنها را در جایی که اکنون پارسواش خوانده میشود، بسوی جنوب، آن‌ور کرمانشاه کنونی یافت. در۷۳۷ تگلات‌پیلصر سوم در پارسوای اصلی تاخت و تاز کرد و از سرکردگان مادی باج دریافت داشت، بسوی شرق تا کوه بیکنی، «کوه لاجورد»، نامی که او دماوند شاهانه را از کبود ژرف قلهٔ پر برفش میخواند. این دو گروه ایرانیها هنوز در گردش بودند. هر درهٔ تیرهٔ خود را داشت که «شاه» ای بر آن از باروی کنگره‌داری بربلندی فرمانروائی میکرد، که هر وقت در اثر تاخت و تازی نا گزیر میشد، به آسور باج میداد. بخشهایی از کشور ماد به‌صورت استانی درآمده بود، گرچه مرزهای آن درتغییر بود و هرگز به‌صورت مؤثری به‌آن سازمان نداده بودند. گذشته ازتاخت و تازهایی که میشد، مادیهای دیگر و همهٔ پارسیها استقلال کامل داشتند.

در سراسر تاریخ پیشین خود، ایرانیها بیش از هرچیز مردم گله‌داری‌بودند، گرچه از کشاورزی‌هم فرو گذار نمیکردند. نوشته‌های زردشتی‌ی تقریباً همزمان، مردم‌را به‌واحدهای محلی چهارگانه بخش میکند، خانه (دمانه)، خاندان (ویس)،

۳۷ - یشت ۱۳: ۱۳۲؛ ۱۹: ۷۱؛ نیز نگاه کنید به A. Christensen, *Les Kayanides* (۱۹۳۱).

۳۸ - یشت ۵: ۴۹ و پس از آن؛ ۹: ۲۱ و پس از آن؛ ۱۵: ۳۲ و پس از آن؛ ۱۷: ۴۱ وپس از آن؛ ۱۹: ۷۴ و پس از آن.

بخش (شوئیثره)، وسرزمین (دهیو).[۳۹] ازنظراجتماعی آنها سه دسته هستند: خوئتو، ورزنه، و ایریامن.[۴۰] تنها دسته‌ی آخری طبقه‌ی فرمانروا هستندکه به دسته‌های فرعی پریستار (اثره ون، آسرون)، آزاده‌ی گردونه ران (رثه اشتر، ارتشتار)، گله‌دار (واستریه فشوینت، و استریوش)، و پیشه‌ور (هوئتی، هوتوخش) بخش میشوند. به‌نظر می‌آید که طبقه‌های پست‌را از نژاد دیگری می‌شناختند، زیرا نام این طبقه «رنگ» (پیشتره) بود.[۴۱]

یکی ازشاهان محلی مادی، به‌نام دایائوکو، در ۷۱۵ دستگیر وبه‌سوریه برده شد؛ او همان دیوکس است که در روایت بنیاد گذار شاهنشاهی مادی شده است![۴۲] فرمانروای پس از او کیاکسارس اول است؛ او همان اواکساتار است که در ۷۱۴ به سارگون باج پرداخت؛ در زمان سناخریب، در ۷۰۲، اوخود به‌استان آسوری هرهر تاخت آورد. دسته‌های سپاهیان از پارسوا و انزن در ۶۸۱ در هلولینه باسناخریب زد و خورد کردند؛ فرض شده است که رهبر آنها همان اکمنس (هخامنش) بوده که پادشاهان بعدی او را نیای نام دهنده‌ی خود میدانستند که نام خود را بـه‌همه‌ی خاندان هخامنشی داده‌است.[۴۳] پسرش تئیس‌پیس (چشپش) «شاه‌بزرگ، شاه‌شهر انشن» بود ـ نامی که شهر باستانی انزن به آن خوانده میشد، ولی جایش هنوز در

۳۹ ـ یسن ۳۱ : ۱۸.

۴۰ ـ یسن ۳۲ : ۱ ؛ ۳۳ : ٤ ؛ نیز نگاه کنید به R.G. Kent, «Cattle-tending and Agriculture in the Avesta,» *JAOS*, XXXIX (1919), 332.

٤۱ ـ یسن ۱۹ : ۱۷ ؛ نیز نگاه کنید به J.H. Moulton, *Early Zoroastrianism* (1913), p. 117; Nyberg, *op. cit.*, pp. 56 ff.

٤۲ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۹٦ وپس‌ازآن؛ برای اشاره‌های پیش ازاین به مادیها و پارسیها نگاه کنید به Olmstead, *History of Assyria* (1923) صفحه های ۱۱۷، ۱۵٦، ۱۵۹، ۱۷۸ وپس ازآن، ۲۳۱ وپس ازآن، ۲٤۳ وپس‌ازآن؛ نیزبه کتاب نامبرده‌ی کمرون، صفحه‌های ۱٤۱ و پس ازآن.

٤۳ ـ نوشته‌ی اریارامن؛ نگاه کنیدبه E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, II (1930), 118, and *Altpersische Inschriften* (1938) شماره‌ی ۱؛ استوانه‌ی کورش ۱۱ : ۲۱ و پس از آن، در R. W. Rogers, *Cuneiform Parallels to the Old Testament* (چاپ دوم، ۱۹۲٦) صفحه‌های ۳۸۰ و پس از آن؛ داریوش، بهستان، بند ۱؛ هرودوت، دفتر ۳، ۷۵؛ دفتر ۷، ۱۱.

همان شمال غربی شوش بر رودخانه‌ی کرخه بود که از دست ایلامیها بیرون رفته‌بود. پیداست که ایرانیها هنوز در راه خود بسوی جنوب بودند.

چشپش دو پسر داشت ـ اریا رامن و کورش اول. یك لوح زرین اریا رامن نشان میدهد که پارسی همان وقت به خط میخی نوشته میشده؛ اگر این فکر از آسور یا ایلام آمده بود بهر حال تقلید سرراستی از خط آنها نبود. نخستین بار در خط میخی واژه‌ها با یك میخ اریب از یکدیگر جدا شده بود. واژه نگارهایی برای شاه، بوم، دهیو، بغ، وخدای بزرگ اهورمزد به پیروی از روش (نه شکل) خط همسایه به کار میرفت. نشانهای دیگر یك الفبای خامی به دست میداد.

سه نشان برای «ا»، «ی»، و «و» سرمایه‌ی واکه‌های ایرانیرا نارسا می‌نمایاند. بیست و دو نشان هجاهایی بودند که هر یك از آنها یك همخوان را پیش از «ا» نشان میداد؛ چهار نشان هر یك همخوانی را که پشتش «ی» بود، و هفت نشان هر یك همخوانی را که پشتش «و» بود می‌نمود. گاهی که این واکه‌ها تلفظ نمیشدند، این نشان‌ها فقط ارزش همخوانی داشتند.

دین ایرانیان

دین ایرانی[44] تا این زمان همان دین ساده‌ی آریائی طبیعت پرستی دیو ها یا بغان حقیقی مانده‌بود. سرهمه‌ی بغان، آسمان بود که نامش دیائوش همریشه‌ی زئوس یونانی بود؛ و بیشتر اورا «خداوند»، اهورا، یا «دانا»، مزدا، میخواندند. پس از چندی این جلوه‌های برترین نیرو در اهورمزد، «خداوند دانا»، یکی شد.[45] «اریا رامن شاه گوید: این دهیو (سرزمین)ی پارس که من دارم، که اسبان و مردان خوب دارد، بغ بزرگ اهورمزد به من فرابرد. به‌خواست اهورمزد من شاه این دهیوام. اهورمزد مرا یاری دهد.» این سرمشق نوشته‌های پادشاهان آینده شد.

44 - C. Clemen, *Fontes historiae religionis Persicae* (1920).

45 - Cf. Olmstead, « Ahura Mazda in Assyrian, » *Oriental Studies in Honour of Dasturji Saheb Cursetji Erachji Pavry* (1934), pp. 366 ff.

پس از آسمان همه ـ فراگیر، میترا (مهر) بود که ازدیری اورا ایرانیان دیگر درمتانی و آریاهای دیگر درهند پرستش میکردند. مانند همه‌ی ایزد های دیگر ایرانی او بغ هوای آزاد بود. دریکی از جلوه‌های بیشمارش او خود خورشیدبود، در مثل امروزی «دوست تنگدستان»، آن سان خوش‌آیند پس از شبهای سرد زمستان، و آن‌سان ترسناك درتابستان که رستنیها همه میسوخت. گزارشهای‌دیگر اورا باآسمان شب پیوست میدهد. جای دیگر، او نخست بغان، «اوشه» (سپیده‌ی بامداد)، بود که پیش از خورشید تیزاسب جاوید برسر کوه البرز میشتافت؛ پس‌او بود که نخست بربلندیهای زرین زیبا میشد و از آنجا برهمه سرزمینهای نیرومند آریائی که آرامش وبهبود خودرا از او داشتند فرو می‌نگریست.

بر این زمینهای آریائی مهر همچو خداوند چراگاههای پهناور فرمانروایی میکرد. اوبود که ستونهای خانه‌ی بلندساخته را نگاهداری میکرد وچهار چوبه‌ی در را استوار میساخت. از خانه‌ای که خشنود بود به آن رمه‌ی گاو و گوسفند و فرزندان پسر، زنان زیبا و گردونه، و بالشهای خوب گسترده می‌بخشید. برای مردم خود او ایزد دادگری بود ووقتی نام اورا چون یك واژه‌ی عادی به‌کار میبردند به معنای «پیمان» بود که او نگهبان و سرپرست بانجام رسانیدن‌آن بود. اورانمیشد فریب داد چون هزارگوش و ده‌هزار چشم اوهمیشه نگران بودندکه پیمان شکن را بیابند. بیچاره‌ای که حقش را ربوده بودند بادستهای برآورده اورا میخواند؛ اگر فریاد او بلند بود یاآهسته چیزی میگفت ازروی همه‌ی زمین میگذشت وبه‌آسمان برمیخاست، آنجا که مهر آنرامی‌شنید وبزهکاررا به سزایی، مانندخوره، میرسانید.[۴۶] برای پرستش او به‌پریستار نیاز نبود؛ بزرگترخانه مهر را با برات ونذر «زور» و نوشابه‌ی هوم (نوش به‌معنای «دورکننده‌ی مرگ») درمیخواند. قسمتی ازآیین پرستش مهرقربانی کردن شبانه‌ی گاوی بود،[۴۷] چون مهر همان اندازه که برای آفریده‌های خود نیك بود میتوانست بد باشد. این گونه قربانیهای جانداران تا روزگار هخامنشیان انجام داده میشد. روز سال نو اسبهای نسایی در راه او قربانی

٤٦ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۸.

٤٧ ـ یسن ۳۲ : ۸.

میشد، که نمایندهٔ اسبان سفید مقدس گردونهٔ خورشیدی او بود.[۴۸] سالی یک بار درجشن مهرگان فرمانروای هخامنشی ناچار بود با «هوم» سکر آور مست شود و رقص «پارسیانه» کند، که آن بازماندهای از رقص جنگی روزگار پیشین بود.[۴۹]

ولی همچو بغ جنگ بود که مهر را آریاهایی که هنوز نارام و سرکش بودند با شورو گیرندگی زنده درصحنهٔ دیدنی درمیخواندند. آنها با زورفلات را بهچنگ آوردهبودند و بایستی بازور از آن در برابر بومیان دفاع کنند. در سرود ستایش مهر می‌بینیم که گلهداران صلحجو با تیرهای پرّان با پرعقاب که از کمانهای خوب‌خمیده افگنده شده، با نیزههای تیز بلند دسته وبافلاخن، و باکاردها و گرزهای نوع مدیترانه تاخت میآوردند. ازاینها خطرناکتر افسونهایی بود که پیروان مجوسیان برضد آنها میفرستادند. می‌بینیم که تنها شکافته، استخوانها خردشده، روستاها ویران گشته، وگاو و گوسفند دربند افتاده در کنار گردونهٔ پیروزمند به دِرههای تنگ ژرف ماندنگاه دشمنان مهر کشیده میشوند. دنبالهٔ سرود را میخوانیم که مهتران سر زمین آنگاه که آمادهٔ براه افتادن برضد دشمن خونخوار میشوند و برای نبرد درمرز زمینهای ستیزنده صف آرایی‌میکنند مهررا درمیخوانند. سواران مهر را میخوانند و رانندگان برای اسبان گردونههای خود نیرو میخواهند، چون مانند همهٔ بزرگان پیشین آریائی آنها هنوز از روی گردونه ها می‌جنگند. ازنشیم خود برفراز کوه بلند درخشان پردره، مهرفریادآنانرا برای یاری میشنود. چون بدکارنزدیک‌میشود، مهر با گامهای تند زود چهاراسب درخشان رابهگردونهٔ خورشیدی زرین خود می‌بندد؛ این اسبها همه یکرنگ سفیداند بانعلهای زرین وسیمین، وجاودان‌اند چون خوراک آنها مینوی‌ست (مینوخوال). دربرابرسلاحهای دیو پرستان، مهر به دوپهلوی گردونه‌اش هزار کمان خوش ساخت، هزار تیردسته‌شاخی زرین‌پیکان بستهکه پرهای کرکسشان هم دشمن‌را می‌شکافد وهم پلید میسازد؛

۴۸ - برای اشاره به مهر که نادرست دریافت شده نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱؛ دربارهٔ اسبان سفید مقدس‌نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۸۹؛ نیز به دفتر ۳، ۱۰۶؛ دفتر ۷، ۴۰؛ دفتر ۹، ۲۰؛ ستر ابو، دفتر ۱۱، ۱۳: ۷ - ۸؛ ۱۴: ۹.

49 - Ctesias, in Duris, *Hist.* vii, Frag. 5 (J); in Athen. xii. 434 D.

هزار نیزه‌ی تیز ، هزارچکش دوتیغه‌ی پولادین ، هزار کارد دوتیغه ، هزار گدرك آهنین برای پرتاب کردن ، و یك گرز بزرگ ریخته از فلز زرد ، صدپستانه و صدـدهره . اینها به‌خواست خود ازمیان آسمان برسردیوان و پیروان آنها فرومیپرند. مهر در گردونه‌ی خود ایستاده ، تازیانه‌و گرز خودرا میگرداند و تاب میدهد ، و با کلاه‌خود سیمین و زره زرین بسوی دشمن فرومیجهد، وبا نیروی برتر خود سلاح ونفرین دروغزنان را برضد فروشکوه خود دور میزند.[۵۰] او تنها نمیرود . به راست او سروش ، «فرمانبرداری» (به‌باجگزاری وسرباز گیری)، زیبا ، نیرومند ، با گرز توانای دیگری میتازد.[۵۱] به‌چپش رشن بلندسترگ ، «راست‌ترین‌راست» ، ایزد «ور» (برهان ، آزمون) میرود.[۵۲] گردا گرد او آبها و علفها و فروهرها ، روانهای نیاکان مرده ، هستند.[۵۳] درپیش او بغ پیروزی ، ورثرغنه (بهرام) ، به صورت گرازی تیز-دندان و تیز آره ، بااندامهای آهنین میتازد ؛ همراه با بغبانوی دلیری ، او در پی دشمن گریزان وبا چهره‌ی گریان میرود تا مهره‌ی پشت اورا که به‌مهر دروغ زده، ستون زندگانی و سرچشمه‌ی نیروی جان او را بگیرد ، تا اندامهای او را پاره پاره کند واستخوانها ومو ومغز سروخون اورا باخاك درآمیزد.[۵۴]

ولی بهرام جلوه های دیگر نیز داشت : اوبغ باد ، گاو زرین شاخ ، اسب زرین گوش ، اشتر ، غراب ، میش وحشی ، و بز نر بود ؛ یا به چهره‌ی جوان یامرد رسیده و پخته‌ای پدید می‌آمد . نه تنها به آریاها پیروزی میداد و « روان گاو » مقدس‌را می‌پایید ، بلکه به‌مردان‌نیروی‌مردی وتندرستی‌می‌بخشید.[۵۵] چون‌به‌صورت گاو نر یا باد پدید می‌آمد حق دادن وستاندن فرچیرشاهی (خورنه) بابهرام بود ،

۵۰ ـ یشت ۱۰ ، کهن‌ترین این‌سرودها ؛ نیز نگاه کنید به Nyberg, *op. cit.*, pp. 52 ff.; F. Cumont, *Les Mystères de Mithra* (3 d ed., 1913).

۵۱ ـ یشت ۱۰ : ٤۱ ، ۵۲ ، ۱۰۰ ؛ یشت ۱۱ ، یسن ۵۷ ، و ویدیودات ۱۸ همه دیرتر نوشته شده است .

۵۲ ـ یشت ۱۰ : ۷۹ ، ۸۱ ، ۱۰۰ ، ۱۲٦ ؛ یشت ۱۲ از دیرترین یشتهاست .

۵۳ ـ یشت ۱۰ : ۱۰۰ ؛ یشت دیرتر ۱۳ صورتی از فروهر های نامی را میدهد .

٥٤ ـ یشت ۱۰ : ۷۰ وپس از آن ، ۸۰ ، ۱۲۷ ؛ ١٤ : ۱۵ .

۵۵ ـ یشت ١٤ .

گرچه مهرگاهی در این کار دست اندازی میکرد.[۵۶] این فر شاهی انگاره‌ای بود که برفکر سیاسی در همه‌ی نظریه‌های سیاسی آینده فرمانراویی داشت.[۵۷]

در میان طبیعت پرستان آریائی بغان دیگری بودند که گاهی چشممان به آنها میخورد. یکی از گرامی ترین آنها تیشتر، ستاره ی سفید درخشان تیر، خاوند وسرور ستارگان است که در آسمان‌صاف فلات درخشان می‌تابید. چون‌سال نزدیك به پایان میرسید، همه چشم براه برآمدن آن بودند، از اندرزگران پیرمیان مردم تاجانوران وحشی کوهها وجانداران اهلی جلگه‌ها، وهمه میخواستند بدانند: «آیا سال خوبی برای آریاها می‌آورد؟» او دیر میکرد، وآنها در نومیدی می - پرسیدند: «کی‌تیشتر باشکوه درخشان برای ما برخواهد خاست؟ کی‌چشمه‌های آب، برومند تر از اسبان، ازنو سرازیرمیشود؟» تیشتر خود پدید می‌آمد. اونیز میپرسید: «آیا زمینهای آریائی سال خوبی خواهند داشت؟» چون دشواریهایی در راه بود. «هفت ستاره» دربرابر جادو گرشمال که‌باپرتاب‌کردن ستاره‌هامیکوشید از پیشرفت تیشتر جلوگیری کند بایستی مراقب باشد. ونند، رهبر سپاه ستارگان جنوب، بایستی‌اورا از نیازمندی ودشمن بپاید.[۵۸] ده‌شب تیشتر چون جوان پانزده ساله‌ی زیبا پدید می‌آمد وبه مردمان فرزندان پسر میداد. ده شب دیگر چون گاو زرین شاخ بود و گاو و گوسفند افزونی میگرفت. ده‌شب سوم شکل اسب سفید زرین گوش به خود میگرفت. آنگاه بـه دریای وروکش فرو میشد و در آنجا بغ خشکسالی به صورت اسب سیاه اپئوشه (اپوش) بااو روبرو میشد. سه روز وسه شب می‌جنگیدند وتیشتر شکست میخورد. آنگاه تیشتر که باقربانیهای پرستند گانش ازنو جان‌گرفته بود بار دیگر به‌میدان می‌آمد، وتانیمروز روز نخست«خشکسالی» ناچار میشد بگریزد. آنگاه دریا آغاز جوشیدن میکرد ومیغ جزیره‌ی میان‌آنرا

۵۶ - یشت ۱۰ : ۱۶ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۱۰۸ ، ۱۴۱ .

۵۷ - یشت ۱۴ : ۲ ، ۷ ؛ ویدیودات ۱۹ : ۱۷ ؛ نیز نگاه کنید به یشت دیر ۱۹ : ۹ و پس ازآن (با نام آنهایی که فر برآنها فرود آمد) ، داستان کورش که نقل شده در Dinon *Pers.*, Frag. 7 (Athen. xiv. 633 D-E) وکارنامك ۳ ، برای نظریه‌ی دیرتر.

۵۸ - یشت دیر- ۲۰ .

می‌پوشانید. میغها به‌هم برمی‌آمدند وابرها برمیخاستند وبادآنهارا به‌جنوب‌میراند. اپام نپات، « فرزند آبها » وخاوند مادینگان، برقی کـه بر ابرها برده میشود،[۵۹] آبهای تندرستی‌بخش را به کشور های گونا گون زمین می گماشت. اگـر مردمان آریائی چنان‌که باید برای تیشتر «زور» بریزند و گاو و گوسفند همه از یك رنگ قربانی کنند، هرگز بلا و بیماری و دشمن با گردونه ها ودرفش برافراشته اش به سرزمینهای مردمان آریائی نخواهد تاخت.[۶۰]

در روزگار هخامنشیان، یك بغبانوی باستانی دیگر، اناهید، برخی ازاین کارها را از بغان دیگر ربوده بود. ناهید ازفراز کوههایش آبهارا روان میکرد که دشت و بیابانرا به صورت کشتزار و باغ میوه درمی‌آورد.[۶۱] چون ناهید پاك بود، رودخانـه های او نیز باید چنین باشند و نباید حتی با شستن دست آلوده شوند.[۶۲] ایزدان دیگر آب نیز بازماندند تاهمسران اهورا شوند.[۶۳]

بازهم بغان دیگر طبیعت بودند. « ماه » تابان با پرشدنش گیاهان ودرختان سبز را برزمین میرویانید و « زمین » خود ایزد توانای دیگری بود.[۶۴] ماه درخود تخمه‌ی « گاونر »[۶۵] را نگاه میداشت و « گاو ماده » را نیز گرامی میداشتند.[۶۶] «ویوُ» (هوا)، «باد» که در تابستان از کوهها میوزیدکه دشت را تروتازه کند، ولی در زمستان سرد وسخت وسوزدار بود، نیز گرامی بود.[۶۷] «آذر»، آتشی که‌قربانیها را نزد بغان می برد، خود ایزد بزرگی بود،[۶۸] و هرجا آدریانها برای پرستش او دیده میشد. او شایسته‌ی هرگونه گرامی داشتن بود چون در زمستان که سوخت کمیاب و گران بود به او سخت نیازمندبودند. «هوم»، نوشابه‌ی مستی‌آور مقدس

۵۹ - یشت ۵ : ۷۲ ؛ ۸ : ۳٤ ؛ ۱۳ : ۹۵ ؛ ۱۹ : ۵۱ .

٦۰ - یشت ۸ ؛ نیز نگاه کنید به داریوش، نوشته‌ی تخت جمشید (د) : « به این دهیومیایاد نه سپاه دشمن، نه سال بد، نه دروغ . »

٦۱ - یشت ۵ .

٦۲ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۸ .

٦۳ - یسن ۳۸ .

٦٤ - یشت دیر ۱۹ .

٦۵ - یشت ۷ .

٦٦ - یشت ۹ .

٦۷ - یشت ۱۵ .

٦۸ - یسن ۳٦ ؛ هرودوت، دفتر ۳، ۱٦ .

که « مرگ را دور میراند » ، درآیین آریائی پایه ی بلندی داشت.[۶۹] « زور » (نذرآبگین) وسرود بغان زیرجهانی را به آشتی میآورد.[۷۰]

بجز برای آتش‌مقدس، ایرانیان نیازی به‌پرستشگاه‌وآدریان حس‌نمیکردند. از این گذشته، آنها میتوانستند در مغز خود هستیهای یزدانی را جدا از هر گونه نماد مانند تندیس، انگـار کنند. قربانیهای نذر اهورا برقله های برهنه‌ی کوهها، که فقط وقتی از برف پوشیده است زیبا است، نزدیک به آسمان عموماً بی ابر، برده میشد. باتاجی از مورد، پرستنده فدیه را به جای باز پاکی میبرد وآنجا ایزد را به نام درمیخواند، فدیه را پاره پاره میکرد، و گوشتش را میجوشاند. پاره ها را بر فرشی از ناز کترین علفها، بیشتر بر ینجه، میچید؛ آنگـاه مجوسی سرودی در باره‌ی خاستگاه ایزدان میخواند.[۷۱] سپس قربانی کننده گوشت را میبرد که هرچه میخواست باآن بکند. این است آنچه هرودوت همزمان آنها یاد کرده است.[۷۲]

پریستاران کرپ واوسیج، وهمچنین از گویندگان منتر نام برده شده،[۷۳] ولی بیشتر و بیشتر آیین کیش در دست مجوسها می افتـاد کـه پیروزی معمولی طبقه ی پریستاران کهن‌برتاخت‌وتاز کنندگان نورسیده است. تاآن زمان‌مجوسان یک‌تیره‌ی مادی جدا، کاملا بازشناخته از بزرگان آریائی، مانده بودند.[۷۴] اثر تباه کننده‌ی آنها بر کیش برترو بهتر کهن آریائی درآینده‌ی دورتری نمودار شد.[۷۵]

شاهنشاهی مادی

دسته های تازه‌ای ازآسیای مرکزی، گیمیراها یا کیمریها و اشگوزا ها یا سکاها، درپی عموزاده های ایرانی خود به فلات آمدند وروپوش زیور اسبها و کارد

۶۹ - یسن ۴۲؛ نیزنگاه کنید به‌یسن ۳۲: ۱۴؛ ۴۸: ۱۰.

۷۰ - اسخیلوس، پارسیان، ۲۱۹ - ۲۰.

۷۱ - بهتر دریشتها نموده شده، بویژه یشت ۱۳.　۷۲ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱-۳۲.

۷۳ - یسن ۴۱؛ نیز یسن ۴۷.　۷۴ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۱.

۷۵ - برای بهترین‌شرح دین آریائی پیش‌از زردشتی‌نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱ وپس ازآن؛ برای جزئیات دیگر نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان؛ کسنوفون، پرورش کورش. چند اشاره درگاهها (سرود های) زردشت یافت میشود. بازمانده های دین آریائی را میتوان در اوستای دیرتر پیدا کرد، بویژه دریشتها.

وسر گرزهای جنگی خودرا درلرستان باز گذاشتند. سواران آسوری درپی اسبهای تازه به زمین پتوشری [۷۶] بر لب کویر مرکزی نمك رسیدند، وشهر- خاوندانی را به‌نام شدرپرنه واپرنه همراه خود بردند؛ درنام شدرپرنه همان چثره‌فرنه (یونانی تسافرنس) اول را می‌شناسیم.

مهمتر از آنها خشثریته بود که فرورتش (یونانی فرائورتس) نیز خوانده‌میشد، که به‌گفته‌ی هرودوت پنجاه و سه‌سال - در واقع از پیرامون ۶۷۵ تا ۶۵۳ - برماد فرمانروایی میکرد. [۷۷] او با کدخدایی‌روستای کار کاشی آغاز کرد، ولی پس‌از تاختن به چند خانوارنشین آسوری سرانجام یك اتحاد ضد آسوری از مادیها و کیمریها درست کرد.

اریارامن پسر چشپش میگوید که اهورمزد پارس خوب‌اسب و خوب مرد را به او داد؛ او دارد گشودن میهن آینده‌ی پارسی‌را که یونانیان آنرا به نام پرسیس وامروز ما به نام فارس می‌شناسیم وصف میکند. به برادرش کورش او فقط عنوان پدرش را «شاه بزرگ شهر انشن» روا میدارد؛ خودش را که برتراست به‌عنوان «شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه پارس» میخواند. ولی برتری او کوتاه بود، چون مادیهابه کشور او درآمدند وپارسیان‌به زیر فرمان آنها رفتند. لوح زرین اریارامن شاید چون پروه‌ای به پایتخت که هم آن زمان هنگمتانه (همدان، یونانی اکباتانه) بود برده شد.

این‌شهربر آخرین دامنه های شرق کوه‌الوند (یونانی اورونتس) است، [۷۸] وآن قله‌ای از سنگ سخت دانه دار است که بیش از دوازده هزار پا بالای سطح دریا سر برآورده، وقسمتی از یك رشته کوه تقریباً گذر ناکردنی‌ست که از شمال به جنوب کشیده شده، و تنها با گذر بلندی که به سرزمین گل ولای بابل راه میبرد شکافته میشود. در تابستان هوای آن دلپذیر است، چون همدان ۶۲۸۰ پا بلند تر از دریاست؛ الوندآفتاب پس‌ازنیمروز را پنهان میکند و برفهای آب شده‌ی خود را در

۷۶ - پاتیسخوریس (سترابو، دفتر ۱۵، ۳ : ۱).
۷۷ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۲.
78 - Ctes. *Pers.* i, Epit. 13 (Diod. ii. 13. 7); Polyb. x. 27. 6.

جویهای کوچك بیشمار پایین میفرستند تاباغهای زیبا ومیوه زارهای دلنشین زیرشهر وکشتزارهای بارآور جلگه های پهناوررا آبیاری کنند . دورتر درزمینهای سخت‌تر چراگاه گله های گوسفند وبز واسبان نسایی نامبردار بود .[۷۹] در زمستان که سرما به بیست درجه زیر صفر میرسد برف کولاك زوزه میکشد . برف دوسه پاروی زمین هموار می‌نشیند وگذرها به بلندی بیست پا از برف پر میشود . رفت و آمد با بیرون از همه سو بریده میشود . ولی هنگمتانه بر تنها راه نسبتاً آسان از غرب به فلات سوار بود وورونق وبرومندی جانشین آن ، همدان ، گواه اهمیت پیوسته‌ی آن است .

از همدان جاده ی بزرگ شمال شرقی بسوی قزوین وازآنجا به شرق بسوی رگه ، رغه (ری) میرفت که نام یك ماد دیگراز آن گرفته شده است . تهران، پایتخت ایران کنونی ، جانشین حقیقی رغه هست ، گرچه جای شهر باستانی کمی به‌جنوب آن است ، جایی که بعدها راگس یونانیها وری سده‌های میانه شد .[۸۰] ری به نوبه‌ی خود جانشین یك روستانشین پیش از تاریخ بود ، زیر پناه یك صخره‌ی شرقی‌غربی جدا افتاده ؛ رشته‌ی شرقی‌غربی‌بلند البرز که بیشتربه‌بلندی‌ده هزارپاست ودر شرق ری در دماوند با قله‌ی بیست‌هزارپایی به اوج خود میرسد ، جلوی باد های سرد شمالی را درزمستان میگرفت . البرز نیزجلوی بادهای ابرآور را ازشمال می‌بست ، ولی به جبران آن آب برف را در نهر هایی که برزمینهای شنزار به کویر نمك میرسد سرازیر میکرد . پشته های خاك کنار لبه های جلگه گواه براین است که دراین زمینها پیش از تاریخ وپس ازآن مردمان نشیمن داشتند .

ری مانندهمدان همیشه یك مرکزمهم راه بوده است . جاده‌ی دوم بسوی‌غرب ازآنجا میرفت . از میان قزوین ، بایك شاخه‌ی پهلویی به دریای گرگان ، جاده‌ی

۷۹ ـ سالنامه‌ی نبونئید ، ستون دوم ، ۱ : ۳ (S. Smith, *Babylonian Historical Texts* [1924], pp. 98 f f.) ؛ داریوش، بهستان ، بند۳۲ ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۱٦ ؛ هرودوت، دفتر۱ ، ۹۸ ، ۱۱۰ ، ۱۵۳ ؛ دفتر۳ ، ۹۲،٦٤ ؛ عزرا ٦ :۲ ؛ ستترابو ، دفتر۱۱ ، ۱۳ : ۷ - ۸ ؛ ۱٤ : ۹ ؛ نیز Aristoph. *Achar.* 64, 613; *Equ.* 1089; *Vesp.* 1143.

۸۰ ـ بهستان ، بندهای ۳۲ ، ۳٦ ؛ یسن ۱۹ : ۱۸ ؛ ویدیودات ۱ : ۱۵ ؛ ستترابو ، دفتر ۱۱ ، ۹ : ۱ ؛ ۱۳ : ٦ .

اصلی بسوی غرب از میان تبریز میگذشت وبه‌جلگه های گرد دریاچه‌ی اورمیه‌یا سرازیر از تنگ رواندوز به آسورمیرسید . سرزمینی که از آن میگذشتند مادسوم بود که هنوز آنرا ماد اتروپاتن یا آذربایجان نمیخواندند ؛ اینجاست کـه نزدیک به پایان سده‌ی هشتم به مادیان و پارسیان کـه آسوریان باآنها نخست آشنا شدند برمیخوریم . بزودی این سرزمین به‌عنوان زادگاه زردشت گرامی شد . نه‌بسیار دور از شرق ری ، راه ازمیان دربندهای دریای گرگان بسوی شمال می پیچید واز زیر دماوند میگذشت ؛ بار دیگر بسوی شرق می‌پیچید ، ازمیان تیره های دیگر ایرانی میگذشت ، وآنگاه ازبلخ شمال شرقی بسوی آسیای مرکزی یاجنوب شرقی‌بسوی هند میرفت .

دراین سه سرزمین ماد تیره های مادی ماندگار بودند ــ بوسی ، پارتاکنی ، ستروخاتس ، اریزانتی ، وبودی ــ که به‌آنها تیره‌ی دینی‌غیرایرانی‌مجوسی‌افزوده شده بود . [۸۱] این‌مادیها هنوزنیمه صحراگرد بودند . روی نقشهای‌آسوری آنهارا باموی کوتاه که‌آنرا بانوار سرخی بسته‌اند ، وبا ریش پیچیده وتابدار کوتاه نقش کرده‌اند ؛ روی پیراهن یك نیم تنه ی پوست گوسفند در بردارند ، کـه هنوز بهترین دوست رهسپاران در زمستان سخت فلات است ، که نیز نیازمندبه پای افزارهای بلندبرای گذشتن ازمیان برف بود . سلاح آنها فقط نیزه‌ی بلند بود ، ودرپناه سپر های سبدبافته‌ی چهار گوش می‌جنگیدند . با این نیمه‌صحراگردان ، و به یاری پارسیان ، فرورتش‌دلیری داشت که به‌آسور تاخت‌آورد ، ونتیجه‌ی آن‌شکست و کشته شدنش درنبرد بود (۶۵۳) . [۸۲]

پارس بار دیگر مستقل شد . دو سال دیگر (۶۵۱) ، کورش اول با ایلام همدست‌شد وبرای شمش‌شوم‌او کین بابلی که برضد برادرش آشوربنی‌اپال شاه‌آسور شوریده بود کمك فرستادند ؛ نویسنده ی آسوری بجای پارس نام باستانی گوتی را

۸۱ ــ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۰۱ .

۸۲ ــ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۰۲ ؛ نیز نگاه کنید به Olmstead, *History of Assyria*, p. 636; Cameron, *op. cit.*, pp. 138 ff.

به کار میبرد.[۸۳] آنگاه یك پایور آسوری در اوروك گزارش میدهد که هوم‌بنی‌گش شاه ایلام بامردمان زمین پارسوئش به زمین هدالو برگشته‌اند. یکی دیگراز‌تمریتو ایلامی ذکری میکند واز یك نامه ی دشمن نقل میکند: «مردان پارسوئش پیش نمیروند؛ زود آنها را بفرستید. ایلام وآسور از آن شماست!» خبرهای ایلام که به‌آشوربنی‌اپال ازطرف شاهیارش بیل‌ابنی دربابل فرستاده شده گرفتن زمین‌پارسوئش را دربر دارد.[۸۴]

کمی پس‌از گرفتن‌ایلام وویران کردن پایتختش شوش- چنان‌که آشوربنی-اپال به مـا اطمینان میدهد ـ کورش پادشاه پارسوئش، از توانایی شاه آسور و فرمانروائیش برایلام شنیده وپسر بزرگش اروکو را باباج به نینوه فرستاده که‌سر بنهد وخاوندی شاه آسور وزیردستی نسبت به‌اورا بجوید.[۸۵] ولی دلیلهای مهمتری برای فرستادن آنها بود.

کیاکسارس (اوخشتره) جانشین پدرش فرورتش شده بود؛ فراخور او بود که کنیه ی بغ جنگ ورثرغنه (بهرام) راگرفته بود.[۸۶] سپاه را اوروی طرح امروزین از نو سازمان داده وبه نیزه‌دار، کماندار، وسوار بخش کرده بود. به نظر می‌آیدکه اوخشتره بود که تن‌پوش وسلاحها را نیز تغییر داد. دو صورت بکلی مختلف روی پیکرهای کنده‌ی تخت جمشید مرتب نموده شده است. مادیها بـا پوشیدن لباسهای اصلی‌تر ایرانی‌بازشناخته میشوند. برسرشان کلاه گردنمدی کج بالبه‌ی‌پهن‌آویزان روی گردن دارند. یك سدره‌ی چرمی تنگ آستین‌دراز کـه تا بالای زانو میرسد دربر کرده اند که یك کمر دوتا باسگك گردآنرا نگاه میدارد؛ روی سدره‌هنگام آذین شاید جبه‌ای می‌انداختند. شلوار بلند چرمی و کفش بنددار با نوك برجسته

83 - Olmstead, *History of Assyria*, p. 442.

84 - Leroy Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, II (1930), 166-67, 410 ff.

85 - E. Weidner, *Archiv für Orientforschung*, VII (1931), 1 ff.; R. C. Thompson, *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, p. 239; *Annals of Archaeology and Anthropology*, XX (1932-33), 86, 95.

86 - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40.

نشان میدهد که پوشندگان آنها بسیاری از وقت خود را به سواری میگذراندند. یك ریش نوك تیز کوتاه، سبیل، وموی دسته شده‌روی گردن همه پرتاب وپرچین بود، و گوشواره و گردن بند به‌زیور آنها می‌افزود. سلاح عمده‌ی تاخت همان‌نیزه از چوب سخت با نوك پرنگی لبه برگشته و ته فلزی بود؛ وبسیاری از جنگجویان نیز کمانی در کماندان پُرکار وبسیار نقش وترکش پراز تیر همراه داشتند. تن‌پوش مادی با آن‌چه به نام تن پوش پارسی خوانده شده بسیار فرق دارد. تن پوش پارسی به کلاه نمدی خیاره‌دار، لباس‌بلند تامچ پا، و کفشهای کوتاه بازشناخته میشود.

باسازمان نوی که به سپاه مادی داده شد، تهدید به‌آسور بسیار سخت گشت. آشوربنی‌اپال مرد وجانشینان سست تر او دلیری نداشتند که با کمك کردن‌به آنها که اسما هم‌پیمان بودند مانند پارس نیروی خود را پراکنده کنند. جانشینان اریاارمن و کورش باردیگر ناچار شدند که زیردست اوخشتره بروند. یك باردیگر آسوریها به‌عقب رانده شدند ومادیها گرد نینوه را گرفتند، ولی‌خبر رسید که سکاها از گذرهای میان کوهستان قفقاز و دریای قزوین سرازیر شده اند. اوخشتره از سر کرده‌ی آنها مادیس پسر پروتوتیس شکست‌خورد، وناچار بیست‌وهشت سال باج پرداخت تاآن که رهبر مست آنها را دریك مهمانی کشت.[۸۷]

نینوه در ۶۱۲ ویران شد. درمیان ویرانه‌ها اوخشتره که آنگاه دربابل به‌نام شاه اومان ماندا شناخته میشد (از جهت زیرفرمان‌آوردن دسته های سکاها) با نبوپولصر صلح کرد. دوسال‌دیگر، باشکست‌دادن‌آشوراوبالیت درحران، اوخشتره آخرین ادعای ظاهری فرمانروایی آسوری‌را ازمیان برداشت وسراسر بین النهرین شمالی‌را زیر دست آورد.[۸۸] چون راه جنوب درنتیجه‌ی هم پیمانی باکلدیها که

۸۷ هرودوت، دفتر ۱، ۱۰۳ وپس‌ازآن. اینجا هرودوت ادعا میکند که سکاها فلسطین را زیر تاخت‌وتاز آوردند واین بیست‌وهشت سال برآسیا فرمانروایی‌میکردند، ولی در دفتر ٤، ۱ او درست فرمانروایی آنها را به آسیای بالا، یا فلات ایران، محدود میکند. برخی از پژوهندگان کتاب مقدس این تاخت و تاز فرض شده‌ی سکاها را دلیل نخستین پیشگوئیهای ارمیا میدانند، ولی هیچ‌گونه گواهی برای آن نیست. (نیز نگاه کنید به Olmstead, *History of Palestine*, pp. 492-93; Cameron, *op. cit.*, pp. 177 ff.)

88 - Olmstead, *History of Assyria*, p. 636.

شوش را دردست داشتند بسته بود ، اوخشتره رشته‌ی زاگروس را آنجا که درجهت غرب بسوی سرزمینهای بلند وسرد ارمنستان می‌پیچد دنبال کرد . آنجا دسته‌های دیگر ایرانی پادشاهی هلدیه را ازمیان برده وزبان هند و اروپائی خود را درکار آورده‌بودند .[۸۹] دره‌های‌بارآور ارمنستان ازمیان‌رشته‌ی انتی - توروس به‌جلگه‌های پهناور کاپادوکیه و رودخانه‌ی هالیس ، مرز لیدیه ، کشیده میشد . پنج سال کارزاربا نبردی هنگام یك خورشید گیری (۲۸ مه ۵۸۵) پایان یافت که‌هیچ‌یك پیروزنشدند وسرانجام صلح کردند ورودخانه‌ی هالیس مرز دو طرف ماند .[۹۰] کادوسیهای کنار دریای گرگان به‌زیردستی سرننهادند، ولی فرمانروای پارت پذیرفت که زیرفرمان برود .[۹۱]

چهار نیروی بزرگ ـ ماد ، کلده ، لیدیه ، و مصر ـ سراسر شرق نزدیك را میان خود بخش کردند ، ولی ازاینهافقط مادرا میتوان‌شاهنشاهی خواند . پرمعناتر آن که ماد نخستین شاهنشاهی‌ای بود که جنگجویان شمالی که به‌یك زبان ایرانی سخن میگفتند و طرز فکر شمالی داشتند بنیاد گذاشته بودند . پس بیشتر جای بدبختی است که هیچ‌جا ازروزگار مادیها کاوش نشده است . زمانی که به پایتخت آنها همدان توجه شایسته بشود، میتوانیم‌امیدوار باشیم که پشته‌ی خاك‌همدان‌جزء به جزءِ فرهنگ مادی‌رابرای‌ما آشکار سازد وحتی‌بگذارد مادها به‌زبان ایرانی‌خودشان به‌ما سخن گویند .[۹۲]

۸۹ ـ نیز نگاه کنید به ارمیا ۵۱ : ۲۷ .
۹۰ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۰۳ .
91 - Ctes. *Pers.* iv - vi, Epit. 30-31 (Diod . ii . 33 - 34) .
۹۲ ـ دربارەی پشته‌ی خاك همدان نگاه کنید به Erich Schmidt, *Flights over Ancient Cities of Iran* (1940), Pl. 91.

فصل سوم

بنیاد گذار کورش

هم پیمان شدن با بابل

استیاگس به‌جای پدرش اوخشتره درماد فرمانروایی‌میکرد. نام‌او به‌ایرانی، ارشته ویگه، « نیزه‌انداز » معنا میداد، [1] ولی برای این‌پسر بسیار نامناسب بود، چون درپادشاهی درازش (۵۸۵ ـ ۵۵۰) فقط سستی ازخود نشان‌داد. در زمینهای پارسی اریارامن جـای خودرا به پسرش ارشام داده بود؛ در شاخه‌ی دیگر، کورش جای خودرا، نه به ارو کو، بلکه به‌پسر کوچکترش کمبوجی اول، « شاه بزرگ، شاه انشن » داده بود. به او ارشته ویگه دختر خود ماندانه را به زنی‌داد، و او برای کمبوجی یك کورش دومی‌زایید. در ۵۵۹ این کورش دوم یك‌شاه زیردست درانشن شد وازپایتخت بازش درپارسه گرده فرمانروایی میکرد. [2]

فلات بلند پارس، که کوههایی که ازمیـان آنها راههای باریك پر پیچ و خم میگذشت آنرا ازجلگه‌ی کرانه‌ای داغ وناسالم جدا کرده بود، برای نگـاهداشتن روحیه‌ی کهن جنگی ایرانی بسیار مناسب بود. کورش کـه سرور خود را کـه بـا خوشگـذرانی این سان سست شده بود به چشم پستی مینگریست، نقشه‌ی شورش

1 - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40.

2 - Herod. i. 91, 107-8. 111; Berossus, Frag. 52 (S); cf. G. G. Cameron, *History of Early Iran* (1936), pp. 219 ff.

کشید . او به تیره‌ی پارسگرد خودش میتوانست تکیه کند ، چون خانواده‌اش ، هخامنشیان ، فرمانروای این تیره بودند . دو تیره‌ی دیگر پارسی ، مارافی وماسپی ، باآن پیوند وبستگی داشتند . به‌اینها تیره‌های دیگرپارسی‌نیزافزوده شد : تیره‌های کشاورز پانثیالی ، دروسیایی ، و گرمانی (آخری در واحه‌ی کرمان) ، وتیره های گله‌دار صحرا گرد ـ دایی ، ماردی ، دروپیکی ، و ساگارتی .[۳] از این تیره ها ، ماردیها بیابان‌نزدیك تخت‌جمشیدرا دردست‌داشتندوازدیرباز شهرت راهزنی‌داشتند،[۴] ولی ساگارتیها درواحه‌ی یزد ماندگار بودند، ودرهمان‌حال که به‌زبان مشترك سخن میگفتند ، با نداشتن‌زره فلزی‌دفاعی ازتیره‌های‌دیگر بازشناخته‌میشدند ؛ تنهاسلاح آنهاکارد و کمند بود .[۵]

آنگاه که پارسیان‌همه زیرفرمان‌او یگانه شدند ، کورش درجستجوی‌هم‌پیمانی برضد ماد در میان دیگر نیروهای بزرگ شد . نزدیکترین و منطقی ترین آنها بابل‌بود . یك‌نسل پیش ، بابل هم‌پیمان ماد بود ، ولی‌فقط برای‌دمی ؛ بمحض‌این که دشمن مشترك آنها ، آسور ، از میان برداشته شد و تاراج شاهنشاهی قسمت گشت ، هم پیمانی فقط درنام باز ماند . زمانی که مهندسان نبوکدنصر زنجیر بزرگ دژها را ساختند که به نظر می آمد بابل دیگر شکست ناپذیر شده ، دشمنی‌راکه ازاو میترسید همسایه‌اش ماد بود .

پس‌از یك پادشاهی دراز و کامیاب ، کشورگشای بزرگ بابلی هفتم اکتبر ۵۶۲ در گذشت .[۶] پس از فرمانروایی کمتر از دو سال ، پسرش امل‌مردوك در ۱۳

۳ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۲۵ ؛ دفتر ٤ ، ۱٦۷ .

٤ ـ اسخیلوس ، پارسیان ، ۹۹٤ وپس‌ازآن ؛ یك ماردی‌درمحاصره‌ی ساردیس ، هرودوت، دفتر ۱ ، ۸٤ ؛ نیکولا دمشقی ، کرته‌ی ٦٦ ، ازکتسیاس ؛ نثارخوس ، در سترابو ، دفتر ۱۱ ، ۱۳ : ٦ ؛ نیز دفتر ۳،۱۵ : ۱ ؛ کورتیوس ، دفتر ۵ ، ٦ ، ۱۷،۱۲ .

۵ ـ داریوش، بهستان ، بندهای ۵۲،۴۴ ، اسه کرته ؛ هرودوت، دفتر ۹۳،۳ ؛ دفتر ۸۵،۷ .

6 - Richard A. Parker and Waldo H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 10. ازاین‌پس تاریخهای سالمه بابلی ویهودی طبق‌جدولهای این کتاب به‌تاریخهای یولیانی برگردانده میشود . چنان که خودآنها خاطرنشان کرده‌اند ، «صدی ۷۰ همه‌ی تاریخهای جدولهای ما ازنظر ستاره‌شناسی حتی یك‌روزهم اشتباه ندارد، ودرصدی ۳۰ دیگر میشود تایك روز خطا درآن یافت شود . چون این جدولها فقط برای تاریخ نویسی است ، این شك اهمیتی ندارد» (صفحه‌ی ۲۳) .

اوت ۵۶۰ جای خودرا به نرگال‌شراوسور ، داماد نبو کدنصر داد ؛ او به نوبه‌ی خود فقط تا ۲۲ مه ۵۵۶ برتخت شاهی‌ماند که ازاین زمان لوحی ازپسر جوانش ، لاباشی مردوك ، مانده‌است .[۷]

دوپادشاهی کوتاه مانند این دو ، میهن پرستان را کـه همیشه از فرمانروایی بیگانه‌ی خاندان کلدی خشمگین بودند امیدوار ساخت . سه روز پس‌ازلوحی که‌از لاباشی مردوك مانده ، لوحی دیگر از رقیب او نبونئید دردست است . دراین لـوح گفته شده که لاباشی مردوك جوان بیفهمی بود که برخلاف خواست بغان خودرابر تخت پادشاهی نشانده بود . اشاره‌هایی به‌انقلابی در کاخ شده که نبونئید مقام خود را به‌آن مدیون‌است ، وازپشتیبانی بزرگان وسپاهیان‌سخن رفته، ولی براستی به‌فرمان مردوك ، خداوند او بود که نبونئید به خاوندی سرزمین برخاست . او نیز ادعا دارد که نماینده‌ی پیشینیانش نبو کدنصر ونرگال‌شراوسور است .[۸] بهرحال، پس‌از کمتر از دوماه فرمانروایی ، شاه‌جوان باشکنج هراسناك کشته شد، و نبونئید فرمانروای یگانه‌ی بازمانده‌ی شاهنشاهی کلدی گشت .[۹]

ادعاهای نبونئید به این که نماینده‌ی حقیقی سیاست کشورگشایان بزرگ است با گزارش یك خواب مناسب استوار گشت ؛ به فرمان مردوك خود نبو کدنصر پیدا شد که یك پدیده‌ی آسمـانی را امید بخش تعبیر نماید واز یك پادشاهی دراز پیشگوئی کند . بغان دیگر بـابلی رویاهای امید بخش همانند فرستادنـد و پاداش بسنده یافتند . پرستشگاه بزرگ مردوك دربابل ، اساگیلا ، باشکوه فراوان‌نوگشت؛ جشن سال‌نو ، که ۳۱ مارس۵۵۵ آغاز شد ، به‌آذین شایسته برگزار گشت، ونبونئید نقشی‌را که درخورشاه بود به عهده گرفت . اودودست مردوك‌را در دست گرفت و بار دیگر همچو شاه قانونی شناخته شد . پیشکشهای پرارزش به‌پرستشگاه مردوك گسیل گشت. آنگاه نبونئید سراسربابل‌را ره‌سپرد، بویژه شهرهای‌جنوبی‌را ، وسین بغ اور،

۷ ـ همان کتاب ، صفحه‌ی ۱۰ .

۸ ـ سنگ یادبود نبونئید (S. Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften* [1912] نبونئید شماره‌ی ۸) ، ستون ٤ ، بند۱ ، ۳٤ ـ ستون۵ ، بند۱ ، ۳٤ .

9 - Parker and Dubberstein, *op. cit.*; cf. Berossus, Frag. 52 (S).

شمش بغ لارسا، و اشتار بغ اوروك هدیه‌های فراوان شاهانه دریافت نمودند.[۱۰]

گرچه نبونئید نـامزد دسته‌ی ضد کلدی بود ولی خودش اهل بابل نبود. پدرش نبوبلتسواقبی نامی بود که «امیردانا» خوانده میشد، گرچه در واقع به‌نظر می‌آید که اوپریستار بزرگ پرستشگاه نامی سین بغ ماه درحران بین‌النهرین‌بوده است.[۱۱] از زمانی که بازپسین اثر فرمانروایی آسوری از آن شهر در ۶۱۰ از میان رفته بود، حران دردست مادیها مانده بود، و آنها پرستشگاه‌را رها کرده بودند که‌در ویرانی بماند. درواقع آرزوی زندگی نبونئید این‌بود که آن پرستشگاه را که در میان ویرانه‌هایش پدرش هنوز میزیست ازنو برپا کند. ولی برای این کار میبایست نخست حران‌را ازچنگ مادیها بدرآورد.

چنان‌که نبونئید به ما میگوید، درسال بتخت‌نشستن‌اش بغان مردوك وسین‌در خواب به‌او نمایان شدند. مردوك به‌او فرمان داد که پرستشگاه حران را از نو برپا سازد؛ نمیدانیم کـه پریستاران پرستشگاه اساگیلا باچنین کاری همراه بودند یانه. چون نبونئید ازروی ترس پاسخ داد که مادیها گرد آنرا گرفته وبسیار زورمندند، مردوك گفت: «آن مادی که ازاوسخن میگوئی، اوخودش، سرزمینش، وشاهانی که در کنار او پیش میروند نیستند. چون سال سوم بیاید بغان کورش، شاه انشن، بنده‌ی کوچك اورا، باسپاه کوچکش برضداو پیش میفرستند. او مادیهای پهناور گسترده‌را بر می‌اندازد؛ اواستیاگس شاه مادیها را دربند میکند، و اورا گرفتار و دربند به سرزمین خود می‌برد.»[۱۲]

پیروزی برمادیها

به این امید نبونئید با کورش هم‌پیمان شد، و کورش آشکارا برضد ماد شورید. برای انجام دادن سهم خود دراین پیمان، نبونئید بیدرنگ برضد «شورشیان» که

۱۰ - سنگ یاد بود، ستونهای ۶ - ۹.

۱۱ - استوانه‌ی ابوحبه (Langdon, *op. cit.*، نبونئید شماره‌ی۱)، ستون۱، بند۱، ۶؛ نیز نگاه کنید به کتیبه‌ی حران (درهمان کتاب، نبونئید شماره‌ی ۹).

۱۲ - استوانه‌ی ابوحبه، ستون۱، بند ۱۱، ۸-۳۲؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۵: ۲-۳.

درسرزمینهایی زندگی میکردند که روزگاری دردست نبوکدنصر بود سپاهی گرد آورد . پیش‌از رفتنش نبونئید « پادشاهی » بـابل را به پسر بزرگش بل‌شراوسور (بلشزر چنان که درکتاب دانیال خوانده شده) سپرد وبسوی حران براه افتاد . هیچ کمکی به‌این شهر میسر نبود، چون شورش کورش دست استیاگس را درمیهن خود بندکرده بود ، وحران بزودی باز گرفته‌شد . این‌شهر ازنوساخته گشت ، وسپاه نبونئید تا ۵۵۵ بنیاد پرستشگاه‌را گذاشته بود .[۱۳]

سال بعد ، ازنوگشودن سوریه ادامه یافت . تا ژانویه‌ی ۵۵۳ نبونئید به همت رسید . تا اوت جنگ‌را به کوهستان امانوس کشانید. تا دسامبر شاه ادوم‌را کشته‌بود وسپاهیانش به غزه درمرز مصر رسیده بودند .[۱۴] اسیران نا خرسند یهودی از برافتادن بابل بدست مادیان جنگجو پیشگوئی میکردنـد ،[۱۵] ولی مانند گذشته ناامید شدند . استیاگس سپاهی به فرمانـدهی هارپاگوس برضد زیردست شورشی خود فرستاد ، ولی فراموش کرده بود که چگونه پسر آن سردار را بیرحمانه کشته بود ؛ هـارپاگوس فـراموش نکرده بود وبیدرنگ زیر فرمان کورش رفت وبیشتر سربازان خودرا همراه برد . سپاه دومی به فرماندهی‌خود استیاگس به پایتخت‌پارس رسید ؛ آنجا سپاه شورش کرد ، شاه خود را گرفت ، وبه دست کورش سپرد . همدان گرفته شد وثروتش را از زر وسیم‌وچیزهای گرانبها به انشن بردند (۵۵۰) .[۱۶]

ماد استقلال خودرا از دست داد ونخستین شهرستان شاهنشاهی پارس گشت . بااین حال بستگی نزدیك میان پارسیان و مادیان هرگز فراموش نشد . همدان

۱۳ ـ استوانه‌ی ابوحبه ، ستون ۱ ، بند ۱ ، ۳۸ ـ ستون ۲ ، بند ۱ ، ۸ ؛ داستان نبونئیدبه شعر (Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts* [1924] صفحه‌های ۲۷ و پس ازآن) ، ستونهای ۱ـ۲ ؛ سالنامه‌ی نبونئید ، ستون ۱ ، بند ۱۱ ، ۱ـ۸ .

۱٤ ـ سالنامه ، ستون ۱ ، بند ۱۱ ، ۹ ـ ۲۲ ؛ استوانه‌ی ابوحبه ، ستون ۱ ، بند ۱۱ ، ۳۸ ـ ٤۰ .

۱۵ ـ ارمیا ، بابهای ۱۳و۵۰ـ ۵۱ ؛ Cameron, *op. cit.*, pp. 221 ff. .

۱۶ ـ سالنامه ، ستون۲ ، بند ۱۱ ، ۱ـ٤ ؛ نیز استوانه‌ی‌ابوحبه ، ستون ۱ ، بند ۱۱ ، ۳۲ـ ۳۳ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۲۷ ـ ۳۰ ؛ استرابو ، دفتر ۱۵ ، ۳ : ۸ ؛ نیز نگاه کنید به Ctes. *Pers*. vi, Epit. 32 (Diod. ii. 34. 6); vii, Epit. 33 (Phot. lxxii).

تاراج شده مانشگاه شاهانه‌ی طرف توجه ماند. مادیان‌را برابر با پارسیان گرامی میداشتند؛ کارهای‌بلند پایه به‌آنها داده میشد وبرای‌رهبری سپاهیان پارسی‌برگزیده میشدند. بیگانگان معمولاً ازمادیان‌وپارسیان باهم سخن میگفتند؛ هروقت‌که‌یکی از آن دورا به‌کار میبردند آن «مادی» بود.

باگشودن شاهنشاهی مادی، کورش ادعاهای مادی را برای فرمانروایی بر آسور، بین‌النهرین، سوریه، ارمنستان، وکاپادوکیه به‌دست‌خود گرفت. تااندازه‌ی بسیاری این ادعاها باادعاهای بابل درزد وخورد بود. وقتی که هردو طرف پیمان به هدف فوری خود رسیدند دلیل هم پیمانی ازمیان رفت. بـرافتادن شاهنشاهی مادی موازنه‌ی دقیق نیرورا برهم‌زد، ومیشد انتظار داشت که جنگ میان کورش و سه نیروی بازمانده ـ لیدیه، بابل، ومصر ـ درپی آن بیاید.

آغاز فروافتادن بابل

هیچ رؤیائی از بغان ترک‌شده‌ی بابلی نبونئید را از دگرگون شدن خطرناک موقعیت جهانی آگاه نساخت. باآهنگی که برای کشورگشائیهای دیگر در غرب درسر داشت، ادوم را ازسوی مرز بیابانی‌اش ترک گفت وتا دل شبه‌جزیره‌ی عربستان پیش‌راند. به تمه در واحه‌ی مرکزی اش تاخت برد وشاه آنجا را کشت. به دلیل شگفت آوری نبونئید درآنجا کاخی مانند کاخ بابل ساخت ودرآن نشمین کرد.[۱۷] درسندهای سوداگری ازسالهای پس‌ازآن ازکاروانهای شتر که خوراک برای شاه به تمه می‌بردند سخن رفته است.[۱۸]

درهمین حال بلشزر دربابل «پادشاهی» ای‌را که پدرش به او سپرده بود انجام میداد. نامه‌ها وسندهای سوداگری بسیار به پسرشاه به‌عنوان بزرگترین دارنده‌ی قدرت اشاره میکنند.[۱۹] ازسال هفتم پادشاه تا اقلاً سال یازدهم او (۵۴۹ ـ ۵۴۵) سالنامه هرسال مرتب چنین آغاز میشود: «شاه درتمه بود. پسر شاه، بزرگان، و

۱۷ ـ داستان نبونئید به شعر، ستون ۲، بند۱۱، ۲۲ وپس‌ازآن.
18 - R. P. Dougherty, *Nabonidus and Belshazzar* (1929), pp. 114 ff.
19 - *Ibid.*, pp. 81 ff.

سربازانش درا کدبودند . درماه اول شاه به بابل نیامد . نبو به‌بابل نیامد . بیل‌بیرون نرفت (ازاسا گیلا) . جشن سال نو گرفته‌نشد . »[۲۰] مردم بابل که از نمایش بزرگ سالیانه بافرصتهای‌پول درآوردنش محروم‌شده‌بودند طبعاً خشمگین شدند . پریستاران بانفوذ مردوك بکلی رنجیدند . این‌که باخاوند بزرگ شهرشان این گونه باسردی و بی‌اعتنائی رفتار میشد درحالی که بغ‌ماه‌حران بیگانه‌را بیش‌ازاندازه گرامی‌میداشتند از رنجش وخشم آنها نمی‌کاست .

گشودن لیدیه به دست پارسیان

به‌شنیدن‌خبراین‌که هم‌پیمان‌مادی‌اش ازتخت‌پادشاهی‌به زیر افتاده، کروسوس لیدیه با شتاب سپاهیان‌خودرا گرد آورد وازمرز پیشین هالیس گذشت تاازمانده‌های شاهنشاهی بهره‌ای بر گیرد .[۲۱] کورش که تازه عنوان « شاه پارس » را زنده کرده بود این کار را یك مقابله با ادعاهای خودش حس کرد، ودرآوریل ۵٤۷ از همدان تاراج شده برای برخورد با کروسوس براه افتاد . پس از آن که از گردنه‌ی بالای شهر گذشت ، راه او پیوسته سرازیر پیچ میخورد تا بـه رشته‌ی اصلی زاگروس در «دربند آسیا» رسید .[۲۲] آن سوی «دربند»، سرازیری بازهم تندتربود . هوای‌سرد ناگهان گرمترشد، بجای درختان سرو وصنوبروچنار فلات چند درخت خرما نمایان گشت، و کورش درلبه‌ی جلگه‌های پهناور بین‌النهرین بود .

کورش میشدبه‌آسانی بسوی‌جنوب برضد بابل‌برگردد، ولی کاردانی‌مهندسان نبوکدنصر آن‌شهر وحومه‌ی آن‌را به صورت نیرومندترین دژ جهان درآورده‌بود. کورش خردمندانه تاخت به بابل‌را به عقب انداخت وبسوی شمال بدرون آسور که تابع ماد وآماده‌ی پذیرفتن او بی چون وچرا بود پیش‌راند . اربلا کـه سده هـای بسیار دربرابر اشور و نینوه اهمیت خود را از دست داده بود، ازنو حیثیت خود را همچو پایتخت نوین آسور به‌دست‌آورد . کورش زیر اربلا از دجله گذشت، واشور

۲۰ - سالنامه ، ستون۲ ، بند۱۱ ، ۵-۲۵ .

۲۱ - هرودوت ، دفتر ۱ ، ۷۱ .

22 - Cf. E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 1-2.

افتاد؛ بغان اشور ونینوه‌فقط باپناه بردن به پشت دیوارهای بابل خودرا رهانیدند.[۲۳] پیشتر بسوی غرب برشاهراه شهر حران بود، که ممکن بود آن‌را همچو بخشی از آسور ادعا کرد. پدر نبونئید درسن رسیده‌ی صد سالگی وفقط سه‌سال پیش(۵۵۰) درگذشته بود، وجانشین‌او درمقام پریستاری بغ سین نمیتوانست دربرابر کشورگشا ایستادگی کند. درمنابعی که مانده یادی از افتادن حران نشده است؛ فقط خط حرکت ووضعی که درپی آن‌پیش‌آمد نشان‌میدهد که حران وهمراه‌آن‌پرستشگاهی که برای ازنوبرپا کردن آن نبونئید دوستی و خیرخواهی مردوك را فدا کرده بود ازدست رفت. دربرابر این‌زیانها تنها کینه‌توزی‌ای که ممکن‌بود هم پیمان‌شدن بابل باالیدیه بود.[۲۴]

تاماه مه کورش آماده‌ی پیشرفت بر ضد کروسوس شد. شاهراه بار دیگر از میان سوریه‌ی شمالی که از شاهنشاهی اخیر نبونئید جدا شده بود بسوی کیلیکیه دنبال شد، و کیلیکیان که پیش از این مستقل بودند به ابتکار خودشان زیردستی به پارسیهارا پذیرفتند، وبه پاداش آن اجازه یافتندکه شاهان بومی خودرا که‌مرتب نام سینسیس داشتند نگاه دارند.[۲۵] از میان دربند های کیلیکی سپاه کورش به کاپادوکیه درآمد،وآنجا به صورت‌شهرستان‌دیگری به‌نام کتپتوکه سازمان‌یافت.[۲۶] گویا درهمین زمان ارمنستان کورش‌را همچو جانشین استیاگس پذیرفت و از آن پس به‌صورت شهرستان ارمنه درآمد.[۲۷]

پس‌از یك نبرد غیر قطعی در سرزمین پتریه، سرزمین پیرامون الاجاهیوك که‌اخیراً درآن کاوش‌شده، کروسوس به‌ساردیس گوشه‌گرفت. اوسپاهیان شهرستانی خودرا پراکنده کرد وهم پیمانهای‌خود، اماسیس مصر، نبونئید بابل، وسپارتیهای

۲۳ ـ کورش، استوانه، ۱، ۳۰.
۲٤ ـ سالنامه، ستون ۲، بند ۱۱، ۱۵ ـ ۱٦؛ هرودوت، دفتر ۱، ۷۷.
۲۵ ـ سالنامه، ستون ۲، بند ۱، ۱٦؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر۱،۱ : ٤؛ دفتر ۸،٦ : ۸؛ هرودوت، دفتر ۱، ۲۸، ۷٤.
۲٦ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۱، ۱:٤.
۲۷ ـ همان کتاب، دفتر ۱،۳؛ دفتر۸، ۷ : ۱۱.

سرزمین یونان‌را فرا خواند که دربهار بـا او ملاقات کنند .[۲۸] کورش خیال نداشت که به دشمن وقت بدهد که نیروهـای تازه به او به پیوندند . گرچه زمستان سخت فلات اناتولی نزدیك میشد ، کورش به تندی بسوی غرب راند . درجلگه‌ی کوچك شرق پایتخت ، آنجا که هیلوس با هرموس وصل میشود که از آن پس به‌نام« میدان کورش » شناخته‌شد ، نیزه‌داران‌سوارلیدی راه اورا گرفتند. به‌راهنمایی‌هارپا گوس، کورش‌شتران باربررا در جلوی خط ایستاند ؛ بوی وحشتناك وغیرعادی آنها اسبها را ترساند و آنها را در یك فرار وحشیانه دور راند . لیدیهای بی اسب خود را از نو سازمان دادند و دلیرانه جنگیدند ، ولی سرانجام ناچار بدرون دژ شهر دررفتند . درخواستهای مبرم‌تری به هم پیمانها فرستاده شد ؛ وقت برای پاسخ نبود ، زیرا پس از فقط چهارده روز محاصره از باروی بلند شهر ساردیس کـه شکست نـا پذیر پنداشته شده بود بالا رفتند و کروسوس دستگیر وزندانی شد (۵۴۷) .[۲۹]

« درماه مه به سرزمین لیدیه پیش راند . اوشاه آنجا را کشت . آنجارا تاراج کرد . پادگان‌خودرا آنجا گذاشت . سپس پادگانش‌وشاه درآن بودند . »[۳۰] چنین بود گزارش رسمی که کورش داده‌است . درواقع کروسوس ازیك رسم شرقی پیروی نمود وخودرا فدا کرد که از خواریهای معمولی کـه بر سریك پادشاه اسیر پیش‌از کشته‌شدنش می آمد رهایی یابد . در نیم سده‌ی بعد ، میسون نـگار گر اتیك روی گلدانی کروسوس را بر تخت روی تـوده‌ای از چوب کشیده در حالی کـه بنده‌ای آماده‌ی افروختن آن است .[۳۱]

پادشاهان‌لیدی اپولون دلفی‌را بسیار گرامی میداشتند. اپولون برای کروسوس وخش دوپهلویی فرستاده بود که آشکارا او را به دام مرگ کشانیده بود .[۳۲] چنین

۲۸ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۷۵ وپس از آن ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۷ ، ۱ .

۲۹ ـ هرودوت ، دفتر۱ ، ۷۹ وپس‌ازآن ، ۸۳ وپس‌ازآن ؛ کسنوفون ، پرورش کورش، دفتر ۷ ، ۲ .

۳۰ ـ سالنامه‌ی نبونئید ، ستون۲ ، بند ۱۱ ، ۱۶ ـ ۱۸ .

31 - E. Pottier, *Vases antiques du Louvre* (1922), pp. 201-2 ; cf. A. Furtwängler and K. Reichhold, *Griechische Vasenmalerei* (1905) , Pl. 113; J. D. Beazley, *Attic Red-figured Vase-Painters* (1942) , p. 171 (Myson 47) .

۳۲ ـ هرودوت ، دفتر۱ ، ۵۵ .

لکه‌ای بر حیثیت اپولون روا نبود وبزودی داستان « راست » سرنوشت کروسوس انتشار یافت . نخست پرستاران اپولونی اعلام کردنـد که خود بغ پادشاه ازتخت ـ افتاده‌را به زندگی جاودان در سر زمین هیپربوریان افسانه‌ای بسوی شمال دور از هرگزندی برده است. سپس داستان آشنای دیگری بر سر زبانها افتاد کـه در بازپسین دم ، وقتی که کروسوس بر توده‌ی چوب بود ، کورش ازکرده پشیمان شد ، وگرچه آتش تیز شعله‌ور بود کوشید تا کروسوس را برهاند . آنگاه اپولون باران نامنتظری فرستاد که معجزه آسا زبانه‌های آتش را فرو نشاند، وکروسوس ازآتش رست و اندرزگر بزرگ شاه شد . سرانجام هیپربوریان به‌صورت عقلانی‌درآمدند و کروسوس در بارن نزدیك همدان نشمین یافت ![۳۳]

لیدیه به صورت شهرستان سپرده یا ساردیس درآمد .[۳۴] فرماندار آن‌تابالوس پارسی بود . کارگزاری شهرستانها هنوز درمرحله‌ی آزمایشی بود . بنابراین کورش گماشتن یك بومی را به نام پاکتیاس برای نگاهبانی گنج کـروسوس به آزمایش گذاشت .[۳۵]

زیردست‌آوردن یونانیان و لیکیان

این سال ۵٤۷ نیز سال نخستین تماس میان پارسیان ویونانیان است . هیچ‌یك ازاین دومردم اهمیت پرسرنوشت این تماس‌را نشناختند . برای یونانیان پارس فقط یك پادشاهی دیگر بربری بود که از داد وستدآن بازرگانانش میتوانستند بهره‌ای بگیرند، واگر ناگزیر شدند شهر ـ خدائیهای نزدیکتر ممکن بود اسما به‌آن وفادار بمانند . آنها هرگزبه خواب نمیدیدندکه دریك‌نسل ثروتمندترین ، پرجمعیت‌ترین، وپیشرفته‌ترین نیمه‌ی جهان‌یونانی همیشگی زیر فرمانروایی پارسیان خواهد بود ،

33 - Bacchylid. ii. 33 ff.; Herod. i. 86 ff.; Thuc. i. 16; Xen. *Cyrop.* vi. 2. 9 ff.; vii. 1-2; Ctes. *Pers.* vii, Epit. 30; Marmor Parium A, 42 (J).

۳٤ ـ ازروی نوشته‌ی به دوزبان آرامی ـ لیدی ثابت‌میشود که سپرده برابر ساردیس‌است. نگاه کنید به E. Littmann, *Sardis*, VI, Part 1 (1916), 12; C. C. Torrey, «The Bilingual Inscription from Sardis,» *AJSL* XXXIV (1918), 185 ff. نیز نگاه کنید به Obad. 20 که درآن Sepharad را باید ازروی یونانی Spharda خواند .

۳۵ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۵۳ .

ونسل بعد ناچار خواهدشد دربرابر تمام توانایی شاهنشاهی پارس درتلاشی که برای زیردست آوردن دولتهای عقب ماندەتر یونانی که هنوز استقلال خودرا نگاه داشته بودند خواهد نمود، ایستادگی کند. آنها نمیتوانستند پیش بینی کنند که سراسر تمام آن دوره، در حالی که این دولتها آزاد می ماندند، رابطەی جهانی آنها زیر سلطەی شاه بزرگ هخامنشی خواهد بود، وحتی در کارهای داخلی، دستەهای سیاسی بسته به این که طرفدار یا ضد پارسیها باشند باکامیابی یا شکست روبرو خواهند شد. ولی برای پارسیان در نیمسدەی بعد یونانیان فقط یك مسئلەی کوچك مرزی درمرز غربی بودند.[۳۶]

پیش از نبرد نهائی با لیدیان، کورش شرطهایی به شهرهای کرانەای یونانی پیشنهاد کرده بود. سالهای دراز این شهرها زیردست لیدیها بودند، ولی یوغ آنها سبك شده بود وطبقه های بازرگانی که آن زمان فرمانروایی را دردست داشتند با فرصتهایی که داد وستد به آنها همچو بخشی از شاهنشاهی ثروتمند لیدی داده بود توانگر شده بودند. بسیار طبیعی بود که این شهرها پیشنهاد جوانمردانەی کورش را رد کردند، مگر میلتوس که به زیرکی از پیش دریافت که نیروی آینده دردست که خواهد بود.[۳۷] پارسیان درس نخست خودرا درطرز رفتار با یونانیان آموخته بودند: جدایی بیانداز و زیر فرمان بیاور. در همین حال شاید درس دوم را نیز آموختند.

اپولون بغ خویشتن‌فروش وخشگر، از کعبەی اصلی خود در دلفی سخن دوپهلویی به کروسوس خطاب کرده بودکه اورا به اطمینان‌ازاندازه بیرون برانگیخت وسرنگون کرد. کعبەی اپولون برای شهر میلتوس دربرانخیدی بود؛ اورا نیز ممکن بود بوسیلەی پرستارانش رشوه داد وخرید. این پرسش ناگزیز پیش‌می‌آید: آیا آنها در سرنهادن‌آسان میلتوس سهمی داشتند؟ بەهرصورتی که پاسخ آن را بدهیم

36 - Cf. Olmstead, «Persia and the Greek Frontier Problem,» *Classical Philology*, XXXIV (1939), 305 ff.

۳۷ - هرودوت، دفتر ۱، ۷۶؛ ۱۴۱.

این حقیقت باز می ماند که هم اپولون میلتوس وهم اپولون دلفی در نیم‌سده‌ی بعد دوستان پایدار پارسیان ماندند.

باحقی که براثر کشور گشایی به دست آمده بود فرمانروایی بر زیردستان لیدی‌به کورش رسید. خودداری بیشتر یونانیان ازاین که خودبخود به‌فرمان کورش سربنهند آنها را به‌صورت شورشگران درآورد. آنها خواستارشدند که‌ازهمان‌وضع طرف توجهی که در زمان کروسوس داشتند برخوردار بمانند، ولی این خواسته که بایستی به نظر کورش گستاخ آمده باشد وضع آنها را بهتر نساخت. وقتی که این خواسته به‌عنوان‌این‌که دیر آمده، ردشد، دژبندی شهرهایشان نشانه‌ی جنگ بود. یونانیان شورشی از سپارت یاری خواستند. کورش سپارت را فقط یك هم‌پیمانی میشناخت که فراخوانده شده بود ولی خودرا نشان نداده بود. ولی شاه‌بزرگ‌پیروز باشگفتی فرستادگانی‌را پذیرفت که او را تهدید کردند که اگر به هر شهر یونانی آسیبی برساند به دست سپارتیها به سزای کرده خواهد رسید.[۳۸]

پس‌ازحرکت شاه بسوی همدان، پاکتیاس شورید، وبا گنجی که به اوسپرده شده بود سربازان مزدور یونانی به‌کارگرفت. تابالوس در باروی ساردیس محاصره‌شد تاآن که نیروهای کمکی به فرماندهی مازارس مادی شورشیان را دور راند وسلاح لیدیان را بکلی ازآنها گرفت. پاکتیاس بسوی کیمه‌گریخت، و کیمه ازپرستاران اپولون در برانخیدی میلتوس درخواست وخشی کرد. پاسخی که انتظار میرفت رسید. همچو دوست پایدار پارسیان، اپولون تسلیم نیازبر را فرمان‌داد.[۳۹]

یکی‌از شاروندان برجسته‌ی کیمه، اریستودیکوس، پسرهراکلیدوس، یگانه درمیان یونانیان بنام شد چون از پذیرفتن چنین وخشی که آشکارا غرض‌آلود بود خودداری نمود. باردیگر فرستادگان به دیدن اپولون در برانخیدی رفتند. اریستودیکوس‌همچوسخنگو پرسش‌را باز گوکرد وهمان‌پاسخ رادریافت‌نمود. همان گونه که نقشه کشیده بود اریستودیکوس آنگاه همه‌ی مرغانی را که درپرستشگاه

۳۸ ـ همان کتاب، ۱۴۱، ۱۵۲.
۳۹ ـ همان کتاب، ۱۵٤ وپس‌ازآن.

آشیانه داشتند دزدید. ازمیان حرم آوازی شنیده شد: «ای بدکارترین مردمان، چگونه به‌چنین کاری دلیری میکنی؟ آیا نیازبران مرا از پرستشگاه میدزدی؟» اریستودیکوس بیدرنگ گفت: «ای خداوند، توچگونه میتوانی به نیازبران خود این سان یاری دهی در حالی که به کیمیان فرمان میدهی که نیازبرشان را به دست دشمن دهند؟» نیش سخن او بایستی کارگر افتاده باشد، چون پریستار با خشم پاسخ‌داد: «آری، من‌چنین به شما فرمان‌میدهم، تا شما برای بی‌آزرمی‌تان هرچه زودتر نابود شوید و دیگر هرگز برای پرسش وخش من درباره‌ی تسلیم نیازبران نیایید!»[۴۰]

لاف اپولون رایك بار دریافتند، وتا آنجایی که میدانیم اریستودیکوس‌برای گستاخی‌اش آسیبی ندید. کیمه خرافاتی‌نبود؛ ولی پاکتیاس نیازبرخطرناکی بود، وازینرو او را برای پناه به میتیلنه کـه امن‌تر بود فرستادند. لسبوس جزیره بود؛ پارسیان هنوز ناوگانی نداشتند وپاکتیاس ممکن بود درامن بماند اگر مازارس بـه تهدید خود رشوه نیفزوده بود. مردم میتیلنه نزدیك بود پناهنده را بفروشند، ولی کیمیان ازاین نقشه آگاه شدند وپاکتیاس را با کشتی به‌خیوس وبه پرستشگاه اتنا، نگاهبان شهر، که جای‌امنی پنداشته میشد بردند. خیوس که جزیره‌ی دیگری‌بود به همان اندازه ازتهدید درامن بود، ولی‌نه از رشوه، واین داستان اندوهناك باتسلیم پاکتیاس در عوض اترنئوس در قاره پایان یافت. پارسیان درس دیگری آموخته بودند: یونانیان را میشد به‌آسانی خرید.

پیداست که گـام بعدی زیردست‌آوردن آن یونانیهای قاره‌ای بود کـه از سرنهادن خودداری کرده بودند. آنها دلیرانه ایستادگی کردند، ولی هر یك برای خودش، و یك به یك گرفته شدند. پرینه به بندگی درآمد. جلگه‌ی میاندر و ماگنزیه ویران شد. هارپاگوس مادی، به‌پاداش‌خیانتش، فرماندار شد. او به‌فوکیه پیشنهاد صلح کرد به شرط آن‌که شاروندان قسمتی از دیوار شهر را خراب کنند و یکی از خانه‌ها را برای نشیمن شاهانه واگذار نمایند؛ فوکیان شبانه از یك شهر

۴۰ ـ همان کتاب، ۱۵۹.

متروك به دریازدند، ولی بزودی بیش‌از نیمی از آنها ناامید شدند و باز گشتند.[۴۱] تئوس از آنها پیروی کرد. شهرهای دیگر یونی درقاره بزودی گرفته شد. جزیره‌های یونی که باخیانت پاکتیاس را به دشمن سپردند باخواری وافتادگی به کشندگان او گردن نهادند و به صورت شهرستان دیگری در آمدند.[۴۲] ولی شهرهای دوری، از خود جنگی نشان ندادند؛ فقط کنیدوس بر آن شد که باقطع کردن باریکه درامان بماند. اپولون دلفی از اپولون برانخیدی پیروی‌نمود و آنهارا ازاین طرح‌بازداشت؛ بارسیدن هارپاگوس، کنیدوس نیز گردن نهاد. کاریان به مزدوری برای پادشاهان مصر خاندان سایته دلیرانه جنگیده بودند؛ اکنون فقط پداسیان یك ایستادگی کوتاهی درلیده در برابرپارسیان نشان دادند، چون دسته‌های‌سربازان یونی و ایولی همان زمان درسپاهی که هارپاگوس رهبری میکرد به جنگ می‌پرداختند.[۴۳]

ولی درحالی که یونانیان و کاریان این گونه ترسو به تا زنده‌ی بیگانه تسلیم می‌شدند، همسایگانشان، ترمیلیان[۴۴] یالیکیان، به‌آنهایاددادند که چگونه‌بایستی ایستادگی کرده باشند. اینها فراموش نکرده بودند کـه چگونه به نام لوکو، بـا دستبرد و آزار رسانیدن، مصر خاندان نوزدهم را نگران کرده بودنـد، چگونـه به فرماندهی گلاوکوس وسارپدون برضد ناوگانی که اگا ممنون از شاهنشاهی میکنی گرد آورده بود به مردم تروی یاری داده بودند. آنها بهتر از اناتولیان دیگر زبان قفقازی و رسمهای ننوشته‌ی نیاکانی خود را که نژاد خود را از مادر میشمردند نگاه داشته بودند. کارزار پیوسته باکوه نشینهای سولیمی آنها را جان سخت نگاه داشته بود، و یونانیان کوچ نشین فقط توانسته بودند دریك جا ـ در فاسلیس درمرز

41 - *Ibid.* 164; Strabo vi. I. l; Gell. x. 16. 4. ، ۶۰۳ - ۶۰۴ بنابر گفته‌ی تئوگنیس ۱۱۰۳ ـ ٤، ماگنزیه، کولوفون، و سمیرنا بعلت نخوت و ضدیتهای داخلی ویران شدند؛ برای زمان آن نگاه کنیدبه E. L. Highbaeger, «Theognis and the Persian Wars,» *Transactions of the American Philological Association*, LXVIII (1937), 88 ff.

٤٢ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۶۹؛ دفتر ۳: ۹۶: «باج از جزیره‌ها.»

٤٣ ـ نیز نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان، ۷۷۳؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۶.

٤٤ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۳.

آنها نشمین کنند. حتی کروسوس نتوانسته بود آنها را زیرفرمان بیاورد.[۴۵]

لیکیان درشهرعمده‌ی خود، ارنا یا کسانتوس، دروازه‌هارا به روی‌خودبستند وجنگیدند تا امید از دست‌رفت، آنگاه زنان وگنج خودرا در باروی شهرسوزاندند وبیرون آمدند وتاخت بردند که کشته شوند.[۴۶] به همین روش کاونیان نابود شدند. آنگاه تمام دریا کنار به صورت شهرستان یونیه درآمد، ولی آن یك شهرستان حقیقی نبود چون فرمانداری از خود نداشت و زیر دست فرماندار ساردیس بود. برعکس، یونانیان کنار هلسپنت زیر دست فرماندار میتروباتس بودند،[۴۷] که از داسکیلیوم در کرانه‌ی جنوبی پروپونتوس بر فریجیه‌ی هلسپنتی یا «دریائیان» فرمانروایی میکرد.[۴۸]

این پیشامد کوتاه چیزهای بسیاری درباره‌ی یونانیان به پارسیان آموخت. آنها یاد گرفتند که یونانیان تك تك جنگنده‌های بسیار خوبی بودند، چالاك و با سلاح خوب وشایسته‌ی این که آنها را در سپاههای پارسی درآورند. پارسیان نیز کشف کردندکه‌شهرهای یونانی که به یکدیگرسخت‌رشك میورزیدند نمیتوانستند به‌طوریگانه‌باهم کارکنند، ودشوار نبودکه‌دوستانی میان‌آنها یافت‌که خودرابفروشند. ازچنین دوستانی، اپولون، بغ وخشگر، ازهمه با ارزش‌تر بود. ولی کشف از همه بالاتر این‌بود که درخود این شهرها دسته‌بندی طبقاتی بود.

بیشتر این شهرهای خودمختار دیری بود که فرمانروایی پادشاهی‌را ترك گفته بودند و جای آن‌را یك فرمانروایی ارثی از آزادگان زمیندار گرفته بود. آنگاه نیروهای نوین اقتصادی یك طبقه‌ای ازبزرگان پدید آورده وبرجسته کرده بود که ثروت خودرا ازراه داد وستد به دست آورده بودند، که چه بسا بدست فرمانروایان مستبد جایگزین طبقه‌ی کهن بزرگان نژادی شده بودند. درحالی که میهن‌پرستی

45 - Homer, *Iliad* ii. 877; iv. 197; v. 478-79; vi. 78, 184-85, 204; Herod. i. 173; Heraclid. Pont., Frag. 15; Menacrates of Xanthus, Frag. 2; Nicol. Damasc., Frag. 103 k (J).

46 - Herod. i. 176; Appianus. *Bell. civ.* iv. 80.

47 - Herod. iii. 126.

48 - *Ibid.* i. 160 ff.; Charon Lampscen. *Pers.*, Frag. 1; Aeschyl. *Pers.* 770 ff.; Thuc. i. 13. 6; Xenophan. *Parod.* 22; Aristox. 23.

آزادگان کهن بیشك تنگ وسخت بود، مردم بازرگان قدر فرصتهای داد وستد را که بارفتن درون یك شاهنشاهی پهناور میسر میشد میشناختند. آشکار بود که به نفع پارسیان خواهد بود کـه شهرهای یونانی را به دست این فرمانروایـان مستبد بسپـارند.

بابل در جوش

زیر فرمانروایی مستبدان دوست، یونانیان مغلوب آرام ماندند در حالی که کورش به تندی‌شاهنشاهی خودرا میگسترد. حال که نبونئید با کروسوس هم‌پیمان شده بود، کورش میتوانست آشکارا به تراشیدن ازسرزمین بابل ادامه دهد. پس از بازگشت از ساردیس باید انتظار داشته باشیم که کورش قسمتهای مانده‌ی سوریه را که هنوز دردست سربازان نبونئید بود بگیرد وشاید یك‌ابراز وفاداری ازعربهای کنار مرز بخواهد.[۴۹] اگر بااین عملیات تمه تهدید شده بود این یك دلیلی خواهد بود که چرا پس از ۵٤۵ نبونئید از نو دربابل پیدا شد.

دلیلهای خوب دیگری نیز بود. بابل در پادشاهی نبوکدنصر بسیار تمرکز یافته بود، ولی درزمان فرمانروایی سست بلشزر روز افزون ازهم پاشیده شده بود. فرمانروایی‌ناشایسته ورشوه‌گیری‌افسار گسیخته پیش‌میرفت، روستائیان ستم میدیدند و کشتزارهایشان از کشت افتاده بود. در٥٤٦، بابلی که روزگاری حاصلخیز بود با قحطی واقعی روبرو شده بود.[۵۰]

در همین سال سرنوشت‌آور، زیان هراسناك دیگری برسر نبونئید آمد. از نخستین سالهای فرمانروایی‌اش خاندان کلدی باروی‌بلند شوش، مهمترین شهر ایلام، را امن دردست داشت. یکی‌ازبرجسته‌ترین سرکردگان نبوکدنصر، به نام گوبریاس (گوبارو)،[۵۱] به فرمانداری گوتیوم (نامی که بابلیان ایلام را به آن میخواندند) گماشته شده بود. آنگاه او به طرفداری کورش شورید، و نبونئید فقط توانست

49 - Xen. *Cyrop.* vii.4. 16; Berossus, Frag. 52 (S).

50 - R. P. Dougherty, *Records From Erech* (1920), No. 154.

51 - V. Scheil, « Le Gobrias de la Cyropedie, » *Revue* d' *Assyrologie*, XI (1914), 165 ff.

بغان شوش‌را با بردن آنها به بابل برهاند. در ۹ ژوئن ۵۴۶ سپاهیان ایلامی به اکد درآمده بودند و به‌فرماندار وفادار اوروك تاخت میبردند.[۵۲]

کشورگشائیهای کورش در شرق

در همین‌حال کورش خود توجه‌اش را بسوی ایرانیهـای نیمه‌ی شرقی فلات به‌شمال‌وشرق کویر بزرگ مرکزی‌نمك‌که هنوز زیرفرمان نیامده‌بودند برگردانیده بود. ورکانه یا هیرکانی (گرگان) جنوب دریای گرگان‌بود. رشته کوه جنوبی آن که جلوی راه بادهای شمالی را میگرفت و آنها را وامیداشت باران ابرهای خودرا چون سیل بردامنه بریزند وجلگه‌های باریك کرانه‌ای‌را درپای کوه بخیسانند این سرزمین را حاصلخیز ساخته بود. درجنوب شرقی گرگان زمین بلند پرثوه یا پارت بود؛ این دو به زیر فرمانروایی هیستاسپس (وشتاسب، گشتاسب) یگانه شده بودند. گشتاسب، پسر ارشام، خوشحال بود که عنوان کوچکتر «کی» یا شاه محلی را با عنوان فرماندار زیردست خویشاوند نیرومند خود عوض کند.[۵۳]

در شرق پارت هریوه یا اریا،[۵۴] که نام خودرا ازرودخانه‌ی اریوس(هری‌رود) میگرفت گسترده بود. براین‌روخانه پایتخت هریو ارتوکوئانا[۵۵] بود که نام باستانی

۵۲ ـ سالنامه، ستون۲، بند۱۱، ۲۱-۲۲؛ داستان نبونئید به شعر، ستون ۴، بند۲۰۱؛ کورش، استوانه، بند۱۱، ۱۳، ۳۰-۳۱؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۴، ۶؛ دفتر۵،۵.

۵۳ ـ درباره‌ی پارت زیرفرمان هخامنشیان نگاه کنید به N. C. Debevoise, *A Political History of Parthia* (1938), pp. 2 ff.

۵۴ ـ نیزنگاه کنیدبه کتیبه‌ی بهستان، بند۶؛ ویدیوداد ۱:۹؛ هرودوت، دفتر۳، ۹۳. شهر هریوی سوسیا، درمرز پارت (Arr. *Anab.* iii. 25. 1.)؛ هیسیا، شهر شاهانه‌ی پارتیها (Artemidorus, in Steph. Byz. *s. v.*)؛ تسمس (Ptol. vi. ll. 8.)؛ طوس‌امروزین، پیشبینی‌مشهد (Herzfeld, *Arch. Mitt.*, I (1929), 106.)

55 - Arr. *Anab.* iii. 25. 5; Pliny vi. 61. 93; Artacana (هرات امروزین), Curt. vi. 6. 33; Chortacana, Diod. xvii. 78. 1; Artacaena, Strabo xi. 10. 1. Areius River, Strabo xi. 10. 1. (هری رود امروزین).

را در نام امروزین هرات نگاه داشته‌است. جنوب هریو زرنك یا درنگیانا[56] برکنار رودخانه‌ی اتیماندروس (هیرمند) بود. ارپاسپیان برکنار اتیماندروس با فراهم کردن خوراك به کورش کمك کردند واز آن پس‌ازدادن باج آزاد گشتند ودرشمار «نیکی کنند گان» به‌شاه درآمدند.[57] شاخه‌ی اراخوتاس رودخانه‌ی اتیماندروس[58] نامش را به‌هاوروتیش یا اراخوزیه[59] داد که پایتخت آن به همان نام قندهار کنونی است.

از هریو بر بلندی فلات ایران، کورش میتوانست با چشمان خود بستر رود اوکسوس را، که هنوز درقسمتهای بالایش به‌نام وخشاب شناخته میشود، همان‌سان که از میان دره های ژرف گذرنا کردنی به‌پایین میریخت و حلقه وار برجلگه های زرد آسیای میانه گسترده میشد دنبال کند. بیشتر این جلگه‌هـا خشك بود، ولی گله به گله واحه‌های قابل کشت بر کنار رودخانه ها بود که یك آبیاری ساده خاك حاصلخیز آن را پربار وخرم مینمود. در واحه‌های نزدیکتر به‌فلات، ایرانیان در

۵۶ ـ زرنکه (داریوش، بهستان، بند ٦؛ تخت جمشید ه؛ نقش رستم آ ۳) (زرنگه در متن بابلی)؛ سرنگه (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳، ۱۱۷؛ دفتر ۷، ٦۷)؛ زرنگه (Arr. *Anab.* iii. 25. 8; cf. 21. 1; vii. 6. 3.)؛ زرنگیانه، شهرستان (Isid. Char. 17)؛ درنگیانه (Strabo xi. 10. 1)؛ درانگینس (Diod. xvii. 78. 4)؛ درنگه (Just xii. 5.9; Curt. vi. 6. 36; Strabo xv. 2. 8. ff.)؛ داردانه (Ptol. vi. 17. 3)؛ زرنگ سده های میانه (G. Le Strange, *Lands of the Eastern Caliphate* (1905), pp. 535 ff.). پایتخت آن فرادا بود (Steph Byz. *s. v.*).

۵۷ ـ چنین است در Arr. *Anab.* iii. 27.4؛ اریماسپی (Diod. xvii. 81. 1.; Just. xii. 5. 1; Curt. vii. 3. 1.)، درنتیجه‌ی اشتباه کردن آنها با مردمان شمالی یك‌چشم نیم‌افسانه‌ای در هرودوت، دفتر ۳، ۱۱٦؛ دفتر ٤، ۱۳ ـ ١٤، ۲۷؛ در سترابو، دفتر ۱۵، ۲: ۱۰ فقط به نام «نیکی کنند گان» خوانده شده‌اند.

۵۸ ـ هیتومنت، ویدیودات ۱: ١٤؛ هلمند امروزین.

۵۹ ـ هرووتی (داریوش، بهستان، بند ٦)؛ اراخوتی (سترابو، دفتر ۱۰، ۸: ۹؛ دفتر ۱۱، ۱۰: ۱)؛ شهرستان پارتی اراخوزیه (Isid. Char. 19)؛ اراخوتوس (Ptol. vi. 20). رودخانه‌ای که این شهرستان نامش را از آن گرفته، ارغنداب کنونی است. شهر اراخوزیه (Plin. vi. 92; Steph. Byz. *s. v.*)؛ نام امروزین قلعه‌ی گلزانی (W. W. Tarn, *Greeks in Bactria and India* (1938), p 470.).

همان زمان نشیمن کرده بودند، و کورش بر آن شد که اینها را به شاهنشاهی گستران خود بیفزاید.

در پی رود او کسوس، کورش بدرون سغد (سو گودو)،[۶۰] سرزمین میان رودخانه‌های او کسوس (آمودریا) و یا کسارتس (سیردریا)، سرازیر شد. پایتخت آن مرکنده،[۶۱] پیشینی‌ی سمرقند زرین افسانه‌ای بود که درمیان باغها و میوه‌زارهایش خاطره‌ی تپه‌ی بزرگی که زیر آن بازمانده‌های نشیمن کنندگان اصلی آن سرزمین به‌خواب رفته بودند هنوز تا روزگار مسلمانان به‌یاد بود.[۶۲] در کنار آن نهر سغد که نهر بزرگی بود ولی بزودی در ریگزار ناپدید میشد روان بود.[۶۳] آمودریا خود دراین نقطه آشفته وسرکش بود ونمیشد بر آن پل زد؛ بیشك کورش باروش کهن ــ بامشکهای باد شده ــ از آن گذشت.[۶۴] آن‌سوی رودخانه‌ی همراهش، اور کسارتس[۶۵] یا یاکسارتس (سیردریا)، در واحه‌ی خیوه کنار او کسوس پایین، ماساگتی‌های[۶۶] نیمه صحراگرد یا خوارزمیان[۶۷] بودند. اینها زیر فرمان درآمدند، و کورش (یا یکی ازجانشینان نزدیك او)[۶۸] روش آبیاری علمی را چنان که پارسیان با آن آشنا

۶۰ ــ سو گودو (داریوش، بهستان، بند۶)؛ سو گدی‌ها (هرودوت، دفتر۳، ۹۳)؛ سوغده، سرزمین گاو و گوسفند (ویدیودات ۱: ۵)؛ سغد در سده‌های میانه (Le Strange در کتاب نامبرده صفحه‌های ۴۶۰ وپس‌ازآن)؛ شهرستان سلوکید(سترابو، دفتر ۲، ۷۳)؛ بطلیموس، دفتر۶، ۱۲؛ نیزنگاه کنید به (H. Kretchmer, «Sogdiana,» *PW*, IIIA [1927], 788 ff.).

61 - Strabo xi. 11. 4; Plut. *Alex. Fort.* i . 2; ii. 9 - 10; Arr. *Anab.* iii. 30.6 ; iv. 3 . 6; 5. 2 ; 6. 3; 16. 2 ; Curt. vii . 6. 10, 24; 7 . 30 ; 9 . 20 ; viii. 1. 7 ; 19. 2 , 13 ; Ptol. vi . 11 . 9 ; viii . 23. 10.

62 - Le Strange, *op . cit.* , pp . 463 ff .

۶۳ ــ مقدونیان آنرا پلی‌تیمتس میخواندند، سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱: ۵؛ نیزنگاه کنید به Arr. *Anab.* iv. 5. 2 ; 6 . 3 ; Curt. vii . 7 . 30;9 . 20 ; 10 . 1؛ زرفشان کنونی، Le Strange در کتاب نامبرده‌اش، صفحه‌ی ۴۶۰.

64 - Cf. Arr. *Anab.* iii. 29 . 2 ff. ; Curt. vii. 5. 13 ff.

65 - So Plut. *Alex.* 45 . 4 ; Orxantes, Arr. *Anab.* iii . 30 . 7.

66 - Massagetae and Sacae, Strabo xi. 8. 8.

۶۷ ــ داریوش، بهستان، بند۶؛ خوارزمی‌ها (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳، ۱۱۷؛ دفتر۷، ۶۶)؛ خوارزم سده‌های میانه (Le Strange در کتاب نامبرده‌اش، صفحه‌های ۴۶۶ وپس از آن).

۶۸ ــ ازهرودوت به‌نگاه اول این‌طور می‌فهمیم که درهمان آغاز فرمانروایی پارسی بود، ولی ذکر برس شاید نشان بدهد که پرسپولیس پیش ازآن زمان اشغال شده بود.

بودند به‌آنجا آورد . تمام زمین را ملك شاهانه اعلام نمودند ؛ در نقطه‌ای که آکس (اوکسوس پایین)[۶۹] از دهانه‌ی تپه‌ها در پنج نهرجدا بیرون میریخت ،[۷۰] دریچه هایی ساخته شده بود که فقط آنگاه برای پخش کردن آب گرانبها بر کشتزارها بازمیشد که درخواست شخصی از شاه بنمایند و باج افزون بیرون از تناسب بپردازند.[۷۱]

شاید کورش انتظار نداشت که خوارزمیان این باج سنگین را دیرزمانی بپردازند (خواهیم دید که تازمان اردشیراول خوارزمیان به‌نظرمی آیند که اززیر اختیارمؤثر شاهانه در رفته باشند[۷۲] و این که پیش از پایان شاهنشاهی ، آنها پادشاهان خود را داشتند) ،[۷۳] چون کورش بر آن شد که یاکسارتس را شمالیترین مرز همیشگی خود بسازد . برای اینکه سرزمینهای بارآور جنوب را از دستبردهای آینده‌ی دسته‌های تورانی آسیای مرکزی درونی‌تر که باید از رودخانه بگذرند نگاه دارد ، کورش یك رشته از هفت پایگاه نگاهبانی در کرانه‌ی جنوبی رودخانه ساخت. گزه، «گنج» (گنجه) ،[۷۴] انبارمرکزی خواهدبود، ولی کلیدرشته‌ی دفاع کورا ،[۷۵] «شهرکورش» خواهد بود ؛[۷۶] و پایه‌ی همه برمرکنده در پشت آنها خواهد بود . درسفر باز گشت کورش پس از گذشتن دوباره از اوکسوس بالا ، شاید این‌بار واحـه‌ی حاصلخیز مرگوش را ، که نامش از رودخانه‌ی عمده‌ی آنجا گرفته شده ، در مرو کنونی، اشغال نمود ؛ آنجا یك شهرستان فرعی شد ، نه از سغد که زمین پست به‌شمال شرقی بود ،

۶۹ ـ گفته شده است که نام پیشین خیوه خیوق یا خیوك بوده (Le Strange در کتاب نامبرده‌اش ، صفحه‌ی ۴۵۰) ، که بستگی لازم را با آکس میدهد .

۷۰ ـ درسده‌های میانه این گذار هنوز به سختی شهرت‌داشت (همان کتاب ، صفحه‌ی ۴۵۱).

۷۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۱۷ .

۷۲ ـ همان کتاب ، ۹۳ .

73 - Arr. *Anab.* iv . 15 . 4 - 5 . بزیر فرمان آوردن خوارزمی ها و داهی ها به دست اسکندر . (Just. xii . 6 . 18)

74 - Arr. *Anab.* iv . 2 . 1 .

75 - Strabo xi . 11 . 4 ; Curt. vii . 6 . 16 .

۷۶ ـ کوروپولیس (Arr. *Anab.* iv. 3. 1.) ؛ جایگاه آن درخجند کنونی .

بلکه از باکتریه که برزمین بلند به شمال بود.[۷۷]

باکتریه[۷۸] (باختریش، بلخ) نام خود را از رودخانه‌ی باکتروس، آبی که به اوکسوس میریخت، [۷۹] گرفته بود. شهر عمده ی آن همچنین بـا کتره خوانده میشد، [۸۰] گرچه‌نام ایرانی‌کهن آن، زری اسپه، دیر زمانی به باروی شهرچسبیده بود، [۸۱] ورفتار مجوسی‌را بامردگان و آنها که‌در حال مرگ بودند نگاه داشته‌بودند تاآن که اسکندر که از آن کار مو به‌تنش راست شده بود این کار بسیار بدرا پایان داد. [۸۲] یك شهر مهم دیگر دراپسا که بود. [۸۳]

از باکتریه، شرقی‌ترین‌سرزمین‌حقیقی ایرانی، کورش به‌آن‌سوی‌رودخانه‌ی مرزی، رود کوفن، [۸۴] به سرزمین عموزادگانشان، هندیها، نگاه انداخت. درآن زمان ایرانیان هنوز آن را به زبان خود پروپریسنه، زمین «آنور کوه،» [۸۵]

۷۷ ـ شهرستان فرعی بـا کتریه (داریوش، بهستان، بندهای ۲۱، ۳۸ ـ ۳۹)؛ مرو (ویدیودات ۱ : ٦)؛ مارگیانا شهرستان سلوکید (Curt. vii. 10 . 15)؛ رود مارگوس (مرغاب) (پلین، دفتر ٦، ٤٧)؛ بعد هـا مرو (Le Strange در کتاب نامبرده‌اش، صفحه هـای ۳۹۷ و پس از آن).

۷۸ ـ باختریش (داریوش، بهستان، بند ٦). باکتریه (هرودوت، دفتر ٤، ۲۰٤)؛ باکتریان هنوز زیر فرمان کورش نیامده بودند (هرودوت، دفتر ۱، ۱۵۳)؛ باکتریان (هرودوت، دفتر ۳، ۹۳؛ دفتر ۷، ٦٤، ٦٦، ٨٦؛ دفتر ۸، ۱۱۳؛ دفتر۹، ۱۱۳).

79 - Curt. vii. 4.

80 - Aeschyl. *Pers.* 306, 718, 732; Herod. vi. 9; ix. 113; (ویدیودات ۱:۷) باخذی .

81 - Strabo xi. 8. 9; Arr. *Anab*. iv. 7. 1.

82 - Apollodorus of Artemita, Frag. 5 (M); Oneisicritus, Frag. 5 (J); Strabo xi. 11. 3.

۸۳ ـ چنین‌است در Arr. *Anab.* iii. 29. 1 ؛ دراپسه (سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱:۱)؛ ادراپسه (سترابو، دفتر ۱۵، ۲ : ۱۰)؛ دراپسه(Ptol. iv. 12. 4,6; viii. 23. 13; Amm. xxiii. 6. 59.).

84 - Strabo xv. 1. 26; Plin. vi. 94; Arr. *Ind.* 1. 1. (شاید سنسکریت کوبهو.)

۸۵ ـ نام ایرانی‌درترجمه‌های بابلی وایلامی کتیبه‌های رسمی‌بجای گنداره نگاه داشته شده؛ جکسن در *Cambridge History of India* ۱، ۳۲۷ : میگوید که‌آن‌نام، واژه‌ی اوستائی‌اوپیری‌سینا، « برتر از شاهین »» است؛ پاروپامیسوس (اراتوستنس، در سترابو، دفتر ۱۵، ۱ : ۱۱؛ ۲ : ۸ وپس‌از آن؛ نیز .Arr. *Anab.* v. 5. 3; *Ind.* 2. 3) ؛ صورت معمولی‌تر آن پاراپامیسادی با اختلافهای‌بی‌شمار‌است(.Just. xii. 5. 9; Diod. xvii. 82. 1; Curt. vii. 3.5; Arr. *Anab.* iii.28.4). گزکه، «شهرگنج» (Ptol. vi. 18)، درمیان پاراپامیسادیان ؛ Amm. xxiii. 6. 70 ؛ غزنه‌ی سده‌های میانه.

می خواندند ، اگر چه بومیان آن را به نام گنداره میشناختند .[۸۶] در این زمان ، آنگاه ، این گوشه ی دور هند نخست زیر فرمانروایی ایرانیان درآمد .[۸۷] در کنار دامنه های پایین هندو کوش ، « کوهها » یی که به نام ایرانی به آن اشاره شده ، ثتگوش یاستگیدیه گسترده بود ؛ شمال آنها ، در پامیر ، سکا هومه‌ورگا یا ساکی امیرگی ، « فراهم کنندگان نوشابه‌ی هوم (مقدس) » بودند .[۸۸]

گشودن بابل

بااین کشورگشاییها کورش سرزمین شاهنشاهی خود را دوبرابر کرد ، ولی نه جمعیت و ثروت آن را . با دسترسی بیرون‌ازاندازه به مردان جنگجو کورش چنان نیرومند شد که سرانجام میتوانست دست بکار تاخت بردن به‌بابل بشود . بومیان‌بابل آماده‌ی خوش‌آمدگفتن به هررهاننده‌ای بودند، گرچه او بیگانه باشد . باتغییرهایی که ازروی کهن دوستی داده بود ، نبونئید پریستاران مردوك را که این تغییرها به زبان آنها انجام گرفته بود از خود رنجانیده بود . پریستاران دیگر نیز ناخرسند بودند . پیغمبران یهودی افتادن بابل را پیشگوئی‌میکردند و کورش را همچومسیح خداوندکه‌بازگشت به‌صهیون را عطاخواهد نمود درودمیخواندند .[۸۹] تمام‌سرزمین درآشوب بود .

باهموارشدن راه به دست عنصرهای‌ناخرسند وناوفادار جمعیت ، کورش‌بمحض آن که از کارزارهای شرقی بازگشت آماده‌ی تاخت بردن به سرزمین گل‌ولای بابل شد . پیش ازآن که برفهای زمستان ۵٤۰ ـ ۵۳۹ گذرهارا پرکند کورش درمرزبود.

86 - Hecataeus, Frag. 178 (M) ; Herod. iii . 91; cf . vii. 66; گانداریتیس ، سترابو، دفتر ۱۵ ، ۱ : ۲۶ .

۸۷ - بزیرفرمان‌آوردن تیره‌های کوه نشین ، استاکنیان واساکنیان (Arr. *Ind.* 1. 1 ff.). نام‌پایتخت‌آنها اوبی (Hecataeus, Frag. 175) ؛ نیزشهرستان‌سلوکی اوپیانا؛ Steph. Byz. *s . v.* « الکساندریا ، » هنوز جای آن‌را درتپه‌های اوپیان نزدیك خاریکار میداند .

۸۸ - بهستان ، بند ٦ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۵۳ ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۷ ، خلاصه‌ی ۳۳ .

۸۹ - اشعیاء ، بابهای ۳۵ ، ٤۰ ـ ۵۵ .

نبونئید بغان اشنونك ، زامبان ، مه تورنو ، ودر را پیش‌از‌آن‌که‌گرفتار ودربندشوند به پایتخت برد. [۹۰] او در کنار دجله شکستی خورد ، ولی تنها دفاعی که به فکرش رسید این بود کـه اشتار بغ اوروك را درماه مارس به یاری خود بیاورد. [۹۱] نبونئید ممکن بود کـه بردن بغان را به عنوان نگاهبانی از پایتخت در برابر بیگانه توجیه کند ؛ ولی شاروندان از پرستشگاههایی کـه ایزدان آنها را ترك کرده بودند و به ویرانی افتاده بودند بلند گلایه می کردند. [۹۲]

مردوك و پریستارانش را بایستی آشتی داد. روز سال نو ، ٤ آوریل ۵۳۹ ، بار دیگر «جشن آن‌چنان‌که درست بود برگزار شد.» «باده در میان سربازان فراوان بود.» [۹۳] نبونئید هنوز هم بیشتر به حضورجسمی بغان متکی بود ، وایزدان مارادا ، زاماما ، بغان کیش ، ننلیل ، وبغان هورساگ کالاما راهمراه‌آورد ؛«تاپایان اوت بغان اکد ، همه‌ی آنها کـه بربالا ودر زیرزمین هستند ، به بابل درمی‌آمدند.» سامان شکیبایی شـاروندان رسیده بود ؛ بغان کوتو ، سیپار ، وحتی بورسیپا در نیامدند. [۹۴] ابارا ، پرستشگاه بغ آفتاب شمش در سیپار ، نوسازی شده بود ، ولی وقتی که‌نبونئید در اثر یکی از خوابهای پیاپی خود شکل کلاه بغ را تغییر داد پریستاران شمش را منزجر ساخت. [۹۵] نبو از بورسیپا آمده بود که در جشن سال نو پدرش مردوك را به‌ببیند ، ولی پریستاران مردوك نیز دست نویس روی دیوار را دیده‌بودند.

نزدیك به آغاز اکتبر ، کورش نبرد دیگری در اوپیس کنار دجله نمود [۹۶]

۹۰ ـ کورش ، استوانه ، بند ۱ ، ۳۱ .

۹۱ ـ سالنامه ، ستون۳ ، بند ۱۱ ، ۱ـ۲ .

92 - Cameron, «New Light on Ancient Persia,» *JAOS*, LII (1932), 304.

۹۳ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۹۱ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۷ ، ۵ : ۱۵ ـ ۲۱ ؛ دانیال ۵ : ۱ـ٤ .

۹٤ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱۱ ، ۵ـ۱۲ .

95 - Langdon, *op. cit.*, Nabonid No. 7.

۹٦ ـ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۷ ، ۵ : ۲٦ ـ ۳۰ ؛ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۸۹ ، نزدیك رودخانه‌ی گیندس .

ومردم اکدرا باآتش سوزاند. پس‌ازاین نمونه‌ی ترس‌آور، دشمنانش دلاوری‌ازدست دادند و در یازدهم اکتبر سیپار بدون نبردی گرفته شد. نبونئید گریخت، و در سیزدهم اکتبر ۵۳۹ گوبریاس فرماندار گوتیوم و سپاهیان کورش بدون نبردی به بابل در آمدند. سپس چون نبونئید به‌بابل باز گشت، دستگیر شد.[۹۷]

آخرین لوحی که نبونئیدتاریخ گذاشته‌از ۱۴ اکتبر، روز پس‌از گرفته‌شدن بابل به دست گوبریاس است، ولی در اوروك نوشته شده که هنوز خبرخوش آمد به آنجا نرسیده بود. درخود پایتخت کارها مثل معمول پیش میرفت، چون مردمان همزمان درنیافته بودند که باافتادن بابل یك عصری به پایان رسیده ودیگری آغاز شده است. تا ۲۶ اکتبر نویسندگان لوحها را از پادشاهی فرمانروای نو به عنوان «شاه سرزمینها» تاریخگذاری میکردند. دربازمانده‌ی «سال‌بتخت نشستن»وقسمتی از نخستین سال پُر پادشاهی این عنوان به صورت عنوان رسمی ماند.

گوبریاس در بابل خوشرفتاری کرد. تا پایان اکتبر «سپرها» ی گوتیوم گرد دروازه‌های‌اسا گیلارا گرفته‌بودند. سلاح هیچ کس دراسا گیلایادرپرستشگاههای دیگر برپا نشد واز انجام دادن‌هیچ آذین دستور داده شده فرو گذار نکردند. در۲۹ اکتبر کورش خود به بابل درآمد. درراه او شاخه‌ها پخش‌کردند، واو برای همه در شهر آرامش وصلح اعلام نمود. گوبریاس فرماندار شهرستان نوین بابیروش شد، واو پایوران زیردست خودرا گماشت؛ سندهای کارگزاری به‌ما نشان میدهدکه‌معمولا پایوران پیشین را درمقامهای خود نگاه داشتند.[۹۸]

تبلیغات پارسیان

در چشم اتبـاع بابلی‌اش کورش هرگز یك پادشاه بیگانه‌ی پارس نبود. در فرگفتی که به زبان خودشان به آنها خطاب کرد عنوانهای باستانی را روی هم‌چید:

۹۷ ـ سالنامه، ستون ۳، بند ۱۱، ۱۲ ـ ۱۶؛ در باره‌ی سالمر نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی Parker and Dubberstein، صفحه‌ی ۱۱؛ هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۸، ۱۸۸ وپس‌از آن؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر۷، ۵؛ بروسوس، گرته های ۵۲ ـ ۵۴ (S).

۹۸ ـ سالنامه، ستون۳، بند ۱۱، ۱۶-۲۰.

«منم کورش ، پادشاه گردون، شاه بزرگ، شاه نیرومند ، شاه بابل ، شاه سومروا کد ، شاه چهاربخش جهان ، .... تخمه‌ی شاهانه از دیر زمان ، که فرمانروائیش را بیل و نبودوست‌میدارند ، که برپادشاهی‌اش آنها دردل‌خودشادمانی میکنند .»[۹۹] درنخستین سال پُر پادشاهی‌اش عنوان «شاه بابل» را در تاریخگذاری لوحه ها پیش از عنوان «شاه سرزمینها» مرتب می‌افزودند .

پریستاران برای ناوفاداری به نبونئید پاداش یافتند . از دسامبرتا فوریه ی سال بعد بغان اسیر را با احترام بایسته به پرستشگاههایشان پس بردند . اتفاقاً همان نامه‌ای را که در آن گزارش حرکت کشتی از بورسیپا برای بازآوردن شورای‌ازیدا داده شده ، که قراربودآن شورا ننه و بانوی اوروك‌را درسفر بسوی میهنشان بدرقه کنند ، پیدا کرده‌ایم .[۱۰۰] همراه بغان دستور نوساختن پرستشگاههایشان نیزفرستاده شد . روی آجرهای ساختمانی کـه در اوروك به کار رفته این نوشته دیده میشود : «کورش ، سازنده‌ی اسا گیلا و ازیدا ، پسر کمبوجی ، شاه بزرگ ، منم ؛»[۱۰۱] این سان بابکار بردن عنوان پیشین نبوکـدنصر ، او مردوك و نبورا ستایش نمود . با برگزاری یك رسم دینی نامناسب به اور بی‌حرمتی‌شده‌بود ؛ ساختمانهای تازه‌آسیبها را جبران کرد وبه کورش اجازه داد کـه به عنوان « شاه گردون ، شاه‌انشن » به شاروندان یادآور شود که چگونه «بغان بزرگ همه‌ی سرزمینها را به دست من سپرده‌اند ؛ بومی را که برای جای زندگانی آرام ساخته‌ام . »[۱۰۲]

شماربسیارایزدان اسیر بیگانه فرصت بیشتری‌را برای‌خیرخواهی‌شاهانه‌به‌دست داد . بغان شوش به ایلام ، بغان اشور به‌آن پایتخت‌باستانی بازگشت داده شدند ؛ بغان

۹۹ ـ کورش ، استوانه ، بند ۱۱ ، ۲۰ وپس‌ازآن .

۱۰۰ ـ سالنامه ، ستون ۳ ، بند ۱۱ ، ۲۱ ـ ۲۲ ؛ نیز Cameron, «New Light on Ancient Persia,» *op. cit.*, p. 304.

101 - J. Smith, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, II (1873), opp. p. 146; Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 8-9.

۱۰۲ ـ کورش ، استوانه ، بند۱ ، ۵ ؛ تغییرات دراور (نبونئید) در A. T. Clay, *Miscellaneous Inscriptions in the Yale Babylonian Collection* (1915), No. 45; C. J. Gadd and L. Legrain, *Ur Excavations, Texts,* Vol. I: *Royal Inscriptions* (1928), No. 194.

دیگر اززمینهایی که از دیرزمانی مورد اختلاف میان آسور وبابل بود نیزهمچنان سود بردند . نشیمن‌کنندگان این‌شهرها نیز گردآوری شدند وبه میهن‌های خودشان روانه گشتند . [۱۰۳] پیغمبران یهود کورش را همچو پادشاهی که آنها را به صهیون بازخواهد گرداند خوش‌آمد گفته بودند؛ چون آنها دیگر تندیس ونگاره‌ی یزدانی نداشتند ، معقول بود که‌آوندها وافزارهای پرستشگاهی‌را که نبوکدنصر از اورشلیم به تاراج برده بود باخود به اورشلیم باز گردانند . [۱۰۴]

فرگفت کورش به بابلیها که به زبان‌خودشان برای آنهاصادرشده بودنمونه‌ای از تبلیغات اثربخش بود . پس‌از آن که روشن ساخت که او جانشین قانونی پادشاهان پیشین آنها است ، کورش کاری کرد که خاطره‌ی نبونئید به یقین همیشه نزد بابلیان با نفرین همراه باشد . چنان که کورش داستان را بر میشمرد ، نا کسی به پریستاری سرزمین گماشته شد . یکی مانند او (بلشزر) برسر پریستاران گذاشته شد . در اور و دیگر شهرها آذینهای دینی کـه درخور آنها نبود بر گزارشد . هر روز نقشه‌ای میکشید وبرات بغان را می‌برید . پرستش مردوك ، شاه بغان ، راسرنگون ساخت ؛ هر روزه دشمنی خود را با شهر مردوك آشکار می‌ساخت ؛ همه‌ی مردمان مردوك‌را از راه بندگی بی آسایش به تباهی کشانید .

بسبب گلایه‌های آنها ، خاوند بغان باآنها سخت خشمگین شد و کشور آنها را ترك نمود . بغانی که میان‌آنها میزیستندباخشم خانه‌های خودرا ترك کردند زیرا بغان بیگانـه به بابل درآمده بودند . ولی بزودی مردوك پشیمان گشت و آمرزش خودرا به همه‌ی نشیمنگاههایی که ویران شده بود وبه مردم سومر واکد کـه چون مردگان بودند عطا کرد .

سراسر همه‌ی سرزمینها ـ همه‌جا ـ او جستجو کرد . او درپی‌شاه درستکاری بود که دست اورا گرفت . کورش ، شاه انشن ، را او به نام خواند ؛ به فرمواداری بر همه‌ی جهان اورا گماشت . زمین گوتو (ایلام) و همه‌ی مادیان را درپای او افگند .

۱۰۳ ـ کورش ، استوانه ، بند ۱۱ ، ۳۰ ـ ۳۲ .
۱۰٤ ـ عزرا ، باب۱ ؛ فرمان آرامی کورش ، عزرا ٦ : ۳ ـ ٥ .

مردمان سرسیاه ـ اصطلاح معمولی برای بابلیها ـ را با داد و درستکاری سرپرستی نمود. مردوك، خاوند بزرگ، نگاهبان مردمش، به کارهای نیك‌او ودل راستکارش به شادی نظر افگند.

به شهرش بابل، مردوك اورا روانه ساخت؛ اورا فرمان داد که راه بابل در پیش گیرد، وهمچو دوست وهمراه در کنار او میرفت. سربازان بیشمارش، که شمار آنهارا چون آبهای دریا نمیتوان دانست، در کنار او باسلاح پیش میرفتند. بی‌زد و خورد ونبرد اورا گذاشت که به بابل درآید. اوشهر خود بابل‌را ازبدبختی رهانید. نبونئید، شاهی‌را که ازاوترس نداشت، به دست کورش داد. همه‌ی‌مردم بابل، همه‌ی سومر واکد، سروران وپاپوران، پیش‌او به زمین افتادند وپاهای اورا بوسه زدند. ازپادشاهی او شادان شدند، چهره‌های آنها روشن شد. خاوندی‌را که بانیروی خود مردگان‌را زنده‌میکند، که‌ازتباهی وبدبختی آنهارا نگاه داشته بود، باشادی کرنش کردند وفرمان اورا به گوش گرفتند.

چون مهرگستر به بابل درآمدم، به شادی وخوشی درکاخ شاهانه نشیمن گزیدم. مردوك، خاوند بزرگ، مردمان آزاده‌ی بابل را بسوی من گردانید، و من هر روز به پرستش او توجه نمودم. سربازان بیشمار من به آرامش به‌بابل درآمدند. درسراسر سومر واکد رفتارغیردوستانه اجازه ندادم. یوغ ننگین را از آنها برداشتم. خانه‌های افتاده‌شان را ازنو ساختم؛ ویرانه ها را پاك کردم.

مردوك، خاوند بزرك، ازکارهای نیکم شاد گشت، و از روی مهر مرا آفرین داد، مرا، کورش، شاهی که اورا پرستش میکند، و کمبوجی، پسرم‌را، وهمه‌ی سربازانم را، وما، بیریا و با شادی خداوندگاری والایش را ستودیم. همه پادشاهانی که درکاخهایشان درچهار سوی زمین زندگی میکنند، ازدریای بالا وپایین، وهمه‌ی شاهان کشور اموری که در چادرها زندگی میکنند (عربها) مرا پیشکشهای سنگین آوردند ودربابل پای مرا بوسیدند.

آنگاه کورش میگوید که چگونه بغان اسیررا به جای خود بر گردانید و با این آرزوی خداپرستانه گفتار خودرا پایان میدهد:

باشد که همه بغانی که به‌شهرهای خودشان‌بر گردانیدم، هر روز نزد بیل ونبو برای من‌زندگی دراز بخواهند، وبرای من سخن مهرآمیز برانند، وبه‌مردوك خاوند من بگویند: «باشد که کورش، شاهی که تورا می‌پرستد، و کمبوجی، پسرش، برکت یابند.»[۱۰۵]

۱۰۵ ـ کورش، استوانه، بند۱۱، ۲۶ ـ ۳۰، ۳۴ ـ ۳۵.

این فر گفت برای مردمان با فرهنگ بود ؛ برای بیفرهنگان ، نویسندگان داستانی به شعر نغز بابلی ازپادشاهی نبونئید فراهم آوردند کـه سالها پس‌از آن که این فر گفت فراموش گردد هنوز در گوشها زنگ آن شنیده شود. نبونئید شاهی بسیار زشت کار بود ؛ درستکاری دراو نبود . ناتوانان را به شمشیر می‌زد . راه را بر بازرگانان می بست . روستائیان‌را از کشتزار محروم میساخت ؛ هرگز ازاو فریـاد شادی خرمن برنخاست . دستگاه آبیاری را متروك ساخت ؛ جویهای کشتزار ها را چنان که شاید نبست . چون آن جویهارا می کند ، آنهارا باز میگذاشت ، وآبهای گرانبها برکشتزارهـا به هرز میرفت ، و آبادیها را ویران مینمود . مردان سرشناس زندانی میشدند . انجمن شاروندان آشفته میگشت ؛ روی آنها دگرگون شد ؛ آنها درمیدانهای باز گردش نمیکردند ؛ شهرشادی به‌خود نمی‌دید .

دیوی نبونئید را گرفت ، دیوی که پهلو را میگیرد . هیچ‌کس او را در سر- زمین خودش ندید . درحران بیگانه اوجای شرم‌آوری به جای قدس ساخت ، وبرای آن بتی ساخت که سین نامید ؛ آن‌بت ماه بغ آشنای بابلی نبود بلکه ماه گرفته‌بود. او به خویشتن گفت : « تامن این کار را انجام میدهم و این دوره‌ی سوگواری را بر ویرانی آن به پایان می برم ، جشن را نمی گیرم و جشن سال نو را می هلم کـه بگذرد . »

پس از آن که درسال سوم در شهر دیگری ، نه بابل ، کار را به‌پایان رسانید او اردوگاه را بـه نخستین پسر خود سپرد . او دست پسر بـزرگ خود را گرفت و پادشاهی را به او سپرد و خود راه کشور دوری را پیش گرفت . سپاه را باخودسراسر همه‌ی زمینها برد . سپاهیان اکد با او پیش رفتند و او بسوی تمه‌ی امورو روآورد. سرکرده‌ی تمه را باشمشیر کشتند ؛ همه‌ی نشیمن کنندگان شهرو زمینش را کشتار کرد . او آن شهر را نشیمنگاه خود ساخت ، و سپاه اکـد با او بود . آن شهر را زیب داد ؛ کاخی چون کاخ بابل ساختند .

وقتی که جنگ با کورش در گرفت او بـه دروغ از پیروزی لاف میزد . در سنگ یادبودش نوشت : «درپای‌من اوخم خواهدشد ؛ زمینهای اوبه‌دست من‌خواهد

افتاد ؛ دارایی اورا به‌تاراج خواهم برد . » اتباع خودش در انجمنگاه شهر برخاستند و در برابر او ایستادند . پادشاهشان گفته بود که کورش نشانه‌های‌جای قلم، نوشته‌ی میخی را بر لوحهای گلی ، نمی شناسد . شاید ، آنها گمان کردند ، که کورش در واقع بیسواد بود ، ولی بغان خود رؤیائی خواهند فرستاد ، تخمه‌ی زمین برخواهد رست . به نشان این که اوست که شاه است هلال بغان انو و انلیل بر سر او گذر داده خواهد شد .

گرچه نبونئید سرانجام در بازپسین سال پادشاهی‌اش جشن سال نو را از نو برقرار نمود، ولی او به درهم ریختن آذین و دگرگون ساختن رسم و دستور ادامه داد . او بر ضد فرمان یزدانی سخن گفت و کفر بر زبان راند . او به دستهای خود نمادهای یزدانی را از جایگاهش بر کند و بر کاخ خود نشاخت . این سان او نشان داد که تا اندازه‌ای خود را بغی میداند . دوبیگانه را که به پایه‌ی بلندی گماشته بود ، زریا کارگزار پرستشگاه و ریموت بردیدکننده ، در پیش او نماز بردند ، و فرمان شاه را گوش دادند و به‌انجام رسانیدند . آنها پیشانی خودرا بریکدیگر زدند و سوگندی یاد کردند : « آن‌چه‌را که شاه بگوید فقط آنرا می‌شناسیم . »

کوروش به بابل درآمد و به آنها آرامش فرا گفت . افسران شاه راه را بـه پرستشگاه بستند . کورش بره‌ای برای برات کشت . بخورخوشبو را برای برات بغ افزایش داد . در پیشگاه بغان او رو به زمین به‌زانو درآمد . نیکی‌کردن درراه بغان در دل او نهاده شد . او دل خود را به ساختن داد، و تبوك آجررا چنان که در آیین بود برسر خود برد . او دیوار شهر بابل را به پایان رسانید ، دیواری که نبوکدنصر به نیاز دل خود ساخته بود ؛ خندق را برای دیوار ایمگوربیل کند .

بغان اکد را ، نرین و مادین ، که کعبه‌های خودرا ترك کرده بودند ، او به جایگاههای خود باز گردانید . دلهایشان را آرامش داد ، جگرهایشان را شادساخت . جانشان را که بیرون‌ریخته بود از نوزندگی داد . خوراکشان را بر میزها گذاشت . دیوارهای ویرانشان را فـرو ریخت ، و قدسها را نو ساخت . نوشته‌هـای شاهانه و هدیه‌نامه‌های نبونئید را برداشتند و سوزانیدند ؛ باد خاکستر آنها را پراگـند .

تندیس او را پایین انداختند و نامش را از قدسها پاك کردند . هرچه‌را بازگذاشته بود سوزاندند ؛ کورش آنها را طعمه‌ی آتش ساخت چون دلش را بر بابل نهاده بود . ولی در باره‌ی خود گناهکار ، باشد کــه نبونئید را در زیرجهان به زندان اندازند ، باشد که با بندهای زورمند یاران او را بربندند ، هنگامی کــه مردوك به شادی و مهر به پادشاهی کورش مینگرد .[۱۰۶]

نتیجه‌های این تبلیغات سنجیده شگفت‌آور آمیخته بود . کوشش کورش برای این که یادبود نبونئید را زیر لعنت ونفرین بگذارد به جایی نرسید؛ نبونئید فراموش نشد . زمانی کــه در نسل بعد بابل بار دیگر شورید ، دو مدعی پشت هم ادعا کردند که نبوکدنصر ، پسر نبونئید هستند .[۱۰۷] هرودوت او را به نام لابینتوس پسرشهربانوی سازنده ، نیتوکریس نامبردار ، می‌شناخت .[۱۰۸] یونانیان بلشزر رافراموش کردند ، ولی عبریها او را فراموش نکردند گرچه می‌پنداشتند که او پسر نبوکدنصر است .

ولی‌این تبلیغات اثرهای نیرنگ‌آمیز ونازك کار بیشتری داشت . پیشگوئیهای یك یهودی اسیر در بابل به اندازه‌ای نزدیك با زبان این فرگفت وفق دارد که ما را به فکر می‌اندازد که شاید او این فرگفت را خوانده بوده است .[۱۰۹] تصویری کــه یونانیـان از آخرین پـادشاه بابل پیش چشم ما میگذارند همان مرد بیکفایت خدا ـ نشناس‌را نشان میدهد . حتی‌جشن بزرگ سال نو ، با باده گساریهای سربازان مست ، در داستان گرفتن بابل به‌دست کورش درهرودوت و کسنوفون باز پیدا میشود ، و در مست بازاری که نویسنده‌ی دانیال به بازپسین شب بلشزر نسبت داده دیده میشود .

در داستان یهودی دانیال ، نبونئید داستان شعری جای خودرا به نبوکدنصر که شناس‌تر بود داده است . او نیـز مرد کجدینی‌ست . سران بلندپایه‌ی او

۱۰۶ ـ داستان نبونئید به شعر ؛ متنهای آسیب دیده به صورت بالا اصلاح و آزاد ترجمه شده که با پس و پیش آن وفق دهد .
۱۰۷ ـ بهستان ، بندهای ۱۶ ، ۴۹ ، ۵۲ .
۱۰۸ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۸۸ .
۱۰۹ ـ « اشعیاء دوم ، » اشعیاء ، بابهای ۳۵ ، ۴۰ـ۵۵ .

بیگانه هستند ، که طبعاً به‌صورت یهودیان در آمده‌اند . نامهای آنها ما را به یاد زوریا و ریموت می‌اندازد . نبوکدنصر تندیس بسیار بزرگی برپا کرد کـه همه‌ی جهان بایستی به پرستند . برای بیدینی‌اش شاه دیوانه گشت و مانند جانوران صحرا علف خورد . همچنان که زندگی نبونئید از رویا پر بود ، نبوکدنصر هم‌خواب دید ؛ همچنان که نبونئید نـاچار بود برای گزارش خوابهای خود درخواست یاری کند ، پیشینی‌ی نیرومندش نبوکدنصر نیز نیازمند گزارش خواب خود بود . دانیال یهودی این خواب را گزارش کرد که ازسرنوشت شوم بابل که یهودیها آرزوی آن‌راداشتند خبر میداد و آینده را پیشگوئی میکرد ؛ نوشته‌ی روی دیوار کاخ ، بلشزر ، ستمگر شهوت پرست را از سرنوشت آژیر داد ولی دیگر برای توبه دیر شده بود .

کورش در بابل

در چشم مردانی که به چشم‌انداز کوهستانی خو گرفته بودند سرزمین گل و لای هموار یك نواخت بایستی غم‌انگیز بوده باشد . چون از گرمای سوزان‌تابستان رنج میکشیدند ، بیگمان آرزوی زمینهای بلند پرنسیم خودرا میکردند وازتبهای کشنده‌ای که شیره‌ی نیروی آنها را میکشید در هراس بودند . ولی خاك بابل چنان بارآور بود که در فلات برهنه تصور آن نمیرفت ، و ثروت پایتخت زبانزد بود . روستائیانش کوشا و فرمـانبـردار بودند . در زمستان هوای آن خنك دلچسب بود گرچه به ندرت به یخ بندان میرسید . پس ، زمانی کـه فلات ناگهان سرد میشد و برف از شیب کوهها پایین میخزید ، پادشاهان پارسی فرار میکردند که زمستان را در بابل بسر برند ؛ این را کـه خوشگذرانی در آنجا شاید با نیرنگ در کمین باشد هرگز گمان نمیبردند .

زمانی که کورش هنوز در بابل بود ، شاهان سوریه را که آمده بودند شخصاً کرنش بایسته را انجام دهند و با بوسیدن پای شاه به ستایش او بپردازند نزد خود پذیرفت .[۱۱۰] دردست داشتن فنیقیه معنایش این بود که کورش یك ناوگان جنگی

۱۱۰ ـ کورش ، استوانه ، بند ۱۱ ، ۲۸-۳۰ .

دومی دراختیار داشت که ازحیث شمار و کاردانی برابر با ناوگان جمع دولتهای یونانی بود ؛ ولی خیلی بیشتر طرف اطمینان وبنابراین بیشترطرف توجه بود . از آن پس، دادوستدگران یونانی درون شاهنشاهی بـا سخت‌ترین رقـابت از طرف ایران بازرگان که برشهر-خدائیهایی‌مانند شهر-خدائیهای خود یونانیان‌فرمانروایی‌میکردند و بسنده زیرك بودند کـه همواره سرچشمه‌ی حقیقی برومندی و کامیابی خود را در یاد داشته باشند ، روبرو شدند .

در حالی که مدت کوتاهی کوشش شد که عربهای نبطی در یك شهرستـانی به نام « اربایه » سازمان یابند، سوریه ، فنیقیه ، وفلسطین را به بابل پیوستند و به صورت یك شهرستان بزرگ درآمد . برای فرماندار گوبریاس این شهرستان رسماً « بابیروش » بود؛ بومیان آن را به نام« بابل و ابیرناری » میشناختند که نام آسوری سرزمین «ورارود» بود . (مقصودشان از رودخانه فرات بود .) بر سراسر این استان پهناور بارآور گوبریاس تقریباً مانند یك پادشاه مستقل فرمانروایی میکرد .[۱۱۱]

ازنوساختن پرستشگاه در اورشلیم ؛ کورش در همدان

پس ازفلسطین مصربود، که پادشاهش، اماسیس، با کروسوس هم‌پیمان شده بود وبنا برین ممکن بود بزودی آماج تاخت‌وتازقرارگیرد . کار تاخت‌و تاز در دره‌ی‌نیل با یك سرپل آن سوی بیابان در فلسطین بسیار آسانتر میشد . دژ ویران اورشلیم برجاده‌ی مصر مسلط بود ؛ طبقه‌های بالای آن را که طرفدار مصر بودند نبوکدنصر به بابل برده بود کـه در آنجا همچو تبعیدشدگان بسر می‌بردند و کامیاب و برومند شده بودند . پسر نبوکدنصر ، امل مردوك ، کوشیده بود که آنهارا بسوی خودجلب کند و با فکر این که پادشاه پیشین آنها ، یهویاکین، را از نو به پادشاهی برگرداند سرگرم بود .[۱۱۲]

ولی پیش از آن که این‌نقشه به‌انجام رسد امل مردوك مرد ؛ تقریباً یقین است

111 - Cf. Olmstead, « A Persian Letter in Thucydides, » *AJSL*, XLIX (1933), 158 ff.

۱۱۲ - کتاب دوم پادشاهان ۲۵ : ۲۷-۳۰ ؛ ارمیا ۵۲ : ۳۱-۳٤.

که بدست میهن‌پرستان کشته شد . از آن پس این یهودیهای دور ازمیهن دشمن سخت‌حکومت ماندند . در نا امیدیشان پیغمبران آنها ویرانی‌بابل را به دست‌مادیان پیشگوئی کردند؛[113] زمانی که این آرزوهم به‌جایی نرسید ، کورش‌را همچو مسیح خداوند درخواندند .[114]

نتیجه‌ی عملی این بیانات پیغمبرانه در گشودن بابل هرچه باشد ، یهودیها به دستگاه نوین همدردی نشان دادند . بابل نه تنها ویران نشد بلکه در واقع برای سرنهادن در پیش کشورگشا پاداش یافت . « اشعیاء دوم » نیز از بازگشت باشکوه به صهیون‌پیشگوئی کرده بود . کمتر انتظارمیرفت که یهودیهایی که ثروتمند شده بودند بابل حاصلخیز را ترك کنند و به‌تپه‌های برهنه‌ی یهودا بروند ، ولی اقلابرای حیثیت آنها بایستی کاری بشود . از این گذشته ، بیشترینه‌ی ساکنان پیشین هنوز درفلسطین بودند؛ با دوری رهبرانشان شاید میشد انتظارداشت که طرزفکرطرفداری از مصر را رها کرده باشند . کورش بغانی را که نبونئید برده بود باز گردانیده بود ، نه تنها به شهرهای زادگاه بابلی‌شان ، بلکه نیز به آسور و ایلام ، وپرستشگاههای ویرانشان را از نو ساخته بود ؛ اگر او فرمان‌داد که پرستشگاه اورشلیم ازنوساخته شود فقط پیروی ازهمین سیاست‌بود ، وچون یهودیها بت و نگاره‌ای به‌کار نمیبردند آوندها وافزارهای پرستشگاهی جای ایزدان اسیر را گرفت .

با سپردن جزئیات و کارهای عادی سازمان شهرستان را به گوبریاس، کورش نزدیك به پایان سال بتخت نشستن‌اش ازبابل کناره گرفت وبه‌همدان‌باز گشت .برای رابطه با شهرستانهای غربی ، آرامی همچو زبان رسمی دیوانی پارسیان پذیرفته شده بود ؛ به این زبان کورش درنخستین سال پادشاهی‌اش (۵۳۸) ازکاخ خود در همدان فرمان زیر را بیرون داد : « در باره‌ی خانه‌ی خدا که در اورشلیم است ، خانه ساخته شود ، جایی که در آن پیوسته قربانیهای آتش برات میشود ؛ بلندیش نود پا

۱۱۳ - ارمیا ، بابهای ۵۱-۵۲ ؛ اشعیا ، باب ۱۳ .

۱۱۴ - اشعیا ، بابهای ۳۵ ، ۴۰-۵۵ .

وپهنایش نود پا باشد ، باسه رج سنگهای بزرگ ویك رج چوب . و هزینه‌اش از خانه‌ی پادشاه داده شود . همچنین آوندها و افزارهای زرین وسیمین خانه‌ی خدا را که نبوکدنصر ازخانه‌ی خدا برداشته وبه‌بابل برده بود پس بدهند و باردیگر آنها را به پرستشگاهی که در اورشلیم است باز برند ، هریك را به‌جای خود ؛ و آنها را در خانه‌ی خدا بگذارید . »[۱۱۵]

افزارها و آوندها را از پرستشگاه بابل ، که باید اسا گیلا باشد ، برگرفتندو به فرماندار نوین یهودا سپردند ؛ نامش، شیشبصر، آشکار است که بابلی است ، شاید شمش اپل‌اوصور بوده ؛ ولی با داشتن نام بیگانه ممکن‌است، چنانکه بعدها ادعاشد،[۱۱۶] یك امیر یهودی بوده باشد . شیشبصر با آوندها به اورشلیم رفت و بنیاد پرستشگاه را آغاز نمود .[۱۱۷] پیشگوئیهای اشعیاء دوم‌از یك‌حرکت دسته جمعی به‌یك صهیون نوساخته‌ی با شکوه ، مانند پیشگوئیهای همانند از یك بابل ویران‌گشته ، به انجام نرسید. حتی یقین نداریم‌که کسی ازمتعصبان یهودی همراه شیشبصر رفته باشد ؛ یك نسل بعد هنوز ساکنان اورشلیم «بقیه‌ی قوم» و « قوم زمین » خوانده میشدند .[۱۱۸]

یك لوح بابلی غیر مستقیم نشان میدهد که یك سال بعد کورش هنوز در همدان بود . درسپتامبر ۵۳۷ تادانو نامی یك پوندونیم سیم به سکه‌های نیم شکلی به ایتی‌مردوك بالاتو ، پسر نبواهه ایدینا ، وام میدهد که درنوامبر به نرخی که آن زمان دربابل رواج داشت باسی‌ونه قنطار شاخه‌های خشك خرما ویك شکل سیم و دوازده « قا » خرما باز پردازد . همان گواهان وهمان نویسنده مکرر در سندهای همانند ازبابل دیده میشوند ، ولی‌این سند درشهر سرزمین اگاماتانو ، یعنی‌اکباتان، نوشته شده است . ایتی‌مردوك‌بالاتو رئیس بزرگترین بانك بابل ، شرکت اگیبی و پسران ،

۱۱۵ - عزرا ۶ : ۳-۵ .

۱۱۶ - عزرا ۱ : ۸ .

۱۱۷ - عزرا ۵ : ۱۳ - ۱۶ .

۱۱۸ - کتاب حجی ۱ : ۱۲،۱٤ ؛ ۲ : ۲ ، ٤ . نیزنگاه کنید به اومستد ، تاریخ فلسطین‌و سوریه (۱۹۳۱) ، صفحه‌های ٥٤١ وپس از آن، که باید ازروی شرح کنونی دربالا تصحیح شود .

است . آشکار است که او ودوستانش به دربار رفته اند ؛ یا شاه آنها را فرا خوانده یا برای پیش نهادن درخواستی به‌آنجا رفته اند . آنها برای‌هزینه‌ها ، مانندرشوه‌ای که‌پایوران دربار خواسته‌اند ، به اندازه‌ای پول داده بودند که پیش از آن که‌بتوانند راه باز گشت به میهن پیش بگیرند نیاز به گرفتن وام داشتند . [۱۱۹] اینجا باید از کورش جدا شویم زیرا ناگهان وبی‌خبر آگاهی ما به‌پایان میرسد. [۱۲۰]

119 - J. P. Strassmaier, *Inschriften von Cyrus* (1900) , No . 60.

۱۲۰ - بهترین شرح کوتاه پادشاهی کورش در Weissbach, «Kyros,» *PW*, Supplementband, Vol . IV (1924), cols. 1129 - 66 یافت میشود .

فصل چهارم

اردوگاه پارسیان

سازمان شهرستانها

کورش پادشاه بزرگترین شاهنشاهی‌ای بود که تاریخ تاآن زمان به‌خود دیده بود. برای فرمانروایی براین سرزمین پهناور، اواصولا همان سازمانی را که نخست آسوریان ترتیب داده بودند پیش گرفت. آسوریها کشورهایی را که میگشودند به‌صورت شهرستان درمی‌آوردند. هرشهرستان زیرفرمان فرمانداری باسازمان کامل ازکارمندان زیردست بود، وهمه‌ی آنها بوسیله‌ی ردوبدل کردن پیوسته‌ی فرمان و گزارش، تماس نزدیك با حکومت مرکزی نگاه می‌داشتند.[1] فرق عمده میان شهرستانهای آسوری و بیست شهرستانی که کورش برقرار کرده بود دراین بود که شهرستانهای پارسی جایگزین پادشاهیهای مستقل بسیار بزرگتری بودند.

هرشهرستان زیرفرمان شهربی بود که عنوان او (شهربان) «نگاهبان شهر (پادشاهی)» معنا میداد.[2] همچو جانشین یك پادشاه پیشین، و فرمانروای یك

1 - Cf. Olmstead, *History of Assyria* (1933), pp. 24, 146, 202, 606 ff.

2 - Khshathrapavan (cf. C. F. Lehmann-Haupt, «Satrap,» *PW*, II Reihe, III [1921], 82 ff.).

[فارسی باستان خشثره پاون = پهلوی خشترپ = فارسی شهربان. صورت شهرب درعربی، و در زبانهای اروپائی ساتراپ ضبط شده‌است. چون صورت‌شهربان درفارسی امروزین معنای دیگری به خود گرفته، بجای آن «شهرب» به‌کار برده شد. مترجم]

سرزمین واقعاً بزرگ و پهناور، او درحقیقت خودش پادشاهی بود ودربار کوچکی گرد او را گرفته بود. او نه فقط کارگزاری کشوری را به عهده داشت بلکه فرمانده سپاهیان شهرستان نیز بود. زمانی که شغل او ارثی شد نمیشد نسبت به تهدیدی که به حکومت مرکزی پیدا میشد بی‌اعتنا ماند. دربرابر این تهدید موانعی برقرارشد؛ دبیراو،[۳] گنجوراو،[۴] وسرکرده‌ی فرمانده پادگان در باروی هرپایتخت شهرستانی[۵] زیر فرمان سرراست شخص شاهنشاه بودند و یکراست به‌او گزارش میدادند. بازهم رسیدگی مؤثرتری بوسیله‌ی «چشم شاه» (یا «گوش شاه» یا «پیك شاه»)[۶] که هرسال بازرسی دقیقی ازهرشهرستان می کرد انجام میگرفت.[۷]

جایگاه پارسه‌گرده

زمانی که پارسیان به میهن آینده‌شان درآمدند، که به آن‌نام خودشان پارس را دادند، هنوز صحراگرد و درگردش بودند. تیره‌ی شاهانه‌ی آنها، چنان که به ما گفته شده است، تیره‌ی پاسارگدی بود.[۸] وقتی که می‌بینیم همین نام را بیشترینه‌ی نویسندگان یونانی به‌کهن‌ترین پایتخت آنها داده‌اند، میشود فرض کنیم که پایتخت نام خود را ازتیره‌ی شاهانه گرفته است. ولی یك تاریخ نویس این شهر را پارسگده مینامد، درحالی‌که دیگری معنای این نام را «اردوگاه پارسیان» گزارش میکند.[۹]

۳ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۲۸؛ دبیران، هرودوت، دفتر ۷، ۱۰۰؛ دفتر ۸، ۹۰؛ استر ۳: ۱۲؛ ۸: ۹.

٤ ـ خزانه‌دار یارئیس‌دارائی، فارسی‌باستان گنزه بره (نگاه کنید به E. Schürer, *Geschichte der jüdischen Volkes*, II [4 th ed., 1907], 325-26, and G. G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* [1947]).

۵ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸،٦: ۳.

٦ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳٤: ۷۷.

7 - Aeschyl. *Pers.* 960; Herod. i. 114; Aristophan. *Achar.* 92; Xen. *Oeconom.* 4; *Cyrop.* viii. 6. 16; viii. 2. 10.

8 - Herod. i. 125; iv. 167.

9 - Curt. v. 6. 10; x. 1. 22; Anaximenes, Frag. 19 (J). Cf. discussion in Olmstead, «Darius and His Behistun Inscription,» *AJSL*, LV (1938), 394, n. 8.

چنین گزارشی میرساندکه نام حقیقی آن چیزی مانند پارسگرد بوده‌است. درحقیقت ویرانه‌های آن نمونه‌ی یك اردوگاه آریائی را نشان میدهد، زیرا هیچ اثری ازدیوار در آن نمیتوان یافت.

نخستین پایتخت پارسیان برشاهراه شمالی جنوبی فلات ازهمدان به‌خلیج فارس بود. جاپای این شاهراه را هنوز میتوان دربرش صخره‌ها در گوشه های شمال شرقی و جنوب غربی یك جلگه‌ی کوچك، نه میل درپانزده میل، دید. درغرب، جنوب غربی، و شمال غربی سامان آن به کوههای نسبتاً بلندی میخورد؛ تپه‌های شرقی آن پست‌تراند، و پایین آنها «رودخانه‌ی میدی» از میان جلگه پیچ میخورد و درگوشه‌ی جنوب غربی به یك دره‌ی ژرف تنگ پیچان‌تری درمی‌آید، که از میان آن جاده‌ی ازصخره‌بریده با پیچ و خم میگذرد. بلندی آن بسیار است، بیش از ۶۳۰۰ پا بالای سطح دریا؛ درزمستان از بادهای سخت استخوان یخ‌میکند، ونیمی ازسال خنکی هوا در بامداد زود حس میشود. برفهای زمستانی برجلگه و کوهها می‌افتد و به‌آب بهار و تابستان می‌افزاید، آبی که برای آبیاری خاك خوب آن، سراسر فصل خشکی میان سال و تا هنگام خرمن، بسیار لازم است.

درگوشه‌ی شمال غربی، زیر تپه‌های بلندتر، خانوارنشین اولی قرارداشت. امروز جایگاه‌آن فقط با توده‌های سفال‌خرده‌ی سرخ فام، که رنك‌آنها نشان میدهد از روزگار هخامنشی است، و با پایه ستونهای سنگی کوچك، کـه باستانشناسان آنهارا تقریباً از زمان‌کورش میدانند، مشخص است. ستونها نشان میدهد کـه خانه‌ها با طرح خاص معماری ایرانی ساخته شده است. پس میتوانیم آنها را همچو ساختمانهای چوبی با ستونهای چوبی روی پایه‌های سنگی درنظر مجسم کنیم کـه ستونها آسمانه‌های هموار ایوانها و شاید تیر هـای زیر آسمانه‌ی شیروانی‌مانند ساختمان اصلی را نگاه میداشتند.

زیارتگاهها

یك میل ونیم به جنوب شرقی یك پربست مقدس چهارگوشی‌ست که بر درازآن جنوب شرقی شمال غربی کشیده شده‌است. این پربست درفاصله‌ی کوتاهی آن‌ور

یك نهر کوچکی به‌نام کوروش بود کـه از تپه های شمالی به جلگه درمی‌آمد و به‌رودخانه‌ی میدی میریخت. آب آن، پاك و سرد از سرچشمه اش در بلندیهـای صخره‌ای نزدیك، دل ناهید را که خود ازبلندیهای‌همانند پایین میریخت شاد مینمود. نزدیك به کرانه‌ی چپ این نهر، آخر این پربست دوآدریان درهوای آزاد بودکه ازسنك آهك سفید روی پایه‌ی سنك آهك سیاه ساخته شده و درون آنها تهی شده بود. آن یکی که به راست بود ازتخته سنگی یك پارچه ساخته شده بودکه برآن تخته سنك دیگری نهاده بودند که درآن هفت پله تراشیده بودند که به نوك آن میرفت، و آن به نوبه‌ی خود سه پله بود و با گودیهای جای پیاله پوشیده شده بود. دیگری که به چپ بود نیز از تخته سنگی یك پارچه ساخته شده بود که روی آن را با یك تخته سنك یك پارچه‌ی بزرك هموارتری پوشانده بودند. پس اینجا دو آدریان اصلی برای ایزدهای تیره‌ای، ناهید و اورمزد، بود.

بعدها یك زیارتگاه پُرکارتری در گوشه‌ی جنوب غربی پربست بر پـا شد. بیشتر این ساختمان بیرون این پربست ساخته شده بود، همچنین سه ساختمان فرعی آن، زیرا هسته‌ی صخره‌ای کـه جایگاه ساختمان از روی آن معین شده بود ناچار میساخت که ازمیان پوزه‌ی جنوب غربی خط کمی کج گرفته شود ودرنتیجه جهت ساختمان درست بسوی شرق در می آمد. پیرامون این مرکـز صخره، پشته خاکی‌سکومانند، ۲۴۰ در۱۳۳ پا، ساخته شده بود که‌به تقلید یك‌برج پرستشگاه بابلی شش‌تخت روی هم بود، ولی‌تمام بلندی آن شش‌تخت فقط ۲۰ پا بود. سه‌تخت پایین با دیوارهای سنگ‌آهك خشك کارشده حفظ میشد؛ پشت‌آنها باسنگ و کلوخ وخاك پرشده بود. سه تخت بالا از خشت بـا روپوش سنگ آهك ساخته شده بود. در دو سر جبهه‌ی شرقی برای رفتن به تخت بالاتر پلکانی بود. هیچ‌گونه اثری از ساختمانی روی این تختها پیدا نشده است. پس به احتمال بسیار بالای ایـن سکو فقط آدریانهای دیگری برپا شده بوده است. «پرستشگاه» ناهیدرا، کـه در آن جانشینان کورش با آذینهای باستانی پیش از بتخت نشستن پادیاوی می شدند ودر پستوهای آن کورش کوچکتر برای کشتن برادرش اردشیر پنهان شد، باید در

یکی از این ساختمانهای شمال این سکو و بیرون از دیوارهای پربست جستجو کرد.[۱۰]

پردیز و کاخهای کورش

آن سوی تپه‌های کوتاه، به‌فاصله‌ی نیم میل به‌خط سرراست، پربست دیگری بود. آن نیز چهار گوش بود ولی کنارهای آن درست با نقطه‌های قطب نما میزان شده بود؛ گرد آن دیوار خشتی به بلندی سیزده‌پا بربنیاد سنگی کشیده شده بود. درون آن کاخها و ساختمانهای فرعی رو به‌جنوب‌غربی شمال شرقی ساخته شده‌بودند. جایگاههای جدا جدای آنها و نهرهای آب، یك تالاب، و بازمانده‌های سایبانهایی که در فضای آزادی پراکنده بودند که روزگاری بایستی پراز درخت بوده باشد، نشان میدهد که کاخها درمیان یك‌پردیز منظمی برپا شده بودند.

درآیگاه عمده‌ی این پردیز در گوشه‌ی جنوبی آن بود که آنجا از میان دیوار پربست دروازه‌ی چهار گوش یادمانی بیرون آمده بود. آسمانه‌ی آن بر دو ردیف هریك چهارستون بزرگ صاف ازسنگ آهك سفید برپا بود که برپایه‌های گرد سنگ‌آهك سیاه ساده وتخته سنگهای بنیادی سفید قرار گرفته‌بود. گذرگاهها در پهلوهای کوتاه‌ترش بودکه درآیگاه وددروگاه آن‌را گاوهای بالدار بسیاربزرگ می‌پائیدند. این گاوها از سنگ‌آهك سیاه خاکستری‌فام بر پایه‌های سیاه سنگین بزرگ بودند. جفتی که دردو کنار درروگاه پردیز بودند سر انسان داشتند. درهر کنار آن درهای بسیار کوچکی ازاطاقهای کوچك بازمیشد.

اطاق شمالی دوستونك‌جرزی‌چهارگوش ازدیواربرآمده ازسنگ‌آهك سفید داشت؛ روبروی در آیگاه دو ایزد نگاهبان بـه بلندی دو پا تراشیده شده بود کـه دستانشان را به‌نشان آفرین دادن بلند کرده بودند، ومانند پیشینیان آسوریشان چهار باله بودند. جبه‌مانندی تن آنها را از گردن تا قوزك پا پوشانیده بود. لبه‌ی چاك کنارین آنها با گلك و سجاف ریشه‌دار زیور داده شده بود. بالای آرنج چند رج گلدوزی شده و پایشان با کفشهایی به طرز ایلامی‌ی تازه پوشیده شده بود. ریش

10 - Plut. *Artox*. 3.

پیچیده‌ی آنها کوتاه بود وموی آنها باتابهای کوتاه روی گردنشان افتاده وبالبه‌های گرد وحلقه‌هایی که زیرگوش آویزان‌بود درجای‌خود نگاه داشته‌میشد. ازشاخهای پهن وصاف بزها یك نماد مصری بیرون می‌آمد که درسده‌های پیش میان مردمان آسیای غربی‌بسیار به‌کار میرفت وبه‌این شکل بود: میان دومار «دُمدار» باسرهای افراشته وگرده‌های عادی، سه‌گرده‌ی خورشید با پرهای شترمرغ وگوی بودکه‌گرد آنها را دسته‌های نی گرفته بود. بالای آن به پارسی، ایلامی، واکدی نوشته شده بود: «منم کورش، شاه، هخامنشی.» چون کورش تنهااین‌عنوان ساده‌را دارد بایستی زمانی این دروازه‌را برپا کرده باشد که هنوز شاه زیردست در انشن بوده و بر ضد استیاگس هنوز نشوریده بوده است.

عین همین جمله که بر تالار بارگاه دویست‌متری به شمال غرب وآن‌ور یك چشمه‌ی کوچکی‌ست نشان میدهد که این ساختمان از همان دوره است. دیوارهای خشتش به کلفتی ده پا بربنیاد سنگین و بزرگ از سنگ‌آهك قرار داشت که هر جا فشار از بالا بیشتر بود بسیار تقویت شده بود. هرجا که در یا طاقچه در دیوار خشتی گذاشته شده بود، بجای چوب که در ساختمانهای کهنتر به‌کار رفته بود سنگ آهك سیاه گذاشته بودند که در برابر هم خوش‌آیندتر بود. تخته سنگهای بزرگ برای‌سنگ فرش که نامنظم کنار هم چیده وجور شده بود نیز سیاه بود.

جلوی تالار بارگاه، رو به جنوب غربی، صد وهشتاد وهفت پا کشیده شده بود. ایوان مرکزی کمی بیش از صدپا را گرفته‌بود؛ دربازمانده‌ی فضا دوگوشواره ساخته شده بود. ایوانهای همانند دیوارهای کنارین را زیور می داد، ایوان پشت درازتر بود چون‌آنجا گوشواره نداشت. دردو کنار درگاه سنگ سیاه که ازساختمان به جلوگاه بازمیشد، برروی زیرستونهای‌چهارگوش سیاه دورج هریك ازچهارستون صاف سفید به بلندی بیست پاقرارداشت. بالای ستونها نیمه‌ی بالایین تالار پنجره‌دار مرکزی سر برافراشته بود.

بر دو پهلوی درگاه، درپیش و درپشت، (که بازمانده‌ای از تخته‌سنگهای تراشیده‌ی راست‌ایستاده بود که درمعماری ختی وآسوری باآن خوب‌آشنا هستیم)

صحنه‌ی همانندی بود : سه پریستار پابرهنه و لباسهای تنگ تا قوزك‌پا پوشیده که گاوی رابه‌قربانگاه میرانند. نقشهای برجسته‌ی همانندی پهلوهای درگاههای کنارین را زیور میداد ، ولی موضوع آنها ایزدان نگاهبان بود که به‌طرز آسوری یا تماما به‌صورت انسان یا با سروپنجه‌ی شاهین بر تنه‌ی انسان نموده شده بود . این ایزدان مانند فرزایندگان آسوری‌شان دو جفت بال و همان لباسهای کوتاه را دربرداشتند .

درست درون درگاه درجلو ، بر ِ دراز بارگاه بود که آسمانه‌اش بادورج هریك ازچهار ستون نگاه داشته‌میشد . راهرو میان آنها به‌طاقچه‌های سنگ‌سیاه دردوانتها راه می‌یافت. ستونها بسیار باریك بود ، چون بااین که بلندی آنها به‌چهل‌پامیرسید، گرداگرد آنها فقط سه پا ونیم بود . پایه‌ی آنها سنگ گرد سیاه همواری بود که جزئی از تخته‌سنگ بنیادی بود . برتنه‌های سفید ساده سرستونهایی ، یاا گردرستتر بگوئیم ، تخته سنگهای خیزگاه طـاق نهاده شده بوده که روی دو حیوان را نشان میدهد که پشت‌به‌پشت‌یکدیگر خمیده‌اند. درمیان حیوانها اسب، گاو، شیر، یاشیرهای شاخدار ترکیب‌شده که تاج پردار گاو آسوری باسرانسانی‌را برسردارند دیده‌میشود. بی‌تناسبی میان بلندی این ستونهای بسیار باریك وستونکهای جرزی کوتاه و پهن نوشته‌دار درگوشه‌های ایوانهای ستوندار روشن نشان‌میدهد که تالار بزرگ‌بارگاه از پنجره‌هایی که در بلندی قرار داده شده‌بود روشنی میگرفتند . صفحه‌های قاب‌شده‌ی چوبین از ورقه‌های زر پوشیده شده بود ودرآفتاب میدرخشید .

چهارصد متر دیگر به‌درون پردیز،"کاخ" ۲۵۰ در ۱۴۰ پا، قرار داشت . جلوی آن ایوانی بابیست ستون‌چوبی در دوردیف به‌بلندی ۲۰پا بود . برستونکهای‌صیقلی در دو سرآن نوشته‌ی کورش که باآن آشنا هستیم کنده شده بود . درپشت ، ایوان کوتاه‌تر بود، زیرا کاخ ازاین حیث برگردان تالار بارگاه بود و دو اطاق گوشواره را درپشت ساختمان جای داده بود . برشهای گودی در پهلوی ستونك آنرا به‌دیوار خشتی بست‌میداد ، وسوراخهای دیگر روی ستونکها ، باصورت نامنظمشان، درست بودن فرضیه‌ی الوار افقی و شیب‌دار را برای‌نگاهداشتن‌قسمتهای ساختمان که روی ستونها قرار داشته و آسمانه‌نگهدارهای گلی و کنگره‌های ساختمان رانشان‌می‌دهد.

تالار بزرگ، ۷۳ در ۸۰ پا، درمیانش یك در داشت که از روی احتیاط لازم کمی به‌سمت راست کار گذاشته بود تاجلوی نگاه انداختن ناروا را به اندرون بگیرد. آسمانه‌ی آن با شش ردیف ستون، هرردیفی از پنج ستون، نگاه داشته میشد. تخته‌های پایینی زیر ستون رگه‌های سیاه و سفید داشت؛ تخته‌های بالایی سیاه‌بود. روی آن قالبهای بلند پشت ماهی باراههای افقی می‌آمد که درهمان تخته سنگ با تنه‌ستونهای سفید صاف ادامه‌می‌یافت. نیمه‌ی بالایی آنها گچکاری شده‌بود وبارنگهای زنده مانند آبی لاجوردی، سبز فیروزه‌ای، سبز زنگاری، سرخ روناسی، یك‌سرخ زنده‌تر، وزرد رنگ شده بود. دربرابر این آشوب رنگهای خیره کننده‌ی دل‌ناپذیر، سنگ‌فرش آن سیاه نشانده در سفید بود.

روی درگاههای پیش و پشت ساختمان این صحنه چهاربار نمایانده شده‌بود: شاه در جامه‌ی شاهانه‌ی بلند دامن کشان که چیندار میان پاهایش آویخته بود، با موزه‌ی شاهانه به‌پا، وچوبدستی شاهانه به‌دست، درحالی که از کاخ برای گردش در پردیز بیرون‌میرفت دیده میشد. ابروان و مژگانهایش، تاچینها و گلهای جامه‌اش، زمانی زرنشان بوده. پشت سر شاه بنده‌ی کوچکتری با لباس فراخورش میرفت که بیگمان‌آفتاب‌گیری را که ازروزگار سارگون آسوری‌فقط برای‌پادشاه به‌کارمیرفت روی‌سر شاه نگاه داشته بود. روی این صحنه‌ی بیرون‌رفتن از کاخ نوشته‌ای به‌سه زبان لقبهای شاهانه را میداد وبرخانه، برپیکر، وبرنوشته‌ی او آفرین درمیخواند. بر چین جامه‌اش به‌ایلامی واکدی افزوده شده بود: «کورش، شاه بزرگ، هخامنشی.»[11]

دگرگونی لقب از «شاه» ساده به‌«شاه بزرگ» نشان میدهد که درزمانی‌که این نقشهای‌برجسته کنده شده بود کورش شوریده و کار کشورگشائی‌را آغاز کرده بود. درآن تاریخ شاید آتشکده‌ای را که شمالی‌تر ساخته شده نیز برپا کرده بود؛ گرچه امروز به‌صورت بدی ویران شده، میتوان آنرا از روی آتشکده‌ی دیگری جلوی آرامگاه داریوش، که درست حتی در اندازه‌هایش تقلید آن است، و تقریباً

11 - E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 2.

دست نخورده مانده است وصف کرد. ظاهر آتشکده رویهمرفته یك ماننددسازی با سنگ‌آهك بادوامتر از باروهای بلندی‌است که در نقشهای برجسته‌ی آسوری برای پائیدن شهرهای کوهستانی مادی نموده شده است. آتشکده دریك سامه‌ی مقدس چهارگوش پربست شده بود که خشتهایش نشانی از دیوار این نشیمگاه بود، و ساختمانهای درونش با پایه‌ستونهای سنگ چهار گوش خانه‌های نشیمن کنندگان آن را نشان میداد. بلندی‌ای که بر آن برج برپا بود مانند سه سکوی کوتاه پهن به‌نظر می‌آمد که بیرون آن پلکان تند باریکی آغاز میشد که به‌تنها در کوچك که بالا جلوی برج بود میرسید. سکوی پایینی که نیمی از تمام بلندی را داشت نه درآیگاه و نه پنجره‌ای نشان میداد، فقط فرو رفتگیهای چهارگوشی که دراصل جای تیرکمان بوده نمایان بود. در آن درسکوی دوم‌بوده، که‌سنگ‌آهك سیاه، زیریك قالب ساده، بازنماینده‌ی چوب آن است. وآن به‌نوبه‌ی خود در زیر یك پنجره‌ی دروغین‌بوده که زمانی سوراخی برای‌نگاه انداختن به‌درون بوده‌است. پشت درآیگاه دروغین میتوان سوراخهایی را دید که برای جا گذاشتن بازوهایی بوده که لت در روی آنها میچرخیده‌است. سه‌رج، هریك ازدوپنجره‌ی دروغین، وهررج به‌اندازه‌های گوناگون، با قابهای دوتایی ازسنگ‌آهك تیره، سه‌سکوی بالایی را نشان میداد. ستونکهای جرزی عادی در گوشه‌ها آسمانه را نگاه میداشت. یك قرنیز دندانه‌دار باسرهای بیرون‌جسته‌ی تیرهای‌سقف جورشده‌بود. تخته‌های پهن بزرگ، بایك شیب هرمی کم، که به‌پهنا گذاشته شده بود، آسمانه را تشکیل میداد. پنجره‌ها و جای تیرکمان فقط به‌صورت زیوری درآمده‌بود، زیراآتش مقدسی که درون میسوخت بایستی ازوزش ناگهانی پائیده شود و خود روشنی بسنده میداد.

برپیش‌آمدگی کوتاهی از تپه‌ای در گوشه‌ی شمال شرقی جلگه و برنگرنده برجاده‌ی ازصخره‌بریده‌شده‌ای که بر آن مادیهای شکست خورده را که بسوی همدان روانه بودند نگریسته بود،[۱۲] کورش سکویی را برای یك ساختمان تازه که براین گذرگاه رزمی دست یابدآغاز نمود. بالای جاده جلوی سکو به‌درازای ۷۷۵

۱۲ - سترابو، دفتر ۱۵، ۳: ۸.

پا بود، وخودسکو به‌بلندی ۴۰ پا ؛ زمین بیرون سکو ازجلو به‌سمت پشت تپه‌سربالا بود تا به‌سطح سکو میرسید وسکو درتپه گم میشد. برای پرهیز ازیکنواخت بنظر آمدن، ساختمانها به‌بلندیهای گوناگون به‌ردیفهای افقی ساخته شده‌بود. درگوشه‌ها سنگها سروته بادقت یکی‌درمیان چیده شده بود، وبی‌ملات با بستهای آهنی سرکج دم‌پرستوکی به یکدیگر چسبانیده شده بود. پشت آن دیوار دیگری از سنگهای کوچکتر با دقت تراشیده بود، و پشت آن خاك و نخاله بود. حتی پیش‌ازآن‌که کار این‌سکو به‌پایان برسد کورش برای جنگیدن باماساگتی‌ها روانه شده‌بود. اوهرگز برنگشت و کار ایستاده ماند. پاره‌ای ازسنگهای بیرونی درجای خود ترتیب داده شده بود که فقط یك‌حاشیه‌ی باریك تراشیده‌ای جا گذاشته بود ؛ رجهای بالایی تا امروز نشانهای دست گلکار وبرجستگی‌های ناهموار را همان گونه که ازسنگ‌تراشی بیرون آمده بودند نگاه داشته‌اند.

در جنوب غربی این گروه کاخها، کورش آرامگاه خود را فراهم کرده بود. مانند آتشکده، این آرامگاه برسکویی، در پایش ۴۸ در۴۴ پا، قرار داشت، و با شش‌پله‌ی بزرگ بابلندیهای نامنظم به‌بالای آن که ۱۷پا بلندی داشت میرسید. روی پله‌ی هفتم خود قبر جای‌داشت که ازتخته سنگهای بزرگ سنگ‌آهك سفیدساخته شده‌بود که بابستهای آهنی بادقت به‌هم‌چسبانیده‌شده‌بودند. شکل آن مانندیك‌خانه‌ی ساده‌ای بود که آسمانه‌ی شیروانی‌مانند تیزش خاستگاه شمالی آن را نشان میداد. تنها زیورآن خوشه‌های گل برجسته روی قرنیز بالا و دور پایه‌ها بود. میتوان‌فرض کرد که روی‌آن‌نوشته‌ی شاهانه‌ی کوتاه معمولی کنده شده‌بود، زیرا اونسیکریتوس که همراه اسکندر این یادمان را دید میگوید که نوشته‌ی یونانی و پارسی این بود: «اینجا من کورش شاهنشاه آرمیده‌ام.» اریستوبولوس سردار اسکندر این نوشته‌ی کوتاه ولی‌شایسته وسنگین را گسترد تاآن‌را باآنچه به‌فکریونانی شایسته‌ی کورش بوده جوربکند: «ای مرد، منم کورش که این شاهنشاهی‌را برای پارسیان به‌دست آوردم و شاه پارس بودم ؛ پس به‌این یادمان من رشك مورز.»[۱۳]

۱۳ ـ همان کتاب، ۳ : ۷.

درگذشت و بخاك سپردن كورش

مرگ كورش ناگهان آمد . ماساگتی‌های نیمه‌صحراگرد كـه يك تيره‌ی سكايی آن ور رودخانه‌ی اراكسس بودند مرز شمال شرقی را تهدید میكردند . يك جنگ كينه توزی پرهیزناپذیر شده بود و كورش برآن شدكه شخصاً آن‌رارهبری كند . شاه سالخورده جانشین خود ، كمبوجی را باعنوان شاه بابل گذاشت و روانه شد . پلی برای گذر كردن از رودخای اراكسس ، درمرز شاهنشاهی ، ساخته شد و كورش‌به‌كشور دشمن‌تاخت. نخست‌تااندازه‌ای كامیاب‌شد ؛ آنگاه شهربانو تومیریس اورا به درون‌سرزمین به‌دام انداخت ، و كورش درنبرد بزرگی شكست خوردوخود زخم برداشت . پس از سه روز كشورگشای توانا مرده بود ، قربانی يك شهربانوی ناشناس‌سكايی . كمبوجی نسای پدرش‌راباز آورد ودرقبری كه‌در «اردوگاه‌پارسیان» آماده شده بود به‌طرزی شـایسته به‌خاك سپرد .[۱۴]

همراهان جنازه برای درآمدن به آرامگاه ، جلوی در كوتاه چوب نما كه فقط ۳۱ در۵٤ اینچ بود ، خم شدند ودرِ سنگی چرخان را پس زدند، وچون برای باز كردن دردوم بایستی جا داشته باشند ودر اول را به بندند، درون آرامگاه خودرا در تاریكی محض یافتند . درون آرامگاه بی‌پنجره ، $10\frac{1}{2}$ در $7\frac{1}{2}$ پا و به بلندی ۸ پا تاسقف هموار آن ، آنها انبوه گشتند و آماده‌ی بجاآوردن بازپسین آذینهـای بخاك سپردن درپرتو شعله‌ی لرزانی‌شدند . نسای كورش را درتابوتی اززر گذاشتند كه برتختی نهاده شده بود كه‌پایه‌هایش اززر ساخته بود . میزی برای برات‌گذاشته شده بود كه‌برآن‌شمشیرهای كوتاه‌پارسی ، گردن‌بندها ، و گوشواره‌هایی‌ازسنگهای گرانبها در زر نشانده نهاده بودند . سندس و كتان دوخت بابل ، تنبانهای مـادی ، جامه‌های آبی ، ارغوانی‌ورنگهای دیگر ، لباس«كاوناكس» وبافته‌های گل‌وبوته‌دار بابلی ، همه را روی هم چیده بودند تاپادشاه در گذشته باشكوه شایسته‌وآیین‌درست به جهان‌دیگر نیاكان آریائی‌اش‌درآید . خانه‌ی كوچكی‌درنزدیكی برای نگاهبانان

۱٤ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۲۰۱ و پس‌ازآن ؛ كتسیاس ، پارسیان ، دفتر۱۱ ، خلاصه‌های ۳۹-۴۷ ؛ دیودوروس ، دفتر ۲ ، ٤۲ : ۲ ؛ بروسوس ، كرته‌ی ٥٥ (S) .

مجوسی ساخته شد کـه بایستی این مقام را به جانشینی ارثی نگاه دارند. به آنها روزی یك گوسفند با آرد و باده جیره میدادند؛ هر ماهـه نیز اسبی برای قربانی آریائی به این قهرمان به آنها داده میشد. گرداگرد آرامگاه را پردیز فراگرفته بود، وجویهایش چمنهای‌مرغزار ودرختان ازهمه نوع‌را که روی آرامگاه بازپسین کورش موج میزدند آبیاری میکرد.[۱۵]

اجزاء هنرهای زیبای پارسی

جایگاه مهین‌شهر کورش، با آنکه به وضع بدی ویران شده، یك فرهنك ملی کاملا پرورده‌ای را نمایش میدهد.[۱۶] الهام، شاید از راه شوش، از گاوهای‌بالدار وجنی‌های آسوری، از نقشهای برجسته‌ی ختی برسنگهای سیاه برپا ایستاده، از کاخهای سکودار بابلی وآسوری، یااز نمادهای دینی مصری آمده باشد. پارسیان نخستین مردمی نبودند که ستون به‌کار ببرند.

بااین همه، جمع اینها دریك هنر نوینی درهم آمیخته شده که‌خاستگاههای آن را باید در جایگاههای هنوز کاوش نشده جستجو نمود. این هنر، گرچه بـا جانشین بلا فصل‌اش در تخت جمشید که بهتر حفظ شده از بسیاری جهات فرق دارد، ولی یك هنر کاملا پخته ورسیده است. از ویژگیهای آن میتوان بیادداشتن نیای مستقیمش را در معماری شمالی باچوب، که در آسمانه‌ی شیروانی مانند، ایوانهای ستوندار، ونقشه‌ی روی زمین آن بازمانده ذکر کرد. جایگزین کردن سنگ آهک سفید به جای دیوار هـای اصلی خشتی، و در برابر سنگ آهك سیاه کـه به جای چوب قابهای در و پنجره به‌کار برده شده و بسیار دلپذیراست، خـاص این هنر است. چند تکه از پیکرتراشی که باز مانده است نشان میدهد که هنرمندانی کـه این نقشها را تراشیده‌اند میدانستند کـه این نقشها بایستی تابع طرح معماری

15 - Aristobulus, Frag. 37 (J), in Arr. *Anab.* vi. 29. 4 ff.; Strabo xv. 3. 7; Plut. *Alex.* 69. 2; Curt. x. 1. 30. درباره‌ی آرامگاه که بسیار وصف شده نیز نگاه کنید به F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs* (1910), pp. 166 ff.

16 - Sarre - Herzfeld, *op. cit.*, pp. 174 ff.; E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, I (1929), 4 ff.; *Iran in the Ancient East* (1941), pp. 211-12, 221 ff., 256 ff.

باشد ؛ این هنرمندان نیز حس ایرانی را برای موزون بودن نشان میدهند، چنان که در تکرار هر صحنه‌ای چهار بار دیده میشود . دیگر از خصوصیات این هنر بکار بردن تخته سنگهای نقشدار برپاایستاده است که دیگر ملزوم طرح معماری نیست ، وپیکرتراشی آن برجسته نیست بلکه توی سطح پهلوی درگاه ، که به‌جای چهار- چوب قاب بکار رفته ، فرورفته است . پس ، پیکرها گرد شده نیستند بلکه‌هموارانند و هرگز از خط سطح سنگ بیرون نمی آیند . آویختگی‌های چیندار زیرتراش شده اند ، که بااین کار یونانیان اقلا تایك سده‌ی دیگر آشنا نبودند .

در اجزاء گوناگون این هنر ، خواه از سرچشمه های بومی یابیگانه گرفته شده باشد ، در همه روح ایرانی‌دمیده شده است . ما باید بسندگی‌فنی این هنرنوین را بستاییم ؛ هرگاه ساختمانهای آنرا درپرتو یك انگارش پرورده‌ای بازسازی کنیم ، حس زیبایی خوددار آن مارا افسون میکنند . پارسگرد ، گرچه بطور هراسناکی ویران گشته ، از بسیاری جهات برتخت جمشید بزرگ‌نماتر برتری دارد .

فصل پنجم

زندگانی درمیان مردمان زیردست

در سرزمین میهن مادی و پارسی زندگانی نسبتاً ساده بود. کیاکسارس، استیاگس، و کورش میتوانستند کاخها برپا نمایند و دربار شاهانه گرد خود فراهم کنند، زیرا باج برای ساختمان کاخها ونگهداری دربار بدست آزادگان ملت خودشان پرداخت میشد. پیشه‌ی عمده‌ی فلات، چرانیدن گله‌های بزرگ گوسفند و بز در دره‌های کوهستانها یا گله‌داری گاومقدس، بدست نیمه صحرا گردان انجام میگرفت. در جلگه‌ها شمار کمی نشیمن کرده بودند وبا کمك آبیاری از قناتها یك کشاورزی ابتدائی پیش گرفته بودند. هرکجا حق داشتن خانه یاقطعه‌زمین فردی بود برپایه‌ی مالکیت ساده‌ی نگاهداشتن و بکار بردن زمین بود.

نوشته‌های ایلامی و بابلی

با گشودن ایلام و بابل، کورش با یك شهریگری بسیار کهن‌تر و پیچیده‌تر در تماس آمد. این کشورها کهنی خود را بویژه باسندهای نوشته که دیرزمانی بود به کارمی‌بردند نشان میدادند. نزدیك به بیست‌وپنج سده بودکه بابل بادفترداری آشنا بود و تاشه‌های گوناگونی پرورانده بود که از روی آنها حتی معاملات سوداگری‌ایرا که اهمیت کم داشتند روی لوحهای گلی ثبت مینمودند. چند سده پس از آن ایلامیان نشانهای میخی را برای زبان خودشان تغییر صورت دادند و از

تاشکهای کارگزاری وسوداگری‌بابلیان‌همسایه شان تقلید کردند. اگرچه پارسیان به نوبه‌ی‌خود الفبایی ازنشانهای‌میخی برای نوشته های شاهانه‌ی‌خود درست کردند، ولی به‌نظر می‌آیدکه این‌الفبا هرگز برای مقصدهای دیگری بکاربرده نمی‌شد. پس برای آگاهی از زندگانی مردمان زیردست درزمان‌هخامنشیان باید سرچشمه‌های خود را درلوحهای گلی که به‌ایلامی، اکدی، یاآرامی نوشته‌شده جستجو نماییم.

خوشبختانه هزاران از اینگونه لوحها را باز یافته‌ایم. زمانی که همه‌ی این مجموعه‌را نسخه برداری کنیم، که روی‌هم پیرامون‌پانصدهزار لوح است، وداده‌های هنگفتی را که این لوحها پیش ما نهاده‌اند ترجمه و از هم گشوده سازیم، یك تاریخ کامل اقتصادی واجتماعی‌ی یك بخش مهمی از شرق نزدیك باستانی را خواهیم‌داشت که نزدیك به‌سه هزار سال پیش میرسد ـ که خود بیش‌از نیمی‌ازتاریخ نوشته شده‌ی بشر است.[۱]

دیوانسرای شوش

با گشودن ایلام، کورش وارث شوش پایتخت باستانی آن شد، که جایگاه آن برلبه‌ی سرزمین گل و لای بابل این نتیجه را داشت که مردم‌آن دیرزمانی‌بود بالوحهای نوشته‌آشنا شده بودند وآن‌را بسیار به‌کارمیبردند. گرچه بیشترلوحهای ایلامی از زمان نسل پس از کورش است، خوشبختانه بیش ازسیصد لوح داریم که میتوانیم آنهارا تقریباً بی گفتگو از دوره‌ی پادشاهی‌او بدانیم. یکی ازآنها به‌خود کورش‌اشاره‌میکند. دیگری‌ازیك لیدی نام‌میبردکه بایستی پس‌ازگشودن سارديس در ۵٤۷ نوشته شده باشد. سومی که از پادشاه مصر سخن میگوید روشن است که پس ازسال ۵۲۵ نوشته شده.

این لوحها از دیوانسرای پایوران باج و درآمد کوداکاکا و هوبان هالتاش، اتباع ایلامی پارس است. از این لوحها میتوان بیش از یك نگاه کوتاه به‌شوش‌آن

1 - Olmstead, « Materials for an Economic History of the Ancient Near East, » *Journal of Economic and Business History,* II (1930), 219 ff.

زمان انداخت. همان‌طور که میشد انتظارداشت دوره‌ی دیرتر زبان ایلامی بابکاربردن واژه‌نگارهای بکلی بابلی و با بیش‌ازچند واژه‌ی عـاریه شده ازبابلی و پارسی نشان داده میشود.

این‌لوحها بامهرهایی که دارند به طرزشایانی استوان‌شده‌اند. گاهی نوشته‌ی روی مهر هدیه‌نامه‌ای به یك ایزد بابلی چون مردوك یانبو است. روی یکی ازاین مهرها کهن‌ترین نمونه‌ی یکی‌از نقش و نگارهای معمول پارسی‌را می‌بینیم که شاه تاج کنگره‌دار جنگ برسر دارد وغول بدخواه‌را کارد میزند. درمیان‌نام کسانی که یاد شده‌اند طبعاً بیشتر آنها ایلامی هستند. ولی نامهای بابلی و پارسی درمیان آنها فراوان پخش شده است، چون شوش میان این دو کشور قرار دارد.

سندهای سوداگری از سرمشقهای بابلی پیروی میکنند. یك نمونه ازآنها را اینجا نقل‌میکنیم: «ده شکل سیم، ازآن اومانونو، که ریشی کیدین درماه‌مارس دریافت داشت؛ لوح راهوبان‌نوگاش، پسر هوترارا، نوشت.» این یك تاشك سند وام است که یك بانکدار خصوصی میداده است. این بانکداران عضو طبقه‌ی نوینی بودند که در بابل آنزمان تازه داشتند سربرمی‌آوردند. برای‌این گونه وامها بدون ذکر بهره همانندهای بابلی نیز هست. یك همانند حتی نزدیکتری در وام دیگری که همین اومانونو داده یافت میشود: هوبان‌اپی شش‌شکل زر دریافت میکند؛ اگر وام در ماه بعد پرداخت نشود بهره افزایش می‌یابد. این لوح نیز نشان میدهد که بانکداران ایلامی باهمان نیرنگهایی که همکاران بابلی‌شان به‌کارمیزدند آشنا بودند؛ در لوح درونی شش‌شکل زر با نرخ بسیار مساعد یك پوند سیم یا به‌نسبت ده به‌یك وام داده شده؛ ولی روی پوشه‌ی آن (تنها قسمتی که برای بازرسی در دسترس بود مگر آن‌را درحضور داوری می‌شکستند) وام با کم گذاشتن یك شکل زر داده‌شده که به‌نسبت معمولی‌تر دوازده‌به‌یك است. لوحهای دیگر درباره‌ی فروش گوسفند یا سپردن گوسفند به‌چوپانان است.

ولی بیشترینه‌ی لوحهای دیوانسرا فقط سیاهه‌ای ازچیزهایی‌ست که پایوران باج و درآمد دریافت میداشتند. هرچند که این‌لوحها خشك وخسته کننده به‌نظر

بیایند ، آنها نیز به‌آگاهی ما از آن زمان بسیار می‌افزایند . ازحیث‌مقدار درآمدی که جمع میشده ، نخست پارچه‌های بافته هستند که با گوناگونی‌سرگردان کننده‌ای از رنگها و شیوه‌های محلی دیده میشوند. تنزیبهای مادی در دروازه‌های کاخ همچو یك انحصار شاهانه فراهم میشد یا «ختیها»ی سوریه‌ی شمالی آنها را می‌آوردند . از یکصد وبیست جامه که برای داد وستد دوخته شده ودوشکل وزن رنگ ارغوانی گرانبها که در رنگرزی آنها به‌کار رفته خبرداریم .

لوحهای دیگر سیاهه‌ای از ساز و برگ سپاهیان میدهند . درآنها از کمان، چندتایی به‌شکل آسوری ، یاد شده ؛ زه برای کمان ، تیر و نی که از آن تیرها را میساختند ، نیزه ، سپر و پوستهایی که باآنها سپرهارا می‌پوشانیدند ، ذکرشده‌است. برخی از این سازوبرگهارا بغان ، هوتران و اینشوشینك ، بغـان بزرگ شوش ، باید فراهم‌کنند ؛ بغهاهم ازجاهای دیگراینهارا به دست می‌آورند . مثلا برج پرستشگاه یکی از بغها یکصد و بیست جامه‌ی رنگین ، یك چیز آهنین به‌وزن هفت پوندونیم، با پنج پوند صمغ خوشبو دریافت میکند . رویهمرفته مقدار هنگفت شگفت‌آوری آگاهی از زندگانی روزانه‌ی شوش در این دوره‌ی کوتاه به‌دست ما رسیده است.[۲]

کارگزاری بابل

در هیچ قسمتی از تاریخ اجتماعی و اقتصادی سه‌هزارساله‌ی بابل به اندازه‌ی دوسده و یك چهاریك پس از ۶۲۵ گواه سند در دست نداریم . بیش ازده هزار سند کارگزاری و بازرگانی ، کـه تقریباً میان دوره‌ی کلدی و دوره‌ی اول هخامنشی برابر قسمت شده ، تـا کنون نشر یافته و از هم گشوده شده است ، هرگاه ششصد نامه‌ایرا که به پایوران بلند پایه یا از طرف آنها نوشته شده ، که در همان سالهایی فرستاده شده که اختیارداری سیاسی از دست سامیان به دست ایرانیان می‌افتاد ، به آن بیفزاییم ، موادی برای شرح دگرگونیهای کارگزاری ، اجتماعی ، و اقتصادی در دست خواهیم داشت که برای عصری به‌این کهنی همانند ندارد .

2 - V. Scheil, *Textes Elamites - Anzanites,* Vol. III (1907); *ibid.*, IV (1911), 310 ff.

در میان این سندها که میتوانیم به‌آنها رجوع کنیم وامهای بذر، خوراك، و سیم، قراردادهای معمولی بازرگانان، فروش زمین و ملك یا خانه یا کشتزار، اجاره‌نامه برای آنها و رسید پرداخت اجاره بها، فروش برده به شمار های بسیار، صورت رعیتهای وابسته به ملکهای بزرك و معاملات با آنها، صورتهای دیگر پایوران یا روستائیان آزاد که کار میکنند، قراردادهای شاگردان کارآموز، گزارش پایوران بلند پایه و پایین، و گزارش دادرسیها و وچرهای دادگاهی دیده میشود. فصل نوینی در تاریخ قیمتها میتوان نوشت و حتی با نمودارهای مفصل آن را روشن کرد. تمام زندگانی بابلیان، چه آزاده و چه عامی، در پیش چشمان ما با جنبه‌های گیرای گوناگونش میگذرد.[۳]

در روابط با زیردستان بابلی‌اش، کورش «شاه بابل، شاه سرزمینها» بود. با این پافشاری که شاخه‌ی باستانی پادشاهان بریده نشده مانده است، کورش بابلیها را در خودپسندیشان می ستود و خرسند نگاه میداشت، و به این گونه وفاداری آنها را به دست می‌آورد و بر روی حقیقت بردگی آنها سرپوش میگذاشت. او با باز-گردانیدن بغان اسیرشان آنها را سپاسگزار نمود. ولی گوبریاس فرماندار بود که پس از روانه شدن شاه نماینده‌ی قدرت شاهانه بود. معمولا در سندهای ما او همچو جایگزین شاه یاد شده است، که طرفهای یك قرارداد به او سوگند میخورند و شکستن پیمان در برابر او گناه به شمار میرود. در نامه‌ها او گاهی به نظر می‌آید که در کارگزاری محلی یکراست مداخله میکند. فرجام خواهی از وچرهای وچرگران محلی را میتوانستند یکراست به دربار فرماندار ببرند. ولی رویهمرفته اختیارداری مستقیم کارهای محلی به «پیك شاه» سپرده بود، که نزدیك شدن بازدید او برای بازرسی بسیاری از پایوران را ساعتها نگران میداشت. نظارت بر دارایی پرستشگاهها نیز به دست افسران شاهانه سپرده شده بود. ازهرحیث دیگر، کورش

3 - Waldo H. Dubberstein, « Comparative Prices in Later Babylonia (625-400 B. C.), » *AJSL*, LVI (1939) 20 ff.; cf. *JAOS*, LII (1932), 304. برای انتشار کامل بررسیهای دابرشتاین باید تاپس ازجنگ منتظر باشیم؛ درعین حال قسمت دیگری در نسخه‌ی ماشین شده در کتابخانه‌ی بنداد شرقی در دسترس است و در این گزارش کوتاه به‌کار رفته است.

با درپیش‌گرفتن طرز کارگزاری کــه بابلیها با آن آشنا بودند و حتی نخست بـا نگاهداشتن پایوران پیشین در مقامهایشان بابلیها را آرام نمود .

ولی نامه ها یك سخت گیری در حکومت نوین نشان میدهند . این نـا گزیر بود زیرا بازپسین روزهای نبونئید یك ازهم‌پاشیدگی روزافزونی را نمایان‌میکرد. رشوه گیری افسار گسیخته پیش میرفت . یکی از این نامه‌ها که نمونه است گله‌ای از نبوموکین‌زر به نادینواست : « آیا کار شما مهربانی برادرانه است ؟ شما گفته‌اید : ' هرچه فرمان‌دهی‌چه بزرگ چه کوچك فرمانبردارم. ' گرچه شمامیدانید که من به چهار گوسفند برای 'دهش' ام نیازمندم ' و میخواهم باجی بر مردم راسیبتو بگذارم' بااین‌حال شمااز آن‌جلو گیری‌میکنید. آیا این‌رفتار یك کاروژول نیست؟ یك‌شب‌هم درنگ مکن ' واکنون آن را بفرست !» یك نمونه‌ی دیگر نامه‌ای‌ست از بل‌زرابنی به همین نبوموکین‌زر : « هرماه پیك شاه می‌آید ومقامهارا بازرسی‌میکند. هیچ‌کس هرگز سر کار خودنیست . پایوران پرستشگاه آمده‌اند که به بینند چیست . چون پیك هنوز به شاه گزارش نداده' مردی را که گاو و گوسفند به او سپرده شده بود و سر کارخود نبوده در زنجیر بیفکنند و به اینجا بفرستند . »[۴]

چگونگی کار کردن حکومت نوین را درعمل میتوان با قضیه‌ی سرراهزن گیمیلو روشن‌ساخت . باپیشدستی‌کردن از درهم شکستگی کارگزاری ' اوحیوانات بسیاری را که ازآن « بانوی اوروك » بودند به ملکیت خود درآورده بود ' گرچه داغ ستاره روی آنها نشان میداد که ازآن اشتار هستند . بدون رضایت نمایندگان و نویسندگان پرستشگاه ائانـا او گوسفندان را از چراگاه پرستشگاه برده بود . او چوپان خود را واداشته بود کــه پنج گوسفند ماده کــه داغدار هم بودند از چوپان اشتار بدزدد . یك پیشکار دیگر پرستشگاه به او سه گوسفند هر کدام به یك شکل فروخته بود . برادر او یك بز داغدار که از لارسا می‌آوردند در دروازه‌ی شهرربوده بود . فرماندارن و نویسندگان پرستشگاه به گیمیلو فرمان داده بودند که چوپان

4 - A. T. Clay, *Miscellaneous Inscriptions in the Yale Babylonian Collection*(1915), Nos. 26 and 139 .

پرستشگاه را که ده سال بود گوسفندانش را به ائانا نیاورده بود بازداشت کنند؛ پس از آن که برای «حمایت»، ده «کور» جو، دو شکل سیم، و یك گوسفند از او درآورد، گیمیلو پسر چوپان را در زنجیر آهنین افگند و او را وا گذاشت.

اصلاحاتی که تهدید شده بود در اعصاب پایوران اثر بخش افتاد، و اردی‌گولا به شمش‌اوبالیت اندرز داد که دیگر کارهای بد گیمیلو را، که در انجام دادن وظیفه‌اش کوتاهی کرده و سهم خود را برای هدیه‌ی سال نو و گمرك میوه ها را نپرداخته‌است نادیده نگیرد. چوپان می‌آید که حسابش را روشن کند؛ بدهکاری او بسیار است، پس مقداری را که بدهکاراست کم کن و فقط مانده را به گیمیلو بده. شمش‌زراقیشا گیمیلو را آگاه میکند که پیك کارگزار آمده ومتهم را وادار می‌کند که بی‌سروصدا با او برود.

در سپتامبر ۵۳۸ گیمیلو را در پیشگاه انجمن، شورا، و پایوران اوروك به دادرسی آوردند؛ صورت کسانی که حاضر بودند درحقیقت صورت نامداران آن‌شهر بود. اقلا چهار نویسنده‌ی پرستشگاه لازم بود که گواهی را بنویسند. یکی پس از دیگری به دزدیهای او گواهی دادند. زمانی که نیدینتوم خستوان شد که برای گوسفندانی که دزدیده سه شکل دریافت داشته این سند را در انجمن نشر دادند: «سیم به گیمیلو داده شده است.» گواه دوم به دزدی گوسفندان و بزش بدست‌برادر گیمیلو گواهی داد، وسومی سوگند یاد کرد که «آن بز را در حضور من نادینا گرفت.» گیمیلو خود خستوان شد: «من‌برادرم نادینا را فرستادم.» حتی‌یك‌دزدی را هم گیمیلو انکار نکرد: «آن بره‌ی کوچك را من بردم،» ولی برای این که خطاهای خود را ملایمتر بنمایاند اصرار داشت که «دو گوسفند دیگر را برای روز مقدس جا گذاشت!» در مورد دیگری در حالی که اقرار به یك دزدی نمود، پرخاش کرد که از فرصت دیگری برای دزدیدن دو شکل و یك بزغاله‌گذشته‌بود. با این همه، دادگاه حکم پس‌دادن مال و جبران زیان را داد ـ شصت حیوان بجای هر حیوان که دزدیده؛ جمع جریمه به ۹۲ گاو، ۳۰۲ گوسفند، و یك پوند و ده شکل سیم رسید.

بی آن که از این حکم تـا مساعد دلسرد بشود ، گیمیلو از دربار فرمانداری بابل درخواست فرجـام کرد ، و در همان حـال بـرای هزینه‌ی این درخواست بـه دزدیهای خود ادامه داد . به پریستاران ائانا و پایوران بلند پایه‌ی اوروك فرمان‌داده شد که به دربار بیایند همراه با گواهی که بایستی در باره‌ی این دزدیهای‌تازه‌گواهی بدهد و گرنه کیفر سختی خواهـد دید . فرجام‌خواهی گیمیلو رد شد . تـا آوریل ۵۳۴ ، چنان‌که به « پریستار » اوروك مینویسد ، اجازه‌ی بیرون رفتن از بابل به او داده نشد ؛ « شما ، ای خاوند من ، می بینید که چگونه من بسیار می‌لنگم . » ولی نبوتاریس ، قصاب خداونـد بیل مردوك و پرستشگاه اسا گیلا ، پنج پوند سیم گرد آورد و آن را به سه تن از مردان بانفوذ داد . گیمیلو پافشاری میکند که ازمالیات جو چیزی بدهکار نیست مگر ۱۱۰۰ « کور» جو که برای مالیات پرستشگاه ائانا گردآوری شده . بیش از ده سال است که اودرخواست بذر جو نموده ، ولی‌پایوران پاسخ میدهند که کاری برای او نمیتوانند انجام بدهند زیرا در اور بازداشت‌شده‌اند. گیمیلو می‌پرسد : « پرستشگاه‌های ائانا و اگیشونوگی چه هستند کـه چنین شده است ؟ شما کارگزار هردو هستید ؟ آنچه نـزد خاوند من درست است همان را بفرمایید ! باشد کـه خاوند خدا بنده‌ی شما را آزاد گرداند و بـه خانه‌اش بفرستد . خداوند و نبو میدانند که درپیش در حضور خاوند خدایم برای پانصد کور جو بسته شده بودم ؛ به بینید ، نبوتاریس را در باره‌ی این موضوع نزد خاوندم فرستاده‌ام . »

یا از چاپلوسی بسیار زننده و زشت گیمیلو به برترش بود که او را همردیف خود خداوند مردوك گذاشته بود ، یا آن‌که پنج پوند سیم اثر بخش‌تر افتاده بود ، تا دسامبر دزد محکوم به خانه‌اش بر گشته بود و بازمانده‌ی گاوهای مالیات سال‌پنجم زیر یوغ گذاشته و به او داده شد ! با در نظرگرفتن این که برای گیمیلو دشواربود که به‌آن‌چه به‌او سپرده شده دست‌درازی نکند ، درشگفتیم که می‌بینیم نبوموکین-اپال فرمان میدهد که شمشهای زر را در قایق گیمیلو بگذارند، با اینکه پسر گیملو باید همچو گروگان در انبار نگاهداری شود ؛ هیچ کس تا بازگشت گیمیلو حتی پایش را بلند نکند .

آنگاه گیمیلو و ادادشوم‌اوسور ، سرکارگزار شهرب ، برده‌های پرستشگاهی پیش بغبانوی اوروك می‌آورند و آنها را به دست نبوموکین‌اپال و نبواه‌ادینا می سپارند . آنها از گیمیلو درخواست میکنند که آن‌چه فرماندار فرمان داده به‌آنها بگوید ، چون بمحض آن که فرمان او را بدانند آنرا انجام خواهند داد . گیمیلو پاسخ میدهد : « گوبریاس فرمانی درباره‌ی آنها نداد . ولی درباره‌ی مردمانی که آوردم و به شما نشان دادم ، بگذارید که کار معین را در اثانا انجام دهند تا این‌که فرمان گوبریاس را درباره‌ی آنها دریافت دارید . ولی در باره‌ی مردانی از میان آنها که من از زنجیر آزاد ساخته‌ام ، به لوح اشتار اوروك من مسؤلیت این که نگریزند به گردن میگیرم . »[5]

زندگانی اجتماعی در بابل

در سده‌های پیش جمعیت بابل طبقه‌بندی شده بود ، اگرچه شاید زیاده روی باشد که بگوییم‌به‌صورت« کست »(گروه یاطبقه‌ی ارثی‌اجتماعی)درآمده بود. درسر همه شاه و درباریان‌اش بودند که پایگاه اجتماعی‌آنها فقط بستگی به‌این داشت که « دوستان شاه» بودند . مانند شهربها و دربارپانشان، آنها بیگانگانی‌بودند که درپی کشورگشایی به‌اجتماع‌بومی بابلی‌تحمیل شده بودند . اگر آزادگان بابلی را دراین طبقه‌ی پایوران پارسی بگنجانیم ، آنها پایگاه خود را به موقعیت خودشان در سر اجتماع بابلی مدیون بودند .

اعضای این طبقه‌ی اشرافی‌ی نژاد وثروت مهمترین شغل‌هارا در دولت داشتند. نامهای آنها درهر گونه سندی بسیاردیده میشود . همیشه‌آنهارا میتوان ازسلسله‌ی نسبشان باز شناخت ؛ در حالی که برای مردم عادی تنها پدرشان یاد میشود ، برای آزادگان نام نیاکانشان نیز داده میشود . این نیایی که شخص از « فرزندان »اوست ، ممکن است یك فرد بخصوصی باشد یا ممکن است فقط با عنوانش نشان داده شود ،

5- A. Tremayne, *Records from Erech* (1925), Nos. 7, 31, 35, 46, 58, 82, 73, 70; Clay, *op. cit.*, Nos. 185, 8; C. A. Keiser, *Letters and Contracts from Erech* (1917), Nos. 63, 19; G. Contenau, *Contrats néo-babyloniens*, Vol. II (1929), Nos. 125 and 134.

مانند بافنده، گازر، ساختمانگر، ماهی گیر، آهنگر، شبان، یا پزشك. جاپای یکی از این خانواده‌ها را میتوان هفت سده در اوروك درزمان آسوری دیر، کلدی، هخامنشی، سلوکی، تا دوره‌ی پارتی که پس از آن دیگر منابع میخی نیست دنبال کرد. بررسی بیشتردراین شجره‌نامه‌ها آگهی‌های پرارزشی‌درباره‌ی‌این‌خانواده‌های بزرگ به ما خواهد داد.

یکی دیگر از این خانواده‌ها خانواده‌ی اگیبی بود، که مهمترین دستگاه بانکداری بابل بود. بعداً درهم شکستن ناگهانی این خانواده را پس ازمرگ‌بزرگ این خانواده، اتی‌مردوك بالاتو، دنبال خواهیم‌نمود. چندخانواده‌را میتوان‌پژوهنده خواند، مانند خانواده ی نبوریمانی، ستاره‌شناس نامور، کـه یونانیان اورا به نام نبوریانوس می شناختند، که یکی از گواهان درزمان پادشاهی داریوش و « فرزند پریستار بغ ماه » است. خانواده های دیگر پـایوران بودند، مانند گروهی کـه «فرزندان مردنمك» ، یا به عبارت دیگرگردآور مالیات نمك، بودند. خانواده‌های واقعاً بزرگ به کارهای ویژه دست نمیزدند؛ درهربخشی از سوداگری و کار گزاری کشوری اعضای آنها دیده میشود.

همه‌ی آزادگان شاروندان کامل (مار بانو) شهرهای آزاد بابلی بودند، که حقوق خودرا که بافرمانهای آسوری استوار شده بود بادقت می‌پاییدند.[6] از حیث شماره آنها فقط بخش کوچکی از جمعیت بودند. آنهـا ملکهای شهری خود را با مالکیت ساده‌ی دردست‌داشتن و بکاربردن زمین نگاه میداشتند، وخرید وفروش را باقرارداد های عادی انجام میدادند. اصولا این زمینها تابع ادعاهای‌خانوادگی بود، ولی در عمل ازاین ادعاها باجریمه‌های‌سخت جلو گیری میشد. زمینهای‌کشاورزی بیرون دیوارهای شهررا با اجاره‌داری « کمان » نگاه می‌داشتند. در اصل اجاره دار وظیفه داشت که یك کماندار به نیروهای سلحشور بدهد ولی بعداً تبدیل به‌پرداخت پول شده بود.

این‌شاروندان برای گرفتن وچرهای قضائی مهم دریك انجمن رسمی(پوهرو)

6 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 525 ff.

گرد می‌آمدند. سرکاری این انجمن با «سرکار شورا» و کمك یك «دوّمی» بود و «سرپیشکار شاه» دادستان آن بود. کارگزاری روزانه‌ی عادی در دست شورا (کنشتو یا کنلتو) بود که یك هیأت بیست‌وپنج‌نفری از رهبران (ربه بانیا) بود که پایگاه بلندی در پرستشگاه محلی داشتند که شورا نام خود را بیشتر از آن پرستشگاه میگرفت. مثلا یکی «قصاب» ودیگری «نانوا» ی پرستشگاه و جز آن بودند. بیگمان در آن زمان این عنوانها فقط افتخاری بود. پس از سرکار شورا مقام «نماینده»ی او (قیپو) بود. رسیدگی شاهانه به دست «سرپیشکار شاه» و «پایوری که برسرانبان شاه بود،» پیشکار دارایی پرستشگاه، انجام میگرفت.[۷] پرستشگاه زیر نظر یك «کارگزار» (شاتامو) بود که او نیز «نماینده» ی خود را داشت. اسماً «نماینده» زیردست «کارگزار» بود، ولی نامه‌ها نشان میدهند که قدرت در دست نماینده بود. «پریستار» (شانگو) نیز یك پایور کارگزاری شده بود. همچنین «پایورانی که برسر پرداخت بودند،» برسردرآمد از کشتزارهای ملك پرستشگاه یا شاه، دراین دستگاه اهمیت داشتند. فرستادگان شاه سفرهای مکرر بازرسی میکردند ودربار را از آنچه میگذشت آگاه می‌نمودند.

ابتدائی‌ترین شکل مالیات گیری ـ بیگار ـ بازماند، بویژه برای نگاهداری کنالها که بی‌آنها این کشور نمیتوانست به زندگی ادامه‌دهد. نام آنهایی که‌به‌بیگار به کار گرفته‌میشدند و آنها که میمردند یامیگریختند، وهمچنین جو وخرمایی‌که برای خوراك فراهم میگشت بادقت ثبت میشد. ولی روشهای نوین، تبدیل آنهارابه‌نقد برای توانگرانی کـه میتوانستند بپردازند اجازه میداد. بسیاری از کارها را خود پرستشگاه بدست بردگان ووابستگان خود انجام میداد.

بخش بزرگی‌ازمالیاتها به‌جنس گرفته‌میشد. این که یك‌نسبت قابل‌ملاحظه‌ای از این درآمدها از پرستشگاهها گرفته میشد از عنوان کامل یکی از افسران دارایی، «پایوری کـه برسر انبان شاه در پرستشگاه ائانا است،» دیده میشود. پرستشگاه «نذر» هایی (نیقو) دریافت میداشت که اصولا «براتهای داوطلبانه» ی

۷ ـ مانند بکاربردن «انبان»، *Fiscus*، میان رومیها.

حیوانات (گینو) وفرآورده‌ها (ساتو کو) بود، گرچه‌در کاورزی واقعی، آن سهمیه‌ای بود که دادن آن اجباری و تحمیل شده بود که ممکن بود برای قربانی ونذر به‌کار برود یانرود. «ده یك» (اشرو) سالیانه آن زمان به دولت پرداخت میشد. مالیات «کُل» که ازفرآورده‌ها گرفته میشد از ۲۰ تا ۳۰ درصد تمام‌جنس بود. مالیات دیگری که به‌بازرس آبیاری (گوگالو) وبه مالیات گیر (ماکسو) پرداخت میشد بیشتر از خرما گرفته میشد. یك مالیات مستقیم برای دولت (تلیتو) به سیم از زمینداران گرفته میشد. برای باربری از کنال باجی (میکسو) پرداخت میشد، و عوارض را در دروازه‌ی شهر میگرفتند.

«شاروندان،» یا بانکدار، بازرگان، پرستار و پایور پرستشگاه، یا پایور دولت، یك طبقه ی میانه‌ی بالاتر تشکیل میدادند. از طبقه ی میانه ی پایین تر – نانوا، نوشابه‌ساز، قصاب، درودگر، رخت‌شوی، مسگر، پیشه‌ور – کمترمیشنویم. آنهایی که ذکر میشوند عموماً از کارمندان پرستشگاه اند، وچنان که دیدیم این شغلها بیشترفقط افتخاری بود. درحالی که شمار کمی از اعضای این طبقه‌ی میانه‌ی پایین‌تر برای‌وظیفه‌های ویژه کاری مزد نسبتاً خوبی‌دریافت‌میداشتند، دربیشترینه‌ی موارد محال است مزد آنهارا ازمزد کارگران معمولی بازشناخت.

یك افزایش بیرون‌ازاندازه ی جمعیت بردگان در این دوره سختیهایی برسر طبقه‌ی میانه‌ی پایین‌تر آورد. بردگان جای زنان را درصنایع میگرفتند واین سان سبب کاهش درآمدهای خانواده ها میشدند. شمار روزافزونی از این بردگان در دادوستدهایی که درگذشته بدست مردمان آزاد انجام میگرفت شاگردی و کارآموزی میکردند. آرایشگران و نانوایان برده پدید آمدند. بردگان اجازه داشتند برای‌خودشان به‌سوداگری بپردازند، وکار به‌آنجا میکشید که جای‌خرده‌بازرگانان را بگیرند.

تهدید رقابت بردگان به کارگران آزادهم میرسید، ولی نه به‌آن اندازه. اگر چه ممکن‌بود برای کندن ونگاهداری کنال‌ها بیگار به کاربرده شود، ولی‌شگفت‌است که در خود همین دوره بیشترینه‌ی کارگران کنال به نظر می‌آید که کارگران آزاد

بودند. درشمار بسیاری ازلوحها سیاهه‌ی پرداخت به آنها به سیم یا به جنس دیده میشود. درخواست برای کارگر مزدگیر بویژه سر خرمن زیاد بود، و گاهی این گله‌را میشنویم که‌شمار آنها بسنده نبود. شگفت‌نیست که گاهی‌مزد این کارگران فصلی بسیار زیاد بود.

اصولا موقعیت رعیت وابسته به ملك (شر کو) پایین تر از کارگر آزاد بود، ولی درواقع بایستی خوشبخت‌تر بوده باشد. اگرچه مزدی دریافت نمیداشت، ولی چندان فرقی بامزدور نداشت، چون مزد ماهیانه‌ی یك مزدور که معمولا یك شکل سیم بود صرفاً یك موضوع دفترداری بود. مانند یك کشاورز کنونی جنوب کشور های متحد امریکا که سهم رعیتی میبرد، یك کارگر آزاد بابلی مزد ماهیانه‌ی‌خودرا همچو یك حسابی که برای دریافت جنس باز میکنند میگرفت که همیشه‌هم‌بدهکار بود. رعیت وابسته به ملك میتوانست یك کشتزار را بادادن سهم یاوعده‌ی‌یك‌مقدار ثابت ازفرآورده ها به دارنده ی ملك «اجاره» کند. او ممکن بود اغلب درملکهای بزرگ پرستشگاهها دارای نفوذ قابل توجهی بشود وقراردادها را به نام خودبه‌بندد به حدی که اغلب نمیتوانیم وضع بردگی اورا دریابیم. این طبقه را ازمیان‌فرزندان مردم آزاد میگرفتند که پدرانشان آنها را برای زندگی آسانتر خدمتگزاری به خدا وقف میکردند؛ ثروتمندان نیز ممکن بود بردگان خودرا پس از مرگ خود برای این گونه رعیتی وقف نمایند.

بردگی پایین ترین پله‌ی‌نردبان اجتماعی بود. مردم آزاد ممکن بود برای وام یا کیفر جنایتی به بردگی درآیند. پدران ممکن بود فرزندانشان را در سختی بفروشند. نامهای بیگانه از اسیرانی که در جنگ گرفته شده بودند یاازبردگانی که ازبیرون آورده بودند حکایت‌میکنند. ولی بیشتربردگان درخانه زاییده‌میشدند، زیرا زناشویی بردگان برای فرزندکشی پرسود بود. معمولا با برده خوب رفتار میشد مگر آن که‌ازپیش سرورش میگریخت یا بدروغ ادعای آزادنژادی میکرد. چه بسا کارهای با مسئولیت به او سپرده میشد و در موارد کمیابی آزاد میگشت. چنان که دیدیم او بیش از پیش بامردمان آزاد رقابت میکرد. درمیان لوحهایی که

به ما رسیده سندهای فروش برده بیش‌ازهرچیزدیگر دیده میشود و گواه برافزایش بیش‌ازاندازه‌ی جمعیت بردگان است. درحالی که رعیتهای وابسته به ملك اغلب با ملکهای بزرگ پرستشگاهی بستگی دارند، بردگان معمولا در دارایی طبقه های بالاتر یافت میشوند.

زندگانی اقتصادی در بابل

کشورگشایی پارسیان زندگانی بابلیهای بازرگان را زیاد آشفته نکرد. دوازده روز بیشتر ازمرگ نبونئید نگذشته بود که سندهای بازرگانی را با سال تخت‌نشستن کورش تاریخگذاری‌میکردند. همان‌خانواده‌ها‌برسوداگری و کارگزاری تسلط داشتند. بهره به نرخ صدی بیست در سال ادامه داشت. بالا رفتن قیمتها که در زمان فرمانروایی کلدیها دیده میشد به میزان تندتری ادامه یافت. سندها همان تاشکهارا به‌کار میبردند وباهمان نوع وامها، فروش برده وزمین، و قرارداد های زناشویی و کارآموزی سروکاردارند.

۱ - سازمان پولی. - دردوره‌ی کلدی پول‌بابل‌تماماً برپایه‌ی سیم استوار شده بود. اشاره‌هایی به چیزهای‌زرین وبه زرگرهایی که‌آنهارا برای پرستشگاههافراهم میکردند داریم، ولی هیچ اشاره‌ای به سکه ی زر نیست. سرب که دراوایل آسور همچو یك جایگزین پست‌تر بجای سیم به کار میرفت دیرزمانی بود که دیگر همچو وسیله ی معامله پذیرفته نمیشد. چندی مس جای آن را گرفته بود، ولی آن نیز ازمیان رفته بود. هرجا که دردوره‌ی کلدی از زر ذکری شده، نسبت‌آن به سیم ازده تانزدیك چهارده به‌یك بالا وپایین میرود.

سکه زدن باسیم معمول بود. بیشتر سندها به زبان پولی بیان شده، اگرچه بیشتر به نظر می‌آید که این اصطلاحات‌فقط برای دفترداری است وپول واقعی‌کمتر دست بدست میشد. واژه های پولی بیشتر از روی وزن بود. شصت شکل (شقلو) یك‌پوند (منه)میشد، وشصت پوند یك‌قنطار(بلتو). چون وزن‌قنطار نزدیك‌به‌شصت و شش پوند امریکایی بود، پوند بابلی کمی سنگین‌تر از پوند امریکایی بود. در

عمل شکل واحد معمول ارزش بود ، گرچه نیم‌شکلی بیش از همه سکه زده‌میشد، و بکاربردن «شه» را ، که درست به اندازه ی یك گندم سیم بود ، ودر پانزده سده‌ی پیش روایی داشت ، گاهی از نو زنده میکردند . ارزش سکه‌ی شکل سیم را میشود در حدود یك‌چهارم دلار برآورد کرد ، ولی‌نباید فراموش کنیم که ارزش‌خریدفلزهای گرانبها در دوره‌های کهن بینهایت بیش از امروز بوده است . ارزش واقعی بررسی قیمتها این است که به ما اجازه میدهد جهت قیمتها را نشان بدهیم ؛ هرگاه به یاد بیاوریم که مزد یك کارگر روزکار معمولی ماهی یك شکل بوده ، میتوانیم برآورد کنیم که از کالاهای گوناگون چه میتوانسته بخرد درصورتی کـه بدانیم قیمت آنها چه بوده است .

۲ ـ فرآورده ها . ـ درحالی که پاره‌ای از فرآورده‌های کشاورزی را به وزن میفروختند، غلات که روزی مردم کشوربود باپیمانه فروخته میشد . سی‌وشش «قا» ، در حدود یك پاینت ونیم ، یك «پی» میشد ؛ پنج پی یك «گور» ، درحدودچهار ویك چهارم بوشل امریکایی . چون برای بکاربردن معمولی، قا بسیار کوچك وگور بسیار بزرگ بود ، پیمانه (ماشیهو) جایگزین آنها میشد . گرچه معمول ترین پیمانه «پی» سی‌وشش «قا»بود ، پی‌های دیگری به اندازه‌ی سی‌وهفت وحتی‌چهل‌و پنج قا به‌کار میرفت . پس پیمانه‌ی میانگین خرده‌ای کمتر از بوشل امریکایی بود. بکار بردن پیمانه‌های خصوصی پرستشگاهها یاافراد بیشك به سوء استفاده کشانیده میشد . در پادشاهی نبوکدنصر « پیمانه‌ی شاه » که یك « پی » بود رسماً شناخته شد ؛ در دوره‌ی هخامنشی کم کم جای پیمانه‌های خصوصی را گرفت، وفقط‌درزمان درهم‌شکستن کار گزاری به پیمانه های خصوصی باز گشت میکردند .

فقط زمین‌بی‌اندازه بارور بابل‌بود که آن‌را قابل‌نشیمن کرده بود . فرآورده‌ی عمده‌ی آن جو بود که در ملکهای بزرگ که بیشتر مال پرستشگاهها بود کاشته میشد . درباره‌ی ائانا ، پرستشگاه بانـو اشتار اوروك ، بویژه آگاهی خوب داریم . وقتی میشنویم کـه در یك بار پنجاه هزار بوشل از فقط یك کشتزار پیمانه شده و به پرستشگاه ائانا داده شده ، به یاد کشتزارهای بزرگ گندم در استانهای میانه‌ی

غربی امریکا می افتیم.

سرخرمن، پرستشگاهها شمار بسیاری از کارگران خوش‌نشین را که مزدشان فقط روزیشان بود وبیش‌ازرعیت خودشان‌خرج نداشتند به کارمیگرفتند. دربرابر این مزد ناچیز، قیمت جو بالا بود. مظنه‌ی بابل قیمت آن را تعیین میکرد. طبعاً جو سرخرمن از همیشه ارزانتر بود و در ماههای بعد قیمتش افزایش می یافت، و درعین حال تازگی یا کهنگی آن قیمتش را بالا وپایین می برد. گندم کمتر کاشته میشد وبکار بردنش برای خوراك محدود به توانگران بود.

خوشبختانه درسراسر این‌سده‌ها خرما ارزانتر ازجو بود. اگر یك روستائی نمیتوانست اغلب خود را با گرده نان جو سیر کند اقلا میتوانست یك مشت خرما بخرد که قوت زیاد به او بدهد. رودخانه ها و کنال ها یك رشته‌ی پیوسته‌ای از نخلستانها را نشان میداد واندکی سبزی به چشم انداز خشك یکنواخت می‌افزود. از یك نخلستان میشد چهل هزار بوشل بهره برداشت.

در آغاز دوره‌ی هخامنشی با یك شکل میشد اقلا یك «گور» خرید کرد؛ پس بامزد میانگین یك ماه میتوانستند پنج یا شش بوشل به‌دست بیاورند. با تقسیم خرید میان خرما وجو که گرانتر بود یك نفر میتوانست برای خود و خانواده‌اش جیره‌ی ماهیانه‌ای درحدود دو بوشل جو وسه بوشل خرما فراهم کند. بزودی‌قیمتها آغاز بالا رفتن کرد و یك سده‌ی دیگر قیمتها دو برابر شده بود بی‌آن که در مزد روستائیان برای جبران آن افزایشی پیدا شود.

حتی بی‌چیزترین مردم در آن زمان میتوانستند گاهی یك چاشنی سیر، که سبزی فروش محل آن را دسته دسته روی‌تختگاه دکانش میفروخت، به خوراك‌خود بیفزایند. نزدیك به آغاز پادشاهی کورش از یك خرید عمده‌ی ۳۹۵،۰۰۰ دسته‌ی سیر میشنویم. در ناحیه‌ای که برای بار آوردن زیتون بسیار گرم بود، روغن تخم کنجد تنها جایگزین چربیهای حیوانی بود. بازهم روستائیان توانایی نداشتند که به اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای ازاین جایگزین بکار ببرند، چون برای یك بوشل تخم کنجد بایستی مزد دوسه ماهشان را بپردازند، گرچه یك بوشل پیمانه‌ی روغن

فقط یك شکل قیمت داشت .

با قیمتها که این اندازه نسبت به مزد بالا بود ، میتوانیـم یقین داشته باشیم که فقط آنها کـه نسبتاً کاروبارشان بهتر بود روغن برای خوراك به کار میبردند ، و فقط توانگران میتوانستند آن را برای روغن‌مالی یا دارو برای انسان ، و کمتر برای حیوان ، به کار ببرند . تلف کردن روغن گـرانبها برای چراغ تنها برای پرستشگاهها امکان پذیر بود .

پس‌ازخوراك نوشابه می‌آمد . می فقط برای‌ثروتمندان بود، وبهترین‌نوعهای آن را وارد میکردند، چنان که از« سیاهه‌ی نوشابه‌ها » که نبوکدنصر منتشرکرده بود پیداست . برای مردمان پایین‌تر می از تپه‌های شمال غربی آسور وازشهرستان « ورارود » ، سوریه‌ی شمالی، می‌آوردند . مو درخود بابل هم میرویید واز باده‌های پست‌تر آن مکرر یاد شده است .

مردمان عامی بایستی‌خود را با نوعهای گوناگون« نوشابه‌های تند»خرسند سازند . از همه مردم‌پسندتر نبید خرما بود ، گرچه به میزان کمتری قدر آبجو را نیز میدانستند . قیمتها طبعاً بسته به اینکه نوشابه صاف یـا سفید ، نو یا یك سال کهنه بود ، فرق میکرد . یك کوزه‌ی باندازه از می خام را میشد با کمتراز یك شکل به دست‌آورد . بیگانه‌ای که ازبابل دیدن کرده بود گزارش میدهد که نبیدی از بالاترین جوانه های درخت خرما میساختند که شیرین ولی سردردآور بود .[۸] آنها که توانایی داشتند می انگوری صاف بخرند تا هشت شکل برای یك کوزه می‌پرداختند .

در تابستان دراز بشدت داغ جلگه‌ی بابل ، بیگانه ای که از شمال سردتر می آمد ناچار بود کـه به زیرزمین پناه ببرد و فقط غروب که خنك میشد بیرون بخزد . ولی بومی جان سخت همه روز را بی‌پوشاك یا با لباس کم که او را از آفتاب کشنده بپاید کار میکرد ، ودرزمستان کوتاه که گاهی انتظار ژاله میرفت، اومیلرزید مگر آن که خورشید بیرون می‌آمد وسرمایی را که باران و نم در استخوان اوفرو

8 - Xen. *Anab.* ii . 3 . 14 ff . ; cf. i. 5. 10.

برده بود بیرون میکشید . هیزم تقریباً وجود نداشت . بالاترین امیدش این بود که پس از جستجوی دراز زنها بادسته‌های بزرگ بوته های خار برسرشان پیدا شوند ؛ حتی این خارها فقط دمی بشدت میسوخت وتقریباً فوراً خاموش میگشت . پوشاك سنگین‌تر جزء ناگزیریهای زندگی شد .

از پیش‌از سپیده دم تاریخ نوشته ، گله‌های بزرگ گوسفند وبز که شبانان نیم‌وحشی آنها را می‌پائیدند در بیابان باز میچریدند . ازچیده‌ی پشم آنها وموی بز ، روستائیان پوشاك برای زمستان به‌دست می‌آوردند . در پادشاهی کورش ، بیش از پیش ، گله های بزرگ در انحصار پرستشگاهها بود که آمار دقیقی از زایش، تلفات‌بدست‌جانوران‌وحشی‌واز دزدی، واز حیوانهایی که سرپرستان‌باز میگردانیدند، میگرفتند . در یك لوح که سیاهه‌ی درآمد یك پرستشگاه را داده ازپنج تن پشم گوسفند وچندصد پوند موی‌بز یادشده است ؛ پرستشگاه دیگری نزدیك‌به‌هفت‌هزار گوسفند یکجا دریافت داشت . انحصار پرستشگاهی قیمتهارا نیز بالا برد . حتی‌در عمده فروشی بایك شکل فقط دوپوند پشم میشد خرید . توانگران پانزده شکل ، که بیش‌از درآمد یکساله‌ی یك روستائی‌بود ، برای فقط یك پوند پشم که بارنگ گران ارغوانی رنگرزی شده بود می‌پرداختند. بااین وضع اگر روستائی یك‌جامه‌ی نو در سال میخرید در واقع خوشبخت بود .

کشت کتان که در میان مصریان از زمانهای باستانی معمول بود تازه در بابل آغاز شده بود . این‌کشت هنوزمحدود به باغها بود ودرکشتزار های باز هنوزنشانده نشده بود . بابل گمرکی که ازصنعتهای نوین حمایت‌کند نداشت . مالیات‌کتان صدی بیست‌وپنج بود ویکصد ساقه‌ی آن یك‌شکل قیمت‌داشت . میتوانیم بهای یك‌جامه‌ی تمام شده را که کتان‌باف فراهم میکرد بیانگاریم . آشکار است که صنعت بزرگ کتان بابل هنوز آغاز نشده ومربوط به دوره‌ی آینده بود .[۹]

در سده‌های پیش تندرستی‌طبقات پایین‌باآشامیدن مقدار زیادی شیروخوردن

۹ ـ سترابو ، دفتر ۱۶ ، ۱ : ۷ (کارگاه بزرگ کتان دربورسیپا) ؛ پس‌هرودوت جایی که (دفتر ۱ ، ۱۹۵) میگوید معمولا کتان می‌پوشیدند اشتباه کرده است .

پنیر به صورتهای گوناگون نگاهداری میشد. شمار کم اشاره به فرآورده‌های شیری در سندهای ما نشان میدهدکه بهداشت مردم آسیب دیده بود. شمار بسیار گوسفند وبز که پرستشگاهها داشتند شاید این دگرگونی را بیان کند، اگرچه از یك بز میشد شیر پرچربی کافی برای بچه ها واز یك گوسفند شیر کافی برای شیر ترش شده (ماست) به دست آورد که هررهسپاری باآنها به نام «لبن» یا «یغورت» آشناست. در پادشاهی کورش قیمت میانگین چنین حیوانی دو شکل بود، گرچه ادامه ی فرمانروایی هخامنشی قیمتها را افزایش داد. گوشت گوسفند یا بره، بز یا بزغاله درمیان طبقه های پایین کمتر خورده میشد.

تقریباً همه‌ی چهارپایان بارکش که برای شخم‌زدن کشتزارها لازم بود ازآن ملکهای بزرك پرستشگاهی‌بود، وبا رعیت وآهنی که‌ازآن خیش‌بسازند به‌پیمانکاران وام داده میشد. معمولا برای هر ورزگاو یك رعیت ویك‌خیش میدادند. کشاورزان خصوصی ناچار بودند برای خود گاو بخرند. در دوره‌ی کلدی قیمت هرورزگاوحتی کمتر ازبالاترین قیمتی بود که پانزده سده‌ی پیش‌حمورابی‌تعیین کرده بود، که برای یك حیوان «پرداخته» ازده تا بیست شکل‌بود. به‌موازات چیزهای دیگر، دردوره‌ی هخامنشی قیمت گاو نیز بالا رفت. برای بیشتر پریشان کردن کشاورز مستقل، پرستشگاهها رقابت میکردند و برای چهارپایانی که ازنظرآیین بی‌عیب و پرداخته بودند سه‌چهار برابر قیمت عادی پول میدادند. یك بار ازفروش یك اسب میشنویم که تقریباً چهار پوند سیم به‌فروش رفت که برابر بامزد تقریباً ده سال یك کارگر عادی بود. حتی یك خریا خرماده را کمتر میشد با پنج یا ده شکل خرید و ممکن بود قیمت آن تا دوازده برابر قیمت‌آخری برسد. مانند گوسفندان وبزها، خرهارا نیز عموماً روی گوششان داغ میزدند. داغ ستاره‌ای اشتار اوروك اغلب برای ثابت کردن مالکیت چهارپایان و بردگان ذکر شده است.

۳ـ ساختمان وزمین. ـ پرستشگاهها وکاخهارا میشد باآجر بسازند. سوخت کمیاب وگران بود و شگفت نیست می‌بینیم بایك شکل نمیشد بیش از پنجاه یا صدآجر خرید. آجرهارا، چنان که در کاخ نبوکدنصر دربابل‌است، درقیرمیگذاشتند،

که گرچه با کشتی از اید (هیت) روی فرات می‌آوردند ارزان بود، و قیمت ششصد پوند آن فقط یك شکل بود. چوب سرو یا کُنار را برای قاب از سوریه می‌آوردند وقیمتش بالا بود. یك تیرسرو یك شکل قیمت داشت، و بایك شکل میشد فقط ده پوند ازچوب کُنار گرانبهاتر به‌دست آورد، درحالی که یك در بزرگ چوبی، مثلا برای پرستشگاه، دو پوندونیم سیم‌ارزش داشت. خانه‌های عادی را ازخشت‌میساختند، وخشت را در قالب آجر دارنده یا اجاره دهنده‌ی زمین درست میکردند. در یك خرید عمده ۲۵،۰۰۰ خشت‌را پیمان بسته‌اند که ساخته، شمرده، ودرانبارسپرده شود.

اگرچه همه‌ی فلزها را ناچار بودند وارد کنند، قیمت آنها شگفت‌آورارزان بود. از یك وارد کننده به‌نام ادین‌اهو کـه در ۵۵۰ سوداگری میکرد آمار دقیق داریم. مس به‌مقدارهای زیاد از قبرس وارد میشد و به‌نرخ سه و دوسوم پوند به‌یك شکل فروخته میشد. آهن از قبرس یا ازلبنان حتی ارزانتر بود وبایك شکل‌میشد تا یازده پوندآهن‌خرید. این قیمتها اینقدر از زمانهای پیش پایین‌تر بود که میتوان یقین داشت که بهترشدن کانگری و گداختن و همچنین بار بری سبب این افتادن قیمتها بود. واردات دیگری‌را که ادین‌اهو ذکر کرده می، عسل، چوب، سرب، مادّه‌های رنگرزی، پشم رنگ شده، لاجورد، وزاج از مصر بود.

فروش و اجاره‌ی زمین و ملك دگرگونیهـای مهمی را نشان میدهد. برای برآوردکردن این‌دگرگونیها باید نخست زمین اندازه‌گیری بابلی‌را به‌واحدمشترکی برسانیم. در این روش اندازه گیری بیست و چهار انگشت (اوبانو) یك‌ارش (اماتو)، پیرامون هژده اینچ، میشد. هفت ارش یك نی(قانو) میشد، ده فوت ونیم. دو نی یك «گار» میشد. بخش‌های کوچك زمین‌را با ارش مربع یا نی مربع اندازه میگرفتند؛ زمینها و کشتزارهای بزرگ‌را با مقدار بذرغله که برای کاشتن لازم‌بود. یك «گو» مساحتی بود کـه چهار و یك چهارم بوشل بذر لازم داشت؛ یك «پی» تقریباً یك بوشل، و یك «قا» برابر با ده «گار» کشتزار یا ۶۷۵ فوت مربع بود.

با یك شکل‌میتوانستند ازیازده تا بیست وچهار «قا» زمین کشت‌نشده بخرند. درآغاز دوره‌ی کلدی دو تا چهار «قا» زمین کشت‌نشده را میشد با یك شکل به‌دست

آورد، ولی درپادشاهی نبونئید فقط یك یا دو «قا»، و در زمان داریوش اول قیمتها برای هر قا دو تا سه شکل بالا رفته بود. میوه‌زارها و باغها قیمتش بیشتربود: یك شکل ونیم برای هرقا در دوره کلدی، دوشکل در زمان کورش، دو تا سه شکل در پادشاهی داریوش، و زمینهای بویژه مرغوب به قیمتهای بالاتر.

دردوره‌ی کلدی میانگین قیمت یك‌خانه با زمینش هر نی پانزده شکل بود. در پادشاهی داریوش، میانگین چهل شکل بود که نزدیك به‌سه‌برابر افزایش یافته‌بود. کاستن شدید شمار قراردادهای فروش وجایگزین شدن قراردادهای اجاره، سرازیر شدن مردم‌را به‌شهرها به شدت نشان میدهد. در زمان کلدیها یك‌خانه را میتوانستند با ده شکل کرایه کنند، درپادشاهی کورش کرایه پانزده شکل بود. درزمان داریوش به بیست و بالاتر از آن رسیده بود، و در زمان اردشیر اول به چهل شکل. معمولا اجاره بها در دوقسط و پیش پرداخته میشد، درآغاز ماه اول وقسط دوم درآغاز ماه هفتم. کرایه کننده قرارداد داشت که پشتبام‌را تعمیرنماید، چوبهارا نو کند، شکافهای دیوارها را پر کند، واگر دری میخواست ناچار بود خودش آنرا فراهم نماید.

٤- بانکداری. - بیگمان‌مهمترین پدیده‌ی‌اقتصادی برخاستن‌بانکدارخصوصی و درنتیجه گسترش پهناور اعتبار بود. کار وام‌دادن در دست پرستشگاه، تنها واحد بزرگ اقتصادی، بود، ووام اصولا به‌وابستگان‌پرستشگاه داده‌میشد. ولی‌ملکداران آسوری مرتب بذر پیشکی به روستائیان داده بودند. این وامها بی‌بهره داده میشد، و مرتب قرار براین گذاشته میشد که اگر وام سرخرمن پس داده نشد به‌آن افزوده شود، معمولا به‌نرخ صدی بیست و پنج به‌عنوان‌جریمه ونه به‌عنوان بهره‌ی حقیقی. این کار یك سودخواهی روشنفکرانه بود، زیرا نه تنها ازاین جلو گیری میکرد که روستائی درچنگ وام دهنده‌ی سودپرست بیفتد، بلکه اورا همیشه زیر دین ملکدار نگاه میداشت.

همین گونه در دوره‌ی هخامنشی، پرستشگاه یا پایوران آن جو، خرما، و گاهی فرآورده‌های دیگر به روستائیان خود وام میدادند. وام را بایستی سرخرمن دم در انبار پرستشگاه و طبق پیمانه‌ی یك بغ محلی پس بدهند. گاهی بویژه ذکر

میشد که وام بی‌بهره‌است ، ولی‌اغلب نبودن بهره بدون ذکر آن پذیرفته فرض‌میشد. بااین‌حال وام بی‌سود نبود ، زیرا نه‌تنها ملکدار بجای جو و خرمای کهنه برابر آن را از محصول تازه میگرفت ، بلکه ممکن بود چیز های دیگری چون کاه ، علوفه‌ی خوب برای گاو و گوسفند ، یا فرآورده‌های فرعی درخت خرما ، شاخه‌های خشك ، برگ ، جوانه ، یا خرمای نارس بزمین‌افتاده که ارزش‌آنها درسرزمینی که هیچ‌چیز تلف نمیشد زیاد بود، به‌اصل وام افزوده‌شود . ملکداران بابلی گرفتن بهره‌ی جریمه را به نرخ زیاد درصورتی کـه وام سرخرمن پس داده نمیشد از آسوریها یاد گرفته بودند . شمار وامهایی که بهره میگرفتند کم نبود ؛ قاعـدتا میزان صدی‌بیست بود ، اگرچه چون بهره‌ی پنج یك‌برای کمتر ازیك سال بود ، بهره‌ای که‌گردمی‌آمد در واقع بالاتر ازآن بود .

بانکداری خصوصی همچو یك کار بازرگـانی در بـابل نخست در پادشاهی کاندالانو (۶۴۸ـ۶۲۶)[10] پیدا شد. در همان‌آغازاعضای دوخانواده‌ی بانکداربزرگ ، خانواده‌ی اگیبی وخانواده‌ی کم اهمیت‌تر ارانو را می‌بینیم . بزودی پس‌از کشف‌آنها حدس زده شد که خانواده‌ی اولی یهودی و نام بنیاد گذار آن یعقوب بود . خواهیم دید که دلیلهای دیگری نیز برای باور کردن آن هست .

هرجا کـه اعتبار همچو یك معامله‌ی سوداگری بقاعده داده میشد و شهرت وام گیرنده خوب بود ، صورت سند ساده بود ، وتقریباً بدون استثنا بهره بیست درصد بود : « هرماهه به یك منه یك شکل سیم افزوده خواهد شد . » ازتمایل به یك نرخ بهره‌ی پایین‌تر درآغاز دوره‌ی کلدی به‌تندی جلوگیری شد، و در سراسر نیمه‌ی اول دوره‌ی هخامنشی میزان نرخ ثابت گشت .

هرجا که اعتبار وام گیرنده بیشتر موردشك‌بود، یك جریمه‌ی‌سخت درصورتی که وام در سر رسید پرداخت نمیشد به آن افزوده میگشت . یاد داشت را ممکن بود یك نفر دوم پشت نویسی کند که درصورت کوتاهی در پرداخت ، او پاسخگو بود .

10 - Cf. W. H. Dubberstein, « Assyrian - Babylonian Chronology,» *JNES*, III (1944), 38 - 42 .

ولی در بیشتر این وامهای شکدار بهره‌ای گـرفته نمیشد؛ بجای آن، وام دهنده گروگانی میگرفت ـ یك خانه، یك تکه زمین، یا یك برده. نمونه‌ی یاد داشت این بود: «هر گاه پول پس‌داده شد گروگان باز گشت داده‌خواهد شد؛ اجاره‌بهایی برای گروگان نخواهد بود وبهره برای پول نخواهد بود.»

به ظاهر بخشودگی بهره ممکن است به نظر بیاید که به‌سود بدهکار است، و از همین نظر به محکومیت رباخواری در شریعت عبریهـا مینگریـم. در واقع جایگزینی گروگان همه‌اش به‌سود بستانکار بود. اگر بدهکار میتوانست یك‌جوری پول را فراهم کند و گرو را باز یافت نماید، بازهم بستانکار از خدمتگزاری برده، بکاربردن خانه، یا ازفرآورده‌ی کشتزار بهره برده بود ـ که همه‌ی اینهاخیلی‌بیشتر از بهره‌ی ثابت ارزش داشت. درهمان حال او تأمین بیش‌ازکافی برای پولی که وام داده بود در دست داشت، واگربستانکار درپرداخت کوتاهی‌میکرد، چنان که‌بیگمان اغلب پیش‌می‌آمد، بستانکار گروگان‌را مفت به‌چنگ آورده بود. این که‌جایگزین کردن گروگان بجای بهره چقدر کم ازحقوق بیچارگان حمایت میکرد از پیش‌بینی نوع دوستانه تر قانونگـذار عبری پیداست کـه همچو یك امتیاز فوق‌العـاده دستور داد که اگر جامه‌ی کسی به‌گرو گرفته شود باید شب‌هنگام به او پس‌داده شود تا پوششی داشته باشد که شب درآن بخسبد! [۱۱]

وامهای دیگری نیز بود که هم گرو وهم بهره میخواست. در پاره‌ای ازآنها، حتی برای مقدار کم، شرط شده است: «هرچه‌که درشهر و بیرون شهر ازآن اوست گروست.» از سوی دیگر گاهی وامهایی می‌بینیم که نه بهره ونه گرو دارد، ولی این گونه وام را بانکدارانی که کارشان این بود هر گز نمیدادنـد؛ این وامها برای کار راه انداختن خویشان ودوستان درمدت کوتاهی بود.

بهره را اغلب بایستی هرماه بپردازند که نتیجه‌اش بهره‌ی مرکب بود. گاهی ممکن‌بود بهره‌بماند تا‌اصل پرداخت شود. پرداخت وام به قسط معمول بود، وهربار رسید جداگانه داده میشد. وقتی کـه تمام وام پرداخت میشد ـ و گاهی بدهکاران

۱۱ - سفر خروج ۲۲ : ۲۴ وپس‌ازآن.

خوشبخت پیدا میشدند که بپردازند ـ لوح اصلی بدهکاری را از میان می بردند که در آینده دیگر ادعایی نشود . پس میتوان یقین داشت که لوحهایی کـه بازمانده وامهایی‌را نشان میدهند که دیگر بدهکاران نمیتوانستند از گرو دربیاورند .

هرچه بیشتر این‌سندها را بررسی کنیم بیشتر متوجه میشویم که در این‌دوره اعتبار تاچه اندازه زیاد به‌کار میرفته . زمین‌وملك ، خانه ، چهارپایان ، حتی بردگان نسیه خریده میشدند . دراین‌فکر می‌افتیم‌که بالارفتن‌غیرعادی قیمتها شایدتا اندازه‌ای بستگی به‌آن چیزی دارد که امروزه تورّم‌اعتبار میخوانیم . وقتی می‌بینیم که قسط آخری‌وام یك کشتزاررا نوه‌ی‌خریدار اولی پرداخت‌مینماید ، در می‌یابیم که خرید به قسط شاید همان دشواریهایی را پیش می‌آورد که درآخرین دوره‌ی رکود بازار درامریکا دست داد .

یك جنبه‌ی دیگر زندگانی اقتصادی آن زمان به‌طور شگفت آوری مانند امروز است . در زمانهای پیش پایوران بلندپایه‌ی پرستشگاه حقی به برخی از قربانیها در روز های معینی همچو جزئی از شغلشان قبلا به دست می‌آوردند . این حقوق را درآن عصر در بازار باز نه فقط برای یك روز معین بلکـه برای بخشی از روز خرید وفروش میکردند . پرستشگاه یك شرکت بسیار بزرگی شده بود که سهام آن را میشد تقریباً مانند بورس امروزین واگذار کرد .

از نظر سوداگران ، بابل دارای یك‌دستگاهی‌برای سوداگری بود که‌به‌طور قابل توجهی مانند دستگاههای امروزین بود . تسهیلات اعتباری آن بویژه ذکر-کردنی است . از نظر تاریخ نویسی کـه به جریان کارهای اجتماعی علاقمند است چیزهای بسیاری دربر داشت که از خطرآگاهی میداد . فصلهای آینده‌ی این کتاب نشان خواهد داد که چگونه درزیر برومندی و کامیابی طبقه‌های بالاتر ، نیروهایی در کار بود کـه تمام این ساختمان سوداگری خیره کننده را واژگون سازد و به ویرانی کشاند .

فصل ششم

کمبوجی و گشودن مصر

موقعیت کمبوجی در بابل

کمبوجی، پسر بزرگ کورش از کاساندانه، دختر فرناسپس ازخانوادهی هخامنشی،[1] هنگام گشودن بابل یك‌مرد رسیده‌ای بود. تحریکهای آزار رسانندهی اندرون هنوز به‌دربار پارسیان راه نیافته بود، گرچه در آیندهی نزدیکی انتظارآن میرفت. برای برطرف کردن هر گونه خطر، کمبوجی بیدرنك به‌عنوان «شاه پور» شناخته شد. در فرگفتی‌که کورش برای بابلیها بیرون داد آنهارا آگاه نمود که بغ بزرگشان، خاوند مردوك، نه تنها او را بلکه «پسر خود» کمبوجی را آفرین داده، «و ما، در پیشگاه او و بیریا، بشادی خداوندگاری‌ی والای اورا ستودیم.» هرگاه که بغان همه‌ی بابل درخوانده میشدند که هر روز درپیشگاه بیل ونبوبرای زندگی دراز برای خود او دعا کنند، و سخن فیض پیش خاوند مردوك به‌زبان آورند، در دعا کمبوجی را با کورش با هم یاد میکردند.[2]

پیش‌ازان‌که سال بتخت‌نشستن‌اش به‌پایان برسد، کورش به همدان باز گشت، و کمبوجی را همچو نمایندهی شخصی خود باز گذاشت تاآیین دستور داده شده‌برای

۱ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۸؛ دفتر ۲، ۱؛ دفتر ۳، ۲.

۲ ـ کورش، استوانه، بند ۱۱، ۲۶-۲۸، ۳۴-۳۵.

شاه را در جشن سال نو که نزدیك میشد انجام دهد. در چهارم نیسان، ۲۷ مارس ۵۳۸، کمبوجی به عنوان پسر کورش به پرستشگاه نبو دربابل در خیابان مقدس اشتار میان جشنکده و اسا گیلا رفت. آنجا سرپرستار نبو همراه با پرستاران دیگر کمبوجی را پذیرفتند، و کمبوجی به آنها چیزهای نیك، پیشکشهای معمول سال نو، هدیه کرد. آنگاه که کمبوجی دستان نبو را گرفت، این بغ به او چوبدستی راستکاری را پیشکش نمود. «شاهپور» که گرد او را نیزه‌داران و کمانداران گوتیوم گرفته بودند از راه مقدس اسا گیلا روان گشت و آماده‌ی انجام دادن تمام آیین شد. نبو هم با او به راه افتاد. پرده‌ی میان خاوند مردوك و پسرش برداشته شد، و «شاهپور» چوبدستی را به مردوك پیشکش کرد، و پس از آن که خود دستان مردوك را گرفت ودر برابر او کرنش نمود چوبدستی را بازیافت.[۳] فقط پس از آن که کورش بدین گونه بوسیله‌ی نماینده‌ی خود خشنودی خاوند بزرگ بابل را به دست آورد دلگرم شد که عنوان «شاه بابل» را پیش از عنوان عمومی «شاه سرزمینها» بیفزاید.

معمولا درباره‌ی زندگانی یك واسپور شرقی پیش از بتخت نشستن‌اش چیزی نمیدانیم؛ او در اندرون پنهان می‌ماند. به سبب موقعیت یگانه‌اش دربابل، کمبوجی استثناست. ستادگاه او، برخلاف انتظار ما، در بابل نبود، بلکه بسوی شمال در سیپار بود. اینجا دریك سند از ۲۰ فوریه ۵۳۵ اشاره‌ای به‌خانه‌ی نبومارشاری‌اوسور، پیشکار «شاهپور»، می یابیم. این نام پرمعناست، زیرا پدری که پسرش را «نبو پسر شاه را بپایاد» میخواند فقط میتوانست بلشزر را درباد داشته باشد. به عبارت دیگر، کمبوجی نه تنها کارگزارانی را که در پادشاهی نبونئید کار میکردند در شغلهایشان نگاه داشته بود، بلکه اوبلندپایگان‌پیشین کاخ‌رانیز نگاه داشت.[۴] بازازو، پیك خانه‌ی «شاهپور»، در ۱۰ اوت ۵۳۴ در سیپار پیداشد. پیك دیگری، پان‌اشور-لومور، در مارس یا آوریل ۵۳۲ گواه بود. دیرتر در همان سال اتی‌مردوك‌بالاتو،

۳ ـ کورش، سالنامه، ستون ۳، بند ۱۱، ۲۴-۲۸.

4 - *VS*, Vol. V, No. 129; cf. No. 60 (سال دوم داریوش).

بانکدار بزرگ، سه پوند و شانزده شکل سیم به پیشکار شاهپور کمبوجی وام داد. در سوم مارس ۵۳۰ همین اتی‌مردوك‌بالاتو برده‌ی خود را به کارآموزی چهارساله نزد سنگتراشی که برده‌ی شاهپور کمبوجی بود گذاشت که این هنر را کامل بیاموزد.[5] این نظرهای کوتاه که به زندگی کمبوجی افگندیم واسپوری را نشان میدهد که سخت سر گرم کارهای روزمره‌ی خوداست.

با هشت سال ماندگاری در بابل، که در این مدت آیین جشن سال نو را به نمایندگی پدرش انجام داده بود، بومیان به دیدار کمبوجی همچو فرمانروای خودشان خو گرفته بودند. دستور یك رسم پارسی این بود که شاه نباید کشورخود را ناپاییده برای رفتن به یك جنگ بیگانه ترك کند، بلکه باید جانشین خودرا بگمارد. پیش از آن که کورش روانه‌ی کارزار برضد ماسا گتی‌ها بشود، او کمبوجی را به شاهیاری شناخت و به او اجازه داد که عنوان رسمی «شاه بابل» را به‌کار برد و برای خود ادعای پهناورتر «شاه سرزمینها» را نگاه داشت. بیدرنگ پس از آن که کمبوجی باردیگر در نوروز ۲۶ مارس ۵۳۰ «دستان خاوند را گرفت»، سندهای سوداگری با هردو عنوان تاریخگذاری شده‌است.[6] تا سپتامبر ۵۳۰ خبر مرگ کورش رسیده بود، و کمبوجی‌عنوان کامل پدرش را، «شاه بابل، شاه سرزمینها»، برای‌خود گرفت. به رسم ایلامی او دو خواهرش اتوسا و روکسانا را به زنی گرفت.[7] آنگاه آماده‌ی تاخت و تاز به مصر شد، که بازپسین شاهنشاهی از چهار شاهنشاهی‌ای بود که‌هنوز گرفته نشده بود.

کارزار مصر

اما سیس به پشتیبانی سربازان مزدور یونانی برنامه‌ی ضد ملی و ضد دینی خودرا پیش برده بود، و ناخرسندی درمیان مردم‌بسیاربود. تخت‌هارهبی، فرماندار

5 - J. P. Strassmaier, *Inschriften von Cyrus* (1900), Nos. 199, 270, 325, 364.

6 - Waldo H. Dubberstein, «The Chronology of Cyrus and Cambyses,» *AJSL*, LV (1938), 417 ff. نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۸؛ دفتر ۲، ۱؛ دفتر ۳، ۲؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۷: ۱۱؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۱، خلاصه‌ی ۳۹.

۷ ـ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۴۳.

دروازه‌های درآبگاه از خشکی و دریا ، نوشته‌ای که وفاداری او را بسیار مورد شك مینمود پیش از آن برپا کرده بود.[۸] فنیقیان وعده‌ی وفاداری را که به پدرش داده بودند باز گو کردند ، و شهرهای نوزادشان در قبرس پیام فرمانبرداری رسمی خود را به او فرستادند.[۹] دردست‌داشتن ناوگان آنها معنایش اختیارداری دریای‌مدیترانه بود ، و بنابراین تازندگان نیروهای خود را در اکه تمرکز دادند.

اماسیس پیر ناتوان با پولیکراتس ، فرمانروای ساموس و مهتر دریای اژه ، هم‌پیمان شده بود. تحریکهای آزادگان سبب روبرگردانیدن یونانیان شد و پولیکراتس این شاروندان ناخرسند را با کشتی فرستاد که زیر فرمان کمبوجی خدمت کنند. سرکرده‌ی سربازان مزدور یونانی ، فانس هالیکارناسوسی ، با مزدپرداز مصری خود درافتاد و با آگاهی نظامی پرارزش بسوی کمبوجی گریخت. شتربرای آب دادن به سربازان که از میان بیابان میگذشتند از شاه عربها کرایه کردند ، که این نخستین اشاره‌ی نوشته‌ی ما به نبطی‌هاست که کرانه را ازغزه تا اینیسوس دردست داشتند.[۱۰]

کنار مرداب سربونی ، پنهانگاه تیفون زشت‌کردار ، و کوه کاسی ، کمبوجی به شاخه‌ی پلوسی نیل رسید ، و آنجا خبر یافت که پسامتیك (پسامنیتوس) سوم جانشین اماسیس شده است. یك نبرد همزور ــ یونانیان در هر دو سپاه بودند ــ با پیروزی پارسیان پایان یافت ؛ دو نسل بعد هرودوت از استخوانهای مردگان بخاك سپرده نشده یاد میکند. فرمانده دریایی اودجاهورسنه به خیانت تسلیم شهر رزمی سائیس را پیش آورد. هلیوپولیس بامحاصره گرفته شد ، وپسامتیك به آنور رودخانه گریخت تا در ممفیس پناهنده شود. در اوایل ۵۲۵ ممفیس گرفته شد ؛ نخست با پسامتیك خوشترفتاری شد ولی بزودی متهم به نقشه چینی گشت و اورا کشتند.[۱۱]

8 - P. Tresson, *Kêmi*, IV (1931), 126 ff.

۹ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۹ .

۱۰ ـ همان کتاب ، ٤ و پس از آن ، ۳۹ و پس‌از آن .

11 - Herod. iii. 11 ff; Ctes. *Pers.* xii, Epit. 40, Frag. 30 (Athen. xiii. 560 B); Plato *Menex.* 239 E; Diod. x. 13-14; Just. i. 9. 3; Polyaen. vii. 9; Jamblichus *Vit. Pythag.* 4.

با بودن « کارخـانه »ی ناوکراتیس در اختیار پارسیان، دادوستد پرسود یونانیان با مصر دردست کمبوجی افتاد؛ خوشبختانه کمبوجی جوانمرد بود و داد و- ستدگران یونانی کشور را فرا گرفتند.[۱۲] زمانی که لیبیان و یونانیان سیرنه و برقه فرمانبرداری خودرا بوسیله‌ی ارکسیلاوس گزارش دادند،[۱۳] نیمی از جهان یونانی- به یقین نیمه‌ی ثروتمندتر و پیشرفته‌تر آن - زیر فرمانروایی پارس بود. کارزاری کـه برضد کارتاژ طرح شده بود با خودداری فنیقیان از تاختن به یك شهر زاده‌ی خودشان عقیم ماند.[۱۴]

کمبوجی سربالای نیل به راه افتاد. واحه‌ی خرگـه از تبس اشغال شد، ولی زمانی که یك دسته از سربازان کوشیدند که واحه‌ی امون رابگیرند، به امیداین که وخشگاه را بسوزانند، با یك توفان شن از پا درآمدند. مردانی از الفانتین فرستاده شدند که در میان اتیوپیها که پیرامون تپته پادشاهی‌ای بـا یك فرهنگ نیمه مصری برپا کرده بودند جاسوسی نمایند. گزارش آنها پر از شگفتیها بود. آنهـا حکایت کردند که اتیوپیها عموماً تا صدو بیست سال و برخی بیش از آن زندگی‌میکردند. خوراك آنها گوشت کباب بود وشیر بسیارمی‌آشامیدند. در مرغزاری بیرون‌پایتخت رهبران شب هنگام کبابها را میگذاشتند که فردا هر که میخواهد بخورد؛ این همـان « خوان خورشید » مشهور بود. میگفتند کـه شاه آنجا بلندترین و راست قامت‌ترین مردان است. حتی دستگیرشدگان را با زنجیرهـای زر می‌بستند، ولی پرنگ کمیاب و پر ارزش بود. تابوت مردگان را از شیشه میساختند کـه از میان آن نسا دیده‌میشد؛ یك سال آنها را درخانه نگاه میداشتند و قربانی برات‌میکردند، آنگاه در پیرامون شهر آنهـا را بر پـا مینمودند. از شگفتیهای دیگر در اتیوپی فیل و آبنوس بود.[۱۵] کمبوجی اتیوپیهای مرز را به فرمانرو خودافزود، ولی بابودن

۱۲ - هرودوت، دفتر ۳، ۱۳۹.
۱۳ - همان کتاب، ۱۳؛ دفتر ٤، ١٦٥.
١٤ - همان کتاب، دفتر ۳، ۱۷، ۱۹.
۱٥ - همان کتاب، ۱۸ وپس‌ازآن، ١١٤.

« انبارگاه کمبوجی » در آبشار دوم ، آذوقه نرسید .[۱۶] مصر به صورت شهرستان مودرایا درآمد ، و ممفیس پایتخت آن شد . در دفنه درشرق دلتا ، در دیوار سفید ممفیس (که گفته میشد منس آن‌را در برخوردگاه دومصر و آن‌ور رودخانه ازپایتخت درجایگاه قاهره‌ی کهنه ، بابل مصری ، ساخته بود) ، ودرالفانتین پایین آبشاراول ، که در آنجا سربازان مزدور یهودی نشیمن کرده بودند ،[۱۷] پادگانها به پاییدن مرزها می‌پرداختند .

مصر زیر فرمانروایی کمبوجی

داستانهای دیوانه گری های کمبوجی را در مصر باید گزافگویی شمارد .[۱۸] این دشنام که بسیار باز گو شده که‌او یك گاو اپیس را کشت[۱۹] دروغ است . درسال ششم اش (۵۲٤) ، زمانی که کمبوجی به لشکر کشی دراتیوپی از مصر دور بود گاو مقدس مرد . گاو اپیس بعدی که در سال پنجم کمبوجی زاییده شد تا سال چهارم داریوش زنده ماند .

مانند کارهای دیگرش ، کمبوجی ازاماسیس پیروی کرد ، واو نخستین کسی بود که نامش را روی تابوت سنگین یك گاو اپیس گذاشت ، ونخستین کسی بود که واداشت تابوت‌را ازیك تخته سنگ‌شاهانه‌ی سنگ سماق خاکستری‌رنگ‌بتراشند. روی آن جمله های شاهانه ای کـه مصریها به آن خو گرفته بودند کنده شده بود : « هوروس، سامتووی، شاه مصربالا وپایین ، مستیوره ، پسر ره ، کمبوجی، همیشه زنده ماناد . او برای یادمان پدرش ، اپیس ـ اوسیریس ، تابوتی ازسنگ سماق ساخت ، که

۱۶ ـ همان کتاب ، ۲۵ ، ۹۷ ؛ دفتر ۷ ، ٦۹ ؛ دیودوروس ، دفتر ۱ ، ۳۳ : ۱ ؛ دفتر ۳ ، ۳ : ۱ ؛ سترابو ، دفتر ۱۷ ، ۱ : ۵ ؛ پلین ، دفتر ٦ ، ۱۸۱ ؛ پتولمه ، دفتر ٤ ، ۷ .

۱۷ ـ نامه‌ی اریستئاس ۱۳ .

۱۸ ـ درباره‌ی مصر زیر فرمانروایی پارسیان نگاه کنید به G. Maspero, *Passing of the Empires* (1900), pp. 656 ff.; E. A. W. Budge, *History of Egypt*, VII (1902), 42 ff.; W. M. F. Petrie, *History of Egypt*, III (3 d ed, 1925), 360 ff.; H. Gautier, *Le Livre des rois d' Egypte*, IV, No. 1 (1915), 135 ff.; G. Posener, *La Première domination Perse en Egypte* (1936).

19 - Herod. iii. 27 ff.; Plut. *De Isid.* 44; Just. i. 9; Clem. Alex. *Protrept.* iv. 52.6.

شاه مصر بالا وپایین ، مستیوره ، پسر ره ، کمبوجی ، که زندگانی ، پایداری ، بخت خوب ، تندرستی ، شادمانی همه به‌او داده شده ، که چون شاه مصر بالا وپایین جاودان نمایان است ، هدیه نمود .»

در سنگ یادبودی که همراه آن‌است روی سنگ آهك کمبوجی در لباس شاهانه ی بومی نمایانده شده ؛ مار دمدار مقدس را پوشیده و در پیش جانور مقدس به احترام زانو زده است . نوشته حکایت میکند که پس از آن که همه گونه آذین‌در تالار مومیایی انجام یافت ، چگونه به فرمندی شاه مصر بالا و پایین ، فرزند ره ، زندگی‌جاودان‌بخشیده ، بغ ، پدرش اپیس - اوسیریس ، به آرامش به خوربران زیبا آورده شد ، ودرنساکده آرام گرفت ، جایی که‌شاه فرمند برای او ساخته بود . دیگران برای او بافته ها ، خرمکها ، همه‌ی زیور ها ، و هر گونه چیز گرانبها ساختند ؛ همه به‌فرمان شاه فرمند انجام گرفت .[۲۰] در سال ششم کمبوجی ، اتیاواهی پارسی ، پسر ارتامس و قانبجو ، «خواجه‌سرای»(ساریس) پارسی وفرماندار کوپتوس ، گروهی را به کانهای سنگ در بیابان وادی حمامات رهبری کرد تا مواد ساختمانی تازه‌ای برای نوسازی پرستشگاهها به دست بیاورد .[۲۱]

این که قصه های وحشیگری کمبوجی‌عقیده‌ی‌همزمانهای او نبوده ازشرحی که اودجاهورسنه ، دریاسالار ناوگان شاهی درزمان اماسیس وپسامتیك و پریستار بغبانونئیث در سائیس ، داده ثابت میشود . چون آن را در زمان داریوش نوشته ، زیر فشار نبوده است کــه ازسرور پیشین خود به مهربانی یاد کند . شاه بزرگ همه ی کشور های بیگانه ، کمبوجی ، بــه‌مصر درآمد ، و بیگــانگان همه‌ی سرزمینهای بیگانه بااو بودند . او سراسر این سرزمین را گرفت ، بیگانگان نشیمنگاه خود را برقرار کردند ، واو فرمانروای بزرگ مصر ، خاوند بزرگ همه‌ی کشورهای‌بیگانه بود . شاه فرمند، به‌دریا سالار پیشین ، که به‌طرف تازندگان روی آورده بود ، مقام

20 - B. Gunn, *Annales du Service*, XXVI (1926), 85-86; E. Chassinat, *Recueil de travaux*, XXI (1899), 57; XXIII (1901), 77 ff.; Posener, *op. cit.*, pp. 3 ff.; cf. Richard A. Parker, «Persian and Egyptian Chronology,» *AJSL*, LVIII (1941), 286-87.

21 - J. Couyat et P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), No. 164; Posener, *op. cit.*, No. 28; cf. Parker, *op. cit.*, pp. 287 ff.

سرپزشگی داد ؛ او بـاشاه چون همنشین میزیست وبه کارداری کاخ گماشته شد. اودجاهورسنه عنوان رسمی پادشاه مصر بالا وپایین، فرزند ره، را برای کمبوجی فراهم کرد.

اودجاهورسنه بزرگی‌ی‌سائیس، نشیمنگاه نئیث‌بزرگ، مادری که ره رازاییده بود، وهمچنین‌بزرگی‌ی نشیمنگاههای اوسیریس، ره، و اتوم را به‌کمبوجی‌فهمانید. او از بیگانگانی که درپرستشگاه نئیث نشیمن کرده بودند به‌شاه گله کرد، و شـاه فرمان داد که آنهارا بیرون برانند. کمبوجی نیز ویران کردن خانه های سربازان مزدور یونانی را باکالاهایشان، پادیاوی پرستشگاه وباز گردانیدن رعیتهای آن‌را، بازدادن درآمدهای ملکهای وقف نئیث وایزدان‌دیگررا، و نوگری جشنهاوآیینها را چون پیش فرمان داد. کمبوجی خود از سائیس دیدن کرد،[۲۲] به پرستشگاه درآمد، در پیشگاه نئیث ستایش کرد، وقربانی‌هایی برات نمود چنان کـه هرشـاه خیرگری پیش ازاو کرده بود.[۲۳]

همه ی پرستشگاهها چون پرستشگاه سائیس خوشبخت نبودنـد. این را از سیاهه‌ی «کارهایی کـه در باره ی پرستشگاهها باید در خـانه ی داوری رسیدگی کنند» کشف میکنم. درآمدهای پرستشگاههای ممفیس، هرموپولیس پاروا، و بابل مصر مانند گذشته باید بخش شود ؛ بجای دهشهای پیشین بایـد به پریستاران پرستشگاههای دیگر زمینهایی درمردابها وسرزمینهای جنوبی داده شود که‌ازآنها خودشان باید هیزم والوار برای کشتی سازی بیاورند. شمار گاو و گوسفند کـه در زمان فرعون اماسیس هدیه‌میشد نصف شد. ولی درباره‌ی مرغها، کمبوجی فرمان داد: «آنهارا به ایشان ندهید! بگذارید پریستان غـاز بار آورند و به بغانشـان بدهند.» ارزش درآمد های بازداشته به ۶۰،۵۳۰ دبن، ۸ قات سیم، ۱۷۰،۲۱۰ پیمان‌غله، و ۶۰،۰۰۰ گرده نان، باگاو وگوسفند، پرنده، صمغ خوشبو، پاپیروس،

22 - Herod. iii. 16.

23 - V. Marruchi, *Il Museo egizio Vaticano* (1899), pp. 79 ff.; Petrie, *op. cit.*, pp. 360 ff.; G. Farina, *Bilychnis*, XXXIII, Part I (1929), 449 ff.; Posener, *op. cit.*, No. 1.

و کتان برآورده شده‌است .[۲۴]

طبق این فرمان ، دیگر دهشی از فرمانروایان پارسی به پرستشگاهها از فرآورده‌های طبیعی نمی‌یابیم ؛ تنها همین‌بسنده‌بود که سرزبانها بیفتد که کمبوجی سرور سختگیری نسبت به مصریها بود . پس‌از یك سده یهودیهای الفانتین‌میبالیدند که در حالی که همه‌ی پرستشگاههای بغان مصری وقتی کـه کمبوجی به تـاخت وتاز پرداخت برانداخته شدند ، چگونه پرستشگاه آنهـا دست نخورده مـاند .[۲۵] سرانجام ، سبب ویران شدن هلیوپولیس و تبس را خشم کمبوجی دانستند .[۲۶]

نزدیك به پایـان سده ی هشتم ، قراردادهای نوشته ـ پیشینیان پاپیروسهای بسیار که از دوره های هلنیستی‌ورومی مانده ـ عموماً به‌کارمیرفت . اینهاباسندهای میخی بسیار همانندی دارند و نشان میدهند کـه روش تازه‌ی دفترداری زیر نفوذ آسوری وارد مصر شده بود . بزودی یك خط نوینی که تندتر نوشته میشد درست شد ؛ یونانیان آن را «مردمانی» یا «همگانی» میخواندند ، دربرابر خط پُرکارتر «هیربدی» که ازآن پس بیشتر محدودبه‌نوشتن کتابهای مقدس‌شد . این‌پاپیروسهای « مردمانی » نشان میدهند که پس از کشورگشائی پارسی زندگـانی مانند معمول پیش میرفت . مثلا ، ازسیوت ، که بعدها به نام لیکوپولیس‌خوانده‌میشد ، ازدوپسرعمو میشنویم که درسال‌هشتم کمبوجی‌یك‌بار دیگر درباره‌ی‌دادن‌ترتیبی‌برای‌دارایی‌ای که پیشتر در زمان اماسیس‌میان پدرانشان بخش‌شده بود موافقت کردند . علاوه برملك وحقابه ، ازبخش‌کردن‌درآمدهایی میشنویم که ازحق سرپرستاری پرستشگاههای شهرستان گرگ ، حق نویسنده بودن ، وبهره بردن از ماهیانه‌ی پرستشگاههـا در چند روزسال یا درچند جشن‌حاصل میشده‌است . پاپیروسهای دیگرازسیوت‌سیاهه‌ی بخششهای ماهیانه را از می وروغن به سرکار نساکده ، به جعبه‌بر (جعبه‌ی زیارت

24 - W. Spiegelberg, *Die Sogennante demotische Chronik* (1914), pp. 32 ff .
(دکتر جرج هیوز آن را رسیدگی کرده است .)

25 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 30.

۲۶ ـ سترابو ، دفتر ۱۷ ، ۱ : ۲۷ ، ۴۶ .

مغان) ، به سرپرستار ، و به فرماندار شهرستان دربر دارند.[۲۷]

ربوده‌شدن تاج‌وتخت بدست بردی

کمبوجی خویشاوند خود اریاندس را به شهربی گماشت[۲۸] وبسوی میهن باز گشت. در اگبا تانا نزدیك کوه کرمل خبر یافت که بردی تاج‌وتخت‌را برای‌خود ربوده ، و آنجا کمبوجی مرد ، و گفته شده است که خود کشی کرد.[۲۹] بردی که یونانیان‌اورا به‌نامهای‌گونا گون‌ماردوس، سمردیس، ماروفیوس، مرفیس، تناواو کسارس، یا تانیو کسار کس می‌شناختند ، برادر تنی کمبوجی‌بود . پس‌ازمرگ پدرش کارداری ماد ، ارمنیه ، و کادوسیه به او داده شده بود. در ۱۱ مارس ۵۲۲ ، در کاخی به نام پیشیائو-وادا بر کوه ار کدرش ، او خود را شاه اعلام نمود . تا ۱٤ آوریل دربابل پذیرفته‌شد. او به اندازه‌ای دیر در «سال بتخت نشستن» اش شاه شده بود که بزودی «سال‌یکم» شد . تاریخ نویسان بابلی به اندازه‌ای سر گردان شده بودند که کدام سال را برای تاریخگذاری به‌کار ببرند که هنوز هم جانشینان امروزی خودرا سرگشته‌میدارند. تا اول ژوئیه سراسر شاهنشاهی بردی را به پادشاهی شناخته بودند.[۳۰]

مردم زیردست با شادی بردی را خوش‌آمد گفتند ، زیرا او سه سال باجها وسرباز گیریها را معلق گذاشت ؛[۳۱] ولی آزادگان شهرستانها ازاین که او با ویران

27 - H. Sottas, *Annales du Service*, XXIII (1923), 34 ff. دیگری از سال هشتم (W. Spiegelberg, *Demotische Denkmäler*, III [1932], 42 ff.) است

۲۸ ـ هرودوت ، دفتر ٤ ، ۱٦٦ .

۲۹ ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، ٦۲ وپس‌ازآن .

30 - R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C.-A. D. 45* (1942), p. 12; بهستان ، بند ۱۱ ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۷۷٤ ؛ هرودوت ، دفتر ۳ ، ٦۱ وپس‌ازآن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه‌ی ۳۹ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۷ : ۱۱ ؛ هلانیکوس ، کرته‌ی ۱۸۰ (J) . نیز نگاه کنید به Olmstead, «Darius and His Behistun Inscription,» *AJSL*, LV (1938), 394 ff. که سالمر آن باید از روی این کتابها درست شود ,Cameron, «Darius and Xerxes in Babylonia,» *AJSL*, LVIII (1941), 314 ff.; Parker, *op. cit.*, pp. 285 ff. ; also W. Hinz, «Das erste Jahr Grosskönigs Dareios,» *ZDMG*, XCII (1938), 146 ff.

۳۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ٦۷ .

کردن جاهای مقدس محلی پرستش و کیش را تمرکز داده بود خشنود نبودند. به او وقت بسنده داده نشد که اصلاحات خود را استوار سازد، زیرا در ۲۹ سپتامبر ۵۲۲، فقط پس از هشت ماه فرمانروایی، بدست داریوش در سکیثووتش در نسای ماد کشته شد. [۳۲]

۳۲ - بهستان، بند ۱۳ ؛ هفت‌ماه پادشاهی ، کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۲ ، خلاصه‌ی ۴۵ ؛ نیز نگاه کنید به Paker and Dubberstein, *op. cit.*, p. 12.

فصل هفتم

پیغامبر زردشت

رؤیای اهور مزد

زردشت پیغامبری خود راپیرامون نیمه‌ی سده‌ی ششم در گوشه‌ی شمال‌غربی فلات ، آنجا که سیصدسال پیش آسوریها ازپارسوا باج دریافت داشته بودند،آغاز نمود . معنای نام او «باشترهای زرین» بود ؛ پدرش پوروشسپ ، «با اسبهای ابرش،» ومادرش دوغذو ، «آن که گاوهای سفیدرا دوشیده .» همه‌ی این نامها از زندگانی ساده‌ی نیمه شبانی گرفته شده است . نژاد او سپیتم ، «سفید» بود . [1]

خدای او اهورمزد ، «خداوند خردمند ، » سرور رسمی بغان ملی پارسی از زمان اریارامن بود . در رؤیا اهورمزد به زردشت نمایان شد :

سپند تورا شناختم ای اهور مزد ،
آنگاه که در زایش زندگی تورا نخست دیدم ،
آنگاه که کردارها و گفتار های پاداش ساختی ،
بد برای بدی ، سرانجام نیك برای خوبان ،
از هنرت در بحران آفرینش بافدم .

که برآن بحران توخواهی آمد بامینوی سپندت ،
مزدا ، باشهریاری (ملکوت) ، آنجا با وهومن (فکرخوب) ،
که از کردارش جهان از اشه (راستی) افزونی یابد ،

1 - Cf. Olmstead, «Zoroaster,» *Review of Religion*, IV (1939), 3 ff.

داوری آنان را آرمد (پرهیزگاری) فرا خواهد گفت ،
ازخرد تو که هیچ کس نتواند فریفت .

سپند تورا شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
ومرا پرسید : « که هستی ؟ ازآن که هستی ؟
باکدامین دخش (داغ‌ونشان) بشناسانم‌روزهایی را
برای پرسش آن‌چه ازآن‌تو وازخویشتن‌تواست ؟ »

آنگاه اوراگفتم : نخست ، من زردشت‌ام ،
براستی دشمن دروغزن تاآنجاکه بتوانم ،
ولی برای راستکاران پشتیبانی زورمند خواهم بود ،
تانعمتهای آینده ی شهریاری‌آرزوشده را به دست آورم ،
چندان که تورا ، مزدا ، می‌ستایم ومی سرایم .

سپند تورا شناختم ای اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فرازآمد .
به پرسش اش : « که‌را خواهی گزید ؟ »
پاسخ گفتم : به بردن نماز به‌آذر تو ،
تابتوانم درباره‌ی اشه مینش کنم .

پس اشه راکه درمیخوانم به‌من بنما .
« بااو همراه باآرمد آمده‌ام ،
از ماپرس آنچه راکه باید ازما بپرسی ،
چون پرسش تو همچو پرسش نیرومندان است ،
زیرا آن که فرمانرواست تورا شاد ونیرومند کند . »

تورا سپند شناختم ای‌اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فرازآمد .
آنگاه که نخست ازگفتار شما آموزش یافتم ؛
آیا دل‌نهادگی (ایمان) من برای من اندوه بارخواهد آورد ،
درکردن آن‌چه مرا امر دادید که بهترین است ؟

وآنگاه که مرا امردادید : « برای آموزش نزد اشه‌برو ، »
آنگاه به‌من فرمانهای ناشنوده ندادی ؛
« فرازرو ، پیش‌از آن که سروش من بیاید ،
همراه با سرنوشت ، بس توانگر ،
که سود دوگانه را چون سرنوشت به مردمان بخش کند . »

ترا سپند شناختم ای‌اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
که صورت‌کام مرا بداند . این را به‌من بدهید ،
آن چه را که هیچ کس نمیتواند شمارا وادارد که بدهید ، که بدانم درازی هستی آرزوشده ای که گفته شده است درشهر (ملکوت) توست .

آن‌چه که یك مرددانا به دوستش میدهد اگر بتواند ،
مرا بده ای‌مزدا ازیاری باتوجه‌ات ،
اگر باشهر تو به میانجی اشه آن به دست آید ،
بگذار که برخیزم که بیرون رانم خوارشماران دستور ترا ،
باهمه‌ی آنهایی که به یاد میسپارند منثره (سخنان مقدس)ی تورا .

تورا سپند شناختم ای‌اهورمزد ،
آنگاه که وهومن مرا فراز آمد ،
بهترین مینش خاموش مرا فرمان داد که فرا گویم :
هیچ کس درپی خشنود ساختن دروغزنان بسیار نباشد ،
چون آنان راستگاران را به تودشمن سازند .

ایدون ، ای اهورا ، زردشت برای خود میگزیند ،
آن مینویت را ، ای مزدا ، که سپندترین است .
اشه استومند باد ، توانا در نیروی زندگی ،
آرمد باشد درشهری (ملکوتی) که به خور مینگرد ،
باوهومن باشد که او مردمان را برای رفتارشان سرنوشت دهد . ۲

صفتهای اهورمزد

این رویاها خواه درست‌همان رؤیاهایی باشند که نخست زردشت‌را به‌پیغمبری خواندند یانباشند ، بهرحال نماینده‌ی اصول برجسته ی آموزش اوهستند . این که پیغمبر اهور ، مزدا ، اهورمزد ، ومزدا اهور را بجای همدیگر به کار میبرد آن روزگاری را به یاد ما می‌آورد که اهورا و مزدا هنوز ایزدان جداگانه ای بودند ؛ یك سده پیش ، اریارامن اهورمزد را چون بغی در میان بغان بسیار نمایانده بود ،

۲ ـ یسن ۴۳ : ۵ و پس از آن . [برگردانیده‌ی این یسن به فارسی و همچنین قسمتهای دیگری که ازاوستا تاآخر این‌فصل نقل شده ازروی گزارش انگلیسی نویسنده‌ی کتاب‌است ، نه‌از روی اصل اوستایی آن . فقط آن واژه‌هایی اززبان اوستا آورده شد که تغییری در معنای گزارش انگلیسی نمیداد . مترجم .]

ولی برای زردشت او خدای یگانه بود. ایزدان دیگر از روزگاران تاریك هندو اروپائی ـ چون مهر خدای آفتاب ـ را شاید پادشاهان و مردم عزیز بدارند، ولی برای زردشت این دیوها خدا نبودند بلکه دیوهایی بودند که پیروان دروج آنها را پرستش میکردند. اهورمزد نیازی به ایزدان کوچکتر نداشت که بر آنها چون پادشاه یزدانی فرمانروایی کند.

گرد اورا صفتهای او گرفته اند که باابهامی به‌آنها شخصیت داده شده است. سپندمینو روح القدس اوست. اشه راستکاری است، یا جهان چنان که باید باشد. وهومن (بهمن، مینش یافکرخوب) یاوهشت من (بهترین مینش) آن است که به پیغمبر رؤیارا آشکار میکند. خشتره (شهر) ملکوت یزدانی اهورمزداست، که در آخر زمان برترین خواهد بود. آرمایته، آرمد (پرهیز گاری)، خرد یزدانی، هوروتات، خرداد (رستگاری)، و امرداد (نامیری)، یك گروه مبهم از هفت صفت را تکمیل‌میکنند، که به آنها اشی (سرنوشت)، سروش(فرمانبرداری)، و آتر(آتش) افزوده میشوند.

خوانده شدن زردشت

پس از رؤیا، خوانده‌شدن زردشت به پیغمبری می‌آید:

به شما گوشورون (روان گاو) گله کرد: برای چه مرا ساختی؟ که مرا تاشید (آفرید)؟
خشم وزور، ستم ودرندگی مرا به ستوه می‌آورند.
شبان دیگری جز شما ندارم؛ چراگاه خوب برای من بدست آرید.»

آنگاه تاشنده (آفریننده) ی گاو از اشه پرسید: «برای گاو ردی داری،
که آنها که کار بدست آنهاست از گاو پرستاری کنند باعلوفه؟
که میتواند چون خداوندی به خواست خود خشم همراهان دروج را پس بزند؟»

اشه پاسخ گفت: «یاوری بی‌آزار برای گاو نیست.
مردمان نمیدانند چگونه راستکاران با زیردستان رفتار میکنند.
زورمندترین مردان کسی است که تامرا بخواند به یاری اوآیم.

«مزدا به یاددارد نقشه‌هایی را که هم اکنون آماده شده
هم به دست دیوان وهم به دست مردمان وآن چه درآینده خواهند ورزید .
اهورا وچرگراست ، آنچنان خواهد بود که اوبخواهد . »

پس ایدون بادستان استنبده (بیرون کشیده) به اهورا آفرین خوانیم ،
روان من وگاو زاینده ، ما دو باپرسش ازمزدا بخواهیم :
« براستزیوندگان وشبانان بدست همراهان دروج آزار مرساد . »

آنگاه اهورمزد که آیین را میداند ، باخرد ، خود گفت :
« نه خداوندی نه ردی یافت شده ، باراستی ،
ولی به یقین آفریدگار تورا برای شبان وبرزگر تاشیده .

«این دستور را درباره‌ی چربی (فره ، فراوانی) اهورمزد دارد ، همخواست باا‌شه ،
ساخته برای گاوان ، وشیر برای‌آنها که خورش خواستارند ، به فرمانش ،آن‌سپند . »
« که‌را داری ، ای‌وهومن ، که مادورا دایگی کند میان مردمان ؟ »

«این مرد را اینجا میشناسم ، که یگانه کسی است که فرمانهای ما راگوش کرده ،
زردشت سپیتمان ؛ او ، ای‌مزدا ، میخواهد که فکر ما و اشه را بشناساند ،
پس به‌او شیرینی گفتار بدهیم . »

آنگاه گوشورون زاری کرد : « که باید خشنود باشم برای نگاهبانی
با گفتار بیهوده ی یك مرد بی‌زور درحالی که یك شهریار نیرومند میخواهم .
چه زمان خواهد بودآن کسی که بتواند یاری اثربخش دهد ؟ »

این گمان ، پیغمبر تازه‌فراخوانده‌شده را خشنود نمی ساخت ، ولـی زردشت درنگ نکرد :

شما ، ای‌اهورا ، آنهارا نیرو ده ، اشه وآن شهر ،
وهومن ، که باآن نشیم خوش و رامش بنیاد کند .
من بهرحال ، ای‌مزدا ، باور دارم که تومیتوانی آن‌را پیش‌آوری .
کجای دیگر اشه وهومن وشهر هستند ؟ پس ، شما ای مردان ،
خوش‌آمد گویید مرا برای فراشناساندن ، ای مزدا ، برای مگه (جامعه) ی بزرگ .

سرانجام باخرسندی گاونر وماده آواز میدهند : «اکنون ، ای‌اهورا ، یاری‌ماراست ،

آماده‌ایم آنهایی را چون شما خدمت کنیم . »[۳]

رنج کشیدن گاوان بیچاره ی بیزبان ازدست صحرا گردان دستبردزن سبب خواندن زردشت به پیغمبری شد . درسراسر گفتار او پژواك کشمکش میان مردمان آواره‌ی دشت‌نورد وبرزیگر آرام شنیده میشود . کشاورزی پیشه‌ی مقدس است . جانداران بیزبان که بارکار بردوش آنهاست مقدس‌اند .

تصور شر

اهورمزد ، که آسمان سخت استوار را دربردارد ، یگانه خداست ، ولی‌روان شر (اهرمن) بااو جاودان در کشمکش‌است . ازآغاز ، دو روان (مینو) جفت بودند ، بهترو بد . آنها زندگی ونازیبندگی نهادند ، بدترین هستی برای همراهان دروج ، بهترین نشیم برای پیروان راستکاری . دیوان نیزبه همپرسی گرد هم آمدند ؛ فریب برآنها برآمد ؛ آنها بدترین مینش را گزیدند وباهم بسوی خشم شدند ، که بااو هستی مردمان را تباه کنند . ولی برای مردمان شهر آمد ، با وهومن ، و اشه ؛ پرهیزگاری هستی ی پیوسته و تباهی‌ناپذیری‌ی کالبد داد ، که در بازپسین داوری پیشی داشته باشد . مردم آزادکام اند ؛ هریك باید برای خویشتن راه خود بگزیند پیش ازآن که «سرانجام بزرگ» فرارسد .[۴]

دیوان همه فرزندان مینش بد ، دروج ، و نخوت اند ، که از دیرباز برای رفتارشان در هفتمین بخش زمین که نشیمن مردمان است شناخته شده اند . مردانی که بدترین کارهارا میکنند پسند دیوان خوانده شده‌اند . دیوها بافریب هستی‌خوب وجاودانی را ازمردم ربوده اند ، و از اهرمن ، ازمینش‌بد ، واز گفتار بد آموخته‌اند که مردمان را تباه کنند . جم ، پسر ویونگهان ، بود که به مردمان گوشت گاوداد که بخورند وبدی‌را به جهان درآورد .

زردشت یکی را به دین خود آورد ، و او پسر عمویش مدیوماه بود ،[۵] ولی مخالفان او بسیار بودند . آموزنده‌ی دروغین دستورهاونقشه‌ی زندگی راتباه‌میکند؛

۳ - یسن ۲۹ . ۴ - یسن ۳۰ . ۵ - یسن ۵۱ : ۱۹ .

اوازاین که دارا بودن مینش خوب گرامی‌داشته‌شود جلو گیری میکند . اومیگوید که گاو وخورشید بدترین چیزهایی هستند که میتوان به چشم دید ـ اینجا پیغمبر دارد از قربانیهای شبانه‌ی گاو بدست پرستنده گان مهر بد میگوید . او دانایان را دروغزن میگرداند ، اوچراگاهها را تباه میسازد ، وسلاح خود را برضد راستکاران بلند میکند . درغزنان هستی را ویران میکنند ومیکوشند که نگذارند کدبانو و سرور خانه ارث خودرا به دست آورند . بافریاد شادی گاورا میکشند ؛ آنان گرهم، همچنین کرپن پریستار دیوان‌را ، و خاوندی‌ی آنهارا که درپی دروج اند ، از راستکاری برتر میدارند . گرهم به جهان « مانشگاه بدترین مینش » خواهد رسید ؛ همچنین نیز ، تباه کننده گان این هستی درآرزویشان برای پیام و خشور اهورمزد بگریند ، ولی او نخواهد گذاشت که اشه را بنگرند . گرهم و کیان ، شاهان کوچك محلی زیردست مادیها ، دیری است که کوشیده اند وخشوررا براندازند ؛ آنها به‌دروغزن یاری میدهند و میگویند : « گاورا بیوژنند تا دورهوش (دورکننده‌ی مرگ) را برای یاری دادن به ما بر افروزد ؛ » اینجا زردشت دارد از زیان بکاربردن نوشابه‌ی مستی‌آور هوم بد میگوید . این سان کرپنها و کاویان (کیان) به تباهی همگانی کشانده میشوند .[۶]

بندوای بسیار بزرگ ، شاید شاه کوچک محلی ، همیشه‌بااو مخالفت کرده‌است؛ در داوری باشد که بمیانجی وهومن تباه شود ! آموزگار این بندوا ، دروغزنی که دیری است‌از راستکاری‌روی برتابیده ، وخشوررا از کارش بازداشته است .[۷] دیگران نیز هستند که درپی کشتن وخشورند ، زاده گان آفرینش دروج ، بدخواه همه‌ی آنها که زنده اند . زردشت اهانتی‌را به یاد می‌آورد که از این جهت ناگوارتر است که به دوستان بیزبانش رنج و آزار رسانیده بود : بنده‌ی زشتکار کاوی زردشت را خشنود نساخت در « گذر زمستانی » (پل زم) ، چون آنگاه که دواسب اوآمدند و ازسرما میلرزیدند ، اونگذاشت که آنجا بمانند . پریستاران کرپن از دستور ها وداد گله‌چرانی فرمانبرداری نمیکنند ؛ « برای آزاری که بارفتار ودستور خود به

۶ ـ یسن ۳۲ : ۳ وپس ازآن . ۷ ـ یسن ٤۹ : ۱ـ٤ .

گلّه‌ها میرسانند، باشد که این دستور آنهارا بافدم به خانمان دروج درآورد. » [۸]

پرسشهای دینی

مانند همه‌ی پیغمبران، زردشت هم گاهی به گمان می‌افتاد:

این از تو می‌پرسم، براستی به من بگو، ای‌اهورا:
چگونه نماز باید گزارده شود برای چون شمایی؟
چون به دوستی، ای‌مزدا، مرا بیاموز.

باهمین پیش‌درآمد، او همه پرسشهایی را که او را سر گشته ساخته میپرسد. که آفریده شد به‌پدری اشه؟ که به‌خور وستارگان راه‌داد؟ بدست که ماه می‌فزاید وآنگاه می‌کاهد؟ که زمین را اززیر وآسمان را از افتادن نگاه داشت؟ که‌آفرید آب ها وعلفها را؟ که باد وابر ها را باتندی جفت کرد؟ که آفرید وهومن را؟ کدام سازنده روشنی وتاریکی، خواب وبیداری، پگاه، نیمروز، وشب‌آفرید، که یادآورنده‌ی دریابنده‌مرد وظیفه شناس‌است؟

این ازتو می‌پرسم، براستی به‌من بگو، ای‌اهورا:
آن‌چه فراگو میکنم، آیا در حقیقت راستی است؟
آیا پرهیزگاری (آرمد) بارفتار راستکاری (اشه) را یاری خواهد داد؟
ایامینش خوب (وهومن) شهریاری تورا خبر خواهد داد؟
برای که گاو زاینده‌ی رادکار (ثروت بخش) را آفریدی؟

آیا میتواند او ازشهر (ملکوت) یقین داشته باشد؟ آیا آنها باگفتار و رفتار دین اوراکه بهترین دین برای همه‌ی مردمان‌است نگاه خواهند داشت؟ آیاپرهیز-گاری به کسانی که به آنها دین توگفته شده خواهد آمد؟ برای این اورا درآغاز مزدا برگزید؛ ازدیگران همه او نفرت دارد. که ازمیان آنان که با ایشان گفتگو میدارم راستکاراست وکه دروغزن؟ اوبه‌خود وبه‌کارش گمان می‌آورد. دشمن‌حقیقی درکدامین سوست؟ آیا نباید دروغزنی را که بارستگاری مزدایی ستیزه می‌کند دشمن شناخت؟ چگونه باید دروج را از خود دور برانند بسوی‌آنها که نافرمان

۸ - یسن ۵۱: ۱۰، ۱۲، ۱۴.

اند ؟ آیا باید دروج به‌دست اشه سپرده شود تا او دروج‌را باسخنان دستورمزدا پامال کند، تادر میان دروغزنان گسست زورمندی بورزد ، تا برسر آنها شکنجه ها فرود آورد ؟ آیا مزدا توانایی دارد که پیغمبر خود را بپاید آنگاه که دو سپاه کینه‌ور به نبرد هم آیند ؟ به کدام یك پیروزی‌خواهد داد ؟ باشد نشانهایی که آشکارا بشناساند رد درمان بخش را . چگونه او به‌کام خود که وصل باخود مزداست خواهد رسید ؟

و آنگاه پس از این گریز به راز ورزی ، یك کمی ازطبیعت عملی انسانی از سخنان او سربرمی‌آورد :

این ازتو می‌پرسم ، براستی به من بگو ، ای اهورا :
چگونه ، ای اشه ، آن مزدارا به دست آرم ،
ده مادیان بایك اسب و یك شتر ،
که به‌من وعده داده شد ، ای‌مزدا ، باخرداد (رستگاری)
وامرداد (نامیری) ، که دادن‌آن باتواست ؟

این ازتو می‌پرسم ، براستی به من‌بگو ، ای‌اهورا :
آن که ندهد مزد به‌آن که به دستش آورد ،
آن که ، به گفتار راست ، آن رابرای اوانجام دهد ،
چه بادافراهی برای این‌نخست برای او خواهد بود ؟
من‌آ گاهم که بادافراه او بافدم چه خواهد بود .

آیا دیوان هرگز شهریاران خوبی بوده اند ؟ این را او از آنهایی میپرسد که دیده اند چگونه از برای دیو ها پریستاران کرپن و اوسیج گاو ها را به دست خشم داده‌اند ، چگونه‌کاویان آنها را پیوسته‌به‌زاری درآورده بجای آن که‌چراگاهها را بمیانجی اشه بیفزایند .[۹]

زندگانی آنجهانی

آزار وشکنج فقط چشمان زردشت را باشوق بیشتر به‌آینده ، به‌آمدن‌نوید- داده‌شده‌ی شهر یزدانی ، به سرانجام بزرگ ، به فراشکرد (نو کردن) جهان دوخت.

۹ - یسن ٤٤ .

این «سرانجام و کار بزرگ» را سوشیانتها، نجات دهندگان، زردشت و پیروانش پیش خواهندآورد؛ وپیغمبر امیدواراست که دیری‌نخواهدکشید. درداوری‌بازپسین اشه (راستکاری) بردروج پیروز خواهد شد. زردشت میخواهد بداند که آیا حتی پیش از آن، راستکاران برپیروان دروج چیره خواهند شد. چگونه او میتواندبداند که مزدا و اشه براستی بردروغزنان که اورا تهدید میکنند قدرت دارند؟ باید که وهومن رؤیای اورا استواری دهد. سوشیانت باید بداند که پاداش او چه‌خواهدبود. کی مردان جنگی این پیام را درخواهند یافت؟ کی‌مزدا پلیدی این می‌را خواهد اوژنید، هوم را، که‌از آن پرستاران‌کرپن‌شهریاران بدکار دهیوها را فریب‌میدهند؟ که میتواند بادروغزنان خونخوار رامش بنهد؟ شناسایی وهومن برکه خواهدآمد؟ آنها سوشیانت دهیوها هستند که میکوشند فرمانهای مزدارا انجام‌دهند.[۱۰]

دینا (وجدان)ی هرکس، چه ازآن راستکار وچه از آن دروغزن، پاداش آینده‌ی اورا معین میکند. با زردشت همچو رد دستیار، اهورمزد خود، به یاری اندرزگرش اشه، دانایان را ازنادانان جدا میکند. آنگاه زردشت آنهایی را که به ایشان آموخته که مزدا را درخوانند ازروی چینودپل، پل جدا کننده، رهبری خواهد کرد. آنها که خردمندانه برگزیده اند به گرزمان (سرای سرود)، مان وهومن، شهر وهومن، میراث‌پرشکوه وهومن‌میروندکه‌اشه (راستکاری) آن‌را ساخته، که روی آن دینای سوشیانت ها میگذرند و به پاداش خود میرسند. آنجا تخت اهورای نیرومند وسروش مزدا، وفرخندگی ای‌را که بادرخشندگان آسمانی‌ست مینگرند.[۱۱]

ولی نادانان به مان دروج، سرای بدترین مینش، خانه‌ی دیوان، بدترین هستی خواهند رفت. دینای زشتکارشان در داوری پل چینود بر آنها شکنج آورد وآنها را به سالهای آینده‌ی دراز بدبختی، تاریکی، خوراک بد، و ناله و زاری کشاند.[۱۲] آنها که در پی هوس خود هستند، گاهی مینش خود را بهتر و زمانی

۱۰ - یسن ٤۸ : ۱-۲، ۹-۱۲ .
۱۱ - یسن ۳۱ : ١٤ وپس ازآن؛ ۵۰ : ۲، ٤؛ ۵۱ : ۹، ۱۳ وپس‌ازآن .
۱۲ - یسن ٤٦ : ۱۰-۱۱؛ ٤۹ : ۱۱؛ ۵۳ : ٦ .

بدترمیکنند، که کارهای خطاودرستشان برابراست، در روزشمار جدا در مانشگاهی درمیان بسر خواهند برد.[۱۳]

سرپرستی گشتاسب

پس افگنده و روبرو بامخالفان درمیهن، زردشت بهفکر گریختن افتاد، ولی

به کدامین زمین بگریزم، به کجا گریخته بروم؟
از آزادگان وایرمانان (همکاران پرستار) جدایم می‌سازند،
نی برزیگران مرا خشنود میدارند،
ونه ساستاران (امیران) دروغزن دهیو.
چگونه ترا خشنود سازم، ای اهورمزد؟

او سبب ناکامیابی خود را میداند: اوگلّه وپیروان کم دارد. او به درگاه مزدا می‌نالد که چون دوستی به دوست پشتیبانی دهد. کی برخاستن آفتاب می‌آید که راستکاری برای جهان به دست آرد، کی‌سوشیانت ها بنابرپیشگویی پدیدار خواهند شد؟ دروغزن بدنام راستکاران را از برومندساختن گاوان بازداشته؛ کسی که دروغزن را از شهریاری وزندگی بی‌بهره سازد راه دستور نیك را آماده خواهد کرد. کسی که دروغزنی را به دین برگرداند، اگر یقین‌پیدا کرد، آن‌را به‌خویشان بگوید؛ باشد که اهورمزد اورا از خونریزی بپاید.

که را پیغمبر پیدا کندکه او را بپاید آنگاه که دروغزن میکوشد به او آزار رساند؟ مرسد گزندی از او که به فکر آسیب رسانیدن به دارایی زردشت است؛ باشد که کارهایش به سر خود او برگردد. با فرمانروایی‌شان، کرپنها و کاویان مردمان را به کردار بد برای تباه کردن زندگی خو داده‌اند. روان و دینای خودشان آنهـا را شکنجه خواهد داد آنگاه که به پل چینود بیایند؛ هماره در سرای دروج خواهند ماند.[۱۴]

از میهن کوهستانی‌اش در شمال غـربی ایران، زردشت بـا خویشاونـدان

۱۳- یسن۳۳: ۱؛ ۴۸: ۴؛ نیزنگاه کنید به J. D. C. Pavry, *Zoroastrian Doctrine of a Future Life* (1926).

۱۴ - یسن ٤٦ : ۱-۱۱.

سپیتمانی‌اش در جستجوی سرزمینی که برای پذیرفتن دین او آماده‌تر باشد به راه افتاد. درآن هنگام‌که پیغمبر برای درآوردن همسایگانش به دین خودمیکوشید، صورت جهان داشت دگرگون میشد. شاهنشاهی مادی‌که زمانی نیرومند بود داشت از هم می‌پاشید، وکورش، ازمردم پارسی خود او، بر ضد استیاگس در شورش‌بود. گشتاسب (ویشتاسپه، هیستاسپس)، پسر ارشام، ازشاخه‌ی‌رقیب‌پادشاهان هخامنشی، که در پارت و گرگان فرمانروایی داشت، فرصت را برای پاره کردن بندهایی که اورا به خاوند زبردست مادی‌اش می‌پیوست به دست آورد. اینجا پیغمبر خسته وبستوه آمده خوش‌آمد یافت، و بزودی هوتوسه (اتوسا) زن‌گشتاسب به‌دین اودرآمد.[۱۵] در پی آن طبعاً شوهرش دین پذیرفت و گشتاسب سرپرست دین نوین گشت.[۱۶]

« آن پاداشی‌که زردشت به مگه (انجمن‌اش) نوید داده، که در گرزمان (سرای سرود) اهورمزد نخست به‌آن رسیده، با این خود را نوید داده‌ام به برکتهای و هومن‌واشه. کی ـ گشتاسب پذیرفته است، با شهریاری مگه و راههای وهومن، دستوری را که اهورمزد سپند با اشه مینیده‌است.»[۱۷] « هر که از مردمان زردشت سپیتمان را خشنود سازد درخوراست که فراسروده شود، به او اهورمزد هستی خواهد داد، برای او با وهومن خواسته‌اش را فراخی دهد، با اشه او را دوست شناسیم.» « ای زردشت،» اهور مزد میپرسد، « کی‌ست آن مرد راستکار تو که دوست مگه‌ی بزرگ است، یاخواستاراست فراسروده شود؟»زردشت پاسخ میدهد: « اوکی ـ گشتاسب است در روز داوری. کسانی را که تو، ای اهورمزد، درخانه‌ی خودگردآوری آنان را با گفتار وهومن فرا خواهم خواند.»[۱۸]

بزودی پس از پذیرفتن دین، در ۵۵۰، نخستین پسر گشتاسب به جهان‌آمد؛

۱۵ ـ یسن ۱۵ : ۳۵ ؛ نیز نگاه کنید به ۹ : ۲٦ : ۱۳ : ۱۳۹ : ۱۵ : ۳۵.

۱٦ ـ درتاریخ دست بدست رسیده، گشتاسب ازخاندان نوذراست (یشت ۵ : ۹۸ : ۱۵ : ۳۵ : ۱۷ : ٥٦).

۱۷ ـ یسن ۵۱ : ۱۵ ـ ۱٦.

۱۸ ـ یسن ٤٦ : ۱۳ ـ ١٤.

برای گواهی به دین تازه‌اش ، پسر را داریـه وهومنه ، « او کـه وهومن را دارد » ، داریه‌وئوش به گویش غربی و داریوس یونانیان ، نام نهـادند.[۱۹] پنج سالی دیرتر کورش به‌ایران شمال شرقی رسید ، وگشتاسب مقام کوچکتر کاوی (کی) را با شهربی شاهنشاهی نیرومند پارسی عوض کرد .

در پناه گشتاسب پیغمبر سالهای خوشی به سر برد . او مدیوماه ، پسر عمو و نخستین کسی که به دین او گرویده بود ، خویشان خود ، فرزندان هیچتسپ ، و فرزندان سپیتم همه را - چون دانا را از نادان بازشناخته بودند - می ستاید ؛ آنهـا با کردارشان ، با نخستین آیین اهـورا ، بـه اشه رسیده بودند . فرشوشتر و برادرش جاماسپ ، ازخانواده‌ی هووگوه ، پشتیبانان وفادار او شدند ، و فرشوشتر به پیغمبر دخترش هووی ، « دارای گاوهای خوب » ، را به زنی وعـده داد . « کالبدی برزا (بلند بالاو زیبا ودوست داشتنی) فرشوشترهووگوه مرا بنمود ؛ باشدکه شاه مزدا اهورا به او بخشاید کـه از داشتن اشه برای دینای خوبش برخوردار گردد . »[۲۰]

نام چند پسر - ایست‌واستر ، اوروتدنر ، وخورچهر - برده شده‌است ،[۲۱] و همچنین چند دختر زاییده‌شدند و بزرگ‌شدند . بهترین دارایی سروده از آن‌زردشت سپیتمان است ، چون اهورمزد با اشه به او خواهد داد لذتهای هستی خوش را ، و به آنها که به کار زنند و بیاموزند گفتارها و کردارهای دین بهی را . پس آنهـاراست که به شادی بامینش ، گفتار ، و رفتار خشنودی اورا بجویند ، و دعاها برای پرستش او ، کی گشتاسب و پسر زردشت ، سپیتمان ، و فـرشوشتر ، راست گردانند راههای دین سوشیانت را که اهورا نهاده است . »

دخترش زن جامـاسب میشود : « و این را ، ای پوروچیست هیچتسپان

۱۹ - E. Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 40. نیز نگاه کنید به یسن ۳۱ : ۷ . چون داریوش هنگـام بتخت نشستن در ۵۲۲ بیست و هشت ساله بود ، در ۵۵۰ به جهان‌آمد ؛ نام زردشتی او ثابت میکند که همان زمان در ۵۵۰ پدرش دین زردشت را پذیرفته بوده است ، که خود داده‌ی مهمی برای سالمر است .

۲۰ - یسن ۵۱ : ۱۷ و پس از آن ؛ ٤٦ : ۱۵ و پس از آن ؛ ٤۹ : ۸ .

۲۱ - یشت ۱۳ : ۹۸ .

سپیتامی ، کوچکترین دختر زردشت ، او به تو داده است که برای وصل با وهومن ، اشه ، و مزدا تورا آموزگار باشد . پس با خردت همپرسی کن ، به دانایی سپندترین کارهای پرهیزگاری را بورز . » جاماسب قول میدهد : « با شوق به او مهر ورزم ، که او با پرهیزگاری پدر ، شوهر ، روستائیان و آزادگان را خدمت نماید ، زنی راستکار برای مردانی راستکار . باشد که اهورمزد به او میراث با شکوه و هومن را برای دینای خوبش بدهد . »[۲۲]

بحران

دلمان میخواست پیغمبر را در اینجا که خانواده ودوستان مهربانش گرداورا گرفته اند به حال خود باز گذاریم . ولی این صحنه‌ی دلپذیر همچنان که پیری پیش می‌آمد تاریك می‌شد . صحرا گردان تهدید میکردند ، و کارزار مقدس باید فراگو شود :

پس دشورزان (بدکاران) فریفته وواگذاشته شوند ، همه برخروشند . بدست شهریاران خوب [اهورا] آنهارا به خون افگند ، و رامش ازآنها به ده نشینان شاد بدهد . بر آنها شکنج آرد ، او که مهست‌است ، بابند مرگ ، وزود چنین‌باد ! دشورن (بدایمان) را سرای گند سزاست . پست شمارنده‌ی آیین ، مرگ ارزان ، میخواهند ارجمندان را پست افگنند . کجاست آن‌خداوند راستکار که جان وآزادی را از آنها بگیرد ؟ توراست شهر (ملکوت) ای‌مزدا ، که به درویشان راست‌زی بهین دهی . [۲۳]

بحران سخت‌تر میشود :

در نماز با دستان استنیده این یاری را خواستارم ، ای مزدا : نخست ، اشه ، کارهای سپند مینو ، که باآن خشنود سازم خرد وهومن و گوشورون را . من تورا خدمت کنم ، ای اهورمزد ، باوهومن ؛ مرا بدست اشه برکتهای هستی بده ، هم استومند (جسمانی) وهم مینوی ، که با آن به پشتیبانانش خیر دهد . پیش از پیش شمارا می‌ستایم ، ای اشه ، وهومن ، ومزدا اهورا ، وآنهارا که برای ایشان آرمد (پرهیزگاری) شهر (ملکوت) را ببالاند ، که هرگز ویران نشود ؛ به‌یاری من‌آی چون تورا بخوانم .

زردشت حس میکند که به پایان زندگی نزدیك میشود :

من که‌با وهومن برآن شده‌ام که‌روان را نگهداری کنم ، که ازپاداش اهورمزد برای‌رفتارم

۲۲ یسن ۵۳ : ۱-٤ ؛ یشت ۱۳ : ۱۳۹ . ۲۳ - یسن ۵۳ : ۸-۹ .

آگاهی یافته‌ام، تایارای وتوان دارم مردمان را خواهم آموخت که درپی راستکاری باشند. کی، چون دانایی، تورا خواهم‌دید، ای‌اشه، و وهومن، گاه اهورای زورمند وسروش (فرمانبرداری) مزدارا؟ بااین گفتار مقدس (منثره) برزبان، باشد که خرفستران (راهزنان) را به مهست (خداوند) بگروانیم. بیا با وهومن، بدست اشه، ای‌مزدا، باگفتار درستت بده دهش دیرنده‌ای: پشتیبانی نیرومندی به زردشت، وبه‌ما وسیله‌ای که بردشمن چیره شویم.

بده، ای اشه، این پاداش را، نعمتهای وهومن را. بده، ای آرمد (پرهیزگاری) به گشتاسب وبه من کام مارا. بده، ای پادشاه مزدا، که وخشور شما سخن آموزش بسراید. ازتو، ای بهترین، همخواست بابهترین راستکاری، بهترین را می‌جویم، ای اهورا، برای فرشوشتر نر وبرای خود و برای آنان که به ایشان خواهی‌داد، خواستار وهومن‌ام همیشه جاودان. بابهره ازاین نعمتهای‌تو، ای‌اهورا، مباد که ترا بیازاریم؛ ای مزدا، اشه، و وهومن، جهد میکنیم که ستایش فراپیش شماآریم، چون شما بهتر می‌توانیدکه آرزو برآورید برای شهر سودبخش. آنگاه برای آنان که میدانی درخورند، بااشه وهمچو دریابنده‌ی وهومن، ای‌اهور مزد، آنهاراکامیاب گردان. ایدون میدانم که گفتار نیاز که برای هدف خوبی است نزد شما کارگر افتد. پس من اشه و وهومن را جاودان بپایم؛ مرا بیاموز، ای اهور مزد، به دهان خود به یاری مینویت که فرا گویم که هستی پیشین چگونه بود.[۲۴]

با این دعای‌بازپسین، سخنان زردشت پایان می‌یابد. یشتها که به‌صورت کنونی کمی دیرترانـد ولی مطالبی خیلی از پیشتر (پاره‌ای پیش از زردشت) دربردارند، دعاهایی از گشتاسب یا از زریرسوار برضد دشمنانی چون تتریاونت، پشن، همایك، در شینیك، سپنج‌اوروشك، و اشتورونت، پسر ویسپتوروئشت یاد میکنند. نیـز به جنگهایی با ارجاسب خیون اشاره میکنند. روایتهـای دیرتر به ما آگاهی می دهند که ارجاسب به بلخ تاخت آورد، آنجا را گرفت، و زردشت و پیروانش را در آتشگاه بکشت. پیغمبر بایستی در زمان شورشهایی که برضدداریوش برپا شده‌بود درگـذشته باشد؛ اگر روایت درست باشد کشنده‌ی زردشت شاید فرادای مرگوشی (از مارگیانا) بوده، که به باکتریه (بـاختر، بلخ) تاخت‌آورد، یا شاید یـکی از همراهان صحراگرد او بوده است.[۲۵]

۲۴ - یسن ۲۸.

۲۵ - یشت ۵: ۱۰۹، ۱۱۲ وپس‌ازآن؛ ۹: ۲۹ وپس‌ازآن؛ ۱۳: ۱۰۱؛ ۱۷: ۴۹ و پس از آن؛ ۱۹: ۸۷؛ نیزنگاه کنیدبه A. V. Williams Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran* (1899). pp. 118 ff.; cf. Olmstead, *AJSL*, LV (1938), 404.

اثرهای پاینده‌ی دین زردشت

ولی برای ثابت کردن بزرگی زردشت به افسانه های دیرتر که نشانهای یزدانی زایش اورا نوید دهد ، یابه زندگی پرازمعجزه ، یابه شهید شدن بدست صحرا گردان نیازی نداریم . از سخنان خود اومیتوانیم زندگی و پرورش فکری اورا بیابیم . ما میتوانیم بلندی آرزوهای او ومحدودیتهای اورا که اورا همچوبشری دوست‌داشتنی‌تر میسازد دریابیم . دین او هیچ اثری ازشرق باستانی‌تر نشان نمیدهد . آن زاییده‌ی بوم ونژاد اوست . این دین از عقیده‌های کهن تر آریائی برخاسته ، ولی از دیوپرستی ساده‌ی آریائی سر به بلندیهایی برآورده که فکر دینی آریائی بی کمک دیگر هرگز به‌آن نرسیده‌است .[۲۶]

دراوایل کارش پیغمبر پرسان شده بود که آیا پیروانش دستورهای دین او را بشایستگی نگاه خواهند داشت . داریوش بزرگ پسر گشتاسب، سرپرست و پناه دهنده‌ی پیغمبر ، بود وچه بسا بایستی درددربار شهربی پدرش بااوگفتگو کرده باشد. نوشته‌های خودداریوش‌پراز یادبودهای زبان این آموزگار بزرگ است ، ونوشته‌ی روی آرامگاهش شاید در حقیقت نقل از گاهان (سرودهای) زردشت باشد .[۲۷] با وجود سخنان خوبش ، داریوش در زندگی خود به بلندی پایه ی آموزش پیغمبر نرسید ، واین که پیوسته واژه های « دروغ » و « دروغزن » را به کار میبرد فقط لغزشهای مکرر اورا ازراستی بیشتر نمایان میسازد .

هنوز چیزی از مرگ زردشت نگذشته بود که واکنش پرهیزناپذیر آغاز شد . هنگامی که‌زردشت تاریخی بیش‌از پیش‌زیر میغ گذشته پنهان میشد،هنگامی که همچو بنیاد گذار دین‌روزافزون یزدانی میشد ، گاهانی که او ساخته بود (حتی سرودهایی که در آنها از گمان وبیم گله کرده ، از امیدش برای دهش ده مادیان،

۲۶ ـ کتابهای مهم اینهاهستند : Jackson, *Zoroaster* (1899) and *Zoroastrian Studies* (1928); J. H. Moulton, *Early Zoroastrianism* (1926); C. Bartholomae, *Die Gatha's des Awesta* (1905) ; M. W. Smith , *Studies in the Syntax of the Gathas* (1929); A. Meillet, *Trois conférences sur les Gathas* (1935); H. Lommel, *Die Religion Zarathustras* (1930); H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938).

27 - E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), pp. 4 ff.

یك اسب ، و یك‌شتر ، وهمدردی‌اش برای اسبان لرزانش سخن گفته بود) ، در آذین دین سروده میشد ، و به صورت نیرویی اثربخش و رازآمیز درآمده بود . پذیرفتن بغان و کارهایی که از کیش بغانی آریائی باستان ازنو زنده شده بود به‌او نسبت‌داده شد ـ همان بغان و کارهایی راکه اوباشدت محکوم نموده بود . دیرتر ، کیش‌بغانی آریائی به نوبه‌ی خود در کیش مجوسی فرورفت ، که بازمانده‌ای از یك دوره‌ی کهن‌تر و وحشی‌تری بود .

اگر مردم خودش هوم را ، که برای زردشت «نوشابه‌ی‌مستی‌آور پلید» بود، اکنون مقدس میداشتند ، اگر کیش های شبانه‌ی مهر وقربانیهای گاورا که نسبت بـه آنها او به شدت پرخاش کرده بود از نو زنده کردند ، اگر بار دیگر به‌پرستش ناهید ، بغبانوی مادر ، پرداختند ، دیگران بودند که سخنان اورا بیشتر به مذاق‌خود یافتند . باسست وپوسیده شدن دینهای ملی‌کهن ، بهترین مغزها چیزی چنان نو ، چنان تازه ، چنان نیروبخش و تازه گر در دین زردشت یافتند که نفوذ او را در بیشترینه‌ی جنبش های دینی پس از او میتوان پیدا کرد . چیز پیشامدی نیست که گاهان زردشت به این اندازه بانخستین «پیمان‌نو» (انجیل) هم‌آواز است .

فصل هشتم

داریوش ربایندهٔ تاج و تخت

بتخت نشستن داریوش

زردشت که‌مهمان گرامی دردربار گشتاسب‌بود، بایستی اغلب باداریوش‌جوان گفتگو کرده باشد. داریوش در سرگذشت‌نامه‌ی خود ازاین که از پشت گشتاسب، ارشام، اریارامن، وچشپش ازتخمه‌ی هخامنش بنیادگذار این خاندان است می‌بالد: «ازیرا هخامنشی خوانده میشویم. از پیش آزاده بودیم، از پیش تخمه‌ی ماشاه بودند. هشت ازتخمه‌ی من‌درپیش‌شاه بودند، من نهمین‌ام؛ نه هستیم ما از دوبال (شاخه).»[۱]

این درست است - گرچه نه به‌آن معنایی که داریوش میخواهد ما باور کنیم. شاخه‌ی او درحقیقت شاخه‌ی بزرگتر خاندان بود ودر زمان اریارامن پیشی داشت، ولی کشور گشایی مادی هردو شاخه را زیردست وهمردیف ساخته بود. کامیابی‌در شورش‌برضداستیا گس‌مادی‌شاخه‌ی‌جوانتر کورش، کمبوجی، وبردی‌رابه‌فرمانروایی رسانده‌بود. ارشام، پدر بزرگ داریوش، بیش ازیك شاه کوچك نبود، ولی گشتاسب خوشبخت بود که شهرب پارت و گرگان شده بود. دراین پایه او همراه کورش در بازپسین لشکر کشی مرگ آورش رفته بود. کمبوجی پسر جوان گشتاسب را به پیشگری خود گماشت. در ۵۲۲، دربیست‌و هشت‌سالگی، داریوش درمصر نیزه‌دار

۱ - بهستان، بندهای ۱ و پس از آن.

بود.[۲] پیش از پایان سال داریوش شاه شد.

چگونه مردی این سان جوان به چنین پایه‌ی بلندی رسید هنگامی که هم پدر وهم پدربزرگش هنوز زنده بودند[۳] در سرگذشت‌نامه‌ی خودش این گونه بیان شده است. مردی از تخمه‌ی او بود کمبوجی نام، پسر کورش، کـه شاه بود. کمبوجی برادری داشت بردی نام، با او هم پدر وهم مادر. پس کمبوجی آن بردی رااوژنید، ولی مردم ندانستند که بردی‌اوژنیده شده. پس کمبوجی به‌مصرشد، مردم‌شوریدند؛ دروج دردهیو بسیار شد. پس‌مردی مجوس (مگوش) بود گومات نام، او برخاست و به دروغ گفت که بردی است. او از پیشیائووادا از کوه ارکدرش در۱۱ مارس۵۲۲ برخاست. همه‌ی مردم کمبوجی را باز گذاشتند وبه سوی مدعی رفتند. دراول‌ژوئیه شهریاری را برای خود گرفت. سپس کمبوجی بدست خود مرد.

این شهر (پادشاهی) از پیش ازآن تخمه‌ی داریوش بود. مردی نبود، حتی از تخمه‌ی خودش، که بتواند پادشاهی را از گومات بستاند. مردم بسیار ترسیدند که مبادا او بسیاری را که بردی حقیقی را می‌شناختند و میتوانستند ادعای دروغ گومات را ثابت کنند بکشد. هیچ کس دلیر نبود کـه چیزی برضد او بگوید تـا داریوش رسید. چون آخرین خبری که از داریوش داشتیم اونیزه‌دار کمبوجی در مصر بود، پیداست که تامرگ پادشاه پیشین دانسته شد او بایستی در فلسطین سپاه را رها کرده‌وبسوی‌ماد شتافته باشد که ادعای خود را به تخت خالی پیش بیاندازد.[۴]

به خواست اهورمزد و به‌یاری شش همدست دیگـر، داریوش آن گومات و هم‌پیمانهای اورا در دژ سکیئوتش دردهیوی نسای در ماد در ۲۹ سپتامبر۵۲۲ کشت. به‌خواست اهورمزد داریوش شاه شد. سپس درآخرسرگذشت‌نامه‌ی خودداریوش نام شش‌همدست خودرا ازآن «هفت‌تن» میبرد: ویدفرنا (اینتافرنس)، پسر وایسپار؛

۲ ـ هرودوت، دفتر۳، ۱۳۹؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ٤، ۲: ٤٦؛ درباره‌ی سن‌او، نیزنگاه کنید به‌هرودوت، دفتر ۱، ۲۰۹.

۳ ـ بهستان، بند ۳۵؛ نیزنگاه کنید به «فرمان شوش»، ۱۳ و پس‌ازآن؛ خشایارشا، تخت جمشید (ه)، ۱۷ وپس ازآن.

٤ ـ نیزنگاه کنید به‌هرودوت، دفتر۳، ۷۳.

هوتان(اوتانس)، پسر ثوخرا، سرخا؛ گوبروو(گوبریاس)، پسرمردونی (ماردونیوس)؛ ویدرن (هیدارنس)، پسر بگابگن؛ بغبخش(مگابیزوس)، پسر داتوهی؛ اردومنش، پسر وهوك. «تو كه زین پس شاه‌خواهی‌بود، تخمه‌ی‌این مردان را خوب‌نگاه‌دار.»[۵]

کشمکش برسر قانونی شناخته شدن

داریوش قدرت را که از خانواده‌اش گرفته شده بود باز یافت، و آن رابربنیاد های پیشین‌اش استوار کرد. او پرستشگاههایی را که گومات ویران کرده بود ازنو ساخت. اوچراگاهها را به آزادان و گله ها وروستائیانی را که مگوش ربوده بودبه آزادگان باز گردانید.[۶] اوآنقدر کوشید تا به جایی رسید که گویی گومات‌هرگز پادشاهی را ازخانواده(ویس)ی او نگرفته‌بود. چنین بود گزارش رسمی که داریوش در سرگذشت‌نامه‌ی خود روی صخره ی بهستان وانمود وبه جهان آگهی کرده‌است. «پدر تاریخ»، کتسیاس، وجانشینان یونانی آنها آن‌را پذیرفتند.[۷]

ولی نشانهایی‌هست که این داستان بسیار دورازحقیقت است. داریوش، چنان که دیدیم، فقط ازراه یك شاخه‌ی فرعی با خاندان شاهنشاهی بستگی داشت. هیچ دلیلی نیست که باور کنیم که اورا پس از شاه وارث تاج‌وتخت میدانستند. اگر نزدیکترین خویشاوند را از شاخه‌ی اومی‌شناختند، پدر بزرگ وپدرش براوپیشی می‌داشتند.

داریوش ادعا میکند که بردی، برادر کوچك کمبوجی، بدست آن برادر کشته شده بود. ولی درباره‌ی زمان، جا، و طرز کشته شدن او منابع ما همداستان نیستند. داریوش این پیشآمد را پیش از لشکرکشی کمبوجی به مصر میگذارد، هرودوت در هنگام این لشکرکشی، و کتسیاس پس از آن. در گزارش رسمی که هرودوت نیز از آن پیروی‌میکند عمل کشتار به گردن پرکساسپس نامی‌انداخته‌شده،

۵ ـ همان کتاب، ۷۰؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۲، خلاصه‌ی ۴۵؛ بهستان، بند۶۸.

6 - E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), pp. 51-52.

۷ ـ بهستان، بندهای ۱۰ وپس‌ازآن؛ هرودوت، دفتر۳، ۳۰-۳۱، ۶۱ وپس‌ازآن؛ نیز Ctes. *Pers.* xii, Epit. 41-44; Plato *Epist.* vii. 332A; *Leg.* 695B; Just. i. 9. 4ff.; Polyaen. vii. 11. 2.

ولی شك بود که آیا «سمردیس» هنگام شکار نزدیك‌شوش کشته شده بود یادر دریای اریتره غرق‌شده بود. ازما میخواهند باور کنیم که پس‌ازمرگ کمبوجی پرکساسپس آشکارا داستان خود را پس خواند، مردم را از کشته شدن پنهانی بردی «حقیقی» آگاه ساخت، وآنگاه در پشیمانی خود کشی کرد. باتوبه های بستر مرگ همچو وسیله‌ای که مکرر بدست تبلیغ کنندگان به‌کار میرود همه آشنا هستیم؛ پس از خودکشی، مردی که‌مرده دیگر نمیتواند داستانی بگوید. ازاین گذشته‌«سمردیس «دروغین» دروغ اش فقط این بود که ادعا داشت پسر کورش است؛ نام واقعی او سمردیس‌بود! هنگامی که به‌ماآگاهی‌میدهند که سمردیس «حقیقی» و «دروغین» به‌اندازه‌ای همانند یکدیگربودند که حتی مادر وخواهران سمردیس فریب‌خوردند، به اوج بیمعنا ومسخره‌بودن داستان میرسیم.

اسخیلوس همزمان شکی نداشت که ماردوس، چنان که اورا می‌نامد، یک پادشاه قانونی بود، وبانیرنگ، نه بدست داریوش، بلکه بدست ارتافرنس، یکی از «هفت‌تن»، که هلانیکوس اورا دافرنس میخواند، کشته شد. کسنوفون میگوید که بیدرنگ پس از مرگ کورش، «پسرانش» ستیز داخلی را آغاز نمودند. نیاز به قانونی شناساندن فرمانروایی ای که ربوده شده بود در زناشوییهای داریوش‌نیز حس میشود: بااتوسا وارتیستون، [8] دختران کورش؛ بافدیمه (دختر هوتان، یکی از «هفت تن»)، که اوهم مانند اتوسا زن کمبوجی وسپس زن بردی بوده؛ وباپارمیس دختر خود بردی. [9] دلیل آخر، ولی نه کمترین آنها، این که داریوش پیوسته پافشاری میکند که همه ی مخالفان او ــ بویژه بردی «دروغین» ــ دروغزن بودند، به‌ما ثابت میکند که «اوبیش ازاندازه پرخاش میکند.» [10]

۸ ــ در باره‌ی یك ارتیستون کوچکتر نگاه کنید به Cameron, «Darius' Daughter at Persepolis,» *JNES*, I (1942), 214 ff.

۹ـ اسخیلوس، پارسیان، ۷۷٤؛ هلانیکوس، پارسیان، کرته‌ی ۱۸۱ (J)؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۸ : ۲؛ هرودوت، دفتر ۳، ۶۸، ۸۸؛ دفتر ۷، ۲۲٤.

۱۰ ــ نیزنگاه کنید به Olmstead, «Darius and His Behistun Inscription,» *AJSL*, LV (1938), 392 ff. پرمعناست که درهرودوت، دفتر ۳، ۷۲ از زبان داریوش دفاع مفصلی از دروغ گفتن داده شده است.

داریوش درسرگذشت‌نامه‌ی خود، درست پس از سرآغاز، میگوید که پادشاهی را اهورمزد به اوسپرد: «اینها هستند دهیوهایی کـه فرمان من بردند؛ به خواست اهورمزد، من‌پادشاهشان بودم.» آنگاه او صورت بیست‌وسه شهرستان را میدهد.[۱۱] داریوش میخواهد ما باور کنیم که هنگام بتخت نشستن اش همه‌ی این کشورها به‌او وفادار بودند ودیرتر به‌اوشوریدند. دراین‌داستان که پیشتر میرویم، اواقرار میکند که وقتی مگوش را کشت، ایلام وبابل شورش کردند؛ ولی باز هم پافشاری میکند که فقط پس از گرفتن بابل بود کـه شورشهای دیگر پیش آمد: در سرزمین میهن خود پارس، در ایلام برای دومین بار، درماد، آسور، مصر، پارت، مرو، ستگیدی، ودرسرزمین سکاها.[۱۲] اکنون این ادعاهارا بررسی کنیم.

شورشهای مردمان زیردست

از خویشان چسبیده به خودش، پدر بزرگش ارشام و پدرش گشتاسب زنده بودند؛ آن‌یکی ظاهراً قدرتی نداشت، ودیگری شهرب پارت وگرگان بود، ولی نه دربتخت نشستن پسرش ونه پس از آن یاری ای نداد. دو شهرب، دادرشش شهرب بلخ و ویوان شهرب هوروتش(اراخوزیه)، به طرفداری داریوش برخاستند؛ مانده‌ی سرزمینها یادر شورش بودند یابیطرف ماندند. درحالی که، چنان که خود داریوش قبول دارد، سراسر شاهنشاهی بردی را بی گفتگو پذیرفت، کشته شدن‌اوامیدهای تازه‌ای برای استقلال ملی آورد که یك مست‌بازاری ازشورش میان مردمان‌زیردست بارآورد. شهربهای پارسی جاه طلب نیز آماده شدند که کوششی برای بدست‌آوردن تخت خالی بنمایند. حتی در شهرستان پارت و گرگان پدرش گروهی بودند کـه از پذیرفتن پسر به‌عنوان پادشاه سر باززدند. زمانی که دادرشش وویوان به طرفداری رباینده‌ی تخت و تاج برخاستند فرادای مروزی به بلخ تـاخت آورد. همچنین در اراخوزیه مخالفان به‌کارزار دست بردند. سغد در اثر شورش مرو جـدا ماند وسکاها در آنجا به‌تاخت و تاز پرداختند.

۱۱ - بهستان، بند ۶.

۱۲ - بهستان، بندهای ۲۱،۱۶.

داریوش «دریائیان»، ساردیس، و یونیه را وفادار میخواند. این سه شهرستان را داریوش هرگز درسرگذشت‌نامهٔ خود شورشی نمیخواند ولی یك داستان یونانی صحنهٔ دیگری را مینمایاند. در سالهای آخر کورش اوروئتس به شهربی ساردیس گماشته شده بود. نزدیك به پایان پادشاهی کمبوجی، به‌بهانهٔ این که شاه ازاو ناخشنود گشته، اوروئتس ازپولیکراتس دعوت کرد که درماگنزیه ازاودیدن کند؛ فرمانروای بزرگ ساموس را که این‌گونه فریفته شده بود گرفتند، کشتند، و تنش را به‌چلیپا آویختند. در دورهٔ هرج‌ومرج که پس از بردی پیش آمد، اوروئتس میتروباتس، شهرب داسکیلیوم‌را کشت. داریوش یك پیك شاهانه نزد اوروئتس فرستاد؛ درباز گشت به کمین پیك نشستند واورا کشتند. آنگاه داریوش، که هنوز ناتوان و تازه به‌تخت نشسته بود که بتواند به‌کارزار آشکارا بپردازد، برآن شد که دست به‌نیرنگی‌بزند: او باگیئوس، پسرارتونتس را بانامه‌های مهرشده به ساردیس فرستاد، وباآن‌وفاداری دبیر وسپس نیزه‌داران نگاهبان را آزمود. وقتی که اینها فرمان بردند، فرمان مرگ اوروئتس داده شد واین سان ساردیس، داسکیلیوم، ویونیه راباز یافت.[۱۳]

اگر چه داریوش بردی را درماد کشته بود، حتی آن کشوررا نتوانست نگاه بدارد. باسپاهی که خود میگوید کوچك بود، اوبرای باز گرفتن بابل به‌راه افتاد، ولی به‌او خبررسیدکه خود ماد زیرفرمان یکی‌ازبومیان به نام فرورتش یا فرئورتس به شورش‌برخاسته. ولی شورشگر نام خشثریته قهرمان بزرگ مادرا به‌خود گرفت وآگهی داد که از تخمهٔ اوخشتره یا کیاکسارس است، باآن که چهرهٔ او همه چیز بجز آریائی بود. سر گرد، دماغ کوتاه سربالا، چشمان گود نشسته، و گونه های برجسته‌اش فرق بسیار دارد باریش دراز، موی‌صاف چیده‌روی پیشانی، دستهٔ موپشت گردن، وموزه‌های‌بلند، دامن راست کوتاه، و کمربند باریکی که همچو لباس مادی اصلی باآن آشنا شده‌ایم. سربازان کاخ در اکباتان به طرف او رفتند؛ ماد دوم ری سرنهاد، وآسور، ارمنیه، و کاپادوکیه از آن پیروی کردند. سپاهی به پارت و گرگان فرستاده شد، و گشتاسب نتوانست جلوی پیشرفت آن را بگیرد؛ به

13 - Herod. iii. 120 ff.; Diod. x. 38; Aelian. *Var. hist.* vii. 11; Athen. xii. 522B.

نظر می‌آمد که فرورتش نزدیك بود از نو شاهنشاهی کیاکسارس را برپا کند.[۱۴]

پارس، خود میهن‌داریوش، به‌دست وهیزدات نامی که مدعی‌بود بردی‌ی کشته شده است افتاد، که ازتاروا دریوتیه (اوتی) ی کرمان[۱۵] به شورش برخاست. طبعاً او جامه‌ی بلند آویزان چیندار، کفش بنددار، وموی تابدار که در صورت بردی نمایانده شده برتن دارد. پارسیانی که درکاخ کورش درپارسگرد بودند او را پادشاه قانونی شناختند، با آن کـه دماغ برآمده‌ی پهن کوتاه، سر گرد، وچانه ی تیز بی‌موی او فریاد میکشید که اونیز آریائی نبود. وهیزدات سپاهی برضد اراخوزیه فرستاد؛ پیش از آن که به آن کشور برسد، بایستی هریو و زرنگ را بـه دست آورده باشد.

ایلام استقلال‌خود را به‌رهبری‌هشینا، پسر اوکباتارانما، اعلام نمود. چهره‌ی این رهبر بابك دماغ کوتاه تیز، گونه های برجسته، سبیل پرپشت، وچانه‌ی‌سخت، که ریش کوتاهش خطهای دورآنرا پنهان نمی کند، نشان داده‌شده است؛ اوجامه‌ی درازی باچینهای عمودی برتن‌دارد که هیچ همانند «شورشگران» دیگرنیست. چون داریوش در گذر زاگروس به‌سرزمین گل ولای بابل رسید، یك‌پیك شاهانه به ایلام فرستاد، که پیداشدن اوبرای ترساندن بومیان بسنده بود که فرمانروای نوین‌خود را دربند بیفکنند ونزد داریوش بیاورند. داریوش هم بیدرنگ اورا کشت.[۱۶]

تاخبر کشته شدن بردی در۳ اکتبر ۵۲۲، فقط چهار روز پس ازاین‌پیشآمد، به بابل رسید، آن کشور برضد بیگانگان به شورش برخاست. درچشم زیردستان هواخواهش، شاه نوین که به‌نام اوسند ها را تاریخگذاری کردند نبو کد نصر سوم، پسر نبونئید، آخرین پادشاه مستقل بابل بود. (ولی داریوش میگوید که‌نام‌حقیقی او نیدینتوبل، پسر انیری، بود.) صورت اوچون پیرمردی سالخورده نشان داده‌شده که گونه های پرچین وچروك، لب کوتاه بالایین، وریش زبرسیخش زمینه‌ای‌برای

۱۴ - شورش مادی برضد داریوش، هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۰.

۱۵ - همان کتاب، دفتر ۳، ۹۳؛ دفتر ۷، ۶۸.

۱۶ - بهستان، بندهای ۱۶ و پس‌ازآن.

دماغ کوتاه برآمده‌اش درست میکند. روی‌پیشانی‌اش موی فرفری اوچون یك‌رج گوش ماهی پس زده شده، و زیر گوشش یك حلقه زلف افتاده است؛ پس گردنش تراشیده است. یك پیراهن برتن دارد که نیمه‌ی پایینش بالازده شده که زانوهای برهنه‌اش را نشان میدهد و تنگ پیچیده شده که به صورت کمربندی در آمده است. سالخوردگی او به ادعایش که پسر نبونئید است که فقط هفده سال پیش مرده بود اعتباری میدهد. بهرحال، داریوش است که دردروغگویی مشتش بازمیشود هنگامی که بابل را درمیان شهرستانهایی جامیدهد که در آغاز پادشاهی‌اش به‌او وفادار بودند.[17]

نبوکدنصر سپاهیان را در نیزارهای کنار دجله نگاه داشته بود که همه ی قایقهارا بگیرند و از گدارها نگاهبانی کنند. داریوش سربازانش را روی مشکهای بادشده، چنان که‌روی نقشهای برجسته‌ی‌آسوری نمایانده شده، وچنان که‌خودمان درروزگاران اخیر دیده‌ایم، به‌آن‌ور رودخانه برد وجناح اورا دور زد. این‌دسته‌در ۱۳ دسامبر شکست خوردند. یك‌نبرد دوم که پس از پنج روز در ززان برفرات با خود نبوکدنصر در گرفت قطعی بود؛ نیروهای بابلی به رودخانه رانده شدند و «شورشگر» به بابل گریخت. اورا بزودی گرفتند و کشتند. در ۲۲ دسامبر ۵۲۲، بابل لوحهای خود را در «سال آغاز پادشاهی داریوش، شاه بابل، شاه سرزمینها» تاریخگذاری میکرد.[18] تا دربابل بود، به نظر می‌آید که داریوش کاخ شمالی نبوکدنصر را اشغال کرده بود.[19]

نیز هنگامی که در بابل بود، داریوش میگوید، پارس، ایلام، ماد، آسور، مصر، پارت، ستگیدی، وسکاها شوریدند.[20] اریاندس، که کمبوجی اورا به‌شهربی

۱۷ - در باره‌ی سندهای نبوکدنصر سوم ونبوکدنصرچهارم نگاه کنید به نوشته‌ی‌نامبرده‌ی اومستد، صفحه های ۳۹۹ و پس‌ازآن، که جزئیات آن باید با Cameron, «Darius and Xerxes in Babylonia,» *AJSL*, LVIII (1941), 316 ff. درست شود؛ نیز نگاه کنید به R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. — A. D. 45* (1942), p. 13.

۱۸ - بهستان، بندهای ۱۸ و پس از آن؛ هرودوت، دفتر ۳، ۱۵۰ و پس از آن؛ Cameron, «Darius and Xerxes in Babylonia,» *op. cit.*, p. 318; Parker نیز نگاه کنید به and Dubberstein, *op. cit.*, p. 13.

19 - Cf. R. Koldewey, *Mitteilungen des deutschen Orient-Gesellschaft*, III (1899), 8.

۲۰ - بهستان، بند ۲۱.

گماشته بود، باسختگیری‌اش مصریها را رنجانیده بود و بیرون رانـده شد.[۲۱] با او اودجاهورسنه‌ی طرفدار پارسیان رانیز بیرون کردند. اودجاهورسنه دفاع‌زیر را از خود نمود: «من مرد نیکی در شهر خود بودم. من نشینندگان آن را در آشوب بزرگی که برسر همه‌ی سرزمین گذشت، که همانندش‌دراین سرزمین پیش نیامده‌بود، رهایی دادم. من بیزوران را دربرابرزورمندان پاییدم» ـ پژواك در تاریکی‌رفته‌ی دیگری از کتاب قانون حمورابی ـ «من ترسمندان را نگاهبانی کردم، هرگاه که بدی برسرآنها آمد، من برای آنها هرچه‌سودمند بود کردم، درزمانی که بایستی برای آنها انجام میگرفت. آنهایی‌را که به خاك نسپرده بودند به‌شایستگی به خاك سپردم؛ من‌همه‌ی فرزندان‌آنهارانگهداری کردم؛ خانه‌های آنهارا استوارگردانیدم. من هرچه سودمند بودبرای‌آنها کردم، همچو پدری که برای پسرش بکند، آنگاه که آشوب براین شهرستان آمد، آنگاه که آشوب بزرگ درسراسر این سرزمین آمد.»[۲۲]

بازیافت سرزمینهای زیردست

ولی ورق داشت برمیگشت. تا ۹ دسامبر دادرشش، شهرب بلخ، «رهبر» مرگوش (مارگیانا)، جلگه‌های پهناور پیرامون مرو کنونی، را پس‌زده بود. (فرادای‌دماغ پهن با ریش دراز نوك‌تیز شاید همان زمان زردشت پیغمبر را کشته بود.) کمی‌دیرتر خود مرو گرفته شد. در۲۹ دسامبر، دردژ کاپشکانش، ویوان تاخت وتاز کنندگانی را که وهیزدات ازپارس برضد اراخوزیه فرستاده بود شکست داد. در آخرین روز سال، وهومس در ایزلا در آسور، رشته‌ی تپه‌های طورعبدین کنونی، پیروزی بـه دست‌آورد. گرچه سپاه پارسیان ومادیان که همراه داریوش مانده بودند کوچك‌بود، بازهم اوناچار بود ازنیروهای خود بکاهد وسپاهی به‌رهبری ویدرن، یکی‌از «هفت تن»، برضد ماد روانه کند. در۱۲ ژانویه‌ی ۵۲۱ زد وخوردی درماروش روی‌داد. داریوش میگوید که سرکرده‌ی مخالف نتوانست موقعیت خودرا نگاه دارد؛ با این

21 - Polyaen. vii. 11. 7.

۲۲ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱۲۰ـ۱۲۵ این کتاب.

حال ویدرن ناچار شد پیشرفت خودرا بایستاند تا آن‌که سرورش توانست به یاری او بیاید. پس اودر کنپد (کامبادنه) درجلگه‌ی پهناور کرمانشاه، که روزگاری تیره‌ی ایلامی همبان آنرا اشغال کرده بودند، اردو زد.[۲۳]

تسلیم شدن هشینا فقط به یك‌پارسی واقعی، به نام مرتی، پسر چی‌چیخرش، اهل کوگنکا، فرصت داد که ازراه سرراست از پارس به شوش سرازیر شود وخودرا اومانیش بخواند، نام پادشاه ایلامی که‌آسوریان به‌نام هومبانیگش ازاوهراس داشتند. (روی نقش برجسته چهره‌ی او خراب شده، ولی‌او جامه‌ای به تن دارد کـه بازوان اورا پنهان کرده‌وبالا کشیده شده که به‌نیم‌تنه‌ای میماندکه دامن از زیر آن پیداست.) داریوش در اوایل فوریه بابل‌را ترك کرد. پیش‌از آن که بسوی گذرهای زاگروس روانه شود، ازراه شوش دور زد، وایلامیها ازترس مرتی را کشتند. آنگاه داریوش توانست نیرویی به سرکردگی ارتوردی ازهمین راه برگرداند که به وهیزدات تاخت آورد. سپاهیان وهیزدات در۲۰ فوریه در اراخوزیه دربخش گندوتوه نابود شده‌بودند. این سرکرده به دژ ارشادا گریخت، ودرآنجا ویوان اورا گرفت وکشت. در ۶مارس گشتاسب در ویشپوزاتش شورشگران پارتی‌را کـه با فرورتش مادی هم پیمان شده بودند شکست داد.[۲۴]

باعمده سپاه پارسیان، داریوش خود از زاگروس دوباره گذشت ودر کنپد به ویدرن پیوست. در ۸ مه او فرورتش را در کندرش شکست داد. این یك نبردقطعی بود. به همین مناسبت کمی پس‌ازآن او این نقطه را بر گزید که نوشته‌ای را که‌در آن پیروزیهای خود را یاد کرده بر سنگ بکنند. همراه باچند سوار، فرورتش به ری در ماد دوم گریخت، ولی در پی او رفتند و اورا باز آوردند؛ دماغ، گوشها، و زبانش را بریدند، چشمانش را بیرون آوردند، واورا درپیش چشم مردم به نمایش گذاشتند تا داریوش آماده‌شد که اورا برمیله‌ی نوك تیزی بگذارد و با هم پیمانانش در دژ اکباتان به دار بیاویزد.[۲۵] سختی این کیفر ووصف جزئیات آن نشان‌میدهد

۲۳ - بهستان، بندهای ۳۸ - ۳۹، ۴۵، ۲۹، ۲۵.
۲٤ - بهستان، بندهای ۲۲ - ۲۳، ٤۱، ٤٦ وپس‌ازآن، ۳۵.
۲۵ - بهستان، بندهای ۳۱ - ۳۲؛ اکباتان، دژ، عزرا ٦ : ۲.

که خطر این‌مرد مادی چه‌اندازه جدی بوده است.

در ۲۰ ماه مه یك دادرشش دوم، این‌بار یك ارمنی، همشهری خودرا در زوزو شکست داد. چهار روز پس از آن، ارتوردی، در رخای پارس، و هیزدات را که ادعای شاهی داشت شکست داد، ولی او گریخت ودر پیشیائووادا سپاهی دیگر گرد آورد. شش روز پس از آن دادرشش ارمنی پیروزی دیگری در دژ تیگره به‌دست آورد. در ۱۱ ژوئن وهومس پیروزی دوم خودرا دربخش اوتیار درکوههای‌تیاری، که درآنجا تازمان‌ما عیسویان «آسوری» یك‌استقلال نااستواری داشتند، به‌دست آورد. در ۳۰ ژوئن دادرشش به پیروزی سومش در دژ اویما رسید. چه اندازه این پیروزیهای ادعا شده‌کوچك بودند ازاین پیداست که هم وهومس وهم دادرشش ناچار شدند که پس‌از آن انتظار رسیدن شخص داریوش را بکشند.[۲۶]

بیدرنگ پس از کشتن فرورتش، هنگامی که پارس هنوز در شورش بود، داریوش بخشی از سپاهش را در پادگان اکباتان گذاشت ودر اواخر آوریل شمال بسوی ری شتافت. اینجا او باز از سپاه کوچك شده‌اش کاست و کمك برای پدرش فرستاد که هنوز در زیرفرمان‌آوردن زیردستان پارتی خودش کامیاب نشده بود. خبر نبردهای غیر قطعی درآسور وارمنستان‌رسید؛ داریوش ازراه دریاچه‌ی اورمیه وتنگك رواندوز بسوی غرب پیچید و اواخر ژوئیه به اربلا رسید.[۲۷]

ساگارتی، بخش شرقی شاهنشاهی مادی که فرورتش از نو بر پا کرده بود، فرصت یافت که به‌سرکردگی چیثره‌تخمه یکی از بومیان ساگارتی‌شورش کند، واوهم مانند فرورتش ادعا داشت که ازخاندان کیاکسارس است. سپاهیان پارسی ومادی‌که برای پادگانی همدان مانده بودند به رهبری تخمسپاد مادی برضد اوفرستاده شدند، وشورشگر درنبردگرفتارشد. اورانزد داریوش دراربلاآوردند ودچارهمان سرنوشت فرورتش شد.[۲۸]

۲۶ - بهستان، بندهای ۴۱ - ۴۲، ۲۶ و پس از آن، ۳۰.

۲۷ - بهستان، بندهای ۳۳، ۳۶.

۲۸ - بهستان، بند ۳۳.

گشتاسب ، به یاری سپاه پارسی که پسرش ازری فرستاده بود ، در ۱۱ ژوئیه سرانجام به شکست دادن دشمنان حکومت نوین در پتی‌گربنا کامیاب گشت ، وپارت امنیت یافت . [۲۹] چهار روز پس‌ازآن ، ارتوردی در کوه پرگ وهیزدات وسپاهی را که تازه گرد آورده بود خرد کرد . خبر گرفتن او به داریوش رسانیده شد ، و به فرمان شاهانه مدعی نام بردی با سردارانش در اوادیچی برسر میله‌ی نوك تیز کشته شدند . [۳۰]

آخرین لوح بابلی که درآن پادشاهی داریوش شناخته شده درسیپار در ۸ سپتامبر نوشته شده است . روزپس‌از آن لوحی که از نبوکدنصر تاریخگذاری شده در اوروك فراهم گشت . شورش درروستای دوبال ، که آگاهی دیگری ازآن‌نداریم ، شاید دربابل‌جنوبی ، آغاز گشت ، گرچه دیری گذشت تاتوانست با گرفتن پایتخت ، که تا ۲۱ نوامبر انجام گرفت ، بحق ادعای عنوان « شاه‌بابل » را بنماید . [۳۱] گرچه داریوش اورا ارمنی میخواند ، او ازمردم تازه‌رسیده‌ی آریائی که این نام‌را به ارمنیه داده بودند نبود . نام پدرش ، هالدیت ، به احترام هلدیش ، بغ بزرگ مردم کهن‌تر هلدی‌گذاشته شده بود ، ودماغ پهن ، چشمهای باریك نیم بسته ، موی راست ، و ریش سیخ بیرون‌جسته‌ی ارخه بیشتر نشان‌میدهد که درحقیقت او نماینده‌ی مردم کهن‌تر این سرزمین بود . در۲۷ نوامبر ۵۳۱ ، نبوکدنصر چهارم دروغین ـ مانند سومی که شهرت داشت پسر نبونئید است ـ بدست ویندفرن (اینتافرنس) ، یکی‌دیگر ازآن « هفت‌تن » ، دستگیرشد . به فرمان شاهانه ، او و شاروندان برجسته که ازاوپشتیبانی کرده بودند در بابل کشته شدند . [۳۲] بومیان تا دیرزمانی تاراج قبرهای شاهان را ، بویژه قبر شهربانو نیتوکریس را به‌یاد داشتند . [۳۳] دراین شورشها شهرب گوبریاس ناپدید شد . در۲۱ مارس ۵۲۰ ، شهرب تازه‌ای ، هیستانس ، چنان که یونانیان اورا

۲۹ ـ بهستان ، بند ۳٦ . ۳۰ ـ بهستان ، بندهای ۴۲ـ۴۳ .

31 - Parker and Dubberstein, *op. cit.*, pp. 13 - 14.

۳۲ ـ بهستان ، بندهای ۲۹ ـ ۳۰ .

33 - Herod. i. 187; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173B.

میخواندند ، در بابل می‌یابیم ، ولی‌بومیان‌اورا به‌نام اوشتانی ، فرمانداربابل و ورارود، می شناختند . [۳۴]

سرگذشت‌نامه و یادمان داریوش

تا پایان سپتامبر ۵۲۰ ، نویسنده‌ای سرگذشت شاهانه‌را اززبان داریوش فراهم کرده بود . هربند آن بایست این‌طور آغاز میشد : « داریوش شاه میگوید . » داستان بایست از نیاکان داریوش ، ازاین که چگونه « دروغ » دهیوها را شورشی ساخت ، وچگونه او درنوزده نبرد نه شاه را گرفت و دربازیافت کشور کامروا گشت سخن بگوید : « این است آن‌چه من کردم دریك سال پس‌از آن که شاه شدم . » [۳۵] درواقع بازیافت دهیوها کمی درازتر کشید ، از۲۹ سپتامبر ۵۲۲ تا۲۷ نوامبر۵۲۱. آمار کشته وزخمی واسیر دشمن ، جای نبردهایی که روی داده ، وتاریخ دقیق حتی روز این پیشامدها برای ثابت کردن دقت ودرستی آنها بایستی داده میشد .

خواننده‌ای درآینده نباشد که این داستان‌را دروغ پندارد ؛ اهورمزد گواه‌شاه است که این داستان راست است . درحقیقت ، چه بساکارهای دیگر که انجام‌گرفت واینجا ثبت نشده است ، مبادا که درآینده بیش از اندازه به نظر بیاید . « اهورمزد مرا پشتی‌داد وبغان دیگری که هستند؛ » برخلاف زردشت ، داریوش دریکتاپرستی آن اندازه سختگیر نیست . « به درستکاری راه سپردم ؛ نه به ناتوان نه به توانا بدی کردم . »

نه فقط آن را به خط میخی نوشت ــ پارسی ، ایلامی ، اکدی : « این نوشته را به صورتهای دیگری به آریائی نوشتم ، که پیش از من نکرده بودند . » آرامی تاآن زمان همچو زبان عادی دیوان هخامنشی در رابطه‌اش بـا شهرستانهای غربی برقرار شده بود ، چنان که از فرمانهای شاهانه به یهودیها ، از زمان کورش به بعد ، که درعزرا داده شده ، ثابت میشود ؛ الفبای آرامی آنگاه برای نوشتن پارسی به‌کار

34 - Herod. vii. 77; Strassmaier, *Babylonische Texte: Darius* (1897), No. 27; cf. No. 82; Clay, *BRM*, Vol. I, No. 101.

35 - R. G. Kent, «Old Persian Texts. III. Darius' Behistan Inscription, Column V,» *JNES*, II (1943), 105 ff.

برده شد . خط میخی بابل بیشتر با واژه‌نگارهایی نوشته میشد که یك نشان میشد نمایندهٔ یك واژهٔ تمام باشد . چند واژه نگار درخط میخی پارسی بازمانده بود . آنگاه واژه‌های بسیاری‌ازآرامی گرفته شد ، که بانشانهای آرامی نوشته ولی‌به‌پارسی خوانده میشد . این‌سان طرز نوشتن پهلوی که نوشتن نیم - واژه‌نگاری ست رواج شد .« آن نوشته وبرای‌من خوانده شد ، »دربر دارد که نویسندهٔ این سرگذشت‌نامه دیگری بوده است . سپس آن را به همهٔ سرزمینها فرستادند . یك سنگ یادبود از بابل بخشی از نوشتهٔ اکدی را نگاه داشته است .[۳۶] پاپیروسی از الفانتین نشان میدهد که یك نسخهٔ آرامی آن برای کوچ نشین سربازان مزدور یهودی فراهم شده بود ؛ وزمانی که به‌مناسبت رجوع مکرر به‌آن ، کهنه ورفته شده بود ، نسخهٔ دیگری از آن درست کردند .[۳۷]

متن کامل‌این سرگذشت‌نامه ، به سه زبان رسمی که خط میخی به کارمیبردند ، پارسی ، ایلامی ، اکدی ، بالای‌نقطه‌ای که‌نبرد قطعی کندرش روی داده بودبرسنگ کنده شد . زیر آن ، شاهراهی بود که از بابل ، از میان گذرهای زاگروس ، و سپس ازروی فلات ، شصت وپنج‌میل بسوی شرق وپنهان درپشت دومین رشتهٔ کوه بلند ، به‌همدان میرفت . بالای یك درهٔ کناری ازجلگهٔ کرمانشاه ، رشتهٔ کوههایی که درشرق جلگه‌را می‌بنددناگهان به یك پشتهٔ بلندی که‌سربرآورده پایان می‌یابد ؛ پانصد پا بالای یك چشمه ، درشکافی در کوه درپرتگاهی روی صخرهٔ تند وبلندی نوشتهٔ بزرگ ونقش‌های برجستهٔ همراه آن ، ده درهیژده پا ، کنده شده است .

اهورمزد در پیش شاهی که زیر حمایت اوست پرّان است . این بغ ریشدار برسرش کلاه استوانه‌ای دارد که بالایش گشاد است وباشاخهای ایزدی ویك گردهٔ خورشید هشت پر ، که هردو یکراست از اصل آسوری گرفته شده ، آن را از کلاه شاه بازشناخته میکنند . جامه‌اش لبادهٔ آویزان است ، که آستین های تمامش تـا مچ چون دست بندی جمع میشود . دست چپش حلقه‌ای را گرفته که فرمانروایی به

36 - F. H. Weissbach, *Babylonische Miscellen* (1903) , No. X.
37 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), pp. 248 ff.

پادشاهان می بخشد ؛ دست راستش ، با کف باز ، درحال بر کت‌دادن بلند شده است. او بر حلقه‌ی بزرگی بلند کرده‌شده است ، که به هردو پهلویش بالهای دراز ، تقریباً چهارگوش، بسته شده که باخطهای‌موجدار پرگشته وباخطهای خمیده سه بخش شده است . یك دُم مانندی ، که همین‌گونه نمایش داده شده ، وبه دو بخش قسمت شده از حلقه آویزان است ؛ ازحلقه نیز چیزهایی آویزان است که آنهارا چون دو زنش برق وصف کرده‌اند ولی آنهارا بهتر میتوان باپاهای چنگال‌دار کرکس بغبانوی راستی مصری یکی دانست .

داریوش بایك‌چهره‌ی تمام عیار آریائی باپیشانی بلند ودماغ راست ، بابلندی طبیعی خود ، پنج پا وده‌اینچ ، ایستاده است . بر سرش تاج جنگی است ، که نوار زرین کنگره داری ست که در آن گوهرهای خایدیس و گلك نشانده شده است . موی جلویش بادقت فرزده است ، ونوك سبیل افتاده‌اش پاکیزه تاب داده شده ؛ موی پشتش یك حلقه‌ی بزرگی روی گردن انداخته که تقریباً به گوشهای برآمده‌اش میرسد . ریش چهار گوشش چهار رج تاب دارد که میان آنها رشته‌های راست کشیده شده ، و درست مانند ریش پیشینیان آسوری اوست . یك لباده‌ی دراز سراسر اندام ستبر گ اورا میپوشاند ؛ ازآستینهای نوك تیز تنگش مچهای کلفت ودستانش بیرون آمده ، و درزبردر کنار آویزان شده که‌میتوان نگاهی به‌شلوار وزیر آن به‌کفشهای بندی کوتاه او انداخت . دست چپ شاه کمان زه کشیده‌ای را که نو کش سر اردك است گرفته ؛ دست راستش به‌پرستش اهورمزد بلند شده است . پشت سراو برندگان کمان وترکش و نیزه‌ی شاهانه ، شایدگوبریاس و اسپاتینس ، ایستاده‌اند . لباس آنها بیشتر مانند لباس‌شاه است وفرقشان این است که آنهاریشهای گرد دارند ونوارهایی دارند که با گلکهای هشت پر زیور داده شده است .

پایین تر دراین‌شاهراه ، درگذر آسیا ، کشورگشایان پیشین فرمان داده‌بودند که درحالی که دشمنان افتاده‌ی خودرا بانخوت پایمال می کنند نمایانده شوند .[۳۸] همین حالت را داریوش گزید . زیرپای چپ شاه ، تخت روی پشت خوابیده ، بایك پا

38 - Cf. N. C. Debevoise, «Rock Reliefs of Ancient Iran,» *JNES*, I (1942), 80.

ازدرد وتاب بلند شده ، گومات با لباس‌دراز کشیده ، ودستان خودرا بیهوده به نیاز- بری بلند کرده است . درپیش کشورگشا شورشگران دیگر ایستاده‌اند ، گردنهایشان به‌هم طناب پیچ شده ، ودستانشان ازپشت بسته شده است .

این نقشها به‌اندازه‌ای بلند وبالای جاده است که درپیرامون شاهانه‌اش خرد و ناچیز مینماید . درشگفتیم که چگونه داریوش انتظارداشت که سرگذشت‌نامه‌ی اورا ، باآن که گرداگرد این‌نقشها درسه زبان‌خط میخی کنده شده ، رهسپاران ازآن زیر بخوانند . این یادبود نامبردار به‌نگاه نخست به یقین یاس‌آور است .[۳۹]

هنوز یك‌سده نگذشته بود که یك‌یونانی که پزشك یکی‌از فرزندان‌شاهانه‌ی داریوش بود ازآن دیدن کرد . این کتسیاس میدانست کـه این کوه بگستانوس نام دارد وحریم بغ مهست پارسی است که اورا زئوس میخواند . او پردیزی راکـه از چشمه‌ی بزرگ آبیاری میشد ، صخره‌های تندیرا که بلندیشان را بیش از دو میل برآورد کرده‌بود ، نوشته‌ای را به « خط سریانی » ، ونقشهای برجسته را دیده بود. ولی نفرین داریوش فراموش‌شده بود ؛ فرزندان او یادگارهای اووحتی نامش‌رانگاه نداشته بودند . کتسیاس ازروی‌نادانی این‌یادمان‌را به شهربانو سمیرامیس «آسوری» نیم‌افسانه‌ای نسبت داد ![۴۰]

39 - H. C. Rawlinson, «The Persian Cuneiform Inscription at Behistun,» *JRAS*, Vol. X (1847) . درباره‌ی پیشرفتهای زودتر در خواندن خط میخی نگاه کنید به R. W. Rogers, *History of Babylonia and Assyria* (6 th ed., 1915), I, 21 ff. ؛ چاپ قطعی‌متن در L. W. King and R. C. Thompson, *The Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistun in Persia* (1907) ؛ برای متن وترجمه‌ی‌آسان‌دردسترس F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 8ff. ؛ آخرین عکس‌برداری از نقشها در Cameron, «A Photograph of Darius' Sculptures at Behistan,» *JNES*, II (1943), 115-16. وصف پیکر های برجسته دراین کتاب از روی نسخه‌ی ماشین شده‌ی پایان‌نامه‌ی زیر است : Cleta Margaret Olmstead (Mrs. David O. Robbins), «Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art» (1936), pp. 6 ff. ؛ برای‌بحث عمومی نگاه کنید به Olmstead, «Darius and His Behistun Inscription,» *op . cit.*, pp. 392 ff.

40 - Ctes. *Pers.* i, Epit. 12 (Diod. ii. 13. 1-2); Isid. Char. 6.

فصل نهم

قانونگذار نوین

اصلاحات قضائی طرح شده

پس از دوسال جنگیدن سخت ، داریوش سرانجام در بیشتر آسیای غربی به شاهی شناخته شد ، ویك فرصت‌کوتاه نفس کشیدن یافت تا دربارهٔ وضع شاهنشاهی بزرگی که ناگهان در دستان پیروزمند او افتاده بود بیاندیشد . دراین سالهای‌شورش هرج‌ومرج سراسر برخی بخشهارا فراگرفته و درساختمان شاهنشاهی سستیهایی را که گمان نمیرفت آشکار نموده بود . داریوش ، از هرچه بالاتر ، درسرشتش یك مرد کارگزار بود ، و در سراسر ماندهٔ پادشاهی دراز و برومندش بیشترنیروی خود را وقف این کار ناگزیر سازمان‌نودادن نمود .

نخستین مسئله‌ای که باید دربارهٔ آن تصمیم میگرفت جایگاه پایتخت شاهنشاهی بود . حتی هنگامی که هنوز پارس درشورش بود ، به نظر می‌آید ، اوبر آن شده بود که یك مرکز نوین شاهنشاهی درسرزمین زادگاهی خود بنیادگذارد . در همین هنگام ، تا داریوش ایلام را از نو گشود ، موقتاً درشوش ماندگار شد ، و در آنجا برپا کردن کاخی را آغاز نمود . هنوز سال بحرانی ۵۲۱ به پایان نرسیده بود که داریوش آن کاخ را اشغال کرده بود.[۱]

۱ - هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۲۹ .

چون داریوش آرامشی یافت، به نخستین کار اصلاحی که طرح کرده بود پرداخت، و آن گذاردن قانون تازه‌ای بود که بایستی در سراسر شاهنشاهی روان گردد. درسرگذشت‌نامه‌ی خود، که درسال ۵۲۰ نوشته شده، داریوش میگوید: «به خواست اهور مزد، این سرزمین‌ها از روی داد من رفتار کردند؛ آنچه‌شان از من فرمان داده شد، آن کردند.»[۲] این یك خودستایی بیهوده نبود. دراوایل ۵۱۹، هنوز در همین‌سال دوم رسمی، می‌بینیم که دادنامه‌ی شاه درمیان بابلیها به‌کارمیرود؛ جمله‌ی «از روی داد شاه باید جبران کنند» در یك سند فروش برده جای پایندانی معمول فروشنده را گرفته‌است.[۳]

واژه برای «قانون» تازه‌است. بجای واژه‌هایی برای وچر و داوری که دیر زمانی با آن آشنا بودند، به‌واژه‌ی ایرانی «دات» برمیخوریم که دیری است با آن به صورت «داث» عبری در کتاب استر آشنا هستیم، و «داته شه شری» در سندهای بابلی معنایش درست مانند «داته دی ملکا» درفرمان اردشیر اول است که در کتاب عزرا آورده شده و همان اندازه با آن آشنا هستیم.[۴]

در این که این قانونها، که با هم «دستورهای آیین خوب» را فراهم می‌ساخت، زیر نظر خود داریوش گردآوری، بازبینی، و در دادنامه‌ی نوین گذاشته شد شکی نیست. همچنین پیداست که این دادنامه را بـه این زودی نمی‌توانستند فراهم آورند مگر آن که آن را بر پایه‌ی دادنامه‌ی دیگری که پیش از آن به کار میرفته نهاده باشند.

منابع بابلی

بابل‌ای که جنبه‌ی بازرگانی داشت، از آغاز تـاریخ نوشته، برتری قانون را شناخته بود. قانونی که به دست وچرگران بابلی کارگزاری میشد یك قانون «کود»

۲ ـ بهستان، بند ۸.
3 - J. P. Strassmaier, *Babylonische Texte: Darius* (1897), No. 53.
٤ـ عزرا ۷ : ۲۶ ؛ استر ۱ : ۸، ۱۳-۱۵، ۱۹ ؛ ۲ : ۸، ۱۲، ومکرر. نیز نگاه کنید به Olmstead, «A Persian Letter in Thucydides,» *AJSL*, XLIX (1933), 161, n. 17; «Darius as Lawgiver,» *ibid.*, LI (1935), 247 ff.

به آن معنایی که حقوقدانان قاره‌ی اروپا با آن آشنا هستند نبود؛ بلکه با قانون همگانی مردمان انگلوساکسون همانند بود که بر روی پیشینه‌های چنان کهن بنیاد گذاشته شده که «یاد مردمان به چیزی خلاف آن نمی‌رسد.» از روی این پیشینه‌ها، که برای هریك از موردهای گونـاگون قانون، نمونه‌های معینی داده شده بود، وچرگر در قضیه‌ی ویژه‌ای که در پیش داشت به دستور قیاس منطقی داوری میکرد. برای کمك به او، مجموعه‌هایی که این گونه موردها در آن گردآوری شده بود، مانند آن کتابهایی کـه هنوز در آموزشگاههای حقوق بـه‌کار میبریم، فراهم شده بود. گرچه این گونه مجموعه‌ها به فرمان شاهانه پخش میشد و با پذیرش بغان استوار میگشت، نباید آنها را «کود» به معنای شایسته‌ی آن خواند.

در زمانهای گوناگون در اواخر هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، چنین مجموعه هایی به زبان سومری که در آن زمان روایی داشت در دسترس بود. تا شکی کـه مرتب در هرمورد به‌کار میرفت این بود: اگر مردی چنین و چنان کند، نتیجه‌های معینی درپی خواهد داشت. همین تاشك را حمورابی نامبردارتر به‌کار برده بود، که «کتاب موارد» اورا درحقیقت به صورت کامل در دست داریم.[۵] اوفقط ادعا دارد که «دادگری و درستکاری را به زبان بوم برقرار کرد،» به عبارت دیگر، او این موردهای پیشینه را ازسومری به زبان اکدی که درزمان او روایی‌داشت برگردانید. در واقع گواه خوب داریم که برای سازگار کردن «قانون‌های کهن از روی‌موارد» با جریانهای قضائی‌ی پرورش یافته‌تر و با وضع نوین اجتماعی واقتصادی، به تدریج پیشرفتهایی انجام گرفته بود.

مجموعه‌ی اصلی و چرها روی‌لوحهای گلی به خط میخی‌ی سرهم عادی‌نوشته

۵ – برای متن وبرگردانیده‌ی آن به لاتین نگاه کنید به A. Demel, *Codex Ham-murabi* (1930)؛ برای تازه ترین ترجمه‌ی انگلیسی آن نگاه کنید به D. D. Luckenbill and Edward Chiera, in J. M. P. Smith, *The Origin and History of Hebrew Law* (1931), pp. 181 ff. [درباره‌ی طرز بکاربردن واژه‌ی کود (code) نگاه کنید به B. Landsberger, «Die babylonischen termini für Gesetz und Recht,» *Symbolae ad iura orientis antiqui pertinentes, Paulo Koschaker dedicatae* (1939), pp. 219 ff.].

شده بود که دردیوانسرای اساگیلا ، پرستشگاه‌بزرگ‌مردوك، خاوند بابل، نگاهداری شود . از روی نسخه‌هایی که در آن زمان ازروی این مجموعه روی لوحهای‌بزرگ چهارگوش در پنج یا شش‌ستون نوشته برداشته شده‌و در ویرانه‌های اکور، پرستشگاه انلیل ، یك‌بغ دیرین‌تر نیپور ، به‌دست‌آمده‌میتوان به شکل‌اصلی آنها پی‌برد. برای بکار بردن روزانه ، این خط میخی دست نویسی را روی یك تخته سنگ شاهانه بـه خط کهن تری که هنوز در نوشته‌های یاد مانی بــه‌کار میرفت کنده و در اساگیلا برپا داشته بودند ، کــه برای وچرگر ودادخواه هر دو از روی آن خوانده شود . قانون زیر نگهبانی شمش بغ آفتاب ، دادگذار یزدانی ، بودکه روی این تخته‌سنگ در حالی که قدرت لازم را به حمورابی می‌بخشد نمایانده شده است .

پس از اندك زمانی یك‌کشورگشای ایلامی این سنگ را به پایتخش درشوش برد ، وآنجا آن‌را بار دیگر درپرستشگاه بغ‌خود برپا نمود . معنای آن بیرون رفتن این مجموعه‌ی نامبردار ازدست بابل نبود . نسخه‌هایی از آن روی سنگهای یاد بود درشهرهای دیگر و در کتابخانه‌های پرستشگاهی دیگر بود . از روی یکی‌از اینها آسوریها بااین مجموعه‌آشنایی پیدا کردند ، وآن‌را برای‌تکمیل یاشایدجایگزین کردن مجموعه های کهن‌تر خودشان به کار بردند . سارگون یکی از بنامترین گفته های پیش‌درآمد حمورابی را به عبارت دیگر چنین باز گو کرد : « که توانا نباید به ناتوان آزار رساند ، » و درست همین‌جمله را نتیجه‌ی سار گون ، شاه پژوهنده اشوربنی‌اپال نقل کرده است . نسخه‌های آن مجموعه ، که یکی کور کورانه از اصل اکدی آن پیروی کرده ، و دیگری «ترجمه»ی آن‌به آسوری‌ست ، نشان کتابخانه‌ی مجموعه‌ی نوشته‌های باستانی راکه به فرمان همین اشوربنی‌اپال گردآوری شده بود دارند . این نسخه‌ها نیز ثابت میکنند که در آسور عنوان این مجموعه «و چرهای حمورابی » بوده ، گرچه در بـابل نخستین سطر آن ، « آنگاه که انو بغ والا ، » طبق معمول همچو عنوان مجموعه باز ماند و تغییر نیافت .

بکار بردن پیوسته‌ی مجموعه‌ی حمورابی بیش از یك هزاره امکان پذیر بود ، زیرا آن « کود »ی با جزئیات نبود که ناگزیر از اصلاح و افزایش پیوسته باشد،

بلکه دارای یك رشته و چرهای مهمی بود که پیشینه‌های آنها را میشد همواره معتبر پنداشت. به این صورت، کشور گشایان پارسی آن را پذیرفتند. کورش در یك فر گفت اکدی، که برای‌خواندن بابلیها بیرون داده بود، با تقلید از حتی جمله‌بندی آن‌مجموعه، آن‌را بیریا می‌ستاید. این‌که این ستایش‌فقط زبانی نبود با سندی از سومین سال پادشاهی کورش ثابت میشود که وچر را بر پایه‌ی «داوری شاه» نهاده است.[٦]

مقایسه با قانونهای حمورابی

ولی داریوش بر آن بود که در دادگذاری با حمورابی همپایه باشد. بخت همراه نبود. درحالی‌که لوح پس‌ازلوح با تکه‌هایی ازمجموعه‌ی حمورابی اززیرزمین بیرون آمده، «دستور آیین خوب» چنان بکلی ازدست رفته‌که درواقع باید ثابت شود که چنین چیزی هرگز وجود داشته است. چند اشاره‌ی همزمان در سند های سوداگری بودن‌آن را استوارمیکند و گواه برپاره‌ای موضوعهای قضائی‌ست که‌آن دربرداشته، ولی برای همبر کردن آن باموضوعهای مجموعه‌ی کهن‌تر بسنده نیست. ولی هرگاه متنهای اکدی برخی از قسمتهای نوشته های داریوش را با گفتارهای سرآغاز و پایان دادنامه‌ی حمورابی همبرکنیم، به‌اندازه‌ای آنها را دربکاربردن واژه وجمله‌بندی (همچنین در فکر و ترتیب) همانند می‌یابیم که به ما ثابت میشود که کشوردار جوان از کشوردار کهن‌تر تقلید کرده، و میتوان تا اندازه‌ی زیادی آن قسمتهایی را که ساخته‌ی خود داریوش است بازسازی نماییم.

حمورابی پیشگفتارخودرا بازمانی آغازمیکندکه «انوی والا، وانلیل، خاوند آسمان وزمین، به مردوك، پسر نخست‌زاد انکی، خاوندی همه‌ی مردمان‌را سپرد، آنگاه که‌آنها نام‌بلند بابل‌رافراگو کردند، وآن‌را درمیان سرزمینهای جهان بزرگ ساختند، ودرمیان آن برای او پادشاهی جاوید برپا نمودندکه بنیادش چون‌آسمان وزمین سخت و استوار بود.»[٧]

دربرابر این‌بابلی بغان‌پرست، داریوش تقریباً ـ گرچه نه کاملا ـ یکتاپرست

6 - *VS*, Vol. VI, No. 99. 7 - *CH*, col. I, ll. 1-26.

است: « بغ بزرگ است اهورمزد، که این بوم را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مرد را آفرید؛ که برای مرد شادی آفرید، که داریوش را شاه کرد، یکی را شاه بسیاری، یکی‌را فرمودار بسیاری. »[۸] « بغ بزرگ است اهورمزد، که این کارزیبا را داد، که برای مرد شادی داد، که خرد ودوستی به‌داریوش شاه داد. »[۹]

حمورابی ادعا دارد که به خواست بغان فرمانروایی میکند: « در آن زمان انو و انلیل مرا خواندند، حمورابی، شهریار والا، پرستنده‌ی بغان را، که درستکاری را در سرزمین روان گرداند، که زشت کار را و بدکار را تباه گرداند، که نگذارد توانا به ناتوان آزار رساند، که چون خورشید برسرمردمان سیاه سر پیش رود، که زمین را روشن گرداند، و بهبود مردم را پیشرفت دهد. »[۱۰]

« منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای همه زبان، شاه این بوم بزرگ دور، پسر وشتاسپ، هخامنشی، پارسی، پسر یك پارسی، آریائی، از چهر آریائی. » این‌سان جانشین حمورابی به‌خود می‌بالد.[۱۱] « داریوش شاه چنین گوید: چون اهورمزد دید که این بومها دشمن شدند، و برضد یکدیگر جنگیدند، پس آن را به من فرا برد. و مرا برای پادشاهی برآنها گماشت. من شاهم. به پشتیبانی اهورمزد من آنها را برجایشان نشاندم. و آنچه شان گفتم آن کردند چنان که مرا کام بود. »[۱۲]

« بسی که دُشکرده بود آن را نیك کردم. اینها دهیوهایی بود که بایکدیگر دشمن بودند، مردانشان یکدیگر را می‌اوژنیدند. من آن کردم، به پشتیبانی اهورمزد، تا اینها یکدیگر را نیوژنند. هر کس را درجای خود نشاندم، ودرپیش داد من آنها می‌ترسیدند، تا توانا نه بیوژند نه تباه کند مسکین را. » اینجا داریوش نه تنها گزارش معروف را درمجموعه‌ی قانون پیشین که حمورابی آن را هم درسر آغاز

۸ - داریوش، تخت جمشید (ز) ۱؛ شوش، برقراری نظم، ۱؛ الوند ۱؛ سوئز (ج) ۱؛ نقش رستم (الف) ۱.

۹ - نقش رستم (ب) ۱.

10 - *CH*, col. I, 11. 27 - 49.

۱۱ - این تاشکی‌ست که مرتب در بیشتر نوشته ها دیده میشود.

۱۲ - نقش رستم (الف) ٤.

وهم درپایان تکرار کرده[۱۳] به عبارت دیگری داده است ، بلکه او واژه‌ی کهنی (مسکین) را برای « برده ، رعیت » به‌کار برده‌است که در منابع دیرتر بابلی هیچ باآن آشنا نیستیم ، اگرچه درمجموعه‌ای که درآن طبقه‌های اجتماعی در پیشگاه قانون برابری ندارند بسیار معمول است .[۱۴]

حمورابی سنگ یادبود قانونش را زیر حمایت شمش گذاشته بود ؛ داریوش نیز گفت که قانونگذار واقعی‌بغ‌اوست : «ای‌مرد ، آنچه فرمان اهورمزد است ، به‌نظر توگست نیاید ؛ راه راست را رها مکن ، ستیهنده مباش . »[۱۵]

بیدرنگ‌پس‌ازسر آغاز ، حمورابی‌یك سیاهه‌ی‌درازی‌ازشهرها‌وپرستشگاههااِی ، هم درون وهم بیرون بابل ، که نوسازی کرده بود یااز‌نیکوکاری‌او بهره‌ای برده بودند داده بود .[۱۶] درضمن ، این سیاهه گواهی بر پهناوری زمینهای زیرفرمان او بود . داریوش نیزپافشاری‌میکند : «به پشتیبانی اهورمزد ، اینهاهستند دهیوهایی‌که من گرفتم‌آن سوی پارس ، ومن شاه‌آنها هستم ، وآنها باج برای من آوردند . وآن‌چه ازمن به ایشان گفته شد ، آن کردند . و داد من آنها را داشت . »[۱۷] مرتب در این نقطه یك سیاهه‌ای ازشهرستانها داده میشود ، وهمیشه دراین سیاهه بازبینی میشود که ازواقعیت روز پس‌نمانده باشد . به‌جای سیاهه‌ی‌کامل ممکن‌بود این را گذاشت : « پارس ، ماد ، و دهیوهای دیگر با زبانهای دیگر ، از کوهها و زمینها ، از آنها که این ور دریا و آن ور دریا ، این ور بیابان و آن ور بیابان است . »[۱۸]

13 - *CH,* col. I, 11 . 37 ff. ; rev. col. XXIV. 11. 59 - 60.

14 - Restoration of Order record, V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mém. , » Vol. XXI [1929], pp. 61 ff. ; *Actes juridiques susiens: inscriptions des Achéménides* (« Mém. , » Vol. XXIV [1933]), pp. 116 ff. ; *Mélanges épigraphiques* («Mém.», Vol. XXVIII [1939]), pp. 34 ff. ; R. G. Kent, « Old Persian Inscriptions,» *JAOS,* LI (1931), 221-22; «More Old Persian Inscriptions,» *ibid.* , LIV (1934), 40 ff. ; «The Restoration of Order by Darius,» *ibid.* , LVIII (1938), 112 ff. ; F. H. Weissbach, *ZDMG,* XCI (1937), 80ff. ; *ZA,* XL IV (1938), 140 ff.

۱۵ - نقش رستم (الف) ٦ .

16 - *CH,* col. I, 1. 50 - col. V, 1. 13.

17 - Susa Restoration 9 - 13 .

۱۸ - تخت جمشید (ز) ۱ .

بااین عبارتها درسر آغاز که این‌اندازه همانندی نزدیك دارند اکنون به‌پایان قانون حمورابی بازمیگردیم :

[اینها هستند] وچرهای‌راستکارانه که حمورابی‌پادشاه خردمند برپا ساخت وبه این‌سرزمین پشتوان استوار وفرمانروایی مهرگستری داد . حمورابی شاه کامل منم . من به سیاه‌سرانی که بیل به من فراز برد و پرستاری آنها را مردوك به من سپرد بی اعتنا نبودم . آرامشگاه برای آنها جستجو کردم ، بر دشواریهای اندوهناك چیره شدم ؛ روشنی برآنها تابانیدم . با سلاحهای نیرومند که زاماما واینانا به من سپردند ، باپهنای دید که ائا به من بخشید ، باتوانی که مردوك به من‌داد ، من دشمن را به شمال و جنوب بیرون راندم ؛ من به دستبردهای آنان پایان دادم . من بهبود این سرزمین را پیش بردم . من مردم را در نشیمنگاههای امن آرامش دادم . نگذاشتم کسی آنهارا آزار رساند .

بغان بزرگ مرا خوانده‌اند ، ومن شبان نگهبانم که چوبدستی او دادگستر است ؛ سایه‌ی نیکی‌گر من برشهر افتاده است . در آغوش خود مردمان سومر واکد را برده‌ام ، زیر نگهبانی من برادران آنها را به امن رهنمون شدم . باخردم آنهارا پوشانیدم . برای آن که توانا به‌ناتوان آزار نرساند ، وبه یتیم وبیوه در بابل به داد رفتارشود ، آن شهری که سرش را انو وانلیل بلند کردند ، دراساگیلا ، پرستشگاهی که بنیادش چون آسمان و زمین سخت برجاست ، برای آن که داوری دراین بوم فراگو شود ، برای آن که وچرها برای این بوم داده شود ، برای دادگستری به ستمدیده ، گفتارهای ارجمندم را برسنگ نوشتم ، و درپیشگاه نگاره‌ی من ، پادشاه درستکاری ودادگری ، آن‌را برپا ساختم .

شاهی که میان شاهان سرآمداست منم ؛ گفتارهای من گرانبهاست ، خردمن‌را مانند نیست . به فرمان شمش ، داور بزرگ آسمان وزمین ، باشد کـه درستکاری را براین بوم بتابانم . باسخن مردوك خاوند من‌نباشد کسی که داد مرا کنار بگذارد . دراساگیلا ، که آن‌را دوست‌دارم ، باشد که نام‌من به نیکی یادشود جاویدان .

هر ستمدیده‌ای که دادخواهی دارد به‌پیشگاه نگاره‌ی من ، پادشاه دادگستری ودرستکاری ، بیاید . برای او نوشته‌ی روی این سنگ من خوانده شود . به سخنان ارجمند من گوش فرا دهد . باشد که این سنگ او را درباره‌ی دادخواهی‌اش روشن سازد و وضع خودرا دریابد . باشد که دل اورا آرامی بخشد . او بلند بگوید : « حمورابی براستی فرمانروایی‌ست که همچو یك‌پدر حقیقی برای مردمش است . اوسخنان مردوك‌خاوندش را گرامی داشته است . اوپیروزی مردوك‌را به‌شمال وجنوب به دست آورده است . او دل مردوك خاوندش را خشنود ساخته است . اوبرای مردم تاابد برومندی برقرار کرده واین بوم‌را به راه راست رهنمون گشته است . او درپیشگاه مردوك خاوندم و زارپانیت بانوی من نمازبرد . باشد که ایزدان نگهبان ، بغانی کـه به اساگیلا درمی‌آیند ، و به دیوارهای آن ، اندیشه‌های اورا هرروز در پیشگاه مردوك خاوندم و زارپانیت بانوی من‌پذیرفتنی سازند . [19]

19 - *CH*, rev. col. XXIV, 11. 1 ff.

داریوش شاه گوید : به پشتیبانی اهورمزد ، چنین کاره‌ام که دوست راستی‌ام و نادرستی را دوست ندارم . هر گز پیش نیامد که بنده‌ای برای شاروندی دشواری فراهم کند و هرگز پیش‌نیامد که شاروندی برای بنده‌ای دشواری فراهم‌آرد . آنچه راست‌است آن‌کام من است . مرد دروغزن را دوست ندارم . من تندخو نیستم و هر که تندخوست بادل خود جلو گیری میکنم . وهر که بیازارد به آزاری که رسانده اورا کیفردهم . وهرگز پیش نیامده که اگر آزار رسانیده باشد کیفر نیافته باشد . ازمردی که برضد راستی سخن گوید ، هر گز سخنی باور ندارم . ۲۰

حمورابی نخستین موردهایی را که در مجموعه‌ی خود گرد آورده در باره‌ی گواهی‌است ؛ داریوش نیز اینجا توجه‌را به‌مقررات گواهی که خوداو نهاده می‌کشاند. این دسته از پیشینه‌ها باقضیه‌ی وچرگری که وچر خود را باز گون می‌کند پایان می‌یابد ؛ ۲۱ داریوش میگوید که او نیز بیطرف است ، بدکار را به کیفر می‌رساند و نیکوکار را پاداش میدهد . در نوشته‌ی فارسی آن ، عبارت این‌طور است : «آن‌چه مردی برضد مردی گوید نمی‌پذیرم تا آن که دستور آیین خوب را خشنود سازد . آن‌چه مردی بکند یاانجام دهد برای دیگران به توانایی‌اش ، من خشنود میشوم و کام من بسیار باشد و خوب خشنود میشوم . »

مانند حمورابی ، داریوش در ستودن خودش درنگ نمیکند :

چنین‌کاره است هوش و فرمان من . هر گاه آن‌چه کرده‌ی من است به بینی یا بشنوی ، در سرای یا در میدان سپاه ، این‌ست کنایی من ؛ ابر و بالای منه (نیروی فکر) و هوش من ؛ این‌ست براستی کنایی من .

تا آنجا که تنم تاب و توان دارد ، همچو جنگ‌آوری جنگ‌آور خوبم . یك بار با هوش درجای نبرد دیده شود ، آن‌چه دشمن بینم ، وآن‌چه نه بینم ، باهوش وبافرمان ، من نخستین‌هستم که از کارهای دوستانه فکر کنم ، هر گاه به بینم دشمنی را یا کسی را که دشمن نیست .

پرورش یافته‌ام بادستان وبا پاها . همچو سواری سوار خوبم . همچو کمانگیری ، کمانگیر خوبم هم پیاده و هم سوار . همچو خشت (نیزه) افگنی خشت‌افگن خوبم هم پیاده و هم سوار . و هنرهایی که اهورمزد به‌من داد ، ومن تاب وتوان داشتم که به کار برم ، به‌خواست اهورمزد آن‌چه کرده‌ی من است با آن هنرهایی کردم که اهور مزد به‌من بخشید .

این بند ازنوشته‌ی روی آرامگاه‌داریوش به‌صورت کوتاه شده‌ای برای‌اسکندر ترجمه شد : « من به‌دوستان دوست‌بودم . همچو سوار و کمانگیر برهمه برتری خود

۲۰ - نقش رستم (ب) .

21. CH, secs. 1 - 5.

را نشان‌دادم . همچو شکارگر چیره بودم . همه کار میتوانستم بکنم . »[۲۲]

داریوش اندرزهای خود را با دستورهای تازه‌ای به زیردستانش پایان‌می‌دهد

« ای میرك ، به‌دلیری بشناسان که چه بزرگم و چه بزرگ است هنرهای‌من، وچه بزرگ‌است برتری‌من . ترا دروغ به‌نظر نیاید آنچه‌را که با گوشهایت شنیدی. پس بشنو آن‌چه به تو گفته شده . ای‌میرك ، بی‌ارج نباشد ترا آنچه کرده‌ی من‌ست. مباشد که شاه به کیفر رساند . »[۲۳]

حمورابی از بابلیها به جانشینانش روی می‌آورد:

در روزهای آینده ، تا ابد ، شاهی که در این سرزمین برمیخیزد سخنان دادگستری را که برسنگ خود نوشته‌ام در نظر داشته باشد . داوریهای این سرزمین را که من فرا گو کرده‌ام ، وچرهای کشور را که داده‌ام دگرگون نسازد . نگاره‌های من را ازمیان نبرد . اگر او خرد دارد و تواناست که بوم خود را به راستی رهبری کند ، به سخنانی که برسنگ خود نوشته‌ام توجه کند . باشد که این سنگ یادبود او را در باره‌ی طرز کار و کارگزاری ، داوریهای این سرزمین که من فراگو کرده‌ام ، و وچرهای کشور که داده‌ام روشن سازد . وباشد که او سیاه‌سران خود را به راستی رهنمون باشد . باشد که او داوریهایش را فراگو کند و وچرهایش را بدهد . باشد که او بدکار و تبهکار را از این زمین ریشه کن سازد . باشد که او بهبود مردمش را پیش ببرد .

حمورابی ، پادشاه درستکاری و دادگستری ، که شمش به او قانونها را داده ، منم . سخنان من ارجمند است ،کارهای من بی‌مانند ، برتر ازان که ابله دریابد ، بی‌دشواری برای هوشمند ، ادا شده برای آزرم . اگر او به سخنان من که روی سنگ یادبود خود نوشته‌ام توجه کند ، داوریهای مرا ازمیان نبرد ، سخنان مرا زیر پا نگذارد ، وداد مرا دگرگون نسازد ، باشد که شمش‌پادشاهی اورا دراز گرداند چنان که پادشاهی مرا کرد که شاه درستکاری‌ودادگستری‌ام . اگر او به‌سخنان من که روی سنگ خود نوشته‌ام توجه نکند ، اگر او به نفرینهای‌من بی‌اعتنا باشد و از نفرینهای بغ نترسد ، اگر او وچرهایی را که به نظم آورده‌ام از میان ببرد ، سخنان مرا پایمال کند ، داد مرا دگرگون سازد ، ونوشته‌ی نام مرا بردارد ونام خودرا بگذارد ، باشد که انو [ویك سیاهه‌ی دراز نام بغان دیگر] اورا نفرین کنند.[۲۴]

داریوش ازنفرین این‌بغان بیگانه ترسی نداشت وازجایگزین کردن نام خود

۲۲ - اونسیکریتوس در سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۳ : ۸ .

۲۳ - در باره‌ی چاپ تازه‌ی متن دونوشته‌ی آرامگاهی نگاه کنید به R. G. Kent, «The Naks-i Rustam Inscriptions of Darius», *Language*, XV (1939), 160ff. چاپهای پیش‌از آن: F.H.Weissbach, *Die Keilinschriften am Grab des Darius Hystaspis* (1911); E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938) , No. 4. [See now Kent, *JNES*, IV (1945); 39 ff., 232.]

24 - *CH*, rev. col. XXIV, 11. 1 ff.

پرهیز نکرد. ولی با ایمان بلندی به‌این که نفرین اهور مزد همه‌توانا اثربخش‌تر ازنفرین‌ایزدان بسشماربابلی است، او درواقع نفرین‌های‌حمورابی‌را برای بکاربردن در نوشته‌ی خود برداشت، و درهمان‌حال ازلحاظهای دیگر ازدرخواه گویا ورسای سلف خود تقلید نزدیك نمود:

گوید داریوش شاه: تو که زین پس شاه باشی از دروغ خودرا بپا. مردی‌را که دروغزن است ازمیان بردار، اگر باخود چنین گویی: «باشد که دهیوی من درست بماند.»

گوید داریوش شاه: این که من کردم به خواست اهورمزد درهمان سال کردم. تو که زین پس بخوانی آن چه را من کردم ـ نوشته‌ای را که برسنگ نوشته است ـ مرا باوردار؛ به دروغ آنرا مگیر.

گوید داریوش شاه: من‌برای گواه به اهورمزد میگردم که این راست است نه دروغ. همه را دریك سال کردم.

داریوش شاه گوید: به خواست اهورمزد بسی چیزهای دیگر است که کرده‌ام که بر این سنگ ننوشته‌ام؛ ازیرا نوشته نشد مبادا او که این‌را بخواند زین پس‌همه‌ی‌آن‌چه‌را من کردم‌باور ندارد، وباخود بگوید: «اینها دروغ است.»

داریوش شاه گوید: ازشاهانی که پیش‌ازمن بودند ازمیان‌آنان هرگزنکردند چنان که من کردم به‌خواست اهورمزد دریك سال.

داریوش شاه گوید: باوردار آن‌چه کرده‌ام، وسخن راست را به مردمان بگو. اگر این سخن‌را پنهان نداری وبه مردم‌بگویی، اهورمزد تورا دوست باشد، تخمه‌ی توبسیار باشد، وزندگی تودراز باشد. ولی اگر این سخنان را از میان برداری، اهورمزد ترا بیوژند و دودمانت را ویران سازد.

داریوش‌شاه گوید: این‌ست‌آن‌چه من‌درهمان سال کردم. به‌خواست اهورمزد آن‌را کردم. اهورمزد مرا پشتیبان بود وبغان دیگری که هستند.

داریوش شاه گوید: ازیرا اهورمزد مرا پشتی‌داد، وبغان دیگری که هستند، چون من نه زشت‌کاربودم نه دروغزن بودم ونه هرگز بدی کردم، نه من ونه تخمه‌ی من. ازروی راستی رفتار کردم، نه به‌توانا ونه به بیچاره بدی نکردم.

چون این نوشته را به بینی واین پیکرهارا، آنهارا تباه مکن، وتاتورا توان‌است آنها را نگهدار: اهورمزد تورا دوست باشد وتخمه‌ی تو بسیارباشد؛ زندگی تودراز باشد، واهورمزدآن را درازگرداند، و آن چه میکنی کامروا باشد.

داریوش شاه گوید: اگر این نوشته واین پیکرها را به بینی وتباه سازی، ودرپیشگاه این پیکر به‌ستایش نپردازی، وبه‌جای خودآن‌را بازنگذاری: اهورمزد تورا نفرین کند، وتخمه‌ی تو

نباشد ، وآن چه را بسازی اهورمزد ویران کند ! [۲۵]

بااین همه‌جزئیات همانند ، دیگر نمیتواند جای شك معقولی بماند که‌داریوش واندرزگران حقوقی‌اش یك نسخه‌ی واقعی از مجموعه‌ی حمورابی را در پیش خود داشتند . خیلی‌ممکن‌است که اوسنگ یادبود اصلی‌را، که درپرستشگاه اینشوشیناك درشوش نگهداری میشد ، به‌کار برده باشد ؛ یاشاید لوحه‌هایی را به خط بابلی‌دیرتر که تکه‌هایی ازآنها از زیر زمین بیرون آمده برای ترجمه و اقتباس از روی اصل نسخه‌برداری کرده بودند . بهرحال، اشاره به یك سنگ یادبود وقتی در مورد نقش برجسته و نوشته‌ی روی‌صخره کنده به کار برده شود ناجور است . پس «این‌پیکر» اشاره به پیکر داریوش که روی صخره‌ی بهستان بر دشمنان چیره شده نیست ، بلکه به صورت شاه‌است ، که مانند صورت‌حمورابی ، بالای سنگ یاد بود نقش‌شده بود . میتوانیم تصوری از سنگ یادبودی راکه برآن دستورهای اصلی « آیین خوب » به بابلیها داده شد از روی قطعه‌های متن اکدی سر گذشت‌نامه‌ی داریوش به دست آوریم که برتخته سنگهایی کنده شده بود ودرکاخ شمالی بابل پیدا شد .

عبارتی که درمتن اکدی به‌آن نیازی‌نبود ، برای توضیح در پایان این‌نوشته که برای‌صخره‌ی بهستان‌آماده شده‌بود آمده‌است : «داریوش‌شاه گوید : به‌خواست اهورمزد سنگهای یادبود به گونه‌های دیگر ساختم ، که پیش ازمن نکرده بودند، برلوحهای پخته وبرچرمهای آماده . نام ومهرخودرا فرمان دادم برآنها گذاشتند . نوشته و فرمان درپیش من خوانده شد . آنگاه این نوشته‌هارا به‌همه‌ی سرزمینهای دور برای زیردستانم فرستادم . »[۲۶] پس این‌دادنامه نه تنها برای بابلیها بلکه برای تمام مردمان آسیای غربی فراهم شده‌بود . نوشته‌های روی پوست ، البته ، به‌آرامی بود ، و بنا بر این دادنامه در دسترس همه کسانی بود که با زبان سوداگری و سیاستمداری جاری آشنا بودند .

۲۵ ـ بهستان ، بندهای ۵۵ ـ ٦۷ . اینجا از متن اکدی پیروی شده است ؛ آنجاهایی که شکسته بود ، از عبارتهای همانند و از متنهای دیگر بازسازی شد .

۲٦ ـ صورت کامل‌آن فقط درمتن ایلامی حفظ شده ، گرچه در متن فارسی نیز آمده‌است.

کارگزاری قانونهای داریوش

در حالی کـه میتوان از نوشته‌های بسشمار داریوش تمام سرآغاز و پایان دادنامه را بازسازی کرد، ولی ازجزئیات بندهای گوناگون آن آگاهی اندك داریم. از اشاره‌هایی که در ضمن سندهای بابلی یا آرامی یا از داستانهایی که یونانیها و یهودیها نقل کرده‌اند به‌آنها برمیخوریم میتوان چیزهایی جسته گریخته گردآورد. از گفته‌ی هرودوت، « اندرزگران دادگاهی شاهانه مردانی هستند که برای این کار ازمیان پارسیان برگزیده شده‌اند وتازنده هستند یا تا زمانی که کارخلاف داد از آنها دیده نشود در کارخود می‌مانند؛ آنها دردادرسی برای پارسیان وچر میدهند و اصول‌نیاکانی‌را گزارش میکنند. همه‌چیز نزدآنان‌برده میشود.» [۲۷] یك نویسنده‌ی یهودی این سان میگوید کـه این وچرگران شاهانه « خردمندانی بودند گاهبد، که به داد ووچر آشنا بودند، هفت امیر پارس وماد کـه روی شاه‌را می دیدند ودر کشور نخست می‌نشستند. » [۲۸]

داریوش، مانند حمورابی، اهمیت بسیاری بـه مقررات گواهی میداد. مانند سلفش او برای درستکاری و فساد ناپذیری وچرگران و داوران شاهانه پافشاری مینمود. هرودوت در این باره داستانی دارد. وچرگری به نام سیسامنس برای رشوه‌ای‌که گرفته بود وچر نادرستی‌داده بود؛ کمبوجی‌اورا چون گوسفندی کشت و پوستش‌را کند. آنگاه داد پوست اورا دباغی کردند وباریکه‌های چرم‌ساختند و با آن روی کرسی داوری را پوشانیدند، واوتانس را که به جای پدر گماشته شده بود بر آن کرسی‌نشاندند بااین‌تذکر سخت که به یادداشته باشد روی چه نشسته‌است. [۲۹] شگفت نیست که یهودیها از « داد مادیان وپارسیان که دگرگونی نمیپذیرد » سخن میراندند ومیگفتند که « هیچ‌فرمان ودادی‌را که شاه پایدار میکرد نمیشد دگرگون ساخت. » [۳۰]

۲۷ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳۱ . ۲۹ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۲۵ .
۲۸ ـ استر ۱ : ۱۳ ـ ۱۴ . ۳۰ ـ دانیال ٦ : ۸، ۱۲، ۱۵؛ استر ۱ : ۱۹ .

ساندوکس، پسر تاماسیوس، وچرگر شاهانه‌ی دیگری بود که رشوه گرفت. بیدرنگ فرمان داده شد که اورا به کیفر برسانند و به صلیب بکشند ورویدار بود که بابك خیال ناگهانی و شگفت‌آور سرور شاهانه‌اش رهایی یافت. در دادنامه‌اش داریوش روشن ساخته بود که بیطرف است، بدکار را به کیفر میرساند ولی کارهای نیك‌را دربرابر بد در ترازو میگذارد.[31] خود ماده‌ی قانون‌را هرودوت داده، وآن را شایسته‌ی ستایش میداند: «برای یك بزه حتی خود شاه هم نمی تواند کسی را بکشد، ونه هیچ پارسی دیگر میتواند کیفر کشنده‌ای برای یك بزه به بردگان‌خود بدهد. بلکه تا آنهارا به شمار نیاورد و کارهای نادرست اورا بیشتر وبزرگتر از خدمتهای او نیابد نمیتواند افسارخشم خودرا رها کند.»[32] پس داریوش، پس‌از آن که ساندوکس به صلیب آویخته شده بود، شمار کرد وپیدا نمود که خوبیهایی که او برای خاندان شاهی کرده بود بیش‌از گناهانش بود. پس اورا رها کردند وفرماندار کومه در ایبولی شد.[33]

سندهای بابلی در باره‌ی کارگزاری قانون خبرهایی به ما میدهند. سندی از ۵۱۲ از پایوری که ناظر «داد» است سخن میگوید؛ عنوان او، «ایاهودانو»، بابلی نیست وشاید ایرانی اصل است.[34] سند دیگری از ٤٨٦ گزارش میدهد که دو پایور بر جو، گندم، و خردل که از یك انبار کنار یك کنال بابل آزاد میشد باج تازه‌ای بسته بودند. به درخواستی که برای‌توضیح‌داده شده بود پاسخ‌دادند: «وچر داده شد، درپیش وچرگران ثبت شد، از روی داد شاه باج برای سرای شاه باید بدهد.»[35] به زبان ما، مسئله‌ی قانونی بودن باج تازه به دادگاه برده شد؛ وچر از روی پیشنیه‌ای که در مجموعه‌ی تازه بود داده شد، و طبعاً به سود دولت بود.

کیفر بزه سخت بود. شکستن قانون برضد دولت، بر ضد شخص شاه و

۳۱ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۷۰ این کتاب.

۳۲ - هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۷.

۳۳ - همان کتاب، دفتر ۷، ۱۹٤.

34 - *VS*, Vol. VI, No. 128.

35 - *Ibid.* Vol. III, No. 159; Olmstead, « Darius as Lawgiver, » *op. cit.*, p. 248.

خانواده‌اش ، یا حتی بر ضد دارایی او ، البته ممکن بود کیفر مرگ داشته باشد. بیشتر کیفرهایی که نویسندگان یونانی وصف کرده‌اند ازاین گونه بودند ؛ و چه بسا هراسناك بودند . درباره‌ی کیفر بزه‌های عادی آگاهی اندك داریم ، ولی به نظر می‌آید که بریدن دست و پا یا کور کردن معمول بوده‌است.[۳۶]

نخستین اشاره‌ها به داد نوین نشان میدهند که مقرراتی برای برده فروشی در دربرداشته.[۳۷] اشاره‌های دیرتر نشان میدهند که یك ماده درباره‌ی آزادشدن بادادن پایندان بوده است : « از روی ، داد ، شاه که درباره‌ی سپرده‌ها نوشته شده‌است . »[۳۸] از این گذشته ، در سندهای سوداگری بسشمار از پادشاهی داریوش یا از جانشینان نزدیك او ، هیچ اشاره‌ای نیست که ماده‌های دادنامه‌ی حمورابی از اعتبار افتاده بود .

زنده ماندن داد داریوش پس‌از او

تا پایان زندگی‌اش داریوش به «دستورآیین خوب» خودش می‌بالید. شهرت او همچو یك دادگذار پس از او زنده ماند . برای افلاطون ، داریوش دادگذاری‌بود که دادهای او شاهنشاهی پارسی را تـا زمان این فرزانه نگاه داشته بود .[۳۹] حتی تا ۲۱۸ ، درمیان دوره‌ی سلوکی ، « داد » شاه هنوزهمچو قانون فرمانروا نقل‌میشد.[۴۰]

اگر ازآن‌چه در دادنامه‌ی داریوش بوده فقط از همین اندازه آگاهی داریم ، شاید بتوانیم اشاره‌هایی یا حتی کرته‌هایی از آن را در یك دادنامه‌ی ایرانی سده‌ی دوم ، که هنوز واژه‌ی « دات » را برای قانون به‌کار میبرد ، بیابیم . عنوان آن ویدیودات یا قانون ضد دیو است . دوبـاره همبر کردن آن با دادنامـه‌ی حمورابی بسیار آموزنده خواهد بود .

حمورابی ذکر پیشینه‌ها را با مواردی که مربوط‌به گواهی‌است آغازمیکند.[۴۱]

36 - Xen. *Anab.* i. 9. 13.
37 - Strassmaier, *op. cit.,* No. 53.
38 - Strassmaier, *ZA,* Vol. III (1888), No. 13, pp. 150 ff.
39 - Plato *Epist.* vii. 332 B; cf. Xen. *Oeconom.* 14. 6.
40 - Strassmaier, *Darius,* No. 53.
41 - *CH,* secs. 1 - 4.

برای آزمون شایستگی یك گواه «وره» به کارمیرفت: انداختن گواه متهم به رودخانه؛ ویدیودات وره آب‌جوش را دستور میدهد، و درخواه به خورشید بغ دیگری‌است، نه شمش بلکه مهر، که پاینددان پیمانهاست.[42] در یك مورد مهم گواه دروغزن را حمورابی کیفر مرگ میدهد. دادنامه‌ی دیرتر گواه دروغ را در این جهان با چیزی که به نظر برابر آن می‌آید ـ هفتصد شلاق ـ و در جهان دیگر با شکنجهایی چنان سخت که بدتر از بریدن اندامها با کارد و از میخ کردن تن به صلیب و از پایین افکندن ازصخره‌ها یا از کشتن با نوك میله‌ی تیزاست کیفرمی‌دهد.[43] کیفرهای سختی که زمانی وچرگران شاهانه‌ی هخامنشی برای گواهی دروغ میدادند اکنون به زندگی آنجهان برده شده‌است.

یك بند دیگر قانون کشوری در باره‌ی پرخاش و آگفت است. دیرینگی این ماده‌های قانون از اینجا پیداست که مانند پیشینه‌هایی که حمورابی ذکر کرده هریك این طور آغاز میشود: «اگر مردی»، که نشان میدهد تمام این بند از دادنامه‌ی داریوش گرفته شده است. نخست تعریفی از واژه‌ها داده شده‌است: اگر مردی باسلاح در دست برخیزد، او «آگرفت» است؛ اگرآنرا دردست بچرخاند او «اوئیرشت» است؛ اگر کسی را با قصد بدخواهی بزند او «اردوش» است؛ بار پنجم که اردوش بشود او «پشوتن» یا بزهکار خو گرفته میشود.

جریمه‌ی «آگرفت» نخستین بار پنج شلاق، بار دوم ده شلاق، و به همین گونه تا نود شلاق است.[44] اگر تا هشت بار بزند بی آن که جریمه‌ی درخور آنرا بدهد، او «پشوتن» میشود و به کیفر فراخور آن که دویست شلاق است میرسد. برای «اوئیرشت» نخستین جریمه ده شلاق است و پس از آن به همان نسبت به شمار شلاقها افزوده میشود. برای «اردوش» که بزند تا خون بیاید، تا یك استخوان بشکنند،[45] یا تا بمیرد، متهم دویست شلاق میخورد.[46]

۴۲ ـ ویدیودات ۴ : ۴۶ .
۴۳ ـ ویدیودات ۴ : ۴۹ ب ـ ۵۵ .
۴۴ ـ شصت شلاق با دم گاو در جلوی مردم (CH, sec. 202) .
۴۵ ـ همان کتاب، بندهای ۱۹۷ - ۹۹ .
۴۶ ـ ویدیودات ۴ : ۱۷ - ۴۳ .

بندی که درباره‌ی پزشکان است نیز رابطه‌اش با دادنامه‌ی حمورابی به همان اندازه روشن است. حمورابی میگوید که اگر پزشکی با کارد پزشکی مردی‌راعمل کند و آن مرد بمیرد یا چشم خود را از دست بدهد، باید دست او بریده شود؛[۴۷] در نتیجه پزشک دیگر از کار جراحی باز می‌ماند. از روی دادنامه‌ی ایرانی، که بیگمان از دادنامه‌ی داریوش گرفته شده، مرگ سه تن دیویسن (پرستنده‌ی دیوان) هنگامی که پزشک پیشه‌ی خود را دارد فرا میگیرد او را از ادامه‌ی این کار بازمی دارد، و اگر او حتی دلیری کند که یکی از برروشنان را با کارد ببرد، کیفراو کیفر کشتن عمدی است.[۴۸]

حمورابی نیز صورتی برای دستمزد عملهای گوناگون فراهم کرده بود، که مانند کاردپزشکان امروزین، پایه‌اش را بر توانایی پرداخت مردمانی که بهره‌مند میشدند نهاده بود.[۴۹] درست همین نظر را نویسنده‌ی دادنامه که دراین بند ویدیودات نقل شده پیش گرفته است. مان‌بد (سرور خانه) فقط ارزش یك گاو ارزان، ویس‌بد (سرور خانوارنشین یا دیه) یك گاو میانه‌بها، زندبد (سرورشهر) یك گاو گران بها، و دهیوبد (سرورشهرستان) ارزش یك گردونه و چهار اسب را باید بپردازد. اگر زنان آنها را درمان کند دستمزدش اندکی کمتراست: ارزش یك خرماده، یك گاو ماده، یك مادیان، یا یك شتر ماده. دستمزد پزشکی کردن برای یك واسپور برابر ارزش یك گاو گرانبهاست.[۵۰]

ازروی دادنامه‌ی حمورابی، پزشک ستوران که‌جان یك گاو یا خر را برهاند، دارنده‌ی ستور باید به‌اویك‌ششم شکل بپردازد، ولی اگرعمل سبب مرگ آن‌شود، پزشک باید یك‌چهارم ارزش آن‌را به‌دارنده‌اش بپردازد.[۵۱] همچنین نیز در دادنامه‌ی ما: دستمزد پزشکی کردن برای یک گاو گرانبها یك گاو ارزان، برای یك گاو

47 - *CH*, sec. 218.

۴۸ ـ ویدیودات ۷ : ۳۶ ـ ۴۰.

49 - *CH*, secs. 215 - 17, 219-23.

۵۰ ـ ویدیودات ۷ : ۴۱ ـ ۴۳ الف.

51 - *CH*, secs. 224 - 25.

ارزان ارزش یك گوسفند، و برای یك گوسفند ارزش یك خوراك گوشت خواهد بود.[۵۲]

گرد آوری نهائی رسمی ویدیودات در زمان پادشاهی مهرداد بزرگ، شاه شاهان، فرمانروای پارت انجام گرفت. طبعا او بویژه علاقمند به میترا (مهر) بود که نگهبان سخنان پیمانی بود، و ازینرو بیان قانون کشوری را با موضوع پیمان‌ها آغاز نمود. ولی سرچشمه‌ی دیرین‌تر آن از اینجا پیداست که او در واقع ترتیب شش نوع پیمان را به اهورمزد نسبت میدهد، که داریوش دیرزمانی بود اورا گذارنده‌ی یزدانی حقیقی داد خود خوانده‌بود. این شش‌نوع مهر (پیمان)، پیمان واژه، پیمان دست، وپیمان به‌اندازه‌ی یك گوسفند، یك گاو، یك مرد، و یك دیه (کشتزار) است؛ آشکار است که ویراستار ما معنای فنی دقیقی‌را که ما میتوانیم از روی سندهای آن زمان از بابل هخامنشی حدس بزنیم درنمی‌یابد. پیش از آن که پیمان برای تحویل خواسته یا خرید زن را ذکر کند،[۵۳] در گزارشی که با پس و پیش آن ربطی ندارد او از وعده‌ی گاو یا پوششی که از روی خلافکاری نگاه داشته شده یادآوری میکند.[۵۴] درباره‌ی شش‌نوع پیمان، ویراستار ویدیودات فقط درجه‌ی اهمیت آنها را از روی ترتیبی که داده‌شده میداند، که پیمان پایین‌تر با بستن پیمان بالاتر باطل میشود، واگر انجام نگیرد زیانش نیز برابر با زیان پیمان بالاتر خواهد بود. یك‌مسئله بویژه اورا می‌انگیزد: تا کی نزدیکان ـ تادرجه‌ی نهم ـ برای‌شکستن پیمان پاسخگو خواهند بود؟ از سیصد تا هزارسال، و خود بزهکار از سیصد تاهزار شلاق بسته به‌بزرگی گناهش میخورد.[۵۵] کسی که وامی را به‌وام دهنده بازنبرد دزد آن است؛ هرروز وهرشب که مال همسایه را در خانه‌اش چون مال خود نگاه دارد او گناه خود را تکرار میکند.[۵۶] در دادنامه‌ی داریوش بزه دزدی گمان میرود از

۵۲ ـ ویدیودات ۷ : ۴۳ ب؛ این که این بند از یك نوشته‌ی کهن‌تر نقل شده از ۷ : ۴۴ پیداست که درآنجا گردآورنده‌ی ویدیودات بی‌آن که آشکارا بگوید عمل کردن پزشك‌را محکوم میسازد و با شدت برتری درمان بامنتر (ورد) را بیان میکند!

۵۳ ـ ویدیودات ۴ : ۴۴ - ۴۵.

۵۴ ـ ویدیودات ۴ : ۴۶.

۵۵ ـ ویدیودات ۴ : ۲ - ۱۶.

۵۶ ـ ویدیودات ۴ : ۱.

روی دستورهای حمورابی با پس دادن چند برابر یا با مرگ کیفر داده میشد.[۵۷]

حمورابی پیشینه‌ای را برای از راه بدربردن یك کنیزك (دوشیزه) نامزدشده را که هنوز درخانه‌ی پدر زندگی میکند ذکر میکند؛ مرد باید کشته شود وزن آزاد گردد.[۵۸] حقوقدان ایرانی از نظر دیگری به‌موضوع مینگرد: اگر مردی دختری را ازراه بدر کند، خواه دختر وابسته به‌مهتر خانواده باشد یا نباشد، خواه هنوز به‌شوهر داده شده باشد خواه نشده باشد، وازآن مرد باردار شود، نباید دختر ازترس مردم بچه‌ی خودرا بیاندازد؛هم پدرش‌هم خودش بایستی‌جریمه‌ی کشتارعمدی را بدهند. اگر دختر پیشامد را به‌مردی که اورا از راه بدر کرده گزارش دهد، و آن مرد اورا به‌زن پیر راهنمایی کند که با دارو های او بچه را بیاندازد، هر سه گنهکارند. آن مرد بایدآن دختررا سرپرستی ونگهداری کند تا بچه زاییده شود؛ تااینجا اشاره‌ای به‌شناسایی بچه درجامعه یا زناشویی بعدی نیست. اگر مرد زن را نگهداری نکند و بچه بمیرد، کشتار عمدی است.[۵۹]

از سندهای بابلی آن زمان، از نوشته‌های رسمی هخامنشی، از نویسندگان یونانی، و از دادنامه های دیرتر ایرانی، نشانهای گوناگونی از دادنامه‌ی داریوش گردآورده‌ایم. دربیشتر آنها، آزمون نشان داد که با پیشینه‌هایی که حمورابی‌ذکر کرده یا مطابقت دارند یا سنجیده از نو در قالب دیگری ریخته شده‌اند. چنین آزمونی پیش ازاین روشن ساخته است که اجزاء قانون عبری معروف به«مجموعه‌ی پیمان» وابسته به‌مجموعه‌ی حمورابی‌است،[۶۰] وآزمون همانندی‌اینجا برای داریوش به‌کاررفته است. مواد دیگری ممکن‌است پس ازاین پیدا شود، ولی اینجا در واقع هرچه که میتوان‌ازداد نامبردار شاه که برای داریوش فراهم‌شده بود بازیافت،آورده شده است.

روان‌گردانیدن اصلاحات

چگونه این اصلاحات تازه به‌کار بسته شد از سند های بابلی دیده میشود.

57 - *CH*, secs. 6 - 8.

58 - *Ibid.*, sec. 130.

۵۹ ـ ویدیودات ۱۵ : ۹ ـ ۱۶ .

60 - Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 107 ff.

کورش کارگزاری داخلی‌را تغییر نداده ، و پایوران بومی را در شغلهای پیشین خود نگاه داشته بود. ولی کوشش اوبرای‌این که جان تازه در قالبهای کهنه بدمد به‌جایی نرسید. داریوش اصلاحات دامنه داری را آغاز کرد. تا ۲۱ مارس ۵۲۰ ، چنان که دیدیم ، هیستانس به‌عنوان شهرب « بابل و ورارود » جای گوبریاس را گرفته بود. بزودی پارسیان در شغلهای پایین‌تر پیدا شدند و با بومیان بر کرسی وچر گران نشستند. باجهای تازه ، که بدست پایوران تازه گرفته میشد ، پدید آمد.

این اصلاحات را میشود با قضیه‌ی آشنای کهنه‌ی ناجنسمان گیمیلو ، پسر اینیناشوم‌ابنی ، روشن ساخت. چنان که اکنون می‌بینیم ، او فقط یك برده‌ای بود که وقف بغبانوی اوروك شده‌بود. در « نخستین‌سال » نامانه‌ی داریوش، از ۹ سپتامبر تا ۲۷ نوامبر ۵۲۱ ، بابل زیر فرمان آخرین نبوکدنصر درشورش بود. گیمیلو از درهم شکستن قدرت دولت بهره‌جویی کرد. به او هزار « کور » بذرجو ، دویست ورزگاو برای کار انداختن‌دستگاههای آبیاری ، و آهن برای ساختن آنها داده بودند؛ درعوض او بایستی ده هزار « کور » جو و دوازده هزار « کور » خرما به پرستشگاه اوروك میداد. درسرهردوخرمن از پرداخت سرباز زد وگفت چیزی نخواهدپرداخت مگر چهارصد رعیت ، ششصد گاو ، وهزار « کور » دیگر بذرجو افزونتر به او داده شود. دراین صورت قول میدهد که در آینده ده هزار « کور » جو و دوازده هزار « کور » خرما را بدهد. « وگرنه‌آن را نخواهم داد. حق آن اجاره بها را ، اگر میخواهید ، به‌من بدهید ! » ولی روزگار دگرگون شده‌بود. یك برده‌ی دیگری که‌کاردار « انبان » ائانا بود شرط بهتری پیشنهاد کرد و در ۱۲ ژوئیه ۵۲۰ قرارداد را بست ، که درانجمن شاروندان بابل و اوروك بدست سه‌پایور بلند پایه ، بل‌ادینا ، کارگزار ائانا ، نرگال شاراوسور ، نماینده ، و باریکی‌ایلی ، سرپیشکار شاه‌مهرشد.[61]

از بیم بازداشت ، گیمیلو گریخت ، ولی فقط پس ازآن که سندهای مربوط به‌خرماها و پرداخت در کشتزارهای ایزدان اوروك را به‌دست برادرش ادینا سپرد. اندیا ، همسر ادینا ، سندها را درخانه‌ی برده‌ای گذاشت و اوآنها را بدر برد. همان

61 - Louvre Vol. XIII, No. 182.

پایوران بلند پایه خواستار سندها شدند. ادینا را به‌انجمن شاروندان آوردند، و او به‌بیل، نبو، و داریوش شاه سوگند یاد کرد که تا آنجا که او آگاه است کسی آنها را نبرده. وقتی از او پرسش شد که چرا سندها را تحویل نداده، ادینا کار خود را درست وانمود کرد و گفت که گیمیلو خودش گفته‌بود: «سندهای مرا به کس دیگری ندهی!» با این آخرین ایستادگی و سرکشی در برابر قدرت قانونی، گیمیلو از صحنه ناپدید میشود.[۶۲]

ولی سندها را باز یافتند. در همان ۳ سپتامبر ۵۲۰ که آخرین سند نوشته‌شده بود، سند دیگری داریم که در آن خرماهایی که گیمیلو برای سال گذشته دریافت کرده بود ثبت شده است.[۶۳] قدرت قانونی پیش برده بود.

62 - *Ibid.*, No. 181.

63 - *Ibid.*, No. 183.

فصل دهم

از هند تا اروپا

تماس با یونانیهای اروپا

حتی پیش از بازیافت مصر ، داریوش در فکر کشور گشائیهای تازه بود که مرزهای خود را تکمیل کند . در میان اسیرانی از پیشکاران و همراهان اوروئتس که به‌شوش بردند ، پزشک شخصی او ، دموکدس نامبردار اهل کروتون ایتالی‌بود. دموکدس نخست در میان انبوه بردگان گم شده بود ، ولی زمانی که مصریان که پیش از این انحصار پزشکی دربار را در دست داشتند درکار درمان دررفتگی پای شاه درماندند ، به یاد او افتادند . گرچه پاداش فراوان یافت و سرسفره‌ی خود شاه به او جایی دادند ، ولی دموکدس فقط به فکر میهن بود ؛ به میانجیگری بیمارش ، شهربانو اتوسا ، دموکدس شاه‌را واداشت که اورا از صیدا برای یك بردید مقدماتی سرزمینهای کرانه‌ی غربی روانه کند . اگرچه او خودش به کروتون گریخت ، همراهان پارسی او سرانجام با نخستین گزارش درباره‌ی یونانیان اروپا نزد داریوش باز گشتند.[1]

خوشبختانه برای داریوش ، در همین زمان یونانی دیگری ، سیلوسون ، برادر پولیکراتس ، در شوش بود ، که زمانی که همچو تبعیدی ازساموس در مصربسرمیبرد

۱ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۲۹ و پس از آن .

روپوش سرخ خودرا به نیزه‌دارکمبوجی داده بود. اکنون که داریوش شاه شده‌بود، سیلوسون خود را چون کسی کـه به شاه نیکی کرده شناساند؛ او هیچ پاداشی جز این که ازنو در ساموس برقرارشود نمیخواست. اوتانس به کارداری این لشکرکشی گماشته شد، و مخالفان سیلوسون پذیرفتند که بی کارزار جزیره را ترك کنند؛ یك تاخت خیانتکارانه به رهبران پارسی، اوتانس‌را واداشت که ساموس‌را از جمعیت تهی کند، گرچه پس از آن به سیلوسون کمك کرد که مردم را از نو در جزیره بنشاند.[۲] نخستین گام بسوی گشودن یونان اروپا برداشته شده بود.

آشوب در یهودا

مصر در شورش بود وبایستی ازنوگرفته شود. برای فراهم آوردن‌یك‌تاخت و تاز با ثمر، بایستی سرزمینی‌را که راه بیابان را بسوی نیل در اختیار داشت سخت در دست گرفت. سوریه بخشی از شهرستان « ورارود » بود، کـه از زمان گشوده شدن آن به دست کورش، از نظر کار گزاری به بابل پیوست شده بود؛ بـاهم، این دو، شهرستان بابل و ورارود را تشکیل میدادند. وفاداری آن در اثر دو بار شورش بابل بدست دونبوکدنصر بسختی مورد گمان شده بود. اگـر فلسطین را، که یگانه سرپل دسترس ازمیان بیابان بود، میشد به‌دست یك امیر یهودی که پایگاه خودرا مدیون لطف دربار باشد آرام نگاه داشت، تاخت و تاز به مصر بایستی بـه همـان آسانی که کمبوجی انجام داد پیشرفت کند.

زروبابل جوان، پسر شالتیئیل، بزرگترین پسر یهویـاکین،[۳] پادشاه پیشین یهودا، که امل مردوك، در واکنشی بر ضد سیاست پدرش نبوکدنصر، میخواست از نو برتخت بنشاند، در دربار داریوش بود. این زروبابل برای فرمـانداری یهودا گزیده شده بود؛[۴] کمی پس‌از جشن سال نو، ۱۳ آوریل ۵۲۰، اوازپیشگاه شاهانه

۲ ـ همان کتاب، ۱۳۹ و پس‌ازآن. اگر هرودوت درست میگوید که شورش بابل هنگام لشکرکشی به ساموس روی داد، پس این لشکرکشی در سال ۵۲۱ پیش آمد.

۳ ـ این‌سان درحجی۱ : ۱، ۱۲، ۱٤؛ ۲ : ۲، ۲۳؛ عزرا ۳ : ۲، ۸؛ ٥ : ۲؛ نحمیا ۱۲ : ۱. تنها در کتاب اول‌تواریخ ۳ : ۱۷ ـ ۱۹ او پسرفدایا، برادر شالتیئیل خوانده‌شده‌است.

٤ ـ حجی ۱ : ۱.

به راه افتاد ، و پس از رهسپاری کمتر از چهار ماه[۵] نزدیك به آغاز ماه اوت به اورشلیم رسید . رسیدن یك شاهزاده‌ی داودی امیدهای میهن پرستانه را برانگیخت . بزودی پس از پیدا شدنش ، در ۲۹ اوت ، زروبابل و مهین پریستار ، یهوشع ، پسر یهوصادق،[۶] به پیغمبری به نام حجی برخورد کردند که « سخن خداوند » را برای آنها آورد . هیژده سال پس از آن که بنیادها گذاشته شده بود ، هنوز مردم عذر می‌آوردند که « زمان ساختن خانه‌ی خدا فرا نرسیده است . » حجی آنهارا به سختی سرزنش کرد: « آیا زمان آن رسیده که شما خود در خانه‌های قاب شده نشیمن کنید و این خانه ویران بماند ؟ » از اینروست ، حجی گفت ، که خداوند از دادن برکت و برومندی به آنها خودداری کرده ؛ پس به کوه برآیند و چوب بیاورند که خانه را بسازند ، تا خداوند خشنود گردد و فرّ خود را آشکار کند .[۷]

چنین کاری ، خود بخود ، از شورش خبر میداد ، که در جمله‌ی آخر به آن اشاره‌ای شده بود . با این حال کار ساختمان در ۲۱ سپتامبر آغاز شد ،[۸] و پس ازشش روز آدریان براتهای سوختنی برپا شد و به کار افتاد .[۹] ولی ساختمان نو که بر پا میشد به اندازه‌ای پیدا بود که پست‌تر از ساختمان کهن است که مردان سالخورده‌ای که در روزهای جوانیشان پرستشگاه سلیمان‌را دیده بودند گریستند.[۱۰] برای آن که این حس دلسردی را برطرف کند ، در ۱۷ اکتبر حجی ازنو « سخنی از خداوند» به مردم گفت : « کی‌ست درمیان شما که این خانه را در شکوه پیشین‌اش دیده‌باشد، و اکنون چگون می‌بینید آن را ؟ آیا به چشم شما ناچیز نمی‌نماید ؟ با این حال ، توانا باشید و به کار ورزید ، زیرا من با شما هستم و روان من در میان شما جای دارد . ترسان مباشید ! زیرا خداوند سپاهها چنین میگوید : چندی دیگر و من آسمانها و زمین ، دریا و خشکی را بلرزانم ، و همه‌ی مردمان را بلرزانم . همچنین

۵ ـ نیز نگاه کنید به عزرا ۷ : ۸ ـ ۹ .

۶ ـ یشوع ، پسر یوصاداق، عزرا ۳ : ۲ ، که باید تلفظ آن زمان باشد .

۷ ـ حجی ۱ : ۱ ـ ۱۱ .

۸ ـ حجی ۱ : ۱۲ ـ ۱۵ .

۹ ـ عزرا ۳ : ۱ ـ ۳ ، ۶ الف .

۱۰ ـ عزرا ۳ : ۱۲ ـ ۱۳ .

گنجهای همه مردمان خواهد آمـد، و این خانه را از ثروت پر سازم. از آن من است سیم و از آن من زر؛ ثروت آیندهی این خانه از گذشتهاش بیشتر خواهد بود، و دراین جای آرامش خواهم داد.»[۱۱]

آنها که بااین طرح تندرو و خودسرانه برای شناساندن استقلال یهود مخالف بودند میتوانستند خبرهای پیروزیهای پیدرپی داریوش را برشورشگران گوناگونی که خودرا شاه بومی میخواندند ذکر کنند. یکی ازاین مخالفان چنان که حدس‌زده میشود مهین پریستار بود، که بیشتر با پیشآمدهای جاری درتماس بود و ـ پس از آن کـه دیرزمانی چون سرور رسمی جامعهی یهودی شناخته شده بود ـ کمتر آماده بود که رفتن زیر دست یك فرمانروای زمینی‌را خوش آمد گوید.[۱۲]

چند روز پس از پیشگوئی حجی، کمی پس از ۲۷ اکتبر، زکریا، پسر عدوی، که خود او پریستار بود، به پشتیبانی حجی آمد. در این تاریخ، نوشتههای پیغمبرانی که در زمان «پادشاهی» میزیستند در حقیقت به صورت کتاب آسمانی شناخته شده بود، وزکریا به نام خداوند به آنها درخواه نمود: «چون پدران خود مباشید، که به‌آنها پیغمبران پیشین فراگو کردند: چنین میگوید خداوند سپاهها: از راههای زشت خود واز کارهای بدخویش اکنون بر گردید؛ ولی آنها به من گوش فرا ندادند. پدران شما کجا هستند؟ و پیغمبران، آیا همیشه زنده میمانند؟ لیکن سخنان من و آیین من، که به بندگانم پیغمبران فرمان دادم، آیا پدران‌شما را درنگرفت؟ ایشان روی تابیدند وگفتند: چنان که خداوند سپاهها آهنگ نمود که باما ازروی راهها و کارهای ما رفتار کند، باما همچنان کرده است.»[۱۳] فرزندان آنها باید به‌حجی، که مانند پیغمبران پیشین گویندهی «سخن خداوند» است، گوش فرا دهند.

۱۱ ـ حجی ۲ : ۱ ـ ۹ .

۱۲ ـ نیز نگاه کنید به‌زکریا، بابهای ۳ ـ ٤، که در آن روشن نشان‌داده شده که یهوشع دوست زروبابل نبود.

۱۳ ـ زکریا ۱ : ۱ ـ ٦ .

در همین هنگام نمایندگان جمعیت درهم آمیخته‌ای که آسوریها به شکم کوچانیده بودند پیشنهاد کردند که در ساختن پرستشگاه شرکت کنند.[۱۴] این پیشنهاد ازروی نیت خوب بود، زیرا از زمانی که کوچانیده شده بودند، گرچه ایزدان پیشین‌خود را نگاه داشته بودند، ولی‌بغ محلی عبری را پرستش‌میکردند.[۱۵] چنان که پیداست یوشع میل داشت که این کمك‌را بپذیرد، زیرا درسراسر دوره‌ی هخامنشی میهن‌پرستاران مرتب با همسایگان سامری خود رابطه‌ی خوب داشتند. حجی، برخلاف، کارگزار احتیاط کاری‌نبود باکه یك پیغمبر آتشین ویکتاپرست سخت و میهن‌دوست پرجوشی بود. در ۱۸ دسامبر او آگاهی سختی برضد پلیدی‌ای که دامنگیر مردم خواهد شد اگر کمك پیشنهادشده را بپذیرند داد. همان روز پیشگوئی دیگری آمد. یك‌بار پیش‌از این او گفته بود که آسمان وزمین به لرزه درخواهند آمد. اکنون به‌آن افزوده شد که تختهای پادشاهان بیگانه واژگون خواهد شد، نیروی این ملتها برخواهد افتاد، وسواران آنها سرنگون خواهند شد، هر کس به شمشیر برادرش. ارمیا برای آن که بنمایاند که خدا یهویاکین را ترك گفته مثل انگشتر ازدست بیرون آورده را به کار برد؛ برای نوه اش نماد برعکس شد: «خداوند سپاهها میگوید که درآن روز تورا خواهم گرفت، ای بنده‌ی من زروبابل، و تورا نگین انگشتری خواهم ساخت.»[۱۶]

ازمیان‌رفتن امیدهای‌بابل برای‌استقلال‌درپی دستگیرشدن ومرگ نبوکدنصر دوم بیشتر به‌آتش چشمداشت میهن پرستان یهودی دامن زد. نزدیك به پایان سال چهار تن از بابل بسوی اورشلیم روانه شدند. آنها هدیه‌های سیم‌وزر بردند، که‌در پی‌آن، ازآن سیم‌و زر تاجی برای شاه نویدداده‌ی یهود ساخته شد. رسیدن آنهارا زکریا در۱۵ فوریه ۵۱۹ دریك پیشگوئی درازی که پراز انگاره های پایان زمانی بود اعلام داشت. پنهانگری کنار گذاشته شد؛ بایك کنایه‌ی لفظی نام زروبابل به «تخمه‌ی بابل» گزارش شد، وشاهی که‌منظور بود آشکارا نشان داده شد: «خداوند

۱۴ ـ عزرا ٤ : ۱ ـ ۲ .
۱۵ ـ کتاب دوم پادشاهان ۱۷ : ۲٤ ـ ٤۱ .
۱٦ ـ حجی ۲ : ۱۰ ـ ۲۳ .

سپاهها چنین میگوید : اینك مردی که نام او جوانه‌است ، چون اوجوانه خواهدزد وپرستشگاه خداوند را خواهد ساخت . او فرشاهی را برخواهد گرفت و برتخت او فرمانروایی‌خواهد کرد .» [۱۷] پیغمبران‌دیگری که گمنام مانده‌اند حتی درخواههای شاعرانه‌تری برای شناختن «جوانه» بیرون دادند . [۱۸]

در نتیجه‌ی زندگی در دربار شاهانه ، زروبابل بایستی بخوبی با نیروی سپاه پارسی آشنا شده باشد . رهسپاری درازش تا اورشلیم چیز هـای بیشتری درباره‌ی شاهنشاهی به‌او آموخته بود . پس تاجی که به‌او پیشنهادشده بود نمیتوانست چندان کششی برای او داشته باشد . ولی سرسختان میهن پرست ، اگر چه عملی نبودند ، پافشاری بسیاری میکردند ؛ باپیشگوئیهایی‌که به‌همه‌سو پراکنده‌کرده بودند ، زرو-بابل را در یك وضع مبهمی گذاشته بودند کـه میشد با دلیل او را به خیانت برضد نیکی‌گر شاهانه‌اش متهم‌نمود . این که مهین پریستار به دلیلهای آشکارا خودخواهانه نسبت به این کوشش برای بلند کردن رقیب طبیعی‌اش سرد بود ناگزیری بیشتری را برای احتیاط ایجاب مینمود .

گرچه این‌میهن‌پرستان زروبابل را برای‌فرمانروایی مستقل‌آماده‌میساختند، درحقیقت او فقط یك فرماندار درجه‌ی سوم بود . [۱۹] زبردست بیفاصله‌ی او تتنای ، فرماندار «ورارود» بود ، [۲۰] که اوخود زیرفرمان هیستانس ، شهرب بابل و ورارود بود . اشاره هایی به شورشی که طرح‌شده بود به گوش شاه‌رسید ؛ حتی میشود گمان بریم که‌خود مهین‌پریستار هم در این کار بیگناه نبود . هنگـامی که همه‌ی‌یهودیها

۱۷ ـ زکریا ۱ : ۷ ـ ۶ : ۱۵ .

۱۸ ـ اشعیا ۹ : ۲ ـ ۷ ؛ ۱۱ : ۱ ـ ۹ ؛ ۳۲ : ۱ ـ ۵ . این داستان با جزئیات بیشتری در کتاب « تاریخ فلسطین و سوریه » ی نویسنده (۱۹۳۱) ، صفحه های ۵۶۰ و پس از آن آورده شده ؛ آن‌شرح باید اکنون ازنظرسالمر (بنابراین ازنظر رابطه با تاریخ خارج) از روی آن‌چه اینجا گفته شد بازبینی شود .

۱۹ ـ نیز نگاه کنید به حجی ۱ : ۱ .

20 - *VS*, Vol. IV, No. 152, of 502; M. San Nicolò and A. Ungnad, *Neubabylonische Rechts- and Verwaltungsurkunden*, Vol. I (1929), No. 327; cf. Olmstead, «Tattenai, Governor of 'Across the River,'» *JNES*, III (1944), 46.

سر گرم کار از نو ساختن پرستشگاه بودند ، تا گهان تتنای پیدا شد و پرسید : « کـه شمارا اجازه داد که این خانه را بسازید و این بنیاد را به انجام رسانید ؟ » او در شگفت شد چون پیران یهود بی‌باك به او پاسخ گفتند : « ما بندگان خداوند آسمان و زمینیم. ما خانه‌ای را از نو میسازیم که سالها پیش از این ساخته شده بود ، که پادشاه بزرگی از اسرائیل آن را ساخت و به انجام رسانید . لیکن پس از آن که پدران ما خدای آسمان را به خشم آوردند ، او آنها را به دست نبوکدنصر کلدی ، شاه بابل ، داد ، کـه این خانه‌را ویران کرد و مردم را به بابل برد . ولی در نخستین سال کورش ، پادشاه بابل ، کورش پادشاه فرمانی داد که این خانه‌ی خدا از نو ساخته شود . همچنین آوندهای زر و سیم خانه‌ی خدا ، که نبوکدنصر از پرستشگاهی که در اورشلیم بود گرفته و به پرستشگاه بابل برده بود ، آنهارا کورش از پرستشگاه بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی سپرد و اورا فرماندار ساخت ، و اورا گفت : این آوندها را بگیر و آنها را در پرستشگاهی که در اورشلیم است بگذار ، و خانه‌ی خدا در جایش از نو ساخته شود . آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه‌ی خدا را که در اورشلیم است نهاد . و از آن زمان تا کنون دارد ساخته میشود و هنوز به انجام نرسیده‌است . » [۲۱]

پیداست که تتنای سخنان آنها را باور نداشت ، با این که با زیرکی اشاره به یك نبوکدنصر پیشین شده بود که بایستی آن دو شورشگری را که به همین نام بتازگی سرکوب شده بودند به یادآورده باشد . ولی او نمیتوانست نسنجیده ادعایی را کـه از نوساختن پرستشگاه با اجازه‌ی خود بنیاد گذار شاهنشاهی بوده رد کند . پس او گزارشی فراهـم کرد : « تتنای فرماندار ورارود ، شتربوزنا (شاید یك دبیر آرامی با نام ایرانی) ، و پایوران همراه آنهـا از ورارود ، به داریوش شاه ، شادی و رامش ! بر پادشاه دانسته شود که ما به زمین یهودا ، به خانه‌ی خدای بزرگ رفتیم ، که آن را دارند از سنگهای بزرگ میسازنـد ، و چوبها در دیوارش میگذارند ، و این کار با کوشایی دارد انجام می‌یابد . » این یك ساختمان بیش از معمول سخت و استوار بود ؛ پشته‌ای که پرستشگاه روی آن بود میشد در زمان شورش چون دژی به کار رود ،

۲۱ ـ عزرا ۵ : ۱۱ ب - ۱٦ .

ونامه‌ی فرماندار این‌را در برداشت که به‌عقیده‌ی او باید از پیشرفت این کارجلوگیری شود. او نام پیران یهودی را که کارگردان این ساختمان بودند برداشته بود، و آماده بود که آنها را به‌کیفر برساند اگر ثابت شود که ادعای آنها دروغ بوده است. تتنای درپایان نامه نوشت: «و اکنون، اگر شاه صلاح بداند، در دیوانسرای شاهانه که در بابل است جستجو شود که دیده شود آیا از شاه کورش فرمانی هست که این خانه‌ی خدا در اورشلیم ساخته‌شود، و پادشاه خشنودی خودرا در این امر نزد ما بفرستد.»[۲۲]

در جریان طبیعی کارگزاری، گزارش تتنای بـه میانجی زبردستش، شهرب بابل، به‌دربار رد شد. در «سرای نوشته ها» (دیوانسرای) ـ که در بابل و تخت جمشید وابسته به خزانه بود ـ جستجو شد. در آنجا که این فرمان یافت نشد، بـه یادشان آمد ـ خوشبختانه برای پیران یهودی ـ که پیش از نخستین سال رسمی‌اش کورش به‌اکباتان بازگشته بود. جستجو را به‌دژ آن شهر کشانیدند و ادعا را درست یافتند. خود فرمان را در آنجا به‌دست نیاوردند ولی طومار ثبت آنجا بود. زیر تاریخ سال نخست کورش خلاصه‌ی فرمان نوساختن پرستشگاههای گوناگون پیدا شد، که در بندی از آن چنین نوشته شده بود: «درباره‌ی خانه‌ی خدا که دراورشلیم است، آن‌خانه ساخته شود، آنجا که پیوسته قربانی برات میشود؛ بلندی‌اش نود پا و پهنایش نود پـا باشد، بـا سه رج سنگهای بزرگ و یك رج چوب. و هزینه‌اش از خانه‌ی پادشاه داده شود. همچنین آوندها و افزارهای زرین و سیمین خانه‌ی خـدا، کـه نبوکد نصر از پرستشگاهی کـه در اورشلیم است برداشته و بـه بابل برده بود، پس بدهند و بار دیگر آنها را به پرستشگاهی که دراورشلیم است باز برند، هریك را به جای خود. و آنهارا در خانه‌ی خدا بگذارید.»[۲۳]

درستی ادعای پیشوایان یهودی ثابت شد. اجازه‌ی از نوساختن پرستشگاه را کورش داده بود، وفرمان بنیادگذار شاهنشاهی را نمیشد به آسانی نادیده گرفت، بویژه ازطرف کسی که تخت و تاج را ربوده بود وپایه‌های تختش هنوز کمی لرزان

۲۲ ـ عزرا ۵ : ۶ ـ۱۷.
۲۳ ـ نیز نگاه کنید به صفحه های ۷۷ ـ ۸۰ این کتاب.

بود . ازاین گذشته ، جامعه‌ی یهودی کوچك بود وزیر فرمان نماینده‌ی شخصی شاه بود که باید سنجیده تر از این باشد که بگذارد یك دسته‌ی پیغمبران خشم آلود اورا به یك شورش ناامیدوار بکشانند . بهرحال ، پیش از آن که سال دیگری بگذرد ، داریوش قصد داشت شخصاً از یهودا دیدن کند . یك‌باز که خودرا باهمه‌ی فرّ پادشاهی نشان بدهد ، حتی پیغمبران باید دریابند که دیگر شورش امکان پذیر نیست .

پیروزیهای دیگر برای داریوش

همین سال ۵۱۹ شاهد پیروزیهای تازه‌ی داریوش بود که در سالنامه گذاشته شود . وقتی که اتمیتا (اتا ــ هامیتو) ی ایلام شورشی‌را آغاز کرد ، گوبریاس آن‌را هنوز نشکفته‌خفه کرد ؛ شورشگررا نزد داریوش بردند وبه فرمان او کشته شد.[۲۴] دیرتر ، در همان سال داریوش خودش سرزمین سکاهای شرقی را زیر تاخت و تاز آورد ، روی تخته های شناور بهم بسته ازدریای خزر گذشت ، و شکست سختی به سکاهای «تیز خود» داد . فراریان‌دستگیر گشتند ، ودربند بسوی مرگ بدست شاه کشانیده شدند ، همچنین مهست آنها که سکونخ نام داشت . اکنون داریوش کین خود را ازماساگتی‌ها برای کشتن کورش گرفت ، ولی هنوز زمان سازمان دادن‌یك شهرستان دومی سکایی نرسیده بود : «آنجا دیگری‌را مهست ساختم چنان که مرا کام بود ؛ سپس آن دهیو مرا بود . » این شهرستان آنگاه دو بخش شد ، سکای‌مرز وسکای دشت .[۲۵]

جایی کـه روی صخره ی بهستان آماده شده بود تمامش به کار رفته بود . نوشته جای خودرا اکنون به رخگری داد ، وبخشی ازنوشته‌ی کناری بریده شد که پیکر سکونخ ، نهمین شورشگر ، افزوده شود . روی سرش کلاه دلقکی است ، به

۲۴ ــ بهستان ، بند ۷۱ و پس از آن ؛ نیز نگاه کنید به F. W. König, *Relief und Inschrift des Koenigs Dareios am Felsen von Bagistan* (1938), p. 78.

۲۵ ــ بهستان ، بندهای ۷٤ وپس‌ازآن ؛ نیز نگاه کنید به R. G. Kent, «Old Persian Texts: Darius' Behistan Inscription, Column V, » *JNES*, II (1943), 105 ff. ؛ نوشته‌ی سوئز در G. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), Nos. 8 - 10; Polyaen. viii. 11. 6. 12.

نصف درازی بالای خود سکونخ، که به مردم او نام « برنده ی خود تیز » داد. موی پشت سرش بانوك گره‌مانندی سیخ بسوی بالا برگشته، ریشش بیش‌ازمعمول دراز وآویزان است، ودامنی کوتاه برتن و پای‌افزاری بلند برپا دارد. دریك‌ستون پنجمی پیوستی افزوده شده است. پس ازاین اصلاح آخری، تمام رویه‌ی‌صخره‌در زیر هموار شد تادیگر دسترسی سرراست به‌آن نباشد. این احتیاط نوشته ونقش را ازویران شدن رهایی داده، ولی برداشتن نسخه‌ی درست آنرا تازمان خودمان به تأخیر انداخته است.

آرامش درمصر و فلسطین

در زمستان ۵۱۹ ـ ۵۱۸، داریوش بسوی غرب درحرکت بود.[۲۶] فلسطین در راه او بود، و بی‌گمان درآنجا بسنده درنگ کرد تاکارهای آنجا را سروسامان دهد. شاید ازآن‌چه گذشت یك اشاره‌ی رازآلودی در پیشگوئی‌ای که زکریا سالی پس ازآن کرد داشته باشیم: « پیش از این روز ها مزدی برای مرد و چارپا نبود [آنهارا برای خدمت درسپاه گرفته بودند]، وبه سبب دشمن برای کسی که درمی‌آمد یابرون میرفت امن نبود.»[۲۷] زروبابل حدس زده میشود که برای دادن گزارش‌فراخوانده وهچو شورشگری کشته‌شد، زیرا نام‌او ازمنابع ما ناپدیدمیشود.

پس ازآن که ترتیب کار یهودیها داده شد، داریوش راهی‌را که ازمیان بیابان عربستان میگذشت در پیش گرفت وبدون پیش‌آمدی به ممفیس رسید. او مردم را درسوگواری برای گاو اپیس، که درپادشاهی کمبوجی پیدا شده بود و بتازگی در ۳۱ اوت ۵۱۸ در گذشته بود، یافت. چون‌داریوش برآن‌بود که زیردستان سرکش مصری خود را بسوی خود بکشاند، فرمان داد که صد قنطار زر به بومی‌ای که مسئول پیدا کردن اپیس نوین باشد داده شود؛ مردم که از چنین جوانمردی‌نسبت‌به بغشان به‌شگفت آمدند، دیگر پیرامون انگیختن شورش نگشتند وبه داریوش سر

۲۶ ـ در باره‌ی سالمه آن نیز نگاه کنید به Richard A. Parker, « Darius and His Egyptian Campaign,» *AJSL*, LVIII (1941), 373 ff.

۲۷ ـ زکریا ۸ : ۱۰.

نهادند. [۲۸] به آذین پیشینیانش، اپیس مرده در ۸ نوامبر در قبر گذاشته شد، گر چه مانند معمول «نام هوروس» برای داریوش روی سنگ یاد بود افزوده نگشت. [۲۹] تقریباً بیدرنگ داریوش مصر را ترك گفت، چون اریاندس به شهربی ازنو برقرار شده‌بود.

تاآنوقت داریوش دادنامه‌ی خود را برای آسیای غربی آماده کرده بود. در مصر او دریافت که پیش ازاو این کاررا انجام‌داده بودند. نه تنها بومیان قانونهایی را به منس نسبت میدادند، که بنیاد گذار پادشاهی یگانه‌ی‌نیل بود ـ چنان که‌عبریها به بنیاد گذار خودشان موسی نسبت میدادند ـ بلکه با بازبینی های دیرتری نیز از برخی‌از پادشاهان‌دیرترخود مانند سسوستریس، شیشاك، وبوکخوریس آشنابودند. اماسیس نقشه‌ی گردآوری تازه‌ای را از قانونهای مصری کشیده بود ولی پیش از آن که طرح او پیشرفت کند مرده بود. آنگاه کمبوجی این نقشه‌را پیش کشید ولی درباز گشت بسوی میهن جان خودرا ازدست داد.

پیش از ۳۰ دسامبر ۵۱۸، داریوش به شهرب خود اریاندس که ازنو برقرار شده بود نوشت: [۳۰] «دانایان را از میان ارتشداران، پریستاران، ودبیران مصری، که در پرستشگاهها گرد آمده اند، نزد من آورند، وآنها دادهای پیشین مصر را تاسال چهل‌و چهارم فرعون اماسیس بنویسند. داد فرعون، پرستشگاه، و مردم را اینجا بیاورند.» [۳۱] برخلاف دادنامه های پیشین، داریوش نمیخواست دادنامه‌اش محدود به فرمانهای شاهانه باشد؛ روشهای دینی ـ آن‌چه را که ما قانونهای شرعی می‌نامیم ـ و رسم وروشهای ننوشته را نیز میخواست تدوین شود.

پس از چند ماهی درکنار نیل، داریوش برای باز گشت به میهن به راه‌افتاد. در راه اورشلیم را دید که آرام است. امید یك پادشاه ملی سخت ازمیان برداشته‌شده بود، واز آن پس فقط لازم بود که مهین پریستار را در اختیار نگاه داشت، چون

28 - Polyaen. vii. 11. 7.

29 - Posener, *op. cit.*, No. 5.

30 - Parker, *op. cit.*, p. 373.

31 - W. Spiegelberg, *Die sogennante demotische Chronik* (1914), pp. 30ff.; Diod. i. 95. 4 - 5.

او یگانه سرور بازشناخته‌ی مردم یهود بود. آرزوهای یهودیها اکنون گرد پرستشگاه اورشلیم میگشت، وداریوش خردمندانه اجازه داد که آن را به انجام برسانند. زکریا در بازپسین پیشگوئی اش که ضبط است، در ۶ دسامبر ۵۱۸، هر گونه فکر شورش را رها کرد و گفت که خدای ملی به خانه‌ی پیشین خود باز گشته است؛ فقط با بودنش در آن خانه او برای پرستندگانش برومندی وفراوانی‌ای که به‌خواب هم ندیده بودند خواهد آورد.[۳۲] در ۱۲ مارس ۵۱۵ پرستشگاه به انجام رسید[۳۳] ـ ومردم آرام شدند.

به احتمال بسیار دلیل این که داریوش دیدن به‌این کوتاهی ازمصر کرد خبری بود که ازمیهن دریافت داشته بود. ویندفرنه، پسر وایسپاره، سر کرده‌ی همدستانی بود که به داریوش برای ربودن تخت یاری داده‌بودند. او شورش نبوکد نصر دوم را سر کوبی کرده بود، وبر صخره‌ی بهستان نام او در سرآغاز طومار گرامیان جای داشت. ولی او یاد گرفته بود که تختها را به چه آسانی میتوان به دست آورد، و بر آن شد که برای خود نیز آزمایش کند. اوجان خودرا ازکف داد، درست‌درچه زمانی نمیدانیم؛ سراینده ی یونانی اسخیلوس در خلاصه‌ی صورت پادشاهان قانونی میان ماردوس (بردی) وداریوش، نام مارافیس وارتافرنس را میگذارد.[۳۴]

اودجاهورسنه داستان خود را ازسرمیگیرد: «زمانی که شاهنشاه داریوش‌در ایلام‌بود ـ اوشاه بزرگ همه‌ی کشورهای بیگانه وشاه بزرگ مصر بود ـ مرا فرمان داد که به مصر باز گردم تادستگاه ویران شده‌ی «سرای زندگانی» را که با پزشکی سروکار داشت ازنو استوار سازم.» گوینده‌ی داستان این فرمان را پذیرفت، زیرا «بیگانگان مرا ازاین‌زمین به‌آن زمین بردند ومرا به مصر آوردند، چنان که‌خاوند دوسرزمین‌فرمان داده بود. آن‌چه‌را شاهنشاه‌فرمان‌داده بود کردم. من کارمندانشان

۳۲ ـ زکریا، بابهای ۷ ـ ۸.   ۳۳ ـ عزرا ۶ : ۱۵.

۳٤ ـ در هرودوت، دفتر ۳، ۱۱۸ ـ ۱۹ اینتا فرنس، یکی از «هفت تن»، پیدرنگ پس از شورش بر ضد «مجوس» کشته میشود؛ در باره‌ی ارتافرنس نگاه کنید به اسخیلوس، پارسیان، ۷۷٦.

را فراهم کردم ، پسران مردان سرشناس ، یك پسر مرد فقیر در میان آنها نبود . » اینسان اودجاهورسنه فیس میکند ومی‌بالد . « آنهارا زیر کارداری مردان دانشمند گذاشتم ، تا در پیشه و کاردانی آنها آموزش یابند . شاهنشاه فرمان داد که همه چیز خوب به‌آنهاداده شود تاپیشه و کاردانی‌خود را بورزند . من هرچه سودمند بود وهر افزاری را که در نوشته ها معین شده بود ، چنان که در گذشته بود ، به آنها دادم . شاهنشاه این کار را کرد زیرا برتری این هنر را می‌دانست ، که مرد بیمار تندرستی بازیابد ، و نام همه‌ی بغان را ، پرستشگاههایشان را ، براتهایشان را ، و برگزاری جشن‌هایشان راهمیشگی وجاوید سازد . » [۳۵]

گشودن هند غربی

از زمان کورش ، گنداره شرقی‌ترین سرزمینی بود که هخامنشیان گشوده بودند ، وتنها بخشی ازهند بود که زیر فرمان آنها آمده بود . [۳۶] ازنظر کارگزاری، آن را به باکتریه (بلخ) پیوسته بودند ، و کمی پیش‌از ۵۰۸ به‌صورت یك شهرستان مستقلی ، نه زیر نام باستانی ایرانی‌اش کـه پروپریسنه بود بلکـه به نام بومی اش گنداره ، سازمان یافت . [۳۷] یك شهر مهمی به نام گز که (گنجه ، غزنی) نشانی از ثروتی بود که غزنی را در سده های میانه‌ی عربی نامبردار نمود ؛ [۳۸] ولی پایتخت

35 - Cf. H. Schäfer, *ÄZ*, XXXVII (1889), 72 ff.; A. H. Gardiner, « The House of Life, » *JEA*, XXIV (1938), 157ff.

۳۶ ـ داریوش ، بهستان ، بند ۶ .

۳۷ ـ درسال دهم داریوش یك زن برده‌ی بابلی باحتری (باکتری) خوانده شده‌است (T. G. Pinches, *Records of the Past*, IV [new ser., 1890], 105) ؛ پس از چهار سال (۵۰۸) او درست‌تر به نام گنداری شناخته شد (Strassmaier, *Darius* [1897], No. 379, 1. 44; cf. F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* [1911], p. 144, n. 1). درباره‌ی گنداره نگاه کنید به داریوش ، بهستان ، بند ۶ ؛ تخت جمشید (ه) ۲ ؛ شوش ۱ (Scheil) ۳۴ ؛ شوش ۱۵ (Scheil) ۲۴ ؛ نقش‌رستم(الف)۳ ؛ خشایارشا ، دیوه ۲۵ ؛ اردشیرسوم (Davis) ۱۲.

38 - Ptol. vi. 18; Amm. xxiii. 6. 70.

آن پوکهله، « شهر نیلوفر » بود.[۳۹] پس از گشودن و سازمان دادن هندوش، گنداره اهمیت خودرا بسیار از دست داد. ولی بیش از چند داریك زر مشهور در سراسر سرزمین هنـد یافت نشده است.[۴۰] پایتخت آن پو کهله دربرابر تاکسیله پایتخت هند فرو نشست.

به جنوب شرقی گنداره جلگه های افسانه‌آمیز هند گسترده بود، که برای خاك زر که از رودخانه هایش شسته میشد بنام بود. جاسوسهایی فرستاده شدند که از کاسپا پیروس در پا کتیکه‌ی گنداره، سر ناورانی در نهر کابل شاخه‌ی فرعی سند، سرازیر تادهانه ی آن، آنجا که به دریای هند میریخت سفر کنند. پس از سی ماه جاسوسها سراسر کرانه ی جنوبی ایران، واز میان درروگاه خلیج فارس، و سپس گرداگرد شبه‌جزیره‌ی عربستان را کرانه نوردی کردند و به بندر سوئز رسیدند. ناخدای آنها سکیلاکس اهل کاریاندا بود، که‌پس ازبازگشتش به‌یونانی گویش یونی « پریپلوس » یا «پیرا نوردی دریا» را نشر داد. پریپلوس نخستین دفتری بود که درآن آگاهی معتبر در باره‌ی مردمان شرقی‌تر به غربیها داده شد، وافزون براین، همچون نمونه‌ای برای جغرافی نویسان وتاریخ نویسان آینده شد.[۴۱]

آگاهی‌ای که جاسوسان فراهم کردند شاه را برانگیخت کـه کوششی‌برای

۳۹ - این نام دریك کتیبه‌ی محلی این سان داده‌شد، است (Majumdar, *JRAS Bengal*, XX [new ser., 1924], 5-6.). این همان Peucela استدر Arr. *Ind.* 1.8; Peucolis of Plin. vi. 94؛ بعنوان یك شهرستان‌سلوکی Peucaleis of Dion. Per. 1143 در Arr. *Ind.* 4. 11; *Anab.* iv. 22. 6; 28. 6; Peucolatis, Strabo xv. 1. 27; Plin. vi. 62؛ به‌صورت Peucelaotis که معمول‌تر است به شکلهای گوناگون درداریان یافت میشود؛ صورت سنسکریت آن نیز که همین‌اندازه معمول است Pushkalavati، از روی شکل نـام شهرستان مقدونی است، ولی Pushkala درحماسه‌ی راماین، ۷، ۱۰۱ : ۱۱، کهنگی آن‌را ثابت میکند. این‌شهرهمان Charsadda کنونی‌ست که شمال غربی پیشاور است.

40 - G. Macdonald, in E. J. Rapson (ed.), *Cambridge History of India*, I (1922), 342 ff.

41 - Hecataeus, Frags. 178, 294 - 99 (J), based on Scylax; cf. F. Gisinger, *PW*, II Reihe, Vol. III (1927), cols. 619 ff.; Herod. iv. 44; cf. iii. 102; Diod. x. 38; Strabo xiv. 2. 20; Athen. xii. 522 B. داستانهای هند در هرودوت، دفتر ۳، ۹۸، ۳۸؛ خوارزم، درهمان کتاب ۱۱۷؛ عربستان، درهمان کتاب ۱۰۷ وپس از آن.

گشودن کشورهای شرقی‌تر بنماید . هنـد غربی زیر فرمان آمد و کمی پیش از ۵۱۳ به صورت شهرستان هندوش درآمد ، [۴۲] ودیری نگذشت که باج سالیانه‌ای به اندازه‌ی سیصدو شصت قنطار خاك زر میپرداخت . [۴۳] داد وستد ازراه دریا داشت باز میشد ؛ بزودی پس ازاین ، یك‌زن هندورا به نام بوساسا می‌بینیم کـه مهمانسرایی زیر نظر شهربانی درشهرکیش دارد . [۴۴]

ولی هندوش تمام هند نبود . این شهرستان نام خودرا از بزرگترین رودخانه اش ایندوس (سندهو) میگرفت ، وفقط سرزمینهای کرانه ی رود سند وشاخه های آن را دربرداشت . این شهرستان در شرق به رودخانه‌ی گنگ هم نمیرسید ؛ حتی هیداسپس ، کـه بعد ها مرز پادشاهی تا کسیله بود ، هرگز ذکر نشده است . در روزگار هرودوت ، مرز شرقی همان کمربند شنزار [۴۵] بود که امروز نیمه‌ی شمالی شبه جزیره را به هند شرقی وغربی جـدا میسازد . [۴۶] فرمانروایی پارسی هخامنشی هرگز در جنوب شبه‌جزیره‌ی بزرگ گسترده نشد ؛ پس هندی کـه در آن زمان وصف شده محدود به دره‌ی سند بود .

ساختن کنال درمصر

در زمان «پادشاهی میانه» کنالی از فاکوسا برشاخه‌ی پلوسی نیل کنده‌شده بود که وادی تومیلات حاصلخیز را در شرق آبیاری کند ، همان‌جایی که عبریهابعد ها درگوشن ماندگار شدند . نکو بیهوده کوشید که آنرا از میان دریاچه های تلخ

۴۲ ـ هرودوت ، دفتر۴ ، ٤٤ . زمان تقریبی از نخستین ذکر این شهرستان در سیاهه‌ی متن مصری کتیبه‌ی سوئز به دست می‌آید .

۴۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، ٩٤ .

44 - G. Contenau, *Contrats néo-babyloniennes*, Vol. III (Louvre XIII [1929]), No. 218.

٤٥ ـ هرودوت ، دفتر۳ ، ۹۸ .

٤٦ ـ درمهریشت نسبتا کهنه ، ۱۰ : ۱۰٤ ، این‌بغ دشمن‌را درهندشرقی وغربی می‌اوژند، چنان که سروش به تقلید او میکند ، یسن ۵۷ : ۲۷ (نیز نگاه کنید به Jackson, *Zoroastrian Studies* [1928], p. 526) . در سده‌ی دوم پیش ازمیلاد، هندوش هپته‌هندو شد ، که سپته‌سندهوه یا « هفت رود » ریگ وید ۸ ، ۲٤ : ۲۷ است (نیز نگاه کنید به‌همان کتاب ، صفحه‌ی ۳۲٤) .

به خلیج سوئز بکشاند واین یك جنبه ازسیاست کشف خشکی ودریا بود که نتیجه اش دور زدن دریانوردان فنیقی به گرد افریقا بود. داریوش پس از گذشتن ازمیان بیابان عربستان در ۵۱۸، ازمیان وادی تومیلات میگذشت وبایستی این کنال ناتمام را دیده باشد. به امید یك راه دریایی ارزانتر و سرراست تر به هند،[۴۷] علاقه‌اش به این کار شدید تر گشت وبر آن شد که آن را به‌انجام برساند.

خطی راکه نکو کنده بود پراز سنگ وشن شده بود و بایستی نخست آنرا پاك کرد. برای کار گران‌بایستی چاه‌آب کنده میشد. وقتی‌که کنال سرانجام بازشد، پهنای آن یکصدو پنجاه پا و ژرفای آن برای کشتیهای بازرگانی بسنده بود. این پیشینی‌ی کنال سوئز امروزین را میتوانستند در چهارروز درنوردند.[۴۸]

در فاصله‌هایی سراسر کرانه، پنج سنگ بزرگ ازسنگ خارای سرخ‌برای یادبود این طرح وسیع به چشم رهسپار میخورد. دریك طرف داریوش که دوبار تکرارشده نامش به‌میخی‌درقاب بیضی‌مصری زیرنگهبانی نماد اهورمزد دیده‌میشود. درسه زبان میخی میگوید: «من‌پارسی‌ام. ازپارس مصررا گرفتم. من فرمان کندن این جوی را دادم ازرودی به نام پیراوه (نیل) که درمصر روان است به دریایی که از پارس‌آید. سپس این جوی کنده شد چنان که فرمان دادم، وناوها آیند ازمصر از میان این جوی به‌پارس چنان که مراکام بود.»[۴۹]

پشت سنگ متن کاملتر مصری آن است. زیر گرده‌ی خورشید مصری، که دراصل‌خاستگاه نماد اهورمزد است که آن‌ور سنگ نموده شده، دو نیل که‌به‌آیین باستانی «دو سرزمین را به یکدیگر می پیوندند» دیده میشود. یکی به داریوش

۴۷ - نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۴۴.

48 - *Ibid.* ii. 158; iv. 39, 42; Aristot. *Meterol*. i. 14; Strabo xvii. 1. 25 ff.; Plin. vi. 165. ولی دیودوروس (دفتر ۱، ۳۳: ۹) میگوید که کنال به‌انجام نرسید زیرا به شاه گفته شد که سطح دریای سرخ از سطح نیل بالاتر است واگر کنال باز شود مصر زیر آب خواهد رفت!

49 - Weissbach, *op. cit.*, pp. 102 ff.; V. Scheil, *Revue d' Assyriologie*, XXVII (1930), 93 ff.; *Bulletin de l' Institut Français d' Archéologie Orientale du Caire*, XXX (1931), 293 ff.; J. M. Unvala in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I (1938), 341 ff.; R. G. Kent, «Old Persian Texts,» *JNES*, I (1942), 415 ff.

میگوید : « من همه ی سرزمینها را به تو داده ام ، همه ی فنخو (فنیقیان) ، همه ی سرزمینهای بیگانه ، همه کمانها را ؛ » دیگری میگوید : «من همه‌ی مردمان را به تو داده‌ام ، همه مردان را ، همه‌ی مردمان‌جزیره‌های دریارا . » واژه‌هایی که به کار رفته همانهایی‌است که با کشورگشائیهای خاندان هیژدهم نامبردار شده است ، ولی اکنون فراخور باصورت زمینهای‌همزمان به‌کار برده میشود . به‌شاه «همه‌ی‌زندگی‌ بخت ، وتندرستی ، همه‌ی شادیها ، همه‌ی براتها مانند «را» همه‌ی خوراکها ، هرچیز خوب داده شده‌است ، که همچو شاه مصر بالا وپایین مانند «را» جاودان نمایان‌باشد ، همه‌ی سرزمینها و کشورهای بیگانه درستایش درپیشگاه او . »

آنگاه صورت شهرستانها می‌آید ، که نامها ازیك‌اصل‌آرامی گرفته شده‌است. به طرز درست مصری ، و تقلید از سیاهه‌ی پادشاهان توانـای خاندانهای هیژدهم و نوزدهم ، هر نامی درون یك‌قاب بیضی دیده میشود که کنگره های آن شهری‌را که گرفته شده نشان میدهد ؛ اسیران با سرپوشهای گوناگون به ستایش زانو زده اند . داریوش‌براستی شاه‌شاهان ، پسر وشتاسپ ، شاه بزرگ است ، ولی اوهمه‌ی‌عنوانهای باستانی مصر را نیز دارد . او از نیث بانوی سرور سائیس (ستایش نازکی از اودجاهورسنه) زاییده شده ؛ اونگاره‌ی «را» ست ، کـه اورا برتخت نشاند کـه آن چه را آغاز کرده بود به انجام رساند . زمانی که او هنوز در زهدان بود و به جهان نیامده بود ، به او هرچیزی که خورشید در راهش از آن میگذرد داده شد ، زیرا نیث او را چون پسر خود شناخت . نیث آن را به او داد ، که کمان بدست هرروز بردشمنانش چیره شود ، چنان‌که برای پسرش «را» کرده بود . او تواناست و دشمنان خود را در همه‌ی سرزمینها تباه میسازد . همچو پسر نیث ، او مرزهای خود را پیش میبرد ؛ مردم باباجهای آماده‌شان نزد او می‌آیند .

پس از اشاره‌ای به شهر پارس وبه کورش ، سنگ یادبود میگوید که‌چگونه درباره‌ی ساختن کنال‌گفتگو شد وچگونه این کار انجام گرفت . باج با بیست‌وچهار کشتی به پارس‌برده شد. داریوش ستوده‌گشت وفرمان‌برای برپا کردن سنگ یادبود

داده‌شد ؛ هرگز همانند این کار پیش نیامده‌بود. [50]

لشکرکشی برضد سکستان اروپا

هنگامی که روستائیان مصری کنال را می کندند ، داریوش آماده‌ی نخستین لشکرکشی‌اش به اروپا میشد. کمی پیش از آن ، اریارامنس ، شهرب کاپادوکیه ، از دریای سیاه گذشته بود وبرای آماده کردن تاختی برسکاهای اروپا با کرانه ی شمالی این دریا آشنایی پیدا کرده بود. [51] پس داریوش برآن شد که در سرزمین آنها تاخت‌و تاز کند وسپاه را خود رهبری نماید. در ۵۱۳ داریوش از شوش به راه افتاد ، و از روی پلی از قایقها که ماندروکلس ساموسی ساخت ، کمی به جنوب درآبگاه دریای‌سیاه ، ازبسفور گذشت. خوئریلوس، همشهری‌ماندروکلس، «درباره‌ی گذشتن ازپل داریوش» را نوشته است (زیرا درآن زمان ساموس اختیارداری‌پارسیان راکاملاشناخته بود). دوسنگ یادبود در کرانه برپا شد ، یکی به یونانی ودیگری به خط میخی «آسوری» ، وبر هریك سیاهه‌ی دیگری از مردمان زیر دست بود. ششصد کشتی ، که بیشتر بدست یونانیان زیردست از یونان قاره وهمچنین از شهر-خدائیهای جزیره ها رانده میشد ، یکراست ازمیان دریای سیاه به ایستر فرستاده شد ، وآنجا پل دیگری ساختند. دراین حدود گتی‌ها زیرفرمان‌آمدند وبازمانده‌ی تراکیان سر نهادند. [52]

باگذشتن ازرودخانه ، سپاه به سرزمین سکاها درآمد ، که جای صحراگردان ایرانی بود که همیشه برپشت اسب زندگی میکردند و خانواده های خود را روی چهارچرخه‌های چادردار که با گاو کشیده میشد از این سو به آن سو می بردند. یك سده‌ی پیش ، کوچ نشینهایی از میلتوس در کرانه‌های آنها نشیمن کرده بودند،

50 – J. Ménant, *Recueil de travaux . . .*, IX (1887), 121 ff.; G. Daressey, *ibid.*, XI (1889), 160 ff.; W. Golénischeff, *ibid.*, XIII (1890), 99 ff.; J. Clédat, *Bulletin de l' Institut Français d' Archéologie Orientale du Caire,* XVI (1919), 224 ff.; *ibid.*, XXIII (1924), 61 ff.; Posener, *op. cit.*, Nos. 8-10.

51 - Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 47; Heraclid. Pont. x. 6; Strabo xiv. 1. 17; Athen. xii. 522.

52 - Herod. iv. 85,87 ff.; Aristot. *Rhet.* iii. 16. 6; Strabo vii. 3. 9.

که چیزهای زیوری را می‌آوردند وباغله دادوستد میکردند؛ ولی آشنایی با ارزش هنر یونانی رسمهای وحشیانه‌ی آنها را چندان دگرگون نکرده بود. آنها ازشیر مادیان ترش شده لذت می‌بردند، وآن را از کاسه‌هایی که از سرانسان درست کرده بودند می آشامیدند. خون نخستین دشمنی که کشته میگشت نیز آشامیده میشد؛ پوستش را برای ترکش وپوست وموی سرش رابرای دستمال ورخت به‌کارمیبردند. پیمانها را به پایندانی خون استوار میساختند. چون سرکرده‌ای میمرد، سواران کشته را روی اسبهای مرده گرد نعش روی چرخهای گردونه بر میله‌های نوك تیز می‌بستند؛ همخوابه ها، پیاله‌بر، آشپز، واسبهای سواری اش را میکشتند که با سرور خود به‌آنجهان همراه شوند. نیزه‌ها گرد او برپامیداشتند وبرآنها آسمانه‌ای از چوب وچرم میزدند، پیاله های زرینی را که از یونان می آوردند کنار او میگذاشتند، وتمام آن را باپشته‌ای ازخاك وسنگ می پوشانیدند؛ بسیاری از این «کورگان» ها را اززیر خاك بیرون آورده اند.

پیشگوئی بدست خواجه سرایان با ترکه های بید انجام میگرفت. بغهای بسیاری راگرامی میداشتند، ولی فقط بغ جنگ کعبه وآدریان داشت؛ او را بایك شمشیر کهن ایرانی که روی پشته‌ای از شاخه برپا میداشتند بازنمود میکردند، و برای او اسب وهمچنین انسان قربانی میکردند.[۵۳]

با نزدیك شدن داریوش، سکا ها سرزمین خود را ویران ساختند و گوشه گرفتند. کمانداران سوارشان به جان سپاه داریوش افتادند تا آن که شاه بزرگ ناچار شد عقب‌نشینی کند.[۵۴] خوشبختانه برای داریوش، یونیها پل‌را بیش ازمدتی که معین شده بود نگهبانی کرده بودند وداریوش‌توانست ازمیان تراکیه به‌سِستوس بازگردد، که ازآنجا از هلسپنت گذشت وبه آسیا درآمد، وهشتاد هزار سرباززیر فرمان مگابازوس، شهرب داسکیلیوم، پشت سر گذاشت که جنگ را ادامه

53 - Herod. iv. 46,59 ff.; cf. E. H. Minns, *Greeks and Scythians* (1913); M. I. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia* (1922).

54 - Herod. iv. 97 ff.; Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 48; Strabo viii. 3. 14.

دهند (۵۱۳) . [۵۵]

تشکیل شهرستان لیبی

در همان زمان ، [۵۶] ارکسیلاوس ، که سیرنه را به کمبوجی تسلیم کرده بود ، دربرقه کشته شد . مادرش ، فرتیمه ، به اریاندس ، شهرب مصر همسایه ، دادخواهی کرد . این فرصت بسیار خوبی بود که ازدست برود . با کمك هواخواهان فرتیمه ، فقط به دسته‌های محلی جنگجویان ، سپاهی به فرماندهی اماسیس مارافی،وناو گانی زیرفرمان بادرس ازتیره‌ی پاسارگادی نیازبود که سراسر آن سرزمین را به زیردستی و وفاداری در آورد . برقه پس از یك محاصره‌ی نه ماهه باسو گندی تسلیم شد ، ولی با استفاده از یك گفتار دوپهلو که در سو گندش بود اماسیس سو گند خود را شکست ؛ شاروندان برجسته به فرتیمه‌ی خشم آلود سپرده شدند ، و او اندامهای زنانشان را برید و آنهارا بـا شوهرانشان گرد دیوار روی میله های نوك‌تیز کشت . بازمانده‌ی نشیمن کنندگان سرزمین را اماسیس برده ساخت ونزد داریوش به شوش فرستاد ؛ سپس آنهارا به شهری دربلخ فرستادندکه به‌آن نام‌نوین برقه دادند . [۵۷]

هدف حقیقی این لشکرکشی زیر فرمان‌آوردن لیبیها بود ، که شمار کمی از آنها تا آن‌زمان به‌زیردستی تن‌درداده بودند . درمحاصره‌ی نه‌ماهه‌ی‌برقه، سپاهیان پارسی بسوی غرب تا اوئسپریدس ، بنغازی کنونی ، رخنه کرده بودند . اگر چه پارسیان‌هنگام عقب نشینی آسیب بسیاردیدند ، ولی برخی‌ازبومیان سر نهاده‌بودند، و یونانیان و لیبیان به صورت شهرستان نوینی درآمدند که به آن نام پوتایه داده شد (۵۱۲) .

در باز گشتشان، به‌نظرمی‌آید، سنگهای‌یادبود کنال‌راداشتندآماده‌میکردند. جا برای نام بیست و چهار شهرستان گذاشته شده بود ، یکی (هند) بیش‌ازسپاهه‌ای که در سر گذشت‌نامه در بهستان داده شده بود . نام « دریائیان » و گنداره (گرچه

۵۵ ـ هرودوت ، دفتر ٤ ، ۱٤۳ ـ ٤٤ . ۵٦ ـ همان کتاب ، ۱٤۵ .

57 - *Ibid.* 165, 167, 200 ff.; Aeneas *Tact.* 37. 6-7.

گنداره کشوری بود که از آن سکیلاکس سفر دریایی دراز خود را به دررو گاه طرح شده از کنال مصر آغاز کرده بود) حذف شد و به جای آنها نام دوشهرستان تازه ، کوشیه یا حبشه و پوتایه یا لیبی افزوده گشت . پارس هنوز یکی ازشهرستانها به‌شمار می‌آمد و سکا یك شهرستان ماند ، گر چه بخش آن به‌سکای مرز و سکای دشت شناخته شده بود .

گشودن راههای یونان

در همین حال ، مگابازوس پاك کردن منظم راه یونان اروپایی را بهنگام آغاز کرده‌بود . پرینتوس پس از یك ایستادگی دلیرانه باحمله‌ی سختی گرفته شد . یك بیك مردمان وشهرهای تراکیه ناچار به تسلیم شدند.[۵۸] خانوارنشینهای پیونی زمانی که جنگجویانشان درجای دیگری ازراه دیگری نگهبانی میکردند گرفته شدند؛ به‌فرمان داریوش همه‌ی آنها را به‌فریجیه بردند.[۵۹] فرستادگانی نزد امینتاس‌مقدونی گسیل شدند ، و نشان معمولی تسلیم ، فرابردن خاك و آب ، را ازاو خواستارشدند. این داده شد ، و اگر چه الکساندر پسر امینتاس فرستادگان را برای اهانتی که به زنهای مقدونی کرده بودند کشت ، ولی این کشتار را با یك رشوه‌ی خوب و بادادن خواهرالکساندر به بوبارس ، سردارپارسی وپسر مگابازوس، ازشاه پنهان داشتند.[۶۰]

داریوش دراین‌هنگام سال۵۱۲ را درساردیس بسربرد. هیستیوس،فرمانروای میلتوس ، برای نگهبانی پل ایستر، میر کینوس را بر رود ستریمون به‌پاداش گرفت، و کوئس فرمانروایی میتیلنه را در جزیره ی لسبوس یافت . مگابازوس همراه با تبعیدیهای‌پیونی‌رسید وشاه را ازخطر ساختمانی که هیستیوس درمیرکینوس میکرد آگاه ساخت . پس داریوش این فرمانروای میلتوس را فرا خواند و او را به بهانه‌ی این که اندرزگر و همنشین سفره‌ی شاه خواهد بود همراه خود به‌شوش برد.[۶۱]

۵۸ ـ هرودوت ، دفتر ۵ ، ۱ .

۵۹ ـ همان کتاب ، ۱۲ وپس‌از آن ، ۲۳ ، ۹۸ .

٦۰ ـ همان کتاب ، ۱۷ وپس‌از آن ؛ دفتر ۷ ، ۲۲ .

٦۱ ـ همان کتاب ، دفتر ۵ ، ۱۱ ، ۲۳ ـ ۲٤ .

پیش‌از آن‌که بسوی شوش روانه شود، داریوش برادرش ارتافرنس را به‌شهربی ساردیس و نظارت عمومی بر شهرهای یونانی یونیه گماشت. به جای مگابازوس، اوتانس، پسر سیسامنس، «سر کرده‌ی مردان کنار دریا»، یا شهرب داسکیلیوم شد. بیزانتیوم، خالکدون، انتاندروس، و لامپونیوم گرفته شدند؛ با این گشایش اوتانس دادوستد غله را از میان تنگه‌ها درچنگ خود گرفت. در نتیجه، سکاها کارهای هنری یونانی را که برایشان ارزش داشت از دست دادند، دادوستدگران میلتوس بازرگانی سودمندشان بریده‌شد، وبودن تنگه‌ها دردست پارسیان تهدیدی به رسیدن خوراك به سرزمین یونانی اروپا بود. با کشتیهایی از لسبوس که کوئس فراهم‌آورد، مگابازوس با گرفتن لمنوس و ایمبروس، جزیره‌هایی که نزدیك کرانه بودند، اختیار تنگه‌ها را بیشتر در دست گرفت(۵۱۱).[۶۲]

تا ۵۱۳ دیوار دور تخت‌جمشید آماده شد. روی تخته‌سنگی درنمای جنوبی‌اش، داریوش سیاهه‌ی تازه‌ای از شهرستانهای زیردست‌خود داد. هیچ اشاره‌ای نیست که خبر پیوستن‌رسمی‌حبشه ولیبی هنوز به تخت‌جمشید رسیده‌بود. نام هندوش آنجاست و ساگارتی موقتاً پیدا میشود. افزون بریونیه، که اینجا با صفت «خشکیان» و «دریائیان» آمده، داسکیلیوم، همچنین «دهیوهایی که آن‌ور دریا هستند» دیده میشود.[۶۳] گشودن اروپا آغاز شده بود.

۶۲ ـ همان کتاب، ۲۵ ـ ۲۶.

۶۳ ـ تخت جمشید (۵)، درکتاب نامبرده‌ی وایسباخ، صفحه‌های ۸۲-۸۳؛ نیز نگاه کنید به Cameron, «Darius, Egypt, and 'The Lands beyond the Sea,'» *JNES*, II (1943), 307 ff.

فصل یازدهم
مشکلات مرز یونان

روشنیهای تازه در باره‌ی جنگهای با یونان

یونان وجنگهای پارسی اگرچه برای‌ما یك داستان کهنه ونخ نما شده هنوز گیرنده‌است . وقتی این‌داستان‌را میخوانیم، طبعاً خودمان را بایونانیان یکی میدانیم، چون داستان ما باید تقریباً منحصراً برپایه‌ی داستان هرودوت یونانی گذاشته شود . ما بکلی فراموش میکنیم که دیر زمانی است از مرحله‌ی انجمن شهر ، زمانی که حکومت خودمان‌را مانندآتنیها اداره میکردیم، گذشته‌ایم، واکنون‌یك‌شاهنشاهی زورمند جهانی شده‌ایم که مشکلات ما همچون مشکلات پارسیان‌است . نه تنها باید قصه های دلپذیر هرودوت را با چشمان باز نسبت به مشکلات کنونی امریکا از نو بخوانیم ، بلکه باید نیز دمی پیروزیهایی را که « جنگ بزرگ پارسی » را برای یونانیان اروپا پایان داد فراموش کنیم .

برای درستگری گزارشهای مرسوم که باید انجام گیرد تا اندازه‌ای میتوانیم از مواد بسیار منابع شرقی که بتازگی پیدا شده به کار بریم . کم بودن منابعی که روشنی سرراست روی‌یونانیها بیاندازد خودبسیار پرمعناست . هرافزایشی به‌آگاهی ما فقط توانایی خرد کننده‌ی شاهنشاهی پارسی‌را در زورآزمایی با شهر- خدائیهای کوچك مستقل و نامتحد یونانی که تا کنون از کشورگشائیهای پیش جان‌بدربرده

بودند تاکیدمیکند ؛ و مارا برمی‌انگیزد که بکوشیم تا دلیل بجایی‌نرسیدن تاخت‌و تازهای بعدی را پیدا کینم.[۱]

با بودن بخشهای پرجمعیت‌تر، پرثروت‌تر، و با فرهنگ‌تر جهان یونانی در اختیارپارسیان، آوردن بازمانده‌ی سرزمین یونان به‌درون شاهنشاهی بایستی به‌نظر داریوش یك‌امرحتمی آمده باشد. او فکر میکرد که چندلشکرکشی دیگرمرزی به‌دست سردارانش بسنده خواهد بود که یونانیهایی را که هنوز استقلال خود را نگاه داشته بودند به‌زیر فرمان شاه بزرگ درآورد.

هنگامی‌که مگابازوس‌وسپس اوتانس‌پیوسته بسوی‌جنوب‌غربی پیش‌میراندند، ارتافرنس در ساردیس فرستادگانی را پذیرفت که به او پیشنهاد دسترسی یکراست به دل سرزمین اروپایی یونان نمودند. پس‌ازبیرون کردن هیپیاس فرمانروای مستبد در ۵۱۰،[۲] آتن، به رهبری کلیستنس، یك دموکراسی ملایمی را آزمایش‌میکرد. البته سپارت بسیار محافظه کار آن را به جنگ تهدید میکرد. چون سپارت دشمن آشکارای پارس بود، به هم پیمان شدن پارسیان با آتن اشاره شد. ارتافرنس‌نشانهای معمولی‌تسلیم - خاك‌وآب - را خواستار شد. فرستادگان پذیرفتند، ونخستین‌تماس دموکراسی یونان با امپریالیسم پارسی با وعده‌ی دموکراسی نوزاد برای پذیرفتن زیردستی پارسیان فراموش‌نشدنی گشت![۳]

در این میان احساسات همگانی دگرگون شده بود؛ کنش فرستادگان نفی شد، و به نظر می‌آید که‌کلیستنس را تبعید کردند. دوسال بعد (۵۰۵) هیپیاس ای را که بیرون رانده بودند درساردیس سردرآورد وبه ارتافرنس اصرار کرد که اوراازنو درآتن به‌فرمانروایی بنشاند. در برابر این‌تهدید، مخالفان دموکراسی فرستادگان خود را گسیل داشتند که شهرب را بیاگاهانند که سخنان تبعیدیان آتنی را باور ندارد. چنان که انتظار میرفت، آتن فرمانی یافت که هیپیاس را ازنو برقرار کند

1 - Cf. Olmstead, « Persia and the Greek Frontier Problem, » *Classical Philology*, XXXIV (1939), 305 ff.

۲ - هرودوت، دفتر ۵،۶۵. ۳ - همان کتاب، ۷۳.

وگرنه زیر تاخت‌وتاز درخواهد آمد. آتنیها برآن شدند که آشکارا با پارس به جنگ بپردازند.[۴]

شورش یونی

شمار بسیاری از یونانیان یونیه درپی‌لشکر کشی بر ضد سکاها گرد هم آمده بودند. یونیها که سرانجام از نیروی متحد خود آگاه شده بودند ولی درنیافته‌بودند که فرصت از دست رفته، اکنون‌که آشوبی که درپی بتخت نشستن داریوش پیش آمده بود آرام‌گرفته‌بود، برآن‌شدند که به‌شورش برخیزند. مخالفت‌بافرمانروایان مستبد که پارسیان تحمیل کرده بودند روز افزون شده بود. دادوستد داشت ازدست طبقه‌های بازرگانی که‌بدست این مستبدان تقویت میشدند بیرون میرفت وبه چنگ فنیقیها و یونانیان اروپا می‌افتاد، وآزادگان میهن‌پرست دهقان از دگرگون شدن احساسات مردم بهره‌جویی میکردند. رهبر آنها اریستاگوراس، داماد و جایگزین هیستیوس فرمانروای مستبد میلتوس بود ـ همان کسی‌که اکنون در شوش زیرنظر شاه بود. زمانی که تبعیدیان ناکسی درخواست کمك برای بازگشت به جزیره‌ی خود کردند، فرصت به دست اریستاگوراس افتاد. او به ارتافرنس سفارش‌کرد که صد کشتی همراه او بفرستد که تبعیدیان را از نو درجزیره برقرار سازد واز آنجا فرمانروایی پارسی را به‌جزیره‌های کیکلادس بکشاند.

تاآن زمان میلتوس از وفادارترین زیردستان بود، ولی شهرب به گمان افتاد. این‌طرح را به‌شاه باز بردند، وشاه احتیاط شهرب رادرست دانست؛ بهاردیگر (۵۰۰) ناوگان به راه افتاد، ولی بجای صد کشتی که درخواست شده بود دویست کشتی سه‌ردیفی فرستاده شد؛ رانندگان بیشتر غیر یونانی بودند، و فرمانده اریستاگوراس نبود بلکه مگاباتس پسرعموی شاه بود. روشن بود که اریستاگوراس با مگاباتس درخواهد افتاد، که ناکسی‌ها آگاهی خواهند یافت، و تاخت‌وتازی که طرح شده بود سرانجام به جایی نخواهد رسید.[۵]

٤ ـ همان کتاب، ۹٦.

۵ ـ همان کتاب، ۳۰ وپس ازآن.

هیستیوس از شوش اریستاگوراس را به شورش وامیداشت، و اریستاگوراس رهبران را فراخواند که «اتحادیه‌ی یونی» را ازنو زنده کنند. فقط هکاتیوس بااین پیشنهاد مخالفت کرد. وقتی که کتاب «گردجهان» را فراهم میکرد، این تاریخ نویس از نیروی شاهنشاهی آگاهی دست اول یافته و صورتی به ترتیب از مردمان زیردست شاه بزرگ داده‌بود. ولی به اعتراض‌او توجهی نشد ورای‌دادند که‌استبداد لغو شود. اریستاگوراس از مقام خود در میلتوس کناره گرفت، و مستبدان دیگر کشته، زندانی، یابیرون رانده شدند.[۶]

از سپارت که درآن زمان نیرومندترین دولت یونانی به شمار می‌آمد یاری خواسته شد. باوجودتهدیدهایی که درپیش‌سپارت به‌پارس کرده بود، شاه کلئومنس خودداری کرد. او بایستی دریافته باشد که یاری به یونیهای شورشی ممکن است از حمله ی آینده ی پارسیان به سرزمین یونان دراروپا جلوگیری‌کند، ولی او چاره نداشت. نفوذ اوهم در میهن وهم در بیرون از همیشه کمتر بود، وحتی اگر شخصاً عقیده داشت که جنگ صلاح‌است، اویقین‌نداشت که عضوهای مهم‌دریایی‌اتحادسست پلوپونسی، کورینت و ایگینا، از سپارت پیروی خواهندکرد.[۷] وقتی اریستاگوراس لوحه‌ی پرنگی نقشه‌ی جهان‌اش را به شاه سپارت نشان‌داد که آز اورا برانگیزد واز روی بی‌احتیاطی ازدهانش دررفت که از کرانه تاشوش سه‌ماه راه بود، اورا بیرون راندند.[۸] آرگوس از وخشگر دلفی پرسش‌نمود وپاسخی‌را که انتظار میرفت‌دریافت داشت ـ وآن تهدیدی بود که میلتوس برای بدکاری‌اش به تاراج خواهد رفت و وخشگاه خود بغ نیز ترك خواهد شد.[۹] آتن، که بار دیگر محافظه کار شده بود. واز این‌که ارتافرنس باز گشت هیپیاس را خواستار شده به خشم آمده بود، درخواه میلتوس راکه شهری زاییده‌ی‌خود آتن‌بود پذیرفت ورأی داد بیست کشتی‌به‌یاری شورشیان فرستاده شود.[۱۰]

۶ ـ همان کتاب، ۳۵ وپس از آن.

7 - J. A. O. Larsen, «Sparta and the Ionian Revolt,» *CP*, XXVII (1932), 136 ff.

۸ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۴۹ وپس‌از آن. ۹ ـ همان کتاب، دفتر ۶، ۱۹.

10 - Herod. v. 97 ; Charon Lampscen., Frag. 10 (J); Plut. *De malig. Herod.* 861 A ff.

ناو گروه آتنی ، به کمك فقط پنج کشتی سه ردیفی از ارتریـه ، در ۴۹۹ رسید . به آنها کشتیهای یونی ومیلتوسی افزوده گشت ، وناویان درافیسوس به‌خشکی پیاده شدند ، واز آنجا سپاهیان از کایکوس و از میان کوه تمولوس بسوی ساردیس بالا رفتند . ارتافرنس به درون باروی شهر رفت ، و هم پیمانان شهر پایین را اشغال کردند . ساردیس از کلبه های نی یا ازخانه های خشتی که سقف نی داشتند درست شده بود ؛ وقتی که یك یونانی یکی از خانه هارا آتش زد ، تمام شهر درشعله فرو رفت . این آتش‌سوزی که پرستشگاه نامبردار کیببه (سیبل) را کنار رود پا کتولوس ویران کرد ، پادگان پارسی را به دام انداخت ، وآنها از باروی شهر پایین آمدند و بابومیان لیدی دربازار گاه ، که از میان آن رود زربر به جلگه‌ی هرموس روان‌بود ، گردآمدند . هم‌پیمانان به کوه تمولوس پس‌رانده شدند ، واز آنجا بسوی دریاعقب‌نشینی کردند ، ولی‌درست پیش‌از رسیدن به افیسوس دریك نبرد بزرگی‌ازسپاهیان پارسی شکست سختی خوردند . این سپاهیان را سه داماد داریوش ، داوریسس ، هیمائس ، و اوتانس از بخشهای گوناگون کارگزاری گردآورده بودند . گروههای یونانی اروپایی که خبریافتند جنگ میان ایگینا وآتن درگرفته است هم‌پیمانهای خود را ترك کردند وازراه دریا به میهن خود روانه شدند . بار دیگر تدبیر پارسیان کارخود را کرده بود .[11]

از دست رفتن پشتیبانی آتن باافزوده شدن یونانیهای هلسپنت و بیزانتیوم ، وبیشترینه‌ی کاریان ، که کاونوس و قبرس را به رهبری اونسیلوس دربرداشت ، بیش از جبران شد . گرگوس ، پسر خرسیس ، پسر سیروموس (حیرام) ، پسر اولئون ، که بنابراین فنیقی‌بود ، شاه سالامیس بود. برادر کوچکترش‌اونسیلوس، پس‌از آن که بیهوده کوشید که گرگوس را به شورش وادارد ، دروازه ها را به روی او بست واورا ناچار کرد که‌به پارسیان‌پناه برد . تنهاآماثوس فنیقی از میان شهرهای قبرس‌وفادار ماند ، واونسیلوس این شهررا محاصره کرده بود کـه گزارش رسید سپاه بزرگی بـه فرمانـدهی ارتیبیوس بسوی قبرس درراه است . درخواهی بـه یونیها فرستاده شد ،

۱۱ ـ هرودوت،دفتر۵ ، ۹۹وپس‌ازآن ، ۱۱۶ ؛ توکیدیدس ، دفتر۱ ، ۱۴ ؛ ۳ : ۱ ؛ ۲:۴ .

و آنها باهمه‌ی ناوگانشان آمدند ؛ کمی پس از آن ارتیبیوس سپاهیانی را کــه از کیلیکیه باقایق آورده بود به‌خشکی پیاده کرد . یونیها از فرستادن ناویان خود به کرانه برای کمك در دفاع از سالامیس که به خطر افتاده بود سر باز زدند ، گرچه درشکست دادن ناوگان فنیقی کامیاب گشتند . نخست نبرد زمینی به سودشورشیان پیش میرفت ، وارتیبیوس بدست اونسیلوس کشته شد . آنگاه ستاسنور ، فرمانروای مستبد کوریوم ، هم پیمانهای‌خودرا رها کرد وآزادگان گردونه سوار خودسالامیس از او پیروی کردند . اونسیلوس کشته شد ، گرگوس سالامیس راباز یافت ، ویونیها به خانه‌ی خود باز گشتند . شورشیهای قبرس کــه هم پیمانهایشان آنهارا رها کرده بودند ناچار شدند سر بنهند ، گرچه سولی پنج مــاه ایستادگی کرد تا بایك مین گرفته شد (٤٩٨) .[۱۲]

نبودن ناوگان در این پیشامد قبرس فرصتی به دست پارسیان داد که بزودی آن را به سود خود به‌کار بستند . داوریسس آهنگ هلسپنت کرد ودرپنج روزپنج شهر مهم را گرفت . آنگاه بسوی کاریان تاخت ، و سپاه کاری در « ستونهای سفید » کنار رود مارسیاس ، کــه انجمنگاه ملی آنها بود ، شکست خورد . جالب است که یاد آوری شود که یکی از رهبران آنها پیکسوداروس اهل کیندیه بود ، که پدرش ماوسولوس و پدرزنش سینسیس ، شاه کیلیکیه بود ؛ خانواده‌ی او ازین پس نامبردار شد . با کمك هم پیمانهای تازه رسیده ی یونانی ، کاریان تلاش دیگری در لابراوندا ، در جنگل چنارکه حریم «زئوس سپاههــا» بود کردند ، ولی خردشدند. آنگاه در پداسوس شبانه درکمین پارسیان نشستند ، و داوریسس به سرنوشت خود رسید (٤٩٧) .

هیمائس کیوس را در میسیه گرفت . پس از آن کــه داوریسس هلسپنت را بسوی کاریه ترك گفته بود ، هیمائس به کار زیرفرمان‌آوردن و پست‌افگندن‌اییولیان تروآد وهمچنین گرگیتی‌ها ادامه داد . او از بیماری درگذشت و در ٤٩٦ شهرب ارتافرنس و اوتانس جای‌اورا گرفتند ، وکلازومنی وکیمه را به‌دست‌آوردند . اریستا-

۱۲ ـ هرودوت ، دفتر ٥ ، ۱۰۳ وپس‌ازآن .

گوراس در نومیدی به‌میلتوس گریخت و درجنگ با تراکیان کشته شد.[۱۳]

هیستیوس داریوش را قانع کرده بود که تنها او میتواند شورش را فرونشاند، ولی ارتافرنس به‌این آسانی فریب نمیخورد. او گمان خود را کاملا روشن ساخت، و هیستیوس فرمانروای مستبد پیشین به خیوس گریخت، واز آنجا برای شماری از پارسیان درساردیس که با آنها درباره‌ی شورش گفتگو کرده بود نامه‌هایی فرستاد. نامه‌ها را به‌شهرب نشان‌دادند؛ وقتی کسانی که قراربود شورش کنند پاسخهای خود را فرستادند، بیدرنگ آنها را از دم تیغ گذراندند. میلتوس از پذیرفتن فرمانروای پیشین خود سر باز زد و وقتی که او کوشید به زور به میلتوس درآید اورا زخمی کردند؛ هیستیوس هیچ راه و چاره‌ای درپیش نداشت مگر آن که به‌هلسپنت برود و آنجا دستبردهای دریا زنی راآغاز نماید (٤٩٥).[۱۴]

شورش داشت به پایان میرسید، و رهبران پارسی اکنون همرای شدند که میلتوس‌را میتوان خرد کرد. سپاههای گوناگون را یکی کردند، وناوگان‌بزرگ — فنیقی، کیلیکی، مصری، و قبرسی که بتازگی بازیافت شده بود — گردآوری شد. یونانیانی‌که هنوز درشورش بودند در کرانه‌ی جزیره‌ی لاده درخلیج جلوی آن‌شهر گردهم آمدند، و مردم میلتوس را واگذاشتند که دربرابر سپاهیان زمینی از خود دفاع کنند. نیمی از یونانیهای آسیائی تاآن وقت زیرفرمان رفته بودند یاصلح کرده بودند، وبه‌این‌ترتیب شورشیان توانستند فقط سیصد و پنجاه وسه کشتی سه ردیفی در برابر ششصد کشتی شاه فراهم کنند. حتی میان آنها هم خیانت وسست‌دلی بود؛ ساموسیها، لسبوسیها، وسرانجام، خیوسیها به میهن خود گریختند، و ایستادگی موثر دریائی به‌پایان رسید.[۱۵]

وخشگاه اپولون در برانخیدی، که یك نسل پیش یونانیان را برای رفتن زیر دست پارسیان رهنمون شده بود، پاداش شایسته‌ی رفتار خودرا دریافت نمود؛

۱۳ ـ همان کتاب، ۱۱۷ و پس از آن.

١٤ ـ همان کتاب، دفتر ٦، ۱ و پس از آن.

۱۵ ـ همان کتاب، ٦ وپس‌ازآن.

کعبه‌ی آن سوزانده شد و گنج آنرا به‌شوش بردند،[16] و در آنجا تندیس پرنگی اپولون را برای زیور و آرایش «موزه»ی محلی به کاربردند.[17] اپولون دیرزمانی‌ست که ناپدید گشته، ولی تکه‌ی دیگری از یغما تا امروز آنجا مانده است ـ یك استخوان بزرگ پا از پرنگك، به وزن تقریباً دویست و دوازده پوند، با یك دسته دربالا و یکی کنارآن؛ روی آن نوشته‌ای به‌خط کهنه‌ی یونی دارد: «این چیز نذر شده را از تاراج، اریستولوخوس و تراسون برپا داشتند، زکاتی است؛ ولی تسیکلس، پسر کیدیماندروس، آنرا به قالب ریخت.»[18]

اپولون دلفی در بیحرمتی که نسبت به اپولون برانخیدی شد انباز نگشت، چنان که اپولون ما گنزیه بررود میاندر نیز گرامی‌ماند. چندسال پس‌از آن داریوش لازم‌دید که به‌یك پایور شاهانه در آن‌شهر بنویسد: «شاهنشاه داریوش، پسر وشتاسپ، چنین میگوید به گاداتاس، بنده: آگاهی یافتم که فرمانهای مرا در همه چیز به‌کار نمی‌بندی. این که بابردن نهالهای میوه‌ی 'ورافرات' [برابر یونانی 'وراررود' در آرامی] به زمین من در آن کشت میکنی، قصد تورا به نیکی یاد میکنم، وازینرو برای تو درسرای شاه نیکی انباشته خواهدشد. ولی چون سیاست مرا درباره‌ی بغان از پیش چشم دور میداری، اگر دگرگون نکنی، آزردگی خودرا به تو نشان خواهم داد، چون تو از کشتکاران مقدس اپولون باج ستاندی وبه‌آنها فرمان دادی که زمین نا مقدس را بکنند ونیت نیاکان مرا نسبت به‌بغان ندانستی، که به‌پارسیان سراسر راستی گفتند.»[19]

میلتوس بابکاربردن مین گرفته شد، و بخش جنوبی آن بکلی ویران گشت؛

۱۶ ـ همان کتاب، ۱۹؛ سترابو، دفتر ۱٤، ۱: ۵؛ دفتر ۱۷، ۱: ٤۳، که این تاراج را به خشایارشا نسبت میدهد.

17 - Paus. i. 16 . 3 ; viii. 46 . 3 (گرچه به‌خشایارشا نسبت‌داده وجای‌آن را دراکباتان داده است.)

18 - B. Houssoulier, in J. de Morgan, *Recherches archéologiques*, II (« Mém. , » Vol. VII [1905]) , 155 ff .

19 - Dittenberger, *Syl.* 3, No. 22; translation, C. J. Ogden , in G.W. Botsford and E.G. Sihler, *Hellenic Civilization* (1915), p. 162.

کین سوزاندن ساردیس گرفته شد. بیشتر مردان میلتوس کشته شدند و زنها و بچه‌هایشان را به‌بردگی بردند؛ بازماندگان را به‌شوش فرستادند وسرانجام داریوش آنها را در امپه نزدیك دهانه‌ی دجله نشاند. کاریان پداسوس تا آنوقت تسلیم شده بودند و به‌پاداش آن بخش تپه‌زار سرزمین میلتوس به‌آنها داده شد. ایاکس، پسر سیلوسون، را فنیقیان به فرمانروایی مستبد ساموس ازنو برقرار کردند. کاریانی که هنوز ایستادگی میکردند نیز سرنهادند یا زیر فرمان‌آورده شدند. هیستیوس برای خوراك به اتارنئوس دستبرد زد ولی ناچار گشت در مالنه بجنگد. او شکست خورد و بدست هارپاگوس که تازه رسیده‌بود هنگام‌فراردستگیرشد؛ اورا به‌ساردیس بردند و در آنجا ارتافرنس او را روی میله‌ی نوك تیز کشت.[۲۰]

پس از بسر بردن زمستان در میلتوس ویران، بهار دیگر (۴۹۳) ناوگان به‌آسانی خیوس، لسبوس، و تندوس ازرمق‌رفته را گرفت. درهریك ازاین جزیره‌ها یك خط زنجیری از سربازان که دستهای خود را به یکدیگر داده بودند ازشمال به‌جنوب سراسر جزیره را پاك کردند وتمام جمعیت را به‌دام‌آوردند. شهرهای یونی شورشی درقاره نیز گرفته شد. پسران خوبرو را اخته‌کردند که در دربار شاهانه به‌خواجه‌سرایی خدمت کنند، وزیباترین‌دختران‌را برای اندرون شاه بردند. شهرها را باپرستشگاههایشان سوزاندند. آنگاه ناوگان به شهرهای غرب هلسپنت سزای سخت داد، چنان که سپاهیان زمینی در طرف راست هلسپنت کرده بودند. از بیزانتیوم و خالکدون ترك شده دود بالامیرفت، گرچه کیزیکوس با اوئبارس صلح کرده بود، و اوئبارس به شهرستان داسکیلیوم پدرش مگابازوس باز گشت.[۲۱]

از برآمدکار روشن شد که هکاتئوس درپیشگوئی خود حق داشته بود؛ این تاریخ نویس بنابراین تنها مردی بود که میتوانست با شهرب صلح برقرار کند. ارتافرنس میل خود را برای فراموش کردن خطاها و شورش گذشته نشان داد؛ او قانونهای آنها را ازنو برقرارخواهد ساخت، ولی به‌بهایی که دریك انجمن‌نمایندگان

۲۰ ـ هرودوت، دفتر ۶، ۱۸ و پس از آن.
21 - *Ibid.* 31 ff.; Charon Lampscen. *Pers.*, Frag. 2; Thuc. i. 16.

یونی تعیین گردد.[۲۲] پیش‌از‌این یونیها تا اندازه‌ی زیادی ازخودمختاری محلی برخوردار بودند؛ اکنون بایستی به‌صورت موثرتری به‌درون سازمان شهرستانی آورده شوند. جنگهای خصوصی میان دولتهای آنها بایستی ترك شود، وبه‌جای آن باید به‌داوری سربنهند. پارسیان درگرفتن یك سرشماری برای باجگیری ازآسوریها پیروی کرده بودند؛ چنین سرشماری سرانجام درشهرستان یونیه به‌اجرا گذاشته شد، که اندازه‌گیری آن به فرسنگ انجام‌گرفت ــ هر فرسنگ یك ساعت راه یا پیرامون سه میل‌ونیم بود. باج تقریباً درسطح پیش از جنك پایدارشد، ولی کیفرشهرهای شورشی باوا گذاری بخشهای قابل توجهی اززمین آنها به‌دولتهای غیریونانی، آسیبی که ازسپاه وناوگان به‌آنها رسیده بود، وازمیان رفتن جمعیت دراثر مرگ، فرار، و کوچاندن، به فشار روی نسبتاً شمار کم بازماندگان بطورهراسناکی افزود. همین‌طور که باردیگر جمعیت کم‌کم رو به‌فزونی رفت و برومندی و فراوانی بازگشت، از فشار کاسته شد، زیرا میزان باج تا روزگار هرودوت تغییر نیافت.[۲۳]

ازنوسازمان‌دادن شهرستانها

وضع شاهنشاهی دراین زمان با سیاهه‌ای از شهرستانها که به یك کتیبه‌ای از شوش پیوست شده روشن میگردد. پارس دیگر درسیاهه گنجانیده نشده؛ هرودوت میگوید که پارس تنها سرزمینی‌بود که باج نمی‌پرداخت.[۲۴] ساگارتی ناپدیدشده؛ گویا ازنو با ماد یکی شده است. سکستان به دو شهرستان بخش شده است، سکا هومه‌ورگه، سکای امیرگی،[۲۵] «آماده کنندگان نوشابه‌ی مقدس‌هوم،» وسکا تیگره خوده یا «سکان تیزخود (باکلاه تیز، بلند).»[۲۶] افزون بریونیه، دریائیان، و ورادریائیان، دوشهرستان کاملا تازه دیده‌میشود. یکی سکودره (تراکیه ومقدونیه)، که نام خودرا ازشهرمقدونی سکودرا میگیرد؛[۲۷] آخرین شهرستان درسیاهه کرکه،

22 - Diod. x. 25. 2.

۲۳ ـ هرودوت، دفتر ۶، ۴۲.

۲۴ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۷.

۲۵ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۶۴.

۲۶ ـ نیز نگاه کنید به صفحه های ۱۹۱ ـ ۱۹۲ این کتاب.

27 - Plin. iv. 34; Ptol. iii. 12. 36; Steph. Byz. *s.v.*

از نام ختی برای کاریان است.[۲۸] همچنین از همین دوره است یك وزنه‌ی شیر برنگی یك‌قنطار اوبوئی که به‌آرامی روی آن نوشته‌شده: «درست میزان با شهرستان‌شاه»؛ چون در ابیدوس کنار هلسپنت یافت شده، بایستی گواه بریك سازمان گری نوین مالی همانند درشهرستان داسکیلیوم باشد.[۲۹]

کامیابی و شکست در تدبیر پارسیان

ماردونیوس، پسر جوان گوبریاس کـه تازه ارتوزوستره دختر شاه را به‌زنی گرفته بود،[۳۰] در بهـار ۴۹۲ جایگزین افسران در میدان جنگ شد. او از یك سیاست نوینی آگهی داد. داریوش دربرخی شهرهای یونانی آسیا تمایلی دیده‌بود که بایك دموکراسی ساده‌ای آزمایش کنند. طرفداران کلیستنس دموکرات به‌او وعده‌ی خاك وآب داده بودند؛ مخالفان آتنی آنها این قراررا شکسته وبه‌شورشیان یونی یاری داده بودند. چون این کمك تهدید کینه توزی پارسیان را همراه آورد، دشمنان دولت‌محافظه‌کار که حکومت را دردست‌داشت، دوستان هیپیاس فرمانروای مستبد تبعید شده، و اعضای حزب دموکرات تازه، باگرفتن جریمه‌ی سنگینی از فرینیخوس برای روی صحنه‌آوردن سوگچامه‌ی «گرفتن میلتوس» وجلوگیری از نمایش بعدی آن، خشم‌خود را نمایان ساختند.[۳۱] بنا براین‌داریوش به ماردونیوس دستور داده بود که دولتهای استبدادی را بیرون براند، چون روشن بود که دوره‌ی سودمندی آنها دیگر گذشته است، و شهرهای یونی را برپایه‌ی دموکراسی از نو سازمان دهد. برای نخستین بار در تاریخ، دموکراسی‌یك بخش بزرگ ومهم جهان یونانی راگرفته بود واین کودك سترگ در پناه سپر یك پادشاهی «بربری» قرار گرفت! شگفت نیست که هرودوت این سیاست را همچو یك چیزشگفت آوری‌نقل میکند، که ردکاملی برآن یونانیهایی بود که گفته های پیشین او را باور نداشته بودند که اوتانس به پارسیان اصرار کرده بود کـه یك طرز حکومت دموکراتیك

۲۸ ـ داریوش، شوش (ه).

29 - *CIS*, Vol. II, No. 108.

۳۰ ـ هرودوت، دفتر ۶، ۴۳؛ نیزنگاه کنید به فصل ۱۳، «تخت جمشید»، پانویس ۱۸ در همین کتاب.

31 - Phrynichus (ed. Nauck, p. 720); Herod. vi. 21; Diod. x. 25. 2.

درپیش بگیرند. [۳۲]

داریوش میشد امیدوار باشد که این دستور درمیان یونانیان اروپا بی‌اثر نماند، چون درآنجا گروههای دموکراتیك به شمار قابل توجهی از دولتها سربرمی‌آوردند ومیشد انتظار داشت که رهاننده‌ی خود را از دست محافظه کاران منفور خوش آمد بگویند. ازاین گذشته، شهرهای یونانی درآسیا آرام خواهند ماندا گرازوسوسه‌ی پیوسته ی خویشاوندان مستقل خود ، که همیشه آماده ی همدردی با واکنش ضد پارسی محافظه کارانه و اغلب آماده‌ی یاری دادن به آن بودند ، آزاد شوند. برای این که امید کمك از بیرون برای همیشه از میان برداشته شود بایستی جاپای‌تاخت‌و تاز کننده را تا گرم است گرفت واورا تاخانه‌اش پی کرد .

هنگامی که ماردونیوس به‌همراهی ناوگان بزرگ باششصد کشتی از کیلیکیه به راه افتاد کـه آزادی تازه را به یونانیها آگهی دهد، یك نیروی بزرگ زمینی بسوی هلسپنت در راه بود . چون به تنگه ها رسیدند، ناوگان آنها را به آن ور دریا رساند . در اروپا ماردونیوس آشکارا هدف خود را که گرفتن ارتریه و آتن بود اعلام داشت . پس از دادن دموکراسی به یونیه، انتظار معقولی بود کـه دموکراتها درشهرهای تهدیدشده محافظه کاران را بیرون‌برانندو رهبران خودرا زیرفرمانروایی دوست خوبشان شاه بزرگ به حکومت بنشانند .

برای این که زمان بسنده به این مایه ی دموکراتیك داده شود که کار خود را بکنند ، ماردونیوس سیاست رخنه کردن آرام وامن‌را از شمال زیر حمایت ناوگان ادامه داد . تاسوس بدون ایستادگی به دست ناوگان افتاد ، و مقدونیه بار دیگر خاوندی پارسیان را شناخت . دربرابر این کامیابیها ، سیصد کشتی ، نیمی از ناوگان بزرگ، در نتیجه‌ی توفان ناگهانی کنار کوه آتوس از دست رفت . در همین زمان نیروی زمینی در مقدونیه شکست سختی از بریگی‌ها ، فریجیهایی کـه در اروپا مانده بودند ، خورد ، [۳۳] و ماردونیوس خود در میان زخمیها بود . اگر چه بریگیها

32 - Herod. vi. 43; cf. iii. 80 ; Olmstead, « Oriental Imperialism, » *American Historical Review*, XXIII (1918), 760.

۳۳ - هرودوت ، دفتر ۷ ، ۷۳ .

سرانجام به زیر فرمان آورده شدند ، درپایان سال ماردونیوس به‌آسیا باز گشت .[۳۴]

تا کنون تدبیر و رزم‌آمایـی پارسی در واقع بی‌عیب بود ، ولی از این زمان یك رشته لغزشهایی آغاز شد که سرانجام به بدبختی کشید . به سبب یك پس‌زده‌ـ شدنی که کاملا موقتی بود ، پارسیان بر آن شدند که از پیشروی مطمئن ولی آرام از شمال دست بکشند و با یك ضربه‌ی ناگهانی یکراست ازمیان دریای اژه به آتن و ارتریه تاخت آورند .

درآغاز نشانی ازاین که لغزشی مرتکب شده‌اند پیدا نبود . پیش‌آهنگان سپاه که در ۴۹۱ بـه سرزمین یونان فرستاده شده بودند آشکارا و به طرز شایانـی از کامیابی برخوردار بودند . البته درسپارت و آتن آنهارا به چاله یاچاه‌آب انداختند که از آنجا خاك و آبی را که میخواستند بردارند ،[۳۵] ولی تقریباً بدون استثنا دولتهای دیگر نمادهای بندگی را پیش آوردند . جزیره‌ها نیز چنین کردند ؛ درمیان آنها ایگینا بود کـه یك بار پیش ازاین باآغاز کردن جنگی کـه آتن را از یونیه فراخوانده بود به پارس خدمت خوبی کرده بود . آتن نزد سپارت گله برد ، و کلئومنس شاه سپارت برای مداخله در ایگینا کوشید ؛ چون همکارش دماراتوس این کار را قدغن کرد ، کلئومنس رقیب خودرا برکنارساخت ، و دماراتوس ، مانندهیپیاس ، به‌داریوش پناه برد ، وداریوش به‌او روستاها وشهرها بخشید .[۳۶]

داتیس مادی و ارتافرنس کوچکتر، برادر زاده‌ی شاه ، جایگزین ماردونیوس شده بودند . در۴۹۰ آنها به جلگه‌ی آلئی در کیلیکیه رسیدند ، وآنجا سپاهی را کـه آورده بودند با اسبهایشان در کشتیها جای دادند . همانجا نیز ناوگان بزرگ گرد آمد ، که پس از آسیبی که در کوه آتوس دیده بود بار دیگر شمار آن رابه نیروی عادی ششصد کشتی سه ردیفی رسانیده بودند . پیشکشهای گرانبها از این دو سردار ، که برای بدست‌آوردن دل پریستاران وخشگاه فرستاده شده بود ، کعبه‌ی لیندوس را در رودس زیب وآرایش می‌داد .

۳۴ ـ همان کتاب ، دفتر ۶ ، ۴۳ و پس ازآن . ۳۵ ـ همان کتاب ، دفتر ۷ ، ۱۳۳ .
36 - Herod. vi. 48 ff., 61, 67, 70; vii. 3; Charon Lampscen. , Frag. 3(J); Xen. *Hell.* iii. 1. 6.

از یونیه ناوگان از کنار ساموس بسوی ناکسوس پیش راند؛ مردم آنجا به تپه‌ها گریختند، و تازندگان شهر را با پرستشگاههایش سوزاندند. مردم دلوس در تنوس پناهنده شدند، ولی پارسیان از آنها درخواست کردند که باز گردند، و سیصد قنطار صمغ خوشبو و گردن‌بندی از زر به دوست خوبشان اپولون پیشکش کردند. کاریستوس ناگزیر به تسلیم شد.[۳۷]

در طرز فکرش نسبت به تهدیدی که نزدیك میشد، تئوگنیس سراینده ی مگارا نماینده ی یونانیان‌عادی اروپا بود. در آغاز او سفارش خوشگذرانی‌وشادمانی میکرد واز جنگ بامادیها باکی نداشت. سرانجام که هشیار واز خطر آگاه شد، فقط میتوانست به بغ ـ وآنهم به اپولون ازمیان ایزدان! ـ برای نگاهبانی شهرش در برابر سپاه گستاخ مادیان درخواه کند؛ زیرا چون بی‌فهمی و کشمکش و زدو خورد های ویران کننده وخانمان برانداز یونانیها را دید بیمناك شد.[۳۸]

همان‌طور کـه ماردونیوس اطمینان داشت، در ارتریه روی سیاستهای حزبی میان مردم دو دستگی واختلاف بود. در این کشمکش سرانجام محافظه کاران پیش بردند، ولی فقط برای یك سیاست دفاعی، نه برای تـاخت. پس از شش روز ایستادگی دربرابر حمله‌های سنگین پارسیان، شهربه‌خیانت بدست دوتن دموکرات به امید این که حزب آنها به‌قدرت خواهد رسید به‌دشمن سپرده شد.

نخستین هدف این لشکر کشی به انجام رسیده بود، وفقط آتن مانده بود که تسلیم شود. داتیس اکنون میتوانست امید داشته باشد که آتن نیز همین طور بدست دوستانش، یاهواخواهان هیپیاس که‌اکنون‌باسپاه پارسی بود، یابدست الکمیونیدها کـه رهبران دموکراتیك بودند به او داده شود. این امیدهایی کـه بر بنیاد درست گذاشته شده بود بایك‌لغزش دیگر که احمقانه ترهم بود از میان رفت، وآن ویران کردن شهر و پرستشگاههای ارتری و به بردگی در آوردن مردمانش بود. این

37 - Herod . vi . 94 ff. ; Lindos Chronicle (C. Blinkenberg , *Die Lindische Tempelchronik* [1915]), C 65 ff. ; D 1 ff., 54 (J. 1008).

38 - Theog. 757 ff. , 773 ff. ; for date cf. E. L . Highbaeger, « Theognis and the Persian Wars, » *Transactions of the American Philological Association* , LXVIII (1937), 98 ff. Hellanicus *Pers.* ii. 61 (J).

انتظار بیرون‌از اندازه‌ای بود که یك آتنی ، خواه دموکرات‌خواه دادوستدگر، بتواند بدون احساسات سوزاندن وتاراج وبردگی مادرشهر خودرا که دوست دارد بنگرد .

پس ، وقتی داتیس‌از تنگه‌ی باریك گذشت، وبه‌راهنمایی هیپیاس درجلگه‌ی ماراتون که مردم آن شهرت به دوستی داشتند به خشکی پیاده شد ، دید که همه‌ی سپاهیان آتن برای برخورد بااو به آرایش جنگی درآمده اند . کمکی که سپارتیها به آتن وعده داده بودند پدیدار نشد ، زیرا سپارتیها بـه انتظار ماه پُر بودند ؛ پس تنها پلاتیان به یاری آتینها آمدند . پس‌از درنگی که بطور گویایی هنوز از اختلاف نظر حکایت میکرد ، میلتیادس ، درحالی کـه فکر سرنوشت بخشایش‌ناپذیر ارتریه درهمه‌سرها هنوز زنده و روشن بود ، تاخت‌آورد . پارسیان و سکاهـا خط مرکز را شکافتند، ولی دوجناح آتنی از پشت سرآنها به‌هم پیوستند وشکست سختی برسرآنها آوردند . پارسیان که عقب نشینی میکردند تا کشتیهایشان پیکرد شدند ، و آتنیها هفت کشتی آنهارا گرفتند .

داتیس ، که حتی تا آن وقت اثر ستمگری نابهنگام خود را درنیافته بود ، فکر میکرد که اگر ناوگان هنگامی‌که سپاه میهن‌پرست غایب بود فرارسدممکن‌ست که شهر تسلیم‌شود . الکمیونیدها ، رهبران دموکراتها ، در واقع ازدماغه‌ی سونیوم باسپر نشانه هایی دادند ، ولی سپاه به موقع بـا شتاب برگشت . چند روزی ناوگان پارسی گرد فالروم بیکاره ماند ؛ آنگاه که سرانجام دریافت که دیگرامیدی به‌خیانت نیست ، تازندگان نومید بسوی میهن برآب روانه شدند .

بجای این که با بازگردانیدن اسیران ارتری اعتماد دموکراتیك را نوکنند ، پارسیان آنهارا به شوش بردند ودر بیست‌و نه میلی شوش در اردریکا در کیسیه ، که میهن کاشیان کهن‌تر بود ، نشاندند ؛ پنج میل آن‌ورتر چاه‌آبی بود که باچرخ وسطل چرمی ازآن‌آب میکشیدند ، و چون ته نشین میشد نمك ، قیر ، ونفت فرامی‌آورد . اپولونیوس فرزانه‌ی تیانا آنهارا آنجا یافت کـه هنوز خاطره‌ی میهن پیشین خود را به یاد داشتند وبه زبان نیاکانی خود سخن میگفتند .[۳۹]

39 - Simonides, Frags. 89-90, 117; Herod. vi. 101 ff.; Thuc. i. 18. 1; Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 39; Plato *Menex.* 240; *Ins.* 9 . 13; Curt. iv. 12. 11; Philostrat. *Vit. Apollon.* i. 23 - 24.

فصل دوازدهم

سه پایتخت : همدان ، بابل ، شوش

از زمانی که اروپائیها پرسپولیس را از نو کشف کردند ـ که یك کار تدریجی بود که در پایان سده‌ی پانزدهم میلادی آغاز گشت ـ ویرانه های باشکوه آن در فکر جهان غرب نماینده ی ایران بوده است . پس ، دریافتن این که یونانیان هیچ گونه آگاهی روشنی از این شهر نداشتند تا آن که اسکندر فقط برای بانجام رسانیدن ویرانی آن به پرسپولیس آمد مارا قطعاً تکان سختی میدهد . برای یونانیان آن زمان ، سه نشیمنگاه پادهان هخامنشی بابل ، همدان ، وشوش بود . ما نباید آنها را برای نادانی شان سرزنش کنیم ؛ هیچ اشاره‌ای به پرسپولیس درسندهایی که از بابل ، فنیقیه، یامصر دردست‌است یافت نمیشود . برای یهودیها نیز پایتختهای‌پارسی بابل ، دژ اکباتان ، و کاخ شوشن بود .

کاخ داریوش دربابل

در اکباتان باید کاوش شود ، وچیزهایی که اتفاقی پیدا شده کمتر آگاهی‌ای به دست ما میدهند.[1] دربابل ، اگر داوری خودرا برپایه‌ی کشف یك سنگ یادبود زیبا در آنجا بگذاریم که روی آن متن اکدی سر گذشت‌نامه‌ی داریوش کنده شده

۱ـ اشاره هایی که به ساختمانهای هخامنشی در فیروزآباد ، قزوین ، وسلماس شده است نیاز به تأیید دارد .

است، داریوش نخست در کاخ نبوکدنصر درشمالی‌ترین نقطه‌ی شهرنشیمن کرد.[۲] ولی دیری نگذشت که داریوش کاخ خودرا برباروی جنوبی، غرب کاخ نبوپولصر و درست جلوی دیوار ستبر و خندق‌دار ایمگوربل ساخت. بر زمینی که از سنگ و شن پرشده بود بنیادهایی از آجرهای خوش ساخت گذاشته شد که طرح یك «اپّه‌دنّه» یا تالار ستونها بود، با ایوانهایی در دو کنار و جلو، که با برجهای چهار گوش نگهبانی میشد، وراه آن از پلکانی درجنوب بود، چنان که در کاخ نبوکدنصر دیده میشد. این‌سان نقشه‌ی اپدان (اپدانه) به‌معماری پارسی درآمد. داریوش نیزسنگ فرش سه گانه را ازهمان کاخ نبوکدنصر تقلید کرد: یك لایه‌ی درشت از قلوه‌سنگ و ملات آهکی، سپس یك لایه با سنگهای ریزتر، وروی آن یك پوشش رنگ سرخ بسیار زیبا، که پیش‌از آن دریونان باآن آشنا هستیم وازاین پس ازویژگیهای ساختمانهای داریوش میشود. تکه هایی از پایه‌ستونهای سنگ آهك سیاه نشان میدهد که هنری که در تخت جمشید باآن آشنا هستیم درآن زمان‌هم به‌کار میرفته؛ روی تکه‌های دیگری از زیرستونهای چهار گوش که ستونها برآنها نهاده شده بود نوشته‌ی خود داریوش دیده میشود.

همچنین بکاربردن آجرهای رنگی را که از گل نیست بلکه از آهك و شن ساخته شده، داریوش ازنبوکدنصر تقلید کرده بود، و روی‌آن آجرها همان لعابهای درخشانی را گذاشته بود که سلف بزرگش برای زیوردادن دروازه‌ی اشتار وجاده‌ی آن به‌کار برده بود. در ساختمانهای داریوش پیکر حیوانات، همان گونه که در ساختمانهای نبوکدنصر که خاستگاه آنهاست دیده میشود، نقش بزرگی را بازی میکند. برخی از اینها هموارند و پاره‌ای ازآنها کمی برجسته؛ خط هایی از لعاب سیاه صحنه ها را از یکدیگر جدا میسازد. نقشهای گل و بوته و ستونهایی با سرستونهای یونی‌مارپیچ دوگان، وپیکرهایی از ده‌هزار سرباز بیمرگ بالباسهای پرزیورشان دیوار ها را میپوشاند. کتسیاس، پزشك اردشیر دوم، این نگارگریهای

2 - F. H. Weissbach, *Babylonische Miszellen* (1903), No. X; cf. R. Koldewey, *Mitteilungen der deutschen Orient - Gesellschaft*, III (1899), 8; *Excavations at Babylon* (1914), p. 166.

لعابی پررنگ آمیزی را وصف میکنند، گرچه آنها را نه به‌نبو کدنصر نه به داریوش بلکه به سمیرامیس نسبت میدهد، ومیگوید که چهره‌ی سفید زنی را که دیده همان سیمرامیس است، که همان صورت را در واقع کاوشگران پیدا کرده‌اند.[3]

جایگاه پایتخت در شوش

آنگاه داریوش این فن ساختمان را درسته به‌شوش برد. با آن که شوش برای شاهنشاهی آن مرکزیت بابل را نداشت، ولی محل آن از همدان، پارسگرد، یا تخت جمشید بهتر بود، و به سر زمین میهن پارسیان نیز نزدیك بود. از شوش یك جاده‌ی آسانی تقریباً بسوی غرب از میان جلگـه‌ی پهن به بابل میرسید. یك راه باریکی بسوی شمال سربالا به بلندیهـای کواسپس از میان سرزمین او کسیها که اغلب مستقل بودند به همـدان میرفت. در تابستان راه باریك دیگری بسوی جنوب غربی به‌تخت جمشید وپارسگرد میرسید و از روی کوههای بلند میگذشت که برای گذشتن از آنها حتی پادشاهان پارسی به‌راهزنان آن باج میدادند؛[4] وقتی زمستان گردنه‌ها را پرمیکرد، یك‌راه دیگری که از کنار خلیج فارس دورمیزد دردسترس بود، زیرا در زمستان جلگه‌ی کرانه‌ای نمناکی نا سالم خودرا از دست میداد.

بخش مهمی از ثروت شوش از دادوستد با خلیج فارس می‌آمد، که در آن زمان خیلی بیش از امروز به‌خلیج نزدیك بود. در سده‌های پنجم و چهارم پیش‌از میلاد، چهار رودخانه‌ی بزرك این ناحیه ـ فرات، دجله، کواسپس، و اولیوس (که درآب‌رو پایین‌اش به‌نام پاسیتیگریس خوانده‌میشد) ـ مانند امروز به‌شط‌العرب‌وسپس به‌خلیج نمیریخت، بلکه به‌یك دریاچه‌ی‌مردابی بزرگی بالاتر درشمال غربی‌میریخت که از جزیره‌های کرانه‌ای بیرونش کـه درست بالای سطح دریا بودند درروگاههای گوناگون داشت. برای دادوستدگری که از خلیج می‌آمد، حتی پس از گذشتن از دریاچه، درآن زمان بایستی سیصدو هفتادوپنج میل در فرات بالا برود تا به‌بابل برسد. از سوی دیگر، شوش فقط شصت و دو میل از بیت‌ایاکین یا اگینیس در

3 - Koldewey, *Excavations at Babylon*, pp. 127 ff.; Ctesias, in Diod. ii. 8.
4 - Strabo xv. 3. 4.

دهانه‌ی دجله دوربود ، و پاره‌ای ازاین فاصله را درهمان زمان میشد بر پاسیتیگریس باقایق ناوراني کرد .[۵]

جلگه‌ای که پشته‌ی شوش در آن‌است ازسرزمین گل‌ولای بابل بازمیشود ولی در ویژگیهای طبیعی با آن همانند نیست . به‌دلیل نزدیك بودنش به کوهها و کمی بلندتر بودن آن از جلگه‌ی بابل ، سنگ و گلی که رودخانه ها می‌آورند درآنجا غربال میشود ، سنگ ریزه‌ها میماند و شن‌ریزه و گل‌آن به‌سرزمین گل ولای بابل میرسد . درنتیجه خاکی که به‌دست می‌آید پرزور است و بارآوری آن تقریبا تمام‌نشدنی‌است ؛ مردمان باستانی ادعامیکردند که جوو گندم مرتب یکصد تخم وگاهی به میزان شگفت‌آور دویست تخم بار می‌داد .[۶] ولی نه ماه از سال گرمای آن طاقت فرساست . بجز شکافی درجنوب غربی که شوش را به بابل پیوست‌میداد ، گرداگرد جلگه را کوه گرفته بود . در غرب و شمال غرب ، پشته‌ی باریك و دراز کبیر کوه بود . سرراست به‌شمال رشته‌های جنوب به شرق زاگروس بود ، و در شرق وجنوب شرقی آنها کوههای بلندتر مرکزی‌بود . در افق جنوبی تپه‌های پستی ازصخره‌های سرخ‌فام ازسنگ ریزه‌ی بهم‌چسبیده که سراشیبی به جلگه‌ی گل ولای را مشخص میکرد تار دیده میشد .

چنان که مردمان باستان دریافته بودند ، کوههای بلندی که تقریبا حلقه‌وار گرد شوش را گرفته بود بادهای خنك شمالی را در بیشتر سال می‌برید ، گرچه در زمینهای جنوبی‌تر میشد اثر آن بادها را حس کرد . در تابستان یك باد خشك داغ از بابل وخلیج فارس از میان شکاف جنوب غربی میوزید که همه‌ی گیاهها را خشك میکرد و مردم را ناچار میساخت به اطاقهای باریکی پناه ببرند ، که گرچه هوای آنها دم کرده وخفه کننده بود ، ولی با سقفهای برگ خرما که سه پا خاك روی آن

5 - Dur Yakin, Olmstead, *History of Assyria* (1923) , pp. 255-56; Aginis, Arr. *Ind.* 42. 4; cf. Strabo xv. 3. 5; Ampe, Herod. vi. 20; Aple, Plin. vi. 134; cf. Andreas, «Aginis,» *PW*, Vol. I (1893), cols. 810 ff. ; J. de Morgan, G. Jéquier, and G. Lampre, *Recherches archéologiques* («Mem.,» Vol. I [1900]), pp. 1 ff.

۶-سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۳ : ۱۱ .

را می‌پوشانید اقلاجلوی آفتاب سوزان را میگرفت. یك نویسنده‌ی یونانی میگوید که اگر سوسمار یامار میخواست در گرمای نیمروز از خیابان آنجا بگذرد میسوخت. آب سرد اگر در آفتاب گذاشته میشد بیدرنگ برای شستشو داغ میشد. جورا که برای خشك کردن پهن میکردند مانند دانه‌هایی که در تنور بو بدهند میتر کید و پف میکرد.[۷]

دراین وصفی کـه شده شاید گزافگویی باشد، ولی هیچ غربی‌ای نمیتواند آنرا از آنچه خود شاهد آن بوده ثابت کند؛ آنها که دلیری دارند تا خرداد و تیر آنجا بمانند در جه‌ی گرما را بیش از صد [فرنهایت] گزارش میدهند. تا ماه تیر رودخانه‌ها خشك میشوند. برکه‌هایی که کرانه‌های شنی را می‌پوشانند بسیار پر نمك‌اند، چون آب آنها از جبسین و آهکی که پای کوه ها را پوشانیده گذشته است. مانند غربی‌هایی که امروزه از آنجا دیدن میکنند، در روزگار کهن طبقه‌های بالاتر مردم به کوههای نزدیك ـ نه به‌دره‌های ناسالم دم کرده که بارشته‌های اصلی موازی‌هستند، بلکه به دره های کمی بلندتر، و اغلب تا بلندی پنجهزار پا، درست زیر قله های برفی ـ پناه میبردند.

تا ماه آبان با گشتن بادها بسوی شمال‌شرق جلگه آغاز خنك‌شدن میکرد، و گندم و جو به انبار می‌آمد؛ تا میان ماه نخستین باران می‌بارید و باد به جنوب شرقی و جنوب می گشت. زمستان کـه پیش میرفت گاهی یك برف تندی ممکن بود به‌جلگه بزند. تگرگ بیشتر می‌آمد، و گاهی‌شبها درجه‌ی هوا تازیر یخبندان پایین می‌آمد، و یگـاه یك ناز که‌ی یخ زمین را می پوشانید.

در دی و بهمن، توفانهای واقعی کـه در دریای هند انگیخته میشد به این سرزمین آسیب میرسانید. سیل صدمه‌ی بزرگی به‌خاك که از گرمای سخت تابستان گرد شده بود و به خانه های خشتی میزد. ولی باران خوش‌آمد را نیز همراه داشت که بیابان را به‌صورت بستر زیبای گل زنبق درمی‌آورد. همه‌جا علف بیرون‌میآمد. درختزارهای خرما وشبخسب و گز وچنار رنگ تازه به‌خودمیگرفت: درفروردین

۷ ـ همان کتاب، ۱۰.

باران می‌ایستاد و گیاهها رو به‌دگرگونی‌میرفت . در اردیبهشت خرمن جمع میشد. در دره هایی که برلبه‌ی جلگه بیشتر در پناه بود ، خرزهره‌ی سرخ با برگهای سبز برّاقش تا چندی می‌ماند ، و جز این از گیاه و رستنی فقط علف زرد شده‌ی بسیار و خارخسك می‌ماند .

فیل ، شترمرغ، گاووحشی، و گورخر دیرزمانی‌ست کـه در اثر شکار ازمیان رفته‌اند . شیر ، کـه در هنر شوش بسیار نموده شده ، امروزه کمیاب است و فقط در بیشه‌های کنار رودخانه‌هـا یافت میشود . ولی خرس ، یوزپلنگ ، گراز وحشی ، گرگ ، گربه‌ی وحشی ، روباه ، و سیخول هنوز آنجا هستند ، گرچه از شمار آنها کاسته شده است . شبها شغال به‌آواز اندوهناك به‌سگ وحشی زوزه میکشد . دراج و کبك پاسرخ را میتوان شکار کرد ؛ شاهین ، باز ، کرکس ، و کـلاغ جان سختی خودرا نشان داده‌اند . پرندگان آبی در زمستان ازاین سرزمین دیدن میکنند و با بسیاری از پرندگان کوچك خوشخوان درتابستان دراز کوچ میکنند .[۸]

بارانها به خودی خود برای‌این که حاصل را به بار بنشانند بسنده نیستند . یک بار دیگر کوهها به کمك می آیند . ازبرفهای آب شده ی آنها قناتها روان میشوند کـه بایك دستگـاه پرخرجی زمینها را آبیاری میکنند . ولی بیشتر این سرزمین با کنالهایی که‌از رودخانه های کوهستان کشیده‌میشوند آبیاری میشود که زردالو ، انگور ، هندوانه ، وخیاررا به‌بار می‌آورند . ازهمه نامبردارتر رود کواسپس است که اکنون کرخه خوانده میشود . ازسرچشمه‌ی آن ، که ازصخره‌ی نوشته‌دار بهستان دور نیست ، این رودخانه نخست بسوی جنوب غربی ، آنگاه بسوی جنوب شرقی ، وسرانجام بجهت جنوب ، دنبال‌دره‌های موازی میان رشته های کوه سرازیر میشود تااز میان یك دره‌ی باریك‌به ژرفای هزارپا بیرون میریزد وازنو سیرخود را دنبال میکند . درآن روزگاری که داریم بررسی میکنیم ، آب سرد روشن آن در غرب کاخهای شوش نزدیك به کاخها روان بود ؛ شگفت آور نیست که میشنویم که

8 - W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (1857), pp. 290 ff.; De Morgan *et al.*, *op. cit.*, pp. 28 ff.

پادشاه هخامنشی فقط از آب کواسپس می‌نوشید ودر سفر کوزه های آب آن را همراه می‌برد.[۹]

رودخانه‌ی‌دیگر شوش اولای بود، که یونانیان به نام اولیوس می‌شناختند،[۱۰] که در همسایگی شهر تا دوویك‌چهارم میل به کواسپس نزدیك میشود، و دوباره میچرخد واز دهانه ی جداگانه‌ای بـه دریاچه ی بزرگ میریزد. پیرامون شوش این دورودخانه بایك شبکه‌ی کنال به یکدیگر پیوسته میشدند، که در کرانه‌های آنها پشته های جداجدا دیده میشوند که، باخاك وسنگ وکلوخ ساختمانی که از خانه های توده‌ی مردم روی هم ریخته، به‌هم وصل میشوند؛ بازمانده‌های این شهر برزمینهای پهناوری پراکنده‌است چنان که تقریباً میتوانیم برآورد کهن را که‌دور این‌شهر پانزده میل‌بوده بپذیریم.[۱۱]

باروی داریوش

برخلاف تخت‌جمشید، شوش یك بنیاد نوین شاهانه نبود. از روزگاران‌پیش از تاریخ این جایگاه را مردمانی اشغال کرده بودند که سفال رنگی آنهـا را برای زیبائیش می‌ستاییم. روی پشته‌ای که کم‌کم ازخاکروبه‌ی آنها بالاآمد، جانشینان آنها پرستشگاهها وکاخها برپا کردند، که میتوان از روی آثار آنهـا یك تاریخ واقعی ایلام را نوشت.[۱۲] این ساختمانها نیز به‌نوبه‌ی خود ویران‌شدند، ودرپادشاهی داریوش آن پشته‌ی اصلی نزدیك به‌یکصد پا از بستر رود کواسپس بالاآمده بود، و این رودخانه در آن زمان شیب تند غربی آن را می‌شست. اینجا داریوش، مانند سلوکیان پس از او، باروی خود را ساخت. در نوشته‌ای که سازمان نوینی را که به‌شاهنشاهی داده وصف میکند، داریوش میگوید: «دژهای بسیاری که پیش ازاین ویران بودند، نو کردم. باروی ویران را باز ساختم. دژهای گورنمه و الانوش را

۹ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۸۸؛ نیز نگاه کنید به سترابو، دفتر ۱۵، ۳: ۴.

10 - Olmstead, *op. cit.*, pp. 291, 437 - 38, 480; Dan. 8: 2, 16; Strabo xv. 3. 4; Arr. *Anab.* vii. 7; *Ind.* 42; Plin. vi. 99; Ptol. vi. 3. 2.

11 - Strabo xv. 3. 2.

12 - George G. Cameron, *The History of Early Iran* (1936).

ساختم .»[۱۳] یونانیان این‌جایگاه را همان ممنونیوم میدانستند، که تیشونوس ، پدر آن ممنون که به نیروی برای کمك دفاع کنندگان فریجی آمده بود، بنیاد گذاشته‌بود.[۱۴] از دژبندیهای بارو فقط یك رشته‌ی سست دیوار ، ظاهراً بدون برج ، در لبه‌ی آن یافت شده است.[۱۵]

در باشکوه‌ترین دوره‌ی ایلام پشته‌های دیگری درشمال، شرق ، و جنوب بالا آمده بود . داریوش اینها را نیز برای ساختمان به‌کار برد ، وتا پایان ۵۲۱ کاخ آماده گشت وداریوش درشوش نشیمن کرد .[۱۶] ولی همه‌ی آنها چنان بکلی ویران شده‌اند که نمیتوان آنهارا به‌صورت روشنی بازنمود . درمیان دیوارشرقی پشته درشرق‌بارو که سه‌هزار پا جبهه داشت دروازه‌ای بود که درهر پهلویش یك برج زورمندی ساخته‌شده ود . روی دیواراین برجها (اگر همانندی آن را با دروازه‌ی اشتار نبوکدنصر در بابل بپذیریم) ، بایستی روی آجرهای صاف نقشهای زیبای برجسته‌ی پیکرشیرهای خرامان و نشسته، گاوهای بالدار ، وشیرشاهینها باشاخهای بز، پنجه ودم‌شیر ، وچنگال شاهین جای پنجه‌های پا نمایانده شده باشند . اینجا نیز آجرهای کوچکتری یافت‌شده که نقشهای لعابداده‌ی آنها همین جانوران وهمچنین نقش روی‌نشان را که شیری گاوسفید زرین سم را میکشد مینمایاند .

لتهای درها چوبی‌بود ولی با ورقه‌های پرنگ پوشیده شده و از روی ذوق با گلکهای نوك‌تیز آرایش شده‌بود.درها روی‌بازوهایی‌میگشت که باپرنگ پوشیده‌بود و این بازو ها در پاشنه گاهها روی سنگهایی به درازای پنج پا قرار داده شده بود . زیر یکی ازاین سنگها آوندی از مرمر به بلندی چهار گره بود که زمانی در آن نهاده‌های بنیادی را گذاشته بودند . تکه‌های همانندآجرهای سخت با همان نقشهای

13 - Weissbach, *ZDMG*, XC (1937), 80 ff. ; *ZA*, XLIV (1938), 150 ff. ; Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 7; J. M. Unvala, in A.U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 341-42.

۱٤ ـ هرودوت ، دفتر ٥ ، ٥٤ ؛ دفتر ۷ ، ۱٥۱ .

15 - Contrast Marcel Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893) , pp. 117 ff. , with J. de Morgan *et al.* , *Recherches archéologiques* (1900), p. 88 .

۱٦ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۲۹ .

برجسته‌ی جانوران نشان میدهد که برجهای دیگری در دیوار جنوبی، دربارو، و جاهای دیگر نیز بوده‌است.

فقط روی پشته‌ی ساختگی در شمال بارو ساختمانی می‌یابیم که نقشه‌ی آن‌را به‌یقین میتوان معین کرد وتاریخ آن حتمی‌ست. دریك نهاده‌ی بنیادی چندبرگردان کوچك مهر اززمان هخامنشی دیده میشود، ولی‌بانجام رسیدن این ساختمان‌بدست داریوش از یك سند یگانه که به صورت یادبود بنیادآن نگاه داشته شده پیداست. این سند تقریباً تنها نمونه‌ی خوانای میخی پارسی روی لوحه‌ی گلی‌ست. دیپاهای دیگر این سند، به هریك از سه زبان رسمی، همه‌جا سراسر این ساختمانها یافت میشود: درخود کاخ، دربارو، پراکنده درقسمت عمده‌ی این‌ناحیه‌ی شاهانه، وحتی در جایی که به نام «برج دژ» مشهور شده که از گوشه‌ی جنوب شرقی پیش آمده است.

پس از درآمد معمولی، داریوش از جزئیات ساختمان و مردمان گوناگونی که درآن دست داشتند سخن میگوید:

این کاخ «هدیش» است که درشوش کردم. ازدورآرایش‌آن آورده شد. فرود بوم کنده شد تا دربوم به‌سنگ رسیدم. چون کنده شد، با خرده سنگ‌پر شد، یکی ٤٠ ارش به‌بلندی، دیگری ۲۰ ارش به‌بلندی. برآن خرده سنگ کاخ فراساخته شد. و این که بوم فروکنده شد وباخرده سنگ پرشد و خشت زده شد، مردم بابل آن راکردند. چوب نوژن، این، لبنان نام کوهی‌ست، از آنجا آورده شد؛ مردم اسوری‌آن را تا بابل بردند، از بابل کرکیان و یونیان تا شوش بردند. جغ ازگندار آورده شد و ازکرمان. زر از سپرد و از باختر [بلخ] آورده شد که اینجاکار کرده‌شد. کاسك کبود [لاجورد] و شنگرف که اینجا کرده شد از سغد آورده شد. کاسك خشین [فیروزه ؟] که از خوارزم آورده شد اینجاکار کرده شد. ارزه [سیم ؟ یا نام‌درخت] و سنگ‌دار [ابنوس] از مصر آورده شد. آرایشی که باآن دیوار نقش شد از یونیه آورده شد. پیلسته [عاج] که اینجاکار کرده شد ازکوشا [حبشه] و از هند و از هرووت [ارخج] آورده شد. ستونهای سنگی که اینجا کار کرده شد، ایرادوش نام جایی‌ست در خوز، ازآنجا آورده شد. مردان تراشنده که سنگ را کار کردند یونی و سپردی بودند. زرگرانی که زر را کار کردند آنها مادی و مصری بودند. مردانی که دار [چوب] را کار کردند آنها سپردی و مصری بودند. مردانی که آجررا (باپیکرها)کار کردند آنها بابلی بودند. مردانی که دیوار را نقش کردند آنها

مادی و مصری بودند . در شوش کاری بس نیکو فرمان دادم ، بس نیکو شد . مرا اهورمزد بپاید وشتاسپ پدر مرا و دهیوی مرا .[۱۷]

زمانی که این سند نوشته شد وشتاسپ هنوز زنده بود ؛ پس این کاخ در نخستین سالهای پادشاهی پسرش ساخته شد . آجرهای بسشماری که درفرش کردن آن به کار رفته ـ که تنها نوشته‌ی پارسی دارد ، گرچه از رسم بابلی چاپ کردن با مهر پیروی شده ـ نشان میدهد ، چنان که نوشته‌های ساختمانی به صورتهای گوناگون نشان میدهند ، که بیشتر کاخ کار داریوش است . بدبختانه هیچ گواهی برای نقطه‌ای که اینها یافت شده در دست نیست ، ونمیتوان آنها را برای یك سالمر دقیق‌تر کارهای ساختمانی به کار برد . اینجا فقط یادآور میشویم که درحالی که برخی از نوشته‌های کوتاه که روی پایه‌ستونها کنده شده این ساختمان را یك « هدیش » ستونها یا فقط «هدیش» میخواند ، یکی از آنها واژه‌ی دیگر «تچره» را به کار میبرد .[۱۸]

ویرانه‌های کاخ بطورهراسناکی درهم‌برهم است . چنان که داریوش میگوید ، کاخ به طرز بابلی روی یك سکوی بلند ساختگی برپاشده‌است . جایگاه یك گورستان کهن‌تر ایلامی‌را دریك مساحت ۸۲۰ در ۴۹۰ پا هموار کردند وبرای پی‌سنگی‌خود کاخ زمین را ۲۷ پا کندند . درنقشه‌ی روی زمین ، داریوش اصولی را که پیشینیان آسوری وبابلی او نهاده بودند پیروی کرد : سه حیاط پشت سرهم که گرد آنها را تالارهای بزرگ و اطاقهای کوچك گرفته بود که ازخشت ساخته شده بود ؛ ولی جهت گیری آن به روش شمالی بود که کنارهای ساختمان رو به نقطه‌های قطب نما

17 - V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mem., » Vol. XXI [1929]), pp. 3 ff., 16 ff.; *Actes juridiques susiens: Inscriptions des Achéménides* («Mem.,» Vol. XXIV [1933]), pp. 105 ff.; *Mélanges épigraphiques* (« Mem.,» Vol. XXVIII [1939]), pp. 33 ff.; R. G. Kent, « Old Persian Inscriptions, » *JAOS*, LI (1931), 193 ff.; «The Record of Darius's Palace at Susa, » *ibid.*, LIII (1933), 1 ff.; «More Old Persian Inscriptions, » *ibid.*, LIV (1934), 34 ff.; E. Herzfeld, «Die Magna Charta von Susa, » *Arch. Mitt.*, III (1931), 29 ff.; *Altpersische Inschriften*, pp. 13 ff.; W. Brandenstein, « Die neues Achämeniden Inschriften, » *WZKM*, XXXIX (1932), 7 ff.; Unvala, *op. cit.*, p. 339.

18 - Contrast Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse*, pp. 38 ff., and Kent, « Old Persian Inscriptions,» *op. cit.*, pp. 213-14, with Scheil, *op. cit.*, p. 81, and Kent, *op. cit.*, p. 225.

بود . این سه حیاط از شرق به غرب ترتیب داده شده بود . گردا گرد تمام آن یك دیوار خشتی بود .

ازسوی شرق ، که‌روی آجرهای لعابدار نیزه‌داران سپاه بیمرگ که‌روزگاری دروازه‌را نگاهبانی میکردند تکرار شده‌اند ، به حیاط پیشگری درمی آییم ، که ۱۷۳ پا در ۱۷۹½ پاست وبا چارو که درآن تکه‌های آجر های وازده جا داده شده فرش شده‌است . درشمال یك ایوان باهشت ستون چوبی بزرگ روی پایه‌های‌سنگی بود ؛ روی دیوار پشت ، گاوهای بالدار در آجرهای لعابدار باز نموده شده بود که تقلیدی از گاوهای بالدار روی دروازه‌ی‌بزرگ اشتار دربابل بود . اینجا گمان‌میرود که گنجینه‌ای بوده که از آن اسکندر و جانشینانش فلزهای گرانبها را به تاراج بردند .

از دروازه‌ی شرقی‌یك راهروپهن یکراست ازمیان حیاط پیشگری درامتداد محور کاخ ، کمی به شمال غرب ، به حیاط مرکزی میرفت، که ۱۰۶½ در۱۱۸ پا بود . دیدار کننده‌ای که به این حیاط در می آمد ، در گوشه‌ی شمال شرقی ، زیرگرده‌ی خورشید اهورمزد ، دوجانور افسانه‌ای رو به یکدیگر می‌دید باتنه‌ی شیر ، تاج سه شاخ ، ریشدار وموی پف کرده روی‌گردن ؛ صورتشان گشته بطوری که چشم برآمده‌ی آنهارا نشان‌میدهد که‌آماده‌ی دوراندن نیروهای‌اهرمنی هستند ، وبالهای استنیده‌ی آنها خمیدگی زیبائی دارد . در شمال دو اطاق پذیرایی باریك دراز است ، نمونه‌ی معماری جنوبی ، که بایك واشد به هم پیوسته میشوند و در غرب آن حیاط فرش شده‌ای‌ست . دور این حیاط را یك ایوان ستوندار گرفته بود .

پس‌از یك‌رشته اطاقهای‌کوچك به حیاط خلوت‌میرسیم ، که ۹۱ پا و ۱۰ گره در۱۱۲ پا و۲ گره‌است ؛ این حیاط باآجرهایی اندکی کمتر ازیك پای مربع فرش شده . قابهایی از شیرشاهین‌های بالدار در آجر لعابدار گرد این حیاط را گرفته . دالانهای میان آنها نیز باآجر فرش‌شده ، ولی اطاقهای خصوصی‌تر با قلوه‌سنگ و چاروی‌آمیخته، و روی آن بارنگ سرخ اخرایی که معمول ساختمانهای داریوش است پوشانده شده . شمال این حیاط اندرون است که در آن میتوانیم بانوان پرناز

دربار شاهنشاهی‌را انگار کنیم . دوتا از اطـاقهای دراز دو تالار عمده‌را از هم جـدا میکرد . درآیـگاه تالار کوچکتر ازشمال بود ودر هر دو سرآن رخت کن بود ، و تالار بزرگتر ، درگوشه‌ی شمال غربی ، ودرآیـگاه و پیش‌تالارهای آن به جنوب‌بود . پس‌از گذشتن از دالانهای کوچك‌گوناگون ، سه درایگاه می‌بینیم که پایین به‌حیاط خلوت میرود ، زیرا تمام اندرون به بلندی ده‌گره بایك لایه سنگ وچارو ، یك‌لایه آجر ، ودوباره یك لایه سنگ و چارو بالا آمده (که شاید یك باز سازی دیرتری باشد) .

درجنوب حیاط خلوت ، آن سوی‌گاوهای بالدار، نگهبانان ، و شیرشاهینها ، دو اطاق دراز بهم چسبیده‌ی موازی‌ست کـه با آجرهایی که بارنگ اخرایی قرمز پوشیده شده فرش شده وچنان دیوارهای ستبری دارد کـه تالارها که ژرفای آنهـا فقط ۳۰ پا و۳ گره‌است ، ۱۱۰ پا و ۱۰ گره پهنادارند . درجنوب‌آنها اطاق‌آسودنگاه شاه است .

درشمال غربی ساختمانهای کاخ اطاق تخت شاه بود . درآیـگاه‌آن دروازه‌های چوبی بود که از ورقه‌های پرنگ پوشیده بود ومانند درهای دیگر روی پاشنه گاه سنگی میگشت . پایه‌ی تخت را میشود در سنگی‌که نوشته‌ی ساختمانی معمولی را دارد باز شناخت . مانند « اپدانه » در تخت جمشید ، کـه بیگمان این پیش‌ساختی ازآن بود ، پایه ستونها زنگ مانند و ستونها خیاره‌دار بود ؛ مارپیچهای عمودی‌زیر دستهای گاوهایی که پشت به پشت هم زانو زده‌اند ، این نوع سرستون سرهم شده‌را تکمیل میکرد که روی آن تیرهای سقف گذاشته شده بود . اثر رنگ سرخ نشان میدهد که چشمهای گاو آرایش شده بود . تختگاه بزرگ ۱۹۲$\frac{۳}{۴}$ پای مربع بود ،و سقف را شش ردیف هریك از شش ستون نیرومند نگاه میداشت . در طرف شرق و غرب ، راه تختگاه از ایوانهایی بود که دو ردیف از شش تا ازهمین ستونها به ژرفای ۵۷$\frac{۱}{۲}$ پاداشت . درشمال وغرب ، پایین‌ترازسطح سکو ، اثرچندکوشکك جای پردیز یاباغ را نشان میدهد ، [۱۹] که ازرودخانه‌ی نزدیك به‌آن به آسانی آبیاری میشد و

۱۹ - استر ۱ : ۵ ؛ ۷ : ۷ .

بابرجی در گوشه‌ی شمال غربی نگهبانی میشد .

امروز ، شوش یك توده‌ی درهم برهم ویرانه‌هاست ، که نقشه‌ی روی زمین ساختمانها را به دشواری میتوان روشن ساخت .[۲۰] در خود کاخ کمتر سنگ به‌کار رفته وازاپدان چیزی به جا نمانده‌است . زرآن‌را اسکندر به‌تاراج برد ، وازچوبهای کُنار که در آن به‌کار رفته بود جز پنجی خاك نمانده است . تنها خشت ناچیز آن بیشتر حفظ شده است .

اگر پرده‌های رنگارنگی که در کتاب استر وصف شده پوسیده و خاك شده ، آجرهای لعابدار آن‌را باهمه‌ی شکوهش میتوان ازتکه‌های بیشماری که مانده باز ساخت . چه بسا که نمیدانیم آنها را کجا باید جا بدهیم ، ولی اقلا نقشها را میتوان سرهم کرد . از این نقشها میشود نمایش رنگهارا که چشم فرستادگان یونانی‌را خیره میکرد وبه آنها ثروت ونیروی شاه‌بزرگ را می‌فهماند بیانگاریم . « داریوش شاه گوید : آنچه کرده‌ی من‌است پیش‌ازاین نکرده بودند . من نمیتوانستم آن‌را به‌انجام رسانم اگر اهورمزد مرایاری نداده بود . به‌خواست اهورمزد باشد آن چه کرده‌ی من‌است بس نیکو به‌نظر آید . »[۲۱]

ولی باآن‌چه که گفته شد ، شوش یك شهر بیگانه ودر سرزمین بیگانه بود . پشت سر آن یك‌تاریخ درازی ازپادشاهان باستانی‌مردم دیگری بود . داریوش‌بزودی از گرمای طاقت فرسا ، معماری خشتی ، و آرایشهای بیگانه‌اش خسته شد . او بـه فکر پایتختی درسرزمین میهن افتاد که بنیادش را خود بگذارد .

20 - R. de Mecquenem, in Pope, *Survey,* I, 321 ff.

21 - Susa column base, Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse,* pp. 44 ff.; Herzfeld, *Altpersische Inschriften,* pp. 21 - 22 .

فصل سیزدهم

تخت جمشید

جایگاه پایتخت نوین

پارسگرد بطور گویایی از خاندانی که زیر پا گذاشته شده بود سخن‌میگفت، و داریوش جویای جایگاه نوینی برای پایتخت خود شد. بیست و پنج میل پایین‌تر در دره‌ی ژرف وباریك وپیچ‌وخمدار رودخانه‌ی مدی که جلگه‌ی پارسگردراآبیاری میکرد، یك‌راه ازصخره بریده به جلگه‌ی پهن‌تردیگری میرفت. ازمیان این‌جلگه رودخانه‌ی بزرگتری، اراکسس،[1] روان بود که خاك بارآور را آبیاری میکرد، تاآن که در دریاچه‌ی بزرگ نمك درفارس جنوب غربی ناپدید میشد. دوپشته در مرز صخره‌ی شرقی دههای پیش از تاریخی را که گواه برروستانشین‌های پیشین بود میپوشانید.[2] بر یك صخره‌ی بلند تند در شمال یك نقش برجسته روی صخره دیده میشود که از زمانی پیرامون دوهزار سال پیش‌ازآن دوره است. دوپرستنده درپیش دو ایزد مار نشسته ایستاده‌اند، وپیشکاری پشت سرآنهاست، وپشت سر پرستندگان یك زن نشسته است که تاج بارودار برسر دارد.[3]

۱ - سترابو، دفتر ۱۵، ۳: ۶.

2 - Alexander Langsdorff and Donald E. Mc Cown, *Tall-i-Bakun A, Season of 1932* (1942); cf. E. Herzfeld, *Iranische Denkmäler*, Vol. I A (1932); *Iran in the Ancient East* (1941), pp. 9 ff.

3 - Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 5 and Pl. IV; for date cf. N. C. Debevoise, «Rock Reliefs of Ancient Iran,» *JNES*, I (1942), 80.

درست پیش از آن که رودخانه مدی به گوشه‌ی شمال شرقی درآید، دره باز میشد. دراین کنج امن، که تکه سفالهای رنگ‌آمیزی‌شده‌ی آنجا گواه برمردم‌نشین پیش از تاریخی دیگری‌ست، داریوش به نظر می‌آید که «ستخره»، دژ، را بنیاد گذاشت که نیای استخر پایتخت نامبردار سده های میانه است. دیواری از سنگهای ستبر شکاف میان تپه ودژبندیهای شهررا می‌بست وصورت «دروازه» ای را داشت. اینجا هررهسپاری ناچار بود دریگانه دروازه ی زیر برج نگاهبانی باج خود را بپردازد. گردونه ها وچارپایان باربرمیشد از گذرگاه دوراهه‌ی مرکزی، که سقف چوبی آن بایك ستون ودوجزر نگاه‌داری میشد، بگذرند؛ پیاده‌ها از پیاده‌رو زیر تخته سنگهایی که روی درگاه در هردو کنار گذرگاه بود میرفتند.[۴]

ازشهر باستانی که پیش از استخر بود، بیش‌از چند اثر بازنمانده است. ازاین اثرها، مهمترینش یك ستون خیاره دار بی‌پایه است کـه هنوز سرستون دو گاو را نگاه داشته که در مسجد جمعه بزرگ از نو به‌کار رفته‌است. در واقع روایت دست‌بدست رسیده هم میگوید کـه این جایگاه یك آتشکده ی پیش از اسلامـی بوده است. بلندی ستون، ۲۵پا و۷ گره، بسیار کوتاه تر از ستونهای مانده درتخت جمشیداست. رهسپاران دیگر از سرستونهای گـاو، پایه ستونهای زنگ مانند، طـاقچه ها، کناردرگاهها، جزرهای پیش‌آمده از سنگهای بزرگ تراشیده، وآوندهای نازك سنگی، که همه از نوع هخامنشی‌ست، گزارش میدهند.[۵]

ازاین واشد، تپه های سمت چپ به‌جهت جنوب میچرخند وپس‌می‌نشینند. سه میل تقریباً به جهت جنوب، یك صخره‌ی جدا کـه از شمال ـ شمال غربی به جنوب ـ جنوب شرقی کشیده شده و یك پوزه‌ی پیش آمـده آنرا ازشهر پنهان میکند، یك زمین تراز طبیعی در پای کوه رحمت به دست میداد. در اینجا شـاه

4 - E. N. Flandin and P. Coste, *Voyage en Perse* (1851), pp. 70 - 71: *Atlas* (1843-54); C. F. M. Texier, *Déscription de l' Arménie, de la Perse, et de la Mésopotamie* (1852), Pl. 137; R. Ker Porter, *Travels* (1821 - 22), I, 515.

5 - Flandin and Coste, *op. cit.*, p. 70 and Pl. 58; Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941), p. 276; Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 105 ff.

بر آن شد کـه مانشگاه خود را بنیاد گـذارد . مانند خود سرزمین ، ساختمانها و زمینهای کاخ نیز قرارشد پارس خوانده شود . نخستین یونانیان آنرا «شهرپارسیان» یا «پرسای» میخواندند . نویسندگان بعد از ترجمه‌ی غلط عمدی سراینده اسخیلوس پیروی کرده آن را پرسپتولیس، «ویران کننده‌ی شهرها» خواندند ؛ وبا آنها ما نیز این جایگاه را به‌نام پرسپولیس میخوانیم .[۶]

ساختمان پایتخت

زمانی که شورشهای آغاز پادشاهی سرکوبی شد ، کار ساختمان روی‌زمین سکو آغاز گشت . در درازای‌خط پیش‌آمده‌ی سکو ، پانصد یارد جبهه وبه ژرفای دوسوم آن ، به صخره شیب تندی داده ، وشاید خندقی در پای آن کنده شد . در درازای خطی که شیب داده شده بود ، تخته های بزرگ سنگ آهك خاکستری تند که در همانجا یافت میشود برای ساختن دیوار اصلی دژبندی روی هم گذاشته شد . اگر چه این تخته سنگها عمداً چند پهلو بودند برای این کـه بهتر به هم بچسبند ، بادقت آنهـا را تراشیده ، در رجهای منظم گـذاشته ، بندوبست کرده ، وبی‌ملات بابستهای سربی وآهنی سر کج دم پرستوکی به هم پیوست داده بودند. این همان‌نوع دیواری‌ست که در سراسر اژه‌ی شرقی وآسیای کهین غربی درهمین آخر سده‌ی ششم باآن آشنا هستیم .[۷]

به چشم کسی که از شمال نزدیك میشد ، این پایتخت نوین چون دیوار بلند سفید سنگی‌ای می‌نمود که برسر آن دیوار خشتی دیگری بود که بلندی‌آن را رویهم به شصت پا میرسانید ؛ همین دیوار خشتی در سمت جنوب بکلی‌نشیمنگاه شاهانه را ازچشم بیگانه پنهان میکرد . کسی که از غرب می‌آمد خوشبخت‌تر بود.

۶ ـ پارسه ، نوشته‌ی دروازه‌ی خشایارشا ۳ ؛ پرسای، کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ۷ : ۱ وپس‌ازآن ؛ بروسوس ، کرته‌ی ۵۶ (S) ؛ «شهر پارسیان» ، اسخیلوس ، پارسیان ، ۱۵۷ ؛ پرسپتولیس ، همان کتاب ، ۶۵ . وصفی که در زیر می‌آید در خود پرسپولیس نوشته شده است . دکتر اریك ف . شمیت ، رئیس‌هیئت‌کاوش بنداد شرقی‌دانشگاه شیکاگو درایران ، ودکتر دانلد ا . مککون‌معاون‌او ، آن‌را خوانده‌اند . دکتر شمیت‌اکنون نشریه‌ی نهائی‌را آماده میکند.

7 - Cf. Robert Scranton, *Greek Walls* (1941), pp. 71, 73, 78, 167.

این سمت ، در درازای زمین‌کشیده‌ی پهن دیوار لازم نبود ، زیرا صخره‌ی تندشیب و تخته سنگهای بزرگ دیوار ، سکو را پنجاه پا ازجلگـه بلندتر کرده بود ؛ از این سو ازدور نظری به کاخهای بلند میشد انداخت .

در پای سکو ، در شمال ، غرب ، و جنوب مردم‌نشینهایی درست شد ، نه یك شهر واقعی چنان که در استخر پیدا شد ، بلکه فقط کاخهای جدا جدای آزادگان و بزرگان ، که پایه ستونهای سنگی داشتند . گرد آنها راکلبه‌های خشتی پیشکارانشان و کارگرانی که زیر نظر آنها کار میکردند گرفته بود . اثر دیوارهای باریك‌نشان میدهد که این خانوارنشین‌ها شاید دژبندی سنگینی نداشتند .[۸]

درشرق سکو ، درپای کوه رحمت ، دیوار دیگری کشیده‌شده که فقط‌خشتی ست . برای این که جلوی ریزش شیب تند گرفته شود ، نخست یك دیوار آجری باریك کشیده بودند که روی سنگهای بزرگ غلتیده ساخته شده وسردیوار باآجر خرپشته پوشانیده شده بود . پس از آن خندقی‌بود که در آن آبی که از تپه هابسوی پایین روان بود جمع‌میشد وبه یك تونل بزرگی‌میریخت که ازمیان سنگ‌درهمانجا بریده شده بود ، به پهنای چهارپا وبلندی شش یاهفت‌پا ، وباتخته سنگهای‌ناهموار تراشیده پوشانیده شده بود . رشته‌ی اصلی دژبندیها با برجهایی نگاهبانی میشد که هر کدام شصت پای مربع بود ومیان آن از خرده سنگ وخرده آجر سخت فشرده و روی آن باخشت منظم چیده شده بود . این برجها بایك دیوار پرده‌ای به کلفتی سی و سه پا وبلندی شصت پا به هم پیوست داده شده بودند .

در طرف درونی این دیوار ، در اطاقهای کوچك نامنظم پیش آمده پادگان بسر میبرد . مقدار بسیاری پیکانهای برنگی وآهنی ، سرنیزه ها وتیغه های آهنی ، وتکـه های جوشن آهنی وبرنگی یافت شده کـه بسنده مقصود را نشان میدهد . هویزه‌های برنگی نشان میدهد که لشکریان سوار نیز دراینجا جای داشتند . ولی این ده هزار بیمرگان نامبردار در سربازخانه‌های خود ازآسایش وخوشی بهره‌ای نداشتند . بهداشت ابتدائی بود ، زیرا گندابروهای کوچك آجری به کوچه های

8 - Schmidt, *op. cit.*, p. 6.

دررودار به پهنای بیست‌پا میرفت که کنار رشته‌ی نامنظم سربازخانه‌ها بود . این که کف ها را کمتر جارو میکردند از این پیداست که سطح کف اطاقها بایك فرش نو به تندی بالا می‌آمد یا گاهی آن را هموار میکردند . هیچگونه اثری از کاچالی دیده نمیشود ؛ سربازان لابد روی زمین میخوابیدند و سلاح عالی خود را روی هم میچیدند یا به میخ آویزان میکردند . ولی این که این بیمرگان نوشابه‌ی فراوان داشتند ازسفال آنجا پیداست ـ جره‌های بلند وباریك می با ته تیز که در کف اطاق گلی جای داده شود ، جوشکهای ته صاف برای دم دستی ، کوزه هایی بالبه هـای سه بر گی ، قمقمه های پهن برای جنگ ، و پیاله های جرعه ریز کـه از دهانه‌ی آنها نوشابه یکراست به دهان میریخت ، زیرا به نظر می‌آید که به پنگان نیـازی نداشتند . دستگاه دژبندی بایك دیوار سوم که‌آن نیز ازخشت و دنبال آبریز کوه رحمت بود تکمیل میشد .[9]

روی یك تخته سنگ بسیار بزرگ کـه درطرف جنوبی روی دیوار پربست جای داده شده ، نوشته هایی در پیرامون ۵۱۳ کنده شده کـه هدیه نـامه ی این دژبندیهاست :

اهورمزد بزرگ ، که مهست بغان است ، که داریوش را شاه کرد ، اویش شهریاری‌داد. به خواست اهورمزد داریوش شاه است .

گوید داریوش شاه : این دهیوی پارس ، کـه اهورمزد به من داد ، کـه نیواست ، اسبان خوب ومردان خوب دارد ، به‌خواست اهورمزد و من ، داریوش شاه ، ازدشمن نترسد .

گوید داریوش شاه : مرا اهورمزد پشتی براد باهمه‌ی بغان دیگر ، واهورمزد این دهیورا ازسپاه دشمن ، از بدکردار ، واز دروغ بپاید . به این دهیو مزند ، نه‌سپاه دشمن ، نه‌بدکردار ، نه دروغ ! بااین نیازبری اهورمزد را میخوانم ، با همه ی بغان ، این را به من اهورمزد دهاد بـا همه‌ی بغان .

منم داریوش ، شـاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه دهیوهایـی کـه بسیارند ، پسروشتـاسپ ، هخامنشی .

گوید داریوش شاه : به خواست اهورمزد ، اینهـا هستند دهیوهایی کـه من دارم ، بـااین سپاه پارسی کـه ازمن ترسد ؛ برای من باج آوردند . [پارس دیگر گنجانیده نشده ، اسگرته و هندوش افزوده شده ، واین سان زمان تقریبی آن به‌دست می‌آید .] اگر چنین بیاندیشی : « باشد که ازهیچ دشمنی نترسم ،» پس این سپاه پارسی را بپا ؛ اگرسپاه پارسی پاییده شود ، پس دیر

9 - *Ibid.*, pp. 7 ff., 15, 85 ff.

زمانی شادی بریده نگردد، بلکه براین ویس [خاندان] فرورسد.

تااینجا نوشته به پارسی بود. داریوش به زبان ایلامی پیش‌میرود:

در باره‌ی این که در این‌جا این دژ ساخته شده، درپیش اینجا دژی ساخته نشده بود. به خواست اهورمزد، این دژرا من‌ساختم، واهورمزد فرمان داد که این دژ ساخته شود ....، پس‌آن را ساختم، وآن را استوار وزیبا وبسنده ساختم، چنان که‌کام من بود.

این‌نوشته به اکدی پایان می‌یابد. بیشتر آن ازجمله‌های آشنا درست شده، ولی بجای سیاهه‌ی دهیوهای زیردست میخوانیم: «پارس، ماد، و دهیوهای دیگر با زبانهای دیگر، از کوه و دشت، این‌ور رودخانه‌ی تلخ (خلیج فارس) و آن‌ور رودخانه‌ی تلخ، این‌ور بیابان وآن‌ور بیابان.»[10]

دسترسی به پربست کاخ تنها ازغرب‌بود. درآیگاه ازپلکان دوگانه‌ی برگردانی بود که زیر برجهای پیش‌آمده‌ی اخم‌آلود در سکو جای داده شده بود. پله‌ها که کنارش جان‌پناه سنگی کنگره‌دار داشت به‌پهنای بیست‌وسه پا بود وبالارفتن از آن آسان بود ــ بلندی هریك از صد و یازده پله چهار گره بود ــ چنان که در مراسم میشد سوار اسب از آنها بالا رفت وبالای پلکان پا گرد پهنی بود. اینجا دیدارکننده‌ای که طرف توجه بود پیاده وبسوی جنوب به سنگابی که از سنگ سخت یك پارچه تراشیده بودند راهنمایی میشد، و آنجا خودرا شستشو و پاکیزه مینمود و جامه‌ی سفید تن میکرد تابتواند به‌پیشگاه شاه بزرگ باریابد.[11]

یك رشته جویهای آب زیرزمینی ساختمانهای گوناگون روی سکو را بـه یکدیگر می‌پیوندد و نشان میدهد که تمام این نقشه‌ی بزرگ جلوه‌گر فکر یک نابغه‌ی ناشناس معماری بوده‌است.[12] این‌نقشه هرگز تماماً به انجام نرسید ودرنخستین سالهای داریوش تازه دست بـکار آن شدند. خوشبختانه پیدا شدن دیوانسرای آن زمان، که یادداشتهای نوشته‌ی آن دربرجی دردیوار شمالی نگاهداری شده، به‌ما فرصت میدهد که ازکارهای ساختمانی آگاهی‌ای به‌دست آوریم. لوحه‌های پیشتر

10 - F. H. Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 80 - 87.
11 – Poseidon. Frag. 68 (J).
12 - Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, p. 224.

از سال دهم پادشاهی (۵۱۲) ست و تا سال بیست و هشتم (٤۹٤) ادامه دارد ، ولی بیشترینه‌ی آنها از میان سالهای نوزدهم تا بیست‌وپنجم است ، و نشان میدهد که سالهای ۵۰۳ ـ ٤۹۷ دوره‌ی بزرگ ساختمان بوده‌است .[۱۳]

دیوانسرای شاهانه

شگفت است که از دیوانسرای تخت جمشید یك لوحه هم به پارسی میخی‌که برای نوشته‌های شاهانه به‌کار میرفته نوشته نشده است . ازاین حقیقت شگفت انگیز فقط میتوانیم این نتیجه را بگیریم که نوشتن به پارسی صرفاً یك کار ساختگی بوده است . اکنون نیز میتوانیم بفهمیم چرا نوشته های پارسی مرتب با متنهای ایلامی واکدی همراه است .

بیشترینه‌ی لوحها به ایلامی نوشته شده است . از بخت خوب ، دیرزمانی‌ست که همبر کردن متن ایلامی نوشته‌های شاهانه باپارسی واکدی که پیشترخوانده‌شده بود ممکن گشته ، و به این ترتیب امکان دارد ویژگیهای ایلامی را چنان کـه در روزگار هخامنشی نوشته میشد پیـدا کرد . در شوش یك دیوانسرایی کـه اززمانی کمی پیشتر ازدیوانسرای‌تخت‌جمشیداست اززیرخاك بیرون‌آورده شد؛ این‌نوشته‌ها را میتوان با نوشته‌های شاهـانه‌ی کهن‌تر در یك واژه‌نامه روی ورقها فهرست‌وار گردآورد.[۱۴] وقتی که در می‌یابیم که واژه‌های عاریه پارسی درایلامی مکرر پیدا میشوند کار گزارش لوحهای دیوانسرای تخت جمشید بیشتر آسان میگردد .

چگونه این لوحهای ایلامی این سان نوشته شده ، از روی نامه‌هـای اتفاقی روشن میشود . شاید ازهمه جالب‌تر نامه‌ایست‌که به دختری ازداریوش اشاره‌میکند: « به ارینا ، آزاده‌ی بزرگ ، بگو : فارناسس (پرنکه) میگوید : داریوش شاه مرا فرمان‌داده وگفته‌است: یکصدگوسفند که ازدارایی‌من‌است به‌ارتیستون (ارتاشدونه) ،

13 - George G. Cameron, «Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions,» *JNES*, I (1942), 214 ff.; Richard T. Hallock, «Darius I, the King of the Persepolis Tablets,» *JNES*, I (1942), 230 ff.

۱٤ - پیش از پیدا شدن دیوانسرای تخت جمشید ، کمرون چنین واژه‌نامه‌ای را آماده کرده بود .

دخترم بده . و اکنون فارناسس میگوید : چنان که داریوش شاه مرا فرمان داده ، من تورا فرمان‌میدهم : اکنون به ارتیستون دخترش یکصد گوسفند بده ، چنان که شاه فرمان داده است . ماه ادوکنش ، سال شانزدهم [آوریل ۵۰۶]. نپیرسوکا نوشت (لوح را) پس از آن که ترجمه شد . »[۱۵]

این دختر داریوش که تازه پیدا شده دارای همان نامی‌ست که زن‌طرف‌توجه او ، ارتیستون ، دختر کورش دارد.[۱۶] او خواهر تنی ارشام و گوبریاس است ، که یکی از آنها عربها و حبشیها و دیگری کاپادوکیها را در لشکرکشی خشایارشا به یونان رهبری نمودند.[۱۷] در این زمان او پیرامون شانزده سال داشت ، واین بخشش شاید برای وردوك او بوده‌است.[۱۸]

جالبتر از این ، رسمی ست که این نامه برآن گواه است . فرمان داریوش « زبانی » داده شده است . فارناسس آن را « زبانی » بازگوکرده‌است . سپس ترجمان آن را « زبانی » بر گردانیده ، و پس از آن به دست دبیران رسمی ایلامی نوشته‌شده است . ولی برای آن که اعتبار شایسته به آن داده شود مهر شده است . به یاد می آوریم که چگونه داریوش در سرگذشت‌نامه‌ی خود میگوید که نوشته شد و در پیش او «خوانده» شد.[۱۹]

در میان سندهای دیگر ایلامی این دیوانسرای ، در چند سند سیاهه‌ای از فرآورده‌های طبیعی ، مانند روغن و گوسفند از شهرهای گوناگون که به انبار دار سپرده شده بود داده شده است . ولی بیشترینه‌ی آنها یادداشتهای پرداخت به سر کارگران دسته‌های گوناگون کارگران است که درمیان آنها شگفت‌آوراست که

15 - Cameron, *op. cit.*, p. 216 .

۱۶ - هرودوت ، دفتر ۷ ، ۶۹ : ۷۲ ؛ نیز نگاه کنید به دفتر ۳ ، ۸۸ .

۱۷ - نیز نگاه کنید به فصل هفدهم این کتاب .

۱۸ - کمرون ، کتاب نامبرده ، صفحه‌ی ۲۱۸ . چون معمول نیست که مادر و دختر همان نام را داشته باشند گمان میرود که بجای ارتوزوستره اشتباه گرفته شده باشد که دختر داریوش بود و کمی پیش از ۴۹۲ زن ماردونیوس شد (هرودوت ، دفتر ۶ ، ۴۳) .

۱۹ - بهستان ، بند ۷۰ .

آسوریان را نیزمی‌یابیم که‌به کار ساختمان روی سکو می‌پردازند. عموماًپرداخت‌به فرآورده‌های طبیعی‌است ــ اینقدر پیمان غله ، اینقدر آرد ، فلان‌قدر روغن ، چند کوزه می یا آبجو . گاه شماری با ماه یا چند برابر آن است ؛ گاهی نامهای‌ایلامی نگاه داشته شده ، ولی تمایل به جایگزین کردن ماههای پارسی‌ست ؛ روش کبیسه کردن مرتب در کار بود .

تا آنجا که میتوان مزدها را رسیدگی کرد ، به‌این کارگران به‌همان‌اندازه‌ی کارگران همانند در بابل ، و شاید بیشتر ، پرداخت میشد ، گرچه میان آنها فرق بسیار گذاشته میشد ، بویژه میان مردان و زنان ، و پسران و دختران . چند لوح نیز سیاهه‌ی پخش علوفه را برای شمار بسیار اسبها و خرها که در کار ساختمان به آنها نیاز بود نشان میدهد . بیشترینه‌ی کارگران نامهای ایلامی دارند ، همچنین بیشترینه‌ی دبیران ، ولی سرکاران پارسی‌اند ، وچند تن از آنها از پایوران بلند پایه هستند . در متنهای دیرتر ، مهمترین آنها گنجور شاهانه است .

اگرچه این لوحها بیشتر به ایلامی‌ست ، زبانهای دیگر دیوانی نیز بازنموده شده است . اقلا یك لوح بـه خط یونانی یونی آن زمـان کنده شده است . اگرچه آرامی از زمان کورش در دیوان برای فرمانهای شاهانه به کار میرفت ، ولی با لوح گلی سازگار نبود چون رنگ جوهر از روی آنها به آسانی میپرید . بکار رفتن بسیار آرامی از پانصد لوح سه‌گوش پیداست . چنان که از ریخت آنها پیداست‌این لوحها فقط نشانهایی برای نـامگذاری‌ست ، ولی آنها شکل‌واقعی الفبای آرامی را آنچنان که دبیران همزمان فرمانهایی کـه در کتاب عزراست به‌کار میبردند بـه ما نشان میدهد .

بسیاری از این لوحها کار دستکهای یادداشت را میکنند ، کـه شمارگری مقدماتی دبیران را میدهد . برخی از آنها بجز برگردان مهر چیز دیگری ندارد ، چون بر هر لوحی مهری دیده میشود ، که عموماً مهر پایوران بلند پایه است ، و گاهی نوشته‌ی آرامی دارد. زمانی که همه‌ی اینها گردآوری ومنتشر شود ، گنجینه‌ی بزرگی برای نمودن یك هنر نوین هخامنشی در دست خواهیم داشت .

نوشته‌ها و نقشهای ساختمهانهای داریوش

با آن که این گنجینه‌ی بخصوص نوشته ها مسئله‌ی تك‌تك ساختمانها را که به‌فرمان داریوش ساخته شده روشن نمیسازد، ولی نشان میدهد که از ۵۱۲ تا ٤۹٤ و بویژه از ۵۰۳ تا ٤۹۷ کارساختمان ادامه داشته‌است. اکنون برمیگردیم به‌نوشته‌ها و نقشهایی که در این ساختمانها یافت میشود تا زمان دقیق آنها را به دست بیاوریم و تأییدآن را درتاریخ معماری ساختمانهای گوناگون بیابیم.

میشود حدس بزنیم که نخستین ساختمانی که روی سکو ساخته شد نخستین واحد ساختمان کارگزاری، «خزانه»، بود؛ [۲۰] این‌ساختمان باهمان خشتهایی ساخته شده که درشوش به‌کار رفته‌است. آن‌ور کوچه روبروی‌سربازخانه‌ی بیمرگان، نمای باشکوه‌آن به‌بلندی سی‌وهفت پا و کلفتی هشت پا سربرآورده بود. برای‌جلوگیری از یکنواختی، در این‌دیوار دراز درفاصله‌های مکرر یکی‌درمیان‌طاقچه‌های چهار پله وفرورفتگی‌های عمودی ساخته شده بود. مانند دیوارهای جدا کننده‌ی درونی، نمای ساختمان بارنگ سبزفام پوشیده شده‌بود. برخی از آستانه‌های درها از آجر یا از سنك صیقلی‌شده بود. روی کف اطاقهای چاروشده با یك رنگ قرمز پوشیده شده بود، که چنان که دیدیم، از ویژگیهای ساختمانهای داریوش است. ستونها همه ازچوب بود، روی پایه‌ی سنگی گرد پهن با قالب نیمه گرد پشت ماهی، که زیر آن گاهی زیرستونی گذاشته بودند که رویش چهار گوش بود؛ مانند ستونهای پارسگرد، روی چوب ستونها را اغلب گچ گرفته و باآبی یا سرخ روشن ونقشهای لوزی سفید رنگ کرده بودند؛ گلکهایی به‌همین‌رنگها کناره‌ی درگاهها بود. روی تیرهای چارپرشده حصیر یا شاخه‌های خشك را پهن کرده بودند که روی آن سقف گلی کشیده شده بود؛ به‌نظر می‌آید که روشنی تنها از روزنه هایی بالا زیرسقف گرفته میشد. [۲۱] اینجا، شاید، داریوش منزل کرده بود تا کاخ خصوصی‌اش باسنگ پایدار برپا گردد.

20 - Arr. *Anab.* iii. 18 (خزانه‌های پارسگرد وتخت جمشید).

21 - Schmidt , *op. cit.*, pp . 16 ff .

از پلکان بزرگ در آیگاه به‌سکو ، دیدن کننده‌ای کـه باید به‌پیشگاه شاه بزرگ باریابد از کنار توده‌های سنگ کـه برای ساختمان آینده آماده شده بود میگذشت و به‌پلکان دو گانه‌ی بر گردان دیگری در جنوب شرقی راهنمایی میشد. چشم او نخست به‌میان نمای آن می‌افتاد کـه آنجا زیر کنگره های ستبر و میان حاشیه‌ای از گلکها نوشته‌ی یاد بودی ساختمان شاهانه بایستی کنده شود . مانند نوشته های دیگر کـه برای این قسمت سکو درنظر گرفته شده بود ، تا امروز جای آن سفید مانده است ، زیرا پیش از آن کـه بتوانند آنرا بنویسند داریوش در گذشت، و پسرش دربند این نبود که شکوه پدرش‌را یادآوری کند . دردوپهلوی میان این‌نما ، چهار پیکر از سربازان بیمرك کـه نیزه ها را به‌حالت خبردار خشك روی پنجه‌های‌پا گذاشته‌اند به‌نوشته‌ی شاهانه که وجود ندارد سلام‌میدهند ؛ همه‌ی آنها کلاه خیاره‌دار برسر و جامه‌ی دراز برتن و سپر دوسرگرد و میان‌باریك را در بازوی چپ دارند . بالای قاب گلك‌دار و درست زیر کنگره هـا ، دو پیکر کوچك جانوران افسانه‌ای‌بالدار پنجه‌های راست خودرا به‌ستایش‌بلند کرده‌اند. پشت سر آنها یك رج نماد از بوته‌های رسمی‌شده است که جلوی یك رج پایوران‌را که جامه‌های گرانبها برتن دارند میگیرد . اینها ازآن «هفت تن و خانواده هایشان»[۲۲] هستند که دارند از دروازه‌ی بزرگ سه گانه به تالار پذیرایی میروند .

از پله‌ها که بالا میرویم چشممان به‌نخستین نمونه‌ی نماد رسمی تخت جمشید می‌افتد ، که شیری است که دارد پشت کفل و تهیگاه گاوی را کـه روی دو پا بلند شده میدرد . پرداختگی وحشی این صحنه که بسیار تکرار شده بطورشگفت‌آوری دربرابر پند و یادآوری زردشت برای‌پرستاری مهربانانه‌ی گاو مقدس ایستاده‌است . درگوشه‌های سه‌پهلوی نما رجهای دیگری از خرماهای رسمی شده دیده میشود .

درطرف بیرون دوپلکان صحنه‌ها به‌ترتیب بر گردان‌است : خرماها ، شیروگاو، یك جای باریك برای نوشته ، و سپس بیمرگان . در اینجا سربازان بیمرگ یکی درمیان ، یا با همان لباس ولی با ترکش وکمان یا با کلاه‌گرد بلند، تنزیب ، وشلوار

۲۲ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۷۷ ، ۸٤ ، ۱۱۸ .

دیده میشوند. شمشیر کوتاه پارسی به کمربند روی ران راست بسته‌شده، ویك کماندان بیریخت از سمت چپ آویزان است. پیکر های دیگری از بیمرگـان همین طور یکی درمیان دور گوشه‌ها در دو طرف شرقی وغربی پلکان هست.

در انتظار شادی‌بخش میهمانی آینده، بزرگان یك‌یك و دودو، هفتادوشش تن درهرطرف هریك از دوپلکان ازپله‌ها بالا میروند. ازپلکان شرقی که بالا میرویم، سمت راست ما بزرگان با کلاه های خیاره‌دار بلند و جامه‌های دراز هستند که بـا جزئیات بیشتری ازبیمرگان نشان داده شده‌اند؛ آنها کـه سمت چپ هستند کلاه گرد بلند برسردارند و گاهی کمی بسمت جلو خم شده‌اند، و لبه‌ی آویزان کلاه در پشت است. یك تنزیب تنگـك تا زانو میرسد و یك کمربند گره‌دار کمر آنرا نگاه میدارد، درحالی که شلوار کمی تنگ و کفشهای نوك‌تیز لباس آنها را تکمیل میکنند. روی این برخی جبه‌ی سجاف‌دار تا روی پا انداخته‌اند که آستینهایش در دو کنارخالی آویزان‌است؛ این‌جبه‌ی سرافرازی‌ست، زیرا جامه‌ی‌دراز گروه دیگر بی‌آستین‌است. چند تن دیگرنیز گردن‌بندهای پهن‌یاباریك دارند که نشان‌دیگری از سرافرازی‌ست.[۲۳] بیشتر آنها سلاحی ندارند، گرچه چند تن از آنها کماندان دارند؛ پاره‌ای دیگر بجای آن شمشیر کوتاه یا هردو را دارند.

هنرمند ما یك حس تیزی از زندگی ویك لودگی تا اندازه‌ای سخت و زنده ولی منحرف دارد؛ برخی از درباریان خودرا گرفته وآماده کرده‌اند، دیگران در حالتهای بسیار غیر رسمی گرفته شده‌اند. آنهایی کـه درجبه‌اند خشك راه میروند و یك بازوی خودرا بالا نگاه داشته‌اند کـه لبه‌ی گرد آن نمایش داده شود. پایوران پیرتر با بادوبروت ازپله بالا میروند، یك پا روی پله‌ی بالایی ویك دست روی زانو که‌کمکی برای بالا رفتن باشد. برخی دست روی بازو یاشانه‌ی مردی که جلوی آنهاست زده اورا دعوت میکنند که گپی بزنند؛ دیگران نیازی به دعوت شدن ندارنـد. چند تنی برانگیخته و ناراحت میچرخند؛ پاره‌ای سنجیده‌ترانـد وآرام میگردند. یکی دست‌چپش را روی کماندان بیریخت گذاشته که ازتلوتلو خوردن

۲۳ ـ همان کتاب، ۱۱۳.

آن جلوگیری کند؛ دیگری همین‌خدمت را برای همراه جلویی خود انجام‌میدهد. یکی دست دوست خودرا درردیف پشت گرفته است. این بالاروندگان گاهی خود-آگاهانه به ریش خود دست میکشند که به بینند آیا «فرشِ‌ماهه» هنوز بطور شایانی تاب وچین ریش را نگاه داشته؛ کمی از ادب دور دیگری ریش همراه‌خودرا میکشد. همه گل میبرند، که شایسته‌ی جشن سال نوست؛ چند تنی گلهارا سفت و بی‌اندام چسبیده‌اند؛ دیگران گلها را بومیکشند و نشان قدردانی از آنها پیداست. مردی سیب بسیار بزرگی را میبرد؛ دیگری آن گوشه تند برگشته است که این پیشکش کمیاب‌را به بیند.

هرچند اثر کلی این نقشها بی پروا وسرگرم کننده است، بازرسی نزدیکتر نشان میدهد که چه درشت وناپرورده انجام گرفته است. بااین نگرانی که چگونه فضای‌نامنظم‌را پربکنند، نگارگر به کارشگفت‌آوری دست زده است. زیرشادروانی که روی هرتخته‌ی سنگ هست، سرهای بزرگتر ازاندازه‌ی کسانی که دریك‌گروه هستند روی یك خط راست دریك ردیف گذاشته شده وکلاههایشان به شادروان میخورد؛ چون پله ها بالا میرود اینها بـه بلندیهای گوناگون هستند و تنهایشان بیشتر کج وپیچیده به نظر می‌آید. سه گروه نخست هریك چهار پیکر دارد: یك پایور بلند باجبه‌ی دراز؛ دومی تنزیبی به تن دارد وباید به‌همان بلندی باشد، ولی چون پای خودرا بلند کرده کـه روی پله‌ی بالا بگذارد ران چپش به نظر کوتاه تر می‌آید؛ سومی که آشکارا کوتوله است، بر گشته و از روی شانه‌اش کـه به پهنای کامل نمایانده شده به پشت خود نگاه میکند، وپای چهارمی‌را، کـه او نیز کوتوله است وتقریباً پیکر پیشرونـده‌ی خودرا پنهان کرده، لگد میکند. درسه گروهی که پس از این می‌آیند، پیکر دومی‌ست که جامه‌ی دراز بر تن دارد. چهار گروه آخری پلکان هریك سه‌یا چهار پیکر دارد، اگر چه از گروه چهارم به بعد دیگر نیمرخهای دوگانه‌شده نیست، وبایکی‌درمیان بودن پیکرهای گام زننده وپیکرهای بالارونده‌آهنگ به دست‌آمده است. از گوشه‌ی پا گرد یك درباری که به‌گردن‌-بندی‌آراسته است بر گشته به پایورانی که بالا می آیند مینگرد. ازین پس دیگر

مشکل قدهای گوناگون که بالارفتن پله‌ها پدید آورده بود درمیان نیست ؛ گروه‌بندی پنج پنج است ، پیکر سومی جبه پوشیده و دو پیکر آخری پیکرهای دو گانه ـ شده است.

اگر با دقت بیشتر به جزئیات بنگریم ، بی پروایی تصور نگارگر در برابر پردازشدگی آنها بیشتر آشکار میشود . گذشته از کجی و پیچیدگی ساق‌پا ، ران ، و شانه ، می بینیم کـه مچی درمیان نیست و بازو یکراست به دست چسبیده ، میان شست وانگشتان فرق گذاشته نشده ، بندهای انگشت باخراشی نموده شده ، وبیش‌از این برای نشان دادن جزئیات دست کوششی نشده ، ریش و سبیل زشت و چین وتاب آنها درشت وناپرداخته است ، وبه بازوهاازپشت چینهای پارچه شکل داده شده‌است. چینهای جامه‌های دراز دردوطرف دستها آویزان‌است ؛ پایین درمیان دامنها چینهای گردی افزوده شده و پای‌افزارهای چرمی گرد قوزك پـا بسته شده است . ساقه‌ی گلها هرگز بطور شایسته به کلیک پیوست داده نشده ، و کلیک چون یك دایره‌ی ساده یاحتی چهارگوش باز نموده شده و گاهی باخطهای بریده پرشده است . پیکر- تراشان پارسی هنوز طرح‌وحالت‌را برپایه‌ی اصولی منظم نکرده بودند . پرداختگی فنی هنرعالی‌هنوز فرانرسیده بود . بهرحال هنوز نشانی از رکودی که پیکر تراشی هخامنشی سرانجام درآن افتاد دیده نمیشود . [۲۴]

در پاگرد بالا کـه دو پلکان آنجا به هم میرسند ، دربـاریان از پیش رجهای بیمرگان میگذرند ، که همه جامه‌های درازوکلاههای خیاره‌دار ، وحالت‌خشك‌دارند که ازیك‌سپاه باانضباط سخت حکایت میکنند ؛ یك دسته سپرهمراه دارند ، دیگران ندارند . مهمانان اکنون به ساختمان‌دروازه‌ی بزرگ سه‌گانه رسیده‌اند . مانندایوان جفتش درجنوب ، ایوان شمالی بادوستون باریك پرشکوه نگاه داشته شده ؛ نیمه‌ی پایین هرستون خیاره‌دار است ، وبالا پشت سرهـم یك غنچه‌ی پُر پَر ، یك رشته از چهار مارپیچ عمودی ، ویك‌سرستون است که از پیشتنه‌ی دو گاو باسرانسان درست

۲۴ ـ دوبند آخر برپایه‌ی نسخه‌ی ماشین شده‌ی کتاب زیر نهاده شده است : Cleta Margaret Olmstead, « Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art » (1936), pp. 4 ff.

شده که پشت به پشت یکدیگر زانو زده‌اند . گرداگرد دیوارهای ایوان برای آنها که از بالاآمدن پله‌ها خسته شده‌اند جای نشستن است .

زیر نماد اهورمزد ، داریوش خودش باچوبدستی و نیلوفر بیرون می‌آید که مهمانان را خوش آمد بگوید وبیمرگان را سان به بیند ؛ دو پیشکار کوچکتر پشت او هستند که آفتاب گیر زرین[۲۵] ومگس پران را بالای سراو نگاهدارند ودستمالی راکه رسم آسوری برای بکاربردن شاه اختصاص داده‌بودهمراه ببرند . پشت‌سرداریوش دروازه‌ی بزرگ سه‌گانه است که آسمانه‌ی آن باچهارستون بلند نگاهداشته‌شده . درغرب ایوان جنوبی اطاقهایی برای پیشکاران است .

پیشتر بسوی جنوب پلکان کوچکی‌ست . در طرف بیرون آن بیمرگان با جامه‌های دراز گام به گام به ردیف بانیزه روی پنجه‌ی پا ایستاده‌اند وتیر کش‌وکمان برپشت دارند . نقشهای طرف‌درونی پلکان روشن میسازد که مقصد تالار مهمانی‌ست . پیشگران ازپله‌ها بالامیروند ویکی درمیان جامه‌های دراز وتنزیب دربردارند ؛ یك گروه دستار پیچیده برسردارند که‌نوار پهنش زیر چانه آورده شده ولبه‌ی آویزان روی گردن دارد ، گروه دیگر باشلیق دارند که آن نیز زیرچانه می‌آید . زیر بغل یکی یك بزغاله‌ی پرجنب‌وجوشی‌ست که دستهایش‌را سفت گرفته‌اند که آرام‌باشد ؛ دیگری بره‌ای زیر بازویش می‌برد . روی شانه‌ی یکی می‌بینیم یك مشگك بزرگ شراب انداخته ، ولی نوشابه های کمیاب‌تر با دقت در پیاله های درباز برده میشود . خوراك پخته زیر سرپوشی که روی آن فشار آورده شده گرم نگاه داشته میشود . این‌چشم‌انداز اشتهاآور بایستی پای‌حتی‌آهسته‌ترین مهمانهارا به‌شتاب آورده‌باشد .

مانند نقشهای برجسته‌ی پلکانهای بزرگ ، کار روی این نقشها نیز بی پروا ولی بـدون دقت بسنده به جزئیات است . چشمها خیلی درشت است واز روبرو تمام نشان داده شده . پلکهای چشم گشاد مینماید ، دهنها راست ودستها بزرگ وبی‌اندام است .[۲۶]

25 - Plut. *Themistocl.* 16. 2.
26 - C. M. Olmstead, *op. cit.*, pp. 47 - 48.

از نوشته‌های همزمان آگاهی بیشتری در باره‌ی این « بزمهای میگساری » شاهانه به دست می‌آوریم.[۲۷] بزرگترین آنها مهمانی‌ای بود که درجشن زادسوران شاه داده میشد. دران روز شاه سرش‌را روغن‌مالی میکرد وپیشکشهایی به پارسیان میداد؛[۲۸] گفته‌شده است که در چنین روزهایی میشد کــه شاه تاپانزده هزار مهمان داشته باشد و چهارصد قنطار خرج کند.[۲۹] از آنهایی که خوانده میشدند که باشاه ناهار بخورند، بیشترشان بیرون جلوی دیگران میخوردند، و چند تنی کــه بیشتر طرف لطف بودند درون همخوراك شاه می شدند. حتی آنگاه نیز شاه تنها در اطاق جداگانه‌ای ناهار میخورد که با پرده‌ای « سفید وسبز و لاجوردی که بانوارهایی از کتان نازك و دیبای ارغوانی بسته شده بود »[۳۰] پوشیده شده بود و از میان آن شاه میتوانست دیگران‌را به‌بیند ولی‌خودش‌دیده نمیشد. فقط درجشنهای بزرگ همگانی درتالار بزرگ همه باشاه برسرخوان می‌نشستند.

چون شاه « بزم‌می »[۳۱] برپــا میکرد، آزادگان و بزرگان مانند پیش جدا میخوردند ولی سپس خواجه سرایی آنهارا فرامیخواند وبار می‌یافتند که‌درپیشگاه شاهانــه بنوشند. آنها بر « فرشی از سنگهای کبود، سفید، سیاه، و سرخ »[۳۲] می‌نشستند، وشاه برتختی‌که پایه‌هایش زرین بود می‌آرمید.[۳۳] نوشابه‌ی شاهانه‌را، پس‌ازآن‌که پیشمز رسمی آن‌را می‌آزمود،[۳۴] پایور بلندپایه‌ی درباری، خواجه‌سرای پیاله‌بر،[۳۵] درجام‌زرین[۳۶] فرا می‌برد. آزادگان ازباده‌های همگانی‌تر می‌نوشیدند، وسرورشان ازمی ویژه کــه فرآورده‌ی انگور خالیبون[۳۷] بردامنه‌ی آفتابی بالای دمشق[۳۸] بود برخوردار میگشت. پس از بزم، کاخدار شاه سرافراز بود کــه سرور

۲۷ ـ استر ۵ : ۶.

۲۸ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۱۱۰.

29 - Deinon, Frag. 19 (M); Athen. iv. 146 C.

۳۰ ـ استر ۱ : ۶.

۳۱ ـ استر ۵ : ۶ ؛ ۱ : ۵ و پس‌ازآن.

۳۲ ـ استر ۱ : ۶.

۳۳ ـ استر ۱ : ۶ ؛ نیز Duris, *Hist.* vii, Frag. 5 (J)

۳۴ ـ استر ۱ : ۷.

۳۵ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۳۴، ۷۷ ؛ کسنوفون، هلنیکا، دفتر ۷، ۱ : ۳۸ ؛ نحمیا ۱ : ۱۱.

36 - Phylarch., Frag. 43 (J); Suid. *s. v.* «Edeatroi.»

۳۷ ـ سترابو، دفتر ۱۵، ۳ : ۲۲.

38 - Poseidon., Frag. 68 (J).

میزده‌ی خودرا بخواباند.[۳۹]

معمولا شاه تنها ناشتا و نـاهار میخورد، گرچه گاهی میشد کـه شهربانو و پسرانش به‌او می‌پیوستند. برسرخوان زنان اندرون اورا با آواز ونواختن چنگ، یکی تنها ودیگران باهم، سرگرم میکردند.[۴۰] هزاران حیوان هـر روز در دربار شاه کشته میشد؛ سیاهه‌ی آنها اسب، شتر، گاو، خر، آهو، شتر مرغ عربی، غاز، وخروس دربر دارد. مقدار نسبتاً کمی پیش هر مهمان گذاشته میشد کـه میتوانست هرچه را نخورده به خانه ببرد. این کار ولخرجی وزیاده روی نبود، چون‌بیشتراین خوراکها بجای پرداخت ماهیانه به نگاهبانان بیمرگ وسربازان سبك سلاح که‌در حیاطها خدمت میکردند داده میشد. برای گرامیترین آزادگان رسم بود که فقط ناشتارا باشاه بخورند که بتوانند بعداً به همین روش از مهمانان خود پذیرایی کنند. همه‌ی خوراکها را روی خوان می‌چیدند، وپس‌از غذا افسری که کاردار خوان بود آن‌چه را که می‌ماند به‌بندگان وپیشکاران میداد که‌پرداختی دربرابر خدمتگزاری آنها بود.[۴۱]

در همین هنگام داریوش داشت نشیمنگاه دائمی خود را کـه از دیوار غربی بر جلگه برنگرنده بود میساخت. این ساختمان روی سکوی جداگانـه‌ای ساخته شده، و برخلاف بیشتر ساختمانهای تخت جمشید، نمای آن بـه جنوب است کـه آفتاب زمستانی‌را بگیرد؛ دو رج ازچهار پایه‌ستون سنگی هنوز بازمانده که‌جایگاه ستونهای چوبی راکه زیر آسمانه‌ی ایوان بوده روشن میسازد. از پشت نرده‌هـای ایوان، داریوش میتوانست یك چشم‌انداز زیبایی از جلگه سمت تپه‌های دور داشته باشد. در هر دو سر ایوان جزر پیش‌آمده‌ی یك پـارچه‌ای‌ست که برش آن نشان میدهد جای نهادن تیرهای سقف بوده‌است. درگاهها را، زیر قالبهای توگود قاشقی و خایدیس - و - پیکانی سه پر در قاب سه ابزاره، دو پیکر بسیار بزرگ بیمرگان نگاهبانی میکنند. در دیوار های خشتی طاقچه های سنگی یك پارچـه جای داده

39 - Diod. xi. 69. 1; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 D.

40 - Musicians, Parnades (Athen. xiii. 608 A); Suid. *s. v.* « Mousourgoi .»

41 - Heracleides of Cumae, *Pers.* ii (*FHG*, II, 96 .

شده، که آنها نیز زیر قالبهای قاشقی ست، و با نوشته‌های کوچك زیور یافته است. درآیگاه تالار بزرگ، که در دو پهلویش پنجره‌های خوب صیقلی شده‌است، داریوش را زیر آفتاب گیر نشان میدهد، و نوشته‌ای جایگزین نماد اهورمزد شده‌است.

سه رج هریك از چهار ستون چوبی آسمانه‌ی این تالار مرکزی چهار گوش را نگاه میداشت. روی تنها دری که به شرق باز میشود شاه به شیری که روی دو پا بلند شده خنجر میزند؛ روبرو، شاه باجانوری که سرشیر، چنگال شاهین، ودم کژدم دارد مـی جنگد. روی یك لنگه در در این دیوار کشمکش با گاو نقش شده‌است. سمت شرق و غرب اطاقهای خصوصی دیگری هست، کوچك و باریك، که در آنها دو طرف گذر گاههای تنگ شاه را نشان میدهد که با بچه شیری که زمانی گیلگمش بابلی آنرا دربند آورده بود گلاویز شده و میخواهد به آن خنجر بزند.

اطاقهای خصوصی‌تر دیگری در شمال است که از دو در به‌آنها راه می یابیم که پهلوی درگاههای آنها صحنه‌ی شاه با چوبدستی وگل و پیشکاران بامگس‌پران و دستمال نقش شده است. این اطاقهای خلوت خصوصیتشان از نقشها پیداست. در یك کنار درگاه پسری‌را بسیار زیبا کشیده‌اند که مویهای کوتاه تا بدارش با یك نوار سربند بسته شده ودر گوشش حلقه است؛ دریك دست یك عطردان مرمر نازك بلند میبرد؛ روی دست دیگرش دستمالی گـذاشته شده است. آن طرف‌در گاه روبروی این نقش، مردی اخگردان و سطل دردست دارد. قسمتهایی از این کاخ به‌اندازه‌ای خوب صیقلی‌شده که نام کنونی‌اش، «تالار آیینه»، بخوبی در خور آن‌ست.

روبروی درگاه گاودار درگاه دیگری به همان اندازه باریك است ودوپیکر بسیار بزرك از بیمرگان از آن نگاهبانی میکنند. از این درگاه پلکان کوچکی باز میشود که به سطح پایین‌تری بالای دیوار پربست غربی میرود. نقشها ونوشته‌های جبهه‌ی جنوبی از داریوش نیست بلکه ازپسر اوست. اکنون از همه‌ی ساختمانهای داریوش روی سکوی تخت جمشید دیدن کرده‌ایم.[۴۲]

۴۲ - درباره‌ی نوشته‌ها نگاه کنید به Weissbach, *op. cit.*, pp. 80 ff.; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.). *A Survey of Persian Art*, I, 371.

فصل چهاردهم

شاه خورده‌فروش

هرودوت، آن داستانگوی بزرگ، به ما آگاهی میدهد که کورش و کمبوجی باج رسمی بر گردن مردمان زیردست خود نگذاشتند و با دریافت پیشکش خرسند بودند. ولی داریوش باج و مالیاتهای دیگر گذاشت، و ازینرو اورا «خورده‌فروش» خواندند.[۱] مانند بسیاری دیگر از داستانهای این تاریخ‌نویس که ظاهراً نکته‌ای در آنها یافت نمیشود، بیان حقیقی آنها فقط از روی آگاهیهایی که‌به تازگی پیداشده به دست می‌آید. داریوش نه تنها یك دادگذار و کارگزار بزرگی بود، بلکه‌به‌نسبت آگاهی و روشنفکری‌اش، یك کاردان برجسته‌ی مالی بود.

معین کردن میزان وزنها و اندازه‌ها

در میان پادشاهان باستانی کمتر فرمانروایی می‌یابیم که مانند داریوش به‌این خوبی دریافته باشد که کامیابی یك ملت باید بر بنیاد اقتصادی سالم گذاشته شود. داریوش میدانست که نخستین بایسته، یك دستگاه منظم وزنها و اندازه‌هاست. چنانکه دیده‌ایم،[۲] «پیمانه‌ی شاه» (تقریباً برابر با بوشل امریکائی) داشت جایگزین پیمانه‌های خصوصی گوناگون ملکداران میشد؛ نکته‌ی مهمی‌ست که

۱ - هرودوت، دفتر ۳، ۸۹.
۲ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۰۸ این کتاب.

در پایان پادشاهی داریوش این کار جایگزین کردن تقریباً به پایان رسیده بود. یك نمونه‌ی رسمی از « ارش شاه » در دست داریم، که مانند خط کشی از سنگ آهك سیاه درست به درازای هیژده اینچ است، و نام و عنوانهای داریوش روی آن اصل بودن و اعتبار آن را نشان میدهد.[۳] سه پادشاه آسوری ـ تگلاث پیلصر سوم، شلمنصر پنجم، و سنا خریب ـ وزنه‌های پرنگی به شکل شیر فراهم کرده بودند، که روی آنها به آرامی نامشان و شماره‌ی « منه » (یا « پوند ») ای که وزن داشتند کنده شده بود، و با افزودن « از آن شاه » بـه نوشته‌ی روی آنها، آنها را قانونی و رسمی ساخته بودند.[۴] چنین شیری ولی سنگین‌تر درشوش یافت شده، نزدیك به وزنه‌ی بزرك پرنگی که زمانی به اپولون برانخیدی هدیه شده بود؛ آن نیز دسته‌ای دارد کـه بوسیله‌ی آن برای وزن کردن آنرا روی ترازو میگذاشتند، ولی وزن زیادش ـ ٤٦٥ پوند ـ نشان میدهد که بایستی هفت قنطار باشد.[۵] وزنه‌ی شیر دیگری درابیدوس در هلسپنت پیدا شده؛ بر آن به آرامی نوشته شده است: « درست میزان باشهرستان شاه، » و وزنش نشان میدهد که واحد آن قنطار اوبوئی ست.[۶]

داریوش نیز وزن دیگری را بـه نام « کرشه » درآورد. چند وزنه‌ی زیبا ـ صیقلی شده و نوشته‌دار پیدا شده است: در گنجینه‌ی تخت جمشید، در کرمان، و درجاهای دیگر. این وزنه‌ها به شکل هرم کوچکی‌ست کـه سر آنها پاکیزه گرد شده است. از نمونه‌ای که درگنجینه‌ی تخت جمشید پیدا شده، می بینیم که‌وزنش، اندکی کمتر از بیست و دو پوند، یکصد و بیست کرشه است، که متن اکدی آن میگوید که‌برابر بیست «منه» یا «پوند» چربتر است.[۷] از دوره‌های پیشتر و دیرتر مقدارهای زیادی وزنه به شکل اردك به دست آمده؛ چنین وزنه‌ای ازسنگ آهکدار

3 - M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), pp. 253 - 54.

4 - *CIS*, Vol. II, Nos. 1 ff.

5 - G. Lampre, in *Recherches archéologiques*, III («Mem.,» Vol. VIII [1905]), 175 ff.; M. C. Sontzo, in *ibid.*, IV («Mem,» Vol. XII [1911]), 38 - 39.

6 - *CIS*, Vol. II, No. 108; نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۱۰ این کتاب

7 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), p. 62; وزنه‌هایی که پیش‌از آن به‌دست‌آمده بود در Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. xxii - xxxiii, 104 - 5.

سفید باسایه‌های خاکستری وصورتی نیز در گنجینه یافت شده ؛ وزن آن پیرامون نیم کرشه است.[8] جالب است کـه در آن سر دیگر شاهنشاهی ، در الفانتین در مرز جنوبی مصر ، سربـازان مزدور یهودی وام خود را « از روی سنگ (وزنه) شاه » میپرداختند. کوچکترین وزن «هلور» (حبه) بود ، که از بابل همزمان نیزباآن آشنا هستیم.[9] ده «هلور» یك «چارك» میشد ، چهار « چارك » یك شکل ، و ده شکل یك کرشه.[10]

پرورش سکه‌زدن ؛ تعیین میزان سکه درزمان داریوش

ولی‌وزن کردن فلزهای گرانبها همچوصورتی از دادوستد پولی درهمان زمان هم کهنه شده بود . در حقیقت ، پول سکـه در بخشهای پیشرفته‌تر شاهنشاهی کـه دیرزمانی بود سکه میزدند چیز تازه‌ای نبود . در همان آغاز تاریخ نوشته ، بابل از مرحله‌ی دادوستد باجنس گذشته و به‌یك پایگاه اقتصادی پیش‌رفته‌تری رسیده بود که همه‌ی پدیده‌هایی را که به‌نظر ما برای یك‌اقتصاد پولی‌ناگزیراست نشان‌میداد. خود نوشتن ، با برآمدن چنین اقتصادی بستگی دارد ؛ همان لوحهایی که نخستین نمونه‌های آن چه را که میتوانیم خط نوشته به شمار بیاوریم به ما میدهد یك نوع ورقه‌ی « چوب خط » است که یك رشته عکس‌نگاریهای ابتدائی‌ست و کهنه‌ترین دفترداری را بما نشان میدهد .

نخستین واحد دادوستد « پیمـان » جو بود . پس از چندی میشد فلزهای گرانبها را گاهی جایگزین آن کنند . این فلزها را مرتب وزن میکردند، وزمانی که سکه زدن‌آغاز شد نامهای سکه ازروی دستگاه کهن‌تر وزن کردن گرفته شد . یکصدو شصت «شه» یك«شقلو» میشد ، که به‌صورت «شکل» توراتی باآن بیشتر آشنا هستیم . شصت شقلو یك«منه» میشد وشصت منه یك«بلتو» یا تلنت [قنطار] میشد . بزرگترین واحد، تلنت، شصت وشش پوند بود ؛ پس« منه» درست یك‌خرده

8 - Schmidt, *op. cit.*

9 - J. P. Strassmaier, *Babylonische Texte : Darius* (1897), Nos . 119, 173 .

10 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), pp. xxx-xxxi .

از پوند امریکائی سنگین‌تر بود. ولی «شکل»، وزن سیم آن ارزش سکه‌ای پیرامون یك چهارم دلار به شهروای کنونی داشت، گرچــه البته باید به یاد داشته باشیم که ارزش خرید آن در آن زمان کهن چندین برابر بیش از اکنون بوده‌است.[۱۱]

در آغاز هزاره‌ی دوم، حساب پرستشگاه خورشید بغ در سیپار با «دایره» یا «سرشمش» که از سیم بود شماره میشد، که نخستین اشاره به پول سکه زده است. پنج سده پس از آن، نقشهای برجسته‌ی مصری تاراج یا باج را به‌صورت حلقه‌هایی ازسیم که وزن میکنند نشان‌میدهد. کمی پس‌از آن، آسوریها سیم را برای وامهای بسیار مهم به‌کارمیبردند ودر دادوستدهای کوچکتر سرب به‌کار میرفت. سپس مس جایگزین سرب‌شد، و بعدها پرنگ جای مس را گرفت. سناخریب وصف میکند که به‌چه‌آسانی گاوهای پرنگی بزرگ را به‌قالب میریخت، ومیگوید: «یکجور گلی ساختم وپرنگ را در آن ریختم مانند ساختن سکه‌های نیم شکلی.» سکه‌های کوچك سیم به‌نام «سر اشتار» در وامهای کشاورزی که در زمان پادشاهان دیرتر آسوری داده میشد یاد شده‌است؛ شکل آنها را میتوان ازسکه‌های سیم مهرشده که دراشور از زیر خاك بیرون آمده دریافت.[۱۲]

سرایندگان باستانی یونانی درباره‌ی پاکتولوس، که زر فراوان داشت و در ساردیس پایتخت لیدیه روان بود، می‌سرائیدند. زری را که از کوه تمولوس شسته میشود هنوزمیتوان بازیافت، ولی با افزایش دستمزد کارگر، دیگرشستن آن‌سودی نمی‌آورد. بایك مقدار نسبتاً زیادی ازاین فلز گرانبها، وباکارگر برده‌ی ارزان که دردسترس‌داشتند، شگفت نیست که دراول سده‌ی‌هفتم پادشاهان لیدیه‌آغازسکه‌زدن کردند، همان هنگامی که شاهان‌آسوری برای سکه‌های نیم شکلی‌شان خودستایی میکردند وبزرگان «سر اشتار» وام میدادند. روشهای درست‌جدا کردن زر از سیم کم ارزش‌تر هنوز کشف نشده‌بود، و نخستین سکه‌های لیدی ازفلزی ازآمیخته‌ی

11 - Waldo H. Dubberstein, «Comparative Prices in Later Babylonia (625-400 B. C.),» *AJSL*, LVI (1939), 23.

12 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 321, 537-38, 563 ff.; cf. Dubberstein, *op. cit.*, p. 22.

زر و سیم به‌عیارطبیعی بودکه از ۴۰ تا ۶۰ درصد زر داشت. روی سکه نشان لیدی، پیشتنه‌ی یك شیر غرّان، را داشت، و پشتش فقط یك چهارگوش فرورفتگی جای مهر را داشت که نشان ابزار مهر زدن بود.[۱۳]

ازلیدیها یونانیها هنر سکه زدن را آموختند.[۱۴] آنها بایستی نام وزنه‌ها را نیز آموخته باشند، زیرا «بلتو» به «تالانتون»، «مَنه» به «مْنه»، و «شقلو» به «سیگلوس» برگردانیده شد، و «سراشتار» «ستاتر» شد. «ستاتر» واحد نوین لیدی شد، و وزن آن پیرامون ۲۱۷ گندم بود. پول خورد را نیز به‌صورت یك‌سوم، یك ششم، یك دوازدهم، یك بیست‌وچهارم، یك چهل‌وهشتم، وحتی یك نودوششم یك ستاتر فراهم کردند. پیداست که سکه‌زنی برپایه‌ی دستگاه شصتائی بابلی نهاده شده بود؛ سکه‌های یك نودوششمی به‌اندازه‌ای کوچك بود که هر کدام یك خرده بیش از دو گندم وزن داشت.

باز پسین شاه لیدیه، کروسوس، با بکار رفتن نامش در غرب همچو یك نام همگانی به‌معنای میلیونر، جاودانی شده است. این جاودانی بودن را او مدیون اصلاحات پولی برجسته است. لیدیها یك روش نوینی را برای پالایش زر پرورده بودند، و کروسوس بر آن شد که این دانش را برای سکه‌زدن هم به زر وهم به سیم به‌کار برد. از آنجا که ستاتر اکنون زرناب بود، فقط با عیار بسنده که فلز را در برابر گداختن سخت کند، ارزش افزوده‌ی آن همراه باکاهش وزن بود، که پیرامون ۱۶۴ گندم بود. یك طرح نوینی برروی این‌سکه، که شیری روبروی گاوی بود، ازاین اصلاح آگهی میداد. واحدهای کوچکتر سکه‌ی زر ازین پس محدود به نیم و یك سوم ستاتر شد. وزن ستاتر هـای سیمین به ۱۶۳ گندم کاهش یافت، ولی نیم ستاتری مردم پسندتربود وبه‌صورت سیگلوس یونانی درآمد. سکه‌ی یك‌دوازدهم ستاتر پیشینی‌ی «اوبول» شد، کـه یونانیها آن را در لپ خود بجای کیف همراه می‌بردند.

13 - Barclay V. Head, *Catalogue of the Greek Coins of Lydia* (1901).

۱۴ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۹۴.

سکه‌های زروسیم کروسوس که اتفاقی ازتاراج بدست سربازان اسکندرجان بدر برده‌اند در گنجینه‌ی تخت‌جمشید یافت شده . این سکه‌ها نیز درنهاده‌ی بنیادی که داریوش زیر ایدان گذاشته پیدا شده‌اند.[۱۵] پس این سکه ها گواه بر آن است که سکه‌زنی داریوش از کجا گرفته شده . دولتهای یونانی کیزیکوس ، میتیلنه ، و فوکیا ازهمان روش سکه‌زنی کهن لیدی با فلز آمیخته‌ی زر وسیم به‌عیار طبیعی پیروی میکردند . « کیزیکن » رنگ پریده‌ی آنها به‌آسانی از زرد پررنگ «ستاترهای نوین داریوش» باز شناخته میشد . « داریك »های ۱۲۹ گندمی ۲۳¼ قیراط ویژه ، ۹۸ درصد زرناب ، بود . برای واحد سکه‌ی سیم ، داریوش نیم ستاتر ، همان شکل یا سیگلوس ، را بهترمیدانست که برای آن همان وزن کهنش را ، که ۸۳ گندم بود ، نگاه داشت . این سکه‌ها نیز از سیم پالایش شده ، بیش از ۹۰ درصد ویژه بود . سکه‌های خوردتر سه‌یك ، چهار یك ، شش یك ، و دوازده‌یك بود . زر به‌میزان «اوبوئی» بود ، و سیم با تلنت [قنطار] بابلی ، که ۷۸ مینای « اوبوئی » وزن داشت ، شمار میشد . بیست سیگلوس برابر یك داریك بود، و نسبت سیم به‌زر ۱۳٫۳ به یك بود .[۱۶]

داریوش نیز نوع سکه‌ها را برای جانشینان خود معین کرد . روی سکه شاه لاغر باریش ، درحالت نیم دوان ، نیم‌خم شده است . او جامه‌ی شاهانه برتن دارد ، و برسرش که کمی خم شده تاج جنگی‌ست . در دست راستش نیزه‌ی ته کلفتی را که نوك آن پایین است ازروی شانه‌ی راستش چسبیده ؛ روی شانه‌ی چپش ترکشی‌ست ، و دردست چپش کمان زه داری‌ست که به‌این سکه‌ها که اغلب برای رشوه‌دادن به‌سیاستمداران یونانی به‌کار میرفت نام« کمانگیر » داده بود . بعدها درنوع دیگری از این سکه‌ها یك خنجر کوتاه آخته افزوده شد . مانند سکه‌های کهن‌تر لیدی ، پشت آنها فقط چهارگوش جای مهر را دارد ؛ سکه‌های سیمین فقط نشان جای ابزار مهررا دارد . ازمقدارهنگفت فلزهای گرانبها که همچو باج دریافت میشد ، فقط

15 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 76-77.

۱۶ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۸۹ ، ۹۵ .

مقدار کمی را سکه میزدند، و مانده‌ی آن به‌صورت شمش اندوخته میشد.[۱۷]

اصلاحات پولی در شمار کمی از جمعیت شاهنشاهی تأثیر داشت. در جاهای دورافتاده و مرزی دادوستدی که آهسته جریان داشت مانند گذشته با جنس انجام میگرفت. درملکهای بزرگ کنار نیل و دجله پژواك معامله‌های پولی‌را در واژه‌هایی که در سندهای سوداگری به کار رفته می‌یابیم؛ ولی این کار بیشتر صرفاً برای دفترداری بود، وشك است که روستائیانی که زمین شخم میکردند هرگز دست به پول حقیقی زده باشند. حتی پیشه‌ورانی که در ساختمانهای شاهانه کار میکردند معمولا جنس میگرفتند، گرچه مزد آنها بامیزان پول حساب میشد.

تنها بازرگانان سود می بردند. داشتن یك میزان ثابت ارزشها واطمینان این که سکه‌هایی که رواج بود وزن وعیاریکنواخت داشت، برای آنها مزیتهای روشنی داشت. بااین حال، فرمانروایان شهرهای بازرگانی برتری میدادند که سکه های خودشان را بزنند که نشانی ازاستقلال محلی باشد. به این ترتیب داریك وسکه های فرعی آن اهمیت داشتند، نه این اندازه خود بخود، بلکه ازحیث این که میزان سکه های محلی از روی آنها معین میشد. جاهایی که این سکه های مستقل را می‌یابیم مرکز دادوستد است، بویژه شهرهای بزرگ بازرگانی درفنیقیه ویونان. ولی اینها درست همان شهرهایی‌ست که تاریخشان بیش از همه کنجکاوی ما را برمی‌انگیزد؛ برای آن تاریخ این سکه‌های مستقل بسیار چیزهایی که تازه ومهم است به‌ما میدهند.

تعیین میزان ارزشهای فلزهای گرانبها بستگی نزدیك بااصلاح پولی داریوش داشت. یك لوح راه گم کرده از گنجینه‌ی داریوش ـ که این طور پیش آمده که تنها لوحی‌ست که به اکدی حفظ شده ـ شدت و تندی این ارزش گذاری نورا، و همچنین بیدادی را که ممکن است مالیات‌دهنده در این جریان بکشد، روشن

17 - *Ibid.*, iv. 166; vii. 28; G. F. Hill, *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), pp. cxx ff.; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part I (1907), 250 ff.; *ibid.*, II, Part II (1910), 37 ff.; cf. K. Regling, *Klio*, XIV (1914), 91 ff.; J. G. Milne, *JEA*, XXIV (1938), 245 ff.

نشان میدهد .

در سالهای نوزدهم وبیستم داریوش (۵۰۳-۵۰۲) ، چهارتن ، ظاهرا از طرف گروههایی که‌از آنها وصول کرده بودند ، باج خود را به خزانه‌ی شاهانه پرداختند. پولی که آوردند طبعاً همان‌بود که دربازار آزاد رواج بود ، وبنا براین باعیارهای گوناگونی بود که تاآن زمان بازرگانان می پذیرفتند . باید امید داشته باشیم که باج دهنده گاهی عیار آنها را پیش از پذیرفتن در داد و ستد آزمایش کرده باشد ، گرچه پیداست که چه بسا این کار را نمیکرد . بهرحال ، خزانه آنها را به ارزش اظهار شده دریافت نکرد ، بلکـه آنها را پالایش کرد ، وسند ما گواه بر کم کردن ارزش آنهاست . نخست ارزش نامانه‌ی سکه هایی کـه برای پرداخت باج داده شده یاد گردیده ، آنگاه طبقه‌ای که این گونه سکه های گوناگون در آنها می‌افتاد داده شده ، مانند سیم ناب یا سفید ، سیم درجه ی دو ، وسیم درجه ی سه ، سپس آن چه برای هرسکه‌ی ده شکلی کم میشده ازروی « کرشه » ی رسمی ، وسرانجام ، جمع کسری از پرداخت همه‌ی باج ذکر شده است . در پانویس لوح هنوز میتوانیم اثر رقمهایی را کـه نویسنده با آنها حساب کرده به‌بینیم و ممکن است نشان دهد کـه شمارگری او همیشه درست نبوده است .

برای نمونه ، در ۳۰ دسامبر ۵۰۲ ، ایندوکا ، مادر توتو ، سرپیشکار بازرگانان دریك شهر ایلامی مانند شوش ، باج قابل توجهی به‌مبلغ چهارده وپنج ششم «پوند» سیم پرداخت ، بااین فرض که تمام آن سیم سفید بود ونخستین قسط باجی بود کـه باید بپردازد . ولی زمانی که پالایش شد ، ارزش آن یك‌چهارم شکل درهرده‌شکل سیم کاهش یافت ، که جمع کل زیان نیم‌پوند ودوشکل شد ، واین بایستی جبران میشد . یك پرداخت دوم با سیم درجه‌ی دو به مبلغ نه «پوند» و پنجاه‌وسه شکل کسری بیشتری پیدا کرد ـ یك چهاریك شکل ویك‌هشتم‌درهرسکه‌ی ده‌شکلی؛ ودر پرداختی باسیم درجه‌ی سه به مبلغ پنج «پوند» وسه شکل ، کسری آن به‌یك‌دهم رسید . پس دریك پرداخت کل باج به‌مبلغ بیست‌ونه «پوند» وچهل‌و شش‌شکل ، این بانو یك «پوند» و بیست و چهار ویك چهارم شکل ، یـا نزدیک به ۵ درصد ،

کسر آورد! پاتمیدوی مادی، «پسر چوپان»، نیز درپرداخت باجی به مبلغ چهل و دو «پوند» و پنجاه شکل، به همین اندازه کسری داشت. شگفت نیست که باج‌دهندگان بدبخت داریوش را «خورده فروش» میخواندند![18]

بااین کسر کردن سنگین، سکه‌های پست‌تر به‌هیچ وجه از بازار بیرون نرفت. دراین باره پاپیروسهای الفانتین بویژه اهمیت دارد. دوبار به سکه های‌نوین اشاره شده، در ۴۷۱ و ۴۱۱، که از «سیم پالایش شده» میشنویم.[19] ازاین‌گذشته، از تمام دوره‌ای که پاپیروسها حفظ شده، مرتب این دستور رسیده که پرداختها باید «از روی وزن شاه» باشد، ولی با کسر کردن «دو چهاریك (شکل) در هرسکه ی ده شکلی» یا «دو چهاریك درهر کرشه»، که‌بازماندن سکه‌هایی را که وزن درست داشتند ولی پاکی عیار آنها بسنده نبود نشان میدهد.[20]

دیوانسرای داریوش، کـه در برج دیوار پیدا شد، به سال بیست وهشتم او پایان‌می‌یابد. درسال سی‌ام او (۴۹۲)؛ لوحهایی در گنجینه می‌یابیم.[21] دگرگونی دستورها گواه دیگری براصلاح پولی‌ست: «به فلان بگو: بردکام میگوید: این اندازه کرشه، این اندازه شکل سیم، به فلان کس به نام .... در پارس بده.» ولی درحالی که دفترداری ازروی سکه هاست، پرداخت واقعی به خوراك و نوشابه بود: «گوسفند وآبجو رابرند، یك گوسفند باسه شکل، یك جوشك با یك شکل.» ماههایی که برای آنها پرداخت میشد وسال پادشاهی داده شده، گرچه نـام پادشاه افتاده است. گاهی شك روا نیست: «داریوش شاه فرمان‌داد که به آنها داده‌شود.» چون همه‌ی لوحها به ایلامی نوشته شده، طبیعی‌ست که نویسنده نام ایلامی داشته باشد؛ ولی بیشتر مهرهـا به خط پارسی‌ست؛ یك مهر به آرامی‌ست، اگر چـه نام دارنده‌ی آن به پارسی درست است که باصفت یزدانی «ارته» آغاز میشود.[22] وقتی

18 - George G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* (1947).

19 - Cowley, *op. cit.*, Nos. 5 and 28.

20 - *Ibid.*, No. 6 (of 465) and No. 25 (of 416) برای نمونه.

21 - Cameron, «Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions,» *JNES*, I (1942), 218.

22 - Cameron, *Persepolis Treasury Tablets.*

مزدی را که به‌این کارگران کاخ داده میشد باکارگران معمولی روزمزد در بابل همبر کنیم ، می‌بینیم که کارگرانی کـه در ساختمانهای تخت جمشید کار میکردند مزایائی نداشتند .

دگرگونیهای جمعیت

از بررسی سطحی ازتوده های لوح که در بابل به دست آمده و در زمان پادشاهی داریوش نوشته شده چنین برمی‌آید کـه سوداگری مانند معمول جریان داشته است . بازرسی نزدیکتر نشان میدهد که باوجود تکرار یکنواخت دستورها، تحولهای مهمی را میتوان بو برد .

حتی سیاهه‌ی خشك نامهای گواههای عادی ارزش خواندن دارد ، زیراازین راه آگاهی از دگرگونیها در جمعیت به دست می‌آوریم . در میان آنها به پسران و نوه‌های نمایندگان خانواده‌های بزرگ برمیخوریم که باآنها درزمان کورش آشنا شده‌ایم . بسیاری ازاین خانواده‌هارا بادلیلهایی‌گمان میکردیم مردانی بنیاد گذاشته بودند کـه زبان اصلی شان آرامی بود ؛ بودن نامهای آرامی بیشتر در نسلهای بعد این گمان مارا تقویت میکند . بودن « یادداشتهای خلاصه» ی آرامی‌روی‌لوحهای میخی ازپایان سده‌ی هشتم گواه براین‌گرفته شده که حتی دبیران حس میکردندکه خواندن آرامی آسانتر ازخط اکدی پیچیده‌تراست کـه بکاررفتن آن ازدیرزمانی دربابل محافظه‌کار آنهارا وامیداشت کـه هنوز آن را به‌کار ببرند ؛ اقلا یك چنین یادداشتی در زمان داریوش پیدا شده است . [۲۳] یك نفر در واقع « آرامی » خوانده شده است .

طبعاً این پرسش پیش می‌آید : «چندتا از این مردمان با نامهای آرامی در حقیقت از یهودیهای دوران اسارت بودند ؟ » آیا زربابیلی از خویشان امیر یهودی همزمان و همنام خود بود که در نوشته‌های عبری ما زروبابل خوانده شده‌است ؟ دیر زمانی‌ست که یاد آوری شده که برجسته ترین خانواده ی بانکدار بابل ، خانواده ی اگیبی ، دراصل یهودی بوده ونام بنیاد گذار آن درزبان خودش یعقوب بوده‌است .

23 - *VS*, IV, No. 143.

در این زمان ، بزرگ این خانواده به نام مردوك‌نصیراپال شناخته میشد ، که یك نام خوب بابلی‌ست که خاوند بابل را گرامی میدارد . شگفت آن که ، این « نام دوم » که در دوره‌ی سلوکی با آن بسیار آشناهستیم ، نخستین برخوردی که با آن‌میکنیم با « شیریك ، که نام دومش مردوك نصیراپال ، پسر ادینا ، از فرزندان اگیبی »ست[۲۴] بستگی دارد ؛ سندهای‌دیگر به شیریك فقط به‌نام آرامی‌اش اشاره میکنند ، گرچه شکی در هویت او نیست . ولی پیش از این پدر او را فقط به نام اتی‌مردوك‌بالاتو می‌شناختیم ؛ پس ادینا ، که بازنماینده‌ی ناتان عبری‌ست ، باید نام اول او باشد .

این که فرزندان‌اگیبی « نامهای‌دوم » دارند که مردوك را درمیخوانند ، دلیلی نیست که گزارش ما نادرست باشد ؛ بلکه نشان میدهد که آنها دین خودرا ترك کرده بودند . یك خانواده‌ی با نفوذ دیگری هست که نیایش بیل‌ایائو بود ؛ این نام دین بابل را به مبارزه میخواند و به عبارت دیگر معنایش این‌ست : « خدای ما یاهوه خداوند راستین است (ونه مردوك که شما خداوندش میدانید) . » باوجود این چند تن از فرزندانش نامهایی دارند که نبو را گرامی میدارد .

لوحهای زمانهای پیشتر اشاره‌ای به‌ایرانیان نمیکنند ؛ پادشاهی داریوش آنها را سرشناس مینماید . در ۵۲۱ یك « سرای پارسیان » درنزدیکی بابل هست .[۲۵] سال دیگر کاکیای مادی در آن شهر سر درمی‌آورد .[۲۶] در ۵۰۸ پرتمو پارسی در آنجا خانه‌ای دارد .[۲۷] درآغاز ۵۰۵ اومادائو ، پسر اودوناتو ، وارتابانوس (ارته‌بنوش) ، پسر بگه داتو ، برتخت و چرگران بابل نشسته‌اند .[۲۸] در ۵۰٤ زمین کشت شده‌ی ارته گاتوم ، کنیز ارته‌شته ، کرایه شده است .[۲۹] در ۵۰۱ شیشیا سرایدار بگه‌سارو ست ، که عنوان شایسته‌ی خود گنزبر ، یا گنجور ، را دارد ، که نمونه‌ای از واژه‌های عاریه شده از پارسی‌ست .[۳۰] در ٤۹۹ از نیناکو مادی می‌شنویم ؛[۳۱] در ٤۹۶ از باگینو ، پسر ادرته ؛[۳۲] در ٤۹٤ گامبیه ، دختر فارناسس (پرنکه) ، با زروتو آرامی زناشویی

24 - Louvre XIII, No. 193.
25 - *VS*, Vol. IV, No. 87.
26 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 51.
27 - *Ibid.*, Nos. 379 and 410.
28 - Louvre XIII, No. 193.
29 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 476.
30 - *Ibid.*, Nos. 535, 542, 527.
31 - *VS*, Vol. IV, No. 160.
32 - *Ibid.*, Vol. III, Nos. 138-39.

کرده.[۳۳] همبر کردن این لوحها بالوحهای پیش‌تر سرازیرشدن واقعی ایرانیان را به‌بابل برای ماندگارشدن نشان میدهد.

گروههای نژادی تازه‌ی دیگر در بابل پیدا شدند. مردی که مکرر به او برمیخوریم فقط به‌نام «مصری» خوانده میشود. کسانی که درنامشان اشور را پرستش میکنند بایدآسوری‌باشند. شامو، پسر اوبازو، کاشی‌ست. شهر کی نبتو[۳۴] خوانده میشود، که باید نبطی‌نشین باشد؛ دیگری نام گانداروئیتوم دارد که سرزمین گنداره را به‌یاد ما می‌آورد، که ازآنجا چوب ساج [جغ] برای کاخ شوش‌آوردند.[۳۵] درآنجا نیز کردکه یا کردها، لوکشو، اناهود، و هننا هستندکه سربازان مزدوری درخدمت شاه بودند.[۳۶]

دگرگونیهای شدید در زندگی اقتصادی

دادوستد درونی در شاهنشاهی یک جنب و جوش ناگهانی یافته بود. برای نمونه، مردوك نصیراپال برای دادوستد «درجاده» به دو تن پول وام میدهد. هرسودی که به‌سیم در شهر یا بیرون ببرند، نیمی برای او خواهدبود؛ ولی با هم مسئولیت سرمایه‌ای که گذاشته شده خواهند داشت، گرچه‌آنها اجازه ندارند که به‌سوداگری دیگری‌دست بزنند. طبیعی‌ست که دادوستد باایلام سهم بزرگی درسندهای مادارد. برای نمونه، کوسورو قراراست به‌خرج شیریک («نام اول» همین مردوك نصیراپال) همراه مردان گردونه‌ی بل‌اپال‌ادین، «شهردار» بابل، با پنجاه شکل سیم برای دادوستد به‌ایلام برود.[۳۷] در۵۰۰ شش تن با کشتی‌ای‌که بارجو داشت به‌ایلام‌میروند؛ بیست‌وپنج پوند پشم به‌آنها سپرده‌شده‌است.[۳۸] در ۵۱۱ یک سند بدهکاری درشوشن (شوش) تنظیم شده است.[۳۹] فروش مکرر ماهیانه های پرستشگاهی، حتی برای بخش کوچکی از یك‌روز، ما را به‌یاد معامله های همانند بوسیله‌ی بورسهایمان

33 - *Ibid.*, Vol. V, No. 101.
34 - *Ibid.*, Vol. III, Nos. 170, 172.
35 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 379.
36 - *BRM*, Vol. I, No. 71.
37 - *Ibid.*, No. 154; cf. No. 516.
38 - *Ibid.*, No. 442; cf. Nos. 569, 577.
39 - *VS*, Vol. IV, No. 134.

می‌اندازد که سندهای بهادار شرکتهای بازرگانی درآنها خریدوفروش میشود.[40]

مداخله‌ی روزافزون دولت در زندگی اقتصادی کشور آشکار است. در ۵۲۰ خرما به‌پیك شهرب داده شده‌است. چهارسال دیگر، درفروش بردگان به‌پایندانهای عادی پایندان تازه‌ای دربرابراین‌که برده به خدمتگزاری شاه فراخوانده شود افزوده میگردد.[41] در ۵۰۸ یك انبار شاهانه برای دریافت جوهست.[42] در همان سال زمین با ارش شاه فروخته شده‌است.[43] درفروش جو یا خرما مرتب «پیمانه‌ی یك پی شاه» به‌کار میرود، که به صورت «پیمانه‌ی شاه» یا «پیمانه یك پی» خلاصه شده است. در ٤۹۷ خیابان آذینی بزرگ نبو در بورسیپا رسماً به نام «خیابان بغ وشاه» خوانده شده است.[44] در مورد زمینی که از نانازرابنی، دبیر آرامی شاه، خریده میشود، خریدار باید این شرط را بگنجاند که زمین کشت شده که فروخته شده ملك شاهانه نیست بلکه با سیم خریده شده است؛ در میان گواهان این معامله شیشیتی، پارسی، پسر کامکه است.[45] جسته گریخته نشانهایی می‌یابیم که مجموعه‌ی‌داد داریوش در کار است؛[46] این که برای گزارش درست آنها نیاز به پارسیان هست از پیدا شدن دو بیگانه‌ی پارسی برتخت وچرگران خود بابل آشکار است.[47]

چشم ما که به معنای اصلاحات پولی باز شده، بکاربردن مکرر «هشت‌یك» را که معنای تازه و شومی دارد کشف میکند. این همان هشت یك‌ای‌ست که‌خزانه‌ی شاه از ارزش نامانه‌ی سکه‌هایی‌که برای باج داده میشد کسر میکرد. مرتب از «سیم سفید، کسر شده، از سکه‌های نیم شکلی» میشنویم.[48] خود بخود، «سیم سفید» فقط این معنا را میدهدکه سکه‌ها با وزن درست به‌میزان شاهانه زده شده‌است. کمتر پیش می‌آمد که ویژگی عیار و همچنین وزن آن برابر با سکه‌هایی باشد که

40 - *Ibid.*, Vol. V, No. 74.

41 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 212.

42 - *Ibid.*, No. 285.

43 - *Ibid.*, No. 391; (نیز نگاه کنید به‌صفحه‌ی ۲۵۲ این کتاب).

44 - *VS*, Vol. V, No. 96.

45 - *Ibid.*, Vol. VI, No. 171.

٤٦ - نیز نگاه کنید به‌فصل نهم این کتاب (صفحه‌های ۱۶۲-۱۸۲).

47 - Louvre XIII, No. 193.

48 - E.g., Strassmaier, *op. cit.*, No. 181.

میخکده‌ی شاهانه بیرون داده‌است؛ دراین صورت صریحا گفته میشود که‌این سکه‌ها «هم سیم سفید و هم شهروای قانونی » ست، [۴۹] یا این که این سکه ها « شهروای قانونی برای دادن وستاندن » است. [۵۰] چه بسا که « سیم سفید » « شهروای قانونی» نیست؛ [۵۱] در این صورت ممکن‌است « کسر یك چهاریك شکل » بیابیم. [۵۲] طبعا موردهایی پیش می‌آید که برخی از سکه‌ها « سیم سفید » و پاره‌ای دیگر «سیم، شهروای قانونی » ست. [۵۳]

فقط زمانی که نمودارهای قیمتها را فراهم کنیم تمام اثر این مداخله‌ی دولت را در سوداگری درمی‌یابیم. این نمودارها نشان میدهد که درسراسر دوره‌های کلدی و اول هخامنشی سطح قیمتها آهسته بالا میرفت. ولی خیز بالارفتن قیمتها درآغاز پادشاهی داریوش به سطحی که ازین پس برای بازمانده‌ی این دوره پایدار می‌ماند به اندازه‌ای سخت و ناگهان بود [۵۴] که دیگر نمیتوان شك کرد که این « اصلاحات » که با نیت خوب انجام گرفته بود در ازهم‌پاشیدگی اقتصادی آینده سهمی داشته‌است.

49 - *VS*, Vol. V, No. 83.

50 - *Ibid*. Vol. IV, No. 135.

51 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 411.

52 - *VS*, Vol. IV, No. 138.

53 - Strassmaier, *op. cit.*, No. 516.

۵۴ - این نمودارها اکنون فقط به پیوست پایان‌نامه‌ی زیر در نسخه‌ی ماشین شده در کتابخانه‌ی بنداد شرقی یافت‌میشود: Waldo H. Dubberstein, «Prices and Interest Rates in Babylonia (625-400 B.C.)» (1934).

فصل پانزدهم

راههای بغان

داریوش و یکتاپرستی

زردشت یك یکتاپرست حقیقی بود. برای او اهورمزد واقعا خدای یگانه و تنها بود. اگر او از «فکر خوب» (وهومن)، «پرهیزگاری» (ارمیتی)، و از اینگونه سخن میگفت، صرفاً برای نزدیك شدن بهمشکل سرشتی انسان بود که برایش دشوار است با واژه‌ها و طرز بیان آهیخته فکر کند؛ در حقیقت اینها بطور ساده صفتهای خداوند یگانه‌ی از همه برتر بود. دیوهایی که مخالفان زردشت گرامی میداشتند، چیزی جز روانهای شریرنبودند، که زردشت با حرارت یك یکتاپرست با ایمان از آنها نفرت داشت.

داریوش روحا به‌همین اندازه یکتاپرست‌بود. درنوشته‌های شاهانه‌ی بسشمارش او هیچ بغی را بجز اهورمزد به نام یاد نمیکند. تقریبا یك سطر در میان ستایش آفریدگار و دادبخش بزرگ سروده شده، وابستگی به یاری یزدانی شناخته شده، یا نگاهبانی و پشتی یزدانی برای خودش، خانواده‌اش، و همه‌ی کارهایش درخوانده شده است. او نیز شاید با همان شدت آموزگار بزرگش از دیوهایی که زیردستان بغان‌پرستش می‌پرستیدند نفرت داشت. ولی زردشت پیغمبری بود که یگانه قصدش در زندگانی جلب کردن پیروانی به یگانه دین راستین بود، در صورتی که داریوش ناگزیربود بریك شاهنشاهی‌ای که ناگهان به‌دست‌آورده‌بود که بیشترینه‌ی مردمانش

بغان پرست سخت و سفت بودند فرمانروایی کند. برای نظر غیر دوستانه‌اش به پرستشگاهها ودستگاههای پرستاری زورمند میشود دلیلهای کشورداری پیدا کرد، ولی احساسات شخصی اش‌را ناچاربود پنهان کند؛ حتی ناچاربود با گاهی اشاره کردن به «اهورمزد و بغان دیگری که هستند» عقاید آنها را زبانی محترم بشمارد. شاید گزافگویی نیست اگر انگار کنیم که وقتی او این جمله را میگفت که بنویسند، با خود زیر لب میگفت: «ولی بغان آنها هیچ‌اند.» نویسنده‌ی متن ایلامی سرگذشت‌نامه‌ی شاهانه خوب میدانست که اهورمزد «بغ آریان» بود.[۱]

جاهای پرستش اهورمزد

اگر چه اهورمزد در نوشته‌های شاهانه بسی یاد شده و اگر چه پیکر انسانی بالدارش یا نماد خلاصه شده‌ی آن مرتب در سراسر کاخهای تخت‌جمشید و شوش و برصخره‌ی بهستان یا برآرامگاه داریوش به بلندی درپرواز است، از آیین پرستش او آگاهی بسیار کم داریم وحتی نمیتوانیم به یقین بگوییم که کجا پرستیده میشد. یك ساختمان ویران در دو یا سه سکو میان دروازه‌ی سه گانه و مانشگاه خصوصی داریوش با دلیلهایی گمان میرود پرستشگاهی درهوای آزاد بوده مانند چنین جای دیگری که در پارسگرد بهتر حفظ شده است.[۲] نقش برجسته‌ی آرامگاهی درنقش رستم شاه را نشان میدهد که در پیش یك آدریان ساده یزش میکند در حالی که اهورمزد در بالای سر در پرواز است، و از این برمی‌آید که آذین در هوای آزاد انجام میگرفت. هرودوت آشکارا میگوید که پارسیان پرستشگاه نداشتند.[۳]

با این حال در دشت شمال‌غربی سکوی تخت‌جمشید، پرستشگاهی که اززمان کهن‌ترین دوره‌ی پس ازهخامنشی‌ست برای اهورمزد و ایزدان دیگرایرانی بود — که دراین زمان آنها را باهمزادهای یونانی‌شان: زئوس، هرا، اتنا، اپولون، هلیوس، ارتمیس، یکسان میدانستند. وقتی یك ساختمان بسیارهمانندیرا درمیدان باز به سمت

۱ ـ بهستان، بند ۶۲ (ایلامی).

2 - E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East* (1941), p. 230.

۳ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۳۱.

جنوب می‌بینیم که طرز ساختمان آن نشان‌میدهد ازداریوش یاپسرش‌است، میتوانیم یقین داشته‌باشیم که آن نیز برای گزاردن آیین دینی‌بوده‌است. ایوانی که ستونهایش شیرهای چوبین داشت از میان فضای بازی به ساختمان اصلی میرفت که در شرق، شمال، و غربش ایوان داشت، و اطاقهایی در گوشه‌ها و در پشت پرستشگاه داشت. از ایوان شمالی، ازمیان در که نگاه بکنیم، یك پایه‌ی آدریان ازمیان رج سوم و چهارم شانزده ستون دیده میشود. درشرق ودرسطح پایین‌تری حیاطی بود که سمت شرق آن دیوار خشتی کشیده شده‌بود، ودرجنوب آن یك جان‌پناه کوتاه کنگره‌دار باپله بود؛ در شمال نیز پلکان داشت.[۴]

ساختمان دیگری در دومیل‌ونیمی شمال شرقی شوش و درست آن ور بستر پیشین اولیوس پنهان زیرپشته‌ی خاك یافت‌شده‌است. از یك راهرو باریك به‌درازی نودوپنج پا ولی به‌پهنای کمتر از هفت پا، که دیوارهایش با طاق‌نما آرایش‌یافته، بایستی گذشت تا ازواشدهایی درراست یاچپ به‌حیاط فرش شده‌ای به‌مساحت شصت پای مربع‌درآمد. آن سر حیاط یك پلکان پهن که به یك ایوان دوستونه بالامیرفت؛ یك پیش تالار، و یك اطاق با چهار ستون بود. از نظر معماری گمان میرود که داریوش آن را ساخته، ودلیل بسیار هست که باور کنیم این یکی‌از آن «آیدنه» ــ «سرای بغان»، چنان که متن بابلی آن را گزارش میکند ــ هاست که گفته شده مگوش آن را ویران کرد ولی داریوش از نو ساخت.[۵] اگر تقلید بی کم‌وکاست آتشکده‌ی پارسگرد را که داریوش نزدیك آرامگاهش برپا کرده[۶] به اینها بیفزاییم، تمام گواهی معماری را که درباره‌ی جنبه‌ی مادّی دین پارسی در دست است گزارش داده‌ایم.

دین «امت» زردشت

با این که فکر زردشت نفوذ زورمندی در داریوش داشت، داریوش به‌یقین از

4 - Cf. Herzfeld, *op. cit.*, p. 231.

۵ ـ بهستان، بند ۱٤؛ نیز M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), pp. 390, 410 ff.

6 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis* (1939), pp. 98 ff.

«امت» زردشت نبود. تا همرهان پیغمبر زنده بودند، برروشنیان با نقل زبانی گفتارهای سرور خود خشنود بودند، بویژه چون وزن شعری که این گفتارها در آن ریخته شده بود پایندانی برای دقت در نقل آنها بود. ولی زمانی که همرهان در گذشتند، وقتی که روش رسمی دینی شاهنشاهی آشکارا از دین و ایمان حقیقی دور و کجراه شد، و خطر کجدینی به‌اقتضای زمان پیش آمد، تنها پایندان استوار برای این که دستورهای حقیقی آن سرور بی دگرگونی نگاهداری شود نوشتن آنها بود. هرچه بیشتر گاهان او در برگزاری آیین سروده میشد، نیاز به‌دقت افزون میگشت. غرض این نیست که گاهان هرگز به صورت «کتاب‌مقدس» درآمد که گروندگان به زردشت آن‌را چون وظیفه‌ی دینی‌بخوانند؛ بلکه چند دستنویسی که دبیران پریستار فراهم کرده بودند چون «شاه‌طوماری» نگاه داشته میشد که با آن خواندن قسمتهای گفتاری آیین را وارسی و درست میکردند.[۷]

از این نخستین گروه برروشنیان سه دعا ـ اهونه ویریه، اشم وهو، وایریمه اشیو ـ مانده است که کهن‌ترین نوشته‌های زردشتی پس از گاهان است:

چون او (اهورمزد) بهترین خداونداست، همچنین او (زردشت) است رد از روی راستی، او که رفتار زندگانی منش خوب‌را به‌مزدا وشهریاری را به اهورا آورد، او که به‌شبانی درویشان داده شد.

راستی بهترین خوبی‌ست؛ از روی کام ما چنین باد، از روی کام ما چنین خواهد بود، راستی برای بهترین راستی (رستگاری).

باشد که برادران دوست‌داشته‌شده به پشتیبانی مردان و زنان زردشت آیند، به پشتیبانی منش خوب آیند؛ هر دینایی که سزاوار مزد ارزنده است، برای او پاداش آرزوشده‌ی راستی را خواهانم که اهورمزد خواهد بخشید.[۸]

شاگردان وفادار زردشت درویش وناشناس میمانند. این گروه برروشنیان چشمداشت پاداشی از فرمانروایان این جهان نداشتند. اینان هرچه بیشتر باشوق در انتظار

۷ ـ شرح همانندی را که دردینکرد ۴:۲۳ (E.W.West, *Pahlavi Texts*, IV[1892], xxxi, 413) آمده درنظر بگیرید که اسکندر زشت کردار شاه‌طوماری را که در دیوانسرای (دزنبشت) نهاده شده بود تباه کرد.

۸ ـ یسن ۲۷: ۱۳ ـ ۱۴؛ ۵۴: ۱.

پاداشنی هستند که درزندگانی خجسته آن ورقبر زردشت به آنها که ایستادگی کنند نوید داده است .

درست همین حالت در دعا های دیگر ، که به همان زبانی کـه زردشت برای گاهان خود به کاربرده نوشته شده ، نمایان است ، ولی الهام پیغمبری خاموش شده و این دعاها اکنون به نثر نوشته شده است .

آن را میخواهیم ، ای اهورمزد و راستی زیبا ، که مینش (فکر) کنیم و بگوییم و بورزیم آن‌چه راکه بهترین رفتار است برای دوجهان . برای پاداش بهترین رفتار میکوشیم ، که رامش و واستر (علوفه) برای گاو نگاهداشته شود ، چه آموخته وچه ناآموخته باشیم ، چه فرمانروا وچه فرمانبردار. براستی شهریاری مر بهترین فرمانروا راست، چون شهریاری را از اهورمزد وبهترین راستی میدانیم [نه از یك شاه بزرك اینجهانی مانند داریوش ، در آن نهفته است] . آنچنان که هرمرد یا زن میداند که چه درست‌است ، باشورآن‌چه راکه درست‌است بورزد ، برای خود و برای هرکه راکه بتواند به دریافت آن برساند . برای این که تورا ، ای اهورمزد ، یسن و نیایش کنیم ، و واستر برای گاو فراهم نماییم، ما خودرا بهترین میدانیم . برای شما به‌کار ورزیم ودریافت برای دیگران آوریم تاآنجا که بتوانیم. درهمنشینی راستی، دربرزن راستی ، هرمرد دریابنده را بشمار، با بهترین آسایش برای دو جهان . این گفتارهـای آشکارشده را ، ای اهورمزد ، با مینش بهتر راستی فرا میگوییم ؛ ولی تورا ، ای زردشت ، دستور دهنده و آموزگـار آنهـا قرار میدهیم . با خواست راستی (اشه) و منش خوب (وهومن) وشهریاری خوب ، برتو ای اهورمزد ، ستایش برستایش ، گفته برگفته ، ویسن بریسن باشد .[۹]

بدین پاداشنها اکنون ، ای اهورمزد ، به‌یاد دار و به‌انجام رسان آن‌چه مارا نگران میدارد بانگهبانی پاینده‌ی خود ، ای اهورمزد ،آن مزدی‌را که فرانهاده ای برای آن گروه دینی که من از آنم . فراهم‌آور این را برای ما ، هم برای این هستی هم برای هستی مینوی ، که به‌همنشینی تو و راستی برسیم جاودان . بده ، ای اهورمزد، که جنگیان به‌راستی بگروند ، به راستی برسند؛ باشد که روستائیان برای همنشینی ودوستی دیرپایا ، افزون، و ستبر آماده شوند ؛ باشد کـه هردو چون پیروان راستین به‌ما گردن‌نهند ! همچنین آزادگان ، همچنین برزنهای روستائیان ، همچنین انجمنهای (غیردینی) که مابه آنها پیوسته‌ایم ، باشد که آنها وهمچنین ما ، ای اهورمزد ، گروندگان به‌راستی و درستکار باشیم . مارا بده آن چه میخواهیم ![۱۰]

ستایش وسرود ونیایش به‌اهورمزد وبهترین راستی هدیه میکنیم وفرا میبریم . درشهریاری خوب تو ، ای مزدا اهورا ، باشد که بهره‌مند باشیم همیشه جاودان . باشد که شهریار خوب ، مرد یا زن بر ما شاهی کند در هر دو جهان ، ای نیکی گرترین هستی ها . همچو ایزدی برکت یافته ، کامیاب ، وهمراه باراستی ، تورا می‌شناسیم ؛ پس ، ای نیکی گرترین هستیها ، ما را در هردوجهان

۹ - یسن ۳۵ : ۳ - ۱۰ .

۱۰ - یسن ۴۰ .

جان وتوان باش. باشد که تورا خدمت کنیم و یاری دیرپاینده‌ی تورا به دست آریم؛ به‌یاری تو کشور و زورمند شویم. مارا همچنان یاری ده، دیرباز وچنان که می‌خواهیم، ای نیکی گرترین هستی‌ها. ستایشگران و پیغمبران تو، ای اهورمزد، ما خودرا میخوانیم؛ چنین میخواهیم، وخودرا آماده میسازیم، ای اهورمزد، برای مزدی که فرا داده‌ای برای گروه دینداران. این را به ما بده، هم برای این هستی و هم برای هستی مینوی، که ما به همنشینی باتو وراستی برسیم همیشه جاودان.[۱۱]

«جرگه»ی کوچك زردشت زیر سرپرستی وشتاسپ تا زمانی که «کی» (شاه کوچك) مانده بود و شاید حتی پس‌از آن که شهرب شد، رونق داشت وبرومند بود. ولی زمانی که داریوش پسر وشتاسپ پادشاه سراسر شاهنشاهی شناخته شد، حتی اگر هنوز پاره‌ای از آموزشهای پیغمبر را به‌یادداشت، گروهی را که درآن زاییده شده بود فراموش کرد. در همین دوره‌ی فراموشی بود که دعاهایی را که بالا نقل کردیم ساخته شد. حتی در میهن خودشان، آزادگان، جنگجویان، روستائیان، تا چه رسد به‌انجمنها و گروههای غیردینی که گروندگان به‌آنها وابسته بودند، بیطرف و بیعلاقه ماندند. رهبران نومید گروه برروشنیان نمیتوانستند از این بی‌اعتنایی سردربیاورند؛ پیغمبر بزرگشان پاداشهایی را هم در این جهان وهم درجهان دیگر نوید داده بود. جامه‌ی پیغمبری بردوش آنها افتاده بود، و شوق خود را برای انجام دادن کارشان آشکار میکردند ـ ولی به پاداشهای نوید داده شده هم‌چشمداشت داشتند. سرانجام به نقطه‌ای رسیدند که آماده بودند بپذیرند که شاه بزرگ ایزدی بود، ایزد پایین‌تری، که شایسته‌ی این بود که آیین نیایش متوجه او شود. ولی زمانه هنوز امیدبخش نبود؛ پیش از پیروزی دین مزدیسنی زردشت خود بایستی یزدانی شود.[۱۲]

۱۱ ـ یسن ۴۱ : ۱ ـ ۶.

۱۲ ـ بخشهای برگزیده‌ای که بالا نقل شد از «یسن هفت‌آیه»، یسن ۳۵ : ۳-۴۱ : ۶، گرفته شده. اگرچه این مجموعه درهمان زمان کهن زیرعنوان «یسنه هپتنگ هایتی» (یسن ۴۱ : ۱ : ۴۲و۸) یکپارچه شناخته شده بود، واگرچه سراسر آن به زبانی‌ست که در گاهان به‌کار رفته (اگر گاهان به‌نثر میبود)، ولی باید آشکار باشد که سرهم گذاشته شده است. یسنهای ۳۶-۳۹ همان دین آریائی بغان‌پرستی را که دراسخیلوس، هرودوت، و کسنوفون با آن آشنا هستیم جلوی چشم ما می‌آورد. یسنهای ۳۵و۴۰-۴۱، برعکس، دین زردشتی آن زمان‌را نشان میدهد. درحقیقت یسن ۳۵ : ۹ صریحا زردشت را همچوداد گذار وآموزگار درمیخواند؛ آن‌چه که مکرر گفته شده که «یسن هفت‌آیه» از زردشت ذکری نمیکند براین پایه نهاده شده که بیجهت نام زردشت را ازاین عبارت بیرون کشیده‌اند.

دین و گاه شماری

اگرچه داریوش هیچ احترام شخصی نسبت به‌پرستشگاههای بابل وپریستاران آنها حس نمیکرد ، ولی نمیتوانست سهم مهمی را که آنها در پژوهش عملی داشتند نادیده بگیرد . او دبیرانی را که سخنان پارسی اورا بهاکدی برمیگردانیدند و برای فراهم کردن مجموعه‌ی قانون اوکار میکردند از میان آنها می‌جست . از میان آنها نیز دانشمندانی را آورد که گاه‌شماری اورا دقیق‌تر کنند .

درشرق باستان دانش برضد دین نبود ، بلکه در زیر سایه‌ی پرستشگاه رشد میکرد. اخترشماری دیرزمانی بود که پریستاران بابلی‌را باآسمانها آشنا کرده بود و اصطلاحات این دانش را فراهم کرده بودند . نیازمندیهای گاه‌شماری یك دوره‌ی هشت سالی و سپس یك دوره نوزده سالی را بـه‌کارآورد تا درپایان آن سالهای مونگی و خورشیدی تقریبا درست وفق بدهنـد . در ۷٤۷ شاه نبونصر این روش را برای بکاربردن‌عملی آن دربابل پذیرفت ، وازاین‌پس دوره‌ی نوزده‌سالی دربابل میزان کار شد . کمی پس از آن ستاره‌شناسان آسوری با روش علمی در جستجوی داده‌ها بودند ، گرچه بنیاد یك ستاره‌شناسی حقیقتا علمی تا زمان‌کلدیها گذاشته نشد .[۱۳]

رصدهای کلدی را میتوان از روی روزنمائی که در ٥٦۸ فراهم‌شده نشان داد. «درهیژدهم ماه، دیلبت (ناهید) ٥٥َ ۲° بالای شاه بود ، شاه (رگولوس) درخشان‌ترین ستاره دربرج شیراست . «شب هشتم ، شامگاهان ، سین (ماه بغ) ، ١٥َ ٦° زیرترازوی شمال ایستاد.» «دهم ، تیر شامگاهان پشت دو پیکر بزرگ درمی‌آید.» با خورشید فرو می‌نشیند ؛ « تیر پیشتر بسوی شرق میرود . » تا آن زمان راه ستارگـان رونده با درجه ودقیقه نسبت به برجها و ستارگان ثابت بطور قطع تعیین شده بود .[۱۴]

13 - Olmstead, *History of Assyria* (1923),pp. 588 ff., to be corrected by his Babylonian Astronomy - Historical Sketch, » *AJSL*, LV (1938), 113 ff.; for the calendar cf . also R.A.Parker and W.H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B.C. - A.D 45* (1942), pp. I ff. بررسی بنیادی در کتاب زیر است : F. X. Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel* (1907 -) .

14 - E.F. Weidner, *Babyloniaca*, VI (1912), 130 ff. ; Kugler, *op. cit.*, *Ergänzungen*, p . 128 .

آگاهی پیشرفته‌تری در یك دیپانامه‌ای زیرعنوان «پدیدآیی ستارگان رونده، پشت شما باز میگردد» دیده میشود که لاباشی، پسر بل‌شرابنی در ۵۷۷ فراهم کرد: «پدیدآیی بغ سین، ۲۷ روز زمان بازمیگردد،» یا دوره‌ی ماه ۲۷ روزاست. «پدیدآیی بغبانو دیلبت، ۸ سال پشت شما او باز میگردد»؛ ناهید پس از ۸ سال به‌همان‌جا در آسمان باز میگردد؛ ولی «٤ روز کم بکنید، رصد کنید،» ودوره‌ی حقیقی ۸ سال ٤ روز کم‌است. «تیر ٦ سال مرتب پشت شما بازمیگردد»؛ تیر دشوارترین ستارگان رونده است، و لاباشی میداند کـه این حساب سخت تقریبی‌ست، زیرا می‌افزاید: «زمان آن را بادقت معین کنید، زمان پدیدآیی آنرا با دقت معین کنید، رصد کنید،» به‌امید آن که ستاره‌شناسان آینده کامیاب‌تر باشند. بهرام یك‌دوره‌ی ٤٧ سال ۱۲ روز کم دارد، کیوان در ۵۹ سال برمیگردد، ولی «روز به روز باید رصد کنید،» و همین یادآوری برای دوره‌ی ۲۷سالی «تیر ستاره‌ی کمان (قوس، نیماسب)» یا تیشتر داده شده‌است. نه‌تنها دوره‌های همه‌ی ستارگان رونده‌را مگر تیر بادقت شگفت‌آوری میدانستند، بلکه ستاره‌شناسان با نتیجه‌هایی که گرفته بودند خشنود نبودند و در جستجوی این بودند که آنها را دقیق‌تر بسازند.[15] ازاین گذشته «سار» را نیز کشف کرده بودند (همان ساروس که هنوز ستاره‌شناسان کنونی به‌کار میبرند) ـ دوره‌ی ٦٫۵۸۵ روز یا کمی بیشتر از ۱۸ سال، کـه پس ازآن ماه گیری و خورشید گیری تقریبا به‌همان ترتیب تکرار میشود.

پریستاران بابلی که بااین رصدها هم خشنود نبودند (اگرچه تازمان اختراع دوربینه از هر رصدی که بعد کرده‌اند دقیق‌تر بود)، با دقیق کردن نتیجه‌هایی که به‌دست آورده بودند بوسیله‌ی ریاضیات پیچیده‌ای کـه پانزده سده‌ی پیش پرورده شده بود، پیشرو جانشینان امروزین خود شدند. در نتیجه، لوحهای ستاره‌شناسی آنها تقریبا درست پیشرو جدولهای روزنمای امروزین است. برای نمونه، یك‌لوح ۵۲۳ را بگیریم. نخست جدول برای هرماه می‌آید، که خود چیزی هراسناك است، زیرا تنها از رقمها و چند نشان واژه‌نگاری درست شده:

15 - Kugler, *op. cit.*, I, 45.

نیسانو	۱	دیر	۳۰	شی
اینا	۱	کاس		نا
می	۱۳	دیراینا	۹	مه
	۱۳	۲	۳۰	شو
می	۱٤	دیر ۸	۲۰	می
	۱٤	۷	٤۰	نا
	۲۷	دیر اینا	۱٦	

با ازهم گشودن این نشانهای کوتاه شده و گرفتن دسته‌ی دوم رقمها به‌حساب «اوش» ، برابر ٤ دقیقه‌ی‌ما ، این سان گزارش‌میکنیم : «اول آوریل، پرشده‌است،» به‌عبارت دیگر ، این فاصله‌ها هست : «دوساعت ازفرونشستن خورشید تافرونشستن ماه . در اول ماه ، دوساعت تا فرونشستن ماه . شامگاهان سیزدهم ، فاصله‌ی ۳٦ دقیقه از برآمدن ماه تا فرونشستن آفتاب . در سیزدهم ، ۱۰ دقیقه از فرونشستن ماه تا برآمدن خورشید . شامگاهان چهاردهم ، فاصله‌ی ۳۳ دقیقه ، ۲۰ ثانیه ،ازفرونشستن خورشید تا برآمدن ماه . در بیست‌وهفتم ، فاصله‌ی ۱ ساعت ، ٤ دقیقه . » در پی این جدول جدولهای همانند برای ماههای دیگر می‌آید . برای ماه آدرو (فوریه) چنین است : ۱۳ شو او نالا ایشو ، « درسیزدهم برآمدن خورشید یا فرونشستن ماه نیست » ؛ برآمدن خورشید و فرونشستن ماه در یك زمان است . در پایان ماه ، رقمهای ۲٦ ۲۳ ۲۷ ۱۲ را می‌بینیم؛ معنای این رقمهای رمز این‌است‌که ستاره‌شناس ما نمیدانست آیا آخرین‌ماه‌آسمان روز بیست وششم یابیست وهفتم می‌آمد وحساب را برای هردو کرده است .

سپس درباره‌ی ستارگان رونده میگوید : «سال هفت (کمبوجی) ، ابو ۲۲ ، بغ مولوببّر در پیش شروآ درآمد »؛ معنایش این‌است : هرمزد درغرب برج خوشه با خورشید فرو می‌نشیند . « اولولو ۲۲ ، پشت شروآ پدید می‌آید »؛ هرمزد شرق خوشه باخورشید کنارشبی برمی‌آید(تشریق) . « تبتو ۲۷ ، درپیش ترازو می‌ایستد» ؛ هرمزد به‌نخستین برگشتگاهش میرسد ، که با چشم بدون کمك به‌نظر می‌آید که

٤ روز یا بیشتر درجای خود ایستاده است . «سال هشت ، ایرو ۲۵ ، در جای شروآ می‌ایستد» در دومین بر گشتگاهش . « اولولاو ٤ ، پشت ترازو درمی‌آید » به زیر جهان ؛ با خورشید فرومی‌نشیند .

«سال‌هشت، سیمانو ۱۰ ، بغبانو دیلبت شامگاهان به سرشیر درآمد ، سیمانو ۲۷ ، بامدادان، درجای کرزنگ پدیدآمد»؛ ناهید همچو ستاره‌ی شامگاهانی ناپدید شد و پس‌از۱٦ روزهمچوستاره‌ی بامدادی باز پدیدآمد. سپس همچوستاره‌ی بامدادی از جایش در دم ماهی روان شد بسوی جایش همچو ستاره‌ی شامگاهانی در گردونه. به‌همین‌سان حرکتهای کیمانو (کیوان) وسالباتانو (بهرام) داده‌شده . سپس وضع ماه، فلانقدر ارش و انگشت ، پشت یا پیش ، بالا یا زیر ، ستارگان رونده به ترتیب داده شده است . سرانجام ماهگیریها را داده است . « سال هفت ، دوزو ، شب دوازدهم ، $1\frac{2}{3}$ ساعت دولو [۳ ساعت ، ۲۰دقیقه] پس از شب آمد ، سین گرفت ، همه‌اش ثابت شد ، تاریك شدن گرده بسوی شمال رفت .» همین لوح شاید سرچشمه‌ی نهائی‌ای‌ست که ازآن هیپارکوس آگاهی خود را درباره‌ی گرفتن ماه به‌دست آورد .[16]

پیرامون آغاز سده‌ی پنجم نخستین ستاره‌شناس بزرگ بابلی پیدا شد که نام اورا یونانیان به‌یاد داشتند : نبوریمانی، پسر بلاتو ، «فرزند» پریستار ماه بغ ، که در ٤۹۱ و ٤۹۰ گواه سندهای مهمی در بابل بود . سترابو اورا نبوریانوس میخواند وبه او عنوان «ریاضی‌دان» که در خور اوست میدهد ، زیرا باآن که جدولهای او برپایه‌ی رصدگیری گذاشته شده ، جزئیـات آن نتیجه‌ی شمارگری بسیار دقیق و پیچیده‌است . دستگاه او دریك دیپانامه شرح داده‌شده ، که دراوایل دوره‌ی‌سلوکید نسخه‌ی‌آن برداشته شده، ودرآن دستورهایی‌برای درست کردن‌آن گونه جدولهای حساب ماه و جدولهای ماهگیری که ازاواخر زمان سلوکید و اوایل دوره‌ی پارتی مانده ، داده شده‌است .[17]

16 - J . Strassmaier, *Kambyses* (1890) , No. 400 ; Kugler, *op . cit* ., I, 61 ff.; Ptol . v . 14 .

17 - *VS*, Vol . V,Nos . 104 - 5; Strabo xvi. 1.6; cf. Olmstead, *JAOS*, XLVI (1926), 87; P.Schnabel, *Berossus* (1923) , pp. 234 ff. ; Kugler, *Die baylonische Mondrechnung* (1900), pp. 55 ff., 115 ff.

مسئله‌ای که نبوریمانی در پیش‌داشت معین کردن زمان حقیقی ماه نو و پربود، که معین کردن ماهگیری و خورشیدگیری را با آن همبسته میدانیم. به‌این ترتیب دودست جدولهای تا اندازه‌ای همانندبود، یکی درباره‌ی وضع ماه، دیگری به‌عنوان «درباره‌ی روز ۱۴» که هنگام پُرماه ماهگیری دیده میشود. جدول کامل هفده هژده ستون داشته است.

ستون نخست روزمه را داده، که درلوحهای ماهگیری جلوی آن «۵ ماه» گذاشته شده، که از حرکت بسوی عقب خط جوزهر، ۵ ماه (نه ۶ ماه معمولی) بعد ماه میگیرد. ستون دوم قطرظاهری تغیرکننده‌ی روی ماه را میدهد به‌واحدی که برابر یك چهارم درجه‌ی ماست؛ «کسرها» اغلب تا شش درجه‌ی دستگاه شصت شصتی داده شده.[۱۸] به‌این ترتیب قطر حداقل ۴۰ ۴۶ ۵۷ ۴۷ ۵۷ ۱ است یا ۹،۲۶ ۲۹ در برابر ۳۰ ۲۹ امروزین؛ حداکثر ۲، ۱۶ ۳۴ در برابر ۵۵ ۳۲؛ میانگین ۵،۵۱ ۳۱ دربرابر ۵،۱۲ ۳۱. این که نبوریمانی درآن زمان پیشین تا چه اندازه نزدیك به‌حقیقت و درستی این حساب رسیده ازاین پیداست که حساب او بسیاردقیق‌تر از برآوردهای بطلیموس، کوپرنیکوس یا حتی کپلراست پیش‌از آن که کپلر دوربینه به‌کار برد. این جدول با افزودن یا کم کردن یك فرق ثابت ۰ ۲ ۴۵ ۵۵ ۳۳ ۲۰ دریك رشته‌ی تصاعدی یا نزولی حسابی به یا از حداکثر یا حداقل، به یا ازعدد پیشی، درست میشود، بسته به‌این که‌آن سطر یا نشان «تاب» (افزون به) یا «لال» (کم‌از) داشته‌باشد. ازآنجا که حداکثر درنقطه‌ی نزدیك زمین (حضیض) وحداقل درنقطه‌ی دور از زمین (اوج) است، میتوانیم با حساب کردن، یك ماه ناهماری (درازی زمانی که ماه ازحضیض به اوج میرود و برمیگردد) نبوریمانی را پیدا کنیم

۱۸ ـ همانطور که ما با تبدیل کسرها به‌ده دهی می‌بینیم شمارگری آسمان‌ترمیشود، گرچه بادستگاه ده دهی فقط میتوانیم فاکتور ۲، ۵، و ۱۰ را بگیریم باده دهیهای ادامه‌دار برای عددهای دیگر، بابلیهای زیرکتر، با دستگاه شصت شصتی، نیز ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۲، ۱۵ را میتوانستند فاکتور بگیرند؛ عددهایی مانند ۹، ۱۶، ۱۸، وهمانند آنها را با گستردن دستگاه به‌یك درجه پایین‌تر فاکتور میگرفتند.

که ۲۷ روز ، ۱۳ ساعت ، ۱۸ دقیقه ، ۳۱,۹ ثانیـه است. به کمك این ستون ، اوج و حضیض برای حسابهای دیگر حرکتهای ماه به‌دست می‌آید.

ستون سوم جدولهای نبوریمانی وضع نوماه یا پُرماه را بادرجـه در برجهای راه خورشید، فلك مهر، که در آن زمان به‌صورت نشانهای مرتب دوازده برج در آمده بود، میدهد. فعلا یك حرکت تغییرنکننده‌ی میانگین ماه درحساب کردن تغییرهای حرکت خورشید فرض شده است. در این دیپانامه می‌بینیم که ازیك پُرماه تا پرماه دیگر، °۳۰ باید افزوده شود زمانی که ماه میان °۱۳ ماهی و °۲۷ خوشه‌است؛ برای بازمانده‌ی دایره، فقط ″۳۰ ′۷ °۲۸؛ دراین حساب درحداکثرحرکت خورشیدچند ثانیه کم، و درحداقل چند ثانیه افزون فرض شده‌است. اگرچه این‌حساب تقریبی بود، ولی برای یك زمان معلوم خطا بسیار اندك بود؛ این‌حساب، سالهای مونگی واقعی و خورشیدی واقعی را درپایان یك‌دوره‌ی ۱۹ سالی با یکدیگر وفق میداد، چون پس از ۱۲ سال معمولی ۱۲ ماهه و ۷ سال مونگی ۱۳ ماهه، خورشید و ماه به‌اندازه‌ای درست به‌همان وضع روی فلك مهر باز می گشتند کـه پس از ۲۳۶ سال خطا فقط به °۱ میرسید.

ازاین‌ستون ستون‌چهارم‌حساب‌میشدکه طول تغیر کننده‌ی روزبود. وقتی که خورشید در °۱۰ بره است، از روی دیپانامه روز ۳ واحد یا ۱۲ ساعت است؛ ازآن پس‌شمار دقیقه‌های افزوده یا کم‌شده در رشته‌های تصاعدی یا نزولی‌ست. بلندترین روز ۱۴ ساعت و ۲۴ دقیقه است ـ نزدیك به ۱۵ دقیقه افزون بر طول واقعی ـ و کوتاه‌ترین روز ۹ ساعت و۳۶ دقیقه‌است ـ بیش‌از۱۳ دقیقه کوتاه‌تر ازطول‌واقعی ـ ولی این‌خطا بخشودنی‌ست اگر به‌یاد بیاوریم که بابلیها دوربینه یا ابزارهای کنونی را نداشتند، زمان را باساعت‌آبی اندازه میگرفتند، اثر واشکست نور یاخطایی را که ازرصد کردن از برجهای بلند پرسشگاهی پیدامیشود نمیدانستند، واین را که اگر رصد را ازلبه بالایی‌گرده‌ی خورشید نمیکردند از خطای ظاهری کاسته میشد، نیز نمیدانستند. بابکاربردن «زیقپو»، چوب شکافته‌ی افراشته، کشف کرده‌بودند که

کوتاه ترین سایه در نیمروز خوریستان تا بستانی و بلند ترین سایه در خوریستان زمستانی می‌افتد، و با رصد کردن و شمار گریهای مکرر میانگینی به دست آورده بودند. آنها در یافته بودند که فصلها به‌یك درازی نیستند؛ پاییز آنها فقط نیم‌ساعت کوتاه‌تر، بهار و تابستانشان نیم روز بلندتر، و زمستانشان نزدیك به‌یك روز کوتاه‌تر از واقع بود.

درستون‌پنجم جدولهای نبوریمانی‌فرونشستن ماه بالا یا پایین فلك‌مهر برای دو دوره‌ی سال حساب شده است. در این دیپانامه نمونه‌ای داده شده: «داده شده ۳° ۵۲ ۱۱ ۳۹ بالا (ی فلك‌مهر)، ۱° ۵۸ ۴۵ ۴۲ ازمیان (به‌عبارت‌دیگر، میانگین) کم کنید، و ۱° ۵۳ ۲۵ ۵۷ به‌دست می‌آید. چون از ۲° ۲۴ کم شده ــ (یا) ۳۰ ۳۴ ۳ ــ ۳۰ ۳۴ ۳ را از ۱° ۵۳ ۲۵ ۵۷ کم کنید، و ۱° ۲۲ ۵۱ ۵۴ بالاست. دیگر، ۳° ۵۲ ۱۱ ۳۹ بالا معلوم شده، ۳۰ ۳۴ ۳۳ را به ۱° ۵۸ ۴۵ ۴۲ بیفزایید، و ۲° ۲۹ ۱۹ ۴۵ پایین معلوم میشود.» این‌ستون برپایه‌ی ماه اژدهای ۲۷٫۲۳۰۳۹ روز گذاشته شده، که باحساب کنونی ۲۶ دقیقه فرق دارد.

درلوحهای ماهگیری ستون دیگری افزوده شده، چون ستاره‌شناسان کشف کرده بودند که ماهگیریهایی که با دستور ساروس پیشگویی میشد همیشه در بابل دیده نمیشد، و درجستجوی آن بودند که بفهمند که این دستور تا چه درجه دریك جای معین درست درمی‌آمد. برای ماهگیریهای دیده‌شدنی اندازه‌ی سایه را معین میکردند که در بلند شدن و افتادن تطبیق نزدیك با برآوردهای کنونی میکند. طبعاً جاهای سفید جدول فقط زمانی پر میشد که ماه بیش از ۱° ۴۴ ۲۴ ازفلك‌مهر دور نبود ــ درغیر این‌صورت دریافته بودند که ماهگیری نخواهد شد.

اکنون باید حرکت ماه را نسبت به‌خورشید و برپایه‌ی ماه ناهمازی به‌دست بیاوریم، چون ماهگیری وابسته به‌آن‌است. درستون دوم قطرظاهری ماه را داشتیم، که چون به‌زمین نزدیك میشود از همه‌وقت بیشتر است، درحالی که به‌همان اندازه به حرکت ظاهری ماه افزوده میشود. دیپانامه‌ی ما میگوید: «برای دادن تغییر در

حرکت (روزانه‌ی) سین ، ٤۲ افزوده یا کم میشود . » مرز ، یا حداکثر خیالی دراوج ۱٥ ٤۱ ٤ ٤ °۱۱ است ؛ ازاین ٤۲ باید کم‌شود یا به‌آن افزوده‌گردد. وقتی که قطر ماه کـه از ستون دوم به‌دست می‌آوریم ۲۰ ٥۳ ٤۸ ٤ ۱۷ ۲ است ، حرکت روزانه‌ی ماه به ۱٥ ٤۱ ٤ ٤ °۱۱ معلوم میشود ، وهمچنین هر واحد تغییر قطر . دراین دیپانامه رقمها تا درجه‌های بسیار خرد داده شده؛ درجدولها فقط تا ثانیه داده شده است .

برپایه‌ی ماه ناهماری ، درازی ماه اقترانی روی فرض آزمایشی کـه خورشید درست °۳۰ هرماه پس میرود حساب شده است . اینجا باردیگر کوشش شده‌است که بوسیله‌ی تصاعد حسابی این‌نسبت‌را با قطر ظاهری‌تغییرکننده‌ی ماه درست وسازگار کنند ، ولی هرچه به‌مرز نزدیك‌تر میشویم خطا به‌اندازه‌ای بزرگ میشود که باید ناگزیر آنرا باآزمایش‌درست کرد. ستون نهم این‌خطا را برای دونیمه‌ی دوازده برج درست میکنند ، و می‌بینیم که با شمارگری ماه میانگین ۲۹ روز ، ۱٤ ساعت ، ٤٤ دقیقه است ، که پیرامون ۱ ساعت ، ٤۹ دقیقه ، ٥۷ ثانیه بلندتر از واقع است .

ستون دهم زمان تغییرکننده‌ی فرونشستن خورشید را درست‌میکند ، زیرا ، مانند روز معمولـی ، روز ستاره شناسی نیز هنوز از ناپدید شدن گرده‌ی خورشید حساب میشد . برای شش ماه ، جدولها نشان افزون کـردن دارند ؛ برای شش ماه ، کم کردن ، باگذشتن از صفر؛ حداکثر وحداقل وصفرها درنقطه‌ی تغییرفصلهاست، و چون دراین دستگاه تغییرهای فصلی در °۱۰ برجهای وابسته می‌آید ، حداکثر در °۱۰ ترازو ، حداقل در °۱۰ بره است . پس زودترین خورنشین در خوریستان زمستانی ، و دیرترین درخوریستان تابستانی‌ست، ٦ ماه افزون شونده برای روزهای بلند شونده ، و ٦ ماه کم شونده برای روزهای کوتاه شونده است .

اکنون آماده‌ی ستون یازدهم هستیم کـه افزونی‌ی بر ۲۹ روز ماه پیش را میدهد و به‌این‌ترتیب میتوانیم بلندترین وکوتاه‌ترین ماههای اقترانی‌را حساب‌کنیم. از داده‌ی معین درسطر معین ستون هشتم داده‌ی ستون‌نهم را کم کنید، داده‌ی ستون دهم را به‌آن افزون یا از آن کم کنید ، و داده‌ی ستون یازدهم را به‌دست می‌آوریم.

وقتی که ماه دوبار از حضیض میگذرد، کوتاه‌ترین ماه را، ۲۹ روز، ۷ ساعت، ۱۷ دقیقه داریم؛ ووقتی که ماه دوبار ازاوج میگذرد، بلندترین ماه را، ۲۹ روز، ۱۷ ساعت، ۱۳ دقیقه داریم.

درستون دوازدهم هدف‌نهائی همه‌ی این‌شمارگریها باز نموده‌شده، که روزمه واقعی نوماه یا پُرماه است، که با افزودن عدد سطر پیش ستون پیش به‌عدد همان سطر همان ستون به دست می‌آید. روی لوح، ردیف از آدرو تا آدرو ست، زیرا نوماه آخرین‌ماه سال کهنه نوماه را در آغاز سال‌نو معین‌میکند؛ پشت لوح ردیف ازنیسانو تا نیسانو ست، زیرا نخستین پرماه سال ازنخستین نوماه‌آن معین میشود. ستونهای بعدی نوماه واقعی را پیدا کرده، زیرا از روی این، ونه از روی نوماه حساب‌شده‌ی ستاره شناسی، بابلیها ماه راآغاز میکردند. برای بدست‌آوردن این، آنها آخرین پدیدآیی ماه کهنه را همچو داس نازکی در شرق درآسمان بامداد رصد میکردند. تاآن که این ستونها و بخشهای همردیف آنها دراین دیپانامه انتشار نیافته و بدست ستاره شناسان حرفه‌ای بیان نشده است، نمیتوانیم به طور کامل ارزش کار بزرگ نبوریمانی را دریابیم.[۱۹]

بااین‌حال، گزارش یك ستاره‌شناس امروزین را یادداشت میکنیم. در نسبت ماه - و - خورشیدی، نبوریمانی ۸٫۹ً کم‌تر ازواقع؛ درنسبت خورشید -و- جوزهری، ۴٫۶ً بیشتر ازواقع؛ درنسبت ماه -و- جوزهری، ۵٫۲ً کمتر ازواقع دارد؛ درحضیض دشوار ماه، افزونی آن‌فقط ۱۹٫۹ً است؛ حضیض‌خورشیدش ۳٫۹ً کمترازواقع؛حضیض ماه و خورشیدش ۱۳٫۷ً کمتر ازواقع‌است.[۲۰] به چشم‌آنهایی که ستاره‌شناس نیستند، چنین دقت شمارگری باور نکردنی‌ست؛ ستاره‌شناسان حرفه‌ای چنین سلف توانایی راگرامی میشمارند که بدون مزیتهای امروزی ابزارهای بسیار دقیق و یك ریاضی بیشتر پرورش یافته این کاررا انجام داده است.

ستاره‌شناسی تنها دانشی‌ست که شرق آن را به‌صورت کاملا رشد یافته به‌غرب

۱۹ - برای وصف کاملتر نگاه کنید به Olmstead, « Babylonian Astronomy – Historical Sketch, » *op. cit.*, pp. 122 ff.

20 - J. K. Fotheringham, *Quellen und Studien* (1933), B, II, 37-38.

داد ، و تنها دانشی‌ست که بزرگترین پیروزیهایش در شرق در دوره های دیرترش به‌دست آمد . منبعهای ناقص و ازهم جـدا شده‌ی این دوره به ما اجازه نمیدهد که وصف همانندی از رشته های دیگر دانش بدهیم ولی به اندازه‌ی بسنده بازمانده که نشان بدهیم در ریاضی نظری ، گیاه شناسی، پزشگی، و دستور زبان ، دانش گذشته‌ی کهن فراموش نشده ، و درجنبه‌های مهمی پیشرفت به دست آمده بود .

تماس یونان با فرهنگ شرقی

یونان همیشه برای پذیرفتن نفوذهای شرقی آماده بود . کرت مینوسی به‌تمام معنا یك عضو بازشناخته‌ی جهان‌شرقی بود ویونانیان میسنی تقریباً به همان اندازه تماس نزدیك داشتند . گواه ما محدود به بازمانـده‌های مادّی نیست ، زیرا افسانه ها بیشتر آموزنده اند. تبس ازمصر بنیاد گذاشته نشده بود، بلکه بنیادش به‌دست کادموس فنیقی نهاده شده بود ، که نامش درزبان مادری‌اش به معنای «شرقی» بود ، واو بود که «نویسه‌های کادمی» یا الفبارا به‌یونان برد.[۲۱] پلپونسوس نامش‌را از پلوپس لیدی، پسر تانتالوس گرفته بود. دانائیدهای مصری به ارگوس آمدند . باپهلوانهای افسانه‌ای افسانه های شرقی همراه آمدند : نیوبه ، دختر تانتالوس ، زیر کوه سیپیلوس سنگ اشك میبارید، بلروفون لیکی بر اسب بالدارش پگاسوس با خیمرا میجنگید، یا تریفون غول که با بغان الیمپی جنگید ودر غار کوریسی در کیلیکیه در بند افتاد.[۲۲]

آخرین پیروزی بزرگ شاهنشاهی میکنی گرفتن تروی « فریجی » بود . لابلای قصه‌ی آن پیروزی ، هومر وحماسه سرایان دیگرداستانهای پهلوانان شرقی را مانند ممنون حبشی یا امازونهای‌جنگی بافتند. یونانیان اژه‌ی شرقی‌را گشودند، و در افسانه یاد شده که چگونه با زنان بومی آنجا زناشویی کردند . تاخت و تـاز-کنندگان‌یونانی‌از زنهایشان‌آموختند که‌ایزدان اناتولی‌را ، مانندارتمیس‌افیسوسی چندپستانه و « مادربغان» با اتیس نامردش را بپرستند . دادوستدگران صیدونی به

۲۱ ـ هرودوت ، دفتر ۵ ، ۵۸ .

۲۲ ـ در باره‌ی کرته‌های « داستان گویان » نگاه کنید به F. Jacoby, *Fragmente der griechischen Historiker*, Vol. I (1923); cf. Apollodorus *Bibliotheca*.

اژه در آمدند و، با چیزهایی که برای فروش می‌آوردند، نام این چیزها نیز همراه بود. آنها نیز طرحهای آرایش آوردند که شیوه‌ی سفالگری، فلزکاری، وتندیسها را دگرگون ساخت.

ولگردان عصر تاریك یونان برای هومر خبرهایی ازیك شهر بزرگ آوردند، صد دروازه و پراز فلزهای گرانبها و جنگجویان، که از روی نام مهین شهر بیوسی آنرا شگفت‌آور تبس خواندند.[23] دادوستدگران فنیقی پرستش بغ خود ادونیس را همراه آوردند، که هسیود او را همچو پسر فونیکس، «فنیقی»، یاد میکند.[24] هیچ بانوی فنیقی بادلسوزی بیشتری از سافو برای ادونیس شیون نمیکرد: «وای از ادونیس!» «در گذرنده، کیترا، ادونیس نازك است! چه میشود کرد؟ بزنید، دوشیزگان، سینه‌های خود را، و کتانهای خود را بدرید!» «وای برای ادونیس چهارماه باشنده!»[25] با کتان فنیقی، سافو پرستش فنیقی را به‌عاریه گرفت.

با کشورگشائی لیدی کوچ‌نشینهای یونی بازهم تماس نزدیکتری بافرهنگهای شرقی پیدا کردند. هنرمندانشان نقش ونگارهای لیدی، وسوداگرانشان هنرسکه زدن راآموختند.[26] باواکنش طبیعی، کسنوفانس گفت که‌همشهریهای کولوفونی‌اش باآموختن‌خوشگذرانی‌لیدی - بکاربردن مرهم زیبائی، آرایش‌مو با زر، وجامه‌های ارغوانی - خراب شده بودند.[27] فوکیلیدس از اهل میلتوس‌دلیری داشت بگوید که «یك شهر کوچک برصخره‌ای که بانظم وشایسته زندگی کند نیرومندتر ازنینوس (نینوه) بی‌معناست.»[28]

یونانیان دیگر بامصر دادوستد میکردند، مانند خاراکسوس برادر سافو، که دیری در ناوکراتیس ماندگار بود؛[29] آنها یاد گارهایی‌ازمصر مانند تندیس‌می‌آوردند که پیکرتراشان یونانی از آنها در «اپولونها»ی کهن شیوه‌ی خود تقلیدمیکردند.

۲۳ - ایلیاد، دفتر ۹، ۳۸۳.

24 - Hesiod. *Cat.* 21.

25 - Sappho, Frags. 25, 103, 136 (Edmonds).

۲۶ - کسنوفانس، کرته‌ی ۹؛ هرودوت، دفتر ۱: ۹٤.

۲۷ - کسنوفانس، کرته‌ی ۳.

28 - Phocylid., Frag. 5.

29 - Sappho, Frags. 35 ff.; Herod. ii. 135; Strabo xvii. 1. 33; Athen. xiii. 596B.

دیگران چون سرباز مزدور برای پادشاهان مصری خاندان سایته می جنگیدند. آنجا بغان سرزمین را گرامی میداشتند، ویك یونانی در دلتا یك تندیسك پرنگی گاو اپیس را با این نوشته برپا ساخت: « به‌پاپنی (په ئن هاپی)، سوکیلیدس مرا هدیه کرد. »[۳۰] برخی از آنها زیر فرمان پادشاهان کلدی چون نبوکد نصر خدمت میکردند ـ مثلا، انتیمنیدس که غولی را نزدیك اسکالون کشت. برادر سراینده‌اش الکیوس باز گشت او را از آن سرزمین خوش آمد گفت.[۳۱] این آوارگان بیش از زر همراه خود به یونان باز آوردند، واین یك امر پیشامدی نیست که فکر کردن منطقی درمیان یونانیان در یونیه آغاز شد.

نفوذ دانش ودین شرقی دریونان

کهن‌ترین منبعهای معتبر ما پافشاری میکنند که نخستین فرزانه‌ی یونانی، تالس اهل میلتوس، از نژاد فنیقی بود.[۳۲] این گفته را شك کرده اند، ولی اقلا این راست‌است که همچوتبعه‌ی الیاتس و کروسوس لیدی، تالس درجریان کامل فکرشرقی بود. برادر الکیوس که سربازمزدور بود به‌راهی که آخرین کشف کلدی، ساروس، ازآن راه رهسپار شده بود اشاره میکند، وهمین دانستن ساروس بود که به‌فرزانه‌ی یونی اجازه داد که گرفتن خورشید را در۲۸ مه ۵۸۵ پیشگوئی کند.[۳۳]

نویسندگان دیگر میگویند که تالس دانش نزد پریستاران مصری آموخته بود، وازآنها هندسه را فراگرفت. تالس دانش نوینش را خوب به‌کار بست، چون چوبدستی‌اش‌را درلبه‌ی سایه‌ی‌هرم بزرگ برپا کرد، واز دو سه‌گوش‌ای که بابریدن پرتوهای آفتاب درست شده بود، نشان داد که نسبت بلندی هرم به درازی چوب همان نسبت یك سایه به دیگری بود. گزارش شده است که شاه اماسیس این روش

30 - A. S. Murray, *Archäologischer Anzeiger*, XIV (1899), 205; W. Spiegelberg, «The God Panepi,» *JEA*, XII (1926), pp. 34 ff.

31 - Alcaeus, Frags. 133 - 35; Strabo xiii. 2. 3.

32 - Herod. i. 170; Duris, Frag. 74 (J); Democritus, Frag. 115 *a* (Diels); Diog. Laert. i. 22 در باره‌ی تالس وجانشینانش نیز نگاه کنید به Thomas L. Heath, *Aristarchus of Samos* (1913), pp. 12 ff.

۳۳ - هرودوت، دفتر ۱، ۷٤.

نوین اندازه‌گیری هرم را بسیار ستود.[۳۴]

تالس نخستین یونانی‌ای بود که سه گوش گوشه راست را در دایره رسم کرد. او نیز راه خورشید را از خوریستان تا خوریستان معلوم کرد و از این راه فصلها را معین نمود؛ بابلیها این کار را پیش از او کرده بودند. کار تالس در بخش کردن سال به ۳۶۵ روز بسیار درست‌تر از رسم جاری بخش کردن آن فقط به ۳۶۰ روز بود، ولی این کار در مصر دو هزاره پیش از او انجام گرفته بود. همچنین داده‌هایرا که با آن توانست حجم خورشید را به ۱/۷۲۰ دایره‌ی خورشیدی و ماه را به همین نسبت برخ دایره‌ی مونگی حساب کند، از کلدیها به‌دست آورده بود. این که او نخستین کسی‌بود که دب اصغررا معلوم کرد فقط در میان‌یونانیان درست‌است، زیرا فنیقیها چندین سده بود که کشتیهای خود را از روی آن راهنمایی میکردند.[۳۵]

از زمان هومر، ادبیات یونان پر از نامهای برجها و ستارگان و داستانهایی در باره‌ی آنهاست که از بچگی با آنها آشنا شده‌ایم. فقط در همین اواخر فهمیدیم که این نامها بیشترشان بر گردانیده یـا گرفته شده از نامهای بابلی همین برجها و ستارگان است. از زمان سومین‌خاندان اور، نزدیك به پایان هزاره‌ی سوم، بابلیها سالنماهایی برپایه‌ی کبیسه‌های نامنظم ماههای‌افزوده ازروی دوره‌ی غیردقیق هشت

34 - Plut. *Sept. sapient. conviv.* 147 A. تازه‌ترین کتاب درباره‌ی بستگی این رشته‌ی دانش به‌شرق ـ که کتاب Thomas L. Heath, *A History of Greek Mathematics* (1921) است ـ درپی کشفهای امروزی در رشته‌ی دانش ریاضی بابلی، نیاز به بازبینی سختی دارد. نظر به تازه‌بودن زمانی که درآن پیشینگی این اندازه از ریاضی‌بابلی کشف شده، دراین تاریخ عمومی نمیتوان بیش‌ازیادآوری اعترافهای گوناگون نویسندگان یونانی به‌این پیشینگی کار دیگری کرد. درباره‌ی برخی از تازه‌ترین کشفها نگاه کنید بویژه به F. Thureau - Dangin, *Textes mathématiques babyloniens* (1938)، که بخصوص ارزشمند است زیرا نویسنده‌ی آن کوشش میکند کـه جریان واقعی فکر بابلی را دریابد، ونیز به مقاله‌های گوناگون از Otto Neugebauer در *Quellen und Studien zur Geschichte der Mathematik, Astronomie, und Physik* (1931 -) که برای‌ویژه‌گران مناسب‌تر است. درباره‌ی کتابهایی که دراین‌موضوع نوشته‌شده وخلاصه‌ی‌موضوع نگاه کنید به L. C. Karpinski, « New Light on Babylonian Mathematics, » *AJSL*, LII (1936), 73 ff.

35 - Diod. Laert. i. 23-24, 37-38; Plin. xxxvi. 82; Joseph. *Apion*. i. 14.

سالی ترتیب داده بودند.[۳۶] در سده‌ی هفتم، پس از آن که بابلیها یك دوره‌ی نوزده سالی را جایگزین آن کرده بودند، یونانیان آن دوره‌ی هشت سالی را که «او کتا اتریس» می‌خواندند پذیرفتند. هدف نخست آنها منظم کردن جشنهای ثابت دینی بود. پس‌ازچندی، دریافتند که این روش نقص بسیار داشت. نزدیك به پایان سده‌ی ششم، ازیك اصلاح گری به نام کلئوستراتوس اهل تندوس میشنویم که به‌نظر می‌آید که دوره را دو برابر کرده بود، چون یك سال او $۳۶۵\frac{۷}{۱۶}$ روز شمار میشده است.[۴۷]

در همین هنگام، فیثاغورث اهل ساموس و پیروان نزدیکش بکلی ازفکر یك سالنمای عملی دست کشیده بودند. فیثاغورث، دومین فرزانه‌ی بزرگ نسل تالس، نیز گفته میشد که از مصر و بابل دیدن کرده است. شکی نیست که از نیل دیدنی کرده بود. درپادشاهی فرعون اماسیس او زبان مصری آموخت ونزد اونوفیس اهل هلیوپولیس دانش‌فرا گرفت. اونخستین یونانی‌بود که یکی‌بودن ستاره‌ی شامگاهانی و بامدادی را باز شناخت، که بابلی‌ها آنرا پانزده سده‌ی پیش می‌دانستند. قضیه‌ای که به نام او شناخته شده فقط برای یونانیان تازگی داشت.[۴۸]

با عقیده‌ی استوار به‌ارزش رازآمیز عددها، فیثاغورث بر آن شدکه یك‌دوره‌ی کاملا نوینی‌را بربنیاد اصلی حساب پایه گذارد. پنجاه و نه یك عدد «زیبا» بود، چون‌آن یك عدد اول بود. وقتی به‌این‌مطلب این‌حقیقت یقین افزوده شد که چون روزها باشبهای هریك ازماههای مونگی‌را باهم بشماریم، جمعش‌همیشه ۵۹ میشود، برای فیثاغورث و شاگردانش آشکار شد که «سال بزرگ» خورشید، که پس از آن درست به‌همان‌ایستگاه پیشین‌اش برمیگردد، باید نیز ۵۹سال‌معمولی‌باشد. سپس ضرب ساده نشان‌داد که این ۵۹ سال برابر با ۷۲۹ ماه ۵۹ روز و شبی ست، که جمع آن ۴۳،۰۱۱ روز وشب است. این که آن عدد ۷۲۹ بازنماینده‌ی ترکیب رازآمیز ۹×۹×۹ بود استواری کامل آنرا پدیدار میساخت. دیگر برای بدست آوردن

36 - Kugler, *Sternkunde*, II, 362 ff., 422 ff.

37 - Censorin. xviii. 5; cf. J. K. Fotheringham, «Cleostratus,» *JHS*, XXIX(1919), 176 ff.

38 - Diog. Laert. viii. 3. 12. 14; Strabo xiv. 1. 16; Plin. ii. 37; Joseph. *Apion*. i. 14; Plut. *De isid*. 354E.

درازی‌واقعی یك‌سال ، $364\frac{1}{2}$ روز ، نیازی به چیز دیگر جز یك‌تقسیم ساده نبود.[۳۹]

نیلوکسنوس اهل ناوکراتیس دوست‌مهمان ، وهمچنین میزبان تالس وهمراهان سولون درمصر بود .[۴۰] خود سولون ازمصر دیدن کرد واز راه دادوستد گذران نمود. او نزد پریستاران دانشمند، پسنوفیس اهل هلیوپولیس وسونکیس اهل سائیس، دانش فرا گرفت و یك بار دیدن رسمی ازاماسیس نمود.[۴۱] نکته‌سنجان موشکاف شاید در سفرهای تالس و فیثاغورث شك کنند ؛ این که فیثاغورث هرگز ازبابل دیدن کرده باشد نا محتمل است ، و داستان رفتن سولون به دیدن کروسوس نشان‌منش‌آموزی یونانی را دارد . ولی آنها نمیتوانند رفتن سولون را به‌مصر شك کنند، زیرا شعری داریم که درآن او میگوید که چگونه «در جای بیرون ریختن‌نیل نزدیك دماغه‌ی کانوپوس » زندگی میکرد .[۴۲]

بااین حال اگر یونانیان علم شرقی را ازآن خود می ساختند ، معمولا بدون این که بخصوص سرچشمه‌ی آنرایادآور شوند وسپاسگزار باشند ، یك فرق‌بنیادی در درآمد آنها بود . ستاره‌شناس بابلی یا ریسمان‌اندازه‌گیر مصری ، با جستجوی خشك وخسته کننده‌اش درپی‌حقیقت مادی ، با ابزارهای ساده ولی کار گرش ، بازیر پا گذاشتن خودستایی فردی وادعای پیشینگی کشف در گردآوری داده‌ها که‌زمان طولانی برده بود ــ ازهمه بالاتر ، باپیوسته بکار بردن یك ریاضی بسیار پرورده برای حل مشکلات ــ بزودی خودرا در همنشینی دانشمندان امروزی درخانه‌ی خود حس میکرد .

برای یونانیها تقریباً همیشه یك‌خاصیت رازآمیزی درعددها بود . فیثاغورث و شاگردانش آن را به منتهای یاوگی رساندند ، ولی تقریباً به‌همان اندازه در فکر افلاطون وعضوهای فرهنگستانش پیدا بود . علم شرقی در دبستان که همیشه زیر سایه‌ی پرستشگاه بود رشد میکرد . اگر این علم همیشه عملی ماند برای این بود

39 - Aetius ii. 32. 2 ; Censorin. xviii. 8 ; xix. 2 ; توجه کنید که‌چگونه‌در «جمهوری» افلاطون ، ۵۸۸ (الف) ، عدد ۷۲۹ با روزها و شبها ، ماهها و سالها سروکار دارد .

40 - Plut. *Sept. sapient. conviv.* 146 E.

41 - Hermippus, in Plut. *Solon* 2. 4 ; cf. *ibid.* 26. 1 ; *De isid.* 10 ; Herod. i . 30.

42 - Solon, Frag. 28; Aristot. *Polit. Athen.* xi . 1 .

که درفکر شرقی بیان راههای راز آمیز بغان ستاره‌ای یك نیاز «عملی» بود .

علم شرقی هرگز به بغها شك نیاورد ؛ فرزانش یونانی از همان آغازش اگر بطور مثبت منکر خدا نبود بهرحال خدایی نمی شناخت . پژوهندگان شرقی خرسند بودند که کیهانشناسیهایی را که از باستان مقدس شمرده میشد وآفرینش را به ایزدان بومی نسبت میداد باز گو کنند . همچنین نیز دین نوین یونانی ، آیین اورفیك ، کیهانشناسی‌ای می‌آموخت که شگفت‌آور مانند کیهانشناسی فنیقی بود . اندیشندگان یونی، برخلاف ، میخواستندبرای خود سازمان گردون را کشف کنند. بااین حال حتی در جستجوی بن‌ایست‌آغازی ، نمیتوانستندخودراکاملا ازنفوذفکر شرقی آزاد سازند . تالس این‌بن‌ایست‌را آب شناخت ، همان میغ آغازی که درداستان باغ‌عدن تورات باآن‌آشناهستیم. همشاروند او اناکسیماندر، یونانیان‌را بااختراعهای سودمند شرقی چون آفتاب‌نما ، نقشه‌ی زمین ، ونقشه‌ی آسمان آشنا ساخت ، ولی وقتی بن‌ایست آغازی « خودش » را معین کرد ، همان « بیکران » بود که زاده‌ی سرراست تیامات ، دیو هرج ومرج بابلی بود .

کمی پس‌از کشورگشائی پارسیان ، هراکلیتوس اهل افیسوس نخستین گوشه را به ما میزند که می‌فهمیم یونانیان بادین پارسی درتماس آمده‌اند ، چون اومجوسها را با شب روندگان ، با کیها ، لنیها ، ومیستی‌ها در یك دسته باهم می‌آورد .[۴۳] این کشورگشائی جلوی پرورش فرزانش یونی‌را نگرفت . اناکسیمنس اهل میلتوس ، کسنوفانس اهل کولوفون ، و هراکلیتوس افیسوسی در نخستین نسل فرمانروایی پارسی ، واناکساگوراس درنسل دوم، فرزانگان نامبردار بودند . جستجوی‌بن‌ایست آغازی ادامه یافت ، و سراسر امکانات برای یافتن آن زیر پا گذاشته شد . کشفهای علمی هنوز انجام میگرفت یا از جاهای دیگر گرفته میشد . ولی همان زمان هم فرزانش یونی راه خود را می‌پیمود و در بودش‌شناسی فرومیرفت .[۴۴]

43 - Heracleit., Frag. 124 (Jones) .

۴۴ - منابع در کتاب H. Diels and W. Kranz, *Die Fragmente der Vorsokratiker* (5th ed., 1934 - 37) گردآوری شده‌است . فرق‌میان علم کلدی وفرزانش یونانی در دیودوروس، دفتر ۲، ۲۹ خوب نموده شده است .

رهسپاران یونانی در شرق

رهسپاران بافکر دیگری بودند که ژرف به درون لوانت رخنه کردند. سکیلاکس اهل کاریاندا، با آن که از مردم کاریه بود، سفرنامه‌ی هند خود را به یونانی نوشت.[۴۵] هکاتیوس اهل میلتوس شاهنشاهی پارسی را گشت، وپس ازبازگشتش سیاهه‌ای ازسرزمینهایی را که دیدن کرده‌بود یااز آنها چیزی شنیده بودفراهم آورد. گاهی یادداشتهای تاریخی ونژاد شناسی به‌آنها افزود، که بی‌شباهت به سیاهه‌هایی که درلوحهای پیشتر بابلی دیده میشود نبود. این‌دو کتاب ازمیان رفته، ولی‌بسیاری ازخبرهایی که هرودوت میدهد آشکار است که به‌این دو منبع برمیگردد.

از گفته‌های کوتاهی که گردآورندگان دیرتر نقل کرده ویکراست‌ازهکاتیوس گرفته‌اند، آگاهی شگفت‌آوری ازدرون آسیا پیداست. خنا (کنعان) نام پیشین فنیقیه است، که‌برخی ازشهرهای آن جبله، صیدون، دوره، ایکه، کینکلیموت، وفونیکوسی ست. کاردیتیس وکانیتیس شهرهای بزرگ سوریه است. کامارنی جزیره‌های عربهاست، کوره جزیره‌ای دردریای پارس است. پاریکانه، خاندانا که، و سیتا که شهرهای پارسی‌ست، گرچه میدانیم که شهرآخری درواقع در بابل بود. در وصفهای نژادشناسی او پیشرو هرودوت است: کیسیان (کاشیان) مانند پارسیان رخت میپوشند؛ ماد سرزمین نزدیك دربندهای کاسپی‌ست؛ مردم هیوپ رخت چون پافلاگونیان برتن دارند؛ نزدیك گوردیان شهر ماتینه است؛ پس از ماتینیان کولخیان موسخی هستند؛ میکیان نزدیک رود اراکسس اند، کاتانیان کنار دریای خزر؛ گرداگرد دریای گرگان راکوههای بلند پربیشه فراگرفته‌که در آنها کنگر خاردار میروید؛ درشرق پارتیان خوارزمیان زندگی میکنند، که هم دشت وهم کوه دارند، و کوهستانشان پراز درختان جنگلی، کنگر خاردار، بید، وگز است؛ پایتختشان خوارزم است. بسیاری ازاین‌خبرها را هکاتیوس شایداز گزارش سکیلاکس به دست آورده است. مطالبی را که درباره‌ی نشیمن کنندگان هندی گنداره وشهر گنداریکا، درباره‌ی کاسپاپیروس روبروی سکاها، در باره‌ی شهر

۴۵ ـ هرودوت، دفتر ۴، ۴۴.

هندی ارگانته و مردم کالاتیه و اوپیه نزدیك رودخانه‌ی سند با پایتخت دیواردارشان، ودر باره ی بیابانی که از آنجا تا هند کشیده شده ودر آن باز هم کنگر میروید، به یقین از سکیلاکس گرفته است.[۴۶]

در جریان سفرهایش هکاتیوس از تبس مصر دیدن کرد، ودر آنجا یك آروین جالبی داشت. بانظر وروش نمونه‌ی یونانی، او خواست کـه با خودستایی این کـه پشت شانزدهمش نیای یزدانی بوده، بربریها را زیر تـأثیر بگیرد. پریستاران مصری او را به پرستشگـاهی رهبری کردنـد و به او سیصد و چهل و پنج تنـدیس چوبی مهین‌پریستاران را نشان دادند، که هریك پسر دیگری بوده، وهریك مردی بوده، پسر مردی دیگر، ونه‌آن‌که پسر بغی بوده باشد. هکاتیوس که چشمانش به کهنسالی شرق سالخورده باز شد مات و خاموش ایستاد.[۴۷]

٤٦ ـ هکاتیوس، کرته‌های ۲۷۱-۹۹ (J)؛ هرودوت، دفتر ۳، ۹۸ و پس از آن.
٤٧ ـ هکاتیوس، کرته‌ی ۳۰۰ (J)؛ هرودوت، دفتر ۲، ۱٤۳.

فصل شانزدهم

واسپوری خشایارشا

برگزیدن جانشین

کمی پس‌از بتخت‌نشستن‌اش ، خشایارشا قسمتی ازساختمان خزانه‌ی‌داریوش را درتخت جمشید فرو ریخت واندرون را ساخت . درآذین بنیاد گذاری اویك تخته سنگ آهك نازك‌کار بنیادی روی يك بستر گو گرد وچوب خوشبو نهاد ؛ این يك تقلید شایانی ازلوح گلی بود، چون روی آن خشایارشا داستان این که چگونه پدرش اورا به‌جانشینی بر گزید نوشته است .

« گوید خشایارشا شاه : پدر من داریوش بود . پدر داریوش وشتاسپ نام بود. پدر وشتاسپ آرشام نام بود . هم وشتاسپ وهم آرشام زنده بودند آنگاه که چنان که اهورمزد راکام بود داریوش‌را که پدرمن بود شاه کرد دراین بوم.» این‌يك‌پیشینه‌ای بود : « پسران دیگر داریوش بودند ؛ اهورمزد را چنین کام بود که داریوش پدرمن پس‌از خویشتن مرا مهست‌کرد . چون‌پدرمن داریوش از گاه (تخت) بشد ، به‌خواست اهورمزد من شاه شدم بر گاه پدر . »[1]

این تمام راست است ولی همه‌ی حقیقت نیست . از روی داد پارسیان بایسته

1- E. Herzfeld, *A New Inscription of Xerxes from Persepolis* (1932); *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IV (1932), 117 ff. ; *Altpersische Inschriften* (1938), No. 15; R. G. Kent, *Language*, IX (1933), 35 ff.

بود که شاه پارسی پیش از آن که جان خود را در جنگ با بیگانه در خطر اندازد جانشین خود را بگمارد. پسر بزرگ داریوش ارتوبازانس بود؛ در همان ۵۰۷ که یك سند بابلی « شاهپور ایلام » راذکر میکند، او بهجانشینی شناخته شده بود.[۲] ولی برضد جانشینی اومیشد دلیل آورد که او در زمانی زاییده شده بود که پدرش هنوز زندگی خصوصیخودرا داشت وهرگز انتظار رسیدن بهتاج وتخت را نداشت، ونیزمادرش یك زن عادی، یك دختر نامبردهنشدهی گوبریاس بود. پسر کوچکتری، خشایارشا، درخانهیشاه زاییدهشده بود، ومادر او اتوسا، دختر بنیاد گذار شاهنشاهی بود. درشرق اینها دلیلهای سخت واستواریست، و چون میان طرفداران دو نامزد پادشاهی کشمکش سختی در اندرون برخاست، شگفتآور نبود کـه سرانجام پسر کوچکتر که ازمادری ازخانوادهی بالاتر بود برگزیده شد.[۳]

داریوش ازپدر شهربانو اتوسا پیروی کرد، کهاو نیز کمبوجی را درزمانی که هنور « شاهپور » بود به نمایندگی شخصی خود دربابل گماشته بود. در۲۳ اکتبر ۴۹۸ میخوانیم که دربابل دارند خانهی واسپور را برپا میکنند؛ بیگمان اینهمان کاخ داریوش در قسمت مرکزیست که پیش وصف کردیم. دوسال دیگر، در یك سند سوداگری ازبورسیپا درهمسایگی، اشارهای به « کاخ نوین » داریم کـه تمام شده است.[۴] دراین زمان خشایارشا هنوز بیست سالش تمام نشدهبود.

ساختمانهای دیرتر داریوش درتخت جمشید

درچند سال بعد، خشاریارشا خودرا درهنر تختجمشید نمایان ساخت. در دو پهلوی روبروی هم دریك درگاه درشرق دروازهی سه گانه که از آن بهسطح ساختمان اندرون که بعداً ساخته شد پایین میرفتند دونقش برجسته تراشیده شدهاست. بالای صحنه اهورمزد بالدار در پرواز است، که حلقهای راکه با آن پادشاهی به واسپور

2 - J. P. Strassmaier, *Darius* (1897), No. 411.

۳ - هرودوت، دفتر ۷، ۲-۳. ولی هرودوت کشمکش اندرون را پساز شورش مصردر ۴۸۶ میگذارد؛ نیز نگاه کنید به کتسیاس، پارسیان، خلاصهی ۵۱؛ مارمور پاریوم الف ۴۹.

4 - *VS*, Vol. III, No. 125; *BRM*, Vol. I, No. 81; R. Koldewey, *Excavations at Babylon* (1914), pp. 127 ff.

می‌بخشید در دست گرفته است . درزیر ، شادروان روی تخت است که با ستونهای باریك درگوشه‌ها نگاهداشته شده‌است . نماد اهورمزد دریك قاب دورج از گلکهای دوازده‌پر تکرار شده ، ولی دیگر بدون پیکر انسانی‌ست . منگله‌های پُرکاری نیز برای آرایش بیشتر ، ازآنها آویزان است .

روی تخت داریوش بالباس رسمی نشسته وآماده‌ی دادن بار عام است . پشت سرش خشایارشا همچو واسپور بازشناخته ایستاده است ، که همان لباسهای پرزیور را برتن دارد وهمان ریش بلند چهار گوش را نمایش میدهد . چون این صحنه یك پذیرایی همگانی‌را نشان میدهد ، گردن بند ، دست بند ، ودیهیم بر سردارند ؛ روی نقش‌ها یك زمانی اینها به زر بوده . زیرآنها ، سکوئی را که تخت برآن نهاده شده نمایندگان مردمانی که شاهنشاهی داریوش‌را تشکیل میدادند بلند کرده‌اند .

پیرامون همان زمانی که این نقشهای برجسته تراشیده شده ، داریوش‌نخستین ساختمان افزوده به ساختمان خزانه را تکمیل نمود.[5] ایوانهایی در هریك از چهار طرف ، که آسمانه‌ی آنها باچهار ستون چوبی روی پایه‌ستونهای سنگی‌نگاهداشته میشد ، و کف آنها بارنگ سرخ‌فامی که این پادشاه دوست داشت پوشیده شده بود ، به یك‌حیاط باز چهارگوش میرفت که گرداگردآن تمام این ساختمان اضافی ساخته شده بود . تنها فرش کف آن گچ سفید درشت بود . درپهلوی درآیگاههای غربی و شمال شرقی پیکرهایی جدا از ساختمان بود ؛ احتمال میرود این پیکرها پلنگ یا درندگان دیگر گربه‌مانند بودند که آسوده روی شکمشان به حالتی که درجاهای دیگر زیرسکو دیده‌میشود درازکشیده بودند ، گرچه اکنون تنها فرورفتگی جای آنها دیده میشود .

برخلاف ، ایوانهای‌جنوبی وشرقی‌نقشهای برجسته روی‌سنگهای برپاایستاده دارند ، که دور آنها چنان که در پارسگرد دیدیم قاب برآمده دارد ، ولی کار روی آنها بسیار بهتر وزیباتر انجام گرفته است . چشمان ما یکباره به دوپیکری که در میان‌است ، داریوش‌وخشایارشا ، کشانیده میشود . یك سکوی کوتاه این دورا بالاتر

5 - R. Carl Haines, in Erich F. Schmidt , *The Treasury of Persepolis* (1939) , p. 17 .

از پیکرهای مردمان عادی بلندکرده واندازه‌ی‌کمی بزرگتر این دوپیکر نیز آنهارا ازدیگران بازشناخته میکند. کوششی برای رخگری نشده است؛ همه‌ی پیکرها همان چشمان درشت‌تر از اندازه، ابروهای مشخص، بینیهای کمی گرد برآمده، و دهنهای بزرگ دارند که باسبیلهای آویزان که نوك آنها پاکیزه تابیده شده نیم‌پوشیده شده است. ولی درحالی که دیگران ریشهای کوتاه نوك تیز دارند، تنها داریوش وخشایارشا ریشهای درازتر دارند که به رسم آسوری به‌آنها پرکار چین‌وتاب داده شده وبه سینه‌شان میرسد ودر آنجا چهارگوش بریده شده‌است. موی‌سرشان که باهمان پُرکاری تابدار است روی گردن‌گرد زده شده ودر جلو زیر کلاه بلند که بالایش‌هموار‌است، یا دیهیم، فرزده شده‌است. امروزه چهره‌ها نشان‌آسیب و شکستگی عمدی بدست مقدونیان اسکندر دارند.

چون این یك بار خاص است، زیورهای زر را کنار گذاشته اند. پدر و پسر جامه‌ی سندس ساده ولی پرچین دربردارند که باچینهای پرناز وزیبا تا روی قوزك پا افتاده وبه سختی میتوان تنزیب زیر آن را دید که در مچ راستش تنگ شده است. پاهایشان کفشهای نرم بی‌تکمه دارد. در رنگ‌آمیزی جامه می‌بینیم که پارچه‌ی ارغوانی شاهانه‌ی فنیقی نقش بزرگی دارد.

تختی که داریوش بر آن نشسته چیزی مگر یك صندلی پشت‌بلند نیست؛ فرض شده است که از زر ناب است با پایه‌های سیمین که تقلید پنجه‌های شیر است، گرچه میله‌های برگشته‌ی‌آن نشان‌میدهد که مانند پیشینی آسوریش میانش‌چوب است و روی آن با ورقه‌ی زر روکش شده است. روی‌آن شاه خشك نشسته است که نشان ناراحتی در اثر نشستن به این وضع در مدت درازی‌ست، و یك بالش و یك زیرپایی که پایه‌هایش به شکل پاهای‌گاو و سم‌آن‌است کمی ازاین ناراحتی‌میکاهد. در مشت راست نیرومندش داریوش چوبدستی دراز باریکی را سخت گرفته، که‌آن نیز باورقه‌ی زرپوشیده شده وقبه‌ی‌آن گوهرنشان است و تا روی زمین میرسد. در دست چپش به همان سختی نیلوفری را که دوغنچه دارد گرفته است.

روی سکوی کوتاه که تخت برآن نهاده شده وبه فرّوشکوه شاهانه می‌افزاید

خشایارشا ایستاده است . او درست همان جامه را بر تن وهمان دیهیم را برسر دارد ، باهمان ریش چهار گوش بلند ، ودردست چپش نیلوفر دیگری گرفته‌است . پس این پیکرادءای اورا استوار میسازد که « پدرم پس ازخویشتن مرا مهست کرد . »ولی ، با این همه ، او هنوز واسپور است و باید با فروتنی پشت سر پدر نشسته‌اش بایستد ، و دست راستش را با کف باز بسوی تخت او بلندکند ، که طرز معمول پرستش شاه درپیشگاه اهورمزد است .

در پیش تخت دو عودسوز فلزی گذاشته شده که شکل درهم و پرچینی‌دارند. پایه‌های بلند دنده‌دار که سر آنها نیم کره‌ی خیاره‌دار است عودسوزها را نگاه میدارد که شکل کاج پله‌داری‌ست که دود ازمیان سرپوش آن که مانند تیر سوراخ‌شده بیرون میرود . یك زنجیرنازك درپوش سندان‌مانندآن‌را به کله‌ی اردك در سرپایه می‌چسباند. بکار بردن کندر (که ازآن عربها سالیانه ۶۶۰۰۰ پوند پیشکش‌میبردند)[6] درپیشگاه شاه نشان دیگری از این است که در پارس شاه را بیش از یك بشر گرامی‌میداشتند .

بالای عود سوز ، دست به دهان به نشان این که گزارش معمول روزانه‌اش را میدهد، «هزارپت»(هزاربد) خم‌شده‌است ــ که یونانیها اورا «خیلیارخ»میخواندند ــ که همچوفرمانده نگهبانان شاهانه نیرومندترین پایور دربار بود.[7] او ازطرف جنوب که شاید ستاد گـاه او بود آمده است ، که از آنجا دروازه‌ی دیوار شرقـی خزانه یکراست به سربازخانه میرفت که‌هنگام صلح سربازان بیمرگ درآن نشیمن‌داشتند . شاید فلسهای آهنی آب‌زرداده که از یك اطاق نزدیك آنجا از زیر خاك بیرون آورده شده از جوشن زرین او بوده ؛[8] لگامهای بدکردار با میله‌های پهلویی‌که دودو سوراخ شده ودر هرطرف حلقه‌ای برای نگاهداشتن افسار با هویزه‌های زنجیر شده دارد شاید دهان اسب او را آزار میداده . او کاردار انبارهایی بود که هزاران‌چیز که درآنها یافت شده بخوبی سازوبرگ کارزار پارسیان را نشان میدهد .

۶ ــ هرودوت ، دفتر ۳، ۹۷.
7 - F. Justi, « Der Chiliarch des Dareios, » *ZDMG*, L (1896), 659 ff.
۸ ــ با آن همبر کنید زره زرینی را که سردار ماسیستس زیرجامه‌ی ارغوانی درپلاتیه برتن داشت (هرودوت ، دفتر ۹ ، ۲۲ ، ۲۴) .

در شورشهایی کـه هنگام بتخت نشستن و نخستین سالهای پادشاهی داریوش روی داد، در غیبت داریوش تخمسپاده (تهم سپاه) مادی فرمانده سپاهی بود. شاید او اکنون هزاربد شده بود؛ بهر حال، پایوری که در پیش سرورش خم شده لباس مادی بر تن، کفشهای بنددار بهپا، وگوشواره به گوش دارد. بر کمرش شمشیر کوتاه پارسی‌ست، ودر حال کرنش چوبدستی نشان بلند پایگی را در دست گرفته است.

پشت سر خشایارشا پیاله‌بر ایستاده است، که درروزگار دیرتر هخامنشی نفوذ بیشتری ازفرمانده کل داشت. اوجامه‌ی درازی پوشیده، کفشهایش با بند و تکمه بسته شده؛ کلاهش غیر عادی‌ست: یك شرب دراز که سه بار زیر چانه آورده شده، آنگاه گرد سر دستاروار پیچیده شده‌است؛ یك سر کوتاهش پشت‌سر افتاده، دیگری تقریباً به‌بالای‌کمردرپشت میرسد. با این سرپوش پر کار، چهره‌ی بی‌ریش او بسنده باز است که نشان بدهد او خواجه است. دست چپش روی بازوی راستش تا شده، و دستمال حلقه‌شده‌ای را که نشان شغل اوست سفت در دست گرفته است.

از نقش برجسته‌ی آرامگاه داریوش که‌پیرامون همان زمان برصخره‌تراشیده شده، می‌فهمیم که پایوری که پشت شاه است اسپچنه (اسپاتینس)،[۹] برنده‌ی تبرزین و کماندان شاه است. روی شانه‌ی چپش کماندان آویزان است که ته آن سرپرنده است، و دوال بانگهدار سه‌گوش در دست چپش است؛ یك نگهدار پرنگی همانند که زیور آن پاهای دو بز کوهی بهم پیوسته است در خزانه‌ی سلاحها یـافت شده است. در دست راستش «ساگاریس»، تبرزین دوسرسکاهاست، که یك سرش یك ماهی‌ست که در نوك باز یك اردك است، وسر دیگرش شکل سندان است که نوك آن چند شاخه است؛ دستگیره‌اش چوبی‌ست و با خراشهای سه گوش زبر شده که بهتر بتوان آن را گرفت.

روی ران راستش یك شمشیر کوتاه‌است که غلاف آن بایك تسمه‌ی‌چرمی‌ازیك کمربند دوگانه که پایین کشیده شده وبایك گلك بسته شده‌آویزان است؛ یك‌بست بزرگ که سرش پخ شده این‌سلاح را به یك برآمدگی که باگلهای نیلوفر آرایش

۹ - نقش رستم (د)؛ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۳، ۷۰.

یافته چسبانیده است . دسته‌ی شمشیر یك خایدیس پهن‌است که با دوناب افقی و با کنده کاریهای چهار گوش و سه‌گوش در دست سفت گرفته میشود . تیغه‌ی آن در غلافی که آرایش سکائی آن بسیار پر کار است پنهان شده . روی سه‌یك بالایش که به شکل کمان است دو شیرشاهین نقش شده که روی پـا ایستاده ، پشت به پشت به یکدیگر خیره شده اند ؛ چهره‌ی آنها چهره‌ی باز و تن و پنجه‌های دستشان شیر است ؛ پاهایشان چنگال‌دار است . دو سوم دیگرش نُه پازن نر را نشان‌میدهد که درون یك حاشیه‌ی پرزیوری روی پا بلند شده اند . نوك آن یك سر گاو است که شاخش به صورت یک شکوفه‌ی نُه پر به شکل دل درآمده ، و زیر آن یك شیر رسمی‌شده است ؛ یک تسمه‌ی چرمی تابیده که گرد زانوی راست میگذرد از تکان خوردن غلاف شمشیر جلو گیری میکند .

کمی عقب‌تر پشت خشایارشا دو سرباز بیمرگ درحالت عادی خبردار، نیزه روی پنجه ، ایستاده‌اند . در طرف روبرو این صحنه با پیکر یك بیمرگ دیگر و پیشکاری که جامه‌ای همانند برتن دارد وسطل فلزی دردست که از آن کندرگرانبها را در عودسوزها میریزد تمام میشود . سایبانی کـه زمانی روی همه‌ی این صحنه را می‌پوشانیده ازمیان رفته است، وتنها دیرکها و منگله‌ها مانده است . هریك ازاین دو نقش اساساً مانند دیگری‌ست ؛ فرق عمده این‌ست کـه در یکی شخصیتهای مهم رویشان به‌طرف راست و در دیگری به طرف چپ است .[۱۰]

در شرق، جنوب ، و شمال این حیاط ، دیوانسرای‌است . دریك اطاق درجنوب غربی زمانی پاپیروس‌ها و پوستهای نوشته بوده ؛ همه‌ی آنها بدست سربازان اسکندر سوزانده‌شد ، که از آتش زیبای آن لذت میبردند ؛ دیوارهای این اطاق گواه برآن است. امروزه تنها چند پاره‌ی سوخته‌ی پارچه ازاین سندهای گرانبها بازمانده‌است؛ فقط پانزده بیله‌ی گلی جای مهرها را حفظ کرده‌اند که چند تاازآنها را میشود به داریوش و خشایارشا نسبت داد . ولی آتشی کـه پاپیروسها و پوستها را سوزاند نیز بی‌آن که آگاه باشد سندهای بسیاری را کـه روی لوحهای نپخته نوشته شده بود

10 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 20 ff .

نگاه داشت گرچه اساساً اینها کم اهمیت‌تر اند . این لوحهـا در شعله ها سخت پخته شدند . بیشترینه‌ی آنها همان‌طور که دریك اطاق بسیاربزرگ انبار شده بودند یافت شدند . [11] این دیوانسرای تازه با سال ٤۹۲ آغاز میشود . [12]

درغرب حیاط یك اطاق بزرگ‌است ، که زیر آسمانه‌ی آن نه رج ستون‌است که هر رج یازده ستون دارد، که میتوان آن‌را فقط همچو یك تالار نمایشگاه وصف کرد . مقدار زیاد چیزهای گرانبها و کمیاب که از تاراج جنگها به دست می‌آمد بزودی یك افزایش دیگری را به ساختمان خزانه ایجاب میکرد . ساختمان اولی تقریبا چهار گوش بود ، دومی دراز و باریك ، و بیست ستون درهریك از پنج رج ستون آن بود . هر ستون چوبی روی یك پایه ستون گرد پهن بـا قالب برآمده‌ی پشت ماهی نهاده شده بود و پایه‌ستون روی یك زیرستونی چهار گوش گذاشته‌شده بود که روی هر دو آنها نشان استاد کار گر تراشیده شده است . [13]

درمورد بیشتر آنها نمیتوان معین کرد که کدام یك ازاین چیزهایی که حفظ شده نخست در دوره‌ی این پادشاه برپـا شده است . تاراجگری اسکندر به‌اندازه‌ای بود که هیچ کار هنری بزرگ از فلز گرانبها باز نمانده‌است. آوندهای سنگی‌بسیار عالی که نام خشایارشا را دارد عمدا خوردشده است ، گرچه خوشبختانه شماربسیاری ازآنهارا میتوان دوباره به‌هم چسبانید. درمیان پروه‌های جنگهای پیروزمند، برخی ازمصرآمده‌است . یك کاسه‌ی مرمر نازك زردرنگ با راهراههای سفید وخاکستری کمرنگ ، نزدیك دسته‌ی کوچکش نام و عنوان نکو را دریك قاب خایدیس دارد. نامهای‌دیگر همین پادشاه روی پایه‌ی یك‌تندیسك آبی‌رنگ آبگینه‌ای دیده میشود. اماسیس روی یك‌پایه‌ی گلدان مرمر ویك ظرف مرمر یاد شده‌است. ازناهارخوری آخرین پادشاه بزرگ آسوری یك‌جام سنگی باخالهای سفید وسیاه آمده که‌چهار دسته باشکل شیر دارد ؛ نوشته‌ی آن میگوید کـه روزگاری این جام ازآن اشور -

11 - *Ibid.*, pp. 33 ff.

12 - G. G. Cameron, « Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions, » *JNES*, I (1942), 215.

13 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 51 ff.

بنی‌اپال بوده‌است. همین‌نام روی استوانه‌های نذرشده وروی یکی‌از «چشمهای‌سنگی» نذر شده که ازعقیق وعقیق رگه‌دار و ابلق ساخته شده دیده‌میشود. استوانه‌ی‌دیگری سده ها پیشتر در سوهی بالا در میانه‌ی فرات ساخته شده بود. سه شیر بهم پیوسته پرنگی و دو اسب تازان پرنگی را از نظر شیوه‌شان بـاید نیز از چیزهای کهنه‌ی آسوری دانست.[۱۴]

اصلاحات دادگستری در مصر

همان نیازمندی به‌اصلاحات کـه در بابل بود در مصر نیز حس میشد. یك پاپیروس بسیار بزرگ که ازسال۵۱۳ است بطور سرگرم‌کننده‌ای مارا به پشت صحنه میبرد و ماهیت حقیقی «دادگستری» را چنان کـه در کنار نیل میورزیدند نشان میدهد. در آن سال اهموسی نامی از پتورس به‌شهر تئوزوی آمد و به زئوبستوفونخ سرکارگزار پرستشگاه (لشونی) چنین پرخاش کرد: «راستاد مرا هر سال میدادند، از زمانی که شهرب وخشور امون شد.» سرکار پرستشگاه پاسخ داد: «به‌نفس‌ات که برومند است و به جان امون کـه اینجا آرام دارد، گرچه ماه خرمن است در انبار امون دانه‌ای نیست و درصندوق امون سیمی نی.» پس برای پرداختن راستاد وامی با بهره بایسته بود. بسیاری از اوباش شهررا به زندان انداختـه بودند. «آیا گناه ماست که اوباش‌دیگرهم جز آنها درشهر هستند؟» آنگاه اهموسی پرسیدکه از که باید بخواهد تا دریابد چگونه این شهر به‌این روز افتاده است. به‌او گفته شد که پتسی دبیر پرستشگاه تنها کسی‌ست که راست خواهد گفت.

ولی پتسی آزموده‌تر ازاین بود که بدون این که وادار شود راست را بگوید؛ با درنظر گرفتن آن‌چه پیش‌آمد، نمیتوانیم اورا سرزنش کنیم. دبیرسرکش‌را به‌زور به کشتی بردند و آنجا اهموسی او را آگاه کرد: «از این که تو را بزنم خودداری کردم زیرا تو پیرمردی وخواهی مرد.» او نقشه‌ی بهتری داشت؛ چون به‌پایتخت بخش هنس رسیدند، پتسی بدبخت را زیرآفتاب سوزان گذاشتند تا فریاد برآورد:

14 - *Ibid.*, pp. 54 ff., 64 ff.

«یك ورق پاپیروس به‌من بدهند که هرچه روی داده بنویسم!» اهموسی نوشته‌ی گواه را خواند و سوگند یاد کرد: «به‌جان فره تورا درست یافتم.» هردو نامه را مهر کردند و نزد شهرب فرستادند.

اگر پتسی از آفتاب سوزان جان بدر برده بود، اکنون بایستی با خشم پریستاران نابکار روبرو شود که میترسید اورا بکشند. اوشاید درباره‌ی اصلاحاتی‌که داریوش درنظر داشت شنیده‌بود، ولی تجربه به‌او آموخته بود که حتی دربارشهرب از رشوه‌خواری پاك نبود. به‌یقین، بمحض این که پتسی به‌خانه برگشت پکوئیپ با همان نامه‌ای که اهموسی برای شهرب فرستاده بود پیداش شد! اینهارو به جای سرکار پیشین پرستشگاه گماشته شد، و زئوبستفونخ با پتسی، پسرش، وچهار برادر به‌زندان انداخته شدند.

درجشن پشو، همه کس درتئوزوی آبجو می‌نوشید؛ نگهبانان خوابشان برد و زئوبستفونخ دررفت. این کار وضع زندانیان دیگر را بدتر ساخت. اینهارو برادران پتسی را به‌پرستشگاه آورد، وزندانیان دیگر را باچوب زدند؛ چون به‌نظر می‌آمد که مرده‌اند، آنها را دریك برج کهن نزدیك دروازه‌ی پرستشگاه انداختند که سپس آنرا برسرشان خراب کنند. ولی پسر پتسی به آنها گوشزد کرد که نمیتوانند شش پریستار را بکشند بدون‌آن که گزارش آن به شهرب و شاه برسد؛ تهدید کار خودرا کرد وهمه را به‌خانه بردند، گرچه سه‌ماه گذشت تا پتسی تندرستی خود را باز یافت.

پتسی آنگاه شبانه با قایقی که بار چوب داشت بسوی پایتخت گریخت. پکوئیپ هفت‌ماه وسیله‌هایی برانگیخت که ازباریافتن اوبه‌پیشگاه شهرب جلوگیری نمود. سرانجام سمتوتفناخته پتسی را شناخت و شخصاً او را به دربار شهرب برد. چهاربار بزهکاران فراخوانده شدند، ولی بی‌ثمر؛ پنجمین‌بار دیگر جرأت نکردند که پشت گوش بیندازند. هریك پنجاه شلاق خوردند و همه را به‌زندان افکندند. یك رشوه‌ی پنج راستاد پرستشگاهی ــ که بطور مناسب روی پاپیروس گواهی‌شده! ــ دل سمتوتفناخته را دگرگون ساخت، و او نزد شهرب میانجی شد که آزادی آنها

را به‌دست آورد.

پتسی از این شکست هراسان و دلسرد نشد و برای از نو برقرار کردن راستادخود درخواه کرد، و ادعا کرد که راستاد او به شانزده سهم وخشور امون و شانزده بغ دیگر تئوزوی میرسید؛ این راستاد به یکی از نیاکان او داده شده بود ولی وقتی که آن نیا همراه پادشاه پسامتیکوس از سوریه دیدن کرد این راستاد ازمیان رفت. شهرب به‌او فرمان‌داد که تاریخ این قضیه را بنویسد، ولی سمتو تفناخته‌ی رشوه‌خوار پتسی را واداشت کـه بجای آن نامه‌ای از اهموسی، وخشور هوروس، بپذیرد. در سفر باز گشت به‌خانه، پتسی فهمید که خانه‌اش سوخته. بار دیگر به‌شهرب درخواه‌کرد، وبار دیگر بزهکاران به‌دربار فرا خوانده شدند؛ به‌پیک رشوه دادند و تنها اینهارو در دربار پیدا شد. اگرچه او بکلی انکار کرد کـه از آتش سوزی خبر ندارد، ولی پنجاه شلاق دیگر خورد و باردیگر به‌زندان افتاد.

اهموسی شکیبایی خودرا از دست داد و به گواژ ازپتسی پرسید: «میخواهی برسر این کار بمیری؟» از برای فرار از دادرسی‌ای کـه اهموسی با اشاره فهماند که هرگز به‌پایان نخواهدرسید، پتسی با اینهارو آشتی کرد، و اینهارو سوگند خورد که قضیه را راست و پاك کند؛ ولی تا آزاد شد، طبعاً، سوگند خود را زیرپـا گـذاشت. برای آخرین بار پتسی درخواست بالابلندی فرستاد و تاریخ گذشته‌ی خانواده‌اش‌را برشمرد، ودو کتیبه‌ی بسیارشاك‌دار نیایش‌را که ادعا میکرد پریستاران پاك کرده‌اند به گواه آورد و قضیه را تا تاریخ دادخواهی روشن کرد.[15] نمیدانیم که سرانجام پتسی در این قضیه کامیاب شد یا نه. شك داریم که او این قضیه را درست وانمود کرده باشد، زیرا فقط سخن او را دردست داریم، ولی یک نمونه‌ی روشنی از رشوه خواری که هنوز درمصر افسارگسیخته پیش میرفت داریم. به‌مجموعه‌ی نوین داد نیاز بود.

به‌فرمـان داریوش دبیران قانون را آورده بودند و داشتند آن را روی یك

15 - F. L. Griffith, *Catalogue of Demotic Papyri in the John Rylands Library*, III (1909), 60 ff.

طومار پاپیروس تاسال ۵۰۳ مینوشتند؛ این که چرا این کار درمصر این اندازه بیشتر از بابل طول کشید وقتی آشکار میشود که درمی‌یابیم که در مصر چنین دادنامه‌ای نبود که سر مشق این کار بشود چنان که در بابل دادنامه‌ی حمورابی بود. حتی به‌نظر می‌آید که آن وقت هم فقط فرمانهای شاهانه گردآوری‌شد، زیرا مجموعه سرانجام تا هشت سال دیگر تا ۴۹۵ کامل نشد. یك نسخه روی طومار پاپیروس به خط اشور (که آن زمان معنایش آرامی رسمی دیوان هخامنشی بود)، ونسخه‌ی دیگر به‌خط حرفی‌که یونانیان «مردمانی» میخواندند نوشته شد.[16] از آن‌پس داریوش را بازپسین دادگذار از شش دادگذار بزرگ مصر می شماردند.[17]

برای روشن ساختن این قانونها، ازاین دوره‌ی پادشاهی یك‌مجموعه‌ی خوبی ازسندهای سوداگری‌داریم. یك‌دسته‌ی جالب ازاین‌سندها درباره‌ی کارهای‌خصوصی آب‌ریزندگان دره، یا نساکده‌ی تبس‌است. برای نمونه، پشنسی یك پیمان زناشویی با تسننهور مینویسد، واین بانو سه تکه سیم ازگنجینه‌ی پتاه، پول شهروا، به‌عنوان وردوك به‌او میدهد؛ اگر او از تسننهور بدش‌آمد و زن خودرا رها کرد بایستی آن سیم را با سه‌یك هرچه‌که دربیاورد، باسه‌یك درآمدش‌از آب‌بری نساکده بازگرداند. او رورو، دختری راکه ازتسننهور دارد با فرزندان دیگری که زاییده خواهند شد انباز میکند. آنگاه تسننهور حقوق پسر خودرا که از یك شوهر دیگر داشته به‌صورت قانونی گواهی میکند.

پشنسی نیمی از زمین یك‌خانه‌ی خالی راکه درغرب تبس، نزدیك آرامگاه یکی از پادشاهان است و در آن خیال ساختمان دارد به‌زنش میدهد؛ دوسال دیگر می‌بینیم که باید هنوز آن را بخرد! یکی دیگر از این گروه به زنش مینویسد: «من تورا از همسری خود رها کرده‌ام، ازتو جدا شده‌ام، هیچ ادعایی روی زمین به‌تو ندارم؛ به تو گفته‌ام: به هرجا که میخواهی بروی شوهری برای خود بگیر. من نمیتوانم همیشه پیش توبه‌ایستم.» سندهای دیگری ازاین دیوانسرای درباره‌ی وامهای

16 - W. Spiegelberg, *Die sogennante demotische Chronik* (1914), pp. 30 ff.
17 - Diod. i. 95. 4-5.

غله، بهره‌ی آن اگر وام پیش از خرمن پرداخت نشود ، فروش گاو و گوسفند و برده باپایندان دربرابر ادعاهای آینده ، فروش راستادهای پرستشگاهی ، یا عوض کردن زمینهای خصوصی با نوبر زمینهایی که ملك پرستشگاه امون درتبس است میباشند .[۱۸]

نخستین سند ما از کوچ‌نشین سربازان مزدور یهودی آرامی‌زبان درالفانتین،[۱۹] از سال ۴۹۵ ، گواه براصلاحات قضائی‌ست . دوزن زمینهای خودرا بایك زن دیگر عوض میکنند ، که اوهم مانندآنها بخشیده‌ای از و چرگران شاه و فرمانده پادگان دریافت کرده‌بود . نوشته‌ی پایندان ، که با گواهی گواهان استوارشده ، چنین است : «ازین پس، درآینده ، ما نخواهیم توانست دراین امرسهم تورا پیکرد کنیم وبگوییم : ماآن را به‌تو ندادیم . همچنین نه برادر یا خواهر ، نه پسر یا دختر ، خویشاوند یا بیگانه ، نخواهنـد توانست تورا پیکرد کنند . و هر کـه در کار سهم تو که ما به‌تو داده‌ایم ترا پیکرد کند باید به‌تو پنج « کـرش » بپردازد و سهم از آن توست . »

اینجا نیز میتوان اصلاحات مالی داریوش را یافت .[۲۰]

این کوچ‌نشین یهودی پاپیروسی‌دارا بود که ترجمه‌ی آرامی سرگذشت‌نامه‌ی داریوش برآن بود . بیشك این یک نسخه‌ی رسمی بود که به‌فرمان شاه برای آنها فرستاده شده‌بود . روشن‌است که‌آنرا ارجمند می‌داشتند وبسیار به‌کارمیبردند، زیرا زمانی که فرسوده شد نسخه‌ی دیگری از روی‌آن فراهم کردند، گرچه جاهایی‌که در پاپیروس اصلی ناخوانا شده بود سفید گذاشتند .[۲۱]

ساختمان در مصر

داریوش‌ازسرمشق پیشینیانش‌درگرامی‌داشتن بغان مصری وپرستشگاههایشان پیروی‌نمود . کانهای بزرگ سنگ در وادی حمامات، دره‌ی ژرف سیاه درراه بیابانی میان کوپتوس و دریای سرخ ، بوسیله‌ی دسته‌هایی کـه همه‌ی فرمانروایان بزرگ

18 - Griffith, *op. cit.*, pp. 25 ff. درباره‌ی پاپیروسهای دیگر ازاین دوره نگاه کنید به W. Spiegelberg, *Die demotischen Papyri Loeb* (1931)

۱۹ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۲۳ این کتاب .

20 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 1.

21 - *Ibid.*, pp. 248 ff.

گذشته در پی بهترین مواد ساختمانی فرستاده بودند بهره برداری شده بود ؛ آنها نقشهای برجسته و نوشته‌های خودرا به‌پیکرهای حیوانی که دیدن کنندگان پیش‌از تاریخ برصخره‌ها کنده بودند افزوده بودند . به‌فرمان داریوش ، خنومیبره‌ی معمار ، سرکار ساختمانها درسراسر مصر ، مکرر از این کانها دیدن کرد . او پیش از آن با پدرش اهموسه‌سانیث در این کانها در چهل‌وچهارمین سال اماسیس کار کرده بود ؛ مقامش درزمان اماسیس که‌شاه بومی مصر بود به‌ضرر اونبود، زیرا درسالهای ۴۹۶-۴۹۲ اومکرر در وادی کار میکرد . به‌عنوانهای اوهمچنین افزوده میشد و سرانجام و خشوری بغان گوناگون ، سرکردگی سربازان ، و گردانندگی کارهای هنری را دربرگرفت . اشاره‌هایی به‌مین، هوروس، و ایسیس شهر کوپتوس، و به‌آمون ، موت، خونسو ، و هارپوکراتس شهرتبس همسایه حکایت ازبرخی ایزدان بومی میکندکه پرستشگاههای آنها شاید بدست این معمار نوسازی شده بود .[۲۲]

بابکاربردن شتر که بتازگی به‌مصر آورده شده‌بود ، وهمچنین بابکاربردن روش آبیاری بوسیله‌ی قنات که دیرزمانی بود که درفلات ایران به‌کارمیرفت و برای یك ناحیه‌ی خشك بسیار مناسب بود ، « واحه‌ی جنوب » داشت همچو مرکز دادوستد بیابان رونق می گرفت . درهمان زمان هم در هبت پایتخت آن پرستشگاه کوچکی برای‌آمون بود ؛ پیرامون ۴۹۰ داریوش یك ساختمان سنگی خیلی برتری جایگزین آن ساخت ، که در آن داریوش را همچو دوست داشته‌شده‌ی آمون و خاوند هبت گرامی داشتند . در ساختمان آن ، طبعاً ، داریوش از نقشه‌های بومی پیروی نمود ، ولی به‌جای یزشگاه سه‌گانه‌ی معمول فقط یك یزشگاه مقدس‌ساخت . از سرستونهای کهن‌ترساده که مانند یك‌دسته غنچه‌ی پاپیروس بود یك نوع سرهم‌کرده‌ای به‌صورتی ناپرورده بیرون‌آمده وشکفته بود . روی دیوارها در نقشهای برجسته‌ی درقاب فرو-رفته ، شاه در حالی که پیشکشهایی به‌گروههای بغان برات میگزارد ، یا همراه با بغبانو هاثور و « همزاد » خودش به‌آمون ، موت ، و خونسو برات میگزارد دیده

22 - J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), Nos. 14, 18, 90 - 93, 134 - 35, 137, 186, 190, 193 ; G. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), Nos. 11 - 23.

میشود . همچنین روی دیوارها سرودی بود که در آن با عنوانهایی که از « نامه‌ی مردگان » گرفته شده بود ، همه‌ی بغان‌را همچو جلوه‌ی ساده‌ی آمون نموده ، که نشان خوبی از درهم‌آمیزی دینی‌ست که درحال پرورده‌شدن بود .[۲۳]

داریوش نیز در بوسیریس به‌کار پرداخت ،[۲۴] و نام وعنوانهای خود را درقاب خایدیس برایوانی در الکاب باز گذارده است .[۲۵] نام او نیز در سیاهه‌ی نیکی گران ادفو درسالهای ۵۰۷ و ۵۰٤ ضبط است .[۲۶] بریك سنگ ایستاده ، شخصی درپیشگاه باز هوروس و مار شاهانه زانو زده و به میانجی آنها شاه‌را در میخواند که زندگی ببخشد .[۲۷]

اریاندس شهرب سرکش

اگرچه داریوش برای خرسند ساختن پریستاران ازخود شوق بسیار نشان داده بود ، ولی قصه‌ی پتسی برای نشان دادن این که دربار شهربی از رشوه گیری و نادرستی پاك نبود بسنده است . خود شهرب تقریباً یقین است که در این کار درگیر بود . هرودوت میگوید که اریاندس را به‌جرم شورش کشتند ، ولی سبب حقیقی آن این بود که در زدن سکه از داریوش تقلید کرده بود ؛ همچنان که سکه‌های زرشاه به ویژگی نامبردار بود ، شهرت سکه های سیم اریاندی نیز دیرزمانی برجا ماند . درواقع چنین سکه‌هایی وجود ندارد ؛ درحقیقت همه‌ی گواهیها روشن نشان میدهد که مصریان بومی درزمان فرمانروایی هخامنشیان سوداگری خودرا فقط بوسیله‌ی بکار بردن شمشهای وزن شده انجام میدادند . ولی درحالی که از روی میزان رسمی سکه‌ها ، سیم در نرخ سیزده به یك پذیرفته میشد ، ارزش شمشی آن درمصر بسیار

23 - H. E. Winlock, *The Temple of Hibis in el Khargeh Oasis*, Vol. I : *The Excavations* (1941) ; H. Brugsch, *Reise nach den grossen Oase el Khargeh* (1876) ; S. Birch, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, V (1887) , 293 ff.

24 - E. Naville, *Mound of the Jew* (1890), pp. 27 - 28 .

25 - Somers Clarke, « El - Kab and Its Temples,» *JEA*, VIII (1922), 27 .

26 - H. Brugsch, *Thesaurus inscriptionum Aegyptiacarum*, III (1884) , 538, 548 ff., 590; E. Chassinat, *Le Temple d' Edfou*, VII (1932) , 219, 248.

27 - L. Borchardt, *ÄZ*, XLIX (1911) , 71 .

بیشتر بود ؛ بنابراین گفته شده است که جرم حقیقی اریاندس گداختن سکه‌های گرانبهای شاهانه که پیکر شاه بر آن نقش شده بود و فروختن آن با سود فراوان به‌صورت شمش بوده ، زیرا این کار خیانت بزرگی به‌شمار میرفته است.[۲۸]

اریاندس را میان سالهای ۵۱۱ و ۴۹۲ کشتند ، و در آن تاریخ فرنداتس شهرب بود . پریستاران خنوم ، خاوند یب (الفانتین) ، صورتی از پریستاران همکار خود را نزد او فراز آوردند که همچو کارگزاران پرستشگاههای گوناگون به‌فرمان داریوش شاه برگزیده شوند . فرنداتس از پذیرفتن بیشترینه‌ی آنها خودداری کرد؛ پاره‌ای پس از گماشته شدن گریخته بودند ، و برخی دیگر ادعا میکردند که در مقامهای همانندی همانوقت خدمت میکردند.[۲۹]

نوشته‌های شاهانه

ساختمان یك اپدان باشکوهی درشوش پایان‌یافته بود . داریوش اکنون بر آن شد که در پایتخت نوینش اپدان دیگری بسازد که این بار ازسنگ بادوامتری باشد؛ با بکاربردن سنگ نیز ممکن میشد هنری را که بیشتر پارسی‌بود پروراند . درآذین بنیادگذاری این ساختمان تازه ، داریوش در یك جعبه‌ی سنگی زیر بنیاد دو جفت لوحه‌ای از زر و سیم که روی آن نوشته‌ی بسیار زیبایی داشت وسیزده گره‌ی مربع بود جای داد . در آخرین سیاهه‌ی پیشین از شهرستانها افزایشی در شمار آنها دیده نمیشد ولی پاره‌ای دگرگونیها در نامگذاری آنها بود : شهرستان یونیه هنوز پس ازساردیس بود ، ولی «ترادریائیان» همچوسکاها شناسانیده شده‌بودند ؛ «دریائیان» « یونیهای تکبره » شدند ، که متن بابلی آن را « یونیه‌ی دوم که مردمانش سپر برسر داشتند » گزارش کرده بود ـ زیرا کلاهای « پتاسوس » یونانیان را چنین

۲۸ ـ هرودوت ، دفتر ٤ ، ١٦٦ . درباره‌ی سکه‌هایی که به اریاندس نسبت داده شده ، نیز نگاه کنید به R. A. Parker, «Darius and His Egyptian Campaign,» *AJSL*, LVIII (1941), 373, n. 5 ؛ برای توضیح آن نیز نگاه کنید به J. G. Milne, «The Silver of Aryandes,» *JEA*, XXIV (1938), 245 - 46.

29 - W. Spiegelberg, «Drei demotische Schreiben aus den Korrespondenz des Pherendates,» *SPAW*, 1928, pp. 604 ff.; *Papyri Loeb*, No. 1.

میخواندند.[۳۰] اکنون با سرفرازی‌ای که حق داشت داریوش می‌بالید: «این است پادشاهی‌ای که من دارم: از سکاهایی که آن ور سغد اند تا کوش (حبشه)، از هند تا سپرد (سارديس)، که اهورمزد مهست بغان به من فراز برد.»[۳۱] پرمعناست که برای داریوش یونانیان ارزشی نداشتند که آنها را به ویژه یاد کنند.

ولی همین یونانیان هستند که به‌ما میگویند چگونه اغلب داریوش ازا کباتان دیدن میکرد. تا زمانی که ویرانه‌های آن بطورشایانی کاوش‌نشده، آگاهی بیشتر ما در باره‌ی این‌دوره بسته به‌چیزهایی‌ست که بطورپیش آمد پیدا میشود. یك لوح زر و یك لوح سیم که در لحظه‌ی آخر از بوته‌ی گدازش رهانیده شد، سندی‌همانند لوحهایی‌ست که داریوش در جعبه‌ی بنیادی اپدان تخت جمشید نهاده‌بود.[۳۲] گواهی بیشتر برچنین ساختمانی در پایتخت پیشین مادیها دراشاره‌ای به‌یك اپدان که نوه‌ی داریوش در کتیبه‌ای که درهمدان پیداشده میکند یافت‌میشود.[۳۳] بربلندی دربالای شهر، در دامنه‌ی کوه الوند، به فاصله‌ای از جاده کهن که به بابل میرفت، داریوش نیز فرمان داد که نوشته‌ی او را برصخره بکنند.[۳۴]

از اینها گذشته، داریوش فرمان داده بود که سنگی برصخره‌ی بزرگی که از سوی شرق به دریاچه‌ی وان برنگرنده بود، همان جایی که شاهان پیشین هلدی نوشته های بسشماری را به‌خط میخی بومی خودشان به طرز زیبائی کنده و باز گذاشته بودند، صاف وصیقلی کنند؛ درزمان مرگش نوشته‌ی آن کنده نشده بود، و پسر پرهیز گارش فرمان داد که این از قلم افتادگی را درست کنند. خشایارشا همچنین از ساختمانهای زیبای بسیاری که پدرش بنا کرده بود یاد میکند؛ شاید

۳۰ ـ داریوش، نقش رستم (الف) ۳.

31 - Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, No. 6.

32 - Sidney Smith, *JRAS*, 1926, pp. 533 ff.; L. H. Gray, *JRAS*, 1927, pp. 97 ff.; Carl D. Buck, *Language*, III (1927), 1 ff.; Weissbach, *ZA*, XXXVII (1927), 291 ff.; Kent, *JAOS*, LI (1931), 229 ff.; Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, II (1930), 115; *Altpersische Inschriften*, No. 6.

33 - Herzfeld, *Altorientalische Studien Bruno Meissner .... gewidmet* (1928), pp. 85 ff.; Kent, *JAOS*, LI (1931), 231 - 32.

34 - F. H. Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 100 - 101.

باز هم به یك کاخ دیگری نزدیك کتیبه اشاره شده است.[۳۵] نویسندگان یونانی به سیاههی کاخهای شاهانه کاخهای دیگری در گابی، اصفهان کنونی، و در تائوکه، برکرانهی پارس نزدیك مرز کرمان،[۳۶] میافزایند، ولیاثری از آنها یافت نشدهاست.

آمادگی برای جنگ با یونان

در همین هنگام آمادگی برای جنگ با یونان بهتندی پیشمیرفت. درنظر داریوش، ماراتون فقط یك شکست موقت در یك سیاست کامیاب پیشراندن پیوستهی مرزها بود. او فکر میکرد که آن چه بدان نیازبود یك سپاه بزرگتر زیرنظر یك فرمانده شایسته بود، و سپس، آنگاه که شهر - خداییهای بازمانده خرد و پایمال شدند، سراسر جهان یونانی بهشاهنشاهی پارسی که همواره گسترش مییافت خواهد پیوست و جزئی از آن خواهد شد. چون سرداران او آنطور بیچاره در کوشش خود برای بسزا رسانیدن آتنیهای سرکش شکست خورده بودند، داریوش بر آن شد که این لشکرکشی کینه توزی را خود رهبری کند.

درزمان کوتاهی که برای او مانده بود، داریوش برای ساختن پیکرهای تراشیده درجبههی شمالی اپدان شتاب نمود و پیکرتراشی انتهای شمالی(ودرمرکز) جبههی شرقی راآغاز کرد.[۳۷] درهمین زمان او سرگرم پایان رسانیدن کاخ خودبود.

دربارهی جانشینی اشکالی نبود، زیرا از ۴۹۸ خشایارشا درنقشهای تختجمشید بهواسپوری شناخته شدهبود- بیآن که نامی ازاو بردهشود؛ اکنون زمانبرای شناسایی کاملتری فرا رسیدهبود، و بریهلوی درمیانی کاخ، روبروی صورت پدرش، خشایارشا با همان جامهی شاهانه نمودهشده، و فرق آنها فقط این نوشتهی کوتاه روی جامهی اوست: «خشایارشا، پسر داریوش شاه، هخامنشی.»[۳۸]

35 - *Ibid.* pp. 116 ff.

36 - Strabo xv. 3. 3.; Arr. *Ind.* 39. 3; Ptol. vi. 4. 2-3; viii. 21. 15; Dionys. Per. 1069.

۳۷ - چنیناست بهنظر Cleta Olmstead Robbins.

38 - Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, No. 18; دربارهی نوشتهی رویپیکرداریوش نیز نگاه کنید به Weissbach, *op. cit.*, pp. 80 ff.

آمادگی برای جنگ یونان البته مالیاتهای تازه‌ای ایجاب میکرد. در ژوئن ۴۸۶ یك بابلی به میهنش گزارش داد که شاتاماکسو و نبوگازای سرایبد به او آگاهی داده‌اند که از روی دادنامه‌ی شاه او باید برای جو، گندم، و خردلی که از انباری در کنال بابل مرخص میکنند باج تازه‌ای بپردازد.[۳۹]

شورش مصر و مرگ داریوش

هنگام بخاك سپردن گاو اپیس، گویا درخاك‌سپردن سال ۴۸۸، سردار اهموسه (اماسیس)[۴۰] این ایزد را به‌تالار مومیایی رهبری کرد و آنگاه، همراه با کمانداران وسربازان بر گزیده، اورا به‌جای خود درنساکده برد. اهموسه همه شبها را بیخواب ماند و به‌نگهبانی‌پرداخت، و کوشید که هر کارخوب که میتوانست انجام‌دهد. او آزرم این ایزد را در دلهای مردمان و دردلهای همه‌ی بیگانگانی که در مصر بودند جای داد. او نیز پیکهایی به‌فرمانداران شهرها و بخشهای مصر بالا و پایین گسیل داشت، و آنها پیشکشهای خود را به‌تالار مومیایی آوردند.[۴۱]

باهمه‌ی این سودها، بازهم مصریها ادعا میکردند که تخت جمشید، شوش، و همدان با ثروت مصر برپا شده است.[۴۲] حتی تا سال ۴۸۶، «ساریس» (خواجه‌سرای) پارس، اتیاواهی، در کانهای سنگ حمامات کار میکرد.[۴۳] ولی در ۵ اکتبر این سال خنوممآخت از الفانتین نامه‌ی پریشان و نگران کننده‌ای به‌فرنداتس نوشت. اوسورور، یکی‌ازبومیان سرشناس، درپیشگاه شهرب به‌اودستور داده‌بود که ارتابانوس، فرمانده پارسی پادگان یهودی را، با کشتی همراه خود به‌نوبیه ببرد و غله به‌دست آورد. ارتابانوس آنگاه به‌جاشوان کشتی فرمان داد که غله را در کرانه خالی کنند. خنوممآخت پرخاش‌میکند: خوب است شهرب به‌ارتابانوس فرمان دهد که نگهبانی برای غله در کشتی بگمارد و فقط آن اندازه در کرانه خالی کند که بتوان باقایقی

۳۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۱۰۵ این کتاب.

۴۰ ـ نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۱۶۷، ۲۰۱ وپس‌از آن.

41 - E. Chassinat, *Receuil de travaux*, XXIII (1901), 78; Posener, *op. cit.*, Nos. 6-7.

42 - Diod. i. 46. 4.

43 - Couyat and Montet, *op. cit.*, No. 146; Posener, *op. cit.*, No. 24.

از سینه آن را برد. اگر احتیاط نشود شورشیان شبانه می‌آیند وغله را درمیبرند؛ هم‌اکنون روبرو اردو زده‌اند و به اندازه‌ای بی‌باك شده‌اند که نیمروز هم خود را نشان میدهند.[۴۴]

با این آگاهی شوم سندهای مصری به‌پایان میرسد. در ماه بعد مصر شورش کرد، زیرا باجهای تازه حوصله‌ی بومیان را سربرد. پیش از آن که بتواند این شورش را خاموش کند، داریوش خود در گذشت ـ درنوامبر ٤٨٦. او شصت‌وچهار سال داشت، و سی و شش سال آنرا پادشاهی کرده‌بود.[۴۵] یك خوشبختی دیگر به‌یونانیان اروپا لبخند زد ویك گشایش نا منتظری به‌آنها داد.

کمی پیش‌ازآن، داریوش آرامگاه خودراآماده ساخته بود.[۴۶] انتهای‌شمالی جلگه، کـه در شرق آن پایتخت نوینش را ساخته بود، با یك رشته کوه کوتاه که بسوی جنوب‌غربی پایین می‌آمد ویك صخره‌ی بلند راست وتندی داشت، که‌پیش‌از آن نیز برای یك نقش‌برجسته‌ی یکی‌از شاهان ایلامی به‌کار رفته‌بود،[۴۷] بسته‌میشد. زیراین صخره‌ی‌تند داریوش یك‌سامه‌ی چهارگوش مقدس باخشت آماده ساخته بود، که درون آن مهمترین ساختمانش آتشگاهی بود که درست تقلید آتشگاه کورش در پارسگرد بود.[۴۸]

به‌جهتی داریوش شکل آرامگاهی را که کورش به‌کار برده بود رها کرد و به‌آرامگاه صخره‌ای باز گشت نمود. کمی به‌شرق آتشگاه آرامگاهش درون‌صخره کنده شد، و نمای آن به‌شکل چلیپای یونانی به‌پهنای شصت وبلندی هفتاد پا بود. بازوهای‌افقی آن بانمایشی ازایوان کاخ پرشده‌است. دردوانتهاجرزهای برآمده‌ای‌ست

44 - Spiegelberg, *SPAW*, 1928, pp. 604 ff.

٤٥ ـ درباره‌ی تاریخ مرگ داریوش نیز نگاه کنید به Cameron, *AJSL*, LXVIII (1941), 319; R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 14.

٤٦ ـ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ٤٦، میگوید که پدرومادرش هنگام بازرسی آرامگاه کشته شدند.

47 - Herzfeld, *Archaeological History of Iran* (1935), p. 6; cf. N. C. Debevoise, «Rock Reliefs of Ancient Iran,» *JNES*, I (1942), 80.

48 - Schmidt, *op. cit.*, pp. 98 ff. نیز نگاه کنید به‌صفحه‌های ۸۸ـ۸۹ این کتاب.

که میان آنها چهارستون باریك بی‌خیاره، روی یك زیرستون و پایه‌ی بلند با قالبهای نیم گرد برآمده‌ای جا داده شده است؛ بالا، گاوهایی که زانو زده‌اند سرتیرهارا نگاه میدارند، سپس چهار تیرسرستون می‌آید که سومی آرایش دندانه‌دار دارد. درب آن، سه‌تیر در پهلو و بالا، سرش بایك قرنیز پردار پوشیده شده؛ ولی واشد درشت‌نمایی که در واقع راه دسترسی به اندرون آرامگاه بود، که بلندی آن نزدیك به دو پنجم درایگاه وانمود شده بود، چنان به‌چشم ناپسندیده می‌آید که گمان میرود دراصل آن را روپوشی کرده بودند.

در بازوی بالایی چلیپا یك تخت پُرکار تراشیده شده که سی تن نمایندگان شاهنشاهی آن را نگاه داشته‌اند. در نوشته‌ی آرامگاهی‌اش میگوید: «پس اگر مینش (فکر) کنی: چند دهیو بود که داریوش شاه داشت؟ پیکران را بنگر که گاه را برندی. آنجا خواهی شناخت، پس تورا دانسته شود نیزه‌ی مرد پارسی دور فرا رفته؛ پس تورا دانسته شود مرد پارسی بسی دور از پارس هماورد را اوژنیده.»[۴۹] زمانی هریك از این نمایندگان زاد و بومشان نشان داده شده بود؛ امروزه فقط نام چند تن از آنها بازمانده، ولی هنوز میتوانیم پارسی، مادی، ایلامی، پارتی، وهمچنین سکائی تیزخود، بابلی، آسوری، و مکه‌ای را باز شناسیم.[۵۰]

بالای تخت صحنه‌ی برات گزاری جای‌داده شده‌است. سمت‌چپ، روی‌بالاترین پله از سه‌پله، داریوش ایستاده وهمه‌ی نشانه های پادشاهی را برتن واز جمله دیهیم برسر دارد؛ دردست چپش کمان گرفته، دست راستش باکف باز به‌نیایش بلنداست. سمت راست، نیز روی سه‌پله، آتش مقدس برآدریان است. بالا اهورمزد در پرواز است؛ پهلوی او، بالای آدریان، ماه کاسته درآغوش ماه نواست.

دوازده پایور بلند پایه، که در ردیفهای سه نفری یکی روی دیگری نموده

۴۹ ـ نقش رستم (الف) ٤.

۵۰ ـ سیاهه‌ی این نمایندگان را میتوان ازروی تقلیدی که درست ازآن برای آرامگاه اردشیر سوم شده بازساخت و پیکرها را باز شناخت (نگاه کنید به A. W. Davis, « An Achaemenian Tomb-Inscription at Persepolis,» *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, pp. 373 ff.)

شده، دراین آذین یاورشاه‌اند. همه‌ی آنها بجز یکی جامه‌ای همانند شاه دربردارند. دریك سمت شش پایور بی‌سلاح دست راست را به‌نیایش استنیده‌اند و دست چپشان در کنارشان افتاده؛ سمت دیگر افسران سپاه نیزه‌هارا سخت در دو دست چسبیده‌اند. رهبر یك گروه سه نفری نامش «گوبرووه (گوبریاس) پتشخواری، نیزه‌بر داریوش شاه» است؛ رهبر دیگر «اسپچنه (اسپاتینس)، برنده‌ی تبرزین، که کماندان داریوش شاه را دارد» است.[۵۱]

در کوتاهی درمیان به‌اطاق قبر باز میشود که اکنون حرمت آن را برده‌اند. درون قبر چهار طاقچه‌ی فرورفته درصخره است که هریك سه تابوت بزرگ دارد که برای داریوش و خویشاوندان طرف لطف او بوده. ولی نوشته‌ی دیگری نیست که بگوید کدام تابوت روزگاری کالبد داریوش شاه بزرگ را در برداشت.[۵۲]

۵۱ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۹٤ این کتاب.

52 - Cf. F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs* (1910), pp. 14 ff.

فصل هفدهم

شاه بزرگ و سپاههایش

خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵) در روایت شاه سست‌عنصری‌ست که زیر تسلط خواجه سرایان است و بیشتر برای تاخت دیوانه وارش به‌یونان اروپائی به یاد آورده میشود. شخصیتی که منابع شرقی از او نشان میدهند بسیار با این فرق دارد. هنگام بتخت نشستن‌اش خشایارشا دربهار زندگانی بود، وپیرامون سی‌وپنج سال‌داشت، و بادوازده سال کارگزاری سخت و پُر کنش همچو شاهیار بابل برای‌جانشینی تاج وتخت پرورده شده‌بود. درنتیجه، پادشاهی او به‌مناسبت اهمیت دگرگونیهای کارگزاری برجسته است؛ اگر داریوش نوع نوین فرمانروایی هخامنشی را با قانونهایش آغاز کرد، خشایارشا حتی یك دگرگونی بزرگتر و بریدن از گذشته را نشان میدهد.

دربرابر یگانه شکست نظامی‌اش دراروپا، که درنظرزیردستانش آن‌اندازه‌ها خیره کننده نمی‌نمود که به چشم نسلهای بعد جلوه کرد، یك رشته پیروزیهایی را، از جمله باز یافت قبلی دو تا از پرثروت‌ترین وتا آن زمان بافرهنگ‌ترین استانهای شاهنشاهی پهناورش و همچنین نگاهداشتن تسلط اش بر بیشترینه‌ی خود یونانیهارا باید گذاشت. درمیدان فرهنگ نیز وضع همین صورت‌را دارد. اگرمعماران پدرش نقشه‌ی بزرگ‌نما و پرجلوه‌ی ساختمانهای روی‌سکورا درپایتخت‌نوین پارس کشیدند وگستردند، خشایار شا بود که ساختمانهای عمده‌ی آن را به انجام رسانید و بیشتر

ساختمانهای دیگر را آغاز کرد. زیر دستور او دگرگونیهای مهمی در آن نقشه صورت گرفت. شایستگی نقشهای برجسته‌ی پرشکوه که کارهای ناپرورده‌تر پیکر-تراشان پدرش را زیرسایه می‌افکند همه به او برمیگردد. خلاصه، تخت جمشیدی را که دیرزمانی‌ست می‌ستاییم کار پسر داریوش بود نه خود او. اگر خشایارشا از دریافتن نیروهای اقتصادی که داشت رمق شاهنشاهی‌را میکشید درماند، او ازمردان باستانی دیگر بدتر نبود.

بتخت نشستن خشایارشا

نخستین وظیفه‌ی خداپسندانه‌ی شاه تازه به‌انجام رسانیدن کاخ پدرش درشوش بود، که هنوز چند ستون آن بایستی تراشیده میشد.[۱] یك گلدان مرمر نازك که نوشته‌ای از او دارد ویك سند سوداگری درباره‌ی وامی از اوایل سال ۴۸۳ درشوش که در بابل یافت شده[۲] گواه براین‌است که نخست او درپایتخت پیشین نشیمن کرده بود. سپس او به دلدار حقیقی‌اش تخت جمشید روی آورد.

نزدیك آغاز پادشاهی‌اش، خشایارشا نوشته‌ای آماده کرد که یادبودی از فرمانروایی نوینش باشد. در نخستین بندهای آن از سرمشق پدرش پیروی نزدیك شده است.

« بغ بزرگ است اهورمزد، که این بوم آفرید، که مردم راآفرید، که شادی داد مردم‌را، که خشایارشارا شاه کرد، یکی‌را شاه بسیاری، یکی‌را فرمودار بسیاری.

« منم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای بسیار نژاد، شاه‌در این بوم بزرگ پهناور، پسرداریوش شاه، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، آریائی چهر.

1 - F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 114-15; V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mem., » Vol. XXI [1929]), pp. 81 ff. ; *Actes juridiques susiens; Inscriptions des Achéménides* (« Mem. ,» Vol. XXIV [1933]), pp. 114-15; R. G. Kent, *JAOS*, LI (1931), 193 ff. ; LIII (1933), 1 ff. ; LIV (1934), 34 ff. ; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) , *A Survey of Persian Art*, I, 342 ; cf. J. de Morgan, *Recherches archéologiques*, I (1900), 90.

2 - M. Dieulafoy, *L' Acropole de Suse* (1893), Fig. 318 ; *VS*, Vol. IV, No. 191.

« گوید خشایارشا شاه : به خواست اهورمزد اینها هستند دهیوهایی که بر آنها من پادشاهم دور از پارس . »

حتی درنقش آرامگاه پدرش ، نخستین نمایندهی شاهنشاهی که تخت شاهانه را می‌برد یك مرد پارسی‌ست ، گرچه در کتیبه نام پارس از سیاههی شهرستانها بیرون است ؛ از این حیث خشایارشا از سرمشق داریوش پیروی میکند . « من بر آنها پادشاهی کردم ، آنها مرا باج آوردند ، آنچه‌شان ازمن گفته شد آن کردند ، دادی که ازمن است ، آنشان داشت . »

سیاههی دهیوها پیشرفتهایی را در مرز شمال شرقی نشان میدهد . به‌سکاهای امیرگی وتیزخود ، یك شهرستان سومی‌ازصحراگردان شرقی ، دهای آن‌ور اراکسس ، افزوده شده‌است.[۳] یك افزودهی دیگر مردمان کوهستان (آکوفکه) است که جای آن بایستی شمال کابل در افغانستان کنونی باشد.[۴]

« گوید خشایارشا شاه : آنگاه که من شاه شدم ، هست اندر این دهیوها که ابر نوشته شده یکی که در جوش بود . سپس مرا اهورمزد پشتی برد . به خواست اهورمزد آن دهیو را من اوژدم و درجایش نشاندم . »[۵]

دهیوای که در جوش بود وآرام نداشت باکتریه (بلخ) بود . هنگام بتخت نشستن خشایارشا ، برادرش اریامنس‌ازآن شهرستان‌برای گرفتن تخت‌به‌زورآزمایی روانه شده بود . باگرفتن پیشکش و وعدهی این که دومین شخص‌شاهنشاهی‌خواهد بود ، اریامنس جانب خشایارشا را گرفت و تاج را برسر شاه تازه نهاد . ازآن پس او وفادار ماند وبا سمت دریاسالار ناوگان بزرگ در سالامیس همچو قهرمانی‌جان‌سپرد.[۶]

۳ ـ سترابو ، دفتر۷ ، ۳ : ۱۲ ؛ دفتر۱۱ ، ۷ : ۱ ؛ ۸ : ۲ ؛ ۹ : ۲ـ۳ ؛ دهستان سده‌های میانه ، شرق دریای خزر .

٤ ـ قهستان سده‌های میانه .

٥ ـ خشایارشا ، نوشتهی دیوه ، ۱ ـ ٤ . E. Herzfeld , *Archäologische Mitteilungen aus Iran* , VIII (1937) , 56 ff .; *Altpersische Inschriften* (1938), 14 ; Kent, *Language*, XIII (1937) , 292 ff . ; *JAOS*, LVIII (1938), 324 - 25 ; Weissbach , *Symbolae Paulo Koschaker dedicatae* (1939) , pp. 1938 ff .; Cameron, in Erich Schmidt , *The Treasury of Persepolis* (1939) , pp . 12 ff.

6 - Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 B ; *De amor . frat* . 488 D ff .; *Themistocl*. 14 . 3 (منبع آن آشکارا کتسیاس است) .

خشایارشا گفتار خود را دنبال میکند که « اندراین دهیوها بود جایی که‌در پیش دیوان را یزش میکردند. پس آنگاه به خواست اهورمزد من آن دیـوان را بر کندم وخواندم : دیوان یزش نشوند. آنجا که درپیش دیوان یزش میشدند آنجا من اهورمزد و ارته را یزش نمودم به برزمنی (حرمت). » آشکار است که سرزمینی که به آن اشاره شده بایستی درمرز ایران باشد، جایی که برتری اهور مزد هنوز شناخته نشده بود؛ پس این دیویسنان باید همان دهائی‌ها باشند کـه پیش از آن زیر فرمان نیامده بودند.

« ودیگر (کارها) بود که دشکرد کرده شده بود؛ آنهارا نیك کردم. آن‌چه من کردم، همه را به‌خواست اهور مزد کـردم. اهورمزد مرا پشتی برد تا کرده را کردم. »

اصلاحات دینی

خشایارشا به‌جانشینش اصرارمیورزد که نوع خاص دین‌شخصی اورا با فشاری که روی ارته‌ی مقدس نهاده بپذیرد: «توکه زین‌پس خواهی بود، اگرمینش(فکر) کنی: شاد باشم در زندگی و چون مرده باشم ارتاون (برکت یافته)، دادی راکه اهورمزد نشاخته گرامی‌دار» ـ همان دادی که اهورمزد به‌پدرش داریوش آشکارساخته بود. « اهورمزد را یزش کن وارته را به برزمنی. مردی که گرامی دارد دادی را که اهورمزد نشاخته و یزش کند اهورمزد وارته را به برزمنی، شاد خواهد بود در زندگی وچون مرده باشد ارتاون خواهد بود.»[۷] برای آن که این ایمان را در پسر وجانشینش پایدار واستوار سازد، خشایارشا اورا اردشیر، ارته خشثره (ارتازرکسس)، « شهر ارته » (ملکوت حق و راستی) نامید.

به این‌ترتیب خشایارشا یك اصلاح دیگری را وصف میکند. او اهمیت ارته را که تقریباً برابر با راستی و درستکاری در فکر برروشنیان زردشتی‌ست بیرون می‌آورد ونشان میدهد. او همچنین به ما نشان میدهد که دیوها دیگر بغان آریائی

۷ ـ خشایارشا، نوشته‌ی دیوه، ۵ و پس از آن.

کهن وشایستهٔ پرستش نیستند؛ بیشترینهٔ آنها فرو افتاده وبه‌صورت دیودرآمده اند. ولی‌پاره‌ای از آنها رهانیده شده ودر دین رسمی باز مانده اند و آنهارا اسخیلوس همزمان، هرودوت در نسل بعد، و کسنوفون و کتسیاس در زمان اردشیر دوم برای ما وصف کرده اند؛ گواین که اردشیر دوم دگرگونیهای مهمی دردین پدیدآورد. گویا این اصلاحات خشایارشا با آیینی نیزهمراه بود؛ به‌هرحال در «یسن‌هفت‌آیه» دعاهایی به‌گویش گاهانی به نثر هست که با دعاهایی که‌به برروشنیان زردشت نسبت داده شده بسیار فرق دارد وبیشتر بادین رسمی همزمان هم‌آهنگ است.[۸]

هم داریوش هم خشایارشا اهورمزد را چون بغی« که این بوم را آفرید، که آن‌آسمان‌راآفرید، که مردرا آفرید، که شادی برای‌مرد داد » گرامی‌میداشتند.[۹] سرودخوان ما اهورمزدی را پرستش میکند که گاو و راستی را آفرید، که آب وگیاهان‌خوب، روشنایی و زمین وآن‌چه راکه‌خوب‌است، به‌میانجی نیروی‌شهریاری وبزرگی و کارهای زیبنده‌اش بساخت. همراه اهورمزد اونیز نامهای مقدس‌را که از اهورا بیرون آمده ونزد مزدا پسندیده است، همچنین فروشی‌ها یا روانهای مردان و زنان که به راستی گرویده اند، و خود بهترین راستی، و امشاسپندان زیبنده، وهومن، شهریاری‌نیك، هستی‌نیك، پاداش‌نیك، وپرهیزگاری‌نیك را می‌پرستد.[۱۰] درفکر زردشت این‌ایزدان باستانی‌جلوه‌های آهیختهٔ محوی ازیزدان یگانهٔ‌برتر-ازهمه شده بودند؛ اینجا، برعکس، بسیاری از ویژگیهای مردمانی اصلی خودرا نگاه داشته اند، وشش تا از مهمترین‌آنهابه‌عنوان امشاسپندان شناخته شده وکیش وآیینی برای خود دارند.

بازهم از پرستش باستانی طبیعت در دعای بعدی بیشتر حفظ شده است:

این زمین را یزش میکنیم که مارا می‌برد، وزنان تورا، اهورمزدا، که باراستی ودلبستگی شان به ایمان، باکارشان، باخویشکاری و پرهیزگاریشان والا و برترند یزش میکنیم، وهمچنین

۸ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱٤٤ـ٤٥ این کتاب.

۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۱٦۷ و ۳۱۲ این کتاب.

۱۰ ـ یسن ۳۷؛ اهمیت دارد که همین دعا در یسن ۵، بیرون از « یسن هفت آیه » بازگو شده است.

اشی (پاداش) نیك را ، خواهش نیك را ، شهرت نیك را ، وفراوانی نیك را یزش میکنیم . آبها را یزش میکنیم ، آبهای جوشنده ، باهم روان ، و فراونده را ، که بیرون آمده از اهورا ، خود اهورا هستند ، که کارهای نیك میکنند ، که آسان است از آنها گذشتن ، خوب است در آنها شنا کردن وشستن ، ۱۱ که هدیه‌ای‌ست برای هردو هستی . بانامهایی که اهورمزد به شما داده ، آنگاه که همچو دهنده‌ی بهی شما را آفرید ، با آنها شما را یزش میکنیم ، با آنها نیکی شما را جوینده ایم ، با آنها شما را نماز می‌بریم ، با آنها شمارا سپاس میگزاریم . و شمارا ، ای آبها ، درمیخوانیم چون زایندگان ، چون مادران مانند گاوان شیرده ، پرستاران درویشان ، همه شیرخوار ، بهترین وزیباترین . پایین بیایید،ای نیکان ، بایاری آن راد درازبازو ، ای‌شما که آنهارا دربدبختیشان یاری میدهید ، ای مادران زندگی‌بخش ! ۱۲

بجای اهورمزد سخت‌منش وجدا وبرتر که زردشت داشت ، شاهنشاه شرقی را می‌یابیم که اندرونش پر از بغباتوان مادر است .

گوشرون زیر دست اهورمزد نیست . او هنوز جداگانه پرستیده میشود ، و با او روانهای حیوانات خانگی (که یاریشان به انسان با سپاسگزاری قدردانی شده) وحتی روانهای حیوانات وحشی سودمند که درچشم سرودخوان ما همان اندازه اهمیت دارند که روانهای مردان وزنان درستکار ، که خویشتن بهترشان درکشمکش جاودان میان خوبی وبدی پیروز شده اند یاخواهند شد . ۱۳

آذر نیز دریك یسن تمام ستوده شده است :

با کارورزی این آذر نخست پیرامون تو می آییم ، ای‌اهورمزد ، با سپندترین مینوی تو ، برای او که درد و شکنج آماده میسازی . باشد که او به شادی به پاداش نزدیک گردد ، ای‌آتش اهورمزد ، باشادی شادترین وبا نمازبری نمازبرترین ، باشد که او به بزرگترین کار نزدیک شود. همچو آتش مزدا اهورا تو مارا دلپذیری ، همچو سپندترین مینویش ، توما را دلپذیری . با آن نامت که خوش‌یمن‌تراست ، ای‌آتش مزدا اهورا ، پیرامون تومی‌آییم . با وهومن ، با اشه (راستی) بهیگر ، با کیش و رفتار و گفتار پیرامون تو می‌آییم . نماز می بریم و خستوان میشویم نزد تو ، ای‌مزدا اهورا ؛ باهر گفتار خوب ، باهر کردار خوب ، پیرامون تومی‌آییم .

در سراسر این یسنها اشاره‌هایی می‌یابیم که آنها را برای وفق دادن با صورت دیرتر

۱۱ - در برابر این نگاه کنید به هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۳۸ ، که میگوید پارسیان حتی دست خود را در نهرها نمی‌شویند .

۱۲ - یسن ۳۸ . ۱۳ - یسن ۳۹ .

دین زردشتی بازبینی کرده اند . ولی به‌یقین هیچ یك از برروشنیان حقیقی به پیام وخشور هنوز به آنجایی نرسیده بود که در نماز بگوید : « پس آرزوی خود را به تو میگوییم ، زیباترین کالبد کالبد ها ، این روشنان آسمانی ، و آن بلندترین بلندها ، خور ، » [۱۴] زیرا با بودن نامهای کسانی که جلوه‌ی یزدانی را در خورشید بغ گرامی میداشتند، تازمان پادشاهی اردشیر دوم مهر رسماً همچو ایزدی بازشناخته نشده بود .

بازیافتن مصر

مصر هنوز بازیافت نشده بود . چنان کـه اغلب پیش می آمد ، شورش کنار نیل به‌آشفتگی میان یهودیان در اورشلیم‌می کشید . این که این آشفتگی‌به شورش آشکارا پایان می‌یافت یقین نیست ؛ «مردمان سرزمین» که با کسانی که بتازگی به سرزمینشان آمده وماندگار شده بودند دشمنی میورزیدند، فرصت‌را غنیمت‌شمردند ودر سال تخت نشستن خشایارشا ـ کمی پیش از اول دسامبر ٤٨٦ تا پنجم آوریل ٤٨٥ـ نامه‌ای برضد مردمان یهودا وبویژه‌آنها که در اورشلیم بودند برای‌خشایارشا فرستادند . [۱۵] جزئیات تهمتی را که به آنها زدند میتوانیم حدس بزنیم ولی اثر آن را در فکر شاه نمیدانیم ؛ بهرحال پیش از پایان سال بعد خشایارشا در راهش بسوی دره‌ی نیل به فلسطین رسید .

تا ۹ ژانویه‌٤٨٤ او مصررا بازیافت . کانگری در وادی حمامات بدست اتیاواهی که بازگشته بود و بدست اریورتا نشان میدهدکه به‌فرمان شاهانه تااندازه‌ای دست‌بکار ساختمان بودند . [۱٦] ولی ملك بسیاری از پرستشگاهها را ضبط کردند و رفتار بابومیان سخت تر شد . ظاهراً فرنداتس در شورش هلاك شده بود ، زیرا خشایارشا

١٤ ـ یسن ٣٦ .

١٥ ـ عزرا ٤ : ٤ ، ٦ ؛ نیز نگاه کنید به R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), p. 14.

16 - J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), Nos. 52, 74, 91, 93, 118; G. Posener, *La première domination Perse en Egypte* (1936), p. 120.

برادرش هخامنش را به عنوان شهرب به فرمانروائی مصر گماشت.[۱۷]

پیش از این، پادشاهان پارسی درون مرزهای کشور های بافرهنگ، خود را چون پادشاهان بومی وانمود میکردند واز این راه دل مردمان بومی را به دست آورده بودند. خشایارشا این سنت‌را بکلی‌شکست واین‌یکی ازمهمترین دگر گونیها درزمان پادشاهی او بود. نتیجه‌ی این سیاست بخوبی درمصر دیده میشود.

در اثر رادی و بخشندگی داریوش، پرستاران اپیس توانسته بودند برای گاوی که در۴۸۸ پیدا شده بود تابوتی ازسنگ سیاه که شکوه وبزرگی‌ای‌بیمانند داشت فراهم نمایند. بیرون آن‌راچون آیینه صیقلی کرده بودند. پوشش آن ساده بود، ولی در هرطرف آن تابوتهایی با قرنیزهای خمیده و پایه‌ستونهایی با قالبهای گرد برآمده‌ی پشت ماهی باز نموده شده بود. دردوطرف ودر یك سر قابکاری شده بود؛ در سر دیگرش یك نمای خانه بایك در کوچك کاون‌دار درمیان دیده میشد. ولی در برابر این سنگ بسیار عالی، نوشته ها و زیور های آن درشت و زمخت کنده شده بود.

پس از عنوانهای معمول، تکه‌هایی از «متنهای هرمی» که هنوز پس از دوهزار سال به‌کار میرفت نقل شده است:

ای اپیس - اوسیریس، کسی پشت تو خواهد ایستاد. برادرت پشت تو خواهد ایستاد؛ او می ایستد وپشت تو نابود نخواهد شد. تو نابود نخواهی شد؛ توجاودانه درنخواهی گذشت، ای‌اپیس - اوسیریس. ای‌اپیس - اوسیریس، هوروس به‌یاری‌تومی‌آید ودل بغان‌را برای‌توآورده است. زاری مکن. هوروس چشمش‌را به تو میدهد وباآن میتوانی تاج را ازپیش نه بغان‌ببری. ای‌اپیس - اوسیریس، هوروس چشمانت را برایت باز میکند تا باآنها به بینی. سوتیس اپیس - اوسیریس را همراه برادرانش، بغان، به‌آسمانها پروازداده‌است. ای اپیس - اوسیریس، هوروس همه‌ی بغان را دردستان تو گذاشته که همه را فراگیری. هوروس تورا درپدری خود دوست‌دارد، او نمیگذارد تو دور بروی و ازتو دور نخواهد شد. باشد که تو زیست کنی همچنان که خزدوك «انخ» میزید وباشد که تو دربوسیریس بیایی. به پشتی هوروس به‌ایست تا او تو را مینوی سازد وتورا بفرستد که به‌آسمان‌بالاروی، ای‌اپیس- اوسیریس. تو به‌صورت شایسته‌ی خود بازمیگردی و بغان روی تورا آراسته میسازند، ای اپیس - اوسیریس.[۱۸]

۱۷ - هرودوت، دفتر ۷، ۷.

18 - B. Gunn, *Annales du Service*, XXVI (1926), 87 ff.

هنگامی که تابوت‌را آماده میکردند داریوش به‌پایان دوره‌ی دراز پادشاهی‌اش نزدیك میشد. بیشتر احتمال میرفت کــه او پیش از گاو اپیس بمیرد؛ پس جای سفیدی برای نام جانشین اش باز گذاشتند. سپس مصر شورید و از نو گرفته شد. خشایارشا ازپذیرفتن عنوانهای عادی مصری خودداری کرد؛ وقتی که گاو سرانجام درگذشت و در تابوت فراهم شده آرام گرفت، پرستاران خشمگین به کینه توزی «فراموش کردند» که نام پادشاه تازه را درجایش پُر کنند.

رخپوشی بابل

برخلاف مصر، بابلیها پسر داریوش‌را که دیرزمانی بود که همچوشاهیار پدر اورا شناخته بودند با وفاداری به‌پادشاهی پذیرفتند. میان آخرین سند سوداگری که دردست است و نام پدر را دارد ونخستین سندی‌که با پادشاهی خشایارشا تاریخ‌گذاری شده، اول دسامبر ٤٨٦، کمتر ازیك ماه فاصله است.[19] در آغاز، دبیران بومی اجازه داشتند که عنوانهای معمول «شاه بابل، شاه سرزمینها» را به کار ببرند. ولی کمی پس از بتخت‌نشستن‌اش، خشایارشا ازبابل بازدید کرد و به « آرامگاه بلیتانس »[20] درآمد، که بایستی پرستشگاه مردوك دراساگیلا باشد. درآنجا بایستی پیش‌آمد بدی کرده باشد، زیرا چون خشایارشا به همدان بازگشت یك دگرگونی ناراحت کننده‌ایرا درعنوان خود فرمان داد که پیش از «شاه بابل، شاه سرزمینها» عنوان «شاه پارس و ماد» گذاشته شود. گوناگونی املا و شك میان این که پارس و ماد نام شهر یا کشور است از بیگانگــی دبیران به چنین عنوانی حکایت میکند. بیگمان بااین دگرگونی عنوان، اقدامات زیرفشار گذارنده‌ی دیگری همراه بود، ولی همان هم به‌تنهایی بسنده بود که نشان بدهــد که سیاست نوینی در پیش گرفته شده بود. اگرچه عنوان «شاه بابل» هنوز نگاه داشته شده‌بود، اکنون‌آن پایین‌تر از پارس و مادگذاشته شده‌بود؛ جادارد این پرسش پیش بیاید که باآن‌چه‌که درمصر روی داده بود آیا به‌بابل اجازه داده خواهد شد که دیری حتی این سایه‌ی رنگ-

19 - Parker and Dubberstein, *op. cit*.

20 - Ctes. *Pers.* xiii, Epit. 52; Aelian. *Var. hist.* xiii. 3.

پریده‌ی استقلال پیشین‌اش را نگاه دارد.

هنگامی که خشایارشا هنوز درهمدان بود خبر رسید که بابل شورش کرده و شهرب زوپیروس کشته شده‌است.[۲۱] رهبر شورش بلشیمانی نامی بود که لوحهایی از دیلبت و بورسیپا به‌نام او ــ با عنوان «شاه بابل»، که به‌آن عنوان «شاه سرزمینها» ممکن‌بود افزوده‌شود ــ میان ۱۰ تا ۲۹ اوت ۴۸۲ تاریخگذاری شده‌است. تا ۲۲ سپتامبر شمش‌اریبا در بورسیپا، و پیش از ۲۰ اکتبر در بابل، با همان عنوان یا عنوانها جایگزین او شده بود.[۲۲]

خوشبختانه برای خشایارشا، دامادش و بزرگترین سردارشاهنشاهی، مگابیزوس، در دسترس بود. خشایارشا بیدرنگ اورا برضد شهرشورشی روانه کرد واو بیدرنگ شهر را گرفت. بابل به سختی به کیفر رسید. دژبندیهای عالی شهر که به فرمان نبوکدنصر ساخته شده بود ویران گشت وبکلی بی‌اثرشد. اسا گیلا با زیگورات بلندش و همچنین پرستشگاههای دیگر را خراب کردند. تندیس هیژده‌پائی بیل مردوك، که دوازده قنطار (نزدیك به هشتصد پوند) زر ناب وزن داشت، برده و گداخته شد و به‌صورت شمش زر درآمد. پریستار اسا گیلا که به‌این بی‌آزرمی پرخاش نمود کشته شد. اکنون که دیگر مردوکی نبود، در آینده هیچ شورشگری نمیتوانست با گرفتن دستان بیل در جشن سال نو فرمانروایی خود را قانونی سازد.

ملکهای بازرگانان بزرگ وشاروندان ضبط وبه پارسیان بخشیده شد. بطوری بابل به تاراج رفت که از مانده‌ی دوره‌ی این پادشاهی بزور پنج شش لوح باز مانده است. سوریه از بابل جدا شد و به صورت یك شهرستان کاملا مستقل درآمد. خود بابل نیزهویتش‌را ازدست داد و با آسور یکی‌شد و از این پس با سخت گیری بسیار

۲۱ ـ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ۵۳.

۲۲ ـ درباره‌ی تاریخگذاری خشایارشا، بلشیمانی، و شمش‌اریبا، با بحث درباره‌ی سالمر، نگاه کنید به Cameron, « Darius and Xerxes in Babylonia, » *AJSL*, LVIII (1941), 319 ff.; Parker and Dubberstein, *op. cit.*, p.15.

زیر باج گذاشته شد.[۲۳]

دربابل نیز مانند مصر هیچ نوشته‌ی رسمی درسراسر این‌دوره‌ی پادشاهی برپا نگشت. یگانه نوشته‌ای که میتوان آنرا رسمی گرفت ـ روی مهرهای نوشته به سه زبان و در نوشته‌های کوتاه مالکیت که روی گلدانهای بسیار زیبای مرمر مصری به چهار زبان فرهنگی کنده شده ـ این عبارت است: «خشایارشا شاه بزرگ.»[۲۴]

رسته‌نمای سپاه پارسی

در خاموش کردن این شورشها، دستگاه نیرومند لشکری که داریوش بر پا کرده بود بیش ازپیش نیروگرفت. از یك منبع بومی پارسی، شاید از زوپیروس که نوه‌ی سرداری به‌همین نام بود،[۲۵] هرودوت نسخه‌ای از رسته نمای رسمی را به‌دست آورد.[۲۶] خوب ارزش دارد که این رسته نما را جزء بجزء بر رسی کنیم، و نه فقط برای کارهای نظامی؛ اگر آن را باداده های نقشهای برجسته‌ی تخت جمشید که یاد بود پدیدآمدن مردمان زیردست در جشن سال نو است سرهم بکنیم یك‌پرده‌ی پرارزشی از سرزمینها و مردمان این شاهنشاهی پهناور در دست خواهیم داشت.

سربازان بیمرگ

هسته ی سپاه را خود پارسیان تشکیل میدادند، زیرا اگر دیگر باج نمی پرداختند،[۲۷] باج خون را میدادند. سر این سپاهه، زیر رهبری بلا فاصله‌ی

۲۳ ـ از منبعهای یونانی، کتسیاس (پارسیان، خلاصه ی ۵۲ ـ ۵۳) به درستی تاریخ این شورش را پیش از لشکر کشی به یونان میگذارد؛ نیز نگاه کنید به Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 C; Diod. ii. 9. 4 ff.; Strabo xvi. 1. 5; Arr. *Anab.* vii. 16. 4; iii. 16. 2 (که ویرانگری را پس از «جنگهای‌پارسی» میگذارد)؛ نیزهرودوت، دفتر ۱، ۱۸۳؛ در دفتر ۳، ۱۵۰ هرودوت فقط گرفتن آنرا بدست داریوش میدهد ولی خود عمل را به زوپیروس نسبت میدهد، ولی زوپیروس بایستی دردوره‌ی پادشاهی خشایارشا باشد. درباره‌ی یکی شدن بابل و آسور نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۳، ۹۲؛ دفتر ۷، ۶۳.

۲۴ ـ بتازگی در کتاب نامبرده‌ی Posener، شماره های ۴۳ ـ ۷۷، نشر یافته است.

۲۵ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۶۰.

۲۶ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۶۱ وپس از آن.

۲۷ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۷.

هیدارنس، پسرهیدارنس ، هزاربد یا سرفرمانده،[۲۸] نگهبانان نامبردار شاه یاسربازان بیمرگ بودند . این نام از آن جهت به آنها داده شده بود که نمیگذاشتند شمار آنها هرگز از ده هزار پایین بیاید ، و بجای هریك از آنها که بیمار یا کشته میشد همیشه جایگزینی آماده بود . آنها نه تنها جامه های پرزیور آراسته به زر برتن داشتند ، بلکه درلشکرکشی اجازه داشتند که کنیزان وپیشگران خودرا باچهارچرخه همراه خود ببرند ، و خوراك ویژه با شتر و چارپایان باربر دیگر برای آنها برده میشد .[۲۹]

این ده‌هزار بیمرگ بجز پارسیان دسته هایی از مادیان و ایلامیان نیز دربر داشت . کاشیهای لعابدار رنگین درشوش عکس این‌ایلامیان‌را زنده وجاندارمیکند. برخی پوست تیره‌رنگ ، تقریباً سیاه دارند ؛ دیگران رنگ و آب بازتر دارند ؛ ولی همه سلاحمنداند ولباسهای همانند پوشیده‌اند . سرها برهنه‌است ، باموهایی که بانوار تابیده‌ی سبزفامی‌تنگ پایین‌نگاهداشته شده ؛ ریش کوتاهشان تابداراست ، همچنین دسته‌ی مویی که بر گردنشان افتاده ؛ جایی که ریش و زلف به هم می‌پیوندد با یك گوشواره‌ی زرین نموده شده . هرسربازی خشك وسخت ایستاده ؛ هردو دستش که با دستبندهای زرین بزرگ آویزان آرایش یافته نیزه‌ای را که ازچوب سخت است سفت چسبیده کـه تیغه‌ی سیمین وزیور انارمانند سیمین‌اش را بافشار روی پنجه‌های پا گذاشته ونشان میدهد که از «ده‌هزار» است . روی بازوی‌چپش کمان بی‌کماندان است ، وروی شانه‌ی چپ ترکش است . یك لباس پُرکار همه‌ی تن او را از گردن تا مچ و قوزك میپوشاند ، و فقط کمی بالای کفشهای چرمی نرم که تکمه‌دار یا بنددار است و زبانه‌ی بلند پیش‌آمده دارد گوشت برهنه‌ی پا پیداست .

در ترکش ، لباس ، و کفش است کـه قرینه‌سازی دقیق فراموش شده و نقش بافت و رنگ‌آمیزی پرآشوب‌است . تکه‌های کوچك چرم که به‌شکل هلال بریده شده زینت ترکش‌است ؛ رنگ‌آنها زرد رنگ پریده یاآبی کمرنگ روی مایه‌های گوناگون قهوه‌ای ، یا قهوه‌ای روی زمینه‌ی سفیداست . تمام ترکش میشود دارای

۲۸ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۹۳ این کتاب .

۲۹ ـ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۸۳ .

یك نقش ورنگ باشد مگر باریکه‌ای از سه‌گوشهای یکی درمیان ـ قهوه‌ای وسفید یا آبی و سفید ـ که از حلقه‌ی آنها رشته ها ومنگله های رنگین آویزان است. کفشها زرد یا آبی‌ست. گاهی لباسها زرد ساده یا ارغوانی خیلی باز است؛ دراین صورت یك رودوشی قهوه‌ای پرکارمخملی با حاشیه‌ی سبز که با چند رج دایره‌های سفیدآرایش یافته روی‌سینه وزیر بازو انداخته‌شده‌که برآمدگیهای ران را بپوشاند. لباسهای پرکارتر زیورنشان شده است: ستاره‌های سفید یا زرد روی دایره‌های آبی یا قهوه‌ای پررنگ، یا چهار گوشهای‌بزرگ نزدیك هم که با خطهای قهوه‌ای نصف یا چهاربخش شده روی پارچه‌ی زرد یا سفید دوخته شده است.[۳۰]

برای بیمرگان پارسی و مادی در تخت جمشید باید همین گونه رنگها را انگار کنیم. اینجا سربازانی که کتیبه‌ها را نگهبانی‌میکنند، یاازپلکانها بالامیروند، یادربرابر بزرگانی که برای‌دیدن خداوندگارشان میروند صف کشیده‌اند، یا برای سان دیدن شاه خبردار ایستاده‌اند همه کلاه برسردارند، یا کلاه خیاره دار نمدی یا کلاه نمدی خم شونده. بسته به این که از نیاکان پارسی یا مادی باشند، تن‌پوش آنها لباده‌ی پارسی یا نیمتنه و شلوار مادی‌ست. سلاح آنها فقط نیزه یا کمان و ترکش است، یا هردو با هم، وگاهی کماندان به آن افزوده شده است. میان آنها آن دسته‌ی «هزار» نفری را میتوان یافت که نامشان را به «هزاربد» داده‌اند، زیرا اینها از بازمانده‌ی «ده هزار» از روی زیور انارمانند زرین که دارند بازشناخته میشوند.[۳۱]

سپاهیان شهرستانی

پس از بیمرگان بلندترین پایه را سربازان پیاده‌ی پارسی دارند که کلاه نمدین و سربند بـر سر و تنزیب آستین‌دار رنگارنگ (کیتونس) روی زره با پولکهای آهنین،[۳۲] و شلوار بر تن دارند. برای دفاع سپر بافته دارند؛ یك کمان

۳۰ ـ کتاب نامبرده‌ی دیولافوآ، ورقه‌های پنج ـ هفت.

۳۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۴۱.

۳۲ ـ به تقلید مصریها (همان کتاب، دفتر ۱، ۱۳۵).

درازی که ترکش آن پراز تیرهای نی است ، یك نیزه‌ی کوتاه ، و یك شمشیرکوتاه که از کمربندی روی ران راست آویخته است برای حمله همراه دارند . فرمانده آنها اوتانس ، پدر شهربانو امستریس بود .[۳۳]

پس از آنها لشکرهای شهرستانها هستند ، هر یك زیر فرمانده‌ی شهرب خودشان . همبر کردن آنها با سیاهه‌هایی که داریوش داده پاره‌ای دگرگونیهای کارگزاری را نشان میدهد . هر لشکری به گروههای ده‌تائی ، گروهانهای صدتائی ، هنگهای هزارتائی ، و اگر نیاز بود به تیپهای ده‌هزار نفری بخش میشد . تمام آنها شصت سپاه تشکیل میدادند ، زیرفرماندهی ماردونیوس ، پسرگوبریاس ، تریتانتخمس ، پسر ارتابانوس ، سمردومنس ، پسراوتانس ، ماسیستس ، پسر داریوش و اتوسا ، گرگیس ، پسر اریزوس ، و مگابیزوس ، پسر زوپیرس ، که بتازگی بابل را ازنو گرفته‌بود .[۳۴]

تیگرانس هخامنشی فرمانده مادیان بود که لباس وسازوبرگشان مانندپارسیان بود ، که در واقع زره خود را از آنها عاریه کرده بودند . کیسیان را ــ نام باستانی کاشیان اینجا برای ایلامیان به کاررفته ــ انافس ، پسراوتانس ، رهبری میکرد . هرودوت میگوید که لباس آنها مانند مادیان بود مگر برای نواری (میترا) که بجای کلاه برسرداشتند ؛ در تخت جمشید آنها لباس کامل مادی پوشیده‌اند ، ولی کلاه گردشان کوتاه‌تراست و با نوار پهنی بسته شده . دو تا از آنها کمانهایی با زه بسیار کشیده و شمشیرهای کوتاه دارند ، ایلامی بعدی یك شیرماده را پیش میراند که روی زنجیرش برگشته به بیند آیا دو بچه‌اش که در بغل پیشکارها هستند در امن‌اند .

ایران شرقی آغاز ترکیب شدن شهرستانها را نشان میدهد که شخص را به گمان می‌اندازد که دراین مرز کاهشی درنیرو پیدا شده است . گرگانیها ، که ساز و برگی مانند پارسیان دارند ، از پارت فرستاده شده بودند ؛ رهبر این جنگجویان توانا مگاپانوس بود ، که‌بعداً کاردار بابل شد . بجای گرگان ، خوارزم بود که‌اکنون زیر فرمان ارتابازوس ، پسر فارناکس ، به پارت پیوسته شده بود . رهبر سغدیان

۳۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۷ ، ۶۱ .
۳٤ ـ همان کتاب ، ۸۱-۸۲ .

ازانس، پسر ارتیوس، رهبر گنداریان و دادیکیها ارتیفیوس، پسر ارتابانوس، ورهبر باکتریان و سکاهای امیرگی برادر شاه، وشتاسپ، پسر داریوش واتوسا بود.

مانند بیشتر ینه‌ی این ایرانیها، باکتریها (بلخیها) کلاهی تقریباً درست مانند مادیها بر سر داشتند و کمانهای نی و نیزه‌های کوتاه همراه میبردند. در تخت جمشید آنها را درگروههای تقریباً همانند می‌یابیم، سربرهنه که با نواری بسته شده، سبیل فروتابیده، ریش بریده پیش از آن که نوك تیز بشود؛ تنزیب بسیار کوتاه، شلوار باد کرده‌ی کیسه مانند، و موزه‌های کوتاه لباس آنهاست. برخی از آنان دهانه‌ی شترهای بزرگ دو کوهانه‌ی بلخی را میکشند که از روی سر مهترشان بـه پستی نگاه افکنده‌اند؛ دیگران بافته، پیاله، کاسه، یا اسب میبرند. هریویان زیرفرمان سیسامنس، پسر هیدارنس، کمانهای مادی همراه دارند.

از سه شهرستان سکائی که داریوش سیاهه داده، تنها یکی مانده، وآن هم به باکتریه پیوسته شده است. در تخت جمشید آنها با کلاههای نوك تیز دیده می‌شوند که نام «خود بر» به‌آنها داده، که با لبه‌ی روی‌گردن و نوارچانه زیرریش نوك تیز آنهارا شگفت‌آورتر ساخته است، گرچه نیمتنه‌ی تنگ کوتاه، شلوارگشاد، کفش کوتاه، کمان و کماندان، خنجر، و شمشیر آویخته از کمربند آنها همه‌اش از نوع ویژه‌ی ایرانی‌ست. حتی تبرزین «ساگاریس»[۳۵] در تخت جمشید یافت شده، که پایور بلندپایه‌ای روی‌نقش برجسته همراه دارد ونیزخود آن ازسربازخانه‌ها به دست آمده است. یك سکائی اسبی را با یال ودم بافته راهنمائی میکند که‌افسارش سربند با کلگی نیلوفر و زنگ است؛ سکائی بعد دویخه پیشکش آورده، و سه‌نفر دیگر جامه‌های خاصی هدیه‌آورده‌اند. سرنگیان با لباسهایی بارنگهای تندروشن، با موزه‌های بلند تا زانو و کمان و نیزه‌ی مادی زیر فرمان فرنداتس، پسرمگابازوس هستند.

هندیها چیزی به‌این‌آرایش سپاه نمی‌افزایند. پوشش آنها از پنبه‌ی درختی بود، و تنها سلاحشان کمان نی با تیر که نوکش آهن بود. رهبر آنها درتخت جمشید

۳۵ ـ ماساگتی‌ها آنرا به‌کار میبردند (هرودوت، دفتر ۱، ۲۱۵).

نواری دارد که با گره‌های درشت درپشت سر موی راست دراز اورا بسته، وجامه‌ای که روی تنریب کوتاهی که پهلویش دوخته‌شده انداخته، و کفشهای سرپائی کوتاه به‌پا دارد؛ پیشگران اوفقط نوار و یك تکه پارچه‌ی چهارگوش پوشیده‌اندکه به‌میان پیچیده و روی کمرتا کرده‌اند. از یوغی روی شانه‌ی نخستین آنها دو زنبیل بافته آویزان‌است که با خمچه‌های مرهم پرشده‌است؛ دومی دهنه‌ی یك گورخررا میکشد که سومی با سیخی که سر آن را بلند کرده پیش میراند؛ چهارمین آنها دوشمشیر کوتاه را درهوا بلند کرده‌است. شهرب آنها، فارنازاترس، پسرارتاباتس، نیزحبشیهای شرقی را رهبری میکند که سازوبرگشان مانند هندیهاست ولی کلاهی از پوست سراسب برسر و سپری ازپوست کلنگ همراه دارند. اوتیها و میکیها زیر فرمان پسر داریوش ارسامنس، پریکانیها زیر فرمان سیرومیترس، پسر اوئوبازوس، وهمه مانند پاکتیها بودند. جزیره نشینان از خلیج فارس و از جزیره‌های «تبعیدگاه» مانند مادیها بودند و رهبرآنها ماردونتس، پسر باگیوس بود.

اگر درمرز شمال شرقی زیانهای سختی پیش‌آمده بود، درعوض پیشرفتهایی در شمال دیده میشود که سازمان بهتری از تیره های پراکنده در آنجا پیداست. شمال و شرق ارمنستان الارودیان بودند (که نام‌آنها را اورارتوی روزگارآسوریان و آرارات‌کتاب مقدس نگاه داشته) و همچنین ساسپریها در کنار رود ارس که هردو زیرفرمان ماسیستس، پسر سیرومیترس بودند. آنها کلاه خود چوبی برسر وسپر از چرم خام، نیزه‌ی کوتاه، و شمشیر همراه داشتند. هرودوت یادی از کردوکی یاکردها نمیکند که در تاریخ دیرتر هخامنشی نقش قابل توجهی بازی میکنند؛[۳۶] در آن زمان‌نیزازسربازان مزدوری به‌نام کارداکس‌میشنویم، ولی سندهای سوداگری نشان‌میدهدکه سربازان‌مزدورکرد ازسال ۵۱۵ به‌کار گماشته شده بودند، ومیخوانیم که لوکشوی کردکی سیم در برابر گوسفند، آرد، نمك، خردل، روغن، و نبید خرمای خوب دریافت داشته، که‌همه‌اش جیره‌ی نخستین سه‌ماهه‌ی سال هفتم‌است.[۳۷]

36 - Xen. *Anab*. iii. 5. 15; iv. 1 ff.; v. 5.17; Diod. xiv. 27; Strabo xvi.1. 24; Plin. vi. 44. در روزگار پس از هخامنشی صورت «گوردینه» معمول‌تر است.

37 - A.T. Clay, *BRM*, Vol. I, No. 71.

موسخیها و تیبارنیها از آن سالهایی کـه به نام موشکی و تابال با آسوریها جنگیده بودند پس‌رانده شده‌بودند؛ اکنون زیر رهبری اریوماردوس، پسرداریوش و پارمیس بودند. آنها نیز مانند ماکرونها وموسینوکیها در کرانه‌ی جنوبی دریای سیاه، زیرفرمان ارتائیکتس، پسر کراسمیس که بعد ها شهرب سستوس شد، همه کلاه خود چوبی سرمیگذاشتند و نیزه‌ی کوتاه و سپر در دست داشتند. کولخیان در طرف شرقی دریا مانند الارودیان سازوبرگ داشتند؛ آنها با ماریها (که کلاه خود بافته سرمیگذاشتند و سپر چرمی کوچك و خشت، نیزه‌ی سبك و کوچك، همراه می‌بردند) زیر فرمان فرنداتس، پسر تئاسپس بودند. کاسپیها، زیررهبری اریومادرس، پسر ارتابانوس، نیمتنه‌ی پوستی میپوشیدند و شمشیر کج و کمان نی داشتند، در حالی که پاکتیها پوست برتن میکردند و کمان بومی و خنجر همراه می‌بردند وزیر فرمان ارتاینتس، پسر ایتامیترس بودند. دوتوس، پسر مگاسید-روس، کارداری پافلاگونیها و ماتینیها را به عهده داشت که برای کلاه خود بافته، موزه‌ی بلند، وسپرکوچك و نیزه یا خشت و خنجرشان شهرت‌داشتند. شمار بسیار شهرستانها و نژاد برتر شهربهایشان جنبه‌ی نظـامی دسته های شهرستانی را نشان می‌دهد.

ارمنیها و فریجیها زیرفرمان ارتوخمس داماد شاه بودند. درتخت‌جمشید ارمنیها پیشاپیش تیپ دوم هستند؛ لباسشان ازهمان نوع ویژه‌ی ایرانی بود، بجزیك کلاه عجیب با سه پیش‌آمدگی خم‌شونده بایك لبه‌ی پهن روی گردن و درفشکهایی که از آن آویزان بود. یکی اسبی می‌آوردکه ارمنستان همیشه برای آن شهرت‌داشت، دیگری یك گلدان زیبا که دو دسته‌اش به‌شکل شیرشاهینهای بالدار تراشیده شده بود. گوبریاس، پسر داریوش و ارتیستون، کاپادوکیها، کابالیها ـ که نیز میئونیها و لاسونیها خوانده‌میشدند ـ ومیلیها را رهبری میکرد؛ کلاه عرقچین‌مانندشان ازچرم بود، و لباسشان با قلاب بسته میشد؛ کمانشان مانند لیکیان و نیزه‌شان کوتاه بود. دراین نقطه میتوان پیسیدیان را جای داد؛ کلاه خود برنگی تارك‌دارشان باشاخ و گوش گاو، سپر کوچکشان که از چرم‌خام پوشیده بود، یك جفت نیزه‌شان مانند

نیزه‌هایی که درشکار گرگ به‌کار میرود ، وپاپیچ ارغوانیشان به‌آنها یك‌صورت‌غیر عادی میداد . برای این کوه‌نشینهای رام‌نشده که شاید تنها برای تاراج زیر فرمان سرکردگان بومی خود می‌جنگیدند شهربی ذکر نشده است .

ساردیس لیدیه را دربرداشت که سلاح وسازوبرگ سربازانش تقریباً یونانی بود، وهمچنین میسیه راکه سازوبرگ آنجا کلاه خود ، سپر گرد کوچك ، و نیزه‌ی کوتاه چوبین بود که نوکش‌را درآتش سخت میکردند . «یونیه‌ی دوم» پیشین در این‌سیاهه فقط با «تراکیان‌آسیائی» بازنموده‌شده ، که با کلاه پوست روباه ، تنزیب زیر روپوش رنگارنگ، و موزه‌ی پوست بچه‌آهویشان زیر فرمان باساکس ، پسر ارتابانوس بودند؛ آنها سپر کوچك، خشت ، و خنجر همراه داشتند . ازمنابع‌دیگر درمی‌یابیم که شهرستان داسکیلیوم هنوز وجود داشت .

شهرب ساردیس نیزنظارت‌کلی بر«یونیه‌ی نخست» داشت که یونانیان ایولی ویونی را دربرداشت ؛ دوریها ـ با لیکیها وپامفیلیها ـ به‌نظر می‌آیند کـه باکاریها همچو بخشی‌ازاین یونیه‌ی یك کاسه‌شده بود، که ازآن‌برمی‌آیدکه کرکا دیگرهمچو یك شهرستان جداگانه کارگزاری نمیشد . بیشترینه‌ی مردمان این یونیه‌ی‌گسترده به‌طرز یونانی سلاح و سازوبرك داشتند، ولی کاریها(زیر رهبری‌امیرانشان، هیستیوس، پسر تیمنس ، پیگرس ، پسر هیسلدوموس، و داماسیتیموس، پسر کانداولس) و لیکیها (زیرفرمان کیبرنیس ، پسر کوسیکاس) به‌پوست بز ، کلاه پردار ، ساق‌بند ، سینه‌بند ، و کمان چوبی که با آن تیر بی‌پر می‌انداختند ، شمشیر پهن‌کوتاه داس‌مانند وخنجر افزوده بودند . پس از گشوده شدن لیکیه ، مردم آنجا زیر فرمان خاندانهای محلی مانده بودند که برخی ازآنها ، مانند کیبرنیس ، با میزان کاهش‌یافته‌ی لیدی سکه میزدند.[۳۸]

کیلیکیه هنوز زیر فرمانروائی یك شاه بومی بود که عنوان ارثی سینسیس داشت ، و دراین زمان پسر اورومدون بود.[۳۹] کیلیکیها با تنزیبهای پشمین ، که

38 - G. F. Hill, *Coins of Lycia* (1897) ; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 173 ff.

۳۹ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۰ ؛ دفتر ۵ ، ۱۱۸ ؛ دفتر ۷ ، ۹۸ ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۳۲۶ ـ ۲۷ .

سلاحشان دوخشت (نیزه‌ی کوتاه) و یك شمشیر مصری بود و برای دفاع کلاه خود و سپر کوچك از چرم خام داشتند، در یك دسته‌ی مهم ناوگان خدمت میکردند. در تخت‌جمشید کیلیکیان ریش کوتاه و زلف دسته‌دسته‌شده‌ی پُرتاب دارند؛ یك نوار باریك چهاربار دور سرشان پیچیده‌است. جامه‌ی ساده‌ی آستین کوتاهی تا زانویشان میرسد که یك کمربند چهارنواره که دور کمر پیچیده شده و طرف راست آن توزده شده آن‌را نگاه میدارد، و کفشهای کوتاهشان کنارش تکمه میخورد. رهبر دسته‌ی نمایندگان کیلیکی جامه‌ی پشمین پوشیده و دوتن از آنها بره‌های بسیارعالی را که دردشتهای بارآور کیلیکی بارآمده‌اند پاسبانی میکنند.

شهرستان «ورارود» که پس ازشورش سال۴۸۲ ازبابل جدا شده بود، اکنون درواقع باردیگر در غرب فرات بود. مهمترین بخش‌فرعی آن فنیقیه بود؛ شهرهای عمده‌ی آن صیدون زیرفرمان تترامنستوس، پسر انیسوس؛ صور زیرفرمان متن، پسرحیرام سوم؛ و ارود زیرفرمان ماربیل، پسر اگبیل بود.[۴۰] امیران بازرگان فنیقی ارزش عضویت دریك شاهنشاهی جهانی‌را می‌دانستند و ازروی میل نمایندگان‌خودرا به‌جشن بزرگ سالیانه می‌فرستادند. برسرشان دستارهای بلند عجیبی‌ست کـه با نوارهای پهن پیچیده شده و به طرف عقب مایل است؛ نواری پشت گوش توجه را به زلفهای دسته دسته شده‌ی تا بدار و به ریش کوتاهشان جلب میکند. روی تنزیبی با موجهای عمودی که به‌زانو میرسد عبائی بردوش‌انداخته‌اند که اریب آویخته شده وحاشیه‌ی تنزیب اززیر آن نمایان‌است؛ پنجه‌ی کفشهایشان کمی نوك‌دار است. یکی از فنیقیها دو گلدان زیبا می‌برد که دودسته‌اش به‌شکل سر شیرشاهین است، تنشان راه راه افقی کنده شده؛ دیگری پس از او دو جام کوتاه دارد؛ سومی دو بازوبند بزرگ. مهتری که دستارش کوتاه‌تر و پهن‌تراست وعبایش راست روی تنزیب افتاده دهنه‌ی دواسب و گردونه‌ای را میکشد. کشتیهای فنیقی با سیصد کشتی سه ردیفی هسته‌ی ناوگان هزار و دویست کشتی سه ردیفی را تشکیل میداد؛ نیروی دریائی پارسی برآنها نهاده شده بود. مردان سلاحشان خشت (نیزه‌ی کوتاه) بود و برای

۴۰ ـ نیز نگاه به هرودوت، دفتر ۸، ۶۷؛ نخست رهبری صیدون و سپس صور.

دفاع کلاه‌خود یونانی‌مانند، سینه‌بند کتانی، و سپر بی‌لبه داشتند، ولی در حمله و دفاع بیشتر تکیه‌شان برتوانائیشان در گردانندگی کشتیهایشان بود. فنیقیان که بیش از یونانیان طرف اطمینان بودند بیش از پیش کارشان رونق گرفته بود.

قبرس و فلسطین سوریه نیز جزو این شهرستان بود. کوشش برای درست کردن یك شهرستان جداگانه‌ی عربی رها شده بود، ولی شترسواران عرب برای انجام‌دادن خدمت مرزی درسواره نظام به‌کار گماشته شده بودند و سلاحشان کمان درازی بود که بسوی عقب‌خم میشد. به‌تخت جمشید که بر گردیم، عربهارا می‌بینیم که جامه‌های دراز آویزان با کمر بسته و با کناره‌ی زیوردار پوشیده‌اند؛ پیشکش آنها بافته است و جوانی افسار یك شتر جماز را میکشد. درسازمان سپاه آنها با حبشیها دریکجا زیرفرمان ارسامس، پسر داریوش و ارتیستون بودند. این‌وحشیها باتنهای رنگ کرده، نیمی گچ نیمی شنگرف، به‌نبرد میرفتند؛ رختشان پوست شیر و پلنگ، و سلاحشان کمانی به‌بلندی شش پا از ساقه‌ی برگ خرما، تیرهای نوك سنگی، نیزه‌ای که نوکش با شاخ گوزن تیز بود، یا گرزگره‌دار بود. لیبیها کـه پوشش چرمین برتن داشتند و تنها سلاحشان نیزه‌ی کوتاهی بود که درآتش سخت شده بود، زیرفرمان ماساگس، پسر اوئاریزوس بودند. سیاه پوستان با موهای وز- کرده و بدون ریش درتخت‌جمشید، با جامه‌های دراز و کفشهای دراز، زرافه‌ای را که باخطهای کوتاه شده‌ی عجیبی نموده شده، پیشکش می‌برند، ولی‌هیچ احتمالی نمیرود که پونت در کرانه‌ی سومالی هرگز به‌صورت یك‌شهرستان معمولی سازمان داده شده باشد.

پس‌از فنیقیها، مصریها که دویست کشتی سه‌ردیفی درناوگان سهم داشتند، به‌نظر پارسیان مهمترین نیروی دریائی بود که دراختیارداشتند. بیشترملوانان آنها زره می‌پوشیدند (که پارسیان ازآنها تقلید کرده بودند)[41] و سلاحشان شمشیر دراز بود؛ به‌این‌سازوبرك یك کلاه‌خود بافته، سپر گودشده بالبه‌ی‌پهن، نیزه‌ای که فراخور جنگ دریائی بود، و تبرزین سیخدار بزرگ می‌افزودند. شهرب هخامنش دریا -

۴۱ - همان کتاب، دفتر ۱، ۱۳۵.

سالاری آنها را برعهده داشت.[۴۲]

یك کوچ نشین سربازان مزدور در مصر

ازاین‌سپاهه باید فرض کنیم که مصرفقط ملوان میداد. خوشبختانه هرودوت درجای دیگری ازسپاه زمینی یاد میکند.[۴۳] به احتمال‌بسیار، بیشتر این‌سپاه بلکه همه‌اش مزدور بود، زیرا مصریان بومی نه مایه‌ی خوب سپاهی دارند و نه میتوان به آنها اطمینان کرد که برای سرورانشان به‌جنگند. بنابراین ازبخت خوش ماست که گنجینه‌ی نوشته‌های یك‌چنین مزدورنشینی را، که بس‌شگفت‌آوراست که یهودی هستند، در الفانتین نزدیك آبشار اول در واقع در دست داریم.

به‌نگاه نخست این‌یهودیها یك‌جامعه‌ی بیشتر پیش‌پا افتاده‌ی عادی‌را تشکیل میدهند. زنان وفرزندانشان باآنها هستند؛ زناشویی وطلاق چنان که انتظار میرود در میان آنها هست. خانه وملك میخرند و میفروشند، که به‌نظر می‌آید به‌صورت ملکی که به‌ارث می‌رسد دردست‌دارند. خانه‌هایشان گرد پرستشگاه خدای ملی‌شان ساخته شده. تاشکهای مرتبی در پیمانهایشان به کار میرود، و مقدار قابل توجهی دادخواهی و دادرسی میان آنها دیده میشود.

ولی در حالی که مصریها هنوز به‌خط «مردمانی» بومی خود مینوشتند، این یهودیها نه عبری بلکه‌آرامی آنروز را که زبان رسمی پارسیان سرورشان بود به کار میبردند. تاشکهای نوشته‌هایشان، از جمله تاریخی که از روی سال پادشاهی میگذاشتند، به آسوری نزدیکتر است تا به مصری. آنها شاروند نیستند؛ عنوان آنها مرتب چنین است: «آرامی(های) دژسین (سی‌ینه)» یا «آرامی(های) دژ یب (الفانتین).» هر سربازی یك «دگل‌وند» است که برابر «کلیروخ» بطلمیها یا کوچ نشین سپاهی ست. سازمان آنها نظامی ست و به دسته های صد تائی بخش میشوند و این دسته‌ها به «پرچمها» (دگل) بخش میشوند که فرماندهی آنها همیشه باافسرانی با نامهای‌پارسی یا بابلی‌ست. همه‌ی پادگان زیر کارداری «سرکرده‌ی

۴۲ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۲۳۶.

۴۳ ـ همان کتاب، دفتر ٤، ۱٦۷.

نیرو » (رب‌هیله) است ، واو زیرفرمان « فرترك » ، فرماندار بخش است . درقضیه‌های مورداختلاف ، دادخواهی فرجامین به « خاوند ما » شهرب است ، که گاهی فرمانهای خودرا سرراست میفرستد . اختلافها را میتوان نزد وچرگران عادی آورد ، گرچه معمولا بدست افسران بلندپایه‌ی خودشان حل میشود . این مزدورنشین دارای یك « سگن » زیردست فرماندار که با یك وچرگر کار میکند ، دارای دبیران بخش ، ثبت کنندگان ، حسابداران خزانه ، « گوشها » یا وارسی کنندگان ، « فرمان اجرا-کنندگان » ، و پاسبانهای ساده است .

خوراك آنهارا دولت میدهد . در ٤٨٤ دو یهودی اهل یب رسید پنجاه و پنج اردب جو و حبوبات را از یك قایق‌ران گواهی کرده‌اند ، که جیره‌ی سربازان دو دسته‌ی صدتائی‌ست ، که هریك کمی بیش‌از دو پیمان باید بگیرند . دلشان خرسند است ؛ غله را خواهند برد و حسابش را نزد سر کرده‌ی « صد » ، سران سرای شاه ، و دبیران خزانه خواهند داد ، و در صورت سرپیچی جریمه‌ی آنها صد « کرش » ، سیم‌ناب ، چنان که به‌خدایشان سوگند خورده‌اند ، خواهدبود .[۴۴] شاید برجسته‌ترین گواه وفاداری آنها به‌سرور پارسی‌شان پیشکش نوشته‌ی سرگذشت‌نامه‌ی داریوش ، نگاهداری آن با دقت ، و نسخه برداری از روی آن است .

واحدهای دیگر سپاه و ناوگان

درحالی که مصریها ، اقلا به ملوانی هنوزطرف اطمینان بودند ، هیچ سربازی که بتوان او را بابلی دانست وجود نداشت . پس از آخرین شورش ، بابل همچو یك شهرستان مستقل ناپدید شد و پیوست آسور گشت . برای جلوگیری ازشورش در آینده ، سپاهیان‌بابلی باسپاهیان‌آسور درآمیخته شدند وآنگاه به‌نام‌کلدی شناخته گشتند ، زیرا از سال ٤٨٢ بکار بردن خود نام بابل رسماً ناروا بشمارمی‌آمد . ازاین شهرستان گسترش یافته که زیر فرمانروائی اوتاسپس ، پسرارتاخائس بود دسته‌های پیاده‌ی‌مهمی سرباز گیری میشد . به‌چشم هرودوت کلاه‌خود پرنگی آنها شگفت‌آور

44 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923) ; cf. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931) , pp. 598 ff.

بود . آنها سینه‌بند کتان میپوشیدند و سپر همراه داشتند ؛ به‌نیزه و خنجر مصری ـ مانندشان گرزهای چوبی که سیخهای آهنی داشت افزوده بودند .[۴۵]

قبرس یکصد و پنجاه کشتی به ناوگان داده بود . شاههای محلی اش ، مانند گرگوس ، پسر خرسیس ، و تیموناکس ، پسر تیماگوراس ، دستار برسر و تنزیب میپوشیدند ؛ و گرنه لباس و سازوبرگ قبرسیها مانند یونانیها بود . کیلیکیها و پامفیلیها هرکدام یکصد کشتی به‌ناوگان داده بودند، لیکیها پنجاه کشتی ، و کاریها هفتاد کشتی . از یونانیها ، دوریها پنجاه کشتی ، ایولیها شصت ، وجزیره‌نشینها فقط هفده کشتی فرستاده بودند ، گرچه یونیها و یونانیهای هلسپنت و پونتوس هر کدام یکصد کشتی دیگر داده بودند .

فنیقیها ، مصریها ، اناتولیها ، و یونانیها به‌این‌ترتیب کشتیهای سه ردیفی را به ناوگان بزرگ داده بودند که نیروی جنگی آن را به یکهزار و دویست کشتی میرسانید . افزون بر این ، کشتیهایی با پنجاه ، سی ، یا کمتر پارو بود ، و همچنین کشتیهای باربر برای سرباز و اسب ـ که جمع آنها سه‌هزار قایق دیگرمیشد . برآورد میشد که هر کشتی سه ردیفی با دویست ملوان پر میشد ، و کشتیهای پنجاه پارویی هشتادتن سرنشین داشتند . برای‌نگهبانی کشتیهای سه‌ردیفی وجلوگیری ازخیانت و غفلت ، هر کشتی نیز سی تن ناوی ـ پارسی ، مادی ، و سکائی ـ همراه می‌برد .[۴۶]
چهار دریاسالار نام برده شده‌اند : اکمنس برای مصریها ، اریابیگنس ، پسر داریوش و دختر گوبریاس ، برای یونیها و کاریها ، و برای بازمانده‌ی آنها ، پرکساسپس ، پسراسپاثینس ، ومگابازوس ، پسرمگاباتس . سرفرمانده ناوگان بزرگ خود برادر شاه و رقیب پیشین‌اش اریامنس بود .[۴۷]

بیشتر این‌مردمان نیزسواره نظام میدادند. نخست‌پارسیان، مادیان ، و کیسیان بودند ، با همان سازوبرگی که پیاده‌ها داشتند بجز این که برخی ازآنها کلاه‌خود آهنی یا برنگی چکشی سرمیگذاشتند . صحراگردان ساگارتی فقط خنجرو کمند

۴۵ ـ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۶۳ .
۴۶ ـ همان کتاب ، ۱۸۴ .
۴۷ ـ پلوتارخ ، تمیستوکلس ، ۱۴ : ۳ .

چرمی بافته همراه داشتند . در حالی که هندیها معمولا سوار بودند ، آزادگانشان رسم کهن آریائی را که جنگیدن از گردونه‌هایی بود که با اسب یا گورخر کشیده میشد رها نکرده بودند . لیبیها نیز گردونه به کار میبردند . فرماندهان سوار هارماـ میتراس و تیتیوس ، پسران داتیس بودند ؛ یك رهبر دیگر ، فارنوخس ، درلشکرکشی یونان شرکت نداشت ، زیرا او آسیب دیده بود و بایستی در ساردیس میماند .

با این که این رسته‌نمای سپاهها دراز است ولی همه‌اش خشك و خسته کننده نیست . نه‌فقط آگاهیهای پرارزشی‌در باره‌ی سازمان‌لشکری دربردارد، بلکه یك‌متمم به‌همان‌اندازه پرارزشی برای سیاهه‌های شهرستانهاست‌که داریوش وخشایارشا داده‌اند. مردمان ورسمها ولباسهای شگفت‌آوری درهر صفحه پدید می‌آیند. برای‌خواننده‌ی بی‌اعتنا نامهای افراد شاید خسته کننده به‌نظر آید ، ولی به ویژه کار آگاهی تقریبا کاملی از پایوران پارسی میدهد که با بسیاری از آنها همین‌طور کـه این داستان را دنبال‌میکنیم بهتر آشنا خواهیم‌شد . همچنین ، به نامهای آشنای بسیاری برمیخوریم که فرزندان قهرمانان مردمان بافرهنگ پیشین ، دوستان یا دشمنان یونانیها ، و یا کسانی هستند که از کتاب مقدس آنها را می‌شناسیم .

هنگامی که زیرفرمان این رهبران، این سپاه بزرگ ازمیان کشورهای آرام به‌راه می‌افتاد ، نخست کاروان باروبنه میرفت ، ودرپی آن نیمی ازتیپهای پیاده روانه میشدند . پس از فاصلـه‌ای هزار سوار برگزیده و سپس هزار پیـاده‌ی برگزیده می‌آمدند ، که نیزه‌های سرپایینشان با زیورهای زرین انارمانند بازشناخته میشد . پشت سر آنها ده مادیان‌را که در دشت نسا در ماد بارآمده بودند می‌آوردند . هشت اسب سفید گردونه‌ی مقدس اهورمزد را می کشید ؛ گردونه‌ران پیاده میرفت ، چون هیچ مردی دلیری این را نداشت که در نشیمنگاه گردونه‌ران سوار شود . پشت سر آن گردونه‌ی نماینده‌ی اهورمزد در زمین ، خشایارشا ، بود که نیز با اسبهای نسائی کشیده میشد ؛ گردونه‌رانش ، پاتیرامفس ، پسر اوتانس ، کنار خاوندش می‌ایستاد . هرگاه خسته میشد، خشایارشا زمانی بر چهار چرخه سوار میگشت . یك هنگ دیگری از هزار پیاده‌ی برگزیده (که نیزه‌شان سرپایین نبود) بازیورهای انارمانند

زرین، هزارسوار برگزیده‌ی دیگر، وسرانجام ده هزار سرباز بیمرگ ازهمراهان شاه نگهبانی میکردند. نه هزار از این بیمرگان نیزه با انار سیمین داشتند و گرد آنها را هزار بیمرگ دیگر با انارهای زرین فرا گرفته بودند. پس‌از ده هزارسوار دیگر، نیمه‌ی دوم سپاه رژه‌ی لشکریان را به پایان میرسانید.[48]

درلشکرکشی عادی به کشور دشمن، شاه خوراک و گله‌های خود را همراه می‌برد. آب جوشیده از کواسپس، رود شوش، درآوندهای سیمین فقط برای مصرف شاهانه روی چهارچرخه‌هایی برده میشد که با استرکشیده میشد.[49] پایوران بلند پایه وبیمرگان نیز خوراک و پیشگران و حتی کنیزان خودرا همراه می‌بردند. ولی‌بااین همه ظاهر خوش گذرانی، سپاهی که شاه بزرگ به‌نبرد رهبری میکرد یک آرایش لشکری هراسناک و سهمگین بود.

۴۸ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۴۰ ـ ۴۱، ۵۵.
۴۹ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۸۸.

فصل هیژدهم

شکست در اروپا

خشایارشا بیشتر در بند بانجام رسانیدن ساختمان با شکوهی بود که پدرش بر سکوی تخت جمشید آغاز کرده بود تا در پی آزمودن دستگاه لشکری هراس‌انگیزی که پدرش برپا کرده بود، ولی زمانه نبشته دگرگونه داشت. پسرعمویش ماردونیوس، که از جاه طلبی میخواست در سرزمینهای تازه‌بدست‌آمده شهرب شود، او را به این کار وادار میکرد. تبعیدشدگان آتنی چندان پست شده بودند که یك وخشگر مزدور بدنامی‌را اجیر کردند. شاههای کوچك تسالیه دعوت خود را فرستادند. سرانجام خشایارشا از روی بی میلی آماده شدکه سیاست پدرش را برای گسترش در مرز شمال غربی دنبال کند.[1]

آماده شدن برای تاخت و تاز

تاخت یکراست از میان دریای اژه با شکست رو برو شده بود، و خشایارشا با بازگشت به سیاست پیشین، پیشروی آهسته‌ی سپاه زمینی با پشتیبانی ناوگان، خردمندی خود را نشان داد. قرار شد تمام ناوگان ـ فنیقی، مصری، و یونانی ـ و همچنین نیمی از سپاهیان ـ سه سپاه از شش سپاه، که هریك شصت‌هزار جنگی داشت،

۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۵-۶.

به کار رود.[۲]

برای پرهیز از کشتی‌شکستگی دراتوس، به بوبارس، پسر مگابازوس، و ارتاخائس، پسر ارتیوس، فرمان داده شد که کنالی پشت دماغه بکنند. سه سال به‌این کار پرداختند، و بومیان برای این کار اجباری به زور شلاق زیر فشار و تأثیر آن بودند. در مرغزار نزدیکی بازاری برپا گشت که غله‌ی آرد شده از قاره‌ی آسیا به آنجا می‌آوردند، و در نقطه‌های رزمی سراسر کرانه‌ی تراکیه آذوقه انبار کردند. از میان زمین باریك در انتهای شبه جزیره خطی بـه درازای یك میل و نیم کشیده شد، و هر بخشی به ملتی سپرده شد؛ فقط فنیقیها آزمودگی بسنده داشتند که بالای خندق را پهن کنند که از ریزش خاك جلوگیری شود. از این کنال که برای گذار دو کشتی سه ردیفی در حال پاروزدن کافی بود، امروزه فقط چند اثر بر که‌ی پایاب باز مانده است.[۳]

از وعده‌گاه که کریتالا در کاپادوکیه بود سپاهها از هالیس گذشتند و ازراه فریجیه به کلینی رسیدند، که سرچشمه‌ی میاندر ونهر کاتارکتس که به‌آن می‌ریخت و در بازارگاه برمیخاست در آنجا بود. در آنجا نیز پوست سیلنوس مارسیاس کـه اپولون پوستش را کنده بود دیده میشد. سپس از اناوا و دریاچه‌ای کـه از آن نمك بیرون می کشیدند، از شهر بزرگ کولوسی، آنجا که رود لیکوس پنج‌هشتم میل زیر زمین روان بود، و از کیدرارا با سنگ نوشته‌دارش کـه کروسوس برای نشان مرز لیدیه برپا کرده بود گذشتند. آنگاه سپاهها از رود میاندر گذشتند، واز کالاتبوس که آنجا از گز و گندم انگبین می‌ساختند به سارديس رسیدند.[۴]

2 - Cf. Olmstead, «Persia and the Greek Frontier Problem,» *Classical Philology*, XXXIV (1939), 314 ff.; bibliography, *Cambridge Ancient History*, IV (1926), 613 ff. G. Rawlinson, *Herodotus* (1861 - 64); H. Delbrück, : کتابهای زیر اهمیت ویژه دارند *Die Perserkriege und die Burgunderkriege* (1887) (برای آگاهیهای لشکری) ; G. B. Grundy, *The Great Persian War* (1901) (برای رابطه‌ی حزبهای یونان با پارس).

3 - Herod. vii. 22 ff.; Thuc. iv. 109; Hellanicus *Pers.* ii. 61 (J); T. Spratt, « Remarks on the Isthmus of Mount Athos,» *Journal of the Royal Geographical Society*, XVII (1847), 145 ff.

٤ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۲٦ وپس‌ازآن.

یونانیان هراسیده بیهوده کوشیدند کـه یك اتحاد مؤثر ضد پارسی تشکیل دهند. طبعاً، همه برای گرفتن پند و راهنمائی بـه دلفی روی آوردند، و اپولون این بار دست خودش راهم از پشت بست. سپارت، که از پیش از طرف دماراتوس از خطر آگاه شده بود، از دشمنی خبر یافت کـه چون زئوس نیرومند است و هیچ گاو نر یا شیری نمیتواند او را شکست دهد و یـا شهر یا یکی از پادشاهانشان را پاره پاره خواهد کرد.[۵] وخشی که به آتن فرستاده شد از این هم هراس‌انگیزتر بود: از آنها پرسیده شد که چرا درنگ کرده‌اند؛ آنها بایستی از خانه ها و شهرشان به انتهای زمین بگریزند. شهرشان با آتش ویران، دژها و پرستشگاههایشان سوخته خواهد شد، خون سیاه روان است، باید بیدرنگ بروند. فرستادگان، به نیازبری، پاسخی امیدبخش‌تر خواستند؛ بار دیگر به آنها گفته شد که از دشمن گوشه بگیرند و سرزمین خود را رها کنند، گرچه در دیوارهای چوبی امید است، و سالامیس یزدانی فرزندان زنان را تباه خواهد ساخت؛ تمیستوکلس بـه آتنیها فهمانید کـه غرض اپولون ازدیوارهای چوبی همان ناوگان آنهاست.[۶] ارگوس، که پس‌ازشکست بیچاره کننده‌ای از سپارت گمان میرفت پارسیان را به‌مداخله دعوت نموده، راهنمائی شده بود که بیطرفی مسلح پیش بگیرد.[۷] کرتیها پرسیدند که آیا با یاری دادن به یونانیان شبه جزیره چیزی به دست خواهندآورد؛ وخشگر پوست کنده بـه آنها گفت که همان دیوانگی را که با کمك بـه منلاوس در جنگ تروی از خود نشان داده بودند بار دیگر نشان ندهند.[۸] کشتیهای کورکیرا با بادهای مخالف «باز داشت» شده بودند.[۹] گلو سیراکوزی وعده‌ی بسیار داد ـ اگر اورا فرمانده کل بکنند ـ وسه قایق کوچك فرستاد که به‌بینند برآمد کار چه خواهد بود.[۱۰]

نا امید و دلسرد از این بی علاقگی و بی‌حسی یا بدتراز آن را کـه یونانیان چندی که درغرب هنوز استقلالی داشتند ازخود نشان داده بودند، هم پیمانان بیمناك

۵ ـ همان کتاب، ۲۲۰، ۲۳۹.
۶ ـ همان کتاب، ۱۳۹ وپس‌ازآن.
۷ ـ همان کتاب، ۱۴۸ وپس‌ازآن.
۸ ـ همان کتاب، ۱۶۹.
۹ ـ همان کتاب، ۱۶۸.
۱۰ ـ همان کتاب، ۱۵۳، ۱۵۷ ـ ۵۸.

شدند وازآن هم بیشتر ، اطمینان خشایارشا آنهارا بیمناك تر ساخت ، چون‌هنگامی که سه جاسوس آنها در ساردیس گرفتار شدند (٤٨١) خشایارشا فرمان داد که‌به آنها سراسر آرایش پهناور سپاه را نشان بدهند و سپس آنها را آزاد کنند که بـه میهن خود گزارش دهند.[۱۱] در بهار ٤٨٠ سپاه به راه افتاد و از دره‌ی کایکوس بـه میسیه سرازیر گشت ، آنگاه ازکنار اتارنئوس با کوه کانه دردست چپ به‌کارنه‌آمد، از میان دشت تبس ، ازکنار ادرامیتیوم و انتاندروس ، و سرانجام به ایلیوم رسید . سکاماندرکه روزگاری نامبردار بود برای رساندن آب به این سپاه بزرگ کفایت نکرد . خشایارشا از باروی دژ پریام بـالا رفت و هزار گاو به اثنای تروی قربانی کرد ، و مجوسان برات و نذر آبگین برای روان آنها که برای دفـاع تروی جان سپرده بودند فرو ریختند . این سان خشایارشا خود را قهرمان شرق در جنك نوین تروی شناسانید .[۱۲]

تاخت‌وتاز در یونان

میان روتیوم ، اوفرینیوم ، و داردانوس سمت چپ و گرگیتی سمت راست ، سپاه به ابیدوس رسید . میان ابیدوس وسستوس فنیقیها و مصریها دوپل ساخته‌بودند که با طنابهای کتان و پاپیروس نگاهداشته میشد ؛ هنگامی کـه در یك توفان این دو پل ویران گشت ،کارداران آنها را سربریدند . هارپالوس یونانی پلهای تازه‌ای از کشتیها ساخت که باطنابهای کلفت سینه به‌تفر بسته لنگرانداخته بودند وشکافهایی برای گذشتن قایقها باز گذاشته بودند . روی آنهـا تخته‌های دراز انـداخته و روی آن شاخ و برگ و رویش خاك ریخته بودند ؛ بعدها جان پناهی به‌آن افزوده‌شد .[۱۳]

هم پیمانان درباریکه‌ی کورینت ،که اعضای پلوپونسی اتحادیه آن را همچو یگانه‌خط دفاع نگاهداشتنی برگزیده بودند ،گردآمده بودند ، ودرآنجا درخواست

۱۱ ـ همان کتاب ، ۱٤٦ وپس‌ازآن .

۱۲ ـ همان کتاب ، ٤۲ ـ ٤۳ ؛ درباره‌ی‌توجیه پارسیان ازجنگ تروی نگاه کنید به‌همان کتاب ، دفتر ۱ ، ٤-٥ .

۱۳ ـ همان کتاب، دفتر۷ ، ۳۳،۲٥ وپس‌ازآن؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر۱۳ ، خلاصه‌ی ٥٤ .

تسالیان را برای یاری در نگهبانی گذر اولیمپوس دریافت داشتند. ده‌هزار پیاده‌ی یونانی باسلاح سنگین، با پشتیبانی دسته‌ای از ناوگان که باسواران تسالی که نمایند گان محافظه‌کاران آنجا بودند تقویت میشد، دره‌ی تمپه را اشغال کردند. همان سان که گمان میرفت، توده‌ی مردم تسالی را طرفدار پارسیان یافتند. اسکندر مقدونی با واداشتن هم پیمانان به این که نمانند و زیرپای سپاهیان شاه لگدمال شوند خدمت خوبی به سرور پارسی خود کرد. گرچه خشایارشا هنوز در ابیدوس بود، ولی چند روز دیگر هم‌پیمانان به باریکه‌ی کورینت باز گشتند.[۱۴]

خشایارشا برتپه‌ای نزدیك ابیدوس برتخت سنگی‌ی سفیدی نشست وسپاهیان خود را سان دید. بر روی پلها که مُرّ پاشیده شده بود بخور خوشبو میسوخت و پگاهان شاه از جامی زرین برات و نذر آبگین فرو ریخت و رو به خورشید برآیان نماز برد وجام وپیاله وشمشیری به‌آب انداخت.[۱۵]

هفت شبانه روزسربازان پیاپی ازیك پل میگذشتند وباروبنه ازپل دیگربرده میشد. باپشتیبانی ناوگان، سپاه در سه قسمت درجاده‌ی کرانه پیش میرفت. خوراك بایستی ازشهرهای سرراه به‌بهای ۴۰۰ قنطاربرای هرخوراك در هر روز فراهم شود. ماهها پیش، پیکهایی پیشاپیش فرستاده شده بودند که غله، گاو وگوسفند، ومرغ برای سفره‌ی شاهانه آماده کنند. تنها خشایارشا چادر داشت؛ دیگران همه‌درهوای آزاد میخوابیدند.

سان دوم سپاه در دورسیکوس دیده شد ــ که از زمان لشکرکشی ضدسکاها اشغال شده بود وپادگان آن اکنون زیرفرمان ماسکامس، پسر مگا دوستس گذاشته شد. از دورسیکوس سه قسمت سپاه در خطهای موازی پیش میرفتند، یکی زیر فرمان ماردونیوس وماسیستس در کرانه با نگاهداشتن تماس با ناوگان، دومی زیر فرمان سمردومنس و مگابیزوس درون‌تر در خشکی که خشایارشا را نگهبانی میکردند، وسومی زیرفرمان تریتانتخمس وگرگیس که درون خشکی راه‌می‌پیمود. رود ستریمون را ازروی پل‌ها گذشتند، درحالی که مجوسان برای خوش‌یمنی اسبهای

۱۴ ــ هرودوت، دفتر ۷، ۱۷۲ وپس‌ازآن. ۱۵ ــ همان کتاب، ۴۴، ۵۴.

سفید برای رودخانه قربانی نمودند. در «نُه راه» نه بچه برای بغان زیرجهانی قربان کردند. ارتاخائس که کنال را ساخته بود، هنگامی که سپاه در اکانتوس بود مرد، و سپاه برات و نذر آبگین بر آرامگاه او فرو ریخت. انباشته‌ی سیصد داریك زر که داریوش وپسرش سکه زده‌اند شاید بستگی بامرگ او داشته باشد.[۱۶] درترما، پیکهایی که ازتسالیه‌ی ترك‌شده، از لوکری، واز سراسر بیوسیه بجز پلاتیه وتسپی آب وخاك می‌آوردند نزدخشایارشا آمدند، زیرا همانوقت‌هم آشکار بود که‌پلوپونسیها خیال نداشتند که در شمال باریکه‌ی کورینت ایستادگی سختی بنمایند.[۱۷]

پیروزی بـه نظر پارسیان حتمی بود. آنها نه تنها همه‌ی یونانیهای آسیا و افریقا را دراختیارداشتند، که‌کشتیهایشان جزو ناوگان بود، بلکه هم اکنون نیمی ازیونانیهای اروپا سرنهاده بودند. فقط چند دولت سرکش پلوپونسی باز مانده بود که زیردست آورده شود، زیرا اکنون روشن بود که سراسر شمال باریکه بایستی رها گردد. اپولون دلفی دوست وفادار آنها بود. آتن، که دموکراسی زیر رهبری تمیستوکلس بر آن فرمانروائی‌داشت، یکبارکه پلوپونسیها به پشت باریکه‌ی‌کورینت عقب می‌نشستند به یقین طرف سرپرست و پشتیبان دموکراسی را خواهد گرفت. ناوگان آتن‌که در امن‌وامان دردست پارسیان باشد، دیوار باریکه‌را میتوان‌برگرداند، ارگوس آشکارا طرفداری خود را اعلام خواهد کرد، شکافی میان سپارت وکورینت بازخواهد شد، وهریك به تنهایی درجنگ شکست خواهد خورد.[۱۸]

ایستادگی در ترموپیلی

هنگامی که پیشرفت سپاه بسوی جنوب ازسرگرفته شد هیچگونه دگرگونی

16 - H. P. Borrell, *The Numismatic Chronicle*, VI (1843), 153; G. F. Hill, *Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), p. cxxix.

۱۷ ـ اسخیلوس، پارسیان، ٦٥ وپس‌ازآن؛ هرودوت، دفتر۷، ۵۵ وپس‌ازآن، ۱۰۰ وپس‌ازآن، ۱۷٤.

۱۸ ـ هرودوت، دفتر۷، ۱۳۹ نشان میدهد که«پدرتاریخ»وضع‌را درست دریافته‌بود؛ نیز نگاه کنید به دفتر ۷، ۲۳۵؛ توکیدیدس (دفتر۱، ٦۹: ۵ و۷۳: ٤) دریافت همانندی‌را نشان میدهد.

در وضعیت پیدا نشد . ازدست‌رفتن تسالیه لئونیداس را باسیصد سپارتی وچند دسته ازهم پیمانها به‌شمال تا ترموپیلی آورد ، ولی‌شمار اندك آنها بلندفریاد میزد که‌غرض زدوخوردهای کوچك عقبداران برای عقب‌انداختن پیشرفت ونه ایستاندن پیشرفت سپاه است تا آن که دیوار باریکه‌ی کورینت به انجام برسد.[19] اپولون دلفی سرانجام از ترس به میهن‌پرستی گرایید و وخشی داد که یونانیها باید به بادها نماز برند که خود را هم‌پیمانان نیرومندی نشان خواهند داد.[20]

ناوگان هم‌پیمانان نزدیك ارتمسیوم آرایش گرفت ولی یك بار که علامتهای آتش از نزدیك‌شدن دسته‌ی پیشرو ناوگان پارسی آگاهی‌داد به‌اوریپوس که‌باریك‌تر بود عقب نشینی کرد . ناوگان بزرگ در فاصله‌ای ازدماغه‌ی سپیاس لنگرانداخت ؛ سپیده دم باد هلسپنتی ازشرق وزیدن‌گرفت وسه روز پیوسته میوزید، وصدها کشتی جنگی ، باربری ، وقایقهای غله را شکست . کشتیهای هم پیمانان به ارتمسیوم باز گشتند ،ولی حتی این نشان لطف یزدانی که درویران ساختن چنین بخش بزرگی از ناوگان دشمن آشکار شده بود لئونیداس را دلگرم نساخت . پلوپونسیها خواستار بازگشت فوری به باریکه شدند ، وتنها پرخاش خشمگین فوکیها و لوکریها شاه را واداشت که درآنجابماند وشهرت پس‌ازمرگ به‌دست‌آورد.[21] خشایارشا رسیدوفرمان داد که مادیان و کاشیان زیر رهبری ارتاپانوس به نیروی کوچکی کـه در ترموپیلی بود تاخت آوردند ، ولی آنها کشته وزخمی سنگینی دادند ، وسربازان بیمرگ زیر فرمان هیدارنس نیز بهتر ازآنها ازنبرد بیرون نیامدند . آنگاه گزارش رسید که راه باریکی ازروی تپـه‌ها به‌پشت هست ، وبیمرگان نگهبانان فوکی‌را سپیده‌دم غافلگیر کردند . سپارتیها که سرنوشت شوم خودرا دریافتند باخشم تند ازخود دفاع کردند ؛ بسیاری از تازندگان کـه زیر فشار پیش‌رانده میشدند زیر لگدها مردند یا به دریا انداخته شدند ، درمیان آنها دو پسرداریوش از فراتاگونه ، دختر برادرش ارتانس ، که نامشان ابروکومس و هیپرانتس بود . سرانجام لئونیداس کشته شد ، هیدارنس به‌عقب

۱۹ ـ هرودوت ، دفتر۷ ، ۱۷۵ ، ۲۰۲ وپس‌ازآن .

۲۰ ـ همان کتاب ، ۱۷۸ .

۲۱ ـ همان کتاب ، ۲۰۷ .

لشکر سپارت دست یافت ، تبسیها گردن نهادند وداغ‌زده شدند، و گذر باز شد.[۲۲]

درهمین هنگام به دویست کشتی فرمان داده شده بود که اوبوئی را دوربزنند کـه هم‌پیمانان را از پشت‌سر بگیرند . این راز فاش شد و اوبوئیها تمیستوکلس را برآن داشتندکه به ناخدایان رشوه بدهدکه نقشه‌ی‌حرکت خودرا رها کنند.همین‌که ناوگروهی که بایستی جناح دشمن را دوربزند پیدا نشد ، ناوگان یونانی برآن‌شد که باردیگردر ارتمسیوم به‌پارسیان تاخت آورد . سی کشتی ازناوگان هم پیمانان ازدست رفت ، ویك تندرتوفان شامگاهانی تنه‌های از کارافتاده‌ی کشتیها را به کرانه راند وناوگروه دورزن را نیزازمیان برد . فردای آن روز کشتیهای کیلیکی غرق شدند . خشایارشا برآن شد که به‌هرقیمتی‌که شده تنگه‌ها را بگیرد . نیمروز ، همه‌ی ناوگان پارسی دریك نیم‌دایره پیش راند ؛ مصریها پنج کشتی گرفته بودند و نیمی از کشتیهای آتنی از کارافتاده بود که درپایان روزخبر رسید که ترموپیلی باز شده است ؛ بنابراین هم‌پیمانان عقب‌نشینی کردند .

به سفارش تسالیها فوکیس بکلی‌تباه وویران شد ، وپارسیان به سرزمین‌دوست‌، بیوسی ، که در امن وامان در دست اسکندر مقدونی بود ، درآمدند . یك ستون بادپیما راه دلفی‌را پیش‌گرفت که به اپولون برای وخشهای طرفدار پارسی‌اش پاداش دهد وبرای‌کوششهای‌دیگرش اورا پشتیبانی کند ـ یا گنجهارا تاراج کند ،چنان‌که پریستاران و خشگاه بعدها توضیح دادند وتا اندازه‌ی زیادی به نظر درست می‌آمد. همچنان که نوید داده بود ، این بغ مردم خود را نگهبانی نمود ؛ او تندر فرستاد و صخره ها را برسر بربریها فرو ریخت که با کشتار بسیار گریختند ـ بهر حال وصف دلفی از این پیشآمد ، پس‌از شکست پارسیان، چنین بود .[۲۳]

زیر سرزنش وبدگوئی تبسیها ، پلاتیه و تسپیه‌ی ترك شده به دست خشایارشا

۲۲ ـ سیمونیدس ، ۲۱ (ادموندز) ؛ هرودوت ، دفتر ۷ ، ۱۷۵ و پس ازآن ، ۲۰۱ و پس‌ازآن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر۱۳ ، خلاصه‌های ٥٤ـ٥٥ .

۲۳ ـ سیمونیدس ، ۱۲ و پس از آن ؛ هرودوت ، دفتر ۸ ، ۱۰ و پس از آن ؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه‌ی ۵۸ .

سوخت، و چهار ماه پس از گذشتن از هلسپنت خشایارشا به اتیکا درآمد. آنجا را نیز ترک شده یافت، چون ناوگان هم‌پیمانان فقط برای این به سالامیس آمده بود که مردم کشوری را تخلیه کند. مردانی که سنشان برای خدمت لشکری مناسب بود بر کشتیها سوار بودند، وتنها چند تن ازغیوران اکروپولیس را با الوارهای چوب به فرمانبرداری از وخش دو پهلوی اپولون سنگربندی کرده بودند. این سنگرها را ازآرئوپاگوس باتیرهایی آتش زن زیر آتش گرفتند، وچون شرطهایی که طرفداران هیپیاس داده بودند رد شد، ازصخره‌ی تند بالا رفتند ودفاع کنندگان درحالت‌نیاز-بری در پرستشگاه اتنا دچار سرنوشت مرگ شدند. پیش از آن که تبعیدیانی که همراه سپاه بودند اجازه بیابند که قربانی کنند تمام اکروپولیس سوزانده شد.[۲۴]

جلوگیری درسالامیس

ناوگان بزرگ در فالروم لنگر انداخت، و بیم و لرز هم پیمانان را گرفت. سالامیس یك دام واقعی بود، وهمه بجز آتنیهای علاقمند، اگینتیها، ومگاریها بر آن شدند که پیش‌از آن که دراین‌تله بیفتند فرار کنند. فقط تهدید تمیستوکلس به‌این که باهمه‌ی ناوگان آتنی راه دریا پیش‌گیرد وآگاهی ازاین که این رهبر دموکراتیك توانائی این را دارد که تهدید خودرا به‌انجام برساند اوریبیادس دریاسالار سپارتی را وا داشت که فرمان آمادگی برای نبرد بدهد.

درشورای پارسیان، ارتمسیا، بانوی فرمانروای هالیکارناسوس، تنها با تاخت آوردن فوری مخالفت کرد. همه گونه امید کامیابی میرفت. سپارت هم‌پیمانان رایکی پس‌از دیگری رها کرده بود، و چالاکی وشوقی که برای سازش ازخود نشان داده بودند از احساسات پرزور طرفداری پارسیان که پیش از آن نهفته میداشتندحکایت میکرد. کارکنان کشتیهای آتنی ازتوده‌ی مردم و ناخداهایشان ازرهبران دسته‌ی دموکراتیك بودند. با ریشخندی که پلوپونسیها از هرطرف میزدند، و اکنون که

۲۴ - هرودوت، دفتر ۸، ۴۰ و پس از آن؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۸:۲؛ تندیس ارتمیس از براورون برده شد، پاوسانیاس، دفتر ۸، ۴۶: ۳؛ تندیس انتنور از مستبد کشان، هارمودیوس و اریستوگیتون، به فرمان خشایارشا برده شد، پاوسانیاس، دفتر ۱، ۸: ۵.

خوب روشن بود که پلوپونسیها بر آن‌شده بودند که آتنیها را در یك موقعیت‌دشوار وبیچارگی رها کنند، تمیستوکلس بایستی آماده‌ی بازگشت به‌طرزفکرمعمولی حزبش شده باشد. بیدرنگ پس‌ازترموپیلی، ساختن دیواری را ازین‌سرتاآن‌سر باریکه‌ی کورینت آغاز کرده بودند، و پارسیان چنان یقین داشتند که بازپسین ایستادگی مؤثر دراین نقطه خواهد بود که همان شب شورا نیروهای زمینی را بسوی کورینت روانه ساخت.

پیغامی که انتظارش میرفت بزودی از آموزگار بچه‌های تمیستوکلس رسید: او دوست شاه بود و کامیابی اورا آرزو داشت. یونانیها دلسرد و آماده‌ی فرار شده بودند، باشد که شاه از گریختن آنها جلوگیری کند! اختلاف برخاسته، وبزودی طرفداران پارسیان بر سردشمنان شاه خواهند ریخت. دلیلی نبود که خشایارشا در باره‌ی این گفتارهای وفاداری شك کند.

ولی هم نامه وهم تصمیم به تاخت‌آوردن فوری خطا بود. اگرخشایارشا هیچ اقدامی‌نکرده بود، چند بازمانده‌ی هم پیمانان به‌باریکه‌ی‌کورینت عقب می‌نشستند. آتنیها، مگاریها، و اگینتیها ناچار میشدند که سازش کنند. با کمك آنها، دیوار باریکه دورزده میشد، وفقط پاك کردن سرزمین وپرداختن آن ازدشمن میماند.

به همین اندازه مؤثر کاری بود که خشایارشا پیش گرفت. جلوی درروشرقی تنگه باسه خط کشتی گرفته شد: مصریها، «مرداب‌نشینها، پاروزنندگان کاردان کشتیهای بادبان‌دار،» با دویست کشتی برای بستن درروغربی وتاخت‌آوردن‌به‌عقب هم‌پیمانان به راه افتادند. اکنون تمام نیروی دریائی هم‌پیمانان درمیان دام پارسیان افتاده بود و میشد آنها را واگذاشت تا تمام شدن آذوقه شان و به‌جان‌یکدیگر - افتادنشان کار خود را بکنند؛ آنگاه یا ناگزیر به تسلیم میشدند یا، اگرمیکوشیدند خط محاصره را بشکنند، فرصت کافی‌بود که کشتیها را همین‌طورکه بیرون‌می‌آمدند یکی‌یکی بزنند. برپایه‌ی وضع موجود، پارسیان کاملا حق داشتند که پیاده و سوار خود را برای نبرد قطعی درباریکه به‌آنجا بفرستند.

بدبختانه برای پارسیان، خشایارشا به‌همین‌وضع‌خرسند نبود، بلکه میخواست

به یك پیروزی خیره کننده‌ای برسد ، و بنا براین فرمان داد که به مردانی که در تله افتاده بودند و ازروی نومیدی بی‌باکانه برای فرار میجنگیدند یکراست حمله شود. درپسیتالیه ، جزیره‌ی میان تنگه ، پیاده‌هارا به‌خشکی پیاده کردند که آنهایی را که بخواهند از کشتیهای غرق شده فرار کنند بکشند . اریستیدس خود را رسانید که محاصره‌ی کامل را گزارش دهد ، و ناویان هم‌پیمان آماده شدند باخشم و ترشروئی بجنگند .

بیست و دوم سپتامبر بود ، و خشایارشا آماده شد که نبرد را از تختی با پایه‌های سیمین در پای تپه‌ای کنار تنگه نگاه کند . هم پیمانان بیرون آمدند ولی به نخستین دیدار دشمن عقب نشینی کردند تا آن که یك آتنی نبرد را آغاز کرد . در حمله‌ی نخست پارسیان کامیاب بودند ، زیرا یونانیهای یونیه سپارتیهارا شکست سختی دادند . کمی دیرتر آتنیها خط را شکافتند و بـه مهاجمـان تاخت آوردند . دویست کشتی از میان رفت که یك سوم ناوگان بزرگ بود ؛ هم پیمانان فقط‌چهل کشتی از دست دادند . انبوهی ازدریانوردان پارسی غرق شدند ، زیرافقط چندتنی میتوانستند شنا کنند ؛ درمیان مردگان فرمانده دریائی اریابیگنس ، برادرشاه بود . اریستیدس با سربازان یونانی از آب گذشت و خودرا بـه پسیتالیه رسانید و همه‌ی پارسیان را از دم تیغ گذراند ، که در میان آنها سه تن از برادرزادگان شاه بودند .

خبطهای سیاسی

سالامیس به خودی خود بیش از یك جلو گیری از پیشروی مرزی پارسیان نبود . از سرزمینهایی که بتازگی گرفته بودند چیزی از دست نرفت ، سپاه دست‌نخورده ماند ، ناوگان هنوز نیرومند بود و تنها نیاز به این داشت که از نو سازمان داده شود . هم پیمانان ، بیگمان ، با یك پیروزی نا منتظر دلگرم شده بودند ، ولی از شمار آنهاکاسته شده بود و سال آینده بایستی انتظار شکست آنها را داشت .

آن‌چه که به سالامیس اهمیت داد خود این پیروزی نبود بلکه اثر آن‌درفکر خشایارشا بود . اگرچه او و تنها او مسئول این شکست بود کـه درجـایی که یك

محاصره‌ی ساده اثربخش بود فرمان حمله داد ، ولی خودداری را ازدست داد و دیوانه‌وار ناخدایان فنیقی را به جرم ترسوئی که به آنها نسبت داد کشت ؛ فنیقیها که از این بدرفتاری خشمناك شده بودند به خانه‌ی خود باز گشتند و مصریها هم به دنبال آنها رفتند . این رها کردن و تنها گذاشتن بحق بود ، و نه شکست سالامیس ، که‌دریای اژه را برای ناوگان هم پیمانان بازگذاشت و عملیات واقعاً قطعی سال آینده را میسر ساخت .

در معنای حقیقی‌اش ، سالامیس واقعاً برای پارسیان فرخنده بود . دلسرد از شکست‌اش ، خشایارشا خود را باشتاب از راه خشکی به ساردیس رسانید ،و در آنجا سال آینده را بسر برد و مراقب یونیه بود . رهبری یکراست جنگ از دست شاه جنگ نیازموده به دست رزم‌آور خو گرفته و آزموده ماردونیوس افتاد که فقط یك سپاه که از بیمرگان ، پارسیان ، مادیان ، بلخیان ، و هندیان تشکیل یافته بود ــ نیرویی که تقریباً منحصر به ایرانیان بود و بنابراین بهترین مایه‌ی جنگی به‌شمار میرفت ــ برای خود نگاه داشت . با این که این اندازه کاهش یافته بود ، این سپاه از حیث شمار به هم پیمانان برتری داشت ؛ ونیز ازپشتیبانی نیمی ازسپاهیان‌یونانیان آسیائی برخوردار بود . سپاه دیگری زیر فرمان ارتابازوس ، پسر فارناکس ، راه دراز کنار دریا را نگهبانی میکرد که فقط از آن راه اکنون آذوقه و ساز و برگ میتوانستند بفرستند ؛ سپاه سومی زیر فرمان تیگرانس یونیه را آرام نگاه میداشت .[۲۵]

پوتیدیه شورید و اولینتوس تهدید کرد که از آن پیروی کند . ارتابازوس اولینتوس را گرفت و ویرانه‌های آن را به خالکیدیها سپرد . یکی از دوستان پارس هنگام جزر دریا دسته‌ای از سربازان را زیر دیوارهای پوتیدیه رهبری کرد،

۲۵ــ سیمونیدس ، ۱۶۳،۹۱ وپس‌از آن ؛ اسخیلوس ، پارسیان ، ۳۰۲ وپس‌ازآن؛ هرودوت، دفتر ۸ ، ٦٦ و پس ازآن ، ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲٦ ؛توکیدیدس، دفتر ۱ ، ١٤ : ۳ ؛ ۷۳-٧٤؛ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۳ ، خلاصه‌ی ۵۷ ؛ تیموتیوس ، پارسیان (ویراسته‌ی ادمندز ،شماره‌ی ۱۹) ؛ دیودوروس ، دفتر ۱۱ ، ۱۷ و پس‌از آن ؛ پلوتارخ ، تمیستوکلس ، ۱۲ و پس از آن ؛ اریستودموس ، ۱ (J) .

ولی آب زودتر از موقع بالا آمد، و آنهایی که غرق نشدند روی قایقها کشته شدند.[۲۶]

از اردوگاه زمستانی‌اش در تسالیه، ماردونیوس گماشته خودرا در آتن، اسکندر مقدونی را، فرستاد و بخشایش کامل، از نو ساختن پرستشگاههای سوخته، بازگردانیدن سرزمینها با زمینهای افزون بر آن که بخواهند، و هم پیمانی با آتن را همچو یك شهر آزاد خودمختار و برابر پیشنهاد نمود. چنین شرطهای جوانمردانه بایستی به چشم طبقه‌های پایین‌تر بسیار خوش‌آیند نموده باشد چون برای آنها یك تاخت و تاز دیگر فقط بدبختیهای تازه و ازدست‌رفتن آن چه دیگر که ازدارائیشان مانده بود به بار می‌آورد.

ولی اختیار ازدست دموکراسی بیرون رفته بود. تمیستوکلس نوشتن‌نامه‌ای را به شاه بزرگ که در آن سفارش کرده بودکه درسالامیس تاخت‌آورد انکارنکرد؛ گرچه اکنون میگفت که این کار را از روی نیرنگ و زیرکی انجام داده، ولی سخن اورا باور نمی داشتند. پس از تبعیدش، او بار دیگرادعا کرد که همچو دوست پارس عمل کرده؛ این بار گفته‌ی اورا باور کردند و پاداش فراوانی از اردشیر، پسر خشایارشا، دریافت داشت! بنابراین، این واکنش به محافظه‌کاران نیرو داده بود، و آنها پاسخ به اسکندر را عقب انداختند تا سپارتیها حاضر شدند. وخشهایی سر زبانها افتاده بود که مادیها و آتنیها همه‌ی دوریها را از پلوپونسه بیرون خواهندراند؛ سپارتیها که از چنین وخشهایی به هراس افتاده بودند، فرستادگانی گسیل داشتند که آتنیها را سرزنش مینمودند که جنگ را آنها آغاز کرده بودند، چون آنها بودند که برای کمك به شورشیان یونی آن لشکرکشی شوم را کرده و وعده داده بودند که در طول جنگ از مردمان کشوری غیرجنگجویشان پشتیبانی ونگهداری کنند. آتنیها پیشنهادی راکه اسکندرآورده بود رد کردند ولی باردیگر سپارتیها را آگاهانیدند که پیش ازآن که به اتیکا دوباره حمله شود سپاهی برای تاختن به

۲۶ ـ هرودوت، دفتر ۸، ۱۲۶ و پس ازآن.

بیوسیه بفرستند.[۴۷]

تبسیها به ماردونیوس اندرز دادند که در بیوسیه بماند و با دادن رشوه به رهبرانشان یونانیهای سرکش را به طرف خود بکشاند. این اندرز درستی بود که برپایه ی آشنایی نزدیك به اخلاق نژادی خودشان استوار بود، و خود داری ماردونیوس از پذیرفتن آن حلقه‌ی دیگری درزنجیر خبطهای پارسیان بود. ده ماه پس از تاخت نخست، در ژوئیه، آتن بار دیگر به دست او افتاد و بار دیگر کوتاهی پلوپونسیها دراین که پشتیبانی کافی بدهند شاروندان آتن راواداشت که به کشتیها یا به سالامیس پناه ببرند. ماردونیوس به امید آن که بودن اوباسپاه شاید به‌دوستانش توانائی دهد که آتنیهارا برسرموافقت آورند، پیشنهادهای خودرا بازگو کرد، ولی آن دموکراتی که فقط سفارش میکرد این پیشنهاد بررسی شود بازن و فرزندانش سنگباران و کشته میشد. ولی هنوز هم برای ماردونیوس امید بود. مثل معمول، سپارتیها سرگرم «برگزار کردن جشنی» بودند؛ دیوار باریکه ی کورینت به انجام رسیده بود واحمقانه انگار میکردند که میتوان آن را در برابر ناوگان آتنی نگاه داشت. حتی پس از پیروزی سالامیس، به‌نظر می‌آمد که ناتوانی سپارت ازاین که ابتدائی‌ترین عاملهای وضعیت را دریابدآتن‌را، باوجود محافظه کاران، به هم پیمانی باپارسیان وادارد. سرانجام، پس ازبازهم تأخیرهای دیگر، فرستادگان آتنی که چشمانشان باز شده بود به سپارتیها گفتند که درست همین کار را خواهند کرد. فرستادگان آتنی با شگفت خبر یافتند که آخر کار یك نفر تگه ای سپارتیها را از بیخردی محضشان آگاه کرده وسربازان سپارتی به راه افتاده‌اند. درباز پسین‌دم، بخت‌باردیگر پیروزی را ازدست پارسیان بدر برده بود.

آرگوسیهای دوست خبررا به ماردونیوس رساندند. ماردونیوس پیش از آن از تاراج اتیکا خودداری کرده بود به این امیدواری که این ازامروز به فردا افکندن سپارتیها، اگرواقعاً هم‌خیانت به یك هم‌پیمان‌نباشد، آتن را بهر حال وادار به کنار آمدن خواهد ساخت. چون بار دیگر نومید شد، دوباره آتن را سوزاند وبه بیوسیه

۲۷ ـ همان کتاب، ۱۳۶، ۱۴۰ و پس از آن؛ دفتر ۹، ۸.

عقب کشید تا در آنجا از پایگاه تبس بتواند آذوقه وسازوبرگ کافی به دست آورد. درختهارا بریدند و بانــه‌ی آنهـا دفاعگاهی به مساحت یك میل مربع ساختند، و ماردونیوس منتظر عملیات هم پیمانان شد.

شکست در پلاتیه

نیروهای هم پیمان از راه اتیکا پیشروی کردند و بـا ترس ولرز در دامنه ی شمالی کیتیرون روبروی پارسیان در کنار آسوپوس اردو زدند. بیدرنگ اسواران پس از اسواران زیر فرماندهی ماسیستیوس به مگاریها در زمین پستی کـه سست‌ترین نقطه ی خط هم پیمانان بود تاخت بردند به امید این کـه شکافی به گذر باز کنند و راه آذوقه و ساز وبرگ آنهارا ببندند. نیروهای کمکی آتن رسیدند، و ماسیستیوس از اسبش افتاد و کشته شد؛ دهنه‌ی زرین اسب وجامه‌ی ارغوانیش‌روی زره زر به تاراج رفت.[۲۸] دلگرم از این کامیابی نخست، هـم پیمانان به دامنه های پست‌تر که آنجا ها اردو زدن آسان تر بود و آب پیدا میشد پایین آمدند. پارسیان سربالا روانه شدند کـه جلوی دشمن را بگیرند. غیب گویان بـه هردو سپاه نوید پیروزی داده بودند به‌شرط آن که دروضع دفاعی بمانند.

باردیگر به ماردونیوس اندرز داده شد، این‌بار ازطرف ارتابازوس، کـه پس بنشینند وبا دادن رشوه کار خودرا بکنند؛ باردیگر این سردار به خطا این اندرزرا رد کرد. وضع هم‌پیمانان هم‌اکنون ناامید کننده بود. آنها پیوسته زیر حمله‌ی‌سواران بودند، ویکی ازاین تاختها گذر ها وراه خانه را از پلوپونسوس بست ویك کاروان آذوقه را که بسیار به‌آن نیاز بودگرفت. خوراك کمیاب بود؛ چشمه‌ی گارگافیه پر شده بود، وسربازان ازتشنگی در رنج بودند. سرداران تصمیم گرفتند همین که شب شد عقب‌نشینی کنند، و عقب نشینی بـا بی‌نظمی انجام گرفت. قسمت عمده ی سپاه راه خودرا گم کرد؛ یك سروان سرسخت سپارتیها را لنگ کرد، وسپیده‌دم در یك وضعی که به هیچ وجه نگاهداشتنی نبود آرایش گرفتند. اگر گذاشته بودند کـه

۲۸ - نیز نگاه کنید به پلوتارخ، اریستیدس، ۱٤؛ پاوسانیاس، دفتر ۱، ۲۷: ۱.

هم پیمانان بی آن که آزاری به‌آنها برسد عقب‌نشینی کنند، بیگمان هم‌پیمانی آنها ازهم پاشیده‌میشد، زیرا آتنیها کنار می‌آمدند، پلوپونسیها به باریکه عقب‌نشینی میکردند، وهردولتی جداگانه یکی پس‌از دیگری زیردست می‌آمد.

باردیگر پایان جنگ جلوی چشم بود. باردیگر یك فرمانده پارسی‌توانائی جنگی سرباز یونانی را، که پشت به دیوار کوه بود، ناچیز شمرد. بار دیگر این سردار به‌امید یك پیروزی خیره کننده وفوری فریفته شد و مزیتهای یك سیاست به تأخیرانداختن را دور ریخت.

به گمان این که این عقب‌نشینی، شکست وفرار است، ماردونیوس‌سپاهیان خود را باشتاب به دنبال آنها انداخت، وحتی نه‌ایستاد کـه یك صف نبرد منظمی تشکیل دهد. وقتی که به سپارتیها برخوردند، پارسیان دیواری ازسپرهای‌بافته‌ی خود را برپا کردند واز پشت آن برسر دشمنان خود باران تیر فرو ریختند. پاوسانیاس از آتنیها درخواست یاری کرد، وآنها برای رهانیدن او روانه شدند ولی یونانیهای مادی‌مآب به آنها تاخت بردند. حتی وقتی کـه تگه‌ایها، و درپی آنها سپارتیها، این دیوار بافته را شکافتند، پارسیان همچنان می جنگیدند، و بـا دست برهنه نیزه‌ی دشمن را می ربودند. نداشتن زره دفاعی آنها را از حمله ی پیوسته به یونانیان جوشن پوش باز نمی داشت. آنگاه ماردونیوس بازپسین خطای مرگ‌آور خود را نمود؛ اوخود به‌نبرد درآمد وبایك هزار پارسی برگزیده‌ی نگهبانش کشته شد.

با ازدست دادن رهبرشان، پارسیان به اردوگاهی که باتنه‌ی درختان سنگر-بندی شده بود گریختند. چون ازفرار آنها آگاه شدند، یونانیهایی که در هریوم بودند باشتاب ودرهم ریختند کـه از پیروزی بهره‌ای ببرند؛ کورینتیها درامن به سپارتیها رسیدند، ولی‌مگاریها وفیلیاسیها از سواران تبسی شکست سختی خوردند وبه گذرها گریختند. از باروهای اردوگاهشان پارسیان دیری سپارتیهارا از تاخت آوردن باز داشتند؛ چون آتنیها رسیدند ورق بر گشت، گرچه تگه‌ایها بودند که نخست دیوارهارا شکافتند، وپروه‌های ماردونیوس پاداش آنها بود. پارسیان بی‌دلسوزی

کشتار شدند.[۲۹] پاوسانیاس قهرمان ملی شد؛ هیچکس خواب نمی‌دید که پیش از آن که سالی دیگر بگذرد او نقشه برای خیانت به یونانیهای همشهری خود خواهد کشید برای این که این‌افتخار توخالی را که داماد شاه پارسی بشود به‌دست آورد.

بیدرنگ پس از نبرد، فرماندهان به نمایندگی دولتهایشان در پلاتیه گرد آمدند و یك سازمان نوینی طرح کردند. طبعاً، پاوسانیاس به عنوان یك سپارتی و پیروزگر در نبرد اخیر، درصدر انجمن نشست، ولی برانگیزنده ی این پیشنهاد توان‌بخش اریستیدس آتنی بود. هم‌پیمانی جنگی پیشین بایستی ادامه و به صورت «هم پیمانی جنگی هلنیها» گسترش یابد. نمایندگان دولتهای پیمانگر بایستی هر سال در روز سالگرد این پیروزی با شکوه گرد آیند، و جنگ برضد بربریها بایستی بافراهم‌آوردن نیروئی ازده هزار پیاده، هزار سوار، ویکصد کشتی که همه‌ی یونانیهای هم پیمان در آن سهمی داشته باشند به پایان رسانیده شود. قرارشد کـه سپارت رهبری را نگاه دارد.[۳۰]

مانند نبردهای پیش‌از آن، پلاتیه به‌خودی خود قطعی نبود. فقط یکی از سپاههای پارسی درگیر شده بود، وسپاه دومی حتی به نبرد هم درنیامده بود. ولی بجای این که سربازان تازه نفس به جان هم پیمانان خسته از نبرد بیندازد وآنها را تند به جنوبی‌ترین انتهای پلوپونسه بریزد، ارتابازوس عقب نشینی کرد، و جنگ در اروپا باخته شد. دلیلش این بود که خبرهایی از آسیا به او رسیده بود.[۳۱]

بداختری در میکاله

در بهار ٤٧٩ یك ناوگان نوینی ازهم پیمانان آماده شده بود. گروه آتنی

۲۹ ـ سیمونیدس، ۹۲؛ اسخیلوس، پارسیان، ۸۰۰ وپس از آن؛ هرودوت، دفتر۹، ۱۰۰ وپس ازآن؛ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ۵٦.

۳۰ ـ پلوتارخ، اریستیدس، ۱۰ : ٦؛ ۱۹ : ۸؛ ۲۱ : ۱ ـ ۲؛ توکیدیدس، دفتر ۲، ۷۱ : ۲؛ دفتر ۳، ٦۸ : ۱؛ نیز نگـاه کنید به Dittenberger, *Syl 3*, No. 835 A; cf. J. A. O. Larsen, « The Constitution of the Peloponnesian League, » *CP*, XXVIII (1933), 262 ff.; « The Constitution and Original Purpose of the Delian League, » *Harvard Studies in Classical Philology*, LI (1940), 176 ff.

۳۱ ـ هرودوت، دفتر ۹، ٦٦، ۸۹.

زیر فرمان کسانتیپوس بود ، زیرا شهرت پیروزی اش در سالامیس تمیستوکلس را از زیر بدگمانی خیانت عمدی نرهانیده بود ، واین به واکنش محافظه کاران کمک کرده بود . نخست ، ناخدایان می‌ترسیدند که به آن‌ور دلوس در دریا بروند ، حتی وقتی که این فرصت به‌آنها داده شد که فرمانروای مستبد ساموس را از تخت بر کنار سازند . نیمی از ناوگان بزرگ دراختیار خشایارشا بود ، ولی بیشتر آنها یونی بودند کـه پس از سالامیس پایه‌ی وفاداری آنهـا سخت تکان خورده بود . این نـاوگان زمستان را در کیمه بسربرده بود ، ولی اکنون زیر فرمان ماردونتس ، پسر باگیوس ، ارتائینتس ، پسر ارتاخائس ، و برادرزاده‌اش ایتامیترس ، بسوی ساموس به دریا زد.[32]

هم پیمانان به خود دلیری دادند کـه به دیدار این جزیره بروند ، و پارسیان عقب نشستند . فنیقیهایی که هنوز ناخرسند بودند اجازه یافتند که به خانه‌ی خود برگردند ؛ دیگران کشتیهای خودرا در دماغه‌ی میکاله به کرانه کشیدند ، ودر آنجا دفاعگاهی ازسنگ وتنه‌ی درخت درست کردند کـه خندقی گود آن را فرا گرفته بود و زیرنگهبانی نزدیك سپاه سوم به فرماندهی تیگرانس بودند . هم پیمانان درپی آنها رفتند . پیکی یونیها را به شورش فراخواند . پارسیان که به ساموسیها بدگمان شده بودند سلاح آنهارا گرفتند ؛ میلتوسیها که از واگذاری خیانت‌آمیز گنجهای اپولون دیدیمی به خشایارشا سخت خشمناك شده بودند ، به بهانه‌ی نگهبانی راههای باریك دور فرستاده شدند . آنگاه در ۲۷ اوت ٤۷۹ هم‌پیمانان تاخت‌آوردند ؛ پس‌از یك ایستادگی بی‌باکانه و از روی نومیدی ، آتنیها دیوار سپرهای بافتـه را درهـم شکستند ودشمنان فراری خود را تادرون دفاعگاه دنبال کردند . درحالی که زیر - دستان دیگرشان گریختند ، ویونیها برضدشان برخاستند ، پارسیان زادی تقریباً تا بازپسین مرد مردند ، وبا آنها ماردونتس و تیگرانس جان سپردند. دفاعگاه وکشتیها سوزانده شد . [33] به درخواست خودشان ، میلتوسیهایی که به اپولون دیدیمی خیانت کرده بودند درسغد نشانده شدند وآنجا یك برانخیدی نوینی ساختند ، وخشگاه

۳۲ - همان کتاب ، دفتر ۸ ، ۱۳۰ و پس‌ازآن .

۳۳ - همان کتاب ، دفتر ۹ ، ۹۰ و پس ازآن .

اپولون خاموش گشت. [۳۴]

هم پیمانان به ساموس باز گشتند و انجمن کردند. پیشنهاد پلوپونسیها این بود که یونیها به یونان اروپا برده شوند و در زمینهای مادی‌مآبها ماندگار گردند. آتنیها بااین مخالفت کردند، وبجای آن، ساموسیها، خیوسیها، لسبوسیها، وجزیره‌نشینهای وفادار دیگر در این هم‌پیمانی جنگی پذیرفته شدند. [۳۵]

هم‌پیمانان که هنوز درنیافته بودند که میکاله نبرد قطعی بوده، ناوگان خود را به سمت هلسپنت فرستادند که به بینند آیا خطر تاخت‌وتاز دیگری هست وپلها را بشکنند. چون پلها را ویران یافتند، پلوپونسیها به خانه بازگشتند، ولی آتینها برآن شدندکه سستوس راکه دردست شهرب ارتائیکتس، پسر خراسمیس، وسردار اوئئوبازوس بود محاصره کنند. این محاصره تازمستان طول کشید، تاآن که‌گرسنگی رهبران آنجارا واداشت که به امید پیوستن به ارتابازوس خودرا بدر برند؛ سپاه او بدون ایستادن پیش رفت، زیرا یونیه اکنون از سپاهیان پاك شده بود، واز بسفور نزدیک بیزانتیوم گذشت. اوئئوبازوس دردست تراکیها گرفتارشد واورا برای بغشان قربانی کردند؛ ارتائیکتس را در ایگوسپوتامی گرفتند و بـه دار آویختند زیرا او ثروت وزمینهای سامه‌ی دورآرامگاه پروتسیلاوس را در الیوس بازداشت‌کرده بود. آنگاه آتنیها به خانه ی خود بازگشتند وطنابهای پل‌را همچو یادبود پیروزی باخود بردند (۴۷۹). [۳۶]

در حقیقت میکاله، ونه پلاتیه، نبرد قطعی بود. دو سپاه از شش سپاه پارسی بکلی تباه شده بود. سپاه سوم بایستی اروپا را ترك کند تا از آسیای غربی ناخرسند و ناوفادار نگهبانی نماید. براستی هم‌پیمانان میتوانستند بگویند‌که بغها برای آنها

۳۴ - سترابو، دفتر ۱۱، ۱۱ : ٤؛ دفتر ۱٤، ۱ : ٥؛ دفتر ۱۷، ۱ : ٤۳؛ کورتیوس، دفتر ۷، ٥ : ۲۸.

۳٥ - هرودوت، دفتر ۹، ۱۰٦.

۳٦ - همان کتاب، دفتر ۷، ۳۳، ۷۸؛ دفتر ۹، ۸۹، ۱۰٦، ۱۱٤ وپس‌ازآن؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۸۹ : ۲؛ دفتر ۸، ۷۲ : ۳؛ دیودوروس، دفتر ۱۱، ۳٤ وپس ازآن؛ پاوسانیاس، دفتر ۳، ٤ : ٦.

جنگیده اند ؛[۳۷] جنگ را فرماندهان ترسو ، بیکفایت ، و ناوفادار هم‌پیمانان نبرده بودند ، بلکه پارسیان آن‌را باخبطهای مکرر سیاسی ولشکری باخته بودند . توکیدیدس تاریخ‌نویس بزرگ به‌همزمانان نسل بعد از خود یادآوری کرد : «شما میدانید که بیشتر خطای خودش بود که بربری شکست خورد . »[۳۸] ولی پیروزی، به‌هرطور که به‌دست آمده بود ، پیروزی بود ، ویك مرحله‌ی نوینی در رابطه‌ی پارس و یونان آغاز گشت .

۳۷ - هرودوت ، دفتر ۸ ، ۱۰۹ .   ۳۸ - توکیدیدس ، دفتر ۱، ۵:۶۹ .

فصل نوزدهم

اتحادیه‌ی دلوس برضد پارس

خیانت پاوسانیاس

میکاله این امیدرا میداد که نیروی پارسی داشت خرد میشد و شاهنشاهی آن به همان تندی کـه تشکیل شده بود ازهم پاشیده می گشت . از شش سپاه ، سه سپاه بهترش از کار افتاده بود ؛ ازسه سپاه دیگر ، کـه دورتر و از حیث چگونی پست‌تر بودند ، ایستادگی سخت کمتر انتظار میرفت . اگر جنگ به کشور دشمن کشیده میشد ، مرحله‌ی بعدی عملیات دریائی خواهد بود ؛ ناوگان بزرگ پارسی شکست خورده وپراکنده شده بود و باخشم وخاموشی خودرا پنهان ساخته بود، درحالی‌که ناوگان اتحادیه‌ی هلنی هرگز چنین نیرومند نبود . آینده برای هم‌پیمانان یونانی همان اندازه گلگون وشادی‌بخش می‌نمود که برای پارسیان هراسناك وبیم‌افزا بود .[۱]

ویران شدن پلهای هلسپنت به دست خود پارسیان سرانجام لئوتیخیدس ، سر-فرمانده نیروهای دریائی اتحادیه را قانع ساخته بود کـه جنگ در واقع به پایان رسیده است . پیش‌از پایان ۴۷۹ او به سپارت باز گشت وهمه‌ی دسته‌های پلوپونسی

۱- برای دوره‌ای که درپیش داریم نگاه کنید به M. L. W. Laistner, *History of the Greek World from 479 to 323 B. C.* (1936) ; *Cambridge Ancient History*, Vol. V (1927) ; E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, Vol. IV (3 rd ed., 1939) ; K. J. Beloch, *Griechische Geschichte*, Vol. II (2d ed., 1914 - 16) .

را همراه خود برد. بزرگان سپارتی درمیهن بـا یك نظر دوراندیش‌تری به وضع مینگریستند. به یونانیان آسیا نوید آزادی داده شده بود، وبرای بانجام رسانیدن این وعده‌ی جدّی، اعضاء اتحادیه بایستی برای ادامه دادن به‌جنگ آماده باشند. ازاین گذشته، این اتحادیه به سپارت یك فرصت استثنائی‌داده بود که نیروی خودرا بیش‌ازآن چه در اتحادیه‌ی پیشین پلوپونسی اجازه داده شده بود افزایش دهد، در حالی که در رهبری عملیات دریائی، که‌اکنون برای دنبال کردن پیروزیهای اخیر این اندازه به‌آن نیاز بود، نبایستی در اثر غفلت نسبت به آتنیهای رقیب، کـه بـا محاصره‌ی سستوس آمادگی خود را بیش‌ازپیش برای بعهده گرفتن وظیفه‌ی نوین نشان داده بودند، لغزش وسستی راه یابد.

بنابراین، دربهار ۴۷۸ یك سرفرمانده نوینی برای نیروهای اتحادیه‌ی‌هلنی فرستاده شد. به‌نگاه اول، این یك گزینش عالی بود. هیچ سپارتی دیگری نمیتوانست ازحیث شهرت و نفوذ با پاوسانیاس همچشمی کند. او نه‌تنها پیروزگر سربلند وگرامی نبرد پلاتیه بود، بلکه چون افسری که بر انجمن تشکیل دهنده‌ی اتحادیه‌ی نوین هلنی ریاست کرده بود احترام برابر پیروزی‌اش به‌اوگذاشته بودند؛ واکنون همچو رهبر همه‌ی نیروهای این اتحادیه درعملیات‌تازه، او داشت کار آزادسازی را به‌انجام میرسانید. کامیابی او به‌همان اندازه‌ی پلاتیه بزرگ بود. شهرهای یونانی قبرس از دست پادگانهای پارسی آزادشد، وپاوسانیاس در بیزانتیوم به‌همین اندازه خوشبخت بود.

ولی باوجود این کارهای سخت واستوار که انجام داد، پیشامدها بزودی‌نشان داد که‌گزینش پاوسانیاس خطای وحشتناکی‌ازطرف اولیاء میهن بوده‌است. پاوسانیاس باهمه‌ی افتخارات پیشین‌اش خرسند نبود و آرزوی فرمانروائی بر سراسر یونان در سر می‌پروراند. این آرزو فقط با پشتیبانی، مالی بیش‌از لشکری، شاهنشاهی پارسی برآورده میشد، وبنابراین پاوسانیاس آماده شد که به یونانیهایی که تازه آنهارا در پلاتیه آزاد ساخته بود خیانت کند! به امید ودوك فراوانی که برای رشوه سودمند خواهد بود اوبه دختر مگاباتس، شهرب داسکیلیوم، نامزد شد.[۲] بزودی امیدهای

۲ ـ هرودوت، دفتر ۵، ۳۲.

او به بلندپروازی بیشتری گرایید. شماری چند از خویشاوندان شاه که در بیزانتیوم دربند افتاده بودند پنهانی باز گردانده شدند، وخیانتگر سپارتی وعده داد که اگر دخترشاه را به زناشویی به او بدهند همه‌ی یونانیها را ناچار کند زیر دست پارسیان بروند.

به پاداش عقب نشینی با کامیابی‌اش، ارتابازوس بجای مگاباتس بـه شهربی داسکیلیوم گماشته شد، وآنجا یك خاندان شهربهای ارثی بنیادگذاشت. او این نامه‌را باخود آورد: « چنین میگوید شاه خشایارشا به پاوسانیاس: چون مردانی‌را ازآن‌ور دریا، از بیزانتیوم، برای من رهانیدی، لطف ونیکی برای تو در سرای ما انباشته خواهد شد، کـه همواره ثبت خواهد بود، و از سخنان توبسیار خشنودم. و مگذار نه‌شب نه روز تورا ازانجام دادن آن‌چه وعده‌داده‌ای بازدارد، نه برای‌هزینه‌ی زر و سیم و نه برای بزرگی سپاه، هرجا که دردسترس باشند، تورا بازدارد، بلکه با ارتابازوس، مرد خوبی که برای شما فرستاده‌ام، کارهای من وخودتان‌را بی‌باکانه به انجام برسان، هرچه که نیك‌تر و بهتراست برای هردو. » ۳

این که آیا بانجام رسیدن نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ی پاوسانیاس به نظر خشایارشا همان اندازه ناممکن میرسیدکه درپرتو تحولات بعدی به‌چشم مامیرسد جای‌شك است. ازنخستین برخورد با یونانیها، پادشاهان پارسی از سستی برجسته‌ی سیاستمداران یونانی - زیر تاثیر رفتن آنها با رشوه - بخوبی آگاه بودند، واکنون که خشایارشا یك رشته شکستهای نظامی خرد کننده بر سرش آمده بود بایستی تدبیر پارسی بـا پشتی زر شاهنشاهی به‌میدان آورده شود. این که این قهرمان یونانی این فرصت را برای این به‌کار برد که خودرا شاه بسازد کاملا طبیعی به نظر میرسید، واین که بـا خریدن سپاه و ناوگان راه خودرا بسوی تاج وتخت باز کند، وعده‌ی کمکهای‌مالی سنگین را درست وبحق مینمود. اگـر او در عوض، دختر شاه بزرگ را به زنی میخواست، چگونه میشد عضوی از اندرون گسترش‌یافته‌ی خشایارشا را برای منظور

۳ - توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۲۹ : ۳ ؛ نیز نگاه کنید به Olmstead, «A Persian Letter in Thucydides,» *AJSL*, XLIX (1933), 154.

سودمندتری به‌کار برد؟

همچو داماد احتمالی شاه بزرگ، پاوسانیاس از اندرز شاهانه که بی‌باکانه عمل کند پیروی نمود. او جامه‌ی مادی پوشید، رسم آمیزش پارسی پیش گرفت، و از میان اسیرانش یك دسته نگهبان شخصی مادی و مصری تشکیل داد. ولی خشایارشا یك خاصیت دیگر یونانی‌را درك نکرده بود ـ و آن وفاداری سخت به‌شهر- خدائیها و دلبستگی بسیار به «آزادی» بود. از این گذشته، او شکاف روزافزون میان آتن و سپارت را درنیافته بود.

رهبری آتن

آشکار شده بود که پاوسانیاس نزدیك بود اعضائی‌را که بتازگی در اتحادیه‌ی خود او پذیرفته شده بودند قربانی جاه‌طلبی خود بکنند. آتنیها مسئول پایان دادن بستگی و وفاداری به شاهنشاهی و پذیرفتن قدرت واختیار اتحادیه‌ی هلنی بودند. بنابراین، یونانیها دست بدامن آتنیها شدند که با در دست گرفتن رهبری جهادی که طرح شده بود به نویدهای آزاد سازی وفا کنند.

آتنیها بااحتیاط پاسخ‌دادند که یونیها را نگاهبانی خواهند کرد، ولی در آن دم پیشنهاد رهبری را نادیده گرفتند؛ بجای آن، اریستیدس و کیمون از سپارت خواستار بازخواندن و دادرسی پاوسانیاس شدند. تاسپارت دست بکار شود، زبان آن کار رسیده بود. پیش از پایان ۴۷۸ اتحادیه‌ی دلوس تشکیل شده بود، نه همچو جایگزین اتحادیه‌ی هلنی که دیری وجود کم وبیش اسمی خودرا ادامه داد، بلکه همچو یك سازمان کاملا نوینی که درون چهارچوبه‌ی اتحادیه‌ی هلنی تشکیل یافته بود.

اتحادیه‌ی نوین که به ریاست اریستیدس سازمان داده شده بود بایستی تنها از آن دولتهایی گرد دریای اژه تشکیل شود که منافعشان بیشتر دریائی بود و هدفشان کینه‌توزی تاختهای پارسیان و کشاندن جنگ به سرزمین دشمن بود تا آن که همه‌ی شهرهای یونانی در آسیا اززیر فرمانروائی بربریها آزاد شوند. بجز آتن، که اکنون به مقام «رهبر» و اجرا کننده‌ی سازمان نوین برخاسته بود، و

ساموس، خیوس، و لسبوس، که استقلال آنها ازپارس بتازگی شناخته شده بود، این اتحادیه جزیره‌های دیگری را در کرانه‌ی آسیا ـ میلتوس در قاره بسوی جنوب، و ابیدوس، کیزیکوس، وخالکدون‌را به شمال ـ دربرداشت، ولی بیشترینه‌ی این‌شهرها درقاره زیر فرمان پارسیان ماند.

اگرچه آتن «رهبری» را بی گفتگو دردست داشت، هرشهری «خودمختار» ماند. آتن با سمت اجرا کننده هیچ اقدامی نمیتوانست بکند مگر باتصویب رسمی انجمنی از نمایندگان دولتهای عضو که مرتب در پرستشگاه اپولون در جزیره‌ی دلوس که هم اکنون مقدس بشمار میرفت تشکیل میشد. برای هزینه‌ی جنگهای آزادی‌بخش که پیشنهاد شده بود، دولتها «سهم» خودرا، با کشتی یا پول، می‌دادند، و برآورد ارزش سهم‌را اریستیدس «درستکار» انجام‌میداد. پولی که این سان‌گردآوری میشد (زیرا دولتهای کوچکتر کشتی نمیدادند) درهمان جزیره‌ی مقدس زیر نظر «گنجورهای هلنی» سپرده میشد، ولی آنها از آغاز به نظر می آیند که فقط از شاروندان آتنی بودند. اعضای اتحادیه سوگند یاد کردند که یکسان دشمنان و دوستان دارند. اعضای این اتحادیه از آغاز کار این‌را درنظر داشتند که این‌هم‌پیمانی در حمله و دفاع پیوسته در میان‌آنها پابرجا بماند واین هدف را با آذین باشکوهی نشان دادند: از آدریانهای روی کشتیها که از کنار آنها فرماندهان سوگند یادکرده بودند، قالبهای آهنین دردریا انداختند به نشان این که این هم پیمانی پابرجاخواهد ماند تا این آهنها از میان موجها برآیند. سپارت اعتراضی نکرد ولی دربهار ۴۷۷ دورکیس را به جانشینی پاوسانیاس رسوا فرستاد؛ وقتی که هم‌پیمانان نو از پذیرفتن او به سمت سرفرماندهی خودداری کردند، سپارتیها مخالفتی نشان ندادند، واز روی میل وظیفه‌ی بی‌اجر رهبری عملیات تازه‌ی دریائی را به دوستان خوبشان آتنیهاسپردند![4]

4 - Simonides, Frag. 131 (Edmonds); Herod. viii. 3; Thuc. i. 18. 2; 75. 2; 77. 6; 94 ff., 128 ff.; iii. 10. 4; 11. 3 ff.; v. 18 · 5; vi. 82; Aristot. *Polit. Athen.* 23. 4-5; Duris *Hist.* xxii, Frag. 14 (J); Diod. xi. 44; 47. 1; Just. ii. 15. 13 ff; Nepos *Paus.* 2-3; Plut. *Aristeid.* 23; *Cimon* 6.2; Polyaen. i. 34. 2; Chrysermus Corinth. *Pers.* ii (*FHG*, IV, 391). نیز نگاه کنید به بررسی قانع کننده‌ی J. A. O. Larsen, «The Constitution and Original Purpose of the Delian League,» *Harvard Studies in Classical Philology*, LI(1940), 175 ff.

ازسرگرفتن جنگ

ظاهراً آتنیها درمیهن خود نسبت به مسئولیتهایی که بتازگی بعهده گرفته بودند همین گونه فکر میکردند. تبلیغات برای ادامه دادن جنگ لازم بود، و در ۴۷۶، زیرسرپرستی کیمون، فرینیخوس سوگچامه‌ی خود را به نام «زن فنیقی» درآورد. درآن نمایشنامه داستان سالامیس را باز گفته بود؛ درمیان کرته‌های بازمانده‌ی آن میخوانیم: «این است نشیمنگاه آب آلوده‌ی پارسیان،» «با ترك شهر صیدونی و ارادوس آب آلود»؛ «با رها کردن کشتی صیدونی.»[۵] علاقه‌ی بسنده برانگیخته شد به طوری که درسال بعد، ۴۷۵، کیمون توانست ناوگان اتحادیه را به ایون ببرد، واز آنجا تراکیان را که برای شهر آذوقه می‌آوردند بیرون براند. با سدبندی رود ستریمون بنیاد دیوارهای آن را سست کردند، ولی تا زمانی که خوراك بود بوگس به ایستادگی سخت خود ادامه داد؛ آنگاه خانواده‌اش را کشت و جنازه‌ی آنها را بر توده‌ی آتش سوخت، زروسیم خود را به رودخانه انداخت، وخود را قربانی کرد، ومردم شهر را رها نمود که اسیر و برده شوند.[۶] ولی ماسکامس دوریسکوس را همچو آخرین دژ پارسی در اروپا نگاه داشت.[۷]

علاقه‌ی آتنیها آنگاه به برپانمودن اتحادیه‌ی دلوس همچو وسیله‌ای دردست نیروی رشدکننده‌ی آتن یا به ازنو گرفتن کشمکش میان محافظه کاران وآزادیخواهان متوجه شد. حتی نمایش «پارسیان» اسخیلوس در ۴۷۲ که ستایش ازپیروزی سالامیس بود که بسیاری از شنوندگانش در آن شرکت کرده بودند، نتوانست روح جنگی را از نو بیدار کند. در کشمکش و گفتگو میان دو دسته نامه‌ای که تمیستوکلس به خشایارشا نوشته بود فراموش نشد؛ اسخیلوس ستایشهای خودرا نثار رهبر بزرگ دموکراتیك نمود،[۸] ولی تهمت مادی‌مآبی همچنان بر جای ماند.[۹] پاوسانیاس که

5 - Phrynichus, Frags. 8 ff. (Nauck).

6 - Herod. vii. 107, 113; Thuc. i. 98. 1; Ephor., Frag. 191 (J); Aeschin. *Ctes*. 183 ff.; Diod. xi. 60. 1-2; Nepos *Cimon* ii. 2; Plut. *Cimon* 7; Paus. viii. 8. 9; Polyaen. vii. 24.

۷ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۰۶.

۸ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۳۵۵ وپس‌ازآن. ۹ ـ پلوتارخ، تمیستوکلس، ۲۱:۵.

در نخستین بازخواندنش به سپارت دادرسی و تبرئه شده بود و سپس به بیزانتیوم باز گشته بود، در ۴۷۱ ازاین‌شهر بیرون رانده شد. وقتی که خیانتش آشکارا شد، رابطه‌اش با تمیستوکلس روشن گشت؛ سال بعد، تمیستوکلس خودش نیز از آتن رانده شد.

پس از این پیروزی بر رقیب دموکراتش، کیمون درآتن توانای مطلق شد. در ۴۶۶ اتحادیه‌ی داوس زیر رهبری او جنگ را از سر گرفت. باردیگر به نظر می‌آمد که اسباب کامیابی همه فراهم گشته است.

تحریکهای اندرون

نوید نیك سالهای جوانی خشایارشا برای یك آینده‌ی درخشان به انجام‌نرسیده بود. شکست درکار پرخطری که در اروپا به عهده‌گرفته بود راه‌را برای تحریکهای اندرون با همه‌ی عواقب کشنده‌اش باز کرد. پس از عقب‌نشینی از میکاله، برادر شاه ماسیستس سرکوفت شکست را به دریاسالار ارتائینتس میزد واورا بدتراززن خواند- که برای یك پارسی سخت‌ترین توهین بود. ارتائینتس خواست که این توهین را با خون پاك کند ولی کسناگوراس هالیکارناسوسی که به پاداش رهانیدن یکی‌ازخویشان شاه فرمانروائی کیلیکیه را یافته بود او را ازاین کار باز داشت.

ماسیستس بزودی خودرا در یك خطر بزرگتری یافت. هنگامی که درساردیس وقت میگذرانید، خشایارشا به عشق زن برادرش گرفتارشد. چون او زنی پاکدامن بود، نوازش وتوجه خشایارشارا ردکرد، ولی شاه ارتائینته دختراورا برای بزرگترین پسرش داریوش گرفت به امید این که مادر اکنون رامتر گردد.

پس‌ازآن که دربار به شوش باز گشت، مهرورزی ناپایدار خشایارشا از مادر به دختر بر گشت، و ارتائینته خود را بیشتر دمساز نشان داد. خشایارشا فریب خورد و جامه‌ی رسمی‌ای را که امستریس با دست شاهانه‌ی خود بافته بود به این دختر شوریده‌بخت داد. شهربانو خشماگین گشت، وبا انداختن گناه این نیرنگ برگردن مادر، روز جشن سال نو که شاه باید هر پیشکشی کـه از او خواسته شود ببخشد، شهربانو همسر ماسیستس‌را خواستار شد. اندامهای این‌زن بدبخت بطوروحشتناکی بریده شد؛ ماسیستس با همه‌ی خانواده‌اش بسوی بلخ گریختند، و خیال‌برانگیختن

شورش در سر داشت، ولی پیش از آن که به شهرستان خود برسد به او رسیدند و همه را از دم تیغ گذراندند.[۱۰]

این سرمشق شاهانه واگیردار شد. ساتاسپس، پسر تئاسپس، از خانواده‌ی هخامنشی، به دختر دوشیزه‌ی زوپیروس، پسر مگابیزوس، تجاوز کرد. خشایارشا فرمان داد که بزهکار را برسر میله‌ی نوک‌تیز بکشند، ولی مادر ساتاسپس که خواهر داریوش بود برادرزاده‌ی خود را واداشت که بجای این کیفر فرمان دهد که ساتاسپس ناورانی گرد افریقا را که فنیقیها انجام داده بودند تکرار کند. ساتاسپس ازمصر کشتی گرفت و بسوی غرب از میان «ستونهای هراکلس» و آنگاه به سمت جنوب کنار کرانه‌ی افریقای غربی راه دریا سپرد تا به زمین کوتوله‌ها رسید. ماهها گذشت، ساتاسپس را ترس فرا گرفت، و او به دربار باز گشت. خشایارشا قصه‌ی او را که کشتی‌اش را بزور از دریاپیمایی باز داشته بودند باور نکرد؛ با بازگشت او شاه فرصت این را که همچو سرپرست یك کشف خیره کننده‌ی سرزمین تازه‌ای خودنمایی کند از دست داد. فرمان شاهانه برده نشده بود، و بنا براین کیفر اولی روان گردید.[۱۱]

روزبروز اخلاق و شخصیت خشایارشا بیشتر از هم پاشیده میشد. اندرون گسترش یافته وهنوز انبوه تخت‌جمشید داستان خودرا میگوید. تازمانی او دلبستگی خودرا به انجام رسانیدن ساختمانهای تخت جمشید دنبال نمود. نزدیك به پایان پادشاهی‌اش، او زیر نفوذ فرمانده نگهبانان، ارتابانوس گرگانی، و اسپامیترس خواجه‌سرای بود.[۱۲]

بداختری در اوریمدون

این پست‌افتادن در رفتار و شخصیت نمیشد از چشم یونانیان اروپا پوشیده بماند. اکنون که تمیستوکلس از پیش راه برداشته شده بود، کیمون در ٤٦٦ با

۱۰ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۱۰۷ وپس‌ازآن؛ در برابر آن نگاه کنید به کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ۵۹.

۱۱ ـ هرودوت، دفتر ٤، ٤٣. ۱۲ ـ کتسیاس، پارسیان، دفتر ۱۳، خلاصه‌ی ٦۰.

دویست کشتی بسوی کاریه روان گردید . شهرهای یونانی به آسانی بـه شوریدن و پذیرفتن پادگان کشانده شدند ، ولی آنها که به دو زبان سخن میگفتند به پارس وفادار ماندند وبایستی با زور پست افکنده شوند . مثلا ، کیمون محاصره‌ی فاسیلیس را آغاز کرده بود که خیوسیها ، دوستان کهن فاسیلیسیها ، نامه‌هایی که به تیر بسته بودند انداختند و در آنها به مردم شهر سفارش نمودند کـه ده قنطار بپردازند و در جنگهای آزادی بخش شرکت کنند .

خشایارشا که از سستی و خواب بیدار شده بود نیروی بزرگی زیر فرمان اریوماندس ، پسرگوبریاس، برضدکیمون روانه ساخت ؛ فرنداتس فرماندهی سپاهیان زمینی را داشت ، وناوگان با دویست کشتی فنیقی ، قبرسی ، و کیلیکی زیر فرمان تیتراوستس ، پسرطبیعی خود خشایارشا بود . چون انتظار هشتاد کشتی دیگرفنیقی ازقبرس میرفت ، اریوماندس از نبرد خودداری کرد وبه دهانه‌ی رود اوریمدون عقب نشست ؛ وقتی که یونانیها آماده شدند که دنبال اوبروند ، او بیرون آمد . پس ازفقط یك نمایش جنگ ، پارسیان کشتیها را به کرانه کشیدند ، و بیشترملوانان گریختند، پیاده ها برای کمك به آنها بیرون جستند ، وکیمون سربازان خودرا به خشکی پیاده کرد ، وپس ازیك کشمکش دراز اردوگاه پارسیان را گرفت . آنگاه اودرجستجوی هشتاد کشتی که در رفته بودند به دریا رفت و آنهارا در هیبروس در قبرس یافت؛ این شهر غافلگیر شد و کشتیها با جاشوانشان گرفتار شدند (٤٦٦) . سال دیگر ، فقط باچهار کشتی ، کیمون سیزده کشتی پارسی را ، با این که از کمك تراکیها برخوردار بودند ، دور راند .[۱۳]

اوریمدون نبرد قطعی بود . بجز دوریسکوس ، که زمانی که هرودوت تاریخ خودرا مینوشت هنوز پارسی بود،[۱۴] اروپا ازدست شاهنشاهی بیرون رفته بود؛ واکنون

13 - *IG* (ed. minor) , Vol. I, Nos. 16 and 928; Thuc. i . 100. 1; [Simonides] *Anthol. Palat.* vii . 258; Plato *Menex.* 241 E; Lycurg. *Leocrat.* 72; Ephor. , Frag . 191 (J) ; Callisthen. , Frag. 15 (J) ; Diod . xi. 60 - 61 ; Nepos *Cimon* ii. 2 ; Plut. *Cimon* 12 ff. ; Bell. Pacat. (Athen. vii. 349 D) ; Paus. i. 29. 14; x. 15. 4; Front, *Strat.* ii 9. 10; iii . 2. 5; Polyaen. i . 34 . 1; Aristid. *Panathen* . 246 , 276; Aristod. xi. 2. Cf. W. Peek in *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* (1940), pp. 97 ff .

١٤ ـ هرودوت ، دفتر٧ ، ١٠٦ .

شمار بسیاری ازیونانیان آسیا ، بابسیاری از کاریها ولیکیها ، در ردیف اتحادیه‌ی دلوس که به‌تندی گسترش می‌یافت درآمده بودند . وقتی که ، برای نمونه ، آتن یك قانون اساسی نوینی به اریتری داد ، اعضا شورا ناگزیر شدند سوگند یاد کنند که بدون اجازه‌ی مردم آتن آنهایی را که به طرف مادیها گریخته بودند درمیان خود باز نپذیرند.[۱۵]

نفوذ یونانی در آسیا

پس از کیبرنیس ، با تك حرفهای آغاز نامها که جدا جدا به دست ما رسیده نمیتوانیم شاهان لیکی را که سکه با نمادهای حیوانات راستی یاافسانه‌ای چون شیر بالدار باسرانسانی ، «بزمارشیر» ، اسب بالدار بلروفون قهرمان لیکی ، یا «سه‌پا» ی شگفت‌آور که به‌هم پیوسته ، میزدند بازشناسیم . ولی در مورد شاهان خاندان آن زمان ، نامهایشان را به صورت کامل داریم ، و پانزده تن از آنها شناخته شده‌اند . لیکیها که به اتحادیه‌ی دلوس درآمدند ، با درآوردن ریشه‌ی نام خودرا از قهرمان آتنی لیکوس ، پسر پاندیون ، به‌خود می‌بالیدند.[۱۶] نفوذ آتنی ، برای‌نمونه ، بیشتر روی سکه های خارگاکه در کسانتوس وانتیفلوس زده میشد ، به‌چشم میخورد ؛ روی سکه ، آتنا با جغدش نشسته ، یا آرس کلاه‌خوددار یا آمون مصری با ریش و شاخ دیده میشوند.[۱۷]

نفوذ یونانی درآرامگاه ماراهه سردار خارگا حتی بیشتر هویداست . صحنه‌ی برجسته‌ی آن چهار اسب بالدار تازان را نشان میدهد که گردونه‌ای را میکشند . ماراهه با سلاح و سازوبرگ کامل دارد به شیری نیزه می‌اندازد ؛ راننده‌ی او کلاه فریجی برسردارد . دربالا ، دوباره ماراهه‌را می‌بینیم که موی بلندش گرد یك‌نقطه‌ی تاس پیداست . اوروی تختی آرمیده ، کفشانش در کنار تخت است ، وجامی را بلند کرده ، درحالی که پیشگری که پای تخت ایستاده دیدارکننده‌ای را معرفی‌میکند.

15 - *IG* (ed. minor), Vol . I, No. 10 = Dittenberger, *Syl 3,* No. 41.

۱۶ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۱۷۳ .

17 - F. Babelon, *Traité des monnaies,* II, Part II (1910), 273 ff .

همسر ماراهه، کـه پایش‌را روی یك زیرپائی گـذاشته، پشت سر او بریك صندلی بی‌پشت نشسته وجامه‌ی خودرا زیر زنخش نگاه داشته؛ درپیش او فرزند کوچکشان دیده میشود. پیرمردی‌که روپوشی برتن دارد که کمرش‌حلقه‌حلقه نگاه داشته‌شده، بر سر یك ورزشکار لخت بدون ریش تاج میگذارد؛ این لخت بودن خود نشانی از هلنی گری ست، زیرا توکیدیدس میگوید که حتی تا روزگار او بربریهای آسیا هنگامی کـه برای بدست آوردن ارزانه در مشت‌زنی وکشتی گیری زورآزمایی میکردند لنگ می‌بستند.[۱۸] جوانی باموی و ریش کوتاه دستش‌را بسوی مردبزرگتری دراز کرده، واوهم دستش‌را نیمه‌راه پیش آورده؛ دوپیرمرد که یکی‌ازپیری خم شده، دست یکدیگر را گرفته‌انـد؛ پیر مرد گوژپشت دیگری دستش را بسوی سرورش، که اینجا باسگك و چوبدستی نشسته، دراز کرده‌است.[۱۹]

هلنی گری در کاریه نیز به همین اندازه پیشرفت میکرد. الفبـای محلی کـه بوسیله‌ی سربازان مزدور در مصر خاندان سایته برای زبان بومی کاریه به‌کار میرفت درحقیقت ازمیان رفته بود، وهمچنین زبان ادبی دیگر به‌کار نمیرفت. سکیلاکس اهل کاریاندا نخستین وصف هندرا به یونانی نوشته بود.[۲۰] پیگرس، برادر ارتمیسیا، بانوی فرمانروای هالیکارناسوس، گرچه از بومیان کاریه بود، فرهنگـ وپرورش یونانی خودرا بابیرون دادن یك‌نوشته‌ی شگفت‌آور به نمایش گذاشت که درآن به دنبال هرخط شش‌وزنی «ایلیاد» اصلی هومر یك پنج‌وزنی مرثیه‌ای آورده بود. پژوهندگانی بودند که اورا حتی برای نویسندگی «مارگیتس» و «نبرد وزغ و موش»، که عموماً به هومر نسبت داده شده، شایسته میدانستند.[۲۱]

نفوذ شرقی در یونان

یونانیان اروپا نیز داشتند باشرق بهتر آشنا میشدند. فرینیخوس سوگچامه‌ی

۱۸ - توکیدیدس، دفتر ۱، ۶ : ۵.

19 - Otto Benndorf and George Niemann, *Das Heroon von Gjölbaschi - Trysa* (1889), Fig. 41; *TAM*, Vol. I, No. 43.

۲۰ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۲۸۷ این کتاب.

21 - Suid. s. v., «Pigres» ; cf. Plut. *De malig. Herod.* 43.

خودرا به‌نام «مصریان» به نمایش گذاشته بود. اسخیلوس روی افسانه‌های کهن ازنو کار میکرد وداستانهای مردان ستودنی شرقی‌را تا زمان خود رساند. درنوشته‌اش به نام «دوشیزگان نیازبر»، دوشیزگان داستان از شنهای ریز و نرم درهفت دهانه‌ی نیل ــ ازچراگاههای دور که اینقدر به سوریه نزدیك بود ــ به ارگوس گریختند. آنها روبندکتان ازصیدون به سرمیکنند و به زنهای نیل یا صحراگردان شترسوار نزدیك حبشیان می‌مانند. ایو، بانوی قهرمان، درمیان آسیا ــ در چراگاههای فریجیه درتیوتراس میسیان، وگودالهای لیدیه، ازمیان کوههای کیلیکیه وپامفلیه سرگردان است. او از اریماسپیهای یك‌چشم که از زر نگهبانی میکنند، از نژاد سیاهی که کنار آبهای خورشید بر رود ایتیوپس نشیمن دارند، آبشاری که آنجا نیل از کوهستان بیبلوس نهر مقدس خودرا روان میسازد، که آبهایش‌را هیچ بیماری آلوده نمیکند، وبه کانوبوس وممفیس می آید، دیدن میکند. آنجا گوساله‌ی مقدس اپافوس، که یونانیان نیز اپیس می‌خوانند، برای او زاییده میشود. اسخیلوس همچنین با بوته‌ی پاپیروس، با نهنگ، وبا بوزه‌ی مصری آشناست. او شنیده است که فاسیس مرزمیان اروپا وآسیاست، که صمغ خوشبو از سوریه می‌آید، واین که دریائی‌ست که اریتره خوانده میشود. [۲۲]

اسخیلوس در«پارسیان»، که داستان سالامیس همان‌زمان است، بیشترفرصت یافته که آگاهیهای تازه را نمایش دهد. اواز «شهر پرسی» یاد میکند، گرچه درست یقین نیست که آن با «دیوار شوشیها،» یا دیوار اکباتانیها، یا دیوارکیسیها فرق دارد یاندارد. ساردیس زرین و بابل در او تأثیر بسیارکرده. او میتواند رشته‌ی پادشاهان پارسی را درست برشمارد. شهربانوی مادر شاه، اتوسا، همسر بغ پارسی و ونیز مادربغی‌ست؛ برروی زمین پسرش‌خشایارشا مانندیك بغ، بغ درشوش‌زاییده‌ی پارسیان، است. چون بمیرد، شوهرش بربغان زیرجهانی فرمانروا خواهد بود؛ [۲۳] برای این که پارسیان آیین پرستش شاه‌را ازپیشینیان خودگرفته بودند برهانی از این

22 - Phrynichus, Frags. 720 - 21 (Nauck); Aeschyl. *Suppl.* 3 ff., 120 ff., 278 ff., 311, 315, 547 ff., 760, 953; *Prometh. vinct.* 804 ff.; *Agamem.* 1312; Frags. 105-6, 161, 206.

۲۳ ــ اسخیلوس، پارسیان، ۱۵۷، ٦۳٤، ٦٤٤، ٦۹۱ وپس‌ازآن، ۷۱۱، ۸۵۷.

روشنتر نمیتوان یافت.

او نیز از نذر و براتهای آبگین به زمین و به مردگان ـ چون شیر از یك گاو بی‌لك، آب ازچشمه‌ی دست نخورده، می‌کهن، انگبین، روغن زیتون ـ واز بکار رفتن پساك در آیین دینی سخن میگوید. اتوسا براتهای خود را نزد بغان پایین فراز میبرد ونذرهای آبگین‌را به سرایهای زیرزمینی فرو می‌ریزد. درهمین هنگام پیران سرود میخوانند، و از راهبران مردگان میجویند که از روی مهر گستری به نماز آنها گوش فرا دهند، و از ایزدان مقدس زیر زمینی ـ زمین، هرمس، و شاه مردگان ـ درخواست میکنند که بگذارند روان داریوش به روشنایی نگاه کند.[۲۴] پیندار با رود فاسیس ونیل باسرچشمه‌های رازآمیزش، با بابل وکعبه‌ی زئوس آمون، وشهرهای بسیاری که اپافوس در مصر بنیاد گذاشته آشناست؛ سرودهای اورا چون کالای فنیقی بردریاها میبرند.[۲۵]

اسخیلوس میگوید که پارسیان چنین زاری میکردند: «آنان که درسراسر آسیا نشیمن دارند دیری زیرفرمان پارسیان نپایند وباج‌خودرا زیرفشار خاوندشان نپردازند و به زمین خم نشوند و نماز نبرند، چون نیروی شاهانه از بن تباه گشته است.»[۲۶] این خودستایی فقط برای سرزمینهای یونانی حقیقت داشت. دسته‌ی ضد پارسی محافظه کار درآتن نیرومند مطلق بود. اتحادیه‌ی دلوس کاملا در کار بود. نفوذ پارسی در غرب ظاهراً به پایان رسیده بود. سیمونیدس شعرهایی درباره‌ی «پادشاهی کمبوجی و داریوش»، «جنگ دریائی با خشایارشا»، و «نبردهای دریائی ارتمسیوم و سالامیس»، وهمچنین نوشته‌های یادبودی بسیار برای قهرمانانی که در جنگ بزرگ پارسی کشته شده بودند می نوشت. خارون اهل لامپاسکوس یك «تاریخ پارسیان» نوشت، و دیونیسیوس اهل میلتوس شرح «پیشامدهای پس از داریوش» را فراهم کرد، گوئی که تاریخ پارسی به‌پایان رسیده است. حقیقت این بود که بزودی پارس تمام نمای سیاسی جهان یونانی‌را دگرگون خواهد ساخت.

۲۴ ـ همان کتاب، ۲۱۹ ـ ۲۰، ۶۲۳ و پس‌ازآن.

25 - Pindar, *Isth.* ii. 41 ff.; vi. 23; *Paen.* iv. 13 ff.; *Nem.* x. 5; *Pyth.* ii. 68; iv. 16.

۲۶ ـ اسخیلوس، پارسیان، ۵۸۴ و پس‌ازآن.

فصل بیستم

نوروز در تخت‌جمشید

داریوش نقشه‌ی‌عمومی ساختمانهای تخت جمشیدرا ریخت ، ولی تخت‌جمشیدی که باآن آشنا هستیم کارخشایارشاست . نخستین هشت سال پادشاهی‌اش‌را خشایارشا درواقع بیشتر به جنگ و کارگزاری پرداخت، ودرآنها شخصا شرکت نمود . ولی در ۴۸۵ کار روی سکوی کاخ ازسر گرفته شده‌بود، وبی آن که بکلی از کارهای شاهنشاهی چشم بپوشد دلبستگی حقیقی او در سیزده سال مانده‌ی پادشاهی‌اش پیداست کـه به ساختن پایتخت نوینش‌است .

دیوانسرای خشایارشا

به گواهی‌ای که از تاریخ معماری واز کتیبه‌های کمیابی که خشایارشا فرمان به کندن آنهاداده بود به دست‌آمده، اکنون میتوانیم دویست لوح گلی که به‌ایلامی نوشته شده ودرساختمان دیوانسرای پیدا شده ، وهمچنین یك مجموعه‌ی کوچکتری از آوندهای سنگی‌را که به‌آرامی‌نوشته شده بیفزاییم. چند سندهمانند اینها ازداریوش داریم ، ولی دوره‌ی فعالیت بسیار همان سه سال آخر پادشاهی خشایارشاست .

این سندها درخواستهایی‌ست که‌پایوران‌بلند پایه برای پرداخت مزدکارگران سکوی تخت جمشید به گنجور (گنزه بره) فرستاده‌اند . پرداختها ماهیانه یا چند ماهه است ومرتب روی میزان شکل های سیم وبرخه‌های آن صورت داده شده ؛ در واقع ، چنان که‌گاهی‌صریحاً آگاهی‌داده شده، این صورتها فقط برای دفترداری ست،

زیرا پرداختها به می یا گوسفند به نرخ معینی‌ست. بنابراین میتوانیم مزدهایی را که دربابل داده میشد باآنهایی که درپارس پرداخت میگردید روبروی هم بگذاریم و از روی آن میزان زندگی را پیدا کنیم. به‌همین اندازه نامهای پایوران، ملیت کارگران، کارهایی که به‌آنها گماشته شده‌اند، وحتی اشاره به ساختمانهایی که درآنها کارمیکنند جالب است.[۱]

شخصیت برجسته، همچنان که درآخرین‌روزهای داریوش بود، برد کامه است، که اکنون عنوان کامل گنجور دارد. در۴۸۳ اسپاتینس مزدی‌را که برای پرداخت ۳۱۳ کارگر برای شش ماه لازم است به‌او گزارش میدهد، وبار دیگر برای ۴۷۰ کارگرمزد یکماهه را گزارش میدهد؛ ازاین مزد، به ٦٦ تن یك شکل، به ۱۱۲ تن سه چهارم یك شکل، وبه ۲۹۲ تن نیم شکل پرداخت شده‌است. پیداست که نسبت به‌پرداختهای بابل، کارگران درپارس مزدشان کمتر است، بویژه اگر به‌یاد بیاوریم که درپی‌کشورگشائی پارسی قیمت خوراك افزایش بسیار یافته وهنوزتعدیلی درآن راه نیافته بود.

ازمردی که پیداست پیشه‌ور کارشناسی‌ست میشنویم که ازشوش به پارس آمده است. درهمان سال ۲۰۱ کارگر هستند که روی یکی‌از ساختمانها کارمیکنند که از سرزمین ختی، ازمصر، واز یونیه‌آمده‌اند؛ اگرمیان‌آنها پیکرتراشان یونانی‌باشند، هیچ اشاره‌ای نیست که مزدی افزون‌تر ازمعمول به‌آنها پرداخت شده باشد. سال بعد شاکاکاردار ۳٤ کارگر آرایندهٔ چوب است که پیکرهای چوبی میتراشند؛ دراین مورد یك مهر داریوش به سه‌زبان به‌کار رفته‌است. در۴۸۰ شاکا مزد یکسالهٔ دو آهنگر راکه درب آهنی در پارس ساخته‌اند حواله میدهد، که هریك ماهیانه یك شکل ونیم دارند. کارگران از سرزمین ختی بار دیگر روی یك ساختمان به‌کار گماشته شده‌اند. در ۴۷۹ شاکا گزارش میدهد که ۲۸ کارگر پیکرهای سنگی میتراشند ــ شاید نقشهای برجستهٔ اپدان را ــ و همچنین پیکرهای چوبی را در

۱ ــ استاد جورج کمرون به‌من اجازه داده است که برگردانیدهٔ مقدماتی این لوح‌را به‌خط لاتین وترجمهٔ متنهارا که درکتاب‌او *Persepolis Treasury Tablets* نشرخواهد یافت‌بررسی کنم.

پارس زیورگری میکنند .

در این سال ، « مرد پارسی » بـه گنجوری جانشین برد کامه شده بود . ازاو خواسته شده است که مزد یازده تن را که زیورگری روی چوب میکنند بپردازد ؛ مزدی کـه ذکر شده (دوسوم ، نیم ، ویك سوم شکل) فقط یك سوم جمع کل مزد آنهاست. در۴۷۶ شاکا ۱۸ کارگر زیردست‌خود دارد که پیکرهای سنگی‌میتراشند وزیورگری روی چوب میکنند . نزدیك به‌آغاز سال۴۷۳ ، وهوش ، که در۴۸۰ یك زیردست بود ، به پایه‌ی گنجوری بالا رفته ، و اکنون از « گنج شاه» می شنویم . ارته تخمه ۲۰ کارگر دارد که روی پرنگ زیورگری میکنند . چیتره‌وهو در ۴۷۱ کاردار ۲۳۸ کارگر خزانه‌است . دوتن‌از آنها کار نظارت دارند ومزد بیشتری، هریك دوشکل دریافت‌میکنند؛ ۲۲ تن یك شکل ، دیگران دوسوم ، نیم ، ویك سوم شکل دریافت میدارند ؛ ولی ۱۵۹ تن از آنها هریك فقط یك چهارم شکل میگیرد . این آخریها بچه اند ـ کـه امروزه کار واقعی‌را برای سیمگران شرقی انجام میدهند . زنهایی دیده میشوند که یك شکل مزد میگیرند ، که مزد میانگین یك پیشه‌ورمرد است . اکنون دیگر مهر داریوش برای معتبر ساختن سند به‌کار نمیرود ؛ روی مهر نوین کنده شده : «من‌ام خشایارشا شاه بزرگ .»

در دو سال از آخرین سالهای پادشاهی (۴۶۷ ـ ۴۶۶) لوحها انباشته شده است . هنوز دارند ساختمان برپـا میکنند ، وشمار یك دسته از کارگران در پارس که درساختمان خزانه کار میکنند تقریباً به ۱۳۵۰ تن رسیده است . وهوش گنجور در «دژ» است ، که نام دیگری برای پارس‌است ، ودرآنجا درخواستی برای‌پرداخت ۱۲ کارگر مرد هریك دو ویك چهارم شکل ، ۹ پسر هریك یك و دو سوم شکل ، ۹ پسر دیگر هریك دو ویك چهارم ، ۱۷ زن هریك یك شکل ، و ۱۷ دخترهریك دوسوم شکل از مگابیزوس دریافت داشته است .

ارته تخمه برای زرگران کاریه به پول نیازمند است . ناظرچهار ویك‌شانزدهم شکل دریافت میدارد . بیست وشش تن هریك دوشکل و نیم میگیرند . همچنان که امروزه در شرق رسم است ، نه تنها پسرهـا وزنها بیشتر کار را انجام میدهند بلکه

بیش از معمول هم مزد میگیرند. چهار پسر هریك پنج ششم، وپسر پنجمی پنج دوازدهم شکل دریافت میکنند، به۲۷ زن هریك یك و دوسوم شکل مزد داده میشود که‌خیلی بیشتر ازمزد میانگین یک مرد است؛ ٥ تن‌ازدختران کاردان‌تر هریک یک ویك‌چهارم؛ ٤ تن هریک چهار پنجم، وچهارتن‌دیگر هریک پنج دوازدهم شکل دریافت میکنند.

ارته تخمه زبردست مگابیزوس است، که ۱۲ پسر زیردست او یکماهه‌چهل وپنج شکل‌ونیم (تقریباً چهارشکل برای هریک) میگیرند، ولی نسبت به‌ناظرشان که یکماهه هفت ونیم شکل دریافت میکند، این مزد هیچ است. پیشه‌ورانی زیر دست فرنداتس هستند، وهمچنین دیگران که پیکرهای سنگی میتراشند یادرهای آهنی وچوبی‌را زیورگری میکنند. ولی در حالی که زرگران مزدهایی چنین افزون از معمول دریافت میکنند و سیمگران بیش از مزد میانگین میگیرند، به هنرمندانی که نقشهای برجسته‌ی عالی را فراهم میکنند حتی مزد بخورونمیری که یك روستائی عادی بابلی درپیشه‌اش دریافت می‌کرد داده نمیشود، مگر آن‌که‌فرض کنیم (چنان که‌گاهی باید فرض کنیم) که این مزدهایی که ذکرشده بخشی‌ازمزد کل آنهاست.

نقشهای برجسته‌ی اپدان

داریوش اپدان تخت‌جمشیدرا آغاز کرده بود ولی کمی پس‌ازآن‌که پیکرهای نمای شمالی آن به‌انجام رسید در گذشت. برعهده‌ی خشایارشا افتاد که این ساختمان باشکوه راکه تمام دلبستگی خود را صرف آن نمود و این سان خیره‌کننده‌ترین ساختمان روی سکوی تخت جمشیدرا به‌وجود آورد به پایان برساند.

برای رسیدن به سطح بالاترش، پلکانهای بزرگ یادمانی در شمال وشرق بود. درهرطرف دو راه‌پله‌ی روبروی‌هم در مرکز به‌هم میرسید، و دو راه‌پله‌ی دیگر ژرف‌تر نزدیك گوشه‌ها ساخته شده بود. به درازای ۲۹۲ پا درجبهه‌ی شمالی وشرقی، سکو باپیکرهایی که بهترین کار هنر پارسی‌را نشان میدهد پوشیده شده است.

آنهایی که به سمت شمال است نخست به چشم دیدار کننده میخورد ولی اکنون به صورت غم‌انگیزی زیر باران و آفتاب فرسوده شده ؛ آنها که به سمت شرق‌است همه‌ی صحنه‌را ولی به ترتیب بر گردان تکرار میکنند . به مناسبت خاکی کـه اینهارا از زمان و یرانگری زشت‌کارانه‌ی اسکندر حفظ نموده ، کاوش اخیر با بیرون آوردن تمام زیبائی اصلی‌شان به‌آنها جان تازه بخشیده است .

زیر سکوی مرکزی میان پلکان نماد اهورمزد پر گشوده ، اینجا بدون‌پیکر یزدانی ؛ یك شیرشاهین بالدار با پنجه‌ای که به نیایش بلند کرده جلوی تنه‌های‌خرما در هرطرفش خم شده است . یکراست پیش نماد یزدانی بایستی نوشته‌ی ساختمانی خشایارشا بوده باشد ؛ دوسرباز بیمرگ به حالت‌سلام تخته‌سنگهای لخت را نگاهبانی میکنند ، ولی جاهای دیگر در جبهه‌های شرقی وشمالی نوشته‌هایی بود که درآنها اهورمزد وشاه ستایش میشدند .[۲] درمیان تنه‌های درختان خرما که در سه‌گوشهایی که پله‌ها تشکیل‌داده‌اند کنده شده ، شیرها دندانهای‌خودرا در کفل گاوهایی که روی دوپا ایستاده‌اند فرو برده‌اند . درختانی به شکل سرو ، ولی بابرگهای سوزنی ومیوه وپوست کاج ، روی جان‌پناههای کنار پلکانها میان رجهایی از گلك و زیر کنگره‌ها روییده‌اند .

همه‌ی اینها فقط آمادگی برای بنهاده‌ی اصلی‌ست کـه فراز شدن سربازان ، درباریان ، و مردمان زیردست است که برای درود خواندن به خاوندشان در جشن نوروز پیش میروند . دریك‌طرف دریك قاب گلك سه قسمت درسه رج دیده‌میشود. درهریك ازآنها جایگاه نخست را یك‌دسته از سربازان بیمرگ باالباس تمام‌رسمی ، جامه‌ی افتاده‌ی آویزان تا قوزك پا که کنارش چین‌دار بالا بسته شده و روی بازو و زیر کمر با چینهای ژرف افتاده است ، و با کفشهای بنددار ، گرفته اند . هریك از نود و دو تن بیمرگ در این دسته‌ها نیزه را روی پنجه نگاهداشته است ــ در همان حالت خشک خبردار که ازیک نیروی با انضباط حکایت میکنند .

۲ ــ خشایارشا ، تخت‌جمشید (ب) ؛ نیزنگاه کنید به F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 108 ff. ; E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938), No. 13; Unvala, in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 342.

برخلاف آنها در یک حالت دلپذیری بزرگان و پیشکاران دیده میشوند. همه بایستی بوسیله‌ی راهنمایان یا چماقداران معرفی‌شوند،[۳] که به نشان پایه‌شان یک چوب گره‌دار در دست و یک یخه یا گردن بند فلزی بر گردن دارند.[۴] یکی از آنها سه پیشکار را رهبری میکند که برای نگهداشتن جلوی انبوه مردمان شلاق در دست راست دارند و پرده‌هایی می‌برند که زیر بازوی چپشان تا زده‌اند؛ چنین بود پرده‌های سفید، سبز، و آبی که با بندهایی از کتان نازك وارغوان به حلقه‌های سیمین وستونهای مرمر بسته شده بود.[۵] چهارمین بر پشتش زیرپائی زرین شاهانه را می‌برد[۶] که شاه چون بر تخت می‌نشست پایش‌را روی آن می‌نهاد یا در سفر وقتی گردونه‌را رها میکرد که درچهارچرخه آسایش کند پایش‌را روی آن میگذاشت؛[۷] به این چهارپایه نیاز بود زیرا رسم براین بود که شاه بیرون از کاخ هرگز نباید با پای پیاده بگذرد.[۸]

راهنمای دیگر کـه دست راستش‌را روی مچ چپش گذاشته، فقط چوبی در دست دارد. او سه مهتر را رهبری میکند کـه بازوی خودرا به مهربانی روی پشت اسبهای کوچك نسایی انداخته‌اند،[۹] که تنها ستام آنها افساری از مهره‌های گرد و پهن و یك زنگ کوچك است. راهنمای سومی پیشاپیش دو گردونه‌ی خالی‌ست: یکی برای اهورمزد نادیدنی،[۱۰] دیگری برای شاه. ستام اسبهای مقدس سفید[۱۱] ساده است، یك افسار با هویزه‌ی زرین آزاررسان؛[۱۲] لگامها زرنشان است و گاهی با زین‌پوشهای قلاب دوزی پوشیده شده است.[۱۳] یك گرده‌ی شانه‌مـانند فلزی از درهم‌افتادن مهاریها جلو گیری میکند؛ بازمانده‌ی ستام عبارت از تسمه‌ای دور سینه، و

۳ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۸٤؛ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۲:٤؛ نیز نگاه کنید به
F. Justi, *ZDMG*, L (1896), 660 ff.

٤ ـ هرودوت، دفتر ۸، ۱۱۳.

ٙ٥ ـ کتاب استر ۱ : ٦.

٦ ـ هرودوت، دفتر ۷، ٤۱.

۷ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۱٤٦.

۸ ـ اتنیوس، دفتر ۱۲، ٥۱٤ ج.

۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۳٤ و ٤۱ این کتاب.

۱۰ ـ گردونه‌ی مقدس زئوس (هرودوت، دفتر ۸، ۱۱٥).

۱۱ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۸۹.

۱۲ ـ همان کتاب، دفتر ۹، ۲۰.

۱۳ ـ کسنوفون، پرورش کورش، دفتر ۸، ۳ : ۱٦.

تسمه‌ی دیگری پشت دسته‌های اسب است که بامنگله زینت شده است. برای آرایش بیشتر، موی بالای پیشانی به شکل غنچه‌ی نیلوفر بافته و دسته شده و بال آنها زده شده وبه صورت یك خوچ درآمده است. تیر گردونه یکراست درمحور چرخ گذاشته شده، ومحور بایك میخی که به شکل یك کوتوله‌ی لخت است به چرخ بسته شده‌است. شمار میله‌های چرخ که میان آنها کلفت‌تراست دوازده تا ست وپیش نمونه‌های آسوری شمار آنها غیرمعمولی ست، و از دورچرخ سیخکهای بزرگی برآمده که به زمین فرو میرود وگردونه‌را استوارتر نگاه میدارد. گرداگرد کناره‌ی تنه‌ی گردونه شیرها نمایش میدهند، و برآن ترکش شاهانه‌آویخته است. درپشت، تسمه‌ای به بالارفتن شاه کمك میکند ویك دستگیره‌ی فلزی پاها را استوارتر نگاه میدارد، زیرا چون تنه‌ی گردونه یکراست روی محور جای داده شده، تکان آن بایستی بسیار سخت بوده باشد.

درباریان، یکی درمیان مادی و پارسی، دورج زیرین نقشهارا تکمیل میکنند. چند تنی با بادوبروت گام پیش میگذارند، و از پایگاه بلند خود، وهمچنان از جامه‌های سرخ و قرمز و ارغوانی‌خود (که‌گاهی بایك خاکستری ملایم‌تری آمیخته شده) [14] و با گوشواره‌ها و گردن‌بندهای زر به جلوه‌ی آنها افزوده شده، [15] خوب آگاه اند. گاهگاهی یکی از آنها نیم‌برگشته راه میرود تادست دوست خودرابگیرد. دیگری خود را عمداً گرفته و آماده کرده، دست چپش با ناز بی‌اعتنا روی دسته‌ی یک شمشیر پهن که در کمربندش افتاده آرام گرفته است؛ این سان به بهترین وجهی افتادن پرچین جامه‌اش را روی بازویش نمایش میدهد، ودردست چپش چیز کمیابی‌را که میخواهد به پادشاهش پیشکش کند برای وارسی بلند کرده است. نفر پشت‌سر او فقط گلی دردست دارد، که‌پیشکش درخوری برای جشن بهاری ست، ودستش‌را باخشنودی روی شانه‌ی آن مرد خوش پوش گذاشته است. یک درباری درجلو ناگهان به عقب برگشته که علت این همه شور وبرانگیختگی را دریابد،

۱۴ ـ همان کتاب، ۳.

۱۵ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۸۰؛ کسنوفون، انابسیس، دفتر ۱، ۲: ۲۷.

درحالی که کماندانش از کمربند او آویزان است وتاب میخورد.

درطرف روبروی پلکان مرکزی، که هرصحنه با سروهای قلمکرد جدا شده است، بیست وسه گروه از نمایندگان مردمان گوناگون زیردست هستند که برای فراز بردن «پیشکش سالیانه‌ی شاه» پیش میروند. هر گروهی را یک راهنما معرفی میکند، که در دست راستش چوب‌گره‌داری دارد و با دست چپش دست رهبر نمایندگان‌را چسبیده است. هردسته‌ی نمایندگی لباس ملی خود را پوشیده، که پیش‌از این از هرودوت وصف آنها داده شد،[۱۶] و بنامترین فراورده‌های خود را، بافته‌ها، کارهای فلزی، گلدانها، و از همه بالاتر، حیواناتشان را، ازبزرگترین و پرداخته‌ترین آنها، وهریک‌را دربهترین وضع، پیش می‌آورند.

رسمهای هنری

دراین نقشهای برجسته هنر پارسی به اوج خود میرسد. این نقشها هم نیرو و هم سستی آن‌هنررا نشان میدهند. بسیار بی‌انصافی‌خواهدبود که‌از کاستی ونپرداختگی آن عیب‌جویی کنیم، چون باید بدانیم‌که مردانی که آنها را فراهم می‌کردند، با آن که مزد اندك میگرفتند و با آنها فقط چون ساختگران رفتار میشد، با این همه هنرمندان حقیقی با نابغگی هنری بودند. برای این که حق آنهارا با این‌همه تأخیر ادا کنیم، باید کارآنها را به تفصیل بررسی نماییم.

اگر این نقشهارا با نقشهای برجسته‌ی پلکان داریوش در دروازه‌ی سه‌گانه همبر کنیم، یک پیشرفت هنری روشنی دیده میشود، حتی درجبهه‌ی شمالی اپدان که زودتر آغاز گشت و کارآن درشت‌تر و ناپرورده‌تر است. آن لودگی جان‌بخش و زنده تقریبا بکلی ناپدید شده، وباآن، آن یکی‌درمیان‌گذاشتن عجیب پیکرهای بلند، میانه، و کوتاه‌و کلفت از میان رفته است. کوشش برای نمودن پیکرهای ازپله بالارونده ترك شده؛ رانها دیگر درازی‌های جوربجور ندارند، پیکرها دیگر روی هم نمی‌افتند، ودیگر دیده نمیشود که کسی روی پای دیگری را لگد کند.

۱۶ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌های ۳۲۳ ـ ۳۳٤ این کتاب.

گروه‌بندیها منظم‌تر و نازك کارتر است، جزئیات ساختمان کالبدها دقیق‌تر، پارچه‌های آویخته با چینهای آنها با کاردانی بیشتر درست‌شده، و تأثیر عمومی آنها دلچسب‌تر است.

طرفهای شمالی و شرقی بدست نقشه کشان استاد نقشه کشی شده، که گمان میرود پیش از آن که تراشیدن پیکرهای جداگانه را به پیکرتراشان گوناگون بسپارند طرح تمام صحنه را با خطهایی آماده میکردند؛ این که شاهی که همه‌ی افتخار را برای‌خود ادعا میکرده به بردن نام این پیکرتراشان توجهی نداشته، یک نمونه‌ی دیگری از دشواریهایی‌ست که هنرمندان باستانی هنگام انجام دادن این کارهای عالی و باشکوه با آن روبرو بودند. چون این هنرمندان نظرشان اساسا آرایش معماری بود، روشن بود که این آرایش باید کمربندمانند در قاب دور ساختمان تراشیده شود و درون این قابها با تناسب ریاضی آهنگ نگاه داشته شود، ولی نه آن اندازه مرتب و بیروح به کار بسته شود که نرمی پذیری از دست برود.

درجبهه‌ی شمالی که به‌آن خوبی حفظ نشده، پیکرها پیشتر تراشیده شده و بنابراین کمتر نازك کار است. دررج زیرین گروهها پنج پنج و شش شش، ودرمیان سه سه است مگر یک گروه پنج تائی. میان پیکرهایی که درنهاد همانند درقابهای گوناگون هستند هیچ رابطه‌ای نیست، وآنها که در یک قاب هستند چه بسا همبستگی‌ای به آنها، حتی با پیوستن دستها، داده نشده است. پیکرها لاغرند وبا فضای خالی از یکدیگر جدا شده‌اند. خطهای دستها همه در سطحهای افقی‌ست، حتی اگر در آرنج خم شده یا روی شانه‌ی دوستی گذاشته شده باشد. پوشش سر چهار گوش بریده شده، گاهی بدون مارپیچ؛ آویختگی لباس بیشتر به‌حالت طبیعی با چین در دوطرف دست افتاده، گرچه کار پرورش‌یافته‌تری ـ آستین‌صاف روی دست، چهار چین آویزان از آرنج، و یك آستر که زیر دیده میشود و با یك خط کنده نشان داده شده ـ در این نقشها پیدا شده است. مو و ریش نامرتب کار شده، و دیدار معمولی نیمرخ و خط دست تقریباً تا گردن‌بند کشیده شده است. بازوبندها بزرگ و بی‌زیور است؛ دستها وقتی مشت کرده باشد ریزه و چون باز باشد کنده است.

طرح همانندی از فرازشدن آزادگان و بزرگان در پلکان شرقی بسیار ریزکارتر

و بدست استاد دیگری دیرتر آماده شده‌است . درقاب نخست ، اسبها و گردونه‌های بغ و شاه از روی رسم معمول بیش‌از تناسب بزرگ‌اند وفضایی‌را که درقابهای‌زیرین به پنج نفر داده شده پرمیکنند . با گردونه‌ی کوچکتر به‌اسب پهنای چهار نفر داده شده ، ولی طرح پنج پنجی با یك پیشکار در جلو پرشده است . در قاب میانین ، پیکر ششم از راست ، به عقب رو نموده و به‌این ترتیب شکاف میان دو گردونه‌ی بزرگتر بالا را می‌بندد ، ولی در قاب زیرین پیکر هفتم است که این کار را میکند . نخستین وآخرین پیکر از چهار پیکر کوچك درمیان قاب اول نهاد نخستین وششمین پیکر قاب بعدی را معین میکنند ، و پیکری که زیرپائی را همراه میبرد میان پیکرها در قاب بعدی ایستاده است . دردو رج زیرین هردو نمونه‌ی نژادی‌و ملی مرتب تکرار شده است ، دستها با فاصله های همانند به یکدیگر پیوسته ، ترکش‌دانها با پیکرهای همانند ، و شانه‌ی پهن همبستگی‌های همانند را نشان میدهد . خطهای راست دربرابر خطهای مایل نموده شده : آزاده‌ای درحالی که گلی را بو میکشد یا به شانه‌ی رفیقی دست میزند .

پنج پیکرتراش مختلف نشان شیوه‌های گوناگون خود را روی این‌یك صحنه باز گذاشته اند . هنرمند استادکار خطهای خمیده را دوست میداشته . پیکرهای کار او انگشتان زیبای بلند دارند ، که بسیار قشنگ ونازك کارخم شده اند . یك خط خمیده کف دست را از مچ جدا میکند ویك خمیدگی دیگر افتادن آستین را نشان میدهد . آویختگی‌های لباس گرد وصاف شده، وبه درفشك کلاه ژرفا داده شده‌است . میان نیمرخ سرو شانه‌ها که تماماً از روبرو نشان داده شده ، بند گردن تنگ‌کشیده شده است . سینه از پشت آویختگی لباس قالب شده است . درحالی که نوك باریك و دراز ریش درشت و نتراشیده رها شده ، نوك سبیل موم زده و تابیده است ؛ شکنهای کوچك بسیار دور گوشها را فراگرفته است .

هنرمند دیگر ما تماماً طرفدار رویه‌های صاف وهموار وخطهای راست است . گوشه‌های او تیز ، دراز ، و ژرف است ، دستهای انگشت‌درازی که تراشیده بی‌اندام ، و ریشهای کوتاهش سنگین و شاخه شاخه شده هم افقی وهم عمودی ست . برخورد

ریش با مو نا مرتب است ؛ درفشك بیجان است . هنرمند سومی پیکرها را لاغر ، و شانه ، سر ، ودامن آنها را افزون از اندازه باریك نشان داده ؛ دورتمام کار اوشکنهای کوچك بیشمار دارد . گلها و چینهای دامنهایش دراز و باریك است ؛ انگشتها کوتاه و کلفت و پاها کوچك است ؛ خطهای عمودی ریش برجسته شده‌است. هنرمند چهارمی درفشکهای سنگین کوتاه ، بازوبندهای ساده ، بازوهای نیرومند ، و پاهای کوچك تراشیده ؛ درحالی که آویختگی لباسها دراز و باریك است ، سینه‌ها برآمده قالب شده ، و انگشتانش خمیدگی برازنده دارد . آخرین هنرمند یك تقلید گرناتوانی ست که در سرهای گنده ، پیکر های کوتاه و پهن ، گلهای کلفت ، و بازوبندهای دو گانه‌اش کوچکترین اثر نوآوری دیده نمیشود .

از نظر هنر آرایشگری ، گروههای باج‌آور درجبهه‌ی شرقی ازجبهه‌ی شمالی خیلی کمتر پسندیده است . در جبهه‌ی شمالی درجزئیات کارخیلی بیشتر آزمایش شده ، ولی پیکرها باریك‌تراست و کمتربا واقع وفق میدهد. ولی تمایل استاد هنرمند به‌این که به هر گروهی یك پیکر بیفزاید نعمتی برای پژوهنده‌ی لباسهای باستانی ست. این نگارگر در بکار بردن اثربخش رویه‌های هموار پهن و همساز کردن دقیق خطهای عمودی برای این که تمام صحنه را به صورت یکپارچه‌ی یکدست و روان در بیاورد استاد است . نقشه وطرح اوبکار بردن فضاهای ده پیکری را برای‌هرگروه ، که با درختان سرو رسمی‌شده از یکدیگر جدا میشود ، ایجاب می‌نمود .

طرح کننده‌ی گروههای همانند در جبهه‌ی شرقی فضای نه پیکری را به کار می‌برد که درآنها سه یا چهار فضا به هرحیوانی داده شده است . برای جا دادن دقیق که هر پیکری درست زیر پیکر بالایی گذاشته شود هیچ کوششی نشده‌است. درنتیجه ، با انبوه شدن نامرتب وسپس با رویه‌های لخت ، حس آهنگ از دست رفته است . چون ترتیب فراز شدن گروهها برگردان ترتیب جبهه‌ی‌شمالی‌ست ، پیکرها ازنیمرخ راست دیده میشوند ؛ اینها چوبدستیهای خود را عمودی ودر جبهه‌ی دیگر اریب نگاه داشته اند . در شمال ، جامه‌ها کوتاه‌تر اند و گردن‌بندها پایین نیفتاده بلکه از روی شانه‌ها آویزان اند . رهبر هردسته ، درجبهه‌ی شرقی ، اغلب با شانه‌ی چپ در

دیدار روبرو وشانه‌ی راست در نیمرخ بازنموده شده که فشار و کشش دست را به‌شانه نشان دهد ؛ در شمال ، فقط باجامه‌ها این سان رفتار شده ، ولی شانه‌هایی که جامه‌ها از آنها آویزان است راست هستند.

در کاری که روی حیوانات شده ، دو دبستان عمده را میتوان باز شناخت. یکی فراورنده‌ی اسبان شاهانه‌ی قاب روبرو ، اسبهای ارمنستان و پونت ، شترعربی ، زرافه ، گوزن ، و گاوهای شاخدار است؛ نماینده‌ی کار دبستان دیگر اسبهای سکائی و کاپادوکی وبوزینه‌ی هندی ست، ولی بسیاری ازحیوانات نماینده‌ی ترکیبی از هر دو دبستان است. از ویژگیهای خاص‌خود ، دبستان نخست دسته‌های بافته‌ی موی‌بالای پیشانی را راه راه نشان میدهد باخطهایی که از زیر بسوی بالا پخش شده و با بندهای درازی که درست آن ور پیشانی روی‌هم افتاده است. چشم‌ها گود شده به طوری که یك تخم چشم‌گرد کوچك درست شده ، پلك بالا روی پلك پایین کشیده شده ، بالای مجرای اشك بزرگتر از ته‌آن است ، ویك گودی ژرفی دورچشم است ؛ ازمجرای‌اشك یك خطی بسوی‌بینی پایین کشیده شده است. گوشها یکراست به سرچسبانده شده ، خطهای خمیده زیر چانه کشیده شده ، وخطهای ژرفی‌گردن‌را از سرجدا میکنند. لبها سخت و استوار قالب شده ، دهان اندکی باز است ، و خیشومها نوك تیز دارد.

خطهای دوگان ماهیچه‌بندی درون لنگ و یك تك خط کوچك بیرون آن را باز شناخته میکنند. تنه‌ها دراز و باریك‌اند، وپاهایشان به‌نظرمی آیدکه میخواهند جست‌وخیز کنند. یالها بادقت زده شده و پیراسته است. پاهای پیشکاران روشن و مشخص دیده میشوند.

پیکرتراشی حیواناتی که پیرو دبستان دیگر است تقریباً بکلی با اینها فرق دارد. در اسبهای سکائی ، خطهای موهای بالای پیشانی از یک مرکز شاخه شاخه میشود ،بندها تقسیم میشود ــ به‌جلو وبه‌روی پیشانی. تخم چشمها درشت وچشمها فقط فرو کنده شده اند. روبروی مجرای اشک یک نقطه‌ی ساده است ، سپس یک خط کلفت کوتاه به‌هم‌ناپیوسته جای خط گود شده را از مجرای اشك به بینی گرفته است. گوشها کمتر یکراست به سرچسپانیده شده ؛ یك خط راست چانه را ازگردن

جدا میکند و تاآن‌ور پوزه کشیده میشود . لبها قالب وتراش ندارند ، دهان یا بزور باز شده یا تنگ بسته است ، وخیشوم فقط یك خط خمیده است . ماهیچه‌بندی لنگ بدون خط تراش شده ؛ تنه‌ها بزرگ ، وپاها سنگین است . اینها اسبهای کار هستند ، چنان که از یالهای ناپیراسته‌ی آنها نیز پیداست . یکی‌دیگر از ویژگیهای کاراین دبستان این‌است که پاشنه‌های پیشکاران پشت سم چارپایان پنهان شده . بسته به تغییراتی که به علت فرقهای جسمی دیده‌میشود ، کار روی حیوانات دیگر از نوع کار یکی ازاین دو دبستان است .

ازهم گشودن دقیق این بزرگترین یادگار هنرهخامنشی نشان داده است که نمایش یکنواختی یك خطای چشم است که عمداً پرورانده شده است . با این ازهم گشودن ، فردفرد کارگران را پیدا کرده ایم ، ویژگیهای فردی او را دریافته ایم ، و روشهای گوناگونی را که برای حل کردن مشکلات هنری به کار بسته دیده ایم . زمانی که همه‌ی هنرهای ایرانی با این گونه ازهم گشودن با شکیبایی بررسی شود ، برای نخستین بار آماده خواهیم بود که حق کیفیت عالی پیکرتراشی درجه‌ی اول هخامنشی را ادا کنیم و آنرا در پایگاه شایسته‌اش درتاریخ هنر باستانی جای‌دهیم.[۱۷]

بارگاه اپدان

با برداشتن چشممان از روی بی‌میلی از این زیباترین نمونه‌ی هنرهخامنشی که بهتر از آن هرگز نخواهیم دید ، به دنبال نگهبانان کماندار از پلکان شمالی بالا میرویم که به بینیم پشت جان‌پناه بلند کنگره‌دار چه هست . در جلوی ما چشممان به ایوانی میخورد که در گوشه‌های آن برجهای خشتی برپاست ؛ گل آن با کاشیهای لعابدار رنگین که روی‌آنها صحنه‌ها یا نوشته هایی ست پوشیده شده.[۱۸] دورج ستون با فاصله‌ی سی پا که هر یك شش ستون دارد برپا شده ؛ گرچه قطر آنها هفت پا ست ، به بلندی شصت و پنج پا سر کشیده‌اند ، که خیره کننده‌ترین

۱۷ ـ همچنان که در جاهای دیگر که هنر پیکرتراشی هخامنشی از هم گشوده شد ، این قسمت نیز برپایه‌ی کار کلیتا مارگرت اومستد در «Studies in the Stylistic Development of Persian Achaemenid Art» (1936), pp. 20 ff. گذاشته شده است .

18 - Herzfeld, *op. cit.*, No. 16.

و دلنشین‌ترین و در عین حال بلند و باریکترین ستونهایی‌ست که تا کنون به دست بشر برپا شده است. ایوانهای همانند نیز در شرق و غرب آنجاست. همه‌ی این ستونها دارای پایه‌ی جرس‌مانند پرزیور با قالب گرد برآمده‌ی ساده اند، با دیرك خیاره‌دار که هرچه بالا میرود باریك‌تر میشود، و یك سرستون با دو حیوان که پشت به پشت زانو زده اند. در ایوانهای دوکنار، این ترتیب با تمام ساد‌گی‌ظریفش دیده میشود، با سرستونهای گاو در غرب و سرستونهای پلنگ مانند شاخ‌دار در شرق؛ در ایوان جلو نیمه‌ی بالایی دیرك ستون با برآمدگیهای زیر سرستون و مارپیچ‌های عمودی دوگان که دلچسبی آنها مشکوك است زیور یافته است. حیوانات سرستونها که زانو زده‌اند شاخهای پرنگی و ورق زر روی تخم چشمشان دارند؛ میان آنها، دو تیر دراز پیش‌آمد‌گی روی ستونها را نگاه میدارد، که بلندی آن دو سه تیر است. درست بالای آن سرهای خمیده‌ی تیرهای شیب‌دار سقف را میتوان باز شناخت؛ و بالای آن، قرنیزی به بلندی سه چهار تیر است برای نگاهداشتن گل لگدمال‌شده‌ی سقف که اطاقهای زیر را خنك نگاه میدارد. کنگره‌ها کاشیهای زر و سیم را که آسمانه را میپوشانند پنهان کرده‌اند.

از ایوان شمالی از دو درگاه میتوان به درون اپدان راه یافت، و از هریک از ایوانهای شرقی و غربی از یك درگاه به درون راه هست. شش رج هریك ازشش ستون، که روی یك پایه ستون چهار گوش و زیرستونی چهار گوش که از همان سنگ تراشیده شده ولی از حیثهای دیگر مانند پایه ستونهای ایوان جلوئی ست نهاده شده، آسمانه‌ی قابدار را نگاه میدارد، که از چوب کُنار خوشبوی لبنان‌است و به این بارگاه که یکصد و چهل وپنج پای مربع است یک نمای بیشه‌مانند میدهد.

این اندازه میتوانیم از آن‌چه باز مانده است با اطمینان بازسازی نماییم. ولی امروزه اپدان یک ویرانه‌ای ست. از بیشه‌ی ستونها فقط چندتا باز مانده که سر-ستونهای شگفت‌آورشان سر به آسمان کشیده است. روکش زر که روزگاری دیوارهای گلی لخت را میپوشانید[۱۹] دیرزمانی‌ست که به تاراج رفته، و فقط چند تکه‌ی

19 - Aeschyl. *Pers*. 159; Philostrat. *Imag*. ii. 32.

کوچک از ورقهای زر مانده‌که از ثروتی که درآنجا خرج شده سخن میگوید. از چوب‌تراشی‌ای[۲۰] که این همه کارگر روی آن رنج برده بودند (چنانکه ازلوحهای دیوانسرای که در آنها مزد اندکی که به آنها خورد داده شده ثبت شده است درمی‌یابیم) در نتیجه‌ی ویرانگری و آتش‌سوزی‌ای که کشورگشای مقدونی برپا ساخت چیزی جز چوب سوخته و خاکستر بجای نماند. پرده‌ها و آویخته‌های رنگارنگ با شکوه پوسیده وگرد شده و فقط از وصفی که عبریها و یونانیها ازآنها کرده‌اند میتوان آنها را باز ساخت. به جای انبوه مردمانی که روزگاری آنجا را پر کرده بودند اکنون موقتاً چند صد کارگر که برای کاوشهای امروزین به آنها نیاز است کار میکنند؛ بزودی تخت جمشید خاموشی صدهاساله‌ی خود را از سر خواهد گرفت. ولی ما منابع باستانی را از نو میخوانیم، نقشها را بررسی میکنیم، و سپس از اپدان بالا میرویم؛ همین‌سان که به ستونهای تنها در برابر فرو نشستن خورشید مینگریم و روی دشت نگاه می کنیم، انگارش بسیاری نمیخواهد که در خواب به بینیم که دیدار کنندگان باستانی هستیم که این فرصت به ما داده شده‌که چشم براه درآمدن خشایارشا با آذین به بارگاه بزرگ باشیم.

تابناکی و شکوه شاهانه

از کاخ جنوبی، که در آنجا بیشتر در یك جدا افتادگی بغ مانندی بسر می برد،[۲۱] از یك گذرگاه خلوت شاه به اپدان می آمد. برسرش افسر بلند شاهانه‌بود،[۲۲] که به لبه‌ی آن موی فرزده بسوی بالا روی پیشانی شانه زده شده و روی گردن انداخته‌شده و پف کرده؛ گاهی تارك[۲۳] افراشته را سرمیگذاشت که گرد آن دیهیم، نوار آبی با خالهای سفید، پیچیده بود.[۲۴] گوشواره‌هایش از زر گوهرنشان بود.[۲۵]

20 - Aelian. *Var. hist.* xiv. 12. 21 - Just. i. 1. 9.

۲۲ - فارسی «خشترم»؛ عبری «کثر»، استر ٦ : ٨؛ نیز ۱ : ۱۱؛ ۲ : ۱۷، درمورد شهربانو؛ یونانی *kitaris* (Plut. *Artox.* 2؛ *kidaris* (Arr. *Anab.* iv. 7. 4.; Curt. iii. 3. 19)؛ هر دو صورت در Pollux vii. 58 دیده میشود.

۲۳ - اسخیلوس، پارسیان، ٦٦٨؛ معمولا محدود به کلاه کمی کوتاه‌تر آزادگان است، نگاه کنید به Xen. *Cyrop.* viii. 3. 13; *Anab*. ii. 5. 23; Aristophan. *Aves* 461 - 62.

24 - Xen. *Cyrop*. viii. 3. 13; Curt. iii. 3; Dio xxxvi. 35.

25 - Arr. *Anab*. vi. 29.

اگر نزدیك در پیشگاه شاه به‌ایستیم ، می‌بینیم که چشمش برآمده وابروانش مشخص ، بینی‌اش اندکی خمیده ، و دهانش استوار است ؛ سبیل ها افتاده ولی نوکش تابیده است . ریشش در کمر چهار گوش بریده شده و با رجهای افقی شکنهایش تقلیدی از رسم آسوری ست . جامه‌ی سندس‌اش [۲۶] با ارغوانی گرانبهای فنیقی رنگ شده ، [۲۷] و با قلابدوزی زر که بازها یا غولهای جنگی را نشان میدهد سنگین شده است ؛ [۲۸] سرزبانها افتاده بود که بهای آن دوازده‌هزار قنطار بود . [۲۹] این سندس روی‌کتان ارغوانی با خالهای سفیدکه ویژه‌ی شخص شاه بود پوشیده میشد . [۳۰] کناره‌ی شلوار سفید یا قرمزش [۳۱] که کمی از زیرجامه نمایان است ارغوانی‌ست . کفشهای نوك تیز پاشنه‌دار ساده‌اش آبی [۳۲] یا زعفرانی [۳۳] ست . بازوبندهای زر و یك یخه‌ی زر به‌جلوه‌ی او می‌افزاید ، [۳۴] و کمربند زرینی شمشیر کوتاه پارسی‌را ، که غلافش گفته شده است ازیك سنگ گرانبهای یك‌پارچه بوده ، نگاه میدارد . [۳۵] دردست راستش چوبدستی‌ای از زر ، [۳۶] باریك و گره‌دار ، دارد ؛ دردست چپش نیلوفری با دوغنچه نگاه داشته است .

هنگامی که سرانجام چشم خودرا از این دیدار تابناك ، که مارا وامیدارد که بپذیریم که براستی داریم به خداوندگار روی زمین نگاه میکنیم ، برمیگردانیم ، چشم ما به دو پیشکار می‌افتد . آنها جامه برتن و کفشهای ارغوانی به پا دارند ، ولی

۲٦ - کسنوفون، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۳ : ۲ ؛ دفتر ۸ ، ۳ : ۱۳ ؛ انا بسیس ، دفتر ۱ ، ۵ : ۸ ؛ دیودوروس، دفتر ۱۷ ، ۷۷ : ۵ ؛ سترابو، دفتر ۱۵ ، ۳ : ۱۹ ؛ پلوتارخ، الکساندر، ۵۱ .

27 - Xen. *Cyrop*. viii. 3. 13; Just. xii. 3. 9.

28 - Curt. iii. 3. 8 ff.; Philostrat. *Imag*. ii. 32.

29 - Plut. *Artox*. 24. 6.

۳۰ - کسنوفون، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۳ : ۲ ؛ لباس‌آبی وسفید شاهانه ، استر ۸ : ۱۵ .

۳۱ - کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۳ : ۲ .

۳۲ - همان کتاب ، دفتر ۸ ، ۳ : ۱۱ .

۳۳ - اسخیلوس ، پارسیان ، ٦٦١ .

۳٤ - کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۱ ، ۳ : ۲ ؛ اریان ، انابسیس ، دفتر ٦ ، ۲۹ .

۳۵ - کورتیوس ، دفتر ۳ ، ۳ .

۳٦ - کسنوفون ، پرورش کورش، دفتر ۸ ، ۷ : ۱۳ ؛ استر ٤ : ۱۱ ؛ ۵ : ۲ ؛ ۸ : ٤ .

کلاه آنها کوتاه تر ، و ریششان گرد است نه چهار گوش . یکی از آنها روی سر سرورخود آفتابگیر شاهانه را با میله‌های خمیده و سر انارمانند ، که عاریه از آسوریان است و بایستی همراه شاه حتی درلشکرکشی برده شود،[۳۷] نگاه داشته‌است ؛ دیگری که سرایبد شاه است ،[۳۸] دستمال و مگس پران را در دست دارد .

شاه زیر شادروان ، کـه گوهرنشان و زیرش ستونهای زرین است ، نشسته ؛ گلکها کنار دو قاب دیده میشود که در آن شیرهای غرنده به نماد یزدانی سلام میکنند، که لبه‌ی سراسر آن از تور است و با منگله‌های سنگین پایین کشیده شده است .[۳۹] میله‌های برگردانده روی تخت نشان میدهدکه تخت چوبی با ورقهای زر پوشیده‌شده، هرچند یونانیها پافشاری میکنندکه تمام تخت ازاین فلز گرانبها ساخته شده ؛ پایه‌های آن پنجه‌ی شیراست که روی گلوله‌های برگردانده‌ی سیمین نهاده شده .[۴۰] پشت‌تخت راست است و دسته ندارد ، گر چه بالشی برای آسایش شاه روی آن دیده میشود . پای شاه روی یك زیرپائی آرام می‌گیرد که پایه‌های آن سم گاو است . هنگامی که شاه دست راست خودرا بلند میکند که چوبدستی را به نشان یك پذیرائی لطف آمیز جلو بیاورد ، زیر - تنزیبش در سمت راست کمرش نمایان میشود ؛ آستینهای درازش پایین می‌افتد ، و سندس تنش با چینهای پرناز و زیبا تا قوزك پا آویزان می‌افتد .

هنگام درآمدن شاه همه باید به نیایش به خاك افتند ،[۴۱] چون به رسم باستانی شرق شاه به معنای حقیقی یزدانی ست .[۴۲] در تمام مدتی کـه بار داده شده ، دستها باید در آستین باشد کـه از تهدید کشتن شاه جلو گیری شود .[۴۳] پس از آن که شاه بیرون میرود ، میتوان تخت را بازرسی کرد ، ولی آگاهی داده‌اند کـه نشستن روی آن سزایش مرگ است،[۴۴] و حتی گام گذاشتن روی فرش ساردیس که شاه روی آن

۳۷ - پلوتارخ ، تمیستوکلس ، ۱۶ : ۲ .

38 - Diod. xi. 69. 1; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 173 E.

39 - Chares of Mitylene, in Athen. xii. 514 C; Plut. *Alex.* 37.

40 - Xen. *Hell.* i. 5. 3; Demosthen. *Adv. Timocr.* 741; Chares of Mitylene, *loc. cit.*; Philostrat. *Imag.* ii. 32.

41 - Herod. vii. 136; Just. vi. 2; Plut. *Artox.* 22; Aelian. *Var. hist.* i. 21.

42 - Calvin W. Mc Ewan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (1934), pp. 17ff.

43 - Xen. *Cyrop.* viii. 3. 10.

44 - Herod. vii. 16; Curt. viii. 4. 17; Valer. Max. v. 1; Front. *Strat.* iv. 6. 3.

راه میرود منع شده است.[۴۵]

نشیمن شاه بزرگ

در نخستین سالهای پادشاهی‌اش، زمانی که همه‌ی نیروی خودرا صرف به‌پایان رسانیدن اپدان بزرگ پدرش مینمود، خشایارشا نزدیک آن در کاخ داریوش در جنوب غربی زندگی میکرد. چون این کاخ تمام نشده بود، پسر بایستی در نمای جنوبی آن پلکانهایی بیفزاید، و هنرمندان او آنها را با نقشهای ویژه‌ای که با آنها آشنا شده‌ایم آرایش دادند. روی جرزهای پیش‌آمده‌ی بزرگی که نوشته دارد و دو انتهای ایوان را می‌بندد، خشایارشا حتی به یاد آورد که این کاخ را پدرش داریوش آغاز کرده بود.[۴۶]

پس از به انجام رسانیدن اپدان، خشایارشا مرکز عملیات خود را تغییر داد. یک کاخ نوینی شرقی‌تر میان دروازه‌ی سه گانه‌ی پدرش و تالار مهمانی وخزانه‌ی او برپا شد؛ جبهه‌ی شمالی آنها طوری ترتیب داده شده بود که به نظر می آمد ساختمان را عمداً از غرب به شرق پله پله پس نشسته‌اند. از دروازه‌ی سه گانه‌ی بزرگ داریوش، یك درایگاه کناری به پله‌هایی میرفت که به تالار بزرگ ساختمان نو دسترس میداد. در پهلوهای شرقی وغربی، اطاقهای باریک درازی بود. درشمال، یک ایوان باز با یک رج از چهار ستون به نظر می آمد که راهی به قسمتهای خدمتگزاری بود ولی در واقع فقط به یک اطاق تک راهرومانند میرفت. پله‌های نامبرده در بالا که دروازه‌ی سه گانه را به این فضا می پیوست به یک راهرو باریك دراز میرفت، که از آنجا دیدار کننده به یك حیاط کوچکی درشرق راهرو بر می گشت، و آنگاه به اطاق بزرگ درمی‌آمد که باز هم شرقی‌تر بود، که آسمانه‌ی آن روی دو ستون بود و با طاقچه‌های توی دیواری همانند طاقچه‌های دیوار بیرونی ساختمان خزانه آرایش شده بود.[۴۷]

درجنوب حیاط، درایگاه به خود کاخ بود، دورج هریك ازچهارستون چوبی،

45 - Chares of Mitylene, *loc. cit.*
46 - Xerxes, *Persepolis* c, Weissbach, *op. cit.*, pp. 110 ff .;Unvala, *op. cit.*, I, 342.
47 - Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 89 ff .

میان دوجرز ؛ آن ورش اطاقهای نگهبانی بود ، که پهلوی در گاههایش ، چنان که درخور آن بود ، دوسرباز بیمرگ دیده میشد. پس از گذشتن از صحنه‌ی شاه زیر آفتابگیر که با آن آشنا هستیم ، دیدار کننده به تالار بزرگ درمی‌آمد ، که باسه رج ستون که هر رج چهار ستون داشت به بیشه‌ای می‌نمود. ده طاقچه‌ی سنگی این تالار را فرا گرفته بود ، و به‌راست و به‌چپ اطاقهای باریك دراز بود که از درگاه‌هایی که روی آنها جنگ شاه با شیر یا غول اهرمنی با دم کژدم کشیده شده بود به‌آنها راه بود. یك تك‌در ، که نامرتب سمت راست کار گذاشته شده بود ، که روی آن شاه و پیشکارش با مگس پران و دستمال دیده میشد ، به یك اطاق باریکی باز میشد که قسمت نیم‌همگانی کاخ را تکمیل میکرد. هیچ یك از این نقشها نوشته ندارد ، گرچه ازحیث شیوه و آن چه دربردارند شباهت نزدیك به نقشهای همانند در کاخ داریوش دارند ، ونقشه‌ی ساختمان آن نیز به‌آن کاخ شباهت دارد. از آنجا خشایارشا سنگ دری از لاجورد بدل آورده بود که نوشته‌ی روی آن بیان میکرد که برای « سرای داریوش » ساخته شده ، و پسرش یك نسخه‌ی دومی از آن فراهم کرد که نام خودرا بر آن نویساند.[48]

درسمت غرب آخرین ساختمان خزانه ، که با کوچه‌ای از آن جدا میشود ، اندرون خشایارشا بود که برای شهربانوی فرمانروایش امستریس ، ساخته شده بود. این ساختمان یك ردیفی ازشش دستگاه خانه برای بانوان شاهانه بود که گرد آنرا اطاقهای نگهبانی خواجه‌سرایان مراقب فرا گرفته بود. درهر دستگاهی یك تالار کوچك بود که با فقط چهار ستون نگاهداشته میشد ، ویك خوابگاه به اندازه‌ای کوچك که حتی با یك سرنشین هوای آن بایستی نفس گیر میشده. دستگاههای دیگری با گنجایش و وضع همانند ، ساختمان اندرون را بسوی غرب ادامه میداد ، ودریك نقطه بلندی ساختمان از برشهایی که در دیوار سنگ صخره است پیداست.

دروازه‌ی «همه دهیو»

چون نقشه‌ی عمومی ساختمانهای تخت جمشید را بررسی میکنیم ، دلیل تغییر مرکز نقشه آشکار میشود : خشایارشا یك طرح ساختمانی حتی جاه‌طلبانه‌تر ازاپدان

48 - Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 10-11.

پدرش‌را می‌پروراند. در نقشه‌ی اصلی داریوش، دیدار کننده‌ای کـه از پلکان سکو بالا رفته بود یکباره به سمت راست برمیگشت وسپس از پلکان شمالی بسوی اپدان بالا میرفت. خشایارشا این نقشه‌را به انجام رسانیده بود، ولی کار هنرمندان او به اندازه‌ای برتر بود کـه فقط نقشهای برجسته‌ی روی پلکان شرقی شایسته‌ی توجه شده بود.

تا اینجا، قسمتهای شمالی و شمال غربی سکو بیکاره افتـاده بود؛ خشایارشا بیشتر این شکاف را پر کرد. یکراست در محور پلکان سکو یک دروازه‌ی بزرگ یاد مانی، که کنارش هشتاد و دو پا و بلندی اش چهل پا بود، برپا ساخت، که یك در کناری بسوی اپدان داشت. در هر طرف این درایگاه، دیدار کننده از میان گاوهای بسیار بزرگ، به بلندی بیست پا و نیم-جدا از سنگ، میگذشت. بالای تنه‌ی آنها خوانده میشد: «من‌ام خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دهیوهای پرنژاد، شاه در این بوم بزرگ پهناور. به خواست اهورمزد این دهلیز همه دهیو را من کردم. بسی دیگر چیز نیو کرده شد در این پارس که من کردم و کـه پدرم کرد. آن چه کرده که نیو دیده شود همه را به خواست اهورمزد کردیم.»[۴۹]

زیر چهار ستون بلند با مارپیچهای عمودی وسرستونهای گاو، دیدارکننده‌ی بلند پایه میتوانست روی نیمکتی کـنار دیوار به انتظار فراخوانده‌شدن بنشیند؛ در میان طرف شمالی شاید یک پله ویک پایه نماد شاهانه را برای نیایش اودربرداشت. سپس او را ازمیان دوگاو با سرانسان بسوی شرق راهنمائی‌میکردند. مانند پیشینیان کمی کوچکتر آسوریشان، این گاوها سه شاخ یزدان ازهمه برتر، تاجهای بلندپرکه با گلکها ستاره نشان شده بود، و ریشهای چهار گوش بریده‌ی چین‌وشکن‌دار دراز داشتند؛ تنه‌هایشان نیز پردار بود، و بالهایشان بلند بسوی بالا خمیده بود. باز هم دیدار کننده تقریباً بسوی شرق به یك دروازه‌ی کوچکتری، که اکنون به صورت غم‌انگیزی ویران است، پیش میرفت.

۴۹ - خشایارشا، تخت‌جمشید الف، در Weissbach, *op. cit.*, pp. 106 ff.; Unvala, *op. cit.*, I, 342-43.

« تالار صد ستون »

ازاینجا، دیدارکننده بایك پیچ تند بسوی‌جنوب برمیگشت و به‌یك ساختمان بزرگ نوینی که خشایارشا در سالهای آخرش آنرا نخست آغاز کرده بود و درزمان ما به نام « تالار صدستون » خوانده میشود در می‌آمد . جلوی بـارگاه در شمال ، ایوانی با دو رج هریك هشت ستون با سرستونهای دوگانه‌ی گاو با سر انسان بود . جرزهای پیش‌آمده‌ی دو سر ایوان از پیش‌اندامهای یك گاو بسیار بزرگ درست شده بود ؛ تنه‌ی گـاو فقط به طرز معماری کار شده ، ولی سر گـاو نشان میدهـد و ما را به شگفت می‌اندازد که هنرمند پارسی ازیك نازك کاری درآرایش پیکرتراشی سر درآورده بود که تا کنون فرض میکردیم که اختراع یونانیان است . درنتیجه‌ی بکار بستن این نازك کاری ، هر سری اندکی بسوی نگرنده برگشته ، وهمین‌طور که او ازمیان‌آنها میگذرد در هرگامی خطهای اندامها را متفاوت ولی باز هم با آهنگ می‌بیند . بررسی نزدیکتر نشان میدهد که این نازك کاری عمدی‌ست ؛ اگراز بالای سر شاقولی بیندازیم می‌بینیم که طرف راست درست‌همانند طرف چپ نیست، برای این که سر اندکی به یك سمت کج شده و روی جزئیات طرف بیرون به‌اندازه‌ی طرف درون با دقت کار نشده ، چون طرف درون را بیشتراحتمال میرفت که رهگذرنگاه کند .[۵۰]

درگاههای اطاقهای نگهبانی در هر دوگوشه‌آن ور جرزها با دو پیکر بسیار بزرگ سربازان بیمرگ نگهبانی میشد ، که بهرحال به‌طرزفکر امروزین مناسب‌تر از گاوهای نگهبان بود . از هریك از دو درگاه میتوان به تالار بزرگ درآمد، چون در هریك از چهار طرف دو درگاه هست . میان چهل و چهار در ، پنجره ، و طاقچه که نزدیك هم کار گذاشته شده فقط تکه‌های کوتاهی از دیوار خشتی توی لبه‌های گود شده‌ی آنها فشرده شده است . ستونهایی که این ساختمان نام کنونی‌اش را از آنها میگیرد ده رج هر یك از ده ستون بوده ؛ آنها همانند ستونهای اپدان بوده، ولی بسیار کوچکتر و نزدیکتر به یکدیگر کار گذاشته شده بود . درگاههای شمال و

۵۰ ـ این نازك‌کاری را کلیتا مارگرت اومستد پس‌ازآن که سردر سرسرای ایرانی بنداد شرقی کار گذاشته شد دریافت .

جنوب صحنه‌ی باردادن را می‌نمایند که شاه زیر شادروان و گرده‌ی بالدار بر تخت نشسته، دو پیشکارش در پشت سر، و آزادگـان در پیش او ایستاده؛ در شمال پنج ردیف نگهبانان، یکی درمیان پارسی و مادی، رویشان بـه راه باریکی‌ست کـه بالا بسوی سرورشان میرود، ولی در جنوب به جای آنها بیست و هشت پیکر مردمان زیردست دیده میشود. در پهلوهای درهای کناری، شاه، که دامنش بالا در کمر بسته شده، با خنجر زر[51] نموده شده که دارد به جانوران اهرمنی ـ گاو، شیر، شیربالدار با چنگال شاهین، و غول با سر شیر و دم کژدم ـ که روی پا بلند شده‌اند کارد میزند. همه‌ی این پیکرهای تراشیده کار هنرمندانی ست که در دبستان خشایـارشا پرورده شده اند و نماینده‌ی بهترین و عالیترین هنر هخامنشی هستند. توجه دقیقشان بـه ریز ریز جزئیات و پرداز صافی که به کار خود داده اند بسیار دلچسب است. شایـد کمی افزون از اندازه صاف است، چون نیرو از دست داده و میتوان پوسیدن سریع آن را پیش بینی کرد.

در پرورش هنرپارسی، پیکرهای تراشیده‌ی کاخ اندرون خشایارشا مرحله‌ی گذشتن از اپدان داریوش و روزگار جوانی خشایارشا را به «تالار صد ستون» تشکیل میدهد. به نوبه‌ی خود آنها روشن میکنند که چرا گوشه‌ی جنوب غربی بارگاه نوین به‌گوشه‌ی شمال غربی کاخ اندرون با پله به هم پیوسته شده است: برای آن که شاه به آسانی به آن دسترس داشته بـاشد. وقتی از نظر نقشه‌ی ساختمان، بارگاه و اپدان را در بـرابر هم بگذاریم یك حقیقت مهم دیگری آشکار میشود. اگرچه نقشه‌ی کلی آنها بسیار همانند است، فرقهای اساسی نیز دیده میشود. به‌بارگاه فقط یك راه هست، و آن هم از شمال، و کار روی جرزهای پیش‌آمده، سرستونها و ستونها یکسـان نیست. بـه جای ایوانهای دو طرف، فقط اطاقهای راهرو بـاریك هست. ستونهای تالار بزرگ بسیار کوچکتر و نزدیکتر به یکدیگر انبوه شده‌اند. بکار بردن زیاد طاقچه‌های سنگی برای کمتر بکار بردن گل خام نیز تازگی‌دارد. از همه شگفت‌آورتر بکار بردن نقشهایی برای بارگاه است که پیش از آن آنها را

۵۱ ـ هرودوت، دفتر ۹، ۸۰.

فقط در خور یك کاخ نشیمنگاهی می‌شماردند.[۵۲]

آخرین کاخ خشایارشا

ویژگیهای نقشه‌ی ساختمان و شیوه‌ی نقشهای برجسته نشان میدهد که آخرین خانه‌ای که خشایارشا برای خود بر بلندترین نقطه‌ی سکو ساخت باید از همین بازپسین سالهای پادشاهی‌اش باشد. تقریبا غرب حیاط کاخ اندرون، پلکانی به یك اطاق کوچك دروازه‌بان بالا میرود؛ این ساختمان دروازه چهار ستون دارد و راه دسترسی به یك حیاط دراز و باریك و اززمین بالاآمده است که غرب آن به پلکانی منتهی میشود که به حیاط جنوب کاخ داریوش پایین میرود؛ این پلکان برای پیوستن به گوشه‌ی شمال غربی کاخ نو ادامه یافته است. نوشته‌های روی این پلکان آگاهی میدهند که خشایارشا این نشیمنگاه را ساخته،[۵۳] و در عین حال شیوه‌ی نقشهای برجسته، که پیشگران تالار بزم روی آنها نموده شده، به همان اندازه روشن زمان نسبتا دیرتر ساختمان آنهارا نشان میدهند. برای رساندن آب به این نشیمنگاه، یك راه‌آب زیرزمینی، که سوراخی به راه آب زیرزمینی‌ای داشت که به کاخ داریوش میرفت، درجنوب از زیر حیاط و در امتداد محور کاخ کنده شده بود.

در جنوب این حیاط یك ایوان تك‌افتاده‌ای ست با دوازده ستون در دو رج میان جرزهای پیش‌آمده در دو سر که نوشته‌هایی مانند نوشته‌های پلکان دارد. از شمال، دو در، که در پهلوهایشان شاه زیر آفتابگیر نموده شده، به تالار بزرگ چهارگوش باز میشود، که فرش آن از صخره‌ی کوه همان جا تراشیده شده و آسمانه‌اش با شش رج هر یك از شش ستون چوبی نگاهداشته می‌شده است. پیشکارانی که خوراك می‌برند در قاب پنجره های سنگی نقش شده اند؛ آنها که در عقب اند بز کوهی می‌آورند. درشرق و غرب تالار دری به یك خوابگاه با چهار ستون بازمیشود؛ همچنان که در کاخ داریوش دیدیم، مقصود از این اطاقها از نقشهای برجسته‌ی درگاهی

۵۲ ـ این که خشایارشا بنیاد این خانه را گذاشت و پسرش آنرا ساخت و به انجام رسانید در یك نوشته‌ی اردشیر اول که بتازگی پیدا شده یاد شده‌است (کتاب نامبرده‌ی هرتسفلد، شماره‌ی ۲۲)؛ شیوه‌ی نقشها نشان میدهد که خشایارشا نقش بزرگتری در ساختمان آن داشته است.

۵۳ ـ خشایارشا، تخت جمشید دب؛ در .Weissbach, *op. cit.*, pp. 112 ff

پیدا ست که جوانهایی را با عود سوز، سطل، دستمال، و عطردان نشان میدهد. در شمال وجنوب خوابگاهها دوازده اطاق است، که پستوئی بیش نیست. روی بیشترینه‌ی نقشهای کاخ، حتی بر آویختگی لباس شاه، نوشته‌های یکسانی باز گو شده است.[۵۴] از یك گذر باریکی کنار دیوار جنوبی، که زمانی یك نرده‌ی سنگی داشته، چشم‌انداز زیبائی از دشت پیداست. در دو سر آن، پله‌های باریك تندی به سطح پایین‌تر، به اطاقهای غربی اندرون، پایین میرود.

داریوش میتواند برای گزیدن این جایگاه، برای ساختن دیوارهای بزرگ و سنگین و خیره کننده‌ی پربست، و نقشه‌ی کلی آن به خود ببالد. ساختمانهای عمده را او آغاز کرد، ولی به انجام رسانیدن آنها را به پسرش واگذاشت. خشایارشا سازنده‌ی بزرگ تخت جمشید است، و دگرگونیهای مهمی در طرح کلی آن به او برمیگردد. در زمان پادشاهی‌او هنرهخامنشی به اوج پرورش رسید. ولی‌نقشه‌های او بسیار جاه طلبانه بود. در سالهای آخرش کار آهسته پیش میرفت، و پیش از آن که «تالار صد ستون» یا کاخش درست به انجام برسد درگذشت.[۵۵]

۵٤ ـ خشایارشا، تخت جمشید ه، در Weissbach, *op. cit.*, pp. 114 - 15.

۵۵ ـ اردشیر اول، نوشته‌های تخت‌جمشید، در Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 20 - 22، و در Weissbach, *op. cit.*, pp. 120 - 21.

فصل بیست و یکم
باجهای سنگین و نتیجه‌های آن

فرار تمیستوکلس

پیشامد اوریمدون، اوج کامیابی آتن بر ضد پارس و پیروزی فرمانروائی محافظه کاران در آتن بود. پس از پیروزی کیمون بر رقیب توانایش در ۴۷۰، تمیستوکلس به ارگوس گوشه گیری نمود، و از آنجا سیاست ضد سپارتی خود را دنبال کرد. سپارت و همچنین دسته‌ی طرفدار سپارت که تمام نیرو را در آتن در دست داشتند در پی او بودند واو بایستی برای رهانیدن خود بگریزد. بحق یا ناحق، دشمنان سیاسی اش به او تهمت مادی مآبی زده بودند، و او بر آن شد که این تهمت را به سود خود برگرداند و پناهگاه امنی در تنها جایی که ممکن بود ـ زیر حمایت شاه بزرگ ـ بیابد.

پس از یك رشته پیشامدهای شورانگیز، سرانجام به افیسوس گریخت. چون هنوز بیم آن میرفت که آهنگ جان اورا بکنند، اورا درچادری به بهانه‌ی این که یك بانوی پارسی ست پنهان کردند و همراه نگهبانان به شوش بردند. در شوش او با هزاربد ارتابانوس، فرمانده نگهبانان کاخ وتوانای مطلق، دوست شد. ولی هنگامی که آن سال‌را در بررسی زبان و رسمهای پارسی به سرمیبرد، شورشی در کاخ روی‌داد.

بتخت نشستن اردشیر اول

نزدیك به پایان سال ۴۶۵، [1] خشایارشا درخوابگاهش کشته شد. سردسته‌ی

1 - R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C.-A. D. 45* (1942), p. 15.

همدستان ارتابانوس بود که با کمک یکی دیگر از کسانی که طرف لطف شاه بود ، خواجه‌ی سرایبد اسپامیترس ، ونیز به‌یاری مگابیزوس ، پسر زوپیروس ، داماد شاه ، این کاررا انجام داد . مگابیزوس زن خود امیتیس را به زناکاری متهم ساخت وچون خشایارشا از اقدامی در این باره خودداری نموده بود مگابیزوس آزرده شده بود . خشایارشا در آرامگاه بریده درسنگ که درصخره درشرق آرامگاه پدرش کنده بود به‌خاك سپرده شد ؛ گرچه نوشته‌ای ندارد ، ولی کار روی آن حتی از آرامگاه پدرش بهتر وعالیتر است .

پسر بزرگش داریوش بایستی جانشین او شده باشد . ولی داریوش حق داشت که ازپدرخود نفرت‌داشته باشد، چون پدرش زن او ارتائینته را ازراه بدر کرده بود ، [۲] و ارتابانوس در واداشتن اردشیر هیژده ساله به کشتن برادرش داریوش که پدر کشی کرده بود به‌اشکالی برنخورد . بزودی‌پس‌از آن ، ارتابانوس با شاه تازه درافتاد و کوشید که اورا نیزاز میان بردارد . ارتابانوس اکنون درپی‌آن بود که تاج وتخت را برای خود بگیرد ، ولی‌همدست او مگابیزوس، که نمیخواست دیگری‌را جایگزین‌خاندان هخامنشی به‌بیند ، به او خیانت کرد .

اگرچه ارتابـانوس توانست اردشیر را زخمی کند ، ولی در کشمکش و زدو‌خوردی که درپی آن آمد جان خود را از دست داد . اسپامیترس بایک طرز غیر انسانی‌شکنجه که «قایق» خوانده میشد کشته شد . سپس‌درنبردی سه پسرارتابانوس که بازمانده بودند هلاك شدند ومگابیزوس زخم خطرناکی برداشت . بـا فراموش کردن این که روزگاری بـه زن خود تهمت ناپاکدامنی زده بود ، مگابیزوس بـا امیتیس آشتی کرد ، و بـا میانجیگری برادرش اردشیر ، خواهرش رودوگونه ، و مادرشان استریس ، با کاردانی اپولونیدس ، پزشک دربار که از کوس آمده بود ، بهبود یافت . گشتاسب ، پسر دیگر خشایارشا ، دربلخ شورید ؛ ازنبرد نخست بدون نتیجه دست کشیدند ، ولی درنبرد دوم اردشیر ، با کمک بادی که یکراست به روی

۲ ـ هرودوت ، دفتر ۹ ، ۱۰۸ .

دشمن میوزید ، پیروزی به دست آورد .[۳]

رسیدن تمیستوکلس

روکسانس ، سرکرده‌ی نوین نگهبانان ، دشمن سخت شخصی تمیستوکلس بود . با وجود مخالفت او ، تمیستوکلس آگاهی تازه‌ایرا که اززبان پارسی فراگرفته بود برای بدست آوردن دل شاه دریک مصاحبه‌ی شخصی به‌کار بست . اردشیر ادعای اورا باور کرد که پیامی‌را که به‌خشایارشا فرستاده بود ازروی خیرخواهی بوده و به وعده‌های بسیارش برای آینده اطمینان کرد . به او عنوان افتخاری « دوست شاه »، با فرمانروائی پاره‌ای‌ازشهرهای یونانی زیردست داده شد ؛ درعوض پشتیبانی‌دردربار ، درآمدهای شهرهای زیر به او سپرده شد : ماگنسیه به او پنجاه قنطار برای نانش می‌پرداخت ، میوس ماهی اورا فراهم‌می‌کرد ، لامپاسکوس‌می نامبردارش‌را ، پرکوته وسکپسیس کهن رختخواب وجامه‌اش را . اپیکسییس ، شهرب فریجیه ، کوشید که اورا در « شیرسر » بکشد ، ولی تمیستوکلس به سلامت به سکپسیس رسید . او در ماگنسیه ماند کارگشت و آنجا یك بانوی پارسی را به زنی گرفت که دخترش را به پرستاری دیدیمنه « مادر بغان » گماشت . درشهرهای گوناگون جشنهایی برپاشد ، چنان که مردم آن شهرها دیری به یاد داشتند ، ودرماگنسیه به نام خود سکه زد وروی آن پیکر اپولون ایستاده‌ی لخت بود ، همان بغی که داریوش پیش‌ازآن اورا گرامی‌داشته بود .[۴]

سیاهه‌ی باجگزاران از هرودوت

بطورکلی ، اردشیر از سیاستهای کارگزاری پدرش پیروی نمود . دربابل ، او

3 - Ctes. *Pers.*, Epit. 59-62; Aristot. *Polit*. v. 8. 14; Deinon, Frag. 21 (M); Duris. Frag. 8 (J); Diod. xi. 69; Just. iii. 1; Nepos *De reg*. i. 4-5; Aelian. *Var. hist*. xiii. 3.

4 - *IG*, Vol. I, No. 432; Charon Lampscen., *Hell*., Frag. 11 (J); Herod. viii. 109-10; Thuc. i. 135 ff.; Isocr. *Panegyr.* i54; Ephor., Frags. 189 ff. (J); Theopomp., Frags. 86-87 (J); Aristot. *Polit. Athen.* 10. 5; 25. 3; Neanthes, Frag. 17(J); Diod. xi. 54 ff.; Nepos *Themistocl.* 8 ff.; Strabo xiii. 1. 12; xiv. 1. 10, 40; Plut. *Themistocl.* 16. 27 ff.; *Fort. Alex.* 328 F.; Athen. i. 29 F.; xii. 533 D; Paus. i. 26. 4; Possis *Hist. magnes*. (*FHG*, IV, 483); Amm. xxii. 8. 4; F. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 74 ff.

فقط « شاه سرزمینها » بود ، گرچه اشتار بابل در یك سنگ یادبودی گرامی داشته شده است ، وبه نظر می آید کـه تا ٤٦٢ پریستاران بیل‌مردوك ازنو به مقام خود گماشته شده بودند و برخی از زمینهایشان را بـاز یافته بودند. [5] درچند نوشته‌ی مصری که از او مانده فقط یك عنوان ونام برای او به‌کار رفته ، ولی روی گلدانهایی که به چهار زبان نوشته دارد او عنوان « فرعون بزرگ »را افزوده است. [6]

وقتی کـه سیاهه‌ی رسمی باج را کـه در هرودوت داده شده [7] با شش صورت شهرستانها که داریوش داده ، باسیاهه‌ی خشایارشا ورسته‌نمای سپاههایش همبر کنیم، سیاهه‌ی باج هرودوت دگرگونیهای کارگزاری آشکاری‌را نشان میدهد. چنان که در زمان کورش بود ، بار دیگر بیست شهرستان درست شده بود ، ولی شمار بیشتر شهرستانهای داریوش با یکی کردن برخی از آنها کـه در گذشته از هم جدا بودند کاهش یافته بود. این جریان ، که میتوان در سیاهه‌ی سپاه خشایارشا پی آن را یافت ، و در سیاهه‌ی باجگزاران اردشیر با شتاب بیشتری پیش رفته ، بار دیگر از کاستن سرزمین حکایت میکند.

شهرستانهای شرقی

پارس دیرزمانی بود که دیگر باج نمی‌پرداخت. باج شهرستان پهناور ماد ، که اکنون پریکانی (گرگانیها) و« مردان کلاه‌راست » ، سکا تیگره‌خودا (سکائیهای تیزخود) رادربرداشت، به ٤٥٠ قنطار برآورد شده‌بود ، که به‌آن ١٠٠،٠٠٠ گوسفند و چراگاه ٥٠،٠٠٠ اسب نسائی برای شاه افزوده شده بود. شوش و سرزمین کاشیها ٣٠٠ قنطارمیپرداخت. ارمنستان با پاکتیکا وتا سرزمین کناردریای سیاه ٤٠٠ قنطار می‌پرداخت ؛ این شهرستان سالیانه ٢٠،٠٠٠ کره اسب نسائی برای‌مهرگان برای شاه

5- *MDOG*, XXXII (1906), 5; J. N. Strassmaier, *Actes du huitième congrès international des orientalistes* (1889), II, Sec. I. B (1893), 279 ff., No. 24.

6- J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), pp. 61, 89; M. Borchardt, *ÄZ*, XLIX (1911), 74 ff.

٧ - هرودوت ، دفتر ٣ ، ٨٩ و پس از آن.

میفرستاد.[۸] باج ماتینیها، ساسپیریها،[۹] و الارودیها به ۲۰۰ قنطار، موسخیها، تیبارنیها، ماکرونه ها، موسینوئکیها، و ماره ها به ۳۰۰ قنطار برآورد شده بود. هر پنج سال یك بار کولخیها « پیشکشی » از صد پسر و صد دختر میفرستادند که پیشینیان زیباروبان چرکس زمان ترکها بودند.

اگر دراین بخش نیرومند شدن فرمانروائی پارسیان که درسیاهه‌ی لشکریان خشایارشا آشکار بود بیشتر پیش رفته بود، یکی‌شدن شهرستانها درایران شرقی که در زمان پدر آغاز شده ودر زمان پسر ادامه یافته بود، خلاف این جهت را نشان میداد. کاسپیان، پاوسیکیها، پانتیماتیها، وداریتیها ۲۰۰ قنطار می‌پرداختند، سکاها و کاسپیها ۲۵۰ قنطار، پارتیها، خوارزمیها، سغدیها، و هریویها ۳۰۰ قنطار؛ این که چهارشهرستان داریوش به این‌ترتیب به صورت یك شهرستان درآمده دشواریهای سختی را در گرفتن باج یا از دست رفتن سرزمین را دراین مرز آشکار میسازد. بار دیگر، سه شهرستان‌پیشین‌دریك شهرستان به‌هم پیوسته‌اند که ساگارتیها، سارانگیها، تاامانیها، اوتیها، میکیها، و جزیره‌های تبعیدگاهی خلیج فارس را دربر دارد، واین سرزمین پهناور ۶۰۰ قنطار می پرداخت؛ افتادن نام ارخج ازاین سیاهه دلیل دیگری برای بدگمان شدن است. در مورد ساتاگیدیها، گنداریها، دادیکیها، و اپاریتیها، که باجشان ۱۷۰ قنطار است، دوشهرستان یکی شده است. باکتریه(بلخ) تا ایگلی ۳۶۰ قنطار می‌پرداخت؛ باج پریکانیها که پریها، روانهای پلید بیابانی، را می‌پرستیدند، واتیوپیهای آسیا درسیاهه به مبلغ نا ممکن ۴۰۰ قنطار داده شده‌است.

گنداریها برای آخرین بار همچو زیردستان باجگزار به پارسیان در سیاهه‌های اردشیر دیده میشوند،[۱۰] هرچند این سرزمین تا دوره‌ی مشهور تاریخ هند به نام گندهاره شناخته میشد. ولی هندیهای هندوش تا پادشاهی داریوش آخر وفادار ماندند، و داریوش با دادن بالاترین مقام به آنها پس از « ده هزار بیمرگ » که نگهبانان شخصی او بودند، از وفاداری وتوانایی جنگی آنها قدردانی نمود.[۱۱] تقریباً

۸ - سترابو، دفتر ۱۱، ۱۳ : ۷ - ۸ ؛ ۱۴ : ۹.
۹ - نیز نگاه کنید به هرودوت، دفتر ۴، ۳۷.
۱۰ - همان کتاب، دفتر ۳، ۹۱. ۱۱ - اریان، انابسیس، دفتر ۳، ۱۱ : ۵.

تا پایان سده‌ی پنجم به اندازه‌ی کافی تماس با غرب بود که هرودوت میتوانست بگوید که ازحیث شمارهندیها خیلی بیشتر ازتمام ملتهایی بودند که یونانیها می‌شناختند،[۱۲] که آنها به خاوندان پارسی خود سنگین‌ترین باج را می‌پرداختند (۳٦۰ قنطار گرد طلا)،[۱۳] که سگهای هندی درلشکر پارسی به‌کار میرفت،[۱۴] و این که درزمان او چهار دیه بابلی را برای نگاهداری آنها کنار گذاشته بودند.[۱۵] او دگرگونی در کاورزی جنگی را ازآریاهای گردونه‌ران که درحماسه‌های هندی ستایش شده‌اند به سواران که با آنها درهم آمیخته اند یاد نموده، در حالی که تا سال ٤۸۰ دسته ی هندی از سوار و پیاده تشکیل شده بود.[۱٦] هرودوت از مورچه های شگفت آور بزرگ سخن میگوید که در بیابان زر را از زمین بیرون می‌آورند وبومیانی را که میخواستند آن را بدزدند ناچار میکردند که از ترس جانشان بگریزند،[۱۷] ولی از تیره‌های هندی که آن ور مرز پارسی زندگی میکنند آگاهی اندك دارد؛ او در باره‌ی هندیهایی شنیده است که هیچ جانداری را نمی کشند[۱۸] و همچنین از پنبه ی درختی ی شگفت آوری که دیگران از آن لباسهای خود را می‌بافند.[۱۹] ولی از تاکسیلا، شهر عمده ی هندوش، که داشت به تندی جای پیوکلا، پایتخت پیشین گندهاره، را میگرفت هیچ یادی نمیکنند.

بابل

پس ازآخرین شورشش، بابل به آسور پیوسته شده وهویت خود را از دست داده بود. پرداخت آن به سیم بالاترین پرداخت درشاهنشاهی بود (۱۰۰۰ قنطار)، و «پیشکش» سرشکسته کننده‌ی آنها پانصدپسربود که آنهارا خواجه‌سرا میکردند. بارآوری‌خاکش ونزدیکی‌اش به شوش در روزگاری که باربری خوراك روی‌خشکی

۱۲ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۹٤؛ دفتر ۵، ۳۰۰.
۱۳ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹٤.
۱٤ ـ همان کتاب، دفتر ۱، ۱۹۲.
۱۵ ـ همان کتاب، دفتر ۷، ۱۸۷.
۱٦ ـ همان کتاب ۸٦؛ دفتر ۸، ۱۱۳.

در فاصله‌های دراز تقریباً تا ممکن بود بردوش بابل بار خرد کننده ی فراهم کردن خواربار را برای دربار درچهار ماه سال گذاشته بود . هرودوت میگوید که در زمان او ، هنگامی کـه تریتانتخمس ، پسر ارتابازوس ، شهرب بود ، این شهرستان روزانه یك «ارتبه» سیم به او میداد . روستائیان نیز باید علوفه‌ی اسبهای جنگی، هشتصد نریان و شانزده هزار مادیان او را فراهـم کنند ؛ چهار دیه بزرگ نیز برای دادن خوراك به سگهای هندی او از پرداختهای دیگر آزاد شده بودند .

هرودوت داستانی دارد که در روزگار پیشین بابلیها زنهای جوان را حراج میکردند و از پولی که ازحراج زیباررویان به دست می‌آمد برای زشت‌رویان ودوك فراهم می آوردند ؛ این داستان شاید اصل درستی نداشته باشد ، ولی این گفته‌ی او باید راست باشد که آن زمان بومیان بابل برای جلوگیری از این که دخترانشان رنج تجاوز بکشند و به شهرهای بیگانه کشانده شوند ، آنها را همچو روسپیان وقف پرستشگاهها میکردند ، زیرا از زمان گشوده شدن کشور به دست پـارسیان مردم عـامی چنان از سرورانشان بدرفتاری دیده بودند کـه خانواده‌های آنها تباه شده بودند .[۲۰]

ورارود و مصر

ورارود ، که یك نسل پیش‌از بابل جدا شده بود و اکنون افزون برفلسطین‌ـ سوریه قبرس‌را نیز دربرداشت ، باج‌ثابتی به مبلغ ۳۵۰ قنطار می‌پرداخت .[۲۱] لیبیه، که سیرنه و برکه را دربرداشت ، بار دیگر به مصر پیوسته شده بود ، و باج این شهرستان گسترش‌یافته به ۷۰۰ قنطار برآورد شده بود ، که سود درآمد از اجاره‌ی ماهیگیری دریاچه‌ی موئریس و ۱۲۰۰۰۰ پیمان غله‌ایرا که به پادگان پارسی در سپیددژ ممفیس ومزدورانی چون یهودیان الفانتین داده میشد باید به‌آن افزود . هر سه سال جشیهای مرز «پیشکش» خودرا می‌آوردند : دوخوئنیکه (پیمان) زر ناب،

۲۰ ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ .

۲۱ ـ در ٤٦۲ از بیل شونو ، فرماندار ورارود می‌شنویم (کتاب نامبرده‌ی شتراسمایر ، شماره‌ی ۲۵) .

دویست الوار آبنوس ، پنج پسر ، و بیست دندان فیل .

عربستان

عربستان ، که دیرزمانی آن را همچو یك شهرستان باج‌پرداز رها کرده بودند ، « پیشکش » سالیانه‌ی هزار قنطار کندر می‌آورد . هرودوت میگوید که مارهای بالدار و شیبا از درختان کندر نگهبانی میکنند و آنها را میتوان فقط با سوزاندن بخور دور راند . مرّ بدست‌آوردنش آسان است ، ولی کسیلا در دریاچه‌های پایاب میروید که جانوران شب‌پره‌مانندی آن را نگهبانی میکنند و با پوشاندن تن و چشم با پوست میتوان از آنها دوری گزید . دارچین (یك واژه‌ی فنیقی) ساقه‌ای ست که پرندگان بزرگ - رخ داستانهای بعد - به آشیانه‌های گلی بر صخره‌های بلند میبرند ؛ عربها چنجه های بزرگ گوشت بیرون میگذارند که این پرنده‌ها ببرند ، ولی سنگینی اینها آشیانه را می‌شکند و دارچینی که می افتد ورچیده میشود . لادن از ریش بز نر گرفته میشود . دو نژاد گوسفند هست ، یکی دنبه‌ای به پهنای هیژده گره دارد ؛ دیگری دمش پنجاه و چهار گره درازی آن است ؛ شبانان برای همراه بردن آنها دوچرخه زیر دمشان میگذارند .[۲۲]

از این داستان بافی رهسپاران ، که جوی حقیقت در بر دارد ولی دادوستد- گران نبطی آنها را برای ترساندن بیگانگانی که شاید به بودن دادوستد پرسود ادویه‌ی خوشبو باعربستان جنوب غربی دردست آنها رشك می‌بردند ، عمداً ورساخته بودند ، اکنون به نوشته های بومی برمیگردیم . خط الفبائی در شبه‌جزیره‌ی سینا در سده‌ی هیژدهم آغاز شد وقتی که یکی از بومیان الفبای ناقص بدون وا که را که پیش از آن در مصر برای نامها وواژه های بیگانه درست شده بود برای زبان خودش به‌کار برد ؛ نامهای بومی به این نشانهای « نگار نویسی » داده شد ، و ارزش حرفی آنها براصل « آغاز واجی » معین شد .[۲۳] درحالی که صورتی که ازآن الفبای خود ما بیرون آمده در فنیقیه پرورش یافت ، صورت دیگری در سده‌ی هشتم در

عصیون جابر ، بندر سلیمان در دریای سرخ ، دیده میشود . تامیانه‌ی سده ششم مردم دیدان ، دردل بیابان عربستان شمالی ، برای گویش عربی شمالی خودشان این صورت خط پرورش یافته در سینارا برای دیوارنویسهای زمخت خود به کار میبردند . یکی از این نوشته‌ها نام یك شاه دیدانی را به ما میدهد.[۲۴] یك مهر استوانه که در انا در میانه‌ی فرات درست پیش از آن که به بابل در آید پیدا شده دادوستد در این جهت و نفوذ بابل‌را درفرهنگ عربی نشان میدهد.[۲۵] یك مهره‌ی خزدوك با این نوشته‌ی دیدانی ، « اداد بزرگ است ، » رابطه‌ی همانندی را بامصر نشان میدهد.[۲۶] چند دیوارنویس دیگر به دست آمده که بیشتر آنها از دیدان ، العلی کنونی ، ست .[۲۷]

کهن‌ترین صورت این خط که به نام ثمودی خوانده میشود ، به خط اصلی سینا حتی نزدیکتر است وفرض شده که از همان زمان است ، ونوشته های کوتاهی از آن نزدیك تمه یافت شده است . گروههای خانوادگی داریم ، مانند « نام او ابن فگیع است » ؛ « نشان او ، ابن فگیع » ؛ « به سمرفه ، او نامش را داده است » ؛ « یکفوریل نشانش را داده است . » این نوشته غیر منتظر است : « به بیاثر ، پسر گیلف ، او در رنج عشق است . » «به سمده ، او اینجا چادر زد ، » « رهیمیل ، پسر بوسرات ، در دیدان چادر زد ، » و « کاروان » گواه بر دادوستد بیابان است .[۲۸]

دیوارنویسهای دیگر پرتوی بر دین آنها می‌افکنند . این نوشته : « ناميل ، پسر هفراز . الله بلند جایگاه است » مارا هزار سال پیش از محمد با خدای مسلمانان آشنا میسازد . درنام «سمده» نام «سام» ، «سلم» ای که ازسنگ معروف تمه باآن آشنا هستیم ، گرامی داشته شده ؛ به او پاسخ داده شده : «سلم خدای پستی ست ، »

24 - A. J. Janssen and R. Savignac, *Mission archéologique en Arabie* (1902 - 22), No. 138 (که ازاین پس با نشان *JS* یاد میشود) .

25 - W. H. Ward, *Seal Cylinders of Western Asia* (1910), Figs. 768, 1207, 1211; D. H. Müller, *Epigraphische Denkmäler aus Arabien* ("Denkschriften der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften," Phil. - hist. Klasse, Vol. XXXVII [Wien, 1889]), Pl.V.

26 - M. S. R. Cohen, *Documents Sudarabiques* (1934), Nos. 34—35; روی مهری از سنگ گرانبها Müller, *op. cit.*, Pl. V, No. 20.

27 - H. Grimme, *OLZ*, XXXV (1932), 753 ff.; F. V. Winnett, *A Study of the Lihyanite and Thammudic Inscriptions* (1937), pp. 10—11, 49—50.

28- *JS*, Nos. 557, 573, 376, 495, 561, 517, 513, 580.

«خدای پلیدی ست سلم.» شاید این همچشمی میان ایزدان تیره‌ها دلیل این باشد که نامیل پافشاری دارد که الله بلند جایگاه است.[۲۹]

هرودوت میگوید که تنها بغان عربی اوروتالت و الیلت هستند، که نخستین آنها برابر دیونیسوس، و دومی افرودیت است. پرستندگان این بغها موی خود را می برند و دو طرف پیشانی را مانند بغ میتراشند. پیمانی که آنها می بندند، نگهداشتن اش بر دوستان و هم‌تیره‌هایشان بایسته است؛ یك شخص سوم، میانجی، انگشت دوم را باسنگ تیزی می‌برد؛ با تکه‌ای از روپوش هریك او خون را روی هفت سنگ که میان آنها نهاده شده می‌مالد، وآن دو بغ را درمیخواند.[۳۰]

پیش از پایان این سده، چنین به نظرمی آید، شاهان لحیان جایگزین شاهان دیدان درخود دیدان شده بودند؛ چند نوشته از آنها، که به صورت کهنه‌تر خط نوشته شده، نیز درحجره نزدیك آنجا یافت شده‌است. نوشته‌های نمونه ازاین نوع است: «عبد منات امین است؛ اورا خدایا زندگی دراز و بخت خوش ببخشا»؛ «کارگران را فراوانی بخش»؛ «بیل سمین صخره‌را تقدیس کرده تاهیچ زنی ازآن بالانرود ــ از باهیانی پریستاربانو»؛[۳۱] «نیران، پسر هدیرو، نام خودرا در روزگار جشم، پسر شهر، وعبد، فرماندار دیدان، کند»؛زمان این نوشته نزدیك به واقع معین است، زیرا این همان جشم عرب، دشمن نحمیا ست.[۳۲]

شهرستانهای آسیای کهین

وضع خاص کیلیکیه، که بار دیگر زیر فرمانروایی یك «سیه نسیس» بومی ست، درباجی که می‌پردازد دیده میشود. از ۵۰۰ قنطاری که گردآورده شده، ۱۴۰ قنطار برای پرداخت نگهبانان سوار بومی در محل نگاهداشته میشد؛ یك «پیشکش» دیگر یك اسب سفید برای هریك از ۳۶۰ روز سال بود. در مرز میان کیلیکیه وسوریه، پوسیدیوم بود، که گفته میشد بدست امفیلوخوس، پسر امفیاراوس

29- *Ibid.*, Nos. 450, 519, 546, 548; cf. Winnett, *op. cit.*, pp. 18 ff., 50.

۳۰ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۸.

31- *JS*, Nos. 8, 264, 319, 64; Winnett, *op. cit.*, pp. 11 ff.

بنیاد گذاشته شده، و او یك ایزد محلی کیلیکی بود که در زمان کهن با ایزدان یونانی همسان شناخته شده بود. [۳۳]

کاپادوکیه و «سوریها»ی آن - همچنین ماریاندینیها، پافلاگونیها، و تراکیهای آسیا یا بیتینیها - با یونانیهای هلسپنت درهم آمیخته ویکی شده بودند؛ «یونیه‌ی دوم» پیشین نزد یونانیها عموماً به نام داسکیلیوم شناخته میشد، و این شهرستان بزرگ ۳۶۰ قنطار باج میپرداخت. خود یونیه نیز یونانیهای ماگنسی و ایولی، وهمچنین کاریها، لیکیها، میلیها، و پامفیلی‌ها را دربر داشت، که دیگر شهرستان کرکا را تشکیل‌نمیدادند. این واحد گسترش‌یافته‌ی کارگزاری میتوانست ۴۰۰ قنطار بپردازد، درحالی که ۵۰۰ قنطار برای شهرستان ساردیس، که اکنون افزون برلیدیها، نیز میسیها، لاسونیها، کابالیها، وهیگنیها را در برداشت، خیلی زیاد نبود.

از روی گفته‌ی هرودوت، لیدیها، کاریها، کاونیها، و میسیها همه به یك زبان سخن میگفتند، [۳۴] ولی خطی که باآن مینوشتند درست یکسان نبود. اززمانی که یونانیها الفبای خودرا ازفنیقیها گرفته بودند دیری نگذشت، اقلا درمیانه‌ی سده‌ی هشتم، که فریجیها به‌نوبه‌ی خود الفبارا از یونانیهای‌شرقی گرفتند؛ میداس«زرین»، دشمن سارگون آسوری، [۳۵] نوشته‌ای درتیانا درکاپادوکیه و برآرامگاهش درشهر میداس از خود باز گذاشته بود. چون زبان او هندواروپائی بود، صداهای همانند باحرفهای همانند به‌آسانی بازنموده میشد. کمی دیرتر، پامفیلیها یك صورت غربی الفبارا برای زبان قفقازی خود به عاریه گرفتند. [۳۶]

سه ملت قفقازی‌زبان دیگر از اصل دیگری پیروی کردند؛ آنها حرفهایی را به عاریه گرفتند که تقریبا فراخور صداهای زبانشان بود، ولی برای واکه‌های

۳۳- هرودوت، دفتر ۳، ۹۱؛ خلیج میریاندی، هرودوت، دفتر ۴، ۳۸.

۳۴- همان کتاب، دفتر ۱، ۱۷۱-۷۲.

35- Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 221 ff., 422.

36- V. E. Gardthausen, "Kleinasiatische Alphabete." *PW*, XI (1921), 601—12; W. Brandenstein, " Kleinasiatische Ursprachen, " *PW*, Supplementband, VI, (1935), 165—81.

بسیار و برای صداهای غنه یا واکه های غنه که زبانشان از آنها پربود حرفهای تازه‌ای‌را سازگار کردند یا ازخود درآوردند . از اینها ، نخستین زبانی که نوشته شده زبان کاریها بود ، که بیشتر ازراه نامهای کنده‌ی سربازان مزدور که درخاندان بیست وششم درمصر خدمت میکردند و از راه چند سکه و کتیبه‌های رسمی دیگر از پیشترین زمان هخامنشی باآن آشنا هستیم .[۳۷]

لیدیها الفبای بیست وشش حرفیشان‌را از رودس عاریه کردند یا با زبان خود سازگار ساختند ؛ نوشته های کوتاه از گلدانها یا از ساختمانها از زمان شاهان بومی ست ، ولی همه‌ی نوشته‌های درازتر از دوره‌ی هخامنشی ست . نوشته‌ای از ساردیس ، که در زمان اردشیر دوم نوشته شده ، به دو زبان است ، آرامی و لیدی ، و بـه خواندن زبان لیدی کمک میکند ؛ ولی هنوز نمیتوان صریحا گفت که این نوشته‌ها آزادانه خوانده شده است .[۳۸] بیست ونه حرف زبان لیکی چیزهای مشترك بسیار با لیدی دارد ، ولی فقط حرفهای آغازی نام پادشاهان و نقشهایی کـه از این حرفهای آغازی روی سکه‌ها درست کرده‌اند بکار رفتن این خط را به آن زودی نشان میدهد ؛ نوشته‌های حقیقی‌را ، که تا کنون صدوپنجاه تا از آنها به دست آمده ، باید از نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم یا از سده‌ی چهارم دانست .[۳۹]

همه‌ی این نوشته‌ها هنوز زیر بررسی هستند تـا رمز خواندن آنها به دست بیاید . ارزش حرفهای این خطها را میتوان ازنوشته‌های کوتاه دو زبانی ، یونانی و لیدی ، یونانی و لیکی، یونانی وآرامی ، یا از نوشته‌ی نامهای یونانی و ایرانی به‌آن خطها دریافت. این‌حرفها معنای‌چند واژه‌را معین میکند وازاین‌راه میتوان نگاهی

37- A. H. Sayce, *Transactions of the Society of Biblical Archaeology*, IX (1893), 112 ff.; *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology*, XVII (1895), 39 ff.; F. Bork, *Archiv für Orientforschung*, VII (1931), 14 ff.; J. Friedrich, *Kleinasiatische Sprachdenkmäler* (1932), pp. 90 ff.; W. Brandenstein, "Karische Sprache," *PW*, Supplementband VI (1935), 140—46.

۳۸- اکنون این نوشته‌ها در کتاب زیر گردآوری شده است : W. H. Buckler, *Sardis*, Vol. VI, Part 2 (1916—24).

۳۹- در کتاب زیر گردآوری شده است : E. Kalinka, *Tituli Asiae Minoris*, Vol. I : *Tituli Lyciae lingua Lycia conscripti* (1901).

به ساختمان این زبان انداخت. باوجود شباهتهای فریبنده‌ای که به زبانهای هندواروپائی دارند، تقریبا یقین به نظر می‌رسد که بازبانهای قفقازی سر و کار داریم، شاید از خویشان دورخلدی و ختی حقیقی. این از آنجا پیدا ست که صداهای غنه و واکه‌های غنه ـ شده‌ی بسیار به کار رفته و همچنین از ارزش پاره‌ای از صداها که درفاصله‌ی میان دو صدا واقع شده‌اند پیداست که هنگام نوشتن نامهای بیگانه به این زبانها در گزینش ب یا پ، د یا ت، گ یا ك به دشواری برخورد میکردنـد. این حقیقت بازهم روشنتر در دستور زبان دیده میشود، اگر بتوان آنرا دستور زبان خواند، چون صرف به مفهوم ما درآن نیست، زیرا جنس در آن نیست بلکه میان جانـدار و بیجان فرق گذاشته میشود، ودر زمانواژه‌ی آن فرقهایی بازشناخته و نشان داده میشود که با وجه و زمانی که ما با آن آشنا هستیم فرق دارد.[۴۰]

هرودوت برخی از ویژگیهای کاونیها را، که از این گروه ملتها هستند، ذکر میکنند. آنها به این شهرت داشتند که سرگرمی وخوشگذرانی عمده‌شان در بزمهای میگساری بود که مردان، زنان، و بچه‌ها در گروه های جداگانه برگزار میکردند. یك آذین شگفت آوری نیز داشتند که با سلاح وسازوبرگ کامل دینهای بیگانه‌را بیرون میکردند، وهوا را با شمشیرشان میزدند تا بغان بیگانه را ازمرزهای خود دور برانند.[۴۱]

باجهای ویرانگر

از شهرستانها نهری از سیم پیوسته به مرکز روان بود، کـه هرودوت آنرا ۹،۸۸۰[۴۲] قنطار اوبوئی به شمار آورده، که فرض میشود هرودوت آنرا از ۷،۶۰۰ قنطار بابلی به این مبلغ تبدیل کرده است. اگر نسبت زر را به سیم چنان که هرودوت گفته سیزده به یك بگیریم، گرد زر که از هند می‌آوردند ٤،٦٨٠ قنطار اوبوئی

40- A. Torp, *Lykische Beiträge* (1898–1901); T. Kluge, *Die Lykische Inschriften* (1910); F. Bork, *Skizze des Lükischen* (1926); G. Deeters, «Lykia,» *PW*, XXVI, 2282 ff.

٤١ ـ هرودوت، دفتر ۱، ۱۷۲.

٤٢ ـ همان کتاب، دفتر ۳، ۹۵؛ دستنویسها ۹،٥٤۰ دارند.

میشود ، که جمع کـل را به ۱٤٫٥٦۰ میرساند . تغییرهای اخیر خود ما در ارزش زر به اشکالات تغییرهای باستانی افزوده میشود وحساب کردن آن مبلغ را به پول کنونی ناممکن میسازد ، ولی اگر آن را پیرامون بیست ملیون دلار بگیریم ، و ارزش خرید آن را چند برابر بیشتر ، میتوانیم تصوری از ثروت پادشاه پارسی به دست آوریم .

فقط اندکی ازاین مبلغ گزاف را هرگز به شهرستانها باز میگرداندند . رسم بود که این زر و سیم را میگداختند و آن را در جره‌هایی میریختند ، وسپس آنها را می‌شکستند و شمشها را انبار میکردند . فقط یك قسمت کوچکـی از آن را سکه میزدند ، و آنرا هم معمولا برای خریدن سربازهای بیگانه یا سیاستمداران بیگانه به کار می‌بردند . این‌سان ، با وجود کانهای این‌فلزهای گرانبها که بتازگی در آنها کار شده‌بود ، زر و سیم شاهنشاهی به‌تندی رو به خشك‌شدن میرفت ؛ سندهای بابلی گواه روشنی بر کاهش بکاررفتن فلزهای گرانبها ست . تا زمانی ، اعتبار ، ادامه‌ی سوداگری را ممکن‌میساخت ، ولی‌خواستارشدن احمقانه‌ی خود سیم درپرداخت باجها شمار روز-افزونی از ملکداران را به دامان وامدهندگان نابکار انداخت ، که در برابر گروگان پول‌میدادند - وآن گروگان بکاربردن واقعی کشتزارها و بردگان بود ، که این‌سان خدمتگزاری آنها تا آزاد شدن نامحتمل گروگان از دست میرفت . همچنان که پول سکه درپی انباشته شدن آن در دست وامدهندگان کمیاب میشد ، اعتبار تورم را افزایش میداد ، وبه تندی قیمتهای بالارونده وضع را تحمل‌ناپذیرتر میساخت .

دگرگونیهای تند و کارگر که به دست خشایارشا روان میگشت و از چند سندی که پس از ویران شدن بابل درآنجا باز مانده است بطور محوی پیدا ست ، با شدت بیشتری در سندهایی‌از دوره‌ی پادشاهی‌اردشیر که شمار آنها کمی بیشتراست دیده میشود . برای نخستین بار ، بخش بزرگی از زمینهایی که طبق رسم ملکداری شاروندان نگاهداشته میشد در دست پارسیان افتاده است ، هرچندگاهی از «سهمی» که هنوز مال‌دارنده‌ی پیشین ملك‌است میشنویم . هیأت وچرگران رو به این‌میرود که بیشترینه‌شان ازپارسیان باشد . پایوران تازه به شمار بسیار پیدا میشوند (عموماً با عنوانهای پارسی) ، و کارمندان آنها نامهای پارسی دارند (گرچه پدران آنها

ممکن است نامهای بابلی درست داشته باشند) ، ولی چه بسا از کارمندان زیردست که از بردگان‌اند . بابل براستی چند- زبانی شده، چون نامهای ایرانی ، مصری ، ارامی، وعبری معمول شده است . طبعاً، نخستین علاقه‌ی ما به کوچ‌نشین بزرگ یهودی‌ست، ولی گروههای نژادی دیگر در «سرای تیریان ،» در«سرای کیمریان ،»و سراهای دیگر ماندگار شده اند . ولی مهمترین تغییر بستن باجهای تازه به دست پایوران نوین است . در تخت جمشید نمایش رژه‌ی ملتهای زیردست را دیدیم که پیشکشهای خود را برای جشن سال نو نزد داریوش و خشایارشا می‌آوردند . سندهای بابلی پشت این صحنه را نشان میدهند ، « پیشکش برای سرای شاه » همچو چیزی کــه باید انتظارش را داشت به باجهای کمرشکن دیگر افزوده گشته و بدون یادآوری دیگری در جمع کل گنجانده شده است . میتوانیم به بینیم که ملکداران برای دادن باج و « پیشکش » از وام دهندگان زالوصفت همچو خانواده‌ی موراشو در نیپور ، کــه از پیش‌آمد ، دفترهای آنها را در دست داریم ، پــول به نرخ صدی چهل در سال (دوبرابر صدی بیست میزان از زمان حمورابی) وام میگیرند . درعین حال ، زمینهایی که گرو گذاشته شده بود به دست وام‌دهندگان نابکار کشت میشد و سود آنرا می‌بردند تا آن که بکلی از دست دارندگان اصلی بیرون میرفت . زمانی که در اثر فروگذاری از پرداخت باج کشتزارهای دیگری به دولت برگردانده میشد، پایوران رشوه‌خوار آنها را به همین وامدهندگان تبهکار اجاره میدادند ! ملکداران پارسی هم وضعشان بهتر از بومیها نبود و از این باجهای خانه ویران‌کن معاف‌نبودند . نتیجه‌ی ناگزیر آن این بود کــه سراسر این دوره با داستان شورشهای مردمان زیردست ستمدیده پر شده است .

راههای شاهنشاهی

تا زمانی شهرستانهای ناخرسند را به زور سپاه و کارگزاری‌ای که هنوز کارآمد بود زیرفشار نگاه می‌داشتند . یکی از مؤثرترین وسیله‌ها دراین دستگاه زیرفشار- گذاشتن قسمت آگاهی بود ـ که پارسیان « انگریئون » (انگلیون) میخواندند ـ که به وسیله‌ی آن خبرها را در سراسر شاهنشاهی تند میرساندند . هر پیکی یك

روز سواره میرفت ؛ در ایستگاهی که شامگاهان به آن میرسید یك اسب دیگر با جانشین او آماده بود . روز و شب ، بدون توجه به وضع هوا ، بریدها پایتخت را با دورترین بخشهای شاهنشاهی در تماس نگاه میداشتند .[۴۳]

آنها از جاده‌های کوبیده‌ی پررفت‌وآمد میرفتند ـ گواین که بزور میتوان آنها را جاده نامید، زیرا درحالی که اسوریان ، اقلا نزدیك شهرها ، جاده‌های سنگ فرش با میل‌سنگ داشتند،[۴۴] هیچ نشانی نیست که پارسیان از این حیث هم از آنها پیروی کرده بودند همچنان که در به همنویسی میان پایوران شهرستانها با دربار از آنها تقلید نموده بودند . از یك سند رسمی دیگری هرودوت برای ما « راه شاهانه » را وصف‌میکند ، که از راهزنان پاك بودو ماندنگاههای خوب برای شب (کاتالیسیس) و ایستگاههای برید برای اسبهای تازه‌نفس داشت . مانند راهنماهای همانند درجاده‌ی جنوبی‌تر به شرق ، که کسنوفون برای « انابسیس » خود به کار برد و بدبختانه برای « کاتابسیس » اش نـداشت ، مانند « ایستگاه های پارتی » ایسیدور خاراکسی و « ایتی‌نراریا »ی رومی در زمانهای بعد ، فاصله‌هـا به « ستائموئی » ، « ایستگاه ، منزل » ، و نیز به پرسنگ ، از یك ایستگاه برید تا ایستگاه دیگرداده شده است . هرودوت پرسنگ را به ۳۰ «میدان » ، $۲\frac{۱}{۲}$ میل ، برآورد میکند ؛ درواقع ، مانند فرسخ کنونی ، آن مسافتی ست که پیاده در یك ساعت میرود . برآورد او از یك روزسفر میانگین ، ۱۵۰ میدان یا اندکی کمتر از ۱۹ میل ، شاید زیاد گزافگویی نباشد .

از ساردیس ، با راهش به کرانه‌ی اژه ، جاده‌ای به درازی ۲۰ «میدان» ، $۹۴\frac{۱}{۲}$ پرسنگ (۲۳٦ میل) ، از میان لیدیه و فریجیه به رود هالیس میرفت ، کـه بسیار نزدیك به مسافت واقعی آن است . پیش از آن که از رودخانه بگذرند ، تنگه‌ای بود که ازیك دژ استوار نگهبانی میشد .ظاهراً پل[۴۵] پیشین آن را متروك گذاشته بودند .

از هالیس این جاده ازمیان کاپادوکیه با یك دور بزرگ میگذشت، که گواه

۴۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۸ ، ۹۸ ؛ کسنوفون ، پرورش کورش ، دفتر ۸ ، ٦ : ۱۷-۱۸ .

44 - Olmstead , *History of Assyria* , pp . 271 , 334 , 556 .

۴۵ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۷۵ .

براین حقیقت تاریخی ست که زمانی مرکز جاده پایتخت ختیها بوده، و آنگاه به مرز کیلیکیه میرسید، که آنجا دو تنگه از دو دژ نگهبانی میشد. این به طور روشنی «دروازه‌های کیلیکی» را وصف میکنند، ولی مسافت پیموده ـ ۲۸ «میدان»، ۱۰۴ پرسنگ، ۲۶۰ میل ـ ناممکن است. در این بخش روی زمین دشواریهای بیشتری از بخش پیشی نیست، ولی مسافت واقعی فقط نصف آن است. از روی گفته‌ی هرودوت، این جاده سپس به درازی فقط سه میدان، $15\frac{1}{2}$ پرسنگ، ۳۸ میل، از میان کیلیکیه میگذشت ـ که این مسافت درست به اندازه‌ی مسافتی که از میان دشت آسان گذر از دروازه‌های کیلیکی به دروازه‌های امانوس است نبود.

آنگاه باید انتظار داشته باشیم که از میان سوریه‌ی شمالی و بین‌النهرین این راه را ادامه دهیم، ولی بجای آن از مرز کیلیکیه و ارمنستان از فرات میگذریم. این ناممکن است، زیرا کیلیکیه هرگز تا فرات استنیده نبود، و بوسیله‌ی تمام کوهستان انتی‌توروس از آن جدا میشد. ولی اکنون، درمی‌یابیم که چه پیش آمده. هرودوت از پیرامون جایگاه شهر مازاکا، که بعدها قیصریه‌ی کاپادوکی خوانده میشد، از راه دیگری رفته که از این جاده جدا میشد و به جاده‌ی جنوبی میرفت که کورش کهتر این جاده را برای رسیدن به دروازه‌های امانوس پیش گرفته بود. سپس هرودوت به جاده‌ی اصلی که آن ور ملیتنه ازفرات میگذشت برگشته بود؛ این سرهم کردن این دو جاده است که مسافت دراز ۲۶۰ میل را میدهد.[۴۶]

جاده‌ی شاهانه از گوشه‌ی جنوب غربی ارمنستان فقط به مسافت ۱۵ میدان، $56\frac{1}{2}$ پرسنگ، میگذشت که به الازیر ـ هارپوت برسد، و آنگاه بسوی جنوب از میان دو گردنه‌ی بلند از میان رشته کوه مانع، با چشم‌انداز زیبائی از دریاچه‌ی گلجیك که گرد آن را برف فراگرفته، میگذشت. دژ نامبرده شاید همان دژی‌ست که در گردنه‌ی اصلی برپا بوده است.

پس‌ازآن، مسافت دراز ۳٤ میدان، ۱۳۷ پرسنگ، ازمیان ماتینه است. از

٤٦ ـ این گونه سرهم کردن دو جاده‌ی جایگزین هم را با یکدیگر چیزی ست که در راهنماهای زمانهای دیرتر نیز به‌آن برمیخوریم.

چهار رودخانه باید باقایق گذشت ، که سه‌تای نخست آنها «دجله» نام دارد . یکی از آنها ، دجله‌ی‌غربی ، ازارمنستان می آید، که ازیك آبراهه‌ی زیرصخره‌ای بیرون می‌آید وازرشته کوه مانع ازمیان یك چشم‌انداز وحشی به امیدا ـ دیاربکرمیگذرد، وآنجا جاده از رودخانه رد میشود . ازاینجا جاده کرانه‌ی شمالی را دنبال میکند تا پیوستگاه دجله‌ی غربی با شاخه‌ی شرقی که سرچشمه‌اش در ماتینه درجنوب غربی دریاچه‌ی وان است . «دجله»ی سوم زاب بالاست ، که آب فراوانش را یك رهسپار شتابنده به‌آسانی میتواند از روی اشتباه یك شاخه‌ی دیگر دجله بگیرد ؛ ازاین‌نهر در اربلا که زمانی پایتخت اسور بود گذر میکردند . رودخانه‌ی بعدی که از آن میگذشتند گیندس (دیاله) بود ؛ سپس سفری از میان سرزمین کاشی (۱۱ میدان ، ۴۲$\frac{1}{2}$ پرسنگ) رهسپار را به رود کواسپس و شوش باکاخ ممنونی‌اش میرساند .[۴۷]

دراین نقطه هرودوت شرح جاده را به پایان میرساند . درزمان دیرتر کتسیاس سراسرجاده‌ی شرقی ـ غربی را از افیسوس تا بلخ و هند شرح داده ،[۴۸] ولی این‌شرح از میان رفته است . کسنوفون شاخه‌ی مهم جنوبی را شرح میدهد که جنوب شرقی ازمیان آسیای‌کهین میگذشت ، به‌کیلیکیه سرازیر میشد و سوریه شمالی را میان‌بر میکرد، سپس از کنار فرات پایین میرفت تا بابل وازمیان دشت به شوش میرسید .[۴۹] اگر به این جاده‌ی آخری امتداد جنوبی جاده‌ی بزرگ شرق باستانی را از میان سوریه و فلسطین به مصر بیفزاییم ،[۵۰] شاهراههای شاهنشاهی پارسی را ، که همان اندازه برای دادوستد مهم بود که برای حکومت ، دنبال کرده‌ایم .

۴۷ ـ هرودوت ، دفتر ۵ ، ۵۲ ـ ۵۳ .
۴۸ ـ کتسیاس ، پارسیان ،خلاصه‌ی ۹٤ .
۴۹ ـ کسنوفون ، انابسیس ، دفتر ۱ .
50 - Olmstead , *History of Palestine and Syria*, pp . 43 ff.

فصل بیست و دوم

پیروزی از راه تدبیر

کیمون و پریکلس در آتن

از زمان پیروزی بزرگ در اوریمدون ، کیمون همچو راهنمای سیاست آتن شناخته شده بود . زمانی که بردگان سپارتی شوریدند ، او آتنیها را واداشت که طبق شروط هم پیمانی جنگی کـه در پلاتیه تشکیل شده بود سپاهیانی به یاری سپارت بفرستند ، زیرا به نظر او باوجود اتحادیه‌ی دلوس ، که به کمك خود او سازمان یافته بود ، هنوز اتحادیه‌ی هلنی وجود داشت . ولی کسان دیگری درسپارت بودند کـه طرز دیگری فکر میکردند ؛ کمك پیشنهاد شده‌ی آتن بطور توهین آمیزی رد شد ، وسربازان آتنی‌را به‌میهن خود پس‌فرستادند . با این وضع آشکاربود که بی‌اطمینانی روز افزون میان سپارت و آتن به جای باریکی خواهد کشید . میشد دلیل آورد که سپارت خودش هم پیمانی جنگی را واخوانده است ؛ در ٤٦٢ هم پیمانیهای تازه‌ای با تسالی وبا ارگوس به‌وجود آمده بود ، که هردو آنها هنگام جنگ با «بربرها» به بدنامی طرفدار پارسیان شناخته شده بودند .

نفوذ کیمون ، که هنوز به سیاست دوستانه‌اش نسبت به سپارت چسبیده بود ، کاهش یافت ، و محافظه کاران زیر رهبری او تسلط خودرا از دست دادند . افیالتس دموکراتها را به قدرت رسانید . با پیروزی آنها کیمون در بهار ٤٦١ به تبعید رفت . ولی معنایش این نبود که آتن آماده شده بود که به‌طرز فکر دموکراتیك که دست

بدست رسیده بود و آن دوستی با شاهنشاهی « بربری » بود بر گردد.

پریکلس که در سیاست درون میهن دموکرات بود، در دل خود هم بزرگ‌منش و هم‌خواهان فرمانروائی بر کشورهای دیگر بود. اگر دراصول این طورنبود، درواقع اتحادیه‌ی دلوس درهمان زمان هم به صورت شاهنشاهی آتنی درآمده بود، و آتن نخستین کوشش یکی از «هم پیمانان» را برای جدا شدن به سختی فرونشانده بود. پریکلس از این بیم داشت که مبادا اردشیر برای بازیافتن شهرهای یونانی در آسیا که اکنون به آتن باج میپرداختند کوششی بکند، زیرا پارسیان ازدست رفتن این شهرها را هرگز رسماً نشناخته بودند.

در دوره‌ی کوتاه رهبری افیالتس، یك ناوگان آتنی به فرماندهی خود او در جستجوی بیهوده برای ناوگان بزرگ پارسی بسوی شرق دریا نوردیده بود، و پریکلس نیزاز اوپیروی کرد. بنابراین جنگ برضد « بربری » ازسرگرفته شد، وازاین راه دلیلی برای درست بودن هدف اصلی اتحادیه‌ی دلوس نشان داده شد. با اینهمه، برای این رهبر بزرگ دموکرات خطای سختی بود که به مخالفت باسیاست کهن دموکراتها ادامه دهد. به یقین، اگر واقعاً یك « جنبش یا هدف یونانی » وجود داشت، میشد نشان داد که اتحادیه‌ی دلوس، با هر ناشایستگی و کاستی که داشت، یگانه پارسنگ ممکن مؤثر دربرابر کشورگشائی پارسیان بود. ولی‌هنگامی که باجهای سنگین درپی خود یك شور وجوشی بسوی میهن پرستی همراه می‌آورد که شورشهای تازه‌ای‌را در سراسر شاهنشاهی بر می انگیخت، میهن پرستی یونانی محدود به شهر ـ خدائیهای فردی باز ماند. حتی دراین حدود هم، وفاداری بیشتر نسبت به حزب حس میشد تا نسبت به شهر، بویژه زمانی که دسته‌ی مخالف سر کار بود. در این زمان مردم آتن همه ناخرسند بودند؛ دشمنان آتن همیشه میتوانستند فریاد جنگی ظاهر پسند « آزادی » را برآورند، که در عمل معنای آن فقط آزادی‌شهر ـ خدائی زیر رهبری ضد دموکراتیك ضدآتنی بود. چنین وضعی درست مناسب سیاست پارسیان بود که مانند همیشه از پشتیبانی زر پارسی برخوردار بود.

شورش درمصر

اکنون که مذاکرات در شوش به جایی نرسیده بود، پریکلس ناوگانی از دویست کشتی فراهم آورد ودر نظر داشت با تاخت آوردن به قبرس جنگ را ازسر بگیرد. پیش از آن که راه دریا پیش بگیرند، فرصت بهتری برای نگران وپریشان ساختن پارس به دست آمد. اینهرو یا ایناروس، پسر پسامتیکوس و بنابراین گویا ازخاندان کهن سایته، از ماریه بالای فاروس یك پادشاهی نااستواری را برلیبیها در دست داشت. کمی پس از کتیبه‌ای که در وادی حمامات از پادشاهی اردشیر تاریخ‌گذاری شده،[1] خبرشورش باکتریه (بلخ) رسید. به یاری یك مدعی دیگری به نام امیرتیوس، که اوهم از سائیس بود،[2] ایناروس باجداران منفور را بیرون راند، سربازان مزدور گرد آورد، وبزودی سراسر مصر درشورش بود. ایناروس سپس از آتن درخواست کمك کرد (٤٦٠).

هم‌پیمانی بامصر یك راه فراهم کردن غله درپیش میگذاشت که زیرخطرهای یك سفر دراز از روسیه‌ی جنوبی از میان هلسپنت خطرناك نمی افتاد. بنابراین کشتیهایی که برای عملیات درقبرس آماده شده بود برای یاری به شورشیان به‌مصر روانه شد. شهرب هخامنش در یك زدوخورد بی باکانه‌ای از روی نومیدی در پاپرمیس هلاك شد، وجسد اورا به‌تماخره‌ی نیشدار برای برادرزاده‌اش شاه فرستادند. ممفیس بدون دشواری گرفته شد ـ همه‌اش مگر «دیوار سفید»، که در دست پارسیان وبومیان وفادار ماند (٤٥٩).[3]

هنگام این شورش یکی از مزدوران یهودی درالفانتین خودرا ناگزیر دید که وامی بگیرد. چون بومیان از این یهودیها خوششان نمی آمد، شرطهای وام

1 – J. Couyat and P. Montet, *Les Inscriptions du Ouadi Hammamat* (1912), No. 89.

۲ ـ امیرتیوس دوم شاه سائیس گویا نوه‌ی او باشد.

۳ ـ هرودوت، دفتر ۳، ۱۲، ۱۵؛ دفتر ۷، ۷؛ توکیدیدس، دفتر ۱، ۱۰٤؛ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌ی ٦۳؛ افلاطون، منکسنوس، ۲٤۱ ﻫ؛ دیودوروس، دفتر ۱۱، ۷۱: ۳ وپس‌ازآن؛ ۷٤: ۱ وپس‌از آن؛ پلوتارخ، تمیستوکلس، ۳۱: ۳.

سخت بود . هرماهه بهره‌ی افزون از اندازه‌ی عادی آن بایستی یکراست از خزانه از ماهیانه‌ی وام گیرنده داده شود ؛ اگر سر موقع پرداخت نشود ، بهره بایستی به وام افزوده گردد . تنها گذشتی کـه کرده بودند این بود کـه برای تمام بهره‌ها و پرداختهای ازاصل وام رسیدی نوشته شود . به نشان آزادی نوین مصر ، پول دیگر به سنگ شاه‌داده نمیشد ، بلکه به‌وزن پتاه پرداخت‌میگردید ؛ کاهش ارزش شهروا- یك شکل در ده یا دو برابر مقدار معمول فلز ارزانبها که در سکه زدن روا بود - یك گواه ناخوش‌آیندی ازپایه‌ی ناسالم مالی دولت نوین شورشی بود .[۴]

کار عزرا در یهودا

به شورش مصر یك دستبرد آتنی به فنیقیه افزوده شد.[۵] در یهودا یك پیغمبر گمنامی که او را ملاکی میخوانیم از «روز خداوند» که می‌آید سخن میگفت ، و با آن مردم را به شورش آشکارا فرا میخواند.[۶] به این ترتیب توجه به وضع بحرانی یهودا کشانده شده . در همین زمـان ، عزرا یك طرح سازمان نوین برای یهودیها به دربار فراز برد که در نظر اردشیر بسیار جالب مینمود .

در پایگاه رسمی دینـی ، عزرا یك پایه‌ی دوگانه داشت . او پریستار دین ، رهبر بازشناخته‌ی دینی مردمش ، یهودیان بابل ، نیای « سر کرده‌ی اسیران » در زمانهای بعد ، بود ؛ او نیز دبیر داد خداوند آسمان ، یا به‌زبان امروزی ما ، وزیر امور یهودیان بود که برای‌جامعه‌ی خود به شاه پاسخگو بود.[۷] گرچه او دلبستگی به درست کردن یك کوچ‌نشین واقعی در اورشلیم ضعیف داشت ، ولی‌آرزوی‌اصلی او شناساندن داد (تورات) اصلی موسی ، چنان که دریك دادنامه‌ی نوین درج‌شده بود ، به یهودیهای فلسطینی بود که هنوز ازآن آگاهی نداشتند .

یهودیهای بابل اغلب از شاروندان ثروتمند آنجا بودند . دربرابر بومیان به آنها میشد در وفاداری اطمینان کرد . برخی از آنها در پایه‌های کهین کارگزاری

4 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. II.
5 - *IG*, I, 433 (929).
6 - Cf. Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 581 ff.
7 - H.H. Schaeder, *Esra der Schreiber* (1930), pp. 39 ff. ; کتاب عزرا ۷ : ۱۲

بودند. پارسیان به دینهای دسته‌های گوناگون نژادی رواداری داشتند ولی پافشاری داشتند که کیش آنها زیر فرمان رهبری مسئول سازمان درستی داشته باشد واین که دین هرگز روپوشی برای نقشه‌های شورش نباشد. سرکار جامعه‌ی یهودی در بابل مامور کارگزاری دادنامه‌ی نوین خود بود، واین پرمعنا بود که به‌آن عنوان «داته» مانند «داد» شاه داده بودند؛ انتظار میرفت که اوهمچنان که به دادنامه‌ای که دستور دین یهودی در آن داده شده وفادار است به دادنامه‌ی شاه نیز کـه قدرت خود را مدیون آن بود وفادار بماند.

به‌عنوان یك پایور دولتی، به عزرا مزیتهایی بیش از معمول داده شده بود:

از اردشیر، شاهنشاه، به عزرای پریستار، دبیر داد خداوندآسمان، آرامش کامل. [واکنون به مطلب:] فرمان میدهم که هرکدام از مردم اسرائیل و پریستارانشان و لاویان ایشان که در پادشاهی من‌هستند و بخواهند همراه تو به اورشلیم بروند، بروند، زیرا تورا شاه و هفت اندرزگر او فرستاده‌اند تا در باره‌ی یهودا و اورشلیم از روی داد خدایت که در دست توست به جستجو پردازی، و سیم و زری راکه شاه و اندرزگران او برای خدای اسرائیل که خانه‌اش در اورشلیم است براتگزاری کرده‌اند، و همه سیم و زری راکه در شهرستان بابل بیابی، با براتهای رایگان مردم و پریستاران که برای خانه‌ی خدایشان که در اورشلیم است داده‌اند، ببری. بااین پول گاوها، گوسفندها، و بره‌ها (پاك از روی آیین) با دقت بخر، با براتهای آردی و براتهای آبگین آنها، وآنها را بر آدریان خانه‌ی خدای خودتان که در اورشلیم است بگذران. و با بازمانده‌ی سیم و زر آن چه که به نظر تو و برادرانت از روی دستور خدایتان درست آید آنچنان کن. همچنین آوندهایی‌راکه برای‌آیین خانه‌ی خدایتان داده شده، به پیشگاه خدای اورشلیم فراز بر. و هرچه دیگر که در خانه‌ی خدایت به آن نیاز است، که بایستی پیشکش کنی، آن را از گنجینه‌ی شاه بده. و من اردشیر شاه، به همه‌ی گنجوران ورارود فرمان میدهم که هرچه عزرای پریستار، دبیر داد خدای آسمان، از شما بخواهد، باید با دقت کرده شود تا یکصد قنطار سیم و تا یکصد کر گندم ویکصد بت می و تا یکصد بت روغن، و نمك هرچه بخواهد. هرچه خدای‌آسمان فرموده، درست همان برای خانه‌ی خدای‌آسمان کرده شود، زیرا چرا بر پادشاهی پادشاه و پسرانش خشم فرود آید؟

همچنین به‌شما دستور میدهیم که برپریستاران، لاویان، و پیشگران این خانه‌ی خدا، نهادن باج به پول، و خراج به جنس، و باج راهداری [گمرك تازه‌ای که پیوسته درسندهای همزمان در بابل ازآن یاد شده] روا نیست. و تو ای عزرا، از روی خرد خدایت [دادنامه]، که در دست توست، دادوران و چرگران بگمار تا برمردم ورارود دادوری کنند، برآنهایی که داد خدای تورا

می‌شناسند، و آنهایی را که نمیدانند بیاموزند . و هر که داد خدای تورا ، و همچنین داد شاه را ، به کار نبندد ، وچر بر او با دقت روان گردد ، خواه مرگ یا دوراندن یا بازداشت مال یا زندان .[8]

پس از نقل کردن این فرمان به‌زبان اصلی آرامی آن ، عزرا برای بیان کردن احساسات‌خود به عبری مقدس برمیگردد : «آفرین برخداوند خدای پدران ما باد، که این را دردل پادشاه نهاده است که خانه‌ی خداوند را که در اورشلیم‌است باشکوه گرداند، و مرا در پیشگاه پادشاه و اندرزگران او و همه مهستان توانای پادشاه نیکیها بخشایش کرده .» با توانایی ای که خدایش به او داده، عزرا به گفتار خودچنین ادامه میدهد ، او مردان برجسته‌ی جامعه‌ی یهودی را گردآورد که همراه او به این سفر بروند . آنها در کنار رود اهوا گرد آمدند و آنجا سه روز چادر زدند ؛ ازلاویها کسی آنجا نبود و نمایندگان آنها بایستی از کاسفیه (نخستین بار است که از کتسیفون ، تیسفون ، پایتخت بعدی یاد میشود) فرا خوانده شوند . عزرا به‌همراهان خود گفت که روزه بدارند و از خدای خود بخواهند که سفر به‌کامیابی بگذرد ؛ عزرا از روی سادگی بیان میکند : «شرم داشتم که از پادشاه سربازان و سواران بخواهم که ما را دربرابر دشمنان در راه یاری دهند ، زیرا به‌پادشاه گفته بودیم : دست خدای ما برسر همه‌ی آنهایی ست که او را برای نیکی بجویند ، لیکن نیرو و خشم او برهمه‌ی آنهایی ست که او را رها کنند . »[9]

نوزدهم آوریل ۴۵۸ این دسته که میان راه به شمار آن افزوده شده بود از نهر اهوا به راه افتادند . دست خدایشان براستی برسر آنها بود ، وآنها را ازدشمن وراهزن رهانید . این سفرخسته کننده درچهارم اوت به پایان رسید،[10] وچهار روز پس‌از آن عزرا، چنان که شایسته‌ی یك کارگزار کوشا بود ، زر ، سیم ، وآوندها را وزن کرد و به دست یك پرستار محلی سپرد .[11]

در دوم اکتبر عزرا برای پیش نهادن دادنامه‌ی نوین آماده بود . طبعاً ، این

۸ ـ کتاب عزرا ۷ : ۱۲ ـ ۲۶ .

۹ ـ عزرا ۷ : ۲۷ ـ ۲۸ ؛ ۸ : ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۱ ـ ۲۳ .

۱۰ ـ عزرا ۷ : ۹ ؛ ۸ : ۳۱ ـ ۳۲ .

۱۱ ـ عزرا ۸ : ۳۱ ـ ۳۴ .

دادنامه به عبری باستانی نوشته شده بود ، زیرا همه‌ی دستورهای مقدس اکنون به قانونگذار بزرگ موسی نسبت داده میشد ؛ و به همین اندازه هم طبیعی بود که بیشترینه‌ی شنوندگان عزرا آن را درست نمی فهمیدند ، زیرا آنها به آرامی زبان روز سخن میگفتند . بنابراین ، از همان نخستین بار که یهودیهای فلسطینی را با دادنامه‌ی نوین آشنا ساختند رسم شد که گزارشی از آن به زبان روزانه‌ی زادگاهی داده شود . سخنان « اصلی » موسی ناچار به زبان مقدس ازروی نوشته « خوانده » میشد ، ولی گزارش آن « گفته » میشد ، و میتوانیم یقین داشته باشیم که از همان آغاز یك نسخه‌ی نوشته‌ی آرامی برای کمك به ترجمانان و همچو پایندانی برای درست بودن گزارش فراهم شده بود .[۱۲]

روز پس از روز ، خواندن و گزارش دادنامه ادامه یافت تا کار به انجام رسید . کار بزرگ عزرا انجام یافته بود ، و دادنامه‌ی موسی از آن پس چون نامه‌ای که بایسته‌ی باور کردن و فرمان بردن است پذیرفته گشت . در باره‌ی نفوذ آن ممکن نیست گزافگویی کرد . هرحدسی که درباره‌ی سازنده و نویسنده‌ی این دادنامه زده شود ، که در واقع دستهای بسیاری در طول سده‌ها در فراهم آوردن آن سهمی داشته‌اند ، عزرا بحق بنیادگذار دوم دین یهودی شناخته شده که فقط پایین تر از خود موسی‌ست . او درجلوگیری دائم ازفعالیتهای پیغمبران ، که رؤیای آنها ازیك پادشاهی ملی آینده بارها به خاطرشان برمیگشت ، کامیاب نشد ، ولی او راه را برای یگانه سیاست امن برای رستگاری یهودیگری نشان داد ــ و آن راه ترك کردن امیدهای میهن پرستانه ، سازش بافرمانروایی سیاسی بیگانگان ، وفاداری به نیرویی که سر کار است ، و پذیرفتن کامل مقام یگانه‌ی یهودی همچو نگاهبان قانون اخلاقی خدا بود . خوشبختانه برای جهان ، نسلها یکی پس از دیگری از اصول راهنمای او پیروی کرده‌اند ؛ آن اقلیت واکنشی که گاهی پرچم ملیت جداگانه را بلند می کند فقط به اندوه و پریشانی یهودیهای دیگر افزوده است .

کار بزرگ عزرا ، آوردن داد ، به انجام رسید . فقط بکاربستن وروان گردانیدن

۱۲ ـ نحمیاء ، باب هشتم ، بویژه آیه‌ی ۸ .

جزئیات آن باز ماند. از اصلاحاتی که به آنها نیاز بود، از همه بایسته‌تر و فوری‌تر ور انداختن زناشوئیهای آمیخته بود، که در همه‌ی سده‌ها خطرناکترین تهدید به دین یهودی بود. « در آمیختن تخمه‌ی مقدس با دختران امتهای سرزمین » در جامعه‌ای که بیشترینه‌ی آن مرد بود بخشودنی بود، ولی این که طبقه های بالا بیشتر در این امر گناهکار باشند بخشودنی نبود. فرگفتی بیرون داده شد که مردم در اورشلیم گرد آیند؛ سزای غیبت ضبط مال و بیرون راندن از جامعه بود. این انجمن در ۱۹ دسامبر ۴۵۸ زیر باران گرد آمد، و اصل طلاق دادن زنهای بیگانه پذیرفته شد؛ بررسی هرمورد جداگانه به تفصیل در ۳۰ دسامبر آغاز شد و در ۲۷ مارس ۴۵۷ پایان یافت.[۱۳]

عزرا آنگاه به بابل بازگشت، و در روایت آمده که او آنجا مرد و از آرامگاهی که به او نسبت داده شده هنوز میشود دیدن کرد. دادنامه پذیرفته شده بود، ولی مشکل زناشوئیهای آمیخته باز ماند. الیاشیب، مهین پریستار در اورشلیم، این اصلاح را به ریشخند گرفت،[۱۴] گرچه پسر او یهوحانان جانب عزرا را گرفت.[۱۵] برای پذیرفتن زناشوئیهای بیگانه، مخالفان عزرا میتوانستند به دادخواهی بخشهای تاریخی خود دادنامه را به گواه بیاورند؛ یکی از این مخالفان، درقصه‌ای که زیبائی آن نباید مارا به جنبه‌ی تبلیغی عمدی آن کور سازد، پیشامدی را یاد کرد که در آن روت موآبی مادر بزرگ داود شاه بزرگ عبری شد.[۱۶]

کامیابی پارسیان در مصر

درهمین هنگام، اردشیر دربرابر عملیات آتنیها مگابازوس نامی را به سپارت فرستاد (۴۵۸). پول اورا پذیرفتند و برای شکست دادن آتن در تاناگرا (۴۵۷) دو سه ماه پس از بپایان رسیدن اصلاحات عزرا به کار بردند، هرچند دو ماه پس از آن اونوفیتا نفوذ و اعتبار آتن را باز گرداند. کامیابی عزرا در آرام کردن یهودا برای

۱۳ ـ عزرا، بابهای ۹ ـ ۱۰؛ کتاب نامبرده‌ی اومستد، صفحه‌های ۵۸۳ وپس‌از آن.
۱۴ ـ نحمیا ۱۳ : ۴.
۱۵ ـ عزرا ۱۰ : ۶.
۱۶ ـ کتاب نامبرده‌ی اومستد، صفحه‌ی ۶۳۶.

سپاه بزرگی که ارتابازوس و مگابیزوس، که اکنون به شهربی سوریه گماشته شده بود، گرد آورده بودند میسر ساخت که در امن و امان ازمرز بگذرنـد ؛ در ٤٥٦ ایناروس در نبرد بزرگی زخم برداشت، و آتنیها از ممفیس به پروسوپیتیس، جزیره‌ی بزرگی در دلتا نزدیك پاپرمیس، رانده شدند. در اینجا آتنیها یك سال و نیم در محاصره بودند. چون کنالی که دو بازوی نیل‌را به هم می‌پیوست وجزیره‌را تشکیل میداد آبش کشیده شد، آتنیها کشتیهای خودرا سوزاندند. چند تنی از آنها به سیرنه گریختند ؛ به بازمانده‌ها مگابیزوس وعـده داد که درامن به میهن خود باز گردند و آنها تسلیم شدند ـ و همچنین ایناروس کـه به قول شرف پارسیان اطمینان کـرد گردن نهاد. البو، یك جزیره‌ی کوچك که بزور یك میل مربع بود، تنها مرکزی ماند که از آن امیرتیوس میتوانست به مردابهای دلتا دستبرد بزند. تانیراس، پسر ایناروس، و پاوسیریس، پسر امیر تیوس، رسما به جای پدرانشان به عنوان امیران کوچك زیردست گماشته شدند.

ارسامس، شهرب نوین، بـا یك نیروی بزرگ کشتیهای فنیقی و سپاهیان زمینی سررسید. آتن یك ناو گروه کمکی از پنجاه کشتی سه ردیفی به فرماندهی خاریتمیدس فرستاده بوده؛ چون نمیدانست که ایستادگی آتنیها درهم شکسته است، این فرمانده بیکفایت در دهانه‌ی مندسی نیل به بندر درآمد. ارسامس بـا نیروی یکی‌شده‌اش تاخت برد، وچند تنی از تباه شدن گریختند. مگابیزوس به پیروزی به شوش باز گشت، و ایناروس و سر کردگان یونانی را همراه خود برد. شهربانوی مادر شاه، امستریس وحشی، کشتن آنها را خواستار شد، ولی دامادش مگابیزوس یادآور شد که به قول خود پابند است، وتا زمانی کشتن این اسیران به تأخیر افتاد (٤٥٤). [17]

شاهنشاهی آتنی

دراوج پیروزی‌اش، آتن یك لطمه‌ی خردکننده‌ای خورده بود. آتنیها همان

17 - Herod. ii. 41, 140, 165; iii. 15, 160; Thuc. i. 109-10; Ctes. *Pers.*, Epit. 64 ff.; Isoc. *De pace* 86; Diod. xi. 74. 5-6; 75; 77.

اندازه افسرده شدند که پیش از آن شادمان و خوش بودند. با آخرین پیروزی پارس، مدیترانه‌ی شرقی بار دیگر یك دریاچه‌ی فنیقی شده بود؛ به‌محض این که سرزبانها افتاد که یك ناوگان فنیقی دارد نزدیك میشود، آتنیها با لرز و ترس به شتاب گنجینه‌ی اتحادیه را از دلوس که در معرض بود به جای امنی در اکروپولیس آتن بردند. این انتقال نشان ناپدید شدن آخرین ادعا به برابر بودن اعضای اتحادیه‌ی دلوس بود، و درآمدن این اتحادیه به صورت شاهنشاهی آتنی ازسیاهه‌ی باجگزاران، که کمك پرارزشی برای تاریخ نویس است، ودر تابستان ٤٥٤ آغاز شد، پیداست.[18]

آتن دیگر رمقی برای جنگیدن نداشت. زمانی که آتن یك قانون اساسی به اریتره داد، اعضای شورا بایستی سوگند میخوردند که هرگز آنهایی را که به طرف مادیها فرار میکنند پس نخواهند پذیرفت. میلتوس به هم پیمانی با پارسیان بازگشت. یك فنیقی سالامیس‌را ازدست اوانتس بیرون آورد، و او روی سکه‌هایش گاهی زبان بومی خود و گاهی گویش قبرسی‌را با خط یونانی به‌کارمیبرد. لاپتوس زیر فرمانروائی صدقیملك فنیقی بود. بعلملك اول کمی پس‌ازپایان جنگ بزرگ شاه کیتیوم شده بود. او روی سکه‌های خود ملقارت لخت شهرصور را با پوست شیر و کمانش آورد، و در پشت سکه یك شیر غرنده‌ی نشسته و نام خود را جای داد. به یاری پارسیان، بعلملك به ایدالیوم تاخت برد، ولی شکست خورد؛ شاه آنجا، ستاسیکیپروس، اوناسیلوس پزشك، پسر اوناسیکیپروس، و برادرانش را که از زخمیهای جنگ با مادیها پرستاری کردند، گرامی داشت.[19]

کیمون در اوایل ٤٥١ از تبعید ده ساله‌اش بازگشت. زیر نفوذ او پیمانی که با ارگوس بسته شده بود پس خوانده شد و باسپارت صلح موقت کردند. آتن داشت به روش محافظه‌کاران برمیگشت، و یك سیاست ضدپارسی فعال‌تری انتظار میرفت. ارتمیوس، پسر پیتوناکس، گماشته‌ی زلیای کاپادوکی و دوست و مهمان رسمی

18 - B. D. Meritt, H. T. Wade - Gery, and M. F. Mc Gregor, *The Athenian Tribute Lists,* Vol. I (1939).

19 - Plut. *Pericl.* 12; Aristid. 25. 2; *IG*, I, 9(10); 22*a* (22); E. Babelon, *Traité des monnaies,* II, Part II (1910), 695 ff., 822-23, 731 ff., 766 ff.; H. Collitz, *Sammlung der griechischen Dialektinschriften,* Vol. I (1884), No. 60.

آتن بود . او با پول کافی به یونان فرستاده شده بود که جلوی این تمایل را بگیرد. آتنیهای خشمگین رای دادند که او ، خودش و خانواده‌اش ، « رسوا و دشمن مردم آتن و هم‌پیمانهایشان » شناخته شوند ، « زیرا او زر از جانب مادیها به پلپونسه آورد.» یك لوح برنگ که این فرمان بر آن کنده شده بود در اکروپولیس گذاشته شد ، که در سده‌ی بعد سخنرانان چه بسا به آن باز میگشتند و آن را ذکر میکردند . [۲۰]

پس از این پیروزی محافظه کاران ، انتظار میرفت که در آغاز سال ٤٥٠ به از سر گرفتن جنگ رای داده شود و این که فرماندهی به کیمون سپرده شود . شصت کشتی برای امیرتیوس ، که هنوز در مردابهای مصر ایستادگی میکرد ، فرستاده شد . بازمانده‌ی دویست کشتی سه‌ردیفی که به فرستادن آنها رای داده شده بود همراه کیمون به قبرس روانه شدند ، و کیمون این جزیره را در دست ارتابازوس با سیصد کشتی از فنیقیه ، که با سپاهیان کیلیکی مگابیزوس پشتیبانی میشد ، به پارسیان وفادار یافت. باآن که شمار آنها آشکارا کمتر بود ، کیمون درتاخت‌آوردن به خود دودلی راه نداد . ماریوم گرفته شد ، و کیتیوم زیر محاصره بود که آذوقه تمام شد ، کیمون مرد ، ومحاصره ترك شد (٤٤٩) . زمانی که يك حمله‌ی زمینی ودریائی باهم پس زده شد ، مرهمی برخودپسندی آتنیها گذاشته شد ، ولی ناوگان به میهن بازگشت، ودر راه ناوگروهی‌را که برای کمك به امیرتیوس فرستاده شده بود همراه خود برگردانید . پس‌از عقب نشینی آتنیها ، پسر بعلملك ، ازبعل، سرانجام ایدالیوم را زیر فرمان‌آورد ؛ همچو نمادی ازپیروزی کیتیوم، او به جای شیرگستاخ سکه‌های پدرش شیر پیروزگر فنیقی را در حالی که گوزن یونانی را می‌بلعد گذاشت . [۲۱]

20 - Demosthen. *Philip.* iii. 41 ff. ; *De fals. leg.* 271; Aeschin. *Ctes.* 258; Deinarch. *Aristogeiton* 24 - 25; Plut. *Themistocl.* 6. 3.

21 - Thuc . i . 112; Isocr . *De pace* 86 ; Plato *Menex* . 241 E ; Aristodem . , Frag. 13 (J) ; *Diod.* xi . 62 ; xii . 3 - 4; Nepos *Cimon* 3. 4; Plut . *Cimon* 18; *Pericl* . 10 . 4; 7; [Simonides] *Anthol. palat* . vii . 296; Babelon, *op . cit .*, pp. 739 - 40 .

« صلح کالیاس »

اکنون که کیمون، که یکسره از اصول سیاست ضد پارسی پیروی میکرد، ازمیان رفته بود، دیگر نمی‌توانست مخالفت سختی باپیشنهاد صلح وجود داشته باشد. منطق خشك پیشامدها سرانجام به پریکلس ثابت نمود که آتن، باپشتیبانی اتحادیه‌ی دلوس که هم‌اکنون نشانه‌های تهدید به ازهم‌پاشیدگی از آن هویدا بود، نمی توانست با منابع بیکران شاهنشاهی « بربری » رقابت کند. هردو شاهنشاهی به این پی برده بودند که زدوخوردهای مرزی در برابر این حقیقت بیگمان که سپارت با اتحادیه‌ی پلپونسی‌اش دشمن مشترك هردو بود اهمیت کمی داشت. برای پرهیز ازمداخله‌ی سپارت، به سود هردو آنها بود که شالوده‌ی یك صلح دوام‌داری را بریزند که امکان اختلافهای مرزی به حداقل بکاهد.

دراوایل ٤٤٩ فرستادگانی به سرپرستی کالیاس به شوش گسیل شدند. با یك «پیشامد» طرح شده‌ای، بیگمان، درهمان زمان فرستادگانی از ارگوس، هم‌پیمان آتن، پیدا شدند. ارگوسیها دوستی پیشین خود را با پدر شاه به اردشیر یادآوری کردند و پرسیدند که آیاآن دوستی هنوز پا برجاست یا شاها اکنون آنها را دشمن میشمارد؛ به آنها اطمینان داده شد: « به یقین پابرجاست! هیچ شهری را بیش‌از ارگوس دوست خود نمی‌شمارم! » [۲۲]

میتوانیم اطمینان داشته باشیم که با کمك آرگوسیها، کالیاس وفرستادگان همراه او پیمانی‌را با اردشیر ترتیب دادند که ازآن پس میان یونانیان به نام او خوانده میشد. هر دو طرف گذشتهایی کردند تا به این شاهکار سیاستمداری خردمندانه رسیدند. خود صلح برپایه‌ی « وضع پیش از جنگ » بسته شد. پارسیان برای نخستین بار ازدست رفتن شهرهای یونانی‌را درآسیا که در شاهنشاهی آتنی پذیرفته شده بودند شناختند، وآتن هم به نوبه‌ی خود ادعای « آزاد سازی » شهرهایی را که به حق ازآن شاه بزرگ بود رها کرد.

معنای این کار این نبود که این‌شهرهای یونانی ازروی سخت‌دلی به سرنوشت

۲۲ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۵۱.

خود وا گذار شده بودند. آنها که زیر فرمانروائی آتن بودند البته «خودمختاری» داشتند، که پایندان آن قانون اساسی اتحادیه‌ی دلوس بود که هرگز رسماً انکار نشده بود؛ ولی طبعاً آتن بهتر میدانست که‌این «خود مختاری» ازراه یك حکومت میهنی دموکراتیك اجرا شود؛ هنوز هم استثناهای حکومتهای محافظه کار وجود داشت. بنابراین آتن دریك وضع خوبی بود برای این که خواستار شود که پارسیان نیز یك «خود مختاری» همانندی به دولتهای یونانی زیر دستشان بدهند، وبرای اطمینان از این که این «خود مختاری» به دست شهربهای جاه طلب به‌خطر نیفتد، اردشیر این پیش بینی‌را افزود که حتی سپاهیان شهربی اجازه ندارند که از حد سه روز فاصله تا کرانه‌ی دریا پیشتر بروند. دراتحادیه‌ی دلوس «سهم کمکی» که هر یك از دولتهای هم‌پیمان میپرداختند از طرف نیرویی که به «رهبری» آن رای داده شده بود برآورد میشد، و چون اتحادیه به صورت شاهنشاهی درآمد، این «سهمهای کمکی» به «باج» تبدیل شد و برآورد هریك افزایش یافت. شهرهایی که زیر دست پارسیان ماندند خوشبخت‌تر بودند؛ اردشیر وعده داد که باج آنها همان خواهد بود که دو نسل پیش پس از شورش تقریباً فراموش شده‌ی یونیه بر آنها بسته شده بود، و این باج اکنون به اندازه‌ای نسبت به رونق و برومندی افزایش‌یافته‌ی شهرهای یونانی زیر فرمانروائی پارسیان کم بود که بیش از اسمی نبود.

برای ازپیش‌پابرداشتن اختلافهای آینده، دوطرف پیمان با تدبیر نقشه‌ی یك منطقه‌ی آزاد از دخالت لشکری را در زمینهای مرز دو شاهنشاهی پذیرفتند. کاوشهای اخیر در ویرانه‌های همزمان نشان میدهد که چگونه فرمان جلوگیری از دژسازی کاملا نگاهداشته شد وچگونه در نتیجه‌ی آن شهرها برومند و بارونق شدند. سپاهیان منظم نمی‌بایستی بسوی غرب به‌آن ور رود هالیس پیش بروند، و در عین حال، چنان که‌دیدیم، حتی‌سپاهیان شهربی می‌بایستی دور از دریا نگاهداشته شوند. ناوگان بزرگ رها شده بود که از هم بپاشد، ودیگر اهمیتی نداشت که از آن پس فعالیتهای آن محدود به مدیترانه شرق فاسلیس، رود نسوس، صخره های کیانی، وجزیره‌های کالدونی شده بود. میتوانیم اطمینان داشته باشیم که این پیمان

نیز ناوگان آتنی را به همین روش محدود میساخت . حتی مهمتر از این ، آتن به صراحت از پشتیبانی شورشیها در مصر ودر لیبیه درآینده چشم پوشید .[۲۳]

سیاست در مصر و ورارود

در پناه این پیمان ، اردشیر بـه مشکل مصر پرداخت . سنگهای ساختمانی از کانهای حمامات در ٤٤٩ و بار دیگر در ٤٤٨ سفارش داده شد . ارسامس بـه دربار فراخوانده شد و بازگشت ، و ایناروس و سرکردگان یونانی اسیر را همراه برد . شهربانوی مادر شاه ، امستریس ، پیوسته به کیفر رساندن آنهارا خواستار بود ، ولی تا پنج سال اردشیر در برابر پافشاری اوایستادگی نمود . آنگاه ایناروس سر میله‌ی نوك تیز کشته و سر پنجاه تن یونانی بریده شد ؛ یك مهر استوانه‌ای اردشیر کشتن شورشی‌را ، که هنوز تاج دوگان مصری را بر سر دارد ، نشان میدهد ، در حالی که یونانیهای به‌طناب بسته انتظار کیفر خود را میکشند . بعدها به تانیراس سرزمین زیر فرمانروائی پدرش بخشیده شد .[۲۴]

چون قول شرف او دراثر تحریکهای شهربانوی مادر شاه شکسته شده بود ، مگابیزوس به شهرستان ورارودش کناره گرفت وخود به شورش برخاست .[۲۵] پسرانش زوپیروس و ارتیفیوس دلیرانه به پدر یاری‌دادند ، ولی اوسیریس مصری با سپاه بزرگی برضد او فرستاده شد . این دوفرمانده به یك جنگ تن به تن پرداختند که در آن اوسیریس نیزه‌ای به ران دشمن‌خود فرو برد ولی‌خود نیزدران وشانه زخم برداشت .

23 - *Ibid.* vi. 42; i. 155 ff.; vii. 151; Thuc. iii. 33. 2; viii. 5. 5; Craterus, Frags. 75 - 76 (J); Aristodem., Frags. 13. 2 (J); Diod. xii. 4. 5; Plut. *Cimon* 13. 4 ff.; *Pericl.* 17. 1; Paus. i. 8. 2; Suid. *s. v.* « Kimon ». این پیمان ، که سخنرانهای آتنی سده‌ی چهارم
(Isocr. *Panegyr.* 118, 120; *Areop.* 80; *Panathen.* 59; Demosthen. *De fals. leg.* 273; Lycurg. *Leocr.* 73 (J)) اغلب از آن یاد میکردند ، از طرف تئوپومپوس همزمان ، کرته‌های ۱۰۳ - ٥٤ ، ساختگی خوانده شد ، و داوری اورا تقریباً همه‌ی پژوهندگان اخیر پذیرفته‌اند . وجود این پیمان ، شرطهای آن ، و دگرگونیهای آینده‌ی آن در H. T. Wade - Gery, «The Peace of Kallias,» in *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* (1940), pp. 121 ff. بطور قانع کننده‌ای بیان شده است .

24 - Couyat - Montet, *op. cit.*, Nos. 61 and 89; Herod. iii. 15; Thuc. i. 110. 3; Ctes. *Pers.*, Epit. 66 - 67; C. Lenormant, *Gazette archéologique*, 1877, p. 185.

۲۵ - کتسیاس ، پارسیان ، خلاصه‌ی ٦٨ .

هردو از زین سرنگون شدند ولی مگابیزوس ازدشمن خود حمایت کرد وفرمان داد که به جان او آسیبی نرسد. اسیر کننده و اسیر چنان با یکدیگر دوست نزدیك شدند که وقتی شاه خواست سر کرده‌ی خود را بازیابد، اوسیریس باز گردانده شد.

یك نیروی دیگر به فرماندهی منوستانس، پسر ارتاریوس، برادر شاه و شهرب بابل، فرستاده شد. منوستانس حتی کمتر از سلف خود خوشبخت بود، زیرا در جنگ تن به تنی که بطور حتم انتظارش میرفت او به تنهائی زخمی شد، وبه شانه و سرش تیر خورد، و بزور توانست با سپاه خود فرار کند. چون مگابیزوس با دو پیروزی پر آوازه حس شرف وحیثیت خودرا خرسند ساخته بود، ارتاریوس اندیشید که زمان آن فرا رسیده است که پیشنهاد کند او به وفاداری باز گردد؛ مگابیزوس تمایل خودرا به این کار آشکار ساخت، ولی فقط به این شرط که در شهرستان خود بماند. شهربانو امستریس و ارتوکسارس، خواجه سرای پافلاگونی بیست‌ساله‌ی توانای مطلق و طرف توجه شاه، خواهش و درخواست خود را به آن افزودند. به پیشنهاد شهربانو، خود ارتاریوس، امیتیس همسر شهرب، ارتوکسارس، و پتیسیس پسر اوسیریس دسته‌جمعی پیش مگابیزوس رفتند، و پس‌از اصرار بسیار ووعده‌های بس‌شمار او نزد شاه رفت و سرانجام بخشوده شد. ولی این پیشامد غم‌انگیز و درعین حال خنده‌آور به همین‌جا پایان نیافت.[۲۶]

کار نحمیا

تمام کوششهای عزرا اقلیت متعصب را قانع نساخته بود که فرمانبرداری از دادی که بتازگی آورده شده بود جایگزین بسنده‌ای برای استقلال ملی‌ست. تندخویان یهودی که با سرکشی کامیابانه‌ی مگابیزوس در برابر نیروی شاه برانگیخته شده بودند، دیوارهای اورشلیم‌را باز ساختند وآماده‌ی کوشش دیگری برای شورش شدند. یهودا یکراست زیر کارگزاری سامریه بود؛ رحوم، فرماندار سامریه، بوسیله‌ی دبیرش، شمشائی، آگاهی‌ای به شاه فرستاد. نخست با خواندن درود به اردشیر یادآوری کردند که مردم ورارود بابلیها وایلامیهای پیشین وفادار بودند که

۲۶ - همان کتاب، خلاصه‌های ۶۸ - ۷۰.

اشوربنی‌پال شاه آسوری آنهارا از اوروك ، بابل ، و شوش کوچانده بود و در سامریه و شهرهای دیگر این بخش ماندگار ساخته بود . آنگاه به سر مطلب آمدند : «به پادشاه دانسته شود که یهودیهایی که از سوی تو آمدند [همرهان عزرا] به اورشلیم رسیده اند که شهری شورش‌انگیز وزشتکار است . دارندآن را از نو میسازند ودیوار-های آن‌را ازنو برپا میکنند . پادشاه بداندکه اگرآن ازنو ساخته شود و دیوارهای آن به انجام برسد ، نه باج نقد نه خراج جنس ونه راهداری خواهند پرداخت ، و در پایان برای پادشاهان زیان‌بخش خواهد بود . اکنون چون ما نمك کاخ شاه‌را میخوریم و چون درست نیست کـه به بینیم مال شاه را میبرند ، پس ما فرستادیم و به پادشاه گزارش دادیم ، تا در دفتر ثبت پدرانت جستجو شود ؛ وازآن دفتر درخواهی یافت که این شهر شورش انگیز ، زیان رساننده به پادشاهان و کشورهاست ، واین که از روزگار کهن درآن شورش برانگیخته‌اند ؛ ازاین‌رو این شهررا ویران نمودند . اگر این شهر ازنو ساخته شود و دیوارهایش به انجام برسد ، پادشاه را آگاه میسازیم ، به این سبب تورا در ورارود بهره‌ای نخواهد بود . »

اردشیر پاسخ داد : « نامه‌ای که نزد ما فرستادید در پیشگاه ما گزارش شد . فرمان دادم وجستجو شد . آشکار گشت که این شهر از روزگار کهن برضد پادشاهان بر می‌خاسته ودرآن شورش وفتنه برمی‌انگیخته‌اند ، همچنین ، پادشاهان توانایی‌در اورشلیم بوده‌اند کـه برسراسر ورارود پادشاهی داشتند ، و باج پول ، خراج جنس ، وراهداری به آنها پرداخت میشد . اکنون فرمان دهید که آن مردان را از کار باز دارند و تا فرمان نداده ام نگذارید این شهر از نو ساخته شود . در این کار کوتاهی نکنید مبادا زیان به پادشاهان افزایش گیرد . » با دریافت فرمانهای شاهانه ، جلوی ساختمان با زور گرفته شد .[۲۷]

یهودیها بی‌یار ویاور محلی نبودند . به‌کمك یك پایور پارسی به نام متره‌دات ، طبئیل نامی از دیوانسرای محلی نسخه‌های دو نامه‌ای را که در بالا نقل شد ونسخه-های فرمانهای پیشینی را که کورش و داریوش درپاسخ نامه‌ها درهمین باره فرستاده

۲۷ - عزرا ٤ : ۸-۲۳ .

بودند به دست آورد . به این ترتیب او نشان داد کــه این شهر به فرمان بنیادگذار شاهنشاهی و بزرگترین جانشین‌اش از نو آبادگشته و پرستشگاه آن از نو ساخته شده بود . او نیز نشان داد کــه مسئله‌ی حقوق یهودیها پیش از آن پیش آمــده بود و داریوش برپایه‌ی فرمان پیشین کورش به سود یهودیها به آن پایان داده بود . این سند ، که به خط مقدس باستانی عبری نوشته شده بود ، به خط تازه‌تر ارامی (کــه هنوز دریهودا کم به‌کار برده میشد) برگردانیده گشت و در یك دادخواست رسمی به اردشیر گنجانده شد ؛ خود دادخواست به ارامی زبـان رسمی دبیرخانه‌ی شاهانه نوشته شد .[۲۸]

چون رحوم مقام رسمی‌را دردست داشت ، نامه‌را فقط بوسیله‌ی‌یك نمایندگی خصوصی میشد به شوش فرستاد ؛ سرکار این نمایندگی حنانی بود ، پسر حکلیا ، برادر نحمیا ، پیاله بر اردشیر ، که نفوذش بایستی کارگر باشد . این نمایندگی میان ۱۷ دسامبر ٤٤٦ و ١٤ ژانویه‌ی ٤٤٥ به شوش رسید . نحمیا بایستی درباره‌ی نقشه‌ای که همشهریهایش کشیده بودند در اندیشه و گمان رفته باشد ، زیرا بیدرنگ ، هم از فرزندان آنهایی که از اسیری نبوکدنصر رهایی یافته بودند و هم از اسیرانی که به تازگی باز گشته بودند ، خواستار خبر از اورشلیم و یهودیهای آنجا شد . چون به او گفتند که اسیران در آن بخش زیر رنج و ستم سخت هستند و دیوار اورشلیم را فرو ریخته و دروازه‌هایش را به آتش سوخته‌اند او را وحشت فرا گرفت .

ظاهراً شاه از شهر بیرون بود ، زیرا تا جشن نوروز ، ۱۳ آوریل ٤٤٥ ، به خدمتگزاری نحمیا نیازی نبود . سه ماه برای نیازبری فرصت بود که در آن گریه و لابه کند ، روزه بگیرد ودعا نماید . یادداشتهای او همان واژه‌هایی‌را که دردعایش به‌کاربرده به ما میدهد ؛ نیز به ما نشان میدهد که نحمیا دعارا فقط چون پیش‌درآمدی برای کنش به کار می‌برد ، و شگفت نیست که می‌بینیم دعای او با این امید پایان می‌یابد که خدای او آن چه را که هم اکنون آشکارا یك نقشه‌ی ساخته و کشیده

۲۸ - عزرا ٤ : ۷-۲۳ ؛ ۵:۳ - ٦ : ۱۵ ؛ نیز نگاه کنید به H. H. Schaeder, *Iranische Beiträge*, I (1930), 212 ff.

بود برومندی خواهد داد و او را در نزد سرورش طرف توجه خواهد ساخت.

از مقامی که او همچو پیاله‌بر شاه داشت، و میتوانست پیشکاری زنان اندرون را بکند، میتوانیم اطمینان داشته باشیم که نحمیا خواجه سرا بود. با وجود رك و سرراست بودن گفتارش که به نیکی باز گو و ستایش شده، یاد داشتهای او بسی از زیرکی خواجگی حکایت میکند. به نگاه نخست، روشن بود که نامه‌ی طبئیل کاری از پیش نخواهد برد، زیرا آن یك بر گشت مطلق فرمان شاهانه را ایجاب میکرد، و چنین چیزی در دربار شنیده نشده بود. وسیله‌های پنهانی زیرکانه لازم بود؛ با ترس و لرز (چون نقشه‌اش خطرناك بود) و با دیداری غمگین نحمیا روزجشن به پیشگاه شاه آمد. اردشیر با نگرانی دلیل اندوه پیالـه‌برطرف لطف خود را پرسید. «پادشاه جاودان زنده بماند» پاسخ درباری‌مآب او بود. آنگاه نحمیا به‌خود دل داد و گفت: «چرا روی من غمگین نباشد و حال آن که شهری که جای آرامگاه پدران من است ویران افتاده و دروازه‌هایش به آتش سوخته است؟»

«چه میخواهی؟» شاه به تندی پاسخ داد.

نحمیا که ترس بیشتر براو چیره شده بود، با شتاب زیر زبان دعایی به خدای آسمان نمود و پاسخ گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده‌ات در پیشگاهت التفات یافته، مرا به یهودا، به شهر آرامگاه پدرانم باز فرست تا آن را بسازم.»

دعای نحمیا برآورده شد زیرا او نقشه‌ی راه‌یافتن به‌دل شاه را با دقت کشیده بود. کم کم باده‌ای که پیاله بر پیوسته و فراوان به سرور خود میرساند بایستی اثر خود را بخشیده باشد. شهربانو نیز ــ بیگمان با ترتیبی که قبلا داده شده بود ــ کنار شوهرش نشسته بود. خوشبختانه، شاه می‌زده بجا نیاورد که شهر پدری نحمیا در یهودا همان اورشلیم است که تازه ویران کردن دیوارهایش را فرمان داده بود. تنها پرسشی که نمود این بود که تا کی پیاله‌برش غیبت خواهد کرد؛ زمانش معین گشت و او اجازه‌ی سفر یافت. نحمیا دیگر وقت برباد نداد: «اگر پادشاه را پسند افتد، نامه‌هایی برای فرمانداران ورارود به‌من داده شود که مرا بگذارند از آنجا بگذرم تا به یهودا برسم؛ همچنین نامه‌ای برای آساف، نگاهبان پردیز شاهانه، تا چوب

برای تیرهای دروازه‌های کوشك پرستشگاه [درهمان جایگاه بعدی باروی انتونیا] و برای دیوارشهر ، وبرای خانه‌ای که درآن خواهم ماند به من بدهد . » درخواست نحمیا به این صورتی که به شاه داده شد بی‌آزار به نظر میرسید و بار دیگر اجازه داده شد .

برای براه افتادن دیگر وقت تلف نشد . ایمان نحمیا برابر باعزرا نبود ، و او بهتر دانست که از سواران شاه همراه به برد . چون مگابیزوس سوریه را ترك کرده بود که با شاه آشتی کند ، نحمیا در رسیدن به فرمانداران نوین وراروود به هیچ دشواری برنخورد ، و اجازه‌نامه‌ی شاهانه را به آنها فراز برد . دوتن از آنها ، سنبلّط حرونی ، که بالادست مستقیم او درسامریه بود ، و طوبیا ، همکار او درعمون ، بیدرنگ دشمنی خودرا پدیدآوردند . نحمیا میگوید که « آنها آزرده شدند چون دانستند که مردی آمده که درپی بهبود فرزندان اسرائیل است . » آنها شاید این طور فکرمیکردند که دلیلهایی که رحوم آورده هنوز معتبر است ، ولی سرنهادن شهرب شورشی نیروی این دلیل ها را از میان برداشته بود ، و به فرمان سرراست پادشاهشان بایستی گوش فرا نهند ؛ آنها شاید میان خودشان لندلندمیکردندکه آگاهی ای که ازروی وفاداری داده بودند در اثر تحریکهای اندرون نادیده گرفته شده ، ولی دیگر کاری جز یك سیاست سنگ پیش پا انداختن از آنها ساخته نبود . به دشمنان نحمیا بزودی جشم عرب ، پسر سهر ، که با او به عنوان فرماندار دیدان پیش از این برخورد کرده‌ایم ، افزوده شد . [۲۹] تهدید یك اورشلیم ازنوجان گرفته به دادوستد زیردستان جشم با کرانه‌ی دریا یك خطر حقیقی بود ؛ به همین دلیل ، مردم بندر اشدود در ردیف مخالفان یهودی درآمدند .

درون خود اورشلیم هم در باره‌ی انجام‌پذیربودن طرح ازنوساختن شهر اختلاف عقیده بود . الیاشیب مهین‌پرستار خود را برسر این‌طرح گذاشت ، ونحمیا سیاهه‌ی شماره‌ی قابل‌توجهی ازیهودیهای سرشناس‌را که از او پیروی کردند میدهد . ولی بسیاری از شاروندان برجسته طوبیا را از آن چه میگذشت بخوبی آگاه

۲۹ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۴۰۲ این کتاب .

میداشتند . پیغمبران ، البته ، شوق و گرمی بسیار برای آن نشان میدادند ، زیرا طبعاً کارهای نحمیا را پیش‌درآمدی برای شورش می پنداشتند . برخی هم اکنون ندا میدادند : « شاهی در یهودا هست . » دیگران نحمیا را از پایوران بر حذر میداشتند ؛ در میان آنها پیمبر بانونوعدیه و پیغمبر شمعیا بودند که به او سفارش میکردند پرستشگاه را چون دژی استوار دربرابر محاصره آماده سازد . ولی پیاله‌بر پیشین هیچ گونه خیال پوچی درباره‌ی امکان شورش درسر نداشت ؛ او با خشم گفت که نسبتهایی کـه برای آمادگی به شورش داده میشد سنبلط بیشرمانه از خود درآورده بود. ولی درباره‌ی این پیشنهاد که او در پرستشگاه گوشه بگیرد ، پاسخش این بود : « آیا مردی چون من باید در برود و به پرستشگاه درآید تاجان خود را برهاند ؟ » او گفت که دریافته است که سنبلط وطوبیا شمعیارا پنهانی اجیر کرده‌اند. زمانی که بالادست او از او دعوت کرد که برای گفتگو نزد او برود ، نحمیا بی‌پرده پاسخ داد که بسیار گرفتار است. او نیز بیم خودرا از حمله‌ی سنبلط آشکار ساخت و کارگران خود را هنگام کار زیر سلاح نگاه میداشت . تا ۲ اکتبر ٤٤٥ دیوار به پایان رسید و دروازه‌ها درجای خود کار گذاشته شد . درپی آن دسته‌هایی به آذین روانه شدند تا دیوار را تقدیس نمایند ، وکار بزرگ نحمیا به انجام رسید . [۳۰]

کار ازنوساختن پنجاه ودوروز طول کشیده بود . روشن است که دیوارها آن اندازه ها هم کـه فکر میکنیم ویران نشده بود و مرمت آنها با شتاب بسیار انجام گرفته بود . به زیبائی وحتی به صنعت کار گری نمیتوانستند توجهی داشته باشند . شوق دلربا و پسندیدن کار خود کـه ساده و سر گرم کننده در یادداشتهای نحمیا بیان شده نمیتواند چشم ما را به این حقیقت کور نماید که سنبلط و همکارانش به نگاه اول دلیل خوبی داشتند . ولی دیوارها ساخته شد ، و یهودیها اکنون پناهگاه امنی داشتند . باآن که این مرمت به شتاب انجام گرفته بود ، نحمیا نقشه‌ی شهر را چنان که پیش از اسیری بود نگاه داشته بود ، و این نقشه بدون دگرگونی اساسی

۳۰ ـ نحمیا ۱ : ۱ ـ ۷ : ۵ ؛ ۱۲ : ۳۱ ـ ٤۳ ؛ نیز نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی اومستد ، صفحه‌های ٥۸۸ و پس ازآن .

تا چند سال پس از مرگ عیسی ادامه داشت. یك چیز دیگر را هم از نحمیا داریم: وصف دقیقی که ازوضع طبیعی اورشلیم نموده؛ به کمك آن، وضع این شهر مقدس را چنان که در روزگار عیسی بود بهتر در می یابیم.[۳۱]

«پدر تاریخ» در آتن

همان سال (٤٤٥) هرودوت در آتن پیدا شد. کتاب اصلی «گرد جهان» او به صورت یك تاریخ تمام نمای جنگ بزرگ که درآن یونانیان اروپا با کامیابی بر ضد تاخت و تازگران پارسی جنگیده بودند درآمده بود. پس از سفرهایش در سراسر شاهنشاهی پارسی، او از میدانهای نبرد در اروپا دیدن کرده بود و سرانجام به آتن رسید، که همین طور که شهرهای آسیا زیر فرمانروائی بیگانه‌ی آتنی یا پارسی فرو می نشستند این شهر داشت به تندی مرکز روشنفکری میشد. داستان او که چگونه آتن، تقریباً بی یار و یاور، سپاههای بزرگ داریوش وخشایارشا را پس زده بود بسیار خوش‌آیند بود، زیرا با وجود صلح غیررسمی که کالیاس ترتیب داده بود، پارس وآتن بار دیگر بسوی جنگ کشیده میشدند. هرودوت در ٤٤٥ تاریخ خود را در حضور همگان خواند و بایك داشن همگانی پاداش یافت.[۳۲]

31 - Olmstead, *Jesus in the Light of History* (1942), pp. 56 ff.
32 - Diyllus, Frag. 3 (J).

فصل بیست و سوم

قصه‌ها و داستانهای شرقی

سفرهای هرودوت

هرودوت « پدر تاریخ » است. شهر زادگاه او، هالیکارناسوس، نیم ـ کاری بود؛ در میان طبقه های بالاتر نامهای کاری عمومیت داشت، و شگفت‌آور می بود اگر خود او اقلا چند قطره‌ای خون کاری نمی‌داشت. به یقین او نسبت به مردمان اناتولی همدردی داشت.

فرمانروای مستبد لیگدامیس او و عموی شاعرش پانیاسیس را بیرون رانده بود، و آنها به ساموس پناهنده شدند. اگرچه آتن لیگدامیس را به رسمیت شناخته بود،[1] ولی هرودوت بعدها در بیرون راندن او کمك کرد. با استفاده از موقعیتش همچو یك تبعه‌ی پارسی، او در سراسر شاهنشاهی سفرهای دور و دراز کرد، و شاید از راه بازرگانی خرج خود را در می‌آورد. سر انجام هرودوت بر آن شد که یك « گرد جهان » بهتری از هکاتیوس بنویسد.

هکاتیوس از مصر، آن سرزمین دانش باستانی که چیزهای بسیاری به فرزانگان یونانی آموخته بود، دیدن کرده بود، و هرودوت راهی را که او رفته بود دنبال کرد. به نظر می آید که هرودوت زمانی به مصر رسید که نیروهای آتنی به

1 - Dittenberger, *Sylloge inscriptionum Graecarum* (2d ed., 1898), No. 10.

ایناروس شورشگر کمك میکردند (۴۵۹ ـ ۴۵۶)، و او آمد و آماده بود که زیر تاثیر مصر قرار بگیرد ؛ هیچ کشوری ، هرودوت میگوید ، به این اندازه جاهای دیدنی شگفت‌آور ندارد . مرکز او ، البته ، ناوکراتیس ، کوچ نشین باستانی یونانی در دلتا بود ؛ گلدانی که با نام او هدیه شده هنوز هست و گواه بر دیدار او از مصر است .[2] همه جا او درجستجو بود ، از سائیس در کرانه‌ی دریا تا الفانتین زیر آبشار اول ؛ وقتی که ، مثلا ، پریستاران ممفیس به او داستانی گفتند که به نظر گزاف و باورنکردنی می آمد ، او رهسپار هلیوپولیس و تبس شد که آن داستان‌ها را وارسی کند .

او میگوید که مصر دهش نیل است . او میداند که دلتا چگونه درست شده ؛ برهانش خاك سیاه بنام و گوش ماهی کنار صخره‌های بلند نیل است ، هر چند او درست شدن آنها را به زمانهای تاریخی نسبت میدهد . هیچ کس نمیتوانست بالا آمدن و لبریز شدن نیل را که هر ساله مصر را به صورت دریائی در می آورد بیان کند . فقط نویسنده‌ی ثبت گنج مقدس اتنا (نیث) در سائیس میگفت که میتواند سرچشمه‌ی نیل را وصف کند ؛ او میگفت که میان سی‌ینه و الفانتین چشمه‌های بی‌ته بود که از آنجا رودی به مصر و دیگری به حبشه روان میشد . هرودوت یقین نداشت که او شوخی میکند یا نه ، ولی ، اگر اوهنگام دیدن‌کردن از تبس ازنزدیك نگاه کرده بود ، میتوانست بازنمودی از همین سرچشمه‌ی « آبشار ـ بغ » را بیابد .[3]

او لباس عجیب ، خوراك ، رسمها ، و دین مصری را ، که اغلب درست وارونه‌ی یونانی بود ، با دقت یادداشت نمود . او جانوران شگفت‌آوری را چون فیل آبی و نهنگ ، همچنین ققنس را ، ولی فقط از روی نقشی ، بررسی کرد . پزشگان ویژه‌ـ کار برای او تازگی داشتند . دین بویژه کنجکاوی او را بـر می انگیخت . همه‌ی پرستشگاههایی را که در دسترس بود دیدن کرد ، وهمه‌ی آذینهایی را که به روی همگان باز بود دید . او مردان وزنان قایق‌سوار را در بوباستیس که فریاد رسوائی

2 - D. G. Hogarth, H. L. Lorimer, and C. C. Edgar, «Naukratis, 1903, » *Journal of Hellenic Studies*, XXV (1905), 116.

3 - Harold H. Nelson, *Reliefs and Inscriptions at Karnak*, Vol. II (1936), Pl. 80 *c*; cf. *ibid.*, I, ix .

میکردند ، جشن چراغانی را درسائیس ، و جنگهای پرستشگاهی را در پاپرمیس دید . طبعاً ، او ایزدان مصری را با بغان یونانی برابر میکرد ، ولی ایسیس ، هوروس ، و اوسیریس به اندازه‌ای ناآشنا و بیگانه بودند که بایستی آنها را به نام حقیقی‌شان بخواند . او ما را آگاه میسازد که با دقت از فاش ساختن رازهای آیینهای رازآمیز خودداری نموده ، و بی آن که بگوید چنین مینماید که او خود از سرسپرده‌ها بوده است . او از وخشها ، پیشگویی ، و زایچه بینی آگاهی به دست آورد . او با همه‌ی جزئیات وحشت‌افزایش کار مومیائی کردن جانوران ومردمان را ، وآوردن جسد مومیائی را به بزم وصف میکند .

رو به رو با گواهی ازیادرآورنده‌ی یك گذشته‌ی توانا ، هرودوت دیگر نمی‌توانست از برتری یونانی بر بربری خودستایی کند . او در شگفت آمد وقتی دریافت که مصریها درواقع همه بیگانگانی را که نمی‌توانستند به زبان آنها سخن بگویند «بربری» میخواندند ، و او نمی‌توانست دراین باره پرخاشی‌کند ! راهنمایان او ویرا یك نیوشای پرشوق و رویهمرفته زود باور یافتند . بیم‌آن میرود که شوخ-طبعی پرآوازه‌ی مصریها این بار از عهده برنیامد .

آنها به هرودوت ثابت کردند که مصر مادر همه‌ی فرهنگها وشهریگری بوده . مصریها نخستین مردم بودند که دوازده بغ را نام گذاشتند ویونانیها این را از آنها به عاریه گرفتند . از روی ستارگان آنها نخست سال خورشیدی را پیدا کردند ، آن را به دوازده ماه سی‌روزی بخش نمودند ، و پنج روز دیگر به آن افزودند که فصلها یکنواخت به جای خود بر گردند . هرودوت می‌پذیرد که این روش برتر از رسم یونانی ست که یك‌سال‌درمیان یك ماه تمام کبیسه می افزودند . مصریها نیز نشان دادند که آنها خود نخست آدریان ، نگاره ، پرستشگاه ، و پیکر تراشیده برپا نموده بودند ، و هرودوت اینها را پذیرفت . آذینهای دینی ، جشنها ، آیینهای رازآمیز ، عقیده به جاودان ماندن ــ همه خاستگاه خود را در مصر یافتند . برای آن که برسر این اوج ادعا تارکی بگذارند ، پریستاران تبس برای شاگرد فروتن خود درسی را که به هکاتیوس خودپسند داده بودند باز گو نمودند و به او آن

سیصد وچهل وپنج تندیس چوبی نیاکان پشت درپشت خود را نشان دادند.

هرودوت اکنون آماده بود که درستی تاریخ مصر را چنان که پریستاران در هلیوپولیس حکایت میکردند بپذیرد. در آغاز، بغها برمصر فرمانروائی داشتند، که بازپسین آنها هوروس، پسر اوسیریس، بود که تیفون بد کار را از فرمانروائی برداشت. مردمان، نخستین پادشاه، نیل را بر گرداند که ممفیس را، باپرستشگاهش در هفیستوس(پتاه)، بنیاد گذارد. آنگاه از یك طومار پاپیروس، که مانند پاپیروس تورین بود که هنوز در دست است، پریستاران سیاهه ای از سیصد و پنجاه پادشاه خواندند که از خود یادمانی باز نگذاشته بودند تا آخرین آنها که دریاچه‌ی موئریس و هرمهای آن را ساخته بود.

سسوستریس همه ی آسیا، و همچنین سرزمین سکاها و تراکیه را گشود، و یادمانهایی از خود در فلسطین و یونیه گذاشت که هرودوت آنها را از روی دینداری دیدن کرد. برخی ازسربازان او کوچ نشینی در کولخیس درست کردند، چنان که کولخیها ومصریها هردو به یاد داشتند. در بازگشتش سسوستریس اسیران را به کار گرفت که کنالها را بکنند، واز آن پس هیچ کس اجازه نداشت که اسب و گردونه به کار برد. او نیز زمین را به ملکهای همچند بخش نمود و کرایه ی آنها را گرد آورد؛ در نتیجه هنر زمین اندازه گیری (هندسه) پرورده شد. از بابلیها کسی آنجا نبود که به این ادعاهای بی‌معنا پاسخ بگوید، ولی اقلا، هرودوت پافشاری کرد که آفتاب نما، میله‌ی شاخص آن، و روز دوازده ساعتی از بابل آمده بود.

او درباره‌ی جنگ تروی پرسید، وپاسخ آن‌را درآستین داشتند. پروتئوس، نوه‌ی سسوستریس، پاریس را وقتی که با هلن دزدیده شده رسید بیرون کرد ولی این بانوی زیبا را نگاه داشت. پس مردم تروی حق داشتند که به یونانیان تاخت‌و-تاز گر گفتند که هلن را به اسیری نگاه نداشته اند. به یقین، وقتی که شهر را گرفتند، هلن پیدا نشد، و بنابراین منلاوس بسوی مصر دریا نوردید وآنجا همسر خود را بازیافت؛ اوریپیدس این داستان را گسترش داد و به صورت نمایشنامه‌ی «هلن» درآورد.

در روزگار رهامپسینیتوس (رامسس) پیشامد دزد زبردست روی داد. وقتی خئوپس زیردستان خود را به زور واداشت که یك هرم بزرگ بسازند، و خفرن به همین روش دومی را ساخت، حکومت خوب و رونق و برومندی جای خودرا به جور و ستم داد؛ سازنده‌ی هرم سومی، میکرینوس، مهربان‌تر بود. آنگاه مصر زیر تاخت و تاز ساباکوس (شاباکا)ی حبشی رفت. ستوس (ستی)، بوسیله‌ی موشهایی که زههای کمان تاخت و تازگران را خوردند، از دست سناخریبوس (سنا خریب)، شاه عربها و آسوریها، رهایی یافت.[۴]

با این که این شرح از حیث سالمر بیش از اندازه درآمیخته‌ای از راست و دروغ بود، شیوه‌ای برای نویسندگان آینده‌ی یونانی تاریخ شرق نهاد. بویژه تأثیرش در کوششهای گوناگون بعدی برای همبستگی دادن افسانه‌های یونانی و شرقی بخوبی دیده میشد. دوست هرودوت سوفوکلس در گفتار خود که گفته بود کار زنان و مردان در مصر وارونه است تقریبا واژه‌بواژه از هرودوت نقل کرده بود. او نیز در باره‌ی مومیائیهای مصری آگاهی داشت.[۵]

سپس هرودوت راه دریا بسوی صور پیش گرفت، وآنجا از پرستشگاه هراکلس (بعل ملقارت)، با ستونهای «زمرد» شیشه‌ای آن، درشگفت ماند. اوآموخت که فنیقیها الفبا را اختراع کرده بودند، واز رسم عجیب ختنه که پاره‌ای از مردمان فلسطین - سوریه به کار می بستند شنید. بابل زیاد او را زیر تأثیر نگرفت، گرچه در بابل از ویرانه‌های خیره کننده‌ی پرستشگاه بیل دیدن کرد و به او گفته شد که خشایارشا نگاره‌ی زرین بیل را برده بود. او به داستانهای شهربانوهای نامبردار سمیرامیس و نیتوکریس گوش کرد. روسپی‌گری دینی به‌حرمت میلیتا (نام دیگری از اشتار) اورا تکان ژرفی داد، وچشمان او به فرو افتادن هراسناك سرزمینی که روزگاری ثروتمند بود در زیر باجهای سنگین باز شد.

۴ - هرودوت، دفتر دوم.

۵ - سوفوکلس، اودیپوس در کولونوس، ۳۳۷ و پس ازآن؛ کرته‌ی ٦٤٦ (ویراسته ی Nauck).

هرودوت نقل کننده‌ی قصه‌های شرقی

هرودوت ، پدر تاریخ ، نیز بزرگترین داستانگوی روزگاران کهن بود . نکته سنجان ، باستانی و امروزین ، چه بسا گفته‌ی مکرر اورا که «چنین میگویند، ولی من آنها را باور ندارم» از نظر دور داشته اند . آنها گفته اند که « پرگوئی » او ـ که برای خوانندگانش دلنشین‌ترین ویژگی اوست ـ اعتبار او را همچو تاریخ‌نویس سست میکند . سال به‌سال کشفهای تازه از شرق کهن نشان داده است که نکته‌سنجان و نه تاریخ نویسان به‌خطا رفته بودند . از این گذشته ، هرودوت آن چه را که جانشینان او به آهستگی آموخته‌اند میدانست ـ که یك داستان خوب در باره‌ی فردی ، حتی اگر آن مرد هرگز در زندگی واقعی وجود نداشته ، میتواند برای ما یك روانشناسی بیگانه را بهتر از بسیاری مجموعه های خشك وقایع روزمره روشن نماید .

اگر در سالهای اخیر دیده ایم که این اصل مهم تا اندازه ای دریافت شده ، هنوز به جایی نرسیده‌ایم که باز بشناسیم که در این قصه‌های « بی‌اعتبار » گواهی یکی‌از برجسته‌ترین حقیقتهای‌تاریخ ادبی جهان را دردست داریم . تاریخ افسانه‌ای یونان قصه‌های بسیاری از شرقیها داشت . هرودوت است که نخستین بار به مقدار زیاد داستانهای شرقی درست را میدهد و این سان نقش بزرگی را درنقل کردن قصه‌ها وداستانهای شرقی به غرب وخود ما برعهده دارد .

پیش از کشورگشائی پارسی ، یونانیهای یونیه به درون شاهنشاهی لیدی در‌آورده شده ، وبا داستانهای اناتولی آشنا گشته بودند . به‌یقین ، داستانهای کروسوس که باآنها بیش از همه‌آشنا هستیم از این دوره‌ی داستانها نیست ، آنها بازنماینده‌ی داستانهای معروفی‌ست‌که یونانیها ازخود درمی‌آوردند که نشان بدهند که پادشاهان مستبد شرقی همیشه بد کردار وخرفت هستند . ولی‌داستان این که گیگس چگونه ناچار شد یك خاندان شاهی نوینی را بنیاد گذارد هرگز ساخته‌ی فکر یونانی نبود. خشم زن کانداولس وقتی فهمید که شوهرش او را لخت پیش چشم مردی که طرف توجه شوهرش بود گذاشته ، و پافشاری این زن برای این که فقط یك مرد که او را

برهنه دیده باید زنده بماند ، درست در خور حساسیت شرقی بـه برهنگی ناشایسته است .[۶]

از دوره‌ی داستانهای سخت وحشت‌انگیز اناتولی یکی پیش‌آمد مرگ آتیس ، پسر کروسوس است . در رویائی به شاه آگاهی داده شده بود کـه سرنوشت آتیس این بود که با نیزه‌ی آهنی کشته شود ، و شاه هرگونه احتیاطی را پیش‌بینی کرده بود . سرانجام ، اتیس پدرش را واداشت که به او اجازه دهد کـه به شکار گراز اولیمپوس میسی برود . از اتفاق او به دست بهترین دوستش ، ادراستوس ، پسر گوردیاس شاه فریجیه ، کشته شد ؛ کروسوس خود او را چون پناهنده‌ای پذیرفت و خود او را به آیین از بزه برادرکشی پاك ساخت . شاه لیدی ادراستوس را سرزنش نکرد ؛ او فهمید که سرانجام چگونه بغها به مردمان می‌آموزند کـه نمیتوان از سرنوشتی که بسوی آن میروند دوری گزینند .[۷]

یك دوره‌ی دیگر از این داستانها ایرانی بود . یك نمونه‌ی خوب داستان دیوکس است ، که در تاریخ واقعی یك سرکار دهکده‌ی کوچکی بود که سارگون ، پادشاه اسور ، اورا در بندکرده و به سوریه بیرون رانده بود .[۸] ولی بنا برقصه‌ی بومی ، او یك مرد بسیار خردمندی بود که زمانی میان همسایگان به درستکاری و داد رفتار میکرد . زمانی که آنها به پذیرفتن داوریهای او خو گرفتند ، او از این کار دست کشید به علت این‌که وقت خودرا بدون پاداش تلف میکرد . نتیجه‌ی طبیعی‌اش این بود کـه او را پادشاه ماد ساختند که دادگری خود را نگاه دارد ، ولی او در تنهائی کاخی کـه در اکباتانه بر پا کرد گوشه گرفت و دیگر کسی به او دسترس نداشت .[۹]

یك نمونه‌ی دیگر داستان ماندانه ، مادر کورش است ، کـه در خواب دید کـه از زهدان او تاکی رسته کـه همه‌ی آسیا را زیر سایه خود افگنده است .[۱۰] خواب کورش ، درست پیش از مرگش به دست شهربانوی ماساگتی ، کـه در آن داریوش را با بالهایی بر شانه‌هایش دید ، که یکی بر آسیا و دیگری بر اروپا سایه افگنده ،

۶ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۸ و پس از آن . ۷ ـ همان کتاب ، ۳٤ و پس از آن .
8 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 20, 9, 243 ff., 636.
۹ ـ هرودوت ، دفتر ۱ ، ۹٦ و پس‌از آن . ۱۰ ـ همان کتاب ، ۱۰۷ و پس‌ازآن .

کهن‌ترین نشانی ست که از عقیده به « فر کیانی چیر » داریم کـه برای پادشاهان ایرانی درآینده پیشگوئی‌ای از این بود که بر سر هر که فرود آید او بزودی شاه خواهد شد .[۱۱]

در قصه‌ی دیگری بتخت نشستن نامنتظر داریوش بـا این داستان بیـان شده بود کـه چگونه مهتر او اوئباروس با چالاکی سبب شد کـه اسب او نخست شیهه بکشد .[۱۲]

داستانهای بابلی در باره‌ی شهربانوهاست ، سمیرامیس و نیتوکریس ،[۱۳] کـه درباره‌ی اولی نویسندگان بعد به تفصیل پرداخته‌اند . یك داستان دیگرطرف توجه همگانی ، داستان پادشاه مستبد خوشگذران سارداناپالوس است ، که نخستین بار در هرودوت پیدا میشود ؛[۱۴] خاستگـاه آن آسور است ، چون ساردانپالوس آمیخته‌ی دو تن از پادشاهان آنها ست ، اشورنصراپال (۸۸۵ ـ ۸۶۰) و اشوربنی اپال (۶۶۹ـ ۶۳۳) .

از افسانه‌های بن‌دار مصری یکی در داستان دزد زبردستی که توانست دختر شاه رهامپسینیتوس را به زنی بگیرد حفظ شده است ؛[۱۵] بیست و سه سده و نیم پس از آن، دور در میان بیابان صورت امروزین همان داستان را میشد از دهان یك شتربان بیسواد وخرفت کـه خانه‌اش در مرز مصر بود شنید . از پریستاران هفیستوس در ممفیس ، هرودوت به ما میگوید ، او شنید که چگونه شاه پسامتیکوس با سپردن دو بچه به شبانان و واگذاشتن آنها که بی آموزنده‌ای خود زبان باز کنند پیدا کرد که کهن‌ترین زبان کدام بوده است ؛ این زبان آشکار شد که زبان فریجی بوده ![۱۶] از این پریستاران نیز او شاید یك داستان دیگر کـه بیشتر از این هـم بوی مصر میداد شنید . زمانی که مصر میان دوازده پادشاه بخش شده بود ـ فرمانروایان کوچك محلی پیش از خاندان سایته ـ وخشگری فراگو کرد کـه هر که نذری آبگین از پیاله‌ی پرنگی در پرستشگاه هفیستوس فرو ریزد شاه همه‌ی مصر خواهد شد . در

۱۱ ـ همان کتاب ، ۲۰۹ .
۱۲ ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، ۸۵ .
۱۳ ـ همان کتاب ، دفتر ۱ ، ۱۸۴ و پس‌از آن .
۱۴ ـ همان کتاب ، دفتر ۲ ، ۱۵۰ .
۱۵ ـ همان کتاب ، ۱۲۱ و پس‌ازآن .
۱۶ ـ همان کتاب ، ۲ .

بازپسین روز جشن پرستاری که آیین را برگزار میکرد فقط یازده جام زر بیرون داد، و پسامتیکوس ناچار شد که کلاه خود پرنگی خودرا به کار ببرد. یازده شاه کوچك همراهش دریافتند که آن وخش ندانسته به انجام رسیده بود، ولی با این حال اورا به مردابها راندند. چون از وخشگاه لتو در بوتو در این باره پرسید، پسامتیکوس آگاهی یافت که وخش نخست آنگاه به انجام خواهد رسید که او مردان پرنگی‌را به بیند که ازدریا سر بر می‌آورند. کاریها و یونیهای پرنگ پوش برای تاراج رسیدند؛ آنها را همچو سربازان مزدور پسامتیکوس به سپاه خود درآورد، و به یاری آنها خود را فرمانروای همه‌ی مصر و بنیادگذار خاندان سایته ساخت.[۱۷] داستانهای بومی نیز از همین دوره‌ی آشوب سخن میگویند. این نقل کردن قصه‌های شرقی به غرب یکی از هنرهای بسیار هرودوت است و کمتر از هنرهای دیگر او نیست.

خرد اهیقر

در همین زمان داستانی را که حتی بیشتر مردم پسند بود و سر زبانها افتاد داشتند در کوچ نشین سربازان مزدور در الفانتین از آن نسخه بر میداشتند. این داستان یك پایه‌ی حقیقی استواری دارد. در سال ۶۹۸ اهیقر نامی افسر دوم شهر آسوری بارهالزا و نیز پایوری درشهر بیت - سین - ابنی بود که در نامه‌ای یاد شده است.[۱۸] بیگمان او همان کسی ست که داستان اهیقر، «یك دبیر خردمند وآماده»، که سخنانش در یك ترجمان ارامی در میان این کوچ نشینان یهودی چون گنجی نگاهداری شده، از روی زندگی او ساخته شده است. او اندرزگر همه‌ی آسور و مهردار شاه سناخریب بود، که به پند او شاه اعتماد داشت. سناخریب مرد و پسرش اسارهدون جانشین او گشت؛ اهیقر پسری نداشت و بنابراین نادین پسر خواهرش را گرفت و اورا بار آورد که جانشین خودش باشد. به یقین، دبیر نادین دریك سند

۱۷ - همان کتاب، ۱۴۷، ۱۵۱ - ۵۲.

18 - C. H. W. Johns, *Assyrian Deeds and Documents*, Vol. I (1898), Nos. 468, 251; Leroy Waterman, *Royal Correspondence of the Assyrian Empire*, II (1930), 258 - 59.

سوداگری کـه تاریخ ۶۷۱ دارد پیدا میشود و همچنین نامه‌هایی به اسارهدون و اشور بنی اپال مینویسد.[۱۹] نادین خردمند شد و به او مهربانی بسیار نشان دادند. در پیشگاه شاه و درباریانش او در دروازه‌ی کاخ بـا اهیقر می نشست. اهیقر نادین را نزد شاه می برد و به او می آموخت کـه چگونه به هر پرسش شاه پاسخ دهد. اسارهدون او را دوست میداشت و میگفت: «اهیقر دیـر زیود!» چون او چنین میگفت، اهیقر خم میشد و نماز میبرد؛ چون اهیقر پیر شده بود، درخواست نمود که نادین جانشین او بشود.

ولی نادین به شاه گفت: «این پیرمرد سر زمین‌را برضد تو به فساد کشانیده» و اسارهـدون از خشم برافروخت. او نبو ـ سوم ـ ایسکون، یکی از سرکردگان پدرش را که نان او را خورده بود، فرا خواند؛ او نیز همچو «مهاری نگهدار» سناخریب و نویسنده‌ی چند نامه به شاه معروف است.[۲۰] اسارهدون به نبو ـ سوم ـ ایسکون فرمان داد که اهیقر را بجوید و بکشد. پس نبو ـ سوم ـ ایسکون براسب بادپیمای خود نشست و اهیقر را یافت که در تاکستان قدم میزد. با دیدن او، این پایور با زاری جامه‌ی خودرا درید.

اهیقر اعتراف کرد کـه میترسید ولی به نبوسوم ایسکون یادآور شد کـه چگونه خود او وقتی کـه سناخریب خشمگین شده بود و میخواست او را بکشد از مرگی کـه ناسزاوار بود رسته بود؛ آن زمان اهیقر پناهنـده را در خانه‌ی خود پنهان کرده و گفته بود که بزهکار کشته شده است. پس از چندی نبوسوم ایسکون را نزد سناخریب آورده بود و سبب شده بود کـه شاه از گناهان او چشم بپوشد، و شاه به او آسیبی نرسانیده بود بلکه خشنود بود کـه او را زنده نگاه داشته بودند. اکنون باشد کـه نبوسوم ایسکون نیز با او همچنان رفتار کند. شاه اسارهدون بخشاینده است؛ بیش از هر کس او اهیقر را به یاد خواهدآورد و اندرز اورا آرزو خواهد کرد. باشد که یك برده‌ی خواجه بجای او کشته شود؛ بعدها اسارهدون

19 - Johns, *op. cit.*, Nos. 60, 368; Waterman, *op. cit.*, I (1930), 274 - 75; II, 36 ff., 274.

20 - Johns, *op. cit.*, No. 253; Waterman, *op. cit.*, I, 296 - 97; II, 44 ff.; cf. Olmstead, «Intertestamental Studies,» *JAOS*, LVI (1936), 243.

اهیقر را به یاد خواهد آورد و اندرز اورا آرزو خواهد کرد ؛ او اندوهگین خواهد شد و به سر کردگان و درباریانش خواهد گفت : «من شما را چون شمار سنگریزه‌ها ثروت خواهم داد اگر اهیقر را پیدا کنید . »

این داستان در این نقطه در پاپیروس پاره میشود ، ولی از برگردانیده‌های دیرتر درمی‌یابیم که همه چیز چنان که انتظار میرفت روی داد . اسارهدون میل‌خود را برای اندرز اهیقر بیان نمود. نبوسوم ایسکون پابوری را که مرده فرض شده بود پیش آورد ، و او آنگاه داستان حقیقی را بر گفت . نادین رسوا شد و از نظر افتاد واو را به دائی‌اش سپردند که به سزای خود برساند . سزای نادین زشتکار سخت بود: هرروز او بایستی به سخنان کوتاه پر معنای دائی‌اش که پایان نداشت گوش فرادهد.

این سخنان کوتاه درهر نسخه‌ی تازه‌ای تغییر میکرد ، تاآن که «خرد اهیقر» یك خلاصه ی جامعی از بهترین ادبیات جهان در زبانهای ارامی ، سریانی ، عربی ، ارمنی ، وحبشی شد . دموکریتوس ازآن نقل میکند ، ایسوپ آن را به‌کار میبرد ، در نسخه‌ی‌کنونی کتاب توبیت ازآن تقلید شده ، انجیل پراز گفته‌های خردمندانه‌ی آن است ، وعیسای ناصری به آن التفات کرد و گفته های آن را به‌کار برد . [۲۱]

در پاپیروس الفانتین فقط بخش کوچکی ازاین سخنان کوتاه حفظ شده‌است ، و بیگمان گفته‌های بیشتری از « نسخه‌ی اصلی » را میتوان در جاهای دیگر پیدا کرد . ولی آنهایی که در این پاپیروس یافت شده ، اقلا ، بایستی بیشترش ترجمه‌ی گفتارهای خردمندانه‌ی بابلی کهنه‌تر باشد ، زیرا ، همچنان‌که داستان اسوری‌ست ، این سخنان هم باید اسوری باشد :

> آن چیست که از می‌ای که در چرخشت کف میکند زورمندتر است ؟ پسری که پرورش یافته و آموخته است ، و برپایش پابند نهاده شده ، برومند خواهد شد . اگر نتوانی پسرت را از زشتکاری باز داری ، از زدن او خودداری مکن . اگر ای فرزند تو را بزنم ، تو نخواهی مرد ، واگر تورا به دلخواه خودت واگذارم ، تونخواهی زیست . زنش برای برده ، سرزنش برای کنیز، وبسزا رسانیدن برای همه‌ی بردگانت .
>
> از ترس شیر، خر بار خود را رها کرد وآن‌را نمی‌برد . او پیش سر و همسر شرمنده خواهد

21 - Olmstead, *Jesus in the Light of History* (1942), pp. 11, 16 - 17, 103, 150, 166.

بود و باری خواهد برد که برای او نیست و بار شتر براو خواهند گذاشت .

دو چیز نشان شایستگی ست ، و سومی شمش را خشنود میسازد : مردی که می مینوشد و می‌بخشد ، او که سخنی میشنود وآن را فاش نمیکند .

خرد حتی برای ایزدان گرانبها ست . شهریاری جاودان ازآن خرد است ؛ درآسمان آن‌را چون گنج نهاده اند ، چون خداوند پاکی آن را والا گردانیده .

ولی در باره‌ی دهانت ، نیك بنگر که سبب تباهی تو نگردد. بیش از هرچیز دهان خودرا نگاه دار ، و در باره‌ی آن چه شنیده ای دل خودرا سخت گردان ، زیرا سخن همچو پرنده‌ای ست ، وچون کسی آن را رها کند دیگر نمی‌تواند آن را بگیرد. رازهای دهانت را بشمار ؛ سپس برای یاری به برادرت اندرز ده ، زیرا زورمندتر از کمین دهان کمین جنگیدن است .

سخن شاه را مپوشان ، بگذار که آن درمانی برای برادرت باشد . نرم است گفتار شاه ، ولی تیزتر و زورمندتر از کارد دولبه . اینك بنگر ، پیش تو چیزی سخت است ؛ در پیشگاه شاه درنگ مکن ، خشم او تندتر از برق است ، خود را بپا . مگذار که از سخن توخشم گیرد ، مبادا در روز خود در نگذری . در پیشگاه شاه ، اگر به تو فرمانی داده شود ، آتش سوزانی ست ؛ بشتاب و بجا آور ؛ جامه‌ی سوگ برتن مپوش و دستان خود را پنهان کن ، چون سخن شاه نیز با خشم دل همراه است .

خار نزد انار فرستاد و گفت : « خار به انار : خارهای بسیار تو برای کسی که به میوه‌ی تو دست میزند چه سود دارد ؟ » انار پاسخ داد و به خار گفت : «تو برای کسی که به تو دست بزند همه‌ات خار است .» درستکاران میان مردم ، هر که به‌آنها برخورد کند یارآنها ست . سرای مردم بدکار در روز توفان پست افگنده شود ، و در دمی که آرام گردد دروازه‌هایش فروافگنده شود ، زیرا آنها از تاراج درستکاران است .

چشمانم را که بسوی تو بلند کردم و دلم را که به تو دادم ، در خردش تو پست شماردی . اگر زشتکار دامن جامه‌ی تو را بگیرد ، آن را در دستش واگذار . آنگاه به شمش روی آور ؛ شمش از او بستاند و به تو بدهد .

کسی به گورخر گفت : « بگذار بر تو سوار شوم و من تورا خوراك خواهم داد . » او پاسخ گفت :« خوراك و زین‌ات را برای خود نگاه دار، و سواری تورا نخواهم که به بینم .»میان گوشت پا و کفش مگذار سنگ ریزه‌ای پایت را زخم کند و دردآورد ؛ مرد توانگر مگوید : « با ثروت و فراوانی‌ام شکوهمندم . »

به عرب دریا و به صیدونی بیابان نشان مده ، چون کار آنها با هم فرق دارد . او که باده را به لگد میفشارد اوست که باید از آن بچشد ، و او که باده را در کوزه میریزد باید آن را نگهبانی کند .

ای فرزند ، فهم و گندم وام بگیر ، تا بخوری و به فرزندان خود بدهی . وام سنگین از مرد بدکار مگیر ، واگر گرفتی ، مگذار که جانت آرام گیرد تاوام را پس دهی . وام دلچسب است چون به آن نیاز باشد ، ولی پرداختن آن چو پر کردن خانه است .

هرچه میشنوی میتوانی باگوش‌ات بیازمایی، زیرا زیبائی مرد به وفاداری او ست ، ولی زشتی و بیزاری از او از دروغ لبان اوست . نخست تخت شاهی برای دروغزن برپا شده ، ولی سرانجام دروغهایش براو چیر خواهند شد ، و به چهره‌ی او تف خواهند انداخت . دروغگو گردنش بریده

خواهد شد چون کنیزی از جنوب که روی خودرا پنهان کند ، یا چون مردی که نفرین سازد .

بخت خود را به پستی منگر ، و برای چیز بزرگی که از تو باز داشته‌اند آزمند مباش . به ثروت خود میفزا و دلخواه خودرا بزرگ مکن . او که از نام پدر و مادرش سربلند نیست ، مباشد که خورشید براو بتابد ، چون او مردی زشتکردار است .

فرزند تنم درخانه‌ی من به‌جاسوسی پرداخته ، به بیگانه چه‌بگویم ؟ گواه بدخواهی برضد من بود ، پس که مرا به درستی نموده است ؟ از خانه‌ی خودم خشم برآمد ؛ با که بکوشم و تلاش کنم ؟ رازهای خود را پیش دوستان فاش مساز ، تا نام تو نزد آنها سبك نشود .

با کسی که از تو بالاتر است در ستیز تندخو مشو . با کسی که آزاده است واز تو زورمند‌تر ، به کشمکش مپرداز ، چون بهره‌ی تورا نیز بگیرد و به مال خود بیفزاید . اینك بنگر ، چنین است مرد کوچکی که با بزرگی در افتد .

نیرنگ‌باز مباش و مگذار که خردت خاموش گردد . شیرین مباش تامگر تورا فرو برند ، تلخ مباش تامگر تورا از دهان بیرون افگنند . ای فرزند ، اگر خواهی والاگردی ، خودرا پیش خداوند فروتن گردان که گردنکشان را پست‌آورد و فروتنان را بلندگرداند .

مردی که نیك‌خوست وخوب دل ، همچو کمانی زورمند است که مردی زورمند آن را خم کند . اگر مردی با ایزدان نه ایستد ، چگونه تواند با نیروی خود رستگار شود ؟ ۲۲

22 - F. C. Conybeare, J. R. Harris, and A. S. Lewis, *The Story of Ahikar* (1898); also in R. H. Charles, *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament* (1913) pp. 715 ff.

فصل بیست و چهارم

علم بی‌یزدانشناسی

مخالفت با علم نوین در آتن

علم نوینی که ازشرق آمده بود درآتن چندان خوش‌آیند نبود بلکه تارگلیا افسونگر یونی و روسپیان دیگر بودند که در آتن با آغوش باز آنها را خوش‌آمد گفتند و با پذیرائی گرمی در آتن روبرو شدند. آفتاب نمای بابلی، با روز ۱۲ ساعتی‌اش، عملی وحتی محافظه‌کارانه بود؛ سپارت به اناکسیمنس اجازه داد که در پایتخت یکی از آنها را بر پا کند.[۱] در همین هنگام، شاگرد او اناکساگوراس کلازومنی را که در دست پارسیان بود ترك گفت که از آتن، که تازه داشت زیر فرمانروائی پریکلس شهرت می‌یافت، دیدن کند.

در آتن اناکساگوراس می‌آموخت که «رای» بود که آن چه را که پیش از آن درهم آمیخته بود سازمند می‌ساخت و این که گردون از ذره‌های ریز همجنس درست شده است. ولی زمانی که به جسمهای آسمانی روی گرداند وگفت که ستارگان در یك گنبد گردانی آنجا که در آغاز قطب آسمانی درست بالای سر بوده در گردش‌اند، وآغاز نمود که کهکشان را بیان کند، و درباره‌ی ستاره‌های دنباله‌دار و شهاب، و از هوا شناسی، بادها، تندر، و برق سخن گوید، او داشت پا بر زمین

۱ ـ پلین، دفتر ۲، ۱۸۷؛ نیز هرودوت، دفتر ۲، ۱۰۹.

خطر نا کتری میگذاشت . او به گفته های خود افزود که ماه نورش را از خورشید میگیرد و تپه و دره دارد ، و حتی خانه در آن هست ، و خورشید یك پارچه فلز داغ سرخ شده است که از پلپونس هم بزرگتر است . این برای آتنیهای خرافاتی افزون از اندازه بود . در همان هنگام که هرودوت در آتن با خوشامد پذیرفته شده و دولت به او داشتی داده بود ، انا کسا گوراس به جرم بی‌دینی برای آموختن ستاره‌شناسی ـ و برای طرفداری از پارسیان ـ به دادرسی فرا خوانده شد ، و از ترس جان خود گریخت .[۲]

بازبینی در گاه‌شماری بابلی

هنگامی که در آتن خود بررسی ستاره شناسی غیرقانونی اعلام شده بود ، در شرق پیوسته برای پرداختن نتیجه‌های علمی آن در کار بودند . دررشته‌ی گاه‌شماری عملی ، بابل از « تاریخ نبونصر » (۷٤۷) از مزیت یك دوره‌ی ۱۹ سالی برخوردار بود . در آغاز دانشمندان بابل بایکی‌درمیان کردن تقریبی ماههای « تهی » ۲۹ روزه و ماههای « پر » ۳۰ روزه خرسند بودند ، و با افزودن ۷ ماه کبیسه در میان یك دوره ، گاهنمای خود را با « سال خورشیدی » میزان کرده بودند . آزمایشهای مکرر نشان داده بود (دست پایین تا سال ٤٤۳) که عملی‌ترین ترتیب برای درمیان گذاشتن این ۷ ماه این بود که شش ماه را در پایان سالهای سوم ، ششم ، هشتم ، یازدهم ، چهاردهم ، و نوزدهم دوره به عنوان یك ماه دومی آدرو ، که آغاز آن با ماه نو در مارس و پایانش در آوریل بود ، در میان بیفزایند ؛ فقط درسال هفدهم ماه دومی الولو ، که با ماه نو در سپتامبر آغاز میشد ، سال را به دو پاره‌ی همچند بخش میکرد .[۳]

از خاندان سوم به بعد ، مصریها میدانستند که سال ۳٦۵ روز دارد . در همان

2 - Diog. Laert. ii . 6 ff.; Plut. *De Superstit.* 169 F; *Pericl.* 32.

۳ ـ جدولی که در کتاب R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology*, *626 B. C. - A. D.* 45 (1942), Pl. I داده شده ، فقط یك استثنا نشان میدهد : آدروی دوم در ۳۸۵ سال دوم دوره است و نه سال سوم آن . این تغییر پس‌از دوره‌ی ٤۸۱-٤٦۳ روی داد ولی ممکن است در ٤٦۲ این تغییر داده شده باشد .

زمان خاندان اول ، به‌نظر می‌آید که ستاره‌شناسان آغاز کرده بودند که سال کشوری خودرا دربرابر برخاستن کنارشبی (تشریق) تیشتر ، که « گشاینده‌ی سال(مانگی) » ست ، میزان کنند ؛ در آن زمان آنها یقین داشتند که چند ساعت و دقیقه بایستی افزوده شود که طول حقیقی سال خورشیدی به دست آید . درآن زمان نیز آن‌چه را که باید افزوده شود به یك سوم روز برآورد کرده بودند . اگرچه دوره‌ی ۱۹سالی در عمل ناساز بود ، ولی بطور قطع نتیجه‌های دقیقتری میداد .

حسابهای نبوریمانی به اندازه‌ای دقیق بود که دلیلی نداریم انتظار داشته باشیم که در یك یا دو نسل پیشرفتهای مهمی به بینیم . در واقع ، از دوره‌ای که بیفاصله پس از او می‌آید فقط چند دیپای ستاره‌شناسی هست که به نظر می‌آید از آن زمان باشد . یکی از آنها ، کـه از روی حسابهای امروزین تاریخ آنرا سال ٤٢٥ معین کرده‌اند ، فقط یك نمونه ای از روش حساب نبوریمانی ست که به کار برده میشده است . آن یك « گاهنمای » کاملا امروزی ست ، که داده‌ها پیش پیش حساب شده و به صورت جدول داده شده است .

خطهای افقی هرماهی را بخش میکنند . این خطها با خطهای عمودی بریده شده که دوستون ساخته . ازاین دوستون، ستون چپ طول ماه پیش‌را نشان میدهد ـ ۲۹ یا ۳۰ روز ـ و این سان پدیدارشدن ماه نو آینده را معین میکنند . سپس روزی که درآن ماه پر است دیده میشود ، که یا چهاردهم یا پانزدهم است ؛ وآنگاه آخرین پدیداری ماه کهنه در آسمان نشان داده شده است . ستون طرف راست روزی را میدهد که پنج ستاره‌ی رونده‌ی حقیقی و تیشتر کنارشبی «می‌درخشند» (تشریق) یا در آخرین فرونشستن‌شان در پایان دوره‌شان به‌زیر جهان « در می‌آیند » .

هریك ازاین حسابها حتی روزهایی کـه معین شده درست و دقیق است ، که دلیل آن است‌که حتی‌درآن زمان کهن ستاره‌شناسان بابلی جدولهای دقیق ازدوره‌های ستارگان رونده دردست داشتند . تعیین جای نقطه‌ی اعتدال پائیزی در ۲۷ سپتامبر به‌همان اندازه دقیق است . ولی خورایستی تابستان، که در ۲۹ ژوئن معین شده ، یك روز دیر است . یك خورشید گیری در ۲۳ اکتبر در بابل دیده نشد زیرا پس از

فرونشستن خورشید روی داد؛ این را ستاره‌شناس میدانست، ولی برای آن که جدول او کامل باشد آن را گنجانید، هرچند زحمت تکرار حسابگری را به‌خود راه نداد. ازسوی دیگر، یك ماهگیری کلی دربابل دیده شد؛ به‌حساب امروزین، این ماهگیری درساعت ۱۸ و ۳۶ دقیقه (وقت حقیقی بابلی) آغاز گشت، درحالی که داده‌ی بابلی، که به رقم‌های ما بر گردانده شود، آن را ٤ دقیقه زودتر از واقع جا داده‌است![4]

حتی پس از دقت این حسابهای برخاستن و فرونشستن ستارگان رونده دراین «سالنمای» پیش‌پاافتاده، ماآماده‌ی دیپانامه‌ی پیشرفته‌ای که در آن روزهای کوتاه و بلند «نور»، یا دوره‌های «بغهای ستارگان رونده» داده شده نیستیم. دوره‌ی ماه‌آسمان ٦٨٤ سال است، که یك حساب نسبتاً آسانی ست. هرمزد یك دوره‌ی دراز ۳٤٤ سال دارد؛ در واقع، هرمزد در ۳٤٤ سال ۲۹ دور میزند به‌علاوه‌ی ′۳۳ °٤، درحالی که ۳٤٤ دور خورشید ′۱۹ کم دارد. این نمایش درست وشگفت‌آوری ست، هرچند دوره‌ی ۱۲سالی بهتر و دوره‌ی ۸۳ سالی باز هم دقیقتراست؛ دوره‌ی کوتاهتر او ٦۳ ماه و ۱۰ روزاست. دوره‌های گوناگونی برای ناهید داده‌شده: ۷ روز؛ پیرامون ۱٤ روز؛ پیرامون ۲۱ روز؛ ٦۳ ماه و ۲۰ روز؛ و با حسابهای مفصل‌تری یك دوره‌ی بسیار طولانی ٦٫٤۰۰ سال به دست می‌آید. برای بهرام یك دوره‌ی کوتاهتر ٦٥ ماه و یك دوره‌ی درازتر ۲۸٤ سال داده شده است. ستاره‌شناس ما از تغییرپذیری این ستاره آگاه بوده، ولی دوره‌ی بزرگی که داده دقیقتر از دوره‌ی معمولی ۷۹ سال است، زیرا، اگر ۲ روز از ۲۸٤سال یولیانی کم بکنیم، خورشید ۲۸٤ دور به‌علاوه‌ی ′۱۱ و بهرام ۱٤۱ دور به علاوه‌ی ′۲۲ °۱ میزند. برای بدست آوردن دوره‌ی بزرگ کیوان، ستاره‌شناس ما دوره‌ی ٥۹ سالی را ضرب در۱۰ کرده، سپس افزونه‌ی آن را که ′۱۳ °۱ بود از آن کم کرده است؛ خطای ظاهری او – ′۳۸ – شاید نباید از اعتبار کار دانشمند باستانی بکاهد، زیرا ستاره شناسان امروزین حساب میکنند که، زیر تاثیر آشفته کننده‌ی هرمزد، کیوان در۹۳۰ سال میشود از میانگین ″۱۰ ′٤۹ اش

4 - F. X. Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel, Ergänzungen*. II (1914), 233 ff.

افزون یا کاستی داشته باشد.[۵]

آتن از نو با ستاره‌شناسی مصری تماس برقرار میکند

شورش یونی ، ادامه‌اش در جنگهای بزرگ پارسی ، و حمله‌های متقابل اتحادیه‌ی دلوس تماس را با سرزمینهایی که در زیر فرمانروائی پارسیان بود بریده بود . پشتیبانی آتن از مصر شورشی بار دیگر راه را به نیل باز نمود . کمی پس از ۴۵۹ ، اوئنوپیدس فیثاغورثی اهل خیوس ،[۶] همزمان جوانتر اناکساگوراس ، در میان آنهایی بود که از مصر دیدن کردند . از پیشامد ، او بالا آمدن و لبریز شدن نیل را دید و برپایه‌ی این آگاهی دست اول یك نظریه‌ی عجیبی را در باره‌ی علت آن پروراند.[۷] آنجا نیز او با زمین‌اندازه‌گیران به بررسی پرداخت و پاره‌ای مسئله‌ها را حل کرد که به نظر او برای ستاره‌شناسی سودمند بود. اناکسیماندر نخست توجه یونانیان را به این حقیقت عجیب کشانده بود که فلك مهر مایل است.[۸] اوئنوپیدس این بیان را ادامه داد ، گرچه پیشنهاد او که کهکشان بازمانده‌های سوخته‌ی راه پیشین خورشید است هرگز پذیرفته نشد.[۹]

اصلاح اوئنوپیدس درگاه شماری

ولی شهرت اوئنوپیدس بیشتر برای اصلاحش در گاه شماری بود. او بی‌چون‌وچرا گاه‌شماری سرورخودرا که چنین زیبا ومنطقی‌بود پذیرفته بود. پس از دیداری که از مصریان کرد دریافت که ستاره شناسان آنها آگاهیشان بهتر بود . بنا بر گفته‌ی آنها ، سال $۳۶۴\frac{۱}{۴}$ روز نبود بلکه $۳۶۵\frac{۱}{۴}$ روز بود . همچو یك فیثاغورثی

5 - Kugler, *Sternkunde und Sterndienst in Babel*, I (1907), 48 ff. این که لوحهایی که ۳۸۷ - ۳۴۵ و ۳۷۹ تاریخگذاری شده از نسخه‌های اصلی به این زودی برداشته شده باشد جای شك است .

6 - H. Diels and W. Kranz, *Die Fragmente der Vorsocratiker* (5 th ed., 1934 - 37), I, 393 ff.; cf. Plato *Amator*. 132 A.

7 - Diod. i. 41. 1 ff.; 98. 3.

8 - Plin. ii. 31; Aetius ii. 25. 1.

9 - Oenopid., Frag. 10 (Diels and Kranz); Aristot. *Meteorol.* i. 8.; Diod. i. 98. 2; Macrob. i. 17. 31; Theon Smyrn. p. 198. 14 (Hiller); Aetius ii. 12. 2.

وفادار، اوئنوپیدس خودرا ناگزیر میدید که نشان بدهد ایمان فرقه‌ی او باآخرین نتیجه‌های علم مطابقت کامل دارد .

بنیاد دوره‌ای که اکنون مقدس شمرده میشد منطق عدد ۵۹ بود . اگر اوئنوپیدس می‌پذیرفت که طول حقیقی سال $\frac{۲۲}{۵۹}$۳۶۵ روز بود ــ که تقریباً درست یك سوم روز ، یا ۸ ساعت و ۵۷ دقیقه افزون برطول حقیقی میشد ــ ممکن بود این عدد زیبای ۵۹ را نگاه دارد . این‌سان دوره‌ی ۵۹ سالی جان بدر میبرد ، هرچند به قیمت جان عدد بازهم زیباتر ۹×۹×۹ (ماه) ، که حاصلش ۷۲۹ بود ، تمام میشد ؛ شمار ماهها در دوره آنگاه ۷۳۰ میشد ، که هریك به $\frac{۴۴}{۷۳۰}$ ۵۹ شب و روز افزایش می‌یافت ، وجمع روزها و شبها ۲۱٫۵۵۱ میشد .[۱۰]

این سازگاری باکامیابی روبرو نشد . پژوهندگان این کوشش را برای زنده کردن «سال بزرگ» فیثاغورثی به صورت نوین نادیده‌گرفتند ، هرچند فرزانگانی چون افلاطون هنوزآن را گرامی میداشتند. ممکن بود که این «سال‌بزرگ» به این صورت بازبین شده حتی زودتر به دست فراموشی سپرده شودولی اوئنوپیدس‌آن را در سال ۴۵۶ روی یك لوحه‌ی پرنگی کنده و برای آزمون یونانیانی‌که از هرگوشه‌ی زمین برای دیدن بازیهای المپیك‌که بیشترهیجان‌انگیزبودمی‌آمدند ومیتوانستند بخوانند برپا ساخته بود .[۱۱]

دموکریتوس ابدرائی

همان دلیلهایی کـه مصر را به روی اوئنوپیدس گشود آن را نیز به روی یك دانشمند بسیار بزرگتری ، دموکریتوس اهل ابدرا ،[۱۲] باز نمود ، کـه سالهای دراز جهانگردی‌اش اورا به همه‌ی کشورهای بافرهنگ مدیترانه‌ی شرقی برد . بعدها او

10 - Censorin . xix . 2 ; cf . H . Y . Wade-Gery, *Cambridge Ancient History*, III (1925), 762 ff .

11 - Aelian. *Var . hist* . x . 7; cf . K. von Fritz. «Oinopides,» *PW*, XVIII (1937), 2258 ff .

12 - T.L. Heath, *Aristarchus of Samos* (1913), p . 121 . این نویسنده بکلی بد میفهمد و بطور شگفت‌آوری اهمیت علمی دموکریتوس را ناچیز میشمارد .

سفرهای خود را در یك كتاب به عنوان « ناورانی گرد دریا » خلاصه کرد . مانند کتابهای دیگر ، این کتاب نیز ازمیان رفته است، ولی میتوانیم جاپای اورا در راهی که از آن سفر کرده بود در عنوانهای کتابش (که سیاههی آن حفظ شده است) بیابیم ،[13] چون آن چه دموکریتوس در سفرهایش آموخت زمینهی کتابهای بسیار دیگری شد که او نوشته است .

«رسالهی فریجی» او آگاهی اورا از درون آسیای کهین نشان میدهد . پنج سال بررسی ، شاید پس از ٤٥٩ ، با پریستاران مصری[14] که زمین اندازهگیر و ستارهشناس بودند، اثر خودرا دریك رشته بررسیهای ریاضی و ستارهشناسی گذاشته است . کتاب دیگر او زیر عنوان «دربارهی آنها که در مروئه هستند ، » که دراین زمان پایتخت حبشه بود ، علاقهی او را به این سرزمین دورافتاده در بالای نیل ، و شاید دیداری ازآن سرزمین را ، نشان میدهد .

تا چند سال پس ازصلح معروف به «صلح کالیاس»(٤٤٩) ، برای یك شاروند ابدرا ، که عضو شاهنشاهی آتنی بود، امکان داشت که آزادانه درسراسر شاهنشاهی رقیب پارسی سفر کند . دموکریتوس این فرصت را غنیمت شمرد و از مصر به بابل رفت . دراین زمان به نام « کلدی» که دراصل یك عنوان نژادی بود معنای ویژهی مرد خردمند داده شده بود ، و در این سده بویژه برای دانشمند ستاره شناس بهکار میرفت ؛[15] پس دموکریتوس نتیجههای بازرسیهای خودرا در یك «رسالهی کلدی» خلاصه کرد . یك جزوهی دیگر او عنوان «دربارهی نوشتههای مقدس آنها که در بابل هستند» داشت ؛[16] از این ، البته ، مقصود او « خط نقشی » مصری نبود بلکه خط میخی بابلی بود .

آیا دموکریتوس واقعاً میتوانست لوحهای گلی را به خط و زبان اصلی بخواند ؟ آیا او میتوانست از عددها وچند واژهنگار فنی که برای فهمیدن لوحها

13 - Diog . Laert . ix. 46 ff .
14 - Diod . i. 98 . 3 ; Clem . Alex . *Strom.* i . 69 .
15 - Herod . i . 181 .
16 - Clem . Alex . *Strom* . i. 69 ; ii . 130 .

لازم بود و دانشمندان برجسته‌ی امروزی آنها را کافی میشمارند سر دربیاورد ، یا این که با ترجمه‌ی آنها سرو کار داشت ؟

این پرسشها ما را به دورتر از مرزهای تاریخ علم میکشاند. دموکریتوس روی یك سنگ یادبود ـ که در این مورد بایستی یك لوحه‌ی میخی بوده باشد ـ سخنان اهیقر خردمند را دید . از گفته‌های پرمغز نامبردار که هم به اهیقر و هم به دموکریتوس نسبت داده شده اینهارا میتوان نقل‌کرد : « دم سگ برای او خوراك می‌آورد ، دندانش به او سنگ میدهد . مگذار همسایه‌ات پا روی پاشنه‌ات گذارد ، مبادا که فردا لگد بر گردنت مالد . بیش از اندازه شیرین مباش تا تورا نبلعند ؛ بیش ازاندازه تلخ مباش تا تورا ازدهان بیرون نیفگنند . بهتراست که پایت بلغزد تا زبانت . خوکی با مردی آزاده به گرمابه رفت ؛ چون بیرون آمد ، سوراخ گلی دید ودرآن غلتید . » [17] آیا این سخنان کوتاه‌خرد بسیار دشوار نبود که به خط میخی اصلی خوانده شود ، آیا او با ترجمه‌ی آرامی آنها که یهودیهای الفانتین نسخه برداشته بودند آشنا بود ، یا هرچه که او میدانست سرچشمه‌اش برخی از مثلهای اهیقربود که در داستانهای جانوران نوشته‌ی برده‌ی فریجی ایسوپ گنجانیده شده بود ؟ سرانجام ، می‌پرسیم : آیا این گفته‌های نقل شده را که هنوز در دست است باید از « رساله‌ی فریجی » دانست ؟ [18]

از بابل ، دموکریتوس به پارس رفت ، وآنجا آگاهی بسنده ازآیینهای دینی به دست آورد که رساله‌ای زیرعنوان « ماگیا » بنویسد . آنجا نیز در باره‌ی هند پرسش نمود (برخی حتی میگفتند که به‌آنجا سفرکرد ، ولی‌این کار بسیارنامحتمل است) ، ولی برخلاف کتسیاس در نیم سده‌ی بعد ، دموکریتوس فریب داستانهای گزافی را که به او میگفتند نخورد . [19]

دموکریتوس نخستین دانشمند یونانی ست که میدانیم شخصاً ازبابل دیدن‌کرد.

17 - Cf. R. H. Charles, *The Apocrypha and Pseudographa of the Old Testament* (1913), II, 716 - 17.

۱۸ ـ نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ٤٤٠ این کتاب و پس از آن .

۱۹ ـ مگاستنس ، در سترابو ، دفتر ۱۵ ، ۱ : ۳۸ .

بزرگی خرمن علمی که از این خاك دست نخورده همراه خود آورد از کرته‌های بازمانده‌اش و از سیاهه‌ی نوشته‌هایش وقتی آنهارا در پرتو نوشته‌های علمی همزمان در خط میخی بررسی کنیم پیدا ست. نباید انتظار داشته باشیم که جاپای نفوذ بابلی را در نوشته‌های او در باره‌ی منش، فرزانش، و موسیقی بیابیم. وقتی می‌بینیم که آن گروه از رساله‌های او که با «فیزیك» آغاز میشود در اولش از «دیاکوسموس بزرگ» استادش لئوکیپوس بحث میکند، دیگر در آن نباید پی چیز دیگری بگردیم.

گروه رساله‌هایی که با «ماتماتیك» آغاز میشود نویدبخش‌تر است. اگر از آن چه در بخشهایی که عنوان «گئومتریك»، «اریتمتیك»، «در باره‌ی زمین اندازه گیری (هندسه)»، «در باره‌ی مقدارهای اندازه‌نا گرفتنی وجامدها»، و «در باره‌ی تماس دایره و کره با خط مماس» آگاه می‌بودیم، شاید می‌توانستیم میان آن چه را که از مصر و آن چه را که از بابل گرفته باز بشناسیم. آن‌چه به‌یقین میتوانیم بگوییم این است که او نخستین کسی بود که این قضیه را به یونانیان گفت که حجم مخروط یك سوم حجم استوانه‌ای با همان قاعده و بلندی ست، که این در مورد هرم نیز درست درمی‌آید، و این که او نسبت اندازه‌ی دو برش افقی چسبیده بهم مخروط را میدانست.[۲۰]

رساله‌های ستاره شناسی او را، برعکس، فقط با درنظر گرفتن لوحهای بابلی میتوان بیان نمود. او این رشته را با یك رساله‌ی چهار گانه ــ «اورانو گرافی»، «گئوگرافی»، «پولوگرافی»، و «اکتینوگرافی» ــ آغاز کرد که وصف آسمان، زمین، قطب، و پرتوهای نور یا هواشناسی بود. در بخش نخست آن، آسمانهای ستاره‌دار، ستاره‌های ثابت را در برجهای گوناگون، با چند تا از درخشان‌ترین ستاره‌ها را که نام برده وصف میکرد. ستاره شناسان بابلی تا آن زمان سپهر آسمانی گنبد گون را به سه منطقه‌ی هم‌مرکز بخش کرده بودند: «راه انو»، «بغ آسمان

۲۰ ــ ارخیمدس، کرته‌ای که در نوشته‌ی زیر نشر یافته: J. L. Heiberg, «Eine neue Archimedes-Handschrift,» *Hermes*, XLII (1907), 425 ff.

بالای قطب که آنجا « ستارگانی که قطب را می بینند و هرگز فرو نمی نشینند » در گردش اند ؛ « راه انلیل ، » بغ جو، که یونانیها بعدها آن را فلك مهر و منطقه‌ی برجها خواندند ؛ و « راه ائا ،» بغ ژرفا، در پایین دریای آسمانی. با «اورانوگرافی،» که تقریباً تمام متن آنرا میتوانیم از روی ویتروویوس باز بسازیم، چند « نقشه‌ی کره » همراه بود ، که روی آنها ، به تقلید از اصطلاحات بابلی ، پیکرهای انسانی و حیوانی کشیده شده بود که برای بازنمودن برجها به کار میرود .

طبعاً ، دموکریتوس وصف خود را با « راه انو » آغاز میکند :

« گردونه » فرو نشسته است ، پشت آن «راننده» اش . درفاصله‌ی کمی «خوشه» است ، که برشانه‌ی راستش یك ستاره‌ی بسیار درخشان ، « پروتروگتس » ، است ؛ یك ستاره ی دیگر باز هم درخشان‌تر « سپیکا » ست . روبرو ستاره‌ی دیگری ست ، «ارکتوروس» ، میان زانوهای « راننده » . از قسمت سر « گردونه » روبروی پای « دوپیکر » ، « گردونه» سرشاخ« گاو» ایستاده است . همین سان سرشاخ چپ ، « گردونه‌ران » در پایش « بزها » ی « گردونه‌ران » را نگاه میدارد . «بهی» سمت شانه‌ی چپ او ست . بالای« گاو و «بره» «پرسئوس» است ، که پای راستش «پروین» را نگاه میدارد ، و سمت چپ او سر «بره» است . با دست راستش او بر « کاسیوپیا » آرمیده ، وبا دست چپش او سر «مدوسا» را روی « گاو» نگاه میدارد ، و آن را در پای «اندرومدا» می‌نهد .

« ماهی‌ها »آن ور « اندرومدا » هستند و با شکم آن و با پشت « اسب » در یك تراز هستند ؛ درشکم «اسب» یك ستاره‌ی بسیار درخشانی ست که از سر«اندرومدا» جدا ست . دست راست « اندرومدا » روی« کاسیوپیا» و دست چپش روی «ماهی شمال» نهاده شده است .«دول» بالای سر « اسب » است . سم « اسب » به زانوی « دول‌بر » میخورد. « کاسیوپیا » میان آن دو ست . بالای « بهی » «شاهین» و «دولفین» هستند . پس‌ازآنها «تیر» است . ولی پس‌ازآن ، «قو»ست که بال راستش به دست راست و چوبدستی« کفئوس»میخورد و بال چپش بر«کاسیوپیا» آرام گرفته است . زیر دم این پرنده پاهای «اسب» پنهان است .

بالای « نیماسب » ، « کژدم» ، و « ترازو » ، «مار» نوك زبانش را به «تاج» میزند. در میانش ، « مارنگهدار » در دستانش « مار» را چسبیده ، و با پای چپش پیشانی « کژدم» را لگد میکند . پهلوی سر « مارنگهدار » ، نه خیلی دور ، سر « مرد زانوزننده » است . تارك سر آنها را آسانتر میتوان باز شناخت زیرا با ستاره‌های درخشانی مشخص هستند .

پای « مرد زانوزننده » روی سر «مار» است که در چنبرهای‌آن « گردونه» گیر کرده است . تاریك میان آنها « دولفین » شنا میکند . روبروی شند « قو » « چنگ » جای دارد . میان شانه‌های «راننده» و «مرد زانوزننده» « تاج » گذاشته شده است .

دموکریتوس آسمان را از نزدیك قطب آسمانی تا « راه انلیل » گذر کرده

و اکنون دوباره به « راه انو » برگشته است .

در منطقه‌ی شمالی « گردونه » و « دم سگ » است ، که سر یکی پهلوی دم دیگری ست . میان دمهایشان گفته میشود که بلندترین نقطه (در سپهر آسمانی) است . اینجا « مار » دراز کشیده و از آن ، ستاره‌ای که « قطب » (« گاه ») خوانده میشود گرد بالای « گردونه » میدرخشد ، چون آن چه که پس از « اژدها » ست (نام دیگر و اصلی‌تر « مار ») ، گرد سر آن در تنگ افتاده است . در واقع گرد سر « دم سگ » چنبرهای آن افتاده که تا پایین میرسد . اینها نیز خم شده و از سر « دم سگ » به عقب بسوی « گردونه » چرخیده است . پیشتر که برویم ، بالای « دم سگ » پای « کفئوس » است ، و آنجا در بلندترین نقطه ستارگانی هستند که بالای « بره » « سه گوشی » با کنارهای همچند تشکیل میدهند . ولی بسیاری ازستارگان که در « گردونه‌ی کوچك » و « کاسیوپیا » هستند درهم آمیخته‌اند .

دموکریتوس پس از وصف کردن جای برجها میان فلك مهر و « گردونه » (یا چنان که ما میگوییم ، نیم سپهر شمالی آسمان ، ولی چنان که او میگوید ، « به راست شرق ») ، به آنهایی که « به چپ شرق بسوی جنوب » هستند برمیگردد .

استنیده زیر « بهی » « ماهی‌جنوب » است ، که بسوی دم « غول دریا » مینگرد . بالای این تا « نیماسب » فضا خالی ست . « آدریان » زیرنیش « کژدم » است . اندامهای جلوی « کنتاور » پس از « ترازو » و « کژدم » است ؛ در دستانش « جانور » را گرفته است . گرد « خوشه » ، « شیر » ، و « کرزنگ » ، « مارآبی » چنبر زده ، که حلقه‌هایش ازمیان ستارگان بسیار استنیده است ؛ در منطقه‌ی کرزنگ ، نوك خود را بلند کرده ، جلوی « شیر » با میانش « کاسه » را نگاه داشته ، و به سوی دست « خوشه » دمش را که در « کلاغ » است بلند کرده است . ستارگانی که بالای شانه‌ی آن هستند همه به همین اندازه درخشان هستند .

در قسمت پایین شکمش ، زیر دم ، « کنتاور » (قنطورس) جای دارد . پس از « پیاله » و « شیر » کشتی « ارگو » ست که سینه‌اش درست دیده نمیشود ، ولی دگل و آن چه دور خله‌ی آن است دیده میشود که پیش‌آمده‌است . این کشتی و تفرش به نوك « دم سگ » پیوسته است . پس از « دوپیکر » « سگ کهتر » روبروی سر « مارآبی » می‌آید ، چون « سگ مهتر » پس‌از « سگ کهتر » است . « جبار » سراسر کشیده شده ، زیر سم « گاو » فشرده شده ، در دست چپش آن را چسبیده و با دست راستش گرزش را بسوی « دو پیکر » بلند کرده است .

در پای او « سگ » است که با فاصله‌ی کمی پشت « خرگوش » می‌آید . زیر « بره » و « ماهی » « غول دریا » دراز کشیده ، که از یالش یك آمیخته‌ی نازکی از ستاره‌ها ، که آرایشی دارند که « گروه » خوانده میشود ، بسوی هردو « ماهی » هست ؛ در یك فاصله‌ی زیادی یك دسته‌ی پیچیده‌ی مارها به سر یال « غول دریا » میخورد . « رودخانه » ای روان است ، که آغازش از « چشمه » ای در سمت چپ پای « جبار » است . آبی که از « دول » فرو ریخته میشود از میان سر

«ماهی‌جنوب» و دم «غول دریا» روان میگردد .[۲۱]

در این مورد ، دمو کریتوس از بخش کردن به سه منطقه چنان کـه بابلیها میکردند دست برداشته و خود آن را به دو نیم‌سپهر شمالی و جنوبی بخش کرده است. پیوستی به این رساله را نیز شاید باید ازخود او دانست. او تا اینجا آن صورتهای آسمانی را که برخاستن و فرونشستن شان را یونانیها میتوانستند به چشم به بینند بیان کرده است . آنها به دو گروه بخش شده اند، که با ستارگان سمت راست و چپ فلك مهر، و به جنوب و شمال واقع و نموده شده‌اند.[۲۲] سپس آنها به نیم سپهر شمالی و جنوبی بخش شده اند ؛ این اشاره‌ای به قطب شمال و جنوب است . همچنان کـه « گردونه » گرد قطب شمال میگردد ، و نه فرو می‌نشیند نه زیر زمین میرود ــ در آمدن به زیرجهان برای فصلی، چنان‌که بابلیها بیان‌میکردند ــ همان سان صورتهای دیگری بایستی گرد قطب جنوب فرضی بگردند . ولی به مناسبت میل اریبی زمین، آنها همیشه ازچشم ما پنهان خواهندبود ، نه بالای افق میدرخشند و نه بالا اززمین سربرمی‌آورند . دلیل آن این است که زمین میان آنها و ما می‌آید و از دیده‌شدن آنها جلوگیری میکند . یك برهان برای این که این فرضیه درست است این است که سهیل ، ستاره‌ای که میان یونانیها در میهن‌شان ناشناس است ، در دلتای مصر با تابش بسیار میدرخشد ، چنان کـه دمو کریتوس خود گواه است ، و هرچه پیشتر بسوی جنوب برویم تابان تر میشود ، چنان که بازرگانان گزارش داده‌اند .[۲۳]

این جزوه، که ظاهراً تمامش ترجمه شده بود، فقط یك دستکی همراه پیکرهایی بود که در « نقشه‌های کره » کشیده شده بود . اگر بخواهیم بدانیم که صورت اصلی بابلی آنها چگونه بوده ، باید فقط لوحهایی را که از روزگار سلوکیها مانده مانند آن لوحی که «خوشه‌ی ایستاده درپیش چهره‌ی تیر» را کشیده ، که به صورت یك بانوی کمی فربه است کـه خوشه‌های غله در پیش نماد ستاره‌ای ی این بغ در دست

۲۱ ــ ویترو ویوس ، دفتر ۹ ، ٤ : ۱ ــ ٥ ؛ این قسمت بویژه به دمو کریتوس نسبت داده شده است ، وگرنه ازآن چه درآن درج شده وطرز ترتیب آن بایستی آن را از دستگاه فکری اودوکسوس و اراتوس بدانیم .

۲۲ ــ همان کتاب ، ۳ : ۳ .

۲۳ ــ همان کتاب ، ٥ : ٤ .

دارد ، نگاه کنیم .[۲۴] درباره‌ی آن چه که در « گئوگرافی » و « اکتینو گرافی » درج شده بود چنین گواهی‌ای نداریم . « علت ها » ، خواه « آسمانی » ، « جوی » ، یا «زمینی» ممکن است نماینده‌ی طرز فکر یونانی باشد ، ولی این اصل بابلی که هوا‌شناسی و زمین‌نگاری اجزاءِ اصلی ستاره‌شناسی هستند حتی روشنتر گفته شده بود . جانشینان دمو کریتوس ، او کتمون و اودو کسوس ، بیشتر در باره‌ی هواشناسی نوشته اند، و دستگاه فکری اودوکسوس هنوز در شعری که اراتوس نوشته حفظ شده است ؛ پیش از این دیدیم که در قسمت عمده‌ی این شعر ، که وصف آسمانها ست ، اراتوس فکر اودو کسوس را به شعر درآورده و سرچشمه‌ی نهائی او دمو کریتوس است ، و این در باره‌ی پیوست هوا شناسی نیز گویا صدق کند .

بیشتر آن چه را ما بطور قطع از مندرجات« پولو گرافی »او میدانیم بایستی از ترجمه‌ی بالا ورچین کنیم . جاهای دیگر ازسپهر آسمانی که روی لولاهای محورش گرد زمین میگردد میشنویم . قطب شمال در یك فاصله‌ی بسیاری از زمین قراردارد و در تارك این سپهر پشت ستاره‌های « گردونه» جای داده شده است ؛ قطب جنوب فرضی زیر زمین و در ناحیه‌های جنوب است. نیز در باره‌ی میله‌ی شاخص میخوانیم که با سایه‌اش فصلها معین میشود .[۲۵] این همان چوب شکافته است که در اصل همچو یك گوشه‌یاب زمخت برای جهت‌یابی شمال و جنوب ساختمانها و بعدها برای بدست آوردن بلندی ستاره‌ها به‌کار میرفت. بعدها اصطلاح «زیقپو»، که معنای آن «تیر» در برابر « شاه‌تیر » بود ، نام آن نقطه‌ی فرضی در آسمان شد که آن زمان نزدیك « الفا »ی اژدها بود ، که گرد آن نقطه کشف کرده بودند کـه دستگاه آسمانی می گردد .

«هماَزمائی ساعت آبی» بایستی با روشهای گونا گون گاه شماری بوسیله‌ی « پنگان » سر و کار داشته باشد ؛ در مصر مقدار آب را از بالا رفتن یا پایین آمدن سطح آب در درون پنگان که نشان گذاشته بودند اندازه میگرفتند ، درصورتی که

24 - F. Thureau - Dangin, *Tablettes d' Uruk* (1922), No. 12.

۲۵ - ویتروویوس ، دفتر ۶ ، ۱ : ۱ - ۲ .

در بابل مقدار آبی که میرفت با شکل وزن میشد، و قنطار بازنمای یك روز تمام ۱۲ ساعت دوگان بود. این به مسئله‌ی سالمر میکشید. رساله‌ای که «سال بزرگ» یا ساده‌تر، «ستاره‌شناسی» خوانده میشد، همچو «پره پیگمه» (لوحه‌ی آگهی با جدول سالنما) وصف شده، مانند جدولی که اوئنوپیدس برلوحه‌ی برنگی درالیمپیه کار گذاشته بود؛ یك نمونه‌ی دیرتری که خوشبختانه حفظ شده است نشان میدهد که، مانند گاه‌نماهای خودمان، آن نیز گردشهای خورشید، ماه، و ستارگان رونده‌ی دیگر را پیشگوئی میکرد و نیز پیشگوئیهایی درباره‌ی هوا دربر داشت. یك «سالنما»ی همانندی به خط میخی برای سال ۴۲۵ خیلی پیش از آن حساب شده بود. نویسنده‌ی دیرتری که گزارش آن را میدهد داده‌های آن را بد فهمیده، ولی شکی نیست که دموکریتوس نخستین کسی بود که یونانیها را با دوره‌ی ۱۹ سالی آشنا ساخت.[۲۶]

برای این که درستی این دوره را خود وارسی کند، دموکریتوس ناچار بود که نسبت گردش خورشید، ماه، و ستارگان دیگر را از حیث زمان دریابد. این آگاهی در یك دیپانامه‌ی پیشرفته‌ای زیرعنوان «درباره‌ی ستارگان رونده» داده شده بود. درست پیش از وصف صورتهای آسمانی، که چنان که دیدیم بویژه به دموکریتوس نسبت داده شده، ویترویوس میگوید که چگونه خورشید، که از میان برجها میگذرد، ماه به ماه به درازی روزها و شبها می‌افزاید و از آنها کم میکند.

چون به برج بره در می‌آید ویك‌هشتم آن را می‌پیماید، اعتدال بهاری را می‌آورد. چون به دم گاو و به پروین میرود ـ که پیشاندامهای گاو از آن بیرون آمده، فضائی را که از میان آن میرود، همچنان که بسوی شمال درحرکت است، بیش‌از نیمی از سپهرآسمانی ست. چون از گاو به دوپیکر هنگام برخاستن پروین در می‌آید، بالای زمین بلندتر برمی‌آید و به درازی روز می‌افزاید. آنگاه از دو پیکر، چون به کرزنگ در می‌آید، که کوتاهترین فضای آسمانی را دارد. [برهان کافی که از برجها سخن میگوید نه از نشانهای منطقه‌ی برجها که درآن‌فضاها به یك اندازه

۲۶ ـ کنسورینوس، دفتر ۱۸، ۸؛ شمار سالها دراین دوره ـ ۸۲ ـ به‌یقین غلط است، ولی شمار ماههای کبیسه ـ ۲۸ ـ همان ۷×۴ اقتباس دوره‌ی ۱۹ سالی کالیپوس است که با اقتباس دموکریتوس همانند است.

کشیده شده است] ، چون به بخش هشتم می‌آید ، زمان خورایستی (تابستانی) را پر میکند . همچنان که پیش میرود ، ازمیان سر و سینه‌ی شیر میگذرد، که این بخشها آنگاه به کرزنك نسبت داده میشود . پس از پیشروی از سینه‌ی شیر و مرز کرزنگ ، خورشید، که از میان بخشهای مانده‌ی شیر پیش میرود، از درازی روز و درازی راه خود میکاهد وبه همان راه (سرعت گردش) که در دوپیکر داشت باز میگردد . آنگاه پس از گذشتن از شیر به خوشه و پیش رفتن بسوی جامه‌ی خوشه (دوشیزه) ، مدار خودرا کوتاه میکند و این کشیدگی راهش را با کشیدگی‌ای که گاو دارد برابر میسازد . پس از پیش رفتن از خوشه از میان دامنش ، که قسمتهای جلوئی ترازو را اشغال نموده ، در بخش هشتم ترازو اعتدال پائیزی را به انجام میرساند . این‌قسمت راه همچند مداری ست که در برج بره ازآن گذشته است .

ولی چون خورشید ، هنگام فرونشستن پروین ، به کژدم در می‌آید ، همین طور که بسوی جنوب میرود از درازی روزها میکاهد . چون از کژدم پیش میرود ، به رانهای نیماسب درمی‌آید ، و از راه روزانه‌ی کوتاهتری میپرد . چون از رانهای نیماسب ، قسمتی که به بهی نسبت داده شده ، آغاز پیش‌رفتن میکند ، در بخش هشتم از میان کوتاهترین ناحیه‌ی آسمان میگذرد . پس‌ازگذر کردن از بهی به دول ، به درازی روز می افزاید و با مدار نیماسب برابر میشود . چون باد غربی بوزد از دول به ماهی درمی‌آید، ومداری را برابر با مدار کژدم به‌انجام میرساند. این سان خورشید، درگردش گرد برجها ، در زمانهای معین به درازی روزها وساعتها می‌افزاید یا ازآنها میکاهد.[۲۷]

در اینجا چیزی یافت نمیشود که برستاره‌شناسان بابلی همزمان پوشیده بوده باشد ، و بنابراین حق داریم که از ویترورویوس این‌طور بفهمیم که این نیز از دموکریتوس گرفته شده است .

«علتهای پدیده‌های آسمانی»[۲۸] اشاره به پدیده‌ها چنان که ما این اصطلاح را به‌کار میبریم نیست ؛ آن را باید به « درخشیدن » ستارگان ترجمه کنیم ، یا برخاستن کنار شبی آنها (تشریق) .[۲۹] از این رساله یا از رساله‌ی « در باره‌ی ستارگان رونده » آخرین بخش ویترورویوس بایستی گرفته شده باشد که میشود فرض کنیم از نوشته‌ی دموکریتوس ترجمه شده است .

با کنار گذاشتن برخی از قسمتهای آن که بیگمان از فکر دوره‌های دیرتر است ، نخست از دوازده برج میخوانیم ، که در امتداد دایره‌ی تقاطع کننده درمیان سپهر آسمانی کشیده شده و به سمت جنوب ، یا فلك مهر ، تمایل دارد . شش تا از

۲۷ - ویترورویوس ، دفتر ۹ ، ۲ : ٤ - ۳ : ۳ .

28 - Ptol. *Syntax.* 93 D.

29 - Cf. Olmstead, «The Chronology of Jesus' Life,» *Anglican Theological Review,* XXIV (1942), 24 - 25.

این برجها همیشه بالای زمین هستند . در حالی که برجها پیوسته از شرق به غرب در گردش اند ، ستارگان رونده ـ ماه ، تیر ، ناهید ، خورشید ، بهرام ، هرمزد ، و کیوان ـ هرکدام در مدار خود ، در جهت مخالف در سپهر آسمانی از غرب به شرق « سرگردان » اند .

سرانجام نوبت به تعیین دوره‌ها ، « سالهای بزرگ » هفت ستاره‌ی رونده میرسد. ماه ، پس از گذر کردن در مدار آسمان ، به برجی که ۲۸ روز و پیرامون یك ساعت بیشتر پیش از آن آغاز کرده بود باز میگردد و ماه ماهگی را به انجام میرساند . خورشید از فضای یك برج در یك ماه میگذرد ، و چون به آن برجی که از آن آغاز کرده بود باز میگردد ، طول یك سال را به انجام میرساند . ازاین پیداست که ماه راه خود را سیزده بار در ۱۲ ماه می‌پیماید ، درصورتی که خورشید درهمین مدت فقط یك بار راه خود را می‌پیماید .

ستاره‌های تیر و ناهید ، که گرد پرتو خورشید همچو مرکزی دور میزنند ، در سفرشان به عقب برمیگردند و تاخیر میکنند . همچنین به سبب مدارشان در منزلها (جوزهر) در ناحیه‌های برجها درنگ میکنند .

این بویژه در مورد ناهید بخوبی دیده میشود ، زیرا همین طور که در دنبال خورشید میرود ، پس از فرونشستن خورشید در آسمان میدرخشد و ، هنگامی که تابان‌تر ازهمه وقت میدرخشد ، « ستاره‌ی شامگاهان » خوانده میشود ؛ ولی وقتهای دیگر پیشاپیش خورشید میرود و ، چون پیش از پگاه برآید ، « پگاه‌آور » خوانده میشود . به این سبب ، گاهی چند روز در یك برج درنگ میکنند (بابلیها آن را « ایستگاه » ستاره میخواندند) ؛ وقتهای دیگر تندتر به برج دیگری درمی‌آیند. بنابراین ، چون در هر برجی شمار روزهای گردششان همچند نیست ، مدت زمانی را که در پیش درنگ کرده‌اند اکنون با گردش تندتر جبران می‌نمایند .

ستاره‌ی تیر چنان در راه خود در سپهر آسمانی تند میگذرد ، دوان‌دوان از میان ناحیه‌ها ، که روز سیصد و شصتم از میان برجها به آن برجی‌میرسد که از آن، در گردش گذشته‌اش ، راه خودرا آغاز کرده بود ، و راه‌آن به طوری بخش شده که

در هربرج پیرامون سی روز دارد .

ناهید از فضای برخی از برجها در ۳۰ روز میگذرد . تا آن اندازه‌ای که در برخی برجها تا ۴۰ روز درنگ میکند ، وقتی که به منزل رسیده است (درجوزهر)، آن مقدار از دست‌رفته در درنگ را به جای خود باز می‌آورد . بنابر این ، پیمودن تمام مدار سپهر آسمانی را بار دیگر در چهارصد و هشتاد و پنجمین روز به انجام میرساند و به آن برجی که سفر نخست اش را از آن آغاز کرده بود باز میگردد .

به زبان بسیار همانندی گفته شده که دوره‌ی بهرام ۶۸۳ روز ، هرمزد ۱۱ سال و ۳۱۳ روز ، کیوان ۲۹ سال و پیرامون ۱۶۰ روز است . آن ستارگان رونده‌ای که مدار خود را بالای خورشید می‌پیمایند ، بویژه وقتی که آنها در « سه گوشی » هستند که خورشید به آن درآمده ، پیشروی نمی کنند بلکه برمیگردند ودرنگ میکنند تا همان خورشید به برج دیگری گذر کرده باشد .

هرمزد ، که مداری را میان بهرام و کیوان می‌پیماید ، راهی را بیشتر از راه بهرام و کمتر از راه کیوان دنبال میکند . ستارگان رونده‌ی دیگر ، به همان نسبت که ازبالاترین نقطه‌ی سپهرآسمانی دور اند ، مدارشان به زمین نزدیکتراست ؛ آنها به نظر می آیند که تندتر میگردند زیرا هریك از آنها ، با پیمودن مدار کوتاهتری، بیشتر از زیر رد میشود و از ستاره‌ی بالای خود میگذرد .[۳۰]

هر چه را که ما خوانده‌ایم میتوان در نوشته‌های تئوریمانی و جانشینهای نزدیکش یافت . پس هیچ دلیلی نیست که انکار شود که سخنان دموکریتوس از همین گونه بوده است . این آگاهی و دانش از دموکریتوس به او کتمون ، متون ، و اودوکسوس رسید ، و از آنها به نوبه‌ی خود به دست نویسندگانی افتاد که گفته‌های آنها حفظ شده است ــ اراتوس، گمینوس، چیچرو، ویترویوس، پلینی، و نویسندگان دیگری اززمانهای دیرتر . پس ، هرگاه در این نویسندگان دیرتر مطلبهایی بیابیم که همانند آنهایی ست که در دیپانامه ی تئوریمانی و شاگردانش دیده میشود ، و بررسیهای پیشرفته تر دوره‌ی هلنیستی را از آنها بیندازیم ، دلیل کافی داریم که

30 - Vitruv. ix . 1 . 1 - 11. 14 ; cf . ix . *praef.* 2 .

صورت اصلی آنها را به دموکریتوس نسبت بدهیم، که نخستین دانشمند یونانی بود که کشف شده‌های بابلی را به هم‌میهنان خود عرضه کرد.

در «دیاکوسموس بزرگ» اش لوکیپوس اصول نظریه‌ی اتمی را پایه گذاشته بود؛ شاگردش که از او بزرگتر بود آن را درست کرد. «مرد آن است که همه میدانیم،» دموکریتوس استدلال میکرد. «فقط اتمها و خلا درحقیقت وجود دارند. آنها پایه و زمینه‌ی نه فقط حیوانات بلکه تمام بنیست‌های مرکب‌را تشکیل میدهند.» اتمها چون تن‌هایی جامد، بخش‌ناپذیر، دگرش‌ناپذیر، وبیحس و آرام تصور شده‌اند. آنها ازحیث حجم وشمار نامحدود اند، ودر سراسر گردون درگردابی برده میشوند، در خلای نامحدود که نه بالا و ته و میان نه مرکز و نه محیط دارد. گردش این اتمها چنان است که به همدیگر میخورند و میچسبند؛ نتیجه ی این عمل تمام چیزهایی ست که وجود دارند. این عمل را آغازی نیست، چون همیشه بوده و خواهد بود.

این سان آتش، آب، هوا، و خاك پدید آمده اند، که بنا براین باید آنها را مرکب دانست نه عنصر آغازی. هیچ چیز از آن‌چه نیست به هست نمی‌آید، و نه میتواند نیست شود؛ این نخستین بیان قانون امروزین نگهداشت ورزه است. برای شمار جهانهایی که به هست می‌آیند وآنگاه ناپدید میشوند حدی نیست. خورشید، ماه، روان ـ که دموکریتوس آن را با رای یکی دانسته ـ همه‌ی آنها چیزی نیستند مگر ترکیب اتمها. ناگزیری فقط نام دیگری برای این گرداب آفرینش‌گر است، و پایان عملی پژوهش فرزانگان آرامش ساده است.[۳۱]

هیچ کس مگر یك فرزانه‌ی یونانی نمیتوانسته نظریه‌ایرا که این سان زیبا پذیرفتنی باشد بپروراند؛ ولی باید بیدرنگ به‌آن بیفزاییم که هیچ فرزانه‌ی یونانی نمیتوانسته چنین نظریه‌ایرا بپروراند بدون کار و رنج مقدماتی بابلیها، که به دست صاحب این نظریه نه فقط یك پایه‌ی استوار دانش درست دادند بلکه بسیاری از اصطلاحات لازم را نیز در دسترس او گذاشتند. یونانی وشرقی نخستین بار در خاك

31 - Sext. Empir. *Pyr.* ii. 23 - 24 ; Cic. *De fin.* i. 17 ; Diog. Laert. ix. 44-45 .

بابل با هم کار کردند؛ نتیجه‌ی این همکاری نظریه‌ای بود که بیشتر قسمتهای آن را هنوز دانشمندان کنونی می پذیرند.

دموکریتوس را در شرق همچو دانش‌پژوهی همکار خوش‌آمد گفته بودند، و گنجهای دانش بابلی را آزادانه به‌روی او باز کرده بودند. در میهنش او شهرت برجسته‌ای پیدا کرده بود، که درنسلهای آینده از میان نمیرفت. در یك سخنرانی شیوای سوگواری (۴۳۹)، پریکلس سرفرازی بحق خود را از تاریخ گذشته‌ی آتن بیان داشت، از این که آتن به تنهایی جلوی تاخت و تاز گران پارسی را گرفته بود، از دموکراسی و شاهنشاهی‌اش، از برومندی اقتصادیش، از ادب و هنرش که در پارتنون جاوید به اوج خود رسیده بود. او خودستایی کرده بود که آتن دبستان هلاس بود، چون این شهر به روی همه‌ی جهان باز بود، وآنجا بیگانگان ازهرگونه تسهیلی برای فراگرفتن دانش برخوردار بودند؛ دموکریتوس این‌دعوت را شنید و برآن شد که از این دبستان نوین دیدن کند. او دریافت که پیشداوری برضد علم هنوز زورمند بود. درحقیقت، پیدا بود که پریکلس حس میکرد چیزی نمانده که آتن خود فرا گیرد. دموکریتوس گوید: «من به آتن آمدم و هیچ کس مرا نشناخت!».[۳۲]

ستاره شناسان بعدی در آتن

با این‌حال ستاره شناس مهم بعدی، که مانند دموکریتوس هواشناسی و زمین‌نگاری را در ستاره شناسی خود توأم کرده بود، یك آتنی به نام او کتمون بود. او تغییرجایگاههای ستارگان رونده را خود رصد کرده و درازی فصلهارا حساب کرده بود. ولی آتن چنان خاك نابارآوری برای دانشمندان بود که در ۴۳۶ او کتمون آتن را واگذاشت تا در امفیپولیس کوچ نشین شود.[۳۳]

البته، جدولهای گاه‌نمای دموکریتوس درآتن نشناخته مانده بود. مهاجری

32 - Thuc. ii. 39, 41; Democritus, Frag. 116.

33 - Callippus, in Simplic. *De coelo*, p. 497, 20 (Heib.); [Theophrast.] *De sign.* Geminus viii. 50; Vitruv. ix. 6; Column. ix. 12; Ptol. *Syntax.* iii. 1; Amm. xxvi. 1 - 8; Pap. Eudem. p. 301 W.; Avien. 47 ff.

به نام فائینوس نخست توجه متون را به ارزش برتر دوره‌ی ۱۹ سالی جلب نمود.[۳۴] او کتمون حسابهای خود را در باره‌ی تغییرات ستارگان و درازی فصلها در اختیار همشهری خود گذاشت و گویا حساب درازی فصلها سبب شد که متون سال خود را با خورایستی تابستانی و نه با نوروز در بهار، چنان که در بابل بود، آغاز نماید. متون نیز سال را با دوره‌ی هفدهم دستگاه ۱۹ سالی ــ که بیست‌ودومین سال اردشیر اول (۲۲ آوریل ٤٤٣) بود ــ آغاز نکرد بلکه باخورایستی تابستانی سال دوازدهم آغاز نمود، که متون آن‌را بوسیله‌ی آفتاب‌نما تعیین نمود که آن زمان به سیزدهم ماه آتنی سکیروفوریون در زمان حکومت اپسیودس، ۲۸ ژوئن٤۳۲ می‌افتاد. دوره‌ی متون ۲۳۵ ماه داشت، ۱۱۰ ماه «تهی» یا ۲۹ روزی، و ۱۲۵ ماه «پر» یا سی روزی. درازی یك سال، $۳٦٥\frac{٥}{۱۹}$ روز، آنگاه با تقسیم به دست آمد؛ این اندکی بیش از یك چهارم روز افزون بردرازی حقیقی روز است، یا به‌دقت +۰٫۲٦۳۲ است. این حساب از آن چه اوئنوپیدس از آموزگاران مصری اش آموخته بود به حقیقت نزدیکتر است، ولی باز هم ۱۱′ ۳۰″ دراز تر از اندازه‌ی واقعی ست؛ این به پای حساب نبوریمانی نمیرسد، که در ٤۹۲ فقط ۲′ ٦″ از واقع دور بود.

متون هرگز گاه‌شماری خود را در عمل واقعی ندید. اریستوفانس زیرك ولی کم عمق در خندستان خود «ابرها» (٤۲۳) و در نوشته‌ی شوختر و سبکترش «پرندگان» (٤۱٤)، متون را دست انداخت. در همین سال ٤۱٤ نیز فرینیکوس در «تك‌وتنها» متون را مسخره کرد. این طرز فکرمردم پسند در آتن بود، وگاه‌شماری آنها اصلاح نشد.[۳۵]

34 - Diels and Kranz, *op. cit.*, I, 41.

35 - Aristophan. *Nub.* 616; *Av.* 992 ff.; Phrynich., Frag. 21 (Kock); [Theophrast.) *De Sign.* 4; Philochor., Frag. 99 (*FHG*, I, 100); Geminus viii. 50; Diod. ii. 47. 6; xii. 36. 2; xx. 36. 2-3; Vitruv. ix. 6. 3; Plut. *Alcibiad.* ii. 4; Ptol. *Syntax.* iii. 2; Aelian. *Var. hist.* x. 7; Censorin. xviii. 8; Schol. Aristophan. *Av.* 997; Schol. Arat. 752; H. Diels, *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften* (Berlin), 1904, p. 93; Dessau, *ibid.*, p. 267; Heath, *op. cit.*, p. 294; W. Kubitschek, «Meton,» *PW*, VIII (1932), 1458 ff.

فصل بیست و پنجم

جدائی بینداز و زیر فرمان آور

ازسرگرفتن جنگ میان پارس و آتن

پذیرائی و ستایشی که از هرودوت در آتن شد گواه بر این بود که در ٤٤٥ پریکلس بار دیگر داشت بسوی یك طرز فکر ضدپارسی تغییر جهت میداد. درهمان سال او یك پیمان صلح سی‌ساله با سپارت بست که طبق آن دارائی زمینی آتن را درعوض حمایت از پشت سر به سپارت واگذار نمود. اکنون که برای ازسرگرفتن جنگ با پارس آماده شده بود، او میتوانست ازنو به کاری که در مصر دست زده بود بپردازد و پیشکشی از زر و ٤٥٫٠٠٠ بوشل غله از پسامتیکوس شورشگر لیبی پذیرفت.[۱] کاری که از این‌هم برانگیزاننده‌تر بود تشکیل‌دادن بخشهای باجگزاری به آتن در میان دولتهایی بود که در امتداد خط شهرستانهای پیشین پارسی هنوز وفادار مانده بودند ـ کاریه، یونیه، هلسپنت، و جزیره‌ها ـ زیرا این کار نشان روشنی از این بود که پریکلس در نظر دارد موقعیت خودرا حفظ کند.[۲] پارس‌هم با جدا کردن لیکیه به این تهدید پاسخ گفت.

1 - Philochorus, Frag. 90; Cratinus, Frag. 73; Plut. *Pericl*. 37. 3.

2 - B. D. Meritt, « Studies in the Athenian Tribute Lists,» *AJA*, XXIX (1925), 292 ff.; M. N. Tod, *Greek Historical Inscriptions* (1933), p. 54; *Cambridge Ancient History,* Vol. V (1927), Map 2 opp. p. 33. این بخشها به صورت کامل نخست در ٤٤٣-٤٢ پدید می‌آیند.

کشمکشی میان ساموس که هنوز بدست چند تن حکومت میشد و میلتوس دموکراتیك به شکست میلتوس منتهی شد. میلتوس به آتن دادخواهی کرد، و پریکلس، در اواخر ۴۴۱، لشکر کشی کرد و جزیره را ازنو به صورت یك دموکراسی سازمان داد. گروه حاکمه که بیرون رانده شده بودند به نوبه‌ی خود به پیسوتنس، پسر هیستاسپس و شهرب ساردیس، دادخواهی کردند؛ با هفتصد سرباز مزدور که به آنها اجازه داد اجیر کنند، جزیره بازیافت و پادگان آتنی به دست شهرب داده شد. ولی پریکلس در بهار ۴۳۹، وقتی که کمك دریائی که فنیقیها وعده داده بودند نرسید، ساموس را ازنو به دست آورد. صلح آشکارا شکسته شده بود، وتا پایان سال ۴۴۰ پارسیان گارگارا، سکپسیس، کبرن، زلیه‌ی غربی، و استاکوس را پس گرفته بودند. سپس تمام درون کاریه را به دست آوردند و همچنین به اندازه‌ای از سرزمینهای کرانه را گرفتند که چهل و نه شهر سیاهه‌ی باجگزاری سال ۴۴۰ در سیاهه ی دو سال بعد شمار آنها به دوازده کاهش یافت، و ناحیه‌ی کاریه به یونیه پیوسته شد.[۳]

پریکلس دردریای سیاه در پی جبران آن برآمد. امیسوس را مانند پیریوس کوچ نشین ساختند. تیمسیلئوس فرمانروای مستبد را از سینوپه بیرون راندند، و آنجا نیز به صورت یك کوچ نشین درآمد (۴۳۸). پادگانی در استاکوس گذاشته شد که یونانیها را در برابر دوئدالسوس، نخستین شاه نیمه مستقل بیتینیه که از او آگاهی داریم، نگهبانی کند.[۴]

مگابیزوس

در زندگی جالب ولی گاهی خطرناك مگابیزوس بحران دیگری روی داد وقتی در شکار او اردشیر را از چنگك یك شیر حمله‌ور رهانید. بجای این که

3 - Thuc. i. 115 ff.; Isocr. *De permut.* 111; Ephor. 194 - 95 (J); Duris 66 - 67 (J); Diod. xii. 27 - 28; Nepos. *Timoth*. 1; Plut. *Pericl.* 25 ff.; Aelian. *Var hist*. ii. 9; cf. A. B. West, *Classical Philology*, XX (1925), 224 - 25.

4 - *IG* (ed. minor), I, No. 944; Theopomp., Frag. 389 (J); Strabo xii. 3. 14; Diod. xii. 34. 5; Memnon xx. 1; App. *Mithr.* 8. 83; Arr. *Peripl.* 15. 3; Plut. *Pericl*. 20; *Cimon* 13. 4.

سپاسگزاری خود را نشان دهد ، شاه فقط این دستور را به یاد آورد که هیچ زیر-دستی نمیتواند حیوانی را پیش سرورش بکشد و کیفر چنین کاری مرگ است .[۵] فرمان داده شد که خطاکار را سر بزنند ، ولی بانوان بار دیگر به یاری او آمدند و این فرمان به تبعید در کورته در خلیج فارس تخفیف یافت .[۶] ارتو کسارس برای آن که دلیری کرده بود که از مگابیزوس جانبداری کند به ارمنستان تبعید شد ، و زوپیروس با شورش آشکار بر ضد شاه از سرمشق پدر خود پیروی نمود . در ٤٤١ زوپیروس از آتن دیدن کرد ،[۷] و آنجا شاید به هرودوت بر خورد و ممکن است پاره‌ای ازقصه‌های پارسی و سندهای رسمی را که این تاریخ نویس با آنها صفحه‌های خود را زینت داده او به هرودوت داده باشد . زوپیروس با گرمی در آتن پذیرائی شد چون کوششهای پدرش را به جانبداری از آتنیهایی که هنگام تسلیم مصر گرفتار شده بودند به یاد داشتند . زوپیروس به یاری یك دسته از سربازان آتنی به کاونوس تاخت برد ، هرچند معنای این کار جنگ آشکارا بود . کار مردم کاونوس پرمعنا بود که گفتند کاملا خواهان تسلیم شدن هستند ، ولی هم‌پیمانان آتنی او را نخواهند پذیرفت . زوپیروس شرط آنها را رد کرد و آغاز حمله نمود ؛ هنگامی که از دیوار بالا میرفت ، سنگی به سرش خورد و کشته شد . الکیدس کاونی که او را کشته بود پاداش خود را که به صلیب کشیده شدن بود به مناسبت کشتن نوه‌ی شهربانو از امستریس دریافت داشت .[۸]

پنج سال گوشه نشینی در کورته که هوای آن بطور هراسناکی داغ بود مگابیزوس را به تنگ آورد . به بهانه‌ی این که بیماری وحشتناك خوره گرفته و دیگر کسی به او نزدیك نمیشود ، بی آن که آزاری به او برسد به شوش و نزد همسرش باز گشت . برای آخرین بار بانوان اندرون از او نزد شاه شفاعت کردند .

۵ ـ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۷ ، خلاصه‌ی ۷۱ .

۶ ـ جزیره‌های تبعیدگاه (هرودوت ، دفتر ۳ ، ۹۳ ؛ دفتر ۷ ، ۸۰ ؛ کتسیاس ، پارسیان ، کرته‌ی ۳۱) .

۷ ـ هرودوت ، دفتر ۳ ، ۱۶۰ .

۸ ـ کتسیاس ، پارسیان ، دفتر ۱۷ ، خلاصه‌های ۷۱ ، ۷٤ .

برای آخرین بار اردشیر اورا بخشود و اجازه داد که سر سفره‌ی شاه بنشیند. با مرگ مگابیزوس درهفتاد و شش سالگی، که سرورش بیریا افسوس آن‌را میخورد، این داستان غم انگیز وخنده‌آور پایان یافت. امیتیس زنده ماند و دلبر اپولونیدس پزشک یونانی شد. او در یك هیجان ناراحتی وجدان گناه خودرا به مادرش خستو شد. امستریس رسوا شده این آگهی را به پسرش شاه رسانید که خواهرش خون شاهانه را آلوده کرده است. اردشیر کیفر بزهکار را به امستریس واگذاشت، و او اپولونیدس را دو ماه در زنجیر بند کرد و سپس فرمان داد که اورا زنده بگور کنند. امیتیس هم همان روز درگذشت.[۹]

بحران در یهودا

دوازده سال نحمیا فرماندار یهودا ماند، و ظاهراً شاه او را فراموش کرد. در ۴۳۳ بحرانی روی داد. باجهای سنگین همان نتیجه‌ای را در یهودا به بار آورد که پیش از این در بابل دیدیم. فریاد دردناك این یهودیها و زنهایشان در واقع فریاد همه‌ی مردمان شاهنشاهی پارسی بود.

کارگران و توده‌ی شهر فریاد برآوردند: «ما و پسران و دختران ما بسیاریم؛ به ما گندم بدهید تا بخوریم و زنده بمانیم!» روستائیان گفتند: «کشتزارها، تاکستانها، وخانه‌های خود را گرو میدهیم تا به سبب قحطی گندم به‌دست‌آوریم!» ملکداران طبقه‌ای که فرض میشد وضعشان بهتر است درواقع وضع بدتری داشتند: «ما سیم وام گرفتیم تا باج شاه را نقد بپردازیم؛ گوشت ما چون گوشت برادران ما ست، فرزندان ما چون فرزندان ایشان، و اینك باید فرزندان خودرا به بردگی بسپاریم! برخی از دختران ما کنیز شده‌اند، و نمیتوانیم آنها را آزاد سازیم، زیرا کشتزارها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.»

چون علتهای اصلی بدبختیشان را بکلی نمیدانستند، همه‌ی آنها گناه را از همشهریهای یهودی توانگر خود می‌پنداشتند، در صورتی که آنها فقط فرصتی را

۹ ـ کتسیاس، پارسیان، خلاصه‌های ۷۲ ـ ۷۳.

که دست داده بود غنیمت شمرده بودند. نحمیا هم با آنها همداستان بود، چون او کمترین گمانی نداشت که بدکار حقیقی آن دستگاه کارگزاری بود که با باجهایی که میگرفت از خود او نیز نگهداری میکرد. پس او سوداگران را فرا خواند و خشم خودرا برسر آنها فرو ریخت. دریك سخنرانی که پرازخودستائی به درستکاری و بسیار نادلچسب بود، او به آنها گفت که چگونه با همه‌ی توانائیش یهودیهای همشهری خود را که به بیگانگان فروخته شده بودند آزاد ساخته بود. او پول وغله وام داده بود بی آن که سود و بهره‌ی زشتی را که بانکداران میخواستند بگیرد. او پافشاری کرد که همان روز بایستی کشتزارها، تاکستانها، درختستانهای زیتون، وخانه‌هایی را که به‌گرو گرفته و ناروا اشغال کرده بودند، و با صدیك سیم، غله، آب انگور، و روغن که بر ایشان نهاده و مطالبه میکردند، به دارندگان اصلی آنها باز گردانند. اکنون که این فرماندار تند و تیز آنها را گیر انداخته و میخکوب کرده بود، آنها چاره‌ای جز دادن وعده‌ی همراهی و پذیرفتن فرمان او نداشتند، گرچه بخوبی دریافتند که اگر همه‌ی پیمانها برطبق خواسته های او بی‌اعتبار شود بایستی‌ازسوداگری روا دست بکشند. پیداست که نحمیا یك وعده‌ی خالی‌را جدی نمی گرفت، چون بیدرنگ پرستاران را فرا خواند و سوداگران را واداشت که سوگند یاد کنند، و وزنه‌ی نفرین‌خود را نیز به‌آن افزود. بدون فکر، مردمی که سخنان او را می‌شنیدند خدای خود را ستایش کردند.

نحمیا به سخنان‌خود افزود که درحالی‌که فرمانداران پیشین بارهای سنگینی بردوش مردم نهاده بودند، و نان و شراب از آنها به نرخ چهل شکل میگرفتند، و حتی بردگانشان چون سرور عمل میکردند، او وهمکارانش در دوازده سال کارگزاری شان هرگز یك بارهم نان فرماندار را نخورده بودند. بجای آن، او خودش هرروز سر سفره‌ی خود صدوپنجاه یهودی را، از عامی و بزرگ، افزون بردیدار کنندگانی که از زمینهای بیگانه می‌آمدند خوراك داده بود. برای آن که این نکته را ثابت کند آمار میدهد: هرروز یك گاو و شش گوسفند پرواری کشته میشد، مرغ نیز، و هرده روز از هرگونه می داده میشد. «ولی با این‌همه نان فرماندار را نخواستم، زیرا

بندگی سخت براین قوم میبود . » نحمیا یکی‌از آن کسانی در دستگاه کارگزاری بود که ساده و بچه‌گانه فرض میکنند که هزینه‌های دولتی به یك طرز رازآمیزی از هوا به دست می‌آید و نه از جیب مردم .[۱۰]

اگر این بازرگانان دلیری نداشتند که آشکارا به فرماندار پاسخ بگویند ، میتوانستند گله‌ی خود را نزد پایوران بالاتر ببرند که می‌فهمیدند هزینه‌های دولتی و دستگاه کارگزاری از مالیات پرداخت میشود . نفرتی که نحمیا برضد برخی کسان از طبقه‌ی بالا ، از جمله یکی از پشتیبانان پیشین خود ، مهین پریستار الیاشیب ،[۱۱] نشان میدهد، حکایت ازاین میکند که گله از چه راه به دربار رسانیده شد. بهرحال، پیش از پایان سال ۴۳۳ که نحمیا درآن سال برای اصلاحات خود کوشش میکرد ، اردشیر او را فرا خواند .[۱۲]

جنگ داخلی در یونان

همین طور که شکاف میان آتن و سپارت ، با وجود «صلح سی‌ساله» ، به‌تندی پهن‌تر میشد ، دولت پارسی تارگلیا (که آوازه‌ی زیبائی او همه جا پیچیده بود) و روسپیان دیگری را به‌پایتخت دموکراتیك فرستاد ؛ سیاستمداران برجسته آنها را با آغوش باز خوش‌آمد گفتند ، و رازهای پنهانی و درونی آتن بزودی در دست شاه افتاد.[۱۳] ناگهان ، ولی نه بی‌خبر، جنگ پلپونسی در ۴۳۱ درگرفت . در نتیجه وضع مرز شمال غربی پارس بکلی دگرگون شد ، چون کشمکش برادرکشی که سراسر جهان یونانی را به لرزه درآورد ـ با شعار جنگی سپارتی برای «آزادی» زیردستان آتن ـ یك نعمتی برای شاه بزرگ بود که نامنتظر هم نبود .

همان سال اوریپیدس نمایش « مدئا » ی خود را روی صحنه آورد . در آن نمایش جاسون خونسردانه به همسر خود گفت که وی با زناشوئی موقتش با او ، بیش از آن چه داده بود دریافت کرده بود ! او اکنون درهلاس و نه دریك سرزمین

۱۰ ـ نحمیا ، باب پنجم . ۱۲ ـ نحمیا ۱۳ : ۶ .

۱۱ ـ نحمیا ۱۳ : ۴ وپس‌ازآن . 13- Plut. *Pericl*. 24. 2 ; Athen. xiii . 608 - 9 .

بربری زندگی میکرد. زندگیش اکنون زیر فرمانروائی قانون میگذشت نه زیر فرمانروائی زور. او را اکنون همه‌ی یونانیها می‌شناختند، در صورتی که اگر در نقطه‌های دورافتاده‌ی زمین زندگی میکرد این زیب و بزرگی را نمیتوانست داشته باشد.[۱۴] اینها تبلیغات خوبی برای بدست آوردن کمك پارس نبود. از حبشه وبا به مصر آمد، و از آنجا به آتن و بخشهای بزرگی از شاهنشاهی پارسی رفت. انبوههای مردمان مردند، و زندگی اقتصادی، که هم‌آنزمان با باجهای سنگین ازهم گسیخته شده بود بیشتر آشفته گشت.[۱۵]

فارناکس، پسر فارنابازوس، اکنون به ارث شهرب فریجیه‌ی هلسپنتی بود. از پایتخت آن، داسکیلیوم، نزدیك رهینداکوس، نقشهای برجسته‌ای از یك یادمان جالبی که از زمان پدر او ست آمده است. ظاهراً تخته‌سنگهای آن به بلندی هفت پا از مرمر پروکونسی بایستی روبروی یك آدریان درهوای آزاد نهاده شده باشند؛ نیمی از بلندی این تخته‌سنگها فقط حاشیه‌ی صافی ست که بالای آنها قالبهای خایدیس - و - پیکانی ست وتمام صحنه یك قاب کوتاه باریك کمی‌گودرفته را تشکیل میدهد که پیکرها کوتاه و هموار درآن برجسته اند.

یك دسته زنهای اسیر سوار بر استرها هستند که یالهایشان کوتاه بریده و بافته شده است و تنها زین پوش آنها یك نمدزین قلاب‌دوزی ست که این بانوان روی آن یك ور نشسته اند. موی آنها با یك «ساکوس» (پارچه موئی) پوشیده شده که گرد چهره پیچیده شده، و یك پارچه ی قلاب دوزی همچو روبندی روی سر آنها کشیده شده است. زیرجامه‌ی آستین کوتاه کتان‌مانند آنها در کمرشان با کمربند بسته شده و قسمتی از آن روی کمربند افتاده است. جلوی هر زن یکی در میان یك مهتر میرود، که سرش با باشلیق پوشیده شده، یك لباده تا زانو بر تن دارد، ودر دستش یك چیز بزرگی‌را راست نگاه داشته است. پشت سرزنها نگهبانان بر اسبهایی سوارند که یالهایشان چیده شده و دمهایشان بریده و ته آنها گره زده شده است. آنها برنمدزین سوارند و پاهایشان خشك بیرون افگنده شده است. زیر

14 - Eurip. *Medea* 534 ff . 15 - Thuc. ii . 48. 1 .

پوستین‌های آستین باز، که پوستش بر گردانده شده که موی آن نمودار باشد، تنزیب، شلوار، خنجر آویزان، و کفشهایشان‌را میشود دید. اثر مانده ازیك نوشته‌ی روی آن چنان محو شده که نمیتوان از هدیه نامه‌ی این یادمان چیزی دریافت. شیوه و طرز کار آن بیشتر ایرانی‌ست که بر پایه‌ی پیشینه‌های یونانی گذاشته شده است؛ فقط قالب خایدیس - و - پیکان و برنوشته‌ی ظاهرا یونی آن آشکارا نشان میدهند که از سرزمینهای یونانی دور نیستند.[۱۶]

پلپونسیها به فارناکس دادخواهی کردند. او به فرستادگان آنها، نیکلاس و انریستوس، برای سفر پیشنهاد شده‌شان به دربار شاه، وعده‌ی یاری داد. پیش از آن که بتوانند به زیر حمایت او برسند، سیتالکس پادشاه تراکیه آنهارا درهلسپنت دستگیر کرد و به دست آتنیها داد که کشته شوند.

کوششهای سپارت ادامه یافت، ولی اردشیر از دیدن یونانیها که به جان هم افتاده و یکدیگر را تباه میساختند بسیار خرسند بود. او کار کشتیهای مسلحی را از آسیای کهین جنوب غربی که کشتیهای بازرگانی را که از فنیقیه و فاسیلیس به پیریوس میرفتند شکار مینمودند نادیده گرفت. یك بار سوفوکلس یك پیله‌ور صیدونی را در آتن دیده‌بود، یون جامه‌ی کتان مصری را، اکیوس مرهمهای مصری و نوشابه‌های بیبلوس را، کراتینوس باده‌ی مندسی‌را؛ کراتینوس نیز از رهسپاران به سرزمین سکائی و از صیدونیهایی که جامه از سوریه باز می‌آوردند سخن میگفت. اکنون بادبان و پاپیروسی که از مصر می آمد، کندر سوریه، بردگان فریجی، بلوط پافلاگونی برای مازوگری، بادام، خرما، و آرد گندم خوب از فنیقیه، که هرمیپوس از آن با باد وبروت سروده، دیگر در امن‌وامان باربری نمیشد. فرکراتس بیم خود را ظاهر میسازد که دوستش حتی در سفر کردن به مصر خود را به خطر می‌اندازد. این بطور قطع به‌سود شاه بود که کاریه و لیکیه به چشم خواری از دادن باج به آتن خودداری کردند.[۱۷]

16 - E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 24 ff., Pls. XII - XIII.

17 - Herod. vii. 137; Thuc. i. 82; ii. 7. 1; 67; 69; Sophocles, Frag. 823 (Nauck 2); Ion, Frag. 40 (Nauck 2); Achaeus, Frags. 5, 41 (Nauck 2); Cratinus, Frags. 183, 207-8 (Kock); Hermippus, Frags. 63, 82 (Kock); Pherecrates, Frag. 11 (Kock).

فرمانروایان ارثی در لیکیه

لیکیه اکنون در جریان کامل کارهای جهانی بود. شهرهای آن، هرکدام در یك درهی کوچك یا بر فراز صخره ای، خود را دارای فرهنگ یونانی وانمود میکردند و فرمانروایانی خاندانی، که فرمانروائی به ارث به آنها میرسید، و یك مهستان محلی بر آنها حکومت میکردند. قبرهای آنها، که در سنگ گواه خاستگاه چوبی آنها هویدا بود، با ریزه کاری معماری یونانی زیور یافته بود. نوشتههای آرامگاهی به خط بومی، کمتر با ترجمه ی یونانی، داشت فراوان میشد. یك نوشتهی دو زبانی خوشبختانه از یکی از فرمانروایان لیمیرا، به نام سداریا، باز مانده، که سکهی او را که بز و شیرشاهین رویش دارد نیز در دست داریم. آن یك نوشتهی آرامگاهی را به سادهترین صورت نشان میدهد: «این یادبود را سداریا، پسر پارمنا، برای خودش و همسرش و پسرش پوئبالیا ساخت.»[18] معمولا نوشتهها دراز تر از این است، گرچه همیشه اطمینان به گزارش دقیق آن نداریم؛ با جملههای گوناگون بیگانگان از بخاك سپردن مردگانشان در قبر منع شدهاند، و جرم آن چند «اده» یا چند شکل تعیین شده که به انجمن شهر، به گنجینه، به پریستاران، یا به انجمن قبرستان باید پرداخته شود.

نوشتهی روی سکهها دراز تر و فراوان تر میشود. کوپرله نامی شمار بسیاری از این سکه ها باز گذاشته است که اهمیت خود را نشان دهد. نوشتههای او نشان میدهد که در کسانتوس و مارا ـ میرا سکه زده است، در حالی که نوع آنها نشان از میخکدههای شهرهای دیگر همچون تلمسوس و لیمیرا میدهند. نبودن اثری از نقش ونگارهای آتنی نشان میدهد که او دیگر زیردست آتن نبوده است. «نشان» لیکیه، «سه پا» ی به هم پیوسته، مرتب پشت سکه هاست. روی سکه یك آمیختهی کاملی از نمادها ست: چشم هوروس مصری، ماهی پوزه دار، بز، شاهین پرّان، یا گراز جهنده، اسب ایستاده یا دراز کشیده، استر، گاوی که به گوساله اش

18 - *TAM*, Vol. I, No. 117; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 227 - 28.

شیر میدهد ، یـا پگاسوس ، اسب بالدار بومی . واکنش شرقی از شیر بالدار بـا سر انسانی ، شیر (بیشتر بالدار یا حتی شاخـدار) ، و جنی بالدار لخت پیداست . نفوذ پارسی را میتوان در تقلید از « نشانها » ی تخت جمشید ، شیر که گاو را می بلعد ، گاو با سر انسانی و با بال و شاخ ، و از همه بالاتر ، در سرستونهای گاو دار یا با گاو و اسب دید . بـا اینهمه ، سپر گرد با شیر بالدار ، آرس بـا کلاه خود ، هرمس کـه بره را روی دوشش میبرد ، هراکلس لخت ، اپولون ، و زئوس امون ، حکایت از این میکنند که نفوذ یونانی در آنجا کم نبوده است .[۱۹]

خاری پسر ارپاخو یا هارپاگوس است ، که یك نام درست مادی‌ست ، و شاید نشان میدهدکه تا اندازه‌ای خون ایرانی داشته است. به نظر نمی‌آیدکه هارپاگوس پادشاهی کرده باشد ، زیرا خاری ظاهراً تخت و تاج خود را از طرف خارگـه پدر بزرگ مادری‌اش و کوپرله پدر زنش به دست آورده بود . او در کسانتوس و تلاوه‌ـ تلوس سکه میزد . روی سکه مرتب اتنا را با کلاه خود نشان میدهد ؛ یك بار کلاه خودش تاجی از زیتون دارد ، و با نماد خودش کـه جغد است همراه است ؛ همین سان مرتب در پشت سکـه تندیس نیم تنه‌ی خود فرمانـروا ، با ریش حلقه‌حلقه‌ی دراز ، تارك نوار بسته ، وتاج زیتون پیروزی دیده میشود . سکه های کمیاب تری اتنا را سوار ماهی پوزه دار ، گاو را (گاهی بالدار و حتی بـا سر انسان) ، شاهین ، یا سپری را با دو خروس جنگی نشان میدهند .[۲۰]

این گونه گرامی داشتن اتنا این معنا را در بر نداشت که خاری طرفدار آتن است . او در کسانتوس نوشته‌ای پیرامـون دویست و پنجاه سطر بجا گذاشته است ؛ گاهی معنای زبان لیکی‌آن را میتوانیم حدس بزنیم ، بویژه وقتی که از هم پیمانان خود سخن میگوید . بـرادر او تربنمه است ، شاید همکار زمو ، زیرا روی سکه‌ـ هایشان تنها یـا با هم روبند شیر و « سه پا » را به کار میبرند . بعد ها ، تربنمه نامش با وادب همراه‌است، و پسرش کروسته قبری در لیمیرا ساخت . اربنه در تلبه‌ـ تلمسوس سکه میزد که مرتب روی آن نشان اتنا با کلاه خود یا هراکلس که پوست

19 - Babelon, *op. cit.*, pp. 233 ff.
20 - *Ibid.*, pp. 265 ff.

شیر پوشیده دیده میشود ؛ یك بار نام او به خط کاری به صورت «ار» خلاصه شده است . مثریته میتروباتس پارسی ست که سکه های او روبند شیر و سه پا دارند ، و گاهی صدف ماهی‌ای که رنگ ارغوانی از آن گرفته میشود و اپ-ولون روی آن دیده میشوند . اروواتیاسه نیز روبند شیر و سه پا را نشان میدهد و گاهی اتنا را با کلاه خود ؛ خاری به او عنوان « ستاراتاخا » ، یونانی « ستراتگوس » ، یا « سر کرده » میدهد . مانند اتا ، که سکه‌هایش از تلمسوس نقش ماهی پوزه دار و «سه پا» دارند ، اروواتیاسه از خویشاوندان خاری ست . آخرین هم پیمان ، که او نیز ظاهراً از تلمسوس است، تاثرهه وائبه نام دارد؛ نمادهای او سر گراز (گاهی روی سپر) ، یك یا دو خروس جنگی همچو نشان روی سپر ، یا سر اتناست ، ولی پشت سکه همیشه « سه پا » دیـده میشود . با دادن این سیاهه‌ی دراز از فرمانروایان خاندانی با نامهای عجیبشان و نوعهای گوناگون سکه‌هایشان ، صفحه‌های نوین و جالبی هم به داستان و هم به تاریخ فرهنگی می‌افزاییم .[۲۱]

زگبه و سربازان او ، اتره تومنه و سربازان او ، پتره ـ پاتارا و مهستانش گرد هم آمدند، و تربنمه بر سر سپاه و ملاسنتره فرود آمد. خاری، همچو امیر کسانتوس و سر کرده‌ی لیکیها ، فرماندهی مردان تلاوه ـ تلوس و مردان تربده را داشت و بر سر سپاه و خساپدمه فرود آمد. مانند هرکله(هراکلس) و هخلزه (اکیلس)، او خود را همچو امیر و سر کرده‌ی کل سرشناس ساخت . اینجا داریم داستان کشتن ملساندر آتنی را میخوانیم وقتی که او برای گرفتن باج به زور از مردم لیکیه آمد (٤٣٠). دو سال بعد کاریها لیسیکلس را که برای یك ماموریت همانند آمده بود کشتند . به مناسبت همین پیشامدها ، سر کرده‌ی لیکی ، ایزرازا ، هرم خود را در تلوس بر پـا ساخت . بر پایه‌ی ستون ، ایزرازا با لباس سوارنظام نشان داده شده است کـه با یك سوار دیگر با لباس همانندی میجنگد . سپس او پیاده جنگ میکند ، و همین طور که نیزه‌ای را دارد به یك سواری کـه از اسب می افتد می اندازد ، جامه‌اش همچو سپر بازوی چپش را میپوشاند . یك نقش برجسته‌ی دیگر زد وخورد دو سرباز را

21 - *Ibid.* , pp. 3, 7 ff., 325 ff. , 283 ff . , 315 ff. , 307 ff. , 213 ff. , 257 ff. ; *TAM*, Vol. I, Nos. 128, 135 .

با سلاح سنگین نشان میدهد که با سپرهای گرد خود را حفظ میکنند، و یك نقش چهارمین تاخت آوردن به یك دژ روی تپه را نمایش میدهد.[۲۲]

اصلاحات نحمیا

نحمیا نزدیك به پایان سال ۴۳۳ از اورشلیم فراخوانده شد. در دوازده سالی که بار سخت فرمانداری را در یهودا به دوش داشت، زیبائی جوانی‌اش که دل حساس اردشیر را ربوده بود از تابندگی افتاده بود، ولی او هنوز توانائی خود را برای تحریك نگاه داشته بود. پس از چندی ـ تاریخ دقیق آن را نمی‌توان معین کرد ـ او بار دیگر از شاه اجازه خواست که به اورشلیم باز گردد. الیاشیب مهین پرستار دیگر دوست او نبود؛ او با طوبیا آشتی کرده بود و حجره‌ای در خود صحن پرستشگاه به او داده بود. نحمیا که هرگز از یك کنش سرراست روگردان نبود، بیدرنگ اسباب خانه‌ی طوبیا را بیرون ریخت، دستور داد که حجره را پادیاوی کنند، و آوندهای پرستشگاهی، نذرهای خوراکی، و کندر را به انبارگاه پیشین‌اش باز آورند.

او دید که لاویها و خوانندگان به کشتزارهای خود گریخته بودند زیرا حصه‌ی آنها از درآمدهای پرستشگاه به آنها داده نشده بود. پایوران مسئول به سختی نکوهش شدند: «چرا خانه‌ی خدا را واگذاشته‌اید؟» لاویها وخوانندگان را به جای خود باز گردانیدند، ده یك گندم، آب انگور، و روغن را به گنجینه‌ی پرستشگاه آوردند ـ اکنون نحمیا دیگر نگرانی‌اش را برای روستائیان فراموش کرده بود ـ و گنجوران درستکار برای نظارت در پخش کردن آنها گماشته شدند.

در آن روزها نحمیا دید که برخی با فشردن انگور درچرخشتها، گردآوردن دسته‌های غله، و آنها را بار خر کردن روز سبت را می‌شکنند؛ می، انگور، و انجیر نیز روز سبت به شهرمی‌آوردند. صوریهایی که در اورشلیم ماندگار بودند کالای‌خود را، بویژه ماهی، به فروش میرساندند. نحمیا دستور داد که دروازه‌ها را سپیده‌دم روز سبت به بندند و تا روز مقدس به پایان نرسیده باز نکنند. وقتی که پیله‌وران

22 - *TAM*, Vol. I, Nos. 44 and 24; Thuc. ii. 69; iii. 19; Paus. i. 29. 7.

بیرون دروازه‌ها شب را بسر بردند، نحمیا شخصاً آنها را تهدید به بازداشت کرد، و آنها دیگر نیامدند.

توجه او آنگاه به مشکل زناشوئیهای آمیخته کشانیده شد، که عزرا نیز در آن درمانده بود. یهودیها زنهای اشدودی، عمونی، وموآبی گرفته بودند، و فرزندان آنها به زبان مادریشان و نه به یهودی سخن میگفتند. با شدتی که خوی او بود، نحمیا پدران را به سختی سرزنش کرد، نفرین نمود، زد، موی ایشان را کند، و آنها را واداشت که سوگند بخورند که خود را اصلاح کنند.

دوستی الیاشیب وطوبیا با یك پیمان زناشوئی استوار گشته بود. منسّه، پسر یهوعده، پسر الیاشیب، با نیکاسو دختر سنبلط زناشوئی کرده بود، و نحمیا او را بیرون راند. او نزد سنبلط گریخت، و سنبلط برای او پرستشگاه نوینی برفراز کوه جرزیم ساخت که دیرزمانی در تماس نزدیك با پرستشگاه کهن‌تر در اورشلیم بود.[۲۳]

نحمیا سرانجام میگوید که چگونه مردم را از هر چیز بیگانه پاك ساخت و کارهای پریستاران و لاویان را، هریك به وظیفه‌ی خود، معین کرد، همچنین براتهای هیزم را در زمان فراخور آن و نوبرها را نیز.[۲۴] پریستاران، لاویان، سران قوم، که شمار آنها به هشتاد و چهار تن میرسید، در یك پیمان به آیین همه‌ی اینها و بسیاری از چیزهای دیگر را تصویب نمودند. نام فرماندار، «البته»، در سر سیاهه‌ی امضاء کنندگان است، ولی نام الیاشیب طبعاً دیده نمیشود.[۲۵] به امید آن که سازمان کنشت اکنون مانند دیوارهایش بر بنیاد استواری نهاده شده، نحمیا میتوانست به شوش باز گردد، زیرا پیدا بود که مرگ اردشیر نزدیك است. درخور بود که داستان خود را این سان به پایان برساند: «ای خدای من، مرا به نیکوئی یاد آور.»[۲۶]

۲۳ ـ نحمیا ۱۳ : ٤ ـ ۲۹ ؛ یوسفوس، رسم و زندگی کهن یهودیان، ۱۱ : ۳۰۲ و پس از آن.

۲٤ ـ نحمیا ۱۳ : ۳۰ ـ ۳۱. ۲۵ ـ نحمیا ۹ : ۳۸ ـ ۱۰ : ۳۹.

۲٦ ـ نحمیا ۱۳ : ۳۱ ب؛ در باره‌ی نحمیا نگاه کنید به Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 588 ff.

پرورشهای نوین هنری

اگر به گواه سکه‌هایی که به او نسبت داده شده اعتماد کنیم، اردشیر یك هخامنشی حقیقی نبود. در برابر بینی راست و ظریف پدر و پدربزرگش، بینی او کوتاه و خمیده بود؛ چهره‌ی او درشت و ریشش زمخت بود.[۲۷] در اوان پادشاهی‌اش او تالار صدستون پدرش را در تخت‌جمشید به انجام رسانید.[۲۸] کارگران کارآزموده‌ی پدرش هنوز در دسترس بودند، و تراشیدن پیکرهایی که هنوز ناتمام مانده بود بازنمای بهترین کار هنر پرورده‌ی هخاهنشی ست.[۲۹] ولی یك دگرگونی مهمی را در شیوه میتوان دید. خشایارشا صورت یادمانی پرورده‌ی پیکر تراشی را به کار آورده بود که در حدود معماری یادمانی و وابسته به آن بود، مانند هنری که در پرستشگاه زئوس در الیمپیه به کار رفته بود. در زمان پادشاهی اردشیر، فیدیاس و همکارانش زیورگری پارتنون را در آتن رهبری میکردند، و پیکرتراشان در تخت جمشید تالار صد ستون را به انجام رسانیدند. در این شیوه‌ی نو پیکرها به تناسب کمتر بزرگ‌نما و بیشتر انسانی میشوند و از نظر سه ـ بعدی از زمینه‌ی معماری جدا و مستقل میگردند؛ یکپارچگی آنها با پردازش جزئیات و فن کامل میشود.[۳۰]

تا ٤٦١ اردشیر به شوش رفته بود،[۳۱] و بیشترسالهای بازمانده‌ی پادشاهی‌درازش را آنجا ماند ولی ساختمانی نکرد. نزدیك به پایان پادشاهی‌اش، کاخی که در آن خشایارشا و پسرش چندین بار فرستادگان یونانی را پذیرفته بودند تماماً سوخت و نوسازی نشد.[۳۲] پس از این آسیب و ویرانی اردشیر به تخت جمشید گوشه گرفت و در کاخ پیشین داریوش، که به نظر می‌آید پس از به‌انجام‌رسیدن آن بدست خشایارشا

27- Babelon, *op. cit.*, pp. 43 ff.; G. F. Hill, *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922), pp. 153 ff.

28 - George G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* (1947).

۲۹ ـ نوشته ای از اردشیر اول (Herzfeld, *Altpersische Inschriften* [1938], No. 22) جای پیکرهای تراشیده‌ی او را در گوشه‌ی جنوب شرقی تالار صدستون نشان میدهد.

۳۰ ـ چنین است نظر کلیتا مارگرت اومستد.

۳۱ ـ هرودوت، دفتر ۷، ۱۵۱.

۳۲ ـ نوشته‌ی ارشیر دوم در شوش (F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* [1911], pp. 122 - 35).

دیگر به مرمت زیادی نیاز نداشت ، ماندگار شد . تکه‌های نقشهای برجسته‌ای که برای زیب دادن به نوشته‌های اردشیراول آماده شده بود،[۳۳] امروزه در کنار دیوارهای حیاط جنوب کاخ پراکنده دیده میشوند . آنها نشان میدهند که هنرمند یك هنر نوین نازك کاری و پرداختگی را جایگزین شیوه‌های پیشین یادمانی نموده است . برای تاریخگذاری نقشهای برجسته ، یك گروه دیگر می ماند ، که از دسته ی باجگزاران اپدان خشایارشا تقلید شده ، ولی در این نقشها چون برای درختان سرو که در نقش اصلی اپدان دسته ها را از یکدیگر جدا میکنند جا نبود ، آنها را با گلك قاب کرده‌اند . اینجا پیکرها از نظر حجم و اهمیت کوچکترند و میان آنها فضای خالی بیشتر است ــ همین تمایل در ارکتئوم در اکروپولیس آتن پرورده شده است .

به این کتیبه ، و به نوشته‌ای که در تالار صد ستون پیدا شده ، میشود چند برنوشته‌را روی گلدانهای مرمر و روی جامهای سیمین برای ریختن نذرهای آبگین که « برای کاخ ساخته شده » در اکباتانه بیفزاییم ؛[۳۴] این کاررا که کردیم ، دیگر همه‌ی گواههای نوشته را که در دست است برای این دوره‌ی پادشاهی گردآورده‌ایم.

پیش از آن که پادشاهی‌اش به پایان برسد ، اردشیر به نظر می‌آید که برای مردن به شوش باز گشته باشد . ولی او در نقش رستم به خاك سپرده شد ، که قبر او آنجا به سمت غرب آرامگاه پدر و پدر بزرگش کنده شده بود . مانند قبر پدرش خشایارشا ، قبر اردشیر نیز نوشته‌ای نداشت .

سیاست و خندستان یونانی

حتی پیش از مرگش ، اردشیر علاقه‌ی خودرا به جنگ داخلی یونانی ازدست داده بود . وقتی که در ۴۳۰ پیسوتنس برای آزاد ساختن بندر نوتیوم کولوفون از دست آتنیها سربازان مزدور فرستاد اردشیر اعتراضی‌نکرد ، و وقتی که در ۴۲۷ آتن

33 - *Ibid.*, pp. 120—21; Herzfeld, *op. cit.*, Nos. 20—21; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.), *A Survey of Persian Art*, I, 343.

34 - Weissbach, *op. cit.*, pp. 120—21; Herzfeld, *op. cit.*, No. 23; *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, VII (1935), 1 ff.; VIII (1937), 8 ff.

ازنو برتری خود را در آنجا برقرار نمود او کاری نکرد ، زیرا این بندر بزودی به وفاداری خود به پارسیان باز گشت . اگر اردشیر می‌شنیده بود که فرکراتس در نمایشنامه‌اش با گزافگوئی پارسیان را دست انداخته و به تنگدستان پارسی اسباب تجملی کـه هرگز شنیده نشده بود نسبت داده یا این که اریستوفانس در ۴۲۶ نمایشنامه‌ی خود را به مناسبت یك دسته بردگان آوازه‌خوان که از شاهنشاهی گرفته شده بودند و در ساموس آنها را باز داشته بودند « بابلیها » نامیده بود ، یا فرستادگانی را که از نزد شاه برمیگشتند روی صحنه آورده بود ، شاید لبخندی میزد . ازدست‌رفتن کراسوس و تراپزوس در کرانه‌ی شمالی آسیای کهین در ۴۲۵ یك خطر جدی‌تری برای پارسیان بود . اوریپیدس آن سال پیروزمندانه فرا گفت که آسیا همچو برده‌ای به اروپا خدمت میکند . [۳۵]

در پائیز شاه که در بستر مرگ بود ارتافرنس را با گلایه‌ای ازروی نگرانی نزد سپارتیها فرستاد چون نمیتوانست بفهمد آنها چه میخواهند ؛ از چندین فرستاده که به دربار رسیدند هرگز دو تن از آنها سخن یکسان نمیگفت . اگر میخواهند ساده و روشن چیزی بگویند ، خوب است فرستادگان خود را با ارتافرنس به دربار بفرستند . راه پیك را در ایون گرفتند و نامه را که به «خط آسوری» ـ آرامی ـ نوشته شده بود به یونانی برگرداندند ؛ ارتافرنس را این بار همراه با فرستادگان آتنی به دربار پس فرستادند . اریستوفانس در نمایش « اخارنیان » بار دیگر فرستاده ی شاه را روی صحنه آورد و ادای هرودوت را درآورد . امید آتنیها بالا گرفت ، ولی در افیسوس فرستادگان خبر یافتند که اردشیر مرده است ، و افسرده دل به میهن خود باز گشتند . [۳۶]

35 - Thuc. iii. 31, 34; Aristot. *Rhet.* iii. 2. 15; Pherecrat., Frags. 126 ff. (Kock); Aristophan., Frags. 64 ff. (Kock); Eurip. *Hecuba* 481–82 .

36 - Thuc. iv. 50; Damastes, Frag. 8 (J); Aristophan. *Achar.* 61 ff., 647 ff.

فصل بیست و ششم

گزیدن سپارت

بتخت‌نشستن داریوش دوم اوخوس

بزودی پس از مرگ مادر شاه امستریس ، اردشیر و داماسپیا در یك روز ، نزدیك به آخر سال ۴۲۴ ، در گذشتند .[۱] تنها پسری که اردشیر از داماسپیا داشت ، خشایارشای دوم ، به جانشینی او ، لااقل در شوش ، شناخته شد . خشایارشای دوم فقط چهل و پنج روز پادشاه بود ، و در خوابی که اثر میگساری پس از بزمی بود کشته شد . کسی که او را کشت سکیدیانوس ، پسراردشیر از همخوابه‌ی بابلی‌اش الوگونه بود که با کمك فارناکیاس خواجه سرای طرف توجه پدرش این کار را انجام داد . باگورازوس ، با نفوذ ترین درباری شاه پیش ، جسدهای پدر ، مادر ، و پسر را در چهارچرخه‌ای که با استر کشیده میشد به پارسه آورد ، و آنجا در قبری که برای اردشیر در غرب آرامگاه خشایارشا در صخره‌ی نقش رستم آماده شده بود به خاك سپرد . پس از بازگشتش ، شاه تازه فرمان داد که باگورازوس را سنگسار کنند و بکشند زیرا ، او ادعا میکرد ، جسد شاه بدون اجازه‌ی خود او به خاك سپرده شده بود . منوستانس ، رقیب پیشین باگورازوس ، « هزاربد » تازه شد .

1 - Ctes. *Pers.* xvii, Epit. 74 ; R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C. - A. D. 45* (1942), pp. 15-16 .

اوخوس پسر دیگری از یك همخوابه‌ی بابلی بود ؛ نام مادرش، کوسمارتیدنه، یك نام درست اکدی بود ، هرچند معنایش این بود که بغ ادومی « کوس دختری داده است » . اردشیر به او پریساتیس ، خواهر ناتنی‌اش را از یك همخوابه‌ی دیگر بابلی به نام اندریا به زنی داده بود ، و اورا به شهر بی‌گرگان گماشته بود . سپس او به بابل رفته بود .

سکیدیانوس مکرر از او خواست که به شوش بیاید . اوخوس هم مکرر وعده داد که فرمان خواهد برد ، ولی او فقط در پی تاخیر بود تا بتواند سپاهی گردآورد و خود را پادشاه اعلام کند . او سرانجام توانست فرمانده سوار ارباریوس ، شهرب مصر ارسامس ، وخواجه‌سرا ارتوکسارس را که چندی پیش به ارمنستان تبعید شده بود به طرفداری خود بکشاند. تا ۱۳ فوریه‌ی ۴۲۳ او به نام نوینش داریوش در بابل به پادشاهی شناخته شد .[۲]

اگرچه هم داریوش وهم پریساتیس به نژاد نیم - بابلی بودند ، هیچ نشانی نیست که این شهرستان از این بابت سودی برده باشد . بجای آن ، انلیل نادین‌شوم معروف، سرکار بنگاه موراشو ، وام‌دهندگان زالوصفت ، به‌شتاب به بابل رفت که سرور تازه‌اش را خوش‌آمد بگوید و اطمینان به دست آورد که موقعیت ممتاز پسران موراشو نگاهداری خواهد شد . برای آن که در خانه‌ای زندگی کند که فراخور آن مقام باشد ، او در ۱۳ فوریه خانه‌ای در پناه بیل نزدیك به ویرانه‌های اساگیلا کرایه کرد؛ صاحبخانه‌ی او نام درست بابلی اپلا داشت ، ولی پدرش هارماخیس مصری بود . او برای این خانه ، « تارفتن شاه » ، کرایه‌ی هنگفت یك پوندونیم سیم داد ؛ پیداست که پایتخت موقتی از انبوه مردمان پر شده بود . بدبختانه برای انلیل نادین‌شوم ، او در نیافته بود که این انبوه نشانی از حرکت فوری داریوش بسوی شوش است ، و یازده روز پس از آن او را در نیپور می‌بینیم که زیان خود را با دادن وام به دو زن بیچاره به نرخی که دو برابر نرخ معمول بهره بود جبران مینماید .[۳]

2 - Ctes., Pers. xviii, Epit. 75-79 ; Parker and Dubberstein, *op. cit.* , p. 16.
3 - A. T. Clay, *BE* , Vol. IX, No. 108 ; Vol. X, Nos. 1 ff.

اگر انلیل نادین شوم نرسیده بود که به شاه کرنش نماید، به یقین او برخی از پایوران بلندپایه را «دیده بود»، زیرا در نخستین سال داریوش دوم (۴۲۳–۴۲۲) پسران موراشو به کار زمینخواری به میزانی که هیچ پیشینه نداشت ادامه دادند. در سالهای پس از آن، این بنگاه همین طور بازماندهٔ زمینهای خالصه را که هنوز در دست صاحبان اولی آنها بود از چنگ آنها در می‌آورد.

چون داریوش به شوش رسید، باوجود دهشهای دست‌ودل‌باز ربایندهٔ تاج و تخت، سربازان را به سبب کشتن فرمانروای قانونی خشایارشا و باگورازوس که طرف توجه آنها بود بدخواه یافت. منوستانس سرور خود را در برابر خطر این مدعی تازه آگاه ساخت، ولی به پیروی از پند پریساتیس شوهرش توانست سکیدیانوس را وا دارد که وعدهٔ فرمانروائی بر یک کشور تقسیم شده را بپذیرد. داریوش بیدرنگ اطمینان جدی ای را که داده بود نادیده گرفت و سکیدیانوس را که فقط شش ماه و نیم پادشاهی کرده بود بازداشت کرد. کیفری که بر سر او آورد بسیار بیرحمانه بود؛ پس از آن که سکیدیانوس را از خوراک و نوشابه پر کرد اورا روی تیری که بالای یک خاکستردان آویخته بود نهادند وچون سرانجام خوابش برد در آن افتاد.[۴]

ارتوکسارس از ارمنستان به شوش رسید، و با وجود اعتراضهای ریاکارانهٔ داریوش، افسرشاهی را برسر این مدعی تاج و تخت گذاشت. مدعی دیگری، برادر تنی‌اش ارسیتس، ازپشتیبانی ارتیفیوس، پسر بازماندهٔ مگابیزوس، برخوردار بود. ارتاسیراس، سرکردهٔ داریوش، پس از دو شکست، سربازان مزدور یونانی ارتیفیوس را رشوه داد، وچون ارسیتس از او پشتیبانی نکرد، این شورشی ناچار شد با شرایطی تسلیم شود. پریساتیس برای شوهر خود روشن کرد که تا زمانی که ارسیتس در دست او نیست خردمندانه نخواهد بود که سوگند خود را بشکند؛ وقتی که او نیز گرفتار شد، همه به دنبال سکیدیانوس در خاکستردان افتادند. برای سهمی که در کشتن خشایارشا داشت، فارناکیاس با سنگساران به سزای خود رسید. کیفر

4 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 77, 79; Valer. Max. ix. 2. 6.

منوستانس نیز مرگ بود ، ولی پیش‌از آن که کشتن او به طرز وحشیانه انجام گیرد، او با خودکشی خود را رهانید.[۵]

داریوش اکنون میتوانست ادعا کند که کینخواه قانونی خشایارشا ست. سکه‌هایش او را با چشم در نیمرخ ، با بینی ارمنی‌فش شکمدار، گونه‌ی پر، و ریش دراز نشان میدهد. نفوذ خواجه سرایان ارتوکسارس که از نو به جای خود نشسته بود ، و همچنین ارتیبارزانس و اتوس بسیار پرزور بود ، ولی سرور حقیقی خواهر و همسرش پریساتیس بود. پیش از بتخت نشستن اش ، او دختری به نام امستریس و پسری به نام ارساکس برای او زاییده بود ؛ پس‌از آن پسرهای او کورش، ارتوستس، او کسندراس بودند که تنها بچه‌هایی از سیزده فرزند آنها بودند که بزرگ شدند. همان سان که اغلب پیش می‌آید ، پسرطرف توجه مادر ارساکس، بزرگترین پسرش، نبود ، بلکه کورش بود - بزرگترین پسری که پس از پادشاهی پدرش زاییده شده بود ، که مادرش بر او نام بنیاد گذار شاهنشاهی را گذاشته بود.[۶]

آرامش میان یونانیان

کوشش لاماخوس آتنی برای گرفتن هراکلیه‌ی پونتی در تابستان ۴۲۴ ، هنگام آشوبهای داخلی ، با تباه‌شدن کشتیهای ناوگان محاصره گر که لنگر انداخته بودند و در نتیجه‌ی باد سخت نامنتظری شکسته شدند ، به جایی نرسید.[۷] در یکی از خندستانهای خود ، اریستوفانس از یك توطئه‌ی یونانی با مادیها وشاه سخن گفته بود. در ۴۲۳ اپیلیخوس ، دائی اندوکیدس سخنران ، رهبر فرستادگان آتنی نزد داریوش بود ویك پیمان دوستی بست که بوسیله‌ی آن قراری‌را که باکالیاس گذاشته شده بود نو کردند ؛ از این راه اریستوفانس در باره‌ی جامه‌ی «کاوناکس» گرانبها که دراکباتانه بافته میشد آگاهی یافت.[۸] فارناکس ، شهرب داسکیلیوم ، در ۴۲۲

5 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 78, 80 - 82 ; Diod. xii. 64. 1 ; 71 . 1 ; Paus. vi. 5.7.
6 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 80 , Frag. 32 (Plut. *Artox.* 1).
7 - Thuc. iv. 75. 2 ; Diod. xii . 72 . 4 ; Just. xvi . 3. 9 ff .
8 - *IG* (ed. minor) , II, No . 8 ; Dittenberger, *Syl.* , No. 118 ; Andoc. *De pace* 29 ; Aristophan. *Equites* 478 ; *Vesp.* 1137 ff . ; Leucon *Presbeis,* in T. Kock(ed.), *Comicorum Atticorum fragmenta,* I (1880) , 703.

اترامیتیوم کنار اژه را به دلوسیها که بدست آتنیها ازروی قدرناشناسی بیرون رانده شده بودند بخشید.[9] در ۴۲۱ اریستوفانس زئوس‌را برای تسلیم کردن یونان به مادیها متهم‌ساخت وگفت که خورشید و ماه همدست شده بودندکه یونان را به دست بربریها بسپارند زیرا آنها فقط برای این ایزدان قربانی‌میکردند.[10] ولی درماه مارس‌جنگ بزرگ داخلی میان یونانیان با صلح نیکیاس به پایان رسید.

اختیارداری شاهانه بر مصر و بابل

داریوش به پیروی از پیشینیان خود در کارهای دینی یهودی مداخله میکرد. بوسیله‌ی شهرب‌ارسامس، چنان‌که از زبان حننیا نامی به‌سربازان مزدور در الفانتین فرا گفته شد، داریوش در ۴۱۹ دستوری فرستاد که آذین فصح باید از روی دادنامه ای که اخیرا عزرا به یهودا آورده بود انجام گیرد. این دستور یك علاقه‌ی تازه ای به دین برانگیخت و گردآوری پول بسیار برای پرستشگاه محلی یاهو را میسر ساخت.[11]

دو سال دیگر (۴۱۷) بنگاه پسران موراشو در نیپور ناگهان ناپدید میشود. چون برده‌ای که به‌عنوان سرعامل این بنگاه کار میکرد بعداً در خدمت یك پایور پارسی نام او برده میشود، میتوانیم حدس بزنیم که گماشتگان شاه دیدنی کرده، زمینهای پادشاهی را که از دست رفته بود بازیافت کرده، و رباخواران را به کیفر رسانیده بودند. پس از آن فقط چند سند کوتاه، که فقط با چراگاهها سر و کار دارد، گواه خاموشی بر کشتزارهایی ست که در اثر آز وام‌دهندگان زالوصفت و باجهای خانه برانداز کارگزاریهای دولتی از کشت افتاده بود.

از سر گرفتن جنگ در یونان؛ قدرت تیسافرنس

کشمکش برادرکشی ویرانگر میان یونانیها ظاهراً با صلح نیکیاس آرام

9 - Thuc. v. 1; Diod. xii. 73.
10 - Aristophan. *Pax* 107 ff.
11 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), Nos. 21-22: Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 604-5.

گرفته بود. حتی تا ٤١٥، اوریپیدس به یاد می‌آورد که چگونه پالاس - اتنا پاریس را به رهبری سپاه فریجی برای شکست‌دادن هلاس به وسوسه انداخته بود، و چگونه هرا استبداد آسیا و اروپا را بیهوده وعده داده بود.[۱۲] آتن خودش این آرامش ناراحت را با یك لشکر کشی دیوانه‌وار به سیسیل شکست، و این کار چنان نیروی آن را سست کرد که در ٤١٣ جنگ از سر گرفته شد. با وجود این، آتن هنوز به اژه فرمانروائی میکرد، وفقط کمك پارس میتوانست سپارت و هم پیمانانش را به پیروزی برساند. در نتیجه‌ی کوتاه بینی سیاستمداران یونانی، درهمان دمی که شاهنشاهی درهم ریخته و آشفته نزدیك بود با شورشهای نوینی درسختی ودشواری افتد، تدبیر رهبران پارسی از روی کاردانی، با پشتیبانی زری که از زیردستان رمق کشیده با فشار بیرون می‌آورد، پارس را فرمانروای مطلق یونان می‌ساخت.

از این شورشهای نوین نخستین آنها را پیسوتنس، شهرب ساردیس آغاز کرد (٤١٣). تیسافرنس، سپیترادانس، و پارمیسس به جنگ او فرستاده شدند. این شورش بیش از اهمیت محلی برای یونانیها داشت، زیرا تیسافرنس، پسر هیدارنس، تواناترین وزیر کثترین تدبیر گری‌را که پارس به‌وجود آورده بود به‌میدان‌آورد. نظارت برهمه‌ی شبه جزیره به او داده شد، و او بزودی نشان داد که این گمارش بجا بوده است؛ به سربازان مزدور که لیکون آتنی رهبری میکرد با دهش چند شهر رشوه داد، و پیسوتنس ناگزیر به تسلیم شد. به اطمینان قولی که او را نخواهند کشت، پیسوتنس با اسیر کننده‌ی خود به شوش رفت؛ با نادیده گرفتن شرطهایی که موافقت کرده بودند، داریوش فرمان داد که پیسوتنس‌را به سرنوشت شورشگران برسانند، و او به دنبال پیشینیان خود به خاکستردان داغ فروافتاد. امورگس، پسر نامشروع او، با کمك آتنیها در کرانه‌ی کاریه ایستادگی نمود؛ این آخرین توهین شاه را برآن داشت که به سپارتیها برضد اتنیها یاری دهد.[۱۳]

برای خواستن باجی که زمانی شهرهای یونانی میپرداختند و آتن آنها را

12 - Eurip. *Troad.* 925 ff.

13 - Thuc. viii. 5. 5; 19. 2; 54. 3; Andoc. *De pace* 29; Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 83.

به شورش واداشته بود ، و از دست رفتن آنها را پارسیان هرگز نپذیرفته بودند ، به نظر میرسید که زمان مناسب فرا رسیده است. به تیسافرنس، فرماندار تازه‌ی ساردیس، فرمان داده شد که پرداختهای پس‌افتاده را بفرستد . همراه فرستادگان لسبوس، خیوس ، و اریتره ی شورشی به سپارت ، او نماینده ی خود را فرستاد و وعده داد که از نیروهایی که سپارت بخواهد به آسیا بفرستد نگاهداری خواهد نمود . رقیب همیشگی او فارنا بازوس ، که به عنوان شهرب داسکیلیوم تازه به ارث جانشین پدر خود فارنا کس[۱۴] شده بود ، کوشید که به میانجیگری یك مگاری و یك تبعیدی کیزیکنی که در دربار او بودند سپارتیها را وا دارد که ناوگان خود را به هلسپنت روانه سازند ، که در آنجا نیز ممکن بود اتباع آتنی را به شورش برانگیخت . در پاسخ ، سپارتیها به فارنابازوس وعده دادند که بعداً این لشکر کشی را بکنند ، ولی نخست کشتیهای آنها بایستی از خیوس که رهبرشورش برضدآتن بود دیدن کنند (٤١٣).[۱۵]

درعوض این کمك ، تیسافرنس سربازان خود را به‌فرماندهی یاورش ستاگس به یاری سپارتیها در حمله به تئوس فرستاد . هنگامی که اوریپیدس اعلام میکرد که از بربریها همه بجز یکی برده بودند و بنا بر این نمی‌توانستند رابطه‌ای با یونانیها داشته باشند ، میلتوس نیز شورش کرد . کلازومنه ، تئوس ، لبدوس ، افیسوس ، فوکیه ، و سیرنه پادگانهای پارسی را راه دادند و باجهای پس‌افتاده را پرداختند . خالکیدئوس سپارتی پیمانی را میان لاکدمونیها و هم پیمانانشان و شاه و تیسافرنس امضا کرد ؛ اگر یك « هدف یونانی » وجود داشت ، این یك خیانت کامل بود : « هرزمین و شهری که شاه دارد یا پدر شاه داشت از آن شاه خواهد بود . هرچه که به عنوان پول باج یا هر چیز دیگر برای آتنیها می آمد ، شاه ، لاکدمونیها ، و هم پیمانانشان با هم از رسیدن آنها به آتنیها جلوگیری خواهند کرد . ازین گذشته ، شاه ، لاکدمونیها ، و هم پیمانانشان با هم به جنگ برضد آتنیها خواهند پرداخت ،

١٤ - در ٤١٤ هنوز زنده بود (Aristophan. *Aves* 1028) .

15 - Thuc. viii. 5 . 4-5 ; 6 . 1 ff.; 8 . 1-2 ; Diod. xiii. 36. 5 ; Plut. *Alcibiad.* 24.1.

و جنگ به پایان نخواهد رسید تا هر دو موافقت کنند. اگر کسی برضد شاه بشورد، او نیز دشمن لاکدمونیها و هم پیمانانشان خواهد بود، و برعکس آن نیز همین گونه خواهد بود.»[۱۶]

در پی این قرارداد، تیسافرنس دیوار تئوس را ویران کرد ولی جلوی میلتوس شکست خورد. در پائیز ایاسوس با یك تاخت ناگهانی به دست پلپونیسیها گرفته شد، و این شهر با امورگس شورشگر به تیسافرنس سپرده شد، و او هم سربازان مزدور امورگس را به خدمتگزاری شهر بی پذیرفت.[۱۷] خاری کسانتوسی سهم خود را در اوژدن یونیها (ایانا) در خرسونسوس (کرززاناسا)، و مردان ایاسوس (ایاآئوس) میگوید؛ و این که چگونه مردان بغ تارقو (توراخسس) را یاری داد که سپاه و امورگس (هومرخخا) را بگیرند. تیسافرنس (کززاپرننا)، پسر هیدارنس (ودرننا)، اوتانس (اوتانا)، و اریارامنس (اریامانا) فرمان دادند که پس از آن که امیر پارسی (پارززا) و سپارتیها (سپپارتازی) آتنیهایی (اتانازی) را که سپاه بیگانگان را زیردست آورده بودند شکست دادند، مرده ها را چنان که باید به خاك سپرند. در جمله هایی که پس و پیش آنها مشکوك است، از داریوش (نتاریائوسا) و اردشیر (ارتاخسسرازا)، از دو سر کرده ی مزدور سباردا و سوگنس (سوخنایا)، و از سپارتیها میشنویم.

شرح کامل این پیروزی و احترامات هنگام بخاك سپردن مردگان برستونی که در کسانتوس در یك پربست مقدس نزدیك نمایشخانه بر پا گشت گذاشته شد؛ زمانی بالای آن نقشهای برجسته‌ای بود که کارهای جنگجویانه‌ی امیری که این ستون را هدیه کرده بود در آن کشیده شده بود. بیشتر این نوشته به زبان لیکی ست، ولی در پایان آن نفرینی از بغان به یك گویش کهن تری ست که صورت موزون آن به طور روشن مشخص است.

در میان آن شعری به یونانی اتیك گذاشته شده. خط آن مرحله ی میان

16 - Eurip. *Helen* 276, 440 ; Thuc. viii. 16. 3; 17-18; Plato *Menex*. 243 B.
17 - Thuc. viii. 20. 2; 25 ff. ; 36. 1; 54. 3.

اتیك کهنه و یونی ست (که نشانی دیگر از تاریخ آن است) . این شعر یك درهم‌آمیخته‌ای از سخنان نقل شده و یادبودها ست ؛ خط اول آن از شعری برداشته شده که فرض شده سیمونیدس به یادبود پیروزی بزرگ اوریمدون نوشته ، و در واقع ستایشی از آخرین کارهای دلیرانه‌ی کیمون در قبرس است ، و از هسیود و « تراخینیان » سوفوکلس گرفته شده است . ترجمه‌ی ما اقلا به خوبی اصل آن هست :

از آن زمان که اروپا و آسیا را دریا از یکدگر جدا ساخت ،
کسی از لیکیان چنین سنگی بر پا نساخت ،
به پیشگاه دوازده بغ بازارگاه در پرستی پاك
یادبودی جاودان از پیروزی و جنگ است .

کروئیس ، پور هارپاگوس ، که در هرکار از هر کس کاردانتر بود ،
با دستهایش ، در زورآزمائی با همسالانش از لیکیان ،
بسی از دژهای شهر را ، با اتنا ، ویرانگر شهرها ،
تاراج کرد ، و به خویشانش سهمی شاهانه داد .

زیئرو بغان جاودان ، که سپاس را برای دادگری‌اش به یاد می‌آورند ،
هفت سرباز را در یك روز بکشت ، از جنگجویان ارکادی ،
در پیشگاه زئوس نشانهای پیروزی برافراشت ، او برترین مردان ،
با زیبنده‌ترین کارها ، او تاج برسر مردمان کاریکی نهاد .[۱۸]

الکیبیادس ، که از سپارت بیرون رانده شده و امید داشت به آتن فراخوانده شود ، اندرزگر تیسافرنس شده بود ؛ اندرز او با عقیده‌ی خود شهرب که باید یك دسته را به جان دسته‌ی دیگر انداخت تا سرانجام به سود شاه تمام شود مطابق افتاد . سپارت برای گرفتن باجی که در پیش شهرهای یونانی آسیا به آتن میپرداختند آرام آرام پیش میرفت ؛ این کار آشکارا بر خلاف پیمان میلتوس بود و پیشینه‌ی خطرناکی برای پارسیان بر جا میگذاشت . به جای آن ، تیسافرنس نگهداری از ناوگان سپارتی را به عهده‌ی خود گرفت و مزد یك‌ماهه‌ی آنهارا پیش‌پرداخت نمود.[۱۹]

18 - *TAM*, Vol. I, No. 44; S. Bugge, *Festschrift für O. Benndorf* (1898), pp. 231 ff.
19 - Thuc. viii. 29. 1; 45 ff.; cf. 54. 3; Plut. *Alcibiad*. 24. 3.

با لغوشدن پیمان میلتوس ، سپارتیهای ناخرسند پیمان دیگری را با داریوش شاه ، پسران شاه ، و شهرب ترتیب دادند : « نه لاکدمونیها و نه هم‌پیمانها با کشورها و شهرهایی که از آن شاه یا پدرش یا نیاکانش بود نخواهند جنگید و به آنها آسیب نخواهند رسانید و از آنها باج نخواهند خواست . داریوش شاه و آنهایی که او بر آنها فرمانروائی میکنند با لاکدمونیها و هم پیمانان آنها نخواهند جنگید و به آنها آسیب نخواهند رسانید . اگر آنها نیاز به چیزی از شاه داشته باشند یا شاه به چیزی از آنها نیاز داشته باشد ، هرچه که یکدیگر را به آن قانع کنند ، آن کار درست است که کرده شود . جنگ و صلح را مشترکا خواهند کرد . هرسپاهی که در سرزمین شاه باشد که شاه آن را به آنجا فرا خوانده باشد ، شاه هزینه‌ی آن را خواهد داد . هر گاه یکی از این شهرها در این پیمان بر ضد سرزمین شاه روانه گردد ، دیگران باید از آن جلوگیری کنند و با همه‌ی نیروی خود به شاه یاری دهند ، » و شاه هم همین وعده را داد .[۴۰]

به محض این که از راه این پیش ـ انگارش باستانی « وام و اجاره » تیسافرنس سپارتیها را بر آن داشت که از ادعای باجگیری دست بدارند ، بیدرنگ شوق خودرا برای پرداختن هزینه‌ی ناوگان از دست داد . حتی باسه اوبول [یك اوبول $\frac{1}{6}$ درهم] در روز برای یك دریاورز معمولی ، با تأخیر پرداخت ، بـه انضباط لطمه خورد .[۴۱] یك هیأت مخصوص به کنیدوس ، که تیسافرنس بتازگی آن را برانگیخته بود که از روی میل زیر دست شود ، رسید .[۴۲] لیخاس ، سر کار این هیات ، دو پیمان پیشین را پس خواند وجایگزینی برای آنها پیشنهاد نمود ؛ دولت او هرگز پیمان شرم‌آوری را کـه ادعاهای پارسی را بر جزیره‌ها و یونان اروپا شمال باریکه‌ی کورینت به رسمیت بشناسد تصویب نخواهد کرد . چنین پیمانی با واگذاری شهرهای یونانی به شاهنشاهی‌ادعای سپارتی را که برای آزاد ساختن آمده اند به صورت مسخره درخواهد آورد ؛ شخصاً او خواهان کمك مالی بـه بهائی چنین سنگین نبود . تیسافرنس ، که

۲۰ ـ توکیدیدس ، دفتر ۸ ، ۳۷ . ۲۲ ـ همان کتاب ، ۳۵ : ۱ .
۲۱ ـ همان کتاب ، ۴۵ : ۲ ؛ نیز نگاه کنید به ۲۹ .

طبعاً نتیجه گرفت که وقتی الکیبیادس میگفت که سپارت در نظر دارد شهرهای یونانی‌را در آسیا آزاد سازد سخن راست به زبان میراند، این انجمن‌را باخشم ترك نمود.[۲۳]

نمایندگان دسته‌های محافظه کار آتن با تیسافرنس تماس گرفتند و تیسافرنس آنها را دلگرم ساخت که در میهن نقشه‌ی انقلابی را بکشند. آنها امید داشتند که الکیبیادس میانجی شود؛ ولی هنگامی که فرستادگان رسمی به دیدن شهرب آمدند، الکیبیادس به عنوان نماینده‌ی او چنان درخواستهای غیر ممکن ـ تسلیم یونیه و جزیره‌ها را ـ نمود که مذاکرات پاره شد.[۲۴]

به سپارت درسش را آموخته بودند. دربهار ۴۱۱ در ظرف یك سال پیمان سومی امضا شد. آغاز پیمان چنین بود: «در سیزدهمین سال پادشاهی داریوش،» و نام افور (نگاهبان) لاکدمونی پس از شاه ذکر شده بود؛ این تغییر در عبارت تاریخگذاری خودبخود نشان میداد که سپارت کوچکتری خودرا نسبت به شاهنشاهی شناخته بود. این پیمان در جلگه‌ی میاندر، نه فقط با تیسافرنس و هیرامنس دبیر شاه، بلکه همچنین با پسران فارناکس، فارنا بازوس، و برادران او بسته شد. آن چه مربوط به شاه است جلوتر از آن چه مربوط به لاکدمونیها وهم‌پیمانان آنهاست آمده و به آن پیشی داده شده است. سرزمین شاه، آن چه که در آسیاست، از آن شاه خواهد بود، و درباره‌ی سرزمین خودش شاه هرچه بخواهد میکند. (در این شرط، باکنار گذاشتن یونان اروپا و جزیره‌ها، اعتراض لیخاس برداشته شد، ولی بسیار صریحتر از پیش همه‌ی یونان آسیا به شاه واگذار شد.) تیسافرنس پذیرفت که هزینه‌ی نگاهداری همه‌ی کشتیهای پلپونسی را که آنجا بودند بپردازد و این پرداخت را ادامه دهد تا ناوگان شاهی برسد؛ پس از آن، بـه اختیار خودشان، میتوانستند کشتیها را به هزینه‌ی خودشان نگاه دارند یا هر چه نیاز داشتند همچو

۲۳ ـ همان کتاب، ۳۹ : ۱؛ ۴۳ : ۳ـ۴؛ دیودوروس، دفتر ۱۳، ۳۷ : ۴ـ۵؛ پلوتارخ، الکیبیادس، ۲۵ : ۱.

۲۴ ـ توکیدیدس، دفتر ۸، ۴۷ و پس از آن؛ ۵۶؛ نپوس، الکیبیادس، ۵ : ۲ـ۳؛ پلوتارخ، الکیبیادس، ۲۵ : ۳ و پس از آن.

وام جنگ از شهرب وام بگیرند و در پایان جنگ بپردازند.[۲۵]

ناوگان فنیقی، که برای نخستین بار پس از سالها به میزان نیروی زمان جنگ درآمده بود – با صدوچهل وهفت کشتی – کنار ایستاد، ولی پرداخت به هم‌پیمانان نـا منظم ادامه داشت. فارنا بازوس پیغام فرستاد کـه او مزدپرداز رضایت‌بخش‌تری خواهد بود، و کشتیها به کرانه‌ی او روانه گشتند. میلتوس بکلی از این وضع منزجر شد و دژی را که تیسافرنس برای نگاهبانی آن بر پا کرده بود گرفت، و کنیدوس نیز پادگان پارسی را بیرون راند. فرستادگان میلتوس به سپارت نسبت به دوستی تیسافرنس با الکیبیادس، که موقتاً به آتن فرا خوانده شده بود، اعتراض کردند؛ برای دفاع شهرب یکی‌از مردم کاریه را به نام گاولیتس که زبان یونانی نیز میدانست فرستاد.

هنگامی که فرستادگان میلتوس درسپارت بودند، تیموتیوس شاعر شروه‌ساز میلتوسی درآتن بود. آنجا او نمایشنامه‌ی «پارسیان» خود را روی صحنه آورد؛ تقریباً یقین است که نمایش درجشن بزرگ پان اتنیا در ۴۱۰ داده‌شد.[۲۶] موضوعی که گزیده بود پیروزی دریائی سالامیس بود که پیش از آن هم اسخیلوس برای تبلیغ آن را روی صحنه آورده بود. در آن نیشهایی هم به مخالفان شخصی خود، سپارتیها، زده بود، که همشهریهایش نسبت به آنها اعتراض داشتند، در حالی کـه این خودستائی را در دهان تمیستوکلس گذاشته بود: «آرس سرور است! هلاس، اقلا، اززر نمی‌ترسد!» – که اشاره‌ی نیشداری به کمک مالی بود که در پیمان به لاکدمونیها وعده داده شده بود ولی پرداخت آن هم اکنون به عقب افتاده بود.[۲۷] شرح نبرد با برپا ساختن نشان پیروزی، فریاد آواز پیروزی «پیان»، و سرود دسته جمعی شادی آور پا کوبان پایان می یافت. آتنیها کـه با این صحنه‌ی دلگرم‌کننده دیگر در پوست خود نمی گنجیدند، بـه پیروزی خود شاعر در این

۲۵ – توکیدیدس، دفتر ۸، ۵۷ – ۵۸.

26 - S. E. Bassett, «The Place and Date of the First Performance of the *Persians* of Timotheus,» *Classical Philology,* XXVI (1931), 153 ff.

۲۷ – تیموتیوس، کرته‌ی ۱۷ (ویرایش ادمندز)؛ توکیدیدس، دفتر ۸، ۳۷؛ ۴۵: ۲.

زورآزمائی میان شاعران رای دادند.[۲۸] خوئریلوس ساموسی نیز در حماسه‌ی خود « پارسیان » سالامیس را ستایش نمود؛ آتنیها دستور دادند که این شعر درجشن پان اتنیا با شعر هومر همگانی خوانده شود.[۲۹]

فنیقیها به اسپندوس رسیدند؛ رسیدن آنها دست تیسافرنس را باز گذاشت که دیگر پرداخت کمك مالی را ببرد. اکنون که چند کشتی بازمانده‌ی پلپونسی هم بکلی ازاین کار آزرده شدند در تابستان از دوستان خود پیروی کردند و به رقیب تیسافرنس پیوستند. ارسا کس، سرکرده‌ی سواران او، با کشتار خیانت‌آمیز رهبران تبعیدی دلوس که در اترامیتیوم ماندگار شده بودند وضع را بد تر ساخت؛ انتاندریها که از باج سنگین خشمناك و از سرنوشت همانندی که در نتیجه‌ی نزاعی ممکن بود برسر آنها بیاید بیمناك بودند، پادگان پارسی را از باروی شهر خود بیرون راندند. سرکوبی آنها یك دستاویز خوبی به تیسافرنس داد که آن رقیب را زیر نظر بگیرد، و بسوی هلسپنت به راه افتاد.[۳۰]

تحریکهای اندرون

تیسافرنس سبب خودداری ناوگان را از این که بسوی غرب پیش برود کمی شمار آن وانمود کرد. دلیل واقعی‌اش این بود که داریوش با مشکلات دیگری نزدیکتر به میهن روبرو بود. نخست یك شورش مادی بود، گر چه به تندی سر کوبی شد.[۳۱] دوم این که ارتوکسارس، که به پیشینه‌ی شاه سازی خود مغرور شده بود، برآن شد که خودرا شاه سازد. اگرچه او خواجه‌سرا بود، برای خودهمسری گرفته بود؛ چون بچگانه باور داشته بود که اگرریش وسبیل بگذارد اورا به مردی خواهند پذیرفت، به زن خود دستور داد که ریش وسبیل برای او درست کنند. این دستور برهمسرش گران آمد ونقشه‌ی او را فاش کرد؛ پریساتیس فرمان داد که

28 - Bassett, *op. cit.*, p. 158.

29 - Suid., *s. v.* « Choirilus »; cf. Bethe, « Choirilus, » *PW*, III (1899), 2359 ff.

30 - Thuc. viii. 78; 80. 1; 81. 3; 84. 4; 85; 87; 99; 108; Isocr. *De bigis* 18; Theopomp., Frag. 9 (J); Plut. *Alcibiad.* 26. 6 - 7.

31 - Xen. *Hell*. i. 2. 19.

اورا بگیرند، و شاه ساز مدعی در گذشت.[۳۲]

بسیار جدی‌تر از نظر نتیجه‌هایی که بار آورد توطئه‌ی تریتیوخمس بود، که پس‌از زناشوئی‌اش با امستریس دختر شاه، به شهربی شهرستان هیرکانیه (گرگان)ی پدرش هیدارنس گماشته شده بود. ولی تریتیوخمس هنوز روکسانـا خواهر ناتنی زیبا ولی مردمانند خود را دوست میداشت؛ چون همسری به این بلند پایگی را نمیتوانست طلاق بدهد، او به گردن گرفت که بـا سیصد دوست همراه خود در گناه شورش انباز شود کـه امستریس را در کیسه‌ای بگذارند و هریك از آنها شمشیری در آن فرو برد. داریوش نامه‌هایی به اودیاستس، سلاحدار شهرب، فرستاد و اورا وا داشت که خاوند خودرا بکشد، وامستریس رهایی یافت. کینه توزی پریساتیس برای کوششی کـه برای کشتن دخترش شده بود هراسناك بود. روکسانا تکه تکه شد. ارساکس برای جان همسرش ستاتیرا، که او نیز خواهر این شورشگر بود، لابه نمود، و سرانجام دل مادر خودرا به دست آورد، گرچه پدرش به پریساتیس پیغمبرانه آگاهی داد که ازاین نرمی که نشان داده بود پشیمان خواهدگشت. مادر شورشگر، برادرانش میتروستس وهلیکوس، و همه‌ی خواهران دیگرش وحشیانه کشته شدند. برادر دیگرش تیسافرنس، برای خدمتهای بزرگی کـه در تدبیر سیاست انجام داده بود، تا زمانی از گزند آنها رست، اگر چـه پریساتیس نفرت خود را از او پنهان نمیداشت. پسری ازاین شورشگر نیز بازماند؛ بـه او میترادادتس، پسر اودیاستس، شهری را به نام زاریس سپرد.[۳۳]

گلایه‌ی سربازان مزدور یهودی در مصر

هیدارنس دیگری ـ ویدرنگـ به آرامی ـ در ۴۲۰ «سر کرده‌ی سپاه» در سی‌ینه بوده است. میان سالهای ۴۱۶ و ۴۱۱ او بجـای دامادین به پایه‌ی بلند «فرترك» یا فرمانداری بخش رسید. زمانی که شهرب ارسامس در ژوئیه‌ی ۴۱۰ نزد شاه بازگشت، هیدارنس فرصت را غنیمت شمرد و با پشتیبانی پریستاران خنوب

32 - Ctes. *Pers*. xviii, Epit. 84.
33 - Ctes. *Pers*. xviii, Epit. 85 - 87; Plut. *Artox*. 2.

ودسته‌های سربازان مصری ، که در آن زمان زیر فرماندهی پسر وجانشینش نفایان بودند ، شورش کرد .

پیداست که پشتیبانی مصریها با وعده‌ی ویران کردن پرستشگاه یهودی ، که به مناسبت قربانیهای حیوانی‌اش در نظر عموم ناپسندیده و بدآیند بود ، به دست آمده بود . نفایان دسته‌های سربازان مصری و دسته‌های دیگر زیر فرمانش را به میدان آورد . پرستشگاه بکلی ویران گشت ، ستونهای سنگی‌اش شکسته شد ، پنج دروازه‌ی سنگ تراشیده‌اش فروریخته‌گشت، درهایش (که پاشنه‌های برنگی داشت) وآسمانه‌ی چوب کُنارش سوزانده شد ، وآوندهای زر و سیم اش به تاراج رفت .

پیران یهودی با شادمانی میگویند که چگونه بزودی شورش فرو نشانده شد. آنها بازنان و فرزندانشان پلاس پوشیدند و روزه گرفتند و به خداوند آسمان دعا کردند ، و خداوند گذاشت که آنها آرزویی‌را که در باره‌ی هیدارنس میکردند به چشم خود به بینند؛ سگها مچ‌بند پای اورا پاره کردند، همه‌ی ثروتی که گرد آورده بود تباه شد ، و همه‌ی کسانی کـه پرستشگاه یهودیها را ویران ساخته بودند کشته شدند .

ولی نتیجه‌ی این همه ، بازسازی پرستشگاه نبود . حتی پیش‌از آن که شورش فرو نشانده شود، یدانیا و پریستاران همکارش درخواهی برای‌کمك به مقامات فلسطین فرستاده بودند . باگوسس (باگوهی) به فرمانداری یهودا جانشین نحمیا شده بود ، و الیاشیب دشمن نحمیا جای خود را به پسرش یویاداع داده بود ، و پس از زمان کوتاهی که یویاداع مقام مهین پریستاری‌را اشغال کرده بود پسرش یوحانان جای او را گرفت.[۳۴] نامه‌ای به فرماندار ، مهین پریستار ، و همکارانش (پریستارانی که در اورشلیم بودند) ، که برای اطمینان کامل نیز اوستانس ، برادر انانی ، و بزرگان یهودا نامبرده شده اند ، نوشته شد ؛ طبعاً پاسخی برنگشت ، زیرا ویران شدن یك کعبه‌ی رقیب فقط میتوانست آنها را خرسند و شاد سازد .

۳٤ ـ نحمیا ۱۲ : ۲۲ ـ ۲۳ ، که در ۱۲ : ۱۱ به غلط « یوناتان » خوانده شده ؛ نیز نگاه کنید به یوسفوس ، داستان کهن یهودیها ، دفتر ۱۱ ، ۲۹۷ .

پس ، در ۲۵ نوامبر ۴۰۷ ، نامه‌ی دیگری ، این‌بار فقط به باگوسس، فرستاده شد . نامه با درودهای گزاف معمولی آغاز شد : «تندرستی خاوندی شمارا خداوند آسمان همواره افزون گرداند ، و لطف داریوش شاه و شاهزادگان کاخ را بر شما هزار بار بیش از اکنون بیفزاید، و شمارا زندگانی دراز بدهد، و همواره شاد و برومند باشید . » آنگاه ، یدانیا و پرستاران وابسته‌اش داستان حمله‌را میگویند . آنها به یاد می‌آورند که چگونه پدرانشان آن پرستشگاه را در دژ یب پیش از تاخت‌وتاز پارسیان ساخته بودند و چگونه ، زمانی که کمبوجی به مصر درآمد و همه ی پرستشگاههای بغان بومی را ویران کرد ، کسی به پرستشگاه آنها آسیبی نرساند.

ولی در این‌مدت بیش از سه‌سال که از ویران‌شدن پرستشگاهشان میگذرد، پلاس پوشیده و روزه گرفته اند ، خود را با روغن نمالیده و باده ننوشیده‌اند ؛ زنهای آنها همچو بیوه ها شده‌اند . چون بومیها نمیگذارند پرستشگاه از نو ساخته شود ، از باگوسس دادخواهی میکنند : « به نیکی‌خواهان و دوستان خود که اینجا در مصراند نگاهی بیفکن . بفرمای تا نامه‌ای از سوی شما در باره‌ی پرستشگاه خداوند یاهو به‌آنها فرستاده شود که آن را در دژ یب چنان که در پیش ساخته شده بود بسازند ، و برات آردی و کندر و قربانی از طرف شما برآدریان خداوند یاهو بگذرانند . و ما همواره برای شما دعا میکنیم ، ما ، زنهای ما ، فرزند های ما ، و یهودیها ، همه که اینجا هستند ، اگر پرستشگاه ازنو ساخته شود ، وآن ثوابی برای شما در پیش یاهو خداوند آسمان خواهد بود ، بیش‌از ثواب کسی‌که برای خداوند قربانی و براتهای سوختنی به ارزش هزار قنطار بگذراند . »

ولی آنها فقط به وعده ی دعاهای اثربخش تکیه نکردند ، چون « ولی در باره‌ی زر ، دستور فرستاده و داده‌ایم . » آنها نیز نامه‌ی دیگری به دلایا و شلمیا ، پسران سنبلط ، که هنوز فرماندار سامریه بود ، فرستادند.[۳۵]

هیچ پاسخ رسمی فرستاده نشد . پیک با دستورهای زبانی باز گشت ، و به همشهریهای یهودی خود که با شوق انتظار آن را داشتند چنین گزارش داد :

35 - Cowley, *op. cit.*, No. 30 (شماره‌ی ۳۱ نسخه‌ی دیگری از آن است) .

« یادداشتی از باگوسس و دلایا : آنها به من گفتند : دستور برای شما درمصرچنین است که به ارسامس در باره‌ی آدریان خانه‌ی خداوند آسمان بگویید . . . که آن را در جایش چنان که در پیش بود از نو بسازند و براتهای آردی و کندر بر آن آدریان چنان که در پیش میکردند بگذرانند . »[۳۶]

ارسامس باز گشته بود که با ناخرسندی روزافزون دست بگریبان بشود. یك سیاست آشتی آمیز لازم بود. ادعای پیك که باگوسس ودلایا، پایوران کهین زیردست شهرب دیگری ، بازسازی پرستشگاه یهودی را سفارش کرده بودند ، هیچ گونه پشتوان نوشته نداشت ؛ از این گذشته ، این کار ربطی به‌آنها نداشت ، و در این وضع برانگیخته‌ی کشور چنین بازسازی به یقین خطرناك خواهد بود . چنان که انتظار میرفت ، ارسامس هیچ کاری نکرد .

بدون درنظر گرفتن توفانی که جمع میشد، یهودیها به نامه نویسی خود ادامه دادند. یدانیا و چهار تن دیگراز رهبران جامعه نامه‌ی دیگری به یك پایور بلندپایه، شاید به فرماندار محلی تبس ، فرستادند . لحن آنها فروتنانه است : اگر پرستشگاه آنها چنان که درپیش بود ازنو ساخته شود، قول میدهند که دیگر گوسفند، گاو، یا بز برات نگذرانند ، بلکه فقط کندر ، براتهای آردی، و براتهای آبگین بگذرانند. حتی با این محدودیتها، آنها به سرای خاوندشان مبلغی پول وهزار اردب جو خواهند پرداخت .[۳۷] چون در دروازه‌ی تبس جای گرفتند که درخواست خود را پیش بنهند، آنها را گرفتند وزندانی ساختند تا آن که یکصد و بیست « کراشین » به‌فرماندار زیردست پرداختند و آزاد شدند ؛ آنها نیز از فرمانروائی در یب محروم گشتند . هنوز باز هم امید از دست نمیدهند: « رامش به‌سرای شما وفرزندان شما تا خداوند بگذارد آرزوهای خود را به چشم به‌بینیم . »[۳۸]

مشکلات در قبرس

تهدید هایی از سوی مصریها و عربها به فنیقیه میشد . وضع قبرس حتی

36 - *Ibid.* , No. 32 .
37 - *Ibid.* , No. 33; cf. Olmstead, *op. cit* . , pp. 605-6.
38 - Cowley, *op. cit*. , No. 34.

سخت‌تر بود . پیرامون ۴۲۵ ، بعل ملك دوم ، پسر ازبعل ، پسر بعل ملك اول ، شاه کیتیوم و ایدالیوم بود . آنگاه ابدمون ، یك تبعیدی از فنیقیه ، از پایگاه خود در کیتیوم سالامیس‌را گرفت و فرمانروای مستبدآنجارا گشت . تلاش او برای گرفتن اواگوراس ، که از خانواده ی شاهانه ی پیشین بود ، به جایی نرسید ، و اواگوراس به سولی گریخت و آنجا را با پنجاه مرد گرفت . پس‌از چندی اواگوراس سالامیس را باز گرفت (۴۱۱) . داریوش چون با مشکلات نزدیکتری روبرو بود ، کوششی برای بیرون انداختن او نکرد ، حتی زمانی که اواگوراس برای آتنیهای دشمن غله فرستاد و به پاداش آن شاروندی آتن به او داده شد (۴۱۰) .[۳۹]

کامیابی پارسیان در جنگ با یونان ؛ کورش کوچکتر

همه‌ی این آشوبها از پیش‌بردن کارجنگ یونان بسختی جلو گیری میکرد . در پائیز ۴۱۱ ، ملوانان پلپونسی در ابیدوس شکست خوردند ، و فارنابازوس بایستی خود برای رهانیدن آنها بیاید . آنها را برای پاسبانی کرانه به کار گرفته بودند و به آنها یك جامه و دو ماه مزد پرداخته بودند ؛ پول و چوب از کوه ایدا نیز برای ساختن کشتی در انتاندروس داده شده بود . برای این هزینه ها ، سکه های تازه ی «ستاتر» زده شد ، که با سرشهرب و سینه‌ی کشتی ، که نماد کیزیکوس بود ، آرایش یافته بود ؛ سر فارنابازوس با سرپوش شهربی تمام عیار بدست هنرمندان یونانی با چنان توانائی کنده شده که چهره‌ی او و چهره‌ی شهربهایی کـه پس از او آمدند ـ تیسافرنس ، سپیثریداتس ، اوتو فراداتس ، و داتامس ـ به اندازه‌ای عالی ست که اگر از چهره‌های روی سکه‌های معروف‌تر اوایل روزگار هلنیستی برتر نباشند با آنها برابر اند ؛[۴۰] این سکه‌های شهربی بودند که سکه‌های هلنیستی را به‌کار درآوردند .

تیسافرنس به هلسپنت رسید ، و الکیبیادس از دوست پیشین خود دیدن کرد ،

39 - Diod. xiii. 46. 6; xiv. 98. 1; Andocid. *De reditu* 20-21; Isocr. *Evagoras* 19. 26 ff.; *Nicocl.* 28; [Lys.] *Andoc*. 27-28; Theopomp., Frag. 103. 2 (J); *IG,* Vol. I, No. 64 (113).

40 - E. Babelon, *Traité des monnaies,* II, Part II (1910), 390—91; cf. F. Imhoof-Blumer, *Porträtköpfe auf antiken Münzen* (1885), Taf. III, Nos. 1-5.

ولی او را گرفتند و به‌ساردیس بردند. پس‌از یك ماه که در زندان بود، او گریخت، ناوگان پلپونسی را از هم پاشید، و فارنابازوس را وادار کرد که کیزیکوس را تخلیه کند.[۴۱]

زمانی که سرکردگان فرمانده ناوگان سیراکوزی در پی تغییر حکومت در میهنشان از فرماندهی برکنار شدند، فارنابازوس برای سربازان مزدور و کشتی پول فراهم کرد که آنها را از نو در فرماندهی برقرار کند. تیسافرنس به پشتیبانی از یك شورش ضد سپارتی در تاسوس (۴۱۰) متهم شد. در بهار ۴۰۹ آتنیها یك حمله‌ی سختی آغاز کردند. تراسیلوس میلتوسیها را شکست داد، کولوفون را گرفت، و غله‌های رسیده را در لیدیه سوزاند. تیسافرنس که دیگر نمیتوانست به کمك سپارتیها تکیه کند، سربازان شهرستانی خود را گرد آورد. یك دسته سرباز به فرماندهی ستاگس به‌سوارانی که از یك دسته‌ای که درجستجوی خوراك میگشتند حمایت میکرد تاخت برد و آنها را به کرانه پس راند. تا آنوقت نیروهای کمکی بسنده رسیده بود که شهرب بتواند به افیسوسیها یاری دهد تا آتنیهارا شکست بدهند، ولی آتنیها بار دیگر فارنابازوس را نزدیك ابیدوس شکست دادند.[۴۲]

اندوکیدس سخنران در ۴۱۵ تبعید شده بود. با آن که او ازطبقه‌ی فرمانروا بود، برای ناوگان دموکراتیك کشورش ساز و برگ فراهم کرده بود و به این ترتیب یاری پرارزشی برای بدست‌آوردن پیروزی در کیزیکوس در ۴۱۰ داده بود. در یك دوره‌ی قحطی، میان ژانویه‌ی ۴۰۹ و سپتامبر ۴۰۸، او در پیشگاه انجمن آتن با درخواستی برای این که از نو به کار خود گماشته شود حاضر شد؛ او گفت که چگونه نقشه‌ای را که برای جلوگیری از فرستادن غله از قبرس کشیده شده بود برهم زده و اعلام‌داشت که چهارده کشتی غله بزودی به‌پیریوس خواهند رسید، و کشتیهای دیگر درپی آنها خواهندآمد.[۴۳] ولی آتنیها هنوز آماده برای‌فراخواندن او نبودند.

41 - Xen. *Hell.* i. 1. 6, 9 ff.; 19. 24--25; Plut. *Alcibiad.* 27 ff.
42 - Xen. *Hell.* i. 1. 31 ff.; 2. 4 ff., 16; Diod. xiii. 64. 1; Plut. *Alcibiad.* 29. 1.
43 - Andocid. *De reditu* 10. 21 — 22.

بیتینیها تا ۴۱۶ چنان نیرومند شده بودند که شاروندان بیزانتیوم وخالکدون می‌بایستی با تباه گردانیدن وحشیانه‌ی سرزمینهایشان جلوی دستبرد های آنها را بگیرند، و اکنون الکیبیادس پیمانی را به‌آنها تحمیل کرد که طبق آن دارائی‌ای را که خالکدونیها سپرده بودند آنها تسلیم نمودند، و پس از آن خود خالکدون را محاصره کرد. فارنابازوس کوشش نمود که محاصره را بردارد؛ چون درماند ناچار صلح موقت‌را پذیرفت که قرار شد ادامه داشته باشد تا این که او بتواند با فرستادگان آتنی که به دربار شاه گسیل شدند همراهی کند.[۴۴] گرگیاس در پیش انبوهی که از سراسر جهان یونانی گرد آمده بودند در یك سخنرانی زورمندی بر ضد هم پیمانی با دشمن باستانی پرخاش کرد، ولی روزگار مساعد نبود (۴۰۸).[۴۵]

فرستادگان آتنی و ارگوسی به رقیبان خود از سپارت و سیراکوز در کیزیکوس برخوردند. آنها همه زمستان‌را در گوردیوم سر کردند و در بهار ۴۰۷ ازنو راه خود در پیش گرفتند، و بار دیگر به یك دسته‌ی دومی از فرستادگان سپارتی برخوردند که گلایه‌های تازه‌ای از تیسافرنس داشتند. آتنیها وهمکارانشان میتوانستند انتظار یك پذیرائی امیدبخشی داشته باشند، زیرا در دربارحس میشد که شهربها در سیاست خود نسبت به یونان با شکست روبرو شده بودند. از این گذشته، تیسافرنس، که برادر تریتئوخمس شورشگر بود، طرف نفرت پریساتیس بود، که او نیزنقشه‌های خود را دنبال میکرد.

از آغاز پادشاهی داریوش، ارساکس، بزرگترین پسر شاه ازپریساتیس، به واسپوری شناخته شده بود، و به این عنوان مانشگاه او دربابل بود. ولی زمانی که ارساکس جان همسر خود ستاتیرا را از سرنوشتی که خانواده‌ی او به آن دچار شدند رهایی داد، مادرش از او روی برتافت و کورش را سوگلی خود ساخت.[۴۶]

در این زمان قسمت عمده‌ی نیروهای پارسی درغرب به‌کار می‌پرداخت. اگر

44 - Xen. *Hell.* i. 3; Diod. xiii. 66; Plut. *Alcibiad*. 29. 2 ff.

45 - Gorgias, Frags. 7-8 (Diels); Aristot. *Rhet.* iii. 14. 2; Plut. *Coni. praec.* 43 (144B—C); Clem. Alex. *Stromat.* i. 51; Philostrat. *Vit. sophist.* i. 9. 2; 17. 4.

46 - Ctes. *Pers.* xviii, Epit. 80; Xen. *Anab.* i. 1; Plut. *Artox.* 2.

کورش فرمانده میشد ، او در موقعیتی می‌افتاد که میتوانست جنگ را برای سپارت ببرد و به این ترتیب سپاسگزاری و ، در نتیجه ، پشتیبانی بهترین سربازان پیشه‌ای جهان را در زمانی که برای گرفتن تاج و تخت دست بکار میشد میتوانست در دست داشته باشد. این سان، برای پیشرفت پسر سوگلی‌اش، پریساتیس برخلاف میهن‌پرستی سیاست « جدایی بینداز و زیر فرمان‌آور » را که تیسافرنس و فارنابازوس از آن پیروی میکردند ترك نمود .

به این جوان ــ که دست بالا بزور شانزده سال داشت ــ شهرستانهای لیدیه ، فریجیه‌ی بزرگتر ، و کاپادوکیه سپرده شد ، در حالی که فرمانرو تیسافرنس از آن پس محدود به کاریه شد . حتی پر معناتر ، او فرمان مهرشده‌ای را در دست داشت : « من کورش را به عنوان کارانوس آنها که در کاستولوس گرد آمده اند میفرستم . » به عبارت دیگر ، کورش سرفرمانده همه‌ی سپاههای پارسی شد که در آسیای کهین بودند .

لیساندر ، فرمانده نوین سپارتی ، به ساردیس شتافت و از کنشهای تیسافرنس گلایه نمود . به او اطمینان داده شد : به کورش دستور صریح داده شده بود که به سپارت یاری بدهد ، و برای این کار پانصد قنطار داده شده بود ؛ زمانی که اینها تمام بشود ، کورش به سخن خود ادامه داد ، او سر کیسه‌ی خصوصی خود را باز خواهد کرد و اگر نیاز باشد حتی تخت زروسیم خود را خواهد فروخت . قرارشد هرکشتی سی «مینا» در ماه ، و هرناوی چهار « اوبول » در روز بگیرد ، و مزد یك ماه پیش‌پرداخت شد . تیسافرنس چون سفارش بازگشت به سیاست پیشین جدایی‌انداختن کرد سرزنش شد و دیگر نتوانست در تلاش خود برای آوردن فرستادگان آتنی کامیابی به دست آورد . ولی آتنیها به پیروزیهای خود ادامه دادند ؛ کلازومنی از دست الکیبیادس بیرون رفت ، و تراسیبولوس به‌محاصره‌ی فوکیه وکیمه پرداخت(٤٠٧).[47]

جانشین لیساندر ، کالیکراتیداس ، از ساردیس دیدن کرد و مزد بیشتری

47 - Thuc. ii. 55. 12; Xen. *Hell.* i. 4. I ff.; 5. I ff.; *Anab.* i. 1. 2; 9. 7; Diod. xiii. 70. 3; Plut. *Lysand.* 4.

خواستار شد. در حالی که کورش سر گرم میگساری بود کالیکراتیداس را دو روز برای باریافتن به انتظار نگاه داشتند، و او افیسوس‌را ترك کرد و به آنهایی که مسئول آموختن نیروی ثروت به دشمن و گستاخ کردن آنها بودند نفرین فرستاد. در بازگشتش او سوگند یاد کرد که آن چه از دستش برآید برای آشتی دادن یونانیهایی که در جنگ بودند، و برای جلوگیری از این که درخواست یاری از دیگران بر ضد یکدیگر بکنند بکوشد، تا کار به جایی برسد که یك بار دیگر بربریها از آنها بیم داشته باشند.

پس از آن که کالیکراتیداس کونون را درمیتیلنه شکست داد، کورش برای او پول فرستاد، ولی دریاسالار سپارتی دهشهای خصوصی را رد کرد و اعلام نمود که از دوستی رسمی کاملا خشنود است. کالیکراتیداس جان خود را در ارگینوسه از دست داد، و کورش، که هنوز آرزوی دوست خود را داشت، از این بد اختری بهره‌جویی کرد که بوسیله‌ی فرستادگانش بازگشت لیساندر را درپایان ۴۰۶ به دست آورد. ازمقرری پدرش هم‌اکنون تجاوز شده بود، ولی به لیساندر بازهم با پیشکشهای بیشتر خوش‌آمد گفته شد.[48]

مشکلاتی برای شاهزاده ی جوان داشت به بار می‌آمد. او میترائیوس و اوتوبوئساکس، دو خواهرزاده‌ی شاه را کشته بود، چون آنها دستهایشان را در پیشگاه او در آستین خود پنهان نکرده بودند؛ چنین کاری ادعای احترام شاهانه بود، و هیرامنس دبیر شاه به داریوش گزارش داد که این کار از شورش پیشگوئی میکرد. پدرش سخت بیمار بود، و به این بهانه کورش فراخوانده شد. پیش‌از آن که به راه بیفتد، شاهزاده‌ی جوان همه‌ی پول نقد خود را وهمچنین باج شهرهایی‌را که ملك شخصی او بود به لیساندر داد. لیساندر به چشم شهرهای یونانی آسیا چنان بزرگ بود که افیسوس تندیس او را در سامه‌ی ارتمیس برپا نمود.[49]

48 - Xen. *Hell.* i. 6. 6 ff., 18; ii. 1. 7, 11; Diod. xiii. 104. 3, 6; Plut. *Lysand.* 6 ff.; *Apophtheg. Lac.* 222 C ff.

49 - Xen. *Hell.* ii. 1. 8-9, 13-14; 3. 8; Diod. xiii. 104. 4; Plut. *Lysand.* 9; Paus. vi. 3. 15.

اوریپیدس «باکانت» خود را برای مقدونیها نمایش میداد. در این نمایش او میگفت که چگونه دیونیسوس، با انبوه آمیخته ی هلنیها و بربریها، آیین مادر بزرگ، کیبله، را به خنیای نی های فریجی و در میان دود کندر سوری بر گزار کرده بود. او نیزمیگفت که چگونه آن بغ تمولوس، دژ لیدیه، همان کشتزارهای زرین لیدیه و فریجیه، ناحیه‌های آفتاب سوخته‌ی پارسیان، سرزمینهای خطرناك مادیان، عربستان فرخ، وآسیا را ترك کرده و به میهن تازه‌اش درتبس یونان جای گزیده بود. او در «ایفیگنیا در اولیس» خود آشکارا گفته بود که درخور است که یونانیها بر بربریها فرمانروائی کنند ولی نه بربریها بریونانیها؛[۵۰] با این‌همه، در همان سال (٤٠٥) سپارتیها، با کمك مالی کورش، در نبرد ایگوسپوتامی پیروز شدند و تنگه ها را به‌روی غله‌ی روسیه بستند. سال دیگر(٤٠٤)آتن ازبی‌خوراکی ناچار به تسلیم شد.[۵۱] به میانجی تدبیر و پولش، پارس جنگ دوم یونان را برد.

50 - Eurip. *Bacchae* 13 ff.; 55; 78 ff.; 127—28; 144; *Iphig. Aul.* 1400 - 1401.
51 - Xen. *Hell.* i i. 1. 21 ff.; 2.

فصل بیست و هفتم

دیکتاتور بر یونان

بتخت نشستن اردشیر دوم ممنون

پارس جنگ دوم با یونانیان اروپا را برده بود . از راه کمك مالی به سپارت ، پارس درحقیقت صلح‌را تحمیل کرده بود . تئوپومپوس ، درخندستانش « مادی » ، فرصتی‌را که به پارس پس‌از جنگ پلپونسی داده شده بود بخوبی دریافته بود .[1] ولی آن یاری به رغم اخطارهایی که خردمند ترین سیاستمداران پارسی داده بودند به سپارت داده شده بود ، و پیشامدها بیدرنگ نشان دادند کـه حق با تیسافرنس و فارنابازوس بوده است . سپارت هیچ گونه وفاداری نسبت به شاهنشاهی حس نمی‌کرد وفقط اندك حق‌شناسی نسبت به کورش جوان داشت ، ولی حتی اندك یاری‌که به‌این مدعی ابراز داشت چیزهای حیاتی شاهنشاهی‌را به روی تاخت یونانیان باز گذاشت، راه شورشهایی‌را که‌تقریباً شاهنشاهی‌را پاره‌پاره‌کرد باز نمود ، وسستیهای شاهنشاهی را پیش چشم همگان گذاشت ، سستیهایی را کـه اگر سیاستمداران یونانی نادیده گرفته بودند ، درنظر یونانیهایی که به‌کارهای همگانی آشنا بودند هویدا بودند و سرانجام سبب شدند که شاهنشاهی بدست فیلیپ و اسکندر ویران گردد .

کورش در تامنریه‌ی ماد به پدرش رسید. داریوش به‌آنجا رفته بود که شورش

1 - T. Kock (ed.), *Comicorum Atticorum fragmenta*, I (1880), 740 - 41.

دیگری را فرو نشاند، شورش کادوسیها که پرزورترین و جان‌سخت‌ترین ایرانیان بودند. پیش از آن که این شورش فرو نشانده شود، بیماری داریوش خطرناك شد، و او به میهن مادرش در بابل گوشه گرفت، و آنجا در مارس ۴۰۴ در گذشت.[۲] او بازپسین شاه از چهار پادشاهی بود که در نقش رستم به خاك سپرده شده اند.

هنگام بتخت نشستن‌اش، ارساکس نام پدر بزرگ خود اردشیر را گرفت، و یونانیها به آن عنوان ممنون، «بیادآور»، را افزودند. نخستین کنش همگانی‌او فرمان کشتن اودیاستس، بزرگزاده‌ی خیانتکاری بود که خاوند زبردست خود تریتئوخمس را به قتل رسانیده بود؛ کیفر او بیرحمانه بود؛ زیرا زبان اورا از بیخ بیرون کشیدند. پسرش میتراداتس در پیش همگان پدرخود اودیاستس را نفرین کرده بود وشهر زاریس را برای پسر تریتئوخمس نگاه داشته بود، هرچند به این پسر بزودی بوسیله‌ی مادر شاه که هنوز خشمگین بود زهر داده شد؛ به میتراداتس برای وفاداری‌اش شهرستان پدرش پاداش داده شد.

کیفر اودیاستس به سفارش و پا فشاری شهربانو ستاتیرا انجام گرفته بود، و شهربانو مادر شاه از این کار خشم‌آلود بود. فرصتی برای کینه‌توزی بزودی دست داد. بنا بر آن چه رسم بود، آذین تاجگذاری بایستی‌در پرستشگاه ناهید درپایتخت باستانی پارسه‌گرد بر گزار شود. پریستاران ناهید بایستی جامه‌ی کورش بزرگتر را برتن پادشاه تازه بپوشانند، سپس کاك انجیر به‌او بخورانند، آنگاه چوب تربنتین بجود، و پیاله‌ای از شیر ترش بنوشد. همچنان که آذین نزدیك بود آغاز شود، تیسافرنس مجوسی را نزد اردشیر آورد که اخیرا آموزگار کورش جوان بوده، و او فرا گفت که این برادر هنگامی که شاه بایستی تن پوش خودرا درآورد که جامه‌ی بنیادگذار شاهنشاهی را تن کند آهنگ جان شاه‌را دارد. چون کورش را درپستوهای

2 - Xen. *Anab*. i. 1. 2; *Hell*. i. 2. 19; Ctes. *Pers*. xix, Epit. 88; Plut. *Artox*. 2. 2; Aelian. *Var. hist*. iii. 20; xiii. 8. 9 ؛ در باره‌ی تاریخ آن (پیش ازآوریل ۴۰۴) نیز نگاه کنید به R. A. Parker and W. H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B. C.–A. D. 45* (1942), p. 16. R. G. Kent, «An Inscription of Darius II,» *JNES*, I (1942), 421 ff. نوشته‌های شوش را که در کتاب زیر آمده به او نسبت میدهد: V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* («Mem.,» Vol. XXI [1929]), pp. 40-41, 82–83.

پرستشگاه در کمین یافتند گناه او در تهمتی که به او زده شده بود آشکار گشت، و اردشیر که بحق خشمناك شده بود نزدیك بود که قاتل آینده‌ی خودرا بکشد. اگر چه بایستی آشکار بوده باشد که در پشت این توطئه مغز زیرك شهربانوی مادر شاه در کار بوده، این مادر غیر طبیعی ازحرمت عادی که هرفرزندی برای زنی که اورا زاییده حس میکند بهره‌جویی کرد ونه فقط بخشودگی پسر طرف توجه خود را به دست آورد بلکه اردشیر را بر آن داشت که اجازه دهد کورش به شهرستان خود باز گردد.[۳]

شورش کورش

حق شناسی انتظار نمیرفت. بیدرنگ پس از بازگشتش در تابستان ۴۰۳، کورش آمادگی خود را برای همازمائی در بدست آوردن تاج و تخت آغاز نمود. سپارت ازادعای خود برای اختیارداری برشهرهای یونی که در اصل جزو شهرستان تیسافرنس بود دست برداشته بود، و کورش توانست همه‌ی آنها را بجز میلتوس به طرفداری خود بکشاند. تیسافرنس با بیرون راندن بزرگان و آزادگان میلتوس را دردست خود نگاه داشت. فارنابازوس آنها را پذیرفت، و به هر کدام یك ستاتر زر داد و آنها را در کلاودا ماندگار ساخت؛ باز گردانیدن تبعیدیان به مقام خودشان دستاویز خوبی برای گردآوری سپاه بود، و کورش میلتوس را محاصره کرد.

الکیبیادس، پس از فرو افتادن آتن، زبان پارسی آموخته بود وجامه‌ی پارسی میپوشید تا خودرا طرف توجه ولطف فارنابازوس سازد. او دراین کار کامیاب شد ودژ فریجی گرینیوم ومقرری سالانه‌ی پنجاه قنطار به‌او داده شد. چون دریافت که سپارت نزدیك است تعهدهایی را که طبق پیمان دارد برآورد، نه با شاه بلکه با مدعی تاج وتخت، او خواستار تامین گذر برای رفتن نزد اردشیر شد تا این آگاهی را به شاه برساند. لیساندر تهدید کرد که اگر الکیبیادس کشته نشود او پیمان را پس خواهد خواند، و بنا براین این آتنی نیرنگباز به سرنوشت خود رسید (۴۰۲)

3 - Xen. *Anab.* i. 1. 3; Ctes. *Pers.* xix, Epit. 88; Just. v. 11. 3-4; Plut. *Artox.* 3; *Reg. imp. apophtheg.* 173E - 174 A.

ودر ملیسا میان سینادا و متروپولیس به خاك سپرده شد.[۴] به اردشیر آگهی نرسید، و فارنابازوس را میشد شورشگر به شمار آورد .

به سپاهیان پارسی که زیر فرمانش بودند ، کورش سیزده هزار سرباز مزدور افزود که از یونانیانی که درپی پیشامد وسود بودند و پس از جنگ پلپونسی مزد خودرا از دست داده بودند گرد آورد . در بهار ۴۰۱ او به طرف شرق به راه افتاد . چون دلیری نداشت که یونانیان را از قصد حقیقی خود آگاه سازد، او در آغاز وانمود کرد که این لشکر کشی برضد پیسیدیانهای وحشی ست که همیشه صلح و امنیت را تهدید میکردند . سپس وانمود کرد که لشکر کشی برضد فرمانروایان مستبد شورشی کیلیکیه است ؛ برای آن که به این قصد خود رنگ وظاهری بدهد ناوگانهای یکی شده‌ی پارسی وپلپونسی در کرانه بسیج شدند ، ویك دسته پیاده‌ی سپارتی نیز به آنها افزوده گشت . سینسیس کیلیکیه شهربانو و یك پسرش را با سپاهیانی نزد کورش فرستاد ، ودرعین حال پسر دیگرش نزدشاه بزرگ فراز رفت وبه او اطمینان داد که پدرش براستی وفادار است واز پشت سر مدعی به شورش خواهد پرداخت . با هر پیشروی درون خشکی سربازان مزدور بدگمان چیزهای تازه‌ای میخواستند ، واین خواسته‌ها با بیرون دادن داریك‌های تازه برآورده میشد . روی این سکه‌های داریك یك کورش نیم - یونانی بدون ریش باز نموده شده بود ؛ بینی او راست ولی اندکی به سمت بالا برگشته بود ، وتن پوش او جامه‌ی مادی از پارچه‌ی درشت و بر سرش دیهیم بی نوك تیز بود ؛ پشت سکه ، نقش منگه شده‌ی روبندی تماماً یونانی از بغ ریشدار و شاخدار « پان » نموده شده بود .[۵]

طبعاً ، یونانیها فقط برای شخصیت کورش وصفتهای او ستایش دارند ، بیش از معمول کسنوفون آتنی ، که امپراتوری نیاکانش به یاری این شاهزاده‌ی جوان تباه شده بود . ازنظر پارسیان ، کورش بدتر از یك خیانتکار بود . او باهمراهی یونانیهای

4 - Xen. *Anab.* i. 4. 2, 6 ff. ; 9. 9 ; Isocr. *De bigis* 40 ; Ephor . 70 (J) ; Diod. xiv. 11. 1 ff. ; Nepos *Alcibiad.* 9 ff . ; Just. v. 8. 13-14 ; Plut. *Alcibiad.* 37, 39 ; Polyaen. vii. 18. 2 ; Ovid. *Ibis* 633 - 34 ; Athen. xii. 535 D ; xiii. 574 E - F.

5 - E. Babelon , *Traité des monnaies,* II , Part II (1910) , 52-53 ; G . F . Hill , *Greek Coins of Arabia, Mesopotamia, and Persia* (1922) , p. 156.

دشمن به شاهنشاهی تاخت آورده بود و آن هم هنگامی که شاهنشاهی با دشواریهای سختی روبرو بود. دم دست، کادوسیها هنوز در شورش بودند. حتی سخت‌تر از این تهدید این بود که مصریها از سرمشق آنها پیروی کرده بودند.

شورش مصر

در ۴۰۵ دلتای مصر زیر فرمان یك امیرتیوس دومی (شاید نوه‌ی امیرتیوس اولی)، که شش سال پادشاهی‌اش را سالمرگران زیرعنوان «خاندان بیست‌وهشتم» که ازسائیس آمده به شمار آورده‌اند، به شورش برخاست؛ «داد در زمان او بود» سالمرگر بومی میگوید. این شورش به تندی بسوی نیل بالا گسترش یافت؛ در کارناك دروازه‌ای برای استنش جنوبی پرستشگاه مونتو ساخته شد. باوجود اظهار وفاداری به پارس و آزاری که از دست پرستاران مصری هنگام آخرین شورش نارس کشیده بودند، سربازان مزدور یهودی درالفانتین ناگزیر شدند که هم پیمانی خود را تغییر دهند. طبق بازپسین پاپیروس تاریخدار که از دیوانسرای آنها به دست آمده، که در ۲۵ فامنوت، سال پنجم امورتیس نوشته شده، مناهم، پسر شالوم، یك آرامی از دژ یب، از دگل (دسته‌ی) نبو کودوری، وعده میدهد که ادعای همسرش سالوئه، دختر ساموئه را، دوشکل ـ یا، به سیم، یك ستاتر بپردازد؛ هرگاه تا پنج روز آن‌را نپرداخت، مبلغ دوبرابر خواهد شد. بکار رفتن ستاتر همچو واحد ارز نفوذ یونانی را نشان میدهد که در دوره‌ی آینده‌ی استقلال مصر پیوسته رو به افزایش بود؛ سرنوشت این کوچ نشین زیر فرمانروائی پادشاهان سخت میهن‌پرست کمتر میتوانست سرنوشت خوشی باشد.[۶]

کوناکسا و پیشروی ده هزار

ابروکوماس، شهرب سوریه، سپاه بزرگی آماده کرد بود که میشد مصر را

6 - R. Lepsius, *AZ*, XII (1874), 78; Demotic Chronicle, III, 18 - 19; IV, 1; A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), No. 35; Xen. *Anab.* i. 8. 9; ii. 1. 14; 5. 13; Isocr. *Philip.* 101; Diod. xiii. 46; cf. P. Cloché, « La Grèce et l'Egypte de 405 à 342/1 avant J. C., » *Revue égyptologique*, I (new ser., 1919), 210 ff.

ازنو بگیرد. چون کورش پیدا شد، ابروکوماس پس نشست، و دره‌ی نیل یك دوره‌ی دراز آرامش به دست آورد. بی آن که به مخالفت سختی برخورد کنند، تاخت و ـ تاز گران سرازیر کنار فرات تا کوناکسا، که فقط شصت میل از بابل دور بود، پیش رفتند. انبوههایی از سربازان فراری گرد آمدند که به امید پاداش نخستین کسانی باشندکه سرکرده‌ی پیروز گررا درود بفرستند. ارتاباریوس خیال داشت ازسرمشق آنها پیروی کند ولی خیال اورا دریافتند ودر خاکسترش انداختند. کورش که از این کارهای‌ترك وفاداری دلگرم شده بود، برای برخورد با سپاه بزرگی که برادرش گرد آورده بود، که اکنون ابروکوماس نیز با او متحد شده بود، خودرا آمـاده ساخت. نبرد قطعی در ۳ سپتامبر ۴۰۱ رخ داد. با نقشه‌هایی که کلئارخوس از روی کاردانی به‌کار بست، سربازان مزدور دشمنان خودرا درجناح راست شکست دادند. فرمانده یونانی به کورش اندرز داده بود که بیجهت خودرا درمعرض دشمن نگذارد، ولی، هنگامی که برادرش را روبروی خود دید، احتیاط را فراموش کرد و با خشم بسوی او تاخت. او اردشیر را زخم زد ولی خودش کشته شد.

اردشیر شخصاً بدن اورا پاره پاره کرد ولی فرمان دادکه سر و دستی که زخم رازده بود جدا کنند تا برای نشان‌دادن پیروزی‌اش آنهارا نمایش بدهد. پریساتیس ازچشم افتاده بود. هنگامی که کورش به شهرستان خود باز گشته و به گردآوردن سپاه برای تاخت‌وتاز پرداخته بود، ساتیبارزانس به اورونتس تهمت زدکه شهربانوی مادر شاه را همچو دلبری برای خود گرفته است. کتسیاس، پزشك شاه، پافشاری میکند که این تهمت پایـه و بنی نداشت؛ پیدا ستکـه اردشیر طور دیگری فکر میکرد، زیرا اورونتس را کشت.

چون خبر رسیدکه تاخت وتاز کورش با شکست روبرو شده و این که فرزند دلبندش مرده، پریساتیس به بابل شتافت. پس‌از گفتگوی بسیار، او پسرروگردان خود را وا داشت که آن چه‌را از بدن‌کورش مانده بود به او بسپارد، ولااقل قسمتی از بدن‌کورش با احترام در شوش به خاك سپرده شد. دیگر چیزی جز کینخواهی نمانده بود، واین‌را شهربانوی عزادار بزودی انجام داد. باگاپاتس سرکورش‌را از تن

بریده بود؛ هرچند او این کاررا به فرمان شاهانه کرده بود ، هنگامی که پریساتیس در قمار بازی را برد، او را از روی سستی به دست شهربانو دادند و پریساتیس فرمان داد که پوست اورا زنده زنده بکنند و اورا به صلیب بکشند. مردی از اهل کاریه که شهرت داشت کورش را زخمی کرده نیز به فرمان شهربانو زیر شکنجه گذاشته شد تا مرد ، و شهرب میتراداتس ، که در مستی بی‌باکانه خودستائی کرده بود که زخم مرگ‌آور را او زده بود ، به همین سان کیفر بیرحمانه دریافت داشت.[۷]

تیسافرنس در دربار بود. آگاهیهایی که او از خطر داده بود همه درست درآمد، و سرورش به کمك او نیاز داشت که مشکلی را کـه از همه فوری تر بود ــ دسته‌ی بزرگی از یونانیهای کارآزموده که در دل شاهنشاهی بودند ــ حل کند. منون، که هم اکنون از ترجیح آشکارا که شاهزاده‌ی جوان به کلئارخوس داده‌بود ناخرسند بود ، به‌آسانی به طرفداری شاه کشانیده شد . به پافشاری سربازان عادی، سرکردگان از جمله کلئارخوس مشکوك ، وادار شدند کـه از تیسافرنس دیدن‌کنند . بیدرنگ آنهارا در زنجیر افکندند و به بابل روانه ساختند . در بابل اردشیر داشت از زخمی کـه خورده بود تندرستی خود را بازیابی میکرد . کتسیاس آن چه از دستش بـر می‌آمد برای کلئارخوس‌کرد ، و پریساتیس نیز کوشید کـه او را آزاد سازد ، ولی شهربانو در مورد دوستانش کمتر کامیابی داشت تـا در مورد دشمنـانش ؛ پافشاری ستاتیرا اثربخش‌تر بود ، و همه بجز منون خیـانتکار کشته شدند . پریساتیس فرمان داد کـه خواجه‌سرایانش پنهانی بر سر گور کلئارخوس درختان خرما بکارند و فقط توانست ازاین راه یاد اورا گرامی دارد .

نبودن انضباط در میان یونانیها سرکردگان آنها را به مرگ فرستاده بود ؛ انضباط درونی آزادمردان هرگز بهتر از واکنشی که این سپاه به این بداختری نشان داد نمایش داده نشده بود . رهبران تازه با دادن رای برگزیده شدند، وسربازان

7 - Xen . *Anab* . i ; *Hell.* iii . 1 - 2 ; Themistogenes and Sophaenetus in F . Jacoby (ed.) , *Die Fragmente der griechischen Historiker,* II B , 522 - 23 , Nos. 108-9 ; Ctes. *Pers.* xx , Epit . 88 - 90 , Frags. 33 - 35 ; Isocr. *Panegyr.* 146 ; Hellanicus, Frag. 184 (J) ; Marmor Parium A, 66 ; Diod. xiv. 12 . 7-8; Just. v. 11. 5 ff .; Plut. *Artox.* 4 ff.

مزدور همچنان که راه خود را بسوی شمال از میان سختیهای زمستان ارمنستان باز میکردند به فرمان این سرکردگان برگزیده گوش فرا میدادند. در بهار سال ۴۰۰ «ده هزار» در تراپزوس به دریا که دیری آرزوی آنرا داشتند رسیدند.

این یك کار بالاتر از توانائی عادی مردمان بود. سخنرانان بعد هرگز ستایش آن را ترك نگفتند و بارها پیشروی «ده‌هزار» را یادآوری کردند که نشان بدهند به چه آسانی میتوان شاهنشاهی پرشکوه پارسی را تباه و ویران ساخت. بجز شهرهای کرانه‌ی شمالی دریای سیاه، هیچ چیز دلربائی در این مزدوران پاره‌پاره‌ی ستیزه‌جوی فیسو، که ولگردان و بدکارانی از هر گوشه‌ی جهان یونانی بودند، که پیوسته خواستار خوراك و خوار بار بودند، دیده نمیشد. بجای قدرشناسی برای چنین کار دلاورانه‌ی یادآوردنی، و پاداشی که در پی آن انتظار میرفت، این مزدوران را با شتاب از یك شهر وحشت زده به شهر دیگری روانه میکردند.[8]

اریئیوس در تاخت و تاز کورش از او پیروی کرده و در کوناکسا شرکت کرده بود. پس از مرگ کورش، «تخت» خالی را به او پیشنهاد کرده بودند ولی او از پذیرفتن آن سر باز زد. او در گرفتار کردن سرکردگان یونانی سهمی داشت و به پاداش آن شهرستان «فریجیه‌ی بزرگتر» به او داده شد.[9]

سال بعد (۴۰۰) شهربانو مادرشاه به کشمکش برسر اختیارداری وفرمانروائی برشاه سست عنصر، با زهردادن به شهربانو برسرسفره‌ی عمومی در شوش پایان داد. اردشیر را هراس و وحشت فرا گرفت و پریساتیس را به شهر زادگاهی‌اش بابل تبعید کرد. ولی با ازمیان‌رفتن ستاتیرا، او بایستی کسی نیرومندتر را داشته باشد که به او تکیه کند، و بزودی پریساتیس به دربار باز گشت.[10]

جنگ میان پارس و سپارت

اگر چه داریوش دوم بیش از پنج هزار قنطار به سپارت داده و این سال

8 - Xen. *Anab.* ii - vii ; Ctes. *Pers.* xxi, Epit. 91 - 93, Frags. 36 - 40 ; Plut. *Artox.* 18 ff.

9 - Xen. *Anab.* i. 8. 5 ; 9. 31 ; ii. 1. 3 ff. ; 2. 1 ff. ; 4. 1 ff. ; 5. 27 ff. ; *Oecon.* 4. 19 ; Diod. xiv. 22. 5 ; 24. 1 ; 26. 3, 5 ff. ; 80. 8 ; Plut. *Artox.* 11. 1 ; 18.1.

10 - Ctes. *Pers.* xxi, Epit. 92 ; Plut. *Artox.* 19.

جنگ را برای سپارت بر ضد آتن برده بود،[11] سپارت این نیکی را با پست‌ترین حق‌ناشناسی به جانشین قانونی او پس داده بود. نیروی دریائی سپارت سینسیس را برخلاف میلش به عهدشکنی آشکار ناگزیر ساخته بود و اردشیر ناچار شده بود که کشور پادشاهی کیلیکیه را به صورت یك شهرستان معمولی درآورد. سپاهیان کیلیکی در تاخت و تاز همراه مدعی تاج و تخت بودند و در نبرد کوناکسا شرکت کرده بودند. این خطای رهبر سربازان مزدور یونانی، کلئارخوس سپارتی، نبود که نبرد به سود مدعی تاج و تخت تمام نشد یا این که کورش جان خود را از دست داد. دولت سپارت نمیتوانست از این که کلئارخوس با کیفر مرگ به سزای خود رسیده یا اردشیر رفتارخیانتکارانه‌ی آن دولت را همچو فرگفت جنگ آشکارا گرفته بحق گلایه کند.

دربهار سال ۴۰۰ تیسافرنس که اکنون درست‌بودن نظرهای او ثابت شده‌بود بار دیگر در مرز غربی پیدا شد. او اکنون به‌مرزداری اناتولی جانشین کورش‌شده بود. طبعاً، نخستین کار او این بود که از شهرهای یونی خواستار شود که خاوندی او را بر این شهرها به‌رسمیت بشناسند. از بیم آن که برای پشتیبانی که از کورش کرده بودند به کیفر برسند، آنها از پذیرفتن فرمان تیسافرنس خودداری کردند و درخواهی به‌سپارت فرستادند، و سپارت فرمان داد که به‌این شهرها دست‌درازی نشود. با این کار، سپارت به نظر همه بدترین حق‌ناشناسی را ازخود نشان داد، ولی، هم‌اکنون خبر «ده‌هزار» و نافرمانی آشکارآنها در برابرشاه بزرگ همه جا پیچیده بود، و سپارتیها نمیتوانستند در برابر این وسوسه که از کار دلاورانه‌ی «ده‌هزار» پس نمانند ایستادگی کنند.

تیسافرنس با محاصره‌ی کیمه پاسخ گفت. درپائیز تیبرون به قصدآزادساختن آسیا که آشکارا اظهار شده بود سررسید. پیش از این «ده هزار» یك زندگی ناامن و خطرناکی‌را که سرنوشتشان در دست دیگران بود سر کرده بودند، خوراك خود را با تهدید ازشهرهای رو گردان‌که ازمیان آنها با شتاب میگذشتند به دست‌آورده

11 - Andoc. *De pace* 29; Isocr. *De pace* 97.

یا برای پروه‌ای که میتوانستند به جنگ آورند با بیتینیها و زیردستان فارنابازوس به جنگ پرداخته، یا برای مزد به فرمانروایان مستبد پرگاموم یاری داده بودند. این که آنها اکنون، در بهار سال ۳۹۹، با مزد خوب به مزدوری در شمار سپاه تیبرون درآمدند از این معنا حکایت میکرد که وضع تغییر یافته بود.

با افزایش این سپاهیان جنگ آزموده، تیبرون میتوانست همچو سر کرده‌ی برابری با شهرب روبرو شود. تیبرون اکنون میتوانست زیردستان پیشین پارسیان را بسوی خود بکشاند. اسکندر، فرمانده پادگان ایولیه، بخش زیر فرمان خود را تسلیم نمود. پاره‌ای از یونانیها، که به سبب آن که نیاکانشان ازپارسیان جانبداری کرده بودند از میهن خود در اروپا بیرون رانده شده بودند، نیز به طرف تیبرون رفتند. اوریستنس، نوه‌ی دماراتوس سپارتی، بر پرگاموم، که پس از شکست لشکرکشی خشایارشا به پدر بزرگش سپرده شده بود، فرمانروائی میکرد. از آنجا او سکه‌هایی بیرون داد که روی آنها پیکر های اتنا، اپولون، و خودش، ریشدار و با تارك پارسی برسرش، بود. برادر کوچکترش پروکلس در تاخت و تاز شوم‌انجام کورش همراه او رفته بود و به این ترتیب در شمار شورشگران درآمده بود؛ او گریخته، وبه کسنوفون یاری داده بود، واکنون تئوترانیه وهالیسارنه را در دست داشت، وآنجا سکه‌هایی زد که روی آنها پیکر اپولون و سرجوان خودش بود که با تارك برادرش رقابت میورزید. گونگیلوس اهل ارتریه برای پاوسانیاس در کوششی که برای خیانتورزی به یونانیها پس ازپلاتیه نمود میانجی شده بود. زمانی‌که این کار با شکست روبرو شد، او به آسیا آمده و آنجا گامبریوم کهنه و نو، میرینا، و گرینیوم را دریافت داشته بود. اکنون فرزند او گرگیون بر گامبریوم کهنه و نو فرمانروا بود، و برادرش جاهای دیگر را در دست داشت؛ روی سکه‌های هردو آنها اپولون یا ارتمیس بود. لاریسای معروف به مصری، که گفته میشد کورش اول مصریهای دستگیر شده را درآنجا ماندگار ساخته بود، دربرابرمحاصره‌ای ایستادگی نمود. درکیلیداس در پائیز جای تیبرون را گرفت؛ تیبرون جریمه و تبعید شد زیرا هم‌پیمانان تهمت زدند که او به سپاهیان اجازه‌داده بود که آنها را تاراج کنند.

آن سال (۳۹۹) دشمنانش سخنران آتنی، اندوکیدس محافظه کار را وادار کردند که به تبعیدگاه خود در قبرس باز گردد، که در آنجا میتوانست اطمینان داشته باشد که زمین خوب فراوان به او داده خواهد شد.[۱۲]

فرمانده تازه بـا تیسافرنس صلح موقت کرد و بر ضد فارنابازوس، کـه با او ستیزه‌ی شخصی داشت، روانه شد. بخشهایی از ایولیس از آن یك داردانی به نام زنیس بود. پس از مرگ زنیس، بیوه‌ی او مانیه بوسیله‌ی دهشهای با شکوه این «شهرستان» را از فارنابازوس گرفته بود و به سبب پرداخت باج در سرموقع شهرت یافته بود. به یاری سربازان مزدور یونانی، مانیه لاریسا، هاماکسیتوس، و کولونی را گرفته، و کارزار را از گردونه‌ی جنگی‌اش نگریسته بود. مانیه نیز در لشکرکشی فارنابازوس برضد میسیها و پیسیدیها، که پیوسته به زمینهای شاه دستبرد میزدند، همراه او رفته بود، و حتی گاهی همچو اندرزگر اورا گرامی میداشتند. این زن برجسته چون به چهل سالگی رسید بدست دامادش میدیاس کشته شد؛ میدیاس نیز پسر هفده ساله‌ی اورا کشت و سکپسیس و گرگیس شهر های پرارزش اورا گرفت. شهرهای دیگر از پذیرفتن این رباینده‌ی تاج و تخت سر باز زدند، و، زمانی که میدیاس دهشهایی به شهرب پیشکش نمود، شهرب آنها را پس فرستاد و به او آگاهی داده شد که کین دوست کشته‌شده گرفته خواهد شد.

درکیلیداس بسیار بموقع و بجا سررسید و در یك روز لاریسا، هاماکسیتوس، و کولونی او راخوش آمد گفتند. نئاندریه، ایلیوم، و کوکیلیوم از آنهـا پیروی کردند، زیرا پس از کشته شدن مانیه با پادگانهای یونانی این شهرها بدرفتـاری شده بود. در کبرنه پادگان گماشته شد. میدیاس به درکیلیداس پیشنهاد هم پیمانی کرد، و درکیلیداس آن را به این شرط پذیرفت که به یونانیها اجازه‌ی خودمختاری داده شود. سپاهیان میدیاس از سکپسیس بیرون رانده شدند، وفرمانده سپارتی آنجا روی اکروپولیس فدیه‌ای برای آتنای محلی برگزارنمود واختیارشهررا به شاروندانش

12 - Xen. *Anab*. ii. 1. 3; 5. 11; vi. 4. 24; vii. 6. 1; 8. 17, 24; *Hell*. iii. 1. 3 ff.; *Cyrop*. vii. 1. 45; Andoc. *De myster*. 4; Isocr. *Panegyr*. 144; Ephor. 71 (J); Diod. xiv. 35 ff.; Polyaen. ii. 19; vi. 10; Athen. xi. 500 C.

باز سپرد. درگرگیس او میدیاس را ناچار ساخت که دروازه‌ها را بگشاید. سربازان مزدور را او به خدمت خود درآورد، و با گنج مانیه او میتوانست مزد هشت هزار سرباز را برای یك سال بپردازد.[۱۳]

همچنان که زمستان نزدیك میشد، در کیلیداس گزینش جنگ یا صلح را به فارنابازوس داد. شهرب که از تهدیدی که به زمینهای فریجی او شده بود بیمناك گشته بود، با شتاب به صلح موقت تن در داد. آنگاه سپاه بدرون بیتینیه، که همیشه هم به پارسیان وهم به یونانیها کینه‌ور بود، به پیشروی پرداختند، و بدون اعتراضی از طرف فارنابازوس آن سرزمین را تا آنجا که دلشان خواست تاراج نمودند. در بهار صلح موقت دیگری بسته شد، و بیدرنگ فارنابازوس نزد شاه رفت و سفارش نمود که جنگ در دریا از سر گرفته شود.[۱۴]

اواگوراس در سیاستی که برای هلنی کردن قبرس در پیش گرفته بود، همان زمان هم پناهندگان یونانی را درجزیره پذیرفته بود و پس از ایگوسپوتامی او کونون دریاسالار شکست‌خورده‌ی آتنی را خوش آمد گفته بود.[۱۵] او در ۳۹۹ آغاز نامه‌نویسی با کتسیاس پزشك یونانی نموده بود. نامه‌هایی از ابولتس دریافت شده بود، و کتسیاس در پاسخ سفارش آشتی با یك امیر قبرسی به نام اناکسا گوراس کرده بود. نامه‌های دیگری از دو طرف فرستاده شد، و کونون به اواگوراس اشاره‌ای کرد که میل دارد از شاه دیدن کند. آنگاه کونون نامه‌ای به کتسیاس نوشت، ودر همین حال، اواگوراس برای این که از دوست خود پشتیبانی کرده باشد، قبول کرد باجی را که خیلی پس افتاده بود بپردازد. به میانجیگری کتسیاس، وهمکار پزشکش پولیکریتوس اهل مندس مصر، و زنو، استاد رقص اهل کرت ـ به بینید چند یونانی مقامهایی در دربار داشتند ـ کونون سپس نامه‌هایی به خود اردشیر نوشت و فرماندهی ناوگان پارسی را درخواست نمود. رشوه‌هایی که اواگوراس به ساتیبارزانس داد بیگمان به

13 - Xen. *Hell*. iii. 1. 10 ff.; Isocr. *Panegyr*. 144; Diod. xiv. 38. 2-3; Polyaen. ii. 6; viii. 54.

14 - Xen. *Hell*. iii. 2. 1 ff.; Diod. xiv. 38. 3.

15 - Andocid. *De myster*. 4; *De redit*. 21; [Lysias] *Contra Andoc.* 28, 44; Isocr. *Evag.* 51 ff.; [Plut.] Andocid. 834 E.

همین قصد بود . کتسیاس نامـه‌ی کونون را برای شاه خواند و بـه جانبداری او نیز سخنرانی کرد .

در ۳۹۸ فارنابازوس در دربار پیدا شد و او هم همین سیاست را سفارش کرد . به او پانصد قنطار برای ساختن کشتیهای تازه داده شد ، هر چند دستور یافت کـه آنهارا درقبرس بسازد ، و پس از بانجام رسیدن ساختمان کشتیها قرار شد که ناوگان زیـر فرماندهی مشترك کونون و شهرب به کار بپردازد . آتنیها از روی شادی دریاورزان برای بکار انداختن کشتیها و هرسلاحی که به آن نیاز بود برای کونون فرستادند .[۱۶]

درهمین هنگام فرستادگان یونی سپارتیها را وا داشتند که به کاریه ، ستادگاه تیسافرنس ، تاخت بیاورند ؛ اگر جنگ به خانه‌ی او برده شود او شاید برانگیخته شود کـه به شهرهای آنها استقلال بدهد . به درکیلیداس بنابراین دستور داده شد که بدرون کاریه پیشروی کند ، و ناوگان هم قرار شد به اویاری دهد . برای روبرو شدن با این تهدید، فارنابازوس از دربار بازگشت ، از تیسافرنس، که فرماندهی عالی تازه به او سپرده شده بود ، دیدن کرد ، و قول داد که همچو زیردستی با او از روی وفاداری کار بکند .

برای آن که مزد سربازان مزدور خود را بپردازد ، تیسافرنس در شهرستان خود سکه هایی به میزان رودس زد . هنرمند یك چهره‌ی سخت نیرومندی را بایك بینی عقابی نمایان ، لبها و چانه‌ی استوار ، سبیل ، و ریش کوتاه نشان میدهد ؛ او تارك و دیهیم، پوشش سر ، با نوارهایی به گردن و از روی گونه‌ها به زیر زنخ برسر دارد . پشت سکه شاه همچو کمانگیر ، کشتی سه ردیفی صیدونی ، و نوشته‌ای به یونانی « از آن شاه » دیده میشود .

پس از آن که در دژهای کاریه در برابر تاختهای ناگهانی پادگانهایی گذاشته

16 - *Hell. Oxyrhync*. ii. 1; Xen. *Hell*. ii. 1. 28; Ctes. *Pers*. xxii, Epit. 94, Frag. 44; Isocr. *Evag*. 56 ff.; Aristot. *Rhet*. ii. 23. 12; Diod. xiii. 106. 6; xiv. 39. 1 ff.; Nepos *Conon* 2 ff.; Just. vi. 1. 4 ff.; 2. 11 ff.; Plut. *Lysand*. 11. 5; *Artox*. 21; Paus. i. 3. 2; iii. 9. 2.

شد، این دو شهرب برسر یونیه‌ی بیدفاع افتادند. درکیلیداس به‌دفاع یونیه شتافت. به گمان این که شهربها بسوی افیسوس در راه هستند، درکیلیداس بیخیال پیشروی میکرد که نا گاه پشته‌های قبر در پیش طلایه‌های پارسی را نمایان ساخت. شهربها سپاههای خود را ـ کاریها با سپرهای سفید، پارسیان، سربازان مزدور یونانی، و دسته‌ی بسیار بزرگی از سواران ـ آن ور جاده نزدیك ترالیس به آرایش رزمی در آورده بودند. دسته‌های یونی و جزیره نشین در کیلیداس را بکلی بیم و هراس فرا گرفت؛ برخی سلاحهای خود را در علفهای بلندی که دره‌ی میاندر را پر کرده رها کردند، و دیگران در فکر فرار بودند. فارنابازوس خواستار تاخت بیدرنگ بود، ولی زبردست او، که زیر تأثیر جنگاوری «ده هزار» بود، پیشنهاد مذاکره کرد. سپارتیها خواستار «آزادی» برای شهرهای یونانی شدند؛ شهربها در برابر آن خواستار پس کشیدن سپاه و هارموستهای سپارتی یا فرماندهان پادگانها از شهرهای آسیا شدند. به بهانه‌ی این که رهبران هر دو طرف بایستی با بزرگتران خود شور کنند، قبول کردند که تا یك سال صلح موقت برقرار باشد.

کتسیاس، پزشك و تاریخ نویس

هنگامی که فرستادگان سپارتی هنوز در شوش نگاه داشته شده بودند (و به این ترتیب از رسیدن آگاهی درباره‌ی طرح کشتی‌سازی به یونانیها جلوگیری شده بود)، کتسیاس برای آن که شخصاً فرمان نوشته‌ی شاه را به اواگوراس فراز برد از قبرس دیدن کرد (۳۹۸). در بهار ۳۹۷ او با نامه‌ی دیگری از شاه به سپارت پیش رفت و این کار وضع حقیقی را باز هم بیشتر تاریك ساخت.[۱۷]

کتسیاس به کار خود که پزشك دربار بود باز نگشت. بجای آن او به کنیدوس زادگاهش گوشه گرفت و به نوشتن آن چه که در هفده سال در دربار آموخته بود پرداخت. او ادعا داشت که «تاریخ پارسی» اش بر پایه ی پوست‌نوشته های شاهانه گذاشته شده؛[۱۸] در واقع در آن گپهای دربار که از پریساتیس و

17 - Xen. *Hell.* iii. 2. 12 ff.; Ctes. *Pers.* xxiii, Epit. 94 - 95, Frag. 45; Isocr. *Panegyr.* 144; Diod. ii. 32. 4; xiv. 39. 3 ff.; 46. 6.

۱۸ ـ کتسیاس، پارسیان، خلاصه ی ۳۰؛ دیودوروس، دفتر ۲، ۳۲ : ۴.

دوستان دیگر پارسی اش شنیده بود داده شده است. در باره‌ی پیش آمدهای سده ی پیش، کتیساس آگاهی بسیار به ما میدهد که در غیر این صورت از دست ما رفته بود، هرچند باید افسوس بخوریم که او فرصتی را که به دست آورده بود بهتر از این به کار نبست. در باره‌ی خاستگاههای پارسی، او افسانه‌های بومی را به کارمیبرد، ولی نه مانند هرودوت؛ او پیوسته میکوشد که داستان او از هرودوت بهتر باشد. «تاریخ آسور» او، برخلاف، یك داستان بی‌بندوباری ست که قهرمان آن شهربانو سمیرامیس است. با وجود شك نکته‌سنجان دانـا، توانائـی او در داستانگوئـی جانشینانش را زیر تأثیر خود گرفت، و آن چه در میان یونانیان به نام تاریخ باستانی شرق سر زبانها بود بیشتر مدیون کتسیاس بود تا هرودوت.[۱۹]

همچنین، کتسیاس کتابی زیر عنوان «در باره‌ی باج در سراسر آسیا» نوشته بود،[۲۰] که آگاهی گرانبهایی برای تاریخ اقتصادی بود و ازدست‌رفتن آن جبران‌ناپذیر است. او نیز «گرد جهان» خود را فراهم کرد. ولی بیش از هرچیز او را برای کتابی که در باره‌ی هند نشر داده بود به یاد می آوردند، و آن سرهم کرده‌ی شگفتی از آگاهی درست و استواری بود که از دیدار کنندگان هندی به دست آورده بود و از داستانهایی که در دربار ورچیده بود، و به آنها نتیجه ی انگارش زنده و جاندار خود را افزوده بود که کسانی را که تشنه‌ی آگاهی از این سرزمین دورافتاده‌ی رازآمیز بودند جلب مینمود، هرچند هرگز نمی‌توانست آنها را کاملا قانع کند.[۲۱]

پرتو ناسرراست از هند

شاید شگفت نیست که گردآورندگان دیرتر که آن چه را از داستانهـای گزاف و باورنکردنی کتسیاس بهتر میدانستند برگزیدند و بیرون کشیدند هیچ گونه

۱۹ - بهترین ویرایش بازمانده های پراکنده‌ی او در کتاب زیر است: John Gilmore, *The Fragments of the Persika of Ktesias* (1888).

20 - Athen. x. 442B.

21 - J. W. McCrindle, *Ancient India as Described by Ktesias* (1882).

اشاره‌ای را به تا کسیلا،[۲۲] شهر بزرگ هندوش، که در اواخر روزگار هخامنشی داشت جای پایتخت پیشین گنداره، پیو کلا (پو کهالا)، را میگرفت ضبط نکرده اند. زمانی که اسکندر از آن دیدن کرد، تا کسیلا ثروتمندترین و باررونق‌ترین شهر هندوش، یا ناحیه‌ی بارآور میان رودخانه‌های سند و هیداسپس بود.[۲۳] ولی کتسیاس مشکل است که از ذکر کردن آن کوتاهی کرده باشد، زیرا او شرح کاملی از سند داده و هیداسپس را می‌شناخته است.[۲۴]

تپه‌ای که ویرانه‌های خانوارنشین پیش از یونانی‌را در تا کسیلا پوشانیده است شناخته شده و در آن کاوش شده است.[۲۵] چیزهایی در دوره‌ی هخامنشی به دست آمده، ولی پرتو ناسرراست بسیاری آمده است. مثلا، کتیبه‌ای از پادشاهی اسوکای بودائی، که تقریباً بیفاصله پس از داریوش آخر شاه بود، به‌خط آرامی اواخر سده‌ی چهارم بسیار زیبا کنده شده و همان ترکیب تاشکهای آرامی و پارسی را که بایستی در دبیرخانه‌ی شاهی آن زمان به کار رفته باشد نشان میدهد؛ این دلیل خاستگاه آرامی خط آشنای خروشتی‌ست که بیفاصله در دوره ی بعد به کار رفته است.[۲۶]

در بستره‌ی دوم، که بازنماینده‌ی اواخر هخامنشی و اوایل دوره‌ی مقدونی ست، گنج بزرگی از سکه یافت شد. یگانه داریك کار کرده‌ی کهنه در این گنج ادامه‌ی رابطه را با میهن پارسی نشان میدهد، ولی بیش از هزار سکه‌ی سیمین با نشان منگنه نماینده ی نخستین سکه‌های بومی هستند، از تکه‌های ریز که میانگین آنها کمی بیش از دو گندم است (که شاید از سکه‌های لیدی تقلید شده باشند) گرفته

۲۲ ـ به هندی محلی تا ککاسیلا یا تا کهسیلا، سنسکریت تا کهسیلا؛ درباره‌ی اشاره های بومی به این شهر نگاه کنید به: V. S. Sukthankar, *Archaeological Survey of India, Reports*, 1914-1915, II, 36 ff.

23 - Arr. *Anab.* v. 3; fertility, Strabo xv. I. 28; cf. Plut. *Alex.* 59; Plin. vi. 23.

24 - Ctes. *Ind.*

25 - John Marshall, *A Guide to Taxila* (3d ed., 1936).

26 - L. D. Barnett, " An Aramaic Inscription from Taxila, " *JRAS*, 1915, pp. 340 - 41; A. E. Cowley, " The First Aramaic Inscription from India," *JRAS*, 1915, pp. 342 ff.; F. C. Andreas, " Erklärung der aramäischen Inschrift von Taxila," *Nachrichten . . . . Göttingen*, 1932, pp. 6 ff.; E. Herzfeld, *Epigraphia Indica*, XIX (1928), 350 ff.

تا تکه‌های خم شده‌ی دراز که از ورقه های سیم واردشده بریده شده تا سکه های حقیقی گرد، چهار گوش، و چند گوش؛ تنها وزن آنها رابطه با پارس را نشان میدهد، زیرا باز نماینده‌ی شکلهای سیمین چاریك، نیم، و دو شکلی هستند.[۲۷] سیمی که فرمانروای تاکسیلا به اسکندر پیشکش کرد از این نوع بود.[۲۸]

کاوشها از این عقیده که عنصرهای ایرانی هنر بومی را در دوره‌ی هخامنشی زیر نفوذ گرفته بودند پشتیبانی نمیکنند.[۲۹] ولی در آن دوره، در قسمتهایی از هند آن ور هندوش، جنبشهای بزرگ دینی داشت صورت میگرفت که نفوذ ژرفی در سراسر این کشور نمود. پیروزی بودائی تا چند سالی پس از افتادن پارس به تأخیر افتاد، ولی، در تاکسیلا، اسکندر به برخمانس برخورد که راه بازداری و کشتن نفس را درست به روش جین‌ها میورزید.[۳۰]

جنك دوم تروجی سپارت

یك سیراکوزی که بتازگی از فنیقیه آمده بود در زمستان ۳۹۷ ـ ۹۶ به سپارت رسید. او گزارش داد که ناوگانی را از سیصد کشتی دیده بود که داشتند گرد هم می‌آمدند ـ خواب کونون به صورت حقیقت درآمده بود. بیم وهراس به‌اندازه‌ای زیاد بود که لیساندر توانست افورها را وادارد که خود شاه اگسیلاوس را برای کمك به آسیا روانه سازند.

او در امیدهایش بلندپرواز بود. هچو یك اگاممنون دومین او به یك جنگ دومی تروجی بر ضد شرقیها خواهد پرداخت. ولی اگر سربازان پارسی از زمان کشورگشائیهای کورش فروزاد شده بودند، تدبیرگران پارسی چنین نشده بودند، و زر شاهنشاهی پشتیبان آنها بود؛ زمانی که اگسیلاوس خواست جهاد خود را به

27 - E. H. C. Walsh, *Punch-marked Coins from Taxila* ("Mem. Arch. Survey of India," No. 59 [1939]).

28 - Arr. *Anab.* v. 3. 5.

29 - Marshall, *op. cit.*, pp. 26—27.

30 - Aristobulus, in Strabo xv. 1. 61; Onesicritus, in Strabo xv. 1. 63 ff.; Megasthenes, in Arr. *Anab.* vii. 2. 2 ff.; Plut. *Alex.* 8.

رسم و آیین با یك قربانی دومین در اولیس آغاز کند، بیوسیها به زور آنها را از برگزار کردن آذین باز داشتند.

پدیدار شدن اگسیلاوس هم در آسیا در اوایل تابستان ۳۹۶ بیش از این درخشان نبود. چون به افیسوس رسید، با درخواستی از جانب تیسافرنس برای یك صلح موقت سه ماهه روبرو شد؛ شهرب با سوگند قول داد که صلحی ترتیب بدهد که بنا بر آن شهرهای یونانی در آسیا مستقل باشند، و سپارتی ساده‌لوح وعده‌ی اورا باور کرد. لیساندر کامیابی بیشتری داشت، زیرا در هلسپنت او بر یکی از زیردستان فارنابازوس به نام سپیثریداتس پیروز شد، که دختر او را که به جوانترین پسر شاه نامزد شده بود زبردست او نقشه میکشید که به زور بگیرد.

ولی «شور» تیسافرنس با سرور خود فقط درخواستی برای سپاهیان بیشتری بود. در اوایل سال، با نخستین دسته‌ی چهل کشتی سه ردیفی که اواگوراس فراهم آورده بود، کونون از کرانه‌ی کیلیکیه به کاونوس دریا نوردید، ودرآنجا گرفتار محاصره شد تا آن که ارتافرنس و فارنابازوس به کمك او آمدند و او را رهانیدند. اکنون ناوگان کونون به هشتاد کشتی افزایش یافت، وممکن شد که رودس را از سپارتیها جدا سازند.

دلگرم از این کامیابیها و از رسیدن نیروهای کمکی تازه، تیسافرنس لحن خود را تغییر داد و به اگسیلاوس فرمان داد که به یکبارگی آسیا را ترك کند. شاه سپارت به شهرهای کنار جاده به کاریه فرمان داد که بازارفراهم کنند؛ به گمان این که یك تاخت و تاز دومی در کاریه در شرف پیش‌آمدن است، تیسافرنس آنجا آماده‌ی دفاع شد، ولی ناگهان اگسیلاوس به درون فریجیه روی تافت و در آنجا چند شهر را که از آن فارنابازوس بود گرفت. یك زدوخورد کوچك سواران نزدیك داسکیلیوم گوشه گیری به کرانه را ناگزیر ساخت؛ از تاخت سپاهیان فارنا-بازوس فقط بوسیله‌ی نیرنگ امروزین پوشاندن سربازان با اسیران در دو طرف

جلوگیری شد.[۳۱]

درنتیجه‌ی تاخت‌وتاز درسرزمین میهن پارسی بدست کورش وجنگ با سپارت که از آن بیرون آمد، مصر مستقل مانده بود. امیرتیوس، یگانه نماینده‌ی خاندان بیست و هشتم، بدست یك رباینده‌ی تاج و تخت اهل مندس به نام نایفاایوروت (نفریتس) برانداخته شده بود، و نفریتس خاندان بیست و نهم را آغاز کرده بود. او، نیز، در سراسر مصر به‌شاهی شناخته شده بود، درحالی که یك تخته سنگ و یك مهر خزدوك فش که نام او رویش کنده شده و در گزر پیدا شده است از این حکایت میکند که فرمانروائی مصر را تا فلسطین گسترده بوده است. زمانی که تاموس، دریاسالار مصری ناوگان کورش، پس از واژگونی بخت به میهن گریخت، به خاطر گنجش بدست پسامتیخوس مندسی، نامی که یونانیها نفریتس را به آن میخواندند، کشته شد.

یك صحنه‌ی براتگزاری از ثموئیس یك کنده‌گری بسیار نازك کاری را نشان میدهد که پیش درآمدی به هنر زیبای خاندان سی‌ام است. در سال دوم پادشاهیش نفریتس یك گاو اپیس را به خاك سپرد. او یك زیارتگاه بزرگی را از سنگ خارا در اتریبیس هدیه نمود، و درتبس یك پرستشگاه کوچکی‌را که در زمان توتموسه‌ی سوم نامبردار ساخته شده بود نوسازی کرد. همه‌ی اینها گواه بر نو شدن رونق و برومندی مصر است زمانی که خود مصریها باج خودرا گردآوری میکردند، و به شاه حق میدهد که خودستائی کند که دلبند پتاه و اوسیریس است. چون اردشیر برای کونون آتنی کشتی ساخته بود، به‌سود نفریتس بود که با دشمنان پارس، سپارتیها، هم پیمان شود؛ او ساز و برگ برای یکصد کشتی و پانصد هزار پیمان غله برای آنها فرستاد، ولی او نمیدانست که کونون رودس‌را گرفته‌است، و کونون

31 - *Hell. Oxyrhync.* ii. l; iv; Xen. *Anab.* vi. 5. 7; *Hell.* iii. 4. l. ff.; vii. l. 34; *Ages.* i. 6 ff.; Isocr. *Panegyr.* 142 ; *Philip.* 64, 86-87; *Epist.* ix. ll ff.; Isaeus *Hagn.* 8; Philochor., in Didymus *On Demosthen.* (ed. H. Diels and W. Schubart [1904]), vii. 35 ff.; Diod. xiv. 39. 4; 79. 4 ff.; Nepos *Ages.* 2-3; Front. *Strat.* i. 4. 2; Plut. *Ages.* 6; *Lysand.* 23-24, 27; *Apophtheg. Lac.* 209 A; Paus. iii. 9. l ff.; vi. 7. 6; Polyaen. ii. l. 8-9, 16.

هرچه را که او فرستاده بود در میان راه گرفت.[۳۲]

درزمستان ۳۹۶-۹۵، کونون فارناباازوس را راضی کرده بود که تیمو کراتس رودسی را با پنجاه قنطار بفرستد که در اروپا هم پیمانهایی برضد سپارت برانگیزد. تبسیها، ارگوسیها، و کورینتیها دهشهای او را پذیرفتند، چون آتنیها کمك تازه‌ای نمیخواستند.[۳۳] اگسیلاوس زمستان را در افیسوس گذراند و در بهار لیدیه را تهدید نمود. به گمان این که نیرنگ رزمی دیگری در پیش است، تیسافرنس بار دیگر خود را آماده‌ی دفاع از کاریه کرد در حالی که شاه سپارتی از میان سرزمینی که خالی از سپاهیان بود و به‌آسانی میشد آن را تاراج کرد پیش میرفت. در دشت هرموس نزدیك ساردیس سواران پارسی شکست سختی خوردند، چون پیاده‌ها هنوز خود را نرسانده بودند؛ اردو با پولهای شهرب، و شترهایی که اگسیلاوس بعداً به یونانیهای درشگفت فرو رفته نمایش داد، به چنگ سپارتی پیروزمند افتاد. تیسافرنس به شهر گوشه گرفت و آنگاه با احتیاط در پی دشمن افتاد، چون، پس از شکستن آرایش، سربازان در سفر باز گشت به پرینه سرزمین را به میل خود تاراج میکردند.[۳۴]

در تمام این مدت پریساتیس، که خود را ازنو استوار در دل فرزندش جای داده بود، نقشه‌ی مرگ بازپسین بازمانده‌ی خانواده‌ی رقیب منفورش را میکشید. تا اینجا، تیسافرنس از اطمینان سرور خود، که ژرف آگاه بود چگونه هم تخت و هم جان او را رهانیده بود، برخوردار بود، ولی درهم شکستگی سال گذشته تمام

32 - R. A. S. Macalister, *Excavations of Gezer,* II (1912), 313; Alan Rowe, *Catalogue of Egyptian Scarabs* (1936), pp. 230—41; C. C. Edgar, *AS*, XIII (1914), 278; R. Lepsius, *Denkmäler* (1849-1913), III, 284*b*, *c*; E. Revillout, *Notice des papyrus démotiques* (1896), pp. 469 - 70; G. Maspero, *Receuil de travaux*, VI (1885), 20; A. Wiedemann, *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology*, VII (1885), 111; Diod. xiv. 35. 3 ff.; 79. 4; Just. vi. 2. 1—2.

33 - *Hell. Oxyrhync.* ii. 2. 5; xiii. 1; Polyaen. i. 48. 3; incorrectly ascribed to Tithraustes, Xen. *Hell.* iii. 5. 1—2; v. 2. 35; Plut. *Ages.* 15; *Lysand.* 27; *Artox.* 20; *Apophtheg. Lac.* 40; Paus. iii. 9. 8; iv. 17. 5.

34 - Xen. *Hell.* iii. 4, 21 ff.; *Hell. Oxyrhync.* vi. ff.; Diod. xiv. 80; Nepos *Ages.* 3. 4 ff.; Plut. *Ages.* 10; *Apophtheg. Lac.* 209 C; Paus. iii. 9. 6.

خاطره‌ی سپاس را ازمیان‌برده بود ، و پریساتیس پسرش را وا داشت که شهرب را به شورشگری محکوم سازد . تیثراوستس ، فرمانده نگهبانان شخص شاه ، به کارداری جنگ مرزی گماشته شد . ستادگاه برای آسیای کهین در کولوسی برپا گشت ، و اریئیوس ، شهرب فریجیه‌ی بزرگتر ، دستور یافت که شهرب طرف توجه شورشی را فرا خواند . در کلینی ، سر تیسافرنس را بریدند و نزد شاه فرستادند . پریساتیس به کینخواهی خود رسید و اکنون میتوانست خرسند بمیرد ، ولی پارس تواناترین تدبیرگر خود را از دست داد .[۳۵]

تاختهای متقابل در فریجیه

تیثراوستس به تندی و خشنی به اگسیلاوس فرمان داد که به میهن خود برگردد . دشمن هر دو آنها تیسافرنس به کیفر رسیده بود ، و شاه موافقت کرده بود که اجازه بدهد شهرهای یونانی خودمختاری داشته باشند به شرط آن که باجهای کهن خود را بپردازند . اگسیلاوس پاسخ داد که موافقت او ممکن نیست مگر دستورهایی از میهن دریافت دارد . هنگامی که به انتظار دستور بود ، تیثراوستس در مقابل پیشنهاد کرد ، سر کرده ی سپارتی میتوانست سرزمینهای فارنابازوس را ویران و تباه سازد ، و این پیشنهاد را با دهش سی قنطار پشتیبانی نمود . یك صلح موقت هشت‌ماهه ترتیب داده شد که در آن مدت اگسیلاوس قول داد با لیدیها بدرفتاری نکند ، و سپاه او به فریجیه‌ی هلسپنتی درآمد.

ولی دو نفر میتوانستند در این بازی شرکت کنند . اخیراً فارنابازوس نسبت به درخواستهای فوری کونون برای پشتیبانی مالی بی‌اعتنا مانده بود ؛ اکنون ، از ملکهای بازداشت شده‌ی تیسافرنس ، دویست و بیست قنطار به کونون داد . هر دو اتحاد یونانی اکنون از پارسیان پول میگرفتند ! تیثراوستس ، که کاری که به آن گماشته شده بود انجام داده بود ، نزدیك به آخر سال به شغل پیشین خود باز گشت ، و اریئیوس و پاسیفرنس را به سر کردگی آنجا باز گذاشت با هفتصد قنطار که با آن

35 - Xen. *Hell.* iii. 4. 25; Diod. xiv. 80; Nepos *Conon* 3; Plut. *Ages.* 10; *Artox.* 23; Polyaen. vii. 16. 1.

بتوانند خریدهای سیاسی دیگر بکنند. در نتیجه، درشهرهای یونانی آسیا بار دیگر پادگانهایی گذاشته شد. کونون از دست سربازان مزدور شورشی در قبرس درخطر بزرگی بود ولی سرانجام کامیاب شد که آنها را فرو نشاند. برای ازسرراه‌برداشتن دشواریهای دیگر که در اثر نداشتن پول پیش می آمد، کونون بر آن شد که از اردشیر یاری بخواهد؛ او از کاونوس به کیلیکیه دریا نوردید، در تاپسا کوس از فرات گذشت، وآنگاه سرازیر دراین رودخانه بسوی کاخ زمستانی در بابل فراز رفت و آنجا تیثراوستس که باز گشته بود کار او را در دست گرفت. شاه او را بسیار گرامی داشت و هرچه پول که کونون خواست به او داد و رای قطعی در رهبری عملیات دریائی را به او سپرد (۳۹۵). [۳۶]

درهمین هنگام، در پائیز ۳۹۵، اگسیلاوس از کائیا کوس، مرز شهرستان فارنابازوس، گذشت، و میسیها را دعوت کرد کـه با تاخت‌وتازگران در این هدف همدست شوند؛ آنها کـه خودداری کردند سرزمینشان تباه و ویران گشت. ولی هنگامی کـه او راه دشوار روی کوه الیمپوس را در پیش گرفته بود، بومیها بر سر نگهبانان پشت سر سپاه او افتادند، و ناچار قرارداد تازه‌ای باید ترتیب داده میشد که حتی راهنمایانی برای رفتن بدرون فریجیه‌ی بزرگتر به دست آورد. کنار رودخانه‌ی سانگاریوس او به سپیثریداتس، که اکنون هم پیمان او بود، برخورد. «شیرسر»، استوارترین دهکده‌ی فریجیه، ایستادگی نمود؛ چون جانشین امروزین آن، افیون‌قره‌حصار را، بر صخره‌ی آتش‌فشانی جدا افتاده که از میان جلگه راست سر برافراشته می بینیم از این ایستادگی در شگفت نمی‌مانیم. گوردیوم، پایتخت کهن فریجیه، که در پناه دژبندیهایی بود که در زمان راتامس آماده شده بود، در برابر یك محاصره‌ی شش‌روزه ایستادگی کرد. سپیثریداتس آنگاه سپاه‌را بدرون پافلاگونیه رهبری نمود، و آنجا با شاه اوتیس، جانشین کوریلاس، که از فرمان شاه برای رفتن به پیشگاه در شوش سر پیچیده بود و از سال ۴۰۰ درحقیقت مستقل شده بود، هم-

36 - *Hell. Oxyrhync.* viii; xiv ff.; Xen. *Hell.* iii. 4. 25 ff.; iv. 1. 27; 3. 11; Isocr. *Panegyr.* 127, 153-54; Theopomp., Frag. 321 (J); Diod. xiv. 81—4 ff.; Nepos *Conon* 2 ff.; Just. vi. 2. 11 ff.; Plut. *Ages.* 10; *Artox.* 23; Paus. iii. 9. 2, 7; Polyaen. i. 38. 3.

پیمان گشت . اگسیلاوس یکهزار سوار و دو هزار سبك سلاح از اوتیس گرفت ؛ او نیز صدرنشین در آذین ساده و افسون آمیز زناشوئی این شاه جوان بـا دختر سپیثریداتس شد .

زمستان داشت می‌آمد، واگسیلاوس بر آن شد که گوشه بگیرد. برای بکیفر رسانیدن میسیها ده روز در کیوس به تاراج آنهـا پرداخت ، و پس از آن از میان فریجیه‌ی هلسپنتی ، از کنار « دیوار میلتوس » ، گـذشت و سرازیر از دره‌ی رهینداکوس به جایگاه زمستانی کنار دریاچه‌ی داسکیلیوم روانه شد . در کرانـه دژی بود که کاخ شهرب را درپناه میگرفت ، و از آنجا نقش برجسته‌ای از آن زمان به ما رسیده است .

در پیش یك پنجره یا طاقچه با قاب سه‌گانـه و زیور پیش‌آمده دو پرستار ایستاده‌اند ، یك پیرمرد با ریش وهمکار جوان او . هر دو آنها روی تنزیبی پوستین پوشیده و شلوار تمام قدی برپا دارند که بخوبی دیده میشود . نه تنها سر هر یك با باشلیق پوشیده شده ، بلکه یك گوشه‌ی آن روی دهان کشیده شده تاآتش مقدس با نفس انسانی پلید نگردد . در دست چپ دسته‌ی سرشاخه‌های مقدس برسم نگاه داشته شده ، و دست راست به دعا بلند شده است . حیوانهایی که باید بزودی قربانی شوند، یك گوسفند و یك گاو، سرخودرا از گوسفنددانی که درون آن هستند بالا آورده‌اند. صحنه‌ای چون این نمیتوانست در تخت‌جمشید یافت شود ؛ این صحنه دین سده‌ی چهارم را چنان که در یشتهای همزمان ، در « یسن هفت آیه » ، و در یسنهای دیگر اوستای نثر یافت میشود ، نشان میدهد . آن نیز ازتماس با یونانیها حکایت میکند ، که درقابهای قالب شده‌ی پنجره ، درکشیدن چشمها از نیمرخ ،در پرداختن چینهای نامرتب آویختگی ، و درخطهای گوسفنددان که مایل به هم کشیده شده و در پشت - زمینه‌ی صحنه به صورت دورنمایی محو میشوند پدیدار است .[۳۷]

37 - E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (1920), pp. 24 ff. and Pl. XIV; cf. Th. Macridy, "Reliefs greco-perses de la région de Dascylion," *Bulletin de correspondance hellénique*, XXXVII (1913), 340 ff.; R. W. Rogers, *A History of Ancient Persia* (1929), Fig. 38.

اینجا ، نیز ، پردیزهایی پر از جانوران وحشی برای شکار بود . نزدیك آنجا رودخانه‌ی اودریسس روان بود که همه نوع ماهی در آن پر بود . پرنده برای شکار فراوان بود، و دهکده‌هایی که از آنها حاصل فراوان غلات به دست می آمد پیرامون آن را گرفته بود .

یگانه عیبی که این « پردیز » (بهشت) واقعی داشت این بود که دسته‌هایی که برای گردآوری حاصل میرفتند بسا گرفتارسواران وگردونه‌های داسدارمیشدند. یك بار ، مثلا ، سپیثریداتس دشمن‌را در دهکده‌ی بزرگ کائوئه یافت . هرپییداس سپیده دم اردوگاه را با پروه‌ی بسیار گرفت ، و فارنابازوس ، از بیم این که مبادا محاصره‌شود، ازنقطه به‌نقطه‌ای دیگرچون صحرا گردی میگریخت، و جایگاههای اردوی خود را پنهان میکرد . آنگاه هرپییداس این خطا را کرد که سپیثریداتس و پافلاگونیهای اورا از سهم در این پروه محروم کرد ؛ تمام سپاه اردو را واگذاشتند و به ساردیس رفتند ، وآنجا خودرا نزد اریئیوس ، که خود برضد شاه بزرگ شوریده بود ، در امن وامان حس میکردند . ازدست‌دادن پافلاگونیها وضع را دگرگون ساخت ؛ به میانجی یك دوست مشترك ، اپولوفانس کیزیکوسی ، شاه سپارت وشهرب یکدیگررا دیدند، و اگسیلاوس موافقت کرد که سپاه خودرا ازشهرستان فارنابازوس بیرون ببرد .[۳۸]

پایان رهبری سپارت

در بهار ۳۹٤ صلح موقتی که با تیثراوستس بسته شده بود به پایان رسید . اگسیلاوس بنا بر این همچنان که قول داده بود گوشه گرفت و در زیارتگاه اتنا استیرنه در دشت تبه اردو زد ، وبه گردآوردن سربازان تازه نفس پرداخت . اوخواب دیگری برای تاخت‌وتازی بازهم ژرفتر بدرون شبه جزیره ، تا کاپادوکیه ، میـدید که ناگهان باز خوانده شد .

اگسیلاوس برای خود نا استواری فرمانروائی پارسی ، شهربهای ناوفادار ، و

38 - Xen. *Anab.* v. 6. 8; vi. 1. 2; *Hell.* iv. 1. 1 ff.; *Hell. Oxyrhync.* xvi—xvii; Isocr. *Panegyr.* 144; Theopomp., Frag. 21 (J); Plut. *Ages.* 11—12.

بومیانی‌را که داشتند استقلال خود را باز می‌یافتند کشف کرده بود. او نمی‌توانست از این آگاهی‌خود بهره‌ای ببرد، زیرا، از دیرباز، پارسیان یك سستی تباه کننده‌تر یونانی را کشف نموده بودند. در سخن کوتاه و رك سپارتی‌اش، اگسیلاوس بدرستی اعلام کرد که او بوسیله‌ی ده هزار کمانگیر شاه از آسیا رانده شده بود؛ غرض او از این گفته «ده هزار بیمرگك» نبود بلکه سکه‌هایی بود که رویش انگاره‌ی شاه چون کمانگیری نمایانده شده بود!

از آن همه جان و مال کـه در راه جنگ آزادسازی صرف شده بود تنها چیزی که مانده بود یك آشنائی کوتاه با سرزمینها و مردمان غریب بود. پژوهنده‌ی تاریخ یونان کاملا حق دارد که از این فصل که هیچ سود معنوی و آموزندگی در آن نیست باشتاب بگذرد. برای تاریخ‌نویس شاهنشاهی پارسی، این فصل نیز تقریباً به‌همان اندازه خالی از سود معنوی‌ست، ولی درحقیقت از هرصفحه از منابع یونانی مربوط به این دوره میتوان آگاهی از شرق آن زمان به دست آورد. سند های سوداگری به خط میخی دیگر در دست نداریم؛ منابع یونانی، با داستانهای کشتزارهای پهناوری که در این جنگهای بی‌پایان ویران و تباه شده و مالی که به تاراج رفته و شورشهای پیاپی، بیان میکنند که چرا نوشتن سند های سوداگری قطع شده است.

دشمنان اروپائی سپارت با شادی پنجاه قنطاری را که تیموکراتس آورده بود پذیرفته و آن را برای جنگك به‌کار برده بودند. او که آرزو داشت اگاممنون دومی بشود بایستی به‌پیروزی بیحاصل کورونئا برگردد و آنگاه چشم‌براه زوال امپراتوری سپارتی بنشیند. کونون به کرانه‌ی دریا رسید در حالی که از ذخیره‌های بیحد زر پارسی برخوردار بود و به فارنابازوس پیوست. در ماه اوت ۳۹٤، کشتیهای آنها که بدست فنیقیها و یونانیها اداره میشد نیروی دریائی سپارت را کنار کنیدوس خرد کردند و این‌سان دریا را برای شاهنشاهی پارسی پس گرفتند؛ «قبر شیر در کنیدوس» که نامبردار است نشان این پیروزی‌ست. پادگانهایی که اگسیلاوس پشت سر گذاشته بود به کار نخورد؛ کونون و فارنابازوس از این سو به آن سو

دریا نوردیدند وهمه‌ی شهرهای آسیا را از دست «آزادی بخشان» سپارتی «آزاد» ساختند. حکومتهای دموکراتیك برقرار شد، و به این ترتیب، پس از مدت درازی، آتن و پارس دوستی طبیعی خود را ازسر گرفتند. فقط ایستادگی ابیدوس وسستوس پایان سال را لکه دار کرد.[۳۹]

از آسیا، فارنابازوس و کونون به اروپا بر گشتند. در تاریکترین شب پیش از سپیده دم سالامیس، آنگاه که سپاهیان پارسی به باریکه‌ی کورینت رسیده بودند، ناوگان آتنی بود که نیروی دریائی پارسی را پس زد. هشتاد و هفت سال پس از آن یك ناوگان پارسی برای نخستین بار لاکونیه را زیر راهنمائی آتنیها تباه ساخت. یك پادگان پارسی پلوپونسه را از جزیره‌ی کیترا که درنزدیکی بود تهدید میکرد. فارنابازوس به هم پیمانانی که درکورینت گرد آمده بودند پول داد وبه میهن باز گشت، و کونون با پنجاه قنطار و کارگران دریانورد که شهرب داده بود دیوارها را در آتن باز ساخت. شهرهای یونانی در آسیا به آتن پیوستند، و خواب امپراتوری در آتن آغاز جان گرفتن کرد (۳۹۳).[۴۰]

تغییر در سیاست پارس

هنگام عقب نشینی «ده هزار»، تیریبازوس شهرب ارمنستان غربی بود و یك قرارداد خیانت آمیزی با آنها بسته بود. وظیفه‌ی افتخار آمیز او سوار کردن سرور شاهانه اش بود. درسال ۳۹۲ او به مقام دشوار شهربی ساردیس، به فرماندهی جنگ مرزی، رسید. دو هیئت نمایندگی، یکی به رهبری انتالکیداس سپارتی و دیگری

39 - Xen. *Hell.* iv. 1. 41; 2. 2 ff.; 3. 1, 10 ff.; 8. 1 ff.; Andoc. *De pace* 22; Lys. *Aristophan.* 28; Isocr. *Panegyr.* 119, 142, 154; *Philip.* 56 ff.; *Epist.* viii. 8; Philochor., in Didym. vii. 39 ff.; Diod. xiv. 83—84; 97. 3—4; Nepos *Conon* 4. 1 ff.; Just. vi. 2. 16; 3; Plut. *Ages.* 15. 6; 17: *Artox.* 20. 3—4; 21; Dio Chrys. xiii. 26; Paus. iv. 17. 5; vi. 3. 16; viii. 52. 4; Polyaen. i. 48. 3 ff.; ii. 1. 24.

40 - *IG*, Vol. II, Nos. 5 (7), 10 *b* (20); 830 ff. (1656 ff.); Dittenberger, *Syl. 3*, Nos. 124 ff.; Xen. *Hell.* iv. 8. 7 ff.; Andoc. *De pace;* Lys. *Aristophan.* 39 ff.; Isocr. *Panegyr.* 119, 142; *Evag.* 57; *Philip.* 62 ff.; *Epist.* viii. 8; Plato *Menex.* 245 AB; Demosthen. *Lept.* 68; Philochor., in Didym. vii. 51 ff.; Nepos *Conon* 1. 1; 4. 5; Diod. xiv. 84. 3 ff.; 85. 2; Just. vi. 5. 6 ff.; Plut. *Ages.* 23 ; *Apophtheg. Lac.* 213 B; Paus. i. 2. 2; 3. 2.

به رهبری کونون آتنی ، نزد او آمدند ، و فرستادگانی نیز از تبس ، کورینت ، و ارگوس حاضر بودند . تیریبازوس صلحی را که شاه مایل بود برقرار کند اعلام داشت ، که نکته‌ی مهم آن تسلیم آسیا بوسیله ی یونانیها بود . انتالکیداس آشکارا فرا گفت که سپارتیها با خوشحالی آسیارا تسلیم میکنند اگر به استقلال جزیره‌نشینها و یونانیهای اروپا دست زده نشود . آتنیها ، که با این تغییر جهت کامل سپارتیها روبرو شدند ، که آشکارا از روی ریاکاری پیشین آنها کـه ادعای « آزاد ساختن » میکردند پرده برمیداشت ، با سرسختی پاسخ دادند کـه صلحی را که در آن نوشته شود که یونانیهایی که در آسیا زندگی میکنند همه از اتباع شاه هستند نخواهند پذیرفت . تیریبازوس درست دریافت که این پاسخ ادعای نوشده‌ای را به یك امپراتوری رقیب آتنی در بر دارد و کونون را همچو گناهکاری برضد پارس به زندان انداخت . پنهانی او به انتالکیداس پول برای ساختن یك ناوگان سپارتی داد که همچو وزنه‌ای در برابر ناوگان آتنی باشد.[۴۱]

سپارت انجمنی از نمایندگان آتن ، تبس ، کورینت ، و ارگوس فرا خواند که در زمستان ۳۹۲ ـ ۹۱ گرد آیند . پیشنهادهای سپارت بیان شد ، و سخنران آتنی اندوکیدس طرفداری از پذیرفتن آنها کرد . چون او از دسته‌ی محافظه‌کار بود ، طبعاً تسلیم یونانیهای آسیائی‌را به خاموشی گذراند . در ساردیس همشهریهای آتنی او به گنجانیدن لمنوس ، ایمبروس ، و سکیروس در میان جزیره هایی که باید مستقل شوند سخت اعتراض کرده بودند . در طرحی که اکنون در پیش گذاشته شده بود ، این سه جزیره بویژه به نام از قاعده‌ی عمومی خودمختاری بیرون گذاشته شده و به آتن داده شده بودند ، و بنابراین آتن بایستی خشنود شده باشد . اندوکیدس دلیل می آورد کـه آتن بسنده نیرومند نیست کـه بـا منابع خودش بتواند امپراتوری پیشین اش را پس بگیرد ؛ این کار را فقط با کمك پارسی‌میتواند انجام دهد. حتی اگر آتن سپارت را شکست بدهد ـ ولی «ما برای آن نیرو نداریم» ـ « به فرض این که

41 - Xen. *Hell.* iv. 8. 12 ff.; v. 1. 28; Lys. *Aristophan.* 39 ff.; Isocr. *Panegyr.* 154; Philochor., in Didym. vii. 19 ff.; Diod. xiv. 85. 4; xv. 43. 5; Nepos *Conon* 5. 3—4; Plut. *Apophtheg. Lac.* 213B.

چنین کاری بکنیم ، آنگاه چه از دست بربریان خواهیم کشید ؟ » آتن سبب شده بود که شاه با سپارتیها بجنگد ، پارسیان به کونون یاری داده بودند که سپارتیها را در دریا شکست بدهد و برتری دریائی آنها را تباه سازد ، با این حال سپارت هنوز خواهان است کـه برای پیشرفت صلح گذشتهایی بکنند . فرستادگان قانع شدند و طرح پیشنهادشده را تصویب کردند ، ولی پس از بازگشتشان نمایندگان آتنی ، از جمله اندوکیدس ، محکوم و تبعید شدند.[۴۲]

ولی سیاست تیریبازوس پسند اردشیر نیفتاد ؛ این زمستان که شهرب برای دادن گزارش به دربار رفت ، او را پس نفرستادند . ستروثاس ، دشمن سخت شخصی اگسیلاوس ، به شهربی یونیه ، کـه اکنون بطور قطع از ساردیس جدا شده بود ، جای اورا گرفت . با این سمت ، ستروثاس دریك اختلاف مرزی میان میلتوس ومیوس همچو داور عمل نمود . اوخود را دوست خوب آتن نشان داد ، و سپارتیها به تندی جنگ را از سر گرفتند . تیبرون بازگشت و از افیسوس ، پرینه ، لئوکوفریس ، و اکیلیوم سرزمینهایی را که هنوز به شاه وفادار بودند ویران و تباه ساخت . این دستبردهـا بدون احتیاط لازم انجام میگرفت ؛ ستروثاس تیبرون را هنگامی کـه سرگرم بازی پرتاب وزنه پس‌ازچاشت بود غافلگیرکرد و اورا کشت . سواران پارسی سپاه اورا عملاً تباه ساختند ، ولی دیفریداس جانشین تیبرون شهرهایی‌را که پیشنهاد « آزاد سازی » سپارت را پذیرفته بودند امن نگاه داشت و پول برای اجیر کردن سربازان تازه با گرو نگاهداشتن تیگرانس و همسرش که دخترستروثاس بود وگرفتن پول برای آزادکردن آنها به دست آورد (۳۹۱).[۴۳]

پس از رسیدن ستروثاس ، کونون توانست به قبرس بگریزد ، و آنجا طولی نکشید که درگذشت. با ازنظرافتادن کونون وضع سرپرست او اواگوراس دگرگون شد ، و اواگوراس با زدن سکه‌های زرخود را آشکارا همچو شورشگری نشان داد . روی سکه‌های او با خط هجائی باستانی قبرسی « شاه اواگورو » بود ؛ روی سکه‌ها ،

42 - Andoc. *De pace*; Philochor., in Didym. vii. 23 ff.

43 - Dittenberger, *Syl. 3*, No. 134; Xen. *Hell.* iv. 8. 17 ff.; Diod. xiv. 99; Polyaen. vi. 10.

همچنین، هراکلس با ریش، که سرش با پوست شیر پوشیده شده، و بزی که جناسی با نام خود او بود دیده میشد. قسمت بزرگتر این جزیره اکنون در دست اوبود و شهرهای بازمانده ـ اماثوس، سولی، و کیتیوم ـ از اردشیر درخواست یاری کردند.

آتن، اگرچه هنوز (به میانجی ستروثاس) اسماً دوست پارس بود، ولی کشتیهای خودرا برای یاری دادن به این شورشگر روانه ساخت؛ سپارت، که با امپراتوری میجنگید، این ناوگان را در راه نگاه داشت (۳۹۰). کسنوفون بحق یادآورمیشود که هر دو طرف برخلاف منافع خود عمل کردند؛ این فقط یکی از نمونه‌های دیگر ضدونقیضهای عجیبی ست که دراین مرحله‌ی جنگ دیده میشود. میلکیاتون، پسر امیر بعلرام و شاید عموی بعلرام، پسر بعلملك، که آخرین شاه کیتیوم است که می‌شناسیم، زدن سکه‌ی زر را از اواگوراس تقلید کرد و این سان بی سروصدا استقلال خود را اعلام نمود. این که این استقلال بدون نبرد به دست نیامد ازاینجا پیداست که میلکیاتون در ایدالیوم روکش زر به بغ خود رشوپ‌مکال هدیه کرد «زیرا او آوای اورا شنیده بود» وهمچنین تندیسی هدیه کرد «زیرا به یاری او برآنهایی که برآمدند و بر یاری‌دهندگان آنها پیروز شده بود.»[۴۴]

نزدیك به همان زمانی که ستروثاس سررسید، در کارگزاری سازمان تازه‌ای داده شد. در حالی که ستروثاس شهرب یونیه‌ی مستقل شده بود، کاریه نیز زیر فرمانروائی یك امیر بومی که خانواده‌اش دیری بودکه جای نخست‌را درکنیدیه در دست داشتند به خودمختاری رسید. پیکسوداروس، پسر ماوسولوس، دخترسینسیس شاه کیلیکیه را به همسری گرفته بود. ایدریوس دوست اگسیلاوس بود. پیرامون ۳۹۱ پسرش هکاتومنوس، که در میلاسا ماندگار بود، به شهربی کاریه، که بار دیگر، مانند یونیه، از ساردیس جدا شده بود، گماشته شد. سکه های هکاتومنوس زئوس بومی لابراوندا را، با ریش و بساك پیروزی، درلباده‌ی دراز و شالی روی شانه‌ی چپش نشان میدهند؛ در دست چپش‌چوبدستی‌درازی ست، و روی‌شانه‌ی راستش «لابریس» یا تبرزین دوسر است که کنیه‌ی او را بیان میکند. این بغ وصفتهای او از کاریه

44 - Xen. *Hell.* iv. 8. 24; Lys. *Aristophan.* 21 ff.; Ephor., Frag. 76 (J); Theopomp., Frag. 103. 4 (J); Diod. xiv. 98. 2-3; Babelon, *op. cit.*, pp. 706 ff.; W. Landau, *Mitteilungen der Vorderasiatischen Gesellschaft*, 1904, Part 5, pp. 64 ff.; *CIS*, Vol. I, Nos. 90-91; cf. *ibid.*, Nos. 13, 17-18, 39, 77, 83-84.

است ، ولی طرز نمودن او یونانی ست ؛ همچنین نوشته‌ای کـه شهرب را می‌شناساند یونانی ست ، زیرا الفبا و زبان کاریه به نظر می‌آید کـه دیگر به کار نمیرفته است . سکه های دیگر ، با یك شیر و گل رسمی‌شده‌ی میلتوسی ، حکایت از این میکنند که هکاتومنوس بر میلتوس نیز فرمانروائی میکرده است .[۴۵]

اوتوفراداتس در لیکیه

اوتوفراداتس شهرب ساردیس شد که ازحدودآن کاسته شده بود . سکه‌هایی که نام کوتاه شده‌ی اورا دارند نشان میدهند که لامپساکوس و کیمه جزو شهرستان او بودند . افیسوس هنگامی کـه پایوران حکومت آن را اوتوفراداتس برای شور فرا خوانده بود گرفته شد .[۴۶] ولی شگفت‌آمیزترین چیز این است کـه لیکیه در حوزه ی نفوذ او دیده میشود .

فرمانروایان خاندانی لیکیه هنوز سکه‌های خود را میزدند . پیرامون سال ٤٠٠ ، سپپنتازا طرحی را به‌کارمیبرد که درآن گاوی‌گوساله‌ی خودرا شیرمیدهد ، و سر اتنا ، یا هراکلس‌را با پوست شیر نشان میدهد . در تلمسوس نوشته‌ی ناپسری‌اش تاونازی ست . ددانااوالا نخست اتنا را با کلاه خود وهراکلس را با پوست شیر به کار میبرد ، سپس اتنا را با تاج زیتون به پشت سکه میبرد و مقام او را پایین می‌آورد ، ودرعین حال روی سکه را برای خودش با تارك و ریش درازمیگیرد . هروما اتنا و هرمس را با کلاه پردار نشان میدهد ؛ مانند همپراما ، او قبر خود و برادرزاده‌اش اهققاده را در کسانتوس باز گذاشته است . در فلس قبر سبکازری ، پسر مراکسا ، سرکرده‌ی واتاپرداتا ست . در این نام آخری به دشواری نام اوتوفراداتس ، شهرب ساردیس را می‌بینیم ![۴۷]

به آسانی جالبترین یادمان همزمان از لیکیه تابوت شکوهمندی ست که اوتوفراداتس سفارش داده بود در کسانتوس برای پایاوا ، « سر کرده‌ی سپاه مردمان

45 - Herod. v. 118; Isocr. *Panegyr.* 162; Diod. xiv. 98. 3; Strabo xiv. 2. 17, 23; Vitruv. ii. 8. 11; Plut. *Ages.* 13; Babelon, *op. cit.*, pp. 141 ff.

46 - Babelon, *op. cit.*, pp. 120 ff.; Polyaen. vii. 27. 2.

47 - *TAM*, Vol. I, Nos. 3, 36-37, 61; Babelon, *op. cit.*, pp. 291 ff., 299 ff.

ترممیلی » آماده سازند. صحنه‌هایی که بر پایه‌ی آن است، که با نوشته‌هایی به خط لیکی شناخته میشود، « زندگی پایاوا » را برسنگ بیمرگ می‌نمایاند.

بر پایه‌ی تابوت پایاوا پیدا ست، با سپر درازی بر رانش، که بر روی دشمن افتاده‌ای سوار است و به سه سرباز سنگین سلاح پیاده‌ی یونانی تاخت می‌آورد؛ هر سه‌ی این سربازان خودهای خوچدار بر سر دارند، ولی یکی از آنها لخت است و دیگران جامه‌ی کیتون پوشیده‌اند. یك سرباز لخت دیگر برای رهانیدن آنها می‌شتابد، و سه سوار از پی این سر کرده می‌آیند. پس از نبرد پیروزی می‌آید، که صحنه‌ی آن در جلو تابوت کشیده شده است. پایاوا بر نیزه‌ی خود آرمیده، و شهرب دست راست خود را بلند کرده که تاج نشان پیروزی را بر سر دوست خود بگذارد. دو پیشکار موبلند ریشدار که کیتون تا سر زانو پوشیده، با زره روی ران و ساق‌بند برساقهایشان با دلبستگی به این صحنه مینگرند؛ عبایی که بردوش دارند پس رفته است. آنگاه دو شیر بالدار با سر انسانی تاجدار ونشسته به چشم میخورند (که آنها را باید به رنگهای کاشیهای لعابدار شوش بینگاریم)، با دومرد نشسته، و یك زن نشسته ــ همسر پایاوا، که کیتون پوشیده و روپوشی روی زانو انداخته ــ و پسرش که جوان لختی ست. این گروه بامردی بلندمو و بدون ریش که نشسته است، که شانه‌ی چپ، بازو، و پایین بدنش پوشیده و بازمانده‌ی تنش برهنه است پایان می‌یابد؛ پاهایش که روی زیرپائی گذاشته شده و چوبدستی‌اش راکه نگاه داشته نشان میدهند که او پدر شاهانه‌ی پایاوا ست.

اوتوفراداتس خود روی طرف دیگر پایه‌ی تابوت نشسته است. او تارك پایه‌ی شهربی را بر سر و کیتون کمربسته بر تن دارد، ولی عبایش بازوان او را آزاد گذاشته؛ طرف راست کمرش شمشیری ست؛ دست راست او به ریشش میخورد، همچنان که درتخت جمشید دیدیم، و دست چپش را به کمر گذاشته است. از جلو او دسته‌ی سوگواری پیش میرود، که با مردی باز نموده شده که جام نذر آبگین برای آذین برسر آرامگاه در دست میبرد. پایاوای مرده هنوز زنده نشان داده شده، و پسر کوچکش، با کمك چوبدستی، آخرین پیکر این گروه است. در پشت

صحنه‌ای ازشکار می‌بینیم . پیشگری یك سگ تازی را رها کرده ، و دیگران سوار اسب در پی آهو ، گراز جهنده ، وخرسی که روی پاها بلند شده افتاده اند .

آرایش صحنه‌های این تابوت روی درپوش گرد آن به اوج هنری خود میرسد . آنجا ، پشت دو شیر با زبانهای بیرون آمده‌ی آویزان که بسوی بیرون می جهند ، چهار اسب گردنکش که وحشیانه روی پا بلند شده‌اند گردونه‌ای را با چرخهای چهار- پره میکشند ؛ راننده‌ی گردونه برای آن کـه اسبها را تیز براند بسوی بیرون خم شده ، ولی پایاوا با زرهی که سراسر بدن او را پوشانیده دارد از گردونه می‌افتد . با آن که این صحنه بسیار تابناك و با شکوه است ، این یادمان را نمیشد با نوای شکست پایان داد ، و بنابراین بالای « یال گراز » در بالای صحنه کینتوزی آخرین را می‌بینیم ـ سواری دشمنی را میزند که دارد به زانو می‌افتد ، ودیگری دشمن گریزان را پی کرده ، که نزدیکترین آنها دست خودرا به نشان تسلیم بلند کرده است .

اوتوفراداتس آرایش آن را به هنرمند چیره‌دستی سپرده بود ، کـه شاید یونانی بود ؛ و گرنه ، او بیقین بایستی زیر الهام یونانی بوده باشد . برای ما آن چه از همه جالبتر است پرده‌ای از زندگانی یك آزاده‌ی لیکی ست که زندگی او بیش از نیم ـ هلنی شده بود .[۴۸]

تحریکهای آتنی

به اوتوفراداتس فرمان داده شده بود که با هکاتومنوس ، شهرب کاریه ، کـه باید به سمت دریاسالار ناوگان به او یاری دهد ، اواگوراس شورشی را سر کوبی کند . هیچ یك از آنها از کامیابی بهره‌ای نداشتند ، و بزودی هکاتومنوس پنهانی به اواگوراس شورشی کمك مالی نمود . تحریکهای آتنی آشکاراتر شد . تراسیبولوس کرانه‌ی جنوب غربی آسیای کهین را دریا نوردید ، وبه‌گردآوری پول از « دوستان » و تاراج آنهایی که از « دادن سهم » خودداری میکردند پرداخت . سرانجام ، او در

48 - *TAM*, Vol. I, No. 40; Charles Fellows, *A Journal Written during an Excursion in Asia Minor* (1839), pp. 228 ff.; *An Account of Discoveries in Lycia* (1841), pp. 165 ff., 490 ff.; O. Benndorf and G. Niemann, *Das Heroon von Gjölbaschi — Trysa* (1889), Fig. 40.

دهانه‌ی اوریمدون لنگر انداخت. پس از آن که مردم اسپندوس را ناچار کرد که پول پرداخت کنند، او به سربازان خود اجازه داد که آنها را تاراج نمایند؛ وقتی که اسپندوسیهای خشم‌آلود اورا شبانه در چادرش کشتند او به مرگی که سزاوار بود رسید. در همین هنگام، اگرچه دیفریداس به کارداری یك سپاه نا کنشور مانده بود، سپارت انا کسیبیوس را به فرمانداری ابیدوس گماشت و به او اجازه داد که یك لشکر بیگانه گرد آورد؛ با این لشکر او شهرهای ایولی را از دست فارنابازوس بیرون آورد، ولی خود او در دام کمینگاهی که ایفیکراتس، رهبرمشهور سپاهیان سبك سلاح برای او گسترده بود افتاد و کشته شد (۳۸۹).

سال دیگر آتن خابریاس، یك سرباز پیشه‌ای دیگر را، فرستاد که آشکارا به اواگوراس یاری دهد. اماثوس و سولی گرفته شد و دمونیکوس آتنی به پادشاهی کیتیوم جای میلکیاتون را گرفت. او سکه‌هایی با نام یونانی خود بـه خط فنیقی بیرون داد و اتنای جنگنده‌ی شهر زادگاهی‌خودرا جایگزین ملقارت محلی ساخت. برای آن که پیاله‌ی شرارت خودرا پر کند، آتن با مصر هم‌پیمان شد.[۴۹]

« دومین فرمانروا پس از مادیها فرعون نفریتس بود؛ چون هرچه او میکرد خردمندانه بود، پسرش را گذاشتند که در پی او برود» ؛ این است بیان نویسنده‌ی « مکاشفه ». پس‌از شش سال پادشاهی (۳۹۹ ـ ۳۹۳)، اورا درممفیس در یك تابوت زیبا از سنگ خارای سیاه که از اوشابتی‌های (پیکرهای مومیائی) نامبرده‌ی او پر شده بود به خاك سپردند. « پس‌از زمان کوتاهی » ـ در سال ۳۹۳ ـ ۹۲ ـ پسرش موثش را از پادشاهی « بر کنار ساختند به سبب گناهان بسیاری که در روزگار او کرده شد؛ چون او داد را واگذاشت، در زمان زندگی‌اش جانشینی به او دادند. چهارمین فرمانروا پس‌ازمادیها، پسموت، نبود؛ او در راه خدا نبود؛ اورا نگذاشتند که دیری فرمانروا باشد.» دریك سال پادشاهی‌اش (۳۹۲ ـ ۹۱)، پسموت زیارتگاه کوچکی را درست جنوب « خیابان بره‌ها »، کـه از رودخانه به پربست کارناك

49 - Xen. *Hell.* iv. 8. 30, 33 ff.; v. 1. 10; Aristophan. *Plut.* 178; Lys. *Aristophan.* 21 ff.; Isocr. *Panegyr.* 161-62 ff.; *Evagor.* 60 ff.; Demosthen. *Lept.* 76; Diod. xiv. 98. 3; 110. 5; xv. 2-3; Nepos *Chabr.* 2. 2; *Thrasybul.* 4. 3; Front. *Strat.* i. 4. 7; ii. 5. 42; Polyaen. iii. 9. 33, 44; Babelon, *op. cit.*, pp. 745 ff.

کشیده شده، آغاز نمود؛ روی دیوارها بـه چپ و به راست، هرچند جهانگردان شتابنده آنها را نادیده میگذارند، بخوری را کـه به قایق امون بـرات شده است میتوان دید. [۵۰]

ولی «پنجمین فرمانروائی را کـه پس از مادیها آمد، هاکوریس، خداوند دیهیم، گذاشتند تازمان خاوندیش را به انجام برساند زیرا او نسبت به پرستشگاهها بخشنده بود.» کاوشها بخشندگی اورا نشان میدهند. آثاری که در طره و ناصره مانده نشان میدهند که تا چه اندازه اوکانهای سنگ را برای ساختمان به کار برده است. پرستشگاه کارناك به انجام رسید، هرچند هاکوریس نام پسموت را برسنگ کنده ونام خودرا بارنگ سرخ نوشته است. به پرستشگاه توتموسه در مدینة حبو اطاقی افزوده شد، و سرسرای ستونـدار پرستشگاه نخست به صورت حیاطی درآمـد. سرسرای ستونـدار در پرستشگاه بزرگـك سبك در الکعب از نو ساخته شد. یك زیارتگاه از مرمر تیره و یك سنگ یادبود دهش زمینهایی را به بغ هراکلئوپولیس ماگنا یادآوری میکنند. بوباستیس، هلیوپولیس، ومدینة حبو بـا تندیسهای او زیب یافته، و یك شیر بالدار با سر انسانی از مرمر تیره که بسیار زیبا و عالی ست ممفیس راگرامی داشته است. [۵۱]

گواهی در دست داریم که مارا به فکر می‌اندازد که، باوجود این همه‌گرامی داشتن پرستشگاهها، هاکوریس (۳۹۱ ـ ۳۷۸) نژادش مصری نبوده بلکه از نژاد لیبی بوده است. شاید این بیان میکند کـه چرا ستخ ـ ایردیس، پسر ردت ـ نب، سرکرده‌ی سرزمینهای بیگانه، و خشگاه آمون را در بیابان، کـه در خاطره‌ی یونانیهای لیبی جایگزین تبس شده بود، نوسازی کرد. [۵۲]

به پیروی از اماسیس، هاکوریس بدرستی سوریه و قبرس را همچو مهمترین پاسگاههای بیرونی مصر میشمارد. نوشته‌ی او در پرستشگاه اشمون درست درشمال

50 - Demotic Chronicle, III, 20 ff.; IV, 3 - 4, 6 - 7; Mariette, *RT*, IX (1887), 19; Loret, *RT*, IV (1883), 110; Daressy, *AS*, XVIII (1919), 37 ff.

51 - Demotic Chronicle, IV, 9 - 10; to the lists of W. M. F. Petrie, *History of Egypt* (3d ed., 1925), III, 374 - 75, add Capart, *AS*, XXXVII (1937), 8.

52 - E. Revillout, *Revue égyptologique*, XIII (1910), 32; G. Steindorff, *AZ*, LXIX (1933), 21.

صیدون گواه همگانی بر نفوذ او درفنیقیه بود. اکنون وضع او دراثر هم پیمانی با اواگوراس و با آتن نیرومندتر شده بود.

« صلح انتالکیداس » ـ « صلح شاه »

هم پیمانیهای آتن با شورشیان خطرناکی‌همچو هاکوریس و اواگوراس حتی برای اردشیر سهل‌انگار طاقت‌فرسا بود، و او بر آن شد که جانبداری خود را تغییر دهد. برای آن کـه امکان مخالفت از سر راه برداشته شود، فارنابازوس به دربار فرا خوانده شد و به پاداش پیروزیهایش اپامه دختر شاه به همسری او داده شد (۳۸۷). اریوبارزانس به شهربی داسکیلیوم جای او را گرفت، و تـیریبازوس جایگزین اوتوفراداتس و ستروثاس شد.

سپارت اشاره‌ی بازگشت تیریبازوس را دریافت و انتالکیداس، که به دوستی با « هزار بد » مشهور بود، به دریاسالاری گماشته شد. انتالکیداس از افیسوس به همراهی دوستش شخص تیریبازوس به شوش روانه گشت که از شاه دیدن کند. همراه هزاربد نیز هیاتی از فرستادگان آتنی بودند، ولی اعضای این هیأت نبایستی بـا ـ کفایت بوده باشند. افلاطون، شعرسرای شوخ، در کتاب « فرستادگان » اش رك و سخت به اپیکراتس و فورمیسیوس تهمت زد که رشوه‌های بسیار ازشاه پذیرفته و آنگاه بانوان شاهی را دزدیده‌اند. فرستادگان آتنی، به هر علتی که بود، دستشان به جائی بند نشد، و اردشیر قول داد که اگر آتنیها از پذیرفتن شرطهای پیشنهاد ـ شده خودداری کنند به انتالکیداس یاری دهد. برای آن که این تهدید را با زور پشتیبانی کند، دسته های نیروی دریائی شهربهایی که تازه گماشته شده بودند با ناوگانهای سپارتی و سیراکوزی همراه شدند، و تیریبازوس و انتالکیداس آتنیهایی را کـه از هلسپنت نگاهبانـی میکردند تباه ساختند. آتن این سان به روی خطر آنچنان قحطی‌ای بازشد که این‌شهر فرمانروا را به زانو درآورد و جنگ پلوپونسی پایان یافت.[۵۳]

53 - Xen. *Hell.* v. 1. 6, 25 ff.; *Ages.* 3. 3; Lys. *Adv. frumentar.* 14; Plato Comicus, *Presbeis* (Kock, pp. 119 - 20); Diod. xiv. 110; Hegesander Delphus, *FHG*, IV, 414; Plut. *Pelop.* 30; *Artox.* 21; Polyaen. ii. 24; Aelian. *Var. hist.* xiv. 39; Athen. ii. 48E.

تیریبازوس اعلام کرد که آماده است تصمیم شاه را برای همه‌ی آنهایی که بخواهند آشکار کند. در اوایل سال ۳۸۶ نمایندگان دولت‌های یونانی با شتاب در ساردیس انجمن کردند. فرمانده نگهبانان مهر شاهانه را نمایش داد و فرمان کوتاه را خواند:

« شاه اردشیر این را درست میداند که شهرهای آسیا باید از آن او باشند، همچنین جزیره‌های کلازومنی و قبرس. شهرهای دیگر یونانی، کوچك و بزرگ، خودمختار خواهند بود، مگر لمنوس، ایمبروس، و سکیروس، که مانند گذشته از آن آتنیها خواهند بود. هر که این صلح‌را نپذیرد، با او خواهم جنگید، همراه با آنها که بامن همداستان اند، پیاده و در دریا، با کشتی و با پول. »[۵۴]

تاریخ نویسان امروزین این احترام مشکوك را به انتالکیداس میدهند که صلح به نام او خوانده میشود. مردم باستانی، با بینش بیشتری، آن‌را مرتب « صلح شاه » میخواندند. هیچ همزمانی نمی توانست انکار کند که این صلح را شاه فرمان داده بود؛ « شاه اخشورش [نویسنده‌ی یهودی طومار استر میگوید] بر زمینها و جزیره‌های دریا باج گذاشت. »[۵۵]

بی آن که واژه‌ای به اعتراض گفته شود، شهرهای پرجمعیت و ثروتمند یونانی آسیا به پادشاهی تسلیم شد که سرایندگان و سخنرانان هرگز از بد گفتن به او زیر نام « بربری » خسته نمی شدند. همه ادعاهای « آزاد سازی » رها شد. آتن از این تشخص نادلپذیر برخوردار شد که یگانه دولت اروپائی بود که نام برده شده بود، و آن هم برای این که اصل عمومی خودمختاری فقط به سود او شکسته شده بود ـ همان طور که در انجمن نابهنگام سپارت پیش از آن موافقت شده بود. اواگوراس، دوست بیریای آتن، از روی پستی به دشمنانش واگذاشته شد.

54 - Xen. *Hell.* v. 1. 31; vi. 1. 30 ff.; Plato *Menex.* 245 B – C; Isocr. *Evag.* 60 - 61; *Panegyr.* 123, 137, 141, 179 - 80; *Plat.* 10; Theopomp., Frag. 103, 5 (J); Demosthen. *Aristocrat.* 140; Polyb. i. 6. 2; vi. 49. 5; Diod. xiv. 10. 3 - 4; Just. vi. 6. 1 ff.; Plut. *Ages.* 23. 3; *Artox.* 21. 4 - 5; *Apophtheg. Lac.* 213B; Aristid. ii. 370.

۵۵ ـ استر ۱۰ : ۱ ؛ نیز نگاه کنید به Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 611 ff.

پیروزیهای سالهای گذشته‌ی یونـان همه معنای خودرا از دست داد . بدتر از همه، یونانیان اروپا حق مداخله‌ی پارسی را در کارهایی کـه صرفاً اروپائی بود پذیرفته بودند، که خطرناکترین پیشینه برای آینده‌ی نزدیك بود . اردشیر میتوانست بخوبی خودستائی کند که آنجائی که داریوش و خشایارشا درمانده بودند او کامیاب گشته است !

فصل بیست و هشتم

بازپسین شاهنشاهی مصری

آغاز هلنی گری

بسی شگفت است که « صلح شاه » امتیازات روشنی برای یونانیهای رها ـ شده‌ی آسیا در برداشت. یونان اروپا از یك تابش کوتاه شکوه و آوازه بهره‌مند شده بود، ولی شرطهای صلح بکلی امپراتوریهای سپارتی و آتنی‌را ازهم پاشید. روزهای زرین پریکلس رفته بود که هرگز برنگردد. نوعی دموکراسی هنوز درآتن ادامه داشت ولی هرروز از اعتبار آن کاسته میشد. جنگهای پی‌درپی زمینهایی‌را که‌همان زمان هم در اثر فرط کشت‌وکار قوتش را از دست داده بود تباه ساخته و کشاورز آزاد را، که به سبب همان عاملی که در شاهنشاهی پارسی در کار بود، به زانو افتاده بود، داشت ازپا در می‌آورد. زمانی کـه پریکلس بر امپراتوری آتنی فرمانروائی داشت، می و روغن یونان قاره‌ی اروپا درآوندهای نگار گـری‌شده‌ی زیبا برای بیگانگان آن سوی مرزها فرستاده میشد، وهمراه آنها بسیاری چیزهای تجملی ـ پیاله‌ها و زیورهایی از زر، بافته‌ها، وحتی چیزهای دست‌ساخته‌ای که مصرف روزانه داشتند. اکنون بیگانگان خود به کشت تاك و زیتون می پرداختند، آوندهـای خود، زیورهای خود، و چیزهای تجملی دیگر را می‌ساختند. دادوستد یونانیها از رونق افتاد، و چیزی برای عوض کردن باغلات و ماده‌های خام که برای ادامه‌دادن

زیست خود ناگزیر بودند به دست آورند نداشتند.[۱] کار بانکداری هم که از بابل آمده بود سربار این پریشانی شد؛ بانکداران بزرگ، همچنان که در بابل هم دیدیم، بیگانه بودند ــ بیشتر آنها فنیقی از سرزمین فنیقیه یا از قبرس بودند. آتن از انبوه بیگانگان ماندگار پرشده بود؛ در ۳۵۵ کسنوفون میتوانست از لیدیها، فریجیها، سوریها، وهمه‌گونه بیگانگان دیگرسخن‌گوید.[۲] تا آخر این دوره یك کوچ‌نشین مرتب فنیقی در پیریوس بود که نوشته‌هایی هم به‌فنیقی وهم به یونانی برپا کرده بود. با تباه‌شدن کشاورز آزاد، انبوه کارگران ناسازمند، که خوراك کافی هم نداشتند، به شهرها روی آوردند؛ دولتها ورشکسته شدند، و کامیابترین کارگزار او بود که تعادلی به بودجه میداد.

شهرهای یونانی درآسیا اقلا در برابر باجی‌که به پارسیان میدادند تا اندازه‌ای جبران یافتند. ویرانی‌ای که در اثر جنگهای پی‌درپی «آزادسازی» بر سر آنها می‌آمد به پایان رسید. عضویت در شاهنشاهی پهناور پارسی بار دیگر فرصت دادوستد را به دست آنها داد. دسته‌های ناماندگار مردم یونانی به خدمت مزدوری در سپاههای «بربری»، به شمار برابر در سپاه پارسی و در سپاه مصری مخالف آنها، کشیده شدند؛ مزد و پروه‌ای که باخود به میهن پس میبردند یك کمك نهانی به میزان کردن دادوستد بود.

ولی اگر یك پرده‌ی بیش‌از اندازه روشن وشاد از وضع آنها بکشیم به خطا رفته‌ایم. باجهای سنگین خرد کننده هنوز بردوش بومیها بود وآنها را پیوسته به شورش میکشانید. مصر، قسمتهایی از قبرس، وگاه گاهی فنیقیه و سوریه استقلال خودرا نگاه داشته بودند. شهربهای شورشی شاهنشاهی را ویران ساخته و شاهد فروافتادن کارگزاری پارسی بودند. جنگهای طبقاتی از یك طبقه‌ی کارگر نیم‌مرده ازگرسنگی بر می خاست و وحشیانه، و بسا بدست فرمانروای مستبدی، سرکوبی میشد.

1 - Cf. M. Rostovtzeff, *Social and Economic History of the Hellenistic World* (1941), I, 90 ff.

2 - Cf. Demosthen. *Meid.* 165, 175; (Demosthen.) *Adv. Phorm.* 6; *Lacrit.* 1,18, 20, 32; Xen. *De vectigal.* ii. 3.

ولی گواهی بر رونق و برومندی تازه‌ی شهرهای یونانی آسیا را میتوان در سکه‌های زیبا و بیشمار آنجا یافت. بهبود اقتصادی، هرچند که بیشتر محدود به طبقه‌های بالاتر بود، فرصتی برای پرورش فرهنگی تازه‌ای فراهم آورد. در کرته‌هایی که از نویسندگان همزمان باز مانده یك شکفتگی تازه‌ای از ادبیات یونی با موضوعهایی که با گذشته بسیار فرق دارد تاریك دیده میشود. ویرانه‌های ساختمانهای پرشکوه که بیش از پیش دارای کتیبه هستند نشان میدهند چگونه برومندی و فراوانی در معماری و هنرهای زیبا جلوه‌گر شده است. تخمه‌ی آن چه را که شهریگری هلنیستی میخوانیم پدیدار میشود، و راه برای هلنی کردن شرق هموار میگردد، که به میزان پهناورتری بدست فرمانروایان مقدونی ادامه یافت.

درهیچ کجا بهتر از بازپسین شاهنشاهی‌مصری این کشش بسوی درهم آمیختن شرق‌وغرب و ایستادگی‌شرقی‌را در برابر آن نمیتوان بررسی‌نمود. شاید شگفت‌ترین همه‌ی این پیشامدهای شگفت‌آمیز که باید درباره‌ی این دوره‌ی بسیار غیرعادی ذکر نمود این است که پیروزی‌ای را که از راه تدبیرگری اردشیر بر یونانیها به دست آورد درهمان دمی به چنگ آمد که فرمانروائی پارسی درون خود شاهنشاهی داشت با کامیابی مورد حمله قرار میگرفت. این یك راز از پرده بیرون افتاده‌ای بود که پیمان صلح بسته شده بود تا فرصت برای حل مشکل مصر باشد، درحالی که بنا بر شرطهای صلح قبرس به پارس تسلیم شد. پس گرفتن سرزمینهای شورشی بـه زور سلاح برای اردشیر دشواریهای دیگری دربر داشت.

وضع شوریده در یهودا؛ شکست در مصر

بنا بر پیمان صلح، آتن دیگر نمی‌توانست، حتی با دادن موقتی خابریاس، به‌اواگوراس یاری بدهد. ولی‌چنین شرطی در باره‌ی مصر نبود، و بنا براین اخوریس خابریاس را فرا خواند. سربازان مزدور یونانی برای رفتن زیر فرمان او به شمار بسیار اجیر شدند. قرار هم پیمانی با هکاتومنوس ناخرسند کاریه، با یونانیهای برکه، و با پیسیدیها که همیشه در شورش بودند بسته شد.[۳]

3 - Isocr. *Panegyr.* 162; Theopomp., Frag. 103. 1 and 13 (J); Demosthen. *Lept.* 76; Diod. xv. 29. 2; Nepos *Chabr.* 3; Just. vi. 6. 3.

فارنابازوس، تیثراوستس، و شهرب ابروکوماس، که سرانجام توانست کوشش خودرا برای ازنو گشودن مصر که در ۴۰۱ بدست کورش به تأخیر افتاده بود ادامه دهد، سپاه بزرگی در سوریه گرد آوردند. کمی پس از بتخت نشستن اردشیر، فرماندار یهودا، باگوسس، با مهین‌پریستار یوحانان ستیزه کرده بود و در نتیجه وعده داده بود که کار مهین پریستاری را به یشوع، برادر یوحانان، واگذار کند. کارزار آشکارا میان طرفداران این دو رقیب با کشته شدن یشوع بدست یوحانان در پرستشگاه پایان یافت، ولی باگوسس بر آن شد که به صحن مقدس پرستشگاه درآید و بازجوئی را انجام دهد. چون یهودیها برای دفاع از جایگاه مقدسشان به او تاخت بردند، او رك و ساده چنین خواستار شد: «پس آیا من پاکتر از لاشه‌ی مردی که در پرستشگاه کشته شد نیستم؟» و بدرون پرستشگاه رفت. در پاسخش به نامه‌ی یهودیهای الفانتین که دست‌بدامن او شده بودند که برای از نو ساختن پرستشگاهشان به آنها یاری بدهد، باگوسس اشاره کرده بود که اگر آنها رسم قربان کردن حیوانات را ترك گویند این کار شاید آسانتر بشود؛ درمورد پرستشگاه مهمتر اورشلیم او دلیری نداشت که این اندازه پیش برود، ولی اقلا او توانست با گذاشتن باج سنگین پنجاه درهم برای هر گوسفندی که در قربانیهای روزانه براتگزاری شود، که تقریباً مانع از ادامه‌ی این رسم میشد، بردینائی که داشت مرهمی بگذارد.

به احتمال بسیار، یوحانان برای کشتن برادر خود به کیفر رسید، زیرا، بزودی پس از آن، یدّوع پسر اورا درشغل مهین‌پریستاری می یابیم. منسّه، داماد سنبلط که اکنون سر کار زیارتگاه رقیب بر کوه جرزیم بود، تهدید خطرناکی به یگانگی یهودیها بود، زیرا آنها که پیمان زناشوئیهای آمیخته می‌بستند - چه پریستار و چه از مردم عادی - به جانب سنبلط میرفتند، و او به آنها به جبران آن چه از دست داده بودند پول و زمین میداد. پیران یهودی در اورشلیم به منسّه فرمان دادند که زن بیگانه‌ی خودرا طلاق دهد یا از کارورزی وظیفه‌های پریستاری خود دست بکشد، و در این امراز پشتیبانی یدّوع برخوردار بودند. تکفیر پریستارانه اثر عملی نداشت،

زیرا منسّه از فرمانرو یدوع بیرون بود ؛ یدوع خود از یك فرمانروائی دراز و بی‌پیش آمد بهره‌مند بود ، زیرا تا زمان داریوش سوم به مهین‌پریستاری ادامه داد.[۴]

در مصر ، خابریاس سخت سرگرم از نوسازمان‌دادن سپاه و نیروی دریائی بومی بود ؛ ملوانان مصری ، با دستور ترجمانان ، در کار رزم‌آرائی یونانی با دستگاههای پاروزنی کارآزموده میشدند . دژبندیهایی که میان شاخه‌ی پلوسی نیل و مرداب سربونی برپا شده بود ، هنوز در روزگار رومیها به نام « پالیساده ی خابریاس » شناخته میشد ، و یك « دهکده ی خابریاس » را در دلتای نیل به یاد داشتند .

اخوریس آنگاه سوید ، خاوند شرق ، ایزد شهرستان عربستان‌را که نگاهبان راه آسیا بود درخواند . سه سال (۳۸۵ ـ ۳۸۳) جنگ ادامه داشت ، ولی در پایان تاخت و تازگران از مصر پس رانده شدند . برای نشان دادن فرمانروائی خود بر فلسطین و فنیقیه‌ی جنوبی ، اخوریس نوشته‌هایی در پرستشگاه اشمون شمال صیدون و یك پایه‌ی آدریان از سنگ خارای خاکستری رنگ صیقلی شده که از سی‌ینه‌ی دوردست به اسکالون آورده بودند باز گذاشت . در همین هنگام اواگوراس با حمله صور را گرفته و قسمت بزرگی از فنیقیه‌ی شمالی و کیلیکیه را به دست آورده بود .[۵]

اواگوراس شورشی

اگر چه یونانیهای اروپا اورا رها کرده بودند ، ولی وضع اواگوراس هنوز خوب بود . گذشته از هم‌پیمانی‌اش با اخوریس و یك پادشاه عرب که نمیدانیم کدام پادشاه است ، صور بیست کشتی سه ردیفی و قبرسیها هفتاد کشتی فراهم میکردند ، و او میتوانست شش هزار سرباز مزدور و سپاهیان‌کمکی بسیارگرد بیاورد ، و برای گردآوری سربازان بیشتر هکاتومنوس پنهانی به او پول میداد . تیریبازوس سیصد کشتی گرد آورده بود . از دوهزار قنطاری که برای جنگ به او داده شده بود ، او سکه‌های بسیاری در طرسوس ، سولی ، مارلوس ، و ایسوس زد ؛ روی آن سکه‌هایی که نوشته‌ی اورا به یونانی داشت ، او تندیس نیم‌تنه‌ی خود و سرهراکلس را جای

4 - Joseph. *Ant.* xi. 297 ff.; نحمیا ۱۲ : ۱۱، ۲۲

5 - Isocr. *Panegyr.* 140; *Evagor.* 62; Diod. xv. 2. 4; Strabo xvi. 2. 33; xvii. 1. 22; Plin. v. 68; Polyaen. iii. 11. 7: Alan Rowe, *Catalogue of Egyptian Scarabs* (1936), pp. 295-96.

داد. روی آن سکه هایی که « تیریبازو » به آرامی نوشته شده، او « بعل طرز »، « خداوند طرسوس » را نمایانده ؛ اینجا یك ایزد کهن اناتولی که در آغاز به نام ساندون شناخته میشد به‌صورت تماما هلنی‌شده پدیدارشده‌است، ریشدار و نیم‌برهنه، که برچوبدستی تکیه کرده و دست راستش‌را بسوی عقابی دراز کرده‌است ؛ ولی در پشت سکه اهورمزد است، هرچند او، نیز، هلنی شده است : ریشدار و برهنه، در دست خود نیلوفری نگاه داشته و بساکی برسر شهرب میگذارد. سپاه زیر فرمان یك بلخی به نام اروانداس، که بیشتر اورونتس خوانده شده، پسر « چشم شاه » ارتاسیراس است، که رودوگونه دختر اردشیررا به همسری گرفته بود و به این جهت شهرستان ارمنیه به او داده شده بود.[۶]

از فوکیه وکیمه ـ افیسوس در این زمان مستقل بود ـ اروانداس برکیلیکیه فرود آمد، و بزودی سراسر آن را بازیافت. سپاه او آنگاه با زورق به قبرس برده شد، وآنجا کیتیوم‌را گرفت. میلکیاتون به پادشاهی کیتیوم و ایدالیوم ازنو برقرار شد. به میانجی دریازنان دوست، اواگوراس مراقب بود که پارسیان دستشان از خوراك بریده شود. به این وسیله شورش سربازان مزدور یونی پیش‌آورده شد، ولی گلوس، پسر تاموس دریاسالار کورش، از کیلیکیه خوراك برای اردو رسانید، و این شورش سرکوبی شد. با یك نیروی دریائی که به دویست کشتی رسانیده شده بود (پنجاه کشتی از اخوریس)، اواگوراس در کرانه‌ی سالامیس به جان دشمن افتاد، و تنها توانائی رزم‌آرائی گلوس شکست را به پیروزی برگردانید (۳۸۱).

سالامیس‌ازخشکی ودریا محاصره‌شد. با ده کشتی، اواگوراس شبانه ازمحاصره گریخت و در مصر پولهای افزونتری به دست‌آورد ؛ این پولها بسنده نبود، و سرانجام اواگوراس بایستی درخواست صلح میکرد. تیریبازوس که در همین هنگام از شوش دیدن کرده بود، پیشنهاد کرد که اورا به پادشاهی سالامیس نگاه دارد به شرط آن‌که شهرهای دیگرش‌را تسلیم نماید، باجش‌را بپردازد، وهمچو بنده‌ای به فرمان

6 - Plut. *Artox.* 12. 1; 27. 4; cf. Xen. *Anab.* ii. 4. 8; iii. 4. 13; 5. 17; iv. 3. 4; Trog. x. W. Dittenberger, *Orientis Graeci ins-* درباره‌ی کتیبه‌ی انتیوخوس کوماجنه نگاه کنید به *criptiones selectae* (1905), Nos. 311-12; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 379 ff.

سرور خود گوش دهد. اواگوراس وعده داد که همچو شاهی نسبت به شاهی گردن نهد، ولی این که همچو بنده‌ای باشد نپذیرفت، و تیریبازوس پیشنهاد خود را پس گرفت (۳۸۰).[۷]

هنگامی که این جنگ کش آمده و ادامه داشت، ایسوکراتس «پانگیریك» خودرا در اولیمپیه خواند (۳۸۰). او یونانیهایی را که گرد آمده بودند به جهاد بر ضد پارس فراخواند، و پیشروی پیروزمندانه‌ی «ده هزار» را به یاد آورد و پیروزی آسانی را پیشگوئی نمود. او از رسوائی این که اواگوراس هلنی گر در خطر از طرف سپاهی ست که از سربازان مزدور یونانی پر شده و ناوگانی که تقریباً تمام آن یونانی ست افسوس خورد. اگر صلح یك بار برقرارشود، او درسخنرانی خود پافشاری نمود، آتن نفرت خودرا نسبت به دشمنان یونانی فراموش خواهد کرد، ولی سپاسی نسبت به پارس حس نخواهد کرد، حتی اگر سودهایی از شاهنشاهی دریافت کند. ایسوکراتس که در سراسر زندگی درازش پیوسته به مخالفت با «بربری» پابند بود و بربری را نمی‌توانست همچو انسان بداند و اورا چنان پست میشمارد که درستکاری عادی‌را نسبت به او غیرلازم میدانست - بیان کننده‌ی یك نظرتنگ برتری نژادی نبود؛ با یك دید پیغمبرانه، او آتنیها را همچوآموزنده‌ی دیگران ستایش می‌نمود، زیرا آتن بود که پیش آورده بود که نام هلنه دیگر نژاد را به یاد نیاورد بلکه شناسانده‌ی فهم وهوش باشد، وآنهایی هلنی خوانده میشوند که ازفرهنگ یونانی بهره‌ای دارند، نه‌آنها که صرفاً نژاد مشترکی دارند.[۸]

اوخیلی پیش‌ازهنگام این سخنان را گفت، زیرا هیچ کس به‌آن گوش نداد. آتن، که ایسوکراتس تازه به ستایش آن پرداخته بود، به محض آن که فارنابازوس گلایه کرد که بودن خابریاس درمصر «صلح شاه» را می‌شکند، با پستی به خابریاس فرمان داد که به میهن بازگردد وگرنه کیفر او مرگ خواهد بود (۳۷۹). اواگوراس رهایش خود را مدیون اختلافات پارسی بود نه کمك یونانی. اروانداس ازاین که

7 - Isocr. *Panegyr.* 134-35; Theopomp., Frag. 103. 6, 9 (J); Diod. xv. 2 ff.; 8; xii. 20; Polyaen.vii. 20; *CIS*, Vol. I. Nos. 10-11.

8 - Isocr. *Panegyr.* 50. 141, 157.

سربازان تیریبازوس را دوست میداشتند رشك میبرد ، و به اروانداس تهمت زد که دست‌اندرکار برانگیختن شورشی ست ؛ زمانی که او میتوانست سالامیس را با حمله بگیرد ، او خودرا با یك هم‌پیمانی خصوصی با سپارتیها خرسند ساخته بود . همچنین او به وخشگاه دلفی کس فرستاده بود که در باره‌ی کامیابی در شورشی که طرحش را کشیده بود پرسش نماید ، و نیز به‌کشیدن سربازان مزدور به‌جانب خود با دهشهایی که به آنها می‌بخشید می‌پرداخت . این تهمتها مانند تکراری از همان تهمتهایی که بیهوده برضد کورش زده شده بود به‌گوش میخورد ، و اردشیرفریب خورد ؛ او فرمان داد که تیریبازوس را در زنجیر بیفگنند و به دربار بفرستند . اوتوفراداتس به مقام خود درساردیس باز گشت و اروانداس فرمانده سپاه در قبرس شد . او بیش‌از پیشینی خود درجنگیدن کامیاب نشد و دیری نکشید که ناچار شد تسلیم اواگوراس را بـا درست همان شرطهایی که تیریبازوس رد کرده بود بپذیرد (۳۷۹) . گلوس با از نظر افتادن پدرزنش تیریبازوس در خطر افتاده بود ؛ بنا بر این به یونیه گوشه گرفت ، آنجا را اشغال کرد ، بـا اخوریس هم‌پیمان شد ، و کوشش نمود کـه سپارتیها را به جانب خود بکشاند .[۹]

شورش کادوسیه

درهمین هنگام کادوسیها آشکارا در شورش بودند ، و هجوم آنها به اندازه‌ای خطرناك شدکه اردشیر ناچار شد شخصاً به میدان برود . حضور او فقط به دشواریهای تاخت‌وتازگران درکوههای مه‌آلود افزود . نداشتن خوراك در این سرزمین بیحاصل و جدا افتاده سربازان را ناچار ساخت که حیواناتشان را بکشند ، و فقط به میانجی تدبیر تیریبازوس متهم ، که دو پادشاه کادوسی راکه جدا ازیکدیگر اردو زده بودند واداشت که صلح جداگانه بکنند ، سپاه اردشیر رهائی یافت . پس از رنج و زیان بسیار ، پارسیان ، حتی شاه ، پیاده باز گشتند ؛ از بیم اثرهای این بد اختری در فکر مردم ، اردشیر بسیاری از بزرگان راکه به ناوفاداری آنها بد گمان بود کشت . ولی

9 - Plato Comicus, Frag. 184 (Kock); Aeneas Tact. xxxi. 35; Theopomp., Frag. 103: 9 ff. (J); Nepos *Chabr.* 3. 1; Diod. xv. 8 ff.; 29. 3; Trogus ix-x; Polyaen. vii. 14. 1; Plut. *De superstit.* 168 E.

تیریبازوس تبرئه شد، درحالی که اروانداس از سیاههٔ دوستان شاه زده شد. گلوس، ظاهراً هنگامی که با اوتوفراداتس درجنگ بود، به خیانت کشته شد، و اگر چه تاخوس نامی تا چندی سپاه او را در لئوکی نگاه داشت، او، نیز، بعداً کشته شد (۳۷۸). [۱۰]

در پس‌نشینی از سرزمینهای کادوسی، کامیسارس کاری جان خود را از دست داده بود. پسرش داتامس در شهرستان پدرش جانشین او شد؛ این شهرستان آن بخش از کیلیکیه بود که درهمسایگی کاپادوکیه قرار داشت و در آن زمان «سوریهای سفید»، چنان که یونانیها آنهارا میخواندند، درآن سرزمین ساکن بودند. نخستین کار دلیرانهٔ او بیرون راندن برخی شورشیان، شاید گلوس و تاخوس، از اردوگاه گرفته شدهٔ اوتوفراداتس بود. ثیوس، دائی‌زادهٔ او، دیری بود که در پافلاگونیه استقلال داشت؛ داتامس کوشید که اورا به هم پیمانی خود باز آورد و بزحمت جان خود را بدر برد. اریوبارزانس از دادن کمك بیشتر از داسکیلیوم سر باز زد، ولی سرانجام داتامس ثیوس را گرفتار کرد و اورا با خانواده‌اش نزد شاه فرستاد. [۱۱]

برخاست خاندان سی‌ام مصری

بنا برنوشته‌های مصری، اخوریس از تخت «به زیر آورده شد زیرا او داد را واگذاشت و به برادرانش نظر نداشت؛ ششمین فرمانروائی که پس از مادیها آمد، نفریتس دوم، نبود»؛ «چنین شد که در روزگاران پدرش داد را واگذاشتند و گناه بر پسرش فرود آمد.» پس از چهار ماه، نفریتس دوم بدست نختنبف کشته شد، که یونانیها اورا نکتانبوی اول می‌شناختند؛ ادعا میشد که او پسر نفریتس اول بوده، گرچه در واقع او پسر سرکرده‌ای به نام دجدهور بود. این سان بازپسین خاندان مستقل مصری، سی‌امین خاندان از ثبنوته یا سبنیتوس، آغاز گشت، که نیرومندترین خاندانی بود که در سده‌های دراز مانند آن به فرمانروائی نرسیده بود. [۱۲]

10 - Diod. xv. 3; 8. 4; 10 — 11; 18. 1—2; 19. 1; Nepos *Datam*. 1. 2; 2. 1; Trog. x; Plut. *Artox*. 24—25; *Reg. imp. apophtheg*. 174 A; Aristid. xvi. 257.

11 - Theopomp., Frag. 179 (J); Diod. xv. 91. 2; Nepos *Datam*. 1 ff.; Athen. iv. 144F; x. 415 D; Aelian. *Var. hist*. i. 27.

12- Demotic Chronicle, IV, 4-5, 10 ff.; K. Sethe in *Urkunden des aegyptischen Altertums*, ed. G. Steindorff, II (1904), 26; Theopomp., Frag. 103. 10 (J).

نختنبف (۳۷۸ ـ ۳۶۰)[۱۳] بیکبارگی برنامه‌ی خودرا اعلام داشت: او پادشاه توانائی خواهد بود که همچو دیوار پرنگی مصررا خواهد پایید، کشور باسلاحش خداوند شمشیر، که دل پست‌سرشتان را میدرد و به آنها که به او وفادار باشند نیکی میکند، تا آنها در روز بخوابند؛ زیرا دلهایشان از کارهای شگرف او پر است. او در پی نیکی برای پرستشگاهها ست و ازهر کار پرستشگاهی از پریستاران پرسش وجستجو میکند؛ او آدریانهای آنها را با بخور خوشبو میپوشاند وآوندهای آنها را بیشمار میسازد؛ او فزونی در همه چیز فراهم میکند. کوهها از آن چه در آنها هست به او میگویند، دریا فراورده‌ی خودرا به او میدهد، بیابانها بخور خودرا برای او می‌آورند. این بار تاشکهای باستانی قلمبه‌گوئی چنان که درخور است از نو به کار رفته اند.

فرمندی همایونش در کاخ سائیس تاجگذاری نمود و به پرستشگاه نیث روانه شد. او در پیشگاه مادر یزدانی‌اش با تاج سرخ بر سر پدیدار شد ونذر آبگین برای پدرش اوسیریس، خداوند جاودانی، فراز آورد. او فرمانی‌را اعلام داشت: «ده‌یك زر، سیم، چوب، چوب دروگران، و هرچه دیگر که از دریای یونیها می آید، هرچه که به آن باج بسته شده، به گنجینه‌ی شهری که هنت خوانده میشود، بدهند، همچنین ده یك زر، سیم، و هر چه در ناوکراتیس، بر کرانه‌ی نهر انو، فراورده میشود، که برای گنجینه به آن باج بسته شده، برای براتگزاری به مادرم نیث، همیشه، افزون بر آن چه در پیش بوده، و از آنها یك گاو، یك غاز، پنج جره‌ی می، همچو براتی روزانه و جاوید بگزارند. بازمانده برای گنجینه‌ی مادرم نیث است، چون او بانوی دریاست و او ست که به آنها پشتیبانی میدهد. اینها را براین سنگ یادبود پایدار کنند وآن را در ناوکراتیس بر پا سازند.»

به عبارت دیگر، این فرمان یك باج صدی‌ده تازه‌ای برهمه‌ی کالاها ـ وارد شده یا داخلی، ماده‌ی خام یا دستکار ـ می‌بندد. این نوشته روی سنگ خارای سیاه

۱۳ ـ نوزده سال پادشاهی (Demotic Chronicle, IV, 14)، ولی شانزده سال درسطر پیش ازآن؛ مانثو هیژده سال میدهد.

به زیبائی کنده شده است. سمت راست، شاه، با تاج سفید بر سر، ایستاده و آوندهایی به بغبانوی نشسته نیث پیشکش میکند، که او نیز تاج سفید بر سردارد؛ در سمت چپ، نختنبف، با دو شاخ، گو، و پر، گردن بندی را که سر آن یك باز است به همتای نیث پیشکش میکند.[۱۴]

زیر فرمانروائی خیرخواهانه‌ی نختنبف و وزیرش هورسیسه، پسر اونوفره، پریستار باهبیت،[۱۵] مصر رونق و برومندی تازه‌ای به خود دید. از یك سر دره‌ی نیل تا سر دیگر، بریك رشته‌ی دراز ساختمانها نام و عنوان او نوشته شده بود؛ در مصر بالا ویرانه‌های باشکوهی تازمان ما باز مانده است، ولی در دلتا که خیلی بیشتر بـا آثار او زیب یافته بود فقط میتوان آنها را در کرته‌های بیشمار ولی بسیار پراکنده یافت ــ در آن چه از تباهی بدست زمان و مردمان جان بدر برده است.

در نخستین سال پادشاهی‌اش او پرستشگاه ادفورا برای هوروس میساخت. در سال سومش او از کانهای حمامات سنگ بیرون می آورد، و آنجا مین، پتاه، هوروس، و ایسیس را گرامی داشته است. در همان سال و سال بعدش کارگران او از کانهای طره سنگ بیرون می‌آوردند؛ در سالهای ششم و نهم در کانهای سنگ نزدیك عمارنه بودند.

درسال شانزدهمش دیواری در کوپتوس بایك دروازه‌ی زیبا ساخت. دروازه‌ی دیگری به همان زیبائی برای پرستشگاه جنوب ساخته شد. برای مین کوپتوس او زیارتگاهی با سنگ دانه‌دانه‌ی سبز که از حمامات آورده بود فراهم ساخت؛ از زیبائی آن میتوانیم بهره‌مند شویم، هرچند دو در آن کـه از چوب خوشبو، با روکش زر، ساخته شده بود ناپدید شده اند.

یکی از نخستین ساختمانها درجزیره‌ی فیلی، که اکنون معمولا از آبهایی که پشت سد اسوان جمع میشود پوشیده است، یك پرستشگاه کوچك ولی بسیار

14- G. Maspero, in E. Grébaut, *Le Musée égyptien,* L (1900), 44 ff.; A. Erman and E. Wilcken, *AZ*, XXXVIII (1900), 127 ff.; K. Sethe, *AZ*, XXXIX (1901), 121 ff.; G. Posener, AS, XXXIV (1934), 141 ff.; parallel from Mit Rahina stele, B. Gunn, AS, XXVII (1927), 222 ff.

15- W. Spiegelberg, *AZ*, LXIV (1929), 88 ff.

زیبا و نازك کار است کـه ستونهایش دارای سرستونهای گل‌دار یا سیستروم بوده. نختنبف کـه دارد فدیه‌ای میگذراند روی دیوارها نمایانده شده، و دروازه‌ی اول نقشهای برجسته‌ی اورا دارد. ایوان نشان داده شده که از آن مادر او ایسیس است، که در اباتون گرامی داشته میشد و بانوی سرور فیلی بود ؛ این ایوان نیز برای هاثور شهر سنمت بود.

او نیز پرستشگاه نخاب (الکعب) را بزرگ کرد و دروازه‌ی شرقی آن را با نقشهای برجسته‌ی شاه که دارد نخبت بغبانوی سرپرست آن پرستشگاه را ستایش میکند زیور داد. در مدینة حبو دروازه‌ی کوچکی درحیاط پرستشگاه اول ساخت، و در خود این پرستشگاه ستونهای خوشه‌ای با سرستونهـای غنچه‌ای و دیوارهای زینتی از سنگ برپا کرد. آنجا، نیز، او یك « نیل سنج » بـرای اندازه گرفتن بلندی آب نیل در هر فصل ساخت. بر دروازه‌ی بزرگ در کارناك یك صحنه‌ی براتگزاری دیده میشود که آنجا برای امون و موت فدیه‌ای میگذراند، و آنجا نیز پرستشگاه توتموسه و خونسو را نوسازی کرد. در دندرا او یك زایشخانه برای بغ محلی آغاز نمود. ابیدوس یك پرستشگاه و یك زیارتگاه ازسنگ خارای خاکستری داشت، هرموپولیس یك آدریان از سنگ مرمر، لتوپولیس یك تابوت بسیار نازك‌کار از سنگ دانه‌دانه‌ی سبز، دامانهور یك زیارتگاه سنگ سیاه و مسخوته یك سیستروم (جقجقه‌ای که در برگزاری آذینهای دینی به کار میرفته).[۱۶]

از اینجاها و جایگاههای دیگر معماری نختنبف جان‌میگیرد. برای آن که قدر هنر عالی این تندیسها و نقشهای برجسته را چنان که در خور آنها ست بتوان شناخت باید بررسی کافی درباره‌ی آنها نمود. در حالی که هنرمندان دوره‌ی سایته برای الهام به روزگاران شاهنشاهی برگشته بودند، هنرمندان خاندان سی‌ام یك سرچشمه‌ی پاکتری در هنر پادشاهی میانه یافته بودند. اگر در برابر پیکرتراشیهای

۱۶ ـ به سیاهه‌ی خیره کننده ای که W. M. F. Petrie در کتاب *History of Egypt* (ویرایش سوم، ۱۹۲۵، جلد سوم، صفحه‌های ۳۷۸ و پس از آن) داده است باید نوشته‌های زیر را افزود: Legrain, *AS*, VI (1905), 122 - 23; R. Weill, *AS*, XI (1911), 110 ff.; G. Daressy, *AS*, XIX (1919), 136 ff.; H. Gauthier, *AS*, XXIII (1923), 171 ff.; J. Capart, *AS*, XXXVII (1937), 6.

کهن‌تر تندیسهای آنها در درستی نمایش کالبد کاستی دارند، در آنها یك پیروی نزدیك از طبیعت و یك نازك کاری و جانداری دیده میشود که نشان یك هنر بسیار زنده است. کرته‌های نقشهای برجسته نیز همان ویژگیهای نازك کارانه را نشان میدهند.[۱۷] این هنر در یك شیر شکوهمندی از سنگ قرمز که نام نختنبف روی آن هست به اوج خود میرسد.[۱۸] هنگامی که هنر آسیای غربی حتی در آن زمان بسیار زیر نفوذ هنر یونانی رفته بود، هنر مصر بکلی از نفوذهای بیگانه آزاد مانده بود.[۱۹] این آخرین شکفتگی یك هنر کاملا بومی از بزرگترین شکفتگیهای هنری در تاریخ دورودراز مصر است.

دومین اتحادیه‌ی آتنی

پس از برداشتن اواگوراس از سر راه، فارنابازوس آمادگی برای دومین تاخت‌وتاز درمصر را آغاز نمود. گام نخست این بود که ایفیکراتس آتنی‌را برای رهبری سربازان مزدور یونانی اجیر کرد (۳۷۹). این به سود آتن بود، و آتن نیز با دقت تمام جزء به جزءِ «صلح شاه» را رعایت کرده بود، حتی وقتی کـه رعایت آن بر خلاف روح ومنش آن بود؛ برای نمونه، طبق پیمانی که در۳۸۳ با خیوس بسته بود، آتن بویژه رسمیت قراری راکه شاه، آتنیها، لاکدمونیها، و هلنیهای دیگر بـه آن سوگند خورده بودند به یاد آورد.[۲۰]

وقتی که سال بعدآتن دومین اتحادیه‌ی آتنی را سازمان داد (۳۷۸)، بخصوص پذیرفتن اتباع شاه‌را به عضویت اتحادیه رد کرد و کنار گذاشت. از آنجاکـه هدف این هم پیمانی جنگی در وهله‌ی نخست سپارت بود، فشار روی «آزادی» و «خود-مختاری» گذاشته شده بود. از گناهانی که خاطره‌ی امپراتوری پیشین آتنی‌را زنده و نادلپذیر ساخته بود با دقت پرهیزشده بود. عضوهای اتحادیه، که درآن دم تبس‌را نیز به شمار آوردند، همه هم‌پیمانهای کامل بودند و هرگز زیردست به‌شمار نمی‌آمدند.

17 - W. Spicgelberg, *AZ*, LXV (1930), 102 ff.

18 - F. W. von Bissing, *Denkmäler*, Pl. 74.

19 - Cf. Margaret Murray, *Ancient Egypt*, XIII (1928), 105 ff.; H. Shäfer, *Von aegyptische Kunst* (2d ed., 1922).

20 - Dittenberger, *Sylloge inscriptionum Graecarum* (3d ed., 1915), No. 142.

واژه‌ی « باج » هرگز به‌کار نرفت ؛ همه « سهمی » میپرداختند که زیاد هم نبود و در دست خود آن‌را نگاه میداشتند . تصمیم در کارهای اتحادیه در « شورای مشترك هم پیمانان » گرفته میشد که آتن در آن رای نداشت . دولتی کـه رسماً « رهبر » این اتحادیه بود قول جدی داد کـه دیگر برای آتنیهای بی‌چیز نیازمند زمینهای کوچ نشین نخواهد بود ، و دیگر « ناظرها »ی آتنی و پادگانها گماشته نخواهند شد ، و دادخواهی قضائی به «رهبر» کنار گذاشته شد ؛ هر کوششی برای تغییر این اساسنامه درجهت مخالف ، باتهدید به مرگ ، منع گردید .

با این همه این اتحادیه‌ی نو از پرداختگی بسیار دور بود . آتن هنوز قدرت اجرائی‌را ، با همه‌ی اختیارهایی که چنین قدرتی در بردارد، در دست داشت .«شورای مشترك هم پیمانان » در آتن انجمن میکرد و بنا براین نسبت به فشارهای محلی نفوذ پذیر بود . هر رای که در «شورای مشترك» گرفته میشد بایستی درانجمن نمایندگان آتن نیز گرفته شود . از همه بدتر ، هـر دولتی ، صرف نظر از ثروت و جمعیتش ، فقط یك رای داشت ، وهمچنان کـه به شمار عضوها افزوده میشد ، برای آتن با سمت اجرائی کـه داشت آسانتر و آسانتر میشد کـه بوسیله‌ی اختیارداری بردولتهای کوچکتر که شمار آنها سرانجام بیشتر میشد شورای مشترك را زیر نفوذ و فرمانرو خود درآورد .[۲۱]

ازهم پاشیدگی در آسیا

با این وضع پیدا بود که آتن آرام آرام به حقوق فرمانروائی عضوهایی که در این هم‌پیمانی میماندند تجاوز خواهدکرد . همچنین پیدا بود که این اتحادیه‌ی‌نو سرانجام از سرمشق اتحادیـه‌ی کهنه‌ی دلوس پیروی خواهد نمود و با پارس دشمن خواهد شد . ولی تا چندی آتن روابط نیك را با شاه بزرگ نگاه داشت ، در حالی که کار ازهم پاشیدگی آشکارا درآسیا ادامه داشت . هنگامی کـه بوتیراس جانشین دوئدالسوس شد و سپس او جای خودرا به باس داد (۳۷۷ ـ ۳۲۷) بیتینیه استقلال خودرا نگاه داشت . هکاتومنوس ازهر حیث مگر به نام شاه کاریه بود و مقام خودرا

21 - *IG*, Vo. II, No. 17 (43); Dittenberger, *Syl. 3*, No. 47; Diod. xv. 28. 3; F. H. Marshall, *The Second Athenian Confederacy* (1905).

بی‌چون وچرا به بزرگترین پسرش ماوسولوس واگذاشت (۳۷۷ ـ ۳۵۳). [۲۲]

در تلمسوس، ارتومپارا (ارتمبارس) مادی با سر اتنا یا هراکلس سکه میزد یا چهره‌ی خودرا با ریش پارسی، تارك، و سرپوش جایگزین او میکرد. مخالف او شاه خاندانی لیمیرا بود، که تمایلات یونانی او از نام آتنی‌اش پارکلا یا پریکلس، و از سکه‌هایش که روی آنها شیر و «سه پا»، هرمس، اپولون پرتودار، یا پان با شاخهای بز است پیداست؛ درجنگی با تلمسوسیها، او آنهارا در شهرشان حبس کرد وناچار ساخت که گردن بنهند. [۲۳]

در نوشته‌های لیکی میتوانیم هر دو طرف داستان را بخوانیم. در پینارا یك قبر جدای پرکار است که داپسمما ساخته، و او فرمانده سپاه لیکیها با ارتمبارس بود، هرچند قبر پدرش پادراما درکسانتوس است. در لیمیرا یك قبر دو اشکوبه‌ی صخره‌ای تابورسساله، از فرزندان ززایا، هست که درآن پسرخوانده‌ی خود لوسانترا (لیساندر) و خنتبورا، یکی از سرکردگان پریکلس را به خاك سپرده است. در یك صخره در آن نزدیکی ده سرباز دارند میجنگند؛ زیر آن نوشته‌ای ست که میگوید تابورسساله این نقش را ساخت هنگامی که، با پریکلس، ارتمبارس و سپاهیانش را شکست داد. سه مرد دیگر، که نامهای آنها با هجای عجیب لیکی دیده میشود، ادعا میکنند که آنها نیز از سرکردگان پریکلس هستند، و پیکر چهارمین وزیر بزرگ اوست. پریکلس، از این گذشته، خاریمنس میلتوسی سرکرده‌ی سربازان مزدور را هنگامی که به فاسیلیس میگریخت گرفتار ساخت و نه تنها او را شکست داد بلکه ظاهرا شهر او را نیز گرفت. بازیهای پروکلی در تلمسوس جشن پیروزیهای او بود. [۲۴]

تاخت‌وتاز دوم در مصر

اردشیر صلح دیگری را در ۳۷٤ به یونانیها تحمیل کرد. دیونیسیوس کهتر

22 - Memnon xx. 1-2; Isocr. *Panegyr.* 161-62.

23- *TAM*, Vol. I, No. 29; Babelon, *op. cit.*, pp. 285 ff., 329 ff.; Theopomp., Frag. 103. 17 (J).

24- *TAM*, Vol. I, Nos. 11, 48 - 49, 103-4, 67, 83, 132 ff.; *CIG*, Vol. III, No. 4198; Polyaen. v. 42.

سیراکوزی با او پیمانی بست.[۲۵] پس از تسلیم‌اش، اواگوراس آرام ماند، ولی، در ۳۷۴، او و پسرش پنیتاگوراس بدست یك خواجه‌سرا کشته شدند. اگر چه پسر دیگرش، نیکوکلس، پس از او تخت شاهی‌را نگاه داشت، ولی نه فقط فرمانرو او ناسازمند و خزانه‌اش تهی بود بلکه بایستی با روگردانی اردشیر نیز زورآزمائی کند. با این‌همه، اومیتوانست شمار بسیاری از سکه‌هایش را، که با آتنا و افرودیته زیب یافته بود ــ بیست قنطار، بعدها گفته شد ــ به ایسوکراتس بپردازد که ستایشنامه‌ای برای پدرش بسازد.[۲۶]

از ۳۷۹، فارنابازوس به گردآوری سربازان مزدور برای لشکرکشی به مصر سرگرم بود. برای پرداخت مزدآنها، او مکرر سکه زد؛ این سکه‌ها را هنرمندان یونانی میساختند که بسا تقلیدی از نوعهای سکه‌های نامبردار سیسیلی بود که در این تقلید تا اندازه‌ای کامیاب بودند؛ ولی نوشته‌های آرامی «فارنابازو،» «کیلیك،» «هیلیك،» و «بعل‌طرز» چنان بد کنده شده که به دشواری میتوان دریافت که غرض از آنها «فارنابازوس،» «کیلیکیه،» و «خداوند طرسوس» است. این بغ به صورتی بازنموده شده که سرمشق آینده شد: نیم برهنه، نشسته روی تخت بی‌پشت با پایه‌هایی که کنده‌کاری پرکار دارد، وچوبدستی‌ای دارد که سرآن یك سه‌شاخه یا عقاب است. گاهی کنده‌گر یونانی بمناسبت ارئوسا، پری سیراکوز، را جایگزین خداوند طرسوس‌میکند. به دلیل بهتری، سریك جنگجو با کلاه‌خود خوچدار از سربازان مزدور یونانی حکایت میکند که مزد آنها بایستی با این سکه‌ها پرداخت میشد. محل سکه‌هایی که درناگیدوس زده میشد از نام این شهر که به یونانی روی آنها کنده شده و از افرودیته‌ی محلی پیدا ست؛ افرودیته، بلندمو و سراپا پوشیده، برتختی نشسته است که با شیر بالدار با سر انسانی آرایش یافته و نیلوفری را بومیکند، در حالی که بشقاب کوچکی را پیش آورده است؛ پشت آن نزدیك

25- Isocr. *Plat.* 5,10, 14, 17; *De permut.* 110; cf. Xen. *Hell.* vi. 2. 1; Philochor., in Didym. *Halon.* 64; Ephor., Frag. 211 (J); Diod. xv. 38. 1-2; Nepos *Timoth.* 2; Plut. *Artox.* 22.

26- Isocr. *Evagoras* 71; *Nicocles* 31,34; Theopomp., Frag. 103.12 (J); Aristot. *Polit.* v. 8. 10; Diod. xv. 47. 7-8; Plut. *Vit. Isocr.* 838 A; Aelian. *Var. hist.* vii. 2; Babelon, *op. cit.*, pp. 711 ff.

سر یونانی یك نوشته‌ی آرامی دارد.[۲۷]

رساندن خواربار دشواری داشت. مردان در اردوگاه میمردند ـ ایسیوس از یك سرباز مزدور آتنی یاد میکند که جان خودرا در اکه از دست داد. ایفیکراتس ناچار شد دو خیانتکار را از میان سرکردگان به جای خود بنشاند. رفتار فنیقیهـ دوستانه نبود. ولی سرانجـام تا تابستان ۳۷۳ فارنابـازوس سیصد کشتی سه‌ردیفی دوازده هزار یونانی، و نیروی بزرگی از شرقیها گرد آورده بود.

نیروهای زمینی دریافتند که هفت دررو نیل بسته شده و با دژهایی کـه گرد آنهارا خندق گرفته نگهبانی‌میشوند. چون نیروی دریائی نتوانست راه‌را از باریکه‌ی سوئز به دهانه‌ی پلوسی نیل بازکند، سه هزار پیاده‌را در دهانه‌ی مندسی به‌خشکی فرود آورد و دژ آنجارا گرفت. ایفیکراتس از اسیران آگاهی یافت کـه پادگان ممفیس بسیار ناچیز بود و فشار آورد که کشتیها راه خود را در نیل بسوی بالا بازکنند و پیش از آن‌که بومیها بتوانند سپاهیان خودرا تمرکز دهند به جان پایتخت بیفتند. چنین کاری برای فارنابازوس سالخورده خطرناك مینمود، و او برآن شد که منتظر رسیدن تمام سپاه بسیار بزرگ خود بشود. ایفیکراتس در برابر پیشنهادکرد که با شمار سپاهیانی که حاضر بودند به رهبری‌خودش تاخت‌آورد، ولی اکنون فارنابازوس به نیت نیك او بدگمان شده بود و بار دیگر از آن سر باز زد.

در اثر این دیرکرد، مصریان دلیری خود را بـاز یافتند. پادگان ممفیس به اندازه‌ی کافی شد، و تاخت و تازگران با حمله‌های پی‌درپی پریشان شدند و تلفـات سنگین دادند. تابستان رسید، و با آن آب نیل بـالا آمد و زمینها را فراگرفت؛ فارنابازوس دیدکه در برابر آبی که بالا می‌آمد نمیتوانست ایستادگی کند و به آسیا گوشه گرفت. هریك از فرماندهان دیگری را برای این درهم شکستگی سرزنش میکرد؛ با بیاد آوردن زندانی شدن کونون، ایفیکراتس به ناخدای یك کشتی رشوه داد که اورا شبانه از اردوگاه بدر ببرد، و تا نوامبر به آتن باز گشته بود.[۲۸]

27 - Babelon, *op. cit.*, pp. 390 ff.

28 - Isaeus *Nicostrat.* 7; Polyb. xxxviii. 6. 2; Diod. xv. 29. 1 ff.; 38. 1; 41 ff.; Trog. x; Nepos *Iphicrat.* 2. 4; Plut. *Artox.* 24. 1; Polyaen. iii. 9, 25, 38, 56, 59, 63.

نختنبف پیروزی خودرا به بغ شهرستان عربستان ، سوپد ، شاهباز شرق ، که منتو و فنخو (نامهای باستانی برای آسیائیها)را می‌اوژند، نسبت میداد. در پرستشگاه سوپد شاه یك کعبه‌ی بسیار عالی از سنگ سیاه گذاشت که شرح مصری این جنگ روی آن نوشته شده است. طبعاً ، جزئیات آن تاریك است، ولی در این نوشته میخوانیم که نختنبف آمد و اپوپیس غول‌را کشت؛ بغان و بغبانوان در پزشگاه‌او شادی میکنند زیرا او دشمن را با بالهایش به زنجیر افکنده . سرزمین شرق شادی میکند زیرا او دشمنانش را کشته است . او بغ نیکو ست ، بسیار پردل ، که دشمن را پس میراند ؛ اوست خردمند وهشیار ، که برای مصر برضد شورشگران شهرستانها میجنگد ، که آسیائی را زیرپا لگد مال میکند . بربریها زیر پاهایش انداخته میشوند ، ودستش میان سرکردگان هاونبو (واژه‌ای که زمانی برای مردان ترسناك دریا به‌کار میرفت ولی اکنون به چشم پستی به هم پیمانهـای پیشینشان یونانیها گفته میشد !) بس توانا ست. [۲۹]

یك « صلح‌شاه » دیگر

فارنابازوس جائی را که پس از فرار ایفیکراتس خالی مانده بود به یك سرباز پیشه‌ای جوانتر ، تیموتئوس پسر کونون ، پیشنهاد کرد . چون فرماندهی سپاههای آتنی بتازگی از دست او بیرون آمده و به ایفیکراتس باز گشته سپرده شده بود ، تیموتئوس با خوشحالی پیشنهاد را پذیرفت و در ظرف شش ماه بسوی شرق به راه افتاد (ماه مه ، ۳۷۲) . آنجا تا ۳۶۷ ماند ، ولی هیچ اشاره‌ای به کشوری بخصوصی نداریم. [۳۰]

اردشیر یك «صلح شاه » دیگری در ۳۷۱ به یونانیهای اروپا تحمیل نمود ؛ سالها بعد ، دموستنس توانست به این که شاه وهمه‌ی یونانیها به رسمیت شناخته بودند که خرسونسه‌ی ترا کیه و امفیپولیس از آن آتن است استناد کند . این بار تبس بود

29 - E. Naville, *The Shrine of Saft el Henneh and the Land of Goshen* (1887), pp. 6 ff.

30 - [Demosthen.] *Timoth.* 25 ff., 60; Diod. xv. 47. 3; Nepos *Timoth.* 4. 2 ff.; *Chabr.* 12. 3-4; Athen. xii. 532B; cf. Xen. *Hell.* vi. 2. 13.

که از پذیرفتن شرطهای صلح سر باز زد ؛ همان سال اپامینونداس با پیروزی لئوکترا نیروی سپارت را برای همیشه خرد کرد و تبس را به فرمانروائی در یونان اروپا بلند کرد . جاسون فرائی تسالی را متحد کرده وخواب گشودن شاهنشاهی پارس را درسر میپروراند ، که پیشروی «ده هزار» به نظر می آمد آسانی آن را نشان داده است ؛ ولی او درحسابگری خود توانائی« ده هزارکمانگیر » شاه را از نظر دور داشته بود، و پیش‌از پایان ۳۷۰ بدست آدمکشها به قتل رسید . [۳۱]

فارنابازوس در پیری درگذشت، و تیموتئوس به‌آتن باز گشت . به پاداش گرفتن نیوس ، داتامس به‌کارداری لشکرکشی برضد مصر که قرار بود بزودی انجام بگیرد به جانشینی او گماشته گشت . سربازان مزدور تازه‌نفس گردآوری و سکه‌های تازه برای پرداخت مزد آنها زده شد .

تادانمو، که نام‌او به خط آرامی چنین خوانده شده ، و شاید بیش از نام‌آشنای او به یونانی به تلفظ اصلی زبان کاری نزدیکتر باشد، بیشترنوع سربازان فارنابازوس را به‌کار میگرفت ، بویژه سربازان یونانی خوچدار را . بعل‌طرز درون یك دایره‌ی کنگره‌دار یك دژبندی جای داده شده ، با نیلوفری زیر تختش ؛ یك ساقه‌ی گندم و یك خوشه‌ی انگور در دست چپش یادآورنده‌ی رسانـدن خواربار به سپاه است . داتامس روی تختی با پایه‌های زیوردار نشسته ؛ کمان او درپیش است ، درحالی که تیری‌را با دو دستش چسبیده است . برسرش یك تارك نواردار است ؛ تنزیب برتن و شلوار به پادارد ، ولی هر دو بازویش با بازوبند پوشیده است، و، برای آن که بیشتر حفظ شود، اهورمزد بالدار برفراز در پرواز است . صحنه‌ی دیگری در یك پرستشگاه با آسمانه‌ی هموار که تارکی ازیك پایه‌ی نیم گرد بر سر آن است نمایانده شده ؛ در پیش بخوردانی بغ انو ایستاده ، ریشدار و لخت ، که انگشت دوم خود را به نشان فرماندهی استنیده ؛ در پیش‌او داتامس‌نیم برهنه دست خودرا با کف دست رو به چهره، به نشان احترام ، بلند کرده است .

31 – Xen. *Hell.* vi. 3. 12 ff. ; 4. 31 ; 5. 2–3 ; cf. 1. 12; Isocr. *Philip.* 119 - 20; Demosthen. *Philip.* iii. 16 ; Dionys. Halicarnas. *De Lys.* 12 ; Plut. *Ages.* 28.

هنگامی کـه آماده به رفتن بسوی نیل بود ، داتامس ناچار شد به میهن باز گردد که با شورشی دیگری بجنگد. اسپپس بیشه‌های کاتائونیه را بوسیله‌ی دژهای نیرومندی کـه دژنشینان آنها سرزمینهای گرداگرد را تباه میساختند در دست داشت و کاروانهایی را که همراه نگهبانان به جانب دربار میرفتند درراه باز میداشتند. داتامس نیروی کوچکی بر داشت ، بسوی کیلیکیه دریانوردید ، بـا پیشرویهای شبانه روزی از توروس گذشت ، و اسپپس را واداشت که تسلیم شود و بگذارد که اورا به دست میثریداتس پسر شاه بسپارند. [۳۲]

درپی دیداری کـه اوتیکلس سپارتی از شوش کرد ، اردشیر در ۳٦۸ کوشش دیگری نمود که یك صلح همگانی بر یونان تحمیل نماید. برای خریدهای سیاسی ناگزیر ، شهرب اریوبارزانس زیردست خود فیلیسکوس ابیدوسی را به دلفی با پول بسیار گسیل داشت. بمیانجی تیموتئوس بازگشته ، آتن شاروندی خودرا به اریوبارزانس و فیلیسکوس داد ودیونیسیوس سیراکوزی را برای کمکی که به «صلح شاه» کرده بود ستود. همه‌ی دولتهای اروپائی دیگر شرطهای صلح را پذیرفتند ، ولی دیومدس کیزیکوسی در کوشش خود برای رشوه دادن به اپامینونداس شکست خورد ، و بار دیگر تبس ایستادگی نمود. پس از بازگشتش به آسیا ، فیلیسکوس دو هزار سرباز مزدوری را که برای کمك به ـ ازمیان همه‌ی مردم ـ سپارتیهایی که زمانی شکست‌ناپذیر بودند اجیر کرده بود پشت سر باز گذاشت ! استیاناکس میلتوسی ، کـه سه بار در زورآزمائیهای کشتی و مشت زنی در اولیمپیه پیروز شده بود ، دعوت شد که از اریوبارزانس دیدن کند ؛ برای آن که از عهده‌ی یك خودستائی برآید ، او تمام خوراکی را که برای مهمانان در یك مهمانی بزرگ فراهم شده بود خورد. [۳۳]

برای اعتراض به کنش اریـوبارزانس ، فرستادگان تبسی در ۳٦۷ به

32 - Babelon, *op. cit.*, pp. 405 ff.; Nepos *Datam.* 3. 5: 4 ff.; Polyaen. vii. 21. 2, 5.

33 - *IG*, Vol. II, No. 52 (103); Dittenberger, *Syl. 3*, No. 163; Xen. *Hell.* vii.1. 27,33; Demosthen. *Aristocrat.* 141, 202; Diod. xv. 70. 2; Nepos *Epaminond.* 4; Plut. *Reg. imp. apophtheg.* 193C; Theodorus, in Athen. x. 413 A ff. (*FHG*, IV, 513).

رهبری پلوپیداس به شوش رفتند. فرستادگان دیگری از ارگوس، ارکادیه، و الیس گردآمدند، ولی انتالکیداس (و با او سپارت و هم پیمان کنونی‌اش، آتن) اکنون از چشم افتاده بودند. به اردشیر یادآوری شد که چگونه، با همه یاری که پدرش به آنها داده بود، سپارتیها به برادر شورشی‌اش کمک کرده و در پی آن در آسیا تاخت‌وتاز کرده بودند؛ اینجا یك اشاره‌ی کلی بود که، مانند کورش، اریوبارزانس نیز برای دست خودش بازی میکرد. تبس، بر عکس، همیشه طرفدار پارس بوده و در پلاتیه در واقع به جانبداری از پارسیان جنگیده بود. تیماگوراس، یکی ازفرستادگان آتنی این را تأییدکرد. چون از او پرسیده شدکه چه میخواهد، پلوپیداس گفت که مسنه باید از سپارت مستقل باشد و آتنیها را باید ناچار کرد که ناوهای جنگی خود را به بندرگاههای خود ببرند. اینجا، فرستاده‌ی دیگری فریاد بر آورد: «به زئوس سوگند، ای آتنیها، به نظر می آید که زمان آن رسیده که دوست دیگری بجز شاه برای خود بجویید!» دبیر شاه این را گزارش کرد، و اردشیر افزود: «اگر آتنیها از این درست‌تر چیزی میدانند، نزد شاه بیایند و بنمایند.» مذاکرات با شکست پایان یافت؛ انتالکیداس در بازگشت بسوی میهن در راه خود کشی کرد، و تیماگوراس، که متهم به کرنش به شاه و پذیرفتن چهل قنطار رشوه از شاه شده بود، به مرگ محکوم گشت.[۳۴]

اردشیر در یك اختلاف مرزی به سود الیس بر ضد ارکادیه داوری کرده بود. پس از آن که انتیوخوس فرستاده‌ی ارکادی به «ده هزار» آنها گزارش داده بود که شاه در حقیقت نانوا، آشپز، پیاله‌بر، و باربر بیش از فراوان دارد؛ ولی مردان با کفایت جنگی را هر چه جستجو کرده بود هیچ نیافته بود، از نگرانی ارکادیها کاسته شد؛ ولی در باره‌ی درخت چنار زرین نامبردار، آن حتی سایه برای یك ملخ نداشت.

زمانی که اردشیر سرانجام از آتن برید، حیثیت و نفوذ شاهنشاهی از هر وقت

34 - Xen. *Hell.* vii. 1. 33 ff.; Isocr. *Archidam.* 27; Demosthen. *De fals. leg.* 31, 137, 191; Diod. xv. 81. 3; Nepos *Pelopid.* 4; Plut. *Pelopid.* 30; *Artox.* 22. 3-4; Athen. ii. 48 D—E, 251 B.

پایین‌تر بود. اکنون نوبه‌ی تبس رسیده بود که برای اجرای آخرین «صلح شاه» بکوشد. در انجمنی که برای تصویب آن فرا خوانده شد، نماینده‌ی پارس مهر شاه را نشان داد و تصمیم اردشیر را خواند؛ با وجود فشار تبس، هم پیمانان خود آنها خشنودی خود را با شرطهای پیشین آشکار ساختند و از یاد کردن سوگند تازه سر باز زدند (۳۶۷).[۳۵]

ستراتو، شاه صیدون از ۳۷۰ تا ۳۵۸، فرستادگان آتنی را به بهترین وجهی که میتوانست روانه کرده بود و ده قنطار به آتن داده بود. برای این نیکی، ستراتو با داشتن رسمی عنوان سرفرازی «پروکسنوس» (کاردار امور شاروندان یونانی) پاداش یافت؛ چیزی که مزیت بیشتری برای اتباع او داشت این بود که صیدونیها از پرداختن باجی که از بیگانگان مانده گار گرفته میشد بخشودگی یافتند. عبداشتارت، نامی که ستراتو درمیهن به‌آن شناخته میشد، خودرا یونانی میدانست. او برای شهرت تجمل با نیکوکلس پسر اواگوراس همچشمی میکرد، روسپیان از پلوپونسه و خنیاگران از یونیه می آورد، و بازیهای یونانی بر پا میساخت. یك هیأت فرستادگان روحانی از صور و صیدون تندیسهایی برای اپولون دلوسی آوردند که روی آنها نوشته‌هایی به فنیقی و یونانی بود.

سکه‌های محلی کمتر هلنی شده بودند. پیرامون ۴۷۵ یك شاه ناشناس یك نوع سکه‌ای درآورده بود کــه روی آن یك کشتی پارودار صیدونی با یك یا چهار بادبان و شاه بزرگ پارسی در گردونه دیده میشد. نزدیك به پایان سده‌ی پنجم، شاهان دیگری، که نامهای کوتاه‌شده‌ی فنیقی آنهارا نمی‌توان باز شناخت، بادبانها را ترك گفتند، هر چند دکل آنها بـاز ماند، زیرا کشتیها اکنون بـا پارو رانده میشدند؛ این کشتیها به پایه‌ی دیوارها و برجهای کنگره دار که گرد شهر را گرفته بود بسته میشدند. روی سکه‌های بوداشتارت دیوارها ناپدید شده و کشتیها برفراز موجهای بلند دریا برجسته دیده میشوند. پشت سکه از پی گردونه‌ی شاهانه یك شاه مصری پیاده میرود، که اندکی نیمرخ برگشته و جامه‌ی کوتاه مصری بر تن و

35 - Xen. *Hell.* vii. 1. 38 ff.; 4. 2 ff.; Diod. xv. 76. 3; *IG*, Vol. IV, No. 556.

تاج سفید بلند بر سر دارد؛ در دست چپش یك می‌ریز است، و در دست راستش یك چوبدستی نگاه داشته که نوك آن سر یك حیوان شاخدار با دهان باز است. عبداشتارت درست از همین نوع سکه‌ها پیروی کرده، هر چند بعد ها پیکر شاه مصر پس از آن‌که نختنبف از روی نامهربانی از اسیرشدن سر باز زد از روی سکه‌ها افتاده است! [۳۶]

سرکشی رهبران پارسی

هنگامی که داتامس هنوز سرگرم بسیج کردن سپاهیان برای تاخت تازه‌ای بر ضد نختنبف بود، آگاهی یافت که دشمنانش در شوش برضد او تحریك میکنند. بار دیگر تحریکهای درباری بار یك شورشی دیگر را بر دوش اردشیر بدبخت انداخت. داتامس سپاه را به ماندروکلس ماگنسی سپرد، با شتاب بسوی کاپادوکیه روانه شد، و پافلاگونیه را اشغال کرد.

سستی و ناتوانی پارسی و شورشهای ضد قدرت مرکزی به مردمان بومی فرصتهای خوشایندی داده بود. هنگامی که داتامس لشکری بر ضد پیسیدیهای تاراجگر فرستاد، پسر خود او ارسیدیوس کشته شد. پدر زنش، میثروبارزانس پافلاگونی، به همین پیسیدیها پیوست؛ به این لشکر ناگهان تاخت آورده شد و اردوگاه آن با کشتار بسیار گرفته شد.

به پسر دیگرش، سساموس یا سیسیناس، فرمان داده شد که به سینوپه بر کرانه‌ی نزدیك تاخت آورد. شاروندان سینوپه از پدر او درخواست یاری کردند، و او به‌آنها اطمینان داد که درحقیقت آن چه او به‌آن نیاز داشت فقط چند پیشه‌ور بود. با کمك آنها، او آنگاه کشتیهایی ساخت ولی آنها را برای محاصره‌ی شهر خودشان به‌کار برد. ساکنان شهر زنهای خود را سلاحمندکردند و روی دیوارهای شهر آنها را نمایش دادند تا نشان بدهند که خوب میتوانند از خود دفاع کنند. وقتی که فرمان شاه رسید که ازمحاصره دست بر دارند، داتامس در پیش نامه کرنش

36 - *IG*, Vol. II, No. 86; *CIS*, Vol. II, No. 114; Theopomp., Frag. 114 (J); Aelian. *Var. hist.* vii. 2; Athen. xii. 531 A; Babelon, *op. cit.*, pp. 547 ff., 595 ff.

کرد چنان که گوئی به شخص شاه دارد کرنش میکند و یزش به جا آورد چنان که گوئی نوید خوش یا دهش بزرگی برای او رسیده است. آن دم محاصره بر داشته شد، ولی بزودی شهرب باز گشت، سینوپه را اشغال نمود، و آن را پایتخت خود ساخت. اکنون سکه‌های او پری‌بانوی سینوپه و عقابی که ماهی پوزه دار را دارد میگیرد نشان میدهند. بعداً امیسوس را نیز به دست آورد.

هنگامی که سربازان مزدور داتامس مزد پس‌افتاده‌ی خودرا خواستار شدند، او از یك زیارتگاه بومی ثروتمند نزدیك (شاید کومانای پونتی) دیدن کرد و بر پشت شترها و خرها آوندهایی به ارزش سی قنطار بدر برد. این تاراج به سربازان مزدور نمایش داده شد؛ ولی، شهرب اعلام داشت، این فلز برای سکه زدن باید به امیسوس برده شود. از آنجا که امیسوس بسیار دور و دسترس به‌آن از راههای سخت دشوار بود، او توانست نیروهای سرکش خود را پیش از آن که آگاه شوند که چگونه گمراه شده اند در تمام زمستان آرام نگاه دارد. یکی دیگر از کارهای زیرکانه‌ی او این بود که اجیر کردن پیشه‌وران صنعتگر را در انحصار خصوصی‌خود نگاه میداشت؛ سود فروشندگان اردوبازار نیز ازآن او بود.

سیسیناس به شاه پیوست و نخستین گواهی استوار را به شاه داد که پدرش در واقع به شورش بر خاسته است. به شهرب همکارش اوتوفراداتس فرمان داده شد که شورش را بخواباند. چون داتامس نتوانست بهنگام سپاهیان خود را گرد آورد که بیشه‌هایی را که « دروازه‌های کیلیکی » در آنها بود بگیرد، او موضعی را گرفت که از آنجا میتوانست بی آن که خود را در معرض خطر بگذارد جلو این گذر باریك را به بندد. جنگ و گریز بسیار شد؛ یك بار او توانست با بجا گذاشتن اردوگاهش از رودخانه ای بگذرد و بگریزد. سرانجام، اوتوفراداتس ناچار شد که پیشنهاد یك صلح موقت بکند به شرط آن که فرستادگان نزد شاه گسیل شوند. داتامس به جانب فریجیه گوشه گرفت، ولی پیسیدیها گذرهای میان راه را گرفته بودند، و فقط با وانمود کردن این که عقب نشینی کرده است او توانست این گذرها

را شبانه بگیرد.[۳۷]

اوتوفراداتس ناچار شده بود به داتامس پیشنهاد صلح موقت بکند زیرا با شورش دیگری روبرو شده بود. دربار هم اکنون به اریوبارزانس به سبب کنشوریهای مشکوك او بـا آتن و سپارت هنگام آمادگی برای « صلح شاه » در ۳۶۸، بدگمان شده بود. پسر فارنابازوس از شاهدخت اپامه، ارتابازوس، سرانجام بزرگ شده بود، و اردشیر به اریوبارزانس فرمان داد که شهرستان ارثی داسکیلیوم را به وارث سزاوار بسپارد. اریوبارزانس هم، مانند داتامس، بـه شورش بر خاست (۳۶۷).

از طریق اگسیلاوس، سپارت بـا واسپور مصری تاخوس دوست شده بود. سپارت که این سان برای مخالفت بیشتر با اردشیر آماده شده بود، اگسیلاوس را، اسما به سمت فرستاده ولی درحقیقت همچو رهبر سربازان مزدور، نزد اریوبارزانس گسیل داشت. آتن سی کشتی و هشت هزار سرباز مزدور برای اریوبارزانس به تیموتئوس داد، هرچند دستور صریح داده شد که پیمان با شاه را نشکنند. آنها در یافتند که اوتوفراداتس اریوبارزانس را از قسمت عمده‌ی شهرستانش بیرون رانده و اورا ازخشکی و از دریا در ادرامیتیوم محاصره کرده است. اریوبارزانس به فرمانده پادگانش پتلئون فرمان داد که در جزیره‌ای که در نزدیکی بود وانمود خیانت کند؛ هنگامی کـه ناوگان وفادار در انتظار تسلیم جزیره بود، اریوبارزانس خواربار و سربازان مزدوری را کـه برای دفاع شهر نیاز داشت به درون شهر آورد. آنگـاه اوتوفراداتس ماوسولوس، «شهرب» کاریه (۳۷۷ ـ ۳۵۳) را وا داشت کـه اسوس را ازخشکی محاصره کند، در حالی که کوتیس تراکی همین کار را در سستوس انجـام داد. بـا رسیدن اگسیلاوس، کوتیس و اوتوفراداتس پس کشیدند، در حالی کـه ماوسولوس نه تنها کشتیهای خودرا برد بلکه به‌این سپارتی پول نیز داد. اگسیلاوس لامپاسکوس را دور زد وپس از یك محاصره‌ی دراز، با نخست بریدن رابطه‌ی هم‌-

37 - Aeneas *Tact.* xl. 4-5; [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 24; Diod. xv. 91. 2-3; xxxi. 19. 2; Trog. x; Nepos *Datam.* 4 ff.; Front. *Strat.* i. 4. 5; ii. 7. 9; Polyaen. vii. 21. 1-2, 4 ff.; 27. 1; 28. 2; Babelon, *op. cit.*, p. 415.

پیمانان، فوکیه را گرفت.[۳۸]

زمانی که تیموتئوس دریافت که اریوبارزانس آشکارا به شورش برخاسته، او بسوی ساموس گشت، و پس از یك محاصره‌ی ده ماهه که بیشتر سال را گرفت، آنجا را از دست کیپروتمیس، فرمانده پادگان کـه شهرب تیگرانس فرستاده بود، آزاد ساخت؛ و آنجا آتن کوچ‌نشینی بنیادگذاشت. تیموتئوس برای خدمت کوچکی که به اریوبارزانس کرده بود با دهش سستوس و کریثوته برای آتن پاداش یافت، ولی اگسیلاوس مزد خودرا با پول نقد دریافت کرد. درهمین هنگام ارتابازوس بوسیله‌ی سربازان مزدوری که منتور و ممنون رودسی (که خواهرش را او به همسری گرفته بود) رهبری میکردند ترو آد را در دست داشت. مردم کاریه فرستادگانی برای گلایه از دست ماوسولوس به دربار گسیل داشتند، ولی شاه، که هنوز به وفاداری «شهرب» خود اطمینان داشت، تهمت زنندگان را به کیفر رسانید (۳٦٦).[۳۹]

هراکلیه، کـه از یك جمعیت شش هزار نفری کـه دارای حقوق شاروندی بودند و از یك نیروی دریائی که چهل کشتی داشت به خود می بالید، داشت همچو مهمترین شهر یونانی بر کرانه‌ی دریای سیاه برجسته و سرشناس میشد. ده‌نشینان و روستائیان نژاد بومی حقوق شاروندی نداشتند، و بنابراین میان توانگر و تنگدست اختلاف بود. در زمـان آشوبهایی کـه از این وضع برخاست، میثریداتس، پسر اریوبارزانس، هراکلیه را اشغـال نمود، و از روش عادی پارسی کـه پشتیبانی از دموکراسی بود در اینجا پیروی کرد (۳٦٤). مهستان این شهر از تیموتئوس و سپس از اپامینونداس درخواست یاری برضد عامیان شهر نمود.

درخواستهای آنها بی پاسخ ماند، و در ناامیدی مهستان کلئارخوس را، که شاروندی تبعیدی بود که دسته‌ای از سربازان مزدور را گرد خود جمع کرده بود، فرا خواند. نخست، او وانمود کرد که همچو فرمانده پادگان میثریداتس فرمانروائی

38 - Xen. *Ages.* ii. 26-27; Demosthen. *Rhod.* 9; Diod. xv. 90. 3; Nepos *Ages.* 6; Trog. x; Polyaen. ii. 1. 16,26; vii. 21. 6; 26.

39 - Dittenberger, *Syl. 3,* Nos. 167 ff.; Isocr. *De permut.* 108, 111-12; Demosthen. *Rhod.* 9; *Aristocrat.* 154, 157; Hermippus [Demosthen.] *Halon.* 29; Demosthen. *De fals. leg.* 137, 253; Aeschin. i. 53; [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 23; Diod. xv. 90. 3; Nepos *Timoth.* 1. 2-3; *Ages.* 7. 2; Trog. x; Polyaen. iii. 10. 5, 9-10.

میکنند ، ولی هنگامی که پارسیان رسیدند ، و انتظار داشتند که شهر به دست آنها داده شود ، کلئارخوس زندانی گشت و ناچار شد برای رهائی خود پول هنگفتی بپردازد. آنگاه کلئارخوس اعلام کرد که او ست که پشتیبان حقیقی دموکراسی ست ؛ در واقع او همچو مستبدی فرمانروائی میکرد (۳۶۳ - ۳۵۲). شصت تن از اعضای مهستان زیر شکنجه مردند ، به بردگان شاروندی داده شد ، و زنان خانوادههای بزرگ ناچار شدند آنها را بـه همسری بپذیرند. نوشته شده است کـه بسیاری از شاروندان را با زهر بیش زهرخور کردند ، و بازماندهی آنها سداب را همچو پا زهر به کار بردند.

تیئیوم و کیپروس ناچار شدند که او را همچو فرمانروای مستبد بشناسند ، در حالی که بیشتر پافلاگونیه فرمانروائی اورا پذیرفتند. روشی را که او نسبت به دربار پارسی پیش گرفته بود درست بود ، و هم اردشیر دوم و هم اردشیر سوم فرستادگان اورا می پذیرفتند. کلئارخوس کتابخانهای بنیاد گذاشت و از ادبیات پشتیبانی و سرپرستی میکرد ، چون او شاگرد افلاطون و ایسوکراتس بود ، و ایسوکراتس بـا پسر او تیموتئوس نامه نویسی داشت. ولی بـا این همه وانمود به فرهنگ دوستی ، فرمانروائی کلئارخوس وحشیانه بود. زیر نفوذ این فکر شرقی که شاه خدا ست ، او خود را پسر زئوس خواند و پسر خود را «تندر برق» نام گذاشت. کلئارخوس خود نشان زمان و آیندهی پرشرّی بود ؛ او نخستین کس از گروه سودجویانی بود کـه از دشواریهای روزافزون اقتصادی (کـه به نوبهی خود ناخرسندی اجتماعی فراهم میکرد) بهره گیری نمودند که خود را فرمانروایان مستبد شهرها بسازند.[۴۰]

شورش شهربها یکی پس از دیگری در آسیای کهین یك تهدید جدی بـه یگانه ماندن شاهنشاهی و حتی در امن بودن خود شهریار بود. با افزوده شدن ارونداس بهدستهی شورشیان ، که او هم از پایین آمدن مقامش از شهربی ارمنستان به شهربی کوچکتر میسیه ناخرسند بود ، وضع بسیار خطرناك شد (۳۵۳). چون او به سرکردگی شهربهای هم پیمان پذیرفتـه شد ، ستاترهای زر سکه زد (که

40 - Isocr. *Epist.* vii. 12; Theopomp., Frags. 28, 181 (J); Polyb. xxxviii. 6. 2; Diod. xv. 81. 4-5; Memnon i; xx. 1; Plut. *Alex. fort.* 338 B; Polyaen. ii. 30.

این حقی بود کـه تنها از آن پادشاه قانونی بود) و این سان در برابر فـرمانروائی اردشیر به چالش پرداخت . روی سکه‌های لامپسا کوس پگاسوس ، اتنا ، یـا زئوس نموده شده ؛ روی سکه‌های کیستنس میسیه سوار تازنده کشیده شده ؛ روی سکه‌های کولوفون چنگ و واژه‌ی یونانی « شاه » ! روی سکه‌هایی که در کلازومنی زده ، او بیریا از پشتیبانی سربازان مزدور قدردانی کرده ، چون روی آنها سرباز پیاده‌ی سنگین‌سلاح یونانی ست ، با سپری کـه او را می پاید ، یك زانو را خم کرده ، و نیزه‌ی خودرا آسوده نگاه داشته که حمله‌ی دشمن را بگیرد چنان کـه خابریاس به سربازانش آموخته بود . با کمك آنها او پرگاموم را گرفت .

ماسولوس نیز در میان شهربهای شورشی بود . چون شاه بزرگ به او فرمان داد که باج خود را بفرستد ، او این فرصت را فقط برای گردآوری پول بیشتری به کار برد . او به چند تن از اتباع خود که بیشتر به او نزدیك و طرف توجه بودند ــ توانگرترین آنها ــ محرمانه گفت که توانائی پرداخت ندارد ، و به آنها پیشنهاد کرد که آنها بیش از آن چه درواقع انتظار داشتند بپردازند وعده بدهند و این سان ، با بهره گیری از تمایلات بشری برای همچشمی ، دیگران برانگیخته شدند که بیش از آن چه در نظر داشتند پیشکش کنند .

میلاسا یك شهر بی‌دیوار بود . یك روز ماوسولوس مردم شهر را فرا خواند و به آنها فرا گفت که شاه بزرگ دارد بر ضد او پیش می‌آید ؛ آنها اگر میخواهند که دارائی شان از تاراج رهائی یابد باید به او پول بدهند کـه دیواری بکشد . به محض آن که پول امن و امان در خزانه‌ی او جای گرفت ، به آنها آگاهی داده شد که بغ شهر ساختن دیوار را درآن دم اجازه نمیدهد . ماوسولوس داشت برای دست خودش بازی میکرد ؛ شهربهـای شورشی نمیتوانستند انتظار کمك حقیقی از او داشته باشند .

پیدا شدن رهبر آنها اورانداس در سوریه (۳۶۲) با یك شورش بومی روبرو شد ، و لیکیها ، پیسیدیها ، پامفیلیها ، و کیلیکیها از سرمشق آنها پیروی نمودند . اوتوفراداتس خود را نا گزیر یافت که به شورشیان به پیوندد ، و ارتابازوس زندانی

شد. مصر استقلال خود را نگاه داشت، حتی با آن که شاه مصر ـ روی سکه‌های فنیقی ! ـ با فروتنی پیاده دنبال گردونه‌ی شاه بزرگ میرود. اردشیر نیمی از درآمد خود را از دست داده بود. گام بعد بهم پیوستن سپاههـای نختنبف و اروانداس، و تاخت‌وتاز مشترك آنها در بین‌النهرین، وسپس پیشروی بسوی شوش برای یکسره‌ـساختن کار بود. [۴۱]

نزدیك به‌آغاز پادشاهی‌اش، اردشیر بزرگترین پیروزی سیاسی را برای پارس به دست آورده بود. او چندین بار «صلح شاه» را بر یونان اروپا، کـه دیگر به حقوق او نسبت به شهرهای یونانی آسیا چالش نمیکرد، تحمیل نموده بود. یك چاریك سده پس از آن، تخت و خود جـان او در خطر افتاده بود. شاهنشاهی هخامنشی به نظر می آمد کـه به سبب نبودن همسرشتی درونی نزدیك بود از هم بپاشد.

41 - W. Dittenberger, *Orientis Graeci inscriptiones selectae* (1905), No. 264; Hermippus [Demosthen.] *Halon.* 31; [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 13-14; Diod. xv. 90. 3; 91. 1; Trog. x; Polyaen. vii. 14. 2-3.

فصل بیست و نهم

بازیافت کوتاه

درهم شکستن تهدید از مصر

شاهنشاهی پارسی به نظر می آمد که بزودی از هم خواهد پاشید و اجزای آن از هم جدا خواهند شد. این کـه شاهنشاهی از یك دوره‌ی کوتاه باز گشت به یگانگی برخوردار گشت کار پادشاه سست و سالخورده‌ی آن نبود بلکه نتیجه‌ی یك سلسله پیش آمدهای بکلی نامنتظر بود.

نخست مرگ نختنبف پیش آمد (۳۶۰)، که در ممفیس در تابوتی از سنگ دانه‌دانه‌ی سبز به خاك سپرده شد، که یکی از زیباترین کارهای هنری ست که در زمان این خـاندان ساخته شده است.[1] در پی مرگ او، پسرش دجدهور به تخت نشست (۳۶۱ - ۳۵۹)، که یونانیها اورا به نام تاخوس یـا تائوس می شناختند. این که او هم‌اکنون رابطه‌ی دوستانه هم با آتنیها وهم با سپارتیها داشت یك عامل مهمی در وضع دگرگون شونده به شمار میرفت.[2]

در همین هنگام، در تابستان ۳۶۲، سپارت دچار یك شکست خرد کننده‌ای در مانتینئه بدست تبس طرفدار پارس شده بود. فرستادگان تازه‌ای از جانب شاه یك

1 - G. Daressy, *Receuil de travaux*, X (1888), 142; *Annales du Service*, IV (1903), 105 ff.

2 - Plut. *Ages.* 37.

صلح عمومی دیگری را ترتیب دادند؛[3] سپارت جای معمول خود را همچو اعتراض‌کننده گرفت، ولی آتن بیزار را شاه با برسمیت شناختن حقوق آن بر امفیپولیس رشوه داد.[4] اگسیلاوس که آرزو داشت یك تاخت دیگری را به پارسیان رهبری کند، نزدیك به پایان سال ۳۶۰ در دلتا پیدا شد و اعلام داشت که آماده است به دوست خود تاخوس یاری دهد.

خابریاس یك سال سرکردگی خود را در آتن به انجام رسانیده بود؛ بدبختانه، چنان که از نتیجه‌اش آشکار شد، او به محیط کنشوری پیشین‌اش فرا خوانده شد. «صلح شاه» تازه با مزیتهایی که داشت آتن را بسنده خرسند نساخته بود که از روانه شدن او جلوگیری کند، و خابریاس توانست ده هزار سرباز مزدور دیگر گرد آورد. تاخوس هم یك نیروی بزرگ بومی و ناوگانی از یکصد وبیست کشتی سه‌ردیفی فراهم کرد. رئومیثرس، نماینده‌ی شهربهای ناوفادار، پنجاه کشتی دیگر، بایك دهش پانصد قنطار به آن افزود.[5]

این یك نیروی خیره‌کننده‌ای بود که در بهار ۳۵۹ گرد هم آمد، ولی در آن عنصرهای سستی بود که نمیشد آنها را نادیده گرفت. از نخستین تماسها میان بومیها وسربازهای مزدور در زمان خاندان سایته، میان آنها پیوسته زدوخورد بود. خندستان‌نویسان همزمان نشان میدهند چگونه یونانیها مصریها را به چشم خواری مینگریستند. مثلا، اوبولوس در دهان قهرمان خود میگذارد که به زئوس مندس سوگند یاد کند ـ که مست است! کراتینوس کوچکتر اگیپتیادها (مصری‌مآبها)، سوخارها، و پامیلها را دست می‌اندازد و مسخره میکند. تیموکلس در «مصریان» خود با چشم خواری و مسخرگی می پرسد: «چه کمکی یك ایبیس (مرغ نوك‌

۳ ـ دیودوروس، دفتر ۱۵، ۹۰ : ۳. اشاره ای که در آن به تاخوس شده تاریخ صلح را سال ۳۶۰ نشان میدهد. نیز نگاه کنید به J. A. O. Larsen, *Classical Philology*, XXXIV (1939), 377.

4 - Demosthen. *De fals. leg.* 137, 253; Hegesippus [Demosthen.] *Halon* 29.

5 - Xen. *Ages.* ii. 28-29; *Cyrop.* viii. 8. 4; Theopomp., Frags. 106 ff., 263 (J); Diod. xv. 91. 1; 92. 2; Nepos *Ages.* 8; *Chabr.* 2. 1. 3; Plut. *Ages.* 36. 3; 37; Paus. iii. 10. 2; Athen. ix. 384 A; xv. 676 D; xiv. 616 D-E.

دراز پادراز) یا یك سگ میتواند بدهد ؟ اگر کسانی که برضد آنها گناه میکنند بیدرنگ به کیفر نرسند ، کی ست که از آدریان یك گربه اوژنیده شود ؟ » اناکساندریدس به بومیها میگوید : «من نمیتوانم بار هم‌پیمانی با شما را ببرم ؛ رسم و روشهای ما بکلی با هم فرق دارد . شما گاو را می پرستید ؛ من آن را برای بغها قربانی میکنم . نزد شما ، مارماهی ایزدی ست ؛ نزد ما خوراك بسیار خوبی ست . شما گوشت خوك نمیخورید ؛ من آن‌را دوست دارم . شما ماده سگ را می‌پرستید ؛ من او را میزنم اگر خوراك خوب مرا بخورد . پریستاران ما تنشان درست است ؛ شما آنها را اخته میکنید . اگر شما گربه‌ای را در رنج به بینید ، لابه میکنید ؛ من خوشم می‌آید او را بکشم و پوستش را بکنم . موش صحرا نزد شما توانا ست ، نزد من نیست ! » چنین پست شمردن دین بومی که به این آشکاری بیان شده باشد فقط می توانست آنها را آزرده سازد وخشمشان را برانگیزد . [6]

بدتر از همه ، سربازان مزدور یونانی همه مزد خود را بـه پول نقد خواستار بودند . مصر از زمانی که پادشاهان خاندان سایته سربازان مزدور یونانی و کاری را اجیر کرده بودند پیشرفت اندکی در جهت اقتصادی کـه بر بنیاد پول باشد نموده بود . از آن زمان ، کارگزاری پارسی پیوسته فلزهای گرانبها را از مصر بیرون کشیده بود ، و این کار از هرگونه نیروی پیشرفتی کـه این جنبش ممکن بود داشته باشد جلوگیری نموده بود .

خابریاس زیرك ولی بی‌بندوبار با یك نقشه‌ی تازه‌ای آماده بود . به راهنمائی او ، تاخوس به پریستاران آگاهی داد که بیشتر آنها باید از کار خود برکنار شوند ، زیرا هزینه‌ی جنگ بستن برخی از پرستشگاهها را ناگزیر میساخت . طبعاً ، هر پرستشگاهی رشوه‌ای داد که باز بماند . پس‌ازگردآوردن پول بسیار از هرپرستشگاه ، تاخوس فرمانهای تازه‌ای بیرون داد : هر پرستشگاهی اجازه داشت کـه ده‌یك درآمدهای خود را داوطلبانه نگاه دارد ، و نه‌دهم بازمانده وام اجباری بود که باید بپردازد کـه دولت قول میداد در پایان جنگ پس بدهد . تاخوس نیز به باجهای

6 - Eubulus, Frag. 126 (Kock); Cratinus, Frag. 2 (Kock); Timocles, Frag. 1 (Kock); Alexandrides, Frag. 39 (Kock).

پیشین مالیات سرانه و خانه و پرداخت یك اوبول را ازطرف هم فروشنده و هم خریدار روی هر ارتبه‌ی غلات افزود. ده یك روی واردات از راه دریا و روی دستکارها و صنعتهای عمومی، که پدرش به نیث شهر سائیس بخشیده بود، به خزانه ی شاه واگذار شد.

تمام زر وسیمی که در دارائی مردم بود خواسته شد. از این فلزهای گرانبها سکه‌هایی برای پرداخت به سربازان مزدور زده شد؛ یك داریك زر که نام تائو را به نویسه‌های یونانی و اتنای کلاه خود دار را با جغدش دارد باز مانده است. آنهایی که بدون فکر اندوخته‌های خود را تسلیم کردند «سفارش» آنها به پادشاهانی شدکه فرض میشد این وامها را از باجهای محلی پس‌خواهند داد. یك طرح درخشان دیگر خابریاس گزیدن ملوانان وجاشوان برای یکصد وبیست کشتی بود درصورتی که فقط برای شصت کشتی نیاز بود. به ملوانان شصت کشتی دیگر فرمان داده شد که خواربار دوماهه‌ی کارکنان شصت کشتی اول را فراهم کنند؛ اگر نکنند، آنها دیگر ازخدمت کنشورمعاف نخواهند شد. حتی پیش ازکشورگشائی مقدونی به بومیها از پیش چشانیده شد که کارگزاری امر مالی دولت اگر در دست گروهی از یونانیهای جوان وزیرك باشد چه اهمیت و اثری خواهد داشت.[7]

تاخوس اعلام همگانی نمود که اونوریس سبنیتوس او را به تخت پادشاهی فرا خوانده. ولی مصر از پولی که گرد آورده شد، حتی از طریق ساختمانهای او، بهره‌ای نبرد. پدرش چند صحنه بـه پرستشگاه خونسو در کارناك افـزوده بود، و تاخوس ادعا داشت کـه زیورگری آنرا او انجام داده؛ از کارهای ساختمانی او، از تندیسهای او، و از نقشهای برجسته‌ی او در جیزه، دریاچه‌ی منزله، اتریبیس، و مطریه جاپاهایی دیده میشود.[8] ولی این جبران کمی در برابر آن «اصلاحات» بود، کـه پریستاران، دادوستدگران، و مردمان عادی همه را روگردان و بیزار

7 - [Aristot.] *Oeconom* ii. 2. 25, 37; Polyaen. iii. 11. 5; cf. W. Schur, *Klio*, XX (1926), 281 ff.

8 - U. Bouriant, *RT*, XI (1889), 153 ff.; G. Daressy, *RT*, XVI (1894), 127; *AS*, XVII (1917), 42; C. C. Edgar, *AS*, XIII (1913), 277; W. Spiegelberg, *AZ*, LXV (1930), 102 ff.

ساخت. گوئی که این همه کافی نبود، و اختلاف میان رهبران به آنها افزوده شد. مصریها اگسیلاوس ساده را به چشم پستی مینگریستند، و او همچو پیر وهمچو یك مرد سپارتی فرماندهی همه‌ی سپاه و لشکریان را برای خود خواستار بود و حتی تا این اندازه پیش رفت که پافشاری کند که شاه باید در مصر بماند. تاخوس نقشه‌های دیگری داشت. او فراگفت که شخصاً لشکرکشی بدرون آسیا را رهبری خواهد نمود. اگسیلاوس بایستی فرماندهی سربازان مزدور و خابریاس فرماندهی ناوگان را به عهده بگیرند، ولی سپاهیان بومی بایستی زیر فرمان برادرزاده‌ی شاه نخت‌هارهبی باشند. برای نرم کردن سپارتی خشم‌آلود دهشهای بسیار لازم بود.[9]

یك نقشه‌ی پُرکاری برای کارزار با همکاری شهرهای شورشی کشیده و آماده شد. تاخوس از میان باریکه پیشروی کرد و بجز چند دژ در فلسطین و فنیقیه همه راگرفت؛ سپس قرار شد که در سوریه به اورانداس به پیوندد تا بـا هم بین‌النهرین را زیر تاخت وتاز آورند. داتامس کـه پیشتازان سپاه را رهبری میکرد از فرات گذشت. نیاز به کنش بیدرنگ چنان زیاد بود که اردشیر سالخورده بایستی شخصاً کار دفاع را در دست بگیرد. اوخوس، پسر کوچکتر شاه، کوشید کـه فنیقیه را نگاه دارد ولی نتوانست جلو تاخت سربازان مزدور یونانی‌را بگیرد. به نظر می‌آمد که سرنوشت شوم شاهنشاهی فرا رسیده است.

پارس رهایش خودرا مدیون یك مصری که نام اوبرده نشده، یکی از برادران تاخوس، بود. او به سمت شاهیاری در مصر مانده بود، و از نفرت همگانی نسبت به «اصلاحات» مالیاتی بهره گیری نمود و پادشاهی پسر خود نخت‌هارهبی را اعلام داشت. به سفارش پدرش، نخت‌هارهبی (۳۵۹ ـ ۳۴۰) خود در سوریه به شورش دست زد. خابریاس، بانی «اصلاحات» نفرت انگیز، نمیتوانست انتظار بخشوده شدن داشته باشد و به آتن گریخت، و آنجا برای سال ۳۵۷ به سرکردگی گماشته شد. تاخوس، که با پشتیبانی‌اش از «کارشناس مالی» بیگانه به همان اندازه گناهکار بود،

9. Xen. *Ages.* ii. 30; Theopomp., Frags. 106 - 7 (J); Diod. xv. 92. 2-3; Nepos *Ages.* 8. 2 ff.; *Chabr.* 2. 3; Plut. *Ages.* 34 ff.; *Apophtheg. Lac.* 214 D.

پس از فقط یك سال پادشاهی در صیدون به اوخوس تسلیم گشت و از راه عربستان به شوش گسیل شد، و آنجا اردشیر پذیرائی گرمی از او نمود. اگسیلاوس، که از افتادن رقیبش خابریاس شادمان بود، مسئله‌ی هم‌پیمانی آینده‌اش را به افورها در میهن باز برد؛ چون به او اختیار تام داده شد، او خود را طرفدار شورشی اعلام نمود.[10]

یك بار که سرمشق شورش داده شده بود، شورش در ناحیه‌های تازه‌ای درگرفت. سران کشور که بکلی با یونانیها و فرمانروائی ستمگرانه‌شان مخالف بودند، از بردن فرمان نخت‌هارهبی سر باز زدند و شاهزاده‌ای را از مندس به پادشاهی خود برگزیدند. نخت‌هارهبی ناچار شد از کشورگشائیهای آسیائی خود ـ و با آنها از شهربهای هم‌پیمان ـ دست بکشد و به مصر باز گردد. آنجا او را بزودی در تانیس در محاصره انداختند، ولی اگسیلاوس با یك حمله‌ی ناگهانی شبانه محاصره‌کنندگان را پس راند، و شورش درهم شکست. چون وظیفه‌اش به انجام رسیده بود، این سپارتی بسوی میهن بر دریا روانه شد ولی در آغاز سال ۳۵۸ در راه درگذشت. اردشیر هم تاخوس را همچو یك شاه زیردست پس فرستاد، ولی او، نیز، در راه از بیماری اسهال خونی درگذشت.[11]

درهم شکستن شورش شهربها

در نتیجه‌ی این دوشورش تباهیگر، اردشیر توانست بدون بیم برضد داتامس پیشروی کند. فقط پیشروی آهسته‌ی سپاه بزرگ شاه ودشواریهای بدست آوردن خواربار دست این شورشگر را باز گذاشت که به‌وسیله‌ی بستن گردونه‌ها به یکدیگر

10 - Demotic Chronicle, IV, 16; Xen. *Ages.* ii. 30; Isocr. *Philip.* 118, 160; Theopomp., Frag. 108 (J); Diod. xv. 92. 3 ff.; xiv. 48; Trog. x; Plut. *Ages.* 37; Lyceas of Naucratis, *Aegyptica* (*FHG*, IV, 441); Syncell. 486. آغاز پادشاهی نخت‌هارهبی رسماً ۲۱ نوامبر ۳۰۹ به حساب آمده؛ در واقع شاید کمی دیرتر آغاز شده باشد.

11 - Demotic Chronicle, IV, 16 ff.; Satrap Stele of Ptolemy I, K. Sethe in *Urkunden des aegyptischen Altertums*, ed. G. Steindorff, II (1904), 17; Xen. *Ages.* ii. 30 - 31; Diod. xv. 93. 2 ff.; Nepos *Ages.* 8. 6-7; Plut. *Ages.* 38 ff.; *Reg. imp. apophtheg.* 191 C-D; *Apophtheg. Lac.* 214—15; Paus. xxx. 10. 2; Polyaen. ii. 1; 22. 31; iii. 11. 7; 13. 14; Lyceas of Naucratis, *Aegyptica* (*FHG*, IV, 441.)

برای شکستن زور رودخانه ازفرات باز بگذرد. ارونداس، که هم پیمانان مصری‌اش او را رها کرده بودند، با تسلیم کردن شورشیهای دیگری که همراه او بودند خود صلح نمود؛ به پاداش آن اجازه یافت که شهرستان خود را نگاه دارد، و به آن شهرستان نظارت عمومی بر کرانه‌ی اژه افزوده شد. اگر چه زن وفرزند رئومیترس همچو گروگان در مصر باز مانده بودند، او از رودخانه‌ی هرموس با کشتیها و پولی که تاخوس به او داده‌بود بسوی لئوکی دریا نوردید، چندین شورشگر را گرفتار ساخت، و آنها را در زنجیر نزد شاه فرستاد. خطر برای شاهنشاهی به همان ناگهانی که برخاسته بود ناپدید شد.[۱۲]

اوتوفراداتس ارتابازوس اسیر را آزاد ساخت و این سان خود صلح و آشتی کرد. سربازان مزدوری که منتور و ممنون گرد آورده بودند به دست خاریدموس پیشامدجو افتاده بودند، و او به‌کمك آنها سکپسیس و کبرن را گرفت وباارونداس که مقام خود را باز یافته بود به جنگ پرداخت. یك برده‌ای که رشوه گرفته بود سی سرباز مزدور رادر لباس دیگری به‌صورت اسیران به درون ایلیوم رهبری نمود؛ اتنودوروس ایمبروسی، یك پیشامدجوی دیگری، که درخدمت شاه بزرگ جنگ میکرد، از این نقشه آگاهی یافت. او، نیز، در این آشفتگی راه خودرا باز کرد و سربازانش‌را میان‌آنها انداخت، ولی سربازان اوگذر نام را نمیدانستند وبنابراین آنها را پیدا کردند و بیرون راندند. اتنودوروس خود در جلو اتارنئوس از آتنی نامبردار فوکیون شکست خورد، ولی، وقتی او سربازان مزدور خود را ناچار کرد که سوگند بخورند که پیروز شوند یا بمیرند، نبرد دوم را پیش برد.

ارتابازوس بر ضد خاریدموس، که این‌روش راپیش گرفته بود که ازشهرهایی که «حمایت میکرد» خواستار پول برای سربازانش میشد، به پیشروی پرداخت. این شهرها پس از آن که «سهم» نخست خود را پرداختند اعلام داشتند که دیگر پولی نمانده است؛ خاریدموس به یك نیرنگ بسیار ستایش شده‌ای دست زد: چون او دارائی خودرا با نگهبانان ازآنجا میبرد، او وانمودکرد که اگر آنهاهم بخواهند

12 - Xem. *Ages.* ii. 30-31; *Cyrop.* Viii. 8. 4; Theopomp., Frag. 47 (J); Diod. XV. 91. 1; 92. 1; Nepos *Datam.* 9; Polyaen. Vii. 21. 3.

پول و چیزهای پرارزش خود را به‌جای امن‌تری ببرند او خوشحال خواهد شد که از آنها نیز نگهبانی نماید؛ به محض آن که کاروان از شهر بیرون شد، او آن چه‌را که به آن نیاز داشت برداشت و بازمانده را برگردانید. یك نیرنگ دیگری که آفرین بسیار یافت این بود که اعلام داشت که اگر شاروندان سلاح نزد خود نگاه دارند جریمه باید بپردازند؛ پس از آن که مردم به‌این نتیجه رسیدند که او درنظر ندارد این فرمان را روان گرداند، با جستجوی ناگهانی خانه به خانه اوتوانست پول خوبی فراهم کند. سرانجام ارتابازوس او را محاصره کرد، ولی چون دامادهای ارتابازوس نزد او از جانب خاریدموس عذر آوردند، او را گذاشتند که پیش از آن که سال به پایان برسد با پذیرفتن صلح موقت از آنجا بگریزد.[۱۳]

این گونه زورگوئیها در جاهای دیگر نیز برخاست. فیلیسکوس، با کمك سپاهیان اریوبارزانس، لامپساکوس و شهرهای دیگر یونانی را گرفت، پسران آزاد رااخته کرد وبا زنها بدرفتاری نمود، ولی‌بزودی به قتل رسید. جانشین اواستیاناکس نیز کشته شد زیرا از باز کردن نامه‌ای که این نقشه را آشکارمیساخت غفلت‌نمود. پیثو، به یاری همدستانی که درون شهر داشت، با گرفتن جلوی دروازه‌های شهر را بوسیله‌ی گاریهایی که‌با کوزه‌های می بار شده بود، شهر زادگاهی خود کلازومنی را گرفت. کشمکش میان داراها ونداراها در ابیدوس ایفیادس را فرمانروای مستبد آنجا ساخت؛ پاریوم افزوده شد چون با گاریهای پر ازسرشاخه وبوته دروازه ها را آتش زدند و شاروندان راآشفته وسرگردان ساختند. اوبولوس بانکدارخود را در اتارنئوس واسوس فرمانروای مستبد ساخت و باکامیابی دربرابر محاصره‌ی اتارنئوس بدست اوتوفراداتس ایستادگی نمود.[۱۴]

13 - Aeneas *Tact.* xxiv. 3 ff. ; Demosthen. *Aristocrat.* 154 ff. (cf. 202); [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 30; Diod. xv. 91; Plut. *Sertor.* i. 3; Polyaen. iii. 14; v. 21.

14 - Aeneas *Tact.* xxviii. 5ff.; xxxi. 33; Demosthen. *Aristocrat.* 141-42; Aristot. *Polit.* ii. 4. 10; v. 5. 5, 9; Callisthen., Frag. 4 (J); Strabo xiii. 1. 57.

میثریداتس پسر اریوبارزانس به پدر خود خیانت کرد و اریوبارزانس به صلیب کشیده شد. ارتابازوس پافلاگونیه را به دست آورد و در کاپادوکیه به تاخت و تاز پرداخت. یک بار یکی از سربازان داتامس در اسپندوس بخیانت بر وی تاخت برد و فقط با پوشانیدن جامه‌ی خود بر تن یکی از زیردستان و با دلسختی اورا به سرنوشتش رها کردن توانست جان خود را بدر برد. پس از کوششهای بسیار دیگری از این گونه، او سرانجام درانجمنی که برای ادامه دادن به شورش شهربها فراخوانده شده بود بدست میثریداتس کشته شد. به پسرش سیسیناس شهرستان پدرش داده شد و به‌نام آرامی عبد سوسین او درسینوپه ازنوع سکه‌های پدرش با پریبانو وعقاب سکه زد؛ چند سکه از این نوع در تخت جمشید در کاوشها یافت شده است.[۱۵]

ساختمانهای اردشیر

اردشیر داشت به پایان پادشاهی دراز و، با وجود شورشهای بیشمار، نسبتاً کامیابش نزدیک میشد. بسیاری از ثروت او صرف ساختمان شد. دراوایل پادشاهی‌اش او کاخ داریوش اول را در شوش، که در یک آتش سوزی بزرگی درآخر پادشاهی اردشیر اول ویران شده بود، نوسازی کرد. حتی اکنون میتوان نوسازی‌های او را بازشناخت. در اپدان این نوسازیها را میتوان ازنوشته های سه زبانی روی پایه‌های نگهدار ستونهای بزرگ مرمر خاکستری، که سرستونهای گاودار بزرگشان نمونه‌ای از پیکرتراشی آن زمان را به دست میدهد، پیدا کرد. نوشته های دیگر، پر از غلطهای دستوری زبان که از فروزادی شیوه‌ی ادبی حکایت میکنند، همه‌جا سراسر پربست کاخ یافت میشوند.

15 - Xen. *Cyrop.* viii. 8. 4; Demosthen. *Aristocrat.* 155; Aristot. *Polit.* v. 8. 15; Diod. xv. 91. 2, 7; xvii. 17; Nepos *Datam.* 10-11; Polyaen. vii. 29. 1; Valer. Max. iv. 11. 2; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 423 ff.; Erich Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 75-77.

در کاخ اصلی درجنوب غربی ایدان ، اطمینان ما برای تاریخگذاری آن باید براساس آجرهای آن قرار گیرد . در برابر کاشیهای لعابدار با شکوه که برای داریوش اول ساخته شده بود ، کاشیهای اردشیر دوم به‌طور زننده‌ای دیده میشود که با لعاب نرمتر و با رنگهای خشن‌تری ساخته شده است . با اینهمه تأثیر آن هنوز شکوهمند است ، و رنگهای روشن لعاب دربرابر رنگ صورتی ملایم و مایه های خاکستری خشتهای خام یا آجرها دلنشین است .

این هنر در یك اطاق کوچك تخت شاهانه در بخش غربی بهتر از همه جا نموده شده است . گرداگرد دیوارهایش (و در دروازه ای که به غرب باز میشود) ، هشتادپائی بالای خشتهای دیوارهای پایین ، هزاره‌ای بوده که یك ردیف صورت شیر بر آن نقش شده بود . این شیر هـا از روی تکه هایی کـه به دست آمده بازسازی شده‌اند ؛ شیرها دراینجا نیز با دهان باز ودمهای شاخه شاخه شده‌ی بلند درهوا ،آرام درحرکت هستند . همه‌ی خشتها با یك قالب درست شده ، وگوناگونی آنها از راه یکی‌درمیان گذاشتن رنگها به دست‌آمده است . مایچه‌های برجسته‌ی‌بزرگ سبز یا آبی ، یال قهوه‌ای یا سبز ،ولی بیشتر بدن سفید است ؛ زیورها سبز رنگ پریده ، قهوه ای خفه ،کاهی ، یا سفید هستند ، وهمه‌ی‌آنها روی یك زمینه‌ی‌آبی فیروزه‌ای ژرف جای داده شده‌اند . در دروازه ، بالای این ردیف شیر ها یك رشته کنگره های بازهست که زیر آن حاشیه‌ای از گلك است که در هر دوطرف با سه گوشها ، غنچه های نیلوفر به هم‌حلقه شده ، وقابهای بیرون‌آمده قاب شده است .

اردشیرنیز دژبندیها ، ازجمله‌یك باروی محکمی را در گوشه‌ی جنوب شرقی برببست ، و همچنین سنگ فرشها وهمه‌ی شبکه‌ی جاده ها را پیرامون دیواربیرونی محوطه نوسازی کرد .« گوید اردشیرشاه : به‌خواست اهورمزد این است کاخ هدیش که همچو پردیزی من کردم درزندگی خود ؛ اهورمزد ، اناهید ، ومهرمرا وهدیش مرا از هـر گستی بپایند .» افزایش نام بغبانو و بغ به ایزدی کـه به چشم داریوش بی شریك بود از دگرگونیهای مهم دینی حکایت میکند . این است آن کاخی که نویسنده‌ی یهودی طومار استر وصف کرده است ؛ این نیزهمان خانه‌ی شاه بزرگ

است که از آنجا اردشیر صلح شاهانه‌اش را به یونانیها تحمیل نمود.[۱۶]

به کمك همین بغان سه گانه، اردشیر در اکباتانه یك ایدان نوساخت وپیکر- تراشیهای دیگر افزود.[۱۷] در بیشتر دوران زندگی اش به نظر نمی آید که اردشیر در تخت‌جمشید ساختمان کرده باشد، ولی درست پیش از مرگش یك کارنو در آمدی را آغاز نمود. چهارپیشینیان بزرگش بهترین جایگاه قبر را برای خود در نقش رستم گرفته بودند؛ ظاهراً قبراوست که در صخره‌ی بلند کوه بالای بخش شرقی سکوی تخت‌جمشید بریده شده است. قسمت پایین چلیپای معمولی نمای قبر حذف شده‌است، درحالی که درلبه‌ی بالائی هزاره یك ردیف شیر نقش شده است که هنوز به‌اندازه‌ی کافی هنرمندانه است که گیرندگی داشته باشد. قبرهای خشایارشا، اردشیر اول، و داریوش دوم درنقش رستم نوشته ندارند؛ اردشیردوم به رسم داریوش اول بازگشت، ولی به نادرستی نام ونقش مردمان زیردستی را تقلید کرده که تخت پیشینی تواناترش را روی سرمیبرند.[۱۸]

بتخت نشستن اردشیر سوم اوخوس

از سیصد و شصت همخوابه که به او داده شده بود (یکی برای هر روز سال

16 - W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (1857), pp. 343 ff., 352 ff., 364 ff.; M. Dieulafoy, *L'Acropole de Suse* (1893), pp. 87, 137, 326, 429; V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* (« Mém., » Vol. XXI [1929]), pp. 91 ff.; *Actes juridiques susiens* (« Mém., » Vol. XXIV [1933]), pp. 126 - 27; W. Brandenstein, *WZKM*, XXXIV (1932), 88 ff.; R. G. Kent, *JAOS*, L I (1931), 228 - 29; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) *A Survey of Persian Art*, I, 344.

17 - F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (1911), pp. 122 ff.

18 - A. W. Davis, « An Achaemenian Tomb - Inscription at Persepolis, » *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1932, pp. 373 ff.; E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften* (1938) No. 24.

کشوری)، اردشیر یکصد و پنجاه پسر پیدا کرد. ولی، فقط سه تن از آنها- داریوش، اریاراتس یا اریاسپس، واوخوس-فرزندان شهربانوستاتیرا بودند. بنا بررسم کهن، بزرگترین پسرش داریوش هنگامی که پدرش برای جنگ باکادوسیها روانه شد در پادشاهی با اوامباز گشت. اردشیرپس از آن که باز گشت زندگی‌اش به درازا کشید، وتیریبازوس داریوش را واداشت که به توطئه‌ای درآید که پنجاه تن ازپسران دیگر شاه به‌آن پیوستند. ایـن توطئه را یکی از خواجه سرایان لو داد، و داریوش در خوابگـاه شاهانه گیر افتاد؛ وچرگران شاه او را داد رسی کردند و در غیـاب شاه وچرنوشته‌ای دادند واورا به مرگ محکوم نمودند. اریاسپس مهربان بود وتوده‌ی مردم او را دوست داشتند؛ از طریق خواجه سرایان و آنها که طرف توجه بودند، اوخوس اورا به این فکر واداشت که باور کند که پدرش نسبت به اوخشمگین است، و اریاسپس خود را مسموم ساخت. ارسامس، پسرنامشروع که برای خردمندی اش شهره بود، اکنون طرف توجه پدرش شد؛ به تحریك اوخوس او بدست ارتاپاتس پسر تیریبازوس کشته شد، و اردشیر سالخورده از غصه مرد (۳۵۸).[۱۹]

اوخوس هم‌اکنون سرشت وحشی‌خود را نشان داده بود؛ باعنوان اردشیرسوم او شهرت داشت که خونخوارترین پادشاه درمیان هخامنشیان است. چهره‌ی اوروی سکه - بینی کوتاه راست، موی کوتاه، ریش درازنوك تیز، وحالت گرفته ودرهم - شهرت اورا نفی نمیکند.[۲۰] ازتخت نشستن اوچیزی نگذشته بود که تمام‌خویشاوندان خود را از مرد و زن وپیر و جوان کشت.

نخستین کنش رسمی او به‌نظر می‌آید که کوشش دیگری برای سر کوبی کادوسیها بود که هنوز در شورش بودند؛ دراین کوشش او کامیاب شد، و ازاین پس دسته‌های سربازان کادوسی در سپاههای هخامنشی یافت میشوند.[۲۱] بزودی پس‌از

19 - Diod. xv. 93. 1; Just. x. 1 - 2; Plut. *Artox.* 26 ff.; *De frat. amor.* 480 D; Aelian. *Var. hist.* ix. 42; xii. 1; Marmor Parium A, 77.

20 - Babelon, *op. cit.*, pp. 55 ff.

21 - Diod. xvii. 6. 1; Just. x. 3. 2 ff.; Arr. *Anab.* iii. 8. 5; 11. 3; 19. 3; Curt. iv. 12. 12; 14. 3.

آن ، او به شهربهای آسیای کهین فرمان داد که سربازان مزدور یونانی خود را مرخص کنند . در پی این فرمان ارتابازوس به شورش برخاست ، و اوخوس فرمان داد که سپاهی از بیست هزار مرد در فریجیه گرد آورده شود . این شورشی دست بدامن آتن شد و دولت آتن جدی در نظر گرفت که سپاهیان مزدور خود را برای کمکی که درخواست شده بود به کاربرد. ایسوکراتس در ۳۸۰ جهادی را زیر رهبری آتن برضد پارسی بربری تبلیغ نموده بود ؛[۲۲] از آن سال ، شوق اودراین کارسرد شده بود . اکنون او با نگرانی میدید که بربریها دارند دشمنی پیش میگیرند : « ولی آن چه شاه برضد ما دارد ، او آن را درنامه‌هایی که فرستاده روشن ساخته است . »[۲۳]

یك فرمانروای شرقی هلنی‌شده : ماوسولوس کاریه

ماوسولوس فرمانروای کاریه بخشوده شده بود ، چون از او کار خیانت‌آمیز آشکارائی سرنزده بود . بیدرنگ پس از درهم ریختن شورش شهربها ، او آغاز نمود کـه « شهرستان » خود را به یك کشور پادشاهی در واقع مستقل گسترش دهد . هالیکار ناسوس ، ایاسوس ، و کنیدوس هم‌اکنون در دست او بودند . ولی ، کوس بر درآیگاه بندرگاه هالیکارناسوس تسلط داشت ، و ، اگرچه ماوسولوس کوشید کـه این جزیره را بگیرد ، درماند . میلتوس با این که ایگیپتوس کوشید که‌آن را لو بدهد آزاد باز ماند . افیسوس نیز با کامیابی ایستادگی کرد ، ولی حتی از این ایستادگی‌میشد بهره گرفت ؛ به‌بهانه‌ی این که هروفیتس افیسوسی نزدیك است حمله کند ، ماوسولوس سیصد شاروند هراکلیه را درلاتموس به سربازی گرفت که برای نگهبانی به‌پیگلا بروند ، آنگاه همچنان که ساکنان آنجا بیرون‌آمدند که نزدیك شدن اورا به‌بینند اواین شهر رها شده راگرفت . بخش بزرگی‌از لیدیه نیز به دست

۲۲ ـ نیز نگاه کنید به‌صفحه‌ی ۵٤۷ این کتاب .

23 - Isocrat. *Areop.* 10. 81; Diod. xvi. 22. 1; 34. 1-2; Just. x. 3. 1; Curt. x. 5. 23; Polyaen. vii. 17. (در باره‌ی زمان آن نگاه کنید به Werner Jaeger, *Athenian Studies Presented to William Scott Ferguson* [1940], pp. 409 ff.)

اوافتاد. پس ازشورش شهرها، پریکلس لیکیه ناپدید شده بود، وماوسولوس کشور او را اشغال نمود.[۲۴]

در همین هنگام، دموستنس بر ضد بدرفتاری آتنیها با هم‌پیمانان پرخاش نمود: «زمانی که کسی شغل فرماندهی کشتی سه‌ردیفی را میخرد، او به دریا میزند که مال همه را تاراج کند و به یغما ببرد؛ سود آن را او خود می‌برد، ولی شما شاروندان زیان آن‌را می‌پردازید. شما تنها کسانی هستید که به هیچ کجا بدون چوبدستی پیك نمیتوانید سفر کنید زیرا این مردان کسان را به گروگان میگیرند و کینه‌توزی برمی‌انگیزند؛ اگر کسی براستی با این وضع روبروشود، اودرخواهد یافت که این کشتیها به دریا رفته‌اند، نه برای خاطرشما، بلکه برضد شما.»[۲۵]

به آگاهیهایی که او از خطر داد توجهی نشد، و در پائیز سال ۳۵٦ هم‌پیمانان شوریدند. ماوسولوس از این «جنگ اجتماعی» بهره گرفت که رودس، خیوس، کوس، اریتره، و بیزانتیوم را جدا سازد و آنها را به صورت یك اتحادیه‌ی نوینی به سر کردگی خود درآورد. سکه‌های خیوس ماوسولوس را همچوهراکلس می‌نمایانند واین سان آغاز یزدانی شدن او را نشان میدهند.[۲٦]

ماوسولوس، که‌بیش ازیك پیشینه برای آینده به‌جا گذاشت، بهترین‌نمونه‌ی ما از یك فرمانروای شرقی کاملا هلنی‌شده است. او باخواهر خود ارتمسیا زناشوئی کرد[۲۷]— که پیشینه‌ای برای پیوندهای خواهروبرادری بطلمیها بود. همه‌ی‌نوشته‌های رسمی او به یونانی بود، و حتی درلیکیه اونوشته های یونانی را به زبان بومی

24 - Dittenberger, *Syl.* Nos. 167 ff.; *TAM*, Vol. I, No. 45; Aristot. *Polit*, v. 2. 5; Polyaen. vi. 8; vii. 23. 2; Lucian. *Dial. mort*. 24.

25 - Demosthen. *Steph. trierarch*. 13 - 14.

26 - Dittenberger, *Syl. 3*, No. 168; Demosthen. *Rhod.* 3, 27; *De pace* 25; Diod. xvi. 7. 3; G. F. Hill, in *Anatolian Studies Presented to William Mitchell Ramsay* (1923), pp. 207 ff.

27 - Theopomp., Frags. 297, 299 (J); Diod. xvi. 36. 2; Strabo xiv. 2. 17.

افزود . نوع و نوشته های سکه‌های او نیز به همین اندازه یونانی بود . او خود را همچو پشتیبان و سرپرست فرهنگ یونانی وانمود میکرد ؛ مثلا ' سخنران مشهور آتنی - ایسخینس و ریاضی دان - ستاره شناس نامبردار اودو کسوس زمانی در دربار او مهمان بودند . تئوپومپوس خندستان نویس کار های او را وصف کرده است . روی سکه‌هایش 'زئوس باستانی لاوبراندا از جایگاه سرفرازی روی سکه برداشته و به پشت سکه برده شد و جای او به اپولون داده شد ' که این خود دلیل دیگری برطرز فکر هلنی اوست . [۲۸]

یکی از مشخص‌ترین جنبه‌های دوره‌ی هلنیستی باهم یکی شدن شهر کهای کوچك و در آمدن به صورت یك شهر بزرگ بود ؛ ماوسولوس پایتخت خود را از میلاسا به هالیکارناسوس برد که دوازده ساعت با آنجا فاصله داشت . از هشت شهر پداسوسی ' تنها میلاسا و میندوس هویت جداگانه‌ی خود را نگاه داشتند ؛ خود پداسوس ' جایگاه نامبردار غیب گویان ' تلمسوس ' اورالیون ' مداسا ، سیبده ' و ثئانگلا - سیانگلا ازجمعیت تهی شدند تا به ساکنان پایتخت گسترش یافته افزوده شود (۳۶۲) .

طبیعت هالیکارناسوس را به‌صورت دژ محکمی درآورده بود و همان زمان‌هم دارای بندرگاه و بازار بسیار خوبی بود . چشم‌انداز آن از دریا شهری را تخت‌روی تخت دردامنه مانند یك نمایشخانه‌ی بزرگ نشان میداد ؛ صحنه‌ی آن بندرگاهش بود ، و پشت آن بازارش قرار داشت . درمیان خمیدگی یك خیابان پهن بود ؛ پس از مرگ شوهرش ' ارتمسیا قرار بود که در مرکز آن آرامگاه نامبردار شوهرش را بسازد . در بلندترین نقطه‌ی شهر یك پرستشگاه ارس و یك تندیس این بغ‌روی پایه‌ی بسیار بزرگی بود که عموماً آن را به‌لئوخارس نسبت میدادند، هرچند برخی آن را از تیموتئوس میدانستند . درسمت راست یك پرستشگاه افرودیته و هرمس ' نزدیك چشمه‌ی سالماکیس درمحله‌ی بومی ' قرارداشت که فرض میشد یك‌بیماری

28 - Theopomp., Frag. 48 (Kock); Diog. Laert. viii. 87; Philostrat. *Vit. sophist.* i. 482; Babelon, *op. cit.*, pp. 146 ff.

افرودیته میدهد. در سمت چپ کاخ بود، که از روی نقشه‌ی خود شهرب و با آجر ساخته شده بود و چنان با گچکاری پرداز شده بود که در نظر نسلهای بعد به‌شفافی شیشه می‌نمود؛ نمای آن از مرمر پرو کونسوس بود. بندر گاه پنهانی که زیر یك صخره‌ی بلند بود فقط از کاخ دیده میشد.[۲۹]

این همه ساختمان به پول نیاز داشت، و ماسولوس چه بسا با دشواریهای مالی روبرو بود که آنها را به رسم زمان خود حل مینمود. فرماندار او کوندالوس در سراسر آن سرزمین سفری میکرد. هر گاه گوسفند، خوك، یا گوساله‌ای به او هدیه میشد، او نام دهنده و تاریخ آن را یادداشت میکرد، آنگاه حیوان را پس میداد با درخواستی که آن را تا بر گشتنش نگاه دارد؛ سپس هم‌حیوان را میخواست وهم خواستار مالیات فرآورده‌ی آن میشد! درختانی که در جاده‌های شاهی می‌افتاد یا حتی روی این جاده خم میشد چوبشان فروخته میشد. هروقت که یك سرباز مزدور میمرد، ماوسولوس یك درهم میگرفت که اجازه بدهد جسد اورا از دروازه رد کنند؛ درضمن، این کار یك وارسی خوبی بود که مانع میشد افسران برای سربازانی که مرده بودند مطالبه‌ی ماهیانه بکنند. لیکیها موی سر را بلند نگاه میداشتند؛ ماوسولوس فرمانهایی نشر داد گوئی ازجانب شاه خواستار مو برای کلاه گیس است، و این سان یك مالیات سرانه اجرا نمود که از این راه مو از یونان خریده شود![۳۰]

هم‌پیمانی یونان با ارتابازوس شورشی

درتحریکهایی که ماوسولوس با هم پیمانهای آتن میکرد، آتنیها طبعاً گمان میکردند که ماسولوس عامل اوخوس است. زمانی که کوشش آنها برای ازنو بدست آوردن جزیره ها به زور با شکست روبرو شد و مذاکرات صلح ناچار بایستی آغاز میشد، ایسو کراتس فقط میتوانست پیشنهاد کند که شرطهای «صلح شاه»، که آنها

29 - Vitruv. ii. 8. 10 ff.; Callisthen., Frag. 25 (J); Diod. xv. 90. 3; Strabo xiii. 1. 59; Plin. v. 107; xxxvi. 77; Gell. x. 18. 2; Lucian. *Dial. mort*. 24.

30 - [Aristot.] *Oeconom*. ii. 2. 13 ff.; Polyaen. vii. 23. 1.

را او خود در ۳۸۰ با شدت محکوم نموده بود ، پذیرفته شود.[31] دولت نظر دیگری داشت ؛ با بهره جوئی از حس بدخواهی و خشم روزافزون نسبت به پارس ، رهبران آتنی پیشنهاد کردند که پول فراوانی که ارتاباازوس شورشی برای بدست آوردن کمك آتنیها حاضر بود بدهد پذیرفته شود . شهرت داده شد و این خبر همه جارا فرا گرفت که اردشیر یك خشایارشای دومی خواهد بود که نقشه کشیده است تا بار دیگر یونانیها دیگر همشهریهای یونانی خود را به بردگی درآورند ؛ پخش ـ کنندگان این خبرها حتی میدانستند که دوازده هزار شتر در راه هستند و بار زر می‌آورند تا سربازان مزدور یونانی اجیر کنند . ولی ، همان سان که در روزگار خشایارشا پیش‌آمد ، بار دیگر بربری به‌آسانی شکست داده خواهد شد ، و پارس تباه خواهد گشت ، این بار برای همیشه .

دموستنس در نخستین سخنرانی‌اش در انجمن در ۳۵٤ به این پیشنهاد پاسخ داد . برخی از سخنرانان تبلیغ میکردند که جهادی بر ضد بربری بر پا گردد . دموستنس کاملا آماده است اعتراف نماید که « شاه دشمن مشترك یونانیهاست ، » ولی آتن نمی‌تواند به تنهائی به جنگ بپردازد ، بویژه زمانی که پاره‌ای از یونانیها هنوز دوست او هستند . اگر یقین بود که او کنشورانه دست به دشمنی زده ـ از سخن دموستنس برمی‌آید که شك دارد ماوسولوس در واقع عامل اوخوس باشد ـ دولتهای دیگر شاید به‌آتن بپیوندند، ولی اگر آتن پیش‌از آن که این‌موضوع آشکارا روشن شود جنگ را برضد او آغاز نماید ، شاه به‌آنها رشوه خواهد داد و آنها رشوه را خواهند پذیرفت . جنگ با شاه دشوار خواهد بود ، زیرا ، گرچه آتن سربازان بهتری دارد ، شاه پول بیشتر دارد . بسیاری از یونانیها برضد مصریها یا برضد اروانداس خواهند جنگید، ولی برضد یونانیهای دیگر به‌جنگ نخواهند پرداخت. مبادا آتن فرصتی به‌دست شاه بدهد که او خود را همچون نگهبان و سرپرست یونانیها وانمود کند.[32]

31 - Isocr. *De pace* 10.

32 - Demosthen. *Symmor.* 31 ; cf. Paul Cloché, *Démosthenès et la fin de la démocratie athénienne* (1937) ; Werner Jaeger, *Demosthenes* (1938) ; A. Schaefer, *Demosthenes und seine Zeit* (2d ed., 1885).

برای نشان دادن درستی این استدلال نیازی به احساسات طرفداری از پارس نبود ، ولی باوجود این سخنرانی دموستنس با شکست روبرو شد . آتن با شورشگر هم‌پیمان شد و نزدیك به پایان سال خارس برای پشتیبانی او گسیل گشت . فریجیه زیر تاخت وتاز درآمد ، پیروزی بزرگـی بر نیروهای شاه به دست آورده شد ، و سرزمین شهرب وفادار ، تیثراوستس جوانتر ، به تاراج رفت ؛ خارس به میهن خود نوشت که این نبرد خواهر نبرد ماراتون بوده است !

ولی اروانداس نخستین نبرد خود را با سپاه شاه باخت وبه کوه تمولوس گوشه گرفت ، و آنجا اردوگاه محکمی برپا ساخت . اوشبانه با سواران برگزیده بی‌سرو صدا بیرون جست وخواربار و سازوبرگ دشمن را درجاده‌ی ساردیس ازمیان برد . آنگاه ، با فرستادن آگاهی پیش از وقت به محاصره شدگان ، او وضع نیروهای جدا افتاده‌ی خود را چنان آرایش داد که هر دو دسته در یك زمان بر سر دشمن محاصره شده ریختند و بکلی آنها را تباه گردانیدند . در کیمه ، با ده هزار یونانی ، او بر ده هزار سوار زیـر رهبری اوتوفراداتس چیره شد ، و درپی آن به افیسوس تاخت‌آورد . او بومیان را با سلاحهای یونانی مسلح کرد وبا دادن فرمانهای یونانی بوسیله‌ی ترجمانان ، اوتوفراداتس راکه اکنون‌برای سربازان مزدوریونانی احترامی قائل بود ترسانید و گریزاند .[۳۳]

اوخوس در برابر آن فـرمان داد ناوگانی از سیصد کشتی برای استفاده‌ی دشمنان آتن گرد آورده شود ؛ او نیز به آتنیها فرمان داد که خارس را فرا بخوانند و آنها را تهدید به جنگ آشکارا نمود . روشن شد که پرخاشهای دموستنس بجا و بحق بوده است ، وبه خارس دستورداده شد که دیگربه‌طرفداری ازشهربهای شورشی نجنگد . پیش از آن که روانه شود ، خارس برقراری روابط میان ارتابازوس و تیثراوستس را ترتیب داد ، آنگاه به کرانه و به پاداش خود ـ هدیه‌ی سیگیوم و

33 - Demosthen. *Philip.* i. 24; Diod. xvi. 22. 1; 34. 1; Plut. *Arat.* 16. 3; Polyaen. vii. 14. 2 ff.; 27; Pap. Rainer, F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II A (1926), p. 505.

لامپساکوس برای آتن ـ گوشه گرفت. آتن بایستی صلحی را با هم پیمانان پیشین خود امضاء کند که در آن ازدست رفتن بازپسین نشانه‌های امپراتوری پیشین جزیره‌ای خود را بپذیرد (۳۵۳). دموستنس از لذت پیش بردن در یك دادرسی خصوصی در دادگاه در نتیجه‌ی تغییر اجباری طـرز فکر آتن برخوردار گشت. اندروسیون و دو همراهش، فرستادگان آتن نزد ماوسولوس، یك کشتی مصری را که از ناوکراتیس می‌آمد گرفتند؛ چون آن را به دادگاههای آتنی آوردند، دادگاه کشتی را محکوم کرد و آن را پاداش درخوری دانست زیرا مصر بر ضد شاه بزرگ در شورش بود، و آتن اکنون دوست پارس بود! [۳۴]

پس از شکست ۳۵۵، تبس به هم‌پیمانی با ارتاباذوس جای آتن را گرفت، و پامنس بهترین سرکرده‌ی خودرا با پنج هزار سرباز به کمك او فرستاد. شهربهای شاه در دو نبرد بزرگ شکست خوردند. در یکی از این نبردها، او دید که جناح راست پارسی نیرومند است، و بنابراین در برابر آن یك نیروی نسبتاً سستی گذاشت و به‌آنها فرمان داد که در نخستین حمله به زمین بیشه‌ای ناهموار گوشه بگیرند؛ آنگاه پامنس با بهترین سواران و پیاده‌های خود دور جناح راست دشمن را گرفت و این سان همه‌ی سپاه را شکست داد (۳۵٤). ولی ارتاباذوس نسبت به این تبسی بدگمان شد که دارد با وفاداران به شاه روابطی برقرار میکند، زیرا همشهریهای او همواره از طرفداران پارس بودند؛ پامنس، که متهم شده بود که سربازان را با دهشها و با غلات به جانب خود میکشد، پس از آن که فرماندهی را به او کسیتراس برادر شهرب سپرد بسوی میهن خود روانه شد (۳۵۳).

اروانداس با کامیابی در شورش ماند، ولی ازدست رفتن پشتیبانی تبس چنان ارتاباذوس را سست کرد که ناچار بود بزودی نزد فیلیپ (۳۵۵ ـ ۳۳۶) در مقدونیه پناه ببرد؛ تبعیدیهای دیگر نزد فیلیپ ـ که به تندی همچو رهبر آینده‌ی جهاد برضد

34 - Demosthen. *Timocrat*. 11 ; Theopomp. *Philip*. xiii, Frag. 105 (J), xlv; Athen. xii. 532B ff.; Diod. xvi. 22. 2; 34. 1; Nepos. *Chabr*. 3. 4; Arr. *Anab*. i. 12. 1; Schol. Demosthen. *Olymp*. iii. 31; *philip*. i. 19.

پارس در نخستین صف قرار میگرفت ـ سیسنس ، عامل شهرب مصر ، و میناپیس مصری بودند . درهمین سال ۳۵۳ ، ماوسولوس در گذشت ، و خواهرش ارتمسیا که همسر او نیز بود به فرمانروائی کاریه جانشین او شد ، گرچه برادر ماوسولوس ، ایدریئوس ، شهرب شد . سال دیگر کلئارخوس هراکلیه‌ی پونتی به قتل رسید ؛ چون پسرش تیموتئوس کهین بود ، شاهیاری در هفت سال بعد (۳۵۲ ـ ۳۴۵) در دست ساتیروس عموی او ماند . [۳۵] در نتیجه‌ی این پیشامدها و دگر گونیهای همانند ، زمینه برای آخرین تاخت به مصر آماده میشد .

35 - Dittenberger, *Syl. 2*, No. 573 ; Diod. xv. 81. 4; xvi. 34. 1-2 ; 36. 2-3 ; xx. 77. 1; Just. xvi. 5. 12 ff. ; Memnon ii; Front. *Start.* ii. 3. 3; Polyaen. v. 16. 2 ; vii. 33. 2 ; Curt. iii. 7. 11; vi. 4. 25.

فصل سی‌ام

باز گرفتن نیل

بازپسین شکفتن هنر مصری

تخت هارهبی با ساختمانهای بسیار دوستی پرستاران را از نو به دست آورد. کتیبه های طره نشان میدهند که کانگری برای بدست آوردن سنگ تقریباً همواره ادامه داشت. از کوه مقدس پشت ابیدوس به اندازه ای سنگ بیرون آورده بودند که شاه ناچار شد در سال پنجم پادشاهی‌اش فرمانی بدهد که دیگر سنگ نبرند. سنگهای قرمز زیبائی را که بویژه در کار بازسازی طرف توجه بود از پایین آبشار اول از میان سراسر دره به دلتا می‌بردند. امروز تمام این ناحیه از تکه های سنگ آهك قرمز و سیاه که بسیار زیبا صیقلی و با نقشهای برجسته و نوشته پرشده پوشیده شده است. بازمانده‌های ساختمانها نشان میدهند که پرستشگاههای بسیار بزرگی برپا شده بود که با پرستشگاههای خاندان هیژدهم همچشمی مینمود.

از این ساختمانهای فراوان فقط تکه‌هایی بازمانده، ولی حتی شمار اینها بیش از آن است که بتوان جزئیات آنها را وصف کرد. سبنیتوس، پایتخت، به کعبه‌ای از سنگ راه راه زیبا به خود می‌بالید. بوباستیس تالار بزرگی را از سنگ چینی، کعبه‌هایی را از سنگ قرمز و سیاه، و تندیسی را از سنگ راه راه سیاه با نوشته‌های جادوئی و پیکرهای بغان نشان میداد. باهبیت، شاید زایشگاه پادشاه، پرستشگاه

بزرگی برای ایسیس داشت. تخته‌سنگهای بسیار بزرگ سقف در فاربیتوس نشانی از گنجایش پرستشگاهی‌ست که ویران شده است. در بیلبیس باست بایك پرستشگاه و کعبه‌ای از سنگ سیاه گرامی داشته شده، ودر هلیوپولیس ثوث را با دو سنگ یادبود هرمی شکل گرامی داشته‌اند. در تل مشکوته ستونی از سنگ آهك کبود با صحنه‌هایی ازبراتگزاری به اتوم یافت شده است که یك طرف آن از ورقه‌ی نازك زر رو کش شده است.

ممفیس، پایتخت باستانی، دو یادبود هرمی شکل تازه داشت. در سال دوم پادشاهی‌اش شاه پرستشگاهی برای اپیس زنده برپا ساخت؛ اومیگوید که چه اندازه زر، بخور خوشبو، و فوگان به این بغ پیشکش شد. در سال دوم و بار دیگر در سال هشتم گاو اپیس با همه شکوهی که در خور آن بود به قبر سپرده شد. به تونا کعبه ای از سنگ سرخ، به میت راهینا ساختمان دیگری، به اهناسیا کعبه ای از سنگ قرمز، به کوپتوس یاد بود هرمـی شکلی از سنگ خاکستری داده شد. ابیدوس تندیسهایی را حفظ نموده که قدرت هنری آنها تقریباً برابر با بهترین تندیسهایی ست که پیکرتراشان خاندان هیژدهم تراشیده‌اند.

در کارناك اودرنوشته‌ی خود به دروغ مدعی دروازه‌ای شده است که امیرتیوس دوم به پرستشگاه مونتو افزوده بود، هرچند پرستشگاههای خونسو و موت رااو تعمیر نمود. ادفو از کعبه‌ای سنگی بهره مند شد که چنان زیبا بود که در دوره‌ی بطلمیها نیز به کار میرفت. بـه پرستشگاه الکاب قرنیز کاری افزوده شد. خنوم پرستشگاهی در الفانتین داشت. باید از یك سر دره‌ی نیل تا سردیگرش ره سپرد تا دریافت که چگونه این آخرین شکفتگی ساختمان بومی مصری همه‌ی این سرزمین را زیب داده است.

بیرون دربیابان غربی‌همین داستان است. درواحه‌ی بزرگ آنجا یك درآیگاه دروازه‌ای بزرگ ساخته شده است.[1] در کعبه‌ی نامبردارتر آمون، که اسکندر

1 – H. E. Winlock, *The Temple of Hibis in el Khargeh Oasis*, Vol. I: *The Excavations* (1941), pp. 20 ff.

بزودی از آن دیدن میکند ، امیر واحه و ن آمون در دره پرستشگاه اومابدا را برای نخت هارهبی ساخت ، « که او دلهای بغان را آرامش میدهد و دادهای بومی را برقرار میسازد . »[۲]

از هزینه‌ی این همه ساختمان چیزی نمی‌شنویم، ولی اقلا مصر رونق وفراوانی نشان میداد ، و بسیار بهتر بود که مالیاتها برای ساختمانهای محلی به کار برده شود تا این که به خزانه‌ی دوردست یك شاه بیگانه برود. نخت‌هارهبی سزاوار تابوت سنگ دانه‌دانه‌ی سبز بود که بر آن دوازده بخش «دوآت» و سی و هفت پیکر از هفتاد شکل «را» نقش شده بود، هرچند مقرر نبود که این تابوت هرگز برای آرامگاه او به‌کار رود .[۳]

گواهی دیگری در دست است که علاقه‌ی تازه‌ای به ادبیات باستانی نشان داده میشد . از دوره‌ی پادشاهی او نسخه‌ای از کتاب نامبردار «نامه‌ی مردگان» به ما رسیده است . یك سنگ یادبود همزمان برای نوشته‌های جادوئی و صحنه هایی که در وصف آن نوشته‌ها رویش کنده شده شهرت دارد .[۴]

وصف رسمهای سوگواری آن زمان از قبر دجدهور وخانواده‌اش در ابیدوس پیداست . دجدهور ـ که زمانی مرد که اوخوس داشت آخرین تاخت و تاز خود را آغاز مینمود ـ مرد تازه‌ای شده بود ، زیرا به پدر و مادر اوهیچ عنوانی داده نشده، ولی برخود او احترامات انباشته شده است : او شاهزاده‌ی ارثی ، یگانه دوست دلبند، ناظر برمصر پایین ، بازرس زمین ، ناظرسرزمین است ، که اورا شاه برای خردمندی‌اش بزرگ ساخت، که «خاوند هردو زمین» را توانگر ساخت ، که اورا شاه سردبیران گذاشت ، که همه چیز را در فرمانرو بر میشمرد ، و هردو گوش هوروس را باراستی

2 - W. F. M. Petrie, *History of Egypt* (3d ed., 1925), III, 378 ff.; H. Junker, *Mitteilungen des deutschen Instituts fur Agyptische Altertums-kunde*, I (1930), 30 ff.

3 - E. A. W. Budge, *Egyptian Sculptures* (1914), Pl. xl iv,

4 - V. S. Golenishchev, *Metternich Stele* (1877).

پر میکرد . چون او در سال پانزدهم درگذشت ، دبیر شاهانه‌ی « غرب » (نسا کده) بوسیله‌ی فرمانده پادگان سله ـ این خود دلیل خوبی‌ست که شاه درسال ۳٤٤ در مرز آسیائی به‌کارزار پرداخته‌بود ـ ترتیب‌داده‌بود که‌این‌سردبیر باید در جهان‌دیگر یزدانی شود و این که باید هرچه را که او برای همیشه جاودانی بخواهد همه‌گونه آماده‌سازند . کوتوله‌ی او ، که نیز دجد هور نام داشت ، که روز جشن جاودانی ، که در جشن اپیس مرده در سراپئوم ممفیس و کنار دریاچه‌ی مقدس هیروپولیس میرقصید ، با او بخاك سپرده شد .[۵]

گورابه‌ی هالیکارناسوس

در حالی که رشته‌ی پرستشگاهها در کنارسراسر مجرای پایین نیل بازپسین شکفتن عالی هنر پاك بومی را منعکس میسازد ، ساختمان بزرگی که ارتمسیا در هالیکارناسوس برای گرامی داشتن شوهر و برادر خود برپاساخت‌نظری به‌جنبه‌های دیگر شهریگری هلنیستی آینده دارد . معمار های آن ساتیروس و سپس پتیئاس بودند که کتابی نیز در باره‌ی ساختمان‌آن نوشتند . شکل‌آن همان شکل‌قبرهای مجزای طرز کهنه‌ی آسیای کهین جنوب غربی بود ، روی پایه‌ی چهار گوش در سه طبقه که بر کله‌ی آن گردونه‌ی پیروزگر ماوسولوس بود که چهار اسب‌آن را می کشیدند . طبقه‌ی دوم این گورابه در هالیکارناسوس بود که آن را یکی از هفت شگفتیهای جهان باستان و نام آن (ماوسولئوم) را نام عمومی گورابه در نسلهای آینده ساخت ، زیرا در میان ایوانهای ستوندار آن تندیسهایی دیده میشد که کار نامبردارترین پیکرتراشهـای آن روزگار بـود . تندیسهای نمای شرقی را به‌ـسکوپاس ، شمالی‌را به‌بریاکسیس ، غربی‌را به لئوخارس ، و جنوبی را به تیموتئوس نسبت میدادند .

به‌همین اندازه بازیهای ورزشی که هنگام جشن گشایش این گورابه برپا ساختند تمام هلنی بود . تئودکتس فاسیلیسی سوگنامه‌ای را به نام پادشاه مرده

5 – W. Spiegelberg, *ÄZ*, LXIV (1929), 76 ff.

به‌نمایش گذاشت. به‌احترام‌سخنرانی که قرار بود بر سر جنازه‌ی این مرده‌ی توانا خوانده شود همازمائی برپا داشتند؛ برخی میگویند که جایزه را تئوپومپوس تاریخ نویس برد؛ دیگران میگویند که ناوکراتس از مردم اریتره آن را برد.[6]

شکست نخستین لشکرکشی مصر

اوخوس در همین هنگام در کوشش مصممی که برای گرفتن مصر داشت سر گرم گردآوری سپاه بزرگی بود. به‌امید گرفتن سربازان‌مزدور تبسی در آینده، او به تبسیها کمك مالی داد که «جنگ مقدس» خود را برضد فوکیسیها به پایان برسانند. نخت هارهبی نیز سربازان مزدور تازه نفس زیر رهبری دیوفانتوس‌آتنی ولامیوس و گاسترون‌سپارتی به‌دست‌آورد. نخست اوخوس کامیاب بود و فنیقیه اشغال شد. ستراتوی صیدونی با هم پیمان شدنش با مصر در خطر افتاد؛ با نزدیك شدن پارسیان او بر آن شد که‌خود کشی کند، ولی خوشگذرانی یونانی دلیری اورا سست کرده بود، و همسر او بود که از پیش سرنوشت وحشتناکی را که شوهرش با آن روبرو بود دریافت. تنس به جای او گماشته شد و روی سکه هایش خود را نشان میداد که پیاده با فروتنی از پی گردونه‌ی سرورخود میرود.

گرفتن مصر به این سادگی نبود. یکی از داستانها بما رسیده‌است - که‌چگونه گاسترون سلاح یونانیها و بومیها را با یکدیگر عوض کرد به طوری که پارسیان با یونانیها خوب جنگیدند ولی از پیش بومیها که سلاح یونانی داشتند گریختند. سرانجام، پس از یك سال کارزار (۳۵۱ - ۳۵۰)، اوخوس ناچارشد گوشه بگیرد.

6 - Theopomp., Frags. 297, 299 (J); Cic. *Tuscul.* iii. 75; Vitruv. *Praef.* 12-13; ii. 8. 10; Strabo xiv. 2. 16-17; Mart. i. 1; Plut. *Vit X Orat.* 838B; Valer. Max. iv. 16. 1; Gell. x. 18. 3; Quintill. iii. 6. 3; Plin xxxvi. 30; Paus. vii. 16. 4; Polyaen. vii. 23; Lucian. *Dial. mort.* 24; Necyon. 17; Porphyr. in Euseb. *Praeb. Evangel.* x. 3; Hieron. *Adv. Jovin.* i. 44; Suidas, *s. vv.* "Theodectes," "Isocrates;" C. T. Newton, *A History of Discovery at Halicarnassus* (1862); reconstruction, M. Rostovtzeff, *A History of the Ancient World*, Vol. I: *The Orient and Greece* (1926), Pl. LXXXVI, 1.

نخت هارهبی در پایتختش پیکری از خود برپا ساخت که در میان پاهای یك باز بسیار بزرگ ایستاده که باز نمایندهٔ بغ هوروس بود ؛ در نوشته‌ای که همراه آن‌است با سرافرازی بخود می‌بالد که او نگاهدارندهٔ مصراست که زمینهای بیگانه را پس میراند و نه تیررا میزند .[۷]

ارتمسیای هالیکارناسوسی

اگرچه ایدریوس همچو شهرب کاریه سکه زدن را به‌خود منحصر ساخته بود ، ولی ارتمسیا خود در حقیقت فرمانروا بود و همزمانهایش او را به این سمت میشناختند . فرمانروائی این بانو سخت و نیرومند بود . هراکلیه در لاتموس از نو گرفته شد ، این بار بدست سربازانی که او پنهان ساخته بود هنگامی که همهٔ شاروندان بیرون ریخته بودند که شهربانورا باخواجه سرایان، زنان، نیزنها وسنج ـ زنها که همراه او به‌بیشهٔ مادر بغان در یك‌میلی آن ور شهر میرفتند به بینند .[۸]

بتخت نشستن یك‌زن به‌نظر می‌آمد که به‌رودسیها فرصتی داد که نه تنها آزادی خود را از نو به‌دست آورند بلکه خود هالیکارناسوس را نیز بگیرند . برای این کار از دشمن اخیر خود آتن درخواست کمك کردند ، ودموستنس جانب آنها را گرفت . اندك زمانی پس از گوشه گیری اوخوس ، این سخنران درپیشگاه انجمن نمایان شد و حیرت خود را از این منظر شگفت که چگونه مردانی برای جنگیدن با پارسیان به طرفداری مصریها شوق دارند ولی از کمك کردن به‌رودس بیمناك‌اند بیان داشت. او پیشگوئی نمود که چون شاه از گرفتن مصر درمانده شده ارتمسیا به رودس دست درازی نخواهد کرد .

7 - Isocr. *Philip.* 101; *Epist.* viii. 8; Diod. xvi. 40. I ff.; 46. 4; 48. I ff Trog. x; Front. *Strat.* ii. 3. 13; Polyaen. ii. 16; Hieron. *Adv. Jovin.* i. 45.; Oros. iii. 7. 8; P. Tresson, „Sur deux monuments égyptiens inédit," *Kêmi*, IV (1931), 126 ff.; E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 575 ff.

8 - Polyaen. viii. 53. 4.

دموستنس به مردانی که این گونه شوق برای جنگیدن با پارسیان در مصر داشتند نیشخند میزد، ولی فکر ارسطو بااو فرق داشت. همچو نمونه‌ای برای منطق درست، او این سان دلیل می‌آورد: «برضد شاه بزرگ باید آماده شد و نگذاشت که‌اومصر را بگیرد؛ زیرا داریوش وخشایارشا به یونان تاخت نبردند تاآنکه مصر را گرفتند؛ پس، اگرشاه بزرگ مصر را بگیرد، اوبه یونان نیز تاخت خواهد برد.» این دلیل نتیجه‌ی غیرمنطقی را که درسخنرانی نهفته بود بخوبی آشکار میسازد.

شوم تر ازاین، دموستنس ارتمسیا رانمی‌شناخت. زمانی که رودسیها که بیش ازاندازه بخود مطمئن بودند به هالیکارناسوس رسیدند، ارتمسیا فرمان داد که مردم شهر وانمود کنند که تسلیم‌اند. رودسیها به خشکی آمده و سخت سرگرم تاراج کردن بازار شده بودند که ناوگان کاریه که پنهان شده بود از یك کنال ساختگی که به‌بندرگاه پنهانی راه‌میبرد سردرآوردند، و کشتیهای‌خالی رودسی را گرفتند، و در همان‌حال از دیوارهای کنار دریا تاخت و تازکنندگان را که در بازار تاراج میکردند با تیر زدند وبه‌زمین ریختند. آنگاه، با کشتیهایی که بدست کاریان رانده میشد وبا بساك گوئی برای پیروزی‌آرایش یافته بود، ارتمسیا بسوی این‌جزیره راند و پیش ازآنکه این نیرنگ از پرده بیرون افتد به بندرگاه آن‌راه یافت. شاروندان برجسته‌ی‌جزیره را از دم‌تیغ گذراندند، و ارتمسیا دو تندیس برپا ساخت: یکی از خودش، و دیگری از رودس که داغ بردگی برآن گذاشته شده بود.[۹]

شورش صیدون

پس زده شدن اوخوس راه را برای شورشهای بسیاری باز کرد. صیدون، که ستادگاه این تاخت و تاز بود، در نتیجه از دست سربازان تجاوزکار صدمه‌ی بسیار دید. تنس تجاوزکاران را بکیفر رسانید، پادگان را بیرون راند، و ساز و برگ سواران را که برای تاخت تازه‌ای انباشته‌شده بود سوزاند؛ او نیز درختان «پردیز»

9 – Demosthen. *Rhod.* 3–4, 11; Aristot. *Rhet.* ii. 20.3–4; Vitruv. ii. 8. 14–15.

را بردامنه‌ی شرقی گرد کاخی که سرستونهای گاودارش که در محل تراشیده شده بود تا زمان ما باز مانده است برید.[۱۰]

ارکادیها بتازگی شهر نوین مگال‌ـوپولیس را برای پایتخت اتحادیه‌ی خود بنیاد گذاشته بودند که دارای بخشی برای انجمن نماینده‌گان اتحادیه بود که به‌طور شگفت‌آوری جدید وامروزین می‌نماید. خیلی‌پیشتر، شهرهای‌فنیقی ارود، صیدون، وصورسه ده کوچك را (که اسوریها آنها را به‌نام‌مهلته، میسه، و کیسه‌می‌شناختند) یکی کرده واثاررا تشکیل داده بودند، که‌یونانیها آن را به‌نام تریپولیس‌میشناختند. اینجا، نیز، نمایند گان انجمن میکردند ـ صد نماینده از هر یك از این سه شهر عمده ـ که شورای همگانی‌یا «سیندریون» فنیقیها را تشکیل میدادند؛ ظاهراً این واژه‌ی یونانی پیش از آن به‌صورت «سنهدرین» به‌زبان فنیقی در آمده بود، زیرا به‌همین صورت بعدها درمیان یهودیها به‌کار میرفت.

نمایندگان در تریپولیس انجمن کردند و رای دادند که همه‌ی فنیقیه باید به شورش بر خیزد. از ثروت هنگفتشان، صیدونیها شمار بسیاری کشتیهای سه ردیفی گرد آوردندونیروی بزرگی از سربازان مزدور اجیر کردند. نیکوکلس‌در سالامیس در همسایگی به‌قتل رسیده بود، شاید بدست‌برادرش اواگوراس دوم، که جانشین او شد. چهار سال اواگوراس به‌نام خود به‌صورت کوتاه شده‌ی آن به‌فنیقی سکه زد؛ از جمله نقشهای روی سکه هـا کشتی و ستاره، پاشاه بزرگ در حـال جنگیدن با شیر یا سوار بر گردونه پیشاپیش اواگوراس سربرهنه بود. سپس عضو دیگری از این خانواده، پنیتاگوراس، او را به‌پناهگاهی در کاریه بیرون راند، و نه پادشاه جزیره از فنیقیها پیروی کرده و استقلال خود را فرا گفتند. بخشهایی از کیلیکیه نیز به‌شورش پیوستند.[۱۱]

10— G. Contenau, " Deuxième mission archéologique à Sidon, " *Syria*, IV (1923), 276 ff.

11 - Theopomp., Frag. 114 (J), Athen. xii. 531D-E; Isocr. *Philip*. 102; Diod. xvi. 40. 5; 41-42; 46. 1; Babelon, *op. cit.*, pp. 715 ff., 589 ff.

فیلیپ مقدونی

اروانداس درشورش ماند ؛ حتی تا ۳۴۹ او را درآتن با شاروندی و تاج زرین گرامی میداشتند ، زیرا شهر آتن یك پیمان بازرگانی مساعدی با او بسته بود . اوبولوس اسوسی خواجه‌سرائی داشت به‌نام هرمیاس که به‌آتن فرستاده بود ، وآنجا نزد افلاطون و ارسطو فرزانش آموخته بود ؛ در بازگشتش او مردم دوستی سرور خود را با کشتن او و فرمانروائی کردن به‌جای او باز پرداخت . ارسطو ، آموزگار اسکندر پسر فیلیپ ، از این کـه در دربار او مهمان‌نوازی بجوید سرافکندگی و شرمندگی حس‌نمی کرد و سرانجام دختربرادر این خواجه‌سرا را به‌همسری گرفت. فرزانه‌ی دیگری ، کسنوکراتس ، نیز برای بردن سهمی از نعمت این فرمانروای مستبد سررسید .[۱۲]

در اوایل ۳۴۶ با « صلح فیلوکراتس » به‌جنگ یونان اروپا به‌طور موقت پایان داده شد . فیلیپ همچو پیکـر برجسته در میان یونانیها شناخته شد ، و ایسوکراتس با شتاب کتاب«فیلیپوس» خود را نشر داد ، و در آن شاه مقدونی را فرا خوانده که کشورگشائیهایش را در قاره‌ی اروپا با رهبری جهادی‌برضدبربریها که دیری‌ست درانتظارآن هستند ادامه دهد . زمان‌مناسب ، ایسوکراتس میگوید ، برای چنین کاری فرا رسیده است . مصر هنوز گرفته نشده است . قبرس ، فنیقیه ، و کیلیکیه در شورش‌اند . اکنون که ارتمسیا مرده ، ایدریوس (۳۵۰ــ۳۴۴) را ممکن است از وفاداری مشکوکش جدا ساخت ، و او ازهمه‌ی یونانیها که در قاره هستند کارش بارونق‌تر است . این مطلب ایسوکراتس را میکشاند که با تلخی خاطرنشان سازد که شرم است به‌بینم چگونه‌آسیا وضعش از نظر مادی بهتر از اروپاست واین

12 · *IG*, Vol. II (ed. minor), No. 207; Isocr. *Philip.* 102 - 3, 132; Demosthen. *Philip.* iv. 32; *Cherson.* 30; Plato *Epist.* vi; Anaximenes [Demosthen.] *Epist. Philip.* 6; Strabo xiii. 1. 57; Diog. Laert. v. 3ff.; Didym. vi. 6. 1; Suid. *s. v.* « Aristoteles. » برگاموم را اروانداس به شاه بازگردانید ، نگاه کنید به Dittenberger, *Orientis Graecne inscriptiones selectae*, No. 264.

که بربریها با رونق‌تر و برومندتر از یونانیها هستند.[۱۳]

در آن زمان ایدریوس در واقع چندی با یونانیهای اروپا رابطه‌ی دوستانه داشت. درهمان سال ـ نخستین‌سالی که دلفی از تاراج فوکیسیها آزاد شده و درهای آن به دهش از جهان بیرون باز شده بود ـ میلتوسیها تندیسهای پرنگی از سرور خود ایدریوس و از همسر و خواهرش ادا که بدست ساتیروس پیکرتراش پاروسی ساخته شده بود به اپولون هدیــه کردند.[۱۴] پیکر و نــام آنها نیز همراه با نقش برجسته‌ی «زئوس سپاهها» از لابراوندا بود که در تگه برپا شده بود.[۱۵]

فیلیپ درواقع جداً درفکر یکی کردن یونانیهای اروپا برضد دشمن همگانی بود، ولی اوزیرکتر ازاین بود که پیش از آن که یگانگی نزدیك درمیهن به دست آید ازاین جهاد سخن گوید. با این حال، زمانی که در المپیه فیلیپئومی به‌افتخار خود ساخت وبرای آرایش آن همه‌ی هنرمندان نامبرداری را که کارهای پرسود در کاریه یافته بودند باز خواند، نشان آشکاری را از آن‌چه در سر می‌پروراند هویدا ساخت. از دست رفتن این هنرمندان نمی‌توانست برای ایدریوس دلپذیر باشد.

اندروتیون، برخلاف ایسوکراتس، به ایدریوس اطمینان نداشت. به نظر او ایدریوس، که تبعه‌ی پارس‌بود، مانند سگی‌بود که‌از زنجیر آزاد شده باشد؛ همچنان که سگ به‌جان مردم می‌افتد و گاز میگیرد، ایدریوس هم چون از زنجیر آزادشود خطرناك خواهد بود. اندروتیون حق داشت؛ پیش از آن که سال به‌پایان برسد، ایدریوس پاسخ‌خود را داده بود، نه به افسون فیلیپ ـ چنان که ایسوکراتس انتظار داشت ـ بلکه به فرمان سرورش. او چهل کشتی سه ردیفی از کاریه و هشت‌هزار سرباز مزدور زیررهبری فوکیان آتنی باخودنزد اوخوس‌برد؛ اکنون سرکردگان آتنی در هردوطرف می‌جنگیدند! چندی بود که قبرس شورشی ازصلح برخوردار

13 — Isocr. *Philip.*

14 — Th. Homolle, "Inscriptions de Delphes," *BCH*, XXIII (1899), 385 ff.; *IG*, Vol. V, Part 2, No. 89; cf. Vitruv. vii *Praef.* 12.

15 — P. Foucart, *Monuments Piot*, XVIII (1910), 145 ff.

بود ، و تاراج هنگفتی میشد انتظار داشت ؛ چیزی نگذشت که شمار سربازان مزدور دو برابر شد . قهرمان کتاب «سرباز» انتیفانس نمونه‌ای از آنهاست : او به‌خود می‌بالد که چگونه در سراسر هنگام جنگ در قبرس بوده و چگونه در پافوس با تجمل زندگی میکرده است.[۱۶]

از نو گرفتن فنیقیه

در آغاز ۳۴۵ اوخوس سپاه بزرگی در بابل گرد آورد و برضد صیدون روانه شد . شاروندان پولهای خود را برای امن‌بودن به بیرون فرستادند ، خندق سه‌گانه‌ای گرد شهر کندند ، و دیوارها برپا ساختند . بیش از یکصد کشتی فراهم آوردند ، نه فقط سه‌ردیفی بلکه کشتیهای پنج ردیفی با پنج ردیف پاروزن که تازه اختراع شده بود . ولی منتور و تنس برای خیانت به شهر همدست شدند . همچنان که گروه پس‌از گروه ازشاروندان رهبربیرون فرستاده میشدند ، همه بدست پارسیان که مترصد بودند کشته میشدند ، ولی زمانی که تنس خودش فرار کرد تا پاداشی را که انتظار داشت دریافت دارد اوفقط کیفر یك خیانتکار طرد شده را یافت .

شاروندان که به آنها خیانت شده بود کشتیهای خود را آتش زدند ، خانواده‌هایشان را در خانه‌های خود نگاه داشتند ، و آنها را باهرچه بود سوزاندند. اوخوس فقط ویرانه‌ها را داشت که به‌سودجویان بفروشد ، و آنها قنطارهای بسیاری به او پرداختند که حق داشته باشند سیم وزر گداخته را درویرانه‌ها جستجو کنند . از بابل لوحی داریم که خلاصه‌اش چنین است : « در سال چهاردهم اوخوس ، که نامش اردشیر خوانده میشود ، در اکتبر ، اسیرانی راکه شاه در زمین صیدون در بند افکند به بابل و شوش درآمدند . درآن ماه ، روز ۱۳ [۲۴ اکتبر ۳۴۵] از میان آنها چند سرباز به بابل درآمدند . روز ۱۶ ، زنهای پرشمار که شاه به‌بابل فرستاد ، درآن روزبه‌کاخ شاه درآمدند . »[۱۷] از این لوح بایك نگاه به طور زنده‌ای پیداست

16 – Aristot. *Rhet.* iii. 4. 3; Antiphan., Frag. 202 (Kock); Diod. xvi. 42; 46. 1 ff.; Polyaen. viii. 53. 4.

17 – S. Smith, *Babylonian Historical Texts* (1924), pp. 148ff.

که در روش باستانی تبعید و از سرزمینی به سرزمین دیگر بردن مردمان زنها چه رنجی میکشیدند؛ زنها نه برای احترام بلکه، همچوبردگان به کاخ درمی‌آمدند.

فنیقیه آنگاه به‌مازیوس سپرده شد وبا کیلیکیه توام گشت. بجای سکه‌های کیلیکی پیشین‌اش مازیوس از آن پس روی سکه هایش نقش آهوی نر یونانی را گذاشت که شیر یا گاو نر آسیائی دارد آن را می بلعد. دو دیوار کنگره دار را، که هریك‌چهار برج دارد، «دروازه‌های کیلیکی» شناخته‌اند، هرچندبیشتراحتمال دارد که آنها باز نماینده‌ی خود طرسوس باشند؛ نوشته‌ی آن چنین است: «مزدای که برفراز ابر نهره و هیلیك است.» سکه‌هایی با نوشته‌های آرامی در طرسوس، ایسوس، ومالوس زده شده، ولی به‌سکه‌های مالوس یونانی افزوده شده است؛ روی سکه‌های صیدونی‌اش، مازیوس نقش کشتی شاهان بومی پیشین را از سال شانزدهم (۳۴۳) تا پایان پادشاهی‌اش به‌کاربرده است.[۱۸]

انجام بازپسین شاهنشاهی مصری

فرستادگان اوخوس در استانهای عمده‌ی یونان پیدا شدند و درخواست سربازان مزدور کردند. آتن و سپارت، که سرکردگانشان به مصر رفته بودند، از دادن کمك سر باز زدند، هرچند که آتن در برابر این سرباز زدن اعلام‌داشت که میل دارد با شاه درصلح به سربرد ــ به شرط آنکه شاه به شهرهای یونانی‌تاخت نیاورد. ولی تبس هزار سرباز به‌فرماندهی لاکراتس، و آرگوسیها سه هزار به فرماندهی نیکوستراتوس فرستادند، و در عین حال شش هزار سرباز دیگر از شهرهای یونانی آسیا آمدند که قرار بود منتور خیانتکار آنها را رهبری کند (۳۴٤).[۱۹] پارسیان زیر فرماندهی روساکس بودند که‌یکی ازفرزندان آن «هفت»تن وا کنون

18 – Diod .xvi. 43 ff.; Trog. x; JosePh. *Ant.* xi. 297; Babelon, *op.cit.*, pp. 443ff. and 581 ff.

19 - *IG,* Vol. IV, No. 556; Isocr. *Panathen.* 159; Anaximen. [Demosthen.] *Epist. Philip.6*; Diod. xvi. 44. 1 ff.; Didym. viii. 5 ff, 18 ff.

شهرب یونیه و لیدیه بود ، و فرمانده دیگر آنها اریستازانس بود . باگواس ، سرکرده‌ی خواجه‌سرایان ، سرفرمانده بود ، و اوخوس شخصاً تمام این آرایش پهناور سپاه را رهبری میکرد .

پس از آن که بخش قابل توجهی ازسپاهش را در مرداب بربره از دست داد ، شاه به‌پلوسیوم رسید ، و دفاع آنجا را دردست فیلوفون به سرکردگی پانزده هزار یونانی یافت . چون نتوانست در نخستین روز جنگ باروی آنجا را بگیرد ، اوخوس نیروی تاخت و تازگر خود راچند بخش کرد : بخش اول را ، به فرماندهی لاکراتس و روساکس ، باز گذاشت که باروی مرزی را محاصره کنند ؛ کارداری بخش دوم را به‌نیکوستراتوس و اریستازانس سپرد ، درحالی که بخش‌عمده‌ی سپاه زیرفرماندهی منتور و باگواس ماند . برای روبرو شدن با آنها ، نخت هارهبی بیست هزار یونانی ، تقریباً به‌همین شمار لیبی ، و شصت هزاربومی گرد آورده بود ؛ نیزناوگان بزرگی برنیل بود که کرانه‌ی عربی آن با یك رشته دژ نگاهداری میشد .

دفاع سخت و نیرومند بود و ، مانند گذشته ،بایستی جلوی تاخت‌و تازگران را گرفته باشد . ولی همه‌ی این به کار نیامد زیرا فرماندهان سربازان مزدور - دیوفانتوس آتنی و لامیوس سپارتی - نتوانستند رزم آرائـی پیشنهادی خود را بقبولانند . رای آنها این بود که نخت هارهبی بیدرنگ حمله کند ، ولی نخت‌هارهبی بر آن شد که تا طغیان رود نیل صبر کند ، به اطمینان این که بار دیگر برخاستن آب دشمن را ناچار خواهد ساخت که از دلتای زیرسیل گوشه بگیرد .

دلیل این اطمینان ، که وعده‌ای بود که بغ جنگ اونوریس داده بود که او خود مصرتهدید شده‌را رهایی‌خواهد داد ، دریك قصه‌ی عامیانه که تنها برگردانده‌ی یونانی آن روی پاپیروسی اززمان کمی دیرتر بازمانده اشاره شده است . دراین قصه گفته شده که در شب بیست ویکم تا بیست و دوم ماه فارموتی ، شب ماه پر ، در سال شانزدهم پادشاهی ، نکتانبوشاه ماندگار در ممفیس قربانی انجام داد و از بغان یاری جست که آینده‌را براو آشکار کنند . جدولهای ستاره شناسی‌امروزین نشان میدهند که

دراین سال پادشاهی تخت هارهبی ماه پر را در ماه فارموتی میتوان در ٥ ژوئیه ۳٤۳ دید؛ این سان ما نه تنها زمان این رشته‌ی بخصوص پیشامد ها را به دست آورده‌ایم بلکه درواقع کلیدی به‌همه‌ی سالمر مصر مستقل در سده‌ی چهارم جسته‌ایم.[۲۰]

در این قصه‌ی عامیانه گفته شده که در خوابی که درپاسخ درخواست او داده شد، نکتانبو پاپیروسی را دید که شناوراست ـ که به‌مصری رومپس خوانده میشود چنان که مترجم به‌آن افزوده ـ و آن پاپیروس در ممفیس لنگر انداخت. بر آن تختی بزرگ بود، و بر آن تخت ایسس، آن بانوی نیکی گرمیوه‌ها و بانوی سروربغان، نشسته؛ همه‌ی بغان گرد وی ایستاده، به‌دست راستش وبه‌دست چپش. یکی از آنها، به قامت بیست ارش، به‌میان پیش آمد؛ نام او به مصری اونوریس داده شده، ولی به یونانی نام ستاره‌ی بهرام به او داده شده است. اونوریس، درحالی که بروی شکم خود افتاد، چنین گفت:

«نزد من بیا، ای بغبانوی بغان، ای تو که برترین نیرو راداری و بر آنها که در این گردون‌اند فرمانروا ای و همه‌ی بغان را زنده میداری. برمن رحم بنما، ای ایسیس، و گوش به‌من فرا ده! چنان که تو فرمان داده‌ای من این سرزمین را چنان پاییدم که سزاوار سرزنش نبودم و هرچه برای نکتانبو، شاه ساماوس، که تو او را به‌فرمانروائی برقرار کرده‌ای لازم بود انجام دادم. لیکن او پرستشگاه مرا از چشم انداخته و از فرمانهای من دور افتاده است. مـن بدون پرستشگاه خود مانده، و کاریزشگاه من که فرسو خوانده میشود [پرشو، «خانه‌ی شو»] از بد کاری این سر کرده نیم تمام مانده است.» بغبانو پاسخی نداد.

نکتانبو بیدار شد وباشتاب مهین‌پرستار و وخشور اونوریس را از سبنیتوس ـ که هنوز در این ٦ ژوئیه ۳٤۳ در دست مصر بود ـ فرا خواند. آنها گزارش دادند

20 - J. G. Smyly, ***Archiv für Papyrusforschung,*** V (1909-13), 417; S. Witkowski, ***ibid.***, P. 573; E. Bickermann, ***La Chronologie de la XXXe Dynastie*** („Institut Français d' Archéologie Oriental du Caire, Mém.," Vol. LXVI [1935-38], PP. 77 ff.

که وضع آنچنان نا امیدوار که در خواب نمایانده شده بودنیست ؛ همه‌چیز به انجام رسیده مگر کندن نویسه‌های مقدس خط نقشی بر دیوارهای سنگی .

تا اینجا ظاهرا یادی از یك خواب یا وخش واقعی داریم که در آن اونوریس وعده‌ی کمك به‌مصر داده بود ، هرچند در این گزارش کنونی بد اختری آینده هم اکنون پیش‌بینی شده است . اکنون به قلمرو پاك قصه درمی‌آییم : شاه باشتاب نوشت که همه آنهایی را که در کندن خط مقدس زبردست اند فرا خوانند ؛ چون به دربار رسیدند ، از آنها پرسیده شد که کدام یك میتوانند زودتر این کار را به‌پایان برسانند . پتسیوس ، پسر ارگیوس از افرودیتوپولیس ، برخاست و با فروتنی گفت که او میتواندآین کاررا در چند روز به‌انجام‌رساند ، و همنشینان او یکدل ویکزبان گفتند که راست میگوید ، زیرا کسی در سرزمین در این هنر به‌پای او نمیرسید . پس نکتانبو پول بسیار به‌پتسیوس داد و او روانه‌ی سبنیتوس گشت .

چون‌طبعا میگسار بود ، پتسیوس بر آن شد که باید پیش از آن که بنشیند و به کاربپردازد اندکی سرخوش و از لذت می برخوردار گردد . وچنین پیش آمد که چون در بخش جنوبی پرستشگاه گردش کنان‌میگشت به دختریك عطرسازبرخورد که زیباترین دختری‌بود که‌دیده‌بود ــ وچون دانشجوی نسخه بردار که‌به‌برداشتن این نسخه گماشته شده بود به‌اینجا رسید خستگی براودست یافت و به‌جای آن که کنجکاوی بیدار شده‌ی مارا خرسند سازد و از پیشرفت مهر ورزی این پیکر تراش سخن گوید بکشیدن عکس مسخره‌ی قهرمان ما اکتفا کرده است .[۲۱]

آیا این قصه‌ی عامیانه بد آمدن بغ بومی جنگ و در نتیجه سر باز زدن او را از پاییدن مصر فقط به این عشقبازی‌شوم این پیکر تراش و کوتاهی او در بموقع تمام کردن خط نقشی نسبت داده بود ؟ پاسخ این را نمیدانیم ، ولی شکی نمیتواند باشد که دیر کرد تخت هارهبی برای طغیان و فراگیری آب مرگ آور بود . پیش

21 - U. Wilken, *Mélange Nlcole* (1905), pp. 579 ff.; G. Maspero, *Popular Stories* (1915), pp. 285 ff.

از آن که سیلهای رهایی بخش به دلتا برسد ، نیکوستراتوس با هشتاد کشتی سه ردیفی راه خود را به‌پشت سپاه مصری یافته بود . کلینیاس به این نیرو که از جناح گذشته بود تاخت برد ولی کشته شد ، وبا او پنج هزار یونانی نیزجان سپردند. نخت‌ـ هارهبی دلتا را رها کرد و به ممفیس گوشه گرفت . منتور به پادگان ترك شده‌ی پلوسیوم و عده‌ی یك تسلیم شرافتمندانه داد اگر از جنگ دست بردارند ولی تهدید کرد که اگر باز هم ایستادگی کنند به سرنوشت صیدون دچار خواهند شد . برسر مسئله‌ی تسلیم مصریها با یونانیهابه‌زد وخورد پرداختند ، ولی سربازان مزدور از هر گونه دین به مزد پردازی کـه درحال عقب نشینی بود خود را آزاد دانستند و بیدرنگ شرطهای جوانمردانه‌ی منتور را پذیرفتند .

پارسیان و یونانیها بر سر پروه به جنگ پـرداختند . در تاراج بوباستیس سربازان مزدور به‌اندازه ای پیش رفتند که خود بـا گواس را زندانی ساختند ، و او فقط با مداخله‌ی شخصی منتور رهایی یافت . ولی‌شهرها ، یك به یك ، صلح کردند؛ نخت هارهبی بارخود را با تمام ثروتی که بردنی بود بست وبسوی‌بالای نیل گریخت تا دراتیوپیه پناهگاهی بجوید. بازپسین شاهنشاهی‌مصری به‌پایان رسیده بود ، ونیل پایین دیگر به‌دست سروری از نژاد خود فرمانروائی نمیشد .

سربازان مزدور یونانی که از مصریها مزد میگرفتند بخشوده و به میهن خود روانه شدند ، و آنها که در سپاه پارسی خدمت میکردند پاداش جوانمردانه یافتند . باگواس وزیر شد ، و به منتور نظارت بر دریا کنار اژه سپرده گشت. مصر برای شورش تقریبا یك سده‌اش کیفر سخت یافت . دیوارهای شهر ها ویران شد و پرستشگاههایشان به‌تاراج رفت . گاو مقدس اپیس را اوخوس بادست خودخنجرزد و به جای او به‌مسخره‌خری را برپاداشت وفرمان داد که بومیها او را بپرستند .بره‌ی مندس که به‌همان اندازه مقدس بود کشته شد . در میان پروه‌ای که از پرستشگاه‌ها بردند از جمله طومار مقدسی بود که باگواس بعداً به بهای هنگفتی به پرستاران پس فروخت . در پایان سال ۳۴۳ ، اوخوس به پارس باز گشت ، و در آنجا رهبران

مصری را که با خود برده بود در تبعید ماندگار ساخت ، وفرنداتس را به شهربی مصر باز گذاشت .[۲۲]

باز هم بومیها از پذیرفتن اوخوس همچو شاه قانونی سر باز زدند . ازپناهگاه امنش در اتیوپیه ، نخت هارهبی مصـر بالا را زیر فرمان خود نگاه داشت . در سال هیژدهمش ، ۳٤۱ ، هنوز در ادفو ، که در آنجا زمینهایی به هوروس محلی هدیه نمود ، و اعتبار آن هدیه را بطلمیها نیز بعداً شناختند ، نخت هارهبی به رسمیت شناخته میشد .[۲۳] در زمان همین بطلمیها نیز سالنامـه‌ی مشهور بـه « سالنامه‌ی مردمانی » نوشته شد ، که در آن نیز هیژده سال پادشاهی به‌نخت هارهبی نسبت داده شده است .[۲۴]

ولی برخی از اشراف محلی بودند کـه شرم نداشتند از این که زیر فرمان بیگانگان منفور همگانی خدمت کنند . سمتو تفناخت ، از شهرهراکلئوپولیس ما گنا ، مثلا ، ازهریشف ایزد محلی‌اش اجازه یافته بود که به کاخ درآید . آنجا او به نخت‌ـ هارهبی خدمت میکرد ، ودل بغ نیکو ـ شاه ـ از سخنان او خرسند بود . ولی چون هریشف پشتیبانی وحمایت خودرا از مصرپس گرفت ـ چنان که در پیروزی اوخوس بر نخت هارهبی نشان داده شد ـ سمتوتفناخت با شاه تازه صلح کرد . هریشف او را درپیش گروه بلند کرد ، و مهر او را در دل فرمانروای ستت ـ نام باستانی آسیا ـ برانگیزاند ، و دوستان شاهانه‌ی او ستایش فراوان نثار این خیانتکار نمودند . او را به‌پایگاه عمویش نخت‌هنب بر آوردند و مهست پریستاران سخمت در سراسر مصر

22 - *IG* (ed. minor), No. 356; Theopomp., Frag. 368 (J); Diod. xvi. 46 ff.; Trog. x; Front. *Strat.* ii. 5. 6; Aelian. *Var. hist.* iv. 8; vi. 8. به گفته‌ی پلوتارخ : تا زمان خود اومصریها هنوز اوخوس را « شمشیر » میخواندند (نگاه کنید به *De isid.* 355C).

23 - H. K. Brugsch, *The saurus*, III, 549;
تاریخ آن را بیکرمان در کتاب نامبرده‌اش ، صفحه‌ی ۸۲ ، درست کرده است .

24 - Demotic Chronicle, IV, 18.

بالا و پایین ساختند.[۲۵]

پتوسیریس در ۳۳۹، اندکی کمتر از چهار سال پس از گرفته شدن مصر بدست پارسیان، بزرگ و سر مهمترین خانواده در هرموپولیس شد. او، نیز، با نیروئی که برسرکار بود از در آشتی در آمد، ولی در آن چه در هنگام پادشاهی شاه مقدونی فیلیپ ارهیدیوس نوشته از بدی فرمانروائی پارسی سخن بسیار رانده: «هفت سال همچو کارگزار این بغ ثوث به‌سربردم، ودارائی او را بی‌آن که‌خطائی یافت شود کارگزاری کردم، اگرچه شاهی از زمین بیگانه در مصر نیرو را به دست داشت. و هیچ کس نبود که درپایگاه پیشین‌اش مانده باشد، به‌علت کشمکشی که در میان مصر پیش‌آمد؛ جنوب در بی‌نظمی و شمال در شورش بود. مردمان‌دربیم‌و هراس سفر میکردند، در پرستشگاه چیزی نبود که در دست آنهائی باشد که شایسته‌ی آن بودند. پریستاران دور بودند و بیخبر از آن چه پیش می‌آمد. من به‌کارگزاری ثوث، خاوند خمونو، هفت‌سال پرداختم؛ مردمانی از زمین بیگانه درمصر فرمانروائی‌میکردند. هنگامی که مردمان اززمین بیگانه درمصرحکومت میکردند من هر کاری را نیکو در پرستشگاه او کردم. هیچ‌کاری انجام داده نشد (درپرستشگاه) از زمانی که بیگانگان‌آمده و درمصر تاخت‌وتاز کرده بودند.»[۲۶]

جای معینیان در تاریخ

این جنگ میان مادیها و مصر در کتیبه‌ای از عربستان جنوب غربی یاد شده و سرانجام مسئله‌ی پیشینگی نوشته‌های معینی راکه دیری‌ست بر سر آن اختلاف است حل میکند.[۲۷] پیرامون آغاز سده‌ی چهارم، زمانی که نویسنده‌ی

25 – Naples (Pompeii) Stele; latest discussion, P. Tresson, ***buleletin de l'institut Français du Caire***, XXX (1931), 361 ff.; cf. A. Erman, *AZ*, XXXI (1893), 91 ff.

26 - G. Lefebvre, *Le Tombeau de Petosiris* (1924), I, 3 ff.

۲۷ - سراب معینی، که معینیان را در هزاره‌ی دوم میگذاشت، سر انجام بدست F. V. Winnett نابدید شده است. نگاه کنید به *Bulletin of the American Schools of Oriental Reseearch*، جلد ۷۳ (۱۹۳۹)، صفحه‌های ۳ و پس از آن

یهودی کتاب «تواریخ ایام» در تاریخ بازبینی شده‌ی خود به جای نامهای پیشین تیره‌های عربستان شمالی نام «معینیم» را به‌کارمیبرد،[۲۸] الفبای عربستان شمالی که از سینا گرفته شده برای نخستین بار در عربستان جنوب غربی پدید میشود. حتی در آغاز سده‌ی هشتم، درسندهایی‌به خط‌میخی از شاهان سبا که به پادشاهان اسوری «باج» فراز میبرند سخن رفته؛[۲۹] ولی، زمانی که یادمانهای محلی از زبان خود سخن میگویند، این گوشه‌ی شبه جزیره زیر فرمان معینیان است. به زبان بومی خودشان این زمین معین و مردم آن معینوم خوانده میشوند. پایتخت آنها قرناوو هست، ولی یثیل پایتخت دومی آنهاست. معینیان چون در شمال سبا بودند، راه داد و ستد شمالی را به مدیترانه دردست داشتند. دورتر بسوی شرق کنار کرانه حضرموت بود که هم آن زمان گویش دیگر و خطی که کمی فرق داشت به‌کار میبرد. نویسه‌های آن خط چنان زیبا درست شده بود که بایستی از زمانی که خط خام و ناپرورده‌ی عربی شمالی برای نوشتن زبان عربستان جنوب غربی اقتباس شده بود دیری گذشته باشد. این زبان عربی جنوب غربی به اندازه‌ای با زبان شمالی فرق دارد که باید آن را زبان جداگانه‌ای دانست نه گویش دیگری.

سطح فرهنگ آنها نیز به‌همین اندازه فرق دارد، زیرا معینیان صحراگرد نیستند بلکه‌مردمی شهری و دارای‌شهریگری بلند پایه‌ای هستند. پایه‌ی‌زندگانی آنها کشاورزی ست. در عربستان جنوب غربی نقطه‌های بسیار حاصلخیز هست، ولی اگر برای دستگاه‌پرکار آبیاری نبود جمعیت آن بسیار کم میبود. هم آن‌زمان شهرهای بزرگی با ساختمانهای با شکوه‌داشت که با دیوارهای‌محکم دفاع‌میشد که میتوانیم معماری آنها را بتفصیل وصف کنیم. در باره‌ی پرستشگاهها چیزهایی میدانیم، ولی از بغها و آذین آنها بیشتر خبر داریم. نیز دستگاه پرکاری برای ملکداری داشتند که بیشتر براصل رعیتی وبندگی بود نه براصل آزادی چنان که

۲۸ - کتاب اول تواریخ ایام ۴ : ۴۱ ؛ کتاب دوم تواریخ ایام ۲۶ : ۷ ؛ عزرا ۲ : ۵۰ ؛ نحمیا ۷ : ۵۲ .

29 - Olmstead, *History of Assyria* (1923), pp. 189, 200, 211, 310, 379.

در واحه‌های بیابان بود .

خاستگاه صحراگردی آنها از توجه با دقتی که به‌نسب ، پدرو مادر ، خانواده ، و رابطه‌ی تیره‌ای داشتند آشکار است . از راه نوشته‌های مربوط به‌نسب و چندهمزمانی پیشامدها ، میتوان با دادن جزئیات شگفت آوری رابطه‌های پرپیچ و خم سیاسی را از سده‌ی چهارم به‌بعد برشمرد . [۳۰]

پیرامون سال ۴۰۰ یا شاید کمی پیش از آن ، با نخستین شاه شناخته شده‌ی معین ، ایلیافایاثی ، [۳۱] آشنا میشویم ، که به‌رسمی که معمول بود بار دیگر همراه با نام پسرش ابیادایاثی یاد میشود . هنگام فرمانروائی مشترك آنها ، یافکاریل شهر خود را به‌نام یافوش ساخت ، با ساختمانها و حیاطهایش برای روشنی ، با سکوهای تختش از چوب و از سنگ تراشیده ، و هدیه نامه‌هائی که برای بغان نوشته است . معدکریب و پسرش همائت هدیه نامه‌هایی از همین گونه در یشیل فراز بردند . یك آدریان بخور خوشبو بوسیله خاوند معدکریب ریدان و هوترثات ، شاه هریمون ، به متبناتیان هدیه شده است . [۳۲]

هنگامی که ابیاداثنها پادشاهی میکرد ، او به برادری با معدکریب ، که اکنون همچو شاه حضرموت پیدا میشود ، در آمد ؛ این که این برادری در حقیقت یك هم پیمانی زیردستانه بود از اینجاپیداست که معدکریب کتیبه‌ای را درپایتخت معینی برپا ساخت ، هرچندخط و گویش ویژه‌ی حضرموت خود رادر آن نگاه داشته است . دراین نوشته اونیزمیگوید که چگونه برجی را که عمویش شهاروم‌الان ، پسر سدیقیل ، شاه حضرموت ، ساخته بود برای وخشگاه اثتاردذوقبدیم وقف کرده است . این شهاروم الان بایستی‌فرمانروای‌مستقل همزمان کهن سالتر ایلیافایاثی‌بوده باشد .

۳۰ - مجموعه‌ی نهائی نوشته‌های عربی جنوبی در جلد چهارم *CIS* است ؛ ولی آنها را از *RES* یاد میکنیم (*Repertoire d'edigraphie Sémitique* , 1900 - 38) که دوره‌ای کامله با دیپا ، برگردانیده و گزارش بازبینی شده است .

31 - *RES*, Nos. 3012 and 3022.

32 - *RES*, Nos. 2789, 2942, and 3459.

کتیبه‌ی دیگری از ابیاداما را از دستگاه کارگزاری معینی آگاه میسازد. الماں، پسر امی کریب، از خانواده‌ی حضر و تیره گبسان، «دوست» ابیادایائی، شاه معین بود. او همه‌ی ساختمان و ستونهای پشتوان شش برج و شش دیواری که این برجها را در دیوار شهر قرناوو وصل میکرد نذر کرده، و ساخته، و وقف اثتار ذو قبدیم و ود نموده بود. محل آنها با دقت داده شده: کنار کنال محله‌ی رامساوو، از برجی که «پسران پرسندگان روانها» (که شورائی بوده) برپا ساخته‌اندتا «سه‌راه» درون شهر. الماں آن را ساخت و باچوب وسنگ تراشیده آسمانه زد و دیوار پرتگاه زیر دژ را به انجام رسانید. این از محل درآمد باجهایی که اثتار ذو قبدیم برقرار کرده بود، وهمچنین از آن چه الماں ازخود به آن افزوده بود انجام گرفت.

در پیشخان پرستشگاه براتهای بخور برای ود سوختند، و براتهایی برای ود واثتار ذوقبدیم قربانی کردند. علت آن این بود که ابیادایائی بوسیله‌ی شورای بزرگ معین کارگزاری و اختیارداری هرچه راکه درجنگ و در صلح برای بغ او، سرپرست پشتیبان تیره‌ی او، شاه او، و تیره‌ی او معین شده بود به الماں بخشیده بود. افزون بر این، شاه کارگزاری زمینی را که از درآمد کارخانه‌های ریسندگی شاهانه، که مساحت آن چهل و هفت ارش در چهارده ارش بود، و جیره هـای مقرر در قانون معین را به او سپرده بود.

آنگاه مرزها با دقت وصف شده، هم از روی نقطه های پرگار (قطب نما) وهم با کنالهای آبرو که برای آبیاری آن پیش‌بینی شده بود، وهمه‌ی آن برپایه‌ی سندهای نوشته‌ی کهن تری نوشته شده است. اثتاد برآیان، ویك سه‌گانی مرکب از اثتارذوقبدیم، ود، ونکرهوم، وهمه‌ی بغان معین و یشیل، وشاه، و تیره هایشان معین و یشیل سوگند یاد کرده‌اند. در برابر کسی که بخواهد ساختمان ونوشته‌های پشتوان آن را، تا پایان روزهای جهان، دگرگون سازد تمام آن بزیر پناه بغان گذاشته شده است.[۳۳]

33 - *RES*, Nos. 2775, 3012, 3022, and 2774; other inscriptions, *RES* Nos; 2808, 2944, 2959 2971 ***bis***, and 3006.

ولی مهمترین کتیبه‌ی این پادشاهی نوشته‌ی امیسدیق ، پسر همائت و از خانواده‌ی یافان ، و نوشته‌ی سعد ، پسر والیگ ، از خانواده‌ی ذفگان است . هردو آنها پاپوران« کبیر » از مصران و معن مصران ـ بخش «مصری» پیرامون دیدان و شهرشمالی که بنام معینیان خوانده میشد ، بودند ، که نفوذشان که پیوسته بسوی شمال در پیشرفت بود هم آن زمان در دیدان دیده میشد ، که در آنجا پاره‌ای از نوشته‌های لحیانی زمانهای بعد اثرات خط معینی را نشان میدهد ؛[۳۴] چیزی نگذشت که این واحه درقلمرو معینی افتاد .

قصد امیسدیق و سعد وقف کردن راهروی به‌نام تانوم که دو برج را در دیوار شهر به یکدیگر وصل میکرد به اثتار ذو قبدیم بود ؛ نمای آن با چوب و سنگ تراشیده زیور یافته بود ، دیوار روبروی پرتگاه پایین آن از سنگ درشت بود . چیزی که بیشتر برای ماجلب کننده است این است که نویسندگان کتیبه‌علت آن را برای ما میگویند : در سفری به مصر ، اشور و ابرنهران ـ کـه این نامها را به آسانی‌مصر ، اسور ، و ورا رود می‌شناسیم ـ بغهایشان اثتار ذوقبدیم ، ود ، ونکرهوم ، بغان آنها را رهایی دادند و در حمله‌ای که سبا و خولان به آنها ، کالای آنها ، و شترهای آنها کردندآنها را راهنمائی نمودند . این در سفر میان معین و راگماتوم پیش آمد ، هنگام جنگ میان مادها (ماذای) و مصر . این یکی‌از حمله‌های‌اردشیر دوم یا اردشیر سوم است . زمان آن نمی‌تواند پس از ۳۴۳ باشد ، هـرچند میتواند خیلی پیش ازآن باشد ؛ ولی اقلا اکنون‌حدود زمان پیشین‌ترین‌خاندان شاهی‌معین را داخل نیم سده معین کرده‌ایم .[۳۵]

بغانشان آنها را در صلح‌وبهبود به‌زمین شهر قرناوو باز گرداندند . اثتارنشان داد که از برات آنها خرسند است ، و دو پاپور « کبیر » و معن مصران کالای خود و سندهای سوداگری خود را درپناه بغای و شاه گذاشتند . بار دیگر امیسدیق‌سفر

34 - Winnett, *op. cit.*, P. 6.

35 - Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931) P. 619.

همانندی پیش گرفت و در امن بازگشت. بار دیگر این دو «کبیر» در ساختمان دیوار شهر کمك کردند؛ آنها نیز ساختن خانه‌ها و شهرهای خود و کندن چاههای آب و آب انبارهای خصوصی خود را گزارش دادند.[۳۶]

به‌پیروی ازرسم مقرر، ابیادا یائی نزدیك به‌پایان پادشاهی‌اش پسرش وقهیل‌ـ ریام را با خود در پادشاهـی انباز ساخت. سعد، همسفر امیسدیـق، دو بار شغل «کبیر» معن مصران را به دست گرفته بود. چون دو پادشاه و شورای معین در شورای بزرگ کارگزاری پیشکشهایی را که برای بغان، سرپرستان پشتیبان تیره، و شاهان تعین شده بود به دست اوسپردند، او وپسرش هوفئت از باجهای انثار ذو‌ـ قبدیم راهروی برای اووقف نمودند. این دوشاه خودشان نیزچون کاخ خود یاگور را درشهریشیل ساختند راهروی برای این بغ وقف کردند.[۳۷]

اگر این سفر مشهور در آخرین سال استقلال مصر پیش آمده باشد، پس‌در همان زمان اسکندر داشت در پارس تاخت و تاز میکرد. بیشتر احتمال دارد که باید پادشاهان دیگری را که جایشان در این خاندان از روی نسب نامه دقیق تعیین شده پیش از زمان او بگذاریم. چیزی نگذشت که وقهیل به تنهایی به پادشاهی پرداخت،[۳۸] آنگاه باامبازی پسرش هوفنسدیق؛[۳۹] هوفنسدیق نیزبه‌تنهایی پادشاهی کرد[۴۰] و سپس باایلیافا یافوش،[۴۱] که پادشاهی تنهای او[۴۲] تاریخ پیوسته‌ی ما را به‌پایان میرساند. پادشاهان بعدی این خاندان‌را میتوان معلوم کرد، ولی آن مصری که بازرگانان معینی دیدن کرده بودند زیر فرمانروائی بطلمیها درآمده بود.

36 - *RES*, Nos. 3022 and 3012.

37 - *RES*, Nos. 3535 and 2962 دربارهٔ هدیه‌های دیگر.

RES, Nos. 2929, 2952, and 3013 از این پادشاهی دوگانه نگاه کنید به

38 - *RES*, Nos. 3055; Perhaps alone, *RES*, Nos. 3005 and 2032.

39 - *RES*, Nos. 3039, 3049-50, and 3052.

40 - *RES*, No. 2886.

41 - *RES*, No. 2762.

42 - *RES*, No. 2982.

فصل سی و یکم

علم راستین و دروغین

سقراط ، افلاطون ، و دانشهای شرقی

سقراط شاگرد ارخلاوس بود، که اوهم شاگرد اناکساگوراس بود[1]، ودراوایل زندگی‌اش علاقه ی تند وپرشوقی به ستاره شناسی و طبیعت شناسی نشان داده بود. همین سقراط بود که اریستوفانس او را در ۴۲۳ در صحنه‌ی مشهوری که کتاب «ابرها»ی اورا آغازمیکند مسخره کرده بود. حتی پس ازپسخوانی عقیده‌های‌خود، ملتوس هنوز این فرزانه‌ی بزرگ را هنگـام دادرسی که به مرگش پایان یافت به منکر بودن بغهای نیاکانی متهم نمود. ملتوس میگفت که سقراط در باره‌ی آن چه در هوا وزیر زمین است بررسی کرده ـ درباره‌ی زیرزمین دموکریتوس کتابی زیر عنوان «آنها که در زیرجهان‌اند» نوشته بود ـ واو، سقراط ، میگوید که خورشید سنگی‌ست وماه خاك . در این گونه سخنان، اودرست مانند کتابهای اناکساگوراس است که ازهمین گونه قماش پراست.[2]

ما نباید هیچ افسوس بخوریم که سقراط زمانی که به سالهای پیری نزدیك میشد نظرخود را بکلی دگرگون ساخت، زیرا اگرچنین نکرده بود فکراروپائی بی‌اندازه بیمایه‌تر میشد . ولی ازنظرعلم نتیجه‌ی آن شوم و بد انجام بود . تا کنون ،

1 - Aristoxenes, in Diog. Laert. ii. 19.

2 - Aristophan. *Aves*, 94 ff.; Plato *Apol*. 18B-C; 26D-E.

فرزانگان یونی وجانشینان آنها اگر در روش همیشه علمی نبودند بهرحال علاقه‌ی آنها قطعاً به چیزهای علمی بود . اکنون سقراط تمام نقطه‌ی نظر علمی را یکجا به چالش خواند ویك دوره‌ی کشمکشی راآغاز نمود این بار این کشمکش دیگر میان علم ویزدان شناسی نبود بلکه میان علم وفرزانش بود .

دیگر اودر بررسی ستاره شناسی، درشناختن راه جسمهای آسمانی، ستارگان رونده ودنباله دار، مسافت آنها از زمین، ودوره‌های گردش آنها سودی نمیدید . در حقیقت ، سقراط به طور غیر منتظری در دفاع ازعقیده های پذیرفته‌ی همگانی به‌اندازه‌ای پیش رفت که گفت بازجوئی کردن در آن چه بغها نمیخواستند بشر بداند از دینداری دور است واین که اناکساگوراس دیوانه بود که‌میکوشید ترتیب وطرز کار بغها را بیان کند . [۳]

دریك چنین‌محیط ضد علمی افلاطون شاگرد سقراط سالخورده شد.افلاطون در فرزانگی براستی در میان بزرگترین فرزانگان است . او نیز در یك شیوه‌ی بسیار عالی نوشتن استاد بود ولی چنین نابغه‌ای کمتر از پایگاه خود برای انجام‌دادن کارهای پایین‌ترخشك معمولی که علم تقاضا دارد فرود می‌آید. بااین‌حال، برخلاف استادش ، اوژرف زیر تأثیرعقیده های فیثاغورثی رفت، ودر آن دبستان سنت شده بود که عددها یك ارزش رازآمیز ولی شبه علمی نیز دارا بودند که بویژه درآسمانها و در بخشهای زمان که جسمهای آسمانی می‌آموختند آشکار بود .

البته، بیهوده است که درافلاطون پی‌علم شرقی جدی بگردیم ؛ حداکثر، گاه به گاه، بوئی ازاصطلاحات فنی ستاره شناسی میبریم . اگریك پریستاروستاره شناس بابلی همزمان ، که خود کارشناسی در ریاضیات آسمانی پرپیچ و خم بود ، میتوانست «تیمیوس»، آخرین نوشته‌ی افلاطون‌را دراین‌موضوع بخواند او گاهی آن راتصدیق میکرد ولی، بیشتروچه بسا ، به طوردل ناپذیری به شگفت می‌آمد . اواین عقیده‌ی سقراط وافلاطون راکه جسمهای آسمانی بغهایی هستند کـه خود شایسته‌ی آذین

3 - Xen. *Memorabil.* iv. 7. 5-6; cf. Plato *Phaedo* 97B.

پرستش‌اند برضد انکار کنندگان بغها تصویب مینمود . ولی او برضد سقراط پافشاری میکرد که وظیفه‌ی دینداری اوست که طرزوتربیت کار این بغان را بیان کند . مانند پژوهندگان دیگر آن زمان، او موقعیت مرکزی زمین را در گردون همچو یك حقیقت بدیهی می‌پذیرفت، هرچند او این مطلب را که زمین یك کره‌ی پرداخته‌است شاید نمی‌پذیرفت . او بیشتر از این میدانست که باور کند که مدار ستارگان رونده یك دایره‌ی پرداخته میسازد، زیرا رصدگیری وشمارگریهای خود او نشان داده‌بود که اقلا خورشید (وشاید ماه وستارگان دیگر) در یك مدار بیضی اندکی پهن شده در گردش‌اند .

جسمهای آسمانی پیش آگاهی از پیشامدهای بدمیدهند ؛ لوحهای پرشماری (برای آنها که میتوانستندخط عمداً رمزی را بخوانند)نشان میدهند که اخترشماری علمی بود که بخش خاصی از ستاره شناسی را تشکیل میداد . این جسمهای آسمانی نیز «زمان اندازه‌گیر» ماهستند . ولی ستاره شناس شرقی اگر میدانست که در این زمان دیر هنوز فرزانه‌ی یونانی به اندازه‌ای عقب مانده بود که فکر میکرد درازی سال فقط ۳۶۰ روزاست به شگفت می‌آمد. افلاطون به‌نظرمی‌آید که‌هنوزنمیدانست که «پگاه‌آور» فقط جلوه‌ی دیگری از ناهید همچو «ستاره‌ی شامگاهانی» بود . ونیزاونمیدانست که ترتیب اوبرای ستارگان رونده اززمین مرکزی ـ ماه،خورشید، پگاه‌آور، هرمس ، بهرام ، هرمزد ، و کیوان ـ با گواهی که از روزنما های رصد شده‌اش ، با آن که‌آنها با روزنماهایی که در پیش شمارگری شده بود وارسی شده بودند درست، درنمی‌آمد .

پس ازدشواری چند، پژوهنده‌ی شرقی درمی‌یافت که افلاطون ازاین جمله‌ی نفهمیدنی « دایره‌ی همان ودایره‌ی دیگر » که اریب یکدیگر را میبرند ، قصدش فقط دایره های آشنای فلك مهر و استوای آسمانی بود . ولی قصد او از مدار های ستارگان رونده برابر با خورشید ولی درجهت خلاف آن ، چنان که خورشید وماه و ستاره‌ی هرمس وستاره‌ی بامدادی مرتب از یکدیگرمیگذرند وپیشی میگیرند چه بود ؟ ستاره شناس شرقی اگر چنین چیزی را میخواند سرش را تکان میداد : « ولی

گردش همین بغها و آمدن آنها در کنار یکدیگر، وطرز باز گشتهـای مدارهایشان برخود ونزدیك شدنهایشان، این که کدام یك ازاین ایزدان دراقترانشان به‌یکدیگر بر میخورند و کدام در افتراق از یکدیگرند ـ اینجا اقلا اصطلاحاتی بود که او میتوانست بفهمد ـ به‌چه ترتیبی از پیش یکدیگر، میگذرند واین که در چه زمانی از ما پنهان‌اند و چون باز پدید می‌آیند برای آنهایی که نمیتوانند حرکت آنها را شمارگری کنند ـ ستاره شناس شرقی ما اینجا می‌افزود، وهمچنین برای آنهایی که میتوانند شمارگری کنند ـ هراس و آگهی شوم آن چه در پیش است میفرستند ـ تمام اینها را گفتن بدون نمونه‌های دیدنی همین حرکتها تلف شدن وقت است. » دانشمند شرقی ما میتوانست بسیاری از این مشکلات را بیان کند، چون اومیتوانست به دیپانامه‌ها وجدولهایی که به‌آسانی دردسترس بود باز گردد. ولی، همچنان که او برسراین اظهارات وبیانات سرگردان به‌دریافتن آن میپرداخت، اوازخود میپرسید، چنان که بسیاری ازگزارش کنندگان باستانی وامروزین از زمان افلاطون به بعد پرسیده‌اند، که این فرزانه‌ی بزرگ زمانی که به میدان دشوار ستاره شناسی پای می‌نهاد آیا به‌آن ورژرفای خود گام نمیگذاشت؟ [۴]

خوشبختانه دلیلهای بهتری هست که چرا شرق‌شناس باید صفحه‌های بسیاری از نوشته‌های افلاطون را با دقت بخواند. پس از محکوم شدن استادش، لکه‌ای که هرگزازروی شهرت آتن پاك نخواهدشد،افلاطون بسوی مصر روانه شد، وآنجاخرج خود را با فروختن روغن میپرداخت واین فرصت را برای دیدن کـردن آنهایی که خواست بغها را گزارش میکردند ازدست نداد ـ که درمیان آنها بیشك اخترشماران نیز بودند[۵]. آنجا که اواز دیدارر‌سمی سولون ازشاه اماسیس در میهنش در سائیس،

۴ ـ کاملترین بیان آنها در کتاب تیمیوس عرضه شده است؛ نیزنگاه کنید به کتابهای *Leg.* vi. 756 B; vii. 821 Cff.; *Rep.* x. 616 ولی T.L. Heath در کتاب خود Aristarchus of Samos (1913) صفحه‌های ۱۳۴ وپس‌ازآن، با ستایش ارزش بیشتری برای آنها قائل شده است.

5 - Strabo xvii. 1. 29: Plut. *Solon* 2. 4; Diod. Laert. iii. 6.

که بغبانونیث (که یونانیها او را اتنا میخوانند) آن را بنیاد گذاشته دردلتای مصر آنجا که نیل تقسیم میشود ، سخن میگوید شاید در بارهٔ تجربهٔ شخصی خود می‌اندیشیده است .

سولون ، که همان اندازه ازخود راضی بود که هکاتیوس بزودی درتبس خود را مطمئن‌وخودستا نشان‌داد، به‌بیان کردن نظر یونانی‌دربارهٔ زایش کیهان‌پرداخت. ولی یکی ازپرستاران، مانند همکارتبسی خود درنسل بعد ، توانائی آن را داشت که این بربری را سرجای خود بنشاند ؛ تنها نکته‌ای که گفت این بود : « ای سولون ، سولون! شمایونانیهاهمیشه بچه‌اید ؛ یونانی‌ی کهنی‌نیست!» آنگاه سولون راسرزنش نمود : «شما نه‌یك عقیدهٔ باستانی دارید نه یك دانش کهنی . » [6]

روبرو باچنین ادعاهایی برای کهنسالی‌فرهنگهای دیگر. افلاطون نیز، مانند هکاتیوس وهرودوت پیش ازاو، شگفت‌آور فروتن است . او سخنان‌آموزگارانش را باز گومیکند : ثئوث، بغ‌بومی باستانی ناوکراتیس که پرندهٔ او ایبیس (مرغ نوك درازپادراز)است، حساب، هندسه، ستاره شناسی، وهمچنین بازیهای‌چارخانه وتاس را تا برسد به‌الفبا ، همه را اواختراع کرد . درآن زمان ثاموس شاه سراسرمصر بود ، و در شهربزرگ در مصر بالا که یونانیها آن را تبس مصری میخوانند فرمانروائی میکرد . ثئوث نزد اوآمد، اختراعات خود را نمایش‌داد وخواستارشد که‌آنها را به‌مصریهای‌دیگربشناسانند . اختراعات یك به‌یك ستایش یا محکوم شدند تا شاه به‌الفبا رسید وبه ثئوث فراگرفت که‌آن هوش ویاد مردم را تباه خواهد ساخت. [7]

ازآغاز، به‌گواهی خود مصریان ، آنها به بررسی اصلهای‌آغازی پرداخته‌اند، آن‌ها نخست به پیشگوئی و پزشکی پرداختند و نخست سپر و کلاه خود به کار بردند . [8] همهٔ‌آهنگهای مصری را ــ افلاطون دلبستگی بسیاربه‌موسیقی داشت ــ چنانکه گفته‌اند ایسیس خود ساخته بود ؛ از زمان وی وضع و آهنگها دستورداد.

6- Plato *Tim.* 21E-22B, نیز نگاه کنید به همین کتاب ، صفحه‌های ۲۸۴ ـ ۴۳۲ وپس ازآن

7 - Plato *Phaedr.* 274 D ff. : cf. *Phileb.* 18 B.

8 - Plato *Tim.* 24.

شده و در پرستشگاه ها اعلام شده بود. نگار گران و پیکر تراشان اجازه نداشتند که هیچگونه تغییری بدهند؛ پیکرتراشیهایی که ده هزار سال پیش تراشیده شده بودند - و افلاطون پافشاری میکند که غرض او واقعاً ده هزار سال است - درست مانند پیکرتراشیهای آن روز است.[۹]

او از مومیائی کردن مصری و از جدا بودن طبقه های مردم، از جا های نگاهداری ماهی در نیل ومردابهای شاهانه، از اینکه مصری ها بیگانگان را با خوراك و قربانی بیرون میرانند، وازاینکه بچه های مصری با الفبا ریاضی هم فرا میگیرند آگاهی دارد. پس از یاد کردن همه‌ی این شگفتیها تعجب نمیکنیم که می‌بینیم افلاطون فیدروس را وامیدارد سقراط را به ساختن داستانها درباره‌ی مصریان متهم کند. ولی بر آوردنهائی او از مصریان نشان میدهد که افلاطون هنوز یك یونانی ست که خود آگاهانه درباره‌ی بربریها دارد مینویسد؛ فرهیزش، چنان که او می گوید، بجای اینکه ازمصری‌ها وفنیقی‌ها مردان خردمند بسازد فقط مردم‌اوباش ساخته است.[۱۰]

هرودوت روایت مصری جنگ تروجی و علتهای آن را داده بود. افلاطون دلیل دیگری برای آن میداند: تروجیها جنگ را به پشت گرمی نیروی اسوری چنانکه درزمان‌فرمانروائی‌نینوس جلوه میکرد آغاز کرده بودند، زیرا ترویبخشی از شاهنشاهی اسوری بود که در آن زمان یونانیها از آن ترس داشتند چنانکه در روز گار افلاطون ازشاه پارسی بیم داشتند.[۱۱]

در اوایل سفرش افلاطون خیال داشت ازمجوسان دیدن کند، ولی جنگهای آزادگری، سپارت در آسیا از آن جلوگیری کرد.[۱۲] اقلا او میتوانست با دیدن - کنندگان پارسی در آتن گفتگو کند، یا حتی ممکن بود رساله‌ی دمو کریتوس

9 - Plato *Leg.* 656 D-E, 657B.

10 - Plato *Phaedo.* 80C; *Tim.* 24; *Politic.* 264C; *Leg.* vii. 819A;xii. 953E; v. 747C; *Phaedr.* 275B.

11 - Plato *Leg.* iii. 685C.

12 - Diog. Laert. iii. 6-7.

را در بـاره‌ی آیین مجوسی خوانده باشد. اولین کتاب او، «الکیبیادس نخست» زمینه‌اش در زمان اردشیر اول است (که زمان امستریس مادرشاه، بیوه‌ی خشایارشا را، به درستی در پادشاهی او میگذارد) و آگاهی نسبتاً خوبی از رسم و آیین و دین پارسی نشان میدهد. پادشاهان پارسی، چنانکه اومیگوید، از فرزندان هخامنش هستند که او را افلاطون همچو یك یونانی پسر پرسئوس، پسرزئوس میسازد. از کارگزاری پارسی او چیز هایی میداند و از قطعه زمین حاصلخیزی به پهنای یك سفر یکروزه که «کمربند همسر شاه» خوانده میشود، و ازقطعه‌ی دیگری که «روپوش»اونامیده میشود، وبازهم ازقطعه‌های دیگر بانام‌های همانند سخن میگوید.

به همان اندازه‌ی هرودوت و همزمانش کسنوفون[۱۳]، افلاطون به فرهیزش پارسی علاقه داشت. در هفت سالگی به واسپور پارسی اسب داده میشودو او را در سواری و شکار پرورش میدهند. در چهارده سالگی چهار آموزگار شاهانه بر او گماشته می‌شوند. خردمندترین آن ها به او «ما گیا»ی زردشت، پسراورمزد، را می‌آموزد که‌آن پرستش بغان، ونیز امور شاهانه است. درستکارترین آن چهار به‌ـواسپور می آموزد که درسراسر زندگـی راست بگوید، خوددارترین آنها به او یاد میدهد که برخود فرمانروا باشد ودلیرترین آن چهار اورا پرورش میدهد که بی باك باشد.[۱۴]

علاقه ی او به دینهای شرقی بجز مصری و پارسی ناچیز است. تئودوروس سیرنه‌ای به بغ خودش امون سو گند میخورد. برای بنیاد گذاری یا از نو سازمان دادن یك شهر، وخش امون فقط از وخش دلفی و دودونا پایین‌تربه‌شمارآمده است. افلاطون از کاشتن تخم در میان تابستان در باغ ادونیس شنیده و این که چگونه‌پس از فقط هشت روز گیاهان پدید می‌آیند. او میداند که یونانیها، بویژه‌آنها که زیر فرمانروائی بربریها زندگی میکنند واژه‌های بسیارازآنها درزبان‌خود گرفته‌اند.[۱۵]

13 - Xen. *Cyropaedia*.

14 - Plato *I Alcibiades* 120E, 121C, 121E-122A ff.

15 - Plato *Poliic.* 257B; *Leg.* v. 738C; *Phaedr.* 276B; Crat. 409D.

افلاطون در واقع به علم شرقی علاقه‌ای نداشت ، ولی از شرق دیدن کرد وچیزهایی آموخت . آیا این نفوذ ژرفتر رفت ؟ برخی دلیل می آورند که دوگانی نهفته در فکر افلاطون از زد و خورد جاودانی میان بدی و نیکی که زردشت می‌آموخت سرچشمه گرفته است .

پیشرفتهای پزشگی

هومر از پزشگی مصری آگاهی داشت .[۱۶] هرودوت از ویژه گران مصری به شگفت آمده بود . در این دوره بقراط پزشگی علمی را میان یونانیان آغاز کرد. شهرزادگاهی او کوس دیری مرکز اسکلپیادی بود ، و آن انجمن حرفه‌ای پزشگان زیرسرپرستی اسکلپیوس، بغ درمان بود .

بقراط همزمان افلاطون بود وچیزی نگذشت که همچو بزرگترین پزشگ زمان باستان شناخته شد .[۱۷] برخی ازنوشته‌هایی که زیرنام او گردآوری شده‌بیشك ازقلم این‌استاد نیست ، ولی ازدبستان او واز زمان اوست .[۱۸] مقایسه‌ی این نوشته‌ها بانوشته های پزشگی کهنتر شرقی آموزنده است .

یك رساله‌ی کارد پزشکی مصری که اقلا پانزده سده‌ی پیش نوشته شده ما را به‌شگفت می آورد وقتی می‌بینیم‌چگونه باخونسردی بیماریها را ازهم گشوده وآنها را به بیماریهایی که بیشك درمان پذیراند ، یا احتمال درمان پذیری دارند، یاامیدی به درمان آنها نیست جدا کرده ؛[۱۹] درکتاب «بیماریهای همه‌گیر» بقراط نیزهمین گونه ازهم گشودن خونسرد یافت میشود ، ورساله‌ی دیگراو، «درکارد پزشگی» ، هم مطلب و هم طرزنوشتنش ما را به یاد پیشینی مصری آن مـی‌اندازد . ولی فرق میان پزشگی شرقی ویونانی بیشتر پیداست تا همانندی آنها .

درشرق ازبهداشت بی‌اطلاع نبودند ،[۲۰] ولی تکیه‌ی آنها بیشتر بردارو وابزار

16 – *Odys*. iv. 229 ff.

17 – Plato *Protag*. 311B-C; *Phaedr*. 270C-D; Aristot. *Polit*. vii. 4. 3.

18 – W. S. H. Jones, *Hippotrates* (1923-31).

19 – J. H. Breasted, *The Edwin Smith Surgicul Papyrus* (1930).

20 – Cf., e.g., *Olmstead, History of Assyria* (1923), p. 413.

بود . بسیاری از این ابزارها پیشرو نا پرورده‌ی همان ابزارهایی بودند که هنوز هم به‌کار میروند ، ونام بابلی دارو ها در نوشته‌های سده های بعـد پیدا میشود تا آنکه مشتقات قیر ذغال جای آن داروها را گرفت . چیزی که در رساله‌های سده‌ی چهارم به نظر ما عجیب مینماید تقریباً عدم ذکر دارو و ابزار و بجای آن پا فشاری در پرهیز است .

رساله‌های پزشگی بابلی درراهی که‌پیش گرفته بودندمنطقی بودند، وبیماریهای گوناگون را به ترتیب ازسر گرفته تا پا وصف میکردند؛ بقراطیان که منطق یونانی خود را برترمیدانستند این روش علمی را خوارمی‌شمردند . تاآخر، پزشگان شرقی از جادو کمك میگرفتند ، هرچند گاهی میگذارند که ما دریابیم که جادو رابرای اثرروانشناسی‌اش به‌کارمیبردند چنان که جانشینان امروزین آنها قرصهای نانی‌برای بچه‌ها به‌کارمیبرند . پزشگی یونانی با آن که زیر سرپرستی بغ اسکلپیوس بود، تا آنجا که رساله های بقراطـی را در نظربگیریم ، رابطه با نیرو های فوق طبیعی را بریده است .

شاید عجیب ترین این نوشته‌های کهن پزشگی یونانی رساله‌ی«درباره‌ی هوا ها ، آبها و جاها» ست . نویسنده‌ی آن خواه بقراط باشد یا دیگری ، فرقهای میان آسیائیها و اروپائیها را باز گو میکند . علت این فرقها چنان کـه او بیان میکند فرق‌آب وهواست . ولی اوواست اندیش‌است ؛ اوقبول دارد که رسمها ودستگاههای اجتماعی علتهای مؤثری هستند ، زیرا ، هرچند مردمان در زیر استبداد رام و سر بزیر میشوند ، ولی آسیائیهای آزاد کـه برای خودکار میکنند از همه‌ی مردمان جنگجوتراند .[۲۱]

کشفهای ستاره شناسی

در بررسی ستاره شناسی بابلی همچنان که تا سده‌ی چهارم پایین می‌آییم ، به‌روز نماهای مفصل‌تری برای هر یك از ستارگان رونده برمیخوریم . برای نمونه

21 - Hippocrat. *De aere* 16.

یکی از اینها را میگیریم :«پدیدآییهای مولو- ببر(هرمزد)، که ازسال ۱۸ (۳۸۷) ارشو، که به‌نام ارتاکشاتسو (اردشیردوم) شاه خوانده میشود ، تا پایان سال۱۳(۳۴۵) اوماسو ، که به نام ارتاکشاتسو(اردشیر سوم) شاه خوانده میشود . نسخه‌ی لوحهای گلی و لوحهای چوبی ، رصد جشنها ، که پسر گیمیل ..... نوشت . لوح گلی برای پسرمردوك پقیدزر . »

یك تکه‌ی نمونه‌ی آن چنین است : « سال ۲۰ (۳۸۵) ، ۱۴ ، مه درسربرج مولمولو پدیدآمد . ژوئن ، شب دوم ، پگاهان بالای لوح بود ۲ ارش ، ۶ انگشت . پیرامون‌دهم سپتامبر ،نقطه‌ای‌ایستادن ؛ $\frac{2}{3}$۱ارش‌پشت رخ گاو گردونه‌ی‌شمال‌بیحرکت ایستاد . هشتم نوامبر، آخرین پدید آیی . شب پانزدهم شامگاهان ، در باز گشتش بالای لوح بود ۱ ارش ۲۰ انگشت . اول ژانویه (۳۸۴) ، درغرب بیحرکت ایستاد ؛ ۱ ارش ۸ انگشت پیش رخ لوح بیحرکت ایستاد . در دهم ،آغاز باز گشت . دهم فوریه ، شامگاهان ، درباز گشتش بالای لوح بود $\frac{2}{3}$۱ ارش . آوریل ، شب هفدهم شامگاهان ، او پایین گاو گردونه بود ۲ ارش . سال ۲۱ ، چهاردهم مه ، پشت گردونه درآمد . »[22] به همین گونه جدولهای ستارگان رونده هر یك از این روشنان را در سراسر یك دوره‌ی سفرش درراه فلك مهر از «درخشیدن»اش در برآمدن کنارشبی تا نقطه هایی که « بیحرکت مـی‌ایستد» در اقتران و پشت کردن و تا فرونشستن ، «درآمدنش» به زیر جهان دنبال میکند . هر نقطه در سفرش در فلك مهر با ارش وانگشت‌نسبت به‌برجهاعلامت گذاری شده، واین برجها هنوز گروه ستارگان‌هستند و هنوز بصورت دوازده نشان منطقه‌ی برجها درنیامده‌اند .

لوحی از سال ۳۷۹ بازهم داده‌های دیگری برای تعیین پیشرفت ستاره درراه فلك مهرمیدهد :« ۲۵نوامبر، ماه پدیدآمد ، ۵۸دقیقه پیش ازخورنشین‌پدیدآیی‌ماه نوبود . شب بیست وششم، انو(بهرام) درباز گشتش زیرنخستین ستاره‌ی برج کو به‌- غرب‌چرخید.سین بغ ماه زیرآخرین ستاره‌ی سر کوبود۲ارش۱۰انگشت. شب‌پنجم، آغازشب، سین پیش ستاره‌ی ماتشاریکیس (درماهی) بود . شب هفتم،آغلی گردمیان

22- F. X. Kugler, *Sternhunde und Sterndienst in Babel*, I (1907), 80 ff.

سین را گرفت؛ انو درمیان ایستاد.» اینجا نخستین نمونه‌ی درهم‌آمیزی با هواشناسی را آغاز میکنیم؛ زیرا، چنان که دیدیم هواشناسی برای بابلیها فرعی از ستاره شناسی بود. یك عنصر اختر شماری نیز در اینجا می‌بینیم: پدیدآیی ستاره‌ی سرخ درون هاله (سرخ رنگ عزا و مرگ است) از خطری به «شاه و پسر شاه خاندان حکومت» پیشگوئی میکرد، بویژه چون «سرزمین ازمیغ پوشیده شده بود.»

«شب نهم، ۳۸ دقیقه پیش از خورنشین، شامگاهان، سین پشت لوح بود ۲/۳ ارش. نیز درنهم، ۱۸ دقیقه پس از پگاه ماه نشست. یازدهم، مولوبیر در کژدم پدیدآمد، در شرق ۴۶ دقیقه دیده میشد. شب دوازدهم، پگاهان، سین زیر دوپیکر و پشت آنها بود ۱ ارش. شب سیزدهم، پگاهان، او پشت سرشیر بود ۲/۳ ارش. ابرهای رشته‌رشته‌ی بلند. شب پانزدهم، پگاهان، سین پشت شاه [رگولوس، چنان که روشنترین ستاری برج شیر هنوز خوانده میشود] بود ۱ ۱/۲ ارش. ابرهای رشته رشته‌ی بلند. شب هفدهم، پگاهان، سین بالای کیمانو (کیوان) بود ۲ ۱/۲ ارش. در شرق او بیحرکت ایستاد. درهفدهم نیز گاو درخشان (تیر) بامدادان در نیماسب پدیدآمد. روبه هفدهم، انو در نقطه‌ی ایستادن غربی خود است. شب نوزدهم، پگاهان، سین پشت چشمه‌ی خوشه است ۱ ۲/۳ ارش. شب بیست و یکم، پگاهان، سین پیش ستاره‌ی قبلوهست که درسر کژدم است ۲ ارش؛ پیش رخ دیلبت (ناهید)، ۳ ارش برای درآمدن او میرود.»

این شمارگری نیست بلکه رصدگیری‌ست، چنان که ازبکاربردن وضع هواشناسی برای اختر شماری عملی ثابت میشود. اشاره به پسر شاه نشان میدهد که این علم هنوز محدود بپیشگوئی درباره‌ی خاندان شاهی‌ست و هنوز برای دیدن زایچه‌ی مردم عادی به کار نمیرود. این وصفها به‌اندازه‌ای نزدیك به آنهایی‌ست که دمو کرتیوس ترجمه کرده که بایستی لوحهایی درست همانند اینها ولی بصورت ساده تر در دسترس بوده باشد. دراین لوحها یك چیز تازه می‌بینیم؛ درا کتبر، ستاره‌شناس ما یاد میکند، ۱۵ قا کنجد به‌یك شکل فروخته شد، ودرنوامبر ۵۲ ۱/۲ قاجو بهمین بها فروش رفت.[۲۳]

23 - *Ibid.*, pp. 75 ff.

کیدینو (کیدناس) ستاره شناس فوق عادی

این گونه رصد گیریها و شمار گریهـا راه را برای بزرگترین ستاره شناس بابلی، کیدینو، که نزد یونانیها بنام کیدناس مشهور بود، هموار کرد.[۲۴] برپایه‌ی حسابهای ستاره‌شناسی تاریخ دستگاه ستاره شناسی اورا ۳۷۹ یا ۳۷۳ گذاشته‌اند؛[۲۵] دلیل خوب داریم که بپذیریم که تغییر اندکی که در دوره‌ی ۱۹ سالی در ۳۶۷ داده شد و دوره به دوره تا سال ٤٥ میلادی عینا تکرارشد ازاوست.[۲۶] یك «لوح ماه نو از کیدینو» که درسال ١٤٥ در سیپار، کـه احتمال بسیار دارد میهن او باشد، نسخه برداری شده ممکن میسازد که نظری به دستگاه او بیندازیم.[۲۷]

کیدینو جدول خود را با ستونی آغاز کرد که در آن وضع تغییر کننده‌ی خورشید از یك ماه نو یا ماه پر به ماه نو یا پر دیگر داده شده بود. با افزودن یا کم کردن ′۱۸، عـددها در یك تصاعد حسابی تا حداکثر ″۵۹ ′۱ °۳۰ و تا حـداقل ‴٤٠ ″۳۹ ′۱۰ °۲۸ پیش میروند. ازاین ستون بعدی را میسازیم کـه جای ماه را درمیان منطقه‌ی برجها تعیین میکند. مثلا، شاباتو در ″۲۰ ′۵۸ ′۱۷ °۲۱ ماهـی آغازمیشود. ازستون نخست ارزش ماه بعد، آدرو، را که ‴۵۸ ″۱۷ ′۵۷ °۲۸است به‌آن بیفزائید، ونتیجه ‴۱۸ ″۱٦ ′۱۵ °۵۰ است؛ ماه اکنون در علامت برج بعد است، پس °۳۰ کم کنید وماه ‴۱۸ ″۱٦ ′۱۵ °۲۰ در برج بره ایستاده است.

نبوریمانی نقطه‌ی برگشت فصل‌ها را در °۱۰ برجهای مربوط گذاشته بود.

24 - Strabo xvi. 1. 6; Plin. ii. 39; Vettius Vlens ix. 11 (ed, Kroll, pp. 353 - 54); Schol. A*d Ptol Syntax.* (*Catalogus Codicum astrologorum Graecorum,* Vol. VIII, Part 2 [1911], pp 125 ff.).

25 - P. Schnabel, „Kidenas, Hipparch und die Entdeckung der Prazession," *ZA* III (new ser., 1926), 1 ff.; J.K. Fothering ham, *Quellen und Studien,* B, II (1939), 39; cf Olmstead, *JAOS,* XLVI (1926), 87.

26 - Cf. R.A. Parker and W.H. Dubberstein, *Babylonian Chronology, 626 B.C.-A.D. 45* (1942), Table 1.

27 - F.X. Kugler, *Die babylonische Mondrechnung* (1900).

کیدینو آنها را در ′۱۵ °۸ گذاشت ؛ این خیلی دور از ′۱۴ °۳ واقعی‌ست که در نتیجه‌ی حرکت بسوی عقب به غرب خود فلك مهر به‌دست می‌آید . بااین حال این تغییر داده شد ، و کمی بعد ′۱۵ °۸ را باردیگر به ″۳۰ ′۰ °۸ تصحیح کردند . با این که تصحیح کافی نبود ، مشکل است در برابر این عقیده ایستادگی کنیم که این تصحیحات در اثر باز شناخت تاریکی از پدیده‌ای بود کـه ما آن را پیش افتادن نقطه‌های اعتدال میخوانیم ؛ نیاز به یادآوری نیست که کیدینو هم مانند هیپارخوس (که این کشف همیشه به او نسبت داده شده) کوچکترین آگاهی از علت واقعی این پدیده نداشت .

لوحهای دیگر اوج را با آهسته‌ترین حرکت ظاهری در °۲۰ نیماسب نشان میدهند، وحضیض را با تندترین حرکت در °۲۰ دوپیکر، که این وضع پیرامون °۱۰ نادرست است.در نظر کیدینو ، راه‌ماه‌یك دایره‌ی‌درست بود که در آن مدارحرکتش یکنواخت تا حد اکثر سرعت می یـافت و آنگاه تا حد اقل به آهستگی میرفت . میانگین این ستون ، ‴۲۰ ″۱۹ ′۶ °۲۹ تقسیم بر ۵۳۰۵۹۴۱۳ و °۲۹ (میانگین کیدینوبرای ماه‌اقترانی) ،عقب افتادن روزانه‌ی‌خورشید را ′′′′′۴۷ ′′′′۳۶ ‴۹ ″۸ ′۵۹ میدهد ، که ′′′′۱۸ ‴۱درست‌تراز آن است که نبوریمانی داده و ′′′′′۹ ′′′′۵۷ ‴۱ کمتر از آن است که درحساب کنونی امروزمیدهند ؛ خطای فقط کمتر ازیك سی‌ام‌ثانیه‌ی قوس برای آنها که ستاره شناس نیستند بسنده دقیق به نظر می‌آید !

این بنوبه‌ی خود سال ستارگانی ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۳ دقیقه و ۴۳٫۴ ثانیه را میدهد ـ ۱٫۵ دقیقه از نبوریمانی نزدیکتر به واقع ، ولی هنوز ٤ دقیقه و ۳۲٫۶۵ ثانیه درازتر ازواقع . سال ناهماری ، ازحضیض به‌اوج وبرگشت، ۳۶۵ روز و۶ ساعت و۲۵ دقیقه و٤۶ ثانیه بود ، که بنابرحساب ستاره شناسان امروزین درست است . بزرگترین حرکت روزانه‌ی خورشید که او داده ۵۶ و ″۱۹ ′۱ °۱ است که ۳٤ صدم ثانیه کمترازواقع است، کمترین حرکت روزانه که اوداده ۷ و ″۵۶ و ′۵۶ است کـه ۸ و ″۱٤ کمتر از واقع است ، ماه ستارگانی میانگـین او ۲۷ روز و ۷

ساعت و ۴۳ دقیقه و ۱۴ ثانیه است که ۳ ثانیه بیش ازواقع است، حرکت ستارگانی ماه که او داده ۶, ''''۳ '''۵۱ ''۳۴ '۱۰ °۱۳ است که ۶ '''۱ کمتر از واقع است. این عدد آخری خطایش یك درپیرامون ده ملیون است. فقط با بازنمودن این رقمها میتوانیم توانائی فوق عادی ریاضی این نابعه‌ی برجسته را دریابیم.

ستون سوم درازی روز را در واحدهایی که باز نماینده‌ی ۴ ساعت و ۴ دقیقه و ۴ ثانیه‌است میدهد. فرض شده‌است که اعتدال بهاری در '۱۵ °۸ برج بره‌می‌آید، هنگامی که روزها سه واحد، یا۱۲ساعت‌اند. برای هردرجه‌ای که دنبال آن می‌آید ۳۶، یا ۲ دقیقه و ۲۴ثانیه می‌افزاییم. درروزسال نو، اول نیسانو، ماه در '''۴۵ ''۳۸ '۵۲ °۰ گاو است، و روز ۱۴ ۳ یا ۱۲ ساعت و ۵۶ دقیقه است. ضرب کردن عدد درجه‌ها رابا ۳۶ ادامه میدهیم تابه '۱۵ °۱۰میرسیم، وپس‌از آن با۲۴ ضرب‌میکنیم؛ نتیجه را که به ۱۴ ۳ بیفزاییم ۲۶ ۳ به‌دست می‌آوریم. برای دوازده دوره‌ای که با '۱۵ °۸ هر یك از نشانهای منطقه‌ی برجها آغاز میشود، رشته های پشت سرهم ۱۲ و۲۴ و ۳۶ بعلاوه، ۱۲,۲۴,۳۶ منها، ۱۲,۲۴,۳۶ منها، و ۱۲,۲۴,۳۶ بعلاوه است؛ دستگاه نبوریمانی تا ۸,۲۴,۴۰ میرود.

در ستون چهارم، اکنون درازی نیم ـ شب خواسته شده است، زیرا کیدینو آغاز روز عادی را که با خورنشین تعبیر کننده حساب میشد رهـا کرده بود و روز ستاره‌شناسی خود را ازنیمشب آغاز میکرد؛ رقم سوم از ۶ (معادل بابلی ۲۴ ساعت) کم میشد، ونتیجه نصف میشد. برای نمونه اول، آدرو، درازی روز ۵۶ ۲ است؛ ۶ از۵۶ ۲ میشود ۴ ۳، که نصف آن میشود ۳۲ ۱ یا ۶ ساعت و ۸ دقیقه، که درازی زمان از خورنشین تا نیمشب است.

ستون پنجم وضع ماه نو وماه پر را میدهد، زیرا کیدینو کشف کرده بود که هرچه راه ماه نزدیکتر به فلك مهر باشد احتمال ماهگیری بیشتر خواهد بود. او بایستی درازی دوره‌ای را که پس‌از آن ماه به همان جوزهر بازمیگردد، معروف به ماه اژدها، بداند. درجدول، عددها از «بار»، صفر، آنجا که ماه درجوزهر ازفلك مهر گذر کرده، بسوی بالا وبسوی پایین حرکت میکنند، بسته به این که پشت رقم

«بالا» یا «پایین» گذاشته شده باشد، تا یك حداکثر ۱۵ ۵۲ ۹ ، ۵٫۹ ″۷ ″۵۶ °۴، یا مثبت یا منفی. فرق منظم ۴۰ ۵۲ ۳ است، که البته وقتی رشته‌های تصاعدی یا نزولی از صفر میگذرند تا مساوی تقسیم شده‌اند. پس از نقطه‌ی صفر یك تصحیح منظم هست. ۳۰ ۵۲ ۰ بجای ۳۰ ۵۲ ۳ ۰ شمارگری نشان میدهد که ۴۵۸ ٫ ۵ ماه اقترانی برابر ۵٫۹۲۳ ماه اژدهاست، پس ماه اژدهای کیدینو ۲۷ روز و ۵ ساعت و ۵ دقیقه و ۳۵٫۸۱ ثانیه است ـ درست مانند ماه اژدهای خودمان.

درستون ششم حرکت روزانه‌ی خورشید داده شده بود. فرق منظم ۳۶ ۰ است تا حداکثر ″۳۵′۱۶ °۱۵ در حضیض و تا حداقل ″۵ ′۵ °۱۱ دراوج؛ این یك ارزش میانگین ″۳۵ ′۱۰ °۱۳ را نشان میدهد، ولی یك یونانی که پیداست یك دیپانامه‌ی گمشده‌را به‌کارمیبرد[۲۸] ارزش «کلدی» را درست‌تر ⁗۶٫ ‴۳ ″۵۱ ′۳۴ ′۱۰ °۱۳ میدهد که فقط ⁗۴٫ ‴۳۸ ‴۱ کمتر از واقع است. از بررسی حداکثرها وحداقل‌ها می‌یابیم که ۲۵۱ ماه اقترانی برابر با ۲۶۹ ماه ناهماری بوده است.

ستون هفتم حاصل‌جمعی رامیدهد که باید به ۲۹ روز بیفزاییم تا آنکه‌بتوانیم درازترین و کوتاه‌ترین ماههای اقترانی را تعیین کنیم، که فرق آنها ۳۰ ۲۲ هست، حداکثر ۵ ۲۷ ۲۹ ۴، وحداقل ۳۵ ۳۴ ۵۲ ۱ ۰ این حساب ماه اقترانی کیدینو را ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و $3\frac{1}{3}$ ثانیه، و ماه ناهماری را ۲۷ روز و ۱۳ ساعت و ۱۸ دقیقه و ۳۴٫۷ ثانیه میسازد که ۱٫۹ ثانیه کمتر از حساب امروزین است.

در این ستون فرض شده است که حرکت خورشید پایاست، ولی ستون بعد درازی ماه اقترانی را با حرکت ناهماری خورشید تصحیح میکند. حداکثر، ۲۱، یا۱ ساعت و۲۴ دقیقه، درحضیض است، زمانی که حرکت خورشید تندتراست وزمان درازتری میکشد که ماه دراقتران باآن درآید، پس برای ۶ ماه علامتها مثبت‌است؛ حداقل به‌همین اندازه است در اوج وقتی که وضع برعکس آن است. همچنان که

28 - Geminus xv. 2.

علامتها تغییرمیکنند، بعلاوه یا منها، عدد هایی را که دراین ستون است به عدد های سطر پیش درستون بعد می‌افزاییم یااز آن کم میکنیم تا در آن ستون تصحیح درازی ماه اقترانی را چنان که در ستون هفتم روی فرض حرکت تغییرنکننده‌ی خورشید داده شده به‌دست آوریم. حداکثرا کنون بعلاوه یا منها ۲۸ ۳۲، یا ۲ ساعت و ۹ دقیقه و ۵۲ ثانیه است، که جا را برای کم و زیاد شدن احتمالی ماه اقترانی در اثر حرکت تغییر کننده‌ی خورشید تا ٤ ساعت و ۱۹ دقیقه و ٤٤ ثانیه بازمیگذارد.

فاصله‌های حقیقی میان دو اقتران یا دو افتراق در ستون دهم نشان داده شده است، که ازستون‌هفتم با افزودن یا کم کردن داده‌های ستون نهم به دست می‌آید. با افزودن به‌آخرین سطر آن داده هایی را که در سطر بعد در ستون پیش‌آمده، در ستون یازدهم‌تاریخ ماه نوستاره شناسی به‌دست‌می‌آید، چون ستون هفتم ماه‌اقترانی درست‌را میدهد ولی راه ناهماری ماه یا درازی ماه ناهماری را نمیدهد وچون ستون نهم را نامنظم خورشید را به‌اندازه‌ی کافی درست پیروی نمیکند، تاریخ حساب شده با حساب ما $\frac{1}{2}$ ساعت تا $2\frac{1}{2}$ ساعت فرق دارد؛ این اختلاف نیز تفاوت تاریخ خورشید گیریها و ماهگیری‌های حساب شده را بیان میکند.

درشش‌ستون دیگر، که هیچ ستاره شناسی‌هرگزچنان که بایدآنها رابررسی نکرده است، ماه نوواقعی حساب شده است، زیرا درعمل‌ماه را هنوزبا پدیدآیی‌ماه آسمان‌تعیین میکردند. [۲۹] این سان دستگاه کیدینوبرای ما هنوزدست و پا شکسته مانده است. از این گذشته شمار گریهای ما باید بر پایه‌ی عدد های تقریبی درشت جدولها قراربگیرد، زیرا دیپانامه‌ی کیدینو، برخلاف‌دیپانامه‌ی نبوریمانی، به‌دست‌ما نرسیده است، و آن تنها جایی که به‌یونانی نقل‌شده درستی ودقت بیشتر آن را نشان میدهد. ولی، حتی بدون شرح نظری او، نامبرداری اوپابرجاست.

اگر دقت شمار گریهای نبوریمانی شگفت‌آور است، دقت کیدینو تقریبا، باورنکردنی‌ست. نسبت ماه ـ خورشیدی اوفقط ۱" بیشترازواقع است؛ نسبت‌خورشید

29 - J. Epping, *Astronomisches aus Babylon* (1889), pp. 93 ff.

جوزهری‌اش ۵ "۰؛ ماه- جوزهری‌اش ۵ "۱؛ حضیض ماه - ماهی‌اش ۷ "۹؛ خورشید- اعتدالی‌اش "۱۵؛حضیض‌خورشیدی- اعتدالی‌اش "۱۸؛وخورشید-حضیض‌خورشیدی‌اش "۳ کمتر از واقع است. وقتی او را با ستاره شناسان امروزین همبر کنیم بزرگی حقیقی اوبهتر پدید میشود. هانسن، نامبردارترین ستاره‌شناس مانگی، در ۱۸۵۷ ارزش حرکت سالیانه‌ی خورشید و ماه را ۳ "۰ افزون‌برواقع داد؛ خطای کیدینو سه‌برابر بیشتر بود. اوپولتسر در ۱۸۸۷ دستوری را که ما مرتب‌برای تاریخگذاری خورشید- گیریها و ماه گیریهای باستانی به‌کار میبریم درست کرد. اکنون دانسته شده است که ارزشی که او برای حرکت خورشید از جوزهر داده در هرسال ۷ "۰ کمتر از واقع است؛ کیدینو درواقع باخطای ۵ "۰ افزون برواقع عدد درست‌تری ازاوپولتسر داده است. این که‌به‌چنین درستی ودقتی بدون دوربینه، ساعت، یاابزارهای مکانیکی پرشماری که دررصدخانه‌های ما پراست، وبدون ریاضی عالی ما، رسیده بودند به‌نظر باور نکردنی می‌آید تا اینکه به‌یاد می‌آوریم که کیدینو یك رشته‌ی دراز تری از خورشید گیری وماهگیری های رصد شده و پدیده‌های دیگرستاره شناسی بیش از آن‌چه دردسترس جانشینان امروزی اوست در اختیار داشته است.[30]

اودوکسوس کنیدوسی، پیشرواقلیدس

اودوکسوس کنیدوسی زندگی را باپزشگی آغاز نمود. او از آتن دیدن کرد و آنجا افلاطون را، که پس از بازگشتش از مصر همچو فرزانه‌ای دستگاهی برای خود برپا کرده بود، به آموزگاری گزید. اودوکسوس آنگاه نامه‌ی معرفی از اگسیلاوس به شاه تخت هارهبی به‌دست‌آورد وبزودی پس‌ازبتخت‌نشستن این‌فرعون راه مصررا درپیش گرفت.[31] آنجا اوشانزده ماه با ریش وابروی تراشیده به‌شاگردی خونوفیس ممفیسی به سربرد. رصدخانه‌ی اورا میان هلیوپولیس وکرکسورا - که برج دیدگاهی بود که نسبت به‌آن در باره‌ی جسمهای آسمانی یادداشت میکرد

30 - Cf. Fotheringham, *op. cit.*, pp. 38 ff.

31 - Plut. *De gen. Socr.* 7.

هنوز پس از سیصد سال میتوانستند نشان بدهند.[۳۲]

بیشتر داستانهایی که در بارهٔ اودوکسوس گفته شده بچگانه و چه بسا بکلی گمراه کننده‌اند. به این داستانها نیازی نیست، زیرا اودوکسوس خود مرد بزرگی بود. پژوهندگان امروزین کار او را «آغاز ستاره‌شناسی علمی» میدانند.[۳۳]

این که چنین عقیده‌ای به بار آمده فهمیدنش دشوار نیست. گرچه «فاینومنا»ی اودوکسوس از میان رفته، ولی چیزهای اساسی آن در ویرایش اراتوس به شعر گنجانیده شده است؛[۳۴] و این نخستین رساله ی یونانی در بارهٔ ستاره شناسی ست که حفظ شده است. ولی خود عنوان «فاینومنا» از دموکریتوس به عاریه گرفته شده است و پیش ازاین از کلدیها آموختیم که مندرجات آن چه بایست بوده باشد، صورت آسمانها که در اراتوس یافت میشود بیشك بر پایه ی اودوکسوس قرار گرفته، ولی این صورت اساساً همان است که پیش ازاین دموکریتوس ازنبوریمانی وهمکارانش گرفته بود. برخلاف دموکریتوس، اودوکسوس ازبابل دیدن نکرد، و هیچ گواهی نمیتوان نشان داد که او چیزی دربارهٔ اصلاحاتی که همزمان بابلی‌اش کیدینو انجام داده بود میدانست.

بیشك اودوکسوس برای دستگاه ماهرانه ولی پر پیچ و خم و بیست و هفت سپهر هم مرکزبرای بیان حرکتهای ظاهراً عجیب خورشید، ماه، ستارگان رونده، وستارگان ثابت که به وجود آورد حق دارد و شایستهٔ ستایشی ست که ازاو شده است. ولی اندك نگاهی بسنده است که نشان بدهد که این دستگاه در درجهٔ‌اول روی رصد های خود او پایه گذاری نشده، بلکه برمنطق ریاضی قرار گرفته است. اصطلاحاتی که نبوریمانی به کار برده بود و بوسیلهٔ دموکریتوس دست بدست رسیده بود ــ سپهر، مدار، فلك مهر، میل، استوای آسمانی، قطب، حرکت دایره‌ای گردش، آرامگاه، بازپس روی، بلند ترین عرض شمالی وجنوبی ماه ــ همهٔ اینها

32 – Diog. Laert. viii. 86 ff.; Strabo xiv. 2. 15; xvii. 1. 29-30; Vitruv. ix. 6. 3; 6. 1; Philostrat. *Vit. Phil.* i. 484.

33 – Heath, *op. cit.*, p. 193.

34 - Arat. 19-732

درارانوس دیده میشود. آگاهی نبوریمانی از این که حرکتهای جسمانی آسمانی در بخشهای گوناگون مدارهایشان آهسته میشوند و سپس تند میشوند مسئله‌هایی را پیش می آورد که اودوکسوس از راه شمار سرگردان کننده ی دوره های دایره‌ای فردی که به همدیگر بوسیله‌ی قطبهای فردی که در آسه های گوناگون مایل بسته‌شده اند حل نمود. دستگاه اودوکسوس‌را از نتیجه‌هایش میتوانیم‌داوری کنیم؛ همین طور که به دشواریهایی برخورد میشد، دایره هایی که مرکزشان روی محیط دایره‌ی بزرگتر بود روی هم انباشته میشد تا اینکه به دستگاه بطلمی سده‌های میانه با تمام در هم گردی اش رسیدند. دستگاه نبوریمانی به جای خود دقیق بود، زیرا پایه‌ی آن بر رصدگیری درست، ریزکار، وادامه دار گذاشته شده بود که بایك دستگاه ریاضی به‌همین اندازه کافی کمك میشد، مانند آن چه‌اودوکسوس به‌کارمی‌برد، هرچند ازجهتهای بسیاری روش آنها فرق داشت؛ سرانجام، یکی از جانشینهای نبوریمانی، سلوکوس اهل سلوکیه‌ی خلیج فارس، کشف نمود که تمام این دایره های بزرگ ودایره های کوچك گرد محیط به محض این که دریافت شود که زمین گرد خورشید میگردد غیرلازم خواهد بود.

ولی اگر اودوکسوس ستاره شناسی به بزرگی دموکریتوس نبود، از این جهت که او پیشرو اقلیدس بود نامبرداری او پا بر جاست. این که تا چه اندازه مصریها وحتی بابلیها درپیش به نتیجه های او رسیده بودند اکنون دشوار است که بگوئیم. کشف ما درباره‌ی ریاضی دانان شرق به اندازه‌ای تازه‌است که هنوزما در مرحله‌ی شگفت نسبت به‌پیروزیهای آنها هستیم، وتاریخ ریاضی شرق وشناختن سهم آنها درپیشرفت ریاضی درمیان یونانیها کاری ست که باید درآینده انجام بگیرد.

مانند دموکریتوس پیش از او، اودوکسوس هم از هر علمی آگاه بود و تقریباً سراسر میدان دانش قلمرو او بود. او راه را برای نابغه‌ی علمی برجسته‌ی باستان، ارسطو، هموار کرد. اگر او در نوشته هایش و در نوشته های شاگردانش سراسر دانش و آگاهی پیشینیانش را گرد آورد، بزرگترین سهم ارسطو پایه ی استواری بود که برای کشفهای بازهم بزرگتر اوایل دوره‌ی هلنیسی گذاشت.

فصل سی و دوم

دینهای میرنده و زیینده

درهم آمیزی دینها

نبوریمانی و کیدینو شایسته‌ی مقام اول درتاریخ علم ویژه هستند ، ولی نباید یك « فرزانش علمی » امروزین به آنها نسبت بدهیم . چنین طرز فکری فقط در میان فرزانگان یونانی که شناختن یزدان را غیر ممکن میدانستند ، و از زمان خود خیلی پیشتر فرا رفته بودند ، امکان پذیر بود . آتن محافظه‌کار در واکنش خود اناکساگوراس را برای آموختن ستاره شناسی بیرون راند . سقراط ، که در پیش مخالف با عقیده های دینی روای زمان‌خود بود ، با تغییرناگهانی که درعقیده‌ی خود داد اعلام داشت که آگاهی از ستاره شناسی سودی ندارد ، و بازجوئی در باره‌ی آن چه بغان نخواسته اند مردمان دریابند از دینداری دور است ، و کوشش برای بیان کردن ترتیب و طرز کار بغان دیوانگی محض است . [1]

بابل حتی محافظه کارتر بود ــ در واقع به اندازه‌ای محافظه کار بود که هرگز در نیافت که ممکن است زد و خوردی میان علم و یزدان شناسی پیش بیاید . نبوریمانی و کیدینو در درجه‌ی اول پریستار بودند ، و زندگی آنها وقف خدمت به ماه ــ بغ ، خورشید ــ بغ ، یاایزدهای دیگری بود که درجسم هستیهای آسمانی

۱ ــ نگاه کنید به اول فصل سی و یکم همین کتاب .

درآمده بودند . آنها این بغان را باآذینی که در گذشته‌ی دور نیاکانی‌دستور داده شده بود پرستش میکردند . زمانی که آنها به مسئله‌های‌علمی ستاره شناسی «علمی» روی‌آوردند ، آنها ، اقلا ، هرگز فکر نمیکردند که «بیدین» شده‌اند ؛ یگانه قصد آنها همان بیان کردن طرز کار این بغها بود که سقراط آن را محکوم کرده بود و به این ترتیب درواقع قصد ایشان نشان دادن درستی «راههای» بغان به‌مردمان بود .

باآن که پیشرفت علمی بسیاربزرگ بود ، دین بابلی ظاهراً درحال وقفه مانده بود . نامه ها ، فرمانهای کارگزاری ، و سند های سوداگری به ما نشان میدهند که پرستشگاهها بدون‌تغییری راه خود را میرفتند ، وفقط از دخالت روزافزون حکومت در ملکهای آنها در زحمت بودند . نوشته‌های دینی باستانی رادبیران پرستشگاهی حرف به‌حرف نسخه برداری‌میکردند . بل مردوك‌حرمت باستانی خود را نگاه‌داشت تاآن که‌خشایارشا اساگیلارابرای برانگیختن شورشهای بابل ویران ساخت ؛ در یك نسل پرستش او از نو بر قرار شد ، هرچند که دارائی آن بسیار محدود شده بود . انو و بانوی اوروك ، شمش لارسا و سیپار ، انلیل نیپور ، و نبوی‌بورسیپا تا اندازه‌ای با شکوه پیشین شان گرامی داشته میشدند . همان بغها با همان تاشکها به نامهای یکنواخت بازگو شده‌ی خانواده‌های بزرگ در خوانده میشدند .

دره‌ی نیل‌هم همین وضع را نشان میدهد ، باشدت بیشتری در اثر اینکه‌مصر مدت درازتری استقلال سیاسی داشت و فرمانروایان مصری شوق و توانائی بیشتری برای بازساختن پرستشگاهها ونوساختن کیش داشتند . تمایل به‌بازگشت به‌شیوه‌ـ های کهن که نخست دردوره‌ی سایته‌ها پدیدآمدادامه یافت ، وایزدهائی مانند نیث‌ـ سائیس که در گذشته به آنها توجهی نشده بود پایگاه گرامی خود را از نو به‌دست آوردند . اشاره‌های کمتری که به بخشهای دیگر این شاهنشاهی پهناور شده وضع همانندی را برای دینهای بغان پرستی دیگر نشان میدهد . با این حال این فکر ناراحت کننده در سرما میماند که این وضع ظاهراً درحال وقفه بیشتر نتیجه‌ی‌نادانی خود ماست ـ که ما هنوز اشاره به‌جنبشهای نوین نهفته را که بزودی سربرخواهند

آورد که نقش خود را برجهان آینده بگذارند در نیافته‌ایم.

نامهای شخصی‌داستان خود را درباره‌ی تحولهای‌درهم‌آمیزی‌دینها میگویند. حتی اززمان پادشاهی اردشیر اول، سندهای بابلی می‌بینیم که شمار بسیاری ازمردم آنجا را نشان میدهند که بغهای بیگانه را گرامی میدارند. درمیان آنها میثره(مهر) و بگه (بغ) پارسی، شمش آرامی، یا هوه‌ی یهودی، و ایسیس و هارماخیس‌مصری دیده میشوند. در بیشتر این مورد ها، بیشك، این بغها با پرستش کنندگانی که به‌بابل کوچ کرده‌اند همراه‌اند، ولی مورد های دیگری هست که از آنها به طور قطع دگرگونی دینی برمی‌آید. وقتی یك‌بازرگان‌یهودی نبو یا مردوك رابه‌جای یاهوه‌میگذارد، این‌میشود صرفاً یك درهم‌آمیزی‌باشد ــ هویت بغی را بابغ‌دیگری یکی کردن. وقتی این کار تکرار شود، یا وقتی یك پدر مصری که هارماخیس را گرامی میدارد پسر خود را با یك ایزد بابلی نام بگذارد، به‌نظر می‌آید که این کم‌و بیش تغییردین باشد. یا، یك پدر یا هوه رامی‌شناسد، پسر یك ایزد بابلی‌را، و نوه یك نام ایرانی بدون اشاره به ایزدان دارد؛ اینجا گواهی بسنده روشنی داریم که چگونه دینهای ملی داشتند در همدیگر آمیخته میشدند.

در مصر هیچ نشانی نیست که بومیها تا آن‌زمان بغهای نیاکانی خود را رها کرده باشند، ولی‌زناشوئی با بیگانگان وجود داشت. زمانی که، مثلا، آشوردختر ثروتمند یهودی را به‌نام مبتهیه به همسری گرفت، انتظار میرفت که این دختر ملت خود را ترك کند و به‌بغهای شوهر خود سو گند یاد کند؛ بعدها، به‌یقین، او آشور را ترك گفت وبه ملت خود بازگشت، و ثروت ارثی خود را برای شوهردوم‌خود که یهودی بود برد.[۳]

بالا وپائین دره‌ی نیل تکه های سفال‌وسنگ که رویش نوشته‌دارد، پاپیروس

2 - A. E. Cowley, *Aramaic Papyri of the Fifth Century B. C.* (1923), Nos. 15, *20*, and *25*.

۳ ـ هرودت، دفتر ۲، ۱۱۲؛ فهرست جایگاهها ؛ Noël Aimé Giron, *Textes araméens d' Egypte* (1931) pp. 10 - 11.

و سنگهای یادبودی آرامگاهی بازرگانان سریانی یافت میشود. هرودوت از یك «اردوگاه صوریها» نزدیك پرستشگاههفیستوس (نامی که پتاه را به آن میخواند) درممفیس آگاهیداشت. درسندهای بعد، به نام اشور، اصطلاح معمول برایسریانی، مثلا جزیره های آنها و ناحیهی آنها، بسیار برمیخوریم.[۳] نامهای خود بازرگانان از درهم آمیزی این دوره حکایت میکنند. هداد ـ ارز، مثلا، هنوز هوا ـ بغ سوری را میپرستد، ولی هوری اکنون هوروس مصری را گرامی میدارد، هرچند پدری که نام او را گذاشت خود کنیهی خوب پارسی بگه بگه را دارد؛ دیگری به نام بگهدات (بغداد) خوانده میشود.[۴] این که این داد و ستدگران آرامی در واقع دین خود را تغییر داده بودند نه فقط از نامهایشان پیداست؛ اگرچه آنان پسرالیشعـ شاروند («بعل») یك شهرك سوری بود که به نام بعل بغ سامی خوانده میشد، او پریستار ایسیس شده بود. شیل یا شاؤل، که میهنش سیینه بود، پریستار نبو بابلی بود. هرم ـ شزاب نیز پریستار بود ـ شاید برای ایزدی که در نام او یاد شده است. پس، چون نامهای دیگری داریم که در آنها انات (بغبانوی بزرگ سوری)، اشما، بثل، یا مردوك بابلی یاد شده اند، ممکن است انتظار داشتهباشیم روزی پریستاران و پرستشگاههای این ایزدان را در کنار نیل پیدا کنیم.[۵]

همهی این نامها که در آخر یاد کردیم در گورستان ویژهی آرامیها جنوب غربی ممفیس یافت شدهاند، که در آنجا در تابوتهای گلی، و کمتر در تابوتهای سنگی و چوبی، به خاك سپرده شدهاند که تقلیدی ازتابوتهای ریخت انسانیست که بومیها بکار میبردند. بدنها بیشتر مومیائی شدهاندولی نه خوب؛ عضوهای درونیبدن در یك بستهای پیچیده شده (که گاهیدر جعبهی چوبی گذاشته شده و روی جعبه

۳ـبرای بازبردهای سندی: F. L. Griffith, *Catalogwe of Demotic papyri in the John Rylands Library*, III (1909) 318; add from W. Spiegelbergh, *Kêmi*, II (۱۹۱۹)، ۱۰۷ و پس از آن: «نبنخ، و خشور امون در خانوار نشین اشور در پرستشگاه سمندس» در دورهی بطلمیها.

4 - *CIS*, Vol. II, Nos. 124 - 25.

5 - Aimé - Giron, *op. cit.*, pp. 98-99, 103, 107, 101 ff.

صورت پیشکاران همراه جنازه که رسم بود نقش شده) وروی بدن‌جای داده‌شده‌اند . نامها ، نامهای پدران ، وعنوانها با جوهر نوشته یا درشت روی آنها کنده شده ، وپس ازآن تابوت را باآجر گرد گیری کرده یا حتی روی‌آن را طاق زده‌اند.[۶]

آرامیهای ثروتمندتر که دراینجا با پیرامون گور اوسیریس در ابیدوس‌به‌خاك سپرده شده‌اند سنگهای یادبودی برپا کرده‌اند که کاملا نشان میدهد که این ازدین برگشتگان تازه به‌آذینهای در خور اوسیری‌به‌خاك سپرده میشدند .شیوه‌ای که‌به‌کار رفته شاید دست کار نورزیده‌ی «بربری» را بنمایاند ، و به همچنین خط نقشی که همراه آن است ؛ رخت سوری معمولا نگاه داشته شده ، ولی آذینهای اوسیریس در صحنه‌های همراه آنها باز نموده شده و ازمیان ترجمه‌ی آنها به‌آرامی میدرخشد . این‌حقیقت دارد ، حتی وقتی که می کهن عقیده‌های اوسیری درشیشه‌های تازه‌ی‌شعر آرامی ریخته شده باشد :

خجسته باد تابا ، دخت تاهاپی ،
پرستنده‌ی وفادار اوسیریس بغ ؛
هیچ بدی تو نکرده ای ،
بد هیچ کس را تو نگفته‌ای ؛
آنجا در پیشگاه اوسیریس خجسته بوی ،
از پیشگاه اوسیریس آب برداری .[۷]

از این سنگهای یاد بودی آرامگاهی آنها که پرکارتراند از سده‌ی چهارم‌یا اوایل سده‌ی سوم هستند وپذیرش کامل عقیده‌های اوسیری‌را نشان‌میدهند . یك‌سنگ یادبودی کهن‌تر ، به تاریخ ۴۸۲ ، شگفت‌آور است . زیر یك گرده‌ی بالدار بدون مار شاهانه‌ی معمول ، شخص مرده و همسرش ایستاده در پیشگاه اوسیریس ، ایسیس ونفثیس نمازمیخوانند . درنوشته‌ی همراه آن که به‌مصری بسیاربدی‌ست میخوانیم : « یك برات شاهانه ، که اوسیریس ، نخست‌خور برانیان ، بغ بزرگ ، خاوندابیدوس ،

6 - *Ibid.*, pp. 93 ff.; G. Jéguier, *AS*, XXIX (1929), 155 ff.; XXX (1930), 111 ff.

7 - *CIS*, Vol. II, No. 41; cf. No. 142.

میدهد. او یك بخاك سپردن خوب در نسا کده و یك نام نیك در زمین میدهد، که با بغ بزرگ، خاوند آسمان است، به بانوی گرامی اختوبو.» ولی این مرده و همسرش و همچنین عزاداران سرپوش سوری برسر دارند، جره هایی که در آذین به کار رفته سوری هستند، نه مصری، و پرستاران به نظر نمی آیند بومی باشند. تختیها نیز که به شکل شیر با دم بلند شده هستند بیگانه‌اند؛ پیکری در میان این تختها را چسبیده که او نیز بیگانه است.[8] ما به گمان می‌افتیم که نه فقط بغها بلکه آذینها نیز درهم آمیخته شده‌اند.

نخستین دین راز آمیز

یك پاپیروس به‌خط «مردمانی» از سده‌ی چهارم، که تازه در آغاز خواندن و از هم در کردن خط آن هستند، اخیراً درست بودن گمانهای ما را نشان میدهد. اگرچه نویسه‌هایی که بکار رفته «مردمانی» هست ـ بیشتر الفبائی هرچند بسیاری واژه‌نگار یا ترکیبهایی با واژه‌نگار در آن پراکنده است ـ شیوه‌ی آن حکایت از دست بیگانه‌میکند. زبانی که در زیر آن خط نهفته شده همان‌است که باید انتظارش را داشته باشیم ـ زبان همگانی شاهنشاهی: آرامی.

نقص و کم‌مایگی الفبای مردمانی که برای نوشتن این زبان به کاررفته و همچنین نشانهای پرشمار دیگر که همچو واژه‌نگار یا معادل واجی آنها به کار رفته دشواری بسیار در خواندن آن پیش می‌آورد؛ به‌جبران این دشواریها، واژه‌جدا کن یا جدا کن گروه واژه ها، و پی بند هایی برای بغ، مادین، یا سر زمین بیگانه، و مکملهای واجی که به واژه‌نگارها افزوده‌شده که نشان میدهند این واژه‌نگارها وقتی به‌آرامی خوانده‌شوند چگونه‌ختم میشوند، مارا در خواندن این خط کمك میکنند. هم‌اکنون یقین داریم که زبانی که در این خط نهفته است آرامی کهن شیوه است چنان که در سده‌ی چهارم در زمان هخامنشیان به آن سخن میگفتند.

برای نخستین بارمیتوانیم این‌مرحله‌ی کهن‌زبان آرامی را با تقریباً تلفظ درست

8 - *Ibid*, No. 142.

بخوانیم. گاهی واجهای «ی» و «و» افزوده شده‌اند ـ درست مانند دستنویسهای کتاب مقدس عبری ـ که نشان بدهند که واکه‌های «ای» یا «او» یا «اُ» بازشناخته شوند؛ تقریباً همه‌وا که‌های «اَ»، که در آرامی بسیار تکرار میشود، معمولا بانشان دیگری باز شناخته میشوند.

از این نوشته‌ها به‌اندازه‌ی کافی ترجمه شده و نتیجه‌های شگفت‌آوری به‌دست آمده است. بخش درازی از آن که حفظ شده است ـ بیست و یک ستون با بیش‌از دو هزار واژه ـ یك آذین کیش پنهانی را نهفته میدارد. در آنها آموزگار بیان کننده ی راز دستورهایی برای نمایش داستانهای معجزه میدهد، وسپس داستانهای رازآمیز به‌نمایش در می‌آیند. ساختمان شعری این نوشته‌ها را (هم‌موازات اجزاء و هم وزن واقعی) میتوان دریافت؛ واژه ها و مطلب آنها چه بسا نوشته های کهن‌تر همانند راس شمرا را که اخیراً کاوش شده‌ولی به یك الفبای میخی نوشته شده به یاد می‌آورد.

یك روپوش‌عزا روی همه این نوشته را فرا گرفته، ولی‌یك‌امید استواری‌به‌یك زندگی آینده خجسته آن روشن کرده است پیش از این دیدیم که بسیاری از آرامیهایی که به دره‌ی نیل‌رانده شده بودند نظر سامی خود را از یك زندگی‌ناامید و تاریك و یکنواخت پس از مرگ رها کرده و به‌جای آن یك زندگی خجسته با اوسیریس رافرا گرفته بودند؛ پرمعناست که نویسنده‌ی‌آذین دراین نوشته صحنه‌ی آشنای داوری را در پیشگاه اوسیریس بر گرفته و آن را برای «بانو»ی خود انات به‌کار برده است.

درهم‌آمیزی کامل درهمه‌جادیده میشود. قهرمانان بزرگی که ستوده شده‌اند همین «بانو انات» و «بعل» هستند؛ دشمن‌آنها «موت» یا «مرگ» است. پیروزی موت‌بر بعل، واز نوزندگی بخشیدن انات به‌دلبند خود، موضوع‌این نمایش‌معجزه است. بغ دیگری که بسیار یاد شده بغ سوری بعل‌شمائین، «خاوند آسمانها»ست؛ چنان که نام او ترجمه شده است. یك سه‌گانی اززوجها به‌نظر میرسد: بعل سافون (خاوند شمال) و پادری نوشته‌های راس شمرا؛ بل بابل و بانوی شینگال (اسا گیلا)؛

نبوی بورسیپا (بارساپ) و ننه‌ی ائانا (ایا کو)؛ به‌هر ایزدی برای آرامش خاطر افزوده شده است: «اویت خجسته بدارد.»

این نوشته‌ها با همانندی نزدیکی که به شعرهای آذینی راس شمرا دارند، یك فرق برجسته نیز با هم دارند. این یك کیش بیگانه در یك سرزمین بیگانه و آذین آن پنهانی و رازآمیز است. آذین مصری یا بابلی را هر کس که باندازه‌ی کافی سواد داشت که بخواند میتوانست بفهمد؛ تنها رازهای دانش عملی مانند ستاره شناسی یا پیشگوئی از روی جگر، که منحصر به خانواده‌ی شاهی بود، به‌خطی نوشته میشد که ارزش نویسه‌های حساس آن غیرمعمولی بود با آگاهی خاص که موضوع آن به مردمان نافرهیخته گفته نشود. پاپیروس مورد گفتگوی ما، برعکس، به‌یك خط پرپیچ و تاب رازآمیز نوشته شده که نه دبیر مصری و نه همکار آرامی او نمیتوانستند رمز آن را بدون دشواری که تقریباً کار را ناممکن میساخت از هم بگشایند مگر کلید آن را دردست میداشتند. پس، اینجا، نخستین نمونه‌ی یك «دین رازآمیز» حقیقی را داریم.[9]

تحول دینی در میان یهودیها

پس، در میان مردمان دیگر شرق، میتوان نگاهی به جنبشهای زیرزمینی در زیر سطح ظاهراً آرام انداخت. ولی فقط میان سه مردم ــ پارسیان، یونانیها، و یهودیها ــ میتوانیم اثر تحول دینی مشخصی را بیابیم. درسالهای استقلال نااستوارشان، دو کشور شاهی اسرائیل و یهودا فقط با در برابر هم انداختن همسایه‌ی مصری و همسایه‌ی اسوری یا بعداً همسایه ی کلدی خود توانستند اندکی خود مختاری خود را حفظ کنند. از نظر فرهنگـی، عبریها بخشی، و رویهمرفته بخش راضی، از شهریگری جهانی بودند که در کنار نیل، دجله، وفرات، وهمچنین در کشور های بی‌اهمیت‌تر درمرزهای شاهنشاهیهای بزرگ یافت میشد. فقط درموضوع دین عبریها

9 - Raymond A. Bowman, "An Aranaie Religious Text in Cryptogram," *JNES*, III (1944), 219 ff.

در سالهای اخیر تمایل داشتند که راه خود را بروند.

سر رسیدن ایرانیان نخست به‌نظر می آمد که تفاوتی نخواهد کرد. فرهنگ ایرانی بیشتر بر پایه‌ی فرهنگهای شاهنشاهیهای کهن‌تر قرار داشت. دین ایرانیها اصولا یکتاپرستی بود، و آنها بایستی یك همحسی برای دین یك ملت کهین که‌مانند آنها به یك‌ایزد یگانه عقیده داشتند حس کرده باشند. شاید فقط از نظرهای سیاسی نبود که می‌بینیم پارسیان به این اندازه به خاطر دین یهودی مداخله میکردند. در امر دین، پارس رواداری نشان میداد، حتی بیش از پیشینیان خود؛ به کیشهای بیگانه پارسیان آزاری روا نمیداشتند، مگر آن که با تهدیدهای میهن پرستانه‌ی شورش توام میشد. نتیجه‌ی طبیعی آن این بود که فکرهای تازه حتی به محفلهای بسیار محافظه کار دینی یهودی راه می‌یافت و در آنها جای میگرفت.

با این حال، باهمه‌ی رواداری پارسی، یك وحدت روزافزون فرهنگ دینی در اثر وضع سیاسی تحمیل میشد. در زمان فرمانروائی هخامنشی، جهان بافرهنگ بیش از گذشته و یا آینده تقریبا زیر یك فرمانروائی سیاسی در آمد. در مورد یهودیها، همه‌ی جهان شرقی، که درسراسر آن حتی درهمان زمان یهودیها پراکنده بودند، یك سرور همگانی رامیشناختند. در باره‌ی اهمیت این عامل در تحول دینی یهودیها نمیتوان گزافگوئی کرد.

از آغاز پراکندگی یهود دیری گذشته بود. داستان را میتوانیم باخود فلسطین آغاز کنیم. نیمی از این سرزمین بدست مردمان تماما بیگانه اشغال شده بود: فیلیستین‌ها که نام خود را به سرزمین دادند. فنیقیها که دریا کنارشان دور تا جنوب تا سرزمین پشتی اسرائیل کشیده شده بود، آرامیها که از شمال پیش میراندند، عربها از شرق، وادومیها از جنوب. کوچ‌نشینهایی که پادشاهان اسوری جابجا کرده بودند پایتختهای شاهان اسرائیلی را اشغال کرده بودند. طبعا، آنها «خدای سرزمین» را باایزدهای بین‌النهرینی می‌پرستیدند و میخواستند بخش بازشناخته‌ای از جمعیت یهودی که‌از نو برقرار شده بود بشوند. چون نفوذ پیغمبرانه‌ی زکریا آنها را پس رانده ونحمیا

با تاکید بیشتری آنها را به‌خواری پس زده بود، آنها هم به‌دشمنان‌دیگر صهیون از نو ساخته شده پیوستند.

بیشترینه‌ی یهودیها، روستائیان، در اثر «اصلاحات» یوشیا و بویژه در اثر پافشاری بر سر یك پرستشگاه قانونی، بدخواه و بیگانه شده بودند.[10] در پی تبعید، آنها از رهبران طبیعی‌خود جدا افتاده بودند. آنهانسبت به‌ادعاهای‌صهیونیهاخشمگین و بیزار، و به‌رسمهای روستائی خود پابند بودند، و چه‌بسا درست‌مانند همسایگان بغان‌پرست خود ایزدهای کنعانی کهن‌را می‌پرستیدند. چون دریافتند که‌صهیونیهای باز گشته این اندازه‌ها دیندار نبودند که از باجگیری روزافزون چشم‌پوشی کنند، و در همین حال آنها را به خواری «مردمان سرزمین» میخواندند، شمار بسیاری از آنها به وضع بغان پرستی کم و بیش آشکارا فرو رفتند.

بسیاری از یهودیها در مصر پناهگاه یافته بودند؛ در دوره‌ی هخامنشی، آنها به میل‌خود همچو سربازان مزدور پارسی خدمت میکردند و ازاین راه مهر بومیان را به دست نیاوردند. زمانی که مصریها مدت درازی در شورش بر ضد مزدپردازان پارسی خود کامیاب بودند، سرنوشت این سربازان مزدورنبایستی خوب بوده باشد.

از اورشلیم هیچ کمکی داده نشد، زیرا این یهودیها از عقیده‌های پذیرفته‌ی یهودی درست پیروی نمیکردند. در برابر پرستشگاه یگانه‌ای که یوشیا قرار داده بود آنها پرستشگاه رقیبی در الفانتین برپا ساخته بودند و بغان و بغبانوان دیگری را بجز یاهوه میپرستیدند.

یهودیهای «اسارت» در بابل، از طرف دیگر، خیلی بیشتر از خود اورشلیم درعقیده‌های پذیرفته‌ی یهودی‌استوار بودند، چون‌دراورشلیم‌بایستی گاه بگاه‌مردانی مانند عزرا و نحمیامردم را وادارند که عقیده‌های نادرست خود را رها کنند. ولی با این حال تنها شمار کمی از یهودیهای بابل حقیقتا در اصول دین خود استوار بودند. در بابل، مانندمصر، ثروتمندترین یهودیها باغیر یهودیها زناشوئی میکردند ونامهایی

10 — Olmstead, « The Reform of Josiah in its secular Aspects, » *American Historical Review*, XX (1915), 566 ff.

به‌فرزندان‌خود میدادند که ایزدهای‌بیگانه را گرامی‌میداشت . در فلسطین‌بانکداران از تاراج یهودیهای همشهری خود حتی زیر سایه‌ی شهرمقدس فرو گذارنمیکردند. امیدهای میهن پرستانه‌ای که پس از ناپدید شدن زروبابل باز ماند بایستی گرد میهن‌پریستار تمرکز یابد، ولی‌میهن‌پریستارهمین‌طور که ازطرف نیروهای‌فرمانروای روزهمچو یگانه نماینده‌ی ملت‌خود پذیرفته میشد روز بروز بیشتردنیاپرست‌میشد، پریستاران بالادست نیز به‌همین اندازه دنیاپرست شده بودند و کاملاخرسند بودند که کیش خود را برهمان اصول پیشین عمل کنند .

هرگاه این عنصرهای یهودیگری آینده را در اختیار میداشتند، سرنوشت یهود هم مانند گروههای دیگر بغان‌پرستان میشد . خوشبختانه ، همان انگیزش روح که نتیجه‌اش یك زردشتیگری از نو جان گرفته در میان پارسیان و آوردن کیشهای رازآمیز از شرق در میان یونانیها درآینده شد ، همان انگیزش به‌درجه‌ی بیشتری در میان برخی از یهودیهای حقیقتا روحانی وجـود داشت . پریستاران و سوداگران یهودی نقش خود را در تاریخ سیاسی و اقتصادی دردوران پس از فرو- ریختن فرمانروائی هخامنشی بازی کردند ، ولی تاریخ‌یهود اگر دسته های تازه‌ای تشکیل نشده بود به صورت تاریخ مردمان غیر یهودی درآمده بود .

میتوانیم به‌بینیم که این دسته‌ها نماینده‌ی سه هدف‌دینی مختلف بودند که‌در آخر دوران هخامنشی میتوان آنها را اندکی بازشناخت . از یك‌طرف« دینداران » بودند که به‌دین ژرف پایبند و به رسم و آیین پرستشگاه وفادار بودند ، ولی‌دردل خود بیشتر دربند رعایت درخور « قانون موسی » بودند که عزرا فراآورده بود. در نظرآنها رستگاری‌فقط باجدائی کامل ازهمه‌ی کسانی که‌عقیده‌آنهارانمی‌پذیرفتند، خواه پریستاران نیم‌گرم باشند یا « مردمان سرزمین » ، امکان‌پذیر بود ، و از این جهت بعدها فریسی یا « جدا شده »خوانده شدند . زناشوئی با غیریهودیها برای‌آنها لعنت بود . دبیران آموخته در قانون مانند عزرا دستور به‌آنها میدادند ، و پیروزی آنها پس از ویرانی « پرستشگاه دوم »پیش آمد .

جناح دیگر نماینده‌ی دین همگانی‌تر بود. در راه خود اعضای این دسته به‌همان اندازه‌ی دسته‌ی معروف به «دینداران» به دین خود پابند بودند. شاید آنها حتی بیش از دسته‌ی «دینداران» به‌پرستشگاه و آذین آن و به آن‌چه در نظر آنها یهودیگری حقیقی بود پابند و وفادار بودند. ولی بر خلاف «جداشده‌ها» اینها مزیتهای دین خود را برای همه‌ی جهان پیش میکشیدند.

در حالی که «دینداران» مخالف جنگ بودند وهرگز بافرمانروائی بیگانه تا زمانی که آزادی دین اجازه داده میشد مخالفت نمیکردند، یك میهن‌پرستی مشخصی در حجی، زکریا، و ملاکی نمایان شده بود. درنوشته‌های زکریا، نخستین بار در میان یهودیها انگاره های پایان زمانی پدیـدار شد. ولی زروبابل ناپدید گشت و ملاکی جانشینی نداشت. باجگیری پارسی همه فکرها را به‌مسئله‌ی خود را زنده نگاهداشتن بر گردانید. میهن‌پرستی و فکرهای پایان زمان به‌نظر می‌آمد ازمیان یهودیها رخت بربسته، ولی، چنان که‌اغلب پیش‌می‌آید، آن‌چه در بیرون‌پیداست گمراه کننده است.[11]

کیشهای شرقی در میان یونانیها

زمان درازی پیش از آن که این جنبشهای نوین دینی آغازپرورش یافتن‌درشرق بکند و پیش از آن که جنبشی درجهت مخالف از سرزمینهای یونانی آهسته بسوی شرق به راه بیفتد، اندیشه‌ی دینی شرق نیرومندانه یونانیها را زیرنفوذ خودآورد. داستان خود را با هسیود، که به‌آن زودی‌ادونیس را همچوپسرفونیکس، «فنیقی»، میشناخت آغازمیکنیم.[12] درمیان کرته های سافومیخوانیم: «وای برای ادونیس!» «درگذرنده، کیترا، ادونیس نازك است، چه میشود کرد؟ بزنید، ای‌دوشیز گان، سینه‌های خود راو کتانهای خود را بدرید.» «وای برای ادونیس چهار ماه باشنده» درزیرجهان.[13] تیمو کرئون رودسی، خندستان سازی که رقیب آشکارای تمیستوکلس

11 - Olmstead, *History of Palestine and Syria* (1931), pp. 625 ff.
12 - Hesiod. *Cat.* 21.
13 - Sappho, Frags. 25, 103, 136 (Edmonds).

و سیمونیدس بود، برای ما میگوید که چگونه، پس از آن که افرودیته در آیین عزاداری ادونیس را گرامی میداشت، قبرسیها کبوتران زنده در آتشی که جنازه را در آن میسوختند می‌انداختند و این کبوتران از آن آتش بیرون میپریدند ولی در آتش دیگری می افتادند و میسوختند.[۱۴] در سرودهای پراکسیلای سیکیونی میخوانیم که چون سایه‌های زیر جهان از ادونیس پرسیدند که زیباترین چیزی را که درپشت سرباز گذاشته چه بوده، او پاسخ داد: «زیبا ترین چیزی که گذاشتم تابش خوربود؛ دوم، ستارگان درخشان وروی ماه؛ آنگاه نیز خیاررسیده، سیب، و گلابی.»[۱۵] انتیماخوس میدانست که ادونیس بویژه برقبرس فرمانروائی‌میکرد.[۱۶]

پیش از پایان سده‌ی پنجم، بیگانگانی از نژاد فنیقی که در شهرهای‌یونانی نشیمن داشتند کیش ادونیس را به اتیکا درآورده بودند. اریستوفانس رازهای دمتر را در الیوسیس، زئوس را در اولیمپیه، و ادونیس را یك کاسه میکند. او ازآذین ساباز‌یوس و ادونیس سخن میگوید که بر روی سقفها برگزار شد در لحظه‌ای که لشکر کشی شوم به سیسیل آماده‌ی نوردیدن دریا شده بود؛ بعدها نویسندگان دیگر پیشامد دیگری را نیز شوم یافتند که آذین عزاداری ادونیس، که انگاره‌های اوازمیان‌پیریوس‌درمیان زنان شیون کن نمایش داده شد، درهمان زمان صورت گرفت که جوانان آتنی به راه افتادند، و فقط تنی چند از آنها باز گشتند.[۱۷]

در سده‌ی‌چهارم اشاره به ادونیس بسیار یافت میشود. کراتینوس نمی‌پذیرفت که یك دسته‌ی رقص وآواز، حتی برای جشن ادونیس، کارآموخته شوند،[۱۸] هرچند دیونیسیوس، فرمانروای مستبد سیراکوس، سوگنامه‌ای به نام این بغ ساخت.[۱۹]

14 - Timocr., Frag. 5 (Edmonds).

15 - Praxilla, Frag. 1 (Edmonds).

16 - Antimachus, Frag. 14 (Edmonds).

17 - Aristophan. *Pax* 420; *Lysistrat.* 389 - 90; Plut. *Nic.* 13. 7; *Alcibiad.* 18. 3.

18 - Cratin, *Bucoli,* Frag. 15 (in T. Kock [ed.], *Comicorum Atticorum fragmenta*, Vol. I [1880]; cf. Frag. 376.

19 - Dionys., Frag. 1 (Kock).

فرکراتس نوشته :« ما آذینهای ادونیس را انجام خواهیم داد و برای ادونیس شیون وزاری خواهیم کرد .»[۲۰] انتیفانس ادونیس نامه‌ای ساخت ودرنوشته‌ی دیگرش «زنان کورینتی» ازخوکهایی که برای افرودیته درقبرس مقدس شده‌بودند سخن گفت .[۲۱] اوبولوس بیان کرد که چرا کاهو خوراك مردگان است ؛ در آن کیپریس ادونیس را نهاده است .[۲۲] ولی اراروس در «ادونیس» خود این ایزد بیگانه را مسخره کرده، زیرا «این بغ پوزه‌ی خودرا بسوی مابرمیگرداند.»[۲۳] فیلتیروس نمایشنامه‌ای به‌عنوان « ادونیازوسی » درباره‌ی زنان‌عضو کیشی که به‌نام ادونیس بودساخت ، و فیلیسکوس «زناشوئی ادونیس» را در این نوشته بر گزار کرد .[۲۴] دیفیلوس در « زوگرافوس » خود از روسپیان ساموسی سخن میگوید که جشن ادونیا را در روسپی‌خانه ها میگرفتند .[۲۵] خندستان نویس افلاطون در «ادونیس» خود وخشی برای کینیراس ، شاه قبرسی ها ، داد به این مضمون که پسرش بدست افرودیته و دیونیسوس تباه خواهد شد .[۲۶] دموستنس خودش به ادونیس اشاره کرده است .[۲۷] به‌هیچ ایزدشرقی دیگر به این اندازه اشاره نشده است ، ووقتی می‌بینیم که درسال ۳۳۳ به بیگانگان کیتیوم سرانجام اجازه داده شد که پرستشگاهی برای افرودیته ی خود بسازند به شگفت در نمی‌آییم .[۲۸]

پذیرفتن‌اتیس و دلبرش ــ «مادر بغان» فریجی ، کیببه یا کیبله ــ نیز به‌همان زمان بر میگردد . در سده‌ی ششم ، هیپوناکس افیسوسی نام او را به صورت کیبلیس

20 - Pherecrat., Frags. 170, 198 (Kock).
21 - Antiphan. *Adonis*, Frags. 13 ff.; *Corinthia*, Frag. 126 (Kock).
22 - Eubul. *Astyti*, Frag. 14 (Kock).
23 - Araros *Adonis*, Frag. 1 (Kock).
24 - Kock, *op, cit.*, II (1884), 230, 443.
25 - Diphil., Frag. 43 (Kock).
26 - Plat. Comic., Frags. 1 ff. (Kock).
27 - Demosthen. *Crit.* 259-60.
28 - *IG*, Vol. II, No. 168.

یادمیکنند.[۲۹] بزودی پس ازجنگهای پارسی یك کیش رسمی «مادر» در آتن پیداشد، زیر اوخشگر اپولون به شاروندان دستور داد که خشم اورا آرام کنند، و آنها متروئون را نزدیك اگورا ساختند. تندیس اودرون متروئون، که کار اگورا کیتوس شاگرد فیدیاس است، او را با شیرهایش، و طبلی در دستهایش نشان داده؛ او نیز روی یك نقش برجسته‌ی همزمان دیده میشود.[۳۰]

پیندار کعبه‌ای را به نام او دیندیمنه هدیه نمود؛ تخت او و تندیسش ازمرمر پنتلی بدست اریستومدس و سقراط تبسی تراشیده شده بود. پاوسانیاس، نویسنده‌ی راهنما نامه‌ی یونانی، کعبه ی اورا نزدیك ویرانه های خانه ی پیندار دیده بود.[۳۱] اوریپیدس آذینهای مستانه‌ی اورا بهمست بازارهای «مادربزرگ کیبله» ربطمیدهد و ظاهراً دیوگنس آتنی درنوشته‌ی خود «سمله» آنجا که به کیبله، فریجیه، لیدیه، تمولوس، هالیس، باکتریه، و داد پارسی اشاره میکند از او پیروی کرده است.[۳۲] در اوایل‌سده‌ی چهارم متروئونی در المپیه برپا بود.[۳۳] تئوپومپوس‌در «کاپلیدس»اش میگوید: «من‌نیز اتیس‌شما رادوست میدارم.»[۳۴] ولی، چون یکی‌ازپرستاران کیبله از انتیستنس‌خواستارشد که صدقه‌ای‌بدهد، اوپاسخ داد: «من‌از مادر بغان‌نگاهداری نمیکنم، زیرا خود بغها باید از او نگاهداری کنند!» چون او با مادر ترا کیه‌ای‌اش سرزنش شد، همین انتیستنس به پاسخ بر آشفت: «حتی مادر بغان از کوه ایدا می‌آید.»[۳۵] انتیفانس در «متراگیرتس»خود ازیك پریستارفقیر کیبله سخن‌میگوید

29 - Hipponax, Frag. 121.

30 — IG, Vol. I, No. 4; Plin. xxxvi. 17; Arr. *Periplus* 11; Julian. *Orat*. v. 159B; cf. Ad. Michaelis, ***Mitteilungen des deutschen archäologischen Institutes in Athen***, II (1877), 1, n. 2; H. W. Roscher, ***Lexikon***, II, 1663.

31 - Paus. ix. 25. 3.

32 - Eurip. ***Bacch***. 78 ff.; Diog. Athen., Frag. 1 (Nauck).

33- F. Adler *et al*., *Baudenkmäler von Olympia* (1892), pp. 39-40.

34 - Theopomp. Frag. 27 (Kock).

35- Seneca *De constant*, 5; Elem. Alex. *Strom*. vii. 64; Diog. Laert. vi. 1.

که بوسیله‌ی او یکی از بازیگران مرهمی از این بغبانو میخرد .[۳۶]

با اتیس و کیبله سابازیوس و پرستاران پاکوب اوهمراه آمدند . اریستوفانس در نمایشنامه‌ی خود سابازیوس نی‌زن فریجی را با ایزدان بیگانه‌ی دیگر به‌دادرسی آورد و آنها را از آتن بیرون راند .[۳۷] سوسیتئوس صحنه‌ی «دافنیس» یا «لیتیرسس» خود را در کلینی ، شهر باستانی میداس جای داد .[۳۸] و سافو نیز در باره‌ی لینوس و ادونیس سروده بود .[۳۹]

امون کمی دیرتر بوسیله‌ی یونانیهای لیبیه به میدان آمد . پیندار، پس از آن که ازطریق پشتیبانان لیبی‌خود ، آمونیها ، این بغ‌را ستوده بود ، پرستشگاهی برای او در تبس اروپائی ، با تندیسی که کالامیس ساخته بود ، هدیه نمود .[۴۰] اوریپیدس از نشیمهای خشك امون ، که در آرزوی باران به‌سر میبرند ، آگاه بود .[۴۱] اریستوفانس ، که این بار دیگر مسخره نمیکند ، پایه‌ی وخشگاه او را فقط از وخشگاه دلفی پایین‌تر میگذارد .[۴۲] زمانی که آتن هیئت رسمی به آمون فرستاد[۴۳] و هلانیکوس راهنمانامه‌ای ، همچو «انابسیس» ، برای کعبه‌ی او نوشت ،[۴۴] لیساندر سپارتی‌از او پیروی نمود واو نیز از این وخشگاه دیدن کرد .[۴۵] به طوربرجسته‌ای ناسزاگوئی در باره‌ی امون در خندستان نویسان یافت نمیشود .

این بیشتر از این نظر قابل توجه است که خندستان نویسان با کیشهایی که

36- Antiphan. *Metragyrt.*, Frag. 154 (Kock); cf. Aristophan. *Aves* 876.

37 - Aristophan. *Lysistrat.* 388; *Aves* 872; *Vespae* 8 ff. ; *Horae*, Frags. 566 ff. (Kock); Cic. *Leg.* ii. 37.

38 - Sositheus, Frag. 2 (Nauck).

39 - Paus. ix. 29. 8.

40 - *Ibid.* 16. 1.

41 - Eurip. *Troiad.* 734 ff. ; cf. *Alcest.* 116.

42 - Aristophan. *Aves* 619.

43 - Plut. *Nic.* 13. 1.

44 - Athen. xiv. 652 *a*.

45 - Plut. *Lysand.* 20. 4; 25. 3; Ephor., Frag. 126 (J).

از شرق آمده بود آشکارا دشمن بودند. اریستوفانس زنها را برای پذیرفتن کیشهای بیگانه سرزنش میکرد، و در «تلمسیان» خود خرافاتی را که‌وخشگران آن‌به‌آنها معروف شده بودند مسخره مینمود.[۴۶] در ۳۵۵ ایسوکراتس شکوه‌آذین جشنهایی را که برای گرامی داشتن بغهای بیگانه برگزار میکردند در برابر نادیده گرفتن ایزدهای بومی بیان‌میکند.[۴۷]

رقیق شدن دین زردشت

داریوش اول زیر نفوذ زردشت بار آمده بود. در نوشته‌ی آرامگاهی‌اش او به‌نظر می‌آید که از یکی از گاهان (سرودهای) زردشت نقل میکند، ونوشته‌های دیگر اثر اندیشه و زبان زردشت را روشن نشان میدهند. به‌همین اندازه نیز روشن است که داریوش از آموزشهای استاد خود همیشه پیروی نمیکرد؛ خیلی احتمال دارد که داریوش درست آنها را در نمی‌یافت. نه‌تنها او و جانشینانش بغان بیگانه را به‌نام درمیخواندند ــ در سرزمین میهن‌خودشان شاید این کار سیاستی بیش‌نبود ــ ولی کتیبه‌های رسمی که برای سراسر شاهنشاهی بود حتی از اهورمزد همچوخدای یگانه سخن نمیگفت. بلکه او«مهست بغان» بود، و در کنار او «بغان دیگر که هستند» خوانده میشدند.

با آن که زردشت پرستش مهر (میژه) را منع کرده بود، مهر او دردل‌مردم بجای مانده بود. از زمان هریك از پادشاهان و به‌بیشتر زبانهای شاهنشاهی، نامهایی می‌یابیم که نشان میدهند که بسیاری ازپدران پسران خود را زیرحمایت این هور- بغ کهن کیش بغانی قرار میدادند. پیش از این اشاره هایی‌که به پرستش مهر شده یادآورشدیم. به‌اردشیراول که میرسیم، مهردرحرمت پس‌ازخوداهورمزدقرار گرفته است. سرودی به‌مهر، که درروزگار نادانی بغانی ساخته شده بود، حفظ شده بود و اکنون از نوجان گرفت، هرچند به‌گویشی بود که وخشور به‌کارنبرده بود. این

46 - Aristophan. *Lysistrat.* 387 ff.; *Telmesseis* (Kock, I, 525 - 26).
47 - Isocr. *Areop.* 29.

سرود که در زمان پارتی‌ها دو باره باز بینی شده بود ، به صورتی که بعداً در آمد حفظ شده و در آذین امروزین پارسیان به کار میرود.[48]

اردشیر دوم بویژه دلبستگی به‌ناهید (اناهیته ، « بی آهو » یا بی‌لکه و پاك) داشت ، که یونانیها او را عموما با ارتمیس یکی میدانستند .[49] از پادشاهان پارسی ، اونخستین کسی بود که تندیسهای‌ناهیدرا در بابل ، شوش ، اکباتان ، پارسه ، باکتره ، دمشق ، و ساردیس برپا ساخت .[50] وصفی که از این بغبانو در یشتی که بحرمت او سروده شده آمده است بایستی وصف چنین تندیسی بوده باشد .

در این یشت ، «اردوی سورا اناهیتا»ی نیکو در نظر پرستندگانش همچو دوشیزه‌ای زیبا ، بسیار نیرومند ، رسیده وپرورده ، بالامیان،سر آمد ، وازنژادوالاست. برسرش بساك زرین باصدستاره‌ی هشت‌پر– ستاره‌ی‌اشتار بابلی – با نوارهای آویزان بسته است . گوشواره‌های زرین چار گوش بر گوش دارد ، و گردن بند زرین دور گردن زیبایش را گرفته است . جامه‌ای زربفت تن اورا میپوشاند ، ولی‌زیر جامه‌اش از پوست نرم سیصدببر(سگ‌آبی) است که چهار توله زائیده‌اند (زیرا آن‌وقت‌پوست ببر از همیشه بهتر است). کمرش تنگ بسته است تا سینه‌اش‌خوش‌ریخت باشد . در دستش برسم ، دسته‌ی شاخه‌های مقدس ، گرفته ، و کفشهـای درخشان زر نشان برپا دارد .

از میان ستارگان اهورمزد او را چنین فرا میخواند : «پایین بیا ، اردوی‌سورا اناهیتا ، از ستارگان بالا به زمینی که خداوند آفریده ؛ آنجا فرمانروایان زورمند ، خاوندان سرزمینها وپسرانشان ، تو را ستایش کنند . مردان زورمند دلیر ازتو اسباب تند و فر چیر خواهند ؛ آسرونها ، هنگامی که میخوانند ، و موبدان از تو دانش و

۴۸ - یشت ۱۰ .

49 - Plut. *Artox.* 23.

50 - Berossus, Frag. 56 (S); called Hera, Plut. *Artox.* 23. 5; Anaitis of Ecbatana, *ibid.* 27. 3; Anaitis, Strabo xv. 3. 15; Paus. iii. 16; of Aena-temple at Ecbatana, Polyb. x. 27. 12; Anea, Strabo xvi. 1. 4; Nanaea, II Macc. 1: 13, 15.

خرد جویند. دوشیزگان با زهدانهائی که‌هنوز بارور نشده خاوندی جویند که‌شوی نیرومندی شود، زنان که نزدیك است فرزند زایند از توخواهند که‌آسان بزایند. همه اینها را تو، ای اردوی سورا اناهیتا، به آنها ارزانی خواهی داشت، چون در توانائی توهست.»

ناهید به خواهش آفریدگار پایین‌می‌آید. بازوان سپیدش زیباست، نیرومند همچو شانه‌ی اسب. او به تمام نیروی خود نیازمنداست، چون اهورمزد برای اوچهار اسب گردونه، بلند، تند، و سفید ـ باد، باران، ابر، و شلاب ـ آفریده است. افسار به دست، او گردونه‌ی خود را پایین‌میراند؛ اسبان‌او آنهایی‌را که ازبرروشنیان بیزاراندزیر پا خرد میکنند، چه دیوان چه مردمان، چه جادوگران و چه پریان.

از قله‌ی هوکیری، که گردآنرا پرتگاههایی از صخره‌های زر به‌بلندی‌چهار مرد فرا گرفته، ناهید پایین میجهد. آنگاه ناهید رودخانه‌ی زورمندی میشود که تابستان و زمستان‌آب میبرد تا روی هفت کشور پخش کند. روز و شب سیلی از آب به‌بزرگی همه آبهایی که کنار زمین روان اند پایین میفرستد.

ناهید هزار دره و هزار نهر دارد، هریك به درازای راهی که سواری براسبی نیکو چهل روز براند. کنار هر نهری خانه‌ای‌ست، هریك با صد روزنه روشن، خوب ساخته با هزار ستون، استوار با ده‌هزار تیر؛ هر یك با تختی نیکو گسترده، ازبوی خوش آگنده وبا بالشها آرایش یافته. ازآنجا ناهید به‌دریای وروکش، که زمین را فراگرفته، میتازد؛ چون به این دریا فرو میریزد کرانه‌های‌آن میجوشند و لبریز میشوند.

روی زمین ناهید کارهای دیگری نیز دارد. او تخمه‌ی مردان و بار زهدان را برای همه زنان که میخواهند بزایند آماده میسازد. او زنان بارور را تندرست میدارد، و در پستان آنها به اندازه و به موقع شیر میگذارد. او به مردان تندرستی میدهد و نهرهای آب و کشتزارها و گله های آنها، و دارائی و زمین ایشانرا افزون میگرداند. ناهید ازدیوها ـ که زمانی انباز اوبودند ـ بیزاراست وبه دستور وفرمان

اهورا گوش فرا میدهد. [۵۱]

در نوشته‌های دیگری که اکنون جزو اوستای مقدس درآمده، و بویژه در یسن هفت آیه (هپتنگ هایتی)، که مانند سخنان اصیل زردشت، به گویش گاهانی حفظ شده، گرچه به نثر است، یك صورت بکلی دیگری از تحول دینی داده شده است. در اینها شاید بتوانیم آذین رسمی دینی شاهنشاهی هخامنشی را بیابیم؛ لااقل درآنها هیچ اشاره‌ی سرراستی به وخشور بزرگ‌ایران نشده، و آموزش آنهابه‌هیچ وجه همان آموزش او نیست. در درآمد آنها میخوانیم: «اهورمزد سپند، خداوند راستکاران را ستایش میکنیم. امشاسپندان را می ستاییم، که راست فرمانروائی میکنند، که درست مقررمیدارند. همه آفریدگان مینوی و گیتیگانی راستی را، به ایین دین مزدیسنی میستاییم.» این واژه‌ی مزدیسنی در نوشته ها خیلی زود پدیدار میشود، زیرا کمی پیش از ۴۱۰ سر کار جامعه‌ی یهودی درالفانتین، یدانیا، به‌طرف خود مینویسد که پایوری که برسر بخش «نو» یا تبس گماشته شده یك مزدیسنی‌ست. [۵۲]

اکنون این یسن آغاز میشود:

آن را میخواهیم، ای اهورمزد وراستی زیبا، که مینش (فکر) کنیم و بگوییم و بورزیم آن چه راکه بهترین‌رفتار است برای دو جهان. برای پاداش بهترین‌رفتارمیکوشیم، که رامش و واستر (علوفه) برای گاو نگاهداشته شود، چه آموخته وچه ناآموخته‌باشیم، چه فرمانروا و چه فرمانبردار. براستی شهریاری مربهترین فرمانروا راست، چون شهریاری را از اهورمزد و بهترین راستی میدانیم. آنچنان که هرمرد یا زن میداند که چه درست است، با شور آن چه راکه درست است بورزد، برای خود و برای‌هرکه‌را که بتواند به‌دریافت آن برساند. برای‌این که تو را، ای اهورمزد، یسن و نیایش کنیم، و واستر برای گاو فراهم نماییم، ما خود را بهترین میدانیم. برای شما به‌کار ورزیم و دریافت برای دیگران آوریم تا آنجاکه بتوانیم. درهمنشینی راستی، دربرزن‌راستی، هر مرد دریابنده را بشمار با بهترین آسایش برای دو جهان. این گفتارهای آشکار

51 - Yasht 5; Fritz Wolff, *Avesta....* (1924), pp. 166 ff.; H. Lommel, *Die Yäst's des Awesta* (1927).

52 - Cowley, *op.cit.*, No.38.

شده را ، ای‌اهورمزد ، بامینش بهتر راستی‌فرا میگوییم ؛ ولی به تو، همچو دستوردهنده و آموزگار آنها ، گردن می‌نهیم . با خواست راستی (اشه) و مینش خوب (وهومن) و شهریاری خوب ، بر تو ، ای اهورا ، ستایش ، گفته برگفته ، و یسن بر یسن باشد . ۵۳

به جلوه‌های آمیخته‌ی زردشت از یزدان در اینجا صورت انسانی داده شده ، و آن شش جلوه‌ای که از همه برجسته‌تر بودند به صورت امشاسپندان درآمده و کیش و آیین ویژه ای درواقع برای خود دارند . ولی‌بغان باستانی دیگر هندوایرانی باز گشته و همچو ایزدان اند کی پایین‌تر از خود اهورمزد پذیرفته شده‌اند . درمیان آنها نخستین آذر است ، بغ آتش ، که با یك یسن تمام ستایش شده است :

با کار ورزی این آذرما نخست به تو نزدیك میشویم ، ای اهورمزد ، باسپندترین مینویت ، که شکنج است برای او که شکنج برایش آماده ساخته‌ای . همچو شادترین ، باشد که بسوی ما آیی ، ای آذر اهور مزد ، باشادی شادترین ، با ستایش ستوده‌ترین برای بزرگترین ور. همچو آذر ، توشادی اهور مزدی ، همچوسپندترین مینو توشادی او هستی ؛ به‌آن نامت که از همه امیدبخش‌تراست ، ای آذر اهورمزد، باآن نزدتومی‌آییم. با مینش خوب ، باراستی خوب ، با رفتار و گفتار خوب دستور بهی نزدتومی‌آییم. ما به تو نماز میبریم ، تو را سپاس میگزاریم ، ای مزدا اهورا ؛ با همه مینشهای خوب ، با همه گفتارهای خوب ، با همه رفتارهای خوب نزد تو می‌آییم . زیباترین کالبد کالبدها تو را میخوانیم ، ای اهور مزد : اینجا تابش و آنجا بلند ترین بلند ها ، که خورشید خوانده میشود .۵۴

داریوش بغی را « که این بوم را آفرید ، که آن آسمان راآفرید ، که مرد را آفرید ، که شادی را برای مرد آفرید » ستایش میکرد . این سرود خوان ما اهورمزدی را ستایش میکنند که گاو و راستی را آفرید ،آب و گیاهان نیکورا ، روشنی را ، و همه‌چیز نیکو را ، برای توانائی‌شهریاری و بزرگی کارهای نیکی گر آفرید . او را نیز ستایش میکنند با مجموعه‌ی دعاهایی که سر و کار دارد با گاو ، با سپندترین نامها که ازاهورا بیرون‌آمده ومزدا دلپذیر است ، با گوشتش و جانش ، بجای روانهای نیاکان مرده ، که از کهن‌ترین زمانها گرامی داشته میشدند ،

۵۳ - یسن ۳۵ .

۵۴ - یسن ۳۶ .

زردشت انگاره های مینوی «دینا»ها (خودها) را جایگزین ساخته بود؛ عقیده‌ی کهن‌تر به فروشیها از نو باز گشت: «ما ستایش میکنیم فروشی‌های بر روشنیان‌به راستی را، هم مرد و هم زن،» همچو خود بهترین راستی، زیباترین امشاسپندان، مینش به و شهریاری به، هستی به، پاداش به، و پرهیز گاری به را.[۵۵]

در یسن بعد بازهم پرستش کهن طبیعت بیشترپدیدار میشود:

این زمین را یزش میکنیم که ما را میبرد، و آن زنان تورا، اهور مزدا، این سان والا و برتر با راستی، دلبستگی شان به ایمان، کنشوری و خـویشکاری شان، پرهیز گاری‌شان، همراه با اشی (پاداش، برکت) نیك، خواهش نیك، انجام نیك، خوی نیك، فراوانی نیك (اینها را یزش میکنیم). آبها را یزش میکنیم، آبهای جوشنده، با هم روان، و فرا رونده را، که بیرون آمده از اهورا، خود اهورا هستند، که کارهای نیك میکنند، ای شما که آسان است ازشما گذشتن، خوب است درشما شنا کردن، وخوب است درشما شستن، که پاداشی‌ست برای هردو هستی. بانامهایی که اهورمزد به شما داده، همچو دهنده‌ی بهی، او شما را آفرید، باآنها شما را یزش میکنیم، باآنها نیکی‌شمارا جوینده‌ایم، باآنها شمارا نماز میبریم، باآنهاشمارا سپاس میگزاریم. وشمارا، ای‌آبها، در میخوانیم همچو زایندگان، شما را همچو مادران، وشما را همچو گاوان شیرده، که پرستاری کنند درویشان را، شیر دهند همه را، بهترین، زیباترین.[۵۶]

اهورمزد سخت و جدای زردشت باردیگر یك پادشاه شرقی بااندرونی پراز بغبانوان مادر شده است.

دیگر گوشرون زیر دست اهورمـزد نیست، زیرا او، نیز، خود جداگانه پرستیده میشود: «و اکنون یزش میکنیم روان گاو و کالبدآفریده‌اش را. نیز یزش میکنیم روانهای دامها را که در خور زیستن هستند.» به اینجا هم تمام نمیشود:

یزش میکنیم روانهای دامهائی‌راکه رام واهلی شده‌اند، روانهای گیاهان خودرو را، وروانهای درستکاران را هرجاکه‌زاییده شده‌باشند، هم مرد و هم زن، که‌دیناهای نیکشان در جنگ با دیوان‌چیره میشوند. یزش‌میکنیم امشاسپندان را، هم مرد وهم‌زن. این سان پیرامون شما می‌آییم، همراه باخویشی نیك خویشاوندانمان، با خویشی راستی و خجستگان، و داد نیك کوشش ونیرو و پرهیز گاری نیك، ومینش آماده و فرمانبر.[۵۷]

بدین دهشها، ای اهور مزد، به‌یاد دار و به‌انجام رسان خواهش ما راکه همچو

۵۵ - یسن ۳۷؛ نیز نگاه کنید به یسن ۵.

۵۶ - یسن ۳۸.

پاداش برای دینای همچومنی فرا نهاده‌ای . بده آن را هم برای این هستی و هم برای هستی مینوی که می آید تا به همنشینی تو وراستی برسیم جاودان . بده که جنگیان آرزو کنند راستی را ، که دامداران درخورهمنشینی ودوستی پیوسته باشند ، که آنها با ایمان به ما خدمتگزار و زیردست باشند ! این سان باشد که آزادگان، روستائیان، وآسرونها که با ایشان دوست وهمنشین هستیم ، باشد همه‌ی‌ما ، ای مزدا اهورا ، همچو گروندگان به راستی وهمچودرستکاران ، تورا بر آن داریم که بدهی آن چه را خواهانیم.[۵۸]

ستایش و سرود و نیایش به اهورمزد و بهترین راستی فرامیبریم . به شهریاری خوب تو باشد که برسیم همیشه ، و شهریاری نیکو بر ماشاهی کند . باشد که هرمرد و هر زن از ما چنین زید ، نیکی گرترین هشیها ، و در هر دو جهان . این سان تو را می‌شناسیم ،ایزد یاور، دارای پیروان‌نیکو ، دوست ایشان ، باآیین ؛ باشد که ما را جان وتوان‌کالبد باشی . به مهرتوو‌به خواست تو، باشدکه به زندگی دراز برسیم ، باشدکه زورمند شویم . ما را همچنان نگاه دار و یاری ده ، دیر باز وبا رستگاری . باشدکه ستایشگران و مانسرگویان توخوانده شویم ؛ چنین‌میخواهیم و باشدکه به‌آن برسیم . مزدی که درخورترین‌است برای سزاواری ماوبرای روانهافرانهاده‌ای،آن رابه‌مابده‌هم برای این هستی وهم‌برای‌مینوتا زیرسرپرستی پاینده‌ی توو‌راستی بیاییم همیشه‌جاودان.[۵۹]

هرچند بسیاری از این براستی بلند پایه است ، ولی آموزشهای زردشت‌رقیق شده ، وبیش ازاندکی از آن به‌صورت بغان پرستی آشکارا درآمده است . دربرخی ـ جاهای دیگرایمان پاکتری بازمانده ، چنان که در« سه دعا» ـ اهونه ویریه ، اشم ـ وهو ، و ایریمه اشیو ـ کـه شاید کهن ترین سند پس از گاهان باشند می بینیم . اینجا زردشت بسیار پدیدار است : «چون او(اهورا) خواسته شده‌ترین خداوند است ، همچنین او (زردشت)ست رد از روی راستی ، آفریننده‌ی رفتار زندگی‌مینش‌خوب به‌مزدا وشهریاری به‌اهورا ، او که به شبانی درویشان داده شد»[۶۰] «راستی بهترین خوبی‌ست ؛ از روی کام ما چنین خواهد بود ، از روی کام ما برما چنین خواهدبود ، راستی‌برای بزرگترین‌خوشی.»[۶۱] «باشد که برادران آسرونان‌خواسته‌شد به‌پشتیبانی مردان وزنانی آیند که از زردشت آموخته‌اند ، به پشتیبانی مینش‌خوب ، تادینا مزد

۵۷ ـ یسن ۳۹ .
۵۸ ـ یسن ۴۰ .
۵۹ ـ یسن ۴۱ .
۶۰ ـ یسن ۲۷ : ۱۳ .
۶۱ ـ یسن ۲۷ : ۱۴

ارزنده را به دست آورد . پاداش پر ارزش راستی را که اهورمزد تواند بخشد خواهانم .»[۶۲]

در یسن «هفت آیه» از زردشت یادی نشده بود، زیرا ظاهرا این هفت آیه‌از جرگه‌ی پیروان نزدیك او بیرون‌نیامده بود . زمانی که آنها را به گاهان او پیوستند، به پیوست دیگری نیز نیازمند بودند:

شما را ستایش‌میکنیم ، ای امشاسپندان ، باهمه‌ی این یسن هفت‌آیه . یزش‌میکنیم چشمه‌های آب و گدار رودها را ،آنجا هـا را که راههااز هم جدا میشوند و به‌هم‌میرسند. یزش میکنیم کوهسارها را که آبهای تند درآنها روان هستند ویزش میکنیم نگهبان‌و کردگار ، زردشت و اهورا را . [اینجا سرانجام زردشت همچو وخشور خوانده نشده، بلکه مانند یك هستی یزدانی که سزاوار ستایش با خود اهورمزد است .]
زمین و آسمان را یزش‌میکنیم ، باد وزنده را که مزدا ساخته ، قله‌ی هرایتی بلند، را ، زمین و همه چیز نیکو را . ستایش میکنیم و هومن‌و روانهای درستکاران را ، یزش میکنیم‌ماهی پنجاه پرك و دام سپند را که در وروکش ایستاده ، و دریای وروکش را آنجا که او ایستاده ، و هوم زرین پر را که در بلندیها میروید ، و نوشابه‌ی هوم را که ما را تازه میسازد و به پیشرفت این جهان کمك میکند. [۶۳] یزش میکنیم هوم را که مرگ را دور میراند [واژگون کردن شگفت‌آور نظر زردشت درباره‌ی این« نوشابه‌ی پلید»] ورودهای روان آبها را ، دسته‌های بزرگ پرندگان را ، بازگشت‌آسرونها را همچنان که از دور نزد آنها میروند که راستی را میجویند در کشورها . [۶۴]

وقتی که این‌نوشته شد اسکندر آمده و رفته بود . دیگر دین زردشتی ،حتی به صورت تغییر یافته‌اش ، یك فرقه‌ی باز شناخته از دین رسمی نبود که پشتیبانی نیروی دولت‌را داشته باشد . داستان این که اسکندر خودش نسخه‌ی اصلی نوشته‌های مقدس را از میان برد داستانی‌ست که از خود درآوردند کـه به نسلهای بعد بیان کنند چگونه‌آن نوشته‌ها تقریبا نابود شد . ولی زردشتیگری اکنون صرفا یکی‌از فرقه‌های‌خصوصی شده بود . دربرابر آن جذابی بالطف دین یونانی با پرستشگاههای

٦٢ - یسن ٥٤ : ١ .

٦٣ - در سال ٤٥٩ یك دسته از سربازان در الفانتین زیرفرمان هومدات (هوم داد)بودند ؛ نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی کاولی شماره‌های ٨ : ٢ و ٩ : ٢ .

٦٤ - یسن ٤٢ .

شکوه‌مند و آذینی پرشکوه هرچند درون تهی ، وهمچنین نیروهای تباه‌گرفرزانش یونانی صف‌آرائی کرده بودند وهردو اینها همچونفوذهای هلنی‌گری از پشتیبانی پادشاهان مقدونی بیگانه برخوردار بودند .

برای زردشتیگری آن چه ماند این بود که عقیده‌های بنیادی دین مزدیسنی را به‌صورت‌تاشکهایی‌درآورد به‌امیدآن که سدی دربرابر بالاآمدن‌موج‌هلنی گری برپا سازد .[۶۵] آنگاه زمان فرا رسیده بود که دانسته شود که گویش گاهانی یک‌زبان مقدس مرده‌ای شده ، وطومار مقدس بسته شده بود .[۶۶]

آگاهی یونان از دین پارسی

یونانیهای سده‌ی چهارم بیش از هرودوت از دین پارسی آگاهی داشتند.[۶۷] پیرامون ۳۹۰ ، افلاطون از « ماگیا »ی زردشت ، پسر اورمزد ، سخن میگوید. آشکار است که «ماگیا» در زمان او دیگر صورت دین مجوسی نداشت . چون‌این واژه در آن زمان به گاهان (سرودهای) زردشت اطلاق میشده ، که برای‌خواندن‌در آذین دینی گرد آورده شده بود ، دین مزدیسنی بایستی کیش رسمی شده باشد ، هرچند شگفت آور است که حتی در آن زمان به این زودی وخشور بزرگ پسر اهورمزد خوانده شده است .[۶۸] برخی حتی در مخالفت «شهریاریهای خوب و بد»[۶۹] در افلاطون جا پای دوگانیگری زردشتی را دیده‌اند .[۷۰]

۶۵ ـ یسن ۱۲ ؛ کتاب نامبرده‌ی وولف ، صفحه‌های ۴۰ ـ ۴۱ .

۶۶ ـ یسن ۵۸ ؛ کتاب نامبرده‌ی وولف ، صفحه‌های ۵۸ ـ ۵۹ .

۶۷ ـ منابع در کتابهای زیر گردآوری شده است :

Carl Clemen, *Fontes historiae religionis Persicae* (1920); cf. "Mazdaismus," *PW*, Supplementband V (1931), cols. 679 ff.; E. Benveniste, *The Persian Religion according to the Chief Greek Texts* (1929); G. Messina, *Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion* (1930); H S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran* (1938).

68 - Plato *I Alciblades* 121; cf. Benveniste, *op.cit.*, pp. 16 ff.

69 - Plato *Leg.* x. 89E.

70 - R.Reitzenstein, in *Vorträge der Bibliothek Warburg* 1924 - 1925.

در کتاب «فرهیزش کورش» کسنوفون آگاهی خوبی از دین پارسی همزمان نشان داده‌شده است. به‌دستور مجوسان، کورش نخست برای هستیای نیاکانی، آنگاه برای شاه زئوس، و سرانجام برای بغان دیگر قربانی میکند.[۷۱] پس می‌بینیم که‌در سده‌ی چهارم اناهید پایگاهش حتی بالاتر از اهورمزد است. قربانیهای پادپاوی نیز هست که با نذر آبگین برای زمین، و قربانیهای‌دیگر برای فروشی‌ها، قهرمانانی که سرزمین مادی را اشغال کرده‌اند همراه است.[۷۲]

به دستور مجوسی، گاو باید برای زئوس و برای ایزدان دیگرقربانی شود، ولی اسب برای قربانی ویژه برای خورشید است. گردونه‌ای هست که اسبهای‌سفید با یوغ زرین و تاج گل آن را میکشند و برای زئوس تقدیس شده‌اند؛ در این‌دسته ردیف بعد گردونه‌ی خورشید می‌آید، آنگاه گردونه‌ی سومی با روپوش ارغوانی زیور یافته که کسنوفون نمیداند برای کیست، و آخر از همه، مردان آتشی‌بریك آدریان متحرك‌بزرگ‌میبرند. چون این‌دسته به‌پربست‌مقدس میرسد، پرستندگان برای زئوس قربانی میکنند و گاوهای بسیاری را در آتش میسوزند؛ آنها نیز گاوها را برای خورشید میسوزانند (ولی برای زمین چنان که‌مجوسان فرمان میدهند قربانی میکنند) و آنگاه برای قهرمانان محلی قربانی‌میکنند،[۷۳] چون‌مجوسان آن بخش از پروه را که برای بغان کنار گذاشته شده خود در دست میگیرند.[۷۴] فال‌زدن باقربانی، نشانهای آسمانی، پروازمرغان، و سخنان‌بدیمن پایه‌ی کنشهای پارسی‌ست. چون کورش حس کرد که مرگ نزدیك است، او به‌پرسای (پرسپولیس) باز گشت وقربانیهای مقدس را دریك آذین نهائی برای زئوس، خورشید، وبغان دیگربرفراز باروی شهر قربانی کرد.[۷۵]

71 - Xen. *Cyrop.* vii. 5. 57; i. 6. 1.

72 - *Ibid.* iii. 3. 21–22.

73 - *Ibid.* viii. 3. 10–11, 24.

74 - *Ibid.* iv. 5. 14.

75 - *Ibid.* viii. 7. 1 ff.

کسنوفون آگاهی داشت که سوگند به نام مهر یاد شده،[۷۶] که از جشن سالیانه‌ی او کتسیاس و دوریس نیز آگاهی داشتند.[۷۷] دینون بیان میکند که مجوسان زیر آسمان باز قربانی میکنند زیرا باور دارند که آتش و آب تنها نمادهای یزدانی هستند.[۷۸] او هم با هرمودوروس افلاطونی معنای نام زردشت را در زبان یونانی می جست و آن را «ستاره پرست» ترجمه کرد.[۷۹]

افلاطون، چنان که دیدیم، چنین دریافته بود که زردشت پسر خود اهورمزد است، تنی چند از پژوهندگان یونانی هرگز فراموش نکردند که این پیغمبر بزرگ همزمان گشتاسب پدر داریوش بوده، ولی پارسیان زادگاهی برای او یك صورت نیم‌یزدانی درآورده بودند، و با چنین فکری زمان به این نزدیکی برای زردشت بکلی ناممکن بود. آنگاه این روایت رواج گرفت که او در روزگار پیش از تاریخ زاییده شده بود. خوش‌باوری یونانی این سالمر شرقی را پذیرفت وفقط درپی این شد که آن را با سالمر خود تطبیق دهد. چیزی نگذشت که هرمودوروس و هرمیپوس او را پنج‌هزار سال پیش‌از افتادن‌تروی گذاشتند. نویسنده‌ی «تاریخ‌لیدیه» که‌به کسانتوس نسبت داده شده زمان او را شش هزار سال پیش از لشکر کشی خشایارشا گذاشت و صورتی از جانشینان او (تا ویران شدن پارس بدست اسکندر) داد از جمله ماگی‌اوستاناس، استرامپسیخوس، گوبریاس، و پازاتاس؛ ولی، در باره‌ی زمانی که برای او داده، شاید فقط از اودوکسوس پیروی کرده باشد.[۸۰]

ارسطو کتابی به عنوان «مجوسی» نوشت که اکنون از دست رفته، هرچند در آن کتاب انکار نمود که مجوسان جادوگری میکردند. او ادعاهای مصریها را

76 - *Ibid.* vii. 5. 53.

77 - Ctes. *Pers.*, Frag. 55; Duris *Hist.* vii, Frag. 5 (J).

78 - Deinon, Frag 9 (Müller); Clem. Alex. *Cohort.* v. 56.

79 - Diog. Laert. i. 8.

80 - *Ibid.* 2; Plin. xxx. 1. 3-4.

برای قدمت بسیار با فروتنی بلع نکرد ، چنان که هرودوت و افلاطون کرده بودند؛ ولی ، با همان اندازه خوش باوری ، او ادعاهای مجوسان را پذیرفت . آغاز فرزانش حقیقی را او به مجوسان و « کلدیان » بابلی و اسوری میرساند . مانند هرمیپوس ، اودوکسوس ، و تئوپومپوس ، ارسطو هم میگوید که‌مجوسان به دو اصل باور دارند: مینوی خوب ، که زئوس یا اورومزدس (اهورمزد) است ، و مینوی بد ، که‌هادس یا اریه‌مانیوس (اهرمن)است . تئوپومپوس و اودوکسوس ایمان مجوسان رابه‌زندگی پس از مرگ برای مردان ، و به این که مجوسان اطمینان دارند که هستی جهان بوسیله‌ی‌درخواندن آنها پیوسته‌خواهدماندخاطرنشان‌میکنند . سرانجام،تئوپومپوس عقیده‌های پارسی را در باره‌ی پایان زمان برای یونانیها وصف میکند : سه‌هزارسال یکی از بغان بردیگری فرمانروائی میکند ؛ آنگاه سه‌هزار سال‌دیگر با یکدیگر میجنگند . در پایان ، هادس شکست میخورد ؛ مردان شاد خواهند بود ، به خوراك نیاز نخواهند داشت ، وسایه نخواهند انداخت . بغی که این برکتها را پیش‌می‌آورد زمانی آسایش خواهد کرد .[۸۱]

نفوذ کیشهای پارسی

پرستشگاههای اناهید که‌اردشیر دوم درسراسر شاهنشاهی‌بنیاد گذاشت به‌نظر می‌آید که بزودی با کیش دیگر بغبانوان باروری آمیخته شد . نزدیك به پایان دوره‌ی هلنی دین «مجوسی» نزد اندیشندگان‌یونانی شناخته شد . پس از آن ، دین پارسی شایدبه‌سرزمینهای ایرانی‌محدود میشد اگرعاملهای چندی به‌میان‌نیامده‌بود.

میخوانیم که پس از آن که پارسیان سکاها رادر ارمنستان شکست دادند شهر دیواردار زلا را بنیاد گذاشتند . آنجا پرستشگاه انائیتیس و بغان دیگر که انباز

81 - Eudoxus *Periodos*, Frags. 38-39 (see F. Gisinger, *Die Erdbeschreibung des Eudoxuos von Knidos* [1921], p. 21); Deinon v (Frag. 5 [Müller]); Theopomp. *Philip.* viii. 64 (J); Hermippus Callimach. *De mag.*, Frag. 79 (Müller); Aristot. *Philosoph.* i. 6; Plut. *De isid.* 369 F ff.; Diog. Laert. i. 1. 8-9.

آدریان او بودند ـ اومانوس و اناداتوس ـ برپا شد؛ جشن سالانه‌ی آن، «ساکائی»، تا سده‌ی اول عیسوی گرفته میشد. زلا شهر کوچکی بود، و نشیمن کنندگان آن بیشتر رعیت پرستشگاه بودند،[۸۲] ولی از آنجا دین پارسی راه خود را بسوی غرب به کاپادوکیه، آنگاه جنوب به کیلیکیه باز نمود، و از آنجا دریا زنان کیش مهر را برگرفتند، و پس ازچند سده این هور ـ بغ برسپاهها‌ی رومی فرمانروا ورقیب مسیح شرقی شد.

در همین سده‌ها نیز اندیشه‌ی زردشتی مهمترین سهم خود را به‌یک‌دین‌جهانی ادا کرد. عقیده‌ی سامی به‌هستی پس‌از مرگ با فکرنمیری جاودانی حقیقی روشن شد. شیطان تهمت‌زن به صورت اهرمنی درآمد. فکرهای پایان زمانی مصری که به اورشلیم آورده شده بود به صورت اندیشه های راستین پایان زمان تغییر کرد و رستاخیز مردگان‌و داوری بازپسین را دربر گرفت. ازطریق یهودیها، زردشتیگری به‌یزدان شناسی مسیحی درآمد.

82 - Strabo xi. 8. 4; xv. 3. 15.

فصل سی و سوم

نسیمهای تازه از غرب

پیروزی زبان آرامی

روی سراسر شاهنشاهی هخامنشی بادهای تازه‌ای میوزید ، و این بادها از سرزمینهای یونانیها می آمد. ازهمه پرمعناتر دگرگونیهای زبان بود. کوشش برای نوشتن فارسی رسمی به‌الفبای میخی باشکست روبرو شده بود . هیچ یك ازپادشاهان پس از داریوش بزرگ کوششی برای ساختن یك نوشته‌ی دراز نکرد ، چه برسد به‌نوشتن سر گذشت نامه‌ای . زبان کتیبه‌های خشایارشا که شمار آنها بسیار کمتر است آغاز پوسیده شدن زبان را نشان میدهد ، و سندهای رسمی کمیاب از سده‌ی چهارم‌نشان میدهند که نویسندگان‌درباره‌ی‌ساختمان‌دستوری‌زبان هیچ نمیدانستند. فارسی میخی برای بکاربردن روی لوحهای گلی کمترساز گار بود وپس از داریوش هر گز به‌کار نمیرفت .

پیش از کورش دیر بازی سرودهایی برای بغان آریائی دوره‌ی بغان پرستی به‌گویش دیگری ساخته شده بود . تا زمانی این سرود ها رسما پایین‌تر از گاهـان زردشت گذاشته میشد ، که‌آن خود به‌گویش دیگری خوانده میشد . همچنان که بغان باستانی ازنوطرف توجه شاهانه قرار گرفتند ، سرودهایشان نیزطرف توجه شد، هرچند دینداران دیگربه‌بازبینی دین زردشت به‌گویش خود وخشور ، ولی‌اکنون

به‌نثر ، ادامه می‌دادند .

در آغاز سده‌ی پنجم ، میخی ایلامی به کاربرده میشد ، نه‌فقط همچو یکی از سه زبان رسمی نوشته‌های شاهانه ، بلکه همچو زبان عادی سندهای سوداگری در خانه و در دیوانسرای خود تخت جمشید ؛ ولی در سده‌ی چهارم ، ایلامی نوشته‌های سه‌زبانی به‌صورت تقریبا یك مانند سازی بیمعنی از روی اصل فارسی فاسد شده در آمده بود . در میان مردمان آسیای غربی فقط بابلیها بکار بردن میخی را به مقدار زیاد ادامه دادند ، ولی از پاره شدن تقریبا کامل رشته‌ی سندهای کارگزاری و سوداگری درمیان سده‌ی چهارم برمی‌آید که بکاررفتن آن بیشتر و بیشتر محدود به‌مردمان فرهیخته ودانشمند شده بود . ازتمایلات همانندی برای بکار نبردن خط نقشی ، هیربدی ، و مردمانی در نتیجه‌ی از نو جان گرفتن استقلال مصر بکلی جلوگیری شده بود .

پیروزی الفبا تقریبا کامل بود . پس از سده ها که الفبای سینائی تنها روی دیوار نوشته‌هایی در واحه های عربستان شمالی دیده شده بود ، ناگهان این الفبا در کتیبه های بسیار زیبائی از فرهنگهای بلند پایه‌ی جنوب غربی این شبه جزیره شکفتن گرفت . الفبای اصلی درشاخه‌ی دیگرش ، فنیقی ، مرتب برای کتیبه وسکه درمیهن فنیقی و در قبرس به‌کار رفته بود و در کارتاژ و میان کوچ نشینهای دیگر غربی جان تازه یافت . درآغاز این دوره ، یهودیها هنوز به‌عبری خوب مینوشتند ؛ در پایان این دوره ، عبری دیگر زبانی نبود که هرروزه به‌کار برده شود . زمانی که کوشش شد که آن راهمچو زبان مقدس بنویسند ، تاریخ این نوشته‌ها از فراوانی واژه‌ها واصطلاحات آرامی درآنها پیداست .

درواقع آینده ازآن الفبای فنیقی ، با دستی که آرامیها درآن برده بودند ، و خود زبان‌آرامی بود. اززمان کورش به‌بعد ، فرمانهای رسمی ازدبیرخانه‌ی پارسی و نوشته‌های سیاسی عموما به‌آرامی بود . صدها لوح از تخت جمشید که با جوهر نشان گذاری شده به‌کاررفتن آن را دردیوانسرای دردل شاهنشاهی نشان میدهند. آن

با قلم روی لوحهای گلی که نویسه‌های بابلی بر آنها کنده شده نوشته شده است ، و روی این لوحها که با خط دشوارتر میخی نوشته شده همچو بر چسبی ست که به‌آسانی خوانده میشود . کتیبه‌هایی که به‌آرامی نوشته شده درسوریه‌ی شمالی و کیلیکیه بسیاراند و کمتر در کاپادوکیه ، پافلاگونیه ، میسیه ، لیدیه ، و پامفیلیه به‌آنها برمیخوریم . سربازان مزدور یونانی سکه‌هایی که نوشته‌ی آرامی روی آنها بود میپذیرفتند ، وچون شاه بزرگ به‌یونانیها مینوشت ، نامه‌های اوبایستی از زبان رسمی معمولی ترجمه شود . تازمانی ، زبان آرامی مصررا تهدید میکرد ، ولی ازنو جان گرفتن استقلال مصر ورق را بر گردانید . چون الفبای میخی در خود پارس از میان رفت ، گاهان وسرودها راخواستند به‌صورت نوشته در آورند ، وخطی که به کار بردند صورت دیگری ازخط آرامی بود. این که قسمت کهنه‌تر کتابهای مقدس پیش از اسکندر نوشته شده بود از این افسانه پیداست که این تاخت وتاز گر طومار اصلی را سوزانده بود .[۱]

زبان و هنر یونانی در شرق

آرامی هر گز بر آسیای کهین فرمانروا نشد ؛ آنجا هم مانند مصر ، حس میهن پرستی خط و زبان لیدی ولیکی را برای کتیبه‌ها نگاه داشت . ولی در اینجا بکاربردن روزافزون یونانی پیشنمائی از آمدن جهان هلنیستی بود. زبان کاریه جای خود را به‌یونانی داده و ناپدید شده بود . به‌نوشته‌های آرامگاهی لیکی گاهگاهی یك ترجمه‌ی کوتاه یونانی افزوده شده است . سکه‌هایی که شهربهای پارسی برای سربازان مزدور یونانی میزدند فقط نوشته‌ی یونانی داشت .

مصر مستقل زیر فرمانروائی آخرین خاندان بزرگ از هرتاثیر روشن نفوذ هنری یونانی پاك ماند . همچنین نیز فلسطین ، زیرا چندتکه سفال یونانی که

1 - A. V. Williams Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran* (1899), pp. 97, 224; *Persia Past and Present* (1906), pp. 306 - 7.

سربازان مزدور یونانی برای می وروغن آورده بودند[2] گواهی بر خلاف این گفته نیست. ستراتوی صیدونی یك هلن دوست بود؛ ازبیرون آوردن تابوتهای انسان مانند که سرهایشان بیشك ازنمونه‌های یونانی ازسالهای شصت به پایین تقلید شده درشگفت نمی‌افتیم،[3] هرچند تابوتهای دیگر ازهمان زمان به‌همان اندازه روشن است که مصری هستند.[4] سکه‌هایی که از آسیای غربی به‌دست آمـده تقریبا بدون استثنا بدست قالب سازهای یونانی زده شده است، چنان که ازخطاهایی که در نوشته‌های شرقی آنها پیداست و ما را ناراحت میکند ثابت میشود. نقش و نگار آنها تقریبا بدون استثنا پاك یونانی‌ست، واگردرآنها شرقی پیدا شود به‌شیوه‌ی یونانی درآمده است. ایزدهایی که بیشك خاستگاه شرقی دارند به‌ظاهر از همجنسهای یونانی خود باز شناخته نمیشوند، واگر چندویژگی شرقی هم داشته باشند بهرحال به‌آنها رنگ یونانی داده شده است. به‌نگاه نخست، بعل طرسوس، برای نمونه، میتواند یك ایزد حقیقتا هلنی باشد، با آن که خاستگاه اناتولی و نام آرامی دارد. ملقارت صوری به تندی به صورت یك هراکلس یونانی تحـول یافت. اهورمزد ممکن بود ریخت تخت جمشیدی خود را نگاه دارد ولی شیوه ای که در آن به کار رفته بود تماما یونانی بود.

کرانه‌ی غربی آسیای کهین سطحی هلنی مآب شده بود. هنر لیکی نشانی چند از ویژگی بومی را که تراشیدن در خود صخره بود نگاه داشته بود، ولی پیکر- تراشان یونانی با شاگردان کاردان آنها هنری پدیدآوردند که به اندازه‌ای خوب بود که بی گفتگو همچو هنرهلنی پذیرفته شده‌است. گورابه‌ی هالیکارناسوس، که بدست چهارتن ازنامبردارترین پیکرتراشان آن زمان آرایش یافته بود، بازنماینده‌ی اوج هنرپیش از هلنیستی بود. ازآن سو، برای نخستین بار، ناحیه‌های ایرانی نخستین

2 - J. H. Iliffe, " Pre - Hellenistic Greek Pottery in Palestine," *Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine*, II (1933), 15 ff.

3 - C. C. Torrey, " A Phoenician Necropolis at Sidon, " *Annual of the American Schools of Oriental Research*, I (1920), 1 ff.

4 - O. Hamdy Bey and T. Reinach, *Une nécropole royale à Sidon* (1892).

پرورش یك هنر حقیقتا همگانی و مردم پسند را نشان میدهند.

در این سالهای آخر کرانه‌ی غربی آسیای کهین بخشی از شاهنشاهی هخامنشی بازماند. منابع ما از شهربها و پایوران پارسی و همچنین از سر کردگان مزدور و فرمانروایان مستبد یاد میکنند. هر چند در آنها چه بسا از مشکلات درونی و دستبرهایی ازبیرون سخن رفته، ولی آنها نباید ما را گمراه کنند. شهرهای یونانی آسیا زیر فرمانروائی پارسی با رونق و برومند بودند ـ بیشك برای این که این فرمانروائی بیشتر فقط اسمی بود.

برای ثابت کردن آن حاجتی نیست که از پرستشگاهها گامی فراتر بنهیم. ساختمان بزرگ این دوره پرستشگاه ارتمیس در افیسوس بود. پس از آن که در ۳۵۶ هروستراتوس آن را عمدا آتش زد، شاروندان افیسوس با فروش ستونهای کهن وزیورهای زنان آن را از نو با شکوه بیشتری ساختند؛ دمتریوس وپیونیوس معمارهای آن بودند.همه‌ی آدریان آن باتندیسها ونقشهای برجسته‌ی کار پراکسیتلس پر شده بود. ثراسون نمازخانه هکاته و یك انگاره‌ی مومی از پنلوپه و اوریکلیا زن پیر ساخت. در خدمت این بغبانوی چند پستانه پرستاران خواجه سرا بودند که نام پارسی مگابیزی داشتند، بادوشیزگانی که درخدمت بغبانو انباز آنها بودند.[5]

پرستشگاه دیدیمیه اپولون در میلتوس که تقریبا به همین اندازه بنام بود، و داریوش اول پس از شورش یونیه آن را ویران کرده بود، در اثر کار پیونیوس افیسوسی و دافنیس میلتوسی ازمیان خاکستر ویرانه سربرآورد.[6] پیتیوس کعبه‌ی بزرگ آتنا را در پرینه ساخت.[7] بازمانده‌های این ساختمان و ساختمانهای همانند که‌هنوز ازمیان نرفته‌اندثروت وخوش‌ذوقی یونانیهارا در بازپسین روزهای فرمانروائی پارسی نشان میدهند.

یونانیهای آسیائی و بربریهای هلنی شده پشتیبان و خریدار هنر های زیبا

5 – Vitruv. iii. 12. 7; vii *praef.* 12, 16; x. 2. 11-12; Strabo xiv. 1. 22-23; Plin. vii. 125; xxxvi. 95

6 – Vitruv. vii *Praef.* 16.

7 – *Ibid.* 12.

بودند. پیش از این به ماوسولوس کاریه برخوردیم، همچنین به پیکرتراشان بزرگی که گورابه‌ی اورا زیور دادند. در باره‌ی سکوپاس گفته شده که او تندیسهای بسیار دیگری در کاریه و یونیه ساخته بود.[۸] ازاین گذشته، ذکری از کسی به نام اپولو- ستمینتئوس در خریسه واز دیگری به‌نام‌اتو و پرستارش در بیشه‌ی اورتیگیه‌نزدیك افیسوس داریم.[۹] پراکسیتلس یك تندیس افرودیته برای شهری در کاریه که‌آن‌را نمی‌شناسیم، و بعدها به نام اسکندریه‌ی کنار لاتموس شناخته میشد، تراشید.[۱۰] در پاتارا، بریاکسیس گروهی ازپیکرهای زئوس، اپولون، و شیرها برپاساخت.[۱۱] ستنیس اولینتوسی پیکری از اوتولیکوس قهرمان و بنیادگذار سینوپه برای آنجا ساخت.[۱۲] همه‌ی اینها اروپائیهایی بودند که در آسیا کارمیکردند؛ فاراکس افیسوسی و میاگروس فوکیه‌ای، که در ساختن تندیسهای برنگی ورزشکاری ویژه‌گر بود، پیکرتراشان بومی بودند.[۱۳]

پیکرتراشان‌اروپائی نیزخوانده میشدند که‌صحنه‌های هدیه برای‌جایگاههای اروپائی فراهم کنند. میلتوسیها زمانی که تندیسهای ایدریوس و آدا را در دلفی بر پا کردند ساتیروس پاروسی را به ایـن کار گماشتند. یکی از شاگردان گمنام سکوپاس نقشهای برجسته‌ی‌همین فرمانروایان رابرای تگه‌تراشید.[۱۴] بنابر کتیبه‌ای که از آن نسخه برداشته شده«میثراداتس پارسی، پسررودوتاتس یك تندیس‌چهره- نمای افلاطون را که سیلانیون ساخته بودبه موزها هدیه نمود؛» پدراو شاید شهرب اورونتوباتس‌بوده باشد، واین هدیه در اکادمی در آتن، که شهرزادگاهی سیلانیون بود انجام گرفت.[۱۵]

8 - Paus. viii. 45. 4.
9 - Strabo xiii. 1. 48; xiv. 1. 20.
10 - Steph. Byz. *s.v.* "Alexandreia."
11 - Clem. Alex. *Protrept.* iv. 47.
12 - Strabo xii. 3. 11.
13 - Vitruv. iii *Praef.* 2; Plin. xxxiv. 91.
۱۴ - نیز نگاه کنید به صفحه‌ی ۵۹۹ همین کتاب.
15 - Favorinus *Memorabilia* i, in Diod. Laert. iii. 25.

هنرهای کوچکتر هم از نظر دور نیفتاده بودند . هنگامی که سرزمینهای ایرانی گلدانهای عالی پرنگی میساختند ، یونانیهای تنگدست‌تر بیشتر با گل کار میکردند ؛ نابغه هنری آنها بر تنگدستی‌شان پیروز شد وهر کدام از این گلدانهای گلی گنجی شد که حفظ شود . نام این هنرمندان حقیقتاً بزرگ در ادبیات ازقلم افتاد ، و باید نام آنها را از کارهای هنری‌شان که امضا دارد گرد آورد ، و چه بسا از این هنرمندان بلند پایه که گمنام مانده‌اند . برای نمونه ، تکه‌ای از کار « نگارگر روی گلدان شیکاگو» در فلسطین باز شناخته شده است .[۱۶]

اگرچه این گلدانها هنوز محدود به‌سرزمینهای یونانی بودند ، ولی گاهی بیرون فرستاده شده و به تاریخگذاری جایگاههای بیگانه کمک میکنند . گروهی از آنها که از آغاز این‌سده هستند بویژه‌جالب‌اند . اینها عموما به نام گروه« کرچ» خوانده میشوند زیرا بسیاری از آنها در پانتیکاپیوم باستانی در کریمه‌ی شرقی یافت شده‌اند ، ولی نمونه‌هایی از شیوه‌ی ویژه‌ی این گروه در سراسر مدیترانه بازیافت شده‌اند . چون یکی از این گلدانها امضای کسنوفونتوس آتنی را دارد ، مرکزاین دبستان را آتن فکرمیکنند . آن‌چه که این گروه را بازشناخته‌میکند علاقه‌ای‌ست که به‌پارسیان درآنها دیده میشود . گلدان بزرگی که داریوش ودربارش‌رامی‌نمایاند دیربازی‌ست که طرف توجه است . عموما ، نگارگری روی گلدان از اوایل سده‌ی چهارم‌نشان میدهد که‌در کارهای آن زمان آویختگیها رادارندبا شیوه‌ی شرقی‌نمایش خیره کننده مینمایانند .

نگارگران روی گلدان تنها هنرمندان یونانی نبودند که شاهزادگان سکائی که از زرتوانگر بودند از آنها سرپرستی میکردند وخریدار کارآنها بودند .بسیاری از گلدانهای آنها وچه بسا از گوهرهای کوچکشان حکایت‌از کار دست یونانی‌میکنند. ولی نقش و نگارها تقریبا منحصرا ایرانی هستند ، و بیشتر آنها پیداست که بدست سکاهای بومی با ویژگیهای نژادی خودشان درست شده‌اند . نمونه های بسیاری از

16 - So recognized by Cleta Margaret Olmstead.

مصر آمده، و شماری چند ازقبرس، و نمونه‌های پراکنده‌ای از کشورهای دیگر. گردآوری نمونه های این جنبه‌ی بسیار برجسته‌ی هنر ایرانی یکی از کارهای آینده است.[۱۷]

اپلس افیسوسی را بزرگترین‌نگارگر باستان میدانستند. درمیان داستانهایی که در باره‌ی او گفته شده یکی این بود که چگونه یك پایور بلند پایه‌ی پارسی‌را به‌نام مگابیزوس به‌جای خود نشاند. مگابیزوس از کارگاه او دیدنی کرد و کوشش مینمود که از روی دانشمندی در باره‌ی‌سایه و روشن سخنی‌بگوید؛ اپلس درحالی که به پسرهایی که رنگها را می‌سائیدند اشاره کرده بود خاطرنشان ساخت که آن بچه‌ها بسیار زیر تاثیر جامه‌های ارغوانی این آزاده قرار گرفته بودند، ولی اکنون دارند به او میخندند زیرا اودارد در باره‌ی چیزی سخن میگوید که آن‌را نمیفهمد.[۱۸] پارهاسیوس، که او هم اهل افیسوس بود، تقریبا به‌همین اندازه هنرمند بزرگی بود. ازجمله نگارگران دیگر اندروکیدس- رقیب زئوکسیس - پولیکلس کیزیکوسی، و نئون اهل ماگنسیه بودند، که این نئون دیوانگی اورستس را کشیده بود.[۱۹]

نویسندگان یونانی در جهان شرقی

افوروس اهل کیمه‌ی ایولی واناکسیمنس لامپساکوسی از جمله تاریخ‌نویسان بودند. دینون کولوفونی‌وهراکلیدس کیمه‌ای تاریخهای‌پارس را نوشتند. کسانتوس یك تاریخ‌لیدیه را به‌یونانی نوشته بود، ولی زادگاه او در داخل بود. فیلیسکوس میلتوسی، یکی از شاگردان ایسوکراتس، قصه های عشقی میلتوسی را می‌نوشت. در پاسخ ایسوکراتس، امفیکتیونیکوس کتابی در باره‌ی هنر صنعتهای ادبی آماده ساخت. اریستیپوس، بنیادگذار فرزانش لذت خواهی سیرنائیکها، زمانی در آسیا

17 - Cf. for the present O. M. Dalton, *The Treasure of the Oxus* (2d ed., 1926).

18 - Strabo xiv. 1. 25; Plin. xxxv. 79; Plut. *Quomodo adulator* 15 (58D – E); cf. *472* A; Herodas iv. *72 – 73*; Athen. xII 543 C.

19 - Vitruv. iii *Praef. 2*; Plin. xxxiv. 91; xxxv. 64. 144.

زندگی میکرد ، وچندی در آنجا دردست شهرب ارتافرنس اسیر بود.[۲۰] اوبولیدس میلتوسی ، شاگرد اقلیدس ، میگفتند که آموزگار دموستنس ومخالف ارسطوبوده؛ او از این ستایش مشکوك بهره‌مند است که در آوردن بسیاری از پرسشهای نیرنگ‌ـ آمیز منطق که فرزانشهای بعدی راخشك و بی‌ثمر ساخت به‌او نسبت داده شده‌است، مانند «دروغزن»،«ناشناس» ، «الکترا» ، «پیکر پوشیده» ، «سوریته‌ها»(تسلسل)، «شاخدار» ، و «کله طاس».[۲۱]

ولی‌ادبیات یونانی را «بربریها»داشتند مینوشتند . از مرز یونانی تئود کتس فاسیلیسی سر در آورد ، و او از شاگردان ایسوکراتس و دوست ارسطو بود ، و با نوشتن سخنرانی کار خود را آغاز کرد و سپس به نوشتن سوگنامه‌ها پرداخت ، و بیش از پنجاه سوگنامه ساخت . از جمله سوگنامه‌ی «ماوسولوس» بود که بایستی برسر جنازه‌ی آن امیر کاریه خوانده میشد . او نیز کتابی در باره‌ی هنر نثرنویسی و کتاب دیگری درباره دستور زبان نوشت .[۲۲] کراتس ، شاگرد دیگر ایسوکراتس که در باره صنعتهای ادبی مینوشت ، از درون ترالیس آمده بود .[۲۳]

نوشته‌های این نویسندگان که زمانی برجسته بودند از میان رفته وفقط چند واژه‌ای از آنها مانده است . فهرست نامهای این نویسندگان در گوش ما معنای زیادی ندارد . نگارگریها ، نقشهای برجسته ، و تندیسهای هنرمندان نیز از دست رفته است ، مگر آن چه بوسیله‌ی کار هنرمندان بعد که از روی آنها تقلید کرده‌اند باز مانده‌باشد . ولی تندیسهای دیگر در ویرانه‌های پرستشگاهها وساختمانهای همگانی باز یافت شده است . از اینها به‌اندازه‌ی کافی باز مانده که ثروت و اهمیت این بخش جهان هخامنشی را درست پیش از سپیده‌دم دوره‌ی هلنی گری نشان بدهد .

20 - Diog. Laert. ii. 79.

21 - *Ibid.* 108.

22 - Dionys. Halicarnass. *Demosthen*. 48; Quintil. i. 4. 18; Plut. *Alex.* 17; Paus. i. 37. 4; Athen. x. 451E; xiii. 566E; Suid. *s.v.*

23 - Diog. Laert. iv. 23.

فصل سی و چهارم

فیلیپ و آغاز جهاد

ناکارآمدی کارگزاری پارسی

از نو گرفته شدن فنیقیه و مصر بدست پارسیان یك تکان وحشتناکی به‌مقدونیه و یونانیهـای طرفدار مقدونی اروپا داد. کشتی‌های سه ردیفی فنیقی و مصری بار دیگر فرمان دریاها را به‌دست پارسیان داد، و ثروت هنگفت آنها دوباره در اختیار سیاستمداران پارسی افتاد که خوب میدانستند چگونه آن را به کار ببرند. ازهرنظر به‌ظاهر شاهنشاهی ازسده‌ی پیش نیرومندتر مینمود.

فیلیپ داشت درسرخود با فکر جهادی که ایسو کراتس تبلیغ میکرد بازی میکرد و آن را می‌پروراند. این اندیشه لحظه‌ای کنار گذاشته شد، وفیلیپ باشتاب فرستادگانی گسیل داشت و به‌آنها دستور داد که پیمان دوستی و یگانگی با شاه بزرگ ترتیب بدهند[1]. شاهان شورشی قبرس، باهرمیاس اسوسی وشورشگران دیگر که به کمك مقدونیه تکیه کرده بودند، همه را بی‌بند و بار رها کردند و در دامان کینه جوئی شاه بزرگ انداختند.

قبرسیها که این سان‌ترك شده بودندچاره‌ای جز گردن نهادن به سرورپیشین‌خود

1- Plut. *Alex. virt.* 342 B; Arr. *Anab.* ii. 14. 2; Diod. xvi. 45. 7.

که نیروی او اکنون ناگهان افزایش یافته بود نداشتند. بیش از یك سال از گشوده شدن مصر نگذشت که همه‌ی شهرهای قبرس ـ بجز سالامیس که پنیتاگوراس با آن که درمحاصره بود آن را نگاه داشته بود ـ صلح کرده بودند. اواگوراس دوم از تبعید در کاریه فرا خوانده شد و وعده‌ی تخت خالی پدرش به او داده شد ـ پس از آن که سالامیس گرفته شود ـ ولی چیزی نگذشت که نزد شاه به‌او تهمت زدند و از چشم افتاد؛ پس از آن پنیتاگوراس را در آرامش باز گذاشتند.[۲]

به منتور به‌پاداش خیانتش در صیدون و برای کمکی که در باز گرفتن مصر کرده بود هدیه‌ی یکصد قنطار و فرمانداری کرانه‌ی اژه‌ی آسیای کهین داده شده بود. با نفوذی که به‌کاربرد، برادرش ممنون و ارتابازوس بخشوده و ازپناهگاهشان دردربارفیلیپ بازخوانده شدند، ودرآن دم دوستی بااوخوس اظهارنمودند. هرمیاس بحق به تحریکهای پیشین خود متهم شد؛ اورا به انجمنی خواندند و در دام افتاد و به‌صلیب کشیده شد (۳۴۱). ارسطو گریخت و یاد میزبان از دست رفته‌ی خود را با نوشتن سرود ستایشی و کتیبه‌ای برای تندیسی که هرمیاس در دلفی برپا ساخته بود گرامی داشت.[۳]

با نامه‌های ساختگی که مهر هرمیاس را داشت، منتورشهراورا به‌دست آورد. به‌پایوران پیشین اجازه داده شد کارهای خود را نگاه دارند تاآن که، پس از آن که با حس کردن امنیت آسوده خاطر شدند، آن چه را پنهان کرده بودند یا به‌جاهای دیگرفرستاده بودندآوردند؛آنگاه منتورآنها را بازداشت کرد وهمه‌چیزرا گرفت. چیزی نگذشت که منتور درگذشت و برادرش ممنون جانشین او شد، واو بارسینه دختر ارتابازوس را به‌همسری گرفت.

2- Diod. xvi. 46. 1-2.

3- *Ibid.* 52. 1 ff.; Theopomp., Frags. 250, 291 (J); Callisthenes *Hermeias*, Frags. 2-3 (J); Anaximenes *Epist. Philip.* 7; Didym. vi. 61; [Plato] *Epist.* vi, to Hermeias; Apollodor; in Diog. Laert. v. 4 ff.; Strabo xiii. 1. 57; [Demosthen.] *Philip.* iv. 32; Ovid. *Ibis* 319-20.

ممنون لامپسا کوس را گرفت و خود را نیازمند به‌پول یافت؛ باخوارشمردن و بدخواهی که خوی او بود از ثروتمندترین شاروندان به‌زور خواستار شد که سهم سنگینی بپردازند، وبه‌آنها گفت که ثروت خود را از آنها که کمتر مال و ثروت داشتند بازیابند، و به‌اینها به‌نوبه‌ی خود وعده داد که درآینده‌ی نامعلومی آن چه را ازدست داده‌اند جبران خواهد کرد. برای سهم دیگری که خواستارشد، ممنون درآمدها را به پایندان داد؛ زمانی که درآمدها دریافت شد، قولی را که داده بود با خونسردی به وعده‌ی پرداخت در آینده با سود تبدیل نمود. او حتی به سربازان مزدورخود نیرنگ زد وازپرداختن مزد یا حتی جیره برای «روزهای حذف‌شده»ی ماه بیست ونه روزی سرباز زد ومزد یك ماه تمام را پس‌انداز کرد. یك رهبردیگر سربازان مزدور، ستابلبیوس، سرکرده‌ی میسیه‌ایها، خود را به سربازانش بدهکار یافت، نیرنگ اواین بود که به‌افسرانش وعده داد که اگرسربازان خود را مرخص کنند و سربازان تازه بگیرند مزد خود را در یافت خواهند کرد، ولی سپس خود افسران را نیز بیرون راند. با این تحمیل پیوسته‌ی نیرنگ مالی به‌مردم زیردست و سربازان مزدورشان، شرق نزدیك آماده میشد که هرتاخت و تازگری را که یك کارگزاری استوار و کارآمد بیاورد بپذیرد.[۴]

پس ازمرگ ایدریوس، خواهر وهمسرش آدا فرمانروای هالیکارناسوس شد تاآن که بدست برادر کوچکترش پیکسوداروس (۳۴۱-۳۳۵) بیرون رانده شد. از این پیکسوداروس فرمانی به‌دوزبان در کسانتوس درباره‌ی یك ده یك باجی ازمردم کسانتوس، تلوس، پینارا، و کاندایدا دردست داریم.[۵]

هم پیمانی با آتن برضد فیلیپ مقدونی

در اوایل ۳۴۱ دموستنس آتنیها را وا میدارد که فرستادگانی نزد اوخوس

4- [Aristot.] *Oeconom.* ii. 2. 28-29, 40; Polyaen. vi. 48; Plut. *Alex.* 21. 4.

5- *TAM*, Vol. I, No. 45.

گسیل دارند. مخالفان اوادعا میکنند که بااین کاراودارد به‌یونانیها خیانت میکند، ولی آیاآنها حقیقتا به‌منافع یونانیهایی که درآسیا زندگی میکنند توجهی دارند؟ هرسر کرده‌ی آتنی ازآنها سهمی به‌نام «خیرخواهی» به زور دریافت میکند؛ ولی در حقیقت آن چه این یونانیها میپردازند برای بدست آوردن حمایت برای امیران بازرگان خود دربرابر دزدان دردریاهای باز است![6]

تراکیان، که شاه به آنها اطمینان دارد و آنهارا «خیرگر» نامیده است، دارند برضد فیلیپ میجنگند. عامل فیلیپ، که با هرمیاس توطئه میچید، گرفتار ودربند شده است، واکنون شاه نقشه‌های فیلیپ را میداند؛ بگذاریم فرستاده‌ای که گسیل میشود اوخوس را وادارد که با هم برضد فیلیپ به‌کارزار بپردازیم. اوخوس باید بداند که پس‌ازآن که فیلیپ آتن را بگیرد، پیشرفت او برضد شاه بسیار کمتر دشوارخواهد بود. شنوندگان اوباید نظراحمقانه‌ی خود را برضد «بربری، دشمن مشترك همه‌ی یونانیها» فراموش کنند وبا حقیقت روبرو شوند. آنها ادعا دارند که ازمردی که درشوش یااکباتان دوردست زندگی میکند میترسند زیرا اونقشه‌های بدخواهانه برضدآنها میکشد؛ در حقیقت واقع اویك بار نیروی ازدست رفته‌ی آتن را باز گردانید واکنون هم میخواهد همین کار را باردیگر بکند. اگر آتنیها رای نداده‌اند که این کمك را بپذیرند، این گناه شاه نیست؛ این حقیقت که آتنیها فکر میکنند خطری‌ازسوی فیلیپ وجود ندارد چیزی‌ست که این سخنران را میترساند.[7]

فرستادگان روانه شدند، و اوخوس را واداشتند که پیمان دوستی را بشکنند وبافیلیپ به‌جنگ بپردازد.[8] شاه بزرگ خود سرگرم فرو نشاندن شورش دیگری

6- Demosthen. *Cherson*. 24 ff. نیز دررسالهٔ «فیلیپ» دفتر ۳، ۷۱، در همان سال، که بعدا خود سخنران درویرایش دیگری‌آن را حذف کرد.

۷- دموستنس، دررساله‌ی «فیلیپ»، دفتر ٤، ۳۱ وپس ازآن. دشوار است که دریافت چرا این سخنرانی را عموما از دموستنس نمیدانند درحالی که درست درخور انتظاری‌ست که داریم که دموستنس درباره‌ی فرستادگانی که گسیل شدند چه باید بگوید.

8- Aeschin. *Ctes.* 238; Anaximenes *Epist. Philip*. 6-7.

در میان کادوسیها بود،[9] ولی اریستس سربازان مزدوری از فریجیه زیر فرمان اپولودوروس آتنی فرستاد، و این سان فیلیپ را از پرینتوس بیرون نگاه داشتند (۳٤٠).[10] درستی سخنرانی دموستنس نشان داده شد.

فیلیپ نزد آتنیها گله کرد. او خاطرنشان ساخت که کار آنها عجیب است، زیرا اخیرا آتن فرمانی را تصویب کرده بود که از مقدونیه دعوت شود که برای جلوگیری ازاین که اوخوس فنیقیه ومصررا از نو بگیرد مقدونیه با یونانیهای دیگر هم پیمان و همدست شود.[11] دموستنس در پاسخ خود بهشنوندگانش یادآور شد که شهربهای آسیا سربازان مزدور خود را فرستاده‌اند که فیلیپ، دشمن شهر خودشان آتن را، ازپرینتوس بیرون نگاه دارد؛ اگر، پس ازاین، فیلیپ بخواهد بیزانتیوم را بگیرد، آنگاه دوستان اومیتوانند کمك مالی از اوخوس، که ازهمه توانگرتر است، بخواهند. ولی، اگر شاه بزرگ جانب آتن را بگیرد، آنگاه برای او آسان خواهد بود که این مقدونی را شکست بدهد.[12]

ساختمانهای اردشیر سوم

اوخوس ستونهای سنگی ایدان را در اکباتان زیر پناه مهر برپا ساخت.[13] در شوش او جلو و پشت کاخ داریوش راکه نوسازی آن را پدرش آغاز کرده بود بهانجام رسانید.[14] هیچ کدام از پادشاهان هخامنشی پس از اردشیر اول به نظر نمی آید که

9- Diod. xvii. 6. 1; Just. x. 3. 2 ff.; Arr. *Anab.* iii. 8. 5; 11. 3; 19. 3; Curt. iv. 12. 12; 14. 3.

10- Diod. xvi. 75. 1; Paus. i. 29. 10; Arr. *Anab.* ii. 14. 5.

11- Anaximenes *Epist. Philip.* 6-7. چون انا کسیمنس همزمان بود، سخنرانیهایی که درتاریخ او داده شده بایستی نزدیك ازحقیقت پیروی کرده باشد.

12 - Demosthen. *Ad Epist. Philip.* 5-6.

13 - E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IV (1932), 85; *Altpersische Inschriften* (1938), No. 25.

14 - V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* ("Mem.," Vol. XXI [1929]), pp. 99-100; J. M. Unvala, in A. U. Pope (ed.) *Survey of Persian Art*, I, 34-35.

ساختمان پر کاری در تخت جمشید برپا کرده باشد ؛ حتی یقین نیست که هیچ کدام‌از آنها مدت‌درازی در ساختمانهای کهنه شده‌ی این پایتخت کهنه‌تر مانده باشد . پس نباید به‌شگفت بیاییم اگر این ساختمانهای ترك شده که روی سکوی تخت جمشید پخش شده یك گیرندگی‌ویژه‌ای برای اوخوس افسرده دل غمناك داشته باشد ؛ به‌نظر می‌آید که اوخوس کاخ خود را دربلندترین نقطه‌ی سکو ساخته باشد،[۱۵] که از آنجا میتوانست سراسر میدان ویرانه را بنگرد .

بتخت نشستن ارسس ؛ تاخت و تاز فیلیپ

در همان زمان که فیلیپ داشت استقلال یونانیها را درخارونیا ازمیان می برد (۳۳۸) ، اوخوس به فرمان خواجه‌سرا باگواس بدست پزشکش مسموم شد و ظاهرا در صخره‌ی پشت سکوی تخت جمشید ، شمال قبر پدرش به‌خاك سپرده شد . جلوی آرامگاهش تخته‌های سنگ درشت و خشن بود تا شاه مرده را که در بلندی بالای ویرانه‌هایی که دوست میداشت خفته بود از انبوه مردمان خشن و بازاری بپاید .

باآن که اوخوس‌خود را خون‌آشام نشان داده بود ، او فرمانروای توانائی بود ، و خیلی‌خطا نکرده‌ایم اگر بگوییم که باکشتن او باگواس شاهنشاهی پارسی را تباه ساخت . این خواجه سرای شاه ساز ارسس ، پسر اوخوس از اتوسا را ، به تخت نشاند ، که روی سکه هایش با بینی بزرگ عقابی ، چهره‌ی پهن ، و ریش دراز تیز دیده میشود .[۱۶]

کشته‌شدن اوخوس تمام وضع جهانی رادگرگون ساخت . اکنون که‌فرصت دیگری برای نو کردن فکر جهاد دست داد ، فیلیپ کسی نبود که در پیشی گرفتن کند باشد . دراواخر این سال ۳۳۸ یك اتحادیه‌ی یونانی در کورینت درست شد ، و

۱۵ ـ شمیت یادداشت میکند که در این نقطه زیر انبوه تکه خرده های ریخته اثر کلیدی به‌بودن کاخی در اینجا دیده میشود .

16 - Diod. xvii. 5. 3-4; Trog. x; Arr. *Anab.* ii. 14. 5; Aelian. *Var. hist.* iv. 8; Chron. Oxyrhync. 4; Babelon, *op. cit.*, p. 626.

فیلیپ خواستارشد که کمکی که درپرینتوس داده‌شده بودجبران شود . سرباز زدن ارسس از پذیرفتن‌خواسته‌های فیلیپ همچودلیلی برای جنگ گرفته شد ، ونزدیك به پایان ۳۳۷ فیلیپ به سرفرماندهی برای جهاد همگانی مردم پسند بر گزیده‌شد. همان سال‌نیز ، تیموتئوس(۳۴۵ـ۳۳۷) درهراکلیه‌جای خود را به‌برادرش‌دیونیسیوس (۳۳۷ـ۳۰۵) داد، ودر کیوس میثریداتس(۳۳۷ـ۳۰۲) جانشین اریوبارزانس (۳۶۵ـ۳۳۷) شد .[۱۷]

جهاد فیلیپ یکباره آغاز شد . ده‌هزار مقدونی به‌رهبری اتالوس وپارمنیون ، با پشتیبانی یك ناوگان ، در اوایل۳۳۶ درآسیا پیدا شدند وآگهی دادند که دستور دارند همه‌ی شهرهای یونانی را که زیر فرمان پارسیان هستند«آزاد»سازند . آنها پذیرائی گرمی در کیزیکوس یافتند ، و همچنین در افیسوس ـ که زیر فرمان هروپیتس بود ـ و تندیسی از فیلیپ دربازارگاه آنجا برپا شده بود . پیکسوداروس گمان کرد که این تاخت و تاز یك کار انجام یافته است و برای آن که خودرا حفظ کرده‌باشد دختر‌خود آدا را که از زن کاپادوکی‌اش افنیس‌داشت‌به‌همسری‌ارهیدیوس پسر غیر شرعی فیلیپ پیشنهاد کرد . اسکندر ، وارث قانونی ، که بو برد این نقشه منجربه این‌خواهد شد که ازچشم بیفتد ، سراینده‌ی‌سوگنامه‌ساز تسالوس‌را باشتاب فرستاد که خود را همچو داماد بهتری پیشنهاد کند . پیکسوداروس از این پیشنهاد بهتر بسیار شادمان شد ، ولی فیلیپ خیال نداشت که بایك هم پیمانی بیموقع با یك امیر زیردست پارسیان به جهاد خود پیشاپیش زیانی برساند و به این تحریك پایان داد . اسکندر از چشم افتاد .[۱۸]

17 - *IG* (ed. minor), Vol. II, No. 236; Dittenberger, *Syl. 3*, No. 260; Arr. *Anab.* ii. 15; Diod. xvi. 88. 5; 89. 2-3; 90. 2.

18 - Diod. xvi. 91. 1-2; xvii. 7. 3; Just. ix. 5. 8; Trog. ix; Strabo xiv. 2. 17; Plut. *Alex.* 10; Arr. *Anab.* i. 17. 10 - 11; ii. 14. 2; iii. 2. 5; Curt. vii. 1. 3; Polyaen. v. 44. 45.

بتخت نشستن داریوش سوم

ارسس با اختیارداری‌زور گویانه‌ی‌خواجه‌سرای‌شاه‌ساز مخالف‌بود ومیخواست که اورا مسموم کند، ولی او خود پس از کمتر ازدوسال تمام (نوامبر ۳۳۸ تا ژوئن ۳۳۶) قربانی این آشامیدنی‌زهرآلود شد. همه‌ی فرزندانش کشته شدند، وباگواس تخت خالی را به داریوش چهل و پنجساله پیشکش کرد. این که او فقط پسری از ارسامس، پسراوستانس، برادراردشیردوم بود نشان میدهد که چگونه شاخه‌ی اصلی خاندان شاهی بدست اوخوس وباگواس بکلی ازمیان برده شده بود.

این شاه تازه پیش ازاین توانائی‌جنگی‌خود را با شکست دادن یك شورشگر کادوسی درجنگ تن‌بتن نشان داده بود؛ به‌خاطراین نبرد برجسته، او پاداش شهربی دشوار ارمنستان را یافته بود. سکه‌های او یك چهره‌ی نیرومند پخته‌ای را با بینی عقابی و ریش کوتاه نشان میدهد، وشاید میتوانست یك فرمانروای خوبی باشداگر وضع‌عادی میبود. به هرحال، او بزودی فرصتی برای‌نشان‌دادن دلاوری خود یافت؛ باگواس که از گردنکشی این گماشته‌ی تازه‌ی خود حس‌خطر کرد، کوشید که اورا به‌شمار مسموم شدگان بیفزاید، ولی داریوش خواجه‌سرا را ناچار کرد که خود جام مرگ‌آور را بیاشامد.[۱۹]

مشکلات اسکندر

اندکی پس ازآن، درژوئیه ۳۳۶، فیلیپ به قتل رسید - برخی می‌اندیشیدند که این قتل بدون آگاهی گناه‌آمیز اسکندر از چشم افتاده یا مادر آتشین مزاج او اولیمپیاس نبوده است. شاه جوان خود گناه این قتل را به گردن عاملان داریوش انداخت، که در نامه‌هایی که از او به دست افتاده بود برای این کار به خود بالیده

19 - Diod. xvii. 5. 4 ff.; 6. 1-2; 7. 1; Trog. x; Just. x. 3. 2 ff.; Plut. *De Alex. fort.* 326E, 340B; Chron. Oxyrhync. 5; Arr. *Anab.* ii. 14. 5; Curt. vi. 3. 12; 4. 10; Johan. Ant., Frags. 38-39; Babelon, *op. cit.*, pp. 63 ff.

بود.[۲۰] خواه این بالیدن راست یا دروغ بوده باشد، پاره‌ای از همدستان این توطئه نزد پارسیان پناه بردند.

اسکندر بیست و یکساله خود را دروضعی نیافت که بتواند بیدرنگ جهاد را دنبال کند. یونان تهدید میکرد که به‌شورش برخیزد، وازسوی شمال خطر نزدیك تاخت بربریها حس میشد. وضع سپاهیان مقدونی درآسیا نیز چندان خوب نبود. ممنون، که اکنون دریاسالار ناوگان پارسی بود، مقدونیها را درنبردی که‌نزدیك ماگنسیه در گرفت شکست داد. چون ازطرف سرکردگان حکومت فرا خوانده شد، ممنون به افیسوس در آمد؛ پرستشگاه بزرگ ارتمیس تاراج شد، تندیس فیلیپ سرنگون و گور هروپیتس آزادی بخش در بازارگاه بر کنده شد. زمانی که گرینیوم آن ور خلیج روبروی پیتانه گرفته شد و شاروندان به بردگی فروخته شدند، پارمنیون یك کامیابی زودگذری به دست آورد؛ ولی، چون به محاصره‌ی خود پیتانه پرداخت، ممنون او را ناچار کرد که از محاصره دست بکشد. آنگاه پارمنیون بازخوانده شد که دراروپا به‌جنگ پردازد. ممنون در کوشش خود برای اشغال کردن کیزیکوس به‌بهانه‌ی این که او کالاس جانشین پارمنیون است باشکست روبرو شد، ولی اوخود کالاس را در تروآد شکست داد واورا ناچار ساخت به روتئوم عقب نشینی کند. پیکسوداروس به اندازه‌ای یقین داشت که پارس پیروز خواهد شد که آدا را ـ که زمانی او را به همسری ارهیدیوس پیشنهاد کرده بود ـ به نشان بازگشت به وفاداری نسبت به‌پارسیان به‌همسری شهرب اورونتوباتس داد.[۲۱]

از دست دادن و بازگرفتن مصر بدست پارسیان

درهمین هنگام قتل‌اوخوس بدست باگواس واکنش تندی درمصر آورده بود.

20- Arr. *Anab.* ii. 14. 5; cf. Curt. iv. 1. 12.

21- Polyaen. v. 44. 4-5; Diod. xvii. 7. 9-10; Arr. *Anab.* i. 17. 9 ff.; Strabo xiv. 2. 17;

درباره سکه‌هایی که شاید از او باشد نگاه کنید به کتاب نامبرده‌ی بابلون، صفحه‌ی ۱۲۳.

چنان که پتوسیریس به‌ما میگوید، « جنوب در آشوب بود ، شمال درشورش بود. » خببشه نامی ، که از نامش خاستگاه حبشی او برمی‌آید ، در اواخر ۳۳۷ درجنوب پیدا شد.[22] سال نخست او ، مـاه اثیر (آغازش ۱٤ ژانویه ۳۳٦) ، تاریخ یك پیمان زناشوئی با تئوس ، پریستار کعبه بر امون کارناك در تبس غربی‌ست ؛ این سند کامل با امضاهای گواهان است که با دست خود امضا کرده‌اند.[23] ازفلاخنی که نام خببشه را به‌خط مردمانی دارد ، و در میان ویرانه‌های کاخ اپریس در ممفیس یافت شده ،[24] چنین مینماید که این شورشگر این پایتخت باستانی را باحمله گرفته بوده است. با ممفیس او خوشرفتاری کرد. خببشه مایه‌ی بسنده داشت که تابوت باشکوهی از سنگ خارای سیاه صیقلی شده برای گوساله ی اپیس کـه پیش رس در سال دوم پادشاهی او ، درماهی که آغازش ۱۲ ژانویه‌ی ۳۳۵ بود ، مرد فراهم نماید ، و آنگاه گوساله را در سراپئوم همسایه به‌خاك بسپارد.[25]

خببشه ازدلتا دیدن کرد و ، برای آن که ناوگان آسیائی را ازمصر دور نگاه دارد ، هریك ازشاخه‌های نیل را که به‌دریا میریزد بازرسی کرد. دراین دیدار ، او به پهـدپ ، دونشیمنگاه بوتو رسید ، و به زمین مردابی که «زمین بوتو» خوانده میشد آمد. آنگاه فرمندی همایونش به‌پیشکاران گفت : «ازاین مرداب مرا بیاگاهانید.»

اکنون درپیشگاه فرمندی همایونش نقل کردند : «این مردابستان که زمین بوتو خوانده میشود ازرمان کهن ازآن بغان پهـدپ بود ، پیش از آن که خشریش زشتکار [در حقیقت اردشیر اوخوس بود نه‌خشایارشا] آن را بازداشت کند. او در اینجا هیچ قربانی برای بغان پهـ دپ نگذراند.» آنگاه فرمندی همایونش گفت :

۲۲ ـ ارسس پیش از ۱۹ آوریل ۳۳۷ به تخت نشست ؛ کمتر احتمال میرود که خببشه از رسم پارسی پیروی کرده وسال نخست خودرا از۱۵ نوامبر۳۳۷ شمار کرده باشد (ولی نگاه کنید به R. A. Parker, "Persian and Egyptian Chronology," *AJSL*, L VIII [1941], 285 ff.; esp. pp. 298-99).

23- W. Spiegelberg, *Papyrus Libbey* (1907).

24- W. M. F. Petrie, *Palace of Apries* (1909), pp. 11, 16.

25- B. Gunn, *AS*, XXVI (1926), 86-87.

« پریستاران وبزرگان په ـ دپ را بیاورید . »آنها را تند نزد او آوردند . آنگاه فرمندی همایونش گفت : « مرا بیاگاهانید که روانهای بغان په ـ دپ به این مرد زشتکار برای زشتکاری‌اش چه کردند . اینك بنگرید ، میگویند کـه خشایارشای زشتکارچون دارائی په‌ـ دپ را بستاندکاری زشت بکرد.» آنگاه درپیشگاه‌فرمندی همایونش گفتند : « امیرخاوندما ! هوروس ، پسرایسیس وپسراوسیریس ، امیرامیران، شاه شاهان مصربالا وپایین ، کینخواه پدرش ، خاوند په ، آغازوانجام بغان ، که هیچ شاهی او را همانند نیست ، اوخشایارشای زشتکار و پسربزرگ اورا از کاخش بیرون رانده است . امروز در سائیس ، شهر نیث ، کنارمادر بغان ، همه از آن آگاه‌اند. » (تازه این خبر به دلتا رسیده بود که در بهار ۳۳۶ ارسس در مرگ از پی اوخوس رفته است ، و کارهای باگواس به‌خشم شاه ـ بغ مصر نسبت داده شده است !)

ولی شاه میداند که او در واقع هوروس نیست : « ای بغی که در میان بغان توانائی ، که هیچ شاهی همانندت نیست ، مرا به راه فرمندی همایونش هارندوتس رهبری‌نما تا برای او بزیم . » آنگاه پریستاران وبزرگان په‌ـ دپ گفتند : « باشد که فرمندی‌همایونت فرمان دهد که مردابستانی که زمین بوتوخوانده میشود با نان، نوشابه ، گاو ، غاز، وهمه‌چیز خوب به‌بغان باز گردانده شود . » شاه مصربالا وپایین، مانندهٔی بغ تنن ، برگزیدهٔی پتاه ، پسر رآ ، خببشه ، زندهٔی جاودان ، مردابستان را به بغان ، به روانهـای بوتو پیشکش کرد ، و بـا آن دهشهـای شاهانهٔی بسیار هدیه داد .[۲۶]

هنگامی که‌اسکندر داشت تیره‌های مرزشمالی را آرام میکرد و تبس وآتن نقشهٔی شورش میکشیدند ، داریوش از نو گشودن مصررا به‌عهده گرفت. خببشه در

26- Satrap Stele of Ptolemy I : H. Brugsch, *AZ*, IX (1871), 1 ff.; J. P. Mahaffey, *History of Egypt under the Ptolemaic Dynasty* (1899), pp. 38 ff.; U. Wilcken, *AZ*, XXXV (1897), 81 ff.; Sethe, *Urkunden des aegyptischen Altertums*, II (1904), 38 ff.; for dating, see Spiegelberg, *op. cit.*, pp. 2-3.

پی آن شد که دلتا را دربرابر ناوگان آسیائی حفظ کند؛ ولی همه‌اش بیهوده بود، زیرا پیش از ۱٤ ژانویه‌ی ۳۳٤ داریوش به پادشاهی مصر پذیرفته شده بود، چون سندی به خط مردمانی گواه بر رد و بدل کردن ملك به نام اوست، [۲۷] و خببشه از صفحه‌ی تاریخ ناپدید میشود. به‌یقین، نخستین فرمانروای بطلمی اورا یك فرمانروای قانونی شناخته، ولی مانتو، که نوشته‌ی او از زمان دومین فرمانروای بطلمی‌ست، از آوردن نام او درفهرست شاهانه سرباززده، ویونانیها هم اورا نمی‌شناختند. شهربی که تازه گماشته شد ساباکس بود که برای آمادگی برای تاخت و تاز مقدونی در مصر که نزدیك میشد سکه های شهربی بسیاری زد؛ آنگاه رفت که برای داریوش در ایسوس جان خود را بدهد. [۲۸]

کارهای ساختمانی داریوش سوم در تخت جمشید

با این فرصت نفس کشیدن و آسایش کوتاهی که به‌او دست داد، داریوش به تخت جمشید باز گشت، و آنجا اقلا آرامگاه خود را آغاز کرد وظاهرا کاخی هم سرهم کرد. این کاخ را او در تنها فضایی که روی سکو باز مانده بود برپا ساخت: در قسمتی که شمال آن کاخ داریوش اول، شرق آن کاخ خشایارشا، وغرب و جنوب آن لبه‌ی سکوی بلنداست. درنقشه‌ی روی زمین کاخ اوتقلیدی از کاخ خشایارشاست،

27- F. L. Griffith, *Catalogue of the Demotic Papyri in the John Rylands Library,* III (1909), 32; cf. E. Revillout, *Notice des papyrus démotigue archaiques* (1896), pp. 480 ff.; H.W. Fairman, in R. Mond and O. H. Myers, *The Bucheum* II (1934), 3.

دراین کتاب آخر، سنگ یادبود یك گاو بوخیس که درزمان داریوش سوم زاییده ودر ۳۳۰-۳۲۹ زمان اسکندر بهخاك سپرده شده داده شده است.

28- Arr. *Anab.* ii. 11. 8. For the coinage of Sabaces, see J. P. Six, *Numismatic Chronicle,* VIII (3d ser., 1888), 132 ff.; Edward T. Newell, *Numismatic Notes and Monographs,* No. 82 (1938), pp. 62 ff.; cf. M. Rostovzeff, *The Social and Economic History of the Hellenistic World* (1941), pp. 89 and 1326, n. 20, Pl. XI, No. 7.

ولی دگرگونیهای مهمی نیز دارد. این کاخ کوچکتر است، و بجای یك پلکان بزرگ دوگان به شمال، تنها درآیگاه آن پلکان باریك و کوتاهی در گوشه‌ی شمال غربی‌آن ور دیوار حیاط است. این پلکان به یك ایوان شمالی، مانند ایوان کاخ خشایارشا، میرفت، ولی گذاشتن دیوار حیاط بجای پلکان دوگان چشم انداز زیبای جلو را از نظر میبرد. در آن فضائی برای آرایش درونی که گرد مرکزی ترتیب داده شود، چنان که پیشینیان او ساخته بودند، نبود، و به این ترتیب تالار بزرگ پذیرائی به غرب، که با شانزده ستون پرشده بود، با دواطاق خلوت کوچك بهشرق، که یکی فقط چهار ستون داشت، میزان نبود. جلوی ایوان شمالی دیوار حیاط با نقشهای برجسته زیور یافته است. این نقشها با تکه‌های دیگر که در این غربی ترین حیاط هست نشان عدم امانت هنری‌ست که در این جایگاه تازگی دارد، زیرا آنها را از جای دیگر آورده‌اند؛ تخته سنگهای پیکر تراشیده‌ی دیگر در گوشه‌ی وصل به آن بطرف شرق نیز دوباره بکار رفته‌اند - این گوشه پیش از ادامه‌ی پلکانی‌ست که حیاط جلوی کاخ خشایارشا را به حیاط میان کاخهای داریوش اول وداریوش سوم وصل میکند. این پیکرها نشان میدهند که درنتیجه‌ی غارتگری داریوش سوم در تخت جمشید از هنری که هنوز نیرومند و مردوار بود چه از دست داده‌ایم. ولی درباره‌ی نقشهای برجسته‌ی روی آرامگاه‌اش که در جنوب آغاز کرده بود، آنها خشن و درشت‌اند، حتی اگر این عذر را برای آنها بیاوریم که فقط طرح آنها در سنگ تراشیده شده است؛ این نقشها نشان پایان هنر شگفت انگیز هخامنشی‌ست.

فصل سی و پنجم

اسکندر، وارث جهاد

آغاز جهاد: نبرد گرانیکوس

آتن برای شورش پیشنهاد شده‌اش بر ضد اسکندر درخواست کمک مالی از شاه بزرگ نمود، ولی داریوش، پس از بازیافت مصر، به اندازه‌ای مطمئن بود که خطری از سوی این مقدونی جوان در پیش نیست که پاسخ داد: «من به شما زر نخواهم داد؛ از من نخواهید؛ زیرا نخواهید یافت!»[1] اسکندر از شمال پیروزمند بازگشت، شورش یونانی فرو نشانده شد، و تبس بناحق با خاك یکسان گشت و به کیفر رسید. با این حال، این کشورگشای جوان از طرف اتحادیه‌ی یونانی از نو گماشته شد که جهاد یونانیهای با فرهنگ را برضد بربریان پارسی پیش ببرد. داریوش که سرانجام بیدار شده بود، سیصد قنطار به یونان فرستاد. رسما، آتن این هدیه‌را رد کرد، هرچند دموستنس هفتاد قنطار از آن را برای خود برداشت؛ سپارت کمتر بی‌میلی ازخود نشان‌داد. این سخنران بزرگ نیز به سرکردگان در آسیا نامه نوشت و اسکندر را پسرکی جوان و دیوانه‌خواند. خاریدموس بسوی داریوش گریخت.[2]

1 - Aeschin. *Ctes.* 238 - 39.

2 - *Ibid.* 156, 173, 209, 239-40, 257; Deinarch. *Demosthen.* 10, 18; Plut. *Demosthen.* 14. 2; 20 4-5: 23. 2; *De Alex. fort.* 327 D; 848E; Arr. *Anab.* i. 10, 6; Aelian. *Var. hist.* iv. 8.

یوستین (دفتر ۱۱، ۲: ۷) افتادن آتن و تبس را از دموستنس و زر پارسی او میداند.

اسکندر ، به‌جانشینی پدرش ، اکنون رهبر این‌جهاد بزرگ بود . او اکنون سی و پنج هزار سپاهی داشت که شامل هم پیمانان و سربازان مزدور یونانی میشد؛ ولی هسته‌ی‌سپاهش آرایش پیاده‌ی بهم پیوسته‌ی مقدونی بود و مهمترین عنصرسپاه سوار نظام بومی بود . فرهنگ یونانی نیز به‌همین‌اندازه خوب در این جهاد نماینده داشت . دبیران خاص ، اومنس اهل کاردیه و دیودوتوس اریتره ای ، برای نوشتن روزنامه ، یا پیش‌آمدهای روزبروز پیشرفت این لشکر کشی آماده بودند . تاریخ‌نویسان حرفه‌ای ، مانند کالیستنس ، برادر زاده‌ی ارسطو ، و اونسیکریتوس ، از شاگردان دیوگنس که رساله‌ای هم درباره‌ی فرهیزش‌اسکندرنوشته‌بود ، نیزحاضر بودند و آماده‌ی‌این که گزارشهای‌خشکی را که ازجبهه‌ی‌جنگ‌میرسید با نیرنگهای ادبی که‌از تاریخ نویسی‌آن زمان انتظار میرفت‌زیور دهند . بردید کنند گان‌بیتون ، دیوگنتوس ، فیلونیدس ، و امینتوس جاده‌هارا اندازه گیری میکردند . گیاه‌شناسان ، زمین‌نگاران ، و دانشمندان دیگر بر این هیئت افزوده شده بودند.[۳]

در ۳۳٤ ، اندکی پس از باز گرفته شدن مصر بدست داریوش ، این جهاد با آذین فراخور آن آغاز شد . خشایارشا روشن کرده بود که لشکر کشی او واگرد جنگهای‌تروجی‌بود ؛ پس اسکندرهم به‌نوبه‌ی خودحمله‌اش را واگرداین‌نامبردار‌ترین تاخت و تاز شرقی‌نشان داد و جزئیات آن را برعکس اجرا نمود . خشایارشا از پلی که‌درسستوس بود گذشته بود ؛ پارمنیون ، که‌قایقهای مسافربری او بایکصد و پنجاه کشتی سه‌ردیفی نگهبانی‌میشد ، اکنون به‌بردن سپاه با این‌قایقها ازسستوس از میـان هلسپونت به ابیدوس گماشته شد . خشایارشا هنگام گـذر از دریا قربانی کرده بود ؛ اسکندر گاوی برای پوسیدون قربانی کرد و ازجامی دیگر نذرآبگین

3 - Fragments of Callisthenes in F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II B (1927), 631 ff.; cf. W. K. Prentice, "Callisthenes, the Original Historian of Alexander," *Transactions of the American Philological Association*, LIV (1923), 74 ff.; for the Ephemerides see Jacoby, *op. cit.*, II B, 618 ff.; cf. C. A. Robinson, Jr., *The Ephemerides of Alexander's Expedition* (1932). For the road surveyors cf. Jacoby, *op. cit.* IIB, 622 ff.; cf. Arr. *Anab.* i. 11. 3; Diog. Laert. vi. 84.

برای بغبانوی‌دریا فرو ریخت. درلامپسا کوس ، که به سرور پارسی خود وفادارمانده بود ، پیشرفت‌او ایستانده شد ؛ برای چنین کنش ضد هلنی ، اسکندر تهدید کرد که آن را بکلی ویران سازد ، ولی شاروندان آنجا تاریخ نویس اناکسیمنس را نزد او فرستادند ، و او با نیرنگی این تاخت وتاز گر را بر آن داشت که آنها راببخشد.[۴]

ایلیوم ، که اکنون به صورت‌یك ده‌با یك پرستشگاه ناچیز تنگدست‌در آمده بود، نخستین ایستگاه بود. همچنان که مجوسان خشایارشا نذر آبگین برای فروشی‌-های قهرمانان‌تروجی فرو ریخته بودند ، اسکندر نیز نذرهای آبگین برای قهرمانان یونان فرو ریخت و گرد گور بزرگترین آن قهرمانان ، اخیلس ، برهنه دوید . با قربانیها بار دیگر اتنای محلی راگرامی داشتند ؛ درپرستشگاه اتنا اسکندرجوشن خود را هدیه کرد ودرعوض جوشنی را که گفته میشد از آن پیروزگران یونانی بوده بستد . ولی قربانیهای روگردانی به سایه‌های پریام براتگزاری شد ، با این‌نیاز که او بافرزند نئوپتولمئوس خشمگین نباشد . این سان به جهان آگهی شد که این کارزار جنگ دوم تروجی‌ست ، که مانند جنگ نخست ، جهاد یونانیهای روشنفکر اروپائی برضد بربریهای آسیائی خواهد بود .[۵]

سرکردگان جنگ آزموده ــ ارسامس ، رئومیثرس ، پتینس ، و نیفاتس ــ سپاههای پارسی را رهبری میکردند . سربازانی که در محل گرفته میشدند به این سپاهها کمك میکردند ؛ پاره‌ای از این سربازان را سپیثریداتس گرفته بود ، و او شهرب لیدیه و یونیه وبرادرشهرب پیشین روئساکس‌بود . (سکه‌های این‌روئساکس درلامپساکوس‌و کیمه‌زده‌میشد .) سربازان‌دیگررا ارسیتس ، فرمانده‌سوارفریجیه‌ی هلسپونتی گرفته بود . این سپاهها که با بیست هزار سوار پارسی و تقریبا با همین شمار سربازان مزدور یونانی زیرفرمان ممنون افزایش یافته بود ، به‌صورت نیروی بسیار بزرگی در زلیئا ، چند میل جنوب غربی کیزیکوس گرد آمد .

4 - Diod. xvii. 17; Arr. *Anab.* i. 11. 6-7; Paus. vi. 18. 3.

5 - Diod. xvii. 17. 6-7; 18. 1; Just. xi. 5. 12; Plut. *Alex.* 15. 4; Arr. *Anab.* i. 11. 7.

ممنون خردمندانه گوشه گرفتن سپاه وسوزاندن شهرها وخرمنها را پیشنهاد کرد ، ولی ارسیتس با باد وبروت گفت که او نخواهد گذاشت یك خانه هم در شهرستان خودش ویران گردد . پارسیان ، که نسبت به ممنون یونانی بدگمان بودند ، ازسیاست ارسیتس پشتیبانی کردند . آنگاه سپاه بسوی غرب به گرانیکوس به راه افتاد ، وپشت کرانه‌های بلند این رودخانه سپاهیان آرایش گرفتند .

یك نبرد بیدرنگ درست همان چیزی بود که رزم آمایان مقدونی آرزومیکردند. در ماه مه ، اسکندر بیرون شد که با دشمن برخورد کند . اگرچه سپاهیان پارسی به‌شمار خیلی برتر نبودند، نخستین کوشش برای گذر کردن از رودخانه باشکست روبرو شد . زمانی که سرانجام اسکندر خود از آب گذشت ، آزادگان پارسی از همه سو به او سخت تاختند ؛ کلاه خود او خرد شد ، وبزور توانست از مرگ بدست سپیثریداتس بگریزد . ولی کوشش او ورق را بر گردانید . فهرست درازپارسیانی که کشته شدند – سر کردگان نیفاتس وپتینس ، شهربها سپیثریداتس و میثروبارزانس ، آزادگان اربوپالس ، میثریداتس ، و فارناکس (پسر ، داماد ، و برادر زن داریوش) ، و اومارس ، رهبر سربازان مزدور بومی – نشان داد که چگونه پارسیان هنوز میتوانستندخود را فدای شاه خودبکنند . ارسیتس که بحق برای این آسیب وبدبختی سرزنش شده بود ، خود کشی نمود.[۶]

هیچ کوششی برای دنبال کردن سواران بومی نشد ، و پارسیانی که تسلیم شدند به‌خانه‌های خود فرستاده شدند . بجای آن ، تمام کینه‌توزی اسکندر برسربازان مزدور بخت برگشته‌ی یونانی فرود آمد ، که در نظر این جهاد کنندگان برانگیخته ، به هدف هلنی گری خیانت کرده بودند ، زیرا بر خلاف آرزوی همگانی آنها به

6 - Arr. *Anab.* i. 13 ff.; list of dead, i. 16. 3; Diod. xvii. 19 ff.; Strabo xiii. 1. 11; Just. xi. 6. 10 ff.; Plut. *De Alex. fort.* 326F; *Alex.* 16; Marmor Parium B, 3; Frag. Sabbaticum (Jacoby, *op. cit.*, IIB, 819); Chrom. Oxyrhync. 5 (*ibid.*, p. 1153); Pap. Oxyrhync. 1798 (*ibid.*, p. 816),

جانبداری بربریهابرضد یونانیها به‌جنگ پرداخته بودند ! اگرچه آنها پناه آوردند، نه دهم ایشان را از دم تیغ گذراندند ، و فقط دوهزار تن از آنها را باز گذاشتند که به کفاره‌ی گناهانشان درملکهای مقدونی برد گی کنند . خویشاوندان آنها درمیهن خود در یونان چنین وحشیگری را فراموش نمیکردند ، و سربازان مزدور یونانی که در خدمت پارسیان بودند از آن عبرت گرفتند : آنها باید تا دم مرگ برضد اسکندر بجنگند.[7]

پیش گرفتن روشهای پارسی کارگزاری

ولی در همان‌وقت هم رو کش‌نازکی ازفکر یونانی که ارسطو به‌اسکندر داده بود داشت نازکتر میشد و از میان میرفت . اسکندر داشت درمی‌یافت که‌زیردستان آینده‌ی او نه فقط مقدونی ویونانی بلکه شرقیها نیزخواهند بود . بیدرنگ‌پس از نبرد گرانیکوس ، او سیاستی را آغاز کرد که با گذشتن زمان پیشرفت‌آن‌بیشتر و بیشتر دیده میشد . ایلیوم ، هر چند که بنابر فکر جاری این کار برای یونانیها بیگانه بود ، زیر یک‌حکومت دموکراسی از نو برقرار شده به صورت یک‌شهر آزاد درآمد؛ باج پارسی بخشوده شد ،فرمان ساختمانهای نوین که در خور جلال‌باستانی آن و اهمیت‌تازه‌ی آن باشد داده شد ، واسکندر خود به‌آتنا پولیاس هدیه‌ای نمود.[8] این نخستین بنیادگذاری شهرهای بسیاری بود که هدف آن آشنا ساختن وتشویق بومیان درون قاره به سازمانهای شهری یونانی و فرهنگ یونانی بود .

ولی ، پیش گرفتن کارگزاری پارسی برای هرشهرستان با این کوشش برای هلنی گری همراه بود . کالاس به‌شهربی گماشته شد ، و فرمان‌یافت که باجها رامانند زمانی که زیردست پارسیان بودند گردآورد . پارمنیون داسکیلیوم رها شده را که زمانی پایتخت شهرستان بود اشغال کرد . شاروندان زلیئا بخشوده شدند ، زیرا آنها

7 - Arr. *Anab.* i. 16. 6; Plut. *Alex.* 16. 7.

8 - Diod. xviii. 4. 5; Strabo xiii. 1. 26; Arr. *Anab.* i. 12. 1-5; Dittenberger, *Syl.* 3. No. 277.

مسئول نبرد نبودند . این نرمی و رحم ارزش داشت ، زیرا هنگام پیشروی اسکندر میثرینس ، فرمانده‌پادگان‌باروی ساردیس ، باهمه‌ی شاروندان آن‌شهر نزداو آمدند، و در برابر وعده‌ای که اسکندر داد که لیدیها را آزاد بگذارد که رسمهای نیاکانی خود را پیروی کنند ، گنج‌انباشته در بارو را به اوتسلیم‌نمودند . تندر توفانی که‌روی کاخ شاهان لیدی‌در گرفت به‌یمن بازسازی پرستشگاه بغ بومی که اکنون‌با زئوس اولیمپیوس یکی‌شناخته شده بود گرفته‌شد . درباروی‌این‌شهر اسکندر گنج‌دیگری یافت : نامه‌های سر کردگان شاه و دموستنس‌به‌یکدیگر که نشان میدادچه‌قدرپول برای این سخنران فرستاده شده بود .[9]

با سازمان‌دادن لیدیه ، اسکندر گام‌دیگری بسوی‌تقلید از کارگزاری پارسی برداشت . اساندر ، پسر فیلوتاس ، مقدونی ، به شهربی گماشته شد ؛ برخلاف کالاس، به او اجازه داده نشد که باجها و پیشکشها را جمع کند ، و این کار به‌نیکیاس‌یونانی سپرده شد . بار دیگر هم به‌پیروی از رسم پارسی ، باز مقدونی دیگری ، پاوسانیاس، به فرماندهی بارو در ساردیس گماشته شد . این سان این رسم پارسی بخش کردن نیروی‌شهربی در میان سه پایورمختلف ، که‌هر کدام یکراست‌به‌شاه پاسخگوبودند ، نگاهداشته شد، ولی گذاشتن یك یونانی‌به کارداری دارائی‌شهرستان تازگی‌داشت .[10]

سمیرنا که دیری بود ترك شده به کناری افتاده بود دومین بنیادگذاری شهرهای اسکندر بود . سربازان مزدور یونانی از افیسوس گریختند ؛ تبعیدشدگان را به شهر خود برگردانیدند و حکومت به‌دموکراسی بازگشت . ولی شورشهای برضدآنهایی که طرفدارپارسیان‌بودند فرو نشانده‌شد . فرمان‌داده شد که پرستشگاه ارتمیس‌با باجهایی که شاروندان به‌سرورپیشین‌خود پرداخته بودند از نوساخته‌شود. گفته شده است که اسکندر پیشنهاد کرد که تمام هزینه‌ی آن را بپردازد به شرط آن که کتیبه‌ای در باره‌ی سخاوت او روی پرستشگاه بتراشند ؛ شاروندان از روی

9 - Callisthen., Frag. 29 (J); Diod, xvii. 21. 7; Plut. *Alex*. 17. 1 ; *Demosthen*. 20. 5; Arr. *Anab*. i. 17. 2 ff.

10 - Arr. *Anab*. i. 17. 7.

تدبیر پاسخ دادند که در خور نیست بغی به ایزدان دیگر هدیه‌ای پیشکش کنند. از آن پس اسکندر به حد بس نشستن در پناه پرستشگاه یك میدان افزود، خود برای ارتمیس قربانی کرد، و سپاهیان خود را در برگزار کردن آیین مقدس رهبری نمود.[11]

گشودن شهرهای اژه

پارمنیون فرستاده شد که تسلیم ماگنسیه کنار رود میاندر و ترالیس را بپذیرد. لیسیماخوس بسوی شهرهای ایولی ویونی روانه شد و فرمان یافت که دموکراسیها وقانونهای باستانی را ازنو برقرار سازد ولی فقط باجهای پیشین پرداخت گردد. وقتی که نیکانور با یکصد و شصت کشتی بــه کرانه‌ی لاده رسید سربازان مزدور در پادگان میلتوس حاضر به تسلیم شدند. سه روز دیگر که ناوگان برتر پارسی در میکاله لنگر انداخت وضع دگرگون شد. هگه سیستراتوس پیش از آن شهربرونی را بانامه تسلیم کرده بود، ولی زمانی که ناوگان پارسی سررسید و امید یاری به او داد، هگه سیستراتوس برآن شد که برای دفاع شهر درونی بجنگد. شاروندان نیت‌خود را برای بیطرف ماندن اعلام داشتند. صبحدم، اسکندر به‌دیوار- های‌شهر سخت تاخت‌آورد، درحالی که ناوگان او پارسیان را که انتظارشان‌میرفت دور نگاه داشت. بیشتر سربازان مزدور بار دیگر از دم تیغ گذشتند، ولی این‌بار تا آخر جنگیدند. چند تنی به‌جزیره گریختند؛ آنجا اسکندر آنها را در شمار سپاه‌خود درآورد چون‌خطای خود را دریافته بود، واین‌سان یکی دیگرازهدفهای جهاد فدای ناگزیریهای ناگوار شد! اسکندر آنگاه با از هم پاشیدن ناوگان خود خودش را درمعرض یك‌خطر ترسناك قرار داد؛ دلیل‌او این‌بود که پول بسنده‌نداشت که از یك ناوگان پرخرج نگاهداری کند، و اطمینان کامل داشت که اگر پایگاه- های کرانه‌ای‌ناوگان‌ممنون را بگیرد خطر بسیار اندك‌خواهد بود. میلتوس‌اکنون تسلیم شده بود، و وخشگاه اپولون‌آن در برانخیدی که دیری خاموش‌بود باردیگر

11 - Strabo xiv. 1, 22-23; Arr. *Anab.* i. 17. 9 ff.

به پاداش تسلیم، زنده شد. پرینه از دادن سهم و اریتره ازدادن باج آزاد گشتند.[۱۲]

پیکسو داروس مرده بود، و دامادش اورونتوباتس از شاه فرمان یافته بود که کارداری هالیکارناسوس را بعهده بگیرد. در برابر ادعای او، که نتیجه‌ی زناشوئی او با آدا، دختر پیکسوداروس‌بود، آدای‌دیگری، همسر بیوه‌ی‌ایدریوس، ایستادگی نمود و دژ استوار الیندا را در کاریه، جنوب غربی الاباندا، در برابر او نگاه داشت. در راه اوبه اسکندر برخورد و او را به‌فرزندی خود گرفت.

ممنون هالیکارناسوس را خوب دژبندی کرده و آن را از پارسیان و سربازان مزدور پر کرده بود. پس‌از پیشنهادی برای تسلیم شدن، اسکندر به میندوس‌تاخت برد، ولی‌با شکست روبرو شد وبه‌محاصره‌ی هالیکارناسوس بازگشت. اورونتوباتس و ممنون شهر را آتش زدند و در باروی شهر گوشه گرفتند. اسکندر ویرانی این شهر بخت‌بر گشته را به‌انجام‌رسانید و سه‌هزار سرباز مزدور به‌پادگانی کاریه گذاشت، و آن را به آدا بخشید و عنوان شهربانو به او داد؛ چیزی نگذشت که آدا تسلیم باروی شهر را پیش‌آورد.[۱۳]

زمستان داشت نزدیك میشد، و اسکندر آماده شد کـه تیره های کوهستانی جنگجو را به‌زانو درآورد. نخست او هیپارنا را گرفت، و بار دیگرسربازان‌مزدور را در شمار سپاه در آورد. تلمسوس، کسانتوس، پینارا، و پاتارا تسلیم شدند. شاید دلیل آنرا درآخرین کتیبه‌ای که با خط لیکی بومی داریم بتوان‌یافت. اینجا اکووا، پسر اپراسدا، از فرزندان ارتومپارای مادی مشهور بود؛ ولی اوسر کرده‌ی سپاه لیکی زیر فرمان الاخسانترا هست، که در این نام اسکندر را باز می‌شناسیم!

12 - Callisthen., Frag. 30 (J); Diod. xvii. 22; Strabo xiv. 1. 7; xvii. 1. 43; Arr. *Anab.* i 18. 3 ff.; C. T. Newton (ed.), *The Collection of Ancient Greek Inscriptions in the British Museum*, Part III, Sec. 1 (1886), No. 400; C. Michel, *Recueil d' inscriptions grecques* (1900), No. 37. 22-23.

13 - Diod. xvii. 24 ff.; Strabo xiv. 2. 17; Plut. *Alex.* 22. 4; Arr. *Anab.* i, 23. 7-8.

میلیاس را ویران ساختند تا راههای تنگ کوهستانی باز شود ؛ سرزمین آن ، هرچند جزو فریجیه‌ی بزرگ بود ، به شمار لیکیه گذاشته شد . صخره‌ی دژبندی شده‌ی بزرگ مارماریس که دور دست درون این سرزمین بود گرفته شد . فاسیلیس تاج زرینی برای این کشور گشا فرستاد . اسکندر به یک پایگاه برونی فریجیه که لیکیه را زیر خطر میداشت تاخت برد .[۱۴] سراسر کرانه‌ی غربی و جنوب‌غربی تسلیم شده بود . رها کردن ناوگان به‌نظر می‌آمد که کار درستی بوده ، زیرا اسکندر فقط با عملیات خشکی همه‌ی پایگاههای دریائی را در کرانه‌ی آسیا گرفته بود ، و ناوگان پارسی بایستی دریای اژه را ترک کنند .

زمانی که امینتاس جانب مقدونی را رها کرده و به‌خدمت شاه در آمده بود ، او نامه‌ای آورده بود از اسکندر نامی ، پسر ایروپوس ، که برادرش در قتل فیلیپ یاری داده بود . داریوش به سیسینس فرمان داد که نزد اتیزیس ، شهرب فریجیه ، برود وبوسیله‌ی او به این اسکندر آگهی بدهد که اگر او همنام بزرگتر خود را بکشد داریوش او را بر تخت مقدونیه خواهد نشاند و هدیه‌ی هزار قنطار زر به او خواهد داد . ولی پارمنیون سیسینس را در راه گرفت و از این نقشه آگهی یافت ؛ درپی آن مدعی آینده‌ی تخت مقدونی بازداشت شد .[۱۵]

به درون سوی فریجیه

اسکندر ، با این اطمینان که‌ناحیه‌ی اژه امن است ، میتوانست اکنون بسوی پرگا پیش‌برود ، به‌شرط آن که‌یك‌بادشمالی‌سخت‌بگذارد درامتداد کرانه‌در « نردبان » مشهور ، در آب تا کمر پیشروی کنند . فرستادگانی از اسپندوس وعده‌ی‌تسلیم‌شدن دادند ولی درخواست نمودند که در شهر آنها پادگانی گذاشته نشود ؛ درخواست آنها در عوض پنجاه قنطار برای پشتیبانی از سپاه و واگذار کردن اسبهایی که برای

14 - *TAM*, Vol. I, No. 29; Strabo xiv. 3. 9; Diod. xviii. 28; Arr *Anab*. i. 24. 4 ff.

15 - Arr. *Anab*. i. 25. 3 ff.

شاه‌بزرگ پرورانده شده بودند پذیرفته شد. در امتداد کرانه، اسکندر بسوی شرق تا سیده پیش رفت، آنگاه بسوی درون پیچید، و بیهوده به سیلیوم حمله کرد؛ در این نقطه، او آگهی یافت که اسپندوسیها بر آن شده‌اند که به‌جنگ بپردازند. آنها بخش پایین شهر را رها کرده و روی تپه‌ی پرشیبی که بر اوریمدون برنگرنده بود گردآمده بودند، ولی چون اسکندر بازگشت آنها با شرطهای پیشین پیشنهاد تسلیم دادند. پیشنهادآنها رد شد، ودیدند که اکنون باید بجای پنجاه قنطار یکصد قنطار غرامت بپردازند، قول فرمانبرداری از شهرب بدهند و باج مرتبی بپردازند، و همچنین باید نسبت به حق آنها برای نگاهداشتن زمینی که همسایگانشان اظهار میداشتند که آنها دزدیده‌اند به‌بازجوئی تن در دهند.[۱۶]

برای رسیدن به‌فریجیه، اسکندر بار دیگر بسوی شمال پیچید. تلمسوسیها جاده‌ی‌میان دو بلندی را بستند، که‌روی یکی از آن دوبلندی شهرشان قرارداشت. چون مقدونیها اردو زدند، بیشتر آنها آن نقطه را ترک کردند و سبک‌سلاحان جاده را گرفتند. فرستادگانی‌از سلگه و پیسیدیان دیگر که با تلمسوسیها دشمن بودند دوستانه پذیرفته شدند. تلمسوس بکلی رها شد، و بومیان آنجا به‌ساگالاسوس که در اشغال جنگجوترین پیسیدیان بود گوشه گرفتند؛ چون نیروهای یکی‌شده‌ی‌آنها شکست خورد، ساگالاسوس، وباآن شهرهای دیگرپیسیدیه‌گرفته شد. اسکندر، خوشبخت‌تر از پیشینیان ایرانی‌اش، این کوهستانیهـای وحشی را فعـلا رام کرده بود.[۱۷]

کنار دریاچه‌ی اسکانیه، که نمك در آنجا جمع میکردند، اسکندر به‌کلینی رسید، که در باروی آن که برفراز پرتگاهی بود شهرب فریجیه پادگانی گذاشته بود. شهر اشغال شد، ولی پادگان که به‌باروی شهر گوشه گرفته بود، قول داد که اگر تا روز معینی آزاد نشود تسلیم گردد. برای مراقبت شهرب پارسی، اسکندر

16 - Callisthen., Frag 31-32 (J); Strabo xiv. 3. 9; 4. 1; Joseph. *Ant.* ii. 348; Arr. *Anab.* i. 26-27; Frag. Sabbait. 2.

17 - Strabo xii. 7. 3; Arr. *Anab.* i. 27. 5 ff.; 28.

انتیگونوس ، پسر فیلیپ را از طرف خود به شهربی گماشت و هزار و پانصد سرباز با او باز گذاشت . [۱۸]

پس زده شدن کوتاه در کرانه‌ی اژه

در همین هنگام ، ورق جنگ در اژه بار دیگر برگشته بود . ناوگان پارسی درواقع درنتیجه‌ی افتادن پایگاههای قاره‌ای به دست اسکندر از کار موثر افتاده بود ، ولی اسکندر نیز باور داشته بود که سپاه زمینی‌اش میتواند به‌اندازه‌ی کافی راههای رفت و آمداو را نگاهبانی کند . اکنون روشن شد که این نظر بکلی خطا بوده‌است. ممنون ، بجای این که به‌قبرس وفنیقیه عقب بنشیند ، خیوس‌را از راه خیانت گرفت و لسبوس را اشغال نمود ـ همه را بجز میتیلنه که زیر محاصره بود . جزیره های بسیار دیگر دوستانه فرستادگانی نزد او گسیل میداشتند . در اروپا ، سپارتیها با میل زر اورا دریافت میداشتند. از این پایگاههای تازه ، سر راست از این سر به‌آن سر راه حیاتی سست اسکندر به میهن ، خطر بیشتری برای پاره شدن راههای رفت و آمد او متوجه بود ، و اکنون او ناوگانی نداشت !

ولی ایزد بخت که‌روزگاراسکندر به او کاملا اعتماد داشت‌هنوز اورافراموش نکرده بود . درست‌در این‌دم‌بحرانی و سخت‌ممنون‌درگذشت ، ونیرو و کارآزمودگی او در رزم آرائی از دست داریوش در رفت ، هرچند که‌این زیان بیدرنگ خود را آشکارنساخت . اوتوفراداتس وخواهرزاده‌ی ممنون ، فارناباژوس، راه میتیلنه‌رابسته نگاه داشتند ، ولی سرانجام میتیلنه با شرطهایی تسلیم شد : ستونهایی که روی آن پیمان با اسکندر کنده شده بود باید برداشته شود ؛ تبعید شدگان باید به‌جای خود از نو برگردند (که معنای آن این بود که‌طرفداران پارسی بار دیگر قدرت رادر دست بگیرند) ؛ و مردم میتیلنه باید طبق شرطهای « صلح شاه » هم پیمان شوند . پادگانی که به آنجا تحمیل شدزیرفرمان‌لیکومدس رودسی گذاشته شد ، دیوگنس تبعیدی فرمانروای مستبد آنجا شد ، و توانگران بایستی جریمه و مردمان عادی باج بپردازند .

18 - Curt. iii. 1ff.; Arr. *Anab.* i. 29. 1ff.

فارنابازوس سربازان‌مزدور را به لیکیه‌برد تا سرزمینی را که اسکندر گرفته بود باز ستاند. اوتوفراداتس برخی از جزیره‌های دیگر را که تاکنون به اسکندر وفادارمانده بودند بسوی خود کشانید. اسکندر جهادگر با تباهی که هرلحظه‌تهدید میکرد روبرو شده بود که داریوش خطای دیگری نمود و تیموندا‌س پسر منتور را گسیل داشت که فرماندهی سربازان مزدور را از دست فارنابازوس بگیرد و آنها را یکراست نزد شاه رهبری کند. اگرچـه فارنابازوس رسما به مقام ممنون گماشته شده بود، ولی از دست دادن سربازان مزدور احتمال بریدن رابطه‌ی اسکندر را با مقدونیه و نیروهای کمکی بسیارسست کرد؛ با این‌همه، او به اوتوفراداتس پیوست و تندوس را که باز هم نزدیکتر به پایگاه اسکندر بود ناچار ساخت که ستونهای پیمان را ویران سازد و صلح شاه را بپذیرد. داتامس به کیکلادس گسیل شد، ولی پروتئاس بیشتر کشتیهای او را به طرف‌خود کشانید و او را دور راند. نقشه‌ی‌ممنون زمانی که فکر راهنمای این رزم آمای بزرگ دیگر درکار نبود باشکست روبرو شد. یک بار دیگر ایزد بخت به جانبداری اسکندر دست اندرکار شده بود.[19]

پیش بسوی کیلیکیه

در بهار ۳۳۳، بیخیال از تهدیدی که به این جهاد در پیش بود، اسکندردر گوردیوم، کهن‌ترین پایتخت فریجیه، به‌سرمیبرد. درپرستشگاه زئوس بربلندی باروی شهر او گرهی را که گردونه‌ی میداس به‌آن بسته بود پاره کرد و این سان، بنا برعقیده‌ای که از زمان کهن روایت شده بود، بایک‌عمل غیرعادی و خلاف رسم خاوندی آسیا را به‌دست آورد.[20] در انکوره فرستادگانی از پافلاگونیه پیشنهاد کردند که تسلیم شوند ولی ازاو درخواست نمودند که با سپاه به سرزمین آنها در-

19 - Diod. xvii. 29; Plut. *Alex*. 18. 3; Arr. *Anab*. ii. 1-2; Curt. iii. 1. 19 ff.; 3. 1-2.

20 - Just. xi. 7. 3 ff.; Plut. *Alex*. 18. 1-2; Arr. *Anab*. ii. 3; Curt. iii. 1. 12 ff.

نیاید ؛ به آنها فرمان داده شد که از کالاس، شهرب فریجیه ، فرمانبرداری کنند ، ولی باج به آنها تحمیل نشد . کاپادوکیه نیز از دور تسلیم شد و زیر فرمان شهرب سابیکتاس قرار گرفت ؛ در این زمان هیچ یادی از اریاراتس که همچو شهرب پارسی به جانشینی عبدسوسیم سال پیش گماشته شده بود نشده است .[21] ولی پس از آن که اسکندر از آنجا گذشت او ناچار شد که باز گردد . درست پیش از آن که به کیلیکیه در آید، پنج هزار پیاده و هشتصد سوار از مقدونیه برای اسکندر رسید ؛ خط حیاتی رابطه‌ی او با میهن هنوز باز بود . « دروازه‌های کیلیکی » اشغال شده بود ، ولی با نزدیك شدن مقدونیها دفاع کنندگان آن گریختند ، و این راه کوهستانی تقریبا گذرناپذیر باز شد . گزارش داده شد که ارسامس ، شهرب کیلیکیه ، در نظر دارد طرسوس را تاراج و رها کند ؛ سواران و سبك سلاحان با شتاب روانه شدند و از زیان سخت جلوگیری کردند . پیشروی بیشتر از طرسوس در اثر بیماری خطرناك و تقریبا مرگ‌آور اسکندر که علت آن شستشو در آب سرد یخ کرده‌ی رود کیدنوس بود به تاخیر افتاد .[22]

پارمنیون بسوی شرق شتابید تا « دروازه‌های سوری » را اشغال کند ، واسکندر سر فرصت از گور سارداناپالوس آسوری در انخیاله دیدن کرد . سولی که طرفدار پارس بود دویست قنطار جریمه شد ، و کیلیکیها که بلندیها را اشغال کرده بودند دور رانده شدند . خبر رسید که هالیکارناسوس سرانجام گردن نهاده است . اسکندر به طرسوس باز گشت و ازمیان دشت الیان بسوی پیراموس پیش رفت ، ودرماگارسوس برای آتنای محلی ودر مالوس برای قهرمان محلی امفیلوخوس قربانی نمود . به جدائی و ستیز درونی در این دو شهر پایان داده شد و باج آنها بخشوده گشت ، زیرامالوس يك کوچ نشین ارگوسی بود واسکندر ادعا داشت که ازفرزندان هراکلیدی ارگوسی

21 - Diod. xxxi. 19. 4.

22 - Diod. xvii. 31. 4 ff.; Just. xi. 8. 3ff.; Plut. *Alex.* 19. 1; Arr. *Anab.* ii. 4. 1 ff.; Curt. iii. 1. 22 ff.; 4ff.; Frag. Sabbait. 6.

هست. [۲۳] چیزی نگذشت که بالاکروس، پسر نیکانور، به شهربی کیلیکیه گماشته شد و گروگان‌ها و جریمه‌ی پنجاه قنطار را که بر سولی تحمیل شده بود بخشود.

اسکندر اکنون سراسر آسیای کهین را زیر پا گذاشته بود. راه پر پیچ و خم او کمی به تفصیل داده شده است، زیرا فرصت میدهد که یك نگاه کامل آخری به کشوری که زیر فرمان شاهنشاهی پارسی بود بیندازیم. برای دوره‌ی آینده‌ی هلنیستی، این صحنه به‌همین اندازه پرمعناست.

نبرد ایسوس

در مالوس، اسکندر نخست آگاهی یافت که سپاه بزرگی که داریوش در بابل گردآورده بود اکنون درسوخی درسوریه‌ی شمالی، به فاصله‌ی دوروز از «دروازه‌های امانوس» است. هنگامی که داریوش داشت از این دروازه‌ها میگذشت، اسکندر به دنبال پارمنیون ازمیان «دروازه‌های سوری» چند میل به‌جنوب گذشت و به طرف شرق سوی سوخی پیش میرفت. این سان، وقتی داریوش خود از دروازه‌های امانوس به دررو گاه آن رسید دید که درست روی خط عقب نشینی اسکندر قرار گرفته و میتواند یا به او از پشت سر حمله کند یا رابطه‌ی او را با مقدونیه ببرد. امینتاس مقدونی، پسر انتیوخوس، که مردم خود را رها کرده و به‌پارسیان پیوسته بود، به داریوش به درستی پند داد که در این نقطه بماند و مراقب نتیجه‌ی پیشامدها باشد.

ولی «بخت» اسکندرهنوز نگهبان او بود، وهمان ستاره‌ی بدی که خشایارشا و سر کردگان او را تباه ساخته بود هنوز روی‌سرداریوش میچرخید. او به‌درباریان چاپلوسش گوش میکرد که میگفتند اسکندر از ترسش در کیلیکیه حرکت‌خود را به تاخیر انداخته است. همین گزارش به آتن رسید: داریوش باهمه‌ی سپاهیانش به دریاکنار فرودآمده است؛ راه اسکندردر کیلیکیه بسته شده وبه‌همه چیز نیازمند

23 – Callisthen., Frag. 34 (J); Diod. xvii. 32. 2; Strabo xiv. 5. 16; Arr. *Anab.* ii. 5; Curt. iii. 7. 2 ff.

است . آنگاه‌داریوش از پشت‌سر راه‌اسکندر را برید و ایسوس‌را گرفت ، ومقدونیهای بیمار را که‌در اردو باز مانده بودند کشت یا پاره پاره کرد . اردوی‌پارسی در پیناروس زده شد ــ و آن موقعیت بسیار خوبی داشت ، زیرا این جلگه از دریا تا کوهپایه به پهنای یك میل و سه چهارم بود ؛ اریب ازمیان آن رود پیناروس میگذشت ، که گذشتن از آن فقط در جائی آسان بود که از شیب کوه جدا میشد ، در حالی که قسمت بالای آن از میان تپه‌هایی روان بود که بالا رفتن از آنها دشوار بود .

اسکندر از همان راهی که رفته بود از میان دروازه‌های سوری بر گشت و فاصله‌ی دوازده میل را پیمود ــ صفهای بهم‌پیوسته‌ی پیاده درجلو ، آنگاه دسته‌های سوار ، وآخر از همه اسباب وساز وبرگ‌سپاه . او صبحدم به جلگه رسید ، صفهای بهم پیوسته‌ی پیاده را آرایش پهن جبهه‌ای داد ، نخست به ردیف سی و دونفری در ژرفا ، آنگاه شانزده نفری ، و سپس هشت نفری . داریوش خط نبرد خود را در اردو درپناه رود پیناروس‌تشکیل داد . کنار دریا سی هزار سوارش‌را جای‌داد ، سپس کنار رودخانه همین شمار سربازان مزدور یونانی را گذاشت ، و سبك سلاحان را کنار تپه قرار داد .

سربازان مزدور نخستین دسته‌ای بودند که به آنها حمله شد . داریوش که نیمه راه پائین خط جبهه بود سربازان مزدور را فراخواند که از جناح‌خود به‌یاری اوبیایند . سواران ازجانب راستش به سواران مقدونی‌تاخت بردند و مقدونیان تاخت متقابل کردند . سربازان مزدور دیری ایستادگی کردند تا داریوش گریخت ، ولی مادرش ، و خواهرش راکه همسراو نیز بود ، و دخترانش ستاتیرا و دریپتیس ، وپسر کودکش اوخوس ، و همچنین گردونه ، کمان ، سپر ، و روپوش خود راباز گذاشت. در میان کشته‌شدگان ارسامس ، رئومیترس ، اتیزیس ، بوباکس ، وساباکس شهرب مصر بودند . این نبرد با جبهه‌های پشت رو شده انجام گرفت ، و چنین وضعی‌همیشه برای طرفی که شکست میخوردمرگ‌آور است ؛ بیشترپارسیان هنگامی که‌سربالا

از میان دره‌های نهرهایی که از تپه‌ها سرازیر بود در فرار بودند کشته شدند.[۲۴]

24 - Callisthen., Frag. 35 (J). انتقاد نامنصفانه از وصفی که کالیستنس کرده در کتابهای زیر دیده میشود: Polyb. xii. 17 ff.; Chares of Mitylene, Frag. 6 (J); Cleitarch., Frag. 8 (J); Diod. xvii. 32. 2 ff.; 35 ff.; Just. xi. 9; Plut. *Alex.* 20 1ff.; Arr. *Anab.* ii. 6 ff.; Curt. iii. 8. 12 ff.; Marmor Parium B, 3; Chron. Oxyrhync. 6; Frag. Sabbait. 3 ff.

فصل سی و ششم

بغ ـ شاه شرقی

گشودن فنیقیه

معنای نبرد ایسوس این بود که نیمه‌ی غربی شاهنشاهی به‌دست اسکندر افتاده است. گام بعد دراین‌جهاد اشغال سوریه ومصر رها شده بود. منون، پسر کردیماس، به شهربی کوئله ـ سوریه گماشته شد. امینتاس مقدونی که جانب مردم خود رارها کرده بود به‌تریپولیس گریخت، و آنگاه از راه قبرس به‌ممفیس فرار کرد، و در آنجا مازاکس، شهرب نوین مصر، او را کشت. گروستراتوس، شاه ارود، بافنیقیها وقبرسیهای دیگر رفته بود که در ناوگان پارسی زیر فرمان اوتوفراداتس خدمت کند؛ اکنون که‌راه‌آنها بریده شده بود، پسرش‌ستراتون با تاج‌زرینی‌نزد اسکندر رفت و شهر جزیره‌ای و شهرهای دیگر کرانه، ماراتوس، سیگون، و ماریامنه را تسلیم نمود.[1]

در ماراتوس، که شهری بزرگ و برومند بود، اسکندر نامه‌ای از داریوش دریافت داشت. او یادآوری کرده بود که‌چگونه فیلیپ و اردشیرآخر اظهار دوستی و هم‌پیمانی کرده بودند. فقط زمانی که ارسس شاه شده بودفیلیپ نخستین بار کنش غیر دوستانه‌ای نشان‌داده‌بود. زمانی که داریوش به‌تخت نشست، اسکندر فرستاده‌ای

1 ـ Arr. *Anab.* ii. 13. 7-8; Curt. iv. 1. 1ff., 27ff.

برای نو کردن دوستی و هم‌پیمانی نفرستاده بود. این اسکندر بود که در کشور او تاخت‌وتاز کرده بود؛ داریوش فقط به‌دفاع پرداخته بود. همچو شاهی با شاهی، باشد که اسکندر خانواده‌ی اورا باز گرداند و دوستی و هم پیمانی پیشین را برقرارسازد.

اسکندر به دوره‌های کهن‌تر تاریخ بر گشت. نیاکان شاه بیدلیل و به ناحق در یونان تاخت‌وتاز کرده بودند؛ همچوسر فرمانده‌یونانیها، او اکنون میخواهدبوسیله‌ی این جهاد نو کین گذشته‌را بگیرد. ولی اگر به زمان کنونی بیاییم، داریوش‌خودش باجانبداری از پرینتوس، که پیش‌ازآن به فیلیپ آسیب رسانیده‌بود، این ناراحتیها راآغاز کرده بود، و سپاهیان خود رابه‌تراکیه‌ی مقدونی فرستاده بود. فیلیپ آنگاه بدست‌توطئه گرانی که پنهانی از طرف داریوش‌برانگیخته شده بودند کشته‌شده‌بود- به‌این کار داریوش‌خود درنامه‌هایش بالیده بود. با کمك باگواس، او ارسس را کشته وتخت شاهی را به‌نادرستی‌ربوده بود. اویونانیهارا واداشته‌بود که‌بااسکندربجنگند؛ او به‌سپارتیها پول داده بود، و در حالی که دیگران رد کرده بودند سپارتیهاآن را پذیرفته بودند. از این پس داریوش باید او را همچو شاه‌آسیا خطاب کند.[۲]

داریوش گنجهای خود را به کوفن، پسر ارتاباتوس، سپرده و او را به‌دمشق فرستاده بود، ولی‌پارمنیون در راه‌آنها را گرفت، و صورت‌این پروه را درنامه‌هایش به اسکندر نوشت. از جامهای زر به وزن (با وزنهای بابلی) ۷۳ قنطار، ۵۲ مینا، یا پیرامون ۴۵۰۰ پوند، و جامهای دیگر گوهرنشان به وزن ۵٦ قنطار، ۳٤ مینا، یا پیرامون ۳٤۰۰ پوند یاد شده‌است.[۳] فرستادگان تبس، سپارت، و آتن که نزد شاه میرفتند درراه اسیرشدند - که خوب نشان میدهد که درخود یونان تا چه اندازه این جهاد را «یونانی» میشمردند.[۴] دراینجا نیز بارسینه، دختر ارتابازوس و همسر بیوه‌ی ممنون، گرفتار شد؛ زیبائی و فرهیزش یونانی او به‌اندازه‌ای نظر شاه جوان

2 - Arr. *Anab.* ii. 14. 1ff.; Curt. iv. 1. 7 ff.

3 - Athen. xi. 781 F; xiii. 607 F.

4 - Plut. *Alex.* 24. 1; Arr. *Anab.* ii. 15. 1ff.; 11. 10; **Curt.** iii. 13; Polyaen. iv. 5.

را گرفت که گفته شده است که همخوابه‌ی او شد و پسری به نام هراکلس برای اسکندر زایید.[5]

اسکندر از ماراتوس پیشروی کرد و تسلیم بیبلوس و دعوتی از صیدونیهای ضدپارسی دریافت داشت. بجای نامزد پارسی، یك ستراتوی دیگری، ابدالونیموس به‌تخت شاهی‌نشانده شد. شاهان قبرس وفرستادگان صورنیزوعده‌ی‌تسلیم‌شدن‌دادند؛ اسکندر که نسبت به درستی وعده‌ی صوریها یقین نداشت - زیرا صور پس‌از ویرانی صیدون بدست اوخوس کامیاب و برومند شده بود - اعلام داشت که ازجزیره‌ی آنها دیدن خواهد کرد و برای هراکلس آنها قربانی خواهد نمود. آنها پاسخ دادند که‌در خورتر است که‌او در پرستشگاه باستانی بعل ملقارت در صور کهنه در کرانه‌ی قاره قربانی کند؛ چون او پافشاری کرد که میخواهد از جزیره دیدن کند، آنها اعلام کردند که نه پارسی و نه مقدونی را به‌شهر خود راه نخواهند داد.[6]

اسکندر بر آن شد که صور را محاصره کند، زیرا با گرفتن صور ناوگان پارسی دستش ازآخرین پایگاه فنیقی بریده خواهد شد. او ساختمان یك‌آب‌شکن را آغازنمود. کشتیهای آتش زن صوری برجهای‌آن را سوزاندند، ولی کشتیهای تازه‌ای از صیدون رقیب گردآوری شد. گروستراتوس ارادوسی وانیلوس بیبلوسی، چون آگهی یافتند که اسکندر شهرهای آنها را در دست دارد، انوفراداتس راترك گفته به‌میهن خود باز گشتند. زمانی که‌خبر نبرد ایسوس‌رسیده بود، شاهان‌قبرس ناوگان خود را که یکصد و بیست کشتی داشت نزد سردار پیروزمند آورده بودند؛ تنها پنیتاگوراس سالامیسی به صور یاری داد. هشتاد کشتی دیگر از صیدون وده کشتی از رودس، سولی، و لیکیه نیز در اختیار اسکندر بود.

هنگامی که محاصره را سخت‌تر میکردند، اسکندر بسوی عربستان بدرون کوه انتی‌لبانوس روانه شد، و در آنجا دسته‌های تازه نفس عرب راه خود را داشتند

5 - Just. xi. 10. 2-3; Plut. *Alex.* 21. 4.

6 - Just. xi. 10. 8, 11; Plut. *Alex.* 24. 2; Arr. *Anab.* ii. 15. 6-7; Curt. iv. 1. 15; 2. 4; Marmor Parium B, 4.

به زور بدرون سرزمینهای کشت‌شده باز میکردند؛ بخشهایی ازاین کشور داوطلبانه تسلیم شدند و شهرهای دیگر با حمله گرفته شد، ولی اسکندر فقط ده روز آنجا ماند، و تهدید عربها برای آینده بازماند.[۷] هنگام محاصره فرستادگان دیگری از طرف داریوش رسیدند و پیشنهاد دادند که‌ده‌هزار قنطار برای آزاد ساختن خانواده‌ی شاه بدهند، تمام شاهنشاهی‌را درغرب فرات واگذار کنند، و داریوش دختر خودرا به همسری اسکندر در عوض دوستی و هم‌پیمانی بدهد. طبعا، اسکندر بار دیگر سرباز زد.[۸]

اسکندر آنگاه با دویست و ده کشتی‌اش راه صور را از دریا بست. صوریها توانائی نداشتند که خط محاصره‌ی دریائی را بشکنند. شاه از میلخوس گریخت و به‌پرستشگاه هراکلس پناه برد و بخشوده شد، ولی مردم دیگر شهر، که شمار آنها سی‌هزار بود، به‌بردگی فروخته شدند. سرانجام اسکندر برای هراکلس درجزیره‌ی میهنش که دیری بود به‌آن تجاوز نشده بود توانست قربانی نماید. او سپاه خود را رژه داد و نیروی دریائی‌خود را برای این بغ سان دید، و بازیها و پیش جوئیهایی با مشعل درپرستشگاه مقدس برگزار نمود به‌نشان این که‌بعل ملقارت تماما هلنی‌شده، ومیتوانست ماشینی راکه دیوارشهر را شکسته بود به‌بغ هدیه نماید و کشتی‌مقدس راکه گرفته‌بود به نام او تقدیس کند. صوریهای برده شده نمیتوانستند بفهمندچرا هلنی گری اسکندر باید به رفتار وحشیانه با صیدون بدست اوخوس بربری ترجیح

7- Chares of Mitylene, Frag. 7 (J), in Plut. *Alex*. 24. 6; Strabo xvi. 2. 23; Arr. *Anab*. ii. 17; 20. 1 ff.; Curt. iv. 2. 24; 3. 1; Polyaen. iv. 3. 4.

۸ - در باره‌ی زمانی که این فرستادگان گسیل شدند اختلاف است:

در کتابهای زیر آن را دراین زمان میگذارند؛ Arr. *Anab*. ii. 25. 1ff. و Curt. iv. 5. 1ff.

زمان آن درماراتوس گذاشته شده: Diod. xvii. 39. 1; 54; xxxv, 4; Frag. Sabbait. 5

ولی کتابهای دیگر تاریخ آن را پس از بازگشت از مصر میگذارند:

Just. xi. 12. 1ff. and Plut. *Alex*. 29. 4; *Reg. imp. apophtheg*. 180B.

داده شود.[۹]

ابدالونیموس، که بتازگی به‌شاهی صیدون گماشته‌شده بود، اکنون به‌پادشاهی صور نیز برقرار گشت. گشودن صور در ۳۳۲ همچودوره‌ی تاریخ نوین اسکندری درفنیقیه گرفته شد. پنیتاگوراس به‌میهن فرستاده شد، و سال بعد سالامیس زیر فرمانروائی جانشین‌اش نیکوکرئون (۳۳۱ ـ ۳۱۱) قرار گرفت.[۱۰]

سوریه‌ی فلسطین تسلیم شد[۱۱] بجزغزه که بدست خواجه سرا باتیس دژبندی شده بود و پادگانی ازسربازان مزدورعرب داشت، زیرا غزه دراین زمان پایان خط دریائی داد و ستد ادویه از راه پترای نبطی بود. خود شهر غزه دومیل و نیم ازدریا فاصله داشت وشن ژرفی آن را از کرانه جدا میکرد؛ آن شهری بزرگ با دیوارهای استوار کنار لبه‌ی کوه بلندی بود که ویرانه های پیشینیان کهن‌تری را میپوشانید. نخست اسکندر فرمان داد تا دیواری در برابر دیوارطرف جنوبی شهر بسازند؛ پس از آن که زخمی‌شد، او دیوارسازی گرداگرد شهررا به انجام رسانید، و آن دیوار یك چهارم میل پهنا و دویست‌و پنجاه پا بلندی داشت. ماشینها و تونلهایی که‌برای دفاع به‌کار رفت کاری از پیش نبرد؛ سرانجام از دیوارها بالارفتند و دروازه‌ها را از درون شهر باز کردند. پادگان از جنگ دست برنداشت و سربازان در پاسگاه‌خود همه مردند. با وحشی گری معمول، زنها و بچه هایی که گرفتار شدند به بردگی فروخته شدند. جایگاه شهر به‌دست‌تیره‌های همسایه داده شد، ولی‌در خودغزه کسی

9 - Diod. xvii. 40 ff.; Just. xi. 10. 12 ff.; Plut. *Alex*. 24. 3 ff.; Arr. *Anab*. ii. 20ff.; Curt. iv. 2 ff.; Polyaen. iv. 13; Chron. Oxyrhync. 7; Frag. Sabbait. 7.

10 - Chares of Mitylene, Frag. 7 (J); Duris vii, Frag. 4 (J); Marmor Parium B, 4; Diod. xvii. 46. 5; Athen. iv. 167C-D; J. Rouvier, *Revue des études grecques*, XII (1899), 362.

۱۱ - داستان دیدن کردن اسکندر از اورشلیم و گرامی داشتن مهین پرستار یدّوع تاریخی نیست. (Joseph. *Ant*. xi. 322 ff.)

نشیمن نکرد . صدها قنطار مرو کندر به پروه رفت که زیان سنگینی برای بازرگانان نبطی بود .[۱۲]

ناخرسندی و آشوب در آسیای کهین

در همین هنگام پارسیانی که از ایسوس گریخته بودند بسوی شمال عقب نشینی کرده و پافلاگونیه و کاپادوکیه‌ی پونتی را باز یافته بودند . سر کرده‌ی آنها شهرب پیشین آنها اریوارات (اریاراتس) بود که نام خود را به‌ارامی روی سکه‌هایش گذاشته بود ، واین سکه‌ها تقلیدی از نقش پری سینوپه و عقابی‌ست که ماهی پوزه دار را در چنگال خود گرفته ، و پیشینی او عبدسوسیم آن را به کار برده بود . پس از آن که اسکندر از آنجا گذشت ، اریوارات شیر شاهین شرقی را که دارد آهوی نر یونانی را میبلعد روی سکه‌ها تکرار نمود . چون به‌پیشروی بدرون توروس دلگرم شد، او کاپادوکیه‌ی جنوبی رابه پادشاهی خود افزود . برخی ازسکه هایی راکه بتازگی مزدای در طرسوس زده بود به‌دست او افتاد ، و از نقش آنها او زئوس نیم برهنه‌ی یونانی را برای نمودن بعل گازور (گازیورا) خود تقلید کرد[۱۳] ، و بعدا این گازور را پایتخت کشورشاهی کاپادوکیه‌ی خود کرد پس از آن که داریوش ، سرورپیشین او ، دیگر درجهان نبود .[۱۴]

اریوارات همچو نخستین شاه از یك خاندان پادشاهان ایرانی کاپادوکیه که استقلال آن کشوررا درسراسردوره‌ی هلنیستی نگاه داشتند سزاوار است به‌یاد سپرده شود .[۱۵] اوبا شهربهای همردیف خود ، پس ازباز گشتشان ، به انتیگونوس سر کرده‌ی

12 - Hegesias Magnes., Frag. 5 (J); Diod. xvii. 48. 7; Strabo xvi. 2. 30; Plut. *Alex.* 25. 3 ff.; *De Alex. fort.* 2; Arr. *Anab.* ii. 25. 4; 26 - 27; Curt. iv. 6. 7 ff.

13 - Strabo xii. 3. 15; Dio Cass. xxxvi. 12.

14 - E. Babelon, *Traité des monnaies*, II, Part II (1910), 431ff., Pl. CX, Nos. 17 - 19; E. T. Newell, in *Numismatic Notes and Monographs*, No. 46 (1931), pp. 13 ff.

15 - Strabo xii. 3. 15; Arr. *Anab.* ii. 12. 2.

اسکندر در فریجیه تاخت برد. آنها شکست خوردند، و انتیگونوس بار دیگر لیکائونیه راآرام ساخت. کالاس، که اکنون شهرب فریجیه‌ی هلسپونتی بود، برای مدت کوتاهی پافلاگونیه را پس گرفت، ولی بزودی‌بدست‌یك شرقی دیگر، باس، شاه اناتولیه‌ای بیتینیه بیرون رانده‌شد. باردیگرخبرهای‌شومی برای آینده‌میرسید.[۱۶]

گشودن مصر

با ناچیز شمردن‌این نشانهای ناخرسندی و آشوب درپشت سر، اسکندرجهاد خود را پیش راند. غزه، که دروازه‌ی بیابان بود، در تباهی باز گذاشته شد، وپس از هفت روز پیشروی به پلوسیوم رسید، و درآنجا ناوگان فنیقی‌اش به او پیوستند. در پلوسیوم پادگانی گذاشته شد، و از راه هلیوپولیس اوبه‌ممفیس رسید. از زمانی که داریوش مصر را باز یافته بود فقط دوسال میگذشت، و این زمان کوتاهی برای دادن نظم به دفاع مصر بود؛ ساباکس جان خود را در ایسوس از دست داده بود، و جانشین او، مازاکس، تنها کاری که میتوانست بکند این بود که‌اسکندر را خوش آمد گوید و کاخ و هشتصد قنطار را به‌دست او بدهد. یونانیها دیری بود که هم پیمان مصریهای شورشی بودند، اگرچه یاری که میدادند و مزد در برابرآن میگرفتند همیشه مورد قدردانی‌نبود؛ هنوز درست‌ده سال نگذشته‌بود که اوخوس به‌آوندهای مقدس پرستشگاه بی‌حرمتی کرده، حیوانات مقدس را کشته، و چنان فرمانروائی سخت وخشنی‌راآغاز کرده بود که ـ شگفت‌ندارد ـ مصریها از پارسیان بیزاربودند و اسکندر را با گرمی خوش‌آمد خواندند. بزودی بومیان می‌بالیدند که شاه نودر واقع پسر راستین نکتانبوهست، و نکتانبو به صورت ماری از مادر او اولیمپیاس دیدن کرده بوده است؛ این سان میشد اسکندر را در ممفیس همچو فرعون باهمه رسم و آذین باستانی تاجگذاری کرد. برای مصریان بومی او گاواپیس و بغان دیگررا پرستش میکرد، ولی او نیز هم آزمائیهای ادبی و ورزشی برپا میساخت که

16 - Memnon xx. 2; Curt. iv. 1. 34-35.

نامبردارترین قهرمانان یونان در آنها شرکت میکردند.[۱۷]

اسکندر بر آن شد که پایتخت نوینی که نام خود او را داشته باشد بجای صور ویران‌شده همچو مرکز بزرگ بازرگانی مدیترانه‌ی شرقی بنیاد گذارد. ناو کراتیس، مرکز کهن بازرگانی و داد و ستد، موقعش برای این کار خوب نبود؛ جایگاه بهتری برای آن کمی غرب دهانه‌ی کانوپی نیل پیدا کردند که از زمان قهرمانان یونانی درآیگاه معمولی داد و ستد دریائی از جهان یونانی بود. پیشینی آن، راکوتیس، چیزی جز یك دهکده‌ی ماهیگیری یا پاسگاه نگاهبانی برضد یونانیها و فنیقیها نبود، که گله‌بانان همیشه سرکش را آرام نگاه میداشت. این جایگاه برفراز یك‌رشته تپه‌های سنگ‌آهکی میان دریا ودریاچه‌ی مارئوتیس قرار داشت‌و بنابراین خشك وسالم بود؛ جزیره‌ی فاروس که سه میل درازی داشت جلوی بادهای خطرناك را می‌بست و در باد پناه آن‌موقعیت خوبی برای یك بندرگاه عالی بود. کنال کوتاهی آب آشامیدنی به‌آنجامی‌آورد و رابطه‌ی‌سرراستی با نیل‌فراهم‌میکرد؛ ولی، چیزی که به‌همین اندازه اهمیت داشت آن بود که این جایگاه کوتاهترین‌راه دریائی را از مصر به‌سرزمینهای یونانی، نه فقط به‌یونان درآسیا و اروپا بلکه‌حتی بیشتر به کوچ نشینهای غرب که بزودی از کامیابی و برومندی بزرگی برخوردار میشدند به‌دست میداد.

دینو کراتس، معمار رودسی پرستشگاه ارتمیس درافیسوس، همراه اسکندر آمده بود و مامورشد که نقشه‌ی این جایگاه دراز باریك را بکشد؛ او طرح‌چهار-خانه را که بتازگی هیپوداموس میلتوسی از شرق آورده بود به‌کار برد، و این که جهت آن را به شرقی - غربی تغییر داد شاید به یونانیها حق میدهد که تمام این دستگاه را به او نسبت میدهند.[۱۸] خط دیوار، جای بازار، و جایگاه پرستشگاهها برای ایزدان یونانی و برای ایسیس کشیده شد، و جشنی که تاریخ آن ۲۵ تیبی

17 - Diod. xvii. 49. 2; Arr. *Anab.* iii. 1. 1 ff.; Curt. iv. 7. 1 ff.; Malal. vii. 189.

18 - Aristot. *Polit.* ii. 5. 1; vii. 10. 4.

(۳۰ ژانویه) ۳۳۱ است، به‌یادبود این بنیاد گذاری بر گزار شد.[۱۹] هگلوخوس‌سر رسید و خبر آورد که تندوس به جانب اسکندر آمده، فارنابازوس در خیوس اسیر شده، و لسبوس و کوس در دست مقدونیهاست.[۲۰]

اسکندر در واحه‌ی آمون در سیوه

در مدت چند سده‌ی پیش از این زمان، وخشگاه آمون در واحه‌ی سیوه در لیبیه - دست کم به‌چشم بیگانگان - جای پرستشگاه باستانی‌تر را در «تبس صددروازه» گرفته بود. کروسوس شاه لیدیه نخستین بیگانه‌ای بود که نظر این وخشگاه را پرسیده بود، هرچند افسانه‌ی یونانی پرسئوس و هراکلس را پیشینیان او در این کار معرفی میکرد. کمبوجی نتوانسته‌بود این واحه را تاراج کند، ولی یونانیهای لیبیه این وخشگاه را از آن خود ساختند، وبوسیله‌ی آنها بغ آمون به‌یونان اروپاشناسانده شد. پیندار پرستشگاهی برای او در تبس بیوتیه برپا نمود، و تندیس او را که کار پیکرتراش نامبردار کالامیس بود هنوز میشد در سده‌ی دوم میلادی دید. پیندارنیز سرودی برای آمونیهای لیبیه ساخت. اوریپیدس میدانست که مردم برای گرفتن پند به «جایگاه بی باران» آمون‌میروند، در حالی که برای‌یکی از شاروندان‌سیرنه، آمون «بغ‌ما» بود. اریستوفانس‌مقام وخشهای او را فقط پایین‌تر از دلفی‌میدانست. در جنگهای پلوپونسی آتنیها یك هیئت رسمی نزد این بغ فرستادند، و لیساندر سپارتی در برابر این کار خود شخصا از آن وخشگاه دیدن کرد. هلانیکوس یك «انابسیس»، سفرنامه‌ای، از راه بیابان به کعبه‌ی این‌واحه فراهم نمود. درست پیش‌از این، آتن هزینه‌ی یك پرستشگاه نوین را پرداخته و نام کشتی سه ردیفی مقدس‌را به‌سالامینیا امونیاس تغییر داده‌بود. پس دلیل‌خوبی وجود داشت که اسکندر به‌عموم اعلام‌نماید که‌میخواهد از این وخشگاه دیدن کند، بویژه‌آن که نیاکان اوپرسئوس

19 - Diod. xvii. 52; Vitruv. ii *praef.* 4; Strabo xvii. 1, 6; Arr. *Anab.* iii. 1. 5; Marmor Parium B, 5; Frag. Sabbait. 11; Amm. xxii. 16. 7.

20 - Arr. *Anab.* iii. 2. 3 ff.; Curt. iv. 5. 19 ff.

و هراکلس از این وخشگاه راهنمائی خواسته بودند ، و او خود میتوانست ادعا کند که از پشت آمون است ![21]

اسکندر سپاهیان خود را به آرایش کامل در امتداد کرانه‌ی بی آب و علف تا پاریتونیوم ، که بعدها او را بنیاد گذار خود ادعا میکرد ، رهبری نمود . از آنجا بسوی جنوب پیچید وراه بیابانی را که مردم‌سیرنه برای‌رسیدن به واحه به کارمیبردند دنبال نمود . باران غیر فصلی سپاه تشنه‌ی اورا سیراب کرد ، دو غراب و دو مار گویا راه او را نشان دادند ـ بهرحال بنابر داستانی که نقل شده است . واحه‌ی آمون در پهن‌ترین قسمت اش فقط پنج میل بود ؛ هستی این واحه به علت‌چشمه‌ای بود که ـ چنان که گفته میشد ـ گرمای خود را درهر ساعت روز تغییر میداد . نمك ، که تنها چیزی بود که این واحه صادر میکرد، در زنبیلهای برگ خرما به نیل برده میشد ، زیرا این نمك از نمك دریا پاکتر بود .

در میان درختان خرما وزیتون ،اسکندر درجلو خود یك تپه‌ی جدا افتاده‌ای را دید که برفراز آن پرستشگاه نامبردار درون پربستی از سنگ چهار گوش به مساحت پنجاه در چهل و هشت یارد قرار گرفته بود . همراهانش دستور یافتند که جامه‌های خود رابه‌حرمت این کعبه عوض کنند وبیرون درصحن وتالارهای ستوندار بایستند و اوخود تنها بالباس عادی به کعبه‌ی درونی درآخرپربستی که فقط‌سیزده در سی یابود درآمد. زیر آسمانه‌ای ازتخته‌سنگهای بزرگ، که با پیکرهای شگفت و خط‌نقشی شگفت‌تر زیور یافته‌بود ، او کشتی زرینی‌را که‌درون آن پیکریزدانی از سنگهای گرانبهای گوناگون نگاهداری میشد روی آدریان از دور تاریك‌دید. با الهام از این‌بغ ، وخشگر سبب‌شد که‌این انگاره با تکان سر و دادن نشانهایی‌پاسخ بگوید و این سان به اسکندر فراگفت که او فرزند این‌بغ است .

21 – Herod. i. 46; ii. 32, 42, 55; iii. 25-26; iv. 181; Eurip. *Troiad*, 734 ff.; *Alcest.* 116; Aristophan. *Aves* 619; Ephor., Frag. 127; Callisthen., Frag. 15 (J); Plut. *Nic.* 13. 1; *Cimon.* 12. 5; *Lysandr.* 20. 4; Arr. *Anab.* iii. 3. 1-2; Paus. ix. 16. 1; Athen. xiv. 652 A.

بوسیله این وخشگر، آمون به اسکندرهمچو پدری که پسرخود را بازشناسد درود گفته بود. اسکندر که این درود را درست در نیافته بود اندیشید که پدرش فیلیپ دارد سخن میگوید و پرسید که آیا هیچ یك از کشندگان او از چنگال کینه توزی او گریخته‌اند. وخشگر او را از بکاربردن چنین سخنی برحذر داشت؛ پدر راستین او کسی نبود که بمیرد، و اسکندرباید طرز پرستش خود را تغییر دهد. بعدها از نامه‌های او به‌مادرش اولیمپیاس نقل شد که اسکندر در آنها گفته بود که‌او پاسخهای پنهانی دریافت داشته بود که در بازگشتش در باره‌ی آنها به مادر خواهد گفت؛ این که این نامه‌ها حقیقی باشند تردیدپذیراست، ولی هیچ‌شکی نمیتواندباشد که‌به او گفته شد که در واقع او پسر راستین زئوس‌آمون است. نیز گزارش‌شده‌است که یکی از پرسشهای او این بود که‌آیا او خاوند و سرورهمه‌ی مردمان خواهدشد؛ این بغ‌پاسخ داد که همه‌ی اینها به اوداده خواهدشد. بوسیله‌ی پسامون، «فرزانه»ی بومی، که بنا بر گفته‌ی یونانیها، او می‌آموخت که همه مردمان زیر پادشاهی خدا هستند، اسکندر فرا گرفت که زئوس آمون بر همه‌ی جهان که او به فرزند تازه پیدا شده‌ی خود داده بود فرمانرواست.[۲۲]

شاه پرستی

اسکندر همچو یك فرعون قانونی پذیرفته شده بود. به این عنوان، او پسر جسمی بغ‌بود. زایش یزدانی را که روی دیوارهای پرستشگاههابرای همه نقش‌شده

22 - Callisthen., Frag. 15 (J); Craterus letter in Strabo xv. 1. 35; Plut. *Alex*. 27. 3 ff.; *Reg. imp. apophtheg*. 180 D; Diod. xvii. 49 ff.; Just. xi. 11; Arr. *Anab*. iii. 4. 5; Curt. iv. 7, 5 ff.; Chron. Oxyrhync. 7; Frags. Sabbait. 9-10. در باره‌ی پرستشگاه به کتابهای زیر نگاه کنید:
M. Jomard and F. Cailliaud, *Voyage à l'oasis de Syouah* (1823) ; G. Steindorff, *Durch die Libysche Wüste zur Amonsoasc* (1904); C. D. Belgrave, *Siwah* (1923); G. E. Simpson, *The Heart of Libya* (1929). See J. A. O. Larsen, "Alexander at the Oracle of Ammon," *Classical Philology*, XXVIII (1932), 70 ff.

بود هر کس میتوانست بهبیند، و خود فرعون را چه بسا «بغ خوب» میخواندند. در صورت زمینی‌اش، اسکندر «شاه جنوب و شمال، ستپ ـ ان ـ امون ـ مری ـ ره، پسر خورشید، خاوند بر آمدنها، ارکساندرس» بود.

اگرچه او هرگز شخصا از تبس دیدن نکرد، پیکر او برای مردم تبس پیکر آشنائی بود. در پزشگاه او کسور چهارستون را برداشتند و هرچند نقش برجسته‌ی امن‌هوتپ سوم را روی دیوار باز گذاشتند، نمازخانه‌ای که هردو طرفش باز بود در فضائی که خالی بود برپا ساختند؛ در آن کشتی آمون‌تبس را جای دادند، ودرون وبرون آن را با پیکر تکرار شده‌ی اسکندر درپیش بغان گوناگون تبس پر کردند. در کارناك دروازه‌ی چهارم‌را به‌نام او نوسازی کردند. طرف راست پزشگاه‌درونی، در نمازخانه‌ای که توتموسه‌ی سوم ساخته بود، چند نقش برجسته بود که آن شاه را در کار قربانی باز مینمود؛ دیوارهای سفید آن با صحنه‌های همانندی که در آنها اسکندر قربانیها را برگزار میکرد پوشانده شد. هنر آن بخوبی انجام گرفته است، زیرا هنرمندان خاندان سی‌ام هنوزدر دسترس بودند، و رنگهای درخشان آنهاهنوز تا زمان ما خوب مانده است. نوسازی همانندی درپرستشگاه‌خونسو انجام گرفت.[۲۳] بیشك همان نقشها، که اکنون از دست رفته، به خود اسکندر درممفیس و در دلتا نشان داده شد. اسکندر دریافت که برای مصریهای بومی یك چیز عادی بود که پادشاه فرمانروا را همچوبغی‌بستایند. نیز، اوهنوز جوان بود، ولی کشورگشائیهای او به اندازه‌ای بیش از عادی بود که بایستی زمینه‌ی آن را یاری یزدانی دانست. بنابراین برای او آسان بود که از پادشاهی یزدانی خود نیك آگاه شود. این سان شاه‌پرستی به‌جهان یونانی درآمد.[۲۴]

23 - C. R. Lepsius, *Denkmaeler aus Aegypten und Aethiopien*, Abteilung III, Pls. 32, 82-83; Abteilung IV, Pls. 3-5; Sethe, *op. cit.*, pp. 6 8.

24 - Calvin W. McEwan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (1934).

فصل سی و هفتم

تخت جمشید ـ پایان جهاد

سازمان شهربی آسیای غربی

پس از آن که همچو فرزند زئوس ـ آمون درود خوانده شد، اسکندر از راه بیابان نیتری یکراست به ممفیس بازگشت، و آنجا یك جشن ورزشی و ادبی برگزار کرد که نشان بدهد که او هنوز جهاد هلنی را فراموش نکرده است. ولی او نمی‌توانست از نیروی دره‌ی نیل، که پرمایه و این سان جدا افتاده از باقی جهان بود، چشم بردارد. او دریافت که امن نخواهد بود که سرزمینی را که این اندازه نیرومند است زیر فرمان یگانه‌ی یك شخص بگذارد. به دو فرماندار پیشین، دولواسپیس و پتیسیس، پایه‌ی بالاتری داده شد؛ او اختیارداری کشوری را میان آن دو بخش کرد، در حالی که فرمانداران دیگر را در پایتختهای فرمانرو خود باز گذاشت. کلئومنس ناوکراتیسی، که یونانی‌ای بود که در همان محل زاییده شده بود، به‌فرمانداری عربستان که از نظر رزمی ناحیه‌ی مهمی بود در پیرامون هروئوپولیس گماشته شد؛ افزون بر این، او مامور گردآوری باج از همه‌ی فرمانداران در سراسر مصر شد. اپولونیوس، پسر خارینوس، به‌نظارت لیبیه گماشته شد.

اگرچه به‌بومیها یك سهم سرآمد شگفت‌آوری در کارگزاری کشوری داده شد، ولی نیروی بزرگ نظامی که فراخورچنین شهرستان برجسته‌ای باشد منحصرا

ازمقدونیها و یونانیها بر گزیده شد. پولمون، پسر ترامنس، فرمانده ناوگان شد، و سپاه میان پئوکستاس، پسر ماکارانوس، وبالاکروس، پسر امینتوس، بخش شد. پانتالئون پیدنائی به فرمـاندهی پادگان در ممفیس، وپولمون، پسر مگـاکلس به‌فرماندهی پادگان در پلوسیوم گماشته شدند. لیکیداس ازکادی بر سر سربازان مزدور یونانی گذاشته شد؛ دبیر آنها او گنوستوس، پسر کسنوفانتس بود؛ اسخیلوس وافیپوس خالکیسی ناظر بر آنها بودند.[1]

هنگامی که اسکندر سرگرم بخش کردن مسئولیت در مصر بود، سامریها اندروماخوس، شهرب سوریه را زنده سوزانده بودند. دربهار ۳۳۰ اسکندر باشتاب به‌سوریه بر گشت، شورشیها را به کیفررسانید، ومنون را به‌جانشینی اندروماخوس نشاند. یك هم‌آزمائی دیگر ورزشی و ادبی درصور بر گزار شد.[2]

شهرستانهاآنگاه برای باج بندی به‌واحدهای بزرگتری زیرنظر هارپالوس، پسر ماخاتاس دسته بندی شدند؛ افزون بر کلئومنس در مصر، کوئرانوس بروئی مامور گردآوری باج در فنیقیه، و فیلوکسنوس در آسیای آن‌ور توروس شدند. به شاهان‌قبرس- نیکوکرئون سالامیس وپاسیکراتس‌سولی بویژه- وظیفه‌ی فراهم- کردن ساز و آواز مرتب داده میشد. نئارخوس شهرب لیکیه و زمینهای چسبیده به آن تا توروس شد؛ منآندر به شهربی لیدیه گماشته شد؛ و اسکلپیودوروس، پسر اونیکوس، بجای منون شهرب سوریه شد، زیرا منون در گردآوردن خواربار برای لشکرکشی شرقی که اسکندر در نظر داشت بسیار کند کار کرده بود. این سان اسکندرآرام‌آرام بسوی یك سازمان کارآمد شاهنشاهی‌اش راه خود را می‌یافت.[3]

گائوگملا

مازیوس با سه هزار سوار از انجام رسانیدن ساختمان دو پل روی فرات در

1- Arr. *Anab.* iii. 5; Curt. iv. 8. 5.

2- Arr. *Anab.* iii. 6. 1; Curt. iv. 8. 10.

3- Arr. *Anab.* iii 6. 4 ff.; Plut. *Alex.* 29; Diod. xvii. 6. 26; Dittenberger, *Syl.* 3, No. 302.

تاپسا کوس جلو گیری کرده بود. چون اسکندر با هفت‌هزار سوار وچهل هزارپیاده سررسید، مازیوس گوشه گرفت، وسرزمینی راکه پشت سرمیگذاشت تباه میساخت. پس از گذشتن ازرودخانه، سپاه راه خود را در دامنه‌های پست‌تر کوههای ارمنستان پیش گرفت، زیرا اینجا خنك‌تربود وعلوفه آسان‌تربه‌دست می‌آمد. گزارشی آمده بود که داریوش آن ورکرانه را دردست دارد، ولی هنگام گذر کردن از آب تنها دشواری که به‌آن برخوردند تندی جریان آن بود.

به‌یك دلیل شگفت‌آوری، داریوش برآن شده بود که پشت سنگر نیرومند دجله زورآزمایی نکند. بجای آن، او کنار نهر کوچکتری، نهر بومودوس، که چهار روز فاصله بسوی شرق داشت، اردو زد، و فرمان داد در آنجا زمین را تخت کنند تا به نیروی هنگفت خود آنجا آرایش باز بدهد؛ فقط خیلی پیدا بود که او چیزی ازرزم‌آرائی نمیداند وانتظاردارد فقط بوسیله‌ی شمار سپاهیان برمقدونیها چیر شود.

امن در آن سوی رودخانه که نگهبانی نداشت، سپاهیان اسکندر به آرزم به‌تپه‌ی بلند نینوه خیره مینگریستند. به‌آنها گفته شد که این شهررا سارداناپالوس ساخته، چنان که از ستونی که نوشته‌ای به‌کلدی روی آن کنده شده بود پیدا بود؛ پس از محاصره‌ای، کورش بنیاد گذار شاهنشاهی پارسی آن را ویران ساخته بود. با دجله درطرف چپ و کوههای گوردیه در طرف راستشان، سپاه چهار روز از میان اتوریه (اسور) به‌پیشروی پرداخت تا آن که پیشاهنگان گزارش دادند که دشمن درآنجاست. اسکندر به‌سربازان خود چهارروز آسایش داد و روزپنجم سحر گاهان به‌راه افتاد. آن روزپیشروی ازمیان سرزمینی پست وبلند بود که جلو چشم انداز دشمن‌را می‌بست تاآن که زیاد نزدیك میشدند. یك‌بار که تماس برقرارشد، مقدونیها فرمان یافتند که به‌اردو درآیند واین‌سان یك شب را خوب آسودند، در حالی که داریوش همه شب سربازان خود را زیر سلاح نگاه داشت که جلگه‌ی تخت شده را که هم اکنون برای نبرد آینده آماده شده بود پاسبانی کنند. خود این جلگه

گائوگملا، «چراگاه شتر»، خوانده میشد و پایین بر کوهپایه به شمال دهکده‌ی کوچکی بود که پشته‌ی ویرانه‌اش هنوز به نام تل گمل یاد بود کهن را حفظ کرده است.[۴]

وصف روشنی ازاین‌نبرد (اول اکتبر ۳۳۱) امکان‌پذیر است زیرا هم‌فهرست سپاه شاهنشاهی و هم فرمانهایی که برای آرایش دسته‌های گوناگون داده شده بود به دست سپاه پیروزمند افتاد. چنان که در فهرست همانندی از سپاه در پادشاهی خشایارشا دیدیم، هر سپاه شهرستانی زیر فرمان شهرب خود بود. در آخرجناح چپ سواران باکتری زیر فرمان بسوس بودند، و او نیز فرمانده هندیها و سغدیها بود. پس از آن سپاهیان داهی سکائی بود، و سپس اراخوزیهاو هندیهای کوهستانی که بارسنتس رهبر آنها بود. سواران و پیاده‌های پارسی درهم‌آمیخته بودند، وپس از آنها دسته‌های شوشی و کادوسی قرار داشتند، که ظاهرا از فرماندهان خاص‌خود جدا شده بودند.

در میان خود داریوش بود، که خویشاوندان وفادار، بیمرگان پارسی (که ته نیزه‌های آنها سیب زرین داشت)، و دسته‌های دیگر از هندیها، کاریه‌ایهای‌دور شده ازمیهن، و کمانگیران ماردی گرد او را گرفته بودند. پهلوی شاه و در هردو جناح پارسیان‌سربازان مزدور یونانی بودند. پشت مرکز سپاه‌دسته‌های ذخیره‌بودند، که شامل اوکسیها بود که باشوشیها بایستی‌زیررهبری اوکسیاترس، پسر ابولیتس بوده‌باشند؛ و بابلیها و سیتاکنیها زیرفرمان بوپارس (که از اوکاریها را جدا کرده بودند)؛ و سربازانی از تیره‌های خلیج فارس که زیر فرمان اوکوندوباتس، اریوبارزانس، و اوتانس بودند.

در جناح راست، به ترتیب، مردمان زیر بودند: البانیها و ساکسینیها (که مانند کادوسیها بایستی زیر فرمان اتروپاتس بوده باشند)؛ تاپوریها و هیرکانیها،

۴ـ سترابو (دفتر۱۶، ۱، ۳) «گائوگملا» را «خانه‌ی شتر» ترجمه میکند، ولی در واقع معنای «گائو» «چراگاه» است. درباره‌ی پیش‌آمد نینوه به‌نوشته‌های زیر نگاه کنید:
Amyntas *Stathmi* iii, Frag. 2 (J); Athen. xii. 529 E ff.

زیر رهبری پارتیائوس ؛ مادیها ، زیر فرمان اتروپاتس که در اوایل دوره‌ی هلنیستی نام خود را به اتروپاتنه‌ی ماد و از آن راه به آذربایجان کنونی داد ؛ پارتیها و سکاها؛ وسرانجام، دسته‌هایی ازسوریه میان رودخانه‌ها وازسوریه‌ی گود که مازیوس هنگام عقب نشینی با خود آورده بود .

این خط اصلی نبرد بود . جلوی آن یك پرده‌ی ژرفی ازسواران زیر فرمان فراتوفرنس انداخته شده بود . در طرف چپ سکاهای هم پیمان ، کمانگیران سوار زیر رهبری ماناکس ، با کتریهای دیگر ، و یکصد گردونه‌ی داسدار ترسناك بودند. درمرکز فیلهای ترسناکتر وپنجاه گردونه‌ی دیگربود . درطرف راست ، باپشتیبانی پنجاه گردونه‌ی دیگر ، ارمنیها زیر فرمان میثراوستس و اوروتتس (پسر شهرب نامبردارتر به‌همین نام) ، و کاپادوکیها بودند که آنها را اریاکس ، مانند مازیوس ، از صف نبرد بیرون آورده بود .

بسیاری از این شهربها نامهای گرامی داشتند ، که دیری بود در خانواده‌های نامبردارشان شناخته شده بود . هیچ دلیلی نداریم که اینها از پدرانشان کمتردلاور بودند ، ولی آنها از رزم‌آرائی آن زمان چیزی نیاموخته بودند . از کوششی که‌برای کنار گذاشتن‌اصول کهن دسته‌بندی شهرستانی میشد میتوانیم نشانهایی بیابیم ، ولی این به‌تنهائی برای بردن نبرد بسنده نبود .

در برابر شرح تقریبا زیاده از حد مفصل آرایش جنگی برای این نبرد ، از خود زدوخورد که در اول اکتبر ۳۳۱ پیش‌آمدآگاهی بسیار کمی داریم . کوشش داریوش برای دور زدن جناح مقدونیها با شکست روبرو شد . گردونه‌های داسدار و فیلها ، برخلاف‌آنچه انتظار میرفت ، دشمن را به‌هراس وترس نینداخت . بجای آن ، اسکندر خط نبرد را درست روبروی‌شاه شکست ؛ داریوش چنان که‌درایسوس کرده بود گریخت ، ولی زیر دستان او چنان دلاورانه جنگیدند که مقدونیها به دشواری بسیار افتادند ، و به خود اسکندر نیاز بود که آنها را نجات دهد . او از رود لیکوس گذشت وهنگامی که پارمنیون اردوی پارسیان را پاك میکرد اردو زد.

نیمشب ، اسکندر بار دیگر داشت سواران خود را باشتاب به اربلا روانه میکرد، که هفتادوپنج میل فاصله‌داشت ؛ چون به آنجا رسید، دریافت که داریوش باردوم گریخته است ، و یك‌بار دیگر - چنان که در ایسوس کرده بود - گردونه و سلاحهای خود را باز گذاشته‌بود . با سواران باکتری ، خویشاوندان ، وسربازان بیمرگ ، داریوش از میان کوهها به اکباتانه فرار کرد .[5]

سمتوتفناخته ، پریستار - پزشك مصری که در آن زمان در خدمت داریوش بود صحنه‌ی خوبی از این فرار افسارگسیخته را گزارش داده است . او از بغ خود هارسافس این‌سان سپاسگزاری میکند : « تو مرا در نبرد در برابر یونانیها پاییدی آنگاه که آسیائیها را برانداختی . چه بسا کسان را در کنار من کشتند ، ولی هیچ کس دست خود را برضد من بلند نکرد . من سپس تو را درخواب دیدم . فرمندی همایونت مرا گفت : به‌اهناس بشتاب ، بنگر ، من باتوهستم. من ازسرزمینهای بیگانه گذشتم ، من تنها بودم ، به‌دریا رسیدم و نترسیدم . به‌اهناس آمدم و موئی از سرمن کم نشد . » در پرستشگاه بغش دراهناس ، اوسنگ یادبودی برای بغ برپا ساخت ، واین آرزو را اظهار کرد که خواننده نام هدیه کننده را به‌زبان آورد . این دعا از راهی که سمتوتفناخته خوابش را هم نمیتوانست به‌بیند برآورده شد : درزمان یکی از نخستین امپراتوران روم این‌سنگ یاد بود به‌ایتالیا برده شد وبرای استوان کردن یك پرستشگاه بیمایه‌ی ایسیس در پمپئی به‌کار رفت ![6]

گائوگملا براستی یك نبرد قطعی بود. داریوش با فرارش همه‌ی ادعای خود را به‌تاج و تخت پارسی ازدست داده بود . به‌یقین ، ماهها بایستی میگذشت تامرگ

5 - Callisthen., Frags. 36, 37 (J); Amyntas *Stathmi* iii, Frag 2 (J); Eratosthenes, Frags. 29 - 30 (J); Diod. xvii. 55 ff. ; Strabo xvi. 1. 3; Just. xi, 13 - 14; Plut. *Alex.* 31 ff. ; *De Alex fort.* 329F; Arr. *Anab.* iii. 7 ff. ; Curt. iv. 9-10; v. 1ff. ;Marmor Parium B, 5; Chron. Oxyrhync. 7.

6- A. Erman, *AZ*, XXXI (1893), 91 ff.; H. Schäfer, *Aegyptiaca : Festschrift für Georg Ebers* (1937), pp. 92 ff.; P. Tresson, *Bulletin de l'Institut Français d'Archéologie Orientale*, XXX (1931), 369 ff.

او اعلام و جسدش به‌خاک سپرده شود ـ نه‌درقبر نیمه تمامی که درجنوب سکوی تخت ـ جمشید آغاز کرده بود، بلکه دربلندی صخره درقبرهای پیشینیانش . ماههای دیگر نیز گذشت هنگامی که بسوس شهرب باکتریه برای استوار کردن ادعای خود به‌عنوان اردشیر چهارم به جنگ ادامه داد . و سالها بایستی میگذشت تا بار دیگر فلات ایران آرام بشود . ولی جنگ بزرگ به پایان رسیده بود ، و اسکندر خود همچو یك شاه بزرگ پارسی نزد بیشتر زیردستانش بزودی پذیرفته خواهد شد .

به‌یك صحنه‌ی نهائی دیگر نیاز بود که کار جهاد به‌انجام رسانده شود . اربلا پایتخت ناحیه‌ای بود که نبرد قطعی درآنجا صورت گرفته بود ؛ اگرچه اربلا هفتاد و پنج میل از میدان جنگ فاصله داشت ، سرفرازی نام این نبرد به آن داده شد ، زیرا گائوگملا یك دهکده‌ی کوچك گمنامی بود . کوه نزدیك آنجا نیکاتوریوم ، « کوه پیروزی » ، خوانده میشد . از اربلا ـ که یونانیها میگفتند به‌نام بنیاد گذار آن اربلوس ، پسر اثمونیوس، خوانده شده ـ سپاه بسوی جنوب پیچید . از رود کاپروس یا زاب پایین گذشتند و ازچشمه‌ی نفت درسرزمین ارتاکنه دیدن کردند ـ همانجایی که امروزه چاههای نفت موصل موضوع کشمکش است و تا امروز چون خاك آن را اندکی بخراشند آتش از آن برمیجهد . سپس به کعبه‌ی انائی یا اناهید ، ساندراکی ، رسیدند ، که کاخی ازداریوش اول ، کیپاریسون ، و گدار گیندس یا دیاله درجاده‌ی بابل درآنجا بود .[۷]

تسلیم بابل و شوش

چون کشورگشا به‌شهر بابل نزدیك شد ، که پس ازویرانی‌اش بدست خشایارشا باردیگر با رونق و برومند شده بود ، پرستاران و آزادگان به‌پیشواز او آمدند ، وهدیه‌های خوش آمد آوردند و وعده دادند که گنجهای بابل را تسلیم کنند . پس از چنین نمایشی ، مازیوس شهرب پارسی فقط میتوانست تسلیم را که امری انجام شده‌بود رسما تایید کند . فرمانده پادگان ، باگوفانس ، ازبارو که درآن گنج شاهانه

7- Strabo xvi. 1. 3-4.

نگهبانی میشد بیرون آمد؛ او فرمان داد کـه در خیابانها گل بریزند و برای شاه بزرگ نوین تاج بیاورند. کندر و بخور خوشبوی دیگر گرانبها بر آدریانهای سیمین میسوخت، مجوسان سرود میخواندند، و کلدیها و بابلیها از آنهـا پیروی میکردند. اسکندرهمه مردم‌شهررا شادمان ساخت چون فرمان داد که پرستشگاهها از نو ساخته شوند، وبرتر ازهمه پرستشگاه بیل مردوك که پس از تباهی آن بدست خشایارشا ویران مانده بود.[8]

با پیروی از پیشینه‌ای که در مصر بر قرار کرده بود، که اختیارداری کشوری میان دوتن از مردم زادگاهی تقسیم شده بود، اسکندر مازیوس را به پاداش تسلیم بهنگام از نو به شهربی آنجا گماشت، و باگوفانس را در کار نظارت گنجها نگاه داشت. ولی کارهای لشکری، مانند مصر، در دست مقدونیهابود ــ در اینجابه‌دست اپولودوروس امفیپولیسی و منتاس پلائی سپرده شد؛ به منتاس نیز نظارت عمومی شهرستانها در غرب تا کیلیکیه داده شد. اگاثون به‌نگهبانی باروی شهر، واسکلپیو-دوروس، پسر فیلو، به گردآوری باجها گماشته شدند. میثرینس، که باروی‌شهر را در ساردیس‌تسلیم کرده بود، به‌شهربی ارمنیه گماشته شد، ولی به‌نظرمی‌آید که او هرگز نتوانست آنجا را بطور اثربخشی در اختیار خود بگیرد.[9]

استاد کهن اسکندر، ارسطو، از شاگردشاهانه‌ی خود درخواست کرده بود که هرچیزی راکه ازنظرعلمی جالب باشد برای اوبه‌میهن بفرستد. بنابراین کالیستنس برای عموی خود «رصدها»ی کلدی را که سی و یکهزار سال را در بر میگرفت فرستاد؛ فرض میشود این رصدها حسابهایی بوده که کیدینو یا اعضای دبستان او کرده بودند. به‌هرحال، میتوانیم سی و یکهزارسال این «رصدها» را با سی‌وچهار هزار سالی که، بنابرفهرست کهن پادشاهان بابلی، فرض میشد اززمان توفان‌جهانی گذشته است همبر کنیم. کالیپوس، که این «رصدها» را برای گستردن رصدهای

8- Arr. *Anab*. iii. 16. 3; Curt. v. 1. 19 ff.; Marmor Parium B, 6.

9- Diod. xvii. 64. 5-6; Plut. *Alex*. 39. 6; Arr. *Anab*. iii. 16. 4-5; Curt. v. 1. 43 - 44.

خود در بدست آوردن رقم درازی سال و ماه اقترانی به کار میبرد با ارسطو بود. با وجود این کمك، رقم او برای ماه اقترانی حتی از رقمی که سه سده‌ی پیش از آن از روی دوره‌ی «ساروس» حساب شده بود دورتر از واقع بود.[۱۰]

از بابل یك راه آسان گذری از میان جلگه تقریباً در جهت شرق به شوش میرسید. درراه از میان سیتا کنه، اسکندر به‌پسر ابولتس، شهرب شوش، برخورد و نامه‌ای از فیلو کسنوس، که او را یکراست پیش فرستاده بود، دریافت داشت که در آن گزارش‌داده بود که مردم شهر آن شهررا با گنجش تسلیم نموده بودند. بیست روز که از بابل دور شد، اسکندر شخصا به‌آنجا رسید ودید که گنجی که در کاخ داریوش اول بود به چهل هزار قنطار سیم و نه هزار قنطـار زر به سکه‌های داریك میرسید.[۱۱] این کاخ آنگاه رها شد (چنان که کاوشها نشان میدهند)، ولـی کاخ باگو آس بـرای مانشگاه به پارمنیون سپرده شد. ابولتس به شهربی و مازاروس به فرماندهی پادگان نگاه داشته شدند، ولی سر کرده‌ی سپاه ارخلاوس، پسر تئودوروس بود؛ زنوفیلوس بر سر باروی شهر، و کالیکراتس بر سر گنج گماشته شدند. در همین زمان نیز، منس به شهربی سوریه، فنیقیه، و کیلیکیه‌ی یکی شده گماشته شد. جشنهای دینی و همازمائیهای ورزشی، ازجمله یك پیشی‌جوئی با شعله، شوش را به رسمهای هلنی آشنا ساخت، و اسکندر آماده شد که روانه شود.[۱۲]

تخت جمشید

اسکندر از رودخانه‌های کوپراتس و پاسیتیگریس گذشت، و او کسیها که

10- Porphry, in Simplicius *Ad Aristot. De caelo* ii. 12 (ed. Heiberg [1894], p. 506); Hipparchus, in Theon (cf. Abbé Rome, *Annales de la Société Scientifique de Bruxelles*, XLVI [1926], 9) ; J. K. Fotheringham, *Quellen und Studien*, B, II, 40.

11- So Diod. xvii 66. 1-2. Other estimates : Just. xi. 14. 9; Plut. *Alex.* 36. 1; Arr. *Anab.* iii. 16. 6 ff.; Curt. v. 2. 8 ff.

12- Plut. *Alex.* 39. 6; Arr. *Anab.* iii. 16. 9; Curt. v. 2, 16-17.

در سرزمین پایین زندگی میکردند وزیردست پارسیان‌بودند بزودی گردن نهادند. کوسائیهای کوهستانی، زیر فرمانروائی مداتس، از اجازه‌ی گذردادن سرباز زدند مگر به‌همان شرطهایی که به پادشاه پارسی اجازه میدادند، و او هربار که از شوس به پارس‌میرفت‌پول خوبی‌به‌آنها میپرداخت. اسکندرپرداختن‌چنین پولی را زورگوئی ودون‌شان خود میدانست، با راهنمائی شوشیها، او از یك راه باریکی که به‌آن که گمان نمیرفت پیشروی نمود، دهکده‌های کوسائیها را تاراج کرد، و بسیاری از مردم آنها را کشت؛ آنگاه جاده‌ای را که به تخت جمشید میرفت گرفت. دشمنان فراری‌اش سرانجام بازگشتند و وعده دادند که باج سالانه‌ای از یکصد اسب، پانصد چهار پای بارکش، وسی‌هزار گوسفند بدهند – وبیشك انتظار داشتند که اسکندر هرگز برنخواهدگشت که این باج را بگیرد.[۱۳]

پارمنیون از شاهراه اصلی بسوی شرق فرستاده شد، واسکندر خود از میان کوهستان بسوی پارس روانه گردید. اریوبارزانس، شهرب، راه«دروازه‌های پارس» را با دیواری بسته بود، ولی، به‌راهنمائی یکی از مردم لیکیه که هم یونانی وپارسی میدانست، ازیك جاده‌ی ناهموار اسکندرجناح اریوبارزانس را دور زد در حالی که عمده نیروی او به دیوار تاخت و آن را شکافت. آنگاه پادگان تخت جمشید راه را بر اریوبارزانس که داشت عقب نشینی میکرد بست، و تیریداتس فرمانده پادگان کس نزد اسکندرفرستاد و سفارش نمود که پیش از آن که شهر ویران شودبشتابد. پلی برروی رود اراکسس با شتاب به انجام رسید، و مقدونیها برای گرفتن تخت‌جمشید پیش از آن که پادگان بتواندآن را برای خود تاراج کند هجوم‌آوردند. تا اول فوریه‌ی ۳۳۰ مقدونیها به پایتخت رسیدند.[۱۴]

13 – Diod. xvii. 67; Strabo xv. 3. 6; xi. 13. 6; Curt. v. 3. 1 ff.; Arr. *Anab.* iii. 17.

14– Diod. xvii. 68-69; Strabo xv. 3.6; Arr. *Anab.* iii. 18. 10; Curt. iv. 4. 1 ff; v. 5. 2-3.
در باره‌ی زمان آن نیز نگاه کنید به کتاب
C. A. Robinson, Jr., *The Ephemerides of Alexander's Expedition* (1932), p. 81.

دیری بود که به نظر می‌آمد این کشورگشا جهاد را فراموش کرده است. همه‌جا اوخودرا همچوجانشین قانونی پادشاهان هخامنشی می‌نمود. شهربهای پارسی ـ مازیوس بابل وابولتس شوش ـ درچند ماه گذشته درمقام خود نگاهداشته شده‌بودند. پس زمانی که تیریداتس به اسکندرسفارش نمود که برای اشغال شهربشتابد و گنج آن را برهاند، جهت داشت که انتظار داشته باشد که به‌او نیز پاداش داده شود: مانند باگوفانس در بابل، به‌نظارت گنجینه، یا، مانند مازاروس در شوش، به‌حفظ مقام خود درفرماندهی پادگان برقرار شود.

اودرچشمداشت خود که بحق مینمود ناامید گشت. درشوش، اسکندر جهاد را فراموش کرده بود، حتی زمانی که رنگهای باشکوه کاخ اردشیر به‌او نشان داده شد ـ همان کاخی که از آن اردشیر دوم صلح مشهوربه «صلح شاه» را تحمیل کرده بود و فرستادگان یونانی چه بسا به‌آنجا ره سپرده بودند که از خواست شاه آگاه شوند و کمکهای مالی او را بپذیرند. از طرف دیگر، تخت جمشید در سده‌ی گذشته تقریبا اشغال نشده افتاده بود. نام آن با هیچ پیشامدی در تاریخ یونان که با حرارت‌ترین جهادگر بتواندآن را شرم‌آور گمان کند بستگی نداشت؛ درواقع، به‌نظرمی‌آمد که نام تخت جمشید دربخش‌غربی شاهنشاهی ناشناس مانده بود. بااین حال در تخت جمشید بود که اسکندر این جهاد را رسما پایان داد.

این که اسکندر گنج هنگفت زر وسیم را، که ارزش آن به‌یکصد و بیست هزار قنطارسیم برآورد شده بود،[۱۵] بازداشت کند، انتظارآن میرفت، زیرا پیشینه داشت. همین‌سان نیز، بنا بررسم جاری، تهی کردن «بالشتگاه شاه»، اطاق بزرگی که ازپنجهزار قنطار زردربالای تختخواب شاه پرشده بود، و تهی کردن «زیرپائی شاه»، اطاق کوچکتری باسه هزار قنطار در پایین پا، کاری در خور بود. همچنین بود دربردن تاك زرین، که خوشه‌های آن از گرانبهاترین گوهرها ساخته شده بود

15- Diod. xvii. 71 . 1; Curt. v. 6. 9.

که تا روی تختخواب شاه گسترده بود.[۱۶] ولی این که تمام شهر (بجز پربست کاخ) که در پای سکو به وجود آمده بود برای تاراج به‌دست سربازان سپرده شود نیاز به‌توجیه دارد.

پروه‌ای که بدست سربازان افتاد هنگفت بود. بنا بر آن چه در گزارشهای بعد آمده، تخت جمشید توانگرترین شهر در جهان بود؛ حتی خانه‌های خصوصی از همه گونه‌چیزهای گرانبها که در سالهای دراز وجود این شهر گرد آمده بود پربود. مردان همه بیرحمانه کشته شدند، وبهانه این بود که انبوه اسیران یونانی که سربازان آزاد کرده بودند اندامهایشان بطوروحشتناکی بریده وپاره شده بود؛ زنها، البته، به بردگی رفتند، و مقدونیها بر سر تاراج با یکدیگر میجنگیدند. اگر تخت جمشید در جنگ به غارت رفته بود و آزادنه بدست فرمانده پادگان تسلیم نشده بود، رفتاری که با آن میشد نمیتوانست از این بدتر بوده باشد. اسکندر، برای آن که به‌بدنامی خود بیفزاید، درنامه‌هایش می‌بالید که چگونه فرمان کشتار عام اسیران پارسی را داده بود![۱۷]

در هنگامی که در تخت جمشید ماندگار بود،[۱۸] اسکندر سری به پارسه‌گرد زد، و درآنجا باردیگر حق خود دانست که گنجی را که پیشینی بزرگش، کورش بزرگ، گردآورده‌بود برای خود ضبط کند؛ آنگاه کوبارس را شهرب این کهنترین خانوارنشین پارسی ساخت.[۱۹]

16 - Amyntas *Stathmi,* Frag. 6 (J); Chares of Mitylene. *Hist. Alex.* v, Frag. 2 (J); Athen. xii. 514 E.

17 - Diod. xvii. 70; Just. xi. 14. 10 ff.; Plut. *Alex.* 37. 2; Curt. v .5. 5 ff. باید به‌یادآورد که اریان چگونه تمام این پیشامد نادلچسب را درنوشته‌ی خود ازقلم انداخته‌است!

۱۸ - پلوتارخ در اسکندرنامه‌ی خود (۳۷ : ۳) آن را چهارماه ذکر کرده است، ولی Robinson در *Ephemerides*، صفحه‌های ۷۴ وپس از آن، نشان داده است که این توقف نیم این مدت هم نمیتوانسته باشد.

۱۹ - اریان (انابسیس، دفتر ۳، ۱۸ : ۱۰) و کورتیوس (دفتر ۵، ۶ : ۱۰) دیداراز پارسه‌گرد (در کورتیوس Persagada) را پیش ازسوزاندن تخت جمشید میگذارند؛ درباره‌ی کوبارس نگاه کنید به کورتیوس، دفتر ۵، ۶ : ۱۰؛ در باره‌ی پارسه‌گرد نگاه کنید به‌اریان، انابسیس، دفتر ۳، ۱۸ : ۱۰ و سترابو، دفتر ۱۵، ۳ : ۷.

درپی وحشیگریهای تخت جمشید کاری انجام گرفت که صرفا یك تباهکاری وحشیانه بود ـ و آن سوزاندن کاخهای شگفت انگیز روی سکو بود . زمانی که اسکندر نیت خود را برای ویران کردن ساختمانهای توانای خشایارشا درتخت‌جمشید به کینه‌توزی ویرانی آتن و سوختن پرستشگاههای یونانی بدست خشایارشا آشکار ساخت ، پارمنیون به‌این جهادگر جوان سفارش کرد که آنها را از آسیب نگاه‌دارد. او پافشاری نمود که درست نیست اسکندر مال خود را تباه سازد ؛ آنگـاه از خرد پخته‌ی خود پارمنیون روشن ساخت که اگر اسکندر این گونه جلوه بدهد که او فقط رهگـذر است و نمیخواهد فرمانروائی آسیا را نگاه دارد آسیائیها نخواهند خواست که به‌او به‌پیوندند . این سخن به‌اندازه‌ای نزدیك به‌حقیقت ودرشت بود که اسکندر حتی از گوش کردن به‌آن سرباز زد . [۲۰]

تاریخ نویسان بعد کوشیدند که این جنایت را کم اهمیت جلوه دهند وعذری بتراشند . برخی گفتند که اسکندر ازپیش نیت این سوزاندن را داشت و نقشه‌ی‌آن را کشیده بود ولی بزودی از آن پشیمان شد و بیهوده فرمان داد که آتش را فرو- نشانند . [۲۱] بیشتر ، گناه را بر گـردن زنی به نام تائیس ، دلبر سر کرده‌ی سپاه ، بطلمیوس ، گذاشتند که گفته میشد دریك مجلس میخوارگی اسکندر را بر آن داشت که شعله‌ی ویرانگر مرگ‌آور را بیندازد . [۲۲]

در خود تخت جمشید ویرانه ها باز مانده‌ی داستان را حکایت میکنند . اثر تیرهای سوخته‌ی سقف هنوز روی پلکانها و برپیکر تراشیها دیده میشود . توده‌های خاکستر تنها چیزی‌ست که ازتخته‌های چوب کناردرودیواربازمانده است. دیوارهای خشتی ، که سقفهای سوزان رو کش آنها را از میان برده بود ، از باران شسته شده و فرو ریخته‌اند . سه ردیف دیواردفاعی ، که‌آن نیز ازخشت بود ، ازهم پاشیده شده ،

20- Strabo xv. 3. 6; Arr. *Anab.* iii. 18. 11-12.

21- Plut. *Alex.* 38. 4.

22- Cleitarchus, Frag. 11 (J); Diod. xvii. 72; Plut. *Alex.* 38. 1 ff.; Curt. v. 7. 3 ff.; Athen. xiii. 576 E.

وفقط بنیاد آن که ازسنگ سخت بوده بازمانده است . دروازه‌های پرنگی درهریك از چهار کنار [۲۳] ناپدید شده‌اند .

سربازان برای بچنگ آوردن پروه به اندازه‌ای جستجو کرده بودند که کاوشگران فقط مشتی سکه از زیرخاك بیرون آورده‌اند . پاداش کار آنها فقط چند خرده تکه‌ی دیگر ورقه‌ی زر از این فلز گرانبها بوده است . صدهـا ظرف که از گوناگونترین وزیباترین سنگها تراشیده شده بودبیرون برده شده وعمدا خرد شده بود . یك تندیس شگرف ازیك زن نشسته که درست پیش از زمان پیکر تراشیهای پارتنون ازمرمر تراشیده شده بود ، هنگام آشوبهای مربوط به لشکرکشی سپارتی که برای آزاد کردن آسیا وانمود شده بود از فوکیه یـا یك شهر نزدیك به آن به تخت‌جمشید برده شده بود . این تندیس درتالار گنجینه‌ی تخت‌جمشید گذاشته شده بود ، و تا زمان اشغال اسکندر سالم مانده بود . آنگاه سربازان مقدونی آنرا انداختند وسرش را خرد کردند وتنه‌ی آن را به‌یکی از حیاطهای نزدیك غلتانیدند، و فقط یك‌دست شکسته‌ی آن را باز گذاشتند که نشان میدهد دراصل در کدام اطاق این‌تندیس بوده است. [۲۴] اسکندرنمیتوانست ازاین روشن‌تر نشان بدهد که روکش فرهنگ یونانی او چه اندازه نازك بوده است .

سوزاندن تخت جمشید نمادی برای جهان بود که جهاد بزرگ بـه پایان سرنوشت خود رسیده است . بدبختانه ، هم نماد و هم خود جهاد برای زمان کهنه شده بود . اسکندر کشورگشائیهـای نخست خود را از روی نمونه‌ی شهرستانهای پارسی سازمان داده بود . درمصر او آموخته بود که او پسربغ است و بنابراین یك پادشاه یزدانی‌ست. بیش ازپیش اوزیرنفوذ عقیده‌های شرقی درآمد ، وبزودی جلال و شکوه پارسی را پیش گرفت . سرانجام او به‌خواب و خیال یکی کردن مردمان وفرهنگ پارسی ویونانی افتاد . شرق کشورگشای خشماگین خود را مسخر کرد .

23- Diod. xvii. 71. + ff.

24- Erich F. Schmidt, *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians* (1939), pp. 65 ff.

« بخت اسکندر » که به آن بسیار بالیده شده بود از محبوب خود حتی پیش از مرگ نابهنگامش روی برتافت . در نتیجه‌ی جنگهای پیوسته میان خودشان ، جانشینان او شاهنشاهی‌ای راکه او درواقع دست نخورده ازداریوش آخرین دریافت داشته بود ویران نمودند ، وحتی رومیها توانائی نداشتند که آن را به صورت پیشین بر گردانند . خوابی کـه او برای یکی کردن فرهنگها دیده بود رویائی برای آینده‌ی دورباز ماند .

درحالی که تاریخ نویسان روزافزون اهمیت ومعنای دوره‌ی هلنیستی را که بیدرنگ در پی آن آمد خاطر نشان کرده‌اند ، پادشاهی اسکندر به‌پایگاه حقیقی خود که پیش در آمدی باشد همچو زمینه ای در پشت صحنه قرار گرفته است . امروزه ما کمتر دربند خوی شخصی اسکندر هستیم تا درپیش بینیهای اوبرای یك دوره‌ی نوین؛ ولی‌اسکندر نه‌فقط به‌آینده بلکه به گذشته نیزمینگریست ؛ پادشاهی اوهم پیش‌درآمد بود وهم پایان عصری بود. با سوختن تخت جمشید ، دوره‌ی کهنتر شاهنشاهیهای مستقل شرقی به‌پایان آمد .

تخت‌جمشید دیگر هرگز اشغال نشد ، ولی سرنوشت آن جبران خود را نیز داشت . مقدونیه‌ی اسکندر ، تقریبا بی‌آن که هیچ اثری از آن بماند ، ناپدید شده بود. پایتخت پیشین‌اش ایگی بیش‌ازیك جایگاه بیماری مالاریا چیزی نیست ؛ چون نام دیگر آن ادس برده شود ، ناگهان به یاد پایتخت بزرگ بین‌النهرین می‌افتیم . قبرهای فرمانروایان مقدونی ، کـه اسکندر اندیشیده بود در آنجا به پدران خود به پیوندد ، هرگز پیدا نشده است ؛ پایتخت خود او ، پلا ، توده‌ای از ویرانه‌های از هم پاشیده است . شهر فیلیپی ، که پدرش بنیاد گذاشته بود ، در زمان فرمانروائی رومیها به باورنق‌ترین دوره‌ی خود رسید ، ولی بااینهمه ، چند ویرانه‌ای که از آن باز مانده جدید است . ازاسکندریه‌ی اصلی هیچ‌چیز نمانده است ؛ به‌شهر جانشینان او ، بطلمیها ، باید از راه جانشین کنونی‌اش پی‌برد ، که در آن بیش از چند یادمان جدا افتاده و ویرانه‌های زیرخاك که فقط روی نقشه نشان شده است نیست .

ولی تخت جمشید تا امروز برجاست ، و با همان سوختنش برای آیندگان

حفظ شده است. کاخهای داریوش وخشایارشا هنوز بالای جلگه سربرافراشته ودر چشم رهسپار گذرنده شگفت‌انگیز وبا شکوه‌اند. اطاقهای آنها به‌اندازه‌ای کامل‌اند که هنگام فرو نشستن آفتاب دشوار نیست روانهای رفتگان را به آنجا بازخواند. آتش سوزی تباهیگر اسکندر نه فقط ویرانی آنجـا را به انجام نرسانید بلـکه نقشهای شکوهمندی را که در واقع خراشی هم به‌آنها نرسیده برای ما حفظ کرده است که زیبائی آنها سر انجام باکارهای یونانی همچشمی میکنند. گلدانهای خرد شده که نام خشایارشا برآنها کنده است بدست باستانشناس بردبار بهـم چسبانیده شده و تکه‌های بیشماری برای نشان دادن زندگانی روزانه گردآوری شده است. اگرآتش اسکندر نوشته های بس گرانبهای روی پوست را از میـان برد، بیشتر آنها به هرحال فقط با گذشت زمان نابود میشد؛ و او بی‌آن که چنین نیتی داشته باشد این خـدمت بزرگ را انجام داد که لوحهای گـل خام را که به آسانی از هم پاشیده میشد در این آتش سوزی پخت. لوحهای سنگی را که باستانشناس از زیر خاك بیرون‌آورده واژه شناس رازآنها راکشف کرده وخوانده ونشان داده شده‌است که درآنها نوشته‌های شاهانه ضبط است؛ داریوش وجانشینان اواکنون داستان‌خود را به‌زبان خود میگویند.

برای سراسردوره‌ی شاهنشاهی، باستانشناس وواژه‌شناس به‌یاری تاریخ نویس آمده‌اند. مانند تخت جمشید، در شوش نیز کاوش شده و ادبیات ایلامی شناسانده شده است، هرچند همدان هنوز در انتظار است که نوبه‌ی‌آن برسد. در پشته‌های شهرهای بابل هزاران سند سوداگری به دست‌آمده که اززمان پادشاهی شهریاران پارسی‌ست‌وبرای‌نخستین باروصف مختصرزندگانی‌اقتصادی شاهنشاهی‌آنها را امکان‌پذیرساخته است. جهانگردان رهگذر میتوانند ازپرستشگاههای مصری که بدست پادشاهان پارسی برپا شده، یا از زیارتگاههای بیشماری کـه بدست بومیان هنگام شورشهای کامیابشان برضد پارسیها ساخته شده دیدن کنند. کتیبه‌های خط نقشی و خط مردمانی یا پاپیروسهای آرامی‌خوانده شده‌وآگاهی ما راافزایش داده‌اند. دیگر دانش مادرباره‌ی داستان پارس، حتی درآنجا که با رابطه‌ی پارسیان‌با غرب سروکار

دارد، منحصر به نوشته های کهن یونانی نیست ؛ کاوشهای نوین در سرزمینهای یونانی کتیبه‌های پرارزشی به دست داده و به ما نشان داده‌اند که چگونه آسیا در بازپسین روزهای فرمانروائی هخامنشی با رونق و برومند بوده است . و اما داستان یهود در عهد عتیق ، چون آن را روی زمینه تاریخ همزمان بنگریم یك تاریخ تازه‌ی زنده‌ای شده است. نزدیك به‌بیست وسه‌سده اززمانی که اسکندرتخت‌جمشید را سوزاند گذشته است ؛ اکنون سر انجام، با کوشش باستانشناس، واژه شناس، و تاریخ نویس که دست به‌دست یکدیگر داده‌اند، پارس هخامنشی ازمیان مردگان برخاسته است .

« پایان »

فهرست راهنمای نامها

برای راهنمائی به‌تلفظ نامهای ناآشنا صورت انگلیسی آنها در برابر فارسی داده شده است. در پاره‌ای از نامها در صورت برگردانیده‌ی آنها به‌فارسی گاهـی فرقهای کوچکی دیده میشود که علت آن شمار بسیار نامها ودرازی زمانی بود که ترجمه‌ی این کتاب گرفت. در اصل انگلیسی کتاب نیز ازاین‌گونه فرقها دیده میشود. در باره‌ی طرز برگردانیدن نامها به‌فارسی در پیشگفتار اشاره‌ای شده است.

پس از هر نام در میان دو ابروگاهی پدر یا کار یا نام‌کشور یا شهری‌که ازآن آمده واین‌که در زمان چه پادشاهی زندگی میکرده یا همه‌ی اینها داده شده است، و در این‌کار از فهرست انگلیسی کتاب پیروی شده است.

راهنمای تلفظ نامهای

سرزمینها ، رودها ، کوهها ، تیره ها ، وجز آن

صورت انگلیسی این نامها برای راهنمائی به تلفظ آنها داده شده است . پاره‌ای از نامها گاهی به دو صورت نزدیك به هم به فارسی بر گردانیده شده که در این فهرست روشن شده است . ولی در مورد نامهای آشنای فارسی ، صورت انگلیسی آنها یا برابر انگلیسی آنها برای این داده شده که خواننده بداند برابر انگلیسی آنها چیست و بتواند بااین راهنمائی هر گاه لازم بشود به اصل انگلیسی این کتاب بر گردد .

اباتون Abaton
ابارا Ebarra
ابدرا Abdera
ابر نهران (نیز نگاه کنید به ورارود)
Ibr Nahran
ابرنهره Abar Nahara
ابیدوس (مصر) Abydos
ابیدوس (هلسپنت) Abydos
ابیرادوش Abiradush
ابیرناری (نیز نگاه کنید به ورارود)
Ebir - Nari
اپاریتیها Aparytae
اپدان ، اپدانه Apadana
آپه دَنه Appa danna
اتارنئوس ، اترنئوس Atarneus
اتانازی (آتنی‌ها) Atanazi
اترامیتیوم(نیز نگاه کنیدبه‌ادرامیتیوم)
Atramytteium
اترنئوس (نگاه کنید به اتارنئوس)
اتروپاتنه (آذربایجان) Atropatene
اتروسك Etruscan
اتریبیس Athribis

اتن Athens
اتوریه (آسور) Aturia
اتوس ، کوه Athos
اتیك Attic
اتیکا Attica
اتیماندروس ، رود (هلمند)
Etymandrus
اتیوبی ، اتیوپیه (حبشه) Ethiopia
ادراپسه (دراپساکه) Adrapsa
ادرامیتیوم(نیز نگاه کنید به‌اترامیتیوم)
Adramytteium
ادس (ایگی) Edessa
ادس (بین‌النهرین) Edessa
ادفو Edfu
ادوم Edom
اذربایجان Adharbaigan
ارارات Ararat
اراکسس ، رود Araxes
ارامی Aramaean ، Aramaic
اراخوتاس،رود (ارغنداب) Arachotas
اراخوتوس Arachotus
اراخوتی (اراخوزیه) Arachoti

اینیسوس Ienysus
ایون Eion
ایولی ، اییولی Aeolis, Aeolian
ایولیه Aeolia

بابل Babylonia, Babylon
بابل (مصری ، قاهره‌ی کهنه)
Babylon
بابیروش (ورارود ، بابل ، ایرناری)
Babirush
باختری (باکتری) Bahtarian
باختر ، باکتریه ، بلخ (باختریش)
Bactria
باختریش (باختر ، بلخ) Bakhtrish
باخذی (باکتره) Bakhdhi
بارساپ (بورسیپا) Bar Sap
بارن Barene
بارهالزا Barhalza
باکتروس ، رود Bactrus
باکتره (باخذی ، زری اسپه)
Bactra
باکتریه (باختر، بلخ) Bactria
باهبیت Bahbit
برانخیدی Branchidae
براورون Brauron
برتره ، مرداب Barathra
برکه ، برقه Barca
برقه (نگاه کنید به برکه)
بروئه Beroea
بریگیها Brygi
بسفور Bosphorus
بگستانوس (بغستان ، بهستان)
Bagistanus
بلخ Balkh (نیز نگاه کنید به باختر)

بنغازی (اوئسپریدس) Bengazi
بوباستیس Bubastis
بوتو Buto
بودی ، تیره‌ی Budii
بورسیپا (بارساپ) Borsippa
بوسی، تیره‌ی Busae
بوسیریس Busiris
بومودوس ، نهر Bumodus
بوهم Bohemia
بهستان (بیستون ، بغستان) Behistun
بیبلوس Byblus
بیبلوس ، کوهستان
Bibline Mountains
بیت ایاکین (اگینیس) Bit Iakin
بیت سین ابنی Bit Sin Ibni
بیتینیه Bithynia
بیزانتیوم Byzantium
بیکنی ، کوه (دماوند) Bikni
بیلبیس Bilbeis
بیستون (نگاه کنید به بهستان)
بین‌النهرین Mesopotamia
بیوتی ، بیوتیه ، بیوسی، بیوسیه
Boeotia
بیوسی ، بیوسیه (نگاه کنید به بیوتی، بیوتیه)

پاپرمیس Papremis
پاتارا (پتره) Patara
پاتیسخوریس (پتوشری)
Pateischoreis
پاراپامیسادی (گنداره)
Parapamisadae
پارت Parthia
پارتاکنی ، تیره‌ی Paretaceni

پلپونس، پلپونسه، پلوپونسه Peloponnese
پلپونسوس Peloponnesus
پلپونسه (نگاه کنید به پلپونس)
پلوپونسه (نگاه کنید به پلپونس)
پلوسی، شاخه‌ی Pelusiac
پلوسیوم Pelusium
پلی‌تیمتس (نهر سغد) Polytimetes
پمپئی Pompeii
پنتلی Pentelic
پوتایه (لیبیه) Putaya
پوتیدیه Potidaea
پوسیدیوم Poseidium
پوکهالا، پوکهله (شهر نیلوفر) Pukhala
پونت Punt
پونتوس Pontus
په - دپ Pe - Dep
پهلوی، زبان Pahlavi
پیتانه Pitane
پیدنا Pydna
پیراوه (نام رودخانه‌ی نیل در نوشته‌ی داریوش)
پیراموس Pyramus
پیروزی، کوه (نیکاتوریوم) Mount of Victory
پیریوس Piraeus
پیریوس (امیسوس) Piraeus
پیسیدیه Pisidia
پیشاور Peshawar
پیشیائوواداا Pishiyauvada
پیگلا Pygela
پینارا Pinara
پیناروس، رود Pinarus

پیوکلا (پوکهلا) Peucela
پیونی Paeonia

تائوکه Taoce
تابال (تیبارنیها) Tabal
تاپساکوس Thapsacus
تاپوریها Tapurians
تاروا Tarava
تاسوس Thasos
تاکسیلا، تاکسیله (تاککاسیلا، تاکهسیلا) Taxila
تاککاسیلا (تاکسیلا) Takkasila
تاکهسسیلا (تاکسیلا) Takhssila
تاکهسیلا (تاکسیلا) Takhsila
تامانیها Thamaneans
تامنریه Thamneria
تاناگرا Tanagra
تانیس Tanis
تئوثرانیه Teuthrania
تئوزوی Teuzoi
تئوس Teos
تبریز Tabriz
تبس (مصر) Thebes
تبس (یونان) Thebes
تبعیدگاه، جزیره‌های (کورته) Exile Islands
تبه، دشت Thebe
تخت‌جمشید (نیز نگاه کنید به پرسپولیس)
تراپزوس Trapezus
«ترادریائیان» (نیز نگاه کنید به سکاها)
ترالیس Tralleis
تراکیان، آسیائی (بیتینیها) Thracians
تراکیه Thrace

فرسو (پرشو) Pherso
فریجیه Phrygia
فلس Phelles
فلسطین Palestine
فنخو (فنیقیها) Fenkhu
فنیقیه (خنا ، فنخو ، کنعان)
Phoenicia
فوکیا ، فوکیه Phocaea
فوکیس Phocis
فوکیه (نگاه کنید به فوکیا)
فونیکوسی Phoenicussae
فیروزآباد Firuzabad
فیلی Philae
فیلیاسیها Philiasians
فیلیپئوم Philippeium
فیلیپی Philippi
فیلیستین‌ها Philistines

قاهره‌ی کهنه (بابل مصری)
Old Cairo
قبرس Cyprus
قرناوو Qarnawu
قزوین Qazvin
قفقاز Caucasus
قلعه‌ی گلزانی (اراخوزیه)
Qalaat-i-Gilzani
قندهار Kandahar
قهستان Kohistan
قیصریه (مازاکا) Caesarea

کائوئه Caue
کائیاکوس (کایکوس) Caiacus
کابالیها Cabalians
کابل ، نهر Kabul
کاپادوکیه Cappadocia
کاپروس ، رود (زاب پایین) Caprus
کاپشکانش ، دژ Kapishakanish
کاتائونیه Cataonia
کاتارکتس ، رود Catarrectes
کاتانیان Catannians
کادوسیه Cadusia
کارتاژ Carthage
کارداکس (کرد ، کردوکی)
Cardaces
کاردیتیس Cardytis
کاردیه Cardia
کارکاشی Kar Kashi
کارناك Karnak
کارنه Carene
کاریاندا Caryanda
کاریستوس Carystos
کاریکی Carican
کاریه Caria
کاسپاپیروس Caspapyrus
کاسپی ، دربندهای Caspian Gates
کاسپیها Caspians
کاستولوس Castolus
کاسفیه (کتسیفون) Casiphia
کاسی ، کوه Casian
کاشیها (کیسیان ، ایلامیان)
Kashshites
کالاتبوس Callatebus
کالاتیه Calatiae
کالدونی ، جزیره های Chaledonian
کامارنی ، جزیره های Camareni
کمبادنه (کنبد) Cambadene
کاندایدا Candayda
کانوبوس Canobus

کوماجنه Commagene
کومانا Comana
کوناکسا Cunaxa
کوهستان (افغانستان ، اکوفکه)
Mountain Land
کیانی،صخره‌های Cyanaean Rocks
کیپاریسون Cyparisson
کیپروتمیس Cyprothemis
کیترا Cythera
کیتیرون ، کوه Cithaeron
کیتیوم Citium
کیدنوس ، رود Cydnus
کیدرارا Cydrara
کیزیکوس Cyzicus
کیستنس Cisthenes
کیسه Kaisa
کیسیه (میهن کاشیها) Cissia
کیش Kish
کیکلادس ، جزیره‌های Cyclades
کیلیك (کیلیکیه) Kilik
کیلیکیه Cilicia
کیمریها (گیمیراها) Cimmerians
کیمه Cyme
کیندیه Cindya
کیوس Cius
کییروس Cierus

گائوگملا (تل گمل) Gau Gamela
گابی Gabae
گارگارا Gargara
گارگافیه Gargaphia
گازور (گازیورا) Gazur
گازیورا (گازور) Gaziura
گامبریوم Gambreium

گاندارو ئیتوم Gandaruitum
گاندارپتیس (گنداره) Gandaritis
گاهانی Gathic
گبسان ، تیره‌ی Gabsan
گتی‌ها Getae
گرانیکوس Granicus
گرگان (ورکانه ، هیرکانیه)
Hyrcania
گرگان ، دریای Hyrcanian Sea
گرگیتی‌ها Gergithae
گرگیس Gergis
گرمانی ، تیره‌ی Germanii
گرینیوم Gryneium
گزر Gezer
گزکه (غزنی، غزه ، گزه) Gazaca
گزه (غزنی ، گزکه ، گنجه) Gaza
گلجیك ، دریاچه‌ی Goljik
گلزانی (نگاه کنید به قلعه‌ی گلزانی)
گنجه (نگاه کنید به غزنه ، غزه، گزه)
گنداره (اوپیری سینا ، پروپریسنه ،
زمین آنور کوه، گاندارپتیس،
گندار) Gandara
گنداریکا Gandarica
گندوتوه Gandutava
گندهاره Gandhara
گنگ ، رود Ganges
گوتو (ایلام) Gutu
گوتی Guti
گوتیوم (ایلام) Gutium
گوردیان Gordians
گوردینه (کردوکی) Gordyene
گوردیوم Gordium
گوردیه ، کوههای
Gordyaean Mountains
گورنمه ، دژ Gurnama

ماریه Mareia
ماریها (نگاه کنید به مارهها)
مازاکا (قیصریه) Mazaca
مازن Mazana
مازندران (هیرکانیه) Mazandaran
ماساگتیها Massagetae
ماسپی ، تیرهی Maspii
ماکرونها ، ماکرونهها Macrones
ماگارسوس Magarsus
ماگنزیه ، ماگنسیه Magnesia
مالنه Malene
مالوس Mallus
مانتینئه Mantinea
متانی ، میتنی Mitanni
متروئون Metroon
متروپولیس Metropolis
مجارستان Hungary
مدامسا Medamsa
مدی،میدی،رودخانهی MedianRiver
مدیترانه Mediterranean
مدینة حبو Medinet Hebu
مرغاب (رود مارگوس) Murghab
مرکنده (سمرقند) Maracanda
مرگوش (مارگیانا، مرو) Margush
مرو (مارگوس، مارگیانا، مرگوش)
Marv ، Merv
مروئه Meroe
مسخوته Maskhuta
مسنه Messene
مشهد (طوس) Meshed
مطریه Matariya
مصر (مودرایا) Misr ، Egypt
مصران Musran
معن مصران Maan Musran
معین Main

معینوم Mainum
معینی Minaean
معینیم Meinim
مقدونیه Macedonia
مکه Maka
مگارا Megara
مگالوپولیس Megalopolis
ملیتنه Melitene
ملیسا Melissa
ممفیس Memphis
ممنونیوم (شوش) Memnonium
منتو Mentu
مندس Mendes
مندسی ، دهانهی Mendesian
منزله ، دریاچهی Menzala
موآب Moab
موئریس ، دریاچهی Moeris
مودرایا (مصر) Mudraya
موسخی(کولخیان،موشکی) Moschi
موسینوئکی، موسینوکی Mosynoeci
موشکی (موسخی) Mushki
موصل Mosul
مهتورنو Me Turnu
مهلته Mahalata
میاندر، جلگه، دره ، رود Maeander
میئونیها (کابالیها ، لاسونیها)
Maeonians
میت راهینا Mit Rahina
میتنی (نگاه کنید به متانی)
میتیلنه Mitylene
میداس Midas
میدی (نگاه کنید به مدی)
میرا (مارا) Myra
میرکینوس Myrcinus
میریاندی ، خلیج Myriandic Gulf

واژه نامه

بیشتر واژه‌هایی که درزیرداده شده درزبان روزانه‌ی فارسی‌زبانان به‌کار میرود ؛ فقط معنای آنها محدود شده ودربرابرواژه های معین انگلیسی به‌کاررفته که روبروی آنها داده شده است . چند واژه‌ی فنی ، که از همه‌ی آنها صورتی در زبان فارسی به‌کاررفته ، افزوده شده است . شرح این واژه ها بیش از آن چه در پانویسها داده شده ، وآوردن گواه دراین موردها ، از گنجایش این واژه‌نامه بیرون است .

بدبختانه چون ترجمه‌ی این کتاب بسیار به درازا کشید ، و همچنین در آغاز کار درباره‌ی همه‌ی این واژه ها تصمیم گرفته نشده بود ، گاهی واژه‌های هم‌معنا به‌کار رفته ، ولی دربیشترمورد ها ازاین واژه نامه پیروی شده است .

پیداست که واژه‌ی فارسی که دربرابر انگلیسی داده شده معنائی‌ست که آن واژه‌ی انگلیسی درآن مورد خاص دارد ، وهمه‌ی معناهای آن واژه‌ی انگلیسی را در بر نمیگیرد .

اخترشمار	astrologer
اخگردان	brazier
ارزانه	prize
ارش	cubit
ازهم گشودن	to analyze
استنیدن(۱)	to extend
استنش	extension
استومند	material
افزونه	excess
افسار	headstall
افسر	officer و cidaris
امروزین	modern
اندرزگر	counselor
انگار کردن	to imagine
انگارش	imagination
انگاره	image
اوژدن ، اوژنیدن	to smite
آب شکن	mole
آبگین	liquid
آبگینه‌ی کانی	obsidian
آدریان(۲)	altar
آذین	ceremony
آروین	experience
آزادنژادی	free - birth
آزمودگی	experience
آزمون	test

---

(۱) به همین صورت ومعنا در اوستا به‌کاررفته وواژه‌ی استان ازهمین ریشه است .

(۲) جای آذر، آتش ؛ atrium لاتین و altar ازهمین ریشه است . درعربی به‌صورت عتره رفته . در زبان زردشتیان زنده است .

آسه	axis
آغازواجی	acrophonic
آفتابگیر	parasol
آفتابنما	sundial
آفرینشگر	creative
آگفت (۳)	battery
آواره گردی	wandering
آویختگی	drapery
آهیخته	abstract
بادافراه	punishment
بادپناه	lee
بازارگاه	market-place
بازبردن	to refer
بازبرد	reference
بازبینی	revision
بازجوئی	investigation
بازخواندن	to recall
بازرس	inspector
بازسازی	reconstruction
بازشناختن	to recognize
بازگذاشتن	to leave
بازگو کردن	to repeat
بازمانده	remainder
بازنمایاندن	to represent
بازنماینده ، بازنمای	representative
بازنمود	representation
بازیافتن	to recover
باشیدن	to sojourn
ببر	beaver

بداختری	disaster
برات	offering
برآمد	outcome
برآیان	rising
برج	constellation
برچسب	label
بردید	survey
بردیدگر	surveyor
برروشنیان	believers
برزیگر	tiller
برف کولاك	blizzard
برگردان	reversed
برنگرنده	overlooking
برنوشته	epigraph
بره (برج)	Ram
بزرگنما	grandiose
بزمارشیر	chimera
بساك (۴)	wreath
بستره	stratum
بسندگی	adequacy
بغ	god
بغبانو	goddess
بغزاد	god - born
بغانی	pagan
بغان پرستی	paganism
بنداد	institute
بندرگاه	harbor
بنهاده	theme, subject
بنیست	substance
بودش شناسی	metaphysics
بوزه (۵)	beer

(۳) آگفت ، به‌فتح کاف ، آزار ورنج و آفت است . (برهان)
در assault and battery : برخاش و آگفت .
(٤) تاجی از گلها واسپرغمها و برگ مورد که روزجشن برسر گذارند . (برهان)
(٥) نیز فوگان که فقاع از آن آمده .

بهرام (ستاره)	Mars
بهی (٦) (برج)	Capra
بهیگر	beneficent
بی‌پروا	bold
بیریا	sincere
بیش	aconite
بیگار	forced labor
بیله (٧)	bulla
بینش	insight
پاپیچ	legging
پاداشن	recompense
پادیاوی	purification
پارسنگ	makeweight
پازهر	antidote
پاسگاه	post
پالایش	refining
پایندان	guaranty
پایور	official
پایه ستون	base
پدیدآیی	appearance
پدیده	phenomenon
پرآوازه	resounding
پربست	inclosure
پرداختگی	perfection
پرداخته	perfect
پرداز	finish
پردیز	park
پرسرنوشت	fateful
پرکار	elaborate
پرناز	gracious
پرنگ (پرنگی) (٨)	bronze
پروه	loot, booty
پریبانو	nymph
پریستار (٩)	priest
پریستاربانو	priestess
پروردن	to develop
پرورش	development
پروین (ستاره)	Pleiades
پژواک	echo
پژوهنده	scholar
پساك (نگاه کنید به بساك)	
پس‌افگندن	to reject
پس‌خواندن	to recant
پسخوانی	recantation
پشتوان	support
پلید	filthy
پنج (١٠)	pinch
پوست کنده	bluntly
پیرانوردی	circumnavigation
پیش‌تالار	foreroom
پیشخان	forecourt
پیشداوری	prejudice
پیشدرآمد	prelude
پیشکار	steward

(٦) در پهلوی وهیك آمده .

(٧) بیله منشور پادشاهان وقبالهٔ خانه است . (برهان) بیلك صورت دیگری از آن است که دربرابر **bulletin** به‌کار میبریم .

(٨) پرنگ برنج است و آن نوعی از فلزات است. (برهان) از برنج و پرنگ انگلیسی **brass** و **bronze** ، و نیز فرغ در مفرغ آمده است .

(٩) پرستار ، پرستنده، واز آن انگلیسی **priest** آمده که صورت کهنه‌ی آن **prestar** است .

(١٠) به این معنا آمده است . (برهان)

پیشکی	advance
پیشگر	servant
پیشگری	service
پیشمز (چاشنی گیر)	taster
پیشه‌ور	artisan
پیشی	precedence
پیشی جوئی	race
پیشینگی	priority
پیشینه	precedent
پیشینی	predecessor
پیکرتراش	sculptor
پیکرتراشی	sculpture
پیله‌ور	huckster
پیمانه	measure
پیمبر بانو	prophetess
تارك (تاره)	tiara
تاشك	formula
تاشه	form
تاشیدن (۱۱)	to form, to fashion
تباهی ناپذیر	indestructible
ترازو (برج)	Scales
تفر (در کشتی)	stern
تندیس	statue
تندیسك	statuette
تندرتوفان	thunderstorm
تنزیب (۱۲)	tunic
تیر (ستاره)	Mercury
تیره	tribe
تیشتر	Sirius
جان‌پناه	parapet
جایگزین	substitute
جبسین	gypsum
جغ (ساج)	teakwood
جرز	pier
جرز پیشامده	anta
جره	jar
جوزهر	node
جوشك	jug
چارکنار	trapezium
چارو	cement
چاشنی	relish
چالش کردن	to challenge
(نیز به‌چالش‌خواندن و به‌چالش پرداختن)	
چشمداشت	expectation
چنجه	chunk
چهره‌نما	portrait
خاستگاه	origin
خانوارنشین	settlement
خاوند	lord
خایدیس	oval
خایدیس ـ و ـ پیکانی	egg - and - dart
خداشاهی	theocracy
خرپشته	battered
خرمك	amulet
خزدوك	beetle
(مهره‌ی خزدوك	scarab)
خستوان	confessor

(۱۱) در زبانهای باستانی ایران به‌کار رفته و آن تراشیدن است ؛ form بریدن است .
(۱۲) به این معنا آمده است . (برهان) واژه‌ی tunic از آن آمده .

خستوان شدن	to confess
خله	rudder
خندستان (۱۳)	comedy
خوچ	crest
خوچدار	crested
خوربران	west
خورنشین	sunset
خوریستان	solstice
خوشه (برج)	Virgin
خیاره دار	fluted

دادخواه	litigant
دادگذار	law - giver
دادنامه	law - book
دادوستد	trade
دادوستدگر	trader
داده ها	data
داشن	grant
درآمد	introduction
درآیگاه	entrance
درخواندن	to invoke
درخواه	appeal
دررو	outlet
درروگاه	exit
درستگری	correction
درفشك	streamer
درنوردیدن	to traverse
دریاپیمائی	sailing
دریاکنار	seacoast
دریاورز	seaman
دژبندی	fortification
دست	set
دست‌بستگی	handicap
دستك (۱۴)	manual
دستکار (۱۵)	manufactured
دستنویس	manuscript
دستیار	associate
دگرش ناپذیر	unalterable
دمساز	compliant
دوپیکر (برج)	Twins
دوربینه	telescope
دوگان ، دوگانه	double
دوگانیگری	dualism
دونامی	binomial
دهش	gift
دهیو	province
دیپا (۱۶)	text
دیپانامه	text - book
دیرکرد	delay
دیرنده	enduring
دیرینگی	antiquity
دینا (۱۷)	conscience
دیوارنویس	graffiti
دیوانسرای	archives
دیهیم	diadem

رازآمیز	mysterious
رازورزی	mysticism

(۱۳) به این معنا آمده است . (برهان)

(۱٤) به همین معنا به‌کار میرود .

(۱۵) به همین معنا آمده است . (برهان)

(۱٦) به همین معنا در واژه‌ی دیباچه به کار رفته است . از « دیپی » فارسی باستان که واژه‌های دبیر ، دبستان ، دیوان ، دفتر، ادب وجز آن از آن ریشه آمده است .

(۱۷) درزبانهای باستانی‌ایران به این‌معنا به‌کاررفته‌وواژه‌ی دین صورتی دیگر از آن است .

راستاد	prebend
راستکار	righteous
راست گوشه	rectangle
رخپوشی (۱۸)	eclipse
رخگری	portraiture
رزم آرائی	tactics
رزم آمائی	strategy
رسته نما	roster
رواداری	tolerance
رودوشی	cape
روزمه	date
روزنما	ephemeris
روشنان	luminaries
روشنفکر	enlightened
روگردانی	aversion
رویه	surface
رهایش	salvation
زادگاهی	native
زایچه ، زایچه بینی	horoscope
زخمبند	bandage
زمانواژه	verb
زمین نگار	geographer
زورآزمائی	contest
زیرتنزیب	undertunic
زیرستون	plinth
زیناوند	armed
زین پوش	housing
زیوار (۱۹)	equation

ساج(جغ)	teakwood
ساختمانگر	builder
سازمند	orderly
ساق بند	greaves
سالمر	chronology
سالمرگر	chronologer
سالمه	calendar, date
سالنامه	annal, chronicle
سالنما	calendar
سامه	precinct
سایبان	pavilion, baldachin
سپند	holy
ستادگاه	headquarters
ستارگانی	sidereal
ستاره‌شناس	astronomer
ستام	harness
ستایشنامه	eulogy
ستونك	pilaster
سداب	rue
سرایبد	majordomo
سرباززدن	to refuse
سرراست	direct
سرسپرده	initiate
سرستون	capital
سرسرا	gallery
سرگذشت نامه	biography
سرنوشت آور	fateful
سندس	candys
سوداگر	businessman
سوداگری	business
سودوبار	usufruct

(۱۸) به معنای عمومی آن ؛ خورشیدگیری و ماهگیری به معناهای ویژه‌ی آن .

(۱۹) زیوار به معنای سویت و برابری باشد . (برهان) درزبان اوستا «جور» است وواژه‌های جبروجبران ازآن آمده است .

سوشیانت (۲۰)	saviour
سوشیانسی (۲۱)	messianic
سوگچامه ، سوگنامه	tragedy
سه‌گانی	trinity
سه‌گوشه	triangle
سیخول	porcupine
سیمگر	silversmith
سینه (کشتی)	prow
سینه بند	breastplate
شادروان	canopy
شاروند (۲۲)	citizen
شاهیار	viceroy
شبخسب	acacia
شرب (۲۳)	scarf
شروه ساز	melic poet
شگرف	wonderful
شلاب	sleet
شمارگری	calculation
شند	beak
شهرب (۲۴)	satrap
شهربانو	queen
شهرخدائی	city - state
شهرستان	satrapy
شهروا	currency
شهریار	sovreign
شهریگری	civilization
شیرشاهین	griffin
شیوه	style

طاقنما	niche
عقیق	agate
عقیق رگه‌دار	onyx
عقیق رگه‌دار ابلق	sardonyx
عودسوز	incense burner, censer
غول	monster
ـ فام	- ish
(سرخ‌فام reddish ، سبزفام greenish)	
فراخور	appropriate
فراگفتن	to proclaim
فراگو کردن	to pronounce
فرخندگی	felicity
فرزانش	philosophy
فرزانه	philosopher
فرزاینده	progenitor
فرگفت	proclamation
فرمندی همایونش	his majesty
فروزادی	degeneration
فروگذاری	failure
فرهنگ	culture
فرهیزش	education
فزونی	increase
ـ فش	– oid
(ارمنی‌فش armenoid)	

(۲۰،۲۱) به همین معناها درزبانهای باستانی ایران به‌کاررفته‌اند.

(۲۲) شار صورتی دیگر از «شهر» است و به‌کاررفته.

(۲۳) شرب ، به فتح شین، به این معنا به‌کاررفته (برهان) ، وفرانسه écharpe وانگلیسی scarf ازآن آمده.

(۲٤) صورتی دیگر از واژه‌ی شهربان است . واژه‌ی satrap ازآن‌گرفته شده . نیز نگاه کنید به پانویس صفحه‌ی ۸۱ همین کتاب .

(خزدوك فش scaraboid)

فلك مهر	ecliptic
فوگان	beer
قرنیز (۲۵)	cornice
قلمکرد	stylized
کاچال	furniture
کاخدار	chamberlain
کارآمد	efficient
کاردار	in charge
کارد پزشگ (۲۶)	surgeon
کارگزار	administrator
کارگزاری	administration
کارگزاری کردن	to administer
کارورزی	practice
کاروژول	taskmaster
کاك	cake
کانگری	mining, quarrying
کاوشگر	excavator
کجدین	heretic
کرانه نوردی	coasting
کرته	fragment
کرزنگ (برج)	Crab
کژدم (برج)	Scorpion
کسیلا (۲۷)	cassia
کشوردار	statesman
کشوری	civil
کلنگ	crane
کلوندار	bolted
کلیك (۲۸)	calyx
کنال	canal
کنش	action
کنشور	active
کنشوری	activity
کنگره	battlement
کنگره‌دار	battlemented, crenelated
کوشکك (۲۹)	kiosk
کهن دوست	antiquarian
کهن شیوه	archaistic
کهین	minor
کیش	cult
کیوان (ستاره)	Saturn
کیهانشناسی	cosmology
گازر	fuller
گاه شماری	time-reckoning, calendar
گاهنما	almanac
گدار	crossing, fording
گذر	pass
گذرگاه	passage
گردگیری کردن	to surround
گردون	universe
گرده	disk
گز	tamarisk
گست (۳۰)	repugnant

(۲۵) cornice ازآن‌آمده و عربی‌شده‌ی آن مقرنس است.
(۲۶) درزبان اوستا به‌کاررفته.
(۲۷) به همین معناآمده است. (برهان)
(۲۸) درسنسکریت نیزکلیکا، وآن برگهای بیرونی گل است نه‌تخم گل.
(۲۹) kiosk ازواژه‌ی کوشك گرفته شده.
(۳۰) گستی درشتی وزبونی و نازیبائی است. (برهان)

گلک	rosette
گلکار	mason
گنجور	treasurer
گندابرو	sewer
(به) گواژ	sarcastically
گورابه (۳۱)	mausoleum
گوشه راست	right - angled
گوشه‌یاب	transit
گویش	dialect
گیتیگانی	worldy, temporal

لادن (۳۲)	labdanum
لایه	layer
لگام	bridle

مادرشهر	mother - city
مازوگری	tanning
مانگی (مونگی)	lunar
مانندسازی	reproduction
ماننده	likeness
مانوری	manorial
ماهگیری	eclipse (lunar)
ماهی (برج)	Fish
مچ بند	anklet
مردابستان	marshland
مرد درمانگر	medicine man
مردمانی (خط)	demotic
مردم پسند	popular
مردم دوستی	philanthropy
مرزدار	margrave
مرگ آور	fatal
مزدپرداز	paymaster
مست بازار	orgy
ملات	mortar
ملوان	sailor
منش	morals
منش آموزی	moralizing
منگله	tassels
موزه	boots
مهاری	reins
مهرگستر	gracious
مهست	chief
مهستان	senate
مهین پریستار	high priest
مهین شهر	metropolis
میانگین	average
میانه کار (میانك)	mediocre
میخکده (۳۳)	mint
می ریز	oenochoe
میغ	mist
میل	mile
مینش کردن	to think
مینوخوال (۳۴)	ambrosia

ناب (۳۵)	groove
ناسازمند	disorderly
ناسرراست	indirect

(۳۱) به همین معنا آمده است. (برهان)

(۳۲) به همین معنا به کاررفته (برهان) و labdanum از آن گرفته شده است.

(۳۳) به این معنا آمده است. (برهان) در فارسی باستان میوخه (میخ) به معنای سکه به کاررفته.

(٣٤) در اوستا به همین معنا به کاررفته است.

(۳۵) به‌همین معنا به کاررفته است. (برهان)

ناکارآمد	inefficient
ناکنشور	inactive
ناگزیری	necessity
نامانه	nominal
ناوی	marine
ناهماری	anomalistic
ناهید (ستاره)	Venus
نخست زاد	first - born
نژاد شناسی	ethnology
نسا	corpse
نساکده (۳۶)	necropolis
نشاختن	to establish
نشیم	dwelling
نشمین	abode
نگارگر	painter
نگاره (در چند جا به خطا به‌جای «انگاره» آمده است.)	
نگاهبان، نگهبان	guard
نماد	symbol
نمایشخانه	theater
نمدزین	saddlecloth
نمودار	graph
نوآوری	originality
نوسازی	restoration
نوگری	renewal
نویسه	character, letter
نهاد	position
نهاده	deposit
نیا	ancestor
نیشخند زدن	to sneer
نیکی گر	benefactor
نیماسب (برج)	Archer
نیمروز	meridian
وابسته	dependent
واج	phoneme
واجشناسی	phonemics
واخواندن	to denounce
وازده	discarded
واژه شناس	philologist
واژه نگار	ideogram
واسپور (۳۷)	crown-prince
واشد	opening
واشکست	refraction
واکنش	reaction
واکنشی	reactionary
واکه	vowel
واگذار کردن	to transfer
واگذاشته	forsaken
والا	exalted
وانمود کردن	to pretend
وچر (۳۸)	decision (judgement)
وچرگر	judge
وخش (۳۹)، وخشگاه، وخشگر	oracle
ور، وره (۴۰)	ordeal
ورچیدن	to pick up
ورچین کردن	to glean

(۳۶) در روایات داراب هرمزدیار به صورت نساخانه آمده است. نعش صورتی دیگر از واژه‌ی «نسا»ست.

(۳۷) واسپور پورخاندان شاهی است و به این معنا در پهلوی به‌کار رفته.

(۳۸) وچر فتوی و وچرگر فتوی دهنده است. (برهان)

(۳۹) به‌این معنا درزبان اوستا به‌کاررفته. oracle به هرسه معنا درانگلیسی به‌کارمیرود.

(۴۰) به‌همین معنا درزبان اوستا و پهلوی به‌کاررفته و واژه‌ی «برهان» باید از آن آمده باشد.

وردوك	dowry
ورزه (۴۱)	energy
ولگرد	rover, rogue
ویراستن	to edit
ویراستار	editor
ویرایش	edition
ویژه گر	specialist
ویژه گری	specialization

هدیه نامه	dedication
هرمزد (ستاره)	Jupiter
هزاره ، ازاره	frieze, entablature
هم آزمائی	contest
همبر کردن	to compare
هم پیمان	ally
همچند	equal
همخوان	consonant
همزاد	cognate, « double »
همساز کردن	to co - ordinate
همنشین	companion
همنویسی	correspondence
هویزه	bits
هیربدی	hieratic

یادبود	memorial
یادمان	monument
یادمانی	monumental
یاوه	absurd
یزدانشناسی	theology
یزدانی	divine
یزش کردن (۴۲)	te sacrifice
یزشگاه	sanctuary
یکتاپرستی	monotheism
یکراست	direct
یگانه پرستی	monotheism

(٤١) energy همریشه‌ی ورزه است و معنای نزدیك به آن در ورزیدن دیده میشود .

(٤٢) به این معنا در اوستا به‌کار رفته است .

غلطنامه

از ذکر غلطهایی که لطمه‌ای به‌معنای عبارت نمیزنند وامید است خواننده خود متوجه آنها بشود خودداری شده است . سفارش میشود که پیش از خواندن‌کتاب غلطها را درست‌فرمایند چون درباره‌ای از موردها ممکن است خواننده راگمراه سازند .

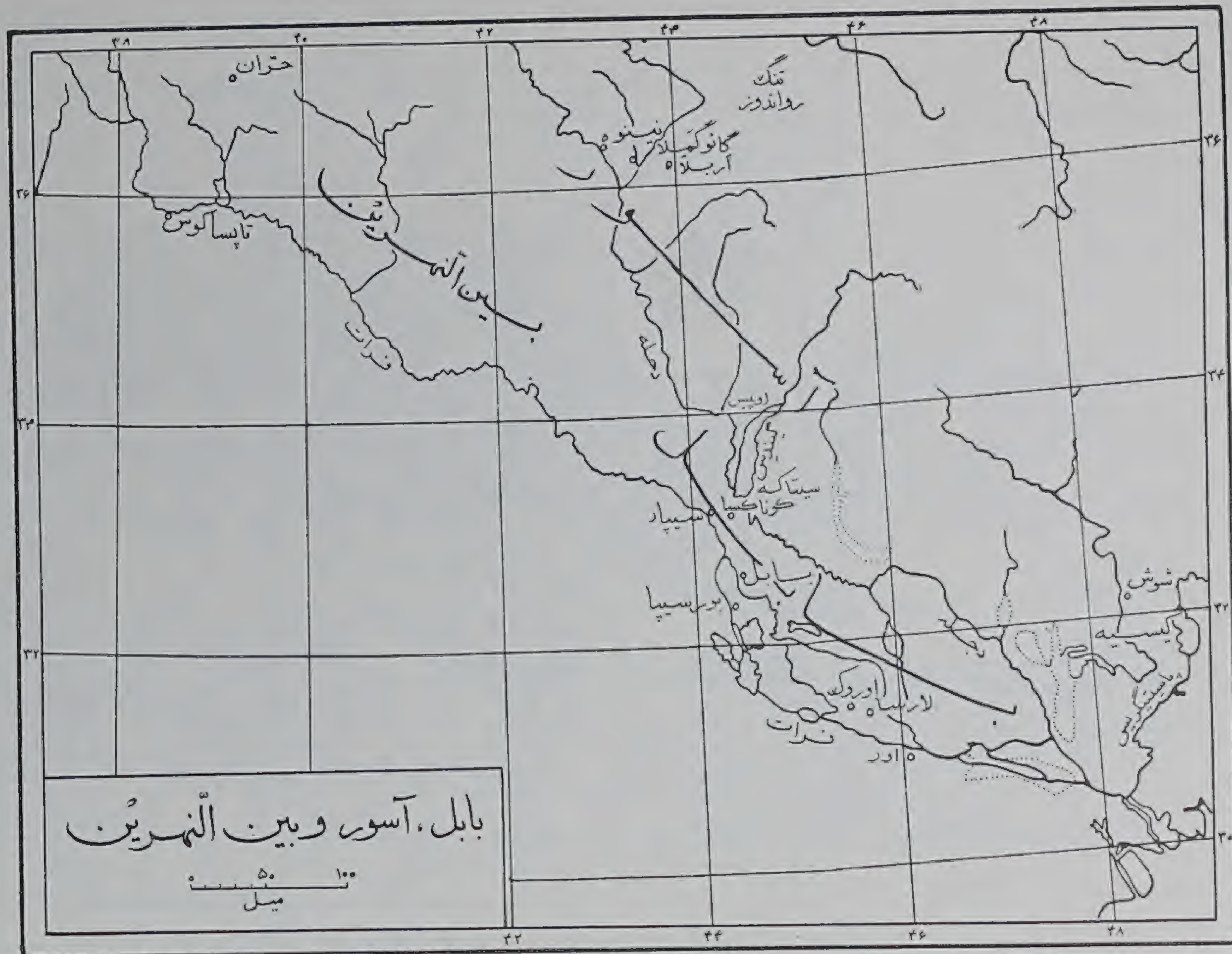
صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۵	۲	نکنند	بکنند
۲۰	۱۰	نبوکد نصر	نبو نصر
۳۱	۷	شلما نصر	شلمنصر
۳۵	۱۷	درخشان	درخشان هرایتی
۳۹	۱۲	کرپ	کربن
٤٤	۱۱	اریاارمن	اریارامن
۵۷	۱۹	هراکلیدوس	هراکلیدس
۸۷	۱٦	میگرفتند	میگرفت
۱۱٤	۱۵	گسترش	استنش
۱۱۵	۱۳	ارانو	ایرانو
۱۲۲	۱۱	تپته	نپته
۱۲٤	۱۹	کمبوجی	کمبوجت
۱۲٦	۱۵و۲۰	سیوت	سیوط
۱۳٦	٦	چون	همچو
۱٤۷	۲۱	ویدفرنا	ویندفرن
۱٦۹	۳	برپاساخت	نشاخت
۱۸۷	۵	یوشع	یهوشع
۱۸۷	۱۷	مرگ	مرگ دومین
۱۸۷	۱۸	دوم بیشتر	بیشتر
۲۰۷	۱۱	اریستاگوراس	اریستاگوروس
۲۳٤	۸	جزر	جرز
۲۳٤	۱٦	جزر	جرز
۲٤۰	۱و۱۱	فارناسس	فارناکس
۲٤۹	۲۰	جزر	جرز
۲٦۱	۲۲	فارناسس	فارناکس
۲۷٤	۱۳	هیپارکوس	هیپارخوس
۲۷٦	۲۲	پرسشگاهی	پرستشگاهی
۲۸۲	۳	پاپنی	پانپی
۲۸۵	٤	سونکیس	سونخیس
۳۱٤	۱۹	ارتازرکسس	ارتاکسرکس
۳۲۷	٤	کراسمیس	خراسمیس

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۲۹	۱۲	ماربیل ، پسرا گبیل	ماربعل ، پسرا گبعل
۳٤۰	۱۸و۲۰	دورسیکوس	دوریسکوس
۳٥٤	۸	آتینها	آتنیها
۳٦٤	۱۹	بودند ، دور راند	بودند ، از خرسونسه دور راند
۳٦۸	۲۰	لامپاسکوس	لامپساکوس
۳۹٥	۱۰	لامپاسکوس	لامپساکوس
۳۹۹	۲۲	جشیهای	حبشیهای
٤۰۲	۱۳	بیل	بعل
٤۰۷	٤	تیریان	صوریان
٤۰۹	۱۹	الازیر ـ هارپوت	الازیز ـ هارپوت
٤۲۰	۲۲	گماشتهی	گماشتهای از
٤۳۰	٤	پیمبر بانو نوعدیه	پیمبر بانو نوعدیه
٤۳٥	٥	مردمان	من
٤۳٥	٥و٦	باپرستشگاهش درهفیستوس	با پرستشگاه هفیستوس
٤٦۲	۳	لوکیپوس	لئوکیپوس
٤۷۲	۱۸	بردگان فریجی	مرهمهای فریجی
٤۷۳	۱۱	پوتبالیا	پوبثالیا
٤۷٥	۱٦	و خساپدمه	واخساپدمه
٤۷٥	۱٦	اکیلس	اخیلس
٥۰۷	۷	پیسیدیانهای	پیسیدیهای
٥۲۹	پانویس ٥٤ سطر ۳	*Menez.*	*Menex.*
٥۳۰	۱٥	انتوکیدس	اندوکیدس
٥۳۲	۱۷	کنیدیه	کیندیه
٥۳۳	۷	لامپاسکوس	لامپساکوس
٥۳۳	۱۷	مانند	به نام
٥۳٦	۱۹	مونش	موئس
٥٥۰	۱٤	دروگران	درودگران
٥٦٥	۲۳	لامپاسکوس	لامپساکوس
٥۷٦	پانویس ۱۲ سطر ۱	Xem.	Xen.
٥۸۰	پانویس ۱٦ سطر ٦	XXXIV	XXXIX
٥۸۲	پانویس ۲۳	(Werner) ازسطر۲ برده شود بهسطر۳ پیش از Jaeger)	
٥۸۸	٤	اندروسیون	اندروتیون
٥۸۹	پانویس ۳٥ سطر ۲	*Start.*	*Strat.*
٥۹۱	٤	تل مشکوته	تل مسخوته
٥۹۳	۱۲	پتیثاس	پیتثاس
٥۹٤	پانویس ٦ سطر ٥	*Praeb.*	*Praep.*
٥۹٦	۱٤	بساك	بساکی که
٥۹۸	۲۰	بهبینم	بهبینیم

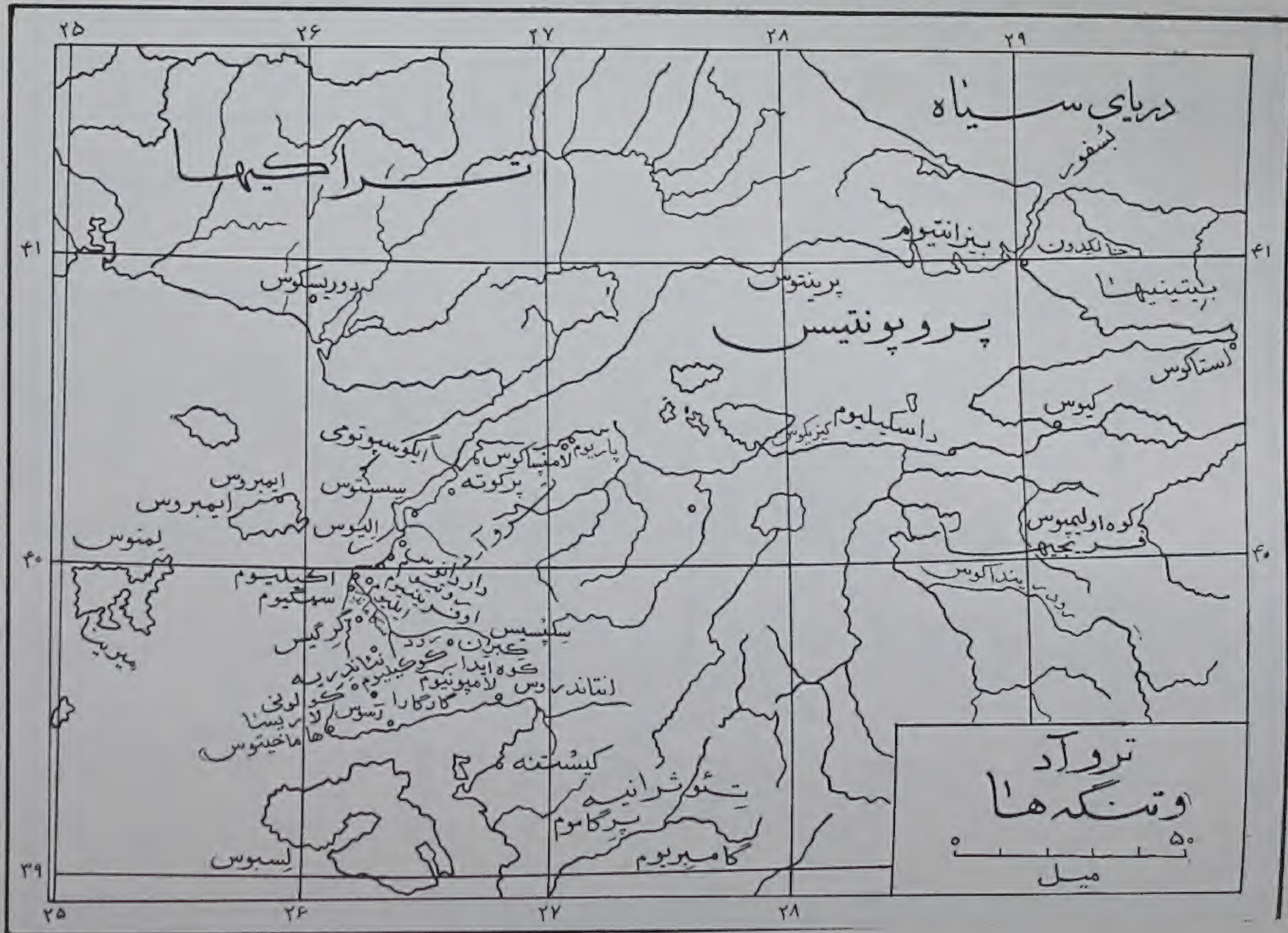
صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۹۸	پانویس۱۲ سطر۶	*Graecne*	*Graecae*
۵۹۹	۱۶	زنخیر	زنجیر
۶۰۱	پانویس ۱۸	JosePh.	Joseph.
۶۰۳	۷	ایسس	ایسیس
۶۰۳	پانویس۲۰ سطر۳	Oriental	Orientale
۶۰۴	پانویس۲۱	*NIcole*	*Nicole*
۶۰۶	پانویس۲۳	*The saurus*	*Thesaurus*
۶۰۷	پانویس۲۵	*buleletin*	*Bulletin*
۶۰۷	پانویس۲۶	*Reseearch*	*Rescarch*
۶۰۹	پانویس۳۰	edigraphie	*épigraphie*
۶۱۰	۱	ابیاداما را	ابیادا مارا
۶۱۰	۵	ود نموده	ود و نکرهوم نموده
۶۱۰	۱۹	اثناد بر آیان	اثنار برآیان
۶۱۱	پانویس ۳۵	*Syrla*	*Syria*
۶۱۱	۲۲	بغای	بغان
۶۱۲	پانویس ۳۸	2032	2033
۶۱۵	۲	تربیت	ترتیب
۶۱۵	۱۹	بودند درست ،	بودند ، درست
۶۱۶	۴	یکدیگر ، میگذرند	یکدیگرمیگذرند ،
۶۱۷	۱۸	فراگرفت	فراگفت
۶۱۷	۲۲	داد .	داده
۶۱۷	پانویس ۶	۲۸۴-۴۳۲	۲۸۴ ، ۴۳۲
۶۱۹	۵	همچو یك یونانی	، همچو یك یونانی ،
۶۱۹	پانویس ۱۵	*Poliic.*	*Politic.*
۶۲۰	پانویس ۱۸	*Hippotrates*	*Hippocrates*
۶۲۱	۸	علمی	عملی
۶۲۲	۶	۱۴ ، مه	۱۴ مه ،
۶۲۲	۸	نقطه‌ای	نقطه‌ی
۶۲۲	۱۲	هفدهم	هفدهم ،
۶۲۲	پانویس۲۲	*Sternhunde*	*Sternkunde*
۶۲۳	۲۰	دموکرتیوس	دموکریتوس
۶۲۴	۹	ستوتی	ستونی
۶۲۴	۱۳	″۲۰ ′۵۸	‴۲۰ ″۵۸
۶۲۴	پانویس ۲۴	Vlens	Valens
۶۲۴	پانویس ۲۵	Fothering ham	Fotheringham
۶۲۵	۴	این که تصحیح	این که این تصحیح

صفحه	سطر	نادرست	درست
٦٢٦	١٠	با٢٤	در ٢٤
٦٢٦	١٦	تعبیر کننده	تغییر کننده
٦٢٦	١٧	رقم سوم	رقم ستون سوم
٦٢٦	١٨	نمونه اول ،	نمونه ، اول
٦٢٧	١	٥٦″ ٧″	٥٦′ ٧″
٦٢٧	٤	هست .	هست :
٦٢٧	٤	۰٣	٣ ؛
٦٢٧	٥	برابر	برابر با
٦٢٧	١٥	۰١	١ ؛
٦٢٨	٧	افتراق	مقابله
٦٢٨	٢٢	تقریبا ،	تقریبا
٦٢٨	٢٣	نسبت خورشید	نسبت خورشید ــ
٦٢٩	١٩	تخت هارهبی	نخت هار هبی
٦٢٩	٢٢	میکرد	میکرد ــ
٦٣٠	١٥	پرپیچ وخم و بیست	پرپیچ وخم بیست
٦٣٠	٢١	دایره‌ای	دایره‌ای ،
٦٣١	١	جسمانی	جسمهای
٦٣٣	٢	علمی	عملی
٦٣٣	١٠	بل مردوك	بیل مردوك
٦٣٣	١٩	نیت ــ	نیت
٦٣٥	پانویس ٣	*Catalogwe*	*Catalogue*
٦٣٥	پانویس ٥	101	110
٦٣٥	٥	هداد ــ ارز	هداد ــ ازر
٦٣٥	٩	الیشع ــ	الیشع
٦٣٥	١٣	اشما	اشیما
٦٣٦	٤	با پیرامون	یا پیرامون
٦٣٦	٢٣	نخست‌خور برانیان	نخست خوربرانیان
٦٣٦	پانویس ٦	Jéguier	Jéquier
٦٣٧	٤	تختیها	تختها
٦٣٨	٢٥	بل بابل	بیل بابل
٦٣٩	پانویس ٩	Aranaie	Aramaic
٦٤٠	١٩	دادند .	دادند ،
٦٤٣	١	اعصای	اعضای
٦٤٣	١٠	خود را زنده	خود را زنده ــ
٦٤٦	٣	اودرون	او درون
٦٤٦	٦	به‌نام او دیندیمنه	به او به نام دیندیمنه اش
٦٤٧	٦	٢٩	٣٩
٦٤٩	١٩	اسباب	اسبان

صفحه	سطر	نادرست	درست
٦٥٢	٢٥	مزدا	مزدا را
٦٥٤	٩	هشیها	هستیها
٦٥٤	٢٢	شد »	شد . »
٦٥٤	٢٤	خواسته شد	خواسته شده
٦٥٥	١١	بلند ،	بلند
٦٥٨	٧	است ،	است .
٦٦٥	١٣	نمازخانه هکاته	نمازخانه‌ی هکاته
٦٦٥	١٦	دیدیمیه	دیدیمنه
٦٦٦	٣	اپولو ــ	اپولون
٦٦٦	٤	ستمینتئوس	سمینتئوس
٦٦٦	٤	به نام‌لتو	به نام لتو
٦٦٧	٣	نابغه	نابغه‌ی
٦٧٤	١	اریستس	ارسیتس
٦٧٨	پانویس ١ ٢ سطر ٢	9 ff. ;	9 ff. ; 23. 8 ;
٦٧٩	٤	این سند	این یك سند
٦٨٠	٥	امیر خاوندما	امیر خاوند ما
٦٨١	پانویس ٢٧ سطر ٣	*démotigue*	*démotiques*
٦٨٦	پانویس ٦ سطر ٤	Chrom.	Chron.
٦٩٢	پانویس ١٦ سطر ١	Frag	Frags.
٧٠٢	٩	از میلخوس	ازمیلخوس
٧٠٢	١٣	پیش جوئیهایی	پیشی‌جوئیهایی
٧٠٢	پانویس ٨	Arr. Curt. iv. 5. 1 ff. و *Anab.*	Curt. iv. 5. 1 ff. و Arr. *Anab.*
٧٠٤	٩	شیر شاهین	شیرشاهین
٧٠٤	١١	سکه‌هایی راکه	سکه‌هایی که
٧٠٦	٤	موقمش	موقعیتش
٧٠٧	٨	افسانه‌ی یونانی	افسانه‌های یونانی ،
٧٠٩	٥	پرستش	پرسش
٧١٠	٣	بر آمدنها	برآمدنها
٧١٢	١٠	وزرشی	ورزشی
٧١٣	١٣	آرزم	آزرم
٧٢٠	٥	که به آن‌که	که به آن
٧٢٠	١٣	وپارسی	و هم پارسی
٧٢١	٤	پس زمانی	پس ، زمانی
٧٤٣		اونوفیتا	(نام شخص نیست ، برداشته شود)



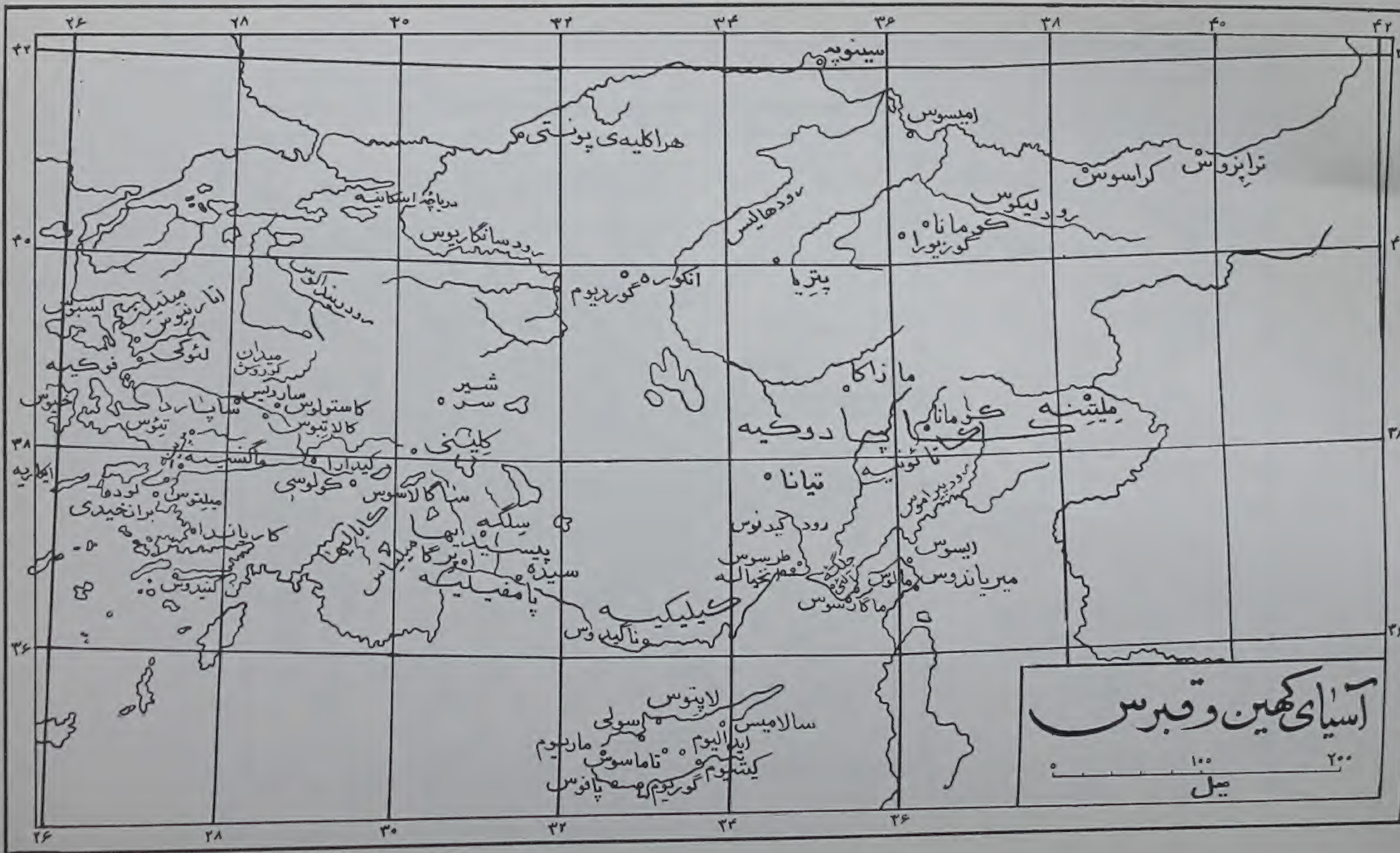
بابل، آسور و بین النهرین
۰ ۵۰ ۱۰۰
میل
حران
تاپساکوس
بین النهرین
فرات
دجله
نینوه
گائوگملا
آربلا
تنگ
رواندوز
اوپیس
سیتاکه
کوناکسا
سیپار
بابل
بورسیپا
اوروک
لارسا
اور
شوش



دریای سیاه
بسفور
تراکیها
بیزانتیوم
خالکیدون
بیتینیها
پرینتوس
پروپونتیس
دوریسکوس
استاکوس
کیوس
داسکیلیوم
کیزیکوس
آیگوسپوتومی
پاریوم
لامپساکوس
پرکوته
سستوس
ایمبروس
آبیدوس
لمنوس
کوه اولیمپوس
فریجیه
پنداکوس
اکیلیوم
سیگیوم
گرگیس
سکپسیس
کبران
کوه ایدا
آنتاندروس
لامپونیوم
گارگارا
آسوس
کولونی
لاریسا
هاماخیتوس
کیستنه
تئوثرانیه
پرگاموم
گامبریوم
لسبوس
تروآد و تنگه‌ها
۵۰
۰
میل

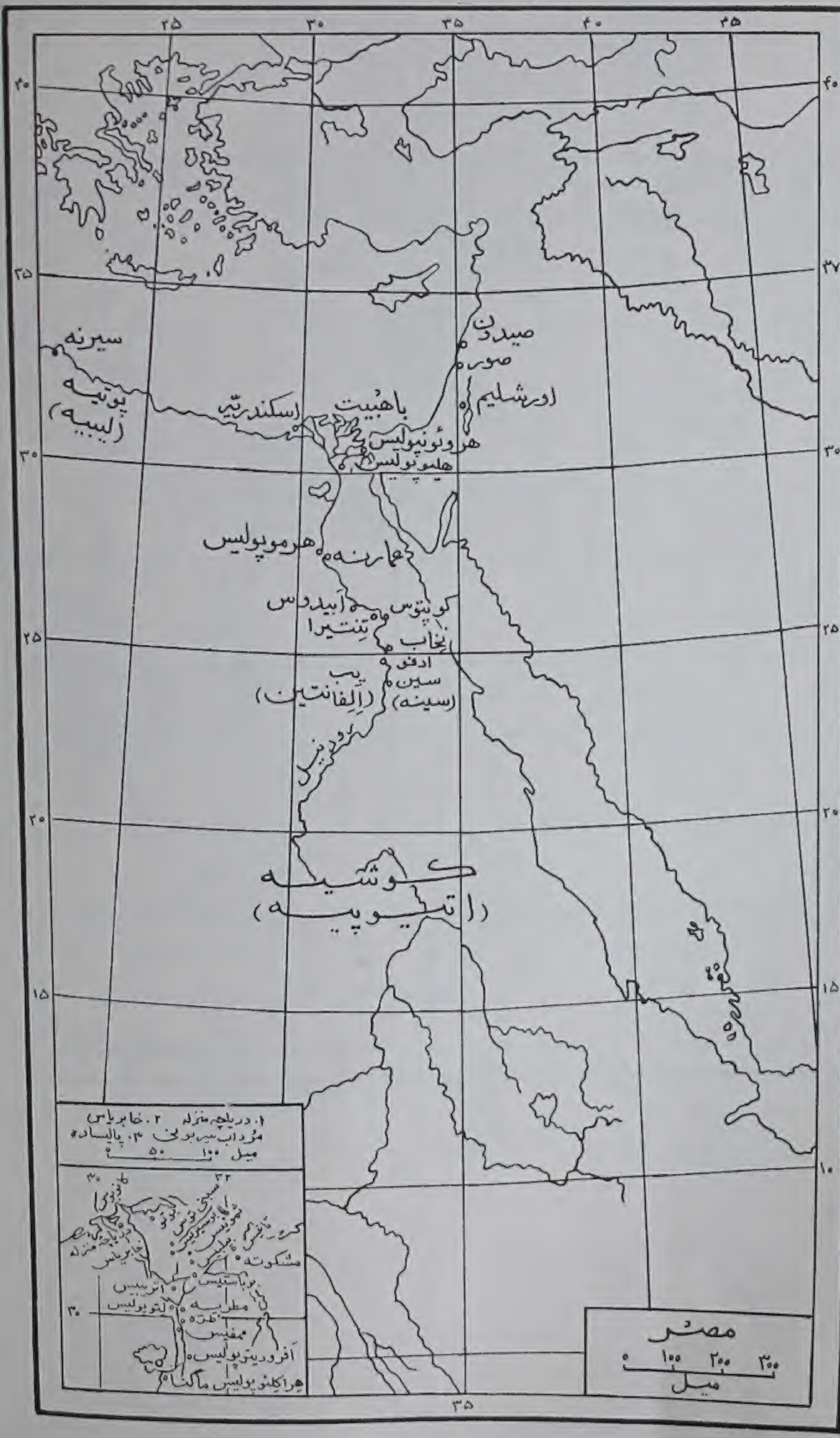


یونان اروپا
و
اژه‌ی غربی
میل ۷۵
۰
۲۰
۲۲
۲۴
۴۰
۳۸
۳۶
تراکیه
مقدونیه
ایلیریس
تسالی
ابیروس
مولوسیس
کورکیرا
لئوکاس
کفالنیه
زاکینتوس
الیس
آرکادیه
پلوپونسوس
مسنیه
لاکونیه
اسپارت
کیترو
آتیکا
بئوتیه
تبس
دلفی
آتولیه
تاسوس
ساموتراکه
لمنوس
سکیروس
اسکیاتوس
ملوس
ترا
ناکسوس
پاروس
خالکیدیکه
کوه آتوس
کوه المپوس
اسکامندر
ایمبروس

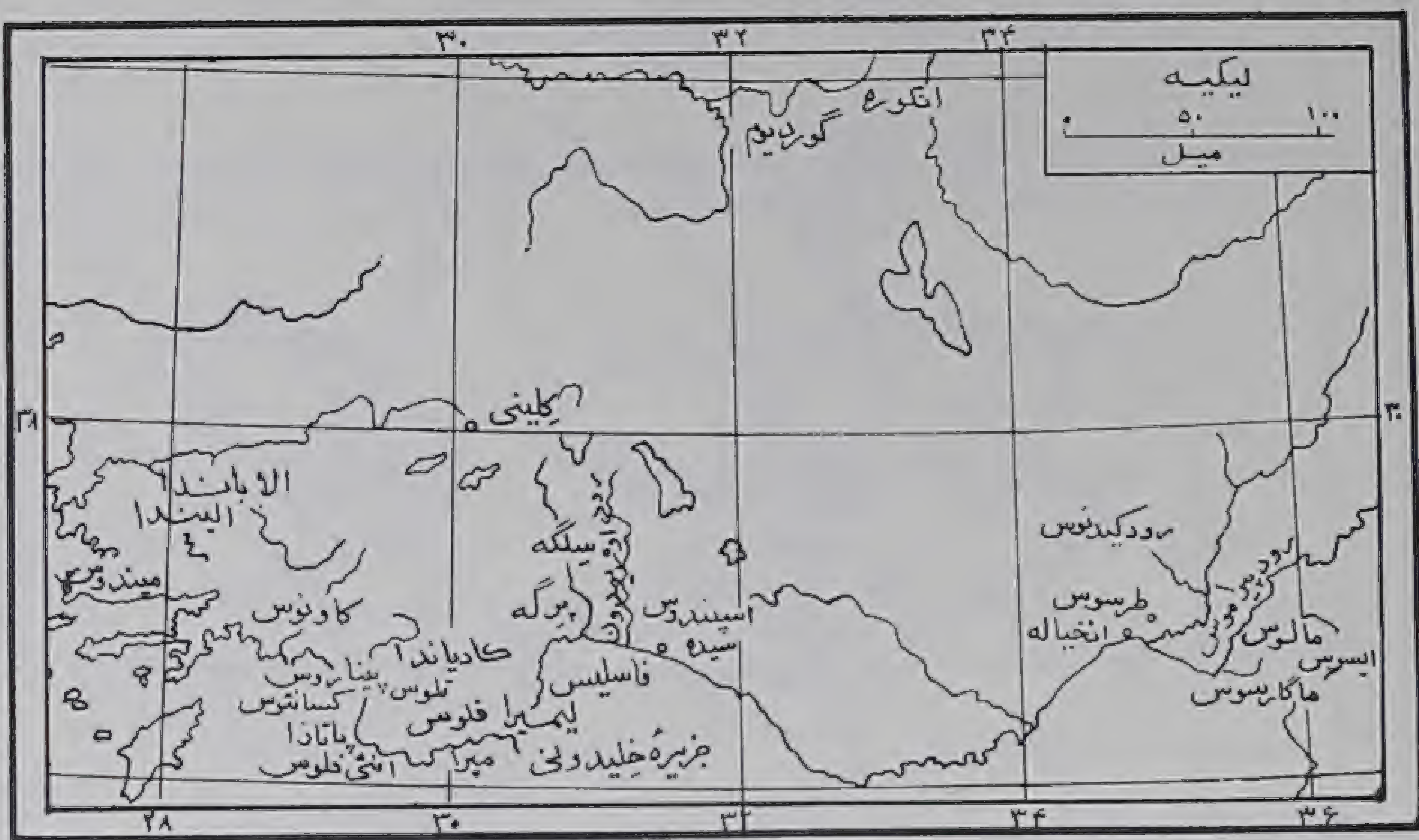

آسیای کهین و قبرس
میل
۱۰۰
۲۰۰
سینوپه
امیسوس
هراکلیه‌ی پونتی
تراپزوس
کراسوس
رود لیکوس
کوماناه
گوربورا
رود هالیس
دریاچه‌ اسکانیه
رود سانگاریوس
انکورا
گوردیوم
پتریا
مازاکا
کاپادوکیه
ملیتنه
کومانا
تیانا
رود کیدنوس
طرسوس
ایسوس
میریاندوس
ماگارسوس
کیلیکیه
پامفیلیه
پیسیدیه
سیده
سلگه
کلینی
کولوسی
سارد
کاستولوس
شیر
سر
لسبوس
لئوکی
فوکیه
خیوس
تیئوس
میلتوس
لودها
برانخیدی
کنیدوس
لاپتوس
سالامیس
سولی
تاماسوس
ماریوم
کیتیوم
پافوس



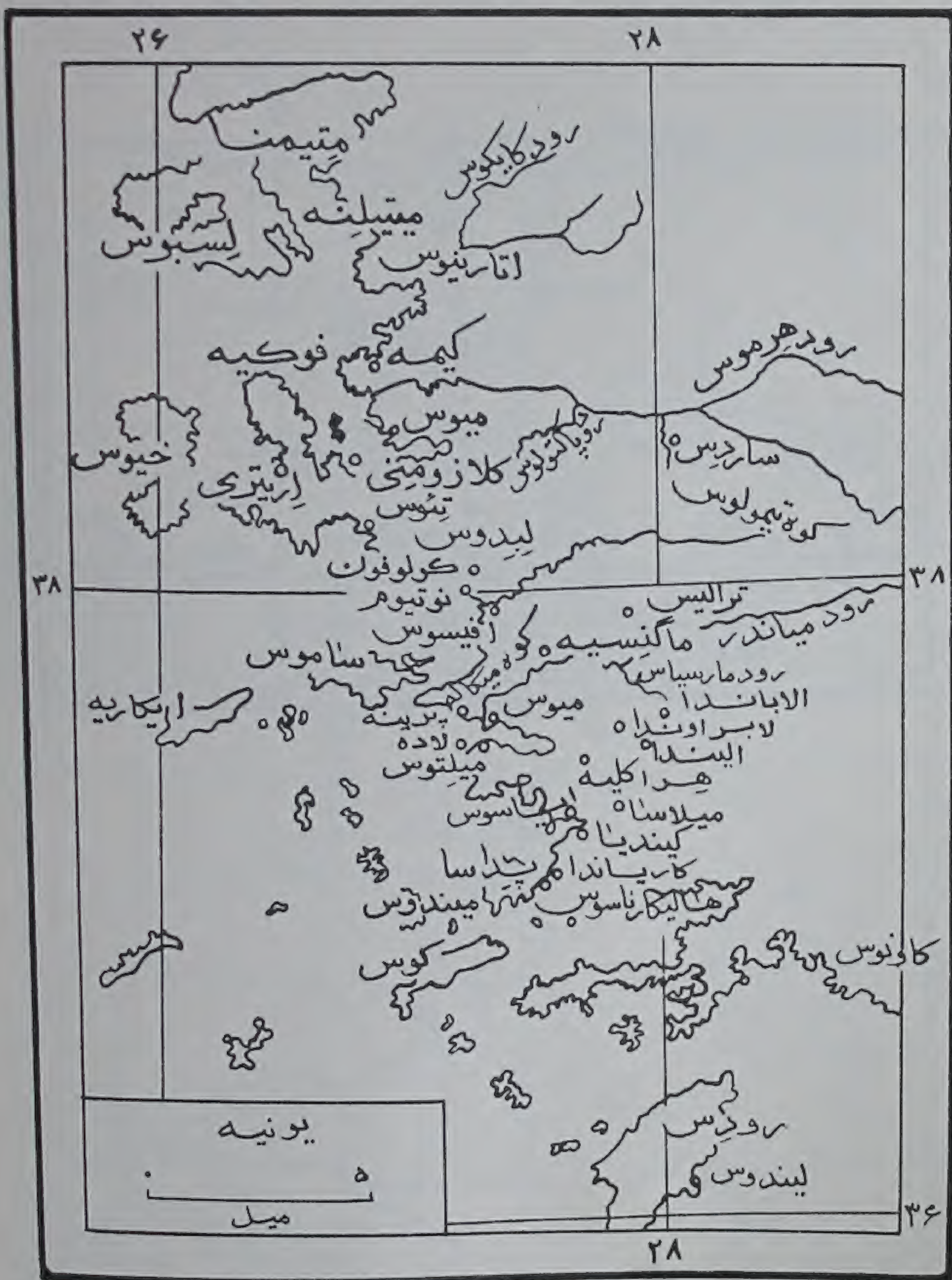
مصر و غرب
میل
کارتاژ
تریپولیس
سیرنه
اوسپریدیس
برکه
پارتیونیوم
هرموپولیس
واحدی آمون
اسکندریه
پاراباسیس
پارادا
هلیوپولیس
ممفیس
دافنه
پلوسیوم
آرواد
بریتوس
بیبلوس
صیدون
صور
دمشق
اکه
کوه کرمل
دور
لیدا
یافا
اورشلیم
اشدود
اسکالون
غزه
پترا
ایلیسیس
قلزم
حمامات
مواد ایا
(مصر)
اتیوپیه
نپته



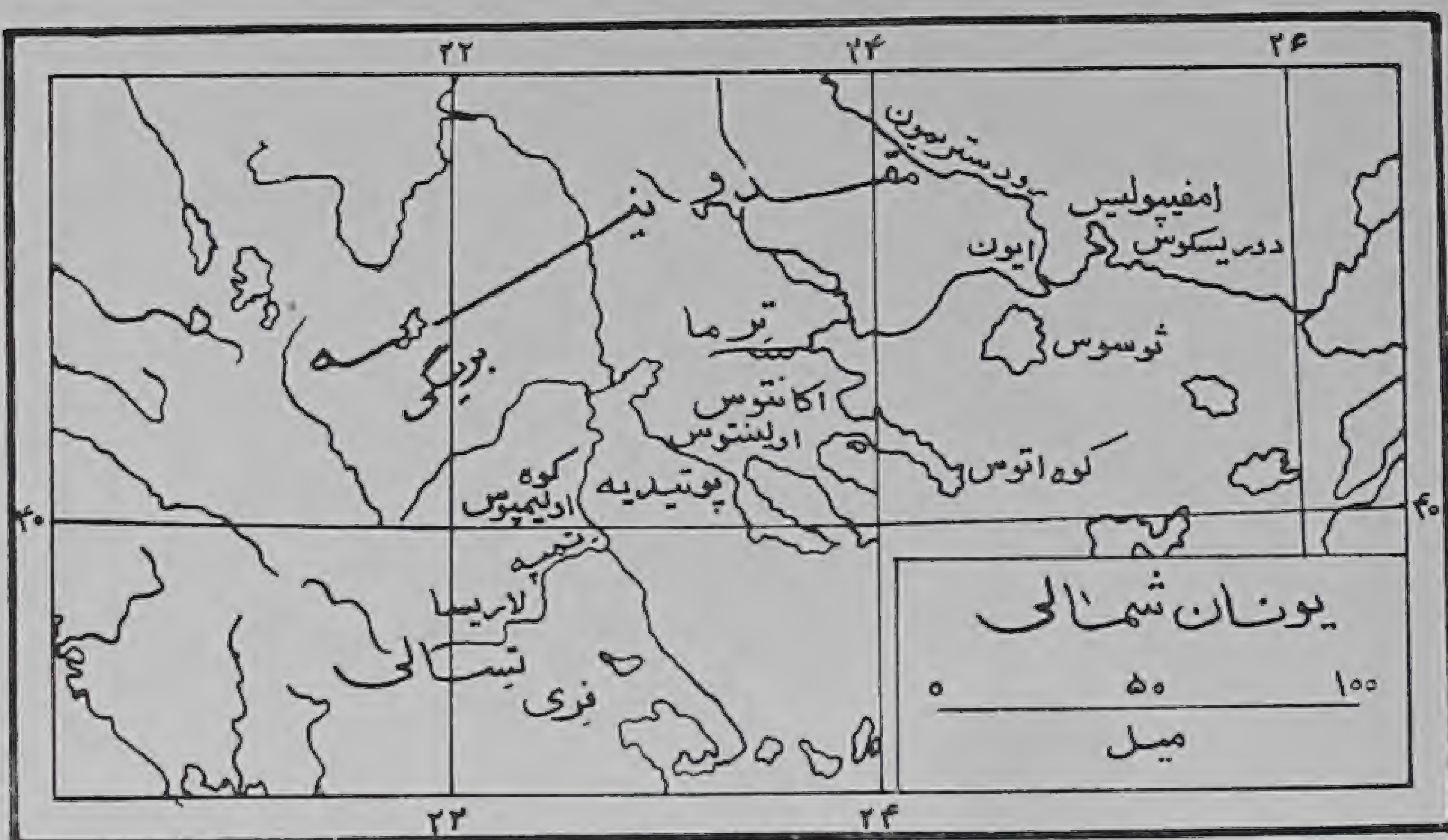
مصر
۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰
میل
سیرنه
پونیه
(لیبیه)
اسکندریه
باهبیت
صیدون
صور
اورشلیم
هروئونپولیس
هلیوپولیس
هرموپولیس
عمارنه
آبیدوس
کوپتوس
تنتیرا
نخاب
ادفو
سین
(سینه)
یب
(الفانتین)
رود نیل
کوشیه
(اتیوپیه)
۱. دریاچه منزله ۲. خابریاس
مرداب سیربونی ۳. پالیساده
میل ۱۰۰ ۵۰ ۰
مشکوته
بوباستیس
اتریبیس
مطریه
لتوپولیس
ممفیس
آفرودیتوپولیس
هراکلئوپولیس ماگنا

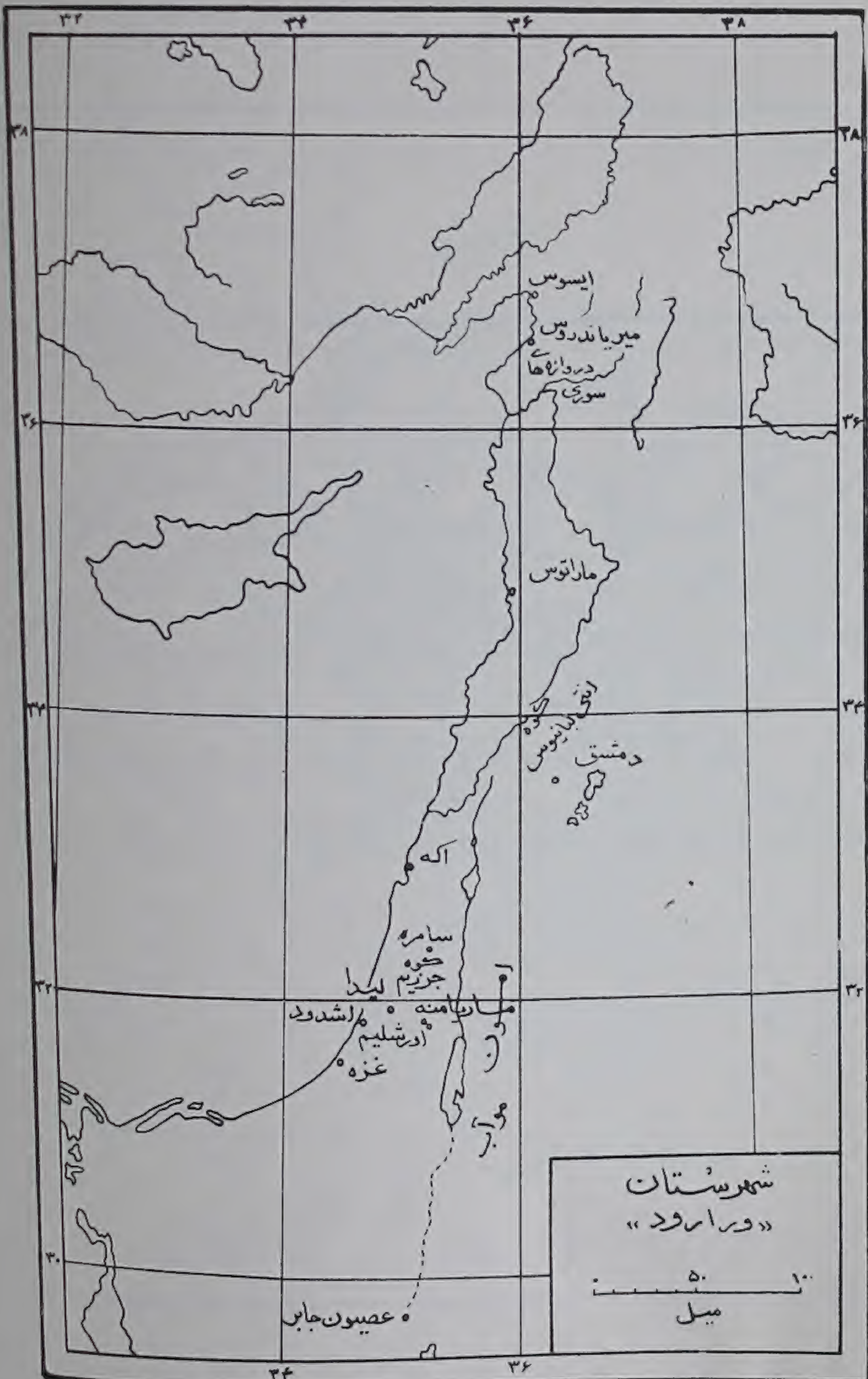


لیکیه
۰ ۵۰ ۱۰۰
میل
انکوره
گوردیم
کلینی
الاباندا
البندا
میندوس
کاونوس
سلگه
پرگه
اسپندوس
سیده
کادیاندا
پینارس
تلوس
کسانتوس
فاسلیس
لیمیرا فلوس
پاتارا
انتی فلوس
میرا
جزیرهٔ خلیدونی
رود کیدنوس
طرسوس
انخیاله
مالوس
ایسوس
ماگارسوس
۲۸ ۳۰ ۳۲ ۳۴ ۳۶



۲۶
۲۸
متیمنا
رود کایکوس
میتیلنه
لسبوس
اتارنیوس
رود هرموس
کیمه
فوکیه
میوس
خیوس
کلازومنی
اریتری
تئوس
ساردیس
کوه تیمولوس
لبدوس
کولوفون
۳۸
نوتیوم
ترالیس
رود میاندر
افیسوس
ماگنسیه
ساموس
رود مارسیاس
الاباندا
ایکاریه
میوس
پرینه
لادِه
میلتوس
هراکلیه
میلاسا
کیندیا
کاریاندا
هالیکارناسوس
مینِدوس
کوس
کاونوس
رودس
لیندوس
یونیه
میل
۳۶


یونان شمالی
۰
۵۰
۱۰۰
میل
مقدونیه
بوتیه
رود ستریمون
امفیپولیس
ایون
دوریسکوس
ترما
ثوسوس
اکانتوس
اولنتوس
کوه اتوس
پوتیدیه
کوه
ادلیمپوس
لاریسا
تسالی
فری
۲۲
۲۴
۲۶
۴۰



۳۲
۳۴
۳۶
۳۸
ایسوس
میریاندروس
دروازه‌ها
سوری
ماراتوس
کوه انتی لبانوس
دمشق
اکه
سامره
کوه جرزیم
لیدا
راماتیه
اشدود
اورشلیم
غزه
آمون
موآب
عصیون جابر
شهرستان
«ورارود»
۵۰
۱۰۰
میل

گراورها



سریك مادی (ازاپدان تخت جمشید)



کروسوس پادشاه لیدیه چنانکه یونانیها او را نشان داده‌اند.
(ازکتاب Furtwangler_Reichhold,
Criechische Vasenmalerei, Pl. 113)



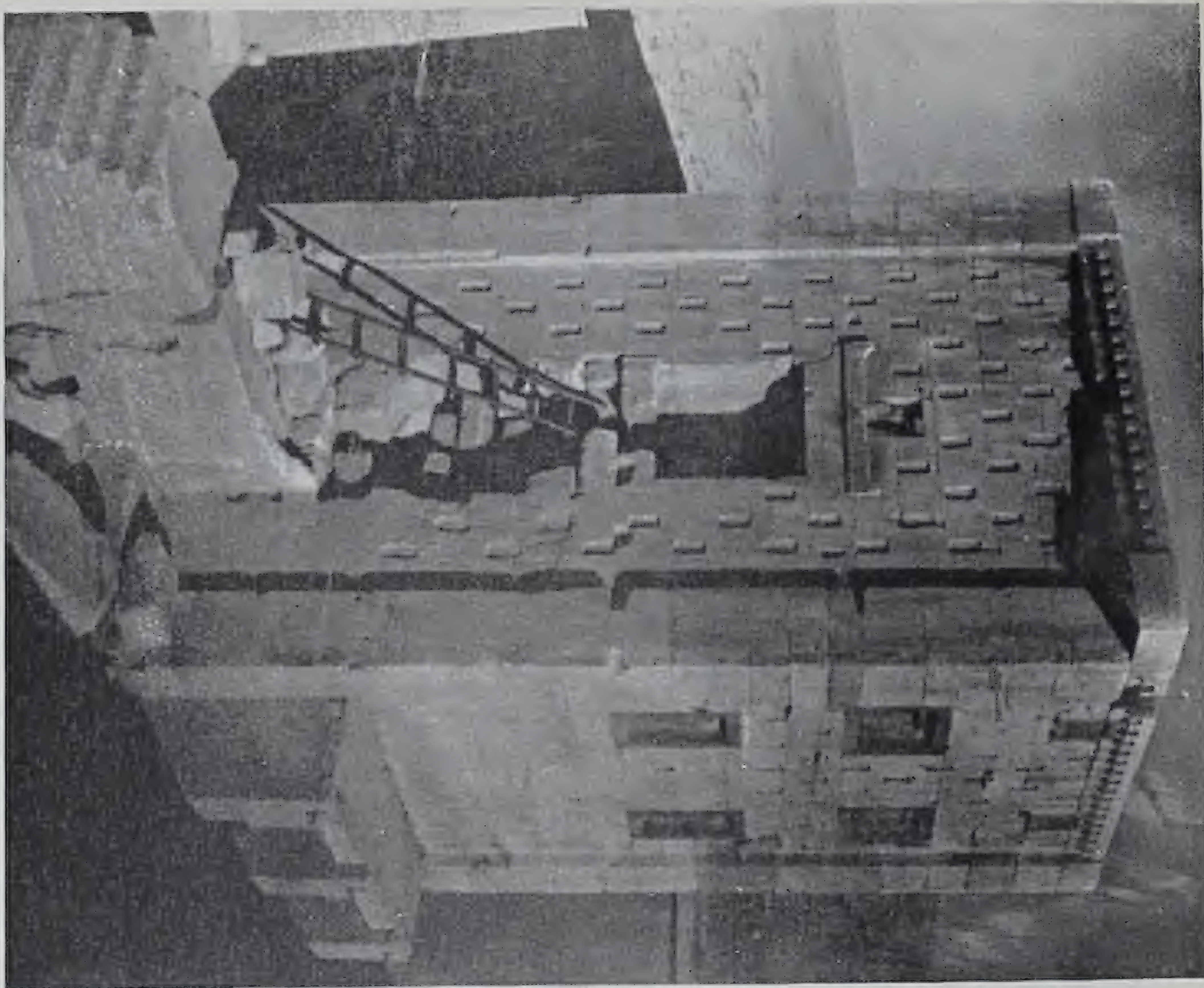
پای مجسمه کورش



ستونهای تخت جمشید



آرامگاه کورش







یکی از مردم (نوبی) در تخت جمشید



نوشته و نقش برجسته



صخره وجلگه
بهستان (بیستون)

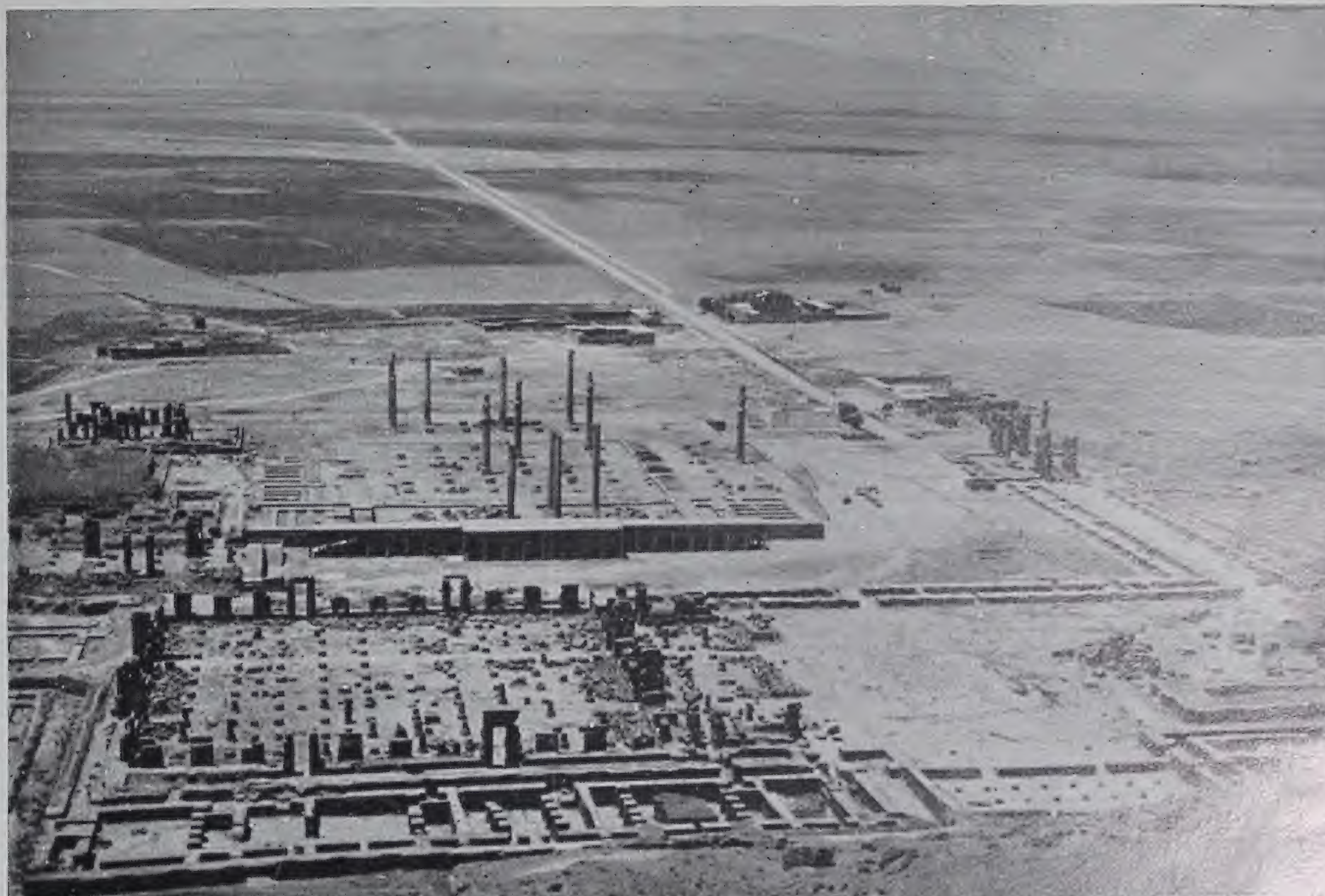


سر(از موزه لوور)



کاشی لعابدار(از موزه لوور)

هنر در شوش



تخت جمشید از هوا



گاو با سر انسان



دور نمای عمومی

دروازه‌ی سه گانه در تخت جمشید



آزادگان از پله ها بالا میروند



پیشکار از پلکان کوچك، خوراك
بالا میبرد

جشن در تخت جمشید



شاه و پیشکار



کاخ

کاخ داریوش در تخت جمشید



جوان ریش تراشیده



سنگ یکصدو بیست کرش که در تخت جمشید یافت شده



شیر وزنه از شوش (از لوور)

ابزارهای سوداگری



شاه داریوش و واسپور خشا یارشا



آرامگاه داریوش درنقش رستم

پایان پادشاهی داریوش





کاشیان



بلخیان



سکاها

باجبران (از اپدان تخت جمشید)



هندیان



ارمنیان



کیلیکیان

مردمان زیر دست (ازاپدان تخت جمشید)



چهره



گلدان



دستبند

یك مرد فنیقی و باج او



ایوان در تخت جمشید



آزادگان پیشکار شاه(از اپدان)



شاه در جنگ با حیوان درنده



دورنمای عمومی

تالار صد ستون در تخت جمشید



هنر هخامنشی ـ گاو از تالار صد ستون



هندی



بابلی



لیدی



عرب

سیاهه باجبران از روی هرودوت



نقش برجسته ازکسانتوس



تابوت قبرسی

هنر سرزمینهای وابسته به هخامنشیان



هنرهخامنشی - نقش برجسته از پایان جنوبی تالارصد ستون.



باجبر از نقش برجسته‌ی اردشیر اول



فارنابازوس



تیسافرنس

چهره‌های پارسی

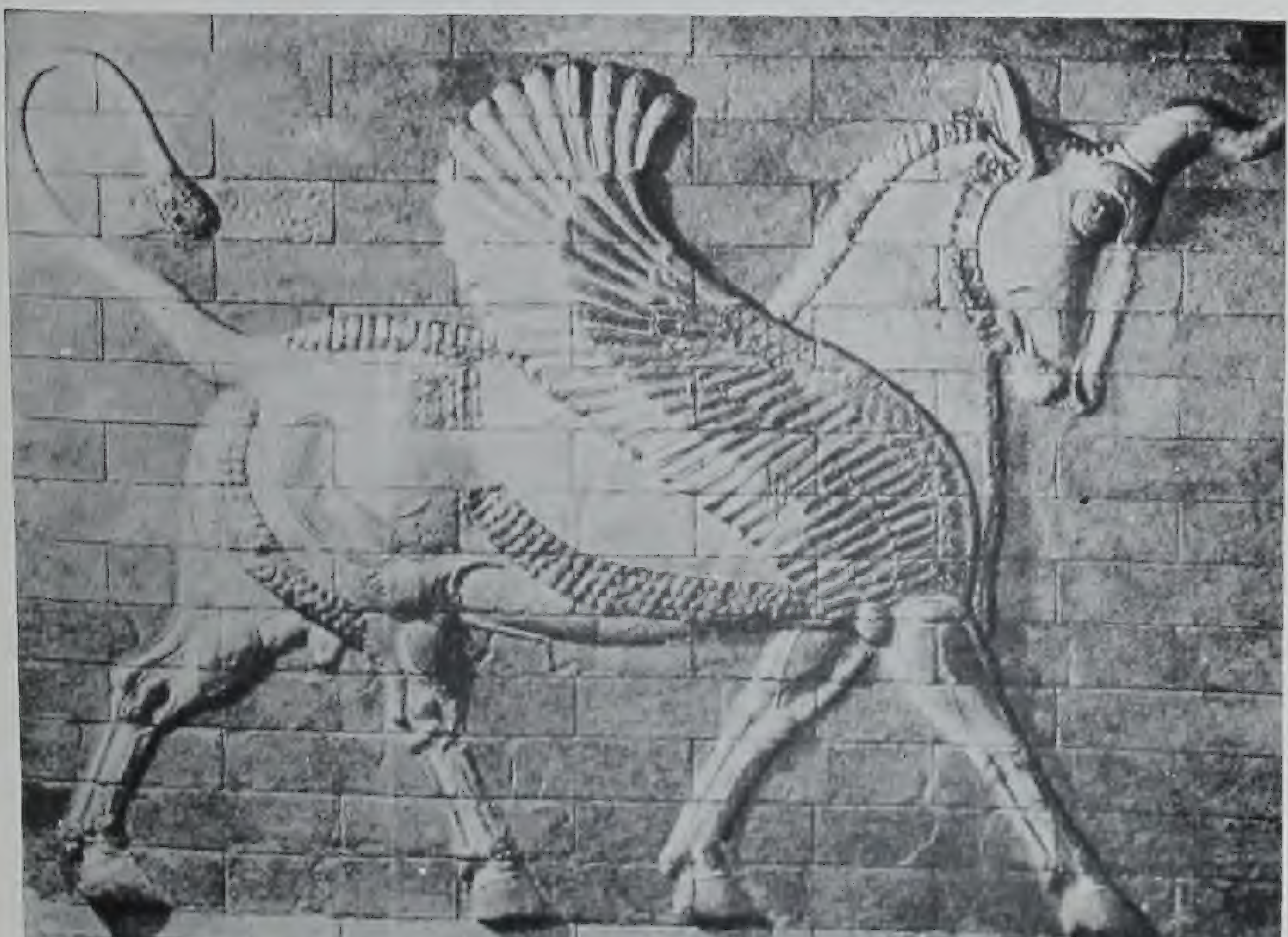


نقش برجسته از کسانتوس

هنرشهرستانی هخامنشی



سر



گاو بالدار



بازوبند زرین باشیر شاهین



دسته‌ی زرین باپازن



کاسه‌ی سیمین اردشیر

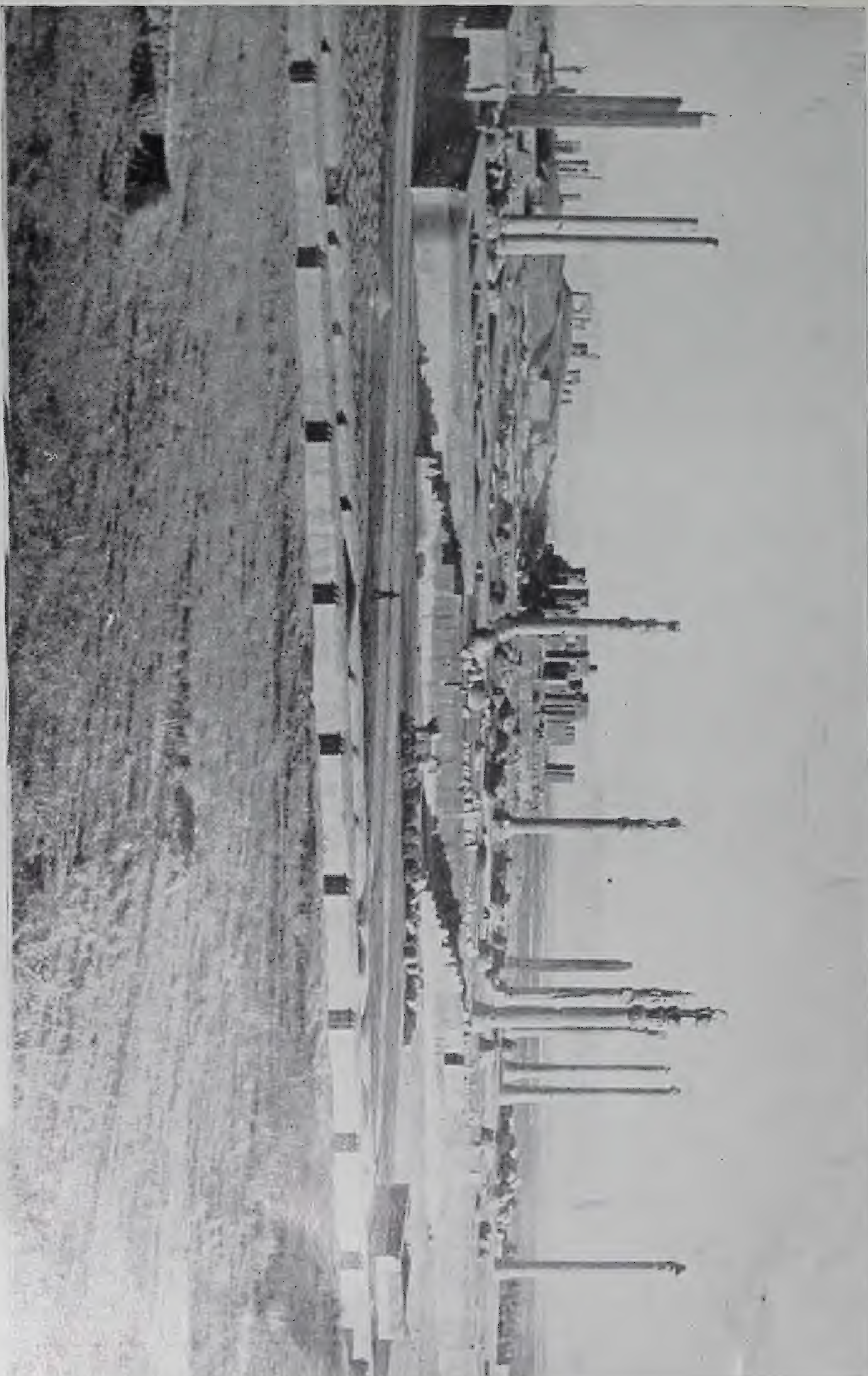
هنرهای کهین درایران هخامنشی

پلکان اردشیر سوم





نقش برجسته





شهرستانهای شاهنشاهی هخامنشی
۰ ۲۰۰ ۴۰۰ ۶۰۰
میل
سُگُد
(سُغد)
باختر (بلخ
(باکتریه
هَرَیوَ (هَریو، هرات
(اریه
پَرثَوَ (پهلو
(پارتیه
اَسَگَرتَ
(ساگارتیه
ثَتَگُو
(ساتاگیدیه
زرنگ
(درنگیانه
هَرَوَتِ (اَرَخج
(اراخوزیه
هندوش
(سند
(هند
پارس
(فارس
۴۰
۳۰
۲۰



۲۰
۳۰
۴۰
سُکُدَر
(تراکیه ـ مقدونیه)
(درپانیها)
(داسکیلیوم)
کَتْپَتُک
(کاپادوکیه)
سْپَرْدَ
(ساردیس)
کَرک
(کاریه)
اَرْمِن
(ارمنیه)
(آسور)
(بابل)
(عرب)
(مصر)
(اتیوپیه ـ حبشه)
۳۰
۴۰